معانی و حالات و صحت وجود نورانیت باطن به جزم و اطم
در این باب که این جماعت حکم کرده‌اند و اردتهم یا علیهم
تعلیم که بدان حکم صحت و درست شده است اول پیدا بود
واقع چنین نیست که وی میگوید زیرا که این جماعت همه محدث بوده‌اند
توفیق در آن دادند ولایت را از مصنوع شناختند و صحیح را از موضوع
و نقادان اجتهاد و بضاعت علم و نورانیت باطن و فراست ایمانی و دلالت قرآنی و امارات تأویلات
معانی آن را دریافته حکم کرده‌اند نه به هوای طبع و غرض نفس و محض جهل و مجرد حسبان تیره و تار
نموده این سخن در مقدمهٔ شرح به بسط و تفصیل تر ازین بیان کنیم چنانکه نزد انصاف شبهه و ریبه نماند آن
شمائل سخن در شرح کتاب بر سه قسم افتاد یکی در تحقیق و تبیین آنچه مصنف ذکر کرده رحمة الله علیه از احادیث
و تخریج مخارج و محال آن از کتب سته وغیرها و ذکر رواة آنها از صحابه و اصحاب کتب دوم در معارضت
مصادمت کلام وی و تقویت و تائید مذاهب مهما امکن علی الخصوص اثبات و تحقیق مذهب حنفی که
معتقد ما و مطمح نظر اصل آنست سیوم استطراد و اشباع کلام بذکر مسائل و احکام و اکثار فوائد و نکات
اسب محبت و مقام و آنچه در حل عبارت متن و ترجمهٔ الفاظ و بیان معانی آن از قیود و رموز و اشارات و تاویلات
حالات بر سادات شرایع بکار رفته باشد بر سالکان طریق مطالعه و واقفان صناعت مناظره از اهل خبرت
و مهارت پوشیده نخواهد بود و هرچه در کتاب بلفظ عربی بود از احادیث وغیرها آن را ترجمه کردیم و شرح
تمام الا ادعیه و اذکار که زبان ترجمه آن وقت از شرح و بیان آن کوتاه افتاد گویا مجرد الفاظ و عبارات آن
مقصود است نه اطلاع بر معانی و مضامین آن مورث مزید ذوق و نشاط افزاست لیکن مجرد الفاظ نیز بخاصیت متمیل
بهتر است و اگر ما بین السطور ترجمه تحت اللفظ علی الاجمال یا در حواشی یا قلیل از تفصیل نوشته آید دور
نباشد آنچه بالفعل بوقوع آمد اینست و سخن درین شرح طویل افتاد و حجم کتاب کبیر آمد شاید که بعضی
را از اهل همت و کسالت که نه دماغ و قت در بحث علم قوی و ذوق سخن دین بکمال و داعیهٔ طلب معانی احادیث
نبوی صادق بود فضل اثقال این کتاب گرانی آرد و اشتغال بدان مورث سآمت و ملالت گردد الامر و نعم الله
و ما التوفیق الا من الله و اگر هم بر قسم دوم که اثبات مذهب حنفی است اقتصار کنند و به تخریج احادیث متن
تعرض نمایند و بر اقتصار زان کتابی آید لطیف و مختصر و در اصل مقصود کافی و به بیان و
الهامات آن وافی و من رضیت میکنم فرزند عزیز نور دیدهٔ دانش و بینش نور الحق را که وجود ثانی و مقصود
من است که اگر وقت من تنگی آورد و فرصت آن نشد وی متکفل این کار گردد و این مهم را صورت دهد و بالله
التوفیق و از کتب آنچه تتبع و تصفح آن در تسوید این شرح اتفاق افتاد از کتب تفسیر کشاف و بیضاوی و مدارک
و جلالین و جز آن و از کتب احادیث صحیح البخاری و شروح آن کرمانی و فتح الباری و توشیح سیوطی و مشارق

ث بعد از تابعی آنرا مرسل خوانند واین فعل را ارسال چنانچه تابعی گوید قال رسول الله ﷺ
عی محدثین مرسل گرداند منقطع آید واصطلاح اول اشهر است نزد فقها محدثین و حکم
ت نزد جمهور زیراکه معلوم نتوانند که تابعی باشد چه روایت تابعی از تابعی دیگر بسیار است و
ش و یا ثقات واسطه وقوع دارد در تابعین ضعیف و غیر ضعیف در عدالت هر دو موجود است و نزد امام
و مالک رحمة الله علیهما مقبول است مطلقا و ایشان گویند که ارسال بجهت کمال وثوق و اعتماد است
ه کلام در ثقه است و اگر نزد وی صحیح نمی بود ارسال نمی نمود و قال رسول الله ﷺ نمیگفت و نزد
شافعی رحمه الله بر تقدیری که اعتضاد یابد بمجئ وی از وجه دیگر هرچند مرسل بود مقبول است و نزد امام
ـد دو قول است بقولی مقبول و بقولی توقف و این همه بر تقدیری که معلوم شده باشد که آن تابعی ارسال نمیکند
ثقات و اگر عادت وی چنان بود که ارسال میکند از ثقات و از غیر ثقات حکم آن توقف است باتفاق و قسم ثالث از
م سقوط از اثنای اسناد اگر ساقط دو راوی باشد یا زیاده بر توالی پس هم آن را معضل خوانند و اگر ساقط یکی بود یا
ـد دو زیاده بی هم بلکه از دو جا و سه جا آن را منقطع نامند و برین تقدیر منقطع یک قسم از اسناد غیر متصل آمد
ـی مطلق آنرا نیز منقطع گویند و باین معنی آن را قسم ساخته آمد و علم بانقطاع اسناد و سقوط راوی از آن
ـت علم ملاقات میان این راوی و مروی عنه بود یا بعلم معاصرت یا عدم اجتماع و اجازت از وی بحکم علم
که متضمن بیان موالید و وفات رواة و تعیین اوقات طلب و ارتحال ایشان گشت و معرفت این قسم
ـت و مشترک میان عوام و خواص علما و قسم دیگر است که معرفت آن دقتی دارد و آنرا مدلس گویند
ـر و تدلیس آنست که راوی نام شیخ خود را نبرد و از شخصی که بالاتر از وست روایت کند و لفظی گذارد
ـوهم سماع است و با عدم سماع نیز جمع میشود چنانکه گوید عن فلان و قال فلان و این جاری میشود
ـر معاصر و ملاقی بلکه آنرا که از وی استماع دارد ولیکن این حدیث را استماع ننموده و دریافت این
ـسم مخصوص است بخواص علما از انهای که علم آنها وسیع است و معرفت ایشان تمام و تدلیس مکروه
ـد مذموم است نزد جمهور علما مگر آنکه ثابت شود که وی تدلیس نمیکند مگر از ثقه و باعث بران بعضی
کابر را وثوق بصحت حدیث و استغنا بشهرت حال است اگرچه غیر ایشانرا اغراض دیگر نیز
ـد مثل اخفای سماع از شیخ بجهت صغر سن و عدم جاه و امثال آن و سوء حال که سبب طعن گردد و اینها آن را
ـلیس نام کردند که در لغت بمعنی پوشیدن عیب سلعه در بیع است و بعضی گفته اند بمعنی اختلاط ظلام و اشتداد
ـست که موجب اشتباه است و فی الحقیقة حکم تدلیس در رد و قبول مثل مرسل آمد چنانکه مذکور شد
ـنعنه روایت است بلفظ عن فلان عن فلان و آنرا حدیث معنعن گویند و وی از شخصی که مشهور است
ـدلیس غیر متصل است و از غیر وی متصل بشرط علم بمعاصرت نزد مسلم و اشتراط لقا نزد بخاری اگرچه یکمره
ـبار بود و لابد مرتبه عنعنه از تحدیث و سماع فرو بود و لهذا بخاری اگر در اسناد او عن فلان آمده است تلافی

و باید دانست که حکم بوضع و افترا بحکم ظن غالب است نه بقطع و یقین فان الکذوب قد یصدق و تتمهٔ این
بحث در رسالهٔ تحریر ... بیاید انشاء الله تعالی و اما طعن بجهت اتهام راوی بکذب به آنچنان بود که روایت
کرده شود این حدیث مگر از جانب وی و مخالف باشد مر قواعد معلومهٔ شرع را و همچنین آنکه مشهور
معروف شده باشد بدروغ گفتن در سخن اگرچه وقوع آن در حدیث نبوی ﷺ از وی ثابت نشده
باشد و این دون اول است و این قسم را متروک نام کرده اند چنانچه گویند حدیثه متروک
و فلان متروک الحدیث و همچنین کسی اگر توبه کند و توبهٔ وی صحیح شود و امارات صدق در
حال وی لائح گردد حدیث از وی میتوان شنید و آنکه احیانا بطریق ندرت دروغی در کلام وی
غیر حدیث نبوی ﷺ بوجود آید اگرچه معصیت است اما در تسمیهٔ حدیث وی بموضوع و متروک
تاثیر ندارد و اما طعن بجهت ظهور فسق راوی مراد بدان فسق بعمل است نه باعتقاد که آن را در بدعت
داخل اند و کذب نیز اگرچه داخل فسق است ولیکن بجهت تاکید حکم و شدت طعن در وی آن را جدا شمرده اند
و حدیث مطعون بفسق را منکر گویند و همچنین اگر طعن بجهت فرط غفلت و کثرت غلط راوی باشد آن را نیز
از ینند و معنی حدیث منکر سابقا معلوم شد که حدیث ضعیف مرجوح را گویند مخالف قوی تر از خود و تسمیهٔ
اقسام منکر بر قول کسی است که قید مخالفت را شرط نمیکند کذا قال الشیخ فی شرح النخبة و ما
مراد به تسمیهٔ این اقسام منکر آنست که ضعف حدیث و مخالفت او مر قوی را اکثر بجهت همین ا
می آید زیرا راوی را در وهم و ورطه می اندازد و اما جهالت گاهی بجهت کثرت نعوت راوی بود از اسم و کنیت و لقب
و صفت و حرفت و نسبت که بعضی از آنها مشهور شده و ذکر کرده شود بغیر آنچه که بدان مشهور است بجهت
غرضی از اغراض پس گمان برده شود که این غیر اوست و از اینجا است التی بحال وی لازم آید و گاهی بسبب آنکه
مقل است در حدیث و کم روایت کرده و کم کسی از وی اخذ نموده و روایت کرده پس معروف نگشته و جهت
مانده یا بسبب آنکه راوی او را تسمیه نکرده بقصد اختصار نام وی نبرده و گفته مثلا اخبرنی فلان یا شیخ یا رجل
و امثال آن و این را مبهم خوانند و حدیث مبهم مقبول نبود زیرا که شرط قبول عدالت است و چون نام
مبهم ماند عین وی نیز مبهم شد پس عدالت وی چگونه معلوم گردد و اگر مبهم بلفظ تعدیل آید آن نیز مقبول نه
بر قول اصح چنانکه گوید اخبرنی ثقة مثلا چه تواند که نزد وی ثقه باشد و نزد غیر وی مجروح و نزد
بعضی مقبول است اگر قائل امام حاذق بود بر هر تقدیر در حق راوی حجت است اگر مقلد وی بود کذا ذکروا
راوی حدیث مسمی اگر شد و یک کس از وی روایت کرده او را مجهول العین گویند مگر آنکه توثیق کرده باشد
غیر وی و اینکس اهلیت توثیق داشته باشد و اگر دو کس روایت کرده و توثیق ننموده اند وی را مجهول الحال و مستور
الحال گویند و در قبول روایت وی اختلاف است جماعه قبول دارند مطلقا و جمهور رد آن کنند و تحقیق آنست
روایت مستور و مانند وی در امثال آن که احتمال اقتحال را دارد ... محل توقف است تا انکشاف حقیقت حال وی چنانچه

نیز بود بلکه عرب بطریق اولی باشد و بعضی گویند جایز است در مفردات الفاظ نه در مرکبات و
گفته اند که جایز است مر آنکسی را که مستحضر دارد لفظ را تا ممکن گردد بر او تصرف در وی و بعضی گویند جایز
مر کسی را که یاد دارد معنی حدیث را و نسیان کرده لفظ آنرا از جهت ضرورت تحصیل احکام اما آنکسی که مستحضر
دارد الفاظ را جایز نیست از جهت عدم ضرورت و این خلاف در جواز و عدم جواز است اما اولویت روایت بلفظ بی
خلاف متفق علیه است لقوله صلی الله علیه وسلم نضر الله امرأ سمع مقالتی فوعاها فاداها کما سمعها الحدیث اما طعن
وهم راوی که روایت میکند بر سبیل توهم اگر اطلاع یافته شود بر وهم وی بقراین داله بر آن و دریافتن
واسباب قادحه آن را معلل خوانند و حصول آن بکثرت تتبع و جمع طرق بود و این اغمض علوم حدیث
است و قیام نتوانند نمود بدان مگر کسی که داده شده است او را فهم ثاقب و حفظ واسع و معرفت تام بمراتب رواة
و متون چنانکه متقدمین از ارباب این علم مانند دارقطنی بوده اند و بوی منتهی شد این شان و گاهی چنان
عبارت معلل از اقامت حجت قاصر بود از تقریر و تعیین علت نتوانند کرد بر مثال صیرفی در نقد دینار و درهم و
بدان الهامی است که اصابت او غالب بر خطا و حفظ و اتقان اکثر از سهو و نسیان نبود یعنی اگر خطا و نسیان غالب
بود یا مساوی و اتقان این هر دو صورت داخل بود در سوء حفظ و اگر نادر و کمتر بود اعتبار ندارد معتبر علیه و حکم
و اتقان است و سوء حفظ اگر لازم حال در جمیع اوقات عمر گردد خبر وی معتبر نبود و این قسم را نیز شا
ذ برای بعضی محدثین و اگر طاری و عارض شد بجهت عارضی مثل اختلال حافظه باکبر سن یا ذهاب بصر یا
با ضیاع کتب آن مر این قسم را مختلط نامند و اگر چه زیرا که پیش از اختلاط و اختلال حدیث کرده باشد و
از آنچه بعد از وی صادر شده قبول کرده شود و اگر تمیز نکرده و جهل انساخته توقف کنند و اگر اشتباه بود نیز همچنین
و اگر این قسم را متابعات و شواهد پیدا شود ترقی کند از درجه اولی و توقف بمرتبه قبول و رجحان و همچنین
احادیث مستور و مرسل و مدلس * وصل * آنچه از جمیع این علل و نقایص سلامت بود آنرا حدیث صحیح
و این مرتبه اعلی است در حدیث و پایان تر از وی حسن است و این نیز مرتبه عالی است و پایان تر از وی
که مرتبه ادنی است و حسن متوسط است میان صحیح و ضعیف پس صحیح حدیثی است که ثابت شده بنقل
الضبط متصل السند که معلل و شاذ نبود و اگر این صفات بر وجه کمال و تمام بود اسم آنرا صحیح لذاته
نوعی از قصور و نقصان بدان راه دارد اگر کثرت طرق جبر آن نقصان کرده صحیح لغیره گویند و اگر جبر نقصان
حسن لذاته نام است و اگر حدیثی که محل توقف است و ضعفی دارد بقراین و تعدد طرق جانب قبول
یافته آنرا حسن لغیره نامند و سلامت از نکارت و شذوذ در حسن نیز معتبر است این کلام شیخ است در
ظاهرش دلالت دارد بر آن که قصور در هر دو قسم حسن در جمیع صفات مذکوره معتبر است
بعضی از رجح است با آنکه علامات اتقان در صحیح ظاهر و کامل بود و در حسن برخلاف آن و این چنین
تفسیر ... بقول خود فان خف الضبط والحسن لذاته یعنی در این قسم حسن که حسن لذاته

ضعیف افاده نمیکند و سخن اول را این سخن ظاهر الفساد است که گفته شد* وصل* چون مراتب صحیح متفاوت است
و صحاح بعضی از آن ها اصح است از بعضی پس باید دانست که مقرر نزد جمهور محدثین آنست که صحیح
بخاری مقدم است بر سایر کتب مصنفه و گفته اند اصح الکتب بعد کتاب الله صحیح البخاری و بعضی مغاربه
ترجیح کرده اند صحیح مسلم را بر صحیح بخاری و گفته اند که این ترجیح باعتبار حسن سیاق احادیث و جودت
وضع و ترتیب است و عدم اختلاط بغیر احادیث نبوی از اقوال علما و آثار صحابه و مانند آن و گفته اند که هیچ کتابی
در حدیث مثل صحیح مسلم در وضع و ترتیب نیست زیرا که وی ملاحظه میکند مجمل و مشکل و منسوخ و معنعن
و مبهم و مهمل پس از ان ارداف میکند آنها را به مبین و مفسر و ناسخ و مصرح و معین و مسمی و بود و همین ترجیح باین
وجوه خارج مبحث است و از حفاظ ابو علی حسین نیشاپوری که یکی از شیوخ حاکم است تصریح واقع است
به ترجیح از حیثیت صحت زیرا که وی گفته ما تحت ادیم السماء اصح من کتاب مسلم ولیکن در افادهٔ این ترکیب
صحت صحیح مسلم را در ماسوای خود مناقشه است مشهور و چه وی بظاهر افاده نفی اصحیت کتابی از ماسوای
وی نه اثبات اصحیت وی از آنها و فیه کلام مذکور فی موضعه و محصل اقوال درین باب همه است ترجیح صحیح
بخاری بر صحیح مسلم و عکس و تساوی و سخاوی گفته که قول رابع توقف است و مشهور نزد جمهور قول اول
است بدلیل کمال صفاتی که معتبر اند در صحت وی کما بینوا و حدیثی را که جمع شوند بخاری و مسلم
بر تخریج آن حدیث متفق علیه خوانند و تا هر دو الشیخان گویند اما وقتی که متن از یک صحابی باشد چنانکه
سخاوی از شیخ خود یعنی شیخ ابن حجر عسقلانی نقل میکند که گفت در اطلاق متفق علیه بطریق محدثین بر متنی
که هر یکی از ایشان از صحابی دیگر تخریج کرده نظر است و گفته اند که مجموع احادیث متفق علیه دو هزار
و سه صد و بیست و شش است و بالجمله مذهب جمهور محدثین آن است که اعلی مراتب حدیث صحیح متفق علیه
است پس از آنچه منفرد است بدان بخاری پس از آنچه منفرد است بدان مسلم پس از آنچه بر شرط بخاری و مسلم بود
جمیعا پس از آنچه بر شرط بخاری بود پس از آنچه بر شرط مسلم است پس از آنچه بر شرط غیر بخاری و مسلم بود
از ائمه حدیث که التزام صحت کرده و تصحیح نموده اند مجموع اقسام باین ترتیب هفت آمد اما بدانکه
مراد بشرط بخاری یا شرط مسلم یا غیر ایشان که گویند چیست بعضی گفته اند که مراد بآن صفاتی است
که هر یکی از ایشان وجود آن بکیفیتی مخصوص در رجال اسناد خود رعایت کرده و التزام نموده اند مثل
ضبط و عدالت و عدم شذوذ و نکارت باین تضیق و تشدید که بخاری التزام کرده و پایان تر و وسیع تر از ان
مسلم و هکذا اگر حدیثی که مثل اسناد بخاری و مسلم جمعا یا فرادی در صحت بیاید و ظاهر لفظ موافق
بوده بدین معنی است کالامخفی و سخاوی از نووی و ابن دقیق العید و ذهبی نقل کرده و گفته اند مراد بشرط
بخاری و مسلم رجال اسانید ایشانست درین دو کتاب باعیانهم پس اسناد حدیثی که او را بر شرط ایشان میگویند
جود باشد یعنی این حدیث اگر برجال بخاری مسند است بر شرط بخاری است و اگر برجال مسلم

است بر شرط مسلم است واصل این معنی ابن صلاح در مقدمه خود گفته است و این دیگران [illegible] کرده
اند زیرا که حاکم [illegible] مستدرک [illegible] که نزد وی صحیح میباشد از روایت رواتی که بخاری و مسلم
از ایشان احادیث آورده اند میگوید صحیح علی شرطهما او علی شرط احدهما و اگر حدیثی باشد که ایشان از آن راوی
[illegible] و بعضا تخریج احادیث [illegible] نکرده اند میگوید صحیح الاسناد و نمیگوید علی شرطهما او احدهما و [illegible]
این را آن که حاکم حدیثی از [illegible] و عثمان آورده و گفته صحیح الاسناد و میگوید ابن ابو عثمان نهدی نیز
و [illegible] موجود حکم میکردم بر این حدیث که علی شرطهما است وابو عثمان نهدی از رواة بخاری و مسلم است
پس معلوم شد که بر شرط بخاری و مسلم همان را میگوید که برجال ایشان باشد ولیکن در این معنی بحث کرده
[illegible] که حاکم در خطبه مستدرک میگوید که من یاری میجویم از خدای برای اخراج احادیث که رواة آنها
اند و احتجاج کرده بمثل آن شیخین یا یکی از ایشان و این عبارت ظاهر است در این که مراد بشرط بخاری و
امثال رجال ایشان است در صفات کمال و جواب داده شده است از این بحث که مثلیت عام تر است که در عیان
یا اوصاف غالب آنکه در یکی حقیقت و در دیگری مجاز در هر موضعی از این دو معنی قصد کرده و میگویند که شخصی
نزد شریح آمد و گفت که من برای شخصی گفتم که مثل این جامه که تو داری برای من بخر آن شخص آن
را بعینه که داشت خرید چه حکم میکنی فرمود لا یلزم علیه شیء چیزی مشابه و مماثل تر نیست از آن
[illegible] حکم کرد بلزوم آن جامه بروی پس معلوم شد که مثل شامل [illegible] میباشد فقد بر و شیخ ابن حجر در شرح
از شرطهما همین معنی اراده نموده [illegible] لان المراد به رواتهما و سخاوی در شرح الفیه بانچه ذکر کردیم
تائید آن کرده ولیکن بر این معنی لازم می آید که بر این تقدیر باید که حدیثی که بر شرطهما است یا بر شرط بخاری
نازل در مرتبه از آنچه منفرد است به آن مسلم بلکه بخاری بلکه جمع اند هر دو نباشد چه هرگاه که برجال
باشد مثل احادیث ایشان باشد و علی شرطهما باید که در حکم متفق علیه باشد و علی شرط احدهما در حکم ما
احدهما و اگر مراد مثل در صفات داریم ادعای تاخر وی از آن موجه است زیرا که چون تحقیق و تمیز غیرا
در مرتبه تحقیق و تمیز ایشان است شاید که اشتباهی راه یافته باشد و مثل خیال کرده اما عیان که با
چندین تفاوت است و سخاوی اشاره بجواب از این کرده و گفته که دلیل بر تاخر این قسم از ما قبل تلقی علما
هر یکی از صحیحین را بقبول بعضی کتاب دیگر اگر چه بعین رجال ایشان احادیث داشته باشد با رجح
ایشان نبوده و حاصل این سخن آن است که اگر چه رجال رجال بخاری و مسلم اند ولیکن تفاوت در تیقظ و اخذ
از ایشان است غیر ایشان باقی است شاید که در منا [illegible] رهمی و غلطی راه یافته باشد
که رجال دیگر بران افزوده باشند فتامل و باید دانست که این تفاوت و ترتیب که مذکور
بار جهت از حیثیت اصل صحت است و باعتبار اکثر و اغلب والا گاهی عارض میگردد مر مفوق
را چیزی که فایق در ابعد میگا [illegible] اورا از جهات دیگر پس اگر مثلا حدیثی نزد مسلم باشد

لغ بحد تواتر و شهرت باشد و موافق شوند او را ائمه حفاظ از ملتزمین و مشترطین صحت لابد
وا هد بود از حدیث بخاری و همچنین حدیث بخاری و حدیث مسلم ازمتفق علیه تا بتهی جمیع اقسام مذکوره
نسبت با الی خصوصا اگر از آن توجیه باشد که آنرا اصح الاسانید خوانند * تذنیب * مائة من تلخیصات
و ابحاث گفته است محقق حنفیه شیخ کمال الدین ابن الهمام رحمة الله علیه که این ترتیب که محدثین در صحت
احادیث و تقدیم صحیح بخاری و مسلم قرار داده اند تحکم است و از تحکم نیست در وی تقلید زیرا که صحت نیست
مگر از جهت اشتمال رواة بر شروطی که اعتبار کرده اند آنرا بخاری و مسلم و چون فرض
وجود آن شروط در رواة حدیث غیر کتابین حکم با صحیت آنچه در این کتابین است عین تحکم و مکابره بود
و شک نیست که بحکم بخاری و مسلم با جتماع راوی معین آن شروط را جزم و قطع نتوان کرد بمطابقت
این حکم مر واقع را و جایز است که واقع خلاف آن باشد و وجود دلیل قاطع بر صحت حکم ایشان و جزم بدان
محل منع است و به تحقیق اخراج کرده است مسلم در کتاب خود از بسیاری از رواة که سالم نیستند از غوایل
جرح و همچنین در کتاب بخاری جماعه اند که تکلم کرده شده است در ایشان پس مدار کار در حق رواة بر اجتهاد
علما و صواب دید ایشان باشد و همچنین در شروط صحت و حسن و ضعف تا آنکه کسی که اعتبار کرده است
شرطی را و الغا کرده است آنرا دیگری بسبب باشد آنچه روایت کرده است آنرا آن دیگری نیست در روی آن شروط
در معارضه آنچه مشتمل است بران شرط و همچنین در حق کسی که تضعیف کرد راوی را و توثیق کرد دیگری را
دیگری نعم ساکن و مطمئن میگردد نفس غیر مجتهد و آنکه اختیار و امتحان نکرده است امر راوی را بنفس خود
تقلید با آنچه قرار داده اند و مجتمع شده اند بران اکثر اما امر مجتهد و آنکه اختیار و امتحان راوی از پیش
خود توانند کرد راجع است برای و اجتهاد نفس خودش پس جایز است که صحیح شود نزد ایشان حدیثی در غیر
کتابین که معارضه کند ما فی الکتابین را یا راجح آید بران انتهی و حاصل این سخن آنست که اعتماد بر تصحیح
تقلید ائمه مجتهدین و اکابر سلف است و چون ایشان حدیثی را تلقی بقبول کرده و عمل بدان نموده انکار و
اعتراض بر ایشان بتقلید علماء محدثین که مشهور شد جایز نباشد و التزام ایشان بحکم این جماعه تحکم و
مکابره است و این کلام در مقام معارضه و مصادمه فقها ست با محدثین قرار داد و محدثین هم دانسته که اولا
کورشد و لیکن فقها را در ان مجال مقال وسیع است بایدوجه که ملکورشد و این سخن نافع و مقید است غرض
ح این کتاب که اثبات و تائید مذاهب ائمه مجتهدین است خصوصا مذهب حنفی و غرض شیخ ابن الهمام نیز
است والله اعلم و هو الملهم للصواب * وصل * احادیث صحاح منحصر نیست در صحیح بخاری و مسلم و ایشان
عاب نکرده اند جمیع صحاح را که نزد ایشان بود بر شرط ایشان چه جای مطلق صحیح و خود تصریح کرده هر یکی
ان بعدم احاطه و استیعاب بخاری گفته است که در نیاورده ام درین کتاب مگر آنچه صحیح است و ترک کرده ام بسی
صحاح را از ترس طول کتاب و مسلم گفته که هر چه درین کتاب آورده ام احادیث صحیح است و نگفته

به حسن و اما دانشمند پیش چشم اوست و مثل صحیح ابن حبان شاگرد ابن خزیمه که ثقه ثبت است فاضل
و حاکم در شان او گفته است که یکی بود از ائمه علم در فقه و لغت و حدیث و وعظ ... بود و مثل صحیح
حاکم ابوعبدالله محمد بن عبدالله النیشاپوری الحافظ الثقه که آن را مستدرک علی الصحیحین نام کرده
بآن معنی که آنچه از صحیحین از احادیث فوت شده آن را استدراک و تلافی کرده و این کتاب ایراد نموده است
بعضی احادیث بر شرط شیخین و بعضی بر شرط یکی از ایشان و بعضی از غیر شرط ایشان و بعضی گفته اند
که وی درین کتاب در تصحیح تساهل نیز راه یافته است و گفته اند آنچه منفرد است بدان حاکم و غیر وی بآن
در تصحیح شریک نیست اگر صحیح نبود از مرتبه حسن خود نازل نیست و گفته اند که ابن حبان و ابن خزیمه امکن
و اقوی اند از حاکم و بهتر و لطیفتر اند از روی اسانید و متون چنانکه مختار حافظ عمادالدین ...
نیز صحاح که در صحیحین نیست آورده و وی نیز احسن است از مستدرک و چنانکه صحیح ابن عوانه و ابن السکن
و منتقی لابن الجارود و این کتب همه مخصوص بصحاح اند ولیکن جماعة دیگر در اینها انتقاد نموده و براه تعصب
بلا انصاف رفته اند و فوق کل ذی علم علیم والله اعلم * وصل * کتب سته که مشهور اند در اسلام گفته اند که در آنجا
اقسام حدیث از صحاح و حسن و ضعیف همه موجود است و نقادان فن آن را تمییز کرده اند و تسمیه آنها
بصحاح سته بطریق تغلیب است و صاحب مصابیح تفسیر مرویات شیخین را صحاح نام کرده و دیگر را بمعنی است
و در حقیقت این اصطلاحی است از وی و درین کتاب اما بخاری و مسلم مناقب ایشان اجل و اکثر از آنکه
ذکر کرده شود و هر دو نیر آسمان جلالت و عدالت اند رحمة الله علیهما ولد البخاری یوم الجمعة لثلاث
عشرة لیلة خلت من شوال سنة اربع و تسعین و مایة و توفی لیلة الفطر سنة ست و خمسین و مائتین و ولد
مسلم سنة اربع و مائتین و توفی عشیة یوم الاحد لخمس او ست بقین من رجب بنیشاپور سنة احدی و ستین
و مائتین و نسبت بخاری به بخارا از آن جهت است که جد وی مغیره مجوسی بود و بر دست یکی از اهل بخارا
مسلمان شده پس نسبت ایشان به بخارا مشهور گشت و وی نیز در آخر عمر خود به بخارا رفت و ... بود
و ذلک مشهور و هر دو از امام احمد حنبل و دیگر ائمه اعلام حدیث دارند و چون بخاری در آخر عمر به نیشاپور
آمد مسلم ملازمت او کرد و استفاده نمود رحمة الله علیهما و اما ابوداود وی از شان عالی دارد در علم
حدیث و از مصاحبان امام احمد است و چون تصنیف کرد کتاب سنن را بر امام احمد بن حنبل عرض کرد و تحسین
و داد احمد آن را و ابوداود گفته است که نوشتم از رسول خدا ﷺ پانصد هزار حدیث و انتخاب
کردم از آنچه متضمن است آن را این کتاب یعنی کتاب سنن و جمع کردم در وی چهار هزار و هشتصد حدیث
ذکر کردم در وی صحیح و آنچه مشابه است بآن و قریب است بآن و هر حدیثی که در وی وهن
ضعف شدید است آن را بیان کرده ام و هر چه از آن سکوت کرده ام صالح است یعنی برای احتجاج پس بعضی آن را
بر حسن حمل کرده اند و گفته اند که حدیث مسکوت عنه ابوداود از مرتبه حسن نازل نبود و احادیث در آن صحاح اند

اسناد وی تعلیق بود و عراقی گفته است در طریقه وی آن ... است در تخریج احادیث از انهایی که مختلف فیه
اند و وی گفته که متروک نمیکرد از حدیث مردی مگر آنکه اتفاق کنند همه بر ترک وی ... که یکی توثیق کند
و دیگری تضعیف ترک نمیکنم او را ... تشدید بعضی و میگویند ابو داود ... مسلك میرود در بعضی
مواضع که ابو داود و ترمذی اخراج حدیث میکنند ... ان اصحاب ... اخراج حدیث
از بعضی رجال شیخین نیز تجنب میکند و بالجمله گفته اند ... کتاب نسائی اول کتب خمسه است
بعد از صحیحین از روی ضعف و وی جامع است میان طریقه بخاری و مسلم در تصنیف و ترصیف با نصیبه
او فراز بیان علل و بعضی از شیوخ گفته اند که وضع کرده نشده است در اسلام مثل وی و مقارب اوست کتاب
ابو داود و مقارب وی کتاب ترمذی و این پنج کتاب اتفاقی است بر علو آنها از کتب سته اما سادس نزد بعضی سنن
ابن ماجه است و نزد بعضی موطا و مختار صاحب جامع الاصول همین است و موطا جمع امام مالک است و وی
مقدم است برین مذکورین زمانا و فضلا و برکة ولادت امام مالک در سنه خمس و تسعین و وفات در تسع
و سبعین و مائة و عمر شریف وی هشتاد و چهار سال و بعضی نود گفته اند و وی امام است در فقه و حدیث
اخذ کرد علم را از قدمای تابعین و کبار ایشان و وی شیخ مشایخ احمد بن حنبل و یحیی بن معین است
و یحیی بن سعید القطان گفته است ... نیست در قوم اصح حدیثا از مالک گفته اند اول کسی که
تصنیف کرد در حدیث اوست ولیکن کتاب وی جامع است صحاح را و غیر آن را و اول کسی که تصنیف
کرد در صحاح مجرد بخاری است و اما ابن ماجه ابو عبد الله محمد بن یزید القزوینی است و ماجه لقب
پدر اوست ثقة کبیر متفق به توفی سنه ثلث و تسعین و مائتین و گفته اند بعضی از رجال احادیث وی مطعون اند
و متهم بکذب و سرقه احادیث و حکم کرده شده است بر انها ببطلان و سقوط و نکارت و آنهاکه نقل میکرده اند
او را بر موطا و یکی از کتب سته شمرده بجهت کثرت زوائد اوست بر کتب خمسه بخلاف موطا و بعضی
گفته اند که کتاب دارمی سزاوار تر است بگردانیدن وی سادس کتب زیرا که رجال وی در ضعف کمتراند و وجود
احادیث منکره و شاذه در وی نادر است اگرچه احادیث مرسله و موقوفه در وی بیشتر از کتاب ابن ماجه است
و دارمی نسبت است بدارم بن مالک که بطنی است از بنی تمیم و هو الحافظ ابو محمد عبد الله بن عبد الرحمن
بن الفضل التمیمی السمرقندی توفی یوم الترویة و دفن فی یوم عرفة سنه خمس و خمسین و مائتین و الله اعلم
مذکورات مشاهیر کتب اند در احادیث و سیوطی در کتاب جمع الجوامع احادیث آورده از کتب کثیره
زیاده از مذکورات و غیرها و گفته است که هرچه از بخاری و مسلم و ابن حبان و حاکم در مستدرک و ضیاء مقدسی
در مختاره آورده ام صحیح است و نسبت باین کتب معلم است بصحت مگر آنچه تعقب کرده شده است بر سند او که
بر آن تنبیه کرده ام و همچنین موطای مالک و صحیح ابن خزیمه و ابن عوانه و ابن السکن و منتقی ابن
الجارود و مستخرجات و نسبت حدیث باین کتب نیز معلم است بصحت و از ابی داود آنچه سکوت

کرده و بران نیز صالح احتجاج است و آنچه بیان کرده شد آن را نقل کرده ام از روایت و از ترمذی
که از آنها میگیریم کلام [illegible] تخریج حدیث کرده و از نسائی و ابن ماجه و ابی داود طیالسی و احمد و ابن وی عبد الله
و عبد الرزاق و سعید بن منصور و ابن ابی شیبه و ابی یعلی و طبرانی و دار قطنی و ابی نعیم فی الحلیة و بیهقی در کتب
ایشان صحیح و حسن و ضعیف [illegible] موجود [illegible] اغلب بیان آن کرده ام و هرچه در مسند احمد است مقبول و ضعیف
وی قریب بحسن است و عقیلی و ابن عدی و خطیب و ابن اسحق [illegible] تاریخ و ابن عساکر در تاریخ و هرچه منسوب باین جماعه است
یا حکیم ترمذی در نوادر الاصول یا حاکم در تاریخ یا ابن نجار یا بخاری در تاریخ یا دیلمی در مسند الفردوس ضعیف است
و از کتب دیگر نیز آورده و صفات آن بیان نکرده ظاهر در آنها اختلاط اقسام است و در اکثر ضعاف مذکوره
درین کتاب بتعدد طرق انجبار یافته است چنانچه بنظر در آن ظاهر میگردد و گفته است که درین کتاب حدیثی
نیاورده ام که موسوم بوضع باشد و باتفاق محدثین متروک و مردود بود والله اعلم و مادرین شرح از این کتاب
جمع الجوامع بهمین نهج و اصطلاحی که نهاده است نقل کرده ایم و از شرح زرکشی بر کتاب خرقی که در مذهب امام
احمد بن حنبل است نیز احادیث نقل کرده شده است اکثر آن مبین است و از موطای امام محمد نیز احادیث
آورده شده و آن حکم موطای مالک دارد که کل او صحیح است امام محمد موطا را از امام مالک شنیده و آنچه متعلق
بمذهب [illegible] است جدا نوشته موطای امام محمد که گویند این است و با جمله بعد از صحیحین درین کتاب
و کتب دیگر که علمای فن حدیث تصنیف کرده اند و بذل مجهود در تحقیق و تصحیح آن نموده اختلاف و قیل و قال
که لازم سعت دایره علم و فسحت مجال آنست واقع است و طرق و اطوار محدثین در تضیق و تشدید و توسیع و تساهل
مختلف و متفاوت است و در طبیعت بعضی محدثین توغل و تعصبی نسبت بالفقها نیز واقع است و مذاهب قوم
در تقدیم حدیث بر قیاس نیز مختلف است نزد بعضی حدیث هرچند ضعیف بود مقدم است بر قیاس که
مخالف آن باشد و نزد بعضی اگر راوی حدیث معروف بود بفقه مقدم و الا لا و تفصیل این در وصول
آینده کرده آید و نیز در حجیت مراسیل تفصیلی و اختلافی هست و نزد قدمای ایمه مجتهدین و کبرای ایشان
علمی و ادراک حدیث و معرفت جرح و تعدیل و تنکیر و تعلیل و تطبیق و تاویل و ناسخ و منسوخ بود که الان
ایشان را تقلید و متابعت احکام و اقوال علمای متاخرین از اهل حدیث نتوان کرد و از حیطه ضبط و ربط اجتهاد
مجتهدین [illegible] عدول نمود و بر طبق کلامی که از شیخ کمال الدین بن الهمام نقل یافت اکتفا نمود
چند در بیان مجملی از احوال ایمه اربعه رحمة الله علیهم اجمعین و تقریر اجتهاد و تمسک بمذاهب ایشان
کرده شروع در مقصد نمایم و بالله التوفیق و بیده ازمة التحقیق * قسم ثانی * در بیان منشا
اختلاف مجتهدین و ذکر ایمه اربعه و بیان حکم تقلید و اتباع ایشان و آنچه متعلق است بآن بدانکه
صحابه رضی الله عنهم برکت صحبت رسول ﷺ و نورانیت باطن و صفای عقیدت اختلافی نداشتند
در میان ایشان و بجهت سطوع انوار آفتاب نبوت و حضور انوار نبوت و شهود موارد وحی و تنزیل حاجت به

تعصب و عداوت بقصد ترویج مذهب مبتدع مستحدث وضع و افترا با حادیث رائج کرده پس ائمهٔ حدیث و
اساطین ملت در تصحیح و تنقید احادیث آمده و تلبیس و تفضیح اهل البدعت نموده حق را از باطل و قوی را از
ضعیف جدا ساختند و در علم حدیث کتب تصنیف کردند و مجتهدان امت بسیار بوده اند و آنچه قرار یافت و باقی
ماند از مذاهب اهل سنت و جماعت چهار مذهب مشهور است که در اعتقاد و اصول دین با هم یکی بوده اند در فقه و
فروع جز در بعضی مواضع مختلف اند و اسبق ایشان امام اعظم ابو حنیفه نعمان بن ثابت کوفی است ولادت
وی در سنه ثمانین و وفاتش در مایة و خمسین و این جماعة را اختلاف است در آنکه وی از تابعین است یا تبع تابعین
باتفاق بر آنکه در روزگار وی چند تن از صحابه بوده اند انس بن مالک بصره و عبد الله بن ابی اوفی
در کوفه و سهل بن سعد الساعدی بمدینه و ابو الطفیل عامر بن واثله که آخر صحابهٔ رسول است
در وفات بمکه از بعضی جز این چهار تن را نیز شمرده اند صاحب جامع الاصول گوید که ملاقات ابو حنیفه
با اینها و اخذ حدیث از ایشان نزد ارباب نقل به ثبوت نرسیده و اصحاب وی می گویند که وی جماعهٔ از صحابه را
دریافته و از ایشان روایت کرده است انتهی و وی را مسندی است که احادیث را در وی از صحابهٔ مذکورین
روایت کرده است گفت بندهٔ مسکین عبد الحق بن سیف الدین عصمه الله بزید العلم والیقین در واقع
از حساب عقل بسی دور مینماید که صحابهٔ رسول در روزگار وی باشند و وی قصد ملاقات ایشان نکند و
ایشان را در نیابد با آنکه وجود قدوم او در بلاد که ایشان بوده اند ثابت شده و مدت بیست سال زندگانی کرده
چه وجود صحابه تا آخر مایه بصحت رسیده است ما را که حق با اصحاب او ست که گویند جماعهٔ صحابه را
دریافته است والله اعلم و وی جماعهٔ کثیر را از قدمای تابعین دریافته و در فتاوی و اجتهادات با ایشان مزاحمت
کرده و مشارکت نموده است عبد الله بن مبارک و داود طائی و فضیل بن عیاض رحمة الله علیهم از شاگردان و یاران
اویند اگر جملهٔ از مناقب وی نقل کنیم سخن دراز گردد و کتابی دیگر تصنیف باید کرد اهل ماوراء النهر و روم
و هندوستان بتمام بر مذهب اویند و در بعضی بلاد دیگر مختلط بعد از وی امام ابو عبد الله مالک بن انس بن مالک
اصبحی است ولادت او بر قول مشهور در سنه خمس و تسعین و وفات او در مایة و تسع و سبعین چنانکه گذشت
و وی از تبع تابعین است باتفاق و امام است در فقه و حدیث و شافعی از شاگردان او ست و با ابو حنیفه ملاقات
نموده و بر زیرکی وی ثنا کرده است اهل دیار مغرب همه بر مذهب اویند خالصاً و در بلاد دیگر مختلطا بعد
از وی امام ابو عبد الله محمد بن ادریس شافعی است و شافعی نسبت است بیکی از اجداد او که نامش شافع است ولا
دت او در مایة و خمسین سال وفات امام ابو حنیفه و بعضی گویند در روز وفات وی و این روایت بثبوت نرسیده است
و وفاتش در اربع و ماتین و مناقب وی زیاده از شمار است احمد بن حنبل که شاگرد او ست اگر چند در علم
و شناخت احادیث بیشتر از وی بوده اما تاویل و تفسیر معانی از وی می آموخت احمد گوید شافعی مثل آفتاب
برای دنیا و مثل عافیت برای مردم بود بعد از وی امام ابو عبد الله احمد بن حنبل است ولادت او در سنه اربع و ستین

بهتر نیست مسئله وحیله الا رزق نزد این طایفهٔ متاخران است وشک نیست که این طریقه محکم تر ومضبوط تر است
و گویند که طریقهٔ پیشینیان بر خلاف این بود ایشان تعیین مذهب و اتباع مجتهد واحد را از واجبات
نمی دانستند مجتهدان را عمل باجتهاد خود بود ونزد عوام رجوع بایشان بی آنکه التزام متابعت احدی کنند
جوانکه بود یکی عمل نمایند حتی در مسایل نوشته اند که اگر مرد برادر مادهٔ زنی واقعه افتاد وحکم آن را از مفتی پرسید و
بجانب آن حل وحرمت حکم کرد و بحکم وی عمل نمود وزن دیگر را بی دیگر همان واقعه روی نمود بمفتی دیگر که نه بر
مذهب مفتی اول است رجوع آورد و وی برخلاف فتوای اول حکم کرد اگر با این زن دیگر معامله بحکم این
مفتی دیگر کند جایز باشد هرچند واقعه یکی است آن زن مثلا بحکم مذهب اول حلال بود و این بحکم مذهب ثانی
حرام و لیکن در مادهٔ یکزن درست نبود این جهت فرقی دیگر است که یک شخص معتقد حل وحرمت نتواند بود
وجماعهٔ دیگر از علما برآنند که انتقال مذهب بشهوت نفس و اتباع هوا و تتبع رخص درست نبود مگر آنکه
اعتقاد حقانیت بجانب مجتهد دیگر راجح آید و او را افضل داند یا احتیاط و ورع در مذهب دیگر بیشتر
یابد یا بواقعهٔ صعب و حرج عظیم مبتلا گردد و بعجز رجوع بمذهب دیگر مخلصی نیابد بحکم ضرورت
در این صورت جایز بود و ایشان گویند که مجتهد را نیز لازم نبود که یکی را بمذهب خود دعوت کند والتزام نماید
و اتباع خود را بر وی ایجاب و لازم گرداند الا آنکه بیان مذهب و تقویت دلیل و ذکر محاسن
مذهب خود و نقایص مذهب غیر نماید تا هر که بدان مایل و معتقد گردد و معقول وی
افتد عمل کند و نقل کرده اند که بعض مجتهدان نیز نزد وجود مصلحت دفع حرج بمذهب غیر خود
عمل کرده اند تا می آرند که وقتی امام شافعی رحمه الله حلق راس کرده بود و مویها در بدن وجامهٔ وی
افتاده پس همچنان نماز کرد و ظاهر این بمذهب وی و الله اعلم عدم جواز نماز یا کراهیت آن بود
گفتند چرا چنین کردی فرمود که هرگاه ضرورت افتد ومضطر شویم بمذهب عراقیین نیز عمل کنیم مراد بعراقیین
ابوحنیفه و اصحاب وی اند رحمة الله علیهم و در فقه هرجا که مذهب عراقیین مذکور گردد مراد ایشان اند
و از امام ابویوسف رحمه الله نیز می آرند که وقتی امامت نماز کرد پس خبر دادند که موشی در چاه
که بآب آن وضو کرده بود افتاده است فرمود که امروز بقول برادران خود که اهل مدینه اند عمل کردیم
که چون آب دو قله شود پلید نگردد و کذا ذکر بعض المتاخرین و حجت این طایفه اینست که همه
متمسک بکتاب و سنت اند و مقتدایان دین اند دیگر تعیین و تخصیص را چه وجه باشد و نص فاسئلوا
اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون و اشارت حدیث اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم ناطق برین است یعنی
چیزی که شما ندانید از اهل علم بپرسید و از ایشان بیاموزید و فرمود اصحاب من مثل ستارگان اند و همه راه نمایان اند
علمای دیگر را در حکم ایشان دانند و این مذهب بظاهر با انصاف نزدیکتر نماید و بفهم زودتر درآید و لیکن
قرارداد علما و مصلحت دید ایشان در آخر زمان تعیین و تخصیص مذهب است و ضبط و ربط کار دین و دنیا

طعن و جرح رفته‌اند و این‌ها ابی گوشهٔ تعصبی نخواهند بود و اکثر ایشان با حنفیه بی گوشهٔ تعصبی نباشند عفا الله عنهم
نظار در کتب حنفیه که در رد یار عرب مشهور است با ایراد احادیث تا تحقیقت حال منکشف گردد و مواهب الرحمن
که ابسط است درین مذهب شارح را التزام کرده است که دلیل از آیات قرآن و احادیث صحیحین بیارد و کتاب هدایه که
در دیار مشهور و معتبرترین کتابها است نیز درین و هم اند اعتبه چه مصنف وی رحمة الله علیه در اکثر بنای کار بر دلیل
معقول نهاده و اگر حدیثی آورده نزد محدثین خالی از ضعفی نه غالباً اشتغال وقت آن استاد در علم حدیث کمتر
بوده است و لیکن شرح شیخ ابن الهمام جزاه الله تعالی خیر الجزاء تلافی آن نموده و به تحقیق کار فرموده است
و گفته‌اند که نزد وی رضی الله عنه صندوقها بود که احادیث مسموعهٔ خود را در آن ضبط کرده است و گفته‌اند
که مشایخ او که از ایشان استماع حدیث کرده و راوی جمعی از صحابه که از ایشان شنیده از تابعین صد کس
بوده‌اند و آنها که از وی روایت مسند وی کرده‌اند پانصد کس اند و مجموع استادان وی در علم چهار هزار کس
اند و جمعی آن را بر ترتیب حروف تهجی جمع کرده و چون احادیث که امام شافعی بدان اخذ کرده و تمسک
نموده امام ابو حنیفه بدان تمسک نه نموده و اخذ نکرده مردم گمان کرده‌اند که مذهبا و مخالف احادیث است
و حال آنکه در پنجا احادیث دیگر است صحیح تر و قوی‌تر از آن که وی خود بدان اخذ کرده و تمسک نموده و بجهت
آن احادیث که متمسک امام شافعی است ترک داده و اکثر متمسکات او در صحیحین است و بعضی به تفصیل بیان
کرده و اثبات نموده‌اند و ما اگر آن را ذکر کنیم سخن دراز گردد و بالفعل آن مباحث موجود است طالب حق را باید که بدان
رجوع کند و اقوی دلایل این مطالب آنست که مذهب امام ابو حنیفه اکثر موافق مذهب امام احمد حنبل است
در تمام مذهب در مواضع معدوده خلافی باشد و اگر هست روایتی در انجانب هست و بنای مذهب امام احمد بتمام
بر احادیث و اخذ بظواهر است و خلاف امام شافعی اکثر است از خلاف وی با ابی حنیفه یکصد و بیست و پنج مسئله از
اصول مسایل نوشته‌اند که احمد با ابو حنیفه موافق است در آن و با شافعی مخالف و فی الحقیقه مذهب حنفی
جامع معقول و منقول است و مانا که در اغلب اوقات و احوال عادت کریمهٔ آن امام آن بود که در تفهیم و تبیین مذهب
خود بجهت رعایت طبایع عامهٔ خلق که مجبول اند بر تطابق معقول و منقول و تائید نقل بعقل اقتصار بر دلایل
معقول کردی و بقصد تسلیه و تشفیهٔ طباع ایشان در کشف و تبیین آن کوشیدی و الا اصل تمسک و استدلال او بکتاب
و سنت و اقوال سلف بود و چه ضرورت دارد که بی رجوع بکتاب و سنت و اجماع تمسک بقیاس کند و حال آنکه شیوع
عمل بدان علم آن اصول است چنانکه در کتب اصول فقه بر مذهب ایشان مقرر شده است و این دلایل عقلیه
ایشان در حقیقت برای تائید و ترجیح بعضی احادیث است بر بعضی بموافقت وی مر قیاس را و لا بد از احادیث
آنچه موافق بقیاس بود ارجح است چنانکه هم در اصول فقه قرار یافته نه آنکه قیاس در مقابل نص کرده باشند و
حکم به صحت و ضعف احادیث در زمان متاخر بر خلاف زمان سابق است چه میتواند که حدیثی در زمان ایشا[ن]
صحیح باشد بسبب اجتماع شرایط صحت و قبول در رواة که واسطه بوده‌اند میان ایشان و حضرت ﷺ پس از

قدس جد ایشان ثقه و زهد و ورع بوده‌اند رحمة الله علیهم اجمعین اکنون در شرح کتاب شروع کنیم و بالله التوفیق

قال المصنف فاتحة الکتاب در ذکر احوال حضرت رسالت پناه ﷺ پیش از نزول وحی و بیان عبادت وی در ان

ایام ولادت شریف آنحضرت ﷺ چنانچه مشهور است عام الفیل روز دوشنبه دوازدهم یا دوم ربیع الاول است

و چون از عمر شریف دو سال و چهار ماه گذشت پدر وی عبد الله بن عبد المطلب که بجهت امتیار و ابتیاع تمر

بمدینه رفته بود فوت کرد و بعضی گویند وفات عبد الله هم در مدت حمل شریف بود والله اعلم و چون سال پنجم

یا چهارم رسید قضیه شق صدر شریف وقوع یافت و چون بشش سال رسید مادر وی آمنه بنت وهب بن عبد مناف

که بزیارت برادران وی از بنی النجار که در مدینه بودند رفته بود و آنحضرت ﷺ را همراه برده در وقت مراجعت

بابوا که موضعی است قریب مدینه وفات یافت و جد وی عبد المطلب او را بخود کشید و محبت سخت با وی

پیدا کرد و هم درین روزگار قحط شدید بر قریش افتاد پس آواز هاتفی شنیدند که میگفت استسقا کنید باین

نبی آخر الزمان عبد المطلب او را بر دوش خود گرفت و دعا کرد باران فراوان شد و در انچه مشهور است استسقا

از ابوطالب بود و وی را درین باب قصیده مشهور است در قصه آنحضرت ﷺ که دلالت دارد بر کمال محبت

و نهایت معرفت نبوت او و مطلع قصیده اینست و ابیض یستسقی الغمام بوجهه ثمال الیتامی عصمة للارامل و شیخ

ابن حجر عسقلانی در فتح الباری میگوید که ابن اسحاق این قصیده را در سیر بطولها آورده و بیشتر از هشتاد بیت

ذکر کرده و بیتی چند از اول قصیده آورده و اکثر این احوال که مذکور است قران واقع است بعد از بعثت و ابوطالب

مگر آن را بفراست دریافته بود و بعضی گفته اند که وی این قصیده را در ان وقت گفته که قریش بر آنحضرت

بغلبه در آمده بودند و منع میکردند مردم را از در آمدن در اسلام و این قول اظهر است والله اعلم

و چون سال مبارک او بهشت و بروایتی بهشت رسید جد وی عبد المطلب وفات کرد و عم وی ابوطالب بشرف

کفالت و تربیت وی مفتخر گشت حضرت عزت تعالی شانه اسرافیل را فرمان داد که بملازمت وی قیام نماید پس اسرافیل

همیشه قرین او می‌بود تا سال یازدهم تمام کرد انگاه جبرئیل را فرمان شد تا ملازمت وی نماید بیست و نه سال بطریق

موافقت و مقارنت ملازم وی بود لیکن بر وی ظاهر نمی شد اما در بعضی روایات صحیحه مروی است که اسرافیل

در مدت ملازمت چند بار بر وی ظاهر شد و چند بار با وی یک کلمه و دو کلمه سخن گفته و پیش از انکه وحی

نزول کند پانزده سال از جانب یمین و شمال و فوق آوازی می شنید که میگفتند یا محمد گاهی را میدید و هفت

روشنائی میدید و بان شاد می‌بود و چیزی دیگر نمیدید و در سال دوازدهم ابوطالب او را بسفر شام برد و

بحیرا راهب او را بعلامت نبوت بشناخت و تعظیم کرد و در سال هژدهم ابوبکر بن ابی قحافه رضی الله عنه

در سلسله محبت و صحبت وی در آمد و سال بیستم باوی در سفر شام رفیق شد و خوارق عادات معاینه

نمود تصدیق در دل وی افتاد و در سال بیست و پنجم خدیجه را نکاح کرد و خدیجه در ان وقت چهل ساله

در سال سی و پنجم فاطمه زهرا سلام الله علیها [illegible] و الله اعلم

صلی الله علیه وسلم بنفس نفیس خود سنت میکشید و چون چهل سال تمام شد نور نبوت ظهور کرد و مادام که حکمت الهی در نشر
اسرافیل و جبرئیل بملازمت وی صلی الله علیه وسلم و استماع کلمات و اصوات و رویت انوار آن بود که تا انس و الفت آنحضرت را
بعالم ملکوت و اسرار و انوار آن پیدا کرد و ظهور و بروز آن بناگهان موجب هدم بنای بشریت و اضمحلال رسوم
انسانیت نگردد با وجود آن مشاهده جبرئیل و وقت نزول وحی چه تغیر و ثقل که بوجود شریف وی را
می یافت صلی الله علیه وسلم و از آن بود که جبرئیل خود را باری بصورت دحیه که از مخلص اصحاب و در کمال حسن و جمال بود
مینمود و اگر احیانا بصورت دیگر جلوه میکرد در صورت آدمی خوش رو و خوش ظهور میشد و سبب تمثل جبرئیل
بصورت خوب از غیر قصد استیناس و ایتلاف آن نیز تواند بود که ملکوتی چون لباس ناسوتی در پوشد و در صورت
انسانی جلوه گر شود لابد انوار ملکوت و لطافت و صفای روحانیت در آن صورت ساطع و لامع گردد چنانکه روشن
است و سخت ترین انواع وحی آن بودی که نه باین طریق بودی تا جبین مبارکش در سرمای سخت عرق میریخت
و گاهی از گرانی آن شتر سواری وی بر زمین می نشست محققان گفته اند که چون در افاده و استفاده مناسبت و جنسیت
شرط است گاهی بشریت رسول صلی الله علیه وسلم بر ملکیت جبرئیل علیه السلام غالب آمدی و جبرئیل در لباس بشر ظاهر گشتی
و زمانی ملکیت جبرئیل بر بشریت رسول صلی الله علیه وسلم غلبه کردی و او را از حدود بشریت غایب ساختی و بغیب ملکوت بردی
و گویند که صورت اول در وحی بوعد و بشارت بودی و ثانی در وعید و انذار و چون ایام وحی نزدیک رسید خلوت و
تنهائی را دوست گرفت و در کوه حرا که سه میل راه هست تا کعبه و او را الآن جبل نور گویند خلوت میداشت و در آن
کوه غاریست خورد که درازی آن چهار گز شرعی و پهنای آن یک گز و ثلثی در بعضی مواضع و بالای آن
کمتر و در آن غار خلوت اختیار کردی و آن کوهی است که از انجا جمال کعبه روشن گردد
و شاید که اختیار آن از برای خلوت ازین جهت بود والله اعلم و علما را اختلاف است در آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش
از بعثت تعبد و امتثال بشرعی از شرایع سابقه میکرد یا نه مختار نزد اصولیین اول است پس بعضی گویند که دین
او بشرع نوح بود و بعضی گویند بشریعت ابراهیم و بعضی بموسی و بعضی بعیسی صلوات الله علیهم اجمعین
و بعضی گویند لا علی التعیین بهرچه ثابت میشد که شریعتی از شرایع است تعبد مینمود در شریعت که باشد و در
لفظ حدیث در باب خلوت حراء تحنث واقع شده که بمعنی تعبد است و شیخ ابن حجر عسقلانی در شرح صحیح بخاری
یتحنف بفا از روایت آورده و از تحنف اتباع ملت حنیفیه که دین ابراهیم است مراد داشته و بعضی از شراح یتحنث
بمعنی یتحنف داشته اند و ثاء را بدل از فا گویند پس متعین گشت که تعبد بشریعت ابراهیم داشت و الحق چنین سزد
زیرا که عام قریش بدین ابراهیم و اتباع ایشان آنرا اولی و اقرب بود چنانکه گویند که آبای آنحضرت صلی الله علیه وسلم همه بر دین
ابراهیم بوده اند و آنها که گویند تعبد وی نه بشریعت بود گویند که بحکم عقل و استحسان وی بود یا بالهام و رؤیای
صالحه که در قریب مبادی ظهور نبوت میدید و میل امام غزالی درین مسئله توقف و تردد است از جهت عدم
دلیل قاطع و بر هر تقدیر علما را درین مسئله دو قول است که عبادت وی در آن خلوت بچه نوع بود بعضی گفته اند

وهمنشینی کنایت از حقیقت خلوت که در انجا غیر را گنجایش نبود مر معنی الحدیث وحقیقت این اسم والا هر که خلا ایرا یاد کند بهر وجه که باشد خواه بزبان خواه بدل بهر حال حجت حق وعنایت وی قرین حال وی گردد و شرط این خلوت حقیقی که بدان اشارت رفت آنست که ذکر وی ذکر نفسی وجانی بود نه نفسی وزبانی مراد از نفس اینجا ذات است واز ذکر نفسی ذکر قلبی که عبارت از توجه وحضور بحق است بی تلفظ یا آنکه تخیل آن انچه میکه نشان [illegible] اردو نقوش اغیار از صفحهٔ ضمیر بزداید ورابطهٔ باطن جز جناب حق نباشد مکر حقیقی وذکر صافی که گفته اند اینست واین معنی را در طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه بذکر خفی ووقوف قلبی وتوجه تعبیر خاص رشهود ووصول ووجود کویند وحقیقت وقوف قلبی چنانچه حضرت خواجه احرار در بعض کلمات قدسیه خود نوشته اند عبارت از آگاهی وحضور دل است بجناب حق سبحانه بوان وجه که دل را هیچ بایستی وتعلقی بغیر حق نباشد وهر قدر که این نسبت دست دهد اگرچه لحظه وساعتی بود ده باشد چون بنده از غیر حق منقطع گردد در ان زمان بحق واصل باشد وچون این نسبت ملکه گردد دوام یابد وسالک بمقام فنا رسد ＊ قسم دوم ＊ خلوتی است که برای صفای فکر بود تا نظر بصیرت وی در طلب معلومات صحیح آید وبجهت تطرق تفرقه وپریشانی وتسلط اوهام وشواغل از راه صحت وسداد بیرون نیفتد واین خلوت کسانی راست که علم را از جناب قدس حق بواسطهٔ باطن از ما سوا طلب نمیکنند بلکه از ترازوی حکم عقل وقاعدهٔ وی میجویند وصحت وسداد آن را بمیزان معقول می سنجند وبحقیقت اعتماد بر صحت وحقانیت علوم عقلیه نتوان کرد چه این ترازو بغایت لطیف است ونازک باندک هوائی ومیلی ووهمی که پیدا گردد از اعتدال واستقامت بیرون شود واهل اعمل افکار ارباب مذاهب اکثر بجانب مذهب خود بود بلکه معنی نصوص را هم موافق اعتقاد خود فهم کنند وتاویل نمایند ودر زعم ایشان چنان نماید گویا تاویل نیست ومفهوم ظاهر همین است وطالبان حق که علم را از جناب قدس الهی استفاضه می نمایند در چنین خلوت نروند واین خلوت ایشان را [illegible] نبود وبکار نیاید بلکه خلوت ایشان بدر بود وبجهت اشتغال باطن بحضور حق ونسیان ماسوا فکر را در ایشان [illegible] سلطانی وقدرتی نیست چه فکر از اقسام خواطر بود وخواطر را بر ایشان غلبه وتسلط نبود که شاغل گردد وایشان را از حضور بازدارد نبود واگر بناگاه مروری بکند هم در ساعت مضمحل ونابود گردد وپایهٔ تمعیت [illegible] وخللی در کارخانهٔ حضور نیفکند بر مثال خسی که در آب روان رود آب را از جریان باز ندارد واین نیز اکثر در حالت ابتدا بود ودر آخر حکم جاء الحق وزهق الباطل گیرد وهر گاه که فکر بر صاحب خلوت تسلط [illegible] یافت و[illegible] کرد باید که بداند که وی از اهل این خلوت نیست وقابل این کار نه واز خلوت بیرون شود وبداند که از اهل علم صحیح الهی نیست واگر از اهل آن علم بودی عنایت ربانی که متکفل حال متوجهان جناب رحمت [illegible] او را در مقام جمعیت وخلوت انس متمکن داشتی ومیان وی وسرکشان فکر حایل گشتی وبحکم آنکه [illegible] بر ارباب طریقت کفر است از انچه گذشته استعاذه نموده والتجا بجناب رحمت حق آورده با مهل [illegible]

و قبوا در خلوت بشرایطها در آمده امید وار بنشینند شاید که این بار روی مقصود به بینند * انه علی کل شیء قدیر *

قسم سوم * خلوتی است که جمعی از طالبان راه برای دفع وحشت و پریشانی خاطر و نفور وقتی که از مخالطت بنی نوع پیدا می آید اختیار میکنند وچون در دیدن خلق و بودن با ایشان وحشتی وانقباضی می‌دیدند تنهائی اختیار میکنند و برای سلامت ازین آفت خلوت میگزینند و حاصل وجه اختیار این خلوت دفع شر خلق از نفس خود و سلامت حال از آفت ایشان بود واگر نیت دفع شر نفس خود از خلق و سلامت حال ایشان از آفات خود بآن ضم کنند احسن و اولی باشد و ابعد بود از عجب و استحسان * قسم چهارم * خلوتی است که برای طلب زیادتی لذتی است که در خلوت می یابند اگرچه در صحبت نیز وحشت ندارند و لذت ذکر و فکر به تمام از دست ندهند ولیکن در خلوت بیشتر یابند و وقت و ذهن در وی صافتر بود واین هردو قسم در حلاوة مقصود نزدیک بیکدیگرانند و ممد و معاون دو قسم اول که اصل و مقصود بالذات اند وخلوت حضرت رسالت ﷺ از قسم اول بوده که از کل ماسوای حق انقطاع نمود واز مجموع اشیا که بآن معاشر و مصاحب و مباشر بود تا از اهل و مال و هرچه در دست تصرف در ذات الید او بود تمامی دور و مهجور بود در بای ذکر قلبی مستغرق شد واز همه ادونیا بیکبارگی منقطع شد وانس بمبادی آنکه در خلوت برای وی بود پیدا گشت و همیشه در ان انس روز افزون می بود و بجهت دوام ذکر و تصفیه باطن محل وحیی که قلب شریف مجلی است ﷺ بغایة صفا رسید تا آئینه بتمام صاف شد و درین باب باقصی درجات کمال رسید پس تباشیر صبح وحی از مشرق موهبت و عنایت ربانی آغاز کرد و انوار و شواهد و دلائل آن بجائی بروز یافت که نباتات و جمادات که از مرتبه نطق و ادراک بغایت دورانند زبان بشهادت و بشارت وی کشادند چنانکه بهر درختی و سنگی که میگذشت بزبان فصیح و بیان صریح میگفت السلام علیک یا رسول الله و [illegible] آواز میشنید و نظاره میکرد و جز درخت و سنگ متکلم را نمیدید تا یکروز در بالای آن کوه ایستاده بود ناگاه شخصی که جبرئیل امین باشد بروی ظاهر شد بصورت عظیم که مرار را در باز و است از یاقوت درخشان بی آنکه بصورت اصلی جبرئیل بود واه آن در اوقات دیگر بود گفت ای محمد مژده باد ترا که من جبرئیلم و من و تو در سفارة شده ام تا پیام حق بتو رسانم و خبر دهم ترا که تو رسول خدائی بدین امت از آدمیان و جنیان که درین روزگار اندک بامر و امت عرب بودند [illegible] حالت بعد از ان شد باشد کما قال بعض العلماء پس نامه از حریر مرصع بجواهر بیرون آورد [illegible] بوی داد و گفت بخوان این را گفت والله که من خواننده نه ام و هرگز چیزی نخوانده ام و امی که خط و کتابت ندانند از روی نامه چیزی نتوانند خواند و درین نامه هیچ چیزی نوشته نمی بینم گویا پروردگار تعالی خطاب نامه را با وجود اعطای قوت مشاهد ملکوت از برای اظهار عجز و اضطرار و تبری آنحضرت ﷺ از حول و قوت از وی پوشید ودر اکثر کتب همین قدر مذکور است که جبرئیل امر بقرأة نمود [illegible] بقاری [illegible] در بعض روایات ذکر نا [illegible] است و در حقیقت [illegible] اشارت کرده ام که [illegible]

... ورده کرد بنا بر این مقدمت که مقدمت تقدیم فرضیت وضوء ونماز است بر سائر فصول ابواب عبادات
مناسب آنکه بعد از تمهید این کتاب ابتدای ابواب عبادات نموده مذکور وضوء ونماز کنیم وسائر انواع عبادات
از صیام و زکوة وحج و ادعیه مخصوص بوقتی وغیر مخصوص بدان وغیر آن از عبادات وعادات بدان ملحق

حق الکریم * باب شرط طهارت حضرت پیغمبر ﷺ آنحضرت ... برای هر نماز فرض
وضوء را فرض میدانستی چنانچه ظاهر آیة قرآنی اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا الآیة نیز بدان [illegible] چه ظاهر این عبارت
دلالت کند بر صحت ارادهٔ قیام بنماز مرغد(?) این اضمار چنانچه در قول وی تعالی و اذا قرأت القرآن فاستعذ
بالله وامثال آن ولیکن اجماع امت است بر اینکه مراد اذا قمتم وانتم محدثون است و توجیه این کلام آنست که
سبب ارادهٔ قیام است ولیکن او واشرطی است که حدث است چنانکه بیان کرد قول وی سبحانه و ان کنتم جنبا فاطهروا
الآیة اشتراط کرد جنابت را برای غسل وجنابت وحدث برای تیمم پس در صدر آیت ذکر سبب کرد ودر آخر
ذکر شرط ودر این حذف کرد ذکر آنرا اکتفاء واختصارا فافهم و هر چند افضل واحوط تجدید وضوء است برای هر نماز
ولیکن در بعضی از اوقات چند فریضه را بیک وضوء گذاردی تعلیما للامة وبیانا للمراد بالآیة ووقوع
این حال از وی ﷺ نادر بوده مسلم از بریده رضی الله عنه روایت کرده که گفت بود رسول خدا ﷺ که
وضوء میکرد برای هر نماز وگذارد در روز فتح چند نماز ودر روایتی پنج نماز بوضوء واحد پس گفت عمر
که یا رسول الله چیزی کردی که هرگز نکرده بودی فرمود عمدا کردم یا عمر یعنی تا بدانند که وضوء
برای هر نماز فرض نبود وبعض گویند که وجوب وضوء برای هر نماز از خصائص حضرت نبوت بود بخاری
را بود او و ترمذی از انس آورده اند که گفت بود رسول خدا ﷺ که وضوء میکرد برای هر نماز
پس گفته شد مر انس را شما چه میکردید گفت کفایت میکرد یکی از ما را وضوء مادام که حدث نمی شد ونیز
دارمی از عثمان ... آورده که گفت وضوء میکرد رسول خدا ﷺ برای هر نماز وچنانچه در روایت
احمد وابی داود از حدیث عبد الله بن عامر غسیل آمده که آنحضرت ﷺ مامور بود بوضوء کردن برای هر نماز
طاهر باشد یا غیر طاهر وچون شاق آمد بر وی امر کرده شد بمسواک نزد هر نماز ونهاده شد از وی وضوء مگر از
حدث وبعضی گویند که بحکم این آیة وضوء برای هر نماز فرض بود پس از آن منسوخ گشت الخ چنین
گفته اند ولیکن در نسخ احکام سورهٔ مائده کلام است والله اعلم و آنکه آنحضرت ﷺ در وضوء بکار داشتی کمتر از
دو سیر وزیاده از چهار سیر نبود ودر بعض اوقات مقدار سه سیر بودی حقیقت سیری که میسنند(?) میگویند
معلوم نیست که مقدار آن چیست ولیکن در اکثر روایات از بخاری ومسلم وابی داود وترمذی ونسائی آمده
که آنحضرت ﷺ وضوء بمد کردی وغسل بصاع ودر بعضی روایات کم وبیش نیز آمده وصاع چهار مد است
ومد بقولی دو رطل است ودلالت ظاهر احادیث همین است چه در بعض احادیث وضوء بمد واقع شده ودر
بعضی برطل وتطبیق در آنست که مد وقت رطلین باشد وبقولی مد رطل وثلث رطل عراقی است ورطل

بیست استار است و استار چهار و نیم مثقال که وزن یک پیسه است و این حساب ابهامی دارد و هرآن را بوزن این
دیار زود دریافت و فهم گردد بدانکه مد بقول اول یکمن شرعی است و من شرعی چهل استار آن بوزن انگریزی
که سیر هفتاد پیسه است یکسیر و ثلث سیر و بوزن جهانگیر شاهی ایدالله تعالی مراضیه مدی که رسالة الله که سیر سی و شش
پیسه است یکسیر و چهار حصه پس صاع که چهار مد است پنج سیر و ثلث سیر اکبری باشد و وزن ...
سیر و نیم سیر و دو پیسه کم ... ثانی یکسیر اکبری و سه پیسه چیزی کم و سه ربع سیر جهانگیری چیزی کم و صاع بوزن
اکبری شش و نیم سیر و دو پیسه و بوزن جهانگیری سه سیر یک پیسه کم و آنچه در مفتاح الصلاة گفته است
* بیت * در وضو آب یکمن و نیم است * غسل را چار من ز تعلیم است * لازم آید که آب وضو دو سیر اکبری و یک نیم سیر
و شش پیسه جهانگیری بود و آب غسل پنج سیر و ثلث سیر اکبری و چهار و نیم سیر و دو پیسه کم جهانگیری و لکن تقسیم
کرده است این یک نیم من را در استنجا و وضو و نیم من برای استنجا گفته و نیم من در شستن رو و دو دست و نیم
من در پای و بدان بر گفته الله مراد از احادیث تعیین و تحدید نیست چنانکه اکثر یا اقل از آن استعمال کنند
نیز جائز است و اصل آنست که هرچه کفایت کند بکار برد و مادام که اسراف نکند چنانکه گفت و در
تقلیل آب وضو و کم ریختن آن خود مبالغه فرمودی و دیگران را نیز از بسیار ریختن آب و اسراف در آن
منع فرمودی و بفصل تشدید و تهدید میگفت که در امت من کسانی پیدا آیند که در وضو تعدی و تجاوز
از حد کنند و در ریختن آب اسراف نمایند و میفرمود که وضو را شیطانی است نام او ولهان که آدمی را در وضو
اسراف آب در وسواس اندازد پس از وسواس آب بپرهیزید و پرهیز از وسواس و دفع آن بآن بود که براه تلهی
و تغافل در روند و در دفع خاطر آن تکلف نمایند و در پی آن خاطر نروند و هم بر رخصت عمل کنند و اگر شیطان
بسیار مزاحمت دهد و گوید که این عمل که تو کردی ناقص و نادرست است بگوید برای درگاه حق نه برغم او انکار
که تو برو از دست من زیاده بر این نمی آید و مولای من کریم است تعالی از من همین قدر پذیرد دل و رحمت وی
واسع است و اصل وسواس از نقصان عقل و اختیال و اختلال آن خیزد و شیطان در آن میان راه یابد استمداد و لا حول
در دفع آن بغایت مؤثر است کما جاء فی الآثار و در حدیث احمد و ابن ماجه از عبدالله بن عمرو بن العاص آمده است که
یکبار آنحضرت ﷺ می گذشت بر سعد بن ابی وقاص و وی وضو میساخت فرمود لا تسرف فی الماء اسراف مکن
در آب سعد بطریق استبعاد و استفسار گفت و هل فی الماء اسراف اما در آبیکه چیزی که داب و عزیز او در ده نیست
اسرافی باشد فرمود نعم آری باشد وان کنت علی نهر جار اگرچه باشی تو بر جوی روان و این مبالغه است در
منع و تحدید از اسراف و ارشاد است بطریق دفع وسواس تا ... چیزی از این باب احساس نروند
تا برای دفع آن این مبالغه نمود والله اعلم و در بعض مسائل فقه مذکور است اگر متوضی بر جوی بود در ریختن
آب اسرافی نیست چه هر قدر از آب که برآرد باز هم در جوی افتد و روان گردد مگر آنکه غساله را بیرون
اندازد و حقیقت فرق میان نهر جاری و غیر وی آنست که آب مستعمل در وضو باتفاق پاک کننده نیست پس ...

در جمیع این احوال نتوان کرد پس زیادت از قدر حاجت بکار بردن تضییع باشد و در شرح بخاری که شمس الائمه مروی
اگر تضییع نبود و نیز آب مستعمل در روی نمی ماند ولیکن مبالغه فرمود که در اینجا نیز تجاوز از حد مناسب نبود
و بعضی گویند که اگر در بسیار ریختن آب اسراف نباشد اسراف در عمر و تضییع وقت باقی است و نزدیک باین است
آنچه گویند که مراد باسراف در حدیث اثم است یعنی اگر در اکثار آب در شستن اسراف و تضییع آب
نباشد ولیکن در اینجا و از تقدیر شرع اثمی هست والله اعلم و صحیح شد که آنحضرت ﷺ گاه بودی که اعضای
وضو را زیکبار زیاده نشستی بجهت تعلیم امت که اینقدر کافی است و اقتصار بر مقدار فرض که وضوی آن درست
نبود و نماز قبول نیفتد چنانکه در روایت بخاری از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت وضو کرد ﷺ مرة مرة
زیاده نکرد بر آن و در روایت ترمذی نیز اینچنین آمده بی زیادة مذکوره و در روایت ابی داود
آمده که گفت آیا خبر دهم شما را بوضوی رسول ﷺ پس وضو کرد مرة مرة و در روایتی
از بخاری آمده که وضو کرد ابن عباس و گرفت غرفه از آب پس مضمضه و استنشاق کرد بدان پس گرفت غرفه
دیگر بدین پس اضافه و ضم کرد دست دیگر را بدان و شست روی خود را پس گرفت غرفه دیگر و شست
بدان دست راست را پس گرفت غرفه دیگر و شست بدان دست چپ را پس مسح کرد سر را پس گرفت
غرفه دیگر و پاشید آنرا بر پای راست و شست آنرا پس گرفت غرفه دیگر و شست بدان پای چپ را
و گفت اینچنین دیدم رسول خدا را ﷺ که در وضو میکرد و در روایت ابی داود و نسائی نیز همچنین آمده
و ابن ماجه از ابی بن کعب آورده که طلبید رسول ﷺ آب را پس وضو کرد مرة مرة و گفت این وضوئیست
که قبول نمیکند خدای تعالی نماز را مگر بوی و گاه هر عضوی را دو بار شستی برای مبالغه در تطهیر و آن
را نور علی نور خوانده است و سبب مزید ثواب و تضاعف اجر داشته چنانکه در روایت بخاری و ترمذی و ابی
داود از ابی هریره آمده که گفت وضو کرد پیغمبر خدا ﷺ مرتین مرتین و ترمذی از ثابت ابن ابی صفیه آورده
که گفت گفتم مر ابی جعفر را یعنی امام محمد باقر را آیا حدیث کرده ترا جابر که پیغمبر خدا
ﷺ وضو کرد مرة مرة و مرتین مرتین و سه سه مرة گفت نعم و در حدیث رزین از عبدالله بن زید آمده که گفت
وضو کرد رسول خدا ﷺ مرتین مرتین و گفت هو نور علی نور و گاه سه بار و این نهایت مرتبه تطهیر و مبالغه
در آنست و اسباغ وضو که در احادیث امر بدان واقع شده نزد اکثر علما همین است و زیاده برین داخل تعدی و اسراف
بود که از آن نهی فرموده است و فرمود این وضوء من است و وضوی پیغمبرانی که پیش از من بوده اند و در بعض
ایشان آمده وضوی ابراهیم خلیل الرحمن است و مراد اشارت به نهایت مرتبه کمال است و احادیث صحاح و حسان
درین باب بسیار و بی شمار آمده و بی شک چون عزیمت و فضیلت درین است عمل آنحضرت ﷺ و صحابه
در اکثر احوال همچنین بود و از امیرالمومنین علی بطرق متعدده آورده اند که در آمد بر قومی
و بعد از آنکه نماز گذارده بود پس وضو کرد سه سه بار و فرمود که نکردم من وضو مگر برای آنکه بنمایم شما را

انگشت بزرگ طاهر ورد و گوش پس از شستن هر دو پای هر دو را سه سه بار و پس از آن فرمود اینچنین است وضو هر که زیاده
بر آن کرد و یا نقصان از آن نمود بد کرد و ظلم و تعدی نمود و در روایت نسائی مختصر آمده که گفت اعرابی
به حضرت رسالت آمد ﷺ و سوال کرد از وضو پس بنمود او را سه سه بار و فرمود این چنین است وضو و هر که
زیاده کرد بر این بد کرد و تعدی نمود و ظلم کرد و در این روایت ذکر نقصان نیست و این صحیح تر است و ابن
خزیمه آن را در صحیح خود روایت کرده و در ذکر نقصان سخن کرده و راوی آن را تخطئه نموده زیرا که ظاهر وی ذم
نقص است از ثلاث و مآل آنکه نه این چنین است و بعض گفته اند که اساءت متعلق به نقصان است و ظلم به زیادت
و بعض گفته اند که در حدیث حذف و تقدیر است ای من نقص من واحد و این تکلف است و لیکن موید است
آن را آنچه روایت کرده است ابونعیم بن حماد مرفوعا الوضوء مرة و مرتین و ثلاثا فان نقص من واحدة
او زاد علی ثلث فقد اخطأ و رجال این حدیث ثقات اند کذا فی المواهب اللدنیة و شمنی از فتاوای ظهیریه
می آرد که هر که یک بار شستن اعتقاد کند بعض گویند آثم گردد از جهت ترک سنت مشهوره و نزد
بعضی آثم گردد از جهت اتیان مامور به و صحت احادیث وارده در آن امام محمد در موطای خود میگوید که شستن سه بار
افضل است و دو بار کفایت دارد و یکبار اگر باسباغ و اکمال بود نیز کفایت است و میگوید که قول امام ابوحنیفه رحمة الله
علیه این است انتهی و امام شافعی گفته که دوست نمیدارم زیادت بر ثلاث را و اگر زیادت کند حرام نمیگویم
و صحیح از مذهب وی کراهت زیاده است کراهت تنزیهی و قومی گویند که زیادت بر ثلاث مبطل وضو است
چنانکه زیادت در نماز و این قیاس فاسد است و امام احمد گفته که جائز نیست زیادت بر ثلاث کذا فی المواهب
و آنحضرت مضمضه و استنشاق را گاه بیک غرفه کردی و گاه بدو غرفه و گاه بسه غرفه چنانکه در غسل اعضا کردی
و در روایات آمده که گشت و از یک غرفه نیمه در مضمضه بکار داشتی و نیمه در استنشاق در هر سه صورت همچنین
وصل فرمودی مصنف میگوید که در هیچ حدیث صحیح فصل که استنشاق را بعد از فراغ مضمضه یکبار یا دو بار
یا سه بار به آب جدید کرده باشد وارد نیست در مواهب اللدنیه از نووی آورده است که گفت مجموع کیفیات وارده
در مضمضه و استنشاق پنج وجه است اصح آنست که مضمضه و استنشاق کند بسه غرفه مضمضه کند از هر واحد
پس استنشاق کند دوم آنکه جمع کند میان هر دو بغرفه واحده مضمضه کند از آن غرفه سه بار پس استنشاق کند
از وی سه بار سوم آنکه جمع کند بغرفه لیکن مضمضه کند از وی و استنشاق با مضمضه و استنشاق چهارم
آنکه فصل کند میان مضمضه و استنشاق بدو غرفه پس مضمضه کند از یکی سه بار پس استنشاق
از دیگری سه بار پنجم آنکه فصل کند بشش غرفه مضمضه کند بسه غرفه باز استنشاق کند بسه غرفه
و گفته که صحیح همان وجه اول است و وارد شده بآن احادیث صحیحه انتهی و عبارات احادیث را مختلف
یافتیم در اکثر احادیث این چنین واقع شده که اول هر دو کف دست را شست پس مضمضه کرد
و استنشاق نمود پس روی شست پس مضمضه و استنشاق کرد پس روی شست پس هر دو دست این عبارت بسیار

در احادیث ظاهره که دلالت کنند بر وصل مضمضه و استنشاق اگر چند قطعی نیست و در بعضی وارد
شده است که مضمضه کرد پس استنشاق کرد پس روی شست و این ظاهر است در فصل و در مشکوة روایتی
از بخاری و مسلم آورده که مضمضه و استنشاق و استنثار کرد سه بار بسه غرفه از آب و این نیز محتمل هر دو
وجه است فصلا و وصلا ولیکن در بعض احادیث صریح واقع شده که مضمضه و استنشاق بیک غرفه کردند که
مصنف میگوید و مذهب منصور امام شافعی این است بر وجه اول از وجوه مذکوره و مشهور از مذهب امام
ابوحنیفه فصل است میان مضمضه و استنشاق بر وجه ثانی از آن وجوه زیرا که دهن و بینی هر کدام
عضو علیحده است پس وظیفه غسل هر یک بوده جدا جدا چنانکه سایر اعضا و این وجه در حقیقت برای
ترجیح حدیث فصل است بموافقت و مر قیاس را نه تعلیل در مقابله نص و استدلال بقیاس و دلایل معقول
شایع است در مذهب ایشان و آن در واقع برای ترجیح بعض احادیث است بر بعضی نه قیاس در مقابله
نص چنانچه خصم توهم کند و این نکته چند است چنانچه در مقدمه نیز اشارت بآن کرده ایم فلیحفظ و دلیل
ایشان حدیث ابوداود و طبرانی است چنانکه شیخ آورده که طلحه بن مصرف که از اعلام ائمه و ثقات
تابعین است از پدر از جد روایت میکند که رسول خدا ﷺ وضو کرد پس مضمضه کرد سه بار
و استنشاق کرد سه بار و گرفت هر بار آب جدید و مصنف میگوید که اگرچه در حدیث طلحه بن مصرف آمده است که
از پدر خود از پدر وی از جد وی روایت کرده که من دیدم یکبار آنحضرت فصل کرد اما آن حدیث از جهت
اسناد ضعفی دارد و ما لفظ یکبار در حدیث نیافتیم بلکه علی الاطلاق مذکور است که وضو کرد رسول خدا ﷺ
پس مضمضه و استنشاق کرد چنانچه مذکور شد و ظاهر آنست [illegible] ذکر کرده بدلیل آنکه در [illegible]
از طلحه بن مصرف عن ابیه عن جده بعد از روایت حدیث فصل از ابی داود آورده این لفظ که گفت در
آمدم بر رسول خدا ﷺ و وی وضو میکرد و سیلان میکرد آب از روی وی و لحیه وی بر سینه وی پس دیدم
آنحضرت را ﷺ که فصل کرد میان مضمضه و استنشاق و حدیثی دیگر از وی از ابن ماجه روایت کرده [illegible]
وضو کرد رسول خدا ﷺ پس مضمضه کرد سه بار و استنشاق کرد سه بار از کف واحد [illegible] معلوم شد که [illegible]
طلحه بن مصرف فصل را احیانا بود نه دایم و ضعفی که باسناد حدیث طلحه [illegible] است
که گفته اند پدر طلحه مجهول است و صحبت وی با مصطفی ﷺ [illegible]
میگویند که طلحه بن مصرف از اعلام تابعین و اثبات ایشان است و جد وی کعب بن عمرو است و بعضی
گویند عمرو بن کعب [illegible] در شرح نقایه میگوید که بیهقی در کتاب معرفة آورده است که
عبد الرحمن بن مهدی که از کبار ائمه حدیث و در رتبه مشایخ امام احمد بن حنبل است گفت جد طلحه
عمرو بن کعب است و مر او را صحبت است [illegible] از یحیی بن معین آورده که گفته محدثان [illegible]
حضرت را ﷺ دیده است و اهل بیت طلحه میگویند که او را صحبت نیست [illegible] و چون اهل [illegible]

کرده باشد ﷺ صحت وی مدعا ثابت شد وحدیث موقوف اهل بیت وی بران قادح نبود وابن سعد در طبقات حدیثی
در باب مسح از حدیث طلحه آورده بلفظ رأیت رسول الله ﷺ یمسح هکذا پس ثابت شد که او راصحبت است کذا قال
الشیخ ابن الهمام وشیخ ابن الهمام حدیث ابی داود را آورده وگفته سکت علیه هو والمنذری بعده وبالجمله
معلوم شد که فعل آنحضرت ﷺ در غسل اعضای وضوء مختلف بود چنانکه عادت مستمرهٔ او بود در سنن ومستحبات
وعمل در مضمضه واستنشاق وکیفیت آن وصلا وفصلا نیز مختلف ولهذا هیچ یکی از ائمه بوجوب وفرضیت
احد الوجهین قایل نشده ونزد امام ابوحنیفه نیز جایز است که وصل کنند مضمضه واستنشاق را بیک غرفه
سازند چنانچه شمنی از فتاوای ظهیریه نقل کرده است ونزد امام شافعی فصل ساختن مضمضه واستنشاق بآبهای
جدید نیز روا بود در جامع ترمذی میگوید که شافعی گفته است که جمع مضمضه واستنشاق بکف واحد جایز
بود واگر جدا جدا کنند محبوب تر است نزد ما پس در حقیقت خلافی در میان نماند والله اعلم وآنحضرت ﷺ
استنشاق بدست راست کردی واستنثار بیدی الشمال ودر بعضی احادیث استنثار در مواضع استنشاق نیز
مذکور شده باعتبار استلزام او مر آنرا بدون عکس بدست چپ کردی چنانکه در مشکوة از حدیث دارمی از
عبد خیر که از کبار اصحاب علی مرتضی است آورده که بودیم ما نشسته ونظر میکردیم بسوی علی مرتضی
هنگامی که وضوء میکرد پس درآورد دست راست خود را در اناء پس پر کرد بآب دهن خود را پس مضمضه
کرد واستنشاق واستنثار بدست چپ کرد این را سه بار پس گفت هر که خوش دارد که نظر کند بوضوی رسول
الله ﷺ پس این است وضوی وی ﷺ ومسح سر را مسح کردن متفق علیه است میان ائمهٔ اربعه ولیکن
نزد امام ابوحنیفه وشافعی سنت است ونزد مالک فرض ونزد ابوحنیفه فرض مسح چهارم حصهٔ سر است وبروایتی
مقدار سه انگشت باعتبار آنکه واجب الصاق ید است براس واصابع اصل ید است ولهذا واجب میشود تمام
دیت ید بقطع آنها وسه اکثر آنهاست وللاکثر حکم الکل ونزد شافعی فرض ادنی آنچه بران نام مسح توان
نهاد اگرچه سه چهار موی بلکه یکموی نیز باشد ومذهب احمد بروایت عامهٔ اصحاب وی موافق مذهب مالک
است وبروایتی موافق شافعی وبروایتی موافق مذهب ابی حنیفه وبروایتی اکثر راس وبروایتی زنان را بعض
ومردان را تمام واصل معنی مسح دست تر بسر کشیدن است شافعی گوید این مطلق است بهر جزوی از سر
قلیل یا کثیر که دست کشد راست آید که مسح سر کرد واقل متیقن است پس فرضیت زیاده بران ثابت
نشود ودلیل مالک آنکه مراد تمام عضو است پس چون منطوق آیه مسح سر است مراد تمام سر باشد چنانکه در تیمم
اعضاء مغسوله ودلیل امام ابوحنیفه آن است که آیة مجمل است احتمال مسح کل وبعض هر دو دارد از جهت
صحت استعمال مثل این ترکیب در هر دو ومعنی اول مسح کل است بجهت حکم بزیادت کلمهٔ با وبعض بجهت عمل وی
بر تبعیض وحدیث بیان آن کرده چنانکه در حدیث مسلم وطبرانی از مغیره بن شعبه آمده است که آنحضرت وضوء
کرد پیغمبر خدا ﷺ ومسح کرد بر ناصیهٔ خود وبر جبین خود وابو داود وحاکم از حدیث ابی معقل آورده اند

کرده باشد بصحت وی ملماء اثبات شد وعلم موقوف اهل حدیث وی بران قادح نبود وابن منده در طبقات حدیثی در باب مسح از جمله طلحه آورده بلفظ رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یمسح هکذا پس ثابت شد که او را صحبت است کذا قال الشیخ ابن الهمام وشیخ ابن الهمام حدیث ابی داود را آورده وگفته سکت علیه هو والمنذری بعده وبالجمله معلوم شد که فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم در غسل اعضای وضو مختلف بود چنانکه عادت مستمره او بود در سنن ومستحبات وعمل در مضمضه واستنشاق وکیفیت آن وصلا وفصلا نیز مختلف واهل هیچ یکی ازایمه بوجوب وفرضیت اهل الوجهین قایل نشده ونزد امام ابوحنیفه نیز جایز است که وصل کنند مضمضه واستنشاق را بیک غرفه سازند چنانچه شمنی از فتاوی ظهیریه نقل کرده است ونزد امام شافعی فصل ساختن مضمضه واستنشاق بآبهای جدید نیز روا بود در جامع ترمذی میگوید که شافعی گفته است که جمع مضمضه واستنشاق بکف واحد جایز بود واگر جدا جدا کنند محبوب تر است نزد ما پس در حقیقت خلافی درمیان نماند والله اعلم وآنحضرت صلی الله علیه وسلم استنشاق بدست راست کردی واستنثار بدست چپ والتنصیص علیه در بعضی احادیث آمده در مواضع استنشاق نیز مذکور شده باعتبار التزام او مرآن را بدون عکس بدست چپ کردی چنانکه در مشکوة از جمله احادیث دارمی از عبد خیر که از کبار اصحاب علی مرتضی است نه آورده که بودیم ما نشسته ونظر میکردیم بسوی علی مرتضی که هنگامی که وضو میکرد پس درآورد دست راست خود را یعنی در اناء پس پر کرد بآب دهن خود را پس مضمضه کرد واستنشاق وبینی افشاند بدست چپ کرد این را سه بار پس گفت هر که خوش دارد که نظر کند بوضوی رسول صلی الله علیه وسلم پس این است وضوی وی صلی الله علیه وسلم ومسح سر را مسح کردن متفق علیه است میان ائمه اربعه ولیکن نزد امام ابوحنیفه وشافعی سنت است ونزد مالک فرض ونزد ابوحنیفه فرض مسح چهارم حصه سر است ودر روایتی مقدار سه انگشت باعتبار آنکه واجب الصاق بدست بر راس واصابع اصل یداست ولهذا واجب میشود تمام دیت ید بقطع آنها وسه اکثر آنهاست وللاکثر حکم الکل ونزد شافعی فرض ادنی انچه بران اسم مسح توان نهاد اگرچه سه چهار موی بلکه یکی نیز باشد ومذهب احمد در روایت عامه اصحاب وی موافق مذهب مالک است ودر روایتی موافق شافعی ودر روایتی موافق مذهب ابی حنیفه ودر روایتی اکثر راس ودر روایتی زنان را بعض سر دادن را تمام واصل معنی مسح دست تر رسیدن است شافعی او را این مطلق است بر جزوی از سر قلیل یا کثیر که دست تر رسانند درست آید که مسح سر کرد واقل متیقن است پس فرضیت زیاده بران ثابت نگردد ومالک گوید مراد تمام عضو است پس چون متعلق آیه مسح سر است مراد تمام سر باشد چنانکه در اعضا مغسوله ودلیل امام ابوحنیفه آن است که آیة محتمل است احتمال مسح کل وبعض هر دو دارد از جهت استعمال مثل این ترکیب در هر دو ومعنی الصاق مسح کل اجهت حکم بزیادت کلمه با وبعض بجهت حمل وی بر تبعیض وحدیث بیان آن کرده چنانکه در صحیح مسلم وطبرانی از مغیره بن شعبه آمده است که آنحضرت وضو کرد پیشانی سر خود را صلی الله علیه وسلم مسح کرد بر ناصیه خود ودر صحیح خود وابوداود وحاکم از حدیث انس مثل آن آورده اند

ثلثا و مسح لحیته ثلثا و ظاهر رقبته و حدیثی دیگر نقل کرده از کعب بن عمرو الیامی روایت ابی داود انه علیه
السلام مسح الرقبة مع مسح الراس و گفته که نزد بعضی بدعت است و در هدایه آن را از سنن و مستحبات ذکر کرده
والله اعلم اما مسح حلقوم پس بدعت است و پاهای مبارک اگر در موزه نمی بود می شستی و الا مسح کردی بی هیچ
خلاف معلوم نیست و یکی را از دیگر اولی و ارجح دانسته و مقصود در اینجا شستن پاها است و بیان مسح موزه
بتفصیل بیاید و همین کلام را در اینجا شرح تر از این بگوید ان شاء الله تعالی و از احادیثی که در اذکار وضو وارد شده
که نزد هر عضوی مناسب آن عضو دعای بخوانند چیزی بصحت نه پیوسته بلکه محدثین حکم بوضع آن کرده اند
و آن ادعیه و اذکار بتفصیل در اوراد بعض مشایخ مذکور اند و نزد ایشان معمول و تحقیق این نوع خلاف
که در بعض اعمال میان محدثان و بعض مشایخ واقع است در رساله که درین باب تالیف یافته است بتفصیل
ذکر کرده شده است و آنچه صحیح شد آنست که در اول وضو بسم الله گفتی و تسمیه در اول وضو نزد حنیفه
سنت است یا مستحب و ابوداود و ترمذی از ابو هریره و دارقطنی از ابی هریره و ابن مسعود و ابن عمر آورده اند
که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و سلم هر که در اول وضو ذکر خدا کند پاک شود تمام جسد او و چون ذکر خدا نکند پاک نشود
مگر مواضع وضو پس مفاد این حدیث در اثبات کمال است بتسمیه و این اشارت بسنت و استحباب بر دیا آنکه
باین حدیث و احادیث دیگر در باب تسمیه بعضی نیز نسبت کرده اند و لیکن اصح آنست که وی مستحب است
نه سنت و منقول از سلف در تسمیه این لفظ است که بسم الله العظیم و الحمد لله علی دین الاسلام و بعض گفته اند
که این لفظ منقول است از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و بعض گفته اند افضل بسم الله الرحمن الرحیم است بعد از تعوذ
و بعضی گفته که جمع کند میان هر دو و در محیط گفته که اگر لا اله الا الله یا الحمد لله یا اشهد ان لا اله الا الله
بگوید نیز قایم میگردد بسنت همچنین گفته است شیخ ابن الهمام و نیز شیخ در زاد الفقیر و شرح هدایه
شهادتین نزد غسل هر عضو از مستحبات شمرده است و بعضی از علما غسل اعضای وضو را یکی از مواضع استحباب
صلوة بر حضرت رسول صلی الله علیه و سلم نیز شمرده اند و نزد امام احمد باختیار جماعة از اصحاب وی تسمیه چنانکه زرکشی
در شرح خرقی گفته در اول وضو واجب است و شرط صحت وضو است لقوله علیه السلام لا صلوة لمن لا وضوء
له و لا وضوء لمن لم یسم رواه احمد و ابوداود و الحاکم عن ابی هریرة و این حدیث را احمد و ترمذی و ابن ماجه
از سعید بن زید و ابن ماجه و دارمی از حدیث کثیر بن زید از ربیح بن عبد الرحمن بن ابی سعید از پدر وی
[illegible] سعید نیز روایت کرده اند و بخاری گفته که احسن احادیث درین باب حدیث سعید بن زید است
و اسحق گفته که اصح احادیث حدیث ابی سعید است و نزد ابو حنیفه محمول بر نفی فضیلت و کمال است لمنع صحت
و جواز بدلیل آنکه اصحاب سنن اربعه روایت کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در تعلیم وضو [illegible] برای
نماز وضو بکن چنانچه امر کرده است ترا پروردگار تعالی و شک نیست که در وضوئی که امر کرده است با آن
کریمه اذا قمتم الی الصلوة ذکر تسمیه نیست با آنکه در بعض طرق حدیث [illegible] این زیادة هم صحت

آورده ثلث مرّات و بعد از شهادتین فرمودی اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین واجعلنی من
عبادك الصالحین این زیادت ترمذی است بر شهادتین و لیکن در حدیث ترمذی کلمهٔ اشهد قبل ان محمدا
نیست و حاکم در مستدرك و نسائی این را نیز زیاده کرده که سبحانك اللهم و بحمدك اشهد ان لا اله
الا انت استغفرك و اتوب الیك و جزری از طبرانی در اوسط آورده که هر که وضو کند پس گوید سبحانك اللهم
و بحمدك استغفرك و اتوب الیك نوشته شود آن را در کاغذ پاره و مهر کرده شود بران و گشاده نشود مگر
در روز قیامت و ابوموسی اشعری رضه چنانکه نسائی و ابن السنی روایت کرده گفت آب وضو آوردم پس
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وضو ساخت و شنیدم که در وقت وضو بعد از تسمیه چنانکه از سیاق کلام
جزری در حصن حصین مفهوم میشود میگفت اللهم اغفر لی ذنبی و وسع لی فی داری و بارك لی فی رزقی
گفتم یا رسول الله شنیدم که چنین و چنین دعا میکردی فرمود هل ترکت من شیء آیا هیچ فروگذاشت
کردم درین دعا یعنی دعا کردم که جامع خیرات و برکات دنیا و آخرت است ما ناکه ابوموسی رضه این دعا
را سهل و مختصر پنداشت پس در جواب وی این چنین فرمود یا مراد آن بود که تو میدانی که از طلب خیر
و اتیان عملی که در وی ادنی ثواب بود اهتمام دارم و ترك لکنم اگرچه سهل و مختصر بود و واجب نباشد از جهت
غایت حرص من بر طلب خیر و احراز ثواب و تعلیم امت والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از وضو اعضا را
بمندیل یعنی طرف دستار یا ردا یا منشفه یعنی رومال که برای پاك کردن اعضا و چیدن آب از ان ساخته
باشند خشك نکردی و اگر حاضر کردندی رد کردی و حدیثی که از عایشه رضی الله عنها مرویست که کانت له نشافة
و در روایتی خرقة ینشف بها بعد الوضوء بود مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم جامه پاره برای چیدن آب که
میچید بدان آب را بعد از وضو و در روایتی ینشف بها غسالة وجهه ای مندیل یمسح به وجهه کذا فی النهایة
و حدیث معاذ درین معنی که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم وقتی که وضو میکرد پاك میکرد
روی مبارك را بطرف جامهٔ خود هر دو حدیث ضعیف است بجهت ضعف بعضی رواة آن و هر دو
در جامع ترمذی مذکور و ترمذی نیز تضعیف کرده و گفته که از حضرت درین باب چیزی بصحت نرسیده است و
نقل کرده که قومی از اهل علم از صحابه و تابعین و غیرهم درین باب رخصت کرده اند و بعضی مکروه داشته
اند تا آنچنان خشك شود که موجب نورانیت و نقل میزان اعمال است و روایت کرده شده است
کراهت از سعید بن المسیب و زهری انتهی و در بعضی کتب حنفیه مذکور است که اگر بقصد تنزه و تکبر نزد
کراهت ندارد و در بعضی از شرح مشکاة از ما رنقل کرده که مستحب است ترك تنشیف زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
تنشیف نکرده و اگر تنشیف کند هم مکروه نیست بر قول اصح و نزد بعضی مکروه است و در وضو ساختن کسی آب بر دست
وی صلی الله علیه وسلم فریختی مگر در وقت ضرورت در حدیث بخاری و مسلم از حدیث مغیرة بن شعبه آمده است
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سفری بود و من بر دست مبارك وی آب میریختم و وضو میکرد و نیز در صحیح بخاری از حدیث

امامه بن زید همچنین آورده و حاکم در مستدرک از حدیث ربیع بنت معوذ آورده که گفت آوردم آب وضوی
حضرت ﷺ را پس فرمود بریز بر اعضای من پس ریختم و آنحضرت وضو کرد و این حدیث صریح تر است در جواز
بجهت امر و عدم تقید بسفر و در حدیث صفوان بن عسال نیز آمده که ریختم من آب بر وی در اعضای پیغمبر خدا
ﷺ در سفر و حضر و این احادیث درین باب آمده و وجود ضرورت از آن معلوم نشده و مقید بآن نیفتاده والله اعلم

و حدیثی که در تخلیل لحیه وارد شده بعضی از اهل حدیث قبول کرده اند و بعضی رد کرده ترمذی از حسان
بن بلال می آرد که گفت عمار بن یاسر را دیدم که وضو کرد و تخلیل کرد لحیه را پس گفته شد مر او را آیا تخلیل
میکنی لحیه را گفت چه منع میکند مرا از آن و حال آنکه دیدم پیغمبر خدا را ﷺ که تخلیل میکرد لحیهٔ خود را
میگویند که درین باب حدیث از عایشه و ام سلمه و انس و ابن ابی اوفی و ابی ایوب نیز آمده ولیکن در بعض طرق
حدیث عمار سخن کرده و گفته که سفیان بن عیینه گفته است که عبد الکریم که روایت از حسان بن بلال
کرده از وی سماع ندارد و نیز ترمذی گفته که محمد بن اسمعیل گفته است که صحیح ترین حدیثی که درین آمده
حدیث عامر بن شقیق است از ابی وایل از عثمان که گفت بود پیغمبر خدا که تخلیل میکرد لحیه را گفته اکثر اهل
علم از صحابه و غیرهم بدان قایل اند و احمد گفته که اگر سهو کند از تخلیل لحیه رواست و اسحاق گفته که اگر
بفراموشی ترک کرد یا بتاویل کفایت میکند و اگر عمدا کرد اعاده کند و گفته حدیث عثمان بن عفان حسن صحیح
انتهی و زرکشی در شرح خرقی حدیث عثمان را همچنین آورده که وی رضی الله عنه وضو کرد و روی را تخلیل کرد
لحیه را هنگام شستن روی پس گفت دیدم من رسول خدا را ﷺ که کرد آنچنان که دیدید مرا که کردم و گفته
رواه الترمذی و صححه ابن خزیمه و ابن حبان و حسنه البخاری و ابو داود از انس [illegible] آورده که بود رسول
خدا ﷺ که چون وضو میکرد میگرفت کفی از آب و میداد آن را در زیر حنک خود و تخلیل میکرد
لحیه خود را و میفرمود همچنین امر کرده است مرا پروردگار من عز و جل و بالجمله حدیث تخلیل بطرق
متعدده آمده و در بعض روات بعضی طرق آن محدثان را اختلاف است و مرویات اینها بکثیر است و را جمع جواب
ثبوت است و آن سنت است نزد امام ابی حنیفه و شافعی و نزد امام احمد نیز در مذهب معروف و نزد بعضی از ایمه و
مذهب وی واجب است از جهت حدیث انس که گفت بهذا امرنی ربی و نزد امام مالک ترک لحیه را در غسل وجه
بلکه بین ذا در آید ادر آب بمداومت شعر آن را که ملاقی اوست و در رساله ابن ابی زید که در مذهب ایشان است گفته
ولیس علیه تخلیلها فی الوضوء ویمر علیها یدیه الی آخرها و این محتمل نفی [illegible] احتمال
سنیت و ظاهر احتمال ثانی است بقرینه مقام و شمنی گفته که بعض گفته اند که تخلیل لحیه سنت است نزد ابی یوسف
و فضیلت است نزد [illegible] شمس الایمه سرخسی گفته که اصح آن است که [illegible] ابو حنیفه و ابو یوسف [illegible] است و کیفیت
تخلیل آن [illegible] که در آرد اصابع خود را از اسفل لحیه [illegible]
ابی یوسف و جایز است نزد ابی حنیفه و محمد و شیخ ابن الهمام گفته [illegible]

منتهاست نزد ابی یوسف و مستحب است نزد محمد زیرا که ثابت شده روی مجرد فعل است بی مواظبت لیکن بعد از
ثبوت حدیث انس بعد الامر زیادتی رسیده و اظهر ظاهر است والله اعلم و ظاهر روایات آنست که بما اخذ ید بوده
و بعض گفته اند که ماء و جه است در وقت ورود در دستین روی است و نزد امام احمد مختار است که در وقت شستن
روی کند یا در وقت مسح راس * اما تخلیل اصابع پس گاه گاه کردنی و در جامع ترمذی و سنن ابن ماجه از حدیث
ابن عباس آورده که فرمود رسول خدا ﷺ چون وضو کنی تخلیل کن اصابع هر دو دست و هر دو پای را و ترمذی
گفته حدیث حسن غریب و در حدیثی صحیح ابو داود و اربعه از لقیط بن صبره آمده که گفت پیغمبر خدا ﷺ
چون وضو کنی کامل و تمام کن و جور از تخلیل کن اصابع را و مبالغه کن در استنشاق مگر آنکه صائم باشی و تصحیح
کرده این حدیث را ترمذی و ابن خزیمه و حاکم و احمد و ترمذی روایت کرده اند از مستورد بن شداد که گفت دیدم
رسول خدا را ﷺ که تخلیل کرد انگشتان پایها خود را به انگشت خنصر و ترمذی گفته حدیث غریب لا نعرفه
الا من حدیث ابن لهیعة و نزد امام ابی حنیفه سنت است تخلیل اصابع یدین و رجلین و همچنین نزد امام شافعی
و نزد امام احمد تخلیل اصابع رجل مسنون است بی خلاف بخلاف یدین که مختلف فیه است در اصابع یدین دو روایت
است اشهر سنیت است بجهت حدیث ابن عباس و لقیط بن صبرة و بر روایتی نه زیرا که تصریح آنها مخصوص است از [illegible] و
مالک تخلیل مخصوص با صابع رجل داشته و آن را نیز گفته که اگر ترک کند باکی نیست ولیکن تخلیل
اطیب است مر نفس را و کیفیت تخلیل اصابع رجل آنست که تخلیل کند بخنصر ید یسری ابتدا کند
از خنصر رجل یمنی و ختم کند بخنصر رجل یسری بجهت رعایت تیامن و تخلیل کند اصابع یدین را
بدر آوردن اصابع یکی در دیگری و سنت بودن تخلیل اصابع در نقل اربع است که آب درون انگشتان ترسد
و مقصود از تخلیل مبالغه و تکمیل تطهیر بود و اگر انگشتان بیک دیگر چسپیده بود بحالی که آب در درون آنها
نرسد تخلیل واجب بود باتفاق و وعیدی که در ترک تخلیل اصابع در حدیث از تخلف وارد شده چنانکه در
هدایه آورده است که تخلیل کنید اصابع را تا تخلیل نکند نار جهنم محمول بر همین صورت است که آب میان
اصابع نرسد یا یقین بدان حاصل نگردد و الا ورود وعید ناظر در وجوب است پس سنت چون باشد یا آنکه
گفته اند که این حدیث ضعیف است بجهت ابن میمون بن تمار که ذکر ابن الهمام و اما تحریک انگشتری در انگشت
در حدیثی ضعیف وارد شده در حدیث ابی رافع که ابن ماجه و دارقطنی آورده اند کان ﷺ اذا توضأ
حرک خاتمه و در مذهب حنفی از سنن و مستحبات وضو است و شیخ ابن الهمام در زاد الفقیر آورده که تحریک
خاتم اگر فراخ بود سنت است و اگر تنگ بود و آب در زیر آن نرسد واجب * فصل * در کتب ائمه
حدیث از کتب سته و غیرها بروایات متعدد و طرق مختلفه آمده است که پیغمبر ﷺ در سفر و حضر
مسح بر موزه کشیده و در مواهب لدنیه آورده که تخریج کرده اند جمعی از حفاظ حدیث که مسح خفین
بتواتر ثابت شده است که شک و شبهه را بدان راه نیست و بعضی از ایشان راویان آن را جمع کرده از هشتاد [illegible]

واقع شده که مسح علی الخفین نبی ذکر اعلی و اسفل و از دو ترمذی در بعض طرق و ابی داود و احمد علی ظاهرهما نیز
واقع شده و نزد امام ابی حنیفه مسح بر ظاهر خف فرض است و بر باطن خف و عقب و ساق اصلا جایز نبود و مذهب
امام احمد نیز همچنین است و نزد امام شافعی بر ظاهر خف فرض و بر پایان آن مستحب است و نزد امام مالک نیز همچنین
است و کیفیت مسح نزد ایشان آن است که بگذارد دست راست خود را بالای خف از جانب اصابع و دست چپ
زیر خف پس بکشد هر دو دست را بطرف کعبین و همچنین کند در مسح خف یسری و بگذارد دست چپ بالای
خف و دست راست را پایان از زیر و ایشان استدلال کنند در مسح اسفل خف از کعبین بطرف اصابع و آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بر جوربین مسح کردی چنانچه در روایت احمد و ترمذی و ابی داود و ابن ماجه از حدیث مغیره بن شعبه آمده و نیز
روایت کرده امام احمد از بلال که آنحضرت صلی الله علیه و سلم وضو میکرد و مسح میکرد بر عمامه و موقین و ابی داود
مانند این آورده و موق جرموق را گویند فارسی معرب است و جوهری و مطرزی گفته که موق خف
قصیری که پوشیده میشود بالای خف کذا فی شرح ابن الهمام و زرکشی در شرح خرقی آورده که جرموق خف
واسعی است که پوشیده میشود فوق خف در بلاد بارده و ابو داود از علی مرتضی و ابن مسعود و انس بن مالک و عمر
بن الخطاب و ابن عباس و غیر ایشان از صحابهٔ عظام رضی الله عنهم آورده است که ایشان مسح بر جوربین کردند و جورب آنرا
گویند که زیر بالای موزه می پوشند بجهت سردی و پاسداشت موزه پایان از چرک و غساله خواه از صوف باشد یا
از چرم و مسح بر جورب جایز است چون موزه پایان و بالا را هر دو بر ظاهر پوشیده باشند نزد امام ابی یوسف
و محمد مطلقا و نزد ابو حنیفه اگر سخت و منعل و مجلد باشد چنانچه بدان راه توان رفت بی آنکه بر بندند
بر ساق بایستد جایز بود و اگر سخت نباشد جایز نباشد مگر آنکه رقیق باشد بحدی که تری آب مسح جورب بموزه
درون برسد گویا که هم بر روی مسح کرد و در مذهب امام احمد نیز مسح بر موزه که بالای موزه پوشیده باشند
جایز است و نزد شافعی مسح بر جورب درست نبود اگر چه منعل باشد و احادیث مذکوره محمول داشت بر وی
و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در مسح خفین و غسل رجلین تکلفی نبودی بلکه اگر در حالت قصد وضو پایها مکشوف بودی غسل
کردی و برای مسح کردن موزه نپوشیدی و اگر پایها در موزه بودی مسح کردی و موزه بیرون نکردی و علما را در اینجا
اختلاف است بعضی گویند که مسح افضل است از برای اظهار سنت و رد اهل بدعت از خوارج و روافض و نزد
این جماعه از علما اگر پایها مکشوف باشد موزه بپوشند و مسح کنند از برای مصلحت مذکوره و اکثر بر آنند که مسح
رخصت است اگر بکند جایز بود و عزیمت همان غسل است یعنی اگر پای از موزه برآرد و بشوید افضل بود و بر آن ماجور
گردد و مختار صاحب هدایه همین است و نزد امام احمد در روایتی مسح افضل است از برای ترویج سنت و مخالفت شعار
اهل بدع که از آن منع کنند و در روایتی دیگر هر دو برابر است از جهت ورود شریعت بهر دو و مختار مصنف
نیز همین است چنانکه گفت و چون در افضلیت مسح و غسل علما را اقوال است فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیان نموده
شد تا معلوم گردد که احسن اقوال همین است که عادت نبوی بود صلی الله علیه و سلم یعنی تکلف نکند و مقید به هیچ جانب

می آرد که می فرمود آن حضرت صلی الله علیه وسلم حیثما ادرکت هر جا که دریابد رجلا من امتی الصلوة مردی را از امت من نماز یعنی هر جا که دریابد در زمین که وقت نماز در رسد فعنده پس نزد او است زمین مسجده وطهوره جای نماز آن مرد و پاک کننده وی یعنی همان زمین تیمم کند و هم بر آن نماز گزارد و بخلاف امم سابقه که نزد ایشان جز در بیع و کنایس جایز نبود و طهارت ایشان جز با آب نه و تسمیه آن مکان بمسجد کنایت است از علم احتصاص سجود بموضع دون موضع بی تجاوز است از مکان معین مبنی برای نماز چون نماز در آنجا جایز شد گویا مسجد شد کذا فی الکرمانی و این بیان مبنی بر کسر جیم مسجد است و هو الاکثر و بعضی بفتح جیم نیز خوانده اند ای مکان یجوز فیه السجدة و این حدیث صریح است در آنکه جنس زمین طهور است و تیمم مخصوص بخاک و ریگ نیست چنانکه مذهب امام اعظم است و در حدیث صحیح نیافتم که آن حضرت برای هر یک فریضه تیمم جدید کردی چنانکه مذهب امام شافعی است که میگوید که برای هر نماز فریضه تیمم جدید باید و نوافل بتبعیت آن تواند ادا کرد و میگوید که طهارت تیمم ضروریست و از برای دفع حرج بحکم ضرورت نماز بدان جایز داشته اند چنانکه طهارت صاحب عذر که برای هر وقت نماز وضوش باید کرد بلکه آنحضرت جواز تیمم را بر بدل اطلاق فرمود و آن را یعنی تیمم را قایم مقام وضو داشت چنانکه بیک وضو چند نماز توان گذارد بیک تیمم نیز جایز بود و مذهب ابو حنیفه نیز همین است و ظاهر کتاب و سنت موافق آن است * باب در نماز حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم *

عام تر از آنکه فرض باشد یا نفل چون بنماز برخاستی بدل نیت نماز کردی و بعد از نیت بگفتی الله اکبر و پیش از تکبیر نیت بزبان و لفظ مروی نیست در احادیث همین قدر مرویست که چون بنماز برخاستی گفتی الله اکبر و ذکر نیت نیست چون مقرر است که انما الاعمال بالنیات بیقین معلوم شد که بی نیت نخواهد بود و چون حقیقت نیت همان قصد قلبی است احتیاج بلفظ نباشد و از قواعد شرع و بضرورت عقل نیز معلوم شد که اگر زبان با دل جمع شود اتم و اکمل بود و از این جا است که فقها گفته اند که اگر بلفظ نیز بگویند بهتر بود و افهم و نیز در روایات فقهیه آمده که اگر از احضار قلب عاجز آید نقل زبان کفایت است و محدثان می گویند که نیت بزبان خواندن بدعت است و با گفتن الله اکبر دستها هر دو برداشتی یعنی تکبیر و رفع یدین معهود در اکثر احادیث همچنین واقع شده و مذهب ابی یوسف و مختار جماعه از فقهای حنفیه مثل طحاوی و قاضیخان و غیر ایشان اینست و میگویند چه رفع سنت تکبیر است پس مقارن باشد او را و در بعض احادیث تاخیر تکبیر از رفع نیز آمده چنانچه در سنن ابی داود و نسائی از ابن عمر رضی الله عنهما آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر میداشت هر دو دست خود را برابر دو شهای خود پس تکبیر میگفت و مذهب امام ابی حنیفه و محمد اینست زیرا که در رفع یدین نفی کبریا است از غیر حق جل و علا و در تکبیر اثبات کبریائی مر او را سبحانه و تعالی و نفی مقدم است بر اثبات چنانکه در لا اله الا الله و عامه مشایخ رحمهم الله در هدایه این را اصح گفته و در شرح ابن الهمام در اینجا قول ثالث نقل کرده و آن تکبیر است بعد رفع و گفت که بیهقی در سنن کبری از انس نقل آورده که گفت بود رسول خدا

که بر سینه نهد یا زیر ناف تردد می‌گوید که امر درین باب واسع است نزد علما یعنی هرچه کند جایز است و متمسک ایشان حدیث احمد و ابی داؤد و دارقطنی و بیهقی است از علی مرتضی که گفت السنة وضع الکف علی الکف تحت السرة و در جامع الاصول این حدیث را بروایت رزین نیز آورده و در بعض رواة این حدیث ضعفی هست همچنین نووی کرد و شیخ ابن الهمام از امام نووی گفته که آنچه ثابت است وضع یدین بر سینه است اما وضع او تحت السرة یا صدر ثابت نشده در روی حدیثی پس واجب شد عمل بما بین یدی اعتقاد و معهود از آن در رجال قصد تعظیم در قیام و آن تحت السره است انتهی و کیفیت آن وضع کف بر کف تحت رظاهر وضع ید بر ید که در حدیث واقع شده همین است و نزد بعض وضع کف است بر مفصل و مروی از ابی یوسف آنست که قبض کند بدست راست بند دست چپ را و در بعض احادیث لفظ قبض نیز واقع شده است چنانکه نسائی از وائل ابن حجر روایت کرده که دیدم رسول خدا را ﷺ چون می ایستاد در نماز قبض میکرد بیمین خود و در لفظی از حدیث احمد و ابی داؤد از وائل بن حجر وضع ید یمنی بر ظهر کف یسری و رسغ و ساعد نیز واقع شده اورده الزرکشی فی شرح الخرقی فی مذهب الامام احمد بن حنبل و شمنی گوید مختار آنست که بگیرد بند دست چپ را بخنصر و ابهام یمنی و وجه اختیار بردن او وسط جمع میان اخذ و وضع و آنحضرت ﷺ بعد از ان یعنی بعد از دست بر دست نهادن دعای استفتاح بخواند یعنی سبحانک اللهم الخ و اینچنین است مذهب ائمه و شیخ نقل کرده که نزد امام محمد وضع یدین بعد از خواندن دعای استفتاح است در حال قراءت پس وضع یدین سنت قرأت است نزد امام محمد و سنت قیام است نزد شیخین و آن یعنی دعای استفتاح بر چند وجه صحیح مرویست که در هر وقت بوجهی از ان وجوه تنها یا مجتمع بوجه دیگر میخواندند که در هر وقت همه آنرا دائما میخواندند و لهذا ذکر هر کدام از انها در احادیث مختلف آمده و در هیچ حدیثی جمع تمام رسیده نیست که اگر جمع کند نیز جایز خواهد بود وجه اول روایت امیر المؤمنین علی است که فرمود کان ﷺ اذا قام الی الصلوة قال وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا مسلما و ما انا من المشرکین ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین لا شریک له و بذلک امرت و انا من المسلمین اللهم انت الملک لا اله الا انت انت ربی و انا عبدک ظلمت نفسی و اعترفت بذنبی فاغفر لی ذنوبی جمیعا انه لا یغفر الذنوب الا انت واهدنی لاحسن الاخلاق لا یهدی لاحسنها الا انت واصرف عنی سیئها لا یصرف عنی سیئها الا انت لبیک و سعدیک والخیر کله بیدیک والشر لیس الیک انا بک والیک تبارکت و تعالیت استغفرک و اتوب الیک این حدیث مسلم است که در مشکوة آورده و در جامع الاصول از حدیث نسائی از جابر رضی نیز آورده و از حدیث محمد بن مسلمه بروایت نسائی آورده و ان ﷺ کان اذا قام یصلی تطوعا قال الله اکبر وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا و ما انا من المشرکین و در روایتی انا من المسلمین و انا اول المسلمین نیز آمده و گفته اند که قول انا اول المسلمین مخصوص بآن حضرت است و از غیر او کذب بود نزد بعضی مفسد نماز مگر آنکه اراده نقل آیت کند پس مفسد نبود و در کتب حنفیه مذکور است یقینی و لا یوجه و مراد به ثنا سبحانک اللهم را معلوم است چنانچه در وجه سوم مذکور کرده از جانب عایشه و شیخ میگوید تمسک ایشان درین باب بحدیث انس است که دارقطنی در سنن خود باسنادی که رجال او ثقات اند آورده که رسول خدا ﷺ چون افتتاح

حدیث عایشه رض که گفت کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا استفتح الصلوة چون آغاز میکرد نماز را میگفت
سبحانك اللهم وبحمدك وتبارك اسمك وتعالى جدك ولا اله غيرك این حدیث را ترمذی از ابی سعید خدری با زیادت
در آخر ثم يقول الله اكبر كبيرا ثم يقول اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم من همزه ونفخه ونفثه
روایت کرده وگفته که درین باب از علی وعایشه وعبد الله ابن مسعود وجابر وجبیر بن مطعم وابن عمر نیز حدیث
آمده وحدیث ابوسعید اشهر حدیثی است درین باب واخذ کرده اند قومی از اهل علم باین حدیث اما اکثر اهل علم
قایل اند بانچه روایت کرده است از وی صلی الله علیه وسلم که میگفت سبحانك اللهم وبحمدك وتبارك اسمك وتعالى جدك
ولا اله غيرك وهمچنین مرویست از عمر بن الخطاب وعبد الله بن مسعود وعمل برین است نزد اهل علم از تابعین
وغیر ایشان بتحقیق تکلم کرده شده است در اسناد حدیث ابی سعید در علی بن علی که یکی از رواة اوست
وگفته است احمد صحیح نیست این حدیث این کلام ترمذی است در پی بعد از ان حدیث عایشه رض را آورده
که در وی آن زیادت نیست وگفته این حدیثی است که نمی شناسیم او را مگر باین وجه وحارثه که یکی از رواة اوست
تکلم کرده شده است در وی از جانب حفظ وصاحب مشکوة این حدیث را از ترمذی وابی داؤد آورده از حدیث
عایشه رض واز ابن ماجه از ابی سعید واین طعن که مذکور شد از ترمذی نقل کرده وطیبی گفته که حق آنست که
این حدیث حسن مشهور است ومخرج است در کتاب مسلم از عمر بن الخطاب واخذ کرده بوی عبد الله ابن مسعود
وغیر وی از مجتهدین صحابه ورفته اند بوی بسیاری از علمای تابعین وغیر ایشان چنانچه ترمذی خود گفته
واختیار کرده است او را ابوحنیفه وغیر وی از علماء برای استفتاح صلوة وچگونه نسبت کرده شود این حدیث را
بطعن وضعف واجلهٔ علمای حدیث بدان رفته مثل سفیان ثوری واحمد بن حنبل واسحق بن راهویه و
غیرهم وهم طیبی گفته که توربشتی گفت این طعن از صاحب مصابیح نیست گمان آنست که بعض مردم که در کتاب
ترمذی نظر کرده اند آن را بتوهم خود درینجا آورده وبحقیقت طعن که ترمذی کرده در اسنادی است که خود
آورده اند در حدیث وجمیع اسانید وی وچگونه چنین باشد که اعلام ائمهٔ حدیث آنرا آورده وبدان اخذ
کرده اند وابوداؤد در جامع خود باسنادی که آورده وگفته است که این اسناد حسن است ورجال وی همه مرضی
ومقبول اند باآنکه جرح وتعدیل امریست که مختلف میگردد در وی امریست که یکی تضعیف راوی کرده
ودیگری توثیق وی نموده ولازم نیاید از طعنی که ترمذی در حدیث ابی سعید کرده طعن در وی از جهت
تغایر سیاق حدیثین ولهذا احمد حدیث ابوسعید را صحیح گفته وحدیث عایشه رض اخذ کرده انتهی
گفت بنده ضعیف عفا الله تعالی ونیز لازم نیاید از ضعفی که در حدیث پیدا شد بجهت عدم قوت حفظ وضبط
بعضی از رواة وی که متاخر اند از زمان ائمه که اخذ بدان کرده وعمل نموده اند بجهت صحت وقوت اسناد
آن نزد ایشان ضعف حدیث مطلقا ولازم نیاید از ینجا طعن ورد مذهب ائمه واین نکته مکرر گفته ایم در
مقامات وبرین تقدیر میان ثابت درست وسره است والله اعلم وسیوطی در جمع الجوامع از ابن جریج آورده که گفت
حدیث کرد مرا کسیکه صادق میدانم او را از ابوبکر وعمر وابن مسعود که چون استفتاح میکردند میگفتند سبحانك
اللهم وبحمدك وتبارك اسمك وتعالى جدك ولا اله غيرك واز اسود بن یزید آورده که گفت بود عمر بن الخطاب

وبی اذن ایشان تطویل نکند واقتصار کند بر بعض و مقدار نیز زیاده نکند و اقتصار کند بر سبحانک اللهم و نزد شافعیه بر وجهت وجهی و نزد احمد و صاحبین بر هر دو و همچنین است حال در اطالت قرأت و جز آن کما ذکر فی شرح المنیه و بعد ازین اذکار میگفت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم استعاذه پیش از قرأت چه در نماز و چه در غیر نماز مسنون است نزد عامه سلف و از ثوری و عطاء وجوب آن نیز آمده است بجهت ظاهر امر که فرموده # واذا قرأت القرآن فاستعذ بالله # واختلاف است هم در میان فقها و هم در میان قراء که افضل اعوذ بالله من الشیطان الرجیم یا استعیذ بالله من الشیطان الرجیم است و در بعضی از شروح شاطبی از جبیر بن مطعم روایت آورده است که آنحضرت ﷺ این چنین خواند و فرمود همچنین خواند مرا جبرئیل و در هدایه میگوید اولی آنست که استعیذ بالله گوید تا موافق افتد بلفظ قرآن و اعوذ بالله نزدیک با آنست و دیگران اعوذ بالله اختیار کرده اند زیرا که استعیذ برای طلب تعوذ است و در لفظ اعوذ اخبار صریح است مطابق مقتضای امر و مطابقت لفظ قرآن دخلی ندارد و فیه تامل و نیز منقول است که آنحضرت ﷺ نیز اعوذ خوانده است چنانچه در حدیث ابی سعید آمده کذا فی شرح ابن الهمام و بعد از [illegible] بسم الله لیکن در بعض اوقات بسمله بجهر میگفت و در بعض اوقات اخفا میکرد چنانکه مصنف میگوید آنکه خواندن بسمله در اول صلوة مجمع علیه است اگرچه وی نزد امام ابوحنیفه جزو نیست نه از فاتحه و نه از هیچ سوره اما با وجود آن خواندن وی بسرعة شهرت [illegible] لیکن در اول صلوة فقط در روایتی از ابوحنیفه پس وی متابع صلوة است مثل تعوذ و در روایتی دیگر که قول صاحبین است در اول هر رکعت زیرا که تسمیه برای افتتاح قرأت است و هر رکعت اصل و مستقل است در قراءت و از جهت احتیاط باعتبار اختلاف علماء در بودن وی جزو فاتحه نه در میان فاتحه و سوره مگر نزد امام محمد در صورت مخافتت و مذهب امام احمد نیز همچنین است مطلقا واحتجاج آورده باآنکه ابن عمر ترک نمیکرد بسم الله الرحمن الرحیم ام القرآن را و سورتی را که بعد از وی میخواند و بر ترک جهر در مذهب حنفیه جهر بتسمیه نیامده و امام محمد در آثار از ابی حنیفه از حماد از ابراهیم نخعی آورده است که چهار چیز بود که امام آن را اخفا کند تعوذ و بسم الله الرحمن الرحیم و سبحانک اللهم و بحمدک و آمین و از انها که قایل اند باسرار تسمیه ثوری است و احمد و ابوعبیده و مرویست از عمر و علی و ابن مسعود و عمار بن یاسر و عبدالله بن الزبیر و مرویست از انس که گفت نماز گذاردم خلف پیغمبر ﷺ و خلف ابوبکر و عمر و عثمان و ندیدم از ایشان که جهر میکردند بسم الله الرحمن الرحیم را رواه احمد و نسائی و ابن خزیمه و الدارقطنی و در جامع الاصول حدیث انس را در باب ترک جهر به تسمیه از کتب ستة روایت کرده و گفت ترمذی که این حدیث حسن صحیح است و برین است عمل اکثر اصحاب و تابعین و من بعدهم و ایشان استفتاح میکردند بالحمد لله رب العالمین و گفت زرکشی که بر لفظ بخاری آمده که پیغمبر ﷺ و ابوبکر و عمر افتتاح می کردند نماز را بالحمد لله رب العالمین و در روایت مسلم آمده

که ذکر نمی‌کردند بسم الله الرحمن الرحیم را و دارقطنی می‌گوید که صحیح نشد از پیغمبر ﷺ در جهر
بسمله حدیثی اما از بعض صحابه روایات آمده بعضی صحیح و بعضی ضعیف و امام احمد تضعیف کرده
است که بعضی ائمه که در مدینه جهر به تسمیه کردند جهت بیان است آن بود که اهل مدینه منکر آن
بودند انتهی و بعض شراح حدیث گفته اند که آنچه مرویست از حضرت ﷺ از جهر برای تعلیم بود چنانچه
در قراءت ظهر احیانا در بعض سوره جهر میکرد تا که بدانند که فلان سوره میخواند تعلیما للامة و چون تسمیه
بمذهب شافعی جزو است از فاتحه و از هر سوره جهر میکند آنرا در نماز جهریه با فاتحه و با سوره و مصنف
می‌گویند که آنحضرت ﷺ در بعض اوقات بسمله بجهر میگفت یعنی در نماز جهریه نه آنکه همیشه اسرار
می‌کرد چنانچه مذهب ابوحنیفه است و در بعض اوقات اخفا می‌کرد یعنی اگرچه نماز جهریه بودی نه آنکه
همیشه جهر می‌کرد چنانکه مذهب شافعی است و ترمذی در جامع خود دو باب آورده اول در ترک جهر
بسم الله الرحمن الرحیم و در این باب حدیث آورده از عبدالله بن مغفل که پسرش گفت شنید مرا پدر من
که میخواندم بسم الله الرحمن الرحیم پس گفت ای پسرک من در دار خود را از این محدث گوید آری در
اسلام و گفت ندیدم من هیچ یکی از اصحاب پیغمبر را که مبغوض‌تر می‌بود نزد وی چیزی از نو پیدا آوردن
چیزی در اسلام و گفت به تحقیق نماز گذارده ام من با پیغمبر ﷺ و با ابوبکر و عمر و عثمان پس ندیدم هیچ یکی را
که می‌گفت بسم الله الرحمن الرحیم چون نماز کنی تو ای پسرک من بگو الحمد لله رب العالمین و گفت ترمذی
حدیث عبدالله بن مغفل حدیث حسن است و بروست عمل نزد اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر ﷺ که
ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم اجمعین از ایشانند و غیر ایشان و آنانکه بعد از ایشانند از تابعین و باین
قایل است سفیان ثوری و عبدالله بن المبارک و احمد و اسحق و می‌گویند جهر نکند مصلی به بسم الله الرحمن الرحیم
و بگوید آنرا در نفس خود آهسته و ابن الهمام از ابن عبدالبر آورده که گفت مذهب شعبی و نخعی
و اوزاعی و قتاده و عمر بن عبدالعزیز و اعمش و زهری و مجاهد و حماد و ابی عبید انجز اسرار است و باب ثانی
در جهر بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] از ابن عباس که گفت بود رسول الله ﷺ که
افتتاح می‌کرد صلوة خود را به بسم الله الرحمن الرحیم و گفت ترمذی اسناد این حدیث قوی نیست و قایلند
بدان چندی از صحابه که ابی هریره و ابن عمر و ابن زبیر از ایشانند و بعضی از تابعین نیز دیدند و مذهب شافعی
این است انتهی و جماعه که جهر نارو(ا) می‌کنند افتتاح حدیث با الحمد لله رب العالمین را و می‌گویند
مراد از الحمد لله رب العالمین سورة فاتحه است بنا بر طریق تسمیه کل باسم جزو چنانکه گویند الم [illegible]
و مراد بدان تمام سوره دارند گویا که گفته است استفتاح می‌کرد بسوره که اول او الحمد لله رب العالمین است
و این تاویل صحیح است اگر در احادیث تصریح بعدم جهر بسم الله الرحمن الرحیم نبودی و لیکن در احادیث
صحیحه تصریح بآن موجود است و مصنف در رساله گفته که در باب جهر به بسم الله الرحمن [illegible]

[illegible] ولا الضالین خواندی اگر تفسیر قول او هست و چون از قراءت فارغ شدی و بیان آنکه مراد بقراءت
قراءت فاتحه است مبین دو سکته بود چنانکه سوق حدیث ناظر بران است اما ظاهر لفظ قتاده ناظر در آنست
که این بیان سکته دیگر میکند متوسط بین السکتتین و مراد از قراءت تمام قراءت فاتحه و سوره بود گویا که او را
در اثنای تحدیث سکته دیگر یاد آمد ولفظ جامع الاصول که گفته ثم قال بعد ذلک واذا قرأ ولا الضالین ظاهر
تر است درین احتمال برین تقدیر سه سکته تمام بود چنانکه مصنف میگوید و گفت ترمذی درین باب حدیث
از ابی هریره نیز آمده است و حدیث سمره حدیث حسن است و این قول بسیاری از اهل علم است که مستحب میدارند
امام را که سکوت کند در افتتاح صلوة و بعد از فراغ از قراءت و باین قایل است احمد و اسحق و اصحاب ما انتهی پوشیده
نماند که سکته اولی که برای خواندن توجیه و ثنا است متفق علیه است اما سکته دوم نزد حنفیه نیست تا آنکه
شنوید در وجه منع تسمیه میان فاتحه و سوره در صلوة جهریه میگویند که آن مستلزم سکته است در وسط قراءت
یعنی و آن غیر مشروع است و حال سکته [illegible] چنین است ظاهر احادیث این سکتتین نزد ایشان ثبوت نیافته
و انکار عمران بن الحصین [illegible] سمره دلیل است بر خفاء حال آن و نیز میگویند که این سکتتین بجهت تصویر
و تقلید بوسوره و استواء است و تنفس است نه بطریق تعبد و اقرب بسنت باشد والله اعلم و نزد شافعی این سکتات
ثابت است و سنت نزد ایشان این است که مقتدی در صلوة جهریه بقراءت امام سکوت کند و در سکته دوم
فاتحه بخواند و خرقی که از ایمه حنابله است در کتاب خود گفته که نزد امام احمد نیز سکتات هست و گفته که مقتدی
فاتحه را در سکتات امام بخواند و زرکشی در شرح کلام خرقی از ابو البرکات که از مشایخ مذهب امام احمد است
نقل میکند که در نماز دو سکته است در مذهب استحباب یکی مخصوص باول رکعت برای استفتاح دوم سکته یسیره است
بعد از اتمام قراءت تا باز آرد بخود نفس را نه برای قراءت مقتدی خلف امام بر ظاهر کلام احمد و حدیث
سمره که ترمذی روایت کرده وی نیز آورده از احمد و ابی داود و ابن ماجه و میگوید در روایتی از ایشان آمده که یک
سکته چون تکبیر برآرد و یک سکته چون فارغ شود از قراءت غیر المغضوب علیهم ولا الضالین و گفته که [illegible]
[illegible] روایت اولی [illegible] که سکته بعد از تمامی قراءت است که او بر تقدیر ثبوت روایت ثانیه محمول است بر سکته یسیره
[illegible] تقدیر تقلید سوره که بعد از فاتحه بخواند در نفس و شیخ محی الدین نووی در اذکار
[illegible] گوید که اصحاب ما گفته اند که مستحب است مر امام را در نماز جهری چهار سکته یکی عقیب تکبیرة احرام برای
خواندن دعاء استفتاح دوم بعد از فراغ از فاتحه سکته لطیفه در غایت لطافت میان فاتحه و آمین تا معلوم
گردد که آمین از فاتحه نیست سیوم پس از آمین سکته دراز مقداری که مقتدی فاتحه بخواند چهارم بعد
از فراغ از سوره که فصل کند بدان میان قراءت و تکبیر رکوع و آنحضرت ﷺ در نماز صبح بعد از
فاتحه سوره بخواند طوال مقدار شصت آیة تا صد آیة اخرجه النسائی عن ابی برزة و در کتب حنفیه چهل
تا پنجاه تا شصت تا صد نیز گفته اند و نقل آثار در آن کرده و گفته اند که اختلاف درین باب باختلاف اوقات و احوال

قتاده فارغ شوند از ولا الضالین خواندی اگر تفسیر قول او هست و چون از قراءت فارغ شدی و بیان آنکه مراد بقراءت قراءت فاتحه است مبین دو سکته بود چنانکه سمره حدیث ناظر بران است اما ظاهر لفظ قتاده ناظر در آن است که این بیان سکته دیگر میکند متوسط بین السکتتین و مراد از قراءت تمام قراءت فاتحه و سوره بود گویا که او را در آن حدیث سکته دیگر یاد آمد ولفظ جامع الاصول که گفته ثم قال بعد ذلک واذا قراء ولا الضالین ظاهر تر است درین احتمال بر این تقدیر سه سکته تمام بود چنانکه مصنف میگوید و گفت ترمذی در این باب حدیث از ابی هریره نیز آمده است و حدیث سمره حدیث حسن است و این قول بسیاری از اهل علم است که مستحب میدارند امام را که سکوت کند در افتتاح صلوة و بعد از فراغ از قراءت و باین قایل است احمد و اسحق و اصحاب ما انتهی پوشیده نماند که سکته اولی که برای خواندن توجیه وثنا است متفق علیه است اما سکته دوم نزد حنفیه نیست تا آنکه شمنی در وجه منع تسمیه میان فاتحه و سوره در نماز جهریه میگوید که آن مستلزم سکته است در وسط قراءت یعنی و آن غیر مشروع است و حال سکته ثالثه نیز چنین است ظاهر احادیث این سکتتین نزد ایشان ثبوت نیافته وانکار عمران بن الحصین آن را والله اعلم دلیل است بر عدم حال آن و نیز میگویند که این سکتتین بجهت تصویر وتقلید سوره و راحت و تنفس است نه بطریق تعبد و اقرب اینست باشد والله اعلم و نزد شافعی این سکتات ثابت است و سنت نزد ایشان این است که مقتدی در صلوة جهریه بقراءت امام سکوت کند و در سکته دوم فاتحه بخواند و خرقی که از ائمه حنابله است در کتاب خود گفته که نزد امام احمد نیز سکتات هست و گفته که مقتدی فاتحه را در سکتات امام بخواند و زرکشی در شرح کلام خرقی از ابو البرکات که از مشایخ مذهب امام احمد است نقل میکند که در نماز دو سکته است در مذهب استحباب یکی مخصوص باول رکعت برای استفتاح دوم سکته یسیره است بعد از اتمام قراءت تا باز آید بخود نفس را نه برای قراءت مقتدی خلف امام بر ظاهر کلام احمد و حدیث سمره که ترمذی روایت کرده وی نیز آورده از احمد و ابی داود و ابن ماجه و میگویند در روایتی از ایشان آمده که یک سکته چون تکبیر برآرد و یک سکته چون فارغ شود از قراءت غیر المغضوب علیهم ولا الضالین و گفته که همان روایت اولی است که سکته بعد از تمام قراءت است که او بر تقدیر ثبوت روایت ثالثه محمول است در سکته ... بقدر بسمله و استعیذ و تقلید سوره که بعد از فاتحه بخوانند در نفس و شیخ محی الدین نووی در اذکار میگوید که اصحاب ما گفته اند که مستحب است مر امام را در نماز جهری چهار سکته یکی عقیب تکبیر احرام برای خواندن دعاء استفتاح دوم بعد از فراغ از فاتحه سکته لطیفه در غایت لطافت میان فاتحه و آمین تا معلوم شود که آمین از فاتحه نیست سوم پس از آمین سکته دراز بمقداری که مقتدی فاتحه بخواند چهارم بعد از فراغ از سوره که فصل کند بدان میان قراءت و تکبیر رکوع و آنحضرت ﷺ در نماز صبح بعد از فاتحه سوره بخواند طوال مقدار شصت آیة تا صد آیة اخرجه النسائی عن ابی برزه و در کتب حنفیه ... تا چهل تا شصت تا صد نیز گفته اند و نقل آثار را نیز آن کرده و گفته اند که اختلاف در این باختلاف اوقات و احوال

بگویند از جهت ظاهر حدیث نزد بعض نه از جهت عدم اعتبار این جهر کذا فی شرح ابن الهمام و در جهر بآمین در
نماز جهری احادیث واقع شده و مذهب شافعی و احمد همین است و در مذهب مالک خلاف کرده است
و مذهب امام ابوحنیفه در آمین اسرار است مطلقا و در جامع ترمذی حدیث رفع صوت بآمین و خفض صوت
بآن هر دو آورده و حدیث جهر را ترجیح کرده و از امام بخاری نیز همچنین نقل کرده و گفته که عمل اکثر علما از
صحابه و تابعین برین است انتهی و بعضی از علما حدیث خفض صوت را نیز تصحیح کرده اند و از امیر المؤمنین
عمر بن الخطاب رض روایت کرده اند که اخفا کند امام چهار چیز را اعوذ و بسمله و آمین و سبحانک اللهم و بحمدک
و در بعض روایات بجای سبحانک اللهم ربنا لک الحمد آمده و از ابن مسعود نیز مثل این آمده و سیوطی در
جمع الجوامع از ابی وائل [...] که عمر و علی که جهر نمی کردند به بسم الله الرحمن الرحیم
و نه بتعوذ و نه بآمین رواه ابن جریر و الطحاوی و ابن شاهین فی السنة و شیخ ابن الهمام از احمد و ابی یعلی و طبرانی
و دارقطنی و حاکم در مستدرک از حدیث شعبة از علقمة از ابن وائل [...] آورده و از ابی داود و ترمذی و غیرهما از
حدیث سفیان از ابی وائل در جهر و لیکن گفته که این مرد [...] اول است و [...] حدیث ابن مسعود است
بلکه در بعض روایات چنین آمده که مد صوته و آن اشارت به الف نیز تواند بود که لغت [...] در لفظ
آمین مد الف و تخفیف میم است و قصر الف با تخفیف نیز جایز است و مد الف را با تشدید میم خطا و مفسد
نماز گفته اند مگر نزد بعض که مفسد نیست زیرا که وی کلمه از آن است در قوله تعالی آمین البیت الحرام
اگرچه نه باین معنی است و بعضی گفته اند در آمین نیز خطا است و بعضی گفته اند اگرچه خطا است ولیکن معنی
دارد و بمعنی [...] الاجابة کذا فی شرح ابن الهمام [...] و در بعض روایات یرفع بها
صوته آمده و این صریح است در جهر و در بعض روایات [...] آمده و در بعض [...] که در صف اول
نزدیک بوی ﷺ می بود می شنید و از اینجا تطبیق کرده اند بعض میان حدیثین خفض و جهر بآنکه
مراد بخفض عدم قرع عنیف است و بجهر قوی صوت زیرا که این موجب ارتفاع صوت است چنانکه مشاهده
کرده میشود و ظاهر حمل بر فعل هر دو صورت است [...] دو [...] عادت بود بیک سکته
میان تکبیر و قراءت فاتحه دوم سکته میان فراغ از فاتحه و قراءت سوره و در بعض روایات آمده که میان قراءت
و رکوع سکته میکرد پس سه سکته باشد اما سکته سوم در غایت لطف و اندک بود ترمذی در جامع در باب
السکتتین گفته از قتاده از حسن از سمرة حدیثی می آرد که گفت دو سکته است که یاد کرده ام از رسول خدا
ﷺ پس منکر شد آن را عمران بن حصین و گفت ما یاد نداریم مگر یک سکته پس نوشتیم بسوی ابی بن کعب
بمدینه تا چگونه بود پس تصدیق کرد ابی بن کعب سمرة را و نوشت موافق سمرة پس گفتند قتاده را که کدام
است آن دو سکته گفت چون در نماز در آمدی و چون از قراءت فارغ شدی بعد از آن گفت قتاده و چون ولا الضالین
خواندی و گفت خوش آمدی آنحضرت ﷺ چون فارغ شدی از قراءت که سکوت کند تا نفس راست کند [...]

در روایت مسلم و ابی داود و نسائی آمده که میخواند در ظهر واللیل اذا یغشی و در عصر مانند آن و در صحیح
در زمان این جا معلوم میشود که قراءت ظهر و عصر احیانا برابر نیز کردی و اما در نماز مغرب گاه تطویل کردی چنانچه
سوره اعراف را در دو رکعت خواندی در هر رکعتی یک نیمه و در روایت بخاری و ابی داود و نسائی از زید بن ثابت
خواندن سورهٔ اعراف در مغرب مطلق آمده که گفت بمروان بن حکم چه شد ترا که میخوانی در نماز مغرب
بقصار مفصل و در روایتی میخوانی قل هو الله احد و انا اعطیناک الکوثر و حال آنکه میخواند آنحضرت ﷺ
بلند از دو طولین سورهٔ اعراف و در روایتی مایل مو اعراف و در حدیث نسائی از عایشه رضی تفریق اعراف در دو رکعت
ورود یافته و گاه والصافات و حم دخان خواندی ظاهر این عبارت خواندن هر دو سوره است و در حدیث نسائی
خواندن حم دخان تنها آمده بی ذکر والصافات و گاه سبح اسم ربک الاعلی و گاه والتین و گاه معوذتین و گاه والمرسلات
در جامع الاصول از کتب شتی از ام الفضل بنت حارث می آرد که خواند آنحضرت ﷺ والمرسلات در نماز مغرب
در مرض موت و این آخر بود که نماز گزارد بعد از ان [illegible] و در روایت نسائی گذارد با ما در بیت خود مغرب را و خواند
والمرسلات و نماز نگذارد بعد از ان نماز را تا آنکه قبض کرده شد و گاه سورهٔ والطور نیز خواندی چنانچه اصحاب
کتب سته بیرون آورده اند از جبیر بن مطعم آورده اند که گفت چون باینجا رسید که ام خلقوا من غیر شیء ام هم
الخالقون الآیات نزدیک بود که بپرد دل من و خواندن انفال نیز ورود یافته است و گاه قصار مفصل هر یک
و خواندن سورتهای طویل در مغرب لمحاله بودی برای مصلحت اسماع احکام و ادلهٔ آن و تعلیم و اعلام و اغلب اوقات
قراءت را کوتاه بودی و در آثار صحابه نیز همچنین آمده و کوتاهی وقت و هم نیز اقتضای آن میکند و گویند
که در قراءت آنحضرت ﷺ طول انشاد و سرعتی و روایتی بود که از دیگری نیامد و ترمذی گوید که بر قراءت
قصار است در مغرب عمل اهل علم و باین قائل است ابن المبارک و احمد و اسحق و مرویست از عمر که نوشت
بابی موسی که بخوان در صبح طوال مفصل و در مغرب بقصار مفصل و نقل کرده شده است از مالک که گفت مکروه
است قراءت سورتهای دراز مثل والطور والمرسلات در مغرب و شافعی گوید مکروه نیست بلکه مستحب است
که خوانده شود این سورها در نماز مغرب انتهی و در مغرب شب جمعه خواندن قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد
آمده رواه فی شرح السنة عن جابر بن سمرة و در بعض روایات مطلق مغرب واقع شده رواه ابن ماجه عن
ابن عمر و بالجمله امر قراءت در طول و قصر مختلف بود باختلاف احوال و اوقات و حکم و مصالح و بر یک نهج
نبود و قرار داد علمای حنفیه و اکثر ایمهٔ فقه بر آنست که در فجر و ظهر از طوال مفصل بخوانند و در عصر و عشا
از اوساط و در مغرب از قصار و غالب احوال حضرت نبوت ﷺ همبرین نهج بود و اخبار و آثار درین باب بسیار
است و در هدایه میگوید که اصل درین باب کتاب امیر المومنین عمر است بجانب ابو موسی اشعری رضی عنهما
و لابد آنچه عمر نویسد جز سمع نباشد و آنچه از روایات مذکور شد صحیح است ولیکن حکم غالب راست

و مصنف میگوید که روایات صحیحه برین مجموع ثابت شد و سنت این است که بر یک نمط از تخفیف و تطویل

تنزیل سجده در رکعت اولی و سوره هل اتی علی الانسان حین من الدهر در رکعت دوم خواندی چنانکه بخاری و
مسلم و نسائی از ابی هریره و مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی از ابن عباس آن را روایت کرده اند و شافعیه این را سنت
گویند و مواظبت بران مینمایند و قطعا اعلام لات آن نمینمایند و در حرمین شریفین عمل ایشان برین است
و نزد حنفیه توقیت سوره و تعیین آن مکروه است و در شرح ابن الهمام از طحاوی و اسبیجابی نقل میکند که گفته اند که این
بر تقدیر آنست که آن را لازم داند و غیر آن را مکروه اما اگر بخواند آن را بحکم فاقرءوا ما تیسر من القرآن
یا از جهت تبرک بقراءت پیغمبر ﷺ کراهتی ندارد لیکن بشرط آنکه بخواند غیر آنها را احیانا تا گمان نبرد جاهل که غیر آنها
جائز نیست و میگوید که تحریر نیست در این عبارت بعد از علم بآنکه کلام در مداومت است و حق آنست که
مداومت مطلقا مکروه است خواه غیر آن را مکروه داند یا نه و این کراهت نه ایهام تفضیل است و هجران باقی
زیرا که هجران بر تقدیر نیست که باقی سورها را در نماز نخواند بلکه ایهام تعیین است و میگوید که مقتضی
دلیل عدم مداومت است نه مداومت بر عدم چنانکه حنفیه گمان کنند بلکه مستحب است که بخواند
آن را احیانا تبرکا بالماثور زیرا که لزوم ایهام منتفی میشود بترک احیانا و لهذا گفته اند که سنت آنست که بخواند
در رکعتین سنت فجر قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد و ظاهر این افاده مواظبت است بران انتهی
و حق آنست که ایهام مذکور نسبت بمصلی منتفی است ولیکن به نسبت غیر باقی بود را آنچه ماثور و منقول
است معتبر نه پس اصل سنت در صبح ماثور است و بعد ازان احتمال توقف آنکه پس نزد حنفیه دوام این عمل
ازان حضرت ﷺ به ثبوت نه پیوسته پس اگر کسی احیانا بخواند حسن است فافهم و مصنف در بیان
حکمت این عمل از حضرت رسالت پناه ﷺ میگوید که تخصیص روز جمعه بقراءت این دو سوره ازین
جهت میخوانده بود که این دو سوره مشتمل است بر ذکر مبدا و معاد و دخول جنت و نار و این معانی
در روز جمعه بود و قیامت در روز جمعه خواهد بود چنانکه در فضایل روز جمعه بیاید که آفرینش آدم
و انداختن وی بزمین و قبول توبه و موت وی و قیام ساعت و صعقه و بعث همه در روز جمعه خواهد بود اما در
دخول جنت و نار روز جمعه چیزی نیامده مگر آن را تابع روز قیامت دارند والله اعلم و بالجمله چون حال این
امور در روز جمعه است و این دو سوره مشتمل بران لاجرم در اول این روز که افضل و اشرف اوقات
و اقرب آن بخضوع و خشوع است امت را تذکیر این معنی بقراءت این دو سوره میفرمود چنانکه بجهت
اشتمال بر معنی تبلیغ و انذار و بعث رسل و هلاک امم مکذبه و انکار ایشان در محافل بزرگ و مجامع انبوه
سوره قاف و اقتربت و امثال آن میخواندند این وجه تخصیص و اشراح حدیث گفته اند اما پوشیده نماند که
بسیاری از سور قرآنی به بیان این معانی مذکوره مشتمل اند و باین دو سوره خصوصیت ندارند و ازینجا
لازم گردد که تخصیص این دو سوره دایمی نباشد چنانکه از عبارت مصنف که گفته در محافل بزرگ سوره
قاف و اقتربت و امثال آن میخواندند این معنی پرتو می اندازد پس این دو سوره را نیز در فجر روز جمعه نزد

اطلاق فاقرؤا ما تيسر من القرآن وتعيين طوال واوساط وقصار باعتبار اغلب وبيان اولويت وافضليت بوده
وآن حضرت صلی الله علیه وسلم اکثر سوره را در نماز بتمام میخواندند واز بعضا گفته اند فقها که سورهٔ تمام خواندن اولی وافضل
است حتی سورهٔ قصیر تمام خواندن بهتر از بعض سوره خواندن اگرچه دراز باشد واین امر تعبدی است
وشاید که در اتمام سوره ثوابی باشد که در بعض سوره مترتب نشود وبر سبیل ندرت بعضی از سوره خواندن
بیان جواز را ومصلحتی دیگر را که در انوقت اورا صلی الله علیه وسلم روی نموده باشد وگاهی که بر بعضی از سوره اختصار
کردی آن بعض اول سوره بودی واما خواندن آخر سوره ومیان سوره مروی نیست در نماز فرض والا در صحیح
آمده که گاهی در سنت فجر قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة الآیة وقولوا آمنا بالله وما انزل الینا وما انزل
الی ابراهیم الآیه وبعض آیات دیگر میخواندند چنانکه در فصل سنن روا تب ذکر کنیم انشاء الله تعالی ونیز در
قیام لیل آیت ان تعذبهم فانهم عبادک الآیة خواندند چنانکه در ان فصل بیاید وهمیشه رکعت اولی از هر نماز
که باشد درازتر از رکعت ثانیه کردی بخاری ومسلم از ابی قتاده آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که میکرد
تطویل در رکعت اولی ازصلوة کرد در رکعت ثانیه در صلوة ظهر وهم چنین در صلوة عصر وهمچنین در صلوة
صبح ودر روایت ابی داود ونسائی ذکر ظهر وصبح آمده فقط ودر روایت ابی داود ذکر ظهر وعصر و
نماز یاد کرده ودر آخر گفت که ابو قتاده گفت گمان میبردیم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم باطالت رکعت اولی اراده آن
دارد که دریابند مردم رکعت اولی را ودر موطا وصحیح بخاری از عمر رضی الله عنه آورده که در رکعت اولی از صبح صد
وبیست آیت خوانده از بقره ودر ثانیه سوره از مثانی واز ابن مسعود در رکعت اولی از صبح چهل آیت از انفال ودر
ثانیه سورهٔ از مفصل ونزد امام محمد تطویل رکعت اولی بر ثانیه مستحب است در تمام نمازها چنانچه از دلیل
آنحضرت صلی الله علیه وسلم مرویست وامام ابو حنیفه وابو یوسف آن را مخصوص بنماز فجر دارند که وقت نوم وغفلت است
پس تطویل رکعت اولی سبب ادراک جماعت بود در رکعت اولی بخلاف باقی نمازها وایشان گویند هر دو رکعت
در استحقاق قراءت برابرند [illegible] از اطالت رکعت اولی محمول است بر اطالت به ثنا
وتعوذ وتسمیه ونیاد [illegible] لا باس به است کذا فی الهدایه ودر خلاصه گفته که قول محمد احب است کذا فی
شرح ابن الهمام ونماز صبح از دیگر نمازها اطول گذاردی اگرچه در فجر وظهر جمیعا قراءت دراز کردی واز
طوال مفصل خواندی با وجود آن در فجر درازتر کردی وسورهٔ اطول خواندی وسببش همان تواند بود که
در تطویل رکعت اولی از حدیث مفهوم شد از قصد تکثیر جماعت وارادهٔ دریافت مردم رکعت
اولی را یا بودن وقت صبح وقت قیام از نوم وعروض کسل وفتور واستعداد مقدمات
طهارت واز آن روی که نزول ابرار الهی وورود انوار رحمت رحمانی در ثلث آخر شب میشود و دعا
وعبادت در آن وقت باجابت وقبول اقرب است وآن نزول تا انقضای صلوة صبح باقی میماند و
بعض میگویند تا طلوع فجر ومرد مرویست ونکتهٔ تطویل فجر بر قول اول ظاهر است وبر قول ثانی

میخواندند ق والقرآن المجید و اقتربت الساعة وانشق القمر وگاهی سبح اسم ربك الاعلی و غاشیه خواندی چنانکه مسلم و موطا و ابو داود و ترمذی از نعمان بن بشیر آورده اند که میخواند رسول خدا صلی الله علیه وسلم در عیدین و در جمعه سبح اسم ربك الاعلی و هل اتیك حدیث الغاشیه و گفت نعمان چون عید و جمعه در یکروز آمدی در هر دو این هر دو سوره خواندی و برین طریق که مذکور شد از تطویل و تخفیف قراءت مواظبت نمود صلی الله علیه وسلم تا آخر وقت زندگانی خود نه آنکه منسوخ شده باشد در آخر و مقصود مصنف تاکید و تائید جواز تطویل و سنیت آن بود نه عمل او مبنی بر تخفیف چنانکه ارباب بدعت و کسل کنند و چون مواظبت بر تطویل تا آخر زندگانی بود لاجرم خلفای راشدین بر این طریقه رفتند صدیق در نماز صبح سورة البقره خواندی کما فی الموطا عن عروة ان ابا بکر الصدیق صلی الصبح فقرأ فیها سورة البقرة فی الرکعتین کلتیهما و این عبارت احتمال دارد که در هر رکعت سورة البقره را تمام خواند بطریق تکرار چنانچه در اذا زلزلت الارض همچنین واقع شده که قرأ فی الصبح اذا زلزلت الارض فی الرکعتین کلتیهما ولیکن این احتمال بعید است ظاهر آنست که در تمام نماز این سوره خواند در هر رکعت یکنیمه و عمر رضی الله عنه صبح را گاه بیوسف و نحل گذاردی و در جامع الاصول از موطا بیوسف و حج گفته و روایت قراءت کهف در رکعتی ولی و یوسف یا یونس ... نیز از عمر آورده و گاه بهود و بنی اسرائیل گذاردی و خواندن سورهٔ یوسف مروی است از عثمان هم نیز چنانکه در جامع الاصول از فرافصه بن عمر آورده که گفت یاد نگرفتم من سورهٔ یوسف را مگر از خواندن عثمان آنرا در نماز صبح از بسکه تکرار و ترداد میکرد آنرا و اگر اطالت نماز منسوخ یا مکروه بودی خلفای راشدین نکردندی در حدیث انس آمده کان رسول الله صلی الله علیه وسلم بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اخف الناس سبکترین مردم صلوة در نماز گذاردن فی تمام با وجود تمام ادا کردن معنی این حدیث آن گفته اند که آن حضرت در قراءت تخفیف کردی و کم خواندی و لیکن رکوع و سجود و تعدیل ارکان تمام کردی و چون درین جا شبهه بر تطویل قراءت که مصنف اثبات آن کرد وارد میشود پس دفع این شبهه میکنند و میگویند که این حدیث منافات بآن ندارد که ما گفتیم و مراد ازین حدیث آنست که تطویل صلوة وی صلی الله علیه وسلم نسبت با صلوة دیگران بغایت اندك نمودی یعنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم صلوة بتطویل قراءت میکرد ولیکن از وی بغایت خفیف نمودی که اگر دیگری این قدر قراءت کردی چندان تطویل نمودی که ملالت آوردی چنانچه قراءت سورهٔ اعراف در نماز مغرب با ضیقی که در وقت اوست بجهت طی و سرعتی که در قراءت آن حضرت صلی الله علیه وسلم نهاده بودند و ذوقی و لذتی و حضوری که از استماع قراءت وی صلی الله علیه وسلم حاصل شدی و باین وجه معنی تمامی که در حدیث انس مذکور است در قراءت نیز مراد بود و قول مصنف که میگوید چنانچه معاذ مثلا در نماز خفتن سورة البقره میخواند قرائن بود که معنی وی آن باشد که تطویل صلوة از غیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسیار نمودی و ملل و ثقیل گشتی چنانچه معاذ سورة البقره خواند و قوم او را از آن ملالت افزود و در تطویل آن حضرت صلی الله علیه وسلم حال نه چنین بود و تواند که تشبیه

واحادیث در باب گرفتن زانو بدست بسیار آمده و متفق علیه است میان علما و در بعض روایات آمده که ابن مسعود و بعض اتباع وی تطبیق میکردند و تحقیق آنست که این در اول بود بعد از آن منسوخ شد نسائی روایت کرده از ابن مسعود که گفت تعلیم کرد ما را رسول خدا ﷺ نماز و چون رکوع کرد تطبیق کرد یعنی دو دست خود را در رکبتین خود و چون ابن عمر سعد بن ابی وقاص رسید فرمود راست گفت هم چنین میکردیم بعد از آن امر کرد که نگاه داریم دستها را بر زانو و شیخ ابن الهمام گفته که اثری که در تطبیق آمده منسوخ است بانچه در صحیحین آمده از مصعب بن سعد بن ابی وقاص که گفت گذاردم من در جنب پدر خود نماز و او تطبیق کردم میان دو کف دست خود و نهادم آنها را میان فخذین خود پس نهی کرد مرا پدر من ازان و گفت بودیم ما که میکردیم آن را پس نهی کرده شدیم از ان و امر کرده شدیم که بنهیم دستها را بر زانوها مگر در سجود که آنها را از پهلو دور کردی چنانچه در حدیث بخاری و ترمذی آمده که زانوها را بدو دست گرفتی و دستها را راست داشتی و از پهلو ها دور داشتی چنانچه از حدیث انس معلوم شد اما ساقین را باید که ایستاده دارد و انحنای آنها شبه قوس [illegible] مکروه است ذکره ابن الهمام نقلا عن روضة العلماء و پشت را راست کردی چنانکه در وقتی از وابصة بن معبد آورده که گفت دیدم رسول خدا را ﷺ چون رکوع کردی برابر برداشتی پشت را تا آنکه قدحی اگر ریخته شدی بر روی قدح آب هر آینه قرار گرفتی روا ه ابن ماجه و در روایت احمد اگر نهاده شدی بر روی قدح آب نریختی و احادیث درین باب بسیار است در جامع الاصول از حدیث ابی داؤد و ترمذی و نسائی و در مشکوة از ابن ماجه و دارمی نیز از ابی مسعود انصاری بدری آورده که گفت رسول خدا ﷺ کفایت نمیکند نماز یکی از شما تا آنکه راست کند پشت خود را در رکوع و در سجود ترمذی نیز روایت کرده و گفته که درین باب مسلم از علی بن شیبان و انس و ابی هریره نیز آمده و حدیث ابی مسعود حسن صحیح است و گفته که عمل برین است نزد اهل علم از صحابه و من بعدهم و گفته که شافعی و احمد و اسحق بر انند که هر که اقامت نکند صلبش را در رکوع و سجود نماز وی فاسد است از جهت همین حدیث انتهی ترمذی چنین گفته اما انچه زرکشی در شرح کتاب خرقی گفته که مقدار فرض نزد امام احمد که بی آن نماز درست نبود آنست که انحنا کند بحیثیتی که ممکن باشد مس رکبتین بیدین زیرا که بی این اسم رکوع اطلاق نمیکنند و گفته که اعتبار بمتوسطان آدمیان است نه بلند و دستان و کوته دستان و بعضی ازیشان گفته اند که برکوع معتدل اقرب باشد از قیام معتدل و سر را برابر پشت بداشتی نه فرو تر و نه برداشته چنانکه حدیث ابی حمید که جامع است مر صفت صلوة را و ذکر آن بیاید ترمذی و ابن حبان آورده اند و حکم بصحت آن کرده اند و مسلم نیز از عائشه آورده

که چون رکوع میکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم برنمی‌داشت سر را و فرو نمی‌کرد ولیکن میانه میان هردو [illegible]

رکوع بگفتی سبحان ربی العظیم چنانکه در جامع الاصول از حدیث ابی داود از براء بن عازب [illegible]

آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم در نماز که قرار میگرفت در رکوع و سجود مقدار آنچه بگوید

سبحان الله وبحمده سه بار و ذکر عدد ثلاث در احادیث دیگر هم آمده از امیرالمؤمنین علی و حذیفه

دیگر از ابی داود و دارمی و نسائی و ابن ماجه و ترمذی مطلق آمده در حدیث حذیفه [illegible]

که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که میگفت در رکوع خود سبحان ربی العظیم و در سجود سبحان ربی الاعلی

و ترمذی و ابن ماجه و ابو داود از ابن مسعود روایت آورده اند که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون

رکوع کرد یکی از شما پس گفت در رکوع خود سبحان ربی العظیم سه بار بتحقیق تمام شد رکوع

وی و این ادنی است و چون سجود کرد و گفت در سجود خود سبحان ربی الاعلی سه بار بتحقیق تمام

شد سجود وی و این ادنی است و بیهقی از شافعی روایت آورده که گفت مراد ادنی کمال است نه ادنی

جواز چه اصل جواز بی آن نیز بود و مراد بادنی کمال یعنی ادنی آنچه حاصل شود بدان اصل سنت و در شرح

ابن الهمام گفته که اگر زیاده بر سه بار کند افضل است بعد از آنکه وتر بود پنج یا هفت یا نه و

گفته اند غایت کمال را حدی نبود بعضی تا ده گفته و بعضی تا مادامی که خوف سهو نکند و بعضی ترتیب

بقدر قیام چنانکه بصحت رسیده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بعض احیان و این جمله در منفرد بود و امام را

رعایت جانب مقتدیان لازم است و ابوداود و نسائی از ابن جبیر آورده اند که گفت شنیدم انس

بن مالک را که گفت ندیدم نماز را پس هیچ یکی که مشابه تر بود در نماز گزاردن برسول خدا صلی الله علیه وسلم

ازین جوان یعنی عمر بن عبدالعزیز والله از هر کدام رکوع و سجود را ده تسبیح پس آنچه مصنف

گفته که سه بار گفتی اگر قصدش آنست که احیانا این قدر گفتی [illegible] و اگر مقصودش آنست که دایم

این بیش بود مراد ادنی آن باشد که سه بار میگفت و چنان میگفت که اگر اندازه کردندی مقدار آن بودی

که کسی ده بار گوید چنانچه مصنف [illegible] یعنی [illegible] گاهی با آن یعنی با سبحان ربی العظیم

ضم کردی این را سبحانک اللهم ربنا وبحمدک اللهم اغفر لی بخاری و مسلم از عائشه روایت کرده که کان

صلی الله علیه وسلم یقول فی رکوعه و سجوده سبحانک اللهم ربنا وبحمدک اللهم اغفر لی ولکن ازین حدیث ضم این تسبیح

با تسبیح سابق مفهوم نشد و مکرر از جای دیگر معلوم شده باشد و با وجود آن ضم این با آن دایم

نمودی و لهذا مصنف گفت و گاهی با آن ضم کردی و گفته اند که این تسبیح امتثال امر قرآن است فسبح

بحمد ربک واستغفره چنانکه تسبیح اول امتثال امر فسبح باسم ربک العظیم است و گاهی با این اضافه فرمودی

چنانکه در حدیث بخاری و مسلم است [illegible]

[illegible]

آورده که گفت دیدم رسول خدا را ﷺ چون افتتاح میکرد نماز بر میداشت دو دست خود را تا فرود آورد ودرین ثم لا یعود و در روایتی لم یرفعهما حتی انصرف و آنکه ابوداؤد گفت این حدیث صحیح نیست احتمال دارد که مراد عدم صحت با این طریق خاص بود پس ضرر نکند در صحت اصل حدیث و احتمال دارد که اثبات حسن حدیث بود موافق آنچه ترمذی گفته است حدیث حسن بخلاف صحیح به است چنانکه در مقدمه معلوم شد و امام محمد در موطای خود بعد از روایت حدیث ابن عمر از مالک از زهری از سالم بن عبد الله بن عمر از پدرش که در رفع یدین نزد رکوع و نزد رفع راس از رکوع آمده میگوید که سنت آنست که تکبیر گوید در هر خفض و رفع اما رفع یدین جز در ابتدای نماز یکبار بیش نبود و این قول ابی حنیفه است و در وی آثار کثیره آمده است بعد از ان عاصم بن کلیب جرمی از پدرش که از تابعین امیر المومنین علی بن ابی طالب است بعد در روایات آورده که وی رفع یدین نمیکرد مگر در تکبیر اولی و از ابراهیم نخعی آورده که لا ترفع یدیک در شیء من الصلوة بعد از تکبیر اولی آورده اند که روزی نزد نخعی مردی از وائل حضرمی حدیثی روایت کرد که گفت دیدم نماز را با رسول خدا ﷺ پس دیدم که آنحضرت برداشت دو دست خود را نزد تکبیر اولی و نزد رکوع و نزد سر برداشتن از رکوع نخعی گفت نمیدانم مگر وی ندید آنحضرت را ﷺ در نماز مگر همان روز پس یاد گرفت این عمل را از وی و یاد نگرفتند ابن مسعود و اصحاب او و ندیدم و نشنیدم آنرا من از هیچ یکی از ایشان و ایشان بر میداشتند دستهای خود را جز در ابتدای نماز نزد تکبیر و از عبد العزیز بن حکیم آورده که گفت دیدم ابن عمر را که بر میداشت دستها را در اول تکبیر افتتاح و بر نداشت در ماسوای آن و از ثوری حدیث ابن مسعود را نیز نقل کرده انتهی و از مشکلات آثار طحاوی نقل کرده اند که روایت کرده از مجاهد گفت گذاردم نماز خلف ابن عمر پس نبود که برداشت دو دست خود را مگر در تکبیر اولی و اسود روایت کرده گفت دیدم عمر بن الخطاب را بر نمیداشت دو دست خود را مگر در تکبیر اولی و چون [illegible] مسعود با قرب عهد ایشان از حضرت ﷺ برین باشند و بعد از ایشان ابن عمر را دیدند که همچنین میکرد پس آنچه بر خلاف آن نقل کنند اولی و احق بقبول نباشد و در شرح ابن الهمام از حدیث دار قطنی و ابن عدی از محمد بن جابر از حماد بن ابی سلیمان از ابراهیم از علقمه از عبد الله آورده که گفت گذاردم با رسول خدا ﷺ و ابی بکر و عمر پس بر نداشتند دستهای خود را مگر نزد استفتاح صلوة و نیز نقل کرده که جمع شدند امام ابو حنیفه با اوزاعی بمکه در دار الخیاطین پس گفت اوزاعی چرا بر نمیدارید شما دستهای خود را نزد رکوع و سر برداشتن از آن امام ابو حنیفه گفت از آنجهت که بصحت نرسیده است از رسول خدا ﷺ درین باب چیزی پس گفت حدثنی الزهری عن سالم عن ابیه ان النبی ﷺ کان یرفع یدیه اذا افتتح الصلوة و عند الرکوع و عند الرفع منه پس گفت ابو حنیفه

هر یکی ازین دو امر است از وی صلی الله علیه وسلم رفع و عدم رفع پس سبیل ترجیح احد الجانبین بود بجهت ملائم بودن یکی ازین دو رجحان میباید آنچه مذهب ما است یعنی عدم رفع بدانکه به تحقیق معلوم شده است که در نماز ابتدا اسلام اقوال و افعال از جنس این رفع مباح بود که منسوخ شده است پس دور نیست که این نیز از ان قبیل باشد و مشمول نسخ بود خصوصا که ثابت شد آنچه معارض اوست به قولی که لا مرد له است بخلاف عدم رفع که تطرق نمی یابد بوی احتمال عدم شرعیت زیرا که وی از جنس آن نیست که معهود است در وی عدم شرعیت بلکه از جنس سکون است که مطلوب است در نماز با جماع یعنی خشوع و روایت کرده است ابوحنیفه از حماد از ابراهیم که ذکر کرده شد نزد وی وایل بن حجر که وی دید رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که برداشت دستهای خود را نزد رکوع و نزد سجود پس گفت ابراهیم اعرابی که نگذارده بار رسول خدا صلی الله علیه وسلم نمازی را مگر همان روز آیا وی اعلم است از عبد الله و اصحاب وی آیا او یاد گرفت و ایشان یاد نگرفتند و تعجب کردند مرا جماعه بیرون از حد شمار از عبد الله که وی برداشت دستها را در ابتداء نماز فقط و حکایت کرد آن را از پیغمبر صلی الله علیه وسلم و عبد الله عالم است بشرائع اسلام و حدود وی و متفقد است مر احوال نبی را صلی الله علیه وسلم و ملازم است او را در سفر و حضر و گذارده نماز با آنحضرت ما لا یعد و لا یحصی پس اخذ بقول وی نزد تعارض اولی باشد از افراد مقابلش پس چاره نیست از قول نسبت هر دو فعل والله سبحانه اعلم انتهی و چون مراد از رکوع برداشتن تمام راست باستادن و همچنین بین السجدتین تمام راست به نشستن و میگفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم لا تجزی صلوة کفایت نمیکند نمازی که لا یقیم الرجل فیها راست نکرداند مرد در ان نماز صلبه استخوان صلب خود را فی الرکوع و السجود و رواه اصحاب السنن الاربعه والدارقطنی والبیهقی من حدیث ابن مسعود وقال الترمذی حدیث حسن صحیح مراد قیام بعد از رکوع و جلوس بعد از سجود است چون این قیام و جلوس تابع رکوع و سجوداند رعایت فعل در اینها رعایت در رکوع و سجود باشد و احادیث و آثار در [illegible] اطمینان و تعدیل در رکوع و سجود و قومه و جلسه بسیار است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اسوء السرقة الذی یسرق من صلوته بدترین دزدیها دزدی کسی است که میدزد از نماز خود گفتند یا رسول الله دزدی در نماز چگونه بود فرمود بآنکه تمام نکند رکوع و سجد را و عمر بن الخطاب فرمود که روی دین شما نماز است پس زینت دهید روی دین خود را بخشوع و حذیفه مردی را دید که نماز گذارد و تمام نکرد رکوع و سجود چون فارغ شد آن مرد از نماز حذیفه او را بخود طلبید و گفت این چه نماز بود که تو کردی و بحقیقت نماز نکردی و اگر بمیری تو در این حالت بمیری بر غیر فطرت یعنی غیر دینی که پیدا کرده است پروردگار تعالی بر ان دین رواه البخاری و بخاری و مسلم و غیرهما از ابی هریره آورده اند که اعرابی به مسجد در آمد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در گوشهٔ مسجد نشسته بود پس بگذارد آن مرد دو رکعت نماز را و تمام

نکرد رکوع و سجود را پس آمد و بر حضرت سلام کرد و آنحضرت رد سلام بروی کرد و فرمود اعاده کن
نماز خود را که تو نماز نکردی آن مرد رفت و اعاده کرد باز بر حضرت آمد و سلام کرد باز حضرت فرمود
که برگرد و اعاده کن که تو نماز نکردی سه بار همچنین کرد پس گفت آن مرد قسم بخدائی که فرستاد ترا
بحق من به ازین نتوانم کرد پس بیاموز مرا ای رسول خدا که چگونه کنم نماز را پس آنحضرت بیان وضو
و استقبال قبله و قیام و قراءت کرد و فرمود رکوع کن تا قرار گیرد در آن پشت برداریت تا بایستی برابر و همچنین
فرمود در سجده و نزد امام ابوحنیفه و محمد اطمینان در رکوع و سجود در ظاهر روایت بتخریج کرخی
واجب است و واجب شود به نسیان آن سجده سهو و بتخریج جرجانی سنت است قومه و جلسه سنت است
و بعض مالکیه نیز برانند و در شرح ابن الهمام از فتاوای قاضیخان نقل میکند که در فصل ما یوجب
سجود السهو میگوید که مصلی چون رکوع کرد و فراموش کرد سر خود را از رکوع برداشتن بسجده
بسهو جائز است نماز وی در قول ابوحنیفه و محمد و لازم است بر وی سجده سهو میگوید که ازینجا معلوم
کرد که قومه و جلسه واجب باشد و میگوید که ممکن است که حمل کرده شود قول ابی یوسف که میگوید
که اینها همه فرایض الله بر فرایض عملیه که واجب را شامل است پس مرتفع شود خلاف میگوید که
مقتضای دلیل در هر یکی از طمانیه و قومه و جلسه وجوب است انتهی و نزد امام ابی یوسف تعدیل در رکوع و سجود
و قیام میان رکوع و سجود و جلسه میان سجدتین همه فرض است و مذهب شافعی و احمد نیز همین است و بقول
مشهور نزد امام احمد تسبیح رکوع و سجود نیز واجب است و بروایتی فرض و بروایتی سنت دلیل ابی یوسف
و شافعی حدیث آن مرد است که امر کرد او را آنحضرت ﷺ باعاده نماز بترک اطمینان و تعدیل چنانکه گذشت
و حدیث مذکور در متن که از ابن مسعود آمد و امام ابوحنیفه و امام محمد گویند حقیقت رکوع انحنا است
و حقیقت سجود نهادن جبهه بر زمین و در مفهوم آنها اجمالی نیست تا محتاج به بیان بود پس فرضیت
متعلق بآن بود و زیادت از باب تکمیل و تعمیم باشد که بترک آن نماز ناتمام و ناقص گردد و تارک آن آثم
و طمانیت دوام است بر فعل نه نفس فعل که مطلوب است و اگر موقوف دارند صحت را بران لازم آید نسخ اطلاق
که بقول حق سبحانه ارکعوا و اسجدوا ثابت است بخبر واحد و آن ممتنع است و امر باعاده در حدیث مذکور هم
ازین جهت بود و لهذا در آخر این حدیث بروایت ابی داؤد و ترمذی و نسائی واقع شده فاذا فعلت هذا فقد تمت
صلوتک و ما انتقصت من هذا فانما انتقصت من صلوتک پس تسمیه وی بنماز و وصف آن بنقصان نزد فقد
تعدیل و اطمینان دلالت دارد بر عدم فرضیت آن و الا فرموده که صلوة باطل و از نماز پس معلوم شد
که امر باعاده از جهت آن بود تا نماز نه بر وجه کراهیت واقع شود نه از جهت بطلان و نیز اگر تعدیل
فرض بودی هر آینه نگذاشتی پیغمبر ﷺ آن مرد را که مکرر این چنین کردی و نماز را فاسد کردی
بران تا آخر نماز و شمنی از بعض ائمه مذهب حنفیه نقل میکند که هر که ترک کند اعتدال را در رکوع

و سجود لازم گردد بروی اعاده و در شرح ابن الهمام آورده که پرسیده شد بعد از ترک طمانینت گفت
[illegible] که جایز نباشد و از [illegible] آمده که گفت هر که ترک کند اعتدال را لازم است بروی اعاده نماز
و بعضی از مشایخ گفته‌اند که لازم است اعاده و واقع از فرض ثانی است و این تقاضا میکند عدم سقوط بادل
و این لازم لا یلزم رکن است نه واجب الا بهی و این در تعدیل و اطمینان رکوع و سجود است اما در قومه
و جلسه میگویند که انتقال از رکنی برکنی مقصود لذاته نمیشود پس رفع راس از رکوع واجب نباشد چه انتقال
از ان بسجود بی رفع ممکن است بخلاف سر برداشتن از سجود زیراکه ممکن نیست سجدهٔ دوم بی رفع
سر و بر روایتی از ابو حنیفه سر از رکوع برداشتن فرض است اما راست استادن فرض نیست و بالجمله فعل
آنحضرت ﷺ اینست که دانستی و قول وی آنکه شنیدی و اختلاف این که دیدی بعد از وی در این مسامله
[illegible] یکرنو دانی و آنحضرت ﷺ چون سر از رکوع برداشتی گاه گفتی ربنا ولک الحمد بواو و گاه گفتی
اللهم ربنا لک الحمد بی واو و این هردو لفظ صحیح شده است جمع میان اللهم و واو ثابت نشده و بعد ورود اللهم وجود
واو و ترک واو هردو ثابت و البته مصنف آورده [illegible] جمع نموده بواو است و زرکشی در شرح رسالهٔ عرفی
میگوید که در ربنا لک الحمد اثبات واو و حذف آن هردو آمده و اثبات ارجح است چنانکه در حدیث متفق علیه
آمده از حدیث ابو هریره و جایز است ربنا لک الحمد یعنی بی واو چنانکه در صحیح مسلم است از حدیث
ابی سعید و اللهم ربنا لک الحمد کما رواه الترمذی من حدیث ابی هریرة و صححه انتهی
و سیوطی در جمع الجوامع از عبد الرزاق جمع واو با اللهم نیز آورده والله اعلم بصحته ولیکن در بعض
روایات صحیح البخاری نیز اللهم با واو ثابت شده و سیوطی در شرح صحیح البخاری نیز تصریح کرده
که روایت کشمیهنی بواو است با اللهم بدانکه مصنف اولا گفت و چون سر از رکوع برآوردی
گفتی سمع الله لمن حمده و ثانیا گفت و چون سر از رکوع برداشتی گفتی ربنا ولک الحمد
مقصود آنست که هردو ذکر جمع کردی چنانکه از ابی هریره آمده که گفت بود پیغمبر خدا ﷺ چون
می ایستاد بنماز تکبیر میگفت [illegible] وقتی که برکوع
میرفت پستر میگفت سمع الله لمن حمده وقتی که برمیداشت صلب خود را از رکوع پستر میگفت
و حال آنکه قایم است ربنا و لک الحمد پستر تکبیر میگفت وقتی که می افتاد برای سجده الحدیث از این حدیث
جمع بین الذکرین ثابت شود و لیکن تسمیع در حال انتقال و تحمید در حال قیام موافق این ذکر کرده
در جامع ترمذی و نیز ذکر کرده که اکثر تسمیع ذکر کرده در حالت رفع نباید و او را در حالت استوا و بعض
گفته‌اند [illegible] و اکمل الدین شرح ابن الهمام و بعد [illegible] قایل شده امام ابو یوسف و محمد بجمع
امام میان تسمیع و تحمید و مختار طحاوی [illegible] است و روایتی از امام ابو حنیفه نیز ولیکن نگوید تحمید
را آهسته [illegible] مذهب امام ابو حنیفه آنست که امام سمع الله لمن حمده گوید و مقتدی ربنا لک الحمد

ومذهب امام مالك و روايتي از احمد نيز همين است از جهت حديثي صحيح كه اصحاب كتب ستة الا ابن ماجة
از ابي هريرة روايت كرده اند كه چون گويد امام سمع الله لمن حمده بگوييد ربنا لك الحمد و اين قسمت اعني
و قسمت منافي شركت و اتحاد نمي آرد مقتدي تسميع را و آنچه ابوهريرة روايت كرده محمول است بر حالت
انفراد كه منفرد جمع ميكند على الاصح و كذا تسميع نيابة تحميد نيز مروي است كذا في الهداية و عادت و طريقة
شريف تطويل اين ركن بود يعني سر از ركوع برداشتن و تسميه وي بركن اشارت است بفرضيت وي چنانكه
مذهب ابي يوسف و شافعي و احمد است يا بنا بر مسامحه است بمقدار ركوع و چون حكم ركوع
و سجود و قومه و جلسه يكي آمده است لاجرم تطويل جلسه نيز بمقدار سجود خواهد بود كاهي جمع كردي
ميان تسميع و تحميد با زيادت اذكار ديگر و گفتي سمع الله لمن حمده اللهم ربنا لك الحمد ملء السموات
وملء الارض وملء ما شئت من شيء من بعد اهل الثناء والمجد احق ما قال العبد وكلنا لك عبد لا مانع لما
اعطيت ولا معطي لما منعت ولا ينفع ذا الجد منك الجد و در بعض روايات خوانده اند اين دعا بعد سمع الله
لمن حمده نيز آمده چنانكه مسلم و نسائي از ابن عباس آورده اند و گاه گفتي اللهم اغسلني من خطاياي
بالماء والثلج والبرد وفي رواية اللهم طهرني بالثلج والبرد والماء البارد ونقني من الذنوب والخطايا كما
نقيت الثوب الابيض من الدنس وباعد بيني وبين خطاياي كما باعدت بين المشرق والمغرب و روايات
در جمع و تفريق اين ادعيه مختلف آمده است چنانكه در جامع الاصول مذكور است و گاه گفتي لربي الحمد
لربي الحمد و تكرار كردي تا بمقدار ركوع شدي اگرچه آن ركوع طويل بودي و نزديك بقيام بودي كه در وي
قراءت سورة بقره كردي چنانكه در تهجد آمده است و گاه چندان در اعتدال يعني سر برداشتن از ركوع
و اعتدال در كلام مصنف بهمين معني واقع است تطويل كردي كه جماعت گمان بردندي كه مگر فراموش كرده
و كذا در سجود يعني سر برداشتن از سجود و جلسه بين السجدتين گاه چندان تطويل كردي كه
[illegible] گمان نسيان بردندي چنانچه در جامع الاصول در اين معني حديث انس از بخاري و مسلم
و ابي داود آورده و عادتي كه صحيح شده از آنحضرت ﷺ در ركوع و سجود با توابع آن از قومه و جلسه
اين بود كه مذكور شد از احتياط و مبالغه در ركوع و سجود و قيام بعد از ركوع و جلسه
بين السجدتين و تسويه ميان اينها و حديث براء بن عازب كه در صحيحين است كه گفت كان
ركوعه و سجوده بود ركوع آن حضرت و سجود وي ﷺ و بين السجدتين و جلسه وي ميان
دو سجده واذا رفع راسه من الركوع و قيام وي چون بر ميداشت سر مبارك خود را از ركوع ما خلا القيام
والقعود مگر قيام او براي قراءت و قعود وي براي تشهد قريبا من السواء نزديك برابري صريح است
در آنكه ركوع و سجود و قومه و جلسه با همديگر قريب بمساوات بودند مگر قيام قراءت و قعود و تشهد
كه با اين اركان نسبت قرب مساوات نداشتند اما آنكه چه نسبت داشتند غير نسبت قرب مساوات

در طول و قصر و آنکه نسبت میان این دو رکن با یکدیگر چه بود از آن ساکت است و تصریح حدیث
بچیزی معلوم نکرده و اما تطویل واقع و شهرت علم بدان مقرر است که آن دو رکن اطول بوده اند از این ارکان و قیام
اطول بود از قعود پس آنچه مصنف میآورد که الحدیث صریح است در آنکه تسویه میفرمود میان قیام
قراءت و قعود تشهد در اطالت محل نظر است ولیکن صریح است در آنکه تسویه میفرمود میان سایر ارکان
مذکوره در تطویل و تقصیر دافهم و بآنچه گفته شد معلوم گشت که مراد بقیام در این حدیث قیام بعد رکوع
نیست اذ لا معنی له تخفیف و تقصیر این دو رکن که اعتدال است و جلسه بین السجدتین از محدثات امرای
بنی امیه است بجهت تکاسل ایشان در طاعت و عبادت و تهاون باحکام سنت واحداثات ایشان در دین و ملت
ولیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام و از عادات نبوی نیست به هیچ وجه در هیچ وقت والله یقول الحق
وهو یهدی السبیل * فصل فی کیفیة السجود * چون آنحضرت ﷺ بسجود رفتی دستها برنداشتی
چنانکه نزد رفتن برکوع و سر برداشتن از آن برداشتی و در بالا گفت که در این سه موضع دست برداشتن ثابت
شده و غیر از این ثابت نشده و در حدیث ابن عمر که در صحیحین است آمده وکان لا یرفع بین السجدتین و در بعض
روایات رفع یدین نزد رفتن بسجود و سر برداشتن از سجود و نزد برخاستن از سجدتین نیز آمده است و
لیکن بصحت نرسیده و در روایات دیگر نفی آن نیز وارد یافته اما نزد قیام از تشهد برای رکعت سیوم
نیز رفع یدین آمده چنانچه بیاید و مقصود از آنکه مصنف گفت که در غیر این سه موضع ثابت نشده آنست که در
یکرکعت در این سه موضع است و بس و آنچه در بعض احادیث آمده که کان یرفع یدیه بود آنحضرت ﷺ که
برمیداشت دو دست خود را فی کل خفض و رفع در هر پستی و بلندی یعنی در هر جا که بجانب سفل میرفت
چنانکه برکوع و سجود رفتن و هر جا که بجانب علو میرفت چنانکه سر از رکوع و سجود برداشتن سهو است
از راوی که یرفع بجای یکبر نهاده است روایت صحیح اینست که کان یکبر فی کل خفض و رفع و ذکر یکبر
در احادیث بسیار است بخلاف یرفع که جز در یک دو جا نیامده و میگویند که آن بصحت نرسیده
است و چون بسجود رفتی زانوها را پیش از دستها بر زمین نهادی و بعد از آن دستها را به نهادی و بعد از آن
پیشانی و بینی به ترتیب بدن که اعضا نسبت قرب بزمین دارند اول زانو پس از آن دست پس از آن
پیشانی و بینی و در این دو عضو ترتیب نیست و حکم یک عضو دارند و در نهادن روی داخلند و نهادن
هر دو یکبار بود و در کلام مصنف اشارت است باین معنی و در کتب حنفیه در ترتیب این دو عضو نیز سخن
رفته است بعض گویند که بینی پیشتر نهد که اقرب است بزمین و در قول وی بترتیب بدن اشارت است
بقاعدت حدیث و بیان حکمت وی و چون در باب این ترتیب ائمه حدیث اختلاف دارند محتاج شد
بتعلیل و استدلال در ترجیح مختار خود بر خلاف آن بدانکه ترمذی و ابوداود و نسائی و ابن ماجه و دارمی
از حدیث وائل بن حجر روایت کرده اند که گفت دیدم رسول خدا را ﷺ چون بسجده میرفت می نهاد

دو زانوی خود را پیش از دو دست و چون برمیخاست برمیداشت دو دست خود را پیش از دو زانوی خود
و روایتی از ابی داود آمده که گفت چون بسجده میرفت می افتاد دو زانوهای آن حضرت ﷺ پیش از آنکه افتد
دو کف وی و اگرچه ترمذی در اسناد این حدیث سخن کرده ولیکن گفته عمل اکثر اهل علم همین است
و زرکشی گفته که روایت کرده او را حاکم و گفته صحیح علی شرط مسلم و مذهب امام ابوحنیفه و شافعی و احمد
همین است و مذهب امام مالک و اوزاعی تقدیم وضع یدین است بر رکبتین و از امام احمد نیز روایتی آمده
و شمنی گفته که اگر وضع رکبتین اولا بروی عسیر بود بجهت پوشیدن موزه یا غیر آن بنهد دستها را اولا
و هم ابوداود و نسائی و دارمی از حدیث ابی هریره آورده که گفت گفت رسول الله ﷺ چون سجده کند
یکی از شما باید که نه نشیند چنانکه می نشیند شتر و باید که بنهد دو دست خود را پیش از دو زانوی
خود امر کرد به نهادن دو دست پیش از دو زانو و این حجت مالک و اوزاعی و احمد است بروایتی و اکثر علما
عمل بحدیث وایل بن حجر کرده اند که زانوها را پیش از دستها باید نهاد و گفته اند که حدیث وایل اثبت
و اصح است و چون دو حدیث متخالف و متضاد آید چاره نبود جز آنکه اخذ آن نماید که اقوی و اثبت
از آنها بود و مصنف در حدیث ابی هریره طعن میکند و میگوید اما حدیث ابوهریره که روایت میکنند از حضرت
رسالت ﷺ که فرمود اذا سجد احدکم فلا یبرک کما یبرک البعیر ولیضع یدیه قبل رکبتیه همانا وهمی است از بعض
رواة چه اول حدیث که نهی است از بروک بعیر مناقض آخر است که امر است بوضع یدین پیش از رکبتین
زیرا که اگر دستها را پیشتر از زانوها بنهد بروک بعیر باشد زیرا که بعیر در گاه بروک اول دستها را می نهد پس
نهی از بروک مناقض و منافی امر بوضع یدین پیش از رکبتین باشد پس ظاهر باشد که متعین است که ولیضع
تصحیف و تحریف ولا یضع است پس موافق گردد با حدیث وایل بن حجر بلا خلاف و تورپشتی در شرح مصابیح
ازین جواب داده و گفته است که رکبه انسان در پایهای او باشد و از چارپایان در دستها پس چون بنهد آدمی
زانوها را پیش از دستها مثل بعیر باشد که بروک میکند به رکبتین خود پس گویا صورت بروک که از انسان متصور
است بوضع زانوها است پیش از یدین چنانچه از بعیر بوضع یدین است پس وضع رکبتین پیش از یدین منهی
عنه بود و عکس آن مامور به و نهی از بروک مخالف نه مثل امر بوضع الیدین قبل الرکبتین و اول حدیث منافی آخر او
نباید و الحمد لله از نسبت وهم سالم ماند و معارض شد با حدیث وایل بن حجر و چون حدیث وایل اثبت
و اقوی است از حدیث ابی هریره عمل کردیم بدان و مصنف در رد این جواب میگوید آنکه
میگوید رکبه بعیر در دست است وهم و غلط و مخالف قول ائمه لغت است و در قاموس گفته
میگوید الرکبة بالضم موصل ما بین اسافل اطراف الفخذ و اعالی الساق و شک نیست که ساق در پای
باشد نه در دست و با قطع نظر از آن جواب آنست که آنحضرت ﷺ نهی فرموده از تشبیه به حیوانات
و میگفت بروک بعیر مثل ... یعنی ... بعیر در نشستن اول دستهای ...

بلکه زانوها پیش از دستها بنهد بر خلاف آن وظاهر حدیث ترمذی که از ابی هریره آورده که آنحضرت
بطریق انکار فرمود ﷺ قصد میکند یکی از شما پس بروک میکند در نماز خود که چو بروک جمل همین
معنی دارد که می نهد در نشستن اول دستها را و باین تقریر احتیاج برد و تخطیهٔ آن قایل در بودن رکبه
بعیر در دست نیست بلکه مراد آن باشد که دستها پیش از زانوها نهد چنانکه بعیر در حالت بروک
نهد کور کبتین بعیر در دست او باشد و رکبتین انسان در زانوها و لیکن مقصود مصنف از رد بیان واقع
است که رکبتین بعیر را باشد نه در دست فافهم و همچنین التفات روباه مکنید که عادتش نگاه کردنست
به یمین و شمال و احادیث درین باب آمده و ذکر آن بیاید انشاء الله تعالی و همچنین افتراش سبع که
گستردن ذراعین است بر زمین و در بعض روایات افتراس بسین مهمله نیز واقع شده که افتراش
بمعجمه بمعنی اوست و اقعای کلب که عادت نشستن سگ است سرینها را بر زمین نهد و دستها را استاده کند
چنانکه در مسند احمد از ابی هریره آمده که [illegible] نهی میکرد مرا رسول خدا ﷺ از سه چیز در نماز از نقر
مثل نقر خروس و اقعا مثل اقعاء [illegible] و التفات مثل التفات الثعلب و مروی است از امیر المومنین علی ع که گفت
گفت مرا رسول خدا ﷺ یا علی من دوست میدارم مر ترا آنچه دوست میدارم مر خود را و مکروه میدارم
ترا آنچه مکروه میدارم مر خود را اقعا مکن در میان سجدتین رواه الترمذی و فی جامعه غایت آنکه
اقعا در کلب به نصب یدین باشد و در آدمی بنصب رکبتین کذا فی بعض الشروح و ترمذی بعد از عقد باب
در کراهت اقعا در سجود و ایراد حدیث علی ع و تضعیف بعض رواة وی بابی دیگر در رخصت
اقعا نیز آورده و حدیثی از [illegible] روایت کرده است که گفت آن سنت پیغمبر شما است ﷺ و گفته که
بعض اهل علم از اصحاب پیغمبر ﷺ باکی نمیدارند در اقعا و این قول بعض اهل مکه است از اهل فقه و علم و اکثر
اهل علم مکروه میدارند اقعا را میان سجدتین انتهی و ابن الهمام گفته که بیهقی روایت کرده از ابن
عمر و ابن الزبیر که ایشان اقعا میکردند و گفته که اقعا بر دو نوع است یکی مستحب است که به نهد
سرینها را بر پاشنها و زانوها را بر زمین مروی از عبادله اینست و منهی آنست که به نهد سرینها را و هر دو
دست را بر زمین و ایستاده کند ساقین را و نقر غراب یعنی نول زدن زاغ کنایه از ترک تعدیل و اطمینان
در سجدتین است و در بعض احادیث نقر خروس آمده چنانکه گفتیم و رفع یدین در گاه سلام باز دادن
[illegible] چو اذناب اسپان شموس که مانع آیند از سواری دادن و سرکشی کنند نزد سواری و دمها را بجنبانند فی القاموس
شمس الفرس شموسا و شماسا [illegible] و شموس منع ظهره میگفت ازین مجموع مذکورات محترز و مجتنب
باشد بدانکه [illegible] نهی از رفع یدین مثل اذناب اسپان شموس را حمل کرد بر برداشتن دستها نزد سلام
و اشارت کردن بدان چنانچه بعض [illegible] دیگر هم برین رفته اند و ظاهر از تشبیه باذناب اسپان شموس
[illegible] است و بعضی این را حمل کنند بر نهی از رفع یدین در صلوة در غیر حالت تکبیر احرام چنانکه

مذهب حنفی است واصل الحدیث در صحیح مسلم است از تمیم بن طرفه از جابر بن سمره که گفت بیرون آمد
بر ما رسول خدا ﷺ پس گفت چه شده مرا که می بینم شما را یعنی عجب دارم که برمیدارید دستهای خود را
گویا دمهای اسپان شموس است ساکن باشید در نماز و عبد الله بن قبطیه گفت شنیدم جابر بن سمره را که
میگفت بودیم ما چون میگذاردیم نماز را خلف پیغمبر ﷺ میگفتیم السلام علیکم السلام علیکم واشارت کرد جابر
برای نمودن برداشتن دستها بدست خود بهر دو جانب وگفت گفت آنحضرت ﷺ چه شده است این جماعه را که
میکردند دستهای خود را گویا اذناب اسپان شموس است بس است یکی از شما را که بنهد دست خود را
بر ران خود پس سلام دهد مر برادران خود را از انهائیکه بر یمین اویند و بر شمال او وازین حدیث معلوم شود که
محمل حدیث برای [illegible] گفته اند که ظاهر آنست که حدیث تمیم بن طرفه وحدیث
عبد الله بن قبطیه هر یک حدیثی علیحده است زیراکه رافع یدین را در حالت تسلیم نه توان گفت که ساکت باش
در نماز چه وی باین فعل بیرون می آید از نماز پس محمل حدیث تمیم رفع یدین در غیر حالت احرام بود و
حدیث عبد الله در رفع آنها در حالت سلام والله اعلم ومصنف جواب دیگر میدهد از معارضه حدیث ابی هریره
با حدیث وایل ابن حجر در نهادن زانوها پیش از دستها وترجیح میکند حدیث وایل را بآنکه حدیث ابی هریره
مضطرب است زیراکه در روایت دیگر از ابی هریره آمده که پیغامبر ﷺ فرمود اذا سجد احدکم چون سجده کند
یکی از شما فلیبدأ برکبتیه پس گو ابتدا کند به نهادن دو زانو بر زمین ولا یبرک بروک الجمل ونه نشیند مثل
نشستن شتر که دستها را پیش از زانوها نهد واین روایت موید ومعاضد حدیث وایل بن حجر است .
ودر صحیح ابن خزیمه نیز موافق حدیث وایل بن حجر آمده که کان رسول الله ﷺ اذا سجد بدأ برکبتیه
قبل یدیه ودر روایت سعد بن ابی وقاص آمده رواه ابن ابی شیبه والبیهقی فی السنن وصححه کذا فی جمع
الجوامع للسیوطی کنا نضع الیدین بودیم ما که می نهادیم دو دست را در وقت رفتن بسجده قبل
الرکبتین پیش از دو زانو فامرنا پس امر کرده شدیم بعد ازان بالرکبتین قبل الیدین به نهادن دو زانو
پیش از دو دست واین دلالت دارد که وضع یدین پیش از رکبتین مشروع بود ولیکن منسوخ شد ودر روایت
دیگر ابی هریره نیز مبنی برینست والا لازم آید تکرار نسخ ولا دلیل علیه وبعضی از شراح مصابیح منع
کرده اند دلالت این عبارت را که بودیم که چنین میکردیم پس مامور شدیم بچنین بر نسخ از جهت
احتمال آنکه شاید اولی امر بطریق عادت بوده باشد نه آنکه مامور بودیم بچنین پس نهی
کرده شدیم ازان یا مامور شدیم بخلاف آن مفهوم میشود نسخ صریحا انتهی وبیشتر علما برانند یعنی
بر تقدیم وضع رکبتین بر وضع یدین واین نیز نوعی اشارت است بتقویت و ترجیح حدیث وایل وانچه
موافق اوست مالامام مالک واوزاعی که مذهب ایشان وضع یدین است پیش از رکبتین والامام احمد
بروایتی ومذهب مشهور وی موافق اکثر علما است والاظاهریه از ائمه حدیث که ایشان نیز بوضع

در جامه متصل [illegible] لا و اگر با کف تنها کند نیز صورت جوازی داشته باشد از جهت بودن وی عضو وجه واما
وضع یدین و رکبتین نزد حنفیه سنت است از جهت تحقق سجود بی آن و مراد با مر تامل وجوب و لذلک سنت
که طلب باشد و مختار فقیه ابی اللیث آنست که مصلی چون نه نهد رکبتین بر زمین کفایت نمیکند و اختیار
کرده است [illegible] وجوب طهارت مکان رکبتین را در نماز و مقتضای این افتراض است کذا فی شرح ابن
الهمام واما وضع قدمین پس وی گفته است که فرض است در سجود کذا فی الهدایة زیرا که سجود با رفع قدمین اشبه
است بتلاعب له تعظیم و اجلال و کفایت میکند وضع اصبع واحد و اگر یک قدم بنهاد و دیگری را برداشت جائز است
با کراهت کذا فی شرح ابن الهمام و آنحضرت ﷺ در وقت سجود دستها از پهلوها دور کردی چنانچه در حدیث
بخاری و مسلم آمده که بود پیغمبر خدا ﷺ چون سجده میکرد کشاده میداشت دو دست خود را تا آنکه ظاهر
میشد بیاض ابطین وی ﷺ و باز میداشت شکم را از رانها و برداشتی و جدا داشتی هر چه کشاده داشتی که بزغاله
اگر خواستی از میان آن درگذشتی چنانکه در حدیث ابی داؤد و مسلم و حاکم و طبرانی
آمده است و کفهای دست را برابر دوشها بر زمین نهادی چنانکه در حدیث ترمذی آمده
که وضع کفین [illegible] و در حدیث دیگر از ترمذی آمده که براء بن عازب را پرسیدند که کجا می نهاد
پیغمبر خدا ﷺ روی مبارک خود را وقتیکه سجده میکرد گفت میان دو کف دست خود و ظاهر این حدیث
نهادن کفهای دست است برابر گوشها چنانچه مذهب حنفی است و لهذا ترمذی بعد از ذکر این حدیث
گفته است که همین است مختار نزد اهل علم که دو دست نزدیک گوشها نهد و در بعض حواشی
شرح وقایه مذکور است که مراد بوضع یدین حذاء اذنین وضع ابهامین است حذاء
انها و این جمع میشود ببودن کفین حذاء منکبین کما لا یخفی و می فرمود آنحضرت ﷺ
برای تعلیم سجده [illegible] اذا سجدت وقتی که سجده کنی فضع کفیک پس بنه هر دو کف دست خود را
بر زمین و [illegible] و بردار مرفقین خود را چنانکه گفته شد و انگشتان را در حالت رکوع کشاده
داشتی و [illegible] در آن وقت در سجود فراهم آوردی و در سجود سبحان ربی الاعلی گفتی سه بار
و دیگر [illegible] یعنی بگفتن سبحان ربی الاعلی سه بار در مودی شرح این در بیان رکوع گذشت و بعد
از آن گفتی سبحانک اللهم ربنا وبحمدک اللهم اغفرلی سبوح قدوس رب الملائکة والروح سبحانک وبحمدک
لا اله الا انت اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک وبمعافاتک من عقوبتک واعوذ بک منک لا احصی ثناء علیک
انت کما اثنیت علی نفسک اللهم لک سجدت وبک آمنت ولک اسلمت سجد وجهی للذی خلقه وصوره وشق
سمعه وبصره تبارک الله احسن الخالقین اللهم اغفرلی ذنبی کله دقه وجله اوله وآخره علانیته وسره
اللهم اغفرلی خطیئتی وجهلی واسرافی فی امری وما انت اعلم به منی اللهم اغفرلی جدی وهزلی وخطائی
وعمدی وکل ذلک عندی اللهم اغفرلی ما قدمت وما اخرت وما اسررت وما اعلنت انت الهی لا اله الا انت

وگاه میگفت با این دعای مذکور یعنی آن اللهم اجعل فی قلبی نورا وفی سمعی نورا وفی بصری نورا وعن یمینی نورا
وعن شمالی نورا وامامی نورا وخلفی نورا وفوقی نورا وتحتی نورا واجعل لی نورا وآنحضرت صلی الله علیه وسلم تاکید فرمودی
در اجتهاد در دعا نمودن در حالت سجود ومی فرمود که سزاوار است که دعا هم ساجدان مستجاب شود این
مضمون جزو حدیثی است که مسلم وابی داؤد ونسائی از ابن عباس رضی الله عنه آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در
مرض موت روزی پرده برداشت وبیرون آمد ومردم صفها راست کرده خلف ابوبکر صدیق رضی الله عنه در
نماز استاده بودند فرمود ایها الناس باقی نماند از مبشرات نبوت مگر رویای صالحه که بیند او را
مسلمانی یا نموده شود دیگری را برای وی دانا و آگاه باشید که من نهی کرده شده ام از آنکه بخوانم قرآن
را در رکوع وسجود اما رکوع پس تعظیم کنید در وی پروردگار تان را تعالی شانه واما سجود پس اجتهاد
کنید در دعا زیرا که سزاوار است که مستجاب کرده شود شما را وترغیب برد عا در سجود در احادیث بسیار
واقع شده ودعا خواندن بود مر خدا را جل وعلا وآن بر دو نوع است دعای ثناء وتحمید وتکبیر و
تقدیس که بخوانند بنده مر پروردگار را بحمد وثنا وستایش کند مر عزت او را تعالی امره وعظم شانه
ودعای طلب وسوال که بخوانند مر او را بطلب حوائج ومقاصد از درگاه رحمت ونوال وی جل جلاله وعم
نواله وگفته اند که مدح وثنا در حضرت کریم در حقیقت سوال وطلب است وبحکم من شغله ذکری عن
مسئلتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین محصل مطلوب بر وجه اتم واکمل پس قسم اول متضمن قسم ثانی باشد
وفرقی نبود مگر بقصد وملاحظه وتضمین وتصریح ودعائی که امر فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم به تکثیر آن در
سجود متناول هر دو نوع است چه اذکار وادعیه که مروی ومأثور است در این باب شامل هر دو نوع است واز اینجا
ظاهر شد که حنفیه که اقتصار بر ذکر کنند واز صریح دعا منع نمایند نیز از امتثال امر دعا فارغ نباشند و
حقیقت جامعیت آنست که در نوافل بصریح دعا نیز ممتثل کردد ودر فرایض اقتصار بر تسبیحات کنند
والله اعلم وچون در اینجا مظنه سوال آمد که کویند بسیار دعا کرده شود واثر اجابت آن ظاهر نشود این
چیست در جواب آن میفرمایند استجابت هم بر دو نوع است یکی استجابت دعای طالب تا آنکه مطلوب
ومقصود ومسئول او را بعینه مبذول دارد وحاجت وی بعینها قضا کند دوم آنکه دعای او را بثوابی
مقابل کند یا کفارت ذنوب وی نماید در حدیث آمده است که هیچ دعا کننده نیست مگر آنکه امرش مردد
است میان یکی از این سه چیز یا تعجیل کند مطلوبش را در دنیا یا ذخیره کند برایش را در آخرت یا کفارت
کند بوی از گناهان او بقدر آنچه دعا کرده است مادام که دعا نکند باثم یا قطیعه رحم یا استعجال نکند
رواه الترمذی عن ابی هریرة ود ربعض روایات بجای کفارت ذنوب آمده یا بر کرداند بلائی را از وی
مانند آنچه طلب کرده وبهر دو وجه که اعطای مسئول ومقابله ثواب است بلکه بهر سه وجه که ثالث کفارت ذنوب
است اگر داینده بلا مفسر شد است قول حق سبحانه تعالی اجیب دعوة الداع اذا دعان اجابت دعکم

یدی پیش از رکبتین و رفته اند عملا بحدیث ابی هریره و پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر کور یعنی پرده عمامه هرگز سجده نکرده بود رملایه گفته که اگر سجده بر کور عمامه کند جائز است و هیچ نکارکراهت نکرده و آن را در باب مکروهات نیز نشمرده و گفته که آنحضرت صلی الله علیه وسلم سجده کرده است بر کور عمامهٔ خود وشمنی آنرا در مکروهات آورده و گفته و این مانع نماز نیست زیرا که اگر بر آنچه از دستار جدا شده و کشاده گشته است سجده کند جائز بود با تفاق پس باین قیاس اگر بر آنچه متصل است بوی نیز واقع شود هم درست باشد و گفته که حافظ ابو القاسم در کتاب فوائد از ابن عمر رضی الله عنه آورده که گفت سجده میکرد آنحضرت بر کور عمامهٔ خود و گفته اگر این حدیث صحیح است پس وقوع آن از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم نزد ضرورت خواهد بود چه صدور فعل مکروه از حضرت رسالت جائز نبود و شیخ ابن الهمام گفته که ابو نعیم در حلیه از روایت ابراهیم بن ادهم از پدرش از سعید بن جبیر از ابن عباس رضی الله عنه آورده که گفت سجده میکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر کور عمامهٔ خود وطبرانی در اوسط از عبد الله بن ابی اوفی رضی الله عنه آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که سجده میکرد بر کور عمامه خود و روایت کرد آنرا ابن عدی در کامل از حدیث جابر رضی الله عنه وبیهقی در سنن خود از حسن آورده که گفت سجده میکردند بعضی از اصحاب بر عمامهٔ خود وبخاری در صحیح خود بطریق تعلیق آورده که حسن گفته که بودند قوم که سجده میکردند بر عمامه و کلاه و حدیث ابن عمر را که شمنی آورده ابن همام نیز از همان کتاب باسندش آورده ولیکن از تحنیس آورده که مکروه است والله اعلم تنبیه سجده بر زیادتی جامه نیز جائز است و حضرت صلی الله علیه وسلم و صحابه رضی الله عنهم آنرا میکردند بجهت گرمی و سردی زمین واحادیث صحیحه درین باب در کتب سته آمده واحمد واسحق وابو یعلی وطبرانی وغیر ایشان آنرا روایت کرده اند والبته حضرت رسول صلی الله علیه وسلم نزد سجود جبهه را بر خاک نهادی و چیزی در زمین و جبین مبارکش حایل نبودی و دیگران نیز بدان امر استحباب فرمودی و در حدیث آمده یا افلح ترب وجهک رواه الترمذی عن ام سلمه و در حدیث آخر تمسحوا بالارض فانها بکم برة و چندان مبالغه کردی در نهادن جبهه بر خاک که گاهی بر گل و آب سجده کردی چنانکه بخاری ومسلم از ابی سعید خدری آورده اند که یکشبی باران باریده بود چون سقف مسجد از شاخهای خرما بود بچکید پس دیدند و چشم من رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که بر جبههٔ مبارک وی بجهت سجود اثر آب و گل بود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آن شب شب قدر را در خواب دیده بود و دیده بود را که سجده میکند در آب و گل و صباحش این واقعه بوجود آمد و بود آن در صبح شب بیست و یکم رمضان و مصنف باید که بجای لفظ البته اکثر و اغلب و مانند آن گفتی تا راست آمدی قول وی که گفت و گاه بر سجادهٔ حصیر از سعف یعنی برگ درخت خرما ساخته سجده میکرد چنانکه در صحیح بخاری از انس آمده که روزی آنحضرت بخانهٔ ما آمد پس گسترانیدیم برای وی خمره که در خانهٔ ما بود و نماز کرده بر آن و اقتدا کردم من و یتیمی که در خانهٔ ما بود و خمره بضم خای معجمه و سکون میم سجادهٔ صغیر

دکلی دعا [illegible] بیرون آمدن والله اعلم واگرچه در تفهیم عرف از دعا معان سوال و طلب و از اجابت اعطای [illegible] و مطلوب مفهوم اند ولیکن صحیح آنست که شامل هر دو نوعست که مذکور شد و ما این مسئله را در رساله [illegible] المسماة المستطاب لنیل الاجر و الثواب بتفصیل مشرح ساخته ایم تحقیق این را از آنجا طلب باید نمود والله اعلم چون ذکر قیام و سجده رفت مصنف تقریب ساخت بیان اختلاف علماء را بتفصیل یکی مرد دیگری و برای آن فصلی علحده منعقد کرد و بیان تطویل رکعات نماز شب را بطریق تمهید و مقدمه ذکر کرد و الا ذکر نماز شب را بتفصیل بعد ازاین بچند فصل بیان خواهد کرد پس گفت **فصل** تطویل الصلوة باللیل و تخفیفها بالنهار آنحضرت ﷺ در قیام رکعات نماز شب که نماز تهجد باشد تطویل کردی بخلاف رکعات نهار چنانکه در یکرکعت نماز شب این سه سورة سورة البقرة و سورة آل عمران و سورة نساخواندی چنانچه در بیان قیام لیل معلوم گردد انشاء الله تعالی اما عدد رکعات نماز شب زیاده بر یازده یا سیزده نبودی چنانچه تحقیق آن در فصل قیام لیل بیاید و ازاینجا که ثابت شد تطویل قیام در نماز شب نه سجود که ناظر است در افضلیت قیام و از جا نمی یکرد لایل افضلیت سجود نیز معلوم و مقرر شد است علما خلاف کرده اند در قیام و سجود که کدام یکی از این دو افضل است طایفه از علما میگویند قیام افضل است پس تطویل و تکمیل آن اهم باشد از آن رو که [illegible] قیام معنی خدمت و مشقت و ایستادگی بطاعت بیشتر است و لهذا پیغمبر ﷺ در رکعات نماز شب تطویل عظیم میکرد چنانچه معلوم شد و اگر سجود افضل بودی از قیام تطویل در سجود کردی بیشتر از قیام یا تکثیر در سجود کردی به تکثیر رکعات با تخفیف در قیام و آنکه در حدیث نماز شب که در وی تطویل قیام کرد واقع شده است که رکوع آن مانند قیام بود و قومه مانند رکوع و سجود مانند قومه احیانا بود و آن را تاویلی است مشهور که سابقا مذکور شد و دیگر وجه افضلیت قیام آنکه ذکری که در قیام مشروع است یعنی قرآن عظیم افضل اذکار است که در رکوع و سجود مشروع اند پس این رکن که قیام است افضل ارکان باشد بجهت اشتمال او بر افضل اذکار و باید وجه افضلیت او لذاته نباشد و وجه اول افضلیت لذاته اثبات کند و مراد بار آن ماسوای قرات است [illegible] اثبات افضلیت قیام [illegible] قیام از جهت افضلیت قراءة [illegible] پس افضلیت وی از این جهه [illegible] و هو الظاهر و وجه دیگر برای افضلیت قیام آنکه در حدیث صحیح که مسلم از جابر رض روایت کرده وارد است که افضل الصلوة طول القنوت و گفته اند که مراد بقنوت در اینجا قیام است پس ثابت شود که قیام افضل ارکان باشد فی القاموس القنوت الطاعة والسکوت والدعاء والقیام فی الصلوة و ارادهٔ این معنی [illegible] درین حدیث ظاهر بلکه متعین است و فی النهایة للجزری افضل الصلوة طول القنوت ای صلوة ذات طول القیام و طایفه از علما میگویند سجود افضل است از آن رو که در حدیث صحیح که مسلم از ابی هریره آورده وارد است اقرب ما یکون العبد من ربه و هو ساجد نزدیکترین بودن بنده از رضا و رحمت و عطای پروردگار خود در حالتی است که وی ساجد است و در آخر حدیث آمده فاکثروا الدعاء

یعنی پس بسیار کنید در سجده دعا را چه آنکه گذشت که دعا ام فضیلت بالا تر و قرب بیشتر بود مر بنده را از پروردگار
شانه پس سجده افضل ارکان نماز بود و اهتمام بشان وی خواه بتطویل خواه بتکثیر بیشتر و احسن چون تطویل
وی زیاده بر قیام در شرع معهود نیست لا بد تکثیر وی بکثرت نماز اولی و افضل بود و جای دیگر فرموده ما من
عبد یسجد لله سجدة که سجده کند برای خدا سجده مگر رفعه الله مگر آنکه بلند کرد الله
خدای تعالی آن بنده را بها درجة بآن سجده درجه و حط بها خطیئة و کم کند بآن سجده گناهی را و در مشکوة
این حدیث را روایت از مسلم از معدان بن طلحة آورده باین لفظ که گفت ملاقات کردم ثوبان مولی رسول الله ﷺ را پس گفتم
خبر ده مرا به عملی که عمل کنم آنرا تا در آرد الله تعالی مرا در بهشت پس سکوت کرد ثوبان پس سوال کردم او را دوم بار پس
سکوت کرد پس سوال کردم سوم بار پس گفت پرسیدم من از آنچه که تو پرسیدی مر رسول خدا را ﷺ فرمود
لازم گیر بر خود کثرت سجود را زیرا که تو سجده نکنی مر خدا را سجده مگر آنکه بلند کرد الله برای تو بآن سجده درجه را
و کم کند بدان خطیئه را گفت معدان پس ملاقات کردم ابا الدرداء را و پرسیدم او را پس گفت مرا
مثل آنچه گفته بود ثوبان و مسلم در صحیح خود از ربیعه بن کعب بن مالک اسلمی ابو فراس مدنی از اهل
صفه مات سنة ثلث وستین روایت کرده که وی شبها آرزوی لعمتی را میدید انعامی از آنحضرت ﷺ
بتهیه آب وضو و [illegible] دیگر از لباس وغیره قیام نمودی وقتی آنحضرت ﷺ را بر وی چشم عنایتی
باز شد و فرمود بخواه آنچه خواهی گفت یا رسول الله در بهشت مرافقت حضرت تو آرزو دارم فرمود
چیزی دیگر بطلب یا ربیعه یعنی این مرتبه بس عظیم است آسان نتوان یافت و آن را قابلیتی عظیم باید گفت
همین است مطلب من یا رسول الله پس فرمود اعنی علی نفسک بکثرة السجود گفت مرا یاری ده ای ربیعه در
تحصیل این مقصود خود بکثرت سجود یعنی من مدد و شفاعت تو کنم اما تو قابل و متاهل آن شو
و کاری بکن که شایسته این مرتبه عظیم شوی چنانچه مریض چون بگفته طبیب رود علاج وی کارگر افتد اگر چه
شفا از جانب طبیب حقیقی آید لیکن امتثال امر وی مریض را شرط است پس آنحضرت ﷺ کثرت سجود را سبب
امداد و اعانت آنچنین مطلب عالی که مرافقت اوست در جنت ساخت بالاتر ازین چه فضیلت باشد
دیگر از وجوه افضلیت سجود آنکه اول سوره که بقول جمهور از قرآن مجید منزل شده سوره اقرأ بود
و ختم آن سوره بسجود است و امر بشی در اول منزل از قرآن متضمن نهایت تاکید و مبالغه است در طلب
و اتیان آن و اینوجه بر نقل یری تمام شود که نزول آخر سوره اقرأ نیز اول بود و تحقیق آنست که
آنچه اول منزل شده از ان سوره اقرأ تا مالم یعلم است مگر استدلال بآن کنند که چون در ترتیب آیات
قرآنی آنرا منضم باول منزل ساخته الله پس بی جهت تاکید و مبالغه نخواهد بود فتدبر و دیگر آنکه هیأت
سجود را دلالت بر ذلت و خضوع و بندگی زیاده است از سائر ارکان که قیام یکی از انها است اگر چه صورت
قیام نیز دلالت بر خدمت و استقامت برا [illegible] امتثال دارد لیکن حکم مداومه و ترتبه سجود است

حاصل مقصود همین است و سجود سربندگی است و عمده و زبده اواست زیرا که حقیقت بندگی غایت
خضوع و ذلت است و تذلل در سجود زیاده و اظهر است چون مقصود اثبات و تاکید مطلب است شیخ تکرار
و اعاده آن در کلام تاکید اشت و طائفه از علما محاکمه بین الفریقین نموده و توفیق و تطبیق
در این فصل کرده گویند در نماز شب طول قیام افضل و در نماز روز کثرت رکوع و سجود افضل از ان که
عمل آنحضرت ﷺ چنین بود و نیز عبادت شب بجهت آنکه در وی قیام است از بستر خواب بقیام
تخصیص شده و بنوعی تعبیر یافته قال الله تعالی قم اللیل قیام کن در شب یعنی نماز گذار در وی بلکه بی
آنکه قیام از منام بود نماز شب تعبیر بقیام یافته چنانکه میگویند و قال رسول الله ﷺ من قام رمضان کسی
که بایستد برای نماز شبهای رمضان ایمانا بجهت ایمانی که بخدا و رسول خدا و احکام وی دارد و احتسابا
و بجهت طلب اجر و امید ثواب غفر له ما تقدم من ذنبه آمرزیده شود او را آنچه پیش شده است از
گناهان وی و بعضی از علما گویند که این دو رکن یعنی قیام و سجده در فضل مساویست و هر کدام بوجهی
فاضل است و بوجهی مفضول و از ارکان دیگر قراءت هر دو افضل فضیلت قیام بقرأت قرآن است و فضیلت سجود
بهیأت تذلل و خشوع غایت ما فی الباب آنکه فضیلت قیام لغیره است و فضیلت سجود لذاته پس حاصل آنکه
ذکر قیام که در قرآن مجید است افضل از ذکر سجود که تسبیحات است و ادعیه و هیأت سجود افضل از هیأت قیام فصل
فی کیفیة الاعتدال من السجود چون آنحضرت ﷺ از سجود اول فارغ شدی سر از سجده بر آوردی
مقداری که در سجود بودی در میان سجدتین به نشستی این مبنی بر آنست که گذشت که رکوع آنحضرت ﷺ و سر
برداشتن از رکوع و سجده و جلسه بین السجدتین در مقدار برابر بودی و اقل آن اقامت صلب است که چون آن بحکم
حدیث کفایت نکند و حکم وی از وجوب و سنیت نزد علما معلوم شد و کیفیت این جلوس چنانکه زرکشی در حدیث
صحیح از عایشه آورده آنست که پای چپ را بگسترانیدی و بر وی بنشستی و پای راست را ایستاده کندی چنانچه نزد
حنفیه است در مطلق قعود و در حدیث [illegible] آمده و در حدیث آمده از ان یعنی بعد از نشستن بین
السجدتین گفتی رب اغفر لی [illegible] ظاهر لفظ حدیث است آنست که مراد
تکرار اوست دو بار و بعض گویند مراد مطلق تکرار است که در ذکر اکتفا باقل مراتب آن کرده و بیشک آنجا که در نماز
تهجد واقع شده و کان یقعد بین السجدتین نحوا من سجوده تکرار آن بیشتر واقع شده باشد با ادعیه دیگر
و بعضی گویند این رب اغفر لی را حکم تسبیح رکوع و سجود است که ادنی جواز یکبار و ادنی کمال سه بار و زیاده بر
آن بسر حد شرف چنانکه گذشت و با این دعا این را نیز ضم کردی که اللهم اغفر لی و ارحمنی واجبرنی
واهدنی وارزقنی اگر تسبیح سجود سه بار بتانی باشد خواندن این قدر بآن برابر تواند بود و اگر زیاده
فرض کنند و خواندن این دعا بتانی و خشوع و تکرار بود بآن نیز جمع میشود کما لا یخفی و گاهی در
ما بین السجدتین چندان درنگ کردی که صحابه را گمان افتادی که مگر آنحضرت را ﷺ فراموشی از نماز

یا هم آنکه این سجدهٔ اول است یا ثانی دست داده است چنانکه هر سر بر دارد ... از ...
همچنین کردند و این در بالا گذشته است اعاده در اینجا بمناسبت مقام است و بعد از سجدهٔ دوم بر
خاستن بقیام تا بر زمین نه نشستن و این جلسه را فقها جلسهٔ استراحت گویند و کیفیت جلسهٔ استراحت
چنانکه زرکشی گفته آنست که به نشیند بر قدمین والیتین و مساس کند بالیتین زمین را و نه نهد سر و دست
را بر زمین بر وضع خمیر کنند وقت بر خاستن و در این چند گرد ... قول ابن ... در ... الصاق
القدمین که گفته است که آن سنت پیغمبر شما است ﷺ چنانچه گذشت و از آمدی نقل کرده اند که
به نشیند بر قدمین والصاق نکند الیتین را با رض و گفته که اختلاف کرده اند اصحاب ما در این و قاضی گفته
که احتمال دارد که ... مانکه در حدیث آمده است و بر هر تقدیر اختلاف است فقها را در حکم
این جلسه بعضی از فقها این جلسه را که در احادیث مذکور آمده است حمل بر سنت کرده اند چنانکه
شافعی میگوید سنت آنست که بعد از سجدهٔ دوم بر زمین ... نشستنی ... بر خیزد
و بعضی حمل بر حاجت کنند و گویند که این نشستن از جهت ... و غیر آن
و مذهب امام ابو حنیفه و مالک و مختار در مذهب احمد همین است و ایشان ... نیست پس
... گویند که این ... از جهت حاجت و عذر بود کسی که محتاج به نشستن نباشد در حق وی مشروع
نباشد و تمسک امام شافعی بحدیثی است که بخاری و ترمذی و نسائی از مالک ابن الحویرث روایت کرده اند که وی دید
پیغمبر خدا را ﷺ چون میبود در وتر نماز یعنی در رکعت اولی و ثالثه تا نمی نشست بر زمین مستوی
و گفت ترمذی حدیث مالک بن الحویرث حسن صحیح است و عمل بر واست نزد اهل علم و بهمین قائلند
بعضی از اصحاب ما و هم ترمذی حدیثی دیگر آورده از ابی هریره که گفته بود رسول خدا ﷺ که بر
میخاست در نماز بر صدور قدمین و در اینجا نیز میگوید که بر این حدیث ابوهریره عمل است نزد اهل علم
و اختیار کرده اند که مصلی باید که بر خیزد در نماز بر صدور قدمین ...
ولیکن بعضی از رواة این حدیث را تضعیف میکنند نزد اهل حدیث و شیخ ابن الهمام گفته که قول ترمذی
که گفته عمل بر این است نزد اهل علم تقاضا میکند قوت اصل آنرا و ضعف در خصوص این طریق است که ذکر
کرده و واقع همچنین است انتهی و موید این است آنچه شمنی آورده که ابن ابی شیبه از نعمان بن ابی عیاش
روایت می آرد که گفت دریافتم بسیاری از اصحاب ﷺ چون بر میداشتند سر خود را از سجدهٔ دوم در رکعت
اولی و ثالثه بر میخاستند همچنانکه بودند بی آنکه به نشینند و از ابن مسعود و علی و عمر و ابن عمر و ابن الزبیر رض
نیز همچنین روایت کرده اند و شیخ ابن الهمام میگوید که عبد الرزاق از ابن مسعود و ابن عمر و ابن عباس
آورده که این چنین میکردند و بیهقی نیز از ابن مسعود آورده و اینها اکابر صحابه اند که قریب تر بوده اند
از حضرت ﷺ و سخت تر بودند در اتباع آنحضرت و ملازم تر مر صحبت شریف او را از ...

الحویرث پس واجب است نقل یم آن وبنا بر این بود عمل بروی نزد اهل علم چنانچه ترمذی گفته است
و روایة ابو داود از ابن عمر آورده که گفت که نهی کرد ﷺ که اعتماد کند مرد بر دو دست خود وقتی که برخیزد
و در حدیث وایل آمده که چون برمیخاست اعتماد میکرد بر فخذین و توفیق بین الاحادیث اولی است
پس حمل کرده شود حدیث مالک بن الحویرث را بر حالت کبر سن وضعف ولهذا در روایت
ابی داود آمده که آنحضرت ﷺ با صحابه میفرمود مبادرت و پیشی نکنید مرا در رکوع و سجود زیرا که من
چون مثقل گشتم شما را در رکوع در میابید هرگاه در سجود زیرا که من مسن وضعیف شده ام انتهی و زرکشی
میگوید که ابن المنذر از ابن عباس نیز همچنین آورده است و امام احمد گفته است که اکثر احادیث
برآنست و ابو الزناد گوید همین است سنت و گفته اند که حدیث مالک بن الحویرث محمول است بر حالت کبر
آنحضرت ﷺ و شمنی از فتاوای ظهیریه نقل کرده است که شمس الائمه حلوائی گفته است خلاف در
افضلیت است نه در عمل جواز حتی اگر کسی عمل کند بآن نوع که مذهب ما ست لا باس به است نزد شافعی
و اگر عمل کند چنانکه مذهب شافعی است لا باس به است نزد ما بلکه آنچه اینجا مذکور شد خلاف در جلسهٔ
استراحت بود اما آنکه وقت برخاستن اعتماد بر فخذین کند یا بر ارض مذکور نشد پس سنت نزد قائل
بجلسهٔ استراحت اعتماد بر ارض است چنانکه معلوم شد و نزد امام ابوحنیفه و امام احمد مرد دست
را بر رکبتین بنهد و معتمد بر رکبتین برخیزد از جهت حدیثی که ابو داود از وایل بن حجر
آورده که گفت دیدم پیغمبر خدا را ﷺ که برمیخاست بر رکبتین و اعتماد میکرد بر فخذین
و هم ابو داود از ابن عمر آورده که حضرت ﷺ نهی کرد که اعتماد کند مرد بر دو دست خود و برخیزد
و ذکر العلامة بدر الدین الزرکشی فی شرح کتاب الخرقی و نزد امام مالک جلسهٔ استراحت نیست اما وقت
برخاستن اعتماد بر زمین کند و نزد ما نیز بحکم ضرورت و زیاده مشقت نزد کبر سن جائز باشد
و صاحب هدایه نهوض بر صدور قدمین را که در حدیث واقع شده است دلیل هر دو مطلب که نفی جلسهٔ
استراحت و اثبات قیام باعتماد بر رکبتین است ساخته و لا یخلو عن خفاء و نیز اعتماد بر رکبتین را بصریح
ذکر نکرده و بهمین ذکر نهوض بر قدمین اکتفا نموده و در بعض کتب حنفیه هر دو بصریح مذکور شده و در
احادیث نیز تصریح یافته کما ذکرنا فلیتدبر و چون بعد فراغ از سجدهٔ دوم برای رکعت دوم برخاستی بی توقف
شروع در قراءت کردی و نکته که در رکعت اولی برای ثنا و توجیه میفرمود در سایر رکعات نفرمودی و
نزد امام ابوحنیفه تعوذ نیز جز در رکعت اولی نبود و بروایتی از امام احمد نیز همچنین است چه تعوذ در
اول قراءت بود و بس و قراءت صلوة اگرچه متفرق است حکم یک قراءت دارد و چون بیان کرد فرق میان
رکعت اولی و سایر رکعات بوجود سکته و عدم آن خواست که فرقهای دیگر بیان کند پس گفت و رکعت دوم
و سیوم و چهارم مانند رکعت اولی گذاردی در همه چیز الا در چهار چیز در سکته و در دعای استفتاح

و در تکبیر احرام و در تطویل قراءت این چهار چیز مخصوص برکعت اولی بود اما سکته مراد بآن سکته اولی است که در وی دعای استفتاح می خوانند والا ظاهر است که سکته دوم که میان قراءت فاتحه و سوره کرده می شود که سیوم که میان قراءت و رکوع فرمودی مخصوص برکعت اولی نباشد و چون سکته اولی برای خواندن دعای استفتاح بود چنانکه سابقا گذشت ولهذا شراح گفته اند که مراد باین سکوت خاموشی نیست بلکه آهسته خواندن است مقابل جهر یا سکوت از قراءت قرآن است پس فارق همان خواندن استفتاح بود و علوم سکته مقابل استفتاح مناسب نباشد واما تکبیر احرام ظاهر است که مخصوص برکعت اولی خواهد بود که به نماز کرده و جز افعال نماز بر خود حرام ساخته است و پوشیده نیست که فارق فی الحقیقه همین نیت و تحریم افعال است والا تکبیر بحکم کان یکبر فی کل خفض و رفع در جمیع رکعات است ولیکن تکبیر احرام گفت نه مطلق تکبیر واما تطویل رکعت اولی زیرا که گذشت که قراءت در رکعت اولی دراز از رکعت ثانیه دراز کردی لاسیما در نماز صبح واز رکعت ثالثه و رابعه ظاهر است و چون در تشهد بنشستی پای چپ را فرش کردی و بران نشستی و پای راست را نصب کردی و دست راست را بر ران راست نهادی بلکه سر دو دست را بر دو ران نهادی و مدی کرده است عقد ثلث و خمسین باانگشتان بکردی و صورت این عقد آنست که انگشتان را قبض کند مگر مسبحه که او را بسط کند و طرف ابهام را نزد اسفل مسبحه بجانب کف دست نهد همچنین تفسیر کرده اند علمای شافعیه عقد ثلث و خمسین را و سند ایشان حدیث ابن عمر است که مسلم آورده و نزد حنفیه عقد تسعین است و صورتش قبض خنصر و بنصر و بسط مسبحه و وضع ابهام است بر اصبع وسطی و این نیز در حدیث مسلم از عبد الله بن زبیر آمده و همچنین است مختار در مذهب ... در قول قدیم و نزد مالک قبض جمیع اصابع ید یمنی و بسط سبابه و مر شافعیه را در کیفیت تحلیق وجهی دیگر است و آن وضع انمله وسطی میان عقدتین ابهام و انگشت مسبحه را در کلمه شهادت برداشتی و اشارت کردی بوحدانیت حق جل و علا و باید که اشارت بانگشت ... نگرد و وقت اشارت نزد بعضی وقت تلفظ الا الله است و پیش بعضی نزد اتمام آن وقت تلفظ بکلمه الله و مشهور آنست که نزد نفی انگشت بردارد و نزد اثبات بنهد و تحریک نکردی مسبحه را مراد ذکر پر تحریک اوست نه رفع او و باین توجیه تطبیق یابد میان دو روایت یحرکها و لا یحرکها مراد از اثبات تحریک رفع اصبع است و از نفی آن عدم تکریر تحریک چنانچه نزد بعض مالکیه است اما آنکه عقد اصابع ید یمنی بر کیفیت مذکوره و اشارت بسبابه در احادیث صحاح واقع شده و در جامع الاصول از کتب سته درین باب احادیث آورده است و در بعض احادیث ذکر عقد است با اشارت و در بعضی ذکر اشارت فقط و همین است مذهب ائمه حدیث و فقهای مجتهدین و کثیری از صحابه و تابعین و گفته اند که حق آنست که مذهب امام ابو حنیفه و صاحبیه نیز همین است و متقدمین علمای حنفیه تصریح کرده اند بآن ولیکن در متاخرین ایشان خلافی در میان آمده است و ما گر احادیث را بتمام روایت کنیم سخن

بتطاول الحجاب رحمه الله آن در مواضع خود مذکور است سخن از علمای مذهب بیاریم تا مایه را مورد منه
[illegible] شمنی گوید امام ابو یوسف در امالی ذکر کرده که قبض کند خنصر و انگشتی را که متصل است بآن
و حلقه کند وسطی و ابهام را و اشارت کند بسبابه و امام محمد گفته که رسول خدا صلی الله علیه وسلم اشارت میکرد و آنچه
آنحضرت کرده مطلب کنیم و گفته همین است قول ابی حنیفه و هم شمنی از ظهیریه آورده است که چون شروع
کرد مصلی در تشهد پس رسید بقول اشهد ان لا اله الا الله آیا اشارت کند بسبابه یعنی اختلاف کرده اند
مشایخ در وی بسیاری گویند که کند نزد اشارت محکی از فقیه ابو جعفر آنست که قبض کند خنصر و بنصر را و
تحلیق کند وسطی را با ابهام و اشارت کند بسبابه و در منیة المفتی گفته [illegible] امیر اشارت انتهی و در
جواهر [illegible] از کفایه منقول که در محیط گفته است که بعضی گفته اند رفع سبابه یعنی در تشهد از
سنن است نزد ابو حنیفه و محمد رحمهما الله و همچنین مروی است از ابو یوسف و علامه نجم الدین زاهد گفته
که چون متفق است روایات از اصحاب ما [illegible] بودن اشارت سنت و از کوفیان و مدنیان همچنین آمده کثیر
است اخبار و آثار [illegible] اولی باشد انتهی و شارح وقایه میگوید که عقد و اشارت از اصحاب ما آمده
است انتهی و [illegible] از غرائبی نبود آنچه در هدایه در باب بسط الاصابع [illegible] که آن مرویست در
حدیث وائل بن حجر و جز آن که ابو داؤد و نسائی و دارمی و ابو یعلی و عبد الرزاق با روایات
متعدده از وائل اشارت با تحلیق ابهام و وسطی روایت کرده اند والله اعلم و شیخ امام عالم
عامل اجل علی متقی رحمة الله علیه درین باب رساله جمع کرده و روایات فقهیه از مذهب حنفی
با اختلافاتی که در آنها است ذکر کرده و احادیث صحیحه آورده جانب اشارت را راجح ساخته است
و فرموده که مشایخ ما مختلف اند در اثبات اشارت بمسبحه در تشهد وقت تهلیل جماعه از ایشان بر آنند
که اشارت بکند و در منیه و واقعات و تجنیس و مختار النوازل و مضمرات و ولوالجی و فتاوی کبری گفته اند
که فتوی بر عدم اشارت است و در خلاصه و خزانة المفتین گفته که مختار [illegible] و در قنیه گفته که
ظاهر روایت همین است و تعلیل کرده اند این جماعه در نفی آن که در ینجا زیادت فعلی است که بدان احتیاج
نیست پس ترک آن اولی باشد چه مبنای نماز بر سکینه و وقار است و درین فعل موافقت روافضه است پس
اولی ترک آن باشد تحقیقا للمخالفة و جماعه دیگر گفته اند که آن مستحب است و حسن است و سنت است و
مانند آن از الفاظی که دلالت بر ثبوت و رجحان دارند و همین است مروی از ائمه ثلثه و این است مذهب شافعی و
مالک و احمد و غیر ایشان از ائمه اعصار و امصار و [illegible] صحاح اخبار و آثار و به تحقیق تنصیص
کرده اند بان مشایخ متقدمین و متاخرین و شیخ محقق ابن الهمام در شرح هدایه گفته که مروی از محمد [illegible]
کیفیت اشارت آنست که قبض کند خنصر و انگشتی را که متصل باوست و تحلیق کند وسطی و ابهام را و ایستاده
کند مسبحه را و مروی از ابی یوسف در امالی نیز همچنین است و این فرع تصحیح اشارت است و از بسیاری از

مشایخ آمده که اشارت نکند و این خلاف روایت و درایت است چه مروی است از محمد که این کیفیت اشارت قول نبی
صلی الله علیه وسلم است و مکروه است که اشارت کند بمسبحتین معا و منقول است از حلوانی که ایستاده کند انگشت را نزد
لا اله و بنهد نزد الا الله تا رفع بنفی باشد و وضع باثبات انتهی و سغناقی گفته است که تخصیص کرده است بر این
یعنی اشارت بمسبحه در کتاب الملتقط و روایت کرده در وی حدیث از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که میکرد آن را
پس ترک کنیم ما نیز میکنیم آنچه پیغمبر صلی الله علیه وسلم کرد و ابداع میکنیم بفعل وی و اینست قول ابی حنیفه
و در خانی گفته است که اشارت نزد قول لا اله الا الله احسن است و روایت کرد آن را از ابی یوسف در املا ابن
ابی حاج در شرح منیه و واقعات گفته که متفق است روایت از اصحاب ثلثه ما جمیعا که آن سنت
است و همچنین از مدنیین و کوفیین و کثیر است در آن اخبار و آثار پس عمل بآن اولی باشد و نقل
کرده سروجی از صاحب جاری و منیة المفتی و اجناس و واقعات از اصحاب ما که عمل کند بمسبحه و یمنی را
و تحقیق کند بوسطی و ابهام و ازو همین است که ذکر کرده است امام در موطا و گفته است که اینست قول ابی حنیفه است
و در بحار الرائق که تصنیف صاحب هدایه است گفته که اشارت نزد قول لا اله الا الله حسن است و در فتاوی
مذکور است که اشارت بمسبحه در نماز مکروه نزد شهادت در تشهد و آن حسن است و در بعض شروح نقایه مذکور
است که مروی از جمیع اصحاب ما آنست که سنت است و در تحفه گفته است که اشارت مستحب است
و هو الاصح و در ذخیره گفته است که بعضی گفته اند بر داشتن سبابه یمنی در تشهد از جمله سنن است
نزد ابی حنیفه و محمد و شافعی و در ظاهر اصول آنست که بر دارد و همچنین روایت کرده شده است از
ابی یوسف انتهی و در جوهره است که مغرور نکرداند ترا قول ... و ظاهر روایت زیرا که ظاهر که می
بر خلاف مختار المتقین باشد و در بحر الرائق و شرح او مذکور است که ما اشارت نمیکنیم بمسبحه نزد تهلیل و مفتی به
نزد ما خلاف آنست یعنی خلاف عدم اشارت که آن اشارت است بر کیفیت عقد ثلث و خمسین چنانکه
شافعی و احمد گفته و در محیط گفته است که سنت آنست که بر دارد نزد نفی و بنهد نزد اثبات و اینست قول
ابی حنیفه و محمد است و بسیار است در ین معنی اخبار و آثار پس عمل بدان اولی باشد و چون ظاهر شد بر توای
منصف از این روایات که تصریح کرده اند در بعضی از ان که آن صحیح است یا اصح یا مفتی به است و
در بعض که آن سنت است یا مستحب یا حسن است و وقت اشارت در تشهد وقت شهادت پس بیشک عمل بدان
اولی و احری بود و چگونه نبود و حال آنکه موید ساخته اند آن را باحادیث صحیحه وارده در اثبات آن
قولا و فعلا انتهی ترجمه رساله مذکوره است و تطویل کلام درین مقام از جهت ان کرده شد که اهل این دیار
درین باب راه تعصب و تعسف روند و در نفی آن مبالغه نمایند و حق خلاف آنست والله اعلم و تشهد اول
را تخفیف کردی چنانچه در حدیث ابن مسعود آمده است که گفت بود رسول صلی الله علیه وسلم در دو رکعت اول
گویا بر سنگ گرم نشسته است تا برخاستی کنایه است از سرعت نهوض و تخفیف در تشهد اول و در روایة

ابوداود والنسائی و چون بعد ادای رکعتین از تشهد برخاستی برای ادای ما بقی مرد و دست برداشتی و تکبیر گفتی چنانچه در افتتاح نماز کردی و در قراءت شروع کردی چنانکه در حدیث بخاری آمده است و اذا قام من الرکعتین رفع یدیه و در روایتی رفعهما الی اذنیه و چنانکه در حدیث ابی حمید ساعدی مذکور کرده رفعهما الی اذنیه بخلاف قیام برکعت ثانیه و رابعه و کلام در عدم رفع در غیر حالت افتتاح صلوة بمذهب حنفی در باب مذکور شد و در رکعت سیوم در نماز ثلاثی و رباعی و در رکعت چهارم در رباعی غالبا بر فاتحه اقتصار کردی چنانچه از ابی قتاده آمده است که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که میخواند در ظهر در دو رکعت اولی بام الکتاب و سوره و در دو رکعت اخیر ام الکتاب و میشنوانید ما را آیتی از آیات احیانا و دراز میکرد در رکعت اولی آنچه نمیکرد در رکعت ثانیه و همچنین در عصر و همچنین در صبح حدیث صحیح رواه البخاری و مسلم و اگرچه در حدیث بعض صلوة تخصیص بذکر یافته لیکن حکم سائر صلوة همچنین است باجماع و نزد اکثر حنفیه قرائت مطلقا چه فاتحه و چه غیر فاتحه در غیر دو رکعت اولی فرض نیست بلکه افضل است شمنی گوید که نخعی و ثوری و سائر کوفیین باین قایل اند و در محیط میگوید اگر سکوت کند عمدا مسئی باشد از جهت مخالفت سنت و روایت کرده است حسن بن زیاد از ابی حنیفه که قراءت در ما بعد اولیین واجب است و روایت کرده است ابن ابی شیبه از علی و ابن مسعود که ایشان گفته اند بخوانید در اولیین و تسبیح کنید در آخریین انتهی اما جواز ترک ضم سوره در اخریین متفق علیه است میان ائمه اربعه ولیکن ظاهر از مذهب امام ابوحنیفه آنست که خواندن آن خلاف سنت است اما ناخواندن واجب نیست ولهذا شمنی در باب سجده سهو میگوید اگر در دو رکعت اخیر فاتحه و سوره ضم کرد و بخواند سجده سهو واجب نشود و الاصح زیرا که قراءت فاتحه تنها در اخریین سنت است نه واجب و نزد امام احمد و شافعی در قول قدیم ضم سوره در اخریین مستحب نیست و در قول جدید مستحب است و ظاهر مذهب مالک چنانکه در [illegible] موافق مذهب حنفیه است و از امام احمد چنانچه زرکشی در شرح کتاب خرقی گفته است دو روایت است اصح آنست که نفی قراءت سوره از جهت عدم استحباب است و روایت دیگر آنکه بجهت کراهیت است و اول اصح است زیرا که از حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که احیانا در اخریین بر قراءت فاتحه زیاده کرده است چنانچه مصنف گفت و احیانا تا سوره مختصر بخواندی بر سبیل ندرت و خواندن چیزی از قرآن با فاتحه در اخریین از این حدیث معلوم میشود که در حدیث مسلم از ابی سعید خدری آمده است که گفت اندازه میکردیم ما قیام رسول خدا صلی الله علیه وسلم در ظهر و عصر پس قیام او در اولیین ظهر مقدار قراءت الم تنزیل السجده بودی در هر رکعت مقدار سی آیت و قیام او در اخریین مقدار نصف آن و در اولیین عصر مقدار اخریین ظهر و در اخریین عصر مقدار نصف آن و چون در تشهد آخر بنشستی پای چپ را زیر پای راست کردی و مقعد را بر زمین

سخت کردی این کیفیت نشستن در جلسهٔ اولی اصلا نبودی بلکه در روی حرفتن کردن پای چپ
نشستن بران و نصب کردن پای راست نبودی چنانکه گفته شد پس صحیح کرد مصنف از فعل آنحضرت
صلی الله علیه وسلم افتراش است در تشهد اول و تورک است در ثانی و بعد از آنکه مختار خود را بیان کرد اقوال ائمه را
که در ینجا مختلف آمده نیز ذکر کرد و ما ناکه تعرض باقوال علما بعد از تصحیح فعل آن حضرت صلی الله علیه وسلم
باوجود آنکه سلوک این طریق درین کتاب دابش نبود یا از جهت عدم قطعیت مختار او است یا از جهت
غرابت و ندرت اجتماع اقوال ائمهٔ اربعه در مسئله واحده برا ربعه اقوال یا بجهت دیگر والله اعلم
پس گفت و علما را از صحابه و تابعین و من بعدهم درین کیفیت یعنی در کیفیت جلوس تشهد اقوال است
بعض گویند در هر دو تشهد تورک کنند و این مذهب امام مالک است و صورت تورک نزد وی آنست چنانچه
در رسالهٔ ابن ابی زید که کتاب معتمد در مذهب او است گفته آنست که ایستاده کنی رجل یمنی
را و بخوابانی بطون ابهام آن بجانب ارض و دو تاکنی رجل یسری را و بنهی الیتین را بر زمین و بعض علما گویند
در هر دو تشهد افتراش کنند و مراد بافتراش آنست که پای راست را نصب کنند و پای چپ را فرش و بران
بنشینند چنانچه مصنف در تشهد اول گفت و اینجا اعاده کرد و این مذهب امام ابو حنیفه است و بعضی
گویند هر تشهد که بعد از آن سلام است خواه همین یک تشهد چنانچه در نماز فجر و خواه تشهد اخیر بود
چنانچه در غیر نماز فجر در آن تورک کنند و در غیر آن که تشهد اول باشد در ثلاثی و رباعی افتراش
و این مذهب امام شافعی است و صورت تورک چنانچه در حاوی که در فقه شافعی است گفته است برآوردن
دو پای از جانب یمین با بقای الیها بر عادت افتراش و تمکین ورک بر زمین است و ظاهر چنان باید
که این همان طریقه است که مختار مصنف است ولیکن در انجا پای چپ را زیر پای راست کردن
اعتبار کرده و در تفسیر حاوی اینمعنی ظاهر نشد ولیکن بر هر دو وجه اینمعنی درست است که
در اول افتراش کرده و در ثانی تورک اختلافی اگر باشد در تفسیر تورک باشد و بعض گویند هر نمازی
که در آن دو تشهد است در تشهد اخیر تورک کنند تا فرق باشد میان جلوسین و این مذهب امام احمد است
و طریق تورک نزد ایشان دو طریق است یکی ایستاده کردن پای راست و کرد اینیدن باطن پای چپ
زیر ران راست دوم که متر انیدن پای چپ و ایستاده کردن پای راست و بیرون آوردن هر دو پای بجانب
یمین زیرا که هر دو صورت در مطلق تشهد واقع شده پس یکی را در تشهد اول اختیار کردند و دیگر را
در ثانی تا فرق باشد میان جلوسین و وجه تخصیص تشهد اخیر به تورک آنست که مصلی در غیر
اخیر مستعد و متهیء حرکت است تا با تمام آن مبادرت بقیام نماید و حرکت و قیام از هیأت افتراش آسان تر است
و بعد از جلسهٔ اخیر عمل نیست پس تورک که هیئت سکون و استقرار است مناسب آن باشد و مصنف
بقول خود که گفت این چهار امام در این مسئله چهار قول مصنف را اگر فته اند باد ریکی طایفه از علما

صحابه و تابعین موافق اشارت گونه بتصحیح و تجویز همه کرد و رجمله قول ابو حنیفه چنانکه گفته الله آنست
که در بخاری از احادیث ذکر طریقه افتراش مطلق آمده که سنت در تشهد اینست و نشستن آنحضرت در
تشهد اخیرین بوده بتقیید به تشهد اول تا آخر و نیز مشقت در این صورت بیشتر است و افضل
الاعمال احمزها و در بعض احادیث که ذکر طریقه تورک آمده در تشهد اخیر ایشان آنرا حمل کنند
بر حالت عذری یا کبر سن یا طول ادعیه در آن چه در طریقه تورک مشقت کمتر بود والله اعلم و بدانکه
مصنف به بیان کیفیت تشهد و تصحیح و ترجیح یکی از تشهدین تشهد ابن مسعود که مختار حنفیه است
و تشهد ابن عباس که در مذهب شافعی است بر دیگری و بیان عمل آنحضرت ﷺ در آن مقید نشد
ما را حرف مختار نزد وی تخییر است و عمل آنحضرت ﷺ بهر دو نوع وارد است و ترمذی در باب ما جاء
من التشهد تشهد ابن مسعود آورده و گفته که درین باب از ابن عمر و جابر و ابو موسی و عایشه نیز
آمده و گفته که حدیث ابن مسعود روایت کرده شده است از وی بوجوه متعدده و حدیثی اصح
حدیثی است که روایت کرده است از پیغمبر ﷺ در تشهد و عمل بر و است نزد اکثر اهل علم از اصحاب
پیغمبر ﷺ و تابعین و آن قول سفیان ثوری و ابن المبارک و احمد و اسحق است و نیز بیک واسطه از
عبد الله بن المبارک آورده که وی روایت از معمر میکند و معمر از خصیف که گفت دیدم رسول خدا را
ﷺ در منام پس گفتم یا رسول الله به تحقیق اختلاف کرده اند مردم بر تو در تشهد تو درین باب چه
میفرمائی فرمود علیک بتشهد ابن مسعود لازم گیر بر خود به تشهد ابن مسعود یعنی آن صحیح است
و ازمن است بران عمل کن و چون ذکر کرد مصنف ارکان و صفات صلوة را فرادی خواست که ذکر آنها مجتمع
در حدیث واحد نیز کند تا بحفظ و ضبط اقرب باشد و چون حدیث ابی حمید که صحابی مشهور است
کنیت او منذر بن سعید و بعض گفته اند عبد الرحمن بن سعد الساعدی نسبته الی ساعدة بن کعب غزوه
احد و ما بعد آن را حاضر شده مات سنة ستین صحیح و جامع بود مر آن را ذکر کرد و گفت و کامل ترین سیاقی
که در بیان صفت صلوة حضرت نبوة ﷺ مروی شده حدیث ابی حمید ساعدی است در صحیح ابن حبان
و صحیح مسلم که در میان ده کس از صحابه ﷺ گفت من داناترین شما ام بصلوة ﷺ گفتند تو از کجا
داناتر باشی که نبودی تو بیشتر از ما در ملازمت و بیشتر در صحبت گفت نعم با وجود آن
من داناترم بدان گفتند پس بیان کن آن را پس بیان کرد حدیث را پس گفتند صحابه راست گفتی
همچنین نماز کرده است پیغمبر خدا ﷺ و این حدیث را مصنف از صحیح مسلم و صحیح ابن حبان
آورده است و در جامع الاصول از ترمذی و ابی داود و در مشکوة از دارمی و ابن ماجه نیز آورده است و حدیث
ابی حمید در صحیح بخاری نیز ثابت است و لیکن نه باین طول و جامعیت که در صحیحین مذکورین
اینجا حدیثی که مصنف آورده ترجمه کنیم و تفاوتها و زیادتها که در جامع الاصول روایت کرده

نشسته بود چنانکه بر وضع جلسهٔ تشهد است چنانکه از حدیث صحیح که از زرکشی روایت کرده نقل معلوم گشت و یفتح بفتح یا و سکون فا و فتح تا و خا معجمه اصابع رجلیه یعنی متوجه میساخت سرهای انگشتان هر دو پای را بجانب قبله و اصل فتخ کسر است و تفسیرش چنین کرده اند که ایستاده کردی انگشتان پایهای را و بشکستی و زیر کردی مفاصل انگشتان را و دو تا کردی بجانب باطن قدم کذا فی النهایه للجزری و مراد اینجا ایستاده کردن انگشتان است با اعتماد بر بطون آنها و کردانیدن سرهای انها بسوی قبله و از مغرب نقل کرده اند که فتخ اصابع رجلیه ای امال رؤسها الی ظاهر القدم اذا سجد چون سجده کردی و در روایت ابی داؤد ذکر فتخ اصابع قدم مقدم بر رفع راس آمده و این مناسب است بترتیب و لیز در روایت وی اینجا یعنی در جلسه نیز ذکر اعتدال و رجوع هر عظم بموضعش معتدلا بصریح واقع شده ثم یسجد پستر سجده کردی سجدهٔ ثانیه ثم یکبر پستر تکبیر کفتی و یجلس و نشستی علی رجله الیسری بر پای چپ خود حتی یرجع کل عظم الی موضعه این جلسهٔ استراحت است که مذکور شد ثم یقوم پستر می‌ایستاد از رکعت اولی فیصنع فی الاخری پس میکرد در رکعت دوم مثل ذلک مانند انچه میکرد در رکعت اولی مراد اکثر آن صورت بود از جهت عدم تکبیره و استفتاح چنانکه گذشت اینجا ذکر قعدهٔ اولی و کیفیت آن نکرده مگر اکتفا کرده بذکر قعدهٔ اخیره و مناسب عکس آن بود و ظاهر آنست که گفته شود اکتفا کرد بذکر جلسهٔ استراحت در رکعت اولی و چون گفت بکند در رکعت دیگر مانند انچه در رکعت اولی کرد معلوم شد که جلوس در تشهد اول بهمان طریق است که بعد از سجدتین رکعت اولی بود و لیکن در ذکر این خلاصه جلوس بر رجل یسری گفت بی ذکر نصب یمنی و لا یتخلو من شی ثم اذا قام من الرکعتین پستر چون می‌ایستاد از دو رکعت رفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه بر میداشت دو دست را تا دو دوش کما صنع چنانکه کرد عند افتتاح الصلوة نزد آغاز کردن نماز و شروع در ان ثم یصلی پستر گذارد بقیة صلوته باقی نماز را اگر زیاده بود و رکعت بود فی ذلک الصحیحین که گفته شد باعتبار اکثر امور حتی اذا کان تا چون میبود السجدة التی فیها التسلیم سجده که در وی تسلیم است یعنی سجدهٔ اخیر بعد از رکعت اخیر که در عقب آن سجدهٔ تشهد اخیر است و بعد از وی سلام مراد از بودن تسلیم در سجده اینست اخرج رجلیه بیرون آوردی دو پای مبارک خود را از تحت مقعد بجانب یمین [illegible] روایت ابی داؤد اخرج رجله الیسری و حقیقت اخراج [illegible] رجل یسری است چه رجل یمنی چون بهمان [illegible] است در وی اخراج از تحت مقعد ظاهر نبود و جلس و نشستی [illegible] الایسر بر جانب چپ متورکا در حالیکه نهاده است سرین را بر زمین انتهی حدیث ابی حمید ساعدی است که مصنف ذکر کرده بروایت ابن [illegible] و مسلم بلکه انچه ما از روایت ابی داؤد و غیره در بعض مواضع از زیادات با آن ضم کرده‌ایم ظاهر شد که روایت ابو داؤد و غیره آن حدیث را اتم و اکمل است و هر روایتی از ابی داؤد از حدیث ابی حمید آمده که پستر رکوع کرد بعد نهاد دو دست را بر دو زانوی خود گویا که قبض کننده است

دو زانو را و ساخت انگشتان را چون زانکه پس دور داشت آنها را از دو پهلوی خویش پس سر سجده کرد پس
کرد اعتدال وجبهه را بر زمین و دور داشت دو دست را از دو پهلوی و نهاد دو کف را محاذی
دو گوش و کشاده کرد میان فخذین خود از غیر آنکه به نهد شکم را بر چیزی از زانوها تا آنکه ...
از هر دو سجده پس بر شرط نشست پس گسترانید پای چپ را و مستقبل کرد اطراف انگشتان پای راست را بقبله و نهاد
کف یمنی را بر زانوی یمنی و کف یسری را بر زانوی یسری و اشارت کرد بانگشت خود یعنی سبابه و در روایت
دیگر آمده که چون نشست در رکعتین یعنی جلسه تشهد اول نشست بر بطن قدم یسری و ایستاده
کرد این قدم یمنی را و چون در رکعت چهارم نشست رسانید ورک یسری را بسوی زمین و بیرون آورد
هر دو قدم را از یکجانب که ناحیه یمنی باشد و بعض این روایات حدیث ابی حمید رضی الله عنه کامل ترین
و جامع ترین احادیث کرده در صفت صلوة حضرت نبوت ﷺ والحمد لله علی ذلک و در نماز صبح گاه قنوت
میخواند و گاه ترک میکرد بدانکه ائمه را در قنوت نماز صبح اختلاف است شافعی و مالک و احمد رحمهم الله
بن المبارک و غیر ایشان قائلند بدان بطریق سنت نزد شافعی بعد از رکوع و نزد مالک بعد از رکوع و
قبل آن هر دو جائز است و نزد امام ابو حنیفه قنوت در صلوة صبح بدعت است و ترمذی گفت که نزد
امام احمد آنست که اگر حادثه پیدا شود و شدتی بمسلمانان نازل گردد والعیاذ بالله امام را رسد که دعا
کند جیوش مسلمین را و سفیان ثوری گوید قنوت در صبح اگر بکند هم جائز است و اگر نکند هم رواست
و مختار آنست که نکند و در احادیث صحیحه مذکور است که آنحضرت ﷺ تا یکماه در قضیه بیر
معونه در نماز صبح قنوت خواند در بعض روایات قبل الرکوع و در بعض بعد الرکوع واین ارجح است
بعد از آن ترک داد و قضیه بیر معونه آنست که رسول خدا ﷺ هفتاد تن را از صحابه که ایشان را
قرا میگفتند بسریه فرستاده بود و حی از سلیم که ایشان را رعل و ذکوان گویند نزد چاهی که او را بیر معونه گفتندی
متعرض حال ایشان گشتند گفتند ما را با شما کاری نیست و ما بر شما نیامده ایم بکاریکه پیغمبر خدا ﷺ فرموده و
بجائیکه فرستاده است میرویم و از جلی شما ... نداریم کافران گفته ایشان باور نداشتند و ایشان را بکشتند پس پیغمبر
خدا ﷺ محزون شد و متاثر گشت و اثر بسیار از کشته شدن ایشان یافت که هرگز نیافته بود و تا یکماه در نماز
صبح دعا بقهر و هلاک رعل و ذکوان کرد قنوتی که در نماز صبح خواند این بود و ... ابتدای قنوت
وقوع این قضیه ... پیش از این قنوت نبود و در روایت بخاری آمده که قنوت در مغرب و فجر بود
و در روایت ابی داود آمده که قنوت خواند رسول خدا ﷺ تا یکماه متصل بعد از هر نماز پنجگانه
وقتی که میگفت سمع الله لمن حمده از رکعت اخیره و دعا میکرد بر احیاء از سلیم رعل و ذکوان و عصیة
و آمین میگفتند آنهائیکه در خلف او بودند و زرکشی در شرح خرقی گوید که قنوت در ... ... احمد
نیست و اگر باشد نزد نزول حادثه است و آن نیز مخصوص است بامام اعظم یا امیر جیش ...

واما محل قنوت فجر است یا مغرب و فجر یا جمیع صلوات پس وی نازله است از احمد و مسلم از خفاف
بن ایما آورده که گفت رکوع کرد رسول خدا ﷺ پس برداشت سر مبارک خود را و گفت غفار غفر ا
لله لها و اسلم سالمها الله و عصیة عصت الله و رسوله اللهم العن بني لحیان و العن رعلا و ذکوان پس فرو رفت
بسجده و بخاری از ابن عمر آورده که وی شنیده رسول خدا را ﷺ چون برداشت سر خود را از
رکوع در رکعت اخیره از فجر میگفت اللهم العن فلانا و فلانا پس نازل شد این آیت لیس لك من الامر شيء
او یتوب علیهم او یعذبهم فانهم ظالمون و بعد از نزول این آیت ترك کرد و شیخ ابن الهمام از ابي داود
از حدیث خالد بن ابي عمران آورده که گفت رسول خدا ﷺ دعا میکرد بر مضر که ناگاه آمد او را جبرئیل
و اشاره کرد بسکوت پس آنحضرت ﷺ ساکت شد پس گفت یا محمد خدای تعالی نفرستاد ترا سباب و لعان لیکن ترا
رحمة للعالمین گردانید و آورد جبرئیل آیت لیس لك من الامر شيء و تعلیم کرد قنوت را اللهم انا نستعینك
و نستغفرك و نؤمن بك و نخضع لك و نخلع و نترك من یكفرك اللهم ایاك نعبد و لك نصلي و نسجد و الیك
نسعی و نحفد نرجو رحمتك و نخشی عذابك ان عذابك بالكفار ملحق و نیز در بعض اوقات
مسماة دیگر را نیز دعا کرد بعضی را به نیکی و بعض را به بدی چنانچه در بخاری و مسلم آورده که
میگفت اللهم انج الولید بن الولید و سلمة بن هشام و عیاش ابن ابي ربیعة و المستضعفین بمکة اللهم اشدد
وطأتك علی مضر اللهم اجعلها علیهم کسني یوسف از این عبارت معلوم شود که قنوت در هر قضیه بهر
معرکه نیز بود و نزد امام ابوحنیفه قنوت در نماز فجر اصلا نیست و قنوت آنحضرت مخصوص بوی بود
ﷺ و در قضایای مخصوص بود بعد از ان ترك کرد و احمد و ترمذی و نسائي و ابن ماجه از ابي مالك
اشجعي آورده اند که گفت گفتم بپدر خود ای پدر به تحقیق نماز کرده تو خلف رسول خدا ﷺ و
خلف ابي بکر و عمر و عثمان و علي ابن ابي طالب اینجا یعنی بکوفه پنج سال آیا قنوت میخواندند
در فجر گفت ای پسر من محدث و بدعت است ترمذی گفت هذا حدیث حسن صحیح یعنی این التزام
و دوام و طریقه ساختن بدعت است بلکه آنحضرت ﷺ بمصلحتی مدتی خواند و ترك کرد چنانچه
معلوم شد و در موطا از نافع از ابن عمر آورده که وی قنوت نمیخواند در هیچ نمازی و شمنی گفته که ابن
حبان از ابي [illegible] بسند صحیح روایت کرده که رسول خدا ﷺ قنوت نمیخواند در نماز صبح مگر آنکه
دعا میکرد مر قومی را یا بر قومی و امام محمد در آثار از ابوحنیفه از حماد از ابراهیم از اسود آورده که
وی سالها صحبت داشت با عمر بن الخطاب پس ندید او را هرگز که قنوت خواند در فجر و ابراهیم گفت
که اهل کوفه قنوت را از معاویه گرفتند که دعا بد میکرد بر علی کرم الله وجهه و در غایه آورده
اگر حادثه بر مسلمانان نازل گردد و امام در نماز جهری قنوت بخواند نماز جائز است و این قول ثوری
و احمد است و جمهور اهل حدیث برانند که قنوت نزد نزول حادثه در همه نماز ها مشروع است انتهی

فرع خطاب بمكلفين از قبيل خطاب بهمه است گويا خطاب جميع ... ام كه دليل بر تخصيص پيدا
نكرده اند در مصنف ابن ابي شيبه آمده لا يلتفت احدكم باين جهت گفت مصنف كه وي فرمود بهر مين
ايما التفات كردن در نماز چه التفات در نماز هلاك شدن است بوقوع در ورطه اثم وعذاب واگر ناگزير باشد
كسي را از التفات كردن يعني البته ميخواهد التفات كند و راضي ميشود بفوت كمال باري در نماز نافله
بكند كه امر در وي آسان است ونقصان در وي چندان خطر ندارد نه در نماز فريضه كه امر وي خطير است و
ضرر در وي نيز اگرچه بفوت كمال در نوافل كه مكملات فرايض اند فوات كمال فرايض نيز بوجهي لازم
مي آيد وترمذي اين حديث از انس بخطاب افراد روايت كرده و تصحيح نموده ونيز فرموده چون
بايستد مرد در نماز اقبال كند بروي پروردگار تعالى جل وعلا بوجه كريم خود وچون التفات كند و
بجانب غير نگرد بگويد پروردگار تعالى اي ابن آدم بجانب كه مي نگري تراكسي هست بهتر از من كه
بسوي او مي نگري روي خود بجانب من آر وچون بار دوم التفات كند باز حق عز شانه همچنين گويد و
چون بار سيوم نگرد بگرداند حق تعالى وجه كريم خود را از وي واين حديث را احمد وابوداود و
نسائي ودارمي وحاكم وبيهقي از ابي ذر بالفاظ مختلفه روايت كرده اند وحاكم تصحيح آن نموده وشيخ
ابن الهمام گويد حق آنست كه اين حديث حسن است ودر حديث ديگر آمده لا صلوة للملتفت رواه الطبراني
عن عبد الله بن سلام رضي الله عنه اما حديث ابن عباس رضي الله عنه كه گفت كان ﷺ بود رسول خدا يلحظ
بگوشه چشم مينگريست في الصلوة در نماز يمينا وشمالا راست وچپ ولا يلوي ونمي گردانيد عنقه
گردن خود را خلف ظهره بجانب پس پشت مبارك خود هرچند در جامع ترمذي است ونسائي آنرا نيز
روايت كرده اما غريب است چنانچه ترمذي گفته است هذا حديث غريب ونيز گفته مخالفت كرده
اند در اسناد اين حديث وكيع مر فضل بن موسى را كه روايت كرده است متصل الاسناد تا عكرمه
عن ابن عباس ان ﷺ كان يلحظ الحديث وروايت كرده وكيع از بعض اصحاب عكرمه كه گفت ان
النبي ﷺ كان يلحظ ونحو حديث اول آورده پس حديث وكيع مرسل باشد وحديث فضل بن
موسى مسند وليكن پوشيده نماند كه مرسل چون بوجهي ديگر مسند آيد حجت است باتفاق و
نيز در منافات غرابت با صحت سخن است وقد سبق تحقيقه في المقدمة وترمذي حديث انس را يا بني
اياك والالتفات كه مذكور شد نيز غريب من هذا الوجه گفته است ومصنف در اينجا تعرض نكرد بغرابت اين
مگر از آن جهت باشد كه فرق است ميان غريب مطلق وغريب من هذا الوجه فقط برو گويا بجهت
اين معني گفته در ثبوت نمي رسد براي تقرير وتحقيق طعن اما پوشيده نماند كه حديث ابن عباس
جواز لحظ ميكند نه التفات ولحظ غير التفات است چنانكه بيان كرده ايم واز كلام مصنف در قاموس نيز
همين مفهوم ميگردد پس ثبوت لحظ وجواز آن منافات ندارد بنفي التفات وكراهيت آن وگفته اند

که آنحضرت ﷺ گاهی ملاحظهٔ اصحاب که در نماز خلف او بودند میکرد براه بعضی اطلاع بر احوال ایشان یا بجهت تعلیم آن که لحظ مبطل نماز نیست والله اعلم وشیخ ابن الهمام میگوید که حدیث ملاحظهٔ آنحضرت ﷺ اصحاب را ترمذی ونسائی وابن حبان از ابن عباس روایت کرده وحاکم تصحیح آن نموده وترمذی حکم بغرابت آن کرده وابن القطان گفته که صحیح است وغرابت او مخصوص بطریقی است که ترمذی آورده واورا طریقی دیگر نیز هست در مسند بزار انتهی وگویا مصنف از التفات معنی عام تر شامل ملاحظه والتفات مراد داشت مجاز ارنفی هر دو کرد ولهذا گفت کسی از امام احمد پرسید وگفت بعضی از اهل حدیث روایت میکنند باسناد که پیغمبر ﷺ در نماز ملاحظه والتفات میکرد امام احمد بجهت عدم صحت این اسناد نزد وی بروی انکار عظیم کرد وبغایت متاثر گشت بحدی که لون روی وی متغیر شد وبدن وی در ارتعاد ودر ارتعاش افتاد وگفت این حدیث را اسناد صحیح نیست ولیکن صحیح آنست که التفات منفی است وملاحظه ثابت چنانکه گفتیم واگرچه آنحضرت ﷺ در نماز التفات نمیکرد وعادت شریفه وی نبود اما این مقدار ثابت شد که یکبار در بعضی از سفار بود وشخصی را که نام وی انس بن ابی مرثد غنوی باشد دیدبانی بجانب دشمن فرستاده بود چون بنماز که سنت فجر باشد گذاردن مشغول شد در نماز بجانب آن راه که آن شخص را بران گذاشته بود نظر میکرد وقصه دیدبانی گذاشتن شخصی ونظر کردن آنحضرت ﷺ بجانب وی در نماز چنانکه در جامع الاصول از حدیث ابی داؤد از سهل بن الحنظله ودر جمع الجوامع از ابی نعیم فی المعرفة آورده انچنانست که گفت رسول خدا ﷺ امشب پاسبانی ما که میکند انس ابن ابی مرثد غنوی گفت یا رسول الله این خدمت را من کنم فرمود پس سوار شو پس رفت وبراسپی که داشت سوار شد وبحضرت آمد پس گفت مر او را رسول خدا ﷺ بجانب این دره رو وبر بالای آن کوه بایست وباید که فریب نخوریم از شب یعنی حاضر باش وبیدار باش چون صبح دمید پیغمبر خدا ﷺ بجای نماز خود آمد ودو رکعت یعنی سنت فجر بگذارد پس تر پرسید از مردم آیا هیچ احساس کردید سوار خود را مردی گفت لا یا رسول الله هیچ احساس نکردیم وخبر نداریم که حال وی چه شد پس تثویب کرده شد برای نماز یعنی تکرار اعلام غائبان مراد اقامت نماز فرض است والله اعلم پس آنحضرت ﷺ نماز میگذارد والتفات بجانب آن شعب میکرد تا چون تمام کرد نماز را فرمود بشارت باد مر شما را که به تحقیق آمد سوار شما پس نظر کردیم او را دیدیم که زیر درختان که در آن شعب اند ایستاده است پس نزد آنحضرت ﷺ آمد وگفت یا رسول الله رفتم وتمام شب بر بالای این کوه انجا که رسول خدا امر فرموده بود ایستادم چون صبح شد هر طرف نگاه کردم هیچ کسی را ندیدم فرمود حضرت رسول ﷺ آیا هیچ فرود آمدی از اسپ گفت لا یا رسول الله فرود نیامدم الا برای نماز یا قضای حاجت خود گفت رسول خدا ﷺ قد اوجبت پس تحقیق واجب کردانیدی تو برای خود یعنی بهشت را

علیک پس ضرر نکند ترا اگرچه بعد ازین اجتهاد و مشقت در عمل نکنی اما مراد آنست که نیست حوض
بر تو از آتش دوزخ در عذاب آخرت و این قضیه منافات بمقصود ندارد زیرا که بر سبیل ندرت بوده
مراد آنست که التفات عادت شریف آن سرور نبود و نیز در نماز نافله بود اگرچه او کد سنن بود و نزد مصنف
آن نماز سنت بامداد بود و اگر نیز فرض باشد چنانکه از ظاهر بلکه صریح عبارت حدیث جامع الاصول
مفهوم میگردد نیز ضرر ندارد زیرا که این نظر و التفات برای مهم دینی که محافظت و حراس
باشد بود و مصلحت اهل اسلام که سلامت و جمعیت ایشان است بدان منوط و متعلق بود و این امری
مستحسن و مرغوب است زیرا که از باب تداخل عبادات است نماز عبادتی است و نظر کردن بجانب
آن شخص برای مصلحت مذکور عبادتی دیگر چه وی ﷺ باین نظر کردن در اثنای نماز بجهاد و تدبیر
اسباب آن مشغول شد و نماز خوف که در مقابله عدو بر وجه مخصوص بگذارند باین معنی یعنی به نظر
کردن آنحضرت ﷺ در نماز یا بمعنی تداخل عبادات شبیه است و این معنی در آثار نیز آمده است چنانکه
منقول است از امیر المومنین عمر رض میگفت انی لاجهز بدرستی که من هر آینه ساخته میکنم جیشی لشکر
خود را بتأمل و تفکر و تدبیر در امور وی و انا فی الصلوة و حال آنکه من در نمازم سیوطی در جمع الجوامع
این اثر را از ابن ابی شیبه آورده و در صحیح بخاری بابی عقد کرده بعنوان تفکر الرجل الشیء فی الصلوة
و در ترجمه این قول از عمر رض آورده و در باب آن حدیث آورده که روزی حضرت رسول ﷺ نماز میگذارد
و بعد از سلام بسرعت تمام برخاست و درون رفت و چون در روی قوم معنی تعجب مشاهده کرد
فرمود طلائی در خانه ما بود در نماز یاد آمد مکروه پنداشتم که شب در خانه ما باشد پس رفتم و امر
کردم بقسمت آن و در فتح الباری گفته که ابن ابی شیبه باسناد صحیح از ابی عثمان نهدی این قول
عمر را وصل کرده بعد ازان میگوید که ابن التین گفته که این در انجاست که قلیل بود تفکر اما اگر
متتابع و متوالی شود فکرها و بحد کثرت رسد چنانکه در نیابد که چه گذارده و چند گذارده این
داخل لاهی در صلوة خواهد بود و واجب بود بروی اعاده و گفته اطلاق این سخن از ابن التین موجه
نیست زیرا که به تحقیق آمده است از عمر چیزی که اباء دارد ازان و روایت کرده است ابن ابی شیبه از
طرف عروة بن الزبیر که گفت گفت عمر رض من حساب میکنم جزیهٔ بحرین را در حالیکه در نمازم
و صالح بن احمد بن حنبل در کتاب مسائل روایت میکند از پدرش از طریق همام بن الحارث که عمر رض
گذارد نماز مغرب را و قراءت نکرد و چون از نماز برگشت گفتند یا امیر المومنین قراءت نکردی در نماز
گفت در حدیث نفس بودم با قافله که تجهیز کرده ام آنرا از مدینه تا در آمدم شام را بعد ازان اعاده کرد نماز
را با قراءت و این دلیل است برین که اعاده نماز از جهت ترک قراءت بود نه استغراق فکر انتهی و گفته که
خواطر جبلت انسانست بر دفع آن اختیار ندارد و آنحضرت ﷺ در هر دو رکعت یعنی بعد از هر دو

رکعت تحیات بخواند چنانکه گفتیم و دعا را اعاده نشود و صفت صلوة [illegible] گفتیم تکرار است [illegible]
بتشهد اول و ثانی معلوم شده است و اگر مراد آنست که زیاده از دو رکعت بتشهد بخواند
کند اداء درین محل ذکر آن مناسبت ندارد و در نوافل نماز شب آنرا بیان کرده است و خلاف آن نیز
نقل کرده چنانکه بیاید ان شاء الله تعالی فافهم و در صفت محل در نماز دعا کردی اول محل عقیب تکبیر
احرام چنانچه یاد کردیم از دعاهای استفتاح دوم قبل از رکوع و بعد فراغ از قراءت و این دعای قنوت است که
در وتر میخوانند اما مصنف قائل نیست بثبوت قنوت در وتر از حضرت ﷺ چنانکه در فصول قیام شب بگوید و
دعای دیگر در وتر بیان نکرده و اثبات نموده این جهت که میگوید سیوم بعد از اعتدال و سر برداشتن
از رکوع گفتی سمع الله لمن حمده اللهم ربنا لك الحمد ملاء السموات وملاء الارض وملاء ما شئت من شيء بعد اللهم
طهرني بالثلج والبرد والماء البارد اللهم طهرني من الذنوب والخطايا كما ينقى الثوب الابيض من الوسخ
دعائی بعد از اعتدال مابقا کرده شده است کافی است بودی بااینکه تفاوتی و کافی جزائی بودی و اعاده
وی ابتداء احت نیست چنانچه در ادعیه استفتاح چهارم در رکوع گفتی سبحانک اللهم ربنا وبحمدک
اللهم اغفرلی این نیز کرده شده است با زیادتی که در نماز تهجد میکرد و پوشیده نماند که مناسب آن بود
که این را سیوم گوید و دعای بعد از اعتدال از رکوع را چهارم پنجم در سجود و جلسه بین در نماز در سجود
بودی چنانچه یاد کردیم ششم بین السجدتین چنانچه گفتیم هفتم بعد از تشهد و پیش از سلام چنانچه
بیاید اما این دعا که ائمه مساجد بعد از سلام میکنند و مقتدیان آمین آمین میگویند چنانچه الآن در
دیار عرب و عجم متعارف است از عادت پیغمبر خدا ﷺ نبود و در آن باب هیچ حدیث ثابت نشده در
جامع الاصول و مشکوة حدیث ترمذی از فضل بن عباس آورده که در وی مذکور است الصلوة
تخشع وتضرع وتمسكن يعني نماز اظهار و اکمال خشوع و خضوع و مسکنت است ثم تقنع يديك يقول
برمیداری دو دست را یعنی بعد از سلام مستقبلا در حالتی که مقابل کنند بطونهما وجهك بباطن
انگشتان دو دست روی خود را چنانکه در حالت دعا مسنون است و تذلل و میگوئی یا رب یا رب یعنی
دعا میکنی و حاجت میخواهی ومن لم يفعل ذلك و کسی که نکند آنرا فهو كذا وكذا ایس وی چنین و
چنین است کنایت است از لحوق نقص در نماز وی و تادیه آن بخسران دنیا و آخرت کذا قال بعض
الشارحین و در بعض روایات آمده فهو خداج ای نقصان و اصل اخداج افکندن حامل است ولد خود
را پیش از وقت ناقص الخلقة این حدیث بیان میکند استحباب رفع یدین در دعا را بعد از نماز و چه امام را
و چه مقتدی را و مانا که این حدیث نزد مصنف ثبوت ندارد و لهذا گفت بدعت است مستحسن چه
دعا همیشه مستحب و مستحسن است خصوصا بعد از ادای نماز و جزری در حصن حصین ترمذی و
نسائی از ابو امامه اجابت دعا در صلوة مکتوبه را نقل کرده مگر آنکه مراد بدان بعد از تشهد قبل السلام دارند

والله اعلم و مصنف ذکر بلا بعد تسمیه نماز در تشهد نماز بود و امر باید کرد نمود و بعضی از ایمه علم میگویند
چون از نماز فارغ شود ذکر و تهلیل و تسبیح و تحمید مشروع و مستحسن است بی خلاف ظاهرا این ادا
که بعض از ایمه علم میگویند بی آنکه از فعل حضرت رسالت ﷺ بیان کنند چنانکه عادت او ست
در این کتاب تا طرد ران مینماید که آن از مستحسنات علما است بصریح در احادیث وارد نشده و حال
آنکه در احادیث صحیحه از فعل آنحضرت ﷺ آورده اند و نیز چنانکه تهلیل و تسبیح و تحمید مذکور
است ادعیه نیز در ان میان است و مستحسن است که درود بر پیغمبر ﷺ فرستد پس مناسب آن بود که
در پی آن دعا کند و حاجات را از حضرت عزت جل شانه بخواهد تا دعای او مستجاب شود و حاجات او مقضی
گردد و این در جمیع اوقات دعا است اگرچه سیاق بیان اینجا بعد از تشهد یا بعد از نماز است از فضاله
بن عبید آمده است که گفت بود آنحضرت ﷺ نشسته ناگاه مردی در آمد و نماز گذارد پس گفت یعنی
در نماز بعد از تشهد اللهم اغفرلی وارحمنی پس گفت رسول خدا ﷺ شتاب کردی ایها المصلی چون نماز
کنی و به نشینی یعنی در تشهد حمد گوی خدا را بآنچه وی تعالی اهل و سزاوار آنست و درود
بفرست بر من پس بخوان او را و در خواه حاجت خود از وی بعد از آن نماز گذارد مردی دیگر پس
حمد گفت مر خدا را سبحانه و درود فرستاد بر پیغمبر ﷺ پس فرمود آنحضرت ایها المصلی دعا کن که
مستجاب است دعای تو رواه الترمذی وروی ابوداود والنسائی نحوه این حدیث را در دعای بعد از
تشهد آورده اند و محتمل است که بعد از فراغ نماز نیز بود والله اعلم وکیفیت صلوة چنانچه در صحیح بخاری
ومسلم آمده اینست اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم
بارک علی محمد وعلی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انک حمید مجید و در حدیث مسلم ذکر
علی ابراهیم نیست و کیفیات دیگر نیز آورده شده اما همین قدر هم کفایت است کذا سمعت من بعض المشایخ وصلوة
بر رسول ﷺ در نماز فرض است نزد شافعی و نزد ما سنت است و بالجمله صلوة بر آنحضرت بموجب امر
صلوا علیه واجب است پس نزد شافعی در نماز و نزد ما مطلق شنی گوید نزد کرخی یکبار در عمر واجب است
و نزد طحاوی واجب است نزد سماع اسم شریف وی هر بار که مذکور گردد وهو الصحیح کذا فی المحیط انتهی
وشیخ ابن الهمام در زاد الفقیر گفته مگر نزد اتحاد مجلس که درین تقدیر مستحب است تکرار صلوة بتکرار
اسم شریف فعلیک بها * فصل فی کیفیة الخروج من الصلوة * بعد از تشهد با تمام تشهد که صلوة
و دعا است گفتی السلام علیکم ورحمة الله والتفات بجانب راست کردی چنانچه رخساره مبارک ایمن او را از انجای
که در جانب بود دیده شدی و بجانب چپ همچنین گفتی السلام علیکم ورحمة الله چنانچه رخساره مبارک
ایسر او دیده شدی این احادیث صحیحه درین باب از اصحاب سنن اربعه وغیرها از ابن مسعود و صحابه دیگر وارد
شده است و ترمذی بابی برای تسلیمتین عقد کرده و بعد از ایراد حدیث ابن مسعود گفته وفی الباب عن سعد

وابن عمر وجابر بن سمرة والبراء بن عازب وعمار بن یاسر ووایل بن حجر وعدی بن عمیرة وجابر وحبیب بن مسعود و حکم بحسن وصحت حدیث کرده میگوید وهم برو ست عمل نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر ﷺ وکسانی که بعد از ایشانند انتهی وهمین است مذهب ایمه ثلثه الا امام مالک که نزد وی یک تسلیمه است مقابل وجه مشهور اینست ودر رسالهٔ ابن ابی زید که از کتب معتبره در مذهب امام مالک است وی چنین گفته که گوید السلام علیکم یکبار واکر دایند نمر اند کی بجانب یمین وآوردن او در مقابل وجه منفرد اینچنین کند اما مقتدی یکسلام گوید واند کی میلان بجانب یمین کند پس بکرد اند بجانب امام واشارت کند بوی ومتمسک ایشان حدیث عایشه رض است که گفت بود رسول خدا ﷺ که سلام گفتی یکسلام بجانب پیش روی مبارک خود ومیلان کردی اند که میلانی بجانب شق ایمن وترمذی باب در یکر برای تسلیمهٔ واحده عقد کرده وحدیث عایشه رض را آورده ومیگوید که درین باب حدیث از سهل بن سعد نیز آمده ومیگوید حدیث عایشه رض رفع وی معلوم نشد مگر باین وجه ومیگوید محمد بن اسمعیل گفته که زهیر بن محمد از اهل شام که یکی از رواة این حدیث است روایت کرده میشود از وی مناکیر ومیگوید که بعضی از اهل علم قائل شده اند بیک تسلیم واصح روایات از حضرت ﷺ دو سلام است وبرین اند اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر ﷺ وتابعین وکسانی که بعد از ایشانند وقومی از صحابه وغیرهم قائل اند بسلام واحد وشافعی گفته اگر خواهد سلام گوید یک سلام واگر خواهد دو سلام اینکلام ترمذی است ووی ترجیح جانب تسلیمتین کرده وتصریح بمذاهب بعض علما به تسلیمهٔ واحد نیز نموده است وهمانا که تسلیم واحد منسوخ شده اگر ثابت بوده است والله اعلم وشیخ مصنف چنانکه عادت اوست در رسوخ وجزم بادلهٔ جانبین ومبالغه در تائید مختار خود میگوید وعمل دایم وی این بود یعنی دو تسلیم بر کیفیت مذکور تا باید نزد صحابه آنرا روایت کرده اند وایمهٔ حدیث باسانید صحاح آن را آورده واما آنچه در حدیث علی بن عمیرة آمده است که کان یسلم تسلیمة واحدة تلقاء وجهه علی بن عمیرة را ترمذی در ان صحابه شمرده که از ایشان احادیث در باب تسلیمتین آمده است چنانکه نقل کردیم وحدیث وی در باب تسلیمهٔ واحده در کتب ستّه وجز آن نیافتیم واما آنکه نزد مصنف از وی دو حدیث است یکی در باب تسلیمتین وآن صحیح وثابت است و دیگر در باب تسلیم واحد وآن صحیح نشده چنانکه میگوید اسناد آن ثابت نیست ونزد کمتر نسخه ثابت نه وحدیثی که در باب تسلیم واحد در کتب مذکور است چنانکه ترمذی از عایشه رض آورده مصنف میگوید اما در حدیث عایشه رض آمده کان ﷺ یسلم تسلیمة واحدة یرفع بها صوته حتی یوقظنا بود آنحضرت که یکسلام میگفت بآواز بلند تا بیدار میکرد انید ما را یعنی اهل بیت را این لفظ یوقظنا در جامع ترمذی وجامع الاصول نیست چنانچه آوردیم والحدیث هم چنانچه حدیث علی بن عمیرة معلل است واگر معلل نبودی هم بصریح دلالت بر مقصود که اقتصار بر یکسلام است نکردی چه الامر ابصر الابات

سلام واحد کرد و گفتی سلام ثانی نکرد بلکه از آن ساکت شد باید که سلام دیگر نیز باشد که بعد از رفع صوت کردی که مقصود از آن ایقاظ اهل بیت بودی فافهم واز اینجا ظاهر شد وجه آنکه از امام احمد منقول است که وی حدیث تسلیم واحد را تاویل کرده که معنی او آنست که جهر به تسلیم واحد میکرد از برای اعلام از سلام دوم را آهسته میگفت وجهر در غیر قراءت از برای اعلام بود و آن به تسلیمهٔ اولی حاصل شد پس حاجت بجهر ثانی نباشد وابن قدامه گفته که معنی قول عایشه رض تلقاء وجهه آنست که آنحضرت ابتدا بسلام از جانب قبله کردی بعد از آن التفات کردی یمین ویسار را کذا ذکر بعض الشارحین * فصل * فی ادعیة الصلوة جمله از دعوات که آنحضرت ﷺ در استفتاح ورکوع واعتدال وسجود وبین السجدتین میخواند سابقا مذکور شد واز جملهٔ دعواتی که در نماز میخواند این دعا است اللهم اغفرلی ذنبی ووسع لی داری وبارك لی فیما رزقتنی مصنف تعیین موضع این دعا نکرد که بعد از تشهد است یا غیر آن وظاهر بقرینه دعای لاحق آنست که بعد از تشهد بود والله اعلم واین دعا را در باب طهارت نیز ذکر کرد که وقت وضو میخواند واین دعا را میخواند اللهم انی اسألك الثبات فی الامر والعزیمة علی الرشد واسألك شکر نعمتك وحسن عبادتك واسألك قلبا سلیما ولسانا صادقا واسألك من خیر ما تعلم واعوذ بك من شر ما تعلم واستغفرك لما تعلم رواه النسائی عن شداد بن اوس وروی احمد نحوه ودر لفظ حدیث او این چنین واقع شد که ان رسول الله ﷺ کان یقول فی صلوته ومراد بآن آخر صلوة است تشهد آنرا در ادعیه بعد از تشهد ذکر کرده اند وشیخ ابن حجر هیتمی مکی در شرح مشکات گفته وفی روایة لاحمد فیها انه فی دبرها وظاهر اینست دبرها آنست که بعد از فراغ نماز بود وبعضی از علماء ادعیه را که در احادیث فی دبرها واقع شد نیز در ادعیهٔ تشهد ذکر کرده اند ووجهش ظاهر است ودر سجود بسیار گفتی رب اعط نفسی تقویها وزکها انت خیر من زکیها انت ولیها ومولیها مناسب آن بود که این دعا را در بیان ادعیهٔ سجده ذکر میکرد چنانچه امثال آن را کرده ودر تشهد گفتی اللهم انی اعوذ بك من عذاب القبر واعوذ بك من فتنة المسیح الدجال واعوذ بك من فتنة المحیا والممات اللهم اعوذ بك من المغرم والمأثم این دعا واستعاذه از این امور اربعه بعد از تشهد در صحاح بسیار واقع شده است ومتفق علیه است ودر بعض روایات من فتنة عذاب القبر نیز واقع شده واستعاذه از مغرم نیز صحابه گفتند یا رسول الله بسیار می بینم ترا که استعاذه میکنی از مغرم فرمود ایا نمی بینید که مرد بعلت آن دروغ گوید ودر خلف وعده افتد دیگر دعا ابوبکر رض گفت گفتم یا رسول الله تعلیم کن مرا دعای که بخوانم در نماز خود فرمود بگو اللهم انی ظلمت نفسی ظلما کثیرا ولا یغفر الذنوب الا انت فاغفرلی مغفرة من عندك وارحمنی انك انت الغفور الرحیم این حدیث متفق علیه است واز امیر المومنین علی رض آمده است که گفت آخر آنچه میگفت رسول خدا ﷺ در تشهد این دعا بود اللهم اغفرلی ما قدمت وما اخرت وما اسررت وما اعلنت وما اسرفت

وما انت اعلم به منی انت المقدم وانت المؤخر لا اله الا انت رواه البخاری و [illegible] که ثوبان روایت
کرده است از حدیث عاصم بن کلیب از پدر او از جد که گفت در آمدم بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم و [illegible]
کرده بود اصابع خود را و بسط کرده سبابه را و میگفت یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک و با جمله از ادعیه
ماثوره هرچه خواند بخواند و بعض علما گفته اند که تعیین دعا لازم نیست بلکه هرچه در معنی آن باشد از
آنچه عاید بامور آخرت بود و متضمن قرب و طاعت بخواند و با وجود آن شک نیست که آنچه در دعای ماثور
از فضل و برکت و اجابت متوقع است در غیر آن نخواهد بود و بعضی گفته اند که تعیین دعا مورث ملال
و سآمت است و عدم تعیین مورث شوق و لذت و اگر از ادعیه ماثوره هرکدام را بر وفق ذوق بخواند احسن باشد
و دعواتی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز کرده مجموع بلفظ افراد مرویست چنانچه رب اغفر لی وارحمنی
واهدنی و چنانچه اغسلنی من خطایای بالماء والثلج والبرد اللهم باعد بینی وبین خطایای و مانند
آن کفایت میکرد مصنف زاد در عبارت که میگفت چنانچه گذشت از ادعیه ولیکن برای ایضاح و بیان
مثالی چند اعاده کرد و چون این محل سوال بود که کسی گوید که این دعا بلفظ مفرد صحیح است اما امام
را خود باید که دعا بلفظ جمع گوید چنانچه در حدیث وارد شده و وعید بر آن مترتب گشته است
مصنف دفع این سوال کرد و گفت و اگر کسی گوید در حدیث صحیح وارد شده لا یؤم عبد فیخص نفسه بالدعاء دونهم پس باید که امامت
نکند بنده قومی را فیخص نفسه پس تخصیص کند خود را بدعا فان فعل فقد خانهم پس اگر تخصیص
کند خود را بدعا فقد خانهم پس بتحقیق خیانت کرد این قوم را و تضییع کرد حق ایشان را و این حدیث
ابوداؤد از ابی هریره و ترمذی از ثوبان آورده و ترمذی گفته که در این باب از ابی هریره و ابی امامه
نیز آمده و حدیث ثوبان حدیث حسن است و به تحقیق روایت کرده شده است این حدیث از یزید بن
شریح از ابی هریره و حدیث ثوبان اجود است اسنادا و اشهر جواب گوییم امام اهل حدیث ابوبکر بن
خزیمه در کتاب صحیح خود میگوید که این حدیث موضوع و مردود است و سخن این امام حجت
است و روایات احادیث که ادعیه در آنها بلفظ مفرد واقع شده نیز مقوی و موید آنست و در حقیقت
[illegible] لازم خیانت در حق قوم نیست زیرا که هرکدام از امام و مأموم دعای برای خود می کند و در تکبیرات و تسبیحات
و ادعیه امام عوض از غیر نمود و امام ضامن قوم نه چنانچه در قراءت [illegible] قول آنکه قراءت را
بر مقتدی واجب دارند و اگر چنانچه مذهب حنفی است در ضمانت امام بین گوییم که چنانچه قراءت امام
قراءت قوم است دعای وی نیز دعای قوم بود و اثر اجابت آن بر قوم عاید و واصل گردد و الله اعلم و
بعضی از علما میگویند که اگر این حدیث دال بر عدم تخصیص امام نفس را بدعا ثابت شود مراد دعایی باشد
که بلفظ جمع وارد شده باشد چنانچه اللهم اهدنا فیمن هدیت که در دعاء قنوت وارد شده و سبحانک انا
نستعینک و نستغفرک الخ و غیر آن و چون در شرع بصیغه جمع وارد شده که شامل است قوم را و امام

تخصیص کند بنفس خود لا جرم بجانی کرده باشد در حق ایشان چنانچه پادشاهی بردست بنده
بندگان خود چیزی به بخشد و آن بنده آن را مخصوص گرداند بخود و دیگران را محروم سازد بالاتر ازین
خیانتی نباشد و اگر آن دعا که امام بعد از سلام میکند و مقتدیان تامین مینمایند ثابت شود چنانکه ذکر
کرده ایم آن نیز محمل این حدیث تواند بود یعنی درین محل نیز دعا بلفظ افراد مناسب نیست و از دیانت نه والله اعلم
* فصل * بدانکه شادی و مسرت و چشم روشنی و خوشدلی که آنحضرت ﷺ در نماز و ذوق و شهودی که درین
وقت یافتی در هیچ عبادت و هیچ وقت نیافتی و ازین حیثیت میفرمود جعلت گردانیده شده است یعنی حق عز وعلا
این بمحض فضل و کرم خاص خود که بمن دارد ساخته و این تجلی فرموده نه من بفعل و کسب خود پیدا
کرده ام قرة عینی قرت العین کنایت از فرح و سرور و دریافت مقصود و فوز بغیت است مشتق است از قر بفتح قاف
بمعنی قرار و ثبات چه دیده بدیدار محبوب قرار یابد و دیده را آرام گیرد و بجانبی دیگر نگرد و در حالت
سرور و خوشحالی ساکن و برجای خود بود و بنظر بر غیر محبوب پریشان و بهر جانب نگران و در حال حزن
و خوف گردان و لرزان باشد * تدور اعینهم کالذی یغشی علیه من الموت * دلیل آنست و یا مشتق است از قر
بضم قاف که بمعنی سردی است و سردی چشم و لذت وی در مشاهدهٔ محبوب بود و گرمی و سوزش در
دیدن اغیار و لهذا ولد را قرة العین خوانند و آنکه فرمود فی الصلوة و نگفت الصلوة اشارت کردنه آنکه
سرور و آرام وی بمشاهدهٔ حق است که بحکم کانک تراه در نماز او را حاصل است نه بنفس نماز یا ثواب
آنچه ترتب یافته آرام و التفات بغیر نبود و نماز غیر حق است اگرچه نعمت اوست و فضل او و فرح بفضل
و نعمت حق نیز مقامی عالی است چنانکه گفت * قل بفضل الله و برحمته فبذلک فلیفرحوا * اما دون مقام مشاهده
مفضل و منعم و فرح و سرور باوست و مقام آنحضرت ﷺ اعلی و ارفع است و بدین جهت فرمود فلیفرحوا و نگفت
فلتفرح تا خطاب با آنحضرت ﷺ باشد و تواند که از این مقام بعض خاصگان امت را نیز شربی و نصیبی بود
چه قرة العین بشهود بر قدر معرفت مشهود است و چون هیچ معرفتی مثل معرفت وی ﷺ نیست هیچ شهودی
مانند شهود وی نبود و قرة العین دیگران مثل قرة العین وی نباشد حسبی الله مقام خاص اوست اگرچه
دیگران نیز گویند حسبنا الله اما این بدان نماند * تنبیه * بدانکه این کلمه که مذکور شد جزو حدیث
است که حبب الی الطیب والنساء و جعلت قرة عینی فی الصلوة صاحب مشکات گوید که این حدیث را
احمد و نسائی از انس روایت کرده و سخاوی در مقاصد حسنه گفته که طبرانی در اوسط و صغیر از انس
مرفوعا آورده و همچنین خطیب در تاریخ بغداد و ابن عدی در الکامل و حاکم در مستدرک نیز آورده
اما بدون لفظ جعلت و گفته که صحیح است بر شرط مسلم و نزد نسائی نیز از انس بطریقی دیگر بزیادت
لفظ من الدنیا آمده و باین وجه اخراج کردند او را احمد و ابو یعلی در مسند بن خود و ابو عوانه در
مستخرج صحیح خود و طبرانی در اوسط و بیهقی در سنن و غیر ایشان و ابن قیم گفته که روایت کرد او را

احمد در کتاب زهد بزیادتی لطیف و آن اینست که اصبر عن الطعام والشراب ولا اصبر عنهن و اما آنچه
مشهور شده است درین حدیث از زیادت لفظ ثلاث وقوف نیافتم بر آن ذکر کرد در موضع از احیا و در تفسیر
آل عمران از کشاف ولید لم این زیادت را در هیچ طریقی از طرق الحدیث با وجود مزید تتبع و تفحص و تصریح
کرده باین معنی زرکشی و گفته وارد نشده است درین حدیث لفظ ثلاث و زیادت وی مخل است
مر معنی را چه صلوة از دنیا نیست و تکلم کرده امام ابن فورک بر معنی او و توجیه کرده لفظ ثلاث را
و شیخ ابن حجر در تخریج رافعی گفته که مشهور شده بر زبانها بزیادت لفظ ثلاث و نیافتم لفظ آن را در هیچ
از طرق او و ولی الله بن عراقی در امالی خود نیز گفته که لفظ ثلث در هیچ کتابی از کتب حدیث نیست
و صلوة از امور دنیا نبود انتهی کلام السخاوی پس معلوم شده که اصل حدیث که اتفاق ائمه بر انست
باین لفظ است حبب الی الطیب والنساء وجعلت قرة عینی فی الصلوة و این بی اشکال است و در بعض طرق من
الدنیا یا من دنیاکم نیز آمده و در بعض کتب ثلث نیز واقع شده اگر یکی ازین دو ثابت شد نیز اشکالی ندارد
اما اگر هر دو باشد چنانچه برزبانها مشهور گردیده اشکال دارد در توجیه آن گاهی گویند که مراد
به بودن از دنیا بودن در دنیا و وجود آن در حیات این عالم است پس حاصل معنی آن شود که درین عالم مرا سه
چیز خوش آمده و از آن از جمله امور طبیعیه دنیاویه است و سیوم امر دینی و گاهی گویند که سیوم از امور دنیاویه را
بسبب ملالت و سآمت ذکر نکرد و عدول کرد از آن بامر دینی بر طریقه تکمیل و دفع توهم آنکه وی را لذت و محبت
طیب و معاشرت نسا منهمک و مشغول از حق و مناجات وی ندارد و توانند والله اعلم که امر ثالث که ذکر آن
در حدیث نکرده خیل باشد چنانکه در حدیث دیگر از انس آمده است لم یکن احب الیه ﷺ بعد النساء
من الخیل رواه النسائی و احتمال دارد که طعام بود چنانچه در حدیث عایشه آمده که گفت بود رسول
خدا ﷺ که خوش می آمد او را از دنیا سه چیز طعام و نسا و طیب پس یافت از آن دو چیز و نیافت یکی
را یافت نسا و طیب را و نیافت طعام را رواه احمد و میفرمود از بس ذوق و شوقی که در نماز داشت ارحنا
یا بلال راحت بخش ما را ای بلال بالصلوة بنماز یعنی اذان گو و تکبیر بر آر تا نماز کنیم و از تعب و محنت
مشغولی کارهای دیگر خلاص شویم و بمناجات حق و شهود وی تعالی راحت یابیم برین معنی مضمون این حدیث
با مضمون وجعلت قرة عینی فی الصلوة یکی بود و بعضی گویند اذان گو تا نماز کنیم و باداء آن از
شغل قلب و تعب تعلق که بوی داریم راحت یابیم و در مشکوة از سالم بن ابی الجعد آورده که
گفت مردی از خزاعه گفت کاشکی نماز میکردم و استراحت میکردم مردمی که حاضر بودند
برین سخن او را عیب کردند پس آنمرد این حدیث را بر ایشان حجت آورد و گفت شنیدم من
رسول خدا را ﷺ که گفت اقم الصلوة یا بلال ارحنا بها و این بمعنی ثانی موافق است و فرق میان دو
معنی آنست که در اول راحت بوجود نماز است و شهود وی وقتی که در واست و در ثانی با ادای

به وجود طاعت و امتثال امر و اخلاص از سبب شغل و تعلق قلب است بی‌بهره بود و معنی در نهایهٔ جزری مذکور
کند فافهم و آنحضرت ﷺ با این همه ذوق و خشوع و رازی که در نماز داشت مراعات حال ماموم‌ان به تخفیف
نماز از روی قوت نشدی در صحیحین از انس آمده که گفت بود رسول خدا ﷺ سبک کننده‌ترین
مردم نماز را در تمامی یعنی نقصانی در نماز نکردی و با وجود آن سبک کردی گویند مراد تمامی در رکوع
و سجود و طمانینت و اعتدال است و تخفیف در قراءت و بروایتی نگذاردم من نماز را خلف هیچ امامی که
اخف بود از روی نماز کردن و اتم در آن از پیغمبر ﷺ به تحقیق بود آنحضرت ﷺ که می‌شنید گریهٔ
صبی را پس تخفیف میکرد مبادا مادرش در فتنه افتد و احمد و ابویعلی از وی روایت کرده‌اند که گفت
بود رسول خدا ﷺ خفیف کننده‌ترین مردم نماز را بر مردم و دراز کننده بر نفس خود یعنی اگر تنها
گذاردی دراز کردی چندانکه خواستی و اگر امامت کردی تخفیف کردی و نیز مرویست از انس رضی الله عنه که
گفت نگذاردم من نماز را خلف امامی که مشابه‌ترین مردم باشد برسول خدا ﷺ در گذاردن نماز از عمر
بن عبدالعزیز و بود وی که تمام میکرد رکوع و سجود و تخفیف میکرد قیام را اخرجه النسائی عن زید بن
اسلم و مرویست از فضل ابن عباس که گفت رسیده است مرا از عمار بن یاسر که امامت کرد و تخفیف کرد در قراءت
و در طمانینت پس گفتند او را چرا چنین کردی یا عمار گفت ترسیدم تا در وسواس نیفتم و نیز در صحیحین
از ابی هریره رضی الله عنه آمده که گفت رسول خدا ﷺ هرکه امامت کند قومی را گو تخفیف کند نماز را
زیراکه در ایشان بیماری و پیری و ضعیفی و صاحب حاجتی میباشد و عثمان بن ابی العاص گوید آخر
چیزی که عهد کرد و وصیت فرمود مرا رسول خدا ﷺ این بود که چون امامت کنی قومی را سبک گذار
نماز را رواه مسلم و احادیث در این باب بسیار است و قصهٔ معاذ بن جبل که در نماز عشا سورهٔ بقره خواند
و آنحضرت ﷺ فرمود افتان انت یا معاذ سابقا مذکور شد و از سیاق قصهٔ معاذ و احادیث دیگر معلوم گردد
که نهی از تطویلی است که بر مردم گران آید و باعث ترک جماعت و فقدان حضور گردد و الا اطالت
آنحضرت ﷺ و صحابهٔ عظام رضی الله عنهم در امامت بسیار بود چنانکه گذشت و آن حضرت ﷺ از شنیدن آواز گریهٔ
طفلی نماز را تخفیف کردی تا مادرش در فتنه نیفتد بقطع صلوة یا زوال خشوع چنانکه از حدیث انس
گذشت و در صحیح بخاری آمده از ابوقتاده رضی الله عنه که گفت گفت رسول خدا ﷺ می‌درآیم در نماز و میخواهم
دراز کنم آنرا ناگاه می‌شنوم آواز گریهٔ صبی را پس مساهله و تخفیف میکنم در وی چون میدانم حال
مادرش را از گریهٔ وی بر جان او آنچه میرسد و گاه بجهت رحم و شفقت عملی نیز در نماز کردی چنانکه
طفلی در نماز بوی متعلق شدی او را برداشتی و بر دوش مبارک خود نهادی بخاری و مسلم از ابی قتاده
می‌آرند که گفت دیدم رسول خدا را ﷺ که امامت میکرد مردم را و امامه بنت ابی العاص که از زینب
بنت رسول ﷺ بود بر دوش مبارک او میبود و چون رکوع میکرد می‌نهاد او را بر زمین و چون برمیداشت

مرا از سجده باز بر میداشت او را بر دوش تا تمام کردن نماز همچنین میکرد خطابی میگوید چنان شاید
که برداشتن آنحضرت ﷺ صبیه را نه از روی قصد و تعمد بود شاید که صبیه بجهت طول الفت که
بحضرت وی در غیر حالت نماز داشت در نماز نیز آمد بوی متعلق میشد و آنحضرت ﷺ بجهت رحمی و مهربانی
که داشت مدافعهٔ وی نمیکرد و او را از خود نمیراند و بحال خودش میگذاشت کذا قاله الکرمانی فی
شرح البخاری و نیز میگوید که اختلاف است در این که این حمل در نماز فرض بود یا نفل انتهی و بالجمله
افعالی که از آن حضرت ﷺ در نماز روایت کرده اند بعضی آن را تاویل کنند و از حد کثرت برآرند بنا بر
اصطلاحی که در تفسیر فعل کثیر دارند یا گویند پیش از تحریم فعل کثیر بود یا مخصوص دارند با آنحضرت ﷺ
والله اعلم و در فتح الباری میگوید که در روایات صحیحه صریح آمده است که وضع و حمل امامه بفعل آنحضرت ﷺ
بود و بعض گویند که در نفل بود نه فرض و این نیز صحیح نمود زیرا که صحیح شد که در حال اقامت بود و
امامت در نفل معهود نبود و نیز در روایت ابی داؤد آمده که در نماز ظهر یا عصر بود و بعض گویند
که برای حفظ خشوع بود اگر بر نمیداشت میگریست و شغل سر وی میکرد بیشتر از آنچه برداشتن وی میکرد
و قول به نسخ مجرد احتمال درست نبود و نیز این قصه بعد از قول او بود ان فی الصلوة لشغلا و بعض گویند
از خصایص آنحضرت ﷺ بود و این نیز خلاف ظاهر است پس صحیح آنست که گفته شود که این فعل متوالی
نبود زیرا که طمانینت در ارکان نماز آنحضرت ﷺ بسیار بود انتهی و این مبنی است بر آن قول که فعل
متوالی کثیر است و مادون وی قلیل چنانکه بیاید و گاه حسین هم در اکثر کتب بشد آورده اند حسن یا حسن
یا حسین و در بعض جمع کرده اند میان هر دو و باملا بود سجود به پشت مبارک وی ﷺ متمایل شدی از برای
وی اطالت سجود کردی و توجه خاطر بجانب وی داشتی و رعایت حال وی کردی در جامع الاصول از عبدالله
بن شداد از پدرش بروایت نسائی و در جمع الجوامع سیوطی بروایت ابن عساکر در تاریخش
می آرد که گفت بیرون آمد بر ما رسول خدا ﷺ در یکی از دو نماز ظهر یا عصر در حالتیکه بر داشته
بود حسن یا حسین را پس پیشتر رفت برای نماز و بنهاد او را بر زمین پستر تکبیر گفت در نماز پس
بسجده رفت سجده طویل کرد پس برداشتم من سر خود را از سجده ناگاه دیدم که صبی بر پشت ﷺ
سوار است و وی ساجد است پس باز بسجده رفتم چون نماز را تمام کرد گفتند یا رسول الله سجده کردی در نماز
خود بغایت طویل تا گمان بردیم که مگر حادث شد امری یا وحی کرده شد بسوی تو فرمود هیچ یک ازینها
نبود ولیکن سواری کرد بر من پسرم و مکروه پنداشتم که شتاب کنم و سر بردارم تا تمام کند وی
حاجت خود را و در جمع الجوامع از ابو هریره می آرد که گفت بودیم ما با رسول الله ﷺ در نماز عشا و چون
بسجده رفت سوار شد حسن و حسین بر پشت مبارک او پس چون برداشت سر خود را برداشت برداشتنی
نرم چون باز بسجده رفت باز سوار شدند و چون تمام کرد نماز را در نشاند ایشان را در کنار خود و نا گاه در

نماز بودی عایشه رضی الله عنها در بسته بودی چنانچه نهاده بود دررا بکشودی چنانچه در جامع الاصول
بروایت ابی داؤد وترمذی ونسائی آورده است که گفت عایشه رضی الله عنها آمدم روزی از بیرون ورسول خدا صلی الله علیه وسلم
نماز میکرد اندرون خانه ودر خانه بسته پس طلب کردم از وی کشادن در را پس پیش آمد آنحضرت وکشاده
داد برمن در را پس بر گشت بجای نماز خود وتمام کرد نماز را این روایت ابی داؤد وترمذی است و
گفت ترمذی که بیان کرد عایشه رضی الله عنها که در خانه بجانب قبله بود وروایت نسائی آنست که طلب کردم کشادن
در خانه را ورسول صلی الله علیه وسلم میگذارد نماز نفل را ودر بجانب قبله بود پس مشی کرد از جانب دست چپ یا دست
راست خود پس بکشاد در را پس رجوع کرد بمصلای خود وگاهی کسی در حال نماز بروی سلام کردی
باشارت دست وی را جواب گفتی باینطریق که دست را بگستردی چنانچه پشت دست بالا بودی ابوداؤد و
ترمذی ونسائی از ابن عمر آورده اند که گفت بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بسوی مسجد قبا ونماز
کرد را در وی پس آمدند جماعهٔ انصار وسلام کردند بروی وحال آنکه وی در نماز بود ابن عمر گوید گفتم
مر بلال را چگونه دیدی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که رد کرد برایشان سلام را در نماز پس برای نمودن کیفیت
اشارت بسط کرد بلال کف دست خود را وگردانید بطن کف بجانب اسفل وپشت دست بجانب فوق وگاهی
در اشارت اکتفا بانگشت نیز میکرد چنانچه صهیب رضی الله عنه گوید گذشتم بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم وحال آنکه وی
نماز میگذارد پس سلام کردم بروی پس رد کرد سلام مرا باشارت اصبع رواه ایضا الترمذی وابوداؤد
والنسائی ومصنف میگوید گاهی بسر مبارک ایما کردی یعنی در رد سلام یا مطلقا وبر هر تقدیر ما
این را صریحا در کتب احادیث نیافتیم مگر آنکه در روایت ترمذی در حدیث مذکور از ابن عمر
واقع شده کان یرد اشارة او را مگر بر اشارت براس یا مطلق حمل کنند اما از سیاق روایات که
در جامع الاصول آورده ظاهر میشود که مراد همان اشارت بدست است وبعضی از شراح اشارت براس
ذکر کرده اند بی ذکر حدیث ولابد چون مصنف تصریح بدان کرده حدیثی در این باب
دیده باشد بود والله اعلم ودر صلوة کسوف از عایشه رضی الله عنها آمده که نماز میکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم ومردم گرد وی
استاده بودند یکی از ان میان پرسید که این چه حال است پس اشارت کرد بسر خود بجانب آسمان
بقصد جواب وی روایت مسلم اگر محمل کلام مصنف این را دارند نیز صورتی دارد والله اعلم ودر اوائل رد
سلام در نماز بسلام کردی پس ازان منسوخ شد در روایت بخاری ومسلم وابی داؤد ونسائی از زید بن
ارقم آمده است که گفت بودیم ما که سلام میکردیم بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در حال نماز ورد میکرد برما
وچون از پیش نجاشی برگشته آمدیم سلام کردیم بروی صلی الله علیه وسلم پس رد نکرد برما سلام ما را گفتیم یا رسول الله
بودیم ما که سلام میکردیم بر تو ورد میکردی برما سلام ما را فرمود ان فی الصلوة لشغلا ودر بعض روایات
آمده که الله تعالی میکند از امر خود هر چه میخواهد اکنون امر کرده که تکلم در نماز جز بذکر وبتعالی

جایز نباشد و بعد از فراغ نماز رد سلام کرد و در صحیح مسلم از جابر می آرد که گفت فرستاده بود رسول
خدا صلی الله علیه وسلم مرا بحاجتی و چون باز آمدم آنحضرت نماز میکذارد بر راحله خود پس کلام کردم او را پس
اشارت کرد بدست مبارک خود بجانب زمین و گفت بعد از فراغ نماز چه ساختی در آن کاری که فرستاده
بودم ترا من در نماز بودم از آن سبب با تو کلام نکردم و بعضی از شراح گفته اند که اکر کلام کردن
جابر بسلام بود اشارت حضرت بدست برای رد سلام باشد و اکر بجواب آن مهم بود که او را برای آن فرستاده
بود اشارت برای نشاندن او بود و از اینجا معلوم شود که کاهی اشارت برای غیر رد سلام نیز میکرد و ظاهر همین
مینماید زیرا که در رد سلام اشارت بسوی زمین حاجت نبود در روی همین تقلیب ید بکردانیدن ظهر او
بفوق و بطن باسفل کفایت کند مکر آنکه اشارت بزمین کنایت از همین تقلیب باشد از جهت استلزام این مر آن را
فافهم پستر پوشیده نماند که لفظ کلمه در بعضی از روایات مسلم واقع شده و در روی این دو احتمال که
گفته شد جاری نیست اما بخاری و مسلم در روایتی وا بود اؤد و ترمذی سلمت علیه آورده اند پس
متعین است که مراد از تکلم همین تسلیم بود و در صحیح بخاری آمده که روزی آنحضرت را دیدند که
بعد از عصر دو رکعت میکذارد با وجود آنکه نهی میکرد از آن پس صحابه ابن عباس را نزد عایشه فرستادند
تا از وی استفسار و استکشاف این حال نماید و عایشه او را نزد ام سلمه فرستاد و ام سلمه جاریه را نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
فرستاد تا حقیقت حال بپرسد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز بود اشارت کرد بجاریه تا صبر کند پس وی صبر کرد
پس بعد از تمام نماز جواب فرمود که این دو رکعت است که بعد از نماز پیشین میکذاردم و امروز بسبب
اجتماع وفود نتوانستم که گذارد پس قضا کردم آنها را و باین حدیث محقق شد که اشارت بغیر رد سلام نیز بودی
والله اعلم و در مذهب امام ابو حنیفه رحمه الله سلام دادن در نماز مفسد نماز است اکر عمدا بود و رد سلام خواه
عمدا خواه سهوا در هر دو صورت مفسد است و شمنی نقل از فتاوای ظهیریه کند که اشارت برد سلام بدست
یا بانکشت مفسد صلوة نیست و کویند اکر از کسی چیزی طلبید از مصلی پس اشاره کرد بسر یا بدست بلا و نعم نیز
مفسد نبود و کویند همچنین کفته است در خلاصة الفتاوی و کفته که بعض حنفیه رد سلام را بدست در مفسدات
ذکر کرده اند انتهی و این احادیث که مذکور شد حجت است در ایشان و شیخ جلال الدین سیوطی در جمع
الجوامع حدیثی روایت کرده است که اشارت مفهم مفسد است و این مخالف احادیث صحیحه است که
ذکر کرده شده است و معارضه آنها را نمی‌شاید چنانچه در کلام مصنف در باب اذکار در فصل آداب سلام
بیاید و در اوایل تکلم نیز جایز بود در نماز پس از آن منسوخ شد بقول حق سبحانه و تعالی * وقوموا لله
قانتین ای ساکتین * و کاه چنان بودی که عایشه در برابر نماز یعنی پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجانب قبله
در مکان وقوع سجده وی صلی الله علیه وسلم خفته بودی و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وقت اداء سجود دست بر پای وی
نهادی بلکه انکشت در پای وی بخلانیدی تا وی پای خود را بخود کشیدی و مکان سجود را خالی کردی و

پای را کرد آوردی چنانچه بخاری و مسلم از عایشه آورده اند که گفت بودم من که خواب میکردم در
پیش رسول خدا ﷺ و هر دو پای من در جانب قبلهٔ آنحضرت بودی چون خواستی که سجده کردی
غمز کردی مرا و در روایتی از بخاری غمز کردی پای مرا یعنی زیر کردی و خلانیدی انگشت را در پای من
پس قبض میکردم و کردمی آوردم پایهای خود را باز چون می ایستاد دراز میکردم پایها را و گفت در خانه
دران روزها چراغ نبود و از اینجا گفته اند جمهور علما که اگر امرأة در پیش روی مصلی بود یا از پیش
وی بگذرد قاطع نماز نبود و این مبحث در جای خود در شرح قول مصنف که گفته در باب الصلوة لا یقطعها
شیء چیزی ثابت نشده شرح و تفصیل یابد انشاء الله تعالی و آنحضرت ﷺ گاه بر منبر با مامت نماز گذاردی
و قراءت و رکوع بر منبر کردی چون وقت سجود رسیدی از منبر پس پا شدی و فرود آمدی و بر زمین سجده
کردی بعد از سجده باز بمنبر بر آمدی و قیام و قراءت و رکوع انجا کردی و نزد سجده هم بطریق اول
فرود آمدی و سجده کردی حالش در تمام نماز برین نهج بودی چنانکه در صحیح بخاری و مسلم از سهل ابن
سعد الساعدی حدیث این مضمون آمده است و در صحیح مسلم در آخر حدیث میگوید که آنحضرت ﷺ
فرمود ایها الناس من این را برای آن کردم تا اقتدا کنید بمن و بیاموزید نماز مرا و مصنف اینچنین نقل
میکند که گاه بر منبر بر آیت سجده آمدی از منبر فرود آمدی و بر زمین سجده کردی و باز بر رفتی و این
واقعه مکرر در وقتی دیگر نزد وی صحیح شده باشد و با وجود آن موافق مقصود نیست مگر آنکه خواندن آیت
سجده را در نماز اعتبار کنند یا بتاویل آنکه سجدهٔ تلاوت در حکم نماز است یا خطبه اگر از جمعه باشد قایم مقام
رکعتین است والله اعلم و در توجیه این فعل نیز میگویند که منبر سه پایه بود و شاید که ایستادن آنحضرت ﷺ
بر پای اول یا دوم بود پس نزول و صعود هر یک مستلزم فعل کثیر نباشد چه یک خطوه و خطوتین داخل فعل کثیر
نبود و اگر بر پایهٔ سیوم هم بودی تواند که نزول بخطوه و خطوتین بوده باشد و اگر خطوات نه مجتمع بود
در یکزمان نیز مفسد نباشد و اگر باشد شاید که منسوخ بود والله اعلم و یکبار دو دختر از بنی عبد المطلب
با یکدیگر در مخاصمت و مصارعت بودند و آنحضرت ﷺ در نماز بود چون نزدیک وی ﷺ شدند ایشان را
بهر دو دست بگرفت و از یکدیگر جدا کرد و این نیز بجهت شفقت و رحمت بر خلق بود یا بودن اصلاح ذات
البین از امور خیر و لهذا که قول مصنف که گفت ایشان را بهر دو دست گرفت اشارت است بکثرت فعل و
مبالغه است در ان که با وجود آن این فعل از حضرت ﷺ بوجود آمد و تحقیق آنست که بر تقدیر تفسیر عمل
کثیر بما یحتاج الی الیدین مراد آنست که بجریان عادت آن عمل جز بدو دست نیاید اگر در یک صورت
فرضا آن را بیکدست کند نیز مفسد است مثل تعمم و تقمص و تسرول و رمی از قوس و آنچه محتاج بیکدست
است قلیل است اگرچه اتفاقا بدو دست کند مثل حل سراویل و لبس قلنسوه و نزع آن و شک نیست که دو کس
را که در هم افتاده باشند از یکدیگر جدا ساختن محتاج بدو دست نیست و آن را بیکدست توان کرد اگرچه

پس ما نیز بیرون آوردیم گفت بیرون آوردن من مر آنها را از جهت آن بود که جبرئیل مرا خبر داد که در آنها نجاستی بود و
فرمود چون بیاید یکی از شما در مسجد باید که نظر کند اگر ببیند در نعلین خود قذر و پلیدی مسح کند
آنها را بزمین و بگذارد نماز در آنها اخرجه ابوداود عن ابی هریره و نیز از ابی هریره آورده که گفت گفت
رسول خدا ﷺ چون بگذارد یکی از شما نماز باید که نه نهد نعلین خود را بجانب یمین خود و نه بجانب
یسار خود تا یمین دیگری واقع نشود و باید انگشت آنکس مگر آنکه در جانب یسار او کسی نبود و باید که
بنهد در میان دو پای خود یا بگذارد نماز در نعلین و آورده اند که آنحضرت ﷺ روز فتح نماز گذارد در
نعلین را در یسار خود نهاد و گاه در یک جامه گذاردی و گاه در دو جامه و اگر در یک جامه گذاردی
اشتمال و توشح کردی و دیگران را نیز امر میکرد بآن و معنی اشتمال و توشح والتحاف که در احادیث واقع
شده است آنست که مخالف میکرد طرفین ردا با این صورت که آن طرف ثوب که بر دوش راست
میگرفت از زیر دست چپ می برآورد و آن طرف که بر دوش چپ است از زیر دست راست بعد از آن می بست
طرفین را بر سینه و گاهی که ردا هم بود احتیاج به بستن نباشد و اخبار و آثار صحیحه در باب صلوة در
ثوب واحد بسیار واقع شده شخصی از آنحضرت ﷺ پرسید آیا بگذاریم نماز در ثوب واحد یا رسول الله فرمود آیا هست
هر کدام از شما را دو ثوب و ابوداود و نسائی از سلمة بن الاکوع آورده که گفت پرسیدم از رسول خدا ﷺ
که من مردی ام که شکار میکنم آیا بگذارم نماز در یک پیراهن فرمود نعم و لیکن تکمه کن آن را یعنی بربند جیب
او را اگرچه بخاری باشد چه اگر جیب واسع بود احتمال کشف عورت نزد رکوع و سجود دارد و آنکه گفت من مردی
ام که شکار میکنم بجهت آن گفت که شان صیاد تخفیف ثیاب است در دویدن دنبال شکار کذا فی بعض الشروح و از
ابی هریره پرسیدند آیا بگذارد مرد نماز در ثوب واحد گفت نعم گفتند تو میگذاری گفت میگذارم با
وجود آنکه جامهای من بر مشجب است و مشجب بکسر میم و سکون شین معجمه و فتح جیم چوب سه پایه که بر وی
جامها نهند و ابن المنکدر گوید که دیدم جابر را که نماز گذارد در ثوب واحد و گفت دیدم
رسول خدا را ﷺ که میگذارد نماز در ثوب واحد و در صحیح بخاری آورده که جابر را دیدند که گذارد
نماز در یک جامه بر بدن خود پیچیده و حال آنکه جامهای او بر مشجب نهاده بود یکی گفت نماز گذاردی
در یک جامه با آنکه جامهای تو نهاده است گفت گذاردم تا ببینند مرا جاهلی مثل تو و در روایتی تا ببینند مرا
احمقی مثل تو و بدانند که نماز گذاردن در یک جامه درست است و گفت کدام یکی را از ما دو جامه بود
در عهد رسول خدا ﷺ و احمد از ابی بن کعب آورده که گفت نماز گذاردن در ثوب واحد سنت است
میکردیم ما با رسول خدا ﷺ و هیچکس بر ما عیب نگرفتی پس ابن مسعود گفت این بر تقدیری بود که
در ثیاب قلتی بود و چون وسعت داد حق تعالی نماز گذاردن در دو ثوب ازکی و اولی بود و مثل ذلک ابن
مسعود از عمر نیز آورده و بالجمله نزد احتیاج هرچه یافته شود همانست و اما بر تقدیر وسعت زینت

و تحمل در لباس در حالت نماز محمود است و نماز در ثوب مصور که در حالت بیوشند و بپای کشد و اکثر اربع ترو کله
مکروه است و آن حضرت صلی الله علیه وسلم قنوت در نماز صبح گاه خواندی و گاه ترک کردی این حکم سابقا گذشته است
و اعاده و تکرار آن را وجهی ظاهر نیست مگر از جهت توطیهٔ تفصیل مذاهب محدثین که این جا میکنند
چنانکه میگویند اهل حدیث میگویند خواندن قنوت در نماز صبح سنت است و ترک آن هم سنت است از
جهت ثبوت فعل آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر هر دو وجه احیانا خواندن و احیانا ترک کرد چنانکه سابقا گذشت و مع هذا
یعنی با وجود آنکه نزد اهل حدیث سنت فعل احیانا و ترک احیانا است ایشان بر کسی که بران مواظبت
مینماید چنانکه مالک و شافعی انکار نمیکنند و آن را بدعت نمی شمرند و فاعل آن را مخالف سنت نمیخوانند
و همچنین ترک آن را چنانکه مذهب امام ابو حنیفه و احمد در قول مشهور است بدعت نمی دانند و تارک
آنرا مخالف سنت نمی خوانند با آنکه ظاهر چنان نماید که هر دو شق را که مواظبت بر فعل و مواظبت بر
ترک است بدعت شمرند زیرا که سنت نه چنین است بلکه عدم مواظبت است بر احدهما نعم انبیه گویا
که میگویند بر تقدیر فعل منع از ترک نکرده و نزد ترک منع از فعل نفرموده و هر دو جایز داشت پس
نمیگویند که یکی ازین اصح و احسن است بلکه میگویند من قنت فقد احسن و من ترک فقد احسن هر که
بخواند قنوت در نماز صبح هم نیک کرد و هر که نخواند هم نیک کرد در جامع ترمذی میگوید که مذهب
سفیان ثوری همین نهج است و دلایل از طرفین بسیار است اما چون مقصود این جا بیان طریقهٔ ثبوت است
نه تحقیق مذاهب فقها بران اقتصار کرده میشود و طریقهٔ ثبوت چنانچه مختار مصنف است فعل احیانا و
ترک احیانا است پوشیده نماند که سابقا معلوم شد که قنوت خواندن آنحضرت صلی الله علیه وسلم چه در نماز صبح و چه در
فرایض دیگر بسببی از اسباب بود که دعا میکرد بر جماعه و آن در اوقات مخصوصه بود در ابتدا بعد ازان متروک گشت
و آن حضرت صلی الله علیه وسلم و خلفای اربعه بعد ازان نخواندند و التزام آن و مواظبت بران بعد ازان بدعت است و این است
مذهب امام ابی حنیفه رحمة الله علیه فافهم * فصل * در نسیان صلی الله علیه وسلم در نماز * بدانکه سهو و نسیان در حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم در اقوال در انچه متعلق است با خبار و ابلاغ جایز نیست باتفاق اما در افعال چه در نماز
و چه در غیر آن اختلاف است که جایز است یا نه و مختار نزد اهل حق جواز اوست و در حقیقت آن متضمن
حکمت بالغهٔ الهی عز شانه است در باب تثبیت تشریع احکام و دریافت سعادت اقتدا به پیغمبر علیه الصلوة و
السلام چنانکه میگویند از جمله منن و نعم حق تعالی بر امت محمدی صلی الله علیه وسلم یکی این بود که گاهی پیغمبر صلی الله علیه وسلم
در نماز سهو کردی تا امت اقتدا کنند بوی در انچه تشریع کند اشارت کرد با آنکه مجرد تشریع حکمت نیست
در سهو و نسیان آنحضرت صلی الله علیه وسلم زیرا که تشریع بی آن ممکن است چنانکه گفتی هر که سهو کند سجدهٔ سهو ببرد وی
لازم آید چنانکه در صورت شک بیاید و لیکن این نکته با ضمیمهٔ دریافت سعادت اقتدا تمام است و گاه سهو
یعنی در وقت سهو میفرمود انما انا بشر مثلکم نیستم من مگر آدمی چنانچه شما آدمیاید انسی کما تنسون نسیان میکنم

کما تنسون چنانچه شما فراموش میکنید شما اذا نسیت پس هرگاه نسیان کنم فذکرونی پس یاد دهید مرا رواه البخاري
ومسلم عن ابن مسعود و ابقای حصهٔ بشریت واحکام جبلت در آنحضرت ﷺ جامعیتی خاص است که کمالی
مخصوص جوهر جبلیت اوست محققان گفته اند که ظهور سلطان ربوبیت و قیام نوامیس الوهیت اقتضای
آن کرد که آنحضرت ﷺ را بر حد عبودیت که اشرف اوصاف و اجل محاسن اتصاف است واقف کرداند و اوصاف
عبودیت بر وی اجرا نمود چنانچه گاهی جوع بوی و گاهی شبع بوی ظاهر نمود آکل کما یاکل العبد واجلس کما
یجلس العبد و بکای آنحضرت ﷺ و حزن قلب وی در موقع حزن بر فوت ولد از این باب است و ظهور احکام سهو
و نسیان نیز داخل اینست با تضمن وی حکمت تشریع و اقتدا را و میفرمود چنانکه در موطا آورده انما انسی
او انسی شک راوی است یعنی از باب افعال است یا تفعیل و بر هر تقدیر بر صیغهٔ مجهول است لاسن بر صیغه معلوم
متکلم از باب نصر ینصر کذا فی الشروح یعنی مرا فراموش کردن میدهند تا سنت کردانم آنچه در خبر و جزای
آن مشروع کرده اند و شروع در بیان مواضع سهو میکند که از آنحضرت ﷺ در نماز واقع شده اول سهو از قعدهٔ اولی در
صحیحین در حدیث از عبد الله بن بحینه ثابت شده در یک حدیث مبهم واقع شده که گذارد رسول خدا ﷺ
دو رکعت از بعض نمازها پستر بایستاد و نه نشست و ایستادند مردم با وی چون تمام کرد نماز خود را و منتظر
بودیم ما سلام دادن را تکبیر گفت پیش از سلام و سجده کرد نشسته و در حدیث دیگر ذکر نماز ظهر بتعیین
وقوع یافته باین لفظ که رسول خدا ﷺ ایستاد بعد از دو رکعت ظهر و نه نشست بعد از انها و چون تمام کرد
نماز را دو سجده کرد پستر سلام داد و در روایتی آمده که دو سجده کرد و تکبیر گفت برای هر سجده نشسته پیش از انکه
سلام گوید و سجده کردند مردم با وی بجای آنچه فراموش کرد از جلوس لفظ صحیحین در باب سجود سهو
اینست و مصنف اینچنین روایت میکند که در نماز ظهر بود و در تشهد اول شروع نکرد و برخاست صحابه
تسبیح گفتند اشارت فرموده است که برخیزید و چون تشهد دوم تمام کرد دو سجده کرد بعد از آن
سلام داد ذکر تسبیح صحابه و اشارت آنحضرت ﷺ در حدیث صحیحین که در این باب مذکور شد نیست و
شیخ ابن حجر در فتح الباری میگوید که ضحاک بن عثمان و ابن خزیمه این زیادت آورده اند که
فسبحوا به فمضی اما آنکه مصنف میگوید اشارت فرموده است که برخیزید در هیچ طریق نیافتیم
و شیخ ابن حجر که استیعاب و استیفای تعدد طرق عادت دارد نیز این زیادت را در طرق صحیحین نیاورده
و در جامع الاصول نیز از کتب سته طرق و روایات متعدده آورده اما این زیادت را ذکر نکرده مگر در نظر
مولف در بعض طرق و روایات آمده باشد و در کلام مصنف ذکر تکبیر نیست با آنکه در صحیحین است چنانچه
نقل کرده شد و از این حدیث معلوم شد بطریق قیاس که هر کسی که فراموش کند از نماز چیزی را که رکن نماز
نیست چنانچه قعدهٔ اولی که آنحضرت ﷺ فراموش کرد و سجده کند سهو را و نیز معلوم شد که چون
شروع در رکن کرد چنانچه آنحضرت ﷺ برکعت ثالثه برخاست رجوع نکند با آنچه فراموش کرده بود

گاهی نشسته پیش از آنکه سلام دهی پس تشهد خوانی و سلام دهی و در فتح الباری گفته که این حدیث از
مغیره نزد بیهقی نیز آمده و در اسناد هر دو ضعف است و گفته که این هر سه حدیث باجتماع بالغ درجهٔ
حسن میگردد و گفته که نزد ابن ابی شیبه از ابن مسعود بصحت رسیده است بعد از آن اختلاف است در
حنفیه که پیش از سجدهٔ سهو دو سلام گوید یا یک سلام مذهب جمهور ایشان آنست که یک سلام دهد
و فخر الاسلام گفته که این یک سلام را مقابل وجه گوید و بانحراف حاجت نیست چه مقصود مجرد تحلیل
است و شمس الائمه وغیر وی برآنند که دو سلام گوید و مختار صاحب هدایه نیز همین است زیرا که معهود
در نماز دو سلام است پس آنچه مذکور است منصرف بدان بود و آورده اند که صدر الاسلام که برادر فخر
الاسلام است اوراد رقول بسلام واحد نسبت به بدعت میکرد و فخر الاسلام گفت که امام محمد در کتاب اصل
باشارت بدان کرده است پس بدعت نباشد کذا فی شرح ابن الهمام و شمنی گفته که در محیط گفته که اصوب
آنست که یک سلام دهد زیرا که سلام اول برای تحلیل است و ثانی برای تحیت و این سلام برای تحلیل است پس
ضم ثانی بوی عبث باشد انتهی و نیز اختلاف است که درود و دعا که در تشهد اخیر است در تشهدی است
که پیش از سجدهٔ سهو است یا در تشهدی که بعد از واست اختیار کرخی برین است که بعد از واست و در هدایه
گفته صحیح همین است چه محل درود و دعا تشهد اخیر است و حقیقت تشهد اخیر همان است که بعد از
سجدهٔ سهو است و در بعض شروح هدایه گفته که صواب آنست که در اول بخواند و طحاوی گوید در هر دو بخواند
زیرا که هر دو در آخر نماز اند کذا قال الشمنی و در شرح ابن الهمام گفته که قول طحاوی احوط است کذا فی فتاوای
قاضیخان انتهی ثانی سهواً در رکعت اخیر بعد از قاعدهٔ اولی چنانکه مصنف میگوید و دوم، یک نوبت دیگر
در رکعت دوم از نماز پیشین یا پسین شک راوی است سلام داد و سخن گفت و بعد از ان یاد کرد و اتمام فرمود
بادای دو رکعت اخیر که فراموش کرده بود و بعد از سلام دو سجده کرد و میان دو سجده تکبیر گفت چنانکه
پیش از سجدهٔ اولی تکبیر گفته بود چنانکه از حدیثی که آورده شود معلوم کرده و تخصیص تکبیر میان دو
سجده بذکر چندان وجه ندارد و بعد از سجدهٔ یعنی سجدهٔ سهو که دو سجده باشد و اطلاق سجده بلفظ
افراد بر سجدتین سهو شایع است یا مراد سجدهٔ اخیر ازین دو سجده است دیگر بار سلام داد بدانکه
این حدیث را حدیث ذو الیدین گویند و تمام قصه باختلاف الفاظ آنست که ابن سیرین از ابی هریره
روایت میکند که نماز گذارد بما رسول خدا صلی الله علیه وسلم یکی از دو نماز عشی را که ظهر است یا عصر و عشی از
زوال شمس تا غروب را گویند و در بعض روایات بخاری همچنین واقع شده که احدی صلوتی العشی و در
بعض الظهر والعصر و در بعض ظهر بتعیین ورود یافته و در روایت مسلم احدی صلوتی العشی اما الظهر
واما العصر ابن سیرین گفت که ابو هریره تعیین کرده بود من فراموش کردم و در بعض روایات آمده که
گفت غالب ظن آنست که نماز عصر بود و بعض گویند که شک از ابی هریره است و تعیین او که در بعض روایات

آمده باعتبار غلبهٔ ظن است پس آنحضرت ﷺ دو رکعت گذارد و سلام داد و برخاست و آمد بسوی چوبی که در
مقدم مسجد بود در روایتی بچوبی که در قبلهٔ مسجد بود و در روایتی بچوبی که معروض بود یعنی عرضا
نهاده شده در مسجد و در روایتی بر جذعی که در قبلهٔ مسجد بود پس تکیه کرد بروی گویا که در خشم
است و نهاد دست راست را بر دست چپ و در آورد انگشتان خود را در یکدیگر و در بعض روایات نهاد
رخسارهٔ راست خود را بر پشت کف دست چپ و بیرون آمدند سرعان قوم از ابواب مسجد یعنی مردمی که
پیشتر از مردم دیگر بر آمدن عادت داشتند بجهت کاری و توقف نمیکردند برای ذکر و دعا بعد از نماز
پس مردم با یکدیگر گفتند که مگر نماز کوتاه شد یعنی چهار رکعت منسوخ شد و در بدل آن دو رکعت
مشروع گشت و در میان این قوم ابوبکر و عمر هم نیز بودند هیبت و عظمت حضرت نبوت مانع ایشان شد
به پرسیدن و انتظار آن بردند که شاید دیگری به پرسد مردی بود که او را ذوالیدین میگفتند حرص عظیم
تعلم احکام دین او را بر این داشت که جرأت کرد و گفت آیا کوتاه شد نماز یا رسول الله یا نسیان کردی فرمود
که هیچ یک ازین دو که تو میگوئی نبوده نه نسیان کردم و نه کوتاه شد نماز پس آنحضرت ﷺ روی بقوم آورد
و پرسید آیا همچنین است که ذوالیدین میگوید گفتند نعم یا رسول الله و در روایتی گفت ذوالیدین
بلی قد نسیت یا رسول الله بعد از آنکه روی بقوم آورد و در روایتی فرمود آنحضرت ﷺ کل ذلک لم یکن پس گفت
ذوالیدین بعض ذلک قد کان پس آنحضرت ﷺ پیش رفت و گذارد از نماز آنچه مانده بود پس تر سلام داد و تکبیر
گفت و سجده کرد مثل سجده که در نماز میکرد یا دراز تر از آن پس تر برداشت سر خود را و تکبیر گفت پس تر
تکبیر گفت و سجده کرد مثل سجده که در نماز میکرد یا دراز تر پس تر برداشت سر خود را و تکبیر گفت پرسیدند
ابن سیرین را که پس تر سلام داد گفت بمن از عمران بن حصین چنین رسیده است که گفت پس تر سلام داد این
مضمون حدیث صحیحین است بر وجهی که صاحب مشکوة و زرکشی آورده اند و شراح را در بیان
علوم الحدیث کلام طویل است و شیخ ابن حجر عسقلانی در فتح الباری استیفای آن کرده و اگر آن همه را نقل
کنیم سخن دراز گردد اما دو سخن از آن مناسب است که بیاریم یکی در قول آنحضرت ﷺ که فرمود هیچ یک ا م
ازین دو نبود و یا فرمود نه کوتاه شد نماز و نه فراموش کردم چه این اخبار است بر خلاف واقع و اجماع کرده اند
بر عدم جواز سهو در اقوال و اخبار و خلاف در افعال است و جواز آن نیز بر تقدیریست که مبین شود نسیان
بعد از آن و تقریر کرده نشود دیگر سخن در وقوع تکلم از آنحضرت ﷺ و افعال دیگر منافی صلوة با اتمام صلوة
عدم استیناف آن و جواب از اشکال اول بعضی میگویند که عدم جواز نسیان در اقوال و اخبار [illegible] که متعلق به
تبلیغ شرایع و وحی است نه در جمله اخبار و این قول ضعیف است چه اخبار بخلاف واقع کذب است و منقصت که
واجب است تنزیه ساحت عزت وی ﷺ از آن و معلوم است بیقین عادت صحابه رضوان الله علیهم اجمعین در
مبادرت بتصدیق اقوال و ثقت بجمیع اخبار وی ﷺ در هر باب که باشد و در هر چیز که بود و مذهب جمهور

و لما همين است و ايشان تاويل كنند اين قول را كه فرمود فراموش نكرده ام يا فرمود هيچ كدام از انها نبود
يا آنكه مراد اين است كه در اعتقاد من اين چنين است نه در نفس الامر و اين خبر صادق است
بلا شبه يا كنايت است از عدم شعور پس گويا گفت شعور ندارم و اين صادق است و بعضي گويند
نفي نسيان كرد نه سهو و اين قول مبني است بر فرق ميان سهو و نسيان و گويند كه نسيان غفلت
و آفت است و سهو شغل قلب است و آن حضرت صلى الله عليه وسلم سهو در نماز ميكردند اما از ان غافل نميشدند و مشغول
ميكردانيد او را از حركات صلوة مشغولي بصلوة نه غفلت از ان و گفته اند اين فرق چيزي نيست بلكه مراد
بسهو و نسيان اينجا يكي است كه غفلت از شئ و ذهاب قلب بسوي غير او ست كذا في فتح الباري و بعد
از تسليم فرق اين توجيه باطل است و در بطلان آن قول ذو اليدين بلى قد نسيت و تقرير آن حضرت
او را در اين قول كافي است و نيز فرمود انما انا بشر مثلكم انسي كما تنسون و بعضي گويند كه قول او
لم انس محمول بر ظاهر و حقيقت خود است گويا كه آن حضرت صلى الله عليه وسلم تعمد كردند اين فعل را در اين صورت
تا واقع شود تشريع بفعل از جهت بودن او ابلغ از قول و اين سخن نيز چيزي نيست زيرا كه قول بتعمد
آن حضرت صلى الله عليه وسلم در غايت بعد است و نيز بودن آن ابلغ از قول محل بحث است بلكه قول ابلغ از فعل است چنانكه
در محل خود مقرر شده است و بعضي گويند كه مراد آن حضرت صلى الله عليه وسلم از لم انس آنست كه من فراموش نكرده ام
بلكه مرا فراموش ميكنانند مقصود احتراز است از اطلاق اين لفظ چنانچه در حديث ديگر از بخاري
و مسلم از ابن مسعود آمده است كه بايد نگويد يكي از شما فراموش كردم فلان آيت را بلكه گويد
فراموش كردانيده شد مرا آن آيت و اكثر اين اجوبه تكلفات است و اقرب آنست كه گفته شود كه نسيان در اين
قول تابع نسيان در فعل است و در حكم اوست و لا محاله و رفيه و لزوم كذب مندفع است بالجمله گفته شد در رد و
جواب اول فافهم و اما جواب از اشكال ثاني بعضي ميگويند كه ايشان بمنافي و تكلم بطريق سهو منع جواز بنا و عدم
استيناف نكنند و اين جواب از تكلم ذو اليدين و بعض صحابه ديگر تمام نيست زيرا كه تكلم ايشان نه بسهو بود و
پوشيده نماند كه اين بر مذهب حنفيه كه تكلم بسهو و نسيان در نماز نزد ايشان عذر نيست جاري نگردد و ايشان
گويند كه وقوع آن در اين قضيه برخلاف قياس واقع شد پس مقتصر بر مورد خود باشد و فيه ما فيه و بعضي
ميگويند كه قضيه ذو اليدين پيش از نسخ كلام در صلوة بود و اين جواب نيز صحيح نيست نه از ان جهت كه بعض
گفته اند كه اسلام ابي هريره متاخر است از ان و وي راوي حديث ذو اليدين است پس پيش از نسخ نباشد
بلكه بعد از وي باشد زيرا كه تاخر اسلام راوي مقتضي تاخر حديث او نيست و منافات ندارد بروايت او قضيه
سابق را بسماع از صحابي متقدم الاسلام چنانچه در اصول حديث مقرر شده است بلكه از ان جهت كه ابو هريره
در حديث خود گفته كه صلى بنا رسول الله صلى الله عليه وسلم پس دلالت كند كه ابو هريره در اين قضيه حاضر بود پس لازم آيد وقوع
اين قضيه بعد از اسلام ابي هريره كه متاخر است از تاريخ نسخ كلام در صلوة و طحاوي اين را حمل بر مجاز كرده و گفته

فرمود از چه سبب می گویید این سخن را گفتند زیرا که پنج رکعت کذاردی انگاه خواه بجهت آنکه یاد شی آمد یا بر گفتهٔ ایشان اعتماد کرد در سجده کرد سهو را و سلام داد و برآن در سجده کردن اقتصار کرد و در آخر این حدیث است که انما انا بشر مثلکم انسی کما تنسون الحدیث وظاهر از کلام مصنف چنان فهم شود که سجدهٔ سهو درین صورت پیش از سلام بود و همچنین است اکثر روایات و در روایات بخاری و مسلم بعد از سلام آمده و مذهب ایمهٔ حنفیه درین صورت تفصیل است و آن اینست که اگر از قعدهٔ اخیره سهو کرد و نه نشست و برای رکعت خامسه برخاست رجوع کند بقعده مادام که سجده نکرده است رکعت خامسه را و اگر رکعت خامسه را سجده کرده است بوضع جبهه بر ارض نزد ابی یوسف و برفع آن از ارض نزد محمد وهو المختار کما قال الشمنی باطل شد فرض وی و لغو کرد اند خامسه را و اگر قعدهٔ اخیره کرد و سلام نداده برخاست اینجا نیز رجوع کند بقعده مادام که سجده نکرده است رکعت خامسه را و اگر سجده کرد خامسه را تمام شد فرض وی و ضم کند با وی سادسه را و [illegible] است که سجده کند برای سهو که از سلام کرده ولیکن از حدیث مذکور معلوم میگردد که آنحضرت ﷺ رکعت سادسه ضم نکرد و بسجدهٔ سهو اکتفا نمود و این است مقصود مصنف از آنکه گفت و برآن اقتصار کرد کرمانی در شرح صحیح بخاری میگوید که خطابی گفته اما که این حدیث نرسید بجماعهٔ از اهل کوفه که رفته اند بآنکه اگر در رابعه قدر تشهد نه نشسته نماز وی فاسد است و لازم است بر وی استیناف آن و اگر نشسته تمام شد نماز وی و خامسه نفل است و لازم است بر وی که ضم کند با وی سادسه را بعد از آن تشهد خوانند و سلام دهد و سجدهٔ سهو کند و این سخن تعریض است بر علماء ما یا نوعی از اعتذار تا مخالفت سنت بعد از علم لازم نیاید که حرام است حاصل آنکه از حدیث مذکور معلوم میگردد که در گذاردن ظهر پنج رکعت مطلقا سجدهٔ سهو است و نماز صحیح است چنانکه مذهب شافعی است و درین تفصیل که در مذهب حنفیه است دلالتی ندارد و جوابش آنست که لفظ [illegible] صادق می آید با ترک قعدهٔ اخیره و یا فعل وی و حمل بر ثانی [illegible] و اقرب است زیرا که آنحضرت ﷺ ترک نمیکرده مر قعدهٔ اخیره را در نماز هرگز پس حمل نماز بر تقدیر ترک وی بعید باشد پس این حدیث مخصوص بود بصورت فعل قعدهٔ اخیره و سهو در سلام و اما ضم سادسه پس حدیثی است که نهی کرده است در روی از بتیرا یعنی یک رکعت گذاردن فقط کما قال الشیخ ابن الهمام فافهم خامس سهو یک رکعت اخیر از نماز عصر چنانکه گفت و یکنوبت دیگر نماز عصر را سه رکعت گذارد و چنانکه مراجعت فرمود صحابه در عقب شد بعد از سلام کردن بمسجد باز گشت و یک رکعت بگذارد و سلام داد و بعد از سلام دو سجده کرد و دوبار سلام داد خلاصهٔ این حدیث بحدیث طلحه بن عبد الله یکی است سوای آنکه در اینجا تعیین نماز عصر کرد و ذکر امر بلال باقامت نکرده و آنچا ذکر سجده نیست اینجا هست و این حدیث در صحیح مسلم از عمران بن حصین آورد که رسول خدا ﷺ گذارد نماز عصر را و سلام داد بر سه رکعت پس در آمد منزل خود را و ایستاد بسوی

وی مردی که او را خرباق میگفتند و در دو دست وی طول بود صنیع آنحضرت ﷺ را عرض کرد [illegible] آنحضرت ﷺ خشمگین ردای شریف کشان تا رسید بمردم گفت آیا راست میگوید این مرد گفتند نعم یا رسول الله پس بگذارد یکرکعت را و سلام داد پس تر دو سجده کرد و سلام داد و قصهٔ این حدیث مثل قصهٔ حدیث ذو الیدین است اینجا از نماز عصر سه رکعت گذارد و بر خاست و آنجا دو رکعت از نماز ظهر یا عصر و گفته اند که خرباق نام همان ذو الیدین است و در نام ذو الیدین دو قول است یکی عمر بن عبد عمرو دیگر خرباق و کنیت او ابو محمد است و بعضی گویند خرباق نام شخصی دیگر است که او را ذو الشمالین گویند و بعضی گویند خرباق غیر ذی الیدین و ذی الشمالین است و بعضی توقف کرده اند در آن و تحقیق آنست که خرباق نام ذو الیدین است و ذو الشمالین غیر ذی الیدین است و در فتح الباری عمرو بن عمرو بن نضله را نام ذو الشمالین گفته و خرباق نام ذو الیدین گفته و گفته که ذو الشمالین خزاعی است و ذو الیدین سلمی و گفته که ذو الشمالین بدر کشته شد و ذو الیدین بعد از پیغمبر ﷺ وفات کرده و بنای قول بآنکه حدیث تکلم در نماز سابق است بر حدیث تحریم کلام بر اینست که این را حدیث ذو الشمالین گفته اند و این وهم است آن حدیث ذو الیدین است نه ذو الشمالین پس معلوم شد که از ذو الیدین در باب سهو دو حدیث مرویست یکی ترک رکعتین و راوی آن ابو هریره است دیگر ترک یکرکعت و راوی آن عمران بن حصین است والله اعلم بدانکه این پنج موضع مرویست که آنحضرت ﷺ سهو فرمود در نماز در جمیع عمر و غیر ازین ثابت نشده ولیکن فقها مواضع دیگر را نیز بر آن قیاس کرده اند بعلت ترک واجب و در بعض مواضع سجدهٔ سهو پیش از سلام کرده و در بعض بعد از سلام چنانچه از سیاق احادیث که مذکور شده اند معلوم گشت امام شافعی رحمة الله علیه مجموع را پیش از سلام میکند بترجیح احادیث وارده درین باب بر آنچه ورود یافته در خلاف آن و بعضی گفته اند که وی رحمة الله علیه ادعای ناسخیت احادیث وارده در سجود قبل السلام میکند آن احادیث دیگر را و میگوید که آخر فعل آنحضرت ﷺ این بود والله اعلم و ترمذی گوید مذهب اکثر علمای مدینه اینست و امام ابوحنیفه رحمه الله مجموع را بعد از سلام میکند بترجیح این احادیث بر ما عدای آن و در کتب سته از عبد الله بن مسعود آمده که سجده کرد آنحضرت ﷺ بعد از سلام و هم در کتب سته از عبد الله ابن بُحَینه سجده پیش از سلام نیز آمده کذا ذکر الشیخ ابن الهمام یا حدیثی که روایت کرده ابو داؤد و ابن ماجه و احمد و عبد الرزاق از ثوبان که پیغمبر فرمود ﷺ لکل سهو سجدتان بعد ما یسلم و بیهقی اسمعیل بن عیاش را که منفرد است بالحدیث تضعیف کرده و حق آنست که وی ثقه است زیرا که یحیی ابن معین که سخت ترین محدثان است در تحقیق رجال او را توثیق نموده و قد حققه الشیخ ابن الهمام و نه زیر آنچنان که گفته اند آنست که فعل آنحضرت ﷺ متعارض آمده پس ما تمسک بقول وی کردیم ﷺ که اقوی است از فعل چنانکه در اصول فقه اثبات یافته است خصوصا نزد تعارض فعلین

و با بقای اینها چنانچه مذهب ایشان است از رجوع بقیاس نزد تعارض حدیثین زیرا که سجود سهو مکرر نمیشود
پس بعد از سلام باید کرد تا اگر سهوی از سلام هم واقع شود جبر کرده شود بدان کلا قال الشعبی و نیز گفته
که قول سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن مسعود و عمار بن یاسر و ابن عباس و ابن الزبیر رضوان الله
علیهم اجمعین همین است و اما مالک رحمه الله زیرا که نقصان است سجده پیش از سلام میکند و سهو زیرا که زیادت
است در نماز بعد از سلام و میگوید که اگر هر دو سهو مجتمع شود یکی زاید و یکی ناقص سجود هر دو را
پیش از سلام باید کرد و امام مزنی و ابو ثور که از ائمه شافعیه است نیز همبرین اند و ابن عبد البر گفته
که این قول اولی است از قول دیگران بجهت جمع بین الخبرین و ابن دقیق العید گفته شک نیست که جمع اولی
است از ترجیح و ادعای نسخ پوشیده نماند که جمع بین الخبرین درین مذهب بهمین اعتبار است که سجده
در هر دو صورت است یعنی بعد از سلام و پیش از سلام اما مخالفت احادیث در تعیین نیز لازم می آید چنانکه
حدیث ذی الیدین که سهو در وی به نقصان است و با وجود آن سجده بعد از سلام آمده و نیز این توزیع در
تعلیق بر تقدیری صحیح است که حدیث قولی که از ثوبان روایت کرده شده است به ثبوت نپاید و چون این مطلق
وارد است جبر زیادت و جبر نقصان ساقط کرد و این توزیع که مالک کرده و لازم کرد تحمل اختلاف
فعلین بر جواز امرین و لیکن اولی وقوع اوست بعد از سجده چنانکه مذکور شد و سخن در اولویت نه در
وجوب چنانچه بیاید و نیز ابن عبد البر در ترجیح مذهب مالک گفته که این فرق موافق نظر عقل است
زیرا که در نقص جبر است پس باید که داخل اصل صلوٰة باشد و در زیادت بجهت ترغیم شیطان پس خارج
آن بود و تعقب کرده شده است این وجه بآنکه بودن سجود در زیادت بجهت ترغیم شیطان فقط ممنوع است
اینجا نیز معنی جبر دارد از جهت دفع خلل و زیادت در نماز بمعنی نقص است اگرچه بصورت زیاده نماید و سجده
در صورت نقص نیز متضمن ترغیم شیطان است و نیز بودن ترغیم خارج نماز چه لازم است چرا در نماز
نباشد الترغیم فعلی را باید بر سجده نیست و آن خود از جنس صلوٰة است خطابی گفته که فرق میان زیادت و
نقصان بر این وجه که کرده اند بر وجه صحیح نیست و ثوری گوید که اقوی مذاهب قول مالک است بعد از آن
قول احمد دیگران گویند نه بلکه مذهب احمد اقوی است که در وی مخالفت حدیث قطعا لازم نیاید و
وی کار میفرماید هر حدیث را در آنچه ورود یافته چنانکه گفت امام احمد رحمه الله میگوید در محلی که پیغمبر
صلی الله علیه وسلم سهو یعنی سجده سهو پیش از سلام کرده پیش از سلام باید کرد و در محلی که بعد از سلام کرده بعد از سلام
کند و در غیر این انواع سهو یعنی انجا که حدیثی وارد نشده و عمل آنحضرت صلی الله علیه وسلم وقوع نیافته پیش از سلام کند
زیرا که این بنظر هر موافق تر است چه سجده برای جبر نقصان نماز است و از جنس نماز است پس اگر در داخل نماز
و پیش از بیرون آمدن باشد بهتر است و از امام احمد منقول است که گفته اگر چیزی از پیغمبر صلی الله علیه وسلم مروی
نمیبود میگفتم من که سجده را مطلقا پیش از سلام باید کرد اما پوشیده نماند که حدیث قولی که گذشت

مرجح مذهب امام ابوحنیفه است چنانکه تقریر کرده شد و باید دانست که این اختلاف مذکور در سجود قبل السلام یا بعد السلام در افضلیت و اولویت است و الا در اصل جواز پیش هیچ کس سخن نیست خواه قبل کند یا بعد از جهت تعارض ادله فعلا و قولا پس هر دو وجه جائز باشد صرح به فی کتب الائمة الاربعة و داؤد ظاهری که یکی از اصحاب ظواهر است یعنی آنها که عمل بظواهر نصوص کنند و غیر منصوص را بران قیاس نکنند و قیاس را منکر باشند چنانکه در مقدمهٔ کتاب بدان اشارت کردیم بظاهریت خود رفته میگوید سجدهٔ سهو نکنند کسی الا درین پنج محل که پیغمبر ﷺ سجده کرده و در غیر این محل اگر سهو کنند سجدهٔ سهو نکنند اما مجتهدین که اصحاب رای و قیاس اند ما عدای این پنج محل را بران قیاس کنند و حکم آن را که سجده است اجرا نمایند اگر گوئی که شیخ مؤلف درین کتاب در صدد بیان عمل حضرت مصطفی است ﷺ از غیر نظر باختلاف علما چنانچه در دیباچه گفت پس چه غرض دارد در بیان ایراد مذاهب مختلفه جوابش آنست که وی در بعض مواضع تعرض بمذاهب مختلفه که مجموع آنها الامکان واحد... استنباط از احادیث مختلفه دارد نیز مینماید لاسیما درمادهٔ که مذاهب اربعه جمع شده اند و هر یکی بجانبی رفته چنانکه ماسبق در تعدیل صلوة بیان مذاهب اربعه کرد با آنکه احتمال دارد که تعرض باختلاف اقوال علما از برای تقریب و استطراد و توطیهٔ بیان مذهبی باشد که موافق ظاهر حدیث و مقصود بالبیان است چنانکه در ما نحن فیه مذهب امام احمد بلکه قول داؤد است فتدبر و از آنچه گذشت معلوم شد که سهو و نسیان ازان حضرت ﷺ وقوع داشت اما شک در نماز آنحضرت ﷺ را هرگز نبود بایی طریق که در تردد افتد و در نیابد که چند رکعت از نماز گزارده ام و بهیچ جانب جزم نتواند نمود و در صورت نسیان جزم دارد بیکجانب اگرچه خلاف واقع است اما او را بران مقرر نمیدادند و البته آنچه واقع و نفس الامر است بیادش میدادند و در صورت شک متردد و متحیر است و بالجمله بجهت غلبهٔ استغراق و توجه بجانبی نسیان از حضرت وی بوقوع آمده اما شک بوجود نیامده و میفرمود که آن از شیطان است چنانچه سیاق حدیث متفق علیه که از ابی هریره آمده است بران دلالت دارد که فرمود چون نماز کند یکی از شما می آید ورا شیطان پس تلبیس و تخلیط میکند بروی در التباس و اشتباه می اندازد تا آنکه در نمی یابد که چند گذارده است و اگرچه آنحضرت ﷺ را شک در نماز هرگز نبود اما برای تعلیم حکم آن مراعات را میفرمود که اگر کسی شک کند یعنی در شک افتد و در نیابد که سه رکعت گذارده یا چهار مثلا باید که بنا بر یقین نهد و شک را اعتبار نکند و بمقتضای او نرود و قرار دهد درینصورت مثلا بران که سه گذارده است چه گذاردن سه یقین است اگرچه چهار گذارده باشد و پیش از سلام سجدهٔ سهو کند در حدیث بخاری و مسلم بسجده سجدتین مطلق واقع شده بی تقیید بقبل السلام او بعده و در روایت موطا و ابوداؤد و ترمذی و نسائی نیز مطلق آمده نعم در بعض روایات موطا و ابوداؤد و ترمذی قبل التسلیم یا قبل ان یسلم واقع شده و ترمذی گفته حسن صحیح و در فتح الباری

از دار قطنی آورده و گفته که این زیادت بمجموع این طرق نازل از درجهٔ حسن که احتجاج بآن میتوان کرد
نبود و امام ابوحنیفه رحمة الله علیه میگوید اگر بعد از تحری ظن غالب دارد بیک جانبی بنا بر آن کند
خواه اقل بود یا اکثر زیراکه بنا بر ظن غالب اصلی مقرر است در شرع چنانکه در قبله وجز آن ولهذا در
صحیحین از ابن مسعود آمده که پیغمبر فرمود صلی الله علیه وسلم اذا شک احدکم فلیتحر الصواب ثم لیتم علیه کذا اورده
الشمنی و در جامع الاصول هم از ابن مسعود بروایت نسائی می آرد من اوهم فی صلوته فلیتحر الصواب ثم
یسجد سجدتین بعد ما یفرغ وهو جالس و ترمذی گفته که بعضی از اهل علم در صورت شک گویند اعاده کند
نماز را انتهی و مذهب امام ابوحنیفه رحمه الله آنست که اگر اول بار در شک افتاده است یعنی شک عادت او نشده است اعاده
کند والا تحری نماید و اگر بعد از تحری غلبه بیک جانب دست ندهد بنا بر اقل نهد و سجدهٔ سهو کند و امام محمد در
موطا میگوید که آثار در باب تحری غالب ظن بسیار است و میگوید و اگر این چنین نکند در یکرتجات از
سهو و شک دشوار است و در اعاده در صورت کثرت شک و اعتیاد آن حرجی تمام است و حاصل آن است
که سه حدیث درین باب ثبوت یافته یکی قول آن حضرت صلی الله علیه وسلم که فرمود چون شک کند یکی از شما
در نماز خود باید که از سر گیرد و گفته اند که این حدیث غریب است و در حدیث صحیح آمده که
چون شک کند یکی از شما باید که تحری کند صواب را و تمام کند بروی و ترمذی و ابن ماجه از ابن
عوف آورده که گفت شنیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم که میفرمود چون سهو کند یکی از شما در نماز خود و در نیابد
که یکرکعت کذارده یا دو بنا نهد بر یکی و اگر در نیابد که دو کذارده یا سه بنا نهد بر دو و اگر در نیابد
که سه کذارده یا چهار بنا بر سه نهد و دو سجده کند پیش از سلام و ترمذی گفته حدیث حسن صحیح
و چون همه این احادیث ثابت است جمع کردند میان آنها بحمل اول بر صورت عروض شک در
اول بار و ثانی بر وقوع تحری بر احد الجانبین و ثالث بر عدم وقوع تحری بر ان و این کمال جامعیت
است که بنای مذهب امام ابوحنیفه بران است و امام شافعی و امام مالک و امام احمد رحمهم الله میگویند
مطلقا یعنی خواه ظن غالب بر یکجانب باشد یا هر دو جانب برابر بود بنا بر یقین نهد گفته نشود
که صورت غلبهٔ ظن داخل شک و تردد نخواهد بود چه شک تساوی طرفین را گویند و ظن جانب
غالب چنانکه در اصطلاح علوم مقرر شده است پس این صورت از مفهوم حدیث خارج بود زیراکه
میگوئیم که این اصطلاح حادث است و در لغت و شرع شک مقابل یقین بود و ظن و وهم را شامل و بکریمهٔ ان الظن
لا یغنی من الحق شیئا استیناسی باین معنی توان یافت * فصل * در کشاده داشتن چشم در نماز آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در نماز چشم مبارک را کشاده داشتی و فرو نکرفتی چنانچه بعضی از متعبدان عادت دارند و از ینجاست
که فقها تغمیض عین را مکروه دارند و گفته اند که آن عادت یهود است و مصنف درین باب استدلال
باحادیث میکند و میگوید و در حدیث انس که بخاری در صحیح آورده چنان است که گفت عایشه را

پرده بود رنگین و منقش که جانب خانه را بآن پوشیده بود فرمود آنحضرت ﷺ که این پرده را
دور کن که همیشه تصاویر این پرده یعنی نقوش وی کذا فی شرح المشکوة للشیخ ابن الحجر الهیتمی المکی
مرا عارض میشود ولفظ حدیث این است که بود مر عایشه را قرام که پوشیده بود جانب بیت خود را
بدان و قرام بکسر قاف پرده رقیق را گویند و بعض گفته اند صفیق از صوف رنگین و بعض گفته
پرده رقیق ذو رسوم پرده غلیظ و گفته اند که مراد بستر جانب بیت بدان آنست که متاعی در جانب
بیت داشته که بدان پوشیده بود والا از ستر جدار الهی واقع شده است کذا قال الابهری فی شرح المشکوة
وفیه نظر و در مجمع البحار گفته است که مثل حجلهٔ عروس برپا کرده بود مزین و منقش والله اعلم و نیز
در حدیث متفق علیه از عایشه مرویست که آنحضرت ﷺ جامه با علم پوشید و آن جامه بود از
خز یا صوف سیاه علم دار و آن را خمیصه گویند کسی برای آنحضرت ﷺ هدیه آورده بود و برای
خاطر وی پوشیده در نماز بعلمهای آن جامه نگاه کرد چون از نماز فارغ شد فرمود که این
جامه را برای جهم صحابی مشهور است کنیت او ابو جهیم و نامش عامر بن حذیفه کذا [illegible] والابهری در
شرح مشکوة میگوید که همین ابی جهم هدیهٔ آن جامه کرده بود پس فرمود که این جامه را بر وی برید
و از برای نگاهداشت خاطر وی تا از رد جامه آزار نکشد فرمود گلیم انبجانی وی بکسر همزه و فتح آن و سکون
نون و کسر با و بعضی بفتح با نیز روایت کنند منسوب است بانبجان که نام موضعی است و بعض گویند منبج
موضعی است بشام و نسبت بوی منبجانی و انبجانی نیز گویند به تبدیل میم بهمزه و ابو جهم این گلیم را برای
خود داشته و آن خمیصه را برای آنحضرت ﷺ هدیه کرده بود پس فرمود این گلیم را از وی برای من بیارید
که علمهای این جامه در نماز مرا مشغول خاطر کردانید و از علو مقام خشوع و حضور فروتر آورد و در
حقیقت این برای تعلیم امت بود والله اعلم و در روایتی از بخاری آمده که فرمود نظر بعلمهای این جامه در
نماز کردم پس ترسیدم که مبادا مرا در فتنه اندازد و بالجمله مقصود مصنف از ایراد این دو حدیث
آنست که از اینجا معلوم شود که چشم مبارک در نماز گشاده داشتی و نپوشیدی اما پوشیده نماند که
استمرار و دوام کشادگی چشم از اینجا لازم نیاید و اگر مقصود اینست که دائم در نماز چشم بسته نبودی
تمام است اما ظاهر اینست که مقصود آنست که دائم چشم کشاده بودی و اصلا نه بستی والله اعلم باز باحادیث
دیگر استدلال میکند و میگوید و حدیث مشاهدهٔ جنت و نار در نماز و دراز کردن دست تا خوشهٔ از میوهٔ
بهشت تناول کند و بامت رساند و همیشه از آن میخورده باشند چنانکه در حدیث صحیح بخاری آمده که
روزی آنحضرت ﷺ در نماز دست خود را دراز کرد چون فارغ شد پرسیدند که این دست دراز کردن در نماز
چه بود فرمود دیدم جنت و نار را و خواستم که خوشهٔ از میوهٔ بهشت تناول کنم الحدیث و فرمود ندیدم
منظری زشت تر از منظر نار و نه منظری بهتر از منظر جنت و حدیث رد سلام باشارت دست چنانکه گذشت

وحدیث تعرض شیطان وگرفتن پیغمبر ﷺ وی را وبستن کردن چنانکه در حدیث متفق علیه از ابی هریره
آمده که گفت گفت رسول خدا ﷺ که عفریتی از جن یعنی جنی در کمال عتو ومرودت وخبث مشتق از عفارت
بمعنی خباثت وعفر وعفریت بکسر عین بمعنی خبیث آمده بر آمد یعنی از بند سلیمان علی نبینا وعلیه السلام
کذا فی شرح المشکوة تا قطع کند بر من نماز مرا والله تعالی مرا بر وی قادر گردانید وگرفتم او را وخواستم که
بربندم بستونی از ستونهای مسجد تا به بینید همه شما او را پس از ان ملاحظه کردم ورعایت نمودم دعای
برادرم سلیمان را که کرده است واز پروردگار تعالی درخواسته که به بخش مرا ملکی که نرسد ولسزد
مر هیچ یکی را بعد از من پس بملاحظه این دعای سلیمان او را گذاشتم تا خوار وزار بازگردد ودر صحیح
مسلم این حدیث بلفظی دیگر آمده وگفته که اگر ملاحظه دعای سلیمان نمیبود برمی بستم آن جنی را بستون
مسجد تا کودکان مدینه بوی بازی میکردند ومعنی ملاحظه ورعایت دعای سلیمان آن گفته اند که وی
علیه السلام درخواسته بود از خدای تعالی که تصرف در جن وامثال آن مخصوص باو باشد وبحقیقت پیغمبر
ما را ﷺ قدرت وامکان تصرف در ثقلین بیشتر وقوی تر از سلیمان علیه السلام بود ولیکن بالفعل ظهور
صورت این تصرف وتمکن مخصوص بسلیمان علیه السلام داشتند پس اگر تصرف آنحضرت ﷺ بالفعل
دران جن بظهور می آمد عدم استجابت دعای وی لازم آمدی پس رعایت حال سلیمان ودعای او کرده
بگذاشت ﷺ الحاصل مصنف میگوید که این مجموع یعنی رویت جنت ونار وخوشه وجن رویت عین
بوده آنچنان که بعضی میگویند که این رویت مثال است نه عین چه این تاویل وصرف از ظاهر است کال
آنست که بر رویت عین حمل کنند وسیاق احادیث نیز دلالت دارد بران فافهم واین دلیل است بر انکه
تغمیض عین در تمام نماز دایم ومستمر نبوده میگویند اما اگر کسی را از کشودن چشم در نماز تفرقه وپریشانی
حاصل شود وحضور وخشوع نماز را ببرد فرو گرفتن چشم در حق وی مکروه نبود بلکه باستحباب اقرب باشد
اثار بعموم دلایل که در ترغیب وتاکید اثبات حضور وخشوع وارد شده اند وعدم ورود نهی صریح از تغمیض عین
مصنف اینجا سخن بر طریقه فقاهت کرد واگر خبری واثری برین مطلب آوردی اولی واوفق بودی بروش وی والله
اعلم * فصل الاذکار بعد الصلوة آنحضرت ﷺ چون از نماز سلام دادی اینچنین است روایت مسلم وترمذی
ودر روایت نسائی چون برگشتی از نماز ودر روایت ابوداؤد چون خواستی که برگردد از نماز سه بار بگفتی
استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه ودر حدیث مسلم وترمذی مطلق واقع شده که چون
سلام دادی استغفار کردی سه بار وگفته شد مراوزاعی را که کیفیت استغفار چیست گفت میفرمود
استغفر الله استغفر الله استغفر الله ودیگر بار باستغفار این ذکر ضم کردی که اللهم انت السلام ومنک السلام
تبارکت یا ذا الجلال والاکرام رواه مسلم وبعضی بعد از منک السلام والیک یرجع السلام را زیاده کرده اند
ودر روایات صحیحه نیامده مکر همین قدر که مذکور شد کذا ذکر الشیخ ابن حجر المکی فی شرح المشکوة

وگفته به نشستن زیاده از آنکه نکشند اهل کتاب مگر از جهت آنکه نبود در نماز ایشان فصل پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بدینسبب این سخن را از عمر ع پسند کرد وکفایت دارد ادنی فصلی که واقع شود چنانکه مسلم و
ترمذی از عایشه رض آورده اند که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون سلام میداد نمی نشست مگر مقدار
آنکه میگفت این ذکر را اللهم انت السلام ومنک السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام واز حدیث بظاهر
لازم نیاید که بهمین ذکر فصل کند بلکه مقدار آنچه خوانده شود در وی این ذکر و این منافات ندارد
بخواندن ذکر دیگر مثل لا اله الا الله وحده لا شریک له الخ الحاصل ثابت نشده از آنحضرت صلی الله علیه وسلم فصل باذکاری
که مواظبت میکنند بر آن در مساجد درین اعصار مثل قراءت آیة الکرسی و تسبیحات و امثال آن و
حلوائی گفته است که لا باس است بخواندن اوراد میان فریضه و سنت و مختار آنست که فصل کند بذکری
مختصر و بخواند اوراد و اذکار بعد از سنت و قول حلوائی لا باس الخ منافات بدان ندارد زیرا که مشهور
در معنی این عبارت اولویت خلاف اوست پس گویا که گفته اولی آنست که نخواند و اگر بخواند لا باس
به و در خلاصه گفته که چون سلام دهد امام از ظهر یا مغرب یا عشا مکروه است او را مکث قاعدا ولیکن باید
که برخیزد بعد از آن تطوع نکند در مکان فرض بلکه منحرف شود بدست راست یا چپ یا پس تر آید و اگر خواهد
رجوع کند بمنزل خود برای تطوع و در نمازی که بعد از وی تطوع نیست مکروه است که در مکان خود مستقبل
قبله نشسته ماند بلکه یا برود یا برگشته مستقبل قوم به نشیند اگر در مقابل وی مسبوقی نباشد و همه برابر است
در سنت ولیکن افضل رجوع بمنزل است از برای تطوع ذکر هذا کله فی شرح ابن الهمام و در سنن ابی داؤد از
امیر المومنین علی رضی الله عنه مروی است که چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم سلام نماز بدادی بگفتی اللهم اغفرلی ما
قدمت وما اخرت وما اسررت وما اعلنت وما انت اعلم به منی انت المقدم وانت المؤخر لا اله الا انت و
در بعض روایات وما اسرفت بعد از وما اعلنت نیز واقع شده و در مسند امام احمد و سنن ابی داؤد مرویست
از زید بن ارقم که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در عقب هر نمازی میگفت اللهم ربنا ورب کل شیء انا شهید انک الرب و در
روایتی انک انت الرب وحدک لا شریک لک اللهم ربنا ورب کل شیء انا شهید ان العباد کلهم اخوة اللهم ربنا
ورب کل شیء اجعلنی مخلصا لک واهلی فی کل ساعة من الدنیا والآخرة یا ذا الجلال والاکرام اسمع واستجب
الله الاکبر الله الاکبر الله نور السموات والارض و در روایتی رب السموات والارض الله الاکبر الله الاکبر حسبی
الله ونعم الوکیل الله الاکبر الله الاکبر و در جامع الاصول بعد لا شریک لک اللهم ربنا ورب کل شیء انا شهید ان
محمدا عبدک ورسولک زیاده آورده و آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود چند سخن پیاپی است که هر که بگوید در عقب
هر نمازی هرگز نومید نه شود این عبارت ترجمهٔ لفظ حدیث است که مسلم و ترمذی و نسائی از کعب بن عجرة
روایت کرده اند که معقبات لا یخیب قائلهن او فاعلهن دبر کل صلوٰة معقبات بکسر قاف خوانده اند و
این تسبیحات را معقبات از ان نامند که بعضی از ایشان در خواندن در پی بعضی دیگر بیاید یا از جهت آنکه

هر یکی را اعاده کرده میشود مرة بعد مرة و تکرار و اعاده را پیاپی آوردن لازم نبود ... آنکه ...
نماز هو الله میشود و معنی آن را گویند که در عقب چیزها بیاید یکی از آنها الله اکبر ... و ...
از شیوخ که این تسبیحات را معقبات از آن گویند که هر یکی از آنها ملاحظت آن دارد که عقب دیگری
بیاید چنانچه در حدیث آمده است لا یضرك بایهن ابدأت و معقبات ملائکة لیل و نهار را که در
رفع اعمال بندگان و حفظ ایشان شب و روز در پی یکدیگر بیایند نیز گویند سبحان الله سی و سه بار
والحمد لله سی و سه بار الله اکبر سی و سه بار و تمامی صد لا اله الا الله وحده لا شریك له له الملك وله الحمد
وهو علی کل شیء قدیر رواه مسلم و در روایت دیگر است از مسلم از ابی هریرة الله اکبر سی و چهار بار و بآن
صد تمام شود و در روایت دیگر سبحان الله بیست و پنج بار والحمد لله بیست و پنج بار و الله اکبر بیست و
پنج بار و لا اله الا الله وحده لا شریك له له الملك وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر بیست و پنج بار در جامع الاصول
از نسائی و در مشکوة از احمد و دارمی نیز از زید بن ثابت آمده است که چون صحابه مامور شدند که بعد از هر
نماز تسبیح کنند سی و سه بار و تحمید سی و سه بار و تکبیر سی و سه بار مردی را از انصار در خواب نمودند که مردی
باوی میگوید آیا امر کرد شما را رسول خدا صلی الله علیه وسلم که تسبیح کنید بعد از هر نمازی سی و سه بار و تحمید سی و سه بار و تکبیر
سی و سه بار گفت بلی گفت اگر هر کدام را بیست و پنج بار بگوئید و تهلیل را داخل آن سازید چون صباح شد آن مرد
انصاری بحضرت رسول آمد صلی الله علیه وسلم و خواب خود را عرضه داشت فرمود همچنین کنید که آن مرد میگوید و چون
با مر رسول خدا صلی الله علیه وسلم مقرون گشت سنت شد و در روایتی از بخاری سبحان الله ده بار والحمد لله ده بار و الله اکبر
ده بار و در روایتی دیگر در صحیح مسلم سبحان الله یازده بار والحمد لله یازده بار و الله اکبر یازده بار این مجموع
سی و سه بار میشود و بعضی از علما گفته اند که این روایت که در وی هر کدام از این کلمات را یازده بار گفته تا مجموع
سی و سه بار میشود همانا تفسیر بعضی از روایانست حدیث ابی هریرة را که تسبحون و تحمدون و تکبرون
کل صلوة ثلاثا و ثلثین و این تفسیر وهمی است چه مراد آنست که هر کلمه را سی و سه بار گویند چنانچه در احادیث
دیگر منصوص علیه گشته است و در ثواب این معقبات در صحیحین آمده است که هر که آنها را بعد از هر نماز
بگوید آمرزیده شود گناهان او اگرچه مانند کف دریا بود و نیز آمده است که ابو هریره گفت که فقرای مهاجرین
در حضرت صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند یا رسول الله اهل غنا و ثروت از مسلمانان سبقت بردند از ما بدرجات
علا و نعیم مقیم فرمود چه سبب گفتند نماز کنند ایشان چنانکه ما نماز کنیم و روزه دارند چنانکه ما روزه داریم و
تصدق کنند ایشان و از ما نیاید و برده آزاد کنند و از ما نیاید فرمود چیزی شما را در آموزم که بوسیله
بدان بآنها که پیش از شما گذشته اند رسید و سبقت کنید از آنها که پس از شما آیند و هیچکس را آن فضیلت نبود
که شما را مگر آنکس را که مثل این عمل شما کند تسبحون و تحمدون و تکبرون در هر صلوة ثلاثا و ثلثین مرة
پس اغنیا نیز این حدیث شنیدند و بدان عمل کردند فقرا بار بحضرت آمدند و گفتند یا رسول الله برادران

لا ثم مما مما اتاهم الله ازين اعمال ديدند وبدان عمل كردند وبرابر ما كشتند درين عمل اكنون چه كار كنيم فرمود
پيغمبر ان كرم ذالك فضل الله يؤتيه من يشاء ازين حديث فضل غني شاكر كه بر فقير صابر حق روزه بر فقير صابر بر
لازم آيد واحاديث در صحيحين مذكور است اما در بعض احاديث ديگر آمده چون فقرا شكسته دل شدند
وغمگين گشتند حضرت رسول فرمود ﷺ غم مخوريد وغمگين نشويد كه شما پانصد سال پيشتر از
اغنيا به بهشت در روند اين حديث جزو حديثي است كه در مشكوة از ابي داود از ابي سعيد خدري آورده
واين جزاي فقر وصبر كار يست كه فقرا دارند وبحساب وسوال نعيم دنيا موقوف نمانند وسابقيت فقرا
در دخول جنت منافات بافضيلت ورفعت درجات وكثرت ثواب اعمال اغنيا ندارد وبعضي گويند كه اين
مخصوص بفقراي مهاجرين است چنانكه در حديث واقع شده فقراء مهاجرين را كمتر از فين باشد والله
اعلم وميفرمود كه هركه در پي نماز صبح پيش از آنكه سخن كند ده بار بگويد لا اله الا الله وحده لا شريك له
له الملك وله الحمد يحيي ويميت اين زيادت يحيي ويميت بيد معلوم نيست چنانكه كل شئ
وهو على كل شئ قدير را ده نيكي نويسند وهر نيكي را ده چند جزا بود واز ذنوب ويد بهاده را محو
كنند وده درجه او را بلند گردانند ودران روز در پناه الهي باشد از مكروهات واز شيطان محروس و
محفوظ گردد وهيچ گناه را چه صغيره وچه كبيره سزاواري ومجال نبود كه ويرا دريابد دران روز وضرر آن
بد وبرسد مگر شرك بخدايتعالي كه اگر معاذ الله بوجود آيد ناچار ضرر وي برسد چه شرك هرگز مغفور
نگردد چنين فرمود ولم ينبغ للذنب ان يدركه في ذلك اليوم الا الشرك بالله تعالى يعني اگر از وي گناهي غير
شرك صادر شود آمرزيده شود نه آنكه اصلا صادر نشود پس مراد بادراك ذنب ادراك ضرر واثر اوست
اين حديث ترمذي است از ابي ذر وگفته اين حديث حسن صحيح غريب وامام احمد از عبد الرحمن بن
غنم نيز مثل اين روايت كرده ودر روي ذكر صلوة مغرب نيز هست وبجاي قبل ان يتكلم قبل ان ينصرف ويثني
رجليه آورده وبعد از وله الحمد بيده الخير نيز ذكر كرده ودر آخر حديث گفته كه باشد آنمرد يعني
گوينده اين كلمات افضل الناس عملا مگر مردي كه افضل ازان بيارد يعني اكثر ازين عمل بيارد از تسبيح يا غير
آن ودر مسند امام احمد ثابت است بروايت ام سلمه رضه انه كه آنحضرت ﷺ علم تعليم كرد ابنته فاطمة
دختر خود را كه فاطمه است رضه لما جاءت هر گاه كه آمد فاطمه رضه تساله الخادم دران حال كه مي طلبيد ازان حضرت
ﷺ خادم را يعني جاريه كه خدمت كند آورده اند كه دست مبارك وي رضه از بس آسيا كردن آبله شده ودوش وي
از آب كشيدن شوخ بسته بود ورنگ روي وي از غبار جاروب دادن ودود طعام پختن تيره گشته ودر بعض
روايات آمده كه چون علي مرتضى رضه را با فاطمه زهرا رضه تزويج كردند مرتضى رضه از خدمت وكار بار خانه بحضرت
شكايت كرد آنحضرت فرمود ﷺ كار درون خانه از طعام پختن وجاروب دادن وامثال آن فاطمه كند وكار بيرون
خانه مثل آب كشيدن وطعام خريدن تو الله تو ساز د وبالجمله چون فاطمه رضه بطلب خادم آمد حضرت در

حاله نمودند چون آمدند پرسیدند که فاطمه بنت من برای چه آمده بود گفت عایشه برای طلب خادم آمده
بود پس رفت آنحضرت ﷺ بخانه فاطمه و به نشست بر سر وی و گفت یا فاطمه خادم مطلبی خادم خود اینک نزد
ما نیست و چون از جائی بیاید خبر کنم تا بدهم ترا پس از ان فرمود یا فاطمه محنت و مشقت دنیا سهل است
طریق میکند رهم یا فاطمه تقوی و بند کی کن خدایرا و خدمت کن مر اهل خانه خود را من ترا چیزی بیاموزم که
بهتر است از خادم و ان اینست تسبیح لله و در روایتی تسبیحین بدون ان آمده تسبیح کنی مر خدا را تبارک و
تعالی را عند النوم نزد خواب رفتن ثلاثا و ثلثین سی و سه بار و تحمید به و در ان روایت دیگر تحمیدین ثلاثا
و ثلثین و حمد کوی اورا سی و سه بار و تکبیر به و در ان روایت تکبیرین ثلاثا و ثلثین و تکبیر کوئی سی و سه بار انچه
مذکور است در کتب از روایت بخاری و مسلم و ابی داؤد و ترمذی آنست که تکبیر اربعا و ثلثین فرمود
و در بعض روایات آمده که یکی از انها لا علی التعیین اربعا و ثلثین فرمود و عدد مائة بدان تمام شود اما آنکه
مصنف این مرتبه را ثلاثا و ثلثین فرموده مگر نزد وی ثابت شده باشد والله اعلم و در روایت دیگر از صحیحین
از علی و فاطمه آمده که بهر دو خطاب فرموده و تعلیم نموده است و آمده است که بعد از ان
علی و فاطمه این ورد را هرگز از دست نداد و فرمود علی مرتضی که از انگاه که این را از آنحضرت
ﷺ شنیدم هرگز از من فوت نشد و نه در لیلة صفین تا در آخر شب بیاد من آمد و بخواندم و نیز
این تعلیم کرد که و اذا صلیت الصبح و چون بگذاری نماز صبح را ان تقول بگوئی این کلمه را که لا اله الا الله
وحده لا شریک له له الملک وله الحمد و هو علی کل شیء قدیر عشر مرات ده بار و بعد صلوٰة المغرب و بگوی پس
از نماز مغرب عشر مرات و آنحضرت ﷺ در عقب نماز بامداد میگفت اللهم اصلح لی دینی الذی هو عصمة
امری و در بعض روایات دینی الذی جعلته لی عصمة و اصلح لی دنیای التی جعلت فیها معاشی و اصلح لی
آخرتی التی فیها معادی و اجعل الحیوٰة زیادة لی فی کل خیر و اجعل الموت راحة لی من کل شر اللهم انی اعوذ
برضاک من سخطک و اعوذ بعفوک من نقمتک و اعوذ بک منک لا مانع لما اعطیت و لا معطی لما منعت و لا ینفع
ذا الجد منک الجد و در جامع الاصول این را از روایت نسائی از کعب احبار آورده که گفت سوگند بخدائی
که شکافت دریا را برای موسی که ما می یابیم در توریت که داؤد پیغمبر خدا چون بر میگشت از نماز خود
میخواند این دعا را و کعب از صهیب نیز روایت کرد که محمد ﷺ میخواند این کلمات نزد برگشتن از نماز
خود ابو ایوب انصاری نیز گفت هرگاه نماز میگذاردم از پی پیغمبر ﷺ هیچ وقت نبود که بعد از
سلام نگفتی اللهم اغفر لی خطایای و ذنوبی کلها اللهم انعشنی و اجبرنی و ارزقنی و اهدنی لصالح الاعمال
والاخلاق انه لا یهدی لصالحها الا انت و اصرف عنی سیئها فانه لا یصرف سیئها الا انت و فرمود آنحضرت ﷺ
اذا صلیت الصبح و چون بگذاری نماز صبح را فقل پس بگو قبل ان تتکلم پیش از آنکه سخن گوئی اللهم
اجرنی من النار هفت مرات هفت بار فانک ان مت پس بدرستیکه اگر بمیری فی یومک در ان روز کتب

[illegible] بر اینجوا از امن النار نامهٔ رستگاری از آتش دوزخ و جواز در آمدن با مهٔ
[illegible] که [illegible] بگیرد که هیچکس بوی در راه تعرض نکند و اذا صلیت المغرب فقل قبل ان تتکلم
اللهم اجرنی من النار سبع مرات فانك ان مت من ليلتك كتب الله لك جوازا من النار این حدیث در صحیح ابن
حبان است و در جامع الاصول از سنن ابی داؤد نیز آورده ولیکن بتقدیم ذکر صلوٰة مغرب بر صلوٰة
صبح و در سنن نسائی نیز آورده از روایت ابی امامه من قراء آیة الکرسی زاد الطبرانی وقل هو الله احد
یعنی گفته است هر که بخواند آیة الکرسی وقل هو الله احد فی دبر کل صلوٰة مکتوبة در پس هر نماز فریضه
لم یمنعه منع نکند او را من دخول الجنة از در آمدن بهشت الا ان یموت وفی روایة الا الموت در این
عبارت اشکال مشهور است چه ظاهر چنان مینماید که گویند الا الحیٰوة چه مانع از دخول جنت
حیات است که در این عالم پای بند آنست ممات خود سبب دخول جنت است نه مانع از آن و در توجیه
آن میگویند مراد بموت در اینجا حیات است مجازا زانکه قابل است و منتهی شونده
بموت است موت نام کرده و این توجیه در غایت بعد و ضعف است و نیز گفته اند که مراد تا آخر
[illegible] و بعضی گفته اند که مراد از موت بودن بنده است در قبر پیش از بعث و چون مبعوث
شود در آید در بهشت بی توقف و بعضی گفته اند که مراد آنست که مانع از دخول جنت الآن معجلا
وجود موت است و شرط بودن او مر دخول جنت را که موجل است اگر وجود موت و شرطیت وی نمی بود
بالفعل در بهشت می در آمد و باین توجیه مراد دخول جنت است در انشاء حیات عاجل مبالغة و بر این
تقدیر جایز است که گفته شود مراد آنست که اگر وجوب موت و لزوم ذوق او مر هر نفس را بحکم کل
نفس ذائقة الموت نمیبود می در آمد در بهشت الآن معجلا ولیکن لازم می آید وجوب موت در بهشت
و بهشت جای موت نبود و باین جهت در دخول جنت تعجیل و تاخیر راه یافت و طیبی گفته که
موت سبا حجزا است میان تالی آیة الکرسی و دخول جنت چون متحقق شود و منقضی گردد حاصل شود
دخول جنت فافهم و چون در این حدیث اختلافی بود در میان محدثین مصنف بسط کلام کرد در اثبات
و تصحیح آن و گفت و این حدیث را جماعتی دیگر غیر نسائی نیز روایت کرده مثل طبرانی و رویانی و دارقطنی
و ابن حبان و غیر ایشان و بعضی از حفاظ میگویند که این حدیث آیة الکرسی بعد از نماز صحیح است
و ابن الجوزی چنانکه عادت اوست از افراط و مبادرت بحکم بر حدیث بوضع آن را در موضوعات ذکر
کرده و حفاظ بر وی یعنی بر ابن الجوزی از این جهت که این حدیث را از موضوعات ذکر
کرده طعن کرده اند و گفته که ذکر کردن او این حدیث را در موضوعات خطا است و ابن جوزی استدلال
بضعف محمد بن حمید که راوی حدیث آیة الکرسی است کرده و حکم او بضعف محمد بن حمید خطا است
زیرا که این شخص را بخاری که در تصحیح و تنقید رجال فوق الکل است تعدیل کرده و یحیی بن

معین که محدث رجال است و احمد ابن قدامه است در تنقید رواة توثیق کرده و ابن ... معاذ بن عمر را
ویحیی را ابن معین گان اعتماد است بر عدالت و وثاقت وی و در معجم طبرانی آمده است من قرأ آیة الکرسی
فی دبر الصلوة المکتوبة کان فی ذمة الله الی الصلوة الاخری هرکه بخواند آیة الکرسی بعد از نماز
فرض باشد در پناه و عهد و امان وی تا نماز آینده و این حدیث را جماعتی از صحابه روایت کرده اند
از آنجمله امیرالمومنین علی است رضی الله عنه و کرم الله وجهه و در مشکات حدیث امیرالمومنین را چنین آورده که
گفت شنیدم پیغمبر خدا را ﷺ که گفت بر چوبهای این منبر هرکه بخواند آیة الکرسی را بعد از هر نماز
منع نکند او را از در آمدن بهشت مگر موت و هرکه بخواند او را هنگامی که بخواب رود ایمن کرد الله او را
خدای تعالی بر سرای وی و سرای همسایه و اهل چند سرای دیگر که گرد او بند رواه البیهقی فی شعب
الایمان وقال اسناده ضعیف و از جملهٔ صحابه که این حدیث را روایت کرده اند جابر بن عبد الله و عبد الله
بن عمر و انس بن مالک و مغیرة بن شعبه و ابو امامه است رض و چون این حدیث بچندین طرق مختلفه
و مخارج متعدده مروی شده است ثابت بود زیراکه اختلاف طرق و مخارج حدیث دال است بر آنکه
این حدیث را اصلی صحیح است و اقلش آنکه موضوع نیست و در فضایل آیة الکرسی احادیث
علی الاطلاق بی تقیید به خواندن آن عقیب صلوة بسیار آمده و بعضی از آنها بی وصمت ضعفی نزد محدثین نیست
سیوطی در جمع الجوامع آورده که امیرالمومنین علی مرتضی رض فرمود سید آیات قرآن الله لا اله الا هو
الحی القیوم است و فرمود هیچ مرد را ندانم که زائیده شده در اسلام و بمرتبهٔ عقل رسیده که
در خواب رود و این آیت را نخواند پروردگار تعالی این آیت را به پیغمبر شما داده از گنجی که زیر عرش
عظیم نهاده است و هیچ پیغمبر دیگر را داده نشده و من شب نکنم مگر آنکه آن را سه بار بخوانم در دو رکعت
سنت که بعد از عشا بگزارم و در وتر خوانم و چون بخواب روم نیز خوانم و از آنگاه که از حضرت رسالت
ﷺ شنیده ام هرگز آن را ترک نکرده ام و فرمود شنیده ام رسول خدا را ﷺ که گفت سید پیغمبران
آدم است علیه السلام و سید عرب محمد است ﷺ و سید فارس سلمان و سید روم صهیب و سید حبشه
بلال و سید درختان سدره و سید اشهر اشهر حرم و سید ایام جمعه و سید کلام قرآن و سید قرآن بقره و
سید بقره آیة الکرسی در وی پنجاه کلمه است و در هر کلمه پنجاه برکت و در بعض روایات هفتاد برکت
و این حدیث بی توهم وضعی نیست والله اعلم و از ابی بن کعب در صحیح مرویست که آنحضرت ﷺ
از وی پرسید که عظیم تر آیتی در قرآن کدام است ابی بن کعب گفت خدا و رسول خدا داناتر است
بعد از آن آنحضرت ﷺ سه بار این سوال تکرار کرد پس گفت ابی عظیم تر آیتی در قرآن الله لا اله الا هو الحی
القیوم است آنحضرت ﷺ دستی بر سینهٔ وی زد و گفت گوارا باد ترا این علم ای ابا المنذر
و حدیث بخاری از ابی هریره در فضیلت آیة الکرسی که در وی صدقه و زکوة رب مذکور شده معروف است

و در آخر ... خاتمهٔ کتاب بیاید انشاء الله تعالی و عقبة بن عامر روایت کرده گفت امرنی رسول الله امر کرد
مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان اقرأ بالمعوذات بخواندن معوذات فی دبر کل صلوة بعد از هر نماز فرض رواه احمد
وابوداود والنسائی والبیهقی معوذات بکسر واو مشدده از تعویذ کرمانی گفته که مراد بآن معوذتین است
یعنی قل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس وایراد صیغهٔ جمع بنا بر مذهب اقل الجمع اثنان است یا مراد معوذتین
با سورهٔ اخلاص است تغلیبا یا مراد آیات که متضمن معنی استعاذه است و تفویض و توکل شامل معوذتین
وامثال آن مثل قوله تعالی قل رب اعوذ بک من همزات الشیاطین الایة وقوله عز وجل انی توکلت علی الله
ربی وربکم وقول وی سبحانه * وان یکاد الذین کفروا * الآیات یا مراد کلمات معوذه است و بعضی گفته اند
یا معوذتین و سورهٔ اخلاص والکافرون مراد است زیرا که در اینها براءت نسبت از شرک که در معنی استعاذه است و در
روایتی معوذتین نیز آمده فلا اشکال و این حدیث در غایت صحت است و در درجهٔ اعلا است از صحت
و وصیت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم معاذ را که در عقب هر نماز بگوید اللهم اعنی علی ذکرک وشکرک
وحسن عبادتک و فرمود والله من دوست میدارم ترا ای معاذ پس ترک مکن خواندن این دعا را عقب
هر نماز روایت کرد این حدیث را ابوداود و نسائی از معاذ و این حدیث معاذ معروف است میان علما و مسلسل
است بقول انی لاحبک و بطرق کثیرهٔ صحیحه آمده و در معجم طبرانی است از حدیث جابر که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فرمود ثلث سه خصلت است من جاء بهن کسی که بیارد آنها را و عمل کند بدان مع الایمان با ایمان
چه عمل خیر بی ایمان فایده نکند و اعتبار ندارد و ظاهر آنست که مراد با ایمان یقین و حسنه بود دخل من
ای ابواب الجنة شاء در آید از هر در بهشت که خواهد و زوج من الحور العین و تزویج کرده شود از
حور عین حیث شاء هر جا که خواهد یا هر وقت که خواهد و اگر حیث را استعاره برای معنی ماد ارند یعنی
اگرچه که خواهد نیز صورتی دارد و این اوفق است بمعنی اگرچه بعد من حیث اللفظ بعیدی دارد خصلت
اول این است که من عفا عن قاتله هر که عفو کند از قاتل خود و وصیت کند بعفو یا اضافت بادنی ملابسه است
و مراد قاتل ولی اوست که حق قصاص بروی دارد و خصلت دوم آنکه ادی دینا خفیا ادا کند دین مخفی
را که کسی ندانند مگر او و دائن یعنی گواه بران ندارد یا دائن نیز ندانند و فراموش کرده باشد یا مورث
وی داده باشد بی علم وی و سیوم آنکه قرأ فی دبر کل صلوة مکتوبة بخواند در پس هر نماز فرض عشر
مرات ده بار قل هو الله احد فقال پس گفت ابوبکر رضه بطریق التماس او احدیهن یا یکی ازین سه خصلت بیارد
یا رسول الله پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم التماس صدیق رضه قبول داشت وانچه گفت مقرر داشت فقال او احدیهن
پس فرمود یا یکی ازین سه خصلت بیارد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از نماز صبح گفتی اللهم انی اصبحت
لا استطیع دفع ما اکره ولا املک نفع ما ارجو واصبح الامر و در بعض روایات امری بید غیری واصبحت مرتهنا
بعملی فلا فقیر افقر منی اللهم لا تشمت بی عدوی ولا تسؤ بی صدیقی عدو و صدیق هر دشمن و دوست را شامل

راست از جن وانس دینی و دنیاوی ام دنیا ریکه مد دکند گردین و آخرت آن هر دو را [illegible]
دار وی لازم اید اللهم لا تجعل مصیبتی فی دینی چون مصیبت دین عظیم تر است [illegible]
در مصیبت دنیاوی صبر کند و نظر بر الطاف خفیه الهی تعالی دارد ثواب صبر و ملاحظه آن الطاف هر آن نقصان
کند و باید نظر نیز ذکر کرد و فرمود ولا تجعل الدنیا اکبر همی ودر تقیید باکبر اشارتست بانکه آدمی تا هر
قید حیاتست بی هم دنیا نخواهد بود و همچنین در قولش ولا مبلغ علمی ولا تسلط علی من لا یرحمنی
از جبابره و ظلمه جن وانس واشد آن نفس است که از تسلط آن خدا نگاهدارد اللهم بک اصبحنا وبک امسینا
وبک نحیی وبک نموت اللهم ما اصبح بی من نعمة او باحد من خلقک فمنک وحدک لا شریک لک فلک الحمد
ولک الشکر اصبحنا واصبح الملک لله رب العالمین اللهم انی اسألک خیر هذا الیوم فتحه ونصره ونوره وبرکته و
هداه واعوذ بک من شر ما فیه ودر بعض روایات من شره وشر ما فیه وشر ما بعده اللهم عافنی فی بدنی اللهم
عافنی فی سمعی اللهم عافنی فی بصری اللهم رحمتک ارجو فلا تکلنی الی نفسی طرفة عین ودر بعض روایات
ولا اقل من ذلک نیز آمده واصلح لی شانه کله لا اله الا انت اللهم انی اعوذ بک من الهم والحزن واعوذ بک
من العجز والکسل واعوذ بک من البخل والجبن واعوذ بک من غلبة الدین وقهر الرجال اللهم اکفنی بحلالک
عن حرامک واغننی بفضلک عمن سواک یا حی یا قیوم تنبیه معنی بعد صلوة دانسته شد که [illegible] ونیز
باید دانست که ادعیه بعد صلوة بسیار است هرچه از انها خوانده شود کلا او بعضا باعث احراز فضیلت واتباع
سنت کرده بمثل این معنی تصریح کرده امام محیی الدین نووی در حضورات استفتاح صلوة چنانکه
گذشت وظاهر آنست که فعل آنحضرت ﷺ نیز همه برین نسق بوده آنکه بر جمیع دعوات در جمیع
اوقات مواظبت نموده ونیز گفته اند که از ندب وترغیب آنحضرت ﷺ در خواندن اذکار عمل آنحضرت
بدان لازم نیاید والا فرقی نماند میان سنت ومندوب * فصل * در سنن رواتب از نماز * مراد سنن
رواتب نمازها سنت غیر فرایض که در روز وشب بطریق راتب وتوظیف میگذارد [illegible]
جهت ذکر چهار رکعت پیش از عصر وچهار رکعت شب در میان آن ولیکن قول او که گفت که هر روز
بران مواظبت میشود صورة منافاتی بآن دارد مگر آنها را مستثنی از حد [illegible] علیه ومؤکدات دارد هرچند
در مرتبه کمتر از دیگران باشند ومؤکدات همه در یک مرتبه نیستند چنانکه معلوم شود یا مواظبت را حمل
بر اعم از معنی تاکید کنند ولیکن در معنی راتبه معنی دوام معتبر است ومأخوذ است از رتوب که بمعنی
دوام وثبوت است کذا فی بعض شروح المشکوة وگفته اند هر جا که مواظبت مطلق مذکور کرده مراد مع
الترک احیانا بود چنانکه معنی سنت است وآنجا که مقید بعدم ترک کرده امارت وجوب است کذا فی بعض
شروح الهدایة واگر مقید بترک مذکور کرده مقصود ظاهر است فافهم امام آنحضرت دو رکعت [illegible] وتر
سفر وحضر هر روز لیست که هیچ سنت راتبه گذارده باشد بجز رکعتین فجر وظاهر چنانکه بیاید دو رکعت

پیش از ... دو رکعت پیش از ظهر و دو رکعت بعد از آن و دو رکعت بعد از مغرب و دو رکعت
بعد از عشا الحدیث آمده است در کتب ستهٔ از حدیث ابن عمر رض با تبدیلی از اختلاف در الفاظ آن و
زیاده کرده در صحیحین لفظ فی بیته بعد از مغرب و عشا و بخاری آورده که ابن عمر گفت حدیث کرد مرا
حفصه که میکرد وی صلی الله علیه وسلم دو رکعت خفیفه بعد از طلوع فجر و این ساعتی بود که نبود که در نمی آمد من
بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و باین اندام معلوم شد که سنت فجر نیز در بیت بود و احادیث صریح تر از این درین باب آمده
چنانکه در صلوة لیل بیاید و سنیت دو رکعت پیش از ظهر مذهب شافعی است و متمسک وی همین حدیث ابن
عمر رض است و در کردن چهار رکعت پیش از وی نیز احادیث آمده که دلیل امام ابو حنیفه است ترمذی و نسائی
و ابن ماجه از عایشه رض و مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی از ام حبیبه آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود
کسیکه بکند ادای دوازده رکعت در روز و شب و در روایتی کسیکه مداومت کند بر دوازده رکعت از سنت و
در روایتی دوازده رکعت تطوع غیر فریضه بنا کند برای او الله تعالی خانه در بهشت و زیاده کرده ترمذی
این تفصیل را که چهار رکعت پیش از ظهر و دو رکعت بعد از وی و دو رکعت بعد از مغرب و دو رکعت
بعد از عشا و دو رکعت پیش از فجر و اگر چه ترمذی حدیث عایشه رض را غریب من هذا الوجه گفته و در
بعضی از رجال وی سخن کرده ولیکن حدیث ام حبیبه که گفته اند رواه الجماعة الا البخاری شاهد
این حدیث است و ترمذی در جامع خود از عاصم بن ضمره از امیر المومنین علی رض آورده که میگفت میکرد
پیغمبر صلی الله علیه وسلم پیش از ظهر چهار رکعت و بعد از وی دو رکعت و گفته که درین باب حدیث از
عایشه رض و ام حبیبه نیز آمده و حدیث علی رض حسن است و همین است عمل اکثر اهل علم از اصحاب
پیغمبر صلی الله علیه وسلم و آنها که بعد از ایشانند و همین است قول سفیان ثوری و ابن المبارک و اسحق و بعضی
از اهل علم گفته اند صلوة لیل و نهار دوگان دوگان است و مقصود ایشان آنست که فصل کند
میان رکعتین و باین قائل است شافعی و احمد و نیز از عایشه رض آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم چهار رکعت
را پیش از ظهر نمیکرد دو بعد از وی میکرد و این راه طرق است انتهی و مسلم و ابوداود از عبد الله
بن شقیق آورده اند که گفت پرسیدم عایشه رض را از صلوة تطوع رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت میکرد در خانه
خود پیش از ظهر چهار رکعت پس بیرون می آمد و میگذارد نماز بمردم پس در می آمد بخانه و میگذارد
دو رکعت و ابوداود در سنن خود و ترمذی در شمایل از ابو ایوب انصاری آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود
چهار رکعت است پیش از ظهر که نیست در آنها تسلیم گشاده میشود برای آنها درهای آسمان و در موطای
امام محمد نیز مثل این آمده و نزد شافعی رحمه الله نیز چهار آمده است ولیکن بدو سلام و ترمذی وجه آن را بیان کرده
چنانچه نقل کردیم * تنبیه * در اثبات سنیت چهار رکعت پیش از ظهر دو طریق است یکی اثبات آن بحدیث
ام حبیبه و غیر آن که در آنجا ترغیب بر گذاردن آنها نموده اند ولیکن گفته اند که از ترغیب و بیان فضیلت

مواظبت آنحضرت ﷺ بران لازم نیاید تا سنیت آن ثابت شود نهایت آن [illegible]
در اثبات آن جمع و تطبیق است میان احادیث که در بعضی از انها دو رکعت آمده و در بعضی چهار با آنکه
چهار را بجهت شریف میگذارد و عایشه نه آن را دید نه ابن عمر و وی دو رکعت که در مسجد آمده
میگذارد تحیهٔ مسجد دید و ابن عمر آنرا سنت ظهر پنداشت با آنکه اعتقاد ابن عمر آن بود که سنت ظهر
همان دو رکعت است و چهار رکعت در روی دیگر است که در وقت زوال شمس میگذارد از جهت فتح درهای
آسمان در آن وقت و اشارت باین هر دو وجه در کلام مصنف بیاید و سنتکلم علیه و از آنحضرت ﷺ دو رکعت بعد
از ظهر وقتی فوت شد بعد از عصر آن را قضا کرد چنانچه در صحیح بخاری آمده است که روزی آنحضرت ﷺ را
دیدند که بعد از عصر دو رکعت میگذارد پس ام سلمه جاریه در حضرت وی فرستاد تا از ان به پرسید فرمود
این دو رکعت بعد از ظهر است که بجهت اجتماع وفود فوت شده بود آن را قضا کردم و تمام حدیث در
باب اشارة در نماز بدست گذشت و همیشه آنحضرت ﷺ بعد از فرض عصر دو رکعت گذاردی چنانکه در
جامع الاصول از بخاری و مسلم و ابی داؤد و نسائی از عایشه نه آورده که گفت دو نماز بود که ترک نمیکرد آنحضرت
ﷺ آن را در سر و علانیه در سفر و حضر دو رکعت پیش از صبح و دو رکعت بعد از عصر و میگذارد آنرا
تا ملاقی شد پروردگار خود را عز و جل و احادیث در این باب بطرق متعدده آمده صریح در آنکه آن راتبهٔ
عصر بود و قاطع آن تاویل که بعض میگویند که آن قضای رکعتین ظهر بود که مشغول شده بود از ان بجهت اشتغال
بوفد عبد القیس و در روایتی از وی آمده که گفت میگذارد وی ﷺ دو رکعت پیش از عصر روزی قسمت مال
از ان شاغل آمد پس بگذارد آن را بعد از عصر بعد از ان مداومت نمود بران و عادت شریف وی بران
بود که چون در وقتی نمازی میکرد دیگر بروی مداومت مینمود و در روایتی آمده که این دو رکعت
در خانه میگذارد نه در مسجد بقصد تخفیف بر امت و محبوب میداشت تخفیف امت را و از این جهت
میگویند بعضی و این یعنی گذاردن دو رکعت بعد از عصر از خصائص آنحضرت ﷺ بود و در حق
غیر وی مکروه چنانکه در روایت ابی داؤد آمده که میگذارد رسول خدا ﷺ دو رکعت بعد از عصر
و نهی میکرد از ان و میداشت صوم وصال و نهی میکرد از ان و نهی از رکعتین در صحیح بخاری نیز مذکور
است و لیکن حدیث دیگر از ابی داؤد که در جامع الاصول آورده است که پرسیده شد ابن عمر از
رکعتین قبل المغرب پس گفت ندیدم هیچ یکی را در عهد رسول ﷺ که میگذارد آن را و رخصت کرد
آنحضرت ﷺ در رکعتین بعد از عصر دلالت دارد بر بودن آن از خصائص حضرت ﷺ و نهی مردم از ان و در
بعضی آثار آمده که امام احمد را دیدند که در درون خانه خود میگذارد گفتند چرا پنهان میگذاری گفت
از بیم مردم و بالجمله احادیث در نهی از این دو رکعت و از مطلق نماز بعد از عصر غالب و قوی است
و مختار جمهور علما نیز همین است پس حق آن میداند که آن از خصائص آنحضرت ﷺ بود و در حق غیر

وفي بكروه چنانچه مصنف گفت والله اعلم وچون مختار نزد مصنف ركعتين است پيش از ظهر واحاديث صحيحه در چهار ركعت نيز وارد شد گفت وگاه پيش از ظهر چهار ركعت گذاردي ولفظ بخاري وابي داؤد ونسائي كه از عايشه رض روايت كرده اند اينست كه كان لا يدع اربعا قبل الظهر وركعتين قبل الغداة بود پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم كه ترك نميكرد چهار ركعت پيش از ظهر ودو ركعت پيش از بامداد وشيخ ابن الهمام از سنن سعيد بن منصور از براء بن عازب آورده كه گفت گفت رسول خدا صلى الله عليه وسلم كسي كه بگذارد پيش از ظهر چهار ركعت گويا كه تهجد كرد در شب وهركه بگذارد مثل آن بعد از عشا گويا كه در شب قدر گذارد وبيهقي اين را از قول عايشه رض ونسائي ودارقطني از قول كعب روايت كرده اند وموقوف درينجا مثل مرفوع است زيراكه مقادير ثواب جز بسماع از حضرت رسول صلى الله عليه وسلم نتوان دانست وقول صحابي در آنچه بقياس نتوان يافت محمول است بر سماع چنانچه در مقدمه گذشت وليكن علما كه قائل اند بدو ركعت اين حديث را براي اصرار ومواظبت بر چهار ركعت پيش از ظهر در تاويل كرده اند يكي آنكه چون سنت ظهر در خانه گذاردي چهار ركعت گذاردي واخبار عايشه رض از حال درون خانه است كه ميديد وچون در مسجد بودي دو ركعت گذاردي وابن عمر از ينحال خبر داد وچون روايتي صريح باختلاف حالتين وارد نشده است لاجرم حمل بروي تاويل وصرف از ظاهر بود اگرچه از قول عايشه رض كه گفت كان يصلي في بيته قبل الظهر اربعا استيناسي باين معني ميتوان يافت ودوم تاويل آنكه چهار ركعت نمازي بود مستقل سواي سنت راتبهٔ ظهر كه در عقب زوال شمس ميگذارد وميفرمود كه هذه يعني اين ساعت بعد از زوال شمس ساعة تفتح فيها ساعتي است كه كشاده ميشود دروي ابواب السماء درهاي آسمان واحب ودوست ميدارم ان يصعد لي كه صعود كند بجناب حق وبررود براي من فيها عمل صالح درين ساعت عمل صالح وچون نماز افضل اعمال صالحه است ونيز اينوقت حضور نماز است فعل نماز درو افضل وانسب باشد وبرين تاويل سنت ظهر همان دو ركعت باشد وچهار ركعت تطوع غير آن سنت واين نيز خلاف ظاهر است چه ظاهر لفظ احاديث كه گفت چهار ركعت ميگذارد پيش از ظهر ودو ركعت بعد از ظهر واين است كه مرد وراتبهٔ ظهر باشد گوچهار ديگر بجهت زوال نيز ميگذارده باشد يا همين راتبهٔ ظهر را اين فضيلت باشد چنانچه بعض علما گفته اند كه مراد احاديث فتح ابواب صعود عمل نيز سنت ظهر است واثبات اين فضيلت منافات بسنيت ندارد باوجود ثبوت مواظبت وحديث عايشه رض كه مسلم وابي داؤد از عبد الله بن شقيق روايت كرده صريح است در آنكه آن چهار ركعت درون خانه ميگذارد سنت راتبهٔ ظهر بود كما مر والله اعلم وعبد الله بن مسعود رض بعد از زوال هشت ركعت ميگذارد احتمال دارد كه اين هشت ركعت مستقل بوده باشد ورأي سنت ظهر يا سنت ظهر داخل آن بود وميگفت ابن مسعود انهن اين هشت ركعت يعدلن برابري

مثابة انك ملائكة راضين المسلمين والمومنين از مسلمانان و مومنان یعنی اصل و ما بعد در نیت سلام بما فرشتگان
انکه مقربان درگاه الهی و سابق در وجود و طاعت و عبادت اند و مومنان در پیشانی تابع و لاحق بایشانند و
بعضی گفته اند که مراد بسلام التحیات تشهد است از جهت اشتمال او بر سلام رواه روایت کرد این حدیث را احمد
و ترمذی معنا یعنی گفت ترمذی هذا حدیث حسن و نیز گفت درین باب حدیث از عبد الله بن عمرو نیز
آمده بدانکه در جامع الاصول و مشکوة که این حدیث را از ترمذی آورده قبل العصر است و ترمذی نیز در جامع
خود این را در باب ما جاء من الاربع قبل العصر آورده و در جامع الاصول در روایة عصر ذکر کرده و
شاید که لفظ الظهر در عبارت مصنف از سهو قلم است ولیکن چون در روایة ظهر ذکر کرده معلوم میشود که از
اشتباه نظر است در آن کتب و صواب آنست کان یصلی قبل العصر اربع رکعات والله اعلم و نیز امیر المومنین علی نه
روایت کرده که پیغمبر ﷺ هر روز شانزده رکعت سنت میگزارد چهار رکعت پیش از ظهر و دو بعد از ان
و چهار پیش از عصر و چهار رکعت در وقت ضحی و این بعضی است از حدیث مطول اما علماء را اسناد آن سخن
گفته اند این حدیث مطول در بعضی کتب بسط نیافته تا تتمه آن رکعتی که علما کرده ذکر میکردیم و با وجود آن
عددی که در تفصیل شانزده گفته و شمرده شانزده نمیشود مگر آنکه گفته شود دو رکعت پیش از نماز فجر را
بجهت ظهور و شهرت آن ذکر نکرده تا مجموع شانزده شود و علم ذکر سنت مغرب و عشا بنا بر آنست که مقصود
بیان رکعات سنت روز است نعم اگر چهار رکعت ضحی نشمارند سنن رواتب با اربع قبل العصر شانزده میشود
چنانکه از بعضی شارحان مگر آنکه گفته شود که قول او و چهار رکعت ضحی عطف است بر شانزده و باقی
سنن رواتب را ذکر نکرده اعتماد اعلی شهرتها فقط بر و ابن عمر نه روایت میکند از پیغمبر ﷺ که فرمود
رحم الله رحمت کناد خدای تعالی امرا مردی را که صلی قبل العصر بگزارد پیش از عصر چهار رکعات را
این حدیث را احمد و ترمذی و ابوداود روایت کرده اند و ابن خزیمه و ابن حبان در صحیحین خود
آورده و گفت ترمذی حسن غریب و ابن حبان این حدیث را تصحیح کرده و آنچه مذکور شد از
امیر المومنین علی نه نیز در قبل العصر است که مصنف آن را در سنت پیش از ظهر آورده چنانکه گفته شد
و نیز ابوداود از امیر المومنین علی نه پیش از عصر دو رکعت روایت کرده و ترمذی و احمد در این حدیث
بجای رکعتین اربعا آورده و از جهت اختلاف این روایات است که مذهب حنفی تخییر است میان چهار
و دو و جمعا بین الاحادیث و چهار افضل است چنانچه در کتب اصول فقه تحقیق آن نموده اند و دو رکعت پیش
از مغرب صحابه نه میگزاردند و منع نفرمود چنانکه در روایت مسلم آمده که از انس پرسیدند که پیغمبر ﷺ
دو رکعت پیش از مغرب میگزارد گفت نمیگزارد ولیکن میدید ما را که میگزاردیم پس نه امر میکرد ما را و
نه نهی مینمود ما را و نیز بخاری و مسلم و نسائی از انس آورده اند که چون موذن اذان مغرب میگفت جماعه از صحابه
برمیخاستند و در پهلوی ستونهای مسجد دو رکعت میگزاردند و آنحضرت ﷺ از درون خانه بیرون می آمد

و ایشان را میدید که نماز میکنند و در روایتی آمده که مردم از انبوهی به مسجد می در آمدند [illegible]
را در نماز میدیدند گمان می بردند که مگر نماز مغرب را گذارده اند از بس کثرت گذارندگان این
دو رکعت و در کتب صحیحه بر موطا آمده که آنحضرت ﷺ سه بار میفرمود بین کل اذانین صلوة و در مرة
ثالثه فرمود لمن شاء یعنی هر که خواهد بگذارد و هر که خواهد نگذارد و مراد بد و اذان اذان و اقامت است و اندکی
کفت باوجود آنکه در میان اذان و اقامت مغرب فرجه کمتر است میگذاردند و از ینجا است که بعضی گفته اند که
این راتبهٔ مغرب است و داخل نماز بعد از عصر نیست ولیکن اختیار باقی است اگر خواهند بگذارند و در صحیحین
ثابت است که فرمود صلوا قبل المغرب بگذارید نماز پیش از مغرب اینکلمه را سه بار مکرر فرمود و قال فی
الثالثة و گفت در بار سیوم لمن شاء یعنی این امر ایجابی نیست بلکه تخییر است مر هر کرا خواهد کراهة
ان یتخذها الناس سنة یعنی اینکه فرمود لمن شاء از جهت ناخوش داشتن اینکه مردم این نماز را سنت
موکده و طریقهٔ مستمره گیرند و در روایتی خشیة ان یتخذها پس گذاردن آن مندوب است و مستحب
اما در رتبهٔ رواتب که بر ان مواظبت بود نیست و در شرح ابن الهمام میگوید که اطلاق کرده شده
است قول استحباب دو رکعت پیش از مغرب طایفهٔ بدین قایل شده و منکرند آن را بعضی از سلف و اصحاب
ما و مالک رحمه الله تمسک آن طایفه باحادیثی است که در صحیحین وغیرهما ورود یافته و جواب شان معارضهٔ آن
احادیث است بانچه ابوداود آورده که پرسیده شد ابن عمر رض از رکعتین قبل المغرب پس گفت ندیدم من
هیچ احدی را در عهد رسول خدا ﷺ که میگذارد آن را و رخصت کرد در رکعتین بعد العصر این حدیث صحیح
است نزد ما و راجح است بجهت عمل اکابر صحابه و سلف موافق آن و نفی کردن ایشان آنرا اگرچه در صحیحین خلاف
آن آمده زیرا که صحت معتبر است باجتهاد و رای ایشان و دایر است [illegible] داده ایشان نزد اختلاف مردم
در توثیق و عدم آن انتهی این گفته شیخ ابن الهمام و تطویل کرده در تحقیق این [illegible] الامیر اکثر و مقالات
در تعیین مراتب صحت و قرار داده مجله ثان که اصح الکتب صحیح البخاری ثم ثم از [illegible] ل کردیم اینجا آورده
شد و الله اعلم اینست آنچه مصنف از سنن رواتب ذکر کرد و ترمذی از ابی هریرة روایت کرده قال قال رسول الله
ﷺ من صلی بعد المغرب ست رکعات لم یتکلم فیما بینهن بسوء عدلن له بعبادة ثنتی عشرة سنة و از
عایشه رض آورده که من صلی بعد المغرب عشرین رکعة بنی الله له بیتا فی الجنة و حدیث ابی هریره را
تضعیف کرده انتهی و این نماز سنت که آن را صلوة الاوابین گویند و شیخ ابن الهمام از ابن عمر رض روایت
کرده که گفت رسول خدا ﷺ هر که بگذارد بعد از مغرب شش رکعت نوشته شود از اوابین پس تر
خواند این آیه فانه کان للاوابین غفورا و گفته که حال این شش رکعت مثل حال چهار رکعت است
[illegible] از ظهر که اگر راتبه را نیز درین حساب کنند حاصل گردد این موعود انتهی اما گذاردن چهار رکعت
بعد از عشا و احادیث بنظر نیامده و شیخ تعلیل در گذاردن چهار رکعت قبل العشا و بعد آن کرده که

و [illegible] در [illegible] کراهیت تطوع قبل و بعد او عمل اهل حرمین بر تاکید ادن سنت قبل العشا است و [illegible] از بعد از عشا چهار رکعت بروایت ابن عباس آمده و در حدیث ابی داؤد از شریح بن هانی [illegible] آمده و احتمال دارد و الله اعلم که شش با رکعتین باشد و شیخ نبود چهار رکعت بعد از عشا [illegible] حدیث مذکور از بخاری آورده و در هدایه چهار رکعت را بعد از عشا از سنن شمرده و اگرچه وی در بیان سنن مسامحه کرده و پیش از عصر چهار رکعت یاد و زائد از آنها شمرده با وجود آنکه از مستحبات اند ولیکن در شرح ابن الهمام گفته که آنچه مقتضای نظر است بودن آنها است سنت بجهت ثبوت مواظبت بر آنها چنانکه ابوداؤد از شریح بن هانی آورده که گفت پرسیدم عایشه را رضه از نماز رسول خدا ﷺ گفت نکذارد آنحضرت ﷺ نماز عشا هرگز و در آمد در خانه مگر آنکه گذارد در وی چهار رکعت یا شش رکعت و گفت شبی باران بود و نطعی بر زمین انداخته بودند که سوراخی داشت و میدیدم من که آب از راه آن سوراخ میبر آمد و آنحضرت ﷺ جامهای خود را از زمین در نماز نگاه میداشت و این نص است در مواظبت انتهی و چون از ذکر اعداد سنن فارغ شد شروع در بیان بعض احکام آن کرد و گفت مجموع رواتب و سنن را در خانه خود [illegible] ادای آن [illegible] ترغیب کردی و فرمود که محبوبتر بن نماز مرد بعد از صلوٰة مکتوبه نماز یست که در [illegible] خود بگذارد و گفته اند که نماز نفل در خانه گذاردن افضل است اگرچه در حرم یا درون خانه کعبه باشد علی الخصوص دو رکعت سنت بعد از مغرب که در هیچ وقت در مسجد نگذارد و قرأت درین دو رکعت بیشتر احوال قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد بود چنانکه ترمذی از عبد الله ابن مسعود آورده که گفت احصا نتوانم کرد آنچه شنیدم من از حضرت رسول ﷺ که میخواند در رکعتین بعد المغرب و رکعتین قبل الفجر قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد و گفته که درین باب از ابن عمر رضه نیز آمده و گفته [illegible] حدیث ابن مسعود غریب است نمی شناسیم آن را مگر از حدیث عبد الملک بن معدان از عاصم و ابوداؤد از ابن عباس روایت کرده که گاهی تطویل میکرد وی ﷺ قراءت را در رکعتین بعد المغرب تا آنکه متفرق میشدند اهل مسجد و چون در حدیث نوع اشعاری بگذاردن این دو رکعت در مسجد بود شیخ ابن حجر [illegible] در شرح مشکوٰة میگوید احتمال دارد که در بعض اوقات در مسجد میگذارد بجهت عذری که منع از دخول بیت میکرد و محتمل که در خانه بود و ابن عباس را علم بدان حاصل شده باشد و خانهٔ آنحضرت ﷺ متصل مسجد بود و جز دیواری در میان نه و در دیوار دری بود بجانب مسجد و اگر یکی را خانه نزدیک مسجد نبود و تا بخانه رفتن تعجیل این دو رکعت که بدان امر فرموده اند چنانکه رزین و بیهقی از حذیفه آورده که گفت میفرمود آنحضرت ﷺ تعجیل کنید رکعتین بعد المغرب را زیرا که آنها برداشته میشوند همراه فریضه فوت شود آیا این معنی عذر در گذاردن آن در مسجد کردن یا نه محل نظر است فتدبر والله اعلم و از جهت که آنحضرت ﷺ در گذاردن این دو رکعت در خانه

تاکید بسیار کرده بود در هیچ وقت بی عذر در مسجد نکذارده علما را در این حدیث اختلافست که اگر
کسی این دو رکعت را در مسجد بگذارد مجزی و مکتفی از سنت باشد یا نه بعضی از علما میگویند مجزی
نباشد از جهت وقوع آن نه بر وجه مسنون و امام مروزی میگوید عدم کفایت چه باشد بلکه من صلی الرکعتین
بعد المغرب فی المسجد کسی که بگذارد دو رکعت بعد از مغرب را در مسجد یکون عاصیا و ابو ثور رحمه الله
از اصحاب شافعی رح است و میگویند که جنید بغدادی در فقه مذهب او داشت میگوید هو عاص
گذارنده این دو رکعت در مسجد عاصی است و سبب عصیان وی آنست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم امر کرد بگذاردن
آن در بیوت و فرمود اجعلوها فی بیوتکم و اصل در امر وجوب است و تارک واجب عاصی و نزد بیشتر علما
مجزی باشد در اصل سنت ولیکن گذاردن آن در مسجد ترک اولی و افضل بود از جهت مخالفت فعل
آنحضرت صلی الله علیه وسلم و امری که کرده برای استحباب است نه وجوب و مختار اکثر علما همین قول است و در
سنت مغرب دو چیز سنت است یکی آنکه میان وی و فریضه سخن نگوید کرود عا نگوید چه در حدیث
آمده است که مکحول شامی که از کبار تابعین است بطریق ارسال روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم
من صلی رکعتین بعد المغرب قال مکحول گفت مکحول که راوی حدیث است در بیان مراد کلام این حدیث یعنی
قبل ان یتکلم رفعت صلوته فی علیین برداشته شود نماز وی در مقام علیین که محل کتاب اعمال ابرار
است و عبارت مصنف نادر آنست که قبل ان یتکلم مدرج است از راوی و ظاهر لفظ جامع الاصول
وغیر آن آنست که این لفظ هم از اصل حدیث است و قول پیغمبر است صلی الله علیه وسلم سنت دوم آنکه در
خانه بگذارد از جهت حدیثی که ابو داؤد از کعب بن عجره روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
در مسجد بنی عبد الاشهل که قبیله است از انصار درآمد و نماز شام گذارد چون فارغ شد
دید که اهل آنخانه در مسجد بنماز مشغول شدند فرمود هذه این نماز صلوة البیوت نماز یست که در
خانه باید گذارد و ظاهر آنست که اشارت بهذه بخصوص سنت مغرب باشد که حاضر است و احتمال دارد
که بمطلق نماز نفل که در ضمن آن مقید مفهوم و مستحضر است بود و از این جهت مصنف تائید مطلوب
بحدیثی دیگر کرد و گفت که لفظ ابن ماجه که وی نیز این حدیث را روایت کرده است اینچنین واقع شد
است که ارکعوا هاتین فی بیوتکم بگذارید این دو رکعت را در خانهای خود و این صریح است که مراد
رکعتین مغرب است نه مطلق نفل و نیز بصیغه امر واقع شده و در روایت ترمذی و نسائی آمده که علیکم
بهذه الصلوة فی البیوت ولیکن ترمذی گفته که این حدیث غریب است نمی شناسیم او را مگر بهمین وجه
و گفته که صحیح آنست که روایت کرده شده است از ابن عمر که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم میگذارد رکعتین بعد
المغرب را در بیت خود و گفت که به تحقیق روایت کرده شده است از حذیفه که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گذارد
مغرب را و گذارد بعد از وی در مسجد نماز را الی وقت عشا پس از این حدیث معلوم شد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم

رکعتین بعد از مغرب را در مسجد نیز گذارده است حاصل آنکه عادت حضرت رسالت (صلی الله علیه وسلم) آن بود که مجموع
سنن و نوافل را خصوصا سنت مغرب را در خانه گذاردی مگر برای سببی و علتی که موجب توقف در
مسجد و مانع در آمدن در خانه بود و چنانچه خود در خانه میگذارد و صحابه را نیز بدان امر میکرد
و میفرمود ایها الناس صلوا فی بیوتکم یعنی ای مردم نماز نافله در خانهای خود فان افضل صلوٰة المرء یعنی
بدرستی که فاضلترین نماز مرد نماز اوست فی بیته در خانه خود الا المکتوبة مگر نماز فرض که آن در مسجد
میباید گذارد بجماعت و نیز در صحیح بخاری آمده که صلوا فی بیوتکم و لا تتخذوها قبورا و شک نیست
که امر در عموم نوافل برای استحباب است باتفاق بدلالت سیاق حدیث و امر در خصوص سنت مغرب نیز
همچنین نزد اکثر و نزد بعضی برای وجوب از جهت عدم قرینهٔ خلاف آن ولیکن اطلاق این حدیث در قرینه
بودن کافی است دیگر بدانکه اقوی سنن رکعتین فجر است بعد از وی سنت مغرب بعد از وی سنت
بعد از ظهر بعد از آن سنت بعد از عشا بعد از وی سنت پیش از ظهر و بعضی گفته اند که سنت پیش از ظهر
مثل سنت بعد از ظهر است در مرتبه بعد از سنت فجر ذکره الشمنی و احادیث در فضیلت و تاکید سنت
فجر بسیار آمده و در حدیث مسلم است که رکعتا الفجر خیر من الدنیا و ما فیها و عایشه گفت نه بود
پیغمبر خدا (صلی الله علیه وسلم) بر هیچ چیز از نوافل سخت تر در تاکید از رکعتین فجر و محافظت و تاکید وی (صلی الله علیه وسلم)
بر نماز سنت بامداد بحدی بود که بهیچ حال ترک نکردی حتی در سفر نیز بران مواظبت نمودی و مروی نیست
که در سفر هیچ سنت راتبه گذارده باشد بجز سنت فجر و نماز وتر این عبارت دلالت دارد بر آنکه نماز وتر سنت
است چنانچه مذهب بعض اصحاب شافعی و ابی یوسف و محمد است و نزد امام ابوحنیفه وتر واجب است و رکعتین
فجر سنت و حق آنست که اگرچه احادیث در تاکید سنت فجر ورود یافته ولیکن نه در آن مرتبه در کثرت و تاکید
که در وتر آمده تاکید در سنت فجر بطریق بیان فضل و کثرت ثواب است اما در وتر بالفاظی که مشعر است
به تحتم و وجوب چنانچه بنظر در احادیث ظاهر میشود و آنکه در حدیث ترمذی و ابی داؤد و نسائی از علی
مرتضی نه واقع شده الوتر لیس بحتم کصلوٰتکم المکتوبة منافات بوجوب ندارد چه منفی حتم مماثل حتم صلوٰة
مکتوبه است نه مطلق آن و آن حدیث که در هدایه در اثبات وجوب وتر آورده که ان الله زادکم صلوٰة الحدیث
از جماعهٔ صحابه بطرق متعدده آمده اگرچه در خصوصیات طرق وی تکلم کرده اند اینچنین گفته شیخ
ابن الهمام و گفته اولی تمسک بحدیث ابی داؤد است که از بریده آورده که الوتر حق فمن لم یوتر فلیس منی
سه بار مکرر فرموده و روایت کرده این حدیث را حاکم و تصحیح نموده آن را انتهی و در بعض احادیث اطلاق
سنت بر وی واقع شده است بجهت آنکه ثبوت او بسنت است یا مراد طریقهٔ مسلوکه در دین است و قوله
مصنف مروی نیست که در سفر هیچ سنت راتبه گذارده باشد بجز سنت فجر عجب است ترمذی و ابوداؤد
از براء بن عازب روایت کرده اند که گفت صحبت داشتم با رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) در هژده سفر ندیدم او را که ترک

لاجرم بعد ازین آنچه بعدان مرد و معروف شد بتاکید یاد میشود و ازین جهت در هر دو نماز سورهٔ اخلاص
قل هو الله احد ورد شد با سورهٔ قل یا ایها الکافرون زیرا که در اکثر احادیث همچنین آمده که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم این دو سوره میخواندند در سنت فجر در رکعت اولی قل یا ایها الکافرون و در ثانیه سورهٔ اخلاص
و در اوراد در رکعت ثانیه و ثالثه و در بعض احادیث آمده که گاهی در رکعت اولی سنت فجر * قولوا
آمنا بالله وما انزل الینا الآیة * که در سورهٔ بقره است و در ثانیه قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة
سواء بیننا وبینکم الآیة که در سورهٔ آل عمران است و در بعض روایات آمده که در اولی قولوا آمنا و
در ثانیه ربنا آمنا بما انزلت واتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین یا انا ارسلناک بالحق بشیرا ونذیرا و
لا تسئل عن اصحاب الجحیم میخواندند اما غالب احوال قراءت همان دو سوره بود چه این هر دو سوره جامع
اقسام توحید عمل و علم و توحید معرفت و ارادت و توحید اعتقاد و قصد را چنانکه در کتاب حاصل
سورة الکافرون فضائل سورة الاخلاص بیان کرده ایم که این هر دو سوره متضمن این معانی
مذکوره اند و باین بیان وجه قراءت این دو سوره در سنت مغرب که آخر عمل روز است چنانکه در
احادیث واقع شده نیز معلوم توان کرد والله اعلم * فصل * الاضطجاع بعد سنة الفجر * عادت
شریف نبوی صلی الله علیه وسلم آن بود که بعد از دو رکعت سنت فجر پهلوی راست بر زمین نهادی و یک
لحظه بخفتیدی بخاری و مسلم از عایشه رض آورده اند که گفت چون میگذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
رکعتین فجر را اگر بیدار میبودم من سخن میکرد بمن والا اضطجاع مینمود تا وقتی که اعلام
کرده میشد برای نماز و زیاده کرده بخاری علی شقه الایمن و ازین حدیث معلوم شود که تکلم بعد از
سنت فجر واقع شده است و ترمذی بابی از برای تکلم بعد رکعتین فجر عقد کرده و از عایشه رض آورده که
گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چون میگذارد رکعتین فجر را اگر او را حاجتی بمن بودی سخن میکرد بمن و
الا بیرون می آمد بسوی نماز و گفته هذا حدیث حسن صحیح و گفته که بعضی از اهل علم از اصحاب نبی
صلی الله علیه وسلم و غیرهم کلام بعد از طلوع فجر تا فراغ از صلوة مکروه داشته اند مگر آنچه از جنس ذکر الهی باشد
یا سخن ضروری که از آن چاره نبود و گفته همین است قول احمد و اسحق انتهی و تکلم حضرت صلی الله علیه وسلم هم ازین
قبیل بود چنانچه قول عایشه رض فان کانت له الی حاجة کلمنی ناظر در آنست و اگر سخن نه از جنس ذکر و
ما لابد منه باشد نیز مبطل نیست و موجب اعادهٔ آن نیست یا رب مگر بجهت کراهت تکلم در ین وقت احتیاطاً
و تکمیلا اعاده کنند و در جامع ترمذی در ین حدیث ذکر اضطجاع نیست اما در حدیث دیگر است که
فرمود اذا صلی احدکم الرکعتین قبل صلوة الصبح چون بگذارد یکی از شما دو رکعت را پیش از نماز صبح
فلیضطجع پس که بخسپد علی جنبه الایمن بر پهلوی راست و گفته هذا حدیث صحیح غریب و چون امر
کرد باضطجاع ظاهر امر چون قرینه بر خلاف آن نباشد وجوب و فرضیت است از اینجاست که ابن حزم

ظاهری میگوید فرض است این اضطجاع بر مصلی تا اگر این خفتن میان سنت و فرض ترک کند نماز فرض وی باطل باشد و بعضی از علما در نصرت این مذهب یک مجلد تصنیف کرده اند و جمعی از مشایخ طریقت بااین قول قایل هم چون شیخ محی الدین بن عربی صاحب فتوحات و غیر وی والله اعلم تا اینمردم در بیان این مطالب چه گفته باشند والا پوشیده نماند که اقتضای امر در فرضیت این فعل آنست که اگر ترک کند آثم گردد و اما فرضیت بوجهی که شرط صحت نماز فرض باشد از کجا لازم آمد و جماعتی از علما بکراهت آن قایل و آنرا بدعت می شمرند در جامع الاصول از نافع می آرد که ابن عمر مردی را دید که گذارد رکعتین فجر را پس اضطجاع کرد فرمود چه باعث شد ترا ای مرد که چنین کردی آنمرد گفت خواستم تا فصل کنم میان سنت و فرض فرمود کدام فصل بالاتر از سلام باشد گفت فانها سنة فرمود بل هی بدعة و در سنن ابوداود آمده که چون ابوهریره حدیث اضطجاع را روایت کرد و این حدیث بابن عمر رسید گفت اکثر ابوهریره اکثار و افراط میکند در نقل احادیث گفتند آیا انکار میکنی چیزیرا از آنچه وی میگوید گفت انکار ندارم ولیکن وی جرأت کرد و ما احتیاط نمودیم و چون این حکایت با بوهریره رسید گفت گناه من چیست مگر آنکه محفوظ داشتم و ایشان فراموش کردند و بالجمله حکم بدعت بودن این عمل بغایت بعید است از جهت ورود احادیث صحیحه درین باب مگر آنکه ادعای نسخ یا خصوصیت آن بحضرت رسالت ﷺ کنند و دعوی فرضیت نیز خالی از بعدی نیست و روایات نیز خالی از اختلاف نه در بعض احادیث صحیحه آمده که گذارد رکعتین پس بیرون آمد بی ذکر اضطجاع ذکر اضطجاع در بعض احادیث بعد از نماز تهجد آمده که اضطجاع کرد و بعد از اضطجاع برخاست و بیرون آمد چنانچه در ذکر نماز شب بیاید و ازین جهت است که جمهور علما طریق مستقیم توسط اختیار کرده اند و باستحباب قایل شده و امام مالک میگوید اگر از برای استراحت و رفع ثقل و تعب که در قیام لیل و بیداری شب کشیده کند پسندیده و موجب انشراح و تازگی طبیعت بود و قول امام ابوحنیفه رحمه الله نیز همین است و میفرماید که فعل آنحضرت ﷺ نیز بقصد استراحت بوده نه تعبد والله اعلم و در خفتن بر پهلوی راست که عادت شریف آنحضرت ﷺ بود سر آنست که خواب غلبه نکند و مانع از قیام برای نماز نیاید چه دل که مضغه صنوبری است در جانب چپ معلق است اگر بر جانب چپ خفتد دل قرار گیرد و راحت و آسایش غلبه کند و بجهت حصول سکون و آرام خواب گران پیدا آید و چون بر دست راست خفتد دل طالب مستقر و آرامگاه خود که جانب چپ است کند و در قلق و بی آرامی افتد و چون سکون و آرام که باعث وجود رطوبت دماغ و تعطل قوی است کمتر بود خواب کمتر آید و چون بیدار کردن نبود و از آنجهت که بجانب راست خفتن باعث قلق و دیر آمدن و سبک بودن خواب است اطبا خفتن بر جانب چپ اختیار کنند طلب کمال راحت و هضم طعام را که بجهت توجه حرارت غریزی داخلی بدن در حالت نوم حاصل میشود و هر چند نوم غالبتر راحت کاملتر و هضم طعام

[illegible] از جانب حق است اعتبار کند طالب بدان خواند و تعبیر تمام شد او را از مجاز امارات
[illegible] لازم است و حاصل آنکه خواب رحمانی راست و حلم و حانیه [illegible] واقع بود مراد بدان
[illegible] است و خواب از جانب شیطان را و جانب جسمانی را سود کند * تنبیه * در احادیث
[illegible] آمده که آنحضرت ﷺ بعد از کلاردن رکعتین فجر و بین اضطجاع کاهی بخواب میرفت تا حدی
که شنیده می شد آواز نفس که نایم را باشد و آن را غطیط کویند و همچنان بر می خاست و نماز میگذاشت و اعلام
نقض طهارت بنوم از خصایص آنحضرت ﷺ است و بعضی گفته اند از خصایص انبیاست صلوٰة الله و سلامه
علیهم اجمعین تا گفته اند که رؤیا الانبیاء وحی و دلیلش قول حق سبحانه تعالی است * انی اری فی المنام
انی اذبحک * و آنحضرت ﷺ میفرمود مراد رخواب خیال لکن مانند آنچه شما میگوئید نزد من میشنوم چشم من
در خواب است ولیکن دل من بیدار از اینجا اشکالی آورده اند که اگر حال این است پس چرا آنحضرت ﷺ در
لیلة التعریس بخواب رفت و از طلوع فجر آگاه نشد تا نماز فجر [illegible] آن را قضا کرد و
تعریس فرود آمدن مسافر است در آخر شب برای خواب و استراحت و قصه لیلة التعریس آنست که مسلم از ابوهریره
روایت [illegible] رسول خدا ﷺ چون از غزوه خیبر باز می آمد فرمود با ما رفیقانه
[illegible] و تمام شب سیر کرده بود چون خواب غلبه کرد در وادی نزول کرد و بخواب رفت و به بلال گفت امشب
تو برای ما حفظ و حراست کن و از طلوع فجر خبردار باش تا نماز فوت نشود بلال زمانی بنماز مشغول شد و پیغمبر خدا
ﷺ و صحابه همه بخواب رفتند چون وقت فجر نزدیک رسید بلال برا حلۀ خود تکیه زد خوابش درگرفت
و هیچ یکی وقت نماز بیدار نشد نه آنحضرت ﷺ و نه بلال و نه اصحاب تا آفتاب طلوع کرد آنگاه بیدار شدند
و اول کسی که بیدار گشت آنحضرت ﷺ بود ترسان و هولناک و گفت ای بلال چه کردی و چرا بخواب رفتی گفت
بلال چکار کنم آنچه شما را رسید بلال را نیز رسید فرمود هلا بار بر بندید و سوار شوید و ازین وادی را ئید
و در روایتی آمده که فرمود این جای شیطان است بار بر بندید [illegible] جای دیگر نزول کردند
پس تعجیل وضو کردند [illegible] ﷺ و صحابه را نیز امر کرد و بلال را گفت تا اذان گفت برای نماز پس آنحضرت
ﷺ بجماعت نماز فجر قضا کرد و برگشت و صحابه را دید که ترسان و لرزان اند فرمود یا ایها الناس
خدای تعالی قبض کرد ارواح ما را اگر میخواست میفرستاد بسوی ما ارواح ما را پیشتر ازین وقت هر که از
شما خواب کند از نماز یا نسیان کند آن را پس تا بیدار شود یا آگاه کرد دگو بگذارد درین وقت چنانکه میگذارد
در وقتش و وقوع این واقعه باعث این شریعت شد که فرمود اکنون میگویند با وجود بیداری دل چه بود که
از طلوع فجر آگاه نشد جوابش آنکه دریافت طلوع و غروب کار چشم است لاجرم چون چشم در خواب باشد
و پوشیده بود طلوع و غروب مدرک نکرد اگر چند دل بیدار است مثلاً شخصی بیدار است و در کنج
خانه در پرده افتاده طلوع و غروب بدر نیابد پس بیداری دل با عدم ادراک طلوع منافات ندارد زیرا که

برای این ادراک چشم کشاده باید نه بیداری دل که التفات ندارد و اگر گویند چرا گفتیم خواب وحی و الهام
در بیداری نیز هست گوئیم این فعل باری تعالی است اگر در آن وقت وحی و کشف کردی چه نقصان کردی و نیز تا
حکمی بود که تشریع قضای فوایت و ادراک شرف اتباع امت و جواب دیگر آنست که نوم دل نیز از سنخ
خواب را در وی تاثیری نه ولیکن توانند که او را حالتی و شهودی دست دهد که در آن مستغرق گردد و از
ماسوای آن مشهود از صور و معانی ذاهل و غافل شود چنانچه در بعض احیان در حالت وحی مثل
این معنی روی میداد پس باعث نسیان و غفلت نوم نباشد بلکه طریان حالتی عظیم که کنه آن را جز خدا
کسی نداند یا آنکه با وجود بیداری و هوشیاری فراموش کردانید تا باعث تشریع حکمی از احکام
و دریافت شرف متابعت گردد چنانچه از سیاق حدیث لایح گردد و بعضی از مشایخ صوفیه گویند که
این خواب و فراموشی از آنحضرت ﷺ ابتلای الهی بود بر اخلاد نیز و ترک تفویض بتقدیر اگرچه تمسک
باسباب مرتبه تحقیق و تمکین است اما درین مقام این اقتضا کرد تا حال چه بود و این سخن خالی
از جرأت و سوء ادب نیست نسبت بحضرت وی ﷺ والله اعلم * فصل * در قیام شب مراد بدان نماز تهجد
است بدانکه علما را اختلاف است که قیام لیل بر حضرت رسالت ﷺ فرض بوده یا سنت مؤکده و
طایفه را دلیل بر فرضیت است و آن آیت تنزیل یعنی قرآن است ومن اللیل و بعضی از شب فتهجد به ترک
خواب کن یعنی برخیز برای نماز و تهجد در لغت بمعنی ترک هجود است و هجود بمعنی خواب نافلة
لك در حالی که زاید است این تهجد بر صلوات خمس برای تو یا فضیلت است برای تو یا بجهت اختصاص فرضیت
آن بتو جمعی که قائل اند بعدم تهجد سنت میگویند این آیت صریح است در عدم وجوب زیرا که نافله
بمعنی صلوة نفل است که زیادت است بر نماز فرض و نفل در لغت بمعنی زیادت بود و جمعی که قائل اند بفرضیت
تهجد میگویند قول وی فتهجد امر است صریح بقیام لیل و تهجد چنانکه جای دیگر فرمود یا ایها المزمل ای
خواب کننده در شب جامه بر خویش پیچیده قم اللیل برخیز در شب و نماز کن و اصل مدلول امر وجوب
و فرضیت است مادام که قرینه بر خلاف آن پیدا نشود و نافله صریح برای این اثبات نباشد پس وجوبی که
مستفاد است ازین امر بر حال خود باشد و قول مؤلف و نافله صریح نباشد و گویا اشارت است بر آنکه
بعض گفته اند که قول حق سبحانه و تعالی علم ان لن تحصوه فتاب علیکم الایة ناسخ این وجوبست
چنانچه بعض مفسران گفته اند که در اول قیام لیل واجب بود به تفصیل مذکور در قرآن در حفظ اوقات
ثلث شب یا نصف یا ثلثان بعد از ان منسوخ شد باین آیت که گفت بخوانید از قرآن هر قدر که میسر شود
مراد بقرآن قراءت نماز داشته اند پس این نیز منسوخ شد بصلوة خمس کذا قال البیضاوی در حدیث
مسلم و ابی داؤد و نسائی آمده است که سعد بن هشام از عایشه رض پرسید از قیام لیل ﷺ عایشه رض گفت
آیا نخوانی یا ایها المزمل حق تعالی فرض کردانید بروی قیام شب را در اول این سوره پس قیام نمود

آنحضرت ﷺ و اصحاب وی تا یکسال او نکامل اشت و حق تعالی خاتمه این سوره را تا دوازده ماه در آسمان
باز داشت که فرستاد در آخر این سوره تخفیف پس کشت قیام لیل تطوع بعد از آنکه بود فریضه پس مصنف
میگوید که این آیت صریح نیست در نسخ تهجد از آن حضرت ﷺ از جهت احتمال آنکه وی ﷺ
در این خطاب داخل نباشد و مخصوص بود بغیر آنحضرت ﷺ مانند آنکه کسی گوید امر برای وجوب است
اگر قرینه بر خلاف آن نباشد و اینجا لفظ نافله قرینه است بران چه معنی نافله تطوع بود جواب میگویند و اما
لفظ نافله اگر مراد بدان تطوع بودی مخصوص نشدی بآنکه نافلة لك یعنی حاجت بذکر لك که مفید
اختصاص بحضرت رسالت ﷺ است نبودی چه نفل و تطوع مخصوص بوی نباشد پس معلوم شد که مراد
بنافله تطوع نیست بلکه مراد بنافله زیادت است چنانکه معنی لغوی اوست و مطلق زیادت بی آنکه
مقید بچیزی شود که افاده معنی تطوع کند دلالت بر تطوع نمیکند و فرضی مخصوص را که زیادت
است بر فرایض دیگر که عام اند نیز شامل بود پس معنی نافلة لك آن باشد که تهجد فریضه زائده
است مرترا بر صلوة خمس مفروضه و مخصوص است بتو و چون در فرضیت نماز نفع مصلی است صله وی بلام
باین جهت درست باشد اگرچه ظاهر بر تقدیر وجوب علیك بود اینچنین تفسیر کرده اند این آیت را در
تفاسیر و مصنف میگوید مراد بزیادت که مدلول نافلة لك است زیادت درجات است از ینجهت
مخصوص شد بوی ﷺ چه قیام شب در حق غیر وی مباح است بمعنی غیر واجب یعنی مستحب
و مکفر سیئات است و اما در حق وی که مغفور مطلق و معصوم است موجب زیادت درجات و علو مراتب است
مجاهد که از کبار ایمه تفسیر است میگوید که غیر وی را نوافل نیست بلکه مکفرات است و نوافل خاص است
بوی و این سخن فرع آنست که زیادت که در معنی نافله معتبر است بمعنی زیادت درجات است نه بمعنی
زیادت بر فرض فافهم و حضرت نبوت ﷺ در هیچ حال قیام شب را فرو نگذاشتی و در حضر و سفر بران محافظت
نمودی و اگر فی الجمله مرضی و کسلی و کوفتی داشتی نشسته کذاردی و ترك نکردی کما جاء فی الحدیث و اگر گاهی
بسبب مرضی قوی یا بسبب غلبهٔ نومی نتوانستی ایستاد و قیام شب فوت شدی در میان روز دوازده رکعت نماز بدل
آن نماز فوت شده بگذاردی چنانچه ترمذی از عایشه آورده و گفته حدیث حسن صحیح و این نیز بظاهر
دلالتی دارد بر وجوب تهجد بر آنحضرت ﷺ و بالجمله تاکید و مواظبت و ترغیب حضرت نبوت ﷺ
بران فعلا و قولا بسیار بود در صحیحین و غیرهما از مغیره بن شعبه آمده که چندان ایستادکه پایهای مبارك
ورم کرد و از عایشه نیز آمده که بشکافت قدمهای او گفتند یا رسول الله چندین تعب برای چه کشی
و قد غفر لك ما تقدم من ذنبك و ما تاخر فرمود آیا پس بنده شاکر نباشم یعنی چون مولی مرا باین مرتبه
آمرزید من شکر وی نکنم و عبادت وی نورزم و چون در آخر عمر ضعفی و تنداری پیدا کرد چنانکه
در روایت پیری عادت است نشسته میگذاردی و قراءت نشسته کردی و چون نوبت رکوع نزدیک شدی بایستادی

[illegible] اکرم لاکرمین را بانکشت طلب و ادب بر طریق و اتباع اشرف عجم
[illegible] اوقات واقرب حالات در سعادت بروی کشاده کردد وچون بیان کرد که
در [illegible] را آنحضرت ﷺ زیاده بر سیزده نبود خواست که اقل آن را نیز بیان کند بار وایات مختلفه
که در آن ورود یافته با بیان کیفیت قیام وطول وخفت آن وانچه از لواحق آن باشد پس کفت * فصل *
کیفیت قیام لیل چون نیمهٔ شب بکذشتی برخاستی وکاهی پیشتر از نیمهٔ شب برخاستی وکاه چون خروس
در خروش آمدی چنانچه در حدیث بخاری ومسلم وابوداؤد ونسائی آمده کان یقوم اذا سمع الصارخ الحدیث
وآن یعنی خروش خروس غالبا بعد از انتصاف شب بلکه بعد از ثلث وربع اخیر شب میباشد واصل درین باب
آیت کریمهٔ یا ایها المزمل است که از ان تخییر میان قیام ثلثین ونصف وثلث وربع بوجهی
که مفسران بیان کرده اند معلوم میشود وچون بیان ارشادی دعائی که در وقت استیقاظ
ورود یافته است بخواندی ودستهای مبارک را بر چشم مبارک مالیدی لفظ حدیث اینچنین است که
خواب را از روی مبارک مسح کردی ومراد همین است که کفته شد ومسواک بمبالغه کردی ودر حدیث
بخاری آمده که در [illegible] مسواک کردن آواز اع اع ودر روایتی اخ اخ آمدی ونیز آمده که چندان مبالغه در
مسواک کردی که لثه یعنی کوشت بیخهای دندان سوده کشتی پس وضو تمام ساختی ودر حال مسواک ووضو
چنانچه در حدیث که از ابن عباس نقل کنند بیاید واز بعض احادیث معلوم کرده که بعد استیقاظ پیش
از وضو در وقتی که از خواب برخاستی ونظر بجانب آسمان کردی ده آیت از آخر سورهٔ آل عمران خواندی
ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لایات لاولی الالباب تا آخر سوره بخواندی ودر
روایت ابی داؤد از فضل بن عباس آمده که پنج آیت خواندی ودر روایت نسائی از ربنا ما خلقت هذا باطلا تا انك
لا تخلف المیعاد نیز آمده وافتتاح نماز را چنانکه در حدیث مسلم از عایشه و زید بن خالد جهنی آمده بدو رکعت
خفیف فرمودی چنانچه خود افتتاح نماز بدو رکعت خفیف فرمودی امت را نیز بآن امر استحباب میفرمودی چنانچه
مسلم از ابو هریره آورده که اذا قام احدکم چون قیام کند یکی از شما من اللیل از شب فلیفتتح پس کو که افتتاح
کند صلوته نماز خود را برکعتین خفیفتین بدو رکعت خفیف ودر کیفیت قیام شب وکمیت رکعات آن روایات
متعدده مختلفه در احادیث صحیحه ورود یافته جملهٔ آن بر هشت طریق بلکه زیاده از ان وارد شده وچون
آنحضرت ﷺ هر کدام از انها را در اوقات مختلفه کرده متعبد که قصد اتباع دارد نیز مخیر است در مواظبت
بر یکی از ان انواع [illegible] یا عمل هر یکی در اوقات مختلفه وظاهرا این طریق اخیر ادخل وانسب باشد بسلوك
طریقه اتباع کما لا یخفی [illegible] واما از ان هشت طریق آنچه در حدیث عبد الله ابن عباس بروایتی از وی آمده
ان رسول الله که رسول خدا ﷺ استیقظ بیدار شد فتسوك وتوضأ پس مسواك کرد ووضو ساخت
وهو یقول ودر حالتی که میخواند ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لایات لاولی

الالباب ثم قرأ هؤلاء الآيات پس خواند این آیات را حتی ختم السورة تا آنکه تمام کرد سوره را ثم قام
برای نماز فصلی رکعتین پس بگذارد دو رکعت را واطال فیهما ودراز کرد درین دو رکعت القیام
والسجود قیام وقراءت ورکوع وسجود را درین حدیث مجملا تطویل این ارکان واقع شده ودر احادیث
تفصیل آن نیز وارد شده است چنانچه در فصول سابقه در بیان رکوع وسجود ذکر کردیم ثم انصرف
برگشت آنحضرت ﷺ از گذاردن این دو رکعت فنام پس بخواب رفت حتی نفخ تا آنکه دم کرد
ذلك پس تکرار کرد این دو رکعت را باین صفت که مذکور شد دو بار دیگر تا گشت ثلاث مرات سه بار وگشت
مجموع آن ست رکعات شش رکعات کل ذلك در هر مرت از این مرات یستاك مسواك میکرد ویتوضأ
وضو میکرد بعد از استیقاظ ویقرأ هؤلاء الآيات ومیخواند این آیات را ثم اوتر بثلث پس وتر کرد بسه
رکعت پس مجموع نماز شب بموجب این حدیث نه رکعت بود باین کیفیت مذکوره فاذن المؤذن پس
اذان نماز فجر گفت مؤذن فخرج الی الصلوة پس بیرون آمد برای نماز وهو یقول وحال آنکه میگوید
این کلمات را اللهم اجعل فی قلبی نورا وفی لسانی نورا واجعل فی سمعی نورا واجعل فی بصری نورا واجعل
من خلفی نورا ومن امامی نورا واجعل من فوقی نورا ومن تحتی نورا اللهم اعطنی نورا این روایت
مسلم است ودر بعض روایات بخاری زیادت وعن یمینی نورا وعن شمالی نورا پیش از فوقی نورا ودر
بعضی ذکر عصبی ولحمی ودمی وشعری وبشری ودر بعضی واعظم لی نورا آمده واعطنی نورا نیز
واقع شده وذکر رکعتین سنت فجر درین روایت نیست مانا که مقصود اصلی درین روایت بیان نماز شب
بوده باشد چون سنت فجر بعد از طلوع فجر است از وی ساکت مانده ولهذا در روایات دیگر از ابن عباس
ذکر آن آمده چنانکه در روایت ابوداؤد آمده ثم صلی رکعتین وذکر افتتاح صلوة لیل بدو رکعت خفیف
نیز درین روایت نیست وحال آنکه در روایات صحیحه آمده که آنحضرت ﷺ آنرا اختیار میکرد وامت را
نیز بدان امر میفرمود چنانچه گذشت از حدیث عایشه رض وابی هریره وجواب ازین گفته اند بر دو
وجه یکی آنکه افتتاح بدو رکعت خفیف از آنحضرت ﷺ دائمی نبود بلکه گاه افتتاح بدو رکعت سبك
کردی چنانچه در روایات دیگر آمده است وگاه بدو رکعت طویل چنانچه درین روایت آمده وجه دوم
آنکه ذکر افتتاح بدو رکعت خفیف در حدیث عایشه رض واقع شده وعایشه رض از جهت آنکه شب با آنحضرت
ﷺ در یك خانه می بود بحال قیام شب وکیفیت نماز وی ﷺ اعرف واعلم بود شاید که آنچه وی حفظ
کرده باشد از ابن عباس فوت شده باین سبب که ذکر کرده شد ونیز ابن عباس که در آن زمان صغیر بود
[illegible] پس جمع میان [illegible] افتتاح بدو رکعتین خفیفتین میکرد
ودرین جواب نظر است چه در بعض روایات از ابن عباس ذکر افتتاح بدو رکعتین خفیفتین آمده است
ودر بعضی احادیث [illegible] ذکر آن نیست در جامع الاصول [illegible] از روایت مسلم وابی داؤد [illegible]

[illegible] رشب [illegible] ا [illegible] فقالا پس گفتند ابن عباس و ابن عمر ثلث عشرة نماز آنحضرت ﷺ در شب
[illegible] بود منها ثمان از جمله سیزده هشت رکعت بود که دو دو رکعت میگذارد و یوتر بثلث و وتر میکرد
[illegible] و رکعتین بعد الفجر و دو رکعت بعد از طلوع فجر یعنی پیش از نماز صبح و مصنف در رد این
[illegible] علما میگوید که در صحیحین روایت دیگر آمده صریح در آنکه سیزده رکعت خارج سنت بامداد
[illegible] نیز روایت آمده صریح در آنکه سیزده رکعت گذارد که سنت فجر داخل آن بود ولیکن قطع
باین که یازده بود و بس و سیزده با سنت فجر بود چنانچه بعض علما گویند صحیح نباشد و عن ابن عباس
مرویست از ابن عباس انه که ابن عباس بات شب کرد فی بیت خالته میمونة در خانهٔ خالهٔ خود که
نام وی میمونه بنت الحارث است و یکی از ازواج مطهره بود مرویست از ابن عباس که گفت شب کردم
[illegible] خانهٔ خالهٔ خود میمونه بنت الحارث پس حدیث کرد رسول خدا ﷺ با اهل خود ساعتی پستر
اند اخته شد برای وی وساده و خواب کرد رسول خدا ﷺ و اهل او بر طول وساده و خواب کردم من بر عرض
وی و چون ثلث اخیر از شب [illegible] و به نشست و مسح کرد خواب را از روی مبارک خود بدست
و نظر کرد بجانب آسمان و بخواند ده آیت از آخر سورهٔ آل عمران از ان فی خلق السموات والارض تا آخر
[illegible] سوره بعد از ان برخاست بسوی مشکی که آویخته بود و مسواک کرد و وضو کرد از ان مشک بین بین یعنی
[illegible] آب کرد بی تقتیر و تقصیر و اکثار نکرد در ریختن آب و لیکن همه جا رسانید و در روایتی کشادند
دهان مشک را و ریخت آب را در طغار و نیک کرد وضوی خود را و پرسید که آن پسرک چه شد پس بیدار کردند
مرا پس برخاستم و ایستادم و کردم آنچه کرد آنحضرت ﷺ پس ایستاد آنحضرت ﷺ به نماز و ایستادم
من در پهلوی چپ آنحضرت ﷺ پس نهاد آنحضرت ﷺ دست راست خود را بر سر من و گرفت گوش
مرا و بتافت و بجانب پهلوی راست خود کشید و دعا کرد مرا اللهم فقهه فی الدین فقام النبی پس قیام نمود
پیغمبر خدا ﷺ من اللیل پارهٔ از شب فصلی رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین شش
بار رکعتین گذارد و این دوازده رکعت شد ثم اوتر پستر وتر کرد یک رکعت و این مجموع سیزده رکعت شد
ثم اضطجع پستر اضطجاع کرد حتی جاءه الموذن تا آمد بر وی موذن برای اعلام نماز فجر فقام پس
برخاست فصلی رکعتین خفیفتین پس بگذارد دو رکعت سبک که نماز سنت فجر باشد ثم خرج فصلی الصبح
پستر بر آمد بمسجد و بگذارد نماز فرض صبح را و در لفظ دیگر یعنی روایت دیگر از ابن عباس آمده صلی ثلث
عشرة رکعة گذارد آنحضرت ﷺ سیزده رکعت را ثم نام پستر خواب کرد حتی نفخ تا دم کرد و عادت شریف
وی بود که چون خواب کردی نفخ کردی و نفسی که از نایم بر آید بر آمدی و از وی تعبیر بغطیط و خطیط که هر دو بیک
معنی است نیز در احادیث وقوع یافته است و گویند که این علامت صحت مزاج و سلامت مخرج نفس است
از [illegible] وغیر آن فلما تبین له الفجر پس هر گاه که ظاهر شد او را طلوع فجر صلی رکعتین خفیفتین گذارد

[illegible] عباس را خاله بود نماز رسول خدا ﷺ در شب فرمود بیتوتت کردم نزد [illegible] ﷺ [illegible] بود پس بخواب رفت و چون گذشت ثلث لیل یا نصف بیدار شد و وضو کرد و وضو کردم من با وی پس استادم در پهلوی چپ وی پس کشید مرا به پهلوی راست خود پس ترنهاد دست مبارک خود را بر سر من و گرفت گوش مرا گویا میخواهد بیدار کند مرا پس گذارد دو رکعت سبک تا گفتم من در دل خود که خواند در هر دو رکعت ام القرآن را فقط پس تر سلام داد پس تر گذارد یازده رکعت با وتر پس تر بخواب رفت پس آمد وی را بلال و گفت الصلوة یا رسول الله پس برخاست و بگذارد دو رکعت را پس تر بگذارد نماز با مردم و بنا بر آنچه ذکر کردیم از ذکر افتتاح بر کعتین خفیفتین در روایت مسلم از ابن عباس و عدم ذکر آن در روایت دیگر از وی نیز اشکالی پیدا میشود بجهت وحدت واقعه که بیتوتت وی رض بود در بیت میمونه مگر آنکه گویند که هر مقام غرض بر روایت چیزی متعلق شد همان را در آن مقام روایت کرد تا قائل شوند بتعدد این قضیه و لابد است از قول بآن از جهت وجوه روایات مختلفه صحیحه از ابن عباس در آن چنانچه در جامع الاصول مذکور است و بعضی از آن در ضمن بیان معلوم کرده والله اعلم نوع دوم کیفیتی که عایشه رض روایت کرده که افتتاح بدو رکعت سبک میکرد چنانچه در حدیث مسلم از عایشه رض آمده که گفت افتتاح میکرد آنحضرت ﷺ نماز شب را بدو رکعت سبک اما چندین روایات از عایشه رض در صحیح آمده که در آنجا ذکر افتتاح بر کعتین خفیفتین نیست و بعد از آن تطویل میکرد و ده رکعت به پنج سلام میگذارد و وتر را یکرکعت میگذارد بیک سلام چنانچه در جامع الاصول از روایت بخاری و مسلم از وی رض آورده که گفت بود رسول خدا ﷺ که میگذارد بعد از فراغ از عشا تا فجر یازده رکعت و سلام میداد میان هر دو رکعت و وتر میکرد بیک رکعت و در روایت دیگر از عایشه رض آمده که گفت بود نماز رسول خدا ﷺ ده رکعت و وتر میکرد بیک سجده یعنی بیکرکعت و میگذارد رکعتین فجر تا مجموع سیزده رکعت بودی پس در این نوع سیزده رکعت میگذارد با دو رکعت سنت فجر و مثل این در روایت ابن عباس [illegible] و ما انا که تخصیص مصنف آن را بعایشه رض بجهت آنست که بزعم وی افتتاح بر کعتین خفیفتین در روایت ابن عباس نیامده و لیس الامر کذلک کما ذکرنا و آنکه در حدیث مسلم و موطا از زید بن خالد آمده که گذارد آن حضرت ﷺ دو رکعت خفیفه پس تر گذارد دو رکعت دراز پس تر گذارد دو رکعت دیگر کمتر از دو رکعت پیش پس تر گذارد دو رکعت دیگر کمتر از دو رکعت پیش پس تر گذارد دو رکعت دیگر کمتر از دو رکعت پیش پس تر گذارد دو رکعت دیگر کمتر از دو رکعت پیش پس تر وتر کرد تا این مجموع سیزده رکعت شد تفصیل کیفیت همین نوع باشد نه نوع دیگر مستقل شمار کردن رکعتین فجر از آن و لیکن در حدیث زید در روایت موطا ذکر رکعتین خفیفتین [illegible] نوع سیوم سیزده رکعت میگذارد بیرون از دو رکعت سنت فجر این صورت خصوصیت ندارد با بن عباس و عایشه رض و در روایت هر دو آمده و لیکن پوشیده نماند که بر طریقی

که تر مذی میکوید که [illegible] بیشتر از این و از نسع کمتر نه و نیز رکعتین بعد الوتر را در بعض جاها داخل [illegible]
شده و در بعض [illegible] ج و در بعض رکعتین فجر را نیز از تتمهٔ نماز شب شمرده و در بعض روایات یک
رکعت را وتر گفته اند و در بعض سه تا پنج و هفت و نه و در بعض جا تمام نماز شب را وتر نام کرده اند
ترمذی در جامع خود از ام سلمه رضی الله عنها می آرد که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که وتر میکرد بسیزده رکعت
چون بکبر سن رسید و ضعیف گشت وتر میکرد بهفت و گفت ترمذی روایت کرده شده است از پیغمبر
صلی الله علیه وسلم وتر بسیزده و یازده و نه و هفت و پنج و سه و یک و گفت معنی این سخن آنست که میگذارد در شب
سیزده رکعت با وتر پس نسبت کرده شد نماز شب را بوتر و خوانده شد همه را وتر و روایت کرده شده است
در صحیح از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که گفت اوتروا یا اهل القرآن و مراد بدان قیام لیل داشته نوع هفتم در هر
دو رکعت سلام میداد و در آخر سه رکعت بیک سلام میگذارد این نوع شامل جمیع اعداد که در انواع
سابقه مذکور شد تواند بود یعنی هر عدد که میگذارد خواه سیزده و خواه یازده و یا نه یا هفت در هر دو رکعت
سلام میداد و در آخر سه رکعت وتر میگذارد پس حاصل این نوع آن آمد که گذاردن نماز تهجد دوگان
دوگان بود بسلام بعد از هر دو رکعت و وتر بسه رکعت بود و سلام بعد از هر دو رکعت خود در احادیث ثابت
[illegible] و وتر بسه رکعت چنانکه مذهب حنفی و بعض ائمهٔ دیگر است نیز در روایت بخاری از ابن عباس آمده
و آنچه مصنف در نوع اول آن را بیان نموده و آنچه میگوید که حفاظ در این روایت طعن کرده اند و
با وجود روایت صحیح بخاری بآن چه محل طعن است یا رب مقصود آن باشد که ایتار بسه رکعت مخصوص
بآن صورت است که در نوع اول مذکور شد اما آنکه دوگانه چند یکجا بگذارند و در هر دو رکعت سلام
دهند و در آخر سه رکعت وتر بگذارند اینطریق باین خصوص مطعون است و این توجیه بعید است چه
ظاهر کلام مصنف در نفی ایتار بسه رکعت است مطلق چنانچه در وجه طعن حفاظ در این روایت میگوید
چه در صحیح ابن حبان است باسناد صحیح که لا توتروا بثلث و تر نکنید بسه رکعت بلکه اوتروا بخمس او بسبع
وتر کنید به پنج رکعت یا بهفت رکعت و لا تشبهوا بصلوة المغرب و تشبیه نکنید بنماز مغرب که سه رکعت
بیک سلام میگذارید و این حدیث را زرکشی از روایت دارقطنی نیز آورده و گفته که رجال وی ثقات اند و
در حدیث عایشه هم باسناد صحیح آنست که در دو رکعت آخر سلام میداد بعد از آن یک رکعت میگذارد بسلام
چنانکه در نوع دوم گذشت از امام احمد پرسیدند که در وتر چه میگوئی که بیک رکعت است یا بسه
گفت امام احمد اکثر الحدیث و اقواه رکعة آنچه در اکثر احادیث آمده و روایت آنها قوی و راجح است اینست
که وتر بیک رکعت کردی و انا اذهب الیها پس از اینجهت مذهب من همین است و من باین حدیث رفته ام دیگر
بار هم از وی از حال وتر پرسیدند در این بار جواب چنین داد که گفت یسلم فی الرکعتین سلام دهد در دو رکعت
تا وتر بیک رکعت شود چنانچه مذهب مختار اوست و نیز گفت و ان لم یسلم و اگر سلام ندهد در دو رکعت تا وتر بسه

ابن عمر روایت کرده که پرسیدم عبد الله بن عمر را از وتر پس گفت ابن عمر آیا می‌شناسی [illegible]
صلوة المغرب گفت [illegible] بلی واحفظ می‌کنم یعنی چون در حدیث نماز مغرب را وتر نهار خوانده و آن بی فاصله
سلام لا جرم وتر لیل است نیز همچنین باشد و نیز طحاوی گفته که آنچه مرویست از ابن
که پرسید مردی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم از نماز شب فرمود نماز شب دو گان است و چون بترسی طلوع
را بکند اریک رکعت تا وتر کند نماز ترا معنی وی آنست که بکند ار رکعت دیگر با دو رکعت که پیش از وست
سه رکعت کرده و دلالت نیست در وی بر فصل بسلام و گفت طحاوی که مذهب حنفیه در وتر از سه
رکعت قویست از جهت نظر و استدلال عقل زیرا که خالی نیست که وتر فرض است یا سنت اگر فرض است
فرض نیست مگر دو رکعت یا سه یا چهار و وتر باجماع امت دو و چهار نیست پس نباشد مگر سه و اگر سنت
است هیچ سنتی نیست که او را مثلی در فرض که از وی اخذ کرده شده است نبود و نیست فرضی که وتر مثل
وی بود مگر مغرب و آن سه رکعت است کذا ذکر الشمنی قال العبد الضعیف سامحه الله مثل این دلایل در
حقیقت تائید و تقویت است مر نصی را که وارد است بثلث رکعت نه اثبات آن بقیاس و این نکته مکرر گفته
شده است که دلایل عقلیه که بعضی از ائمه حنفیه آورده اند برای ترجیح بعض احادیث بر بعض است نه
باثبات آن حکم بمجرد قیاس فاحفظ امام محمد در موطا میگوید که خبر داد ما را ابو حنیفه از حماد از ابراهیم
نخعی از عمر بن الخطاب که گفت دوست ندارم که ترک کنم وتر را بسه رکعت و باشد مرا اشتران سرخ و هم
در موطا از عبد الله بن مسعود رضی میآرد که گفت الوتر ثلث رکعات کثلاث المغرب و در روایتی کصلوة المغرب و از
ابن عباس میآرد الوتر کصلوة المغرب و از ابن عبد الله بن مسعود رضی میآرد که کفایت نکند یکرکعت هرگز و از عایشه رض
میآرد که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که سلام نمیداد در رکعتین وتر و در سنن الهدی از روایت ابی بن کعب و عایشه
رض روایت ایتار بسه رکعت آورده و از عایشه رض بصریح آمده که آن حضرت صلی الله علیه وسلم وتر بسه رکعت میکرد و فصل نمیکرد
میان آنها و از ابن عمر رض [illegible] نیز آورده الوتر ثلث رکعات کوتر النهار صلوة [illegible]
و از حسن [illegible] بسه رکعت نقل کرده کذا فی الهدایه و در نهایه شرح هدایه آورده که [illegible]
سعد بن ابی وقاص را دید که وتر میکند بیک رکعت واحده گفت ما هذه البترا شفع کن آن را و اگر نه ادب میکنم
ترا و میگوید که اگر اکتفا بیکرکعت جایز میبود در نماز هر آئینه قصر کرده میشد نماز فجر را در سفر و گفته
اند که آنچه تمسک کرده بدان شافعی از احادیث که دال اند بر وتر بیک یا پنج یا هفت یا نه یا یازده پیش از استقرار
امر وتر بوده و در آخر قرار یافت بر آن که جلوس میکرد بر راس هر دو رکعت و وتر میکرد بسه رکعت بی فصل
و از آنچه دلالت دارد [illegible] مشهور و متعارف میان صحابه رض وتر بسه رکعت بود و وتر بیک رکعت خفایی
داشت حدیث [illegible] ابن عباس که در مشکوة آورده که وتر میکرد معاویه رض بعد از عشا بیکرکعت
و بود نزد وی مولای ابن عباس پس رسانید ابن عمر ایتار معاویه رض بیکرکعت با ابن عباس فرمود بگذار

و ایستاد اندازه [illegible] رکوع پس بسجده رفت و گفت سبحان ربی الاعلی پس بود سجود نزدیک باندازه
قیام [illegible] از رکوع [illegible] و نسائی است و در روایت ابی داؤد آمده که گفت [illegible] رسول خدا ﷺ
که شب ادا کرد نماز [illegible] را استفتاح کرد و گفت الله اکبر سه بار و گفت ذو الملکوت والجبروت والکبریا والعظمة
پس از ان بخواند بقره و بعد رکوع رفت مانند قیام و میگفت در رکوع سبحان ربی العظیم پس سر برداشت سر از
رکوع و ایستاد مانند آن و میگفت لربی الحمد لربی الحمد پس بسجده رفت و بود سجود او مانند ی از
قیام او و میگفت در سجود سبحان ربی الاعلی پس برداشت سر از سجود و نشست بین السجدتین مانند ی از
سجود و میگفت رب اغفرلی رب اغفرلی بعد ادا کرد چهار رکعت را و بخواند در آنها بقره و آل عمران و نساء و
مائده یا انعام شک راوی است در مائده و انعام که این را خواند یا آن را این هشت طریق مذکوره
در قیام شب ثابت شد بدانکه عمده در باب قیام لیل و عدد رکعات آن و کیفیت ادای آن احادیث
ابن عباس و عایشه است و از غیر ایشان نیز آمده و در جامع الاصول از کتب سته آن احادیث
و روایات آورده و استیفا و استقصا نموده و اکثر آنها راجع بهشت نوعی که مصنف ذکر کرده
و بعضی متکرر الا رجاع بدان اند و بعضی بیقین خارج از ان و اگرچه در اصل مسوده اکثر آنها ذکر
یافته بود اما در حین تبییض ترک آنها از جهت خوف تطویل و عدم ضرورت عمل مصلحت افتاد و فیما
ذکرناه کفایة والله الموفق و از آنچه واجب است تنبیه بران آنست که بدانکه قصه بیتوتت ابن عباس
در بیت میمونه متعدد باشد و الا اختلاف طرق صحیحه در یک قضیه دشوار است والله اعلم و آنحضرت
ﷺ وتر را گاه در اول شب میکرد و گاه در میان شب و غالبا در آخر شب میکرد بدانکه ابتدای وقت
وتر از بعد عشا است و انتهای آن تا قبل طلوع فجر چنانچه احادیث بدان ناطق است و تمامه علما بران متفق و
در بین میان تمامه شب وقت وتر است و آنحضرت ﷺ در تمام شبها وتر کرده گاه در اول شب یعنی
بعد از عشا و گاه در اوسط و گاه در آخر شب در وقت سحر پیش از صبح چنانچه در جامع الاصول از حدیث
بخاری و مسلم و ابی داؤد و نسائی و ترمذی از عایشه رض آورده و از روایت ترمذی آورده که منتهی
شد وتر آنحضرت ﷺ در آخر عمر که ازین عالم رفت وقت سحر و از حدیث مسلم و ترمذی از جابر آورده
که گفت گفت رسول خدا ﷺ هر که بترسد که در آخر شب نتواند برخاست باید که هم در اول شب
وتر بکند و بخسپد و هر که امید دارد که برخیزد در آخر شب پس بدرستی که نماز آخر شب مشهود و
محضور است و آن افضل است و مالک این روایت کرده موطا از عایشه و هم از موطا و ابی داؤد و از حدیث
ابوقتاده آورده که گفت رسول خدا ﷺ مر ابوبکر را چه وقت وتر میکنی تو یا ابابکر گفت در اول
شب یا رسول الله و گفت مر عمر را تا چه وقت میکنی وتر را گفت در آخر شب پس گفت مر ابوبکر رض را اخذ
هذا بالحذر و گفت مر عمر رض را اخذ هذا بالقوة و از ابن المسیب آورده که ابوبکر رض وتر کرد اول و عمر

ایستاده بماند [illegible] رکوع پس بسجده رفت و گفت سبحان ربی الاعلی پس بود سجود او نزدیک بقیام
او رکوع [illegible] و نسائی است و در روایت ابی داؤد آمده که گفت دیدم رسول خدا ﷺ
که نماز گزارد بار [illegible] را استفتاح کرد و گفت الله اکبر سه بار و گفت ذو الملکوت والجبروت والکبریاء والعظمة
پس از آن سورة البقرة خواند پس رکوع کرد مانند قیام و میگفت در رکوع سبحان ربی العظیم پس برداشت سر از
رکوع و ایستاد مانند آن و میگفت لربی الحمد لربی الحمد پس بسجده رفت و بود سجود او مانندی از
قیام او و میگفت در سجود سبحان ربی الاعلی پس برداشت سر از سجود و نشست بین السجدتین مانندی از
سجود و میگفت رب اغفر لی رب اغفر لی بگذارد چهار رکعت را و بخواند در آنها بقره و آل عمران و نساء و
مائده یا انعام شک راویست در مائده و انعام که این را خواند یا آن را این هشت طریق مذکوره
در قیام شب ثابت شده اند که عمده در باب قیام لیل و عدد رکعات آن و کیفیت گذاردن آنها حدیث
ابن عباس و عایشه است و از غیر ایشان نیز آمده و در جامع الاصول از کتب ستة آن احادیث
و روایات آورده و استیفا و استقصا نموده و اکثر آنها را صحیح [illegible] که مصنف ذکر کرده
و بعضی منکر [illegible] و بعضی [illegible] خارج از آن و اگرچه در اصل مسوده اکثر آنها ذکر
یافته بود اما [illegible] بعض ترک آنها از جهت خوف تطویل و عدم ضرورت عمل بمصلحتی افتاد و فیما
ذکرناه کفایة والله الموفق و از آنچه واجب است تنبیه بر آن آنست که [illegible] ابن عباس
در بیت میمونه متعدد باشد والا مثلا [illegible] طرق صحیحه در یک قضیه دشوار است والله اعلم و آنحضرت
ﷺ وتر را گاه در اول شب میگذارد و گاه در میان شب و غالبا در آخر شب میگذارد بدانکه ابتدای وقت
وتر از بعد عشا است و انتهای آن تا قبل طلوع صبح چنانچه احادیث بدان ناطق است و تمامه علما بران متفق و
در بین میان تمام شب وقت وتر است و آنحضرت ﷺ در تمام شب وتر گذارده گاه در اول شب یعنی
بعد از عشا و گاه در اوسط و گاه در آخر شب در وقت سحر پیش از صبح چنانچه در جامع الاصول از حدیث
بخاری و مسلم و ابی داؤد و نسائی و ترمذی از عایشه رض آورده و از روایت ترمذی آورده که منتهی
شد وتر آنحضرت ﷺ در آخر عمر که از این عالم رفت وقت سحر و از حدیث مسلم و ترمذی از جابر آورده
که گفت گفت رسول خدا ﷺ هر که بترسد که در آخر شب نتواند برخاست باید که هم در اول شب
وتر بگذارد و بخسپد و هر که امید دارد که برخیزد در آخر شب پس بدرستی که نماز آخر شب مشهود و
محضور است و آن افضل است و مالک این روایت کرده موطا از عایشه رض و هم از موطا و ابی داؤد و از حدیث
ابو قتاده آورده که گفت رسول خدا ﷺ مر ابوبکر رض را چه وقت وتر میکنی گفت [illegible] در اول
شب یا رسول الله و گفت [illegible] مر عمر را چه وقت میکنی وتر را گفت در آخر شب پس گفت مر ابوبکر رض را اخذ
[illegible] بالحزم [illegible] مر عمر رض را [illegible] بالقوة [illegible] که ابوبکر رض وتر گذاردی [illegible] و عمر

[illegible] ثابت است دوم آنکه همه نماز شب را در بعض احوال و اوقات نشسته میگذارد
و رکوع هم نشسته میکرد بسبب طول آن عارضهٔ ضعف و بیان جواز و شفقت بر امت یا غیر آن والله اعلم سوم
آنکه نشسته میگذارد و بیشتر آنچه میخواند از قرآن بخواندی و چون اندکی از قراءت مانده بودی
برخاستی و ایستاده آن اندک را بخواندی و رکوع کردی و بسجده رفتی و در رکعت دوم نیز همچنین کردی
یا رکعت دوم را تمام نشسته یا ایستاده گذاردی ترمذی در جامع خود از حفصه رض آورده که گفت ندیدم
رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که گذارد نماز نفل را نشسته مگر پیش از وفات خود بسالی و چون میگذارد نشسته
میخواند سوره را و ترتیل میکرد آن را تا آنکه درازتر میشد از سورهٔ درازتر از آن و از ام سلمه و انس بن مالک خارج
نیز درین باب حدیث آمده و حدیث حفصه رض حسن صحیح است و به تحقیق روایت کرده شده است از آنحضرت
صلی الله علیه وسلم که میگذارد در شب نشسته و چون میرسید از قراءت خود مقدار سی یا چهل آیت را می ایستاد و
میخواند پس رکوع میکرد پس سجده میکرد در رکعت ثانیه همچنین و در روایت عایشه رض آمده که چون باقی
میماند مقدار سی یا چهل آیت بر میخاست [illegible] و این نیز حدیث صحیح است و در روایت بخاری نیز
[illegible] آمده و نیز روایت کرده شده است که میگذارد نشسته و چون قراءت میکرد نشسته رکوع و سجود نیز
نشسته میکرد و این حدیث صحیح و معمول است و در صحیحین از عایشه رض آمده که گفت چون گرانی بدن
پیدا کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم در آخر عمر بود اکثر نماز وی نشسته این سه نوع صحیح شد و در احادیث صحاح
ورود یافته اما حدیثی که وارد شده که هیأت جلوس وی در حالتی که نشسته گذاردی مربع بودی یعنی چهار
زانو نشستی چنانچه زرکشی از حدیث دارقطنی از عایشه رض آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که
میگذارد نماز متربع حفاظ دران حدیث طعن کرده اند و حمل بر خطای بعضی از رواة کرده و فقها را در جواز
و کراهت و استحباب آن اختلاف است و مذهب امام ابو حنیفه آنست که هیأت جلوس تنفل همان هیأت جلوس
تشهد است و شیخ گوید روایت است از ابی حنیفه که مخیر است اگر خواهد بر وضع احتبا بگذارد و اگر
خواهد متربع و اگر خواهد بنشیند بقعود تشهد و روایت است از ابی یوسف که محتبیا و از محمد متربعا و از زفر مثل هیأت
تشهد زیرا که معهود است در نماز باین وضع آمده پس افضل باشد و نزد امام احمد متربع است و لیکن در رکوع و سجود
دو تا کند مر دو پای را * فصل * فی بیان الرکعتین بعد الوتر دو رکعت نمازی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از وتر میگذارد
در روایت صحیحه ثابت شده در صحیح مسلم عایشه رض روایت میکند و در جامع الاصول این را از روایت صحیح
بخاری آورده کان یصلی ثلث عشر رکعة بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که میگذارد سیزده رکعت یصلی
بدین طریق که یصلی ثمان رکعات هشت رکعت ثم یوتر پس وتر میکرد بیک رکعت بهمان طریق
که در نوع پنجم گذشت ثم یصلی رکعتین پس میگذارد دو رکعت و هو جالس در حالتی که وی نشسته
است فاذا اراد ان یرکع پس چون میخواست که رکوع کند قام پس ایستاد و قبل از قراءت

رکوع است و این مذهب ابن مسعود است و قول جماعهٔ از علما است مثل سفیان ثوری وابن المبارک و اسحق و نزد

شافعی و نیز روایتی از مالک و احمد مخصوص است بنصف اخیر از رمضان و بعد از رکوع است و قول [illegible]

از امام احمد دایمی است و جایز است بعد از رکوع و پیش از رکوع و نزد مالک بر روایتی که قائل است [illegible]

و تر نیز همچنین است و نیز قنوت مخصوص است بوتر نزد ابی حنیفه و احمد و نزد مالک مخصوص است بصبح [illegible]

ظاهر مذهب و نزد شافعی در صبح و وتر معا و لیکن اتفاق ائمه در اصل قنوت و تر وارد شد از آنجمله حدیثی است

یکی از حدیث امیر المومنین علی است که گفت بود رسول خدا ﷺ که می‌گفت در آخر وتر خود

اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک و بمعافاتک من عقوبتک و اعوذ بک منک لا احصی ثناء علیک انت

کما اثنیت علی نفسک رواه الخمسة کذا قال الزرکشی و شمنی گفته که رواه اصحاب السنن الاربعة و ما ناکه

نزد ایشان ثابت شده که خواندن این دعا از آنحضرت ﷺ در میان وتر بود نه بعد از [illegible] بلکه

ورود احادیث دیگر که دال اند بر بودن قنوت قبل الرکوع یا بعد از وی اگرچه احتمال دارد [illegible]

یا بعد از فراغ دارد چنانچه مصنف خواهد گفت و حدیث امام حسن بن علی است که گفت تعلیم کرد مرا رسول

خدا ﷺ و در روایتی حدیث کلمات که میگویم من آنها را در قنوت وتر اللهم اهدنی فیمن هدیت الحدیث

و ابن اثیر گفته الا که رواه الخمسة و شمنی از روایت حاکم بر شرط شیخین آورده که گفت حسن ابن علی

تعلیم کرد مرا رسول خدا ﷺ در وتر من و در بعض روایات آمده که فرمود بگردان این را در وتر خود

اللهم اهدنی فیمن هدیت الخ و لیکن در روایت وی بعد از رکوع آمده چنانکه مذهب شافعی است

و در مواهب لدنیه از روایت طبرانی و غیره مطلق گفته بی قید بعد از رکوع یا قبل آن و شمنی از ابی

داود آورده که عمر بن الخطاب جمع کرد مردم را بر ابی بن کعب در رمضان و قنوت میخواند ابی در آخر

وتر و درین روایت مخصوص بنصف ثانی از رمضان واقع شده چنانچه آن نیز مذهب شافعی است و روایتی

است از احمد و مالک و از طبرانی در اوسط از ابن عمر نیز آورده که پیغمبر خدا ﷺ وتر میکرد [illegible]

و میکرد [illegible] قنوت پیش از رکوع و از حدیث نسائی و ابن ماجه از ابی بن کعب آورده [illegible] وتر [illegible]

رسول خدا ﷺ پس قنوت میخواند پیش از رکوع و شیخ ابن الهمام نیز این روایت را آورده و [illegible]

از سوید بن غفله نیز آورده که گفت شنیدم ابو بکر و عمر و عثمان [illegible] میگفتند

قنوت میخواند رسول خدا ﷺ در آخر وتر و میخواندند ایشان [illegible]

و قنوت وتر قبل از رکوع احادیث و آثار بیرون از احصا آمده و لا حاجة الی الاکثار و مراد بقنوت [illegible]

مطلق دعا است یا خصوص اللهم اهدنی الخ و از امام [illegible] نقل کرده اند که در قنوت دعای معین [illegible]

تعیین دعا موجب ذهاب رقت قلب است و لیکن در محیط و ذخیره گفته که اللهم انا نستعینک و اللهم اهدنی

الخ و قنوت نزد شافعی و احمد اللهم اهدنی است و نزد ابو حنیفه و مالک اللهم انا نستعینک و اول نزد

حنفیه جمع بینهما الشیخ وشمنی از ابو اللیث آورده که مختار نزد وی آنست که سه بار بگوید اللهم اغفر لی و بعض
ائمه ربنا آتنا فی الدنیا حسنة الآیه نیز آورده اند وگفته اند آن را که دعای قنوت نداند کاکفا
یا اللهم اغفر لی یا ربنا آتنا در مت باشد گفته اند که اگرچه اللهم انا نستعینک در صحیحین وسنن
معروفه واقع نشده ولیکن ائمه حنفیه آن را از طرق صحیحه از طبرانی وغیره اثبات کرده اند وشیخ
ابن الهمام از ابی داؤد از حدیث خالد بن ابی عمران آورده که گفت آمد جبرئیل بر حضرت رسول ﷺ و
تعلیم کرد قنوت را اللهم انا نستعینک ونستغفرک ونؤمن بک ونخضع لک ونخلع ونترک من یکفرک اللهم ایاک
نعبد ولک نصلی ونسجد والیک نسعی ونحفد نرجو رحمتک ونخشی عذابک ان عذابک الجد بالکفار ملحق
وتمام این حدیث در باب بیان صفت نماز سابقا گذشت وشیخ جلال الدین سیوطی که از شافعیه است نیز در
عمل الیوم واللیلة آن را بعد از رکوع آورده باین طریق بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انا نستعینک ونستغفرک
ونثنی علیک الخیر ولا نکفرک ونخلع ونترک من یفجرک بسم الله الرحمن الرحیم اللهم ایاک نعبد ولک
[illegible] نصلی ونسجد والیک نسعی ونحفد ونرجو رحمتک ونخشی عذابک ان عذابک بالکافرین ملحق اللهم اهدنی
فیمن هدیت الخ ودر آخر این صیغه درود وصلی الله علی النبی محمد وآله وسلم وبعضی از فقهای مذهب
ما باین کیفیت ذکر کرده اللهم انا نستعینک ونستغفرک ونؤمن بک ونتوکل علیک ونثنی علیک الخیر نشکرک
ولا نکفرک نخلع ونترک من یفجرک اللهم ایاک نعبد ولک نصلی ونسجد والیک نسعی ونحفد ونرجو رحمتک
ونخشی عذابک ان عذابک ودر بعض روایات ان عذابک الجد بالکفار ملحق وبعضی گفته اند که در اول
این هفت کلمه نؤمن نثنی نشکرک نخلع نسجد نحفد نرجو واو آوردن حاجت نیست وگفته اند که اولی
آنست که بیارد واو را چه اتیان واو عطف موجب زیادت ثنا وتعدد ثنیه است چنانچه در تشهد وقد حقق
فی موضعه وبالجمله اصل قنوت ورود دعا در آن باحادیث صحیحه ثابت شده وچگونه صحیح نباشد و
حال آنکه اصحاب [illegible] آنرا روایت کرده وحاکم بر شرط شیخین آورده باوجود طرق صحیحه دیگر
که [illegible] بعد [illegible] بر آنچه مصنف میگوید که در روایت صحیح اصلا وارد نشده که در
نماز وتر قنوت خوانده [illegible] از غرایبی نیست وغریب تر آن که از امام احمد نقل کرده وگفته که امام احمد
میگوید هرچه در قنوت ثابت شده مشروع در نماز صبح است اما در وتر اصلا هیچ حدیث ثابت نشده بلکه
[illegible] حدیث مروی نیست این چه مبالغه [illegible] است باوجود حدیث علی وحسن که روایت کرده
[illegible] مسند امام احمد مذکور است صحت وثبوت مرفوع روایت را چگونه منع توان کرد وظاهر
[illegible] امام احمد [illegible] قنوت است در وتر [illegible] صحیح چنانکه زرکشی در شرح خرقی گفته است وتفصیل حال
قنوت در [illegible] وتر [illegible] نماز صبح و[illegible] دعای دیگر در ما سبق معلوم شد نقل کرد اگرچه غرض مصنف
نفی قنوت [illegible] است از فعل آنحضرت ﷺ چنانچه قول وا ما اجماع اصحابه در وتر قنوت خوانده اند

بر آن دلالت دارد ولیکن مقصود اصلی مفروضیت و مشیعه این فعل است و خواندن در وتر [illegible]
کفایت دارد در آن خصوصا که آن فعل به تعلیم و امر آنحضرت ﷺ باشد چنانچه میگوید چون [illegible]
که در مسند امام احمد مذکور است عن الحسن بن علي رضی الله عنه قال علمني رسول الله ﷺ یعنی حسن گفت تعلیم کرد مرا
رسول الله ﷺ کلمات چند کلمهٔ دعا که اقول‌هن میگویم آن کلمات را فی قنوت الوتر در قنوت وتر اللهم اهدني فيمن هديت
وعافني فيمن عافيت وتولني فيمن توليت وبارك لي فيما اعطيت وقني شر ما قضيت فانك تقضي ولا يقضى عليك
انه لا يذل من واليت ولا يعز من عاديت تباركت ربنا وتعاليت وصلى الله على النبي اکر گویند که از صریح این حدیث
آن معلوم شد که تعلیم کلمات آنچنان نمود که امر کرده که آنرا در وتر بخواند میفرماید که پیغمبر
خدا ﷺ مرا تعلیم دعائی کرد و من آنرا در قنوت وتر می خوانم پس اینجا امر بخواندن آن در وتر معلوم
نکرد دگوییم که ظاهر آنست که تعلیم آن بجهت خواندن در قنوت بود و آنکه بی امر صریح پیش خود
بخواند بعید است مگر آنکه سابقا معلوم امام حسن شده باشد که خواندن دعا در قنوت وتر مشروع و
مسنون است هر دعائی که خوانند و این دعا ایشان را خوش آمد که بخوانند و این نیز مستلزم [illegible]
قنوت وتر است فافهم و حال آنکه روایتی که شمنی از حاکم بر شرط شیخین آورده [illegible] فی وتری
اللهم اهدني صریح است در آنکه امر بخواندن آن در وتر بود پس خواندن این دعا در قنوت وتر از
حضرت رسالت ثابت کرد د فعلا و قولا و لهذا ترمذی میگوید بهتر بن حدیثی که در باب قنوت وتر
روایت کرده اند این حدیث است عبارت ترمذی در جامع این است که ولا نعرف عن النبي ﷺ في
القنوت في الوتر شيئا احسن من هذا و چون مصنف قنوت از جماعهٔ صحابه دعوی کرد و مشهور قنوت از امام
حسن نه این دعوی به ثبوت نه پیوند دگفت و از امیر المومنین عمر و ابی بن کعب که را امیر المومنین [illegible]
ناس در رمضان قنوت در وتر خواند و از عبد الله بن مسعود نه ثابت شد که قنوت در [illegible]
برای نفی فعل آنحضرت ﷺ در قنوت که اصل مدعاست گفت اما از پیغمبر ﷺ فعلا مروی [illegible]
بثبوت نرسیده و به تحقیق ذکر کردیم ما حدیث دارقطنی از سوید بن غفله و طبرانی از ابن عمر و نسائی و ابن
ماجه از ابی بن کعب که آنحضرت ﷺ خواند قنوت در وتر و مصنف میگوید این را مثال این هر چه روایت
کرده شود مطعون و مفترض بود والله اعلم و چون اینجا حدیث امیر المومنین [illegible] بود که [illegible]
قنوت وتر بود واثمهٔ دین بایستی به آن نموده اند از آن جواب میگوید بقول خود و ترمذی و نسائی
بلکه در کتب خمسه چنانچه زرکشی گفته و یاد سنن اربعه چنانچه شمنی آورده مروی است که کان ﷺ
يقول في آخر وتره اللهم اني اعوذ برضاك من سخطك وبمعافاتك من عقوبتك واعوذ بك منك لا احصي
ثناء عليك انت كما اثنيت على نفسك ولیکن این عبارت یعنی في آخر وتره محتمل آنست که این دعا را در
تشهد گفته باشد که آخر اجزای صلوٰة است و محتمل آنکه خواندن این دعا بعد از تشهد بود که آخر نماز

بعد از فراغ از وتر و این احتمال اظهر و اقرب است بفهم چه اکثر آنچه در احادیث واقع شده که بعد از اتمام
این دعا را در آخر وتر و حمل برین اصح بلکه متعین است بحسب روایت چه در نسائی مرویست کان یقول
در آخر وتر رسول خدا صلی الله علیه وسلم که میگفت این کلمات را اذا فرغ من صلوته چون فارغ میشد از نماز خود و تبوء
مضجعه و جای میگرفت و جای میگرفت در جای خواب بگاه خود و نسائی در این روایت دیگر که این دعا را در وقت
فراغ از نماز و رفتن بجای خواب آورده لفظی زیاده کرده بر آنچه روایت کرده در آخر وتر و آن لفظ ولو
حرصت است بعد از لا احصی ثناء علیك و گفته لا احصی ثناء علیك ولو حرصت و در بعضی از روایات صحیحه
ثابت شده که این را در سجود میگفت نه سجودی که بعد از وتر میکرد بلکه در سجود نماز فرض کان او نفلا
چنانچه در ما سبق در فصل سجود گذشت و نزد شافعی و مالك دعا در سجده نماز مستحب است بحکم اقرب ما یکون
العبد من ربه و هو ساجد پس میشاید که در هر دو محل یعنی بعد از فراغ نماز و تبوء مضجع و در سجده
گفته باشد اما آن احتمال که در وتر بعد از رکوع باشد بعضی از آن گفته باشد که آن آخر یعنی آخر رکعت وتر دارد
[illegible] تا که وتر سه رکعت بود و گفتن بعد از رکوع رکعت ثالثه بعدی دارد و اما ائمه آن را برابر این احتمال
در ورد آورده اند و فرموده اند [illegible] قرار داده معتبر است اگرچه خلاف ظاهر مفهوم از لفظ باشد و لابد
[illegible] و دلیل خواهد بود والله اعلم و چون مصنف آن را حمل بر بعد فراغ وتر کرد خواست که بدیگر
ادعیه دیگر که در این محل ماثور است نیز تتمیم کند و در [illegible] آن احتمال نیز دارد پس
گفت و در مستدرك حاکم از حدیث ابن عباس رض مرویست در صفت صلوة رسول خدا صلی الله علیه وسلم در شب
و وتر وی [illegible] گفته ابن عباس رض فلما قضی صلوته پس هرگاه که تمام کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نماز خود را
شنیدم میگفت شنیدم او را که میگفت اللهم اجعل فی قلبی نورا وفی بصری نورا وفی سمعی نورا وعن یمینی
نورا وعن یساری نورا وفوقی نورا وتحتی نورا و در بعض نسخ من فوقی ومن تحتی وامامی نورا وخلفی
نورا واجعل لی یوم لقائك نورا و در بعض روایات یوم لقائك مذکور نیست و در بعض روایات زیاده آمده
وفی عصبی نورا وفی لحمی نورا وفی شعری نورا وفی بشری نورا وفی لسانی نورا واجعل فی نفسی نورا واعظم لی نورا و
اجعل لی نورا واعطنی نورا و در بعض روایات وفی عظامی نورا وفی مخی نورا نیز آمده و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در نماز وتر در رکعت اولی سبح اسم ربك الاعلی خواندی و در رکعت دوم قل یا ایها الکافرون و در رکعت
سوم قل هو الله احد و در بعض روایات در رکعت سوم قل هو الله احد والمعوذتین نیز آمده و آنچه مختار
اکثر اهل علم است از صحابه و من بعدهم همان اول است کذا فی جامع الترمذی و شیخ ابن الهمام گفته که
روایت کرده در مسند خود احمد از حماد از ابراهیم از اسود از عایشه رض که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم
که وتر میکرد به سه رکعت و میخواند در اولی سبح اسم ربك الاعلی و در ثانیه قل یا ایها الکافرون و در ثالثه
قل هو الله احد و بهمین اخذ کرده اند اصحاب ما الخ و آنکه در رکعت اولی سوره انا انزلناه فی لیلة القدر

خوانند در هیچ جا مروی و ماثور نیست و میگویند که در بعضی روایات تنبیه آمده است و چون از
وتر سلام دادی سه بار گفتی سبحان الملک القدوس و در کرت سوم این کلمه را بآواز بلند و کشش
حروف خواندی و بعد از آن یعنی در کرت ثالثه گفتی رب الملائکة والروح بدانکه دو سجده
که بعد از وتر کنند و در میان آنها به نشینند و آیة الکرسی بخوانند و عمل آنها درین دیار مشهور
شده گفته اند که آن را اصلی و سندی در اخبار و آثار ثابت نشده و در روایت تنبیهی که مقبول و معتنا به
بود نیز نیامده و حدیثی که درین باب روایت کنند موضوع است و آثار وضع از آن لایح و در بلاد
عرب اصلا بدان عمل واقع نیست و میگویند که شافعیه آن را حرام دانند چنانچه در بیان سجده
منفرد بیاید و اکثر حنفیه آن بلاد اصلا آن را نه شناسند و ندانند و بعضی کراهت آن را نیز نقل کنند
والله اعلم و آنحضرت ﷺ قرآن را همیشه خصوصا در نماز شب بترتیل و تبیین حروف و ادای آن
بحیثیتی که سامع آن را توانند شمرد و ضبط کرد خواندی و رتل در لغت دندانهای کشاده و روشن هموار
را گویند یعنی کشاده و روشن و هموار خواندی بحکم نص و رتل القرآن ترتیلا که بعد از امر صلوة
لیل فرموده است و در آخر آیت البته وقف کردی و اگرچه متعلق بما بعد بودی چنانچه روایت کرده
شده است بطرق کثیره از ام سلمه که گفت بود رسول خدا ﷺ که چون قراءت میکرد منقطع میکرد
آیت آیت مثلا بسم الله الرحمن الرحیم و وقف میکرد پس از آن میگفت الحمد لله رب العالمین و وقف
میکرد پس از آن میگفت الرحمن الرحیم و وقف میکرد و بعضی از قراء بلکه همه ایشان میگویند وقف
بر جائی که سخن منتهی شود و کلام از یکدیگر منفصل گردد و متعلق بما بعد نبود اولی و افضل بود و
در غیر آنجا وصل اولی و افضل بمقتضای آنچه معلوم شده است بنقل قراء از صحابه از قواعد نحو و بعد از
تابعین و من بعدهم بدانکه ایشان وقف را سه قسم کرده اند تام و کافی و حسن اگر کلام تمام شده و ادا
حکم کرده و متعلق نیست بما بعد خود لفظا و معنی وقف تام گویند چنانکه اولئک هم المفلحون و الله
بکل شیء علیم و امثال آن در اینجا البته وقف باید کرد و ابتدا بما بعد نمود و اگر کلام تمام بود و متعلق
و مرتبط بود بما بعد از جهت معنی نه لفظا آن را وقف کافی خوانند چنانچه حرمت علیکم امهاتکم الی آن
تا الطواغیت نبوتکم و اگر کلام تمام بود و متعلق باشد بما بعد خود لفظا و معنی آن را حسن [illegible] الحمد لله
اینجا وقف حسن است اما ابتدا برب العالمین حسن نباشد و اگر درین قسم در آیت بود حسن است ابتدا بما
بعد زیرا که وقف بر آیت است و ابتدا بما بعد [illegible] است مطلقا که کلام اجمال است و آن تفصیل است که در رساله
بالله [illegible] علم التجوید بیان کرده ام و مسئله از کلام ایشان چنان مفهوم شود که وقف در اینجا [illegible]
حسن است اما وصل احسن و مصنف میگوید که این سخن از قراء پسندیده نیست زیرا که چون ثابت شد
که آنحضرت ﷺ درینجا وقف کرده اولی و احسن همان باشد و ما را نیز همچنین باید کرد [illegible] متابعت

[illegible] لا [illegible] در قراءت قرآن در حالت نماز افضل و اکمل بود این سخن از مصنف
[illegible] و بسیار بعید است اما پوشیده نماند که قراء نیز که این قواعد بسته اند بنقل از صحابه و
تابعین و من بعدهم قرار داده اند و منتهی میشود به حضرت رسالت ﷺ و ظن غالب آنست که قراءت
آنحضرت ﷺ بوقف بر رؤس آی اگرچند کلام متعلق بما بعد بود دایمی نباشد بحدی که هرگز خلاف
آن واقع نشده چنانچه قول مصنف که گفته در آخر آیت البته وقف کردی دلالت دارد بران بلکه این نوع
قراءت در صحت وقوع دارد و تجویز یافته و قراء نیز قائل اند بآن فتدبر والله اعلم و علما را درین مسئله
قراءت خلاف است که ترتیل با قلت قراءت افضل یا سرعت با کثرت قراءت ابن عباس و ابن
مسعود و جماعه از تابعین و امام ابو حنیفه رحمه الله میگویند ترتیل و تدبر که لازم ترتیل است با قلت قراءت
افضل است از جهت ورود امر به ترتیل و تدبر قرآن و تهدید بر ترک آن و ترتب علم و خشوع بران و
امیر المومنین علی و جماعتی از صحابه و تابعین و امام شافعی میگویند سرعت و کثرت قراءت که لازم اوست افضل
[illegible] بهر حرفی از قرآن حسنه است و هر حسنه را [illegible] حکم من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ده حسنه میدهند
این اقل است که [illegible] از آن نبود و اگر حق سبحانه خواهد زیاده بران تا هفتاد و تا هفصد نیز
بفضل خود عطا کند چنانچه در مضاعفهٔ اجر حسنات در احادیث آمده است پس تکثیر قراءت افضل
و اکثر ثوابا باشد و مصنف بقصد تاکید مقصود و تحقیق مقام میگوید پیغمبر ﷺ فرمود لا اقول الم
حرف ولیکن الف حرف و لام حرف و میم حرف ظاهر لفظ حدیث آنست که نفی حرفیت از مجموع الم که نه
حرف است و اثبات آن مر اسامی این حروف را مینماید ولیکن شراح تصریح کرده اند که مراد نفی حرفیت
است از اسامی این حروف و اثبات آن مر مسمیات را که بسائط حروف اند چه توهم حرفیت بر مجموع الم
نیست تا احتیاج بنفی آن شود و طیبی میگوید که برین تقدیر ثابت شود که حسنات الم که فاتحهٔ سورهٔ
بقره است نود باشد که او نه حرف است و حسنات الم که در الم تنزیل است سی فافهم بدانکه علمای قراءت گفته
تجوید عبارت است از ملکهٔ اعطای حق حروف هر حرف را سه مرتبه است اول تحقیق است که آن ترتیل
نیز نامند و آن قراءت است بتانی و ترسل و اینمذهب ورش و عاصم و حمزه است و آن رعایت کردن اشباع
[illegible] است و اعطای حرکات و سکنات و اظهار حروف و توفیر صفات و تفکیک حروف و بیان و اخراج
و تمییز بعضی از بعضی و ملاحظهٔ وقف بحسب مراتب آن و رسیدن به نهایت آن در تکمیل و تتمیم
[illegible] حد افراط نکشد و آنچه بحد افراط کشد و از حد اعتدال تجاوز کند آن را التمطیط
گویند و [illegible] مذموم است [illegible] دوم حدر و آن قراءت است با سرعت و اینمذهب ابن کثیر
و ابو عمرو [illegible] است و آن ادراج قراءت بسرعت و تخفیف است بقصر و اسکان و ابدال و ادغام و
مانند آن [illegible] است و [illegible] از جهت حرص [illegible] قراءت و زیادت حسنات از

غير تفريط واخلال بقواعد و قوانين تجويد كه آنرا ادماج گويند وآن نيز جايز است از حد [illegible] سوم
[illegible] و اين توسط است ميان ترسل و حدر و [illegible] مذهب ابن عامر و كسائي است يعني غالب [illegible] قراءت اين
مذكورين و عادت اكثري از ايشان اين بود و اگر [illegible] قراء [illegible] هر سه مرتبه ميكنند از جهت حصول آن در
مراتب تجويد و اين هر سه مرتبه موافق قواعد تجويد و طريقهٔ كلام عرب است كه هر جماعه يك طريقه را
اختيار كرده اند بجهت نكتهٔ كه گفته شد پس آنها كه اختيار سرعت و كثرت قراءت كنند مراد مرتبهٔ
دوم است كه حدر است نه آنكه مخالف قواعد بسرعت بخوانند و رعايت هيچ يكي از ين سه طريق نكنند و
قراء مرتبهٔ اول را افضل و اكمل دارند چه ظاهر قول حق تعالى ورتل القرآن ترتيلا اول است و مصنف
چون اختلاف علما را نقل كرده در تفضيل يكي از دو مرتبهٔ اول و ثاني بر ديگري بعد از ان محاكمه و تطبيق
ميان آن ميكند و ميگويد و بعضى از متاخران ميگويند ثواب قراءت با ترتيل زيد بر بزرگتر و نيكوتر
نفيس و جليل تر و ثواب كثرت قراءت [illegible] قرآن يكي كه صاحب قراءت ترتيل باشد مانند است
بكسي كه گوهر قيمتي را صدقه دهد كه هر چند بعدد و كميت كمتر است اما نفاست و كيفيت او بيشتر
اين يكي كه صاحب قراءت بسرعت است مانند است بكسي كه [illegible] بسيار [illegible] قيمت
بسيار و مانند آن كه بعدد و كميت بيشتر اما به نفاست و كيفيت كمتر است [illegible] و علماء مثل اين [illegible]
كه در افضليت مكهٔ معظمه و مدينهٔ مطهره بر يكديگر كرده اند نيز گفته اند كه اجر عمل در مكه بيشتر است
چه يك ركعت در مسجد حرام بصد هزار ركعت بود در غير وي و ثواب آن در مدينه اگرچه كمتر آمده كه
يك ركعت در مسجد شريف نبوي بهزار ركعت در مسجد غير شريف نبوي وليكن نفيس و جليل تر بود چنانچه
اين مبحث را بتفصيل در تاريخ مدينهٔ مطهره كه مسمي است بجذب القلوب الى ديار المحبوب بيان كرده ايم
و آنحضرت ﷺ در قراءت شب گاه اسرار فرمودي و عادت ابو بكر صديق [illegible] همچنين بود گفتي
مي شنوانم كسي را كه مي خوانم براي وي و گاه بجهر و بلند خواندي و عادت عمر فاروق رضه همچنين بود گفتي بيدار
ميكنم خوابناكان را و هوشيار ميگردانم غافلان را و در بعض احاديث آمده است كه آنحضرت ﷺ
فرمود ابو بكر رضه را كه اندكي جهر كن از آنچه ميخواني و عمر فرمود كه اندكي پست خوان [illegible]
وگاه در نماز شب بسيار ايستادي و قراءت طويل ساختي و گاه تخفيف كردي و قراءت [illegible]
شريف و [illegible] رعايت اعتدال [illegible] همچنين بود بحسب اختلاف احوال و اوقات و [illegible]
برامت و بجهت رعايت اعتدال و مصلحت در يك حال و تربيت و تصرف در احوال صحابه رضه را
جزاه الله افضل و اكمل ما جزى نبيا عن امته و على آله و اصحابه و سلم فصل در نماز [illegible]
روش و طريقهٔ حضرت پيغمبر ﷺ در گذاردن آن نماز بحسب كميت و كيفيت و وقت و [illegible] آن [illegible]
چاشت پارسي ضحى است و گفته اند كه ضحو و ضحوة و ضحية بر وزن عشية بمعنى ارتفاع نهار است [illegible]

آدمیان خلیلی میگرفتم ابوبکر صدیق را میگرفتم که شایسته آن بود ولی خلیل من خدا است و مراد برادری
اسلام و حق مسلمانی باقی است این نفی در حق خاص او است ﷺ ولیکن امت اگر آنحضرت ﷺ را خلیل
گیرند مانعی نبود کمال رتبه و مقام ایشان اینست که بر محبت خلت وی ﷺ برسند غرض که ابو هریره
میگوید که وصیت کرد مرا خلیل من بصیام ثلثة ایام من کل شهر بروزه داشتن در سه روز هر ماه هر سه
روز که باشد و اکثر برانند که مراد بدان ایام بیض است تحقیق این در محلش از باب صوم بیاید و در حدیث
جامع الاصول آمده است که آنحضرت ﷺ آن را در سفر و حضر ترک نکردی و رکعتی الضحی و وصیت کرد
بگذاردن دو رکعت در اول روز و زیاده کرده است احمد فی کل یوم و ابن دقیق العید گفته که ذکر رکعتین
اکتفا باقل است که موجب مزید تاکید است بدان کذا فی فتح الباری و ان اوتر قبل ان انام و در روایتی نوم
علی وتر یعنی وصیت کرد باینکه نماز وتر گذارم پیش از خواب یعنی وتر در اول شب گذارده بخواب روم چنانچه
در فصل قیام لیل گذشت چون ابو هریره بحفظ احادیث نبوی و تکرار آن در اول شب مشغول میبود و بیدار میبود
و قیام لیل بر وی بعد از نوم دشوار بود آنحضرت ﷺ بجهت تیسیر امر بر وی و اهتمام بشان علم و
افضلیت وی بر عبادت او را این چنین فرمود و شنیدم از بعض فقها که گفت در بعض روایات فقهیه دیدم که
گذاردن دو رکعت بعد از وتر در اول شب که موجب ثواب قیام لیل است طالب علم راست و سند وی الحال نیست
ابو هریره تواند بود والله اعلم اینچنین گفته اند اما پوشیده نماند که از ایتار قبل النوم لازم نیاید عدم قیام لیل
شاید که ایتار قبل النوم احتیاطا باشد از جهت عدم وثوق بقیام بعد از آن قیام کند و وتر را اعاده کند
چنانکه بعض گویند یا نکند چنانکه قول مختار است و قد سبق تحقیقه و چون گمان توان کرد اینچنین و حال
آنکه عمل ابوبکر صدیق نیز ایتار قبل النوم بود چنانکه گذشت و گویا که از اینجهت بعضی از شراح حدیث
اوتر قبل المنام را عبارت از گذاردن وتر بین النومین داشته اند فافهم و عن ابی ذر روایت است از نبی
ﷺ چنانچه مسلم آورده قال گفت ابوذر قال رسول الله گفت رسول خدا ﷺ یصبح صبح میکند یعنی واجب و
ثابت میگردد در هر روز علی کل سلامی بمقابله هر عضو یا هر بند من احدکم یکی از شما صدقة یعنی طاعتی
و عبادتی که شکر نعمت بدن و ترکیب اعضا آن را شاید فکل تسبیحة صدقة و کل تحمیدة صدقة و کل تهلیلة
صدقة و کل تکبیرة صدقة پس هر تسبیح و هر تحمید و هر تهلیل و هر تکبیر که میگوید صدقة و
شکر الله اعضا و بند اعضا کرد و امر بالمعروف صدقة و نهی عن المنکر صدقة و همچنین هر امر
بمعروف و هر نهی از منکر که میکند صدقه و شکرانه است و تجزی و کفایت میکند من ذلک از صدقه و
شکرانه هر سلامی رکعتان دو رکعت یرکعهما بگذارد آن را نوافل من الضحی در وقت ضحی و این
بحکم شرع است که وجوب شکر بشرع است نه بعقل چون شارع بکفایت آن حکم کرد ادای این دو رکعت ادای
شکر جمیع سلامیات بود و نیز در نماز گذاردن دو رکعت در اول روز تمام اعضا و مفاصل را دخل بود

و تمامه روز در حکم یکروز است پس گزاردن دو رکعت در اول روز ادای شکر آنه تمام آن روز بود و در
حدیث ابی داود آورده آمده است که شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که گفت در آدمی سه صد و شصت مفصل
است لازم بروی که بهر مفصل از خود صدقه بدهد گفتند یا نبی الله که میتواند و که طاقت دارد این را
فرمود هر که بصاق افتاده بیند در مسجد و دفن کند آن را و چیزی که ایذا دهد مردم را یکسو نهد از راه
صدقه مفاصل است و اگر آن را نیابی رکعتین ضحی کفایت کند ترا و فی مسند الامام احمد و مذکور است
در مسند امام احمد عن معاذ بن انس یرفعه که رفع میکند و میرساند معاذ این حدیث را بحضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم من قعد هر که بنشیند فی مصلاه در جای نماز خود حین ینصرف در وقتی که بر گردد من صلوة
الصبح از نماز بامداد حتی یسبح تا آنکه بگذارد رکعتی الضحی دو رکعت ضحی را لا یقول الا خیرا نگوید الا خیر امکر
آنچه خیر است و ثوابی بان مترتب است یعنی بذکر حق مشغول باشد و از آنچه منافی اوست ساکت بود
و در این اشارت است که سکوت که در ینجا اعتبار کرده مراد بدان سکوت از آنچه شر است و لا یعنی و الا تکلم
بدانچه خیر است حکم ذکر دارد و در ترتب ثواب هر که چنین کند غفر له خطایاه امرزیده شود مر او را گناهان
او و ان کانت اگرچه باشد گناهان او مثل زبد البحر مقدار کف دریا مخفی نماند که قعود در جای نماز شرط
کرد یعنی اگر برخیزد و بجای دیگر بنشیند این ثواب بران مترتب نگردد چنانچه ظاهر فحوای کلام است اما
اگر برخاستن و در جای دیگر نشستن برای دفع ریا و حفظ حضور بود از باب تکمیل و تتمیم خواهد بود و حکم
تکلم تغیر دارد بعض محققین گفته اند که ثواب ذکر و خلوت باقی است اما شاید که آنچه ثواب مصابرت
و جزای مرابطت است مخصوص بقعود در مصلا باشد والله اعلم و عند الترمذی و ثابت شده است نزد
ترمذی عن ابی هریرة یرفعه در حالی که رفع میکند ابو هریره این حدیث را برسول خدا صلی الله علیه وسلم من حافظ
رکعتین محافظت کند و مداومت ورزد علی شفعة الضحی بر دو رکعت ضحی غفر له ذنوبه و ان کانت مثل زبد البحر
و عن نعیم ابن همار این لفظ را در اکثر کتب و نسخ مصححه بفتح ها و تشدید میم و براء ضبط و تصحیح
کرده اند و بجای همار هدار بدال مهمله بدل میم و خمار بخای معجمه بدل ها و همام بمیم بدل را و هماز بالزاء
مکان الراء نیز گفته اند و همه در یک صیغه اند و بعضی حمار بکسر حاء مهمله و تخفیف میم خوانند و ترمذی گوید
اصح اول است و ابو نعیم بلفظ کنیت نیز وهم است در روی قال گفت نعیم ابن همار قال رسول الله گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم
بطریق حکایت از پروردگار تعالی در حدیث قدسی ابن آدم ای فرزند آدم لا تعجزنی عاجز میا تو مرا در
عبادت کردن من اربع رکعات از گزاردن چهار رکعت فی اول النهار در اول روز اکفک کفایت میکنم ترا از
جمیع آفات و شرور و تقصیرات آخر روز و عند الترمذی و ابن ماجه و غیرهما عن انس یرفعه من
صلی الضحی ثنتی عشرة رکعة هر که ادا کند نماز ضحی دوازده رکعت بنی الله له بنا کند خدای تعالی برای
وی قصرا فی الجنة کوشکی در بهشت من ذهب از زر و قال الترمذی هذا حدیث غریب لا نعرفه الا من

روزی شش رکعت ثم یوما ثمانیا پستر گذارد روزی هشت رکعت ثم ترک پستر ترک داد گذاردن نماز ضحی را
مقصود از بین حدیث اثبات اصل صلوٰة ضحی است نه دوام وی و ترک نیز دایمی نخواهد بود و اجا طهٔ علم
راوی بدان بحسب عادت متعذر است و سیوطی این حدیث را از ابن جریر آورده که از روایت مجاهد
آورده است و در روایت وی آمده ثم ترک یوما وعن ابی امامة و روایتست از ابی امامه باهلی که از مشاهیر صحابه
است یرفعه که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من مشی هر که برپای رفت الی صلوٰة مکتوبة بسوی مسجد
برای صلوٰة مفروضه وهو متطهر و حال آنکه آنکس با طهارت است و در بعض روایات همچنین آمده که
وهو منتظر صلوٰة اخری یعنی بنماز برود و در قصد و نیت او آن باشد که تا نماز دیگر انتظار خواهد
برد و منتظر آن در مسجد خواهد نشست کان له باشد مر آنکس را کاجر الحاج المحرم اجر کسی که قصد
حج دارد و احرام برای آن بسته است ومن مشی و هر که برود الی سبحة الضحی یعنی بسوی مسجد برای نماز
ضحی کان له باشد مر او را کاجر المعتمر مثل اجر کسی که قصد عمره دارد و محتمل که مشی بسوی سبحه ضحی
کنایت از گذاردن آن باشد یا تقدیر کنند وصلی بر این تقدیر معتمر بمعنی فاعل عمره بود فافهم وصلوٰة
ونماز گذاردن علی اثر صلوٰة بر پی نماز دیگر لا لغو بینهما که نیست سخن یاوه میان آن در نماز کتاب نوشته میشود
آن نماز بعد از نماز بلکه برده و نماز فی علیین در مقام عالی که محل کتب ابرار است و مراد بنماز بعد از نماز
احتمال دارد که برده و نماز فرض بود و احتمال دارد که نماز ضحی بود بعد از فرض صبح چنانچه در روایت
دیگر از ابی امامه صریح آمده است چنانکه گفت وعن ابی امامة یرفعه من صلی الصبح فی جماعة هر که بگذارد
نماز بامداد را در جماعت ثم ثبت فیه پستر صبر کند و نشسته ماند در جای نماز خود مشغول بذکر و تلاوت
حتی یسبح فیه برای آنکه بگذارد در آنجا سبحة الضحی نماز ضحی را ثم یصلی پستر بگذارد این نیت را و
بگذارد نماز ضحی را کان له باشد مر او را کاجر حاج او معتمر مثل اجر شخص حج کننده یا عمره کننده
له حجته وعمرته که تمام و کامل شده است مر او را حج و عمره وی وعن ابی هریرة و روایت است از ابو هریره
قال گفت ابو هریره بعث النبی بر انگیخت و بفرستاد پیغمبر صلی الله علیه وسلم جیشا لشکر را بجانبی فاعظموا پس
غنیمت کردند و بسیار آوردند آن لشکر الغنیمة غنیمت را واسرعوا و شتاب کردند الکرة کرت را کرت بمعنی
اقدام بر حرب و حمله بر حمله آوردن و رجوع و ظفر و دولت آید لقب امیر المومنین علی که کرار کردند
بابن معنی است فقال پس گفت رجل مردی از اصحاب یا رسول الله ما رأینا ندیدیم ما بعثا لشکر را که
فرستاده شود اسرع شتابتر کرة از روی کرت ولا اعظم غنیمة و نه عظیم تر و بزرگتر از روی غنیمت من
هذا البعث از این لشکر که تو فرستادی و باز آمد فقال پس گفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بقصد تحقیر
دولت دنیا و تقلیل متاع وی و تعظیم ثواب آخرت و تحریص و ترغیب بر احراز این فضیلت الا اخبرکم
آیا خبر دهم شما را باسرع کرة واعظم غنیمة بشتابتر از روی کرت و عظیم تر از جهت غنیمت رجل توضاء

مردی که وضو کرد فی بیته در خانهٔ خود فاحسن پس نیک کرد وضوء ه و ضوی خود را برعایت ارکان
و آداب آن ثم خرج الی المسجد پستر قصد کرد و روان شد بجانب مسجد فصلی پس گذارد آنمرد صلوة
الغداة نماز بامداد را ثم عقب بالصلوة الضحی پس ازان در عقب او گذارد نماز ضحی را فقد اسرع الکرة
واعظم الغنیمة به تحقیق سریع کرد آنمرد کرت را که مکرر کرد نماز را و بدست آورد دولت ثواب را
وظفر یافت بر شیطان که دشمن دین اسلام است و عظیم کرد غنیمت آخرت را این مجموع احادیث که
از اول فصل تا اینجا مذکور شد اگرچه تمامهٔ آن بصحت نرسیده و بعضی ازان خالی از ضعفی نباشد
لیکن بجهت تعدد طرق از چندین صحابهٔ عظام تقویت و متابعت یافته خصوصا درباب فضایل اعمال
دلیل است بر استحباب و فضیلت نماز چاشت که لازم فعل و قول حضرت نبوی است ﷺ با ترغیب و تحریص
بر آن هرچند بسرحد مواظبت نرسیده باشد و در مواهب لدنیه گفته که شیخ ولی الدین بن العراقی
گفته که وارد شده است در وی احادیث کثیره صحیحه مشهوره تا آنکه گفته است محمد بن جریر الطبرانی
که اخبار درین باب بحد تواتر معنوی رسیده و بسرحد یقین کشیده است و قاضی ابوبکر بن
العربی مالکی گفته که وی صلوة انبیای سابق است که پیش از محمد ﷺ بوده اند و پروردگار تعالی
خبر داده از داؤد علیه السلام انا سخرنا الجبال معه یسبحن بالعشی والاشراق پس باقی داشت حق
سبحانه و تعالی ازان تسبیح در دین محمد ﷺ عصر و تسبیح صلوة اشراق را و سیوطی در جمع الجوامع
از ابن جریر آورده که گفت ابن عباس بتحقیق خوانده ام مابین اللوحین را و ندانستم صلوة ضحی را مگر
الآن که خوانده ام یسبحن بالعشی والاشراق و بودم من که میگفتم این الاشراق پستر گفت بعد ازان
صلوة الاشراق و از دیلمی از حدیث ابی هریره مرفوعا آورده که کانت صلوة الضحی اکثر
صلوة داؤد علیه السلام و از ابن النجار از حدیث ثوبان آورده صلوة الضحی صلوة یحافظ علیها آدم و نوح
و ابراهیم و موسی و عیسی و این استحباب و فضیلت نماز چاشت مذهب بیشتر علما و مشایخ است زیرا که
روایت مثبت راجح و مقدم است بر خبر نافی چه با مثبت زیادت علم است که پوشیده شده است از نافی
چنانچه این قاعده در علم اصول فقه مقرر شده و جمعی از علما بکراهت آن قائل شده اند و میگویند
که گذاردن آن بدعتی است از بدع که بعد از حضرت پیغمبر و خلفای راشدین پیدا کرده اند و استدلال
میکنند این جماعه بر بدعت بودن آن [illegible] احادیث و آثاری که در نفی آن وارد شده خصوصا باثری که
بخاری از ابن عمر [illegible] روایت کرده که مورق عجلی که از کبار تابعین طبقهٔ ثالثه است گفت گفتم مر ابن عمر را
[illegible] گذارد [illegible] عمر [illegible] گفت لا گفتم میگذارد [illegible] آن را گفت لا گفتم میگذارد ابوبکر گفت لا گفتم میگذارد
پیغمبر ﷺ [illegible] گفت ابن عمر [illegible] که میگذارد آنحضرت ﷺ آن را [illegible] چنان [illegible]
[illegible] حدیث را نقل کرد که گفت ابن عمر لم یکن

رالله [illegible] نه میگذارد ولیکن از آنحضرت ﷺ بار مردم شنیده که میگذارد پس هر یا پنهان
گذارد [illegible] کرد چنانچه عایشه گفت که آنحضرت ﷺ در وقت ضحی نزد وی نمی بود الا نادر گاهی
در سفر بودی و گاهی در حضر و غالب اوقات در مسجد بودی و گاهی در بیوتات در خانه دیگری از ازواج
بودی و اگر نزد وی بودی گذاردن این نماز او را دایمی نبود پس شاید که آن روز که نزد وی
بود گذارده و در روایتی بصریح آمده که عایشه گفت ما رایت یصلی یا مراد از نفی صلوة نفی دوام باشد پس
در جائی که وارد شده که ما کان یصلی یا اما صحیح ﷺ مراد مداومت بر آن باشد و محمل نا گذاردن
ابن مسعود و تا دیدن قیس بن عبید در مدت یکسال او را درین نماز همین تواند بود و نیز ابن مسعود
مشغول بفقه و علم بود و چون اشتغال بعلم افضل از عبادت است ترجیح میکرد آن را برین با وجود
استحباب و فضیلت این والله اعلم و تواند که نفی بجهت عدم وثوق باخبار وارده درین باب باشد
چنانچه قول ابن عمر که لا احاله چون از ابوبکر و عمر نه گذاردن آن را دید وثوق باخباری
که از مردم در گذاردن آنحضرت ﷺ [illegible] توقف کرد و همرد اند از عدم وثوق
و آنکه آن را بدعت گفته [illegible] اجتماع مردم و اظهار آن در مسجد بود یعنی این نماز در حد ذات
مشروع است ولیکن این اظهار و اجتماع چنانچه در فرایض کنند بدعت است چه سنت در نوافل
و [illegible] آن در پنهان گذاردن و در خانه گذاردن است چنانچه معلوم است و بالجمله از هیچ صحابی و اثری
[illegible] مشروعیت آن معلوم نشد بلکه نفی صفتی مخصوصه که رویت یا مداومت یا اجتماع باشد و روایت
کرده است ابن ابی شیبه از ابن مسعود که وی دید قومی را که میگذارند نماز ضحی را پس انکار کرد
بر [illegible] و گفت اگر [illegible] میگذارید درون خانهای خود بگذارید و طایفه دیگر از علما هم بقصد تطبیق
و توفیق روز [illegible] کرده که مستحب است که آن را گاه گاه گذارد و در بعض ایام ترک کنند و این
طایفه [illegible]
شقیق از مشاهیر تابعین است و از علی و عثمان و عایشه سماع دارد مات سنة ثمان و مایة و گفت از عایشه
سوال کردم که آیا پیغمبر ﷺ نماز چاشت میگذارد گفت عایشه نه نمیگذارد الا گاهی که از سفر
بیامدی و آمدن آنحضرت ﷺ از سفر اکثر در وقت چاشت بودی و نیز استدلال میکنند بحدیث ابی
سعید خدری که ترمذی و حاکم و ابن جریر آورده اند و گفت ترمذی حدیث حسن غریب گفته کان
رسول [illegible] بود پیغمبر خدا ﷺ [illegible] میگذارد نماز ضحی را حتی نقول تا آنکه میگفتیم لا یدعها
ترک نخواهد کرد آن را و ید عها و ترک میکرد حتی نقول لا یصلیها تا آنکه میگفتیم نخواهد گذارد
آن را چنانچه [illegible] عادت شریفه اکثر [illegible] چنین بود و احوال سلف از صحابه و تابعین در گذاردن این
نماز نیز همچنین بود و عن عکرمه روایت است از عکرمه چنانچه روایت کرده ابن جریر و عکرمه مولا ء

ابن عباس که یکی از فقها و تابعین مکه بود و اصل او از بربر است مات سنة سبع ومایة وقیل [illegible] ثلثین و وی کاتب ابن عباس بود و مشهور است بروایت حدیث از وی قال گفت عکرمه کان ابن عباس [illegible] یصلیها یوما ویدعها عشرة ایام یعنی میگذارد یکروز و میگذاشت ده روز یعنی میخواند از ضمیر ما صلوة الضحی نماز چاشت وعن عبد الله ابن دینار که مولی عبد الله ابن عمر و از فقها و تابعین مدینه بود مات سنة سبع وعشرین ومائة و روایت میکند عن ابن عمر ان عبد الله کان یعنی که بود ابن عمر لا یصلی الضحی نمیگذارد ضحی را فاذا اتی مسجد قباء چون می آمد مسجد قبا را صلی میگذارد وکان یاتیه و بود ابن عمر که می آمد مسجد قبا را کل سبت هر روز شنبه و رفتن بمسجد قبا صباح روز شنبه الآن نیز معتاد اهل مدینه مطهره است و در جامع الاصول از حدیث بخاری آورده که نافع از ابن عمر آورده که وی نمیگذارد نماز در وقت ضحی مگر در دو روز روزی که قدوم می آورد مکه را وقدوم او در مکه وقت ضحی بود پی طواف میکرد به بیت پس میگذارد دو رکعت را خلف المقام و روز دیگر که بمسجد قبا آمدی و می آمد او را هر روز شنبه و چون در آمدی در این مسجد مکروه میداشتی که بیرون آید از آن بی آنکه نماز بگذارد در وی و میگفت می آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم زیارت کردن این مسجد را سواره و پیاده و میگفت این [illegible] نمیکنم من مکر آنچه کرده اند یاران من و میگفت منع نمیکنم من هیچ یکی را که بگذارد نماز در هر ساعت که خواهد از شب و روز الا در وقت طلوع شمس و غروب آن وعن منصور ابن المعتمر السلمی الکوفی مات سنة ثلثین ومایة قال گفت منصور کانوا بودند سلف از صحابه و تابعین یکرهون که مکروه می پنداشتند ان [illegible] علیها محافظت و مداومت را بر صلوة ضحی کالمکتوبة مثل محافظت بر نماز فرض ویصلون و میگذارند آن را در بعض ایام ویدعون و میگذاشتند در ایام دیگر و طریقه سلف در اقامت نوافل عبادات خصوصا صلوة و صوم همچنین بود تا توهم وجوب نشود ومانع از خیرات و مهمات دیگر نگردد بخلاف عباد و نساک در زمان متاخر که تعلق و تقلید ایشان بدان بحدیست که بعضی از ایشان که در نسبت علم و معرفت قصوری دارند بسیاری از خیرات را که مهم تر است ترک کنند وقد الیس بشیء وعن سعید بن جبیر بن هشام الاسدی الکوفی احد اعلام التابعین حجاج یوسف او را سنة خمس وتسعین در شعبان کشت و [illegible] وی [illegible] ساله بود و وی [illegible] بوی گفته بود که تو بعد از قتل من قتل دیگر نخواهی کرد و حجاج در رمضان همین سال و بعضی گویند بعد از وی بشش ماه مرد و گویند که بعد از قتل وی بر قتل هیچکس مسلط نشد و این مویّد روایت اوست چه صبر و امساک آن ظالم تا شش ماه از قتل [illegible] [illegible] آورده اند که چون [illegible] مقام کشتن وی آمد فرمود اگر تو مرا کشتی دیگر با [illegible] [illegible] نخواهی یافت این آخر کشتن تو خواهد بود گفت من چندین کس را کشتم که بزرگتر از تو بوده اند و هنوز زنده ام تو چه باشی فرمود آنها [illegible] [illegible] بوده و [illegible] صحبت حیات خود کنده و زیستن و مردن برایشان برابر [illegible] من با خود و با حیات خود [illegible]

دارم و [illegible] اعتقاد بشوم ابدا يمن هرگز لذا مبارك نيفتد آخر همچنين شيد ﷺ عليه وثمره بواسط
ابزار و بيمر [illegible] قال گفت سعيد بن جبير انى لادعها كه من لا ادع صلوة الضحى هرآينه ترك ميكنم بتكلف نماز
با شعور و انا اشتهيها و حال آنكه من دوست مي دارم كه بگذارم آن را مخافة از جهت ترس آنكه انى اراها
كان مي برم آن را حتما علي واجب و لازم بر خود اگر چه توهم خلق وجوب فرضيت را بعد از زمان مبارك
حضرت پيغمبر ﷺ مرتفع شد اما مرا توهم صورت وجوب بالتزام ما لا يلزم در نفس خود نيز خوش نيايد
چه كمال و اعتدال در رعايت حق هر چيز است چنانچه او صفت در روايع وقال و گفت مسروق ابن الاجدع
ابو عايشة الهمداني الكوفي احد الاعلام پيش از وفات حضرت پيغمبر ﷺ اسلام آورده و صادر
اول از صحابه را از خلفاي راشدين وغيرهم دريافته و با ابن مسعود اختصاص داشته و گويند كه
او را در خردي دزديده بودند از آن نام مسروق كردند عايشه ام المؤمنين [illegible] او را به تبني بر
گرفته بود و دختري را عايشه نام كرده و ابو عايشه كنيت او ست و در حرب خوارج با امير المؤمنين
علي [illegible] حاضر بوده مات بالكوفة سنة اثنين او ثلث وستين كنا مسروق ميگويد بوديم ما كه نقرأ ميخوانديم
قرآن را پيش ابن مسعود فيبقى پس باقى نشسته ميمانديم بر جاي خود بعد قيام ابن مسعود بعد از
ايستادن و ربما [illegible] ابن مسعود از مجلس ثم نقوم بسترمي ايستاديم فنصلي پس ميگذارديم ضحى را
فبلغ ابن مسعود پس رسيد با بن مسعود ذلك قصه ايستادن و گذاردن ما نماز ضحى را فقال پس گفت
ابن مسعود بطريق انكار برما لم تحملون چرا تكليف ميكنيد عباد الله بندگان خدا اي را مالم يحملهم الله
چيزي را كه تكليف نكرده است ايشان را خدا ان كنتم اگر هستيد شما لا بد البته و ناچار فاعلين
كنندگان اين نماز ففي بيوتكم پس بكنيد در خانهاي شما اين كلام ابن مسعود ناظر است در آنكه بدعت گفتن
بعض اصحاب اين نماز را و انكار كردن وي بر جماعة كه ميگذاردند در مسجد باجتماع بجهت اين
خصوصيت بوده در اصل اين نماز و مثل اين از روايت ابن ابي شيبه كه باسناد صحيح آورده است گذشت
حاصل سخن آنكه اين طائفه باين احاديث كه ناظر است در فعل و ترك اين نماز و عدم اجتماع در مسجد
متعلق و متمسك شده ميگويند بر ان مداومت نبايد كرد بلكه گاهي بايد گذارد آن نيز تنها در خانه
و طايفة ميگويند كه اين نماز گذارده ميشود بسببي از اسباب كه حادث گردد مثل قدوم از سفر و حصول
فتح و مانند آن و آنحضرت ﷺ هم كه در روز فتح مكه گذارده در بيت ام هاني بسبب فتح بود و هم آن
صلوة [illegible] ام ميكرد تلك و مصنف نيز از [illegible] نقل است چنانچه در ما سبق در فصل قيام شب اشارتي بدان
كرده ولهذا [illegible] حديث را با وجود آنكه بخاري و مسلم و ترمذي و ابو داود و نسائي آن را روايت كرده اند
در ضمن احاديث كه براي اثبات نماز ضحى ذكر كرده نياورده و تمسك اين طائفه بآن است كه قاضي
عياض مالكي وغيره گفته اند كه حديث ام هاني ظاهر نيست در آنكه آنحضرت ﷺ قصد ضحى كرده

مجلس الله بي را حاصل شود بلذت و سروري که درین نماز یابم هرگز ندیده و چون از بحث و تحقیق اجل نماز ضحی فارغ شد در بیان عدد آن شروع کرد و گفت بیشتر علما اختیار چهار رکعت کرده اند اگرچه از دو تا دوازده وارد شده اما مختار چهار است چه احادیث آن مجموع صحیح است و احادیث اعداد دیگر بعض صحیح و بعض ضعیف ابن جریر میگوید احادیث صلوة ضحی که صحیح شده اگرچه بحسب ظاهر دران اختلافی است اما چون تامل کنی مجموع صحیح و متوافق اند و تضاد و تعارض میان آنها مرفوع و مفقود زیرا که وجود ممکن نیست که در واقع نصوص قرآنی و احادیث صحیحه متضاد و متعارض باشند والا کذب و بطلان یکجانب لازم آید تعارض که دران میشود جز باعتبار ظاهر نبود کما تقرر فی موضعه و این تضاد و تعارض محمول است که مراد بدان اختلاف در ثبوت و نفی و دوام و ترک احیانا نبود و رفع و دفع آن معلوم شد یا مخصوص بود باختلاف اعداد و سیاق کلام مصنف ناظر بر همین معنی است چنانکه گفت و اختلاف عدد بحسب اختلاف ایام و احوال بود بحسب نشاط و کسل یا اهتمام بسبب مصلحتی بکرات بجهت که دو رکعت میگذارد و گاه چهار و گاه شش و گاه هشت و گاه ده و گاه دوازده چنانکه از احادیث مذکوره معلوم شد و چون اختلاف بحسب اختلاف اوقات و احوال بود شخص مخیر است در اختیار هر عدد که خواهد اهل خواه یک عدد معین را اختیار کند و همیشه مواظبت بر آن نماید و خواه هر روزی و هرچند گاهی بیکی از ان عمل کند در هر دو طریق سعادت اتباع حاصل است و ثانی اقرب و ادخل است چنانچه در نماز شب معلوم گشت و حدیث ابی داؤد که گذشت دلیل است برین معنی که شخص مخیر است در اختیار هر عدد که خواهد زیرا که فرمود من صلی الضحی رکعتین لم یکتب من الغافلین و من صلی اربعا کتب من العابدین الی آخر الحدیث و قد تقدم و به تحقیق گذشت که در احادیث و شک نیست که بوی اصل جواز و تخییر میان این اعداد ثابت میشود اگرچه بعضی را زائد الفضل داشتند از بعضی چنانکه از سیاق الحدیث نیز ظاهر میشود وبالله التوفیق * فصل *

در بیان سجده شکر بدانکه علما اختلاف کرده اند در سجده مفرده که خارج صلوة کنند آیا جائز و مسنون است و عبادت و موجب تقرب بجناب قدس الهی است یا نه نزد بعضی بدعت است و حرام و لا اصل لها فی الشرع و بنای حرمت سجده بعد الوتر نزد ایشان همین است و آنکه در احادیث آمده است که آنحضرت ﷺ در سجده اطالت میفرمود و دعا بسیار میکرد مراد بدان سجده صلاتیه است چنانچه از سیاق آن احادیث بصریح معلوم میگردد و نزد بعضی جائز و مسنون و از بعض حنفیه نقل کرده اند که جائز است مع الکراهة و استدلال [illegible] است در نماز شب که گفت آنحضرت ﷺ یازده رکعت میگذارد و سلام میداد بعد از هر دو رکعت و وتر [illegible] یک رکعت فیسجد السجدة من ذلک قدر ما یقرأ احدکم خمسین آیة یعنی آنحضرت ﷺ سجده میکرد از جهت شکر توفیق بادای نماز مقدار آنکه کسی پنجاه آیت بخواند و من [illegible] این استدلال ضعیف است ظاهر و متبادر آنست که

من در من ذلك از براي تبعيض وفا براى تفصيل اجمال ومراد بسجده معني جنس بود يعني و در سجده
ودر تطويل كردي باين مقدار كلام اقال الطيبي وتفصيل كلام آنكه سجده در خارج نماز بر چند قسم است يكي
سجده سهو است وآن خود در حكم سجده نماز است ديگر سجده تلاوت است ودرا ينها خلاف نيست ديگر
سجده مناجات است بعد از نماز وظاهر از كلام اكثر آنست كه اين نيز مكروه است ديگر سجده شكر است بر
حصول نعمت واندفاع بليت ودر اينجا اختلاف است نزد امام شافعي سنت است وقول امام احمد و
ابي يوسف ومحمد نيز همين است واحاديث وآثار درين باب بسيار است چنانكه مذكور كرده و نزد امام
ابو حنيفه و مالك سنت نيست بلكه مكروه است وايشان گويند كه نعم الهي تعالى غير متناهي است چه
در نفس كه ميزند نعمتي است متضمن نعم كثيره و وراي آن نعمتها است كه در حصر واحصا نيايد
وبنده عاجز است از اداي شكر آن پس تكليف بدان اگرچه بطريق سنت واستحباب بود مودي
بتكليف ما لا يطاق باشد وگويند كه مراد بسجود كه در باب شكر نعمت در احاديث واقع است نماز است
كه تعبير از آن بسجده كرده اند يا منسوخ است وليكن آنها ئي كه قائل اند بدان مراد نعمت عظيمه دارند
كه گاه گاه بوجود آيد ودر سنت نيز همچنين واقع است نه هر نعمت وگويند اراده نماز از سجده خلاف
ظاهر است وچون از بعض خلفاي راشدين بعد از حضرت نبوت ﷺ فعل اين سجده ماثور است قول
بنسخ نيز درست نبود ويك قسم ديگر است كه آن را سجده تحيت گويند ودر بعض روايات فقهيه رخصت
در ان واقع شده وگويند كه مختار كراهت وحرمت آنست وبالجمله چون مختار نزد مصنف مسنونيت
سجده شكر است تائيد واثبات آن باحاديث وآثار كرد وگفت عادت وطريقه حضرت رسالت ﷺ آن
بود كه چون نعمتي خاص مترقب يا غير مترقب متجدد شدي يا نقمتي وبليتي كالمرض مندفع گشتي
شكر آن را سجده كردي بدليل آنكه در مسند امام احمد وهمچنين در سنن ابي داود وجامع ترمذي
ثابت است عن ابي بكرة ان النبي ﷺ كان يرد اذا اتاه وقتي كه مي آمد او را امر يسره چيزي كه خوشحال
ميساخت او را خر ساجدا لله ساجد ادر حالي كه سجده كننده است مر خداي را شكرا لله بجهت شكر كردن
مر خداي را تبارك وتعالى وعن انس وروايت است از انس عن النبي ﷺ بشر بشارت داده شد بحاجة
به بر آمدن حاجتي كه داشت فخر ساجدا پس افتاد بسجده از روايت ابي بكره عموم ورد وام اين نعل معلوم
شد بقضية لفظ كان على ما قالوا وبظاهر عبارت اذا اتاه چنانچه اذا قمتم الى الصلوة واز روايت انس خصوص
حاجتي كه بدان بشارت داده شد وبر هر تقدير استحباب آن ثابت شد وبيهقي روايت كرد باسناد صحيح
كه چون نامه مكتوب امير المومنين علي رضي الله عنه از يمن برسيد متضمن آنكه قبيله همدان بسكون ميم قبيله ايست كه
مر آن را همدان بن قلوح بن سام بن نوح بنا كرد كذا في القاموس اسلام آوردند در ساعت حضرت پيغمبر
ﷺ سجده شكر اين نعمت كرد ازو ودعا كرد مر آن قبيله او مكرر فرمود السلام على همدان السلام على همدان

در روضة الاحباب می‌آرد که حضرت رسالت ﷺ فرستاد علی ابن ابی طالب رض را بجانب یمن در شهر رمضان
سنه عشر از هجرت و عقد کرد برای وی لوائی و دستار بست بدست مبارک خود بر سر وی و از حدیث ابی داؤد
و احمد و ترمذی می‌آورده که گفت علی رض فرستاد مرا پیغمبر خدا ﷺ بجانب یمن گفتم یا رسول الله میفرستی
مرا بر قومی که در سن و سال بزرگتر از من اند و من خردسالم و قضا و حکم رانی بر ایشان چگونه کنم پس نهاد
دست مبارک خود را بر سینهٔ من و گفت خدایا زبان او را ثابت گردان و او را هدایت کن قلب او را و گفت
یا علی چون به نشینند نزد تو دو کس که بیکدیگر خصومت دارند حکم مکن میان ایشان تا نشنوی سخن
دیگری الی آخر الحدیث پس بیرون آمد علی مرتضی رض با سه صد سوار و دعوت کرد ایشان را باسلام و ایشان
جنگ و تیر انداز پیش آمدند پس بنفس نفیس خود بر ایشان حمله آورد و بیست کس را از روسای ایشان
بقتل آورد پس متفرق شدند و هزیمت خوردند باز دعوت کرد ایشان را اجابت کردند و بیعت اسلام
بر دست وی رض نمودند پس در همین سال علی و غیرها بمکه در موسم حج بملازمت شریف مصطفی
ﷺ رسید القصة بآخرها و عبد الرحمن بن عوف رض روایت میکند که چون بشارت ربانی به پیغمبر ﷺ
رسید که هر که یکبار صلوة بر تو فرستد خدای تعالی بروی ده صلوة فرستد و هر که یکبار بر تو سلام کند
خدای تعالی بروی ده سلام فرستد پیغمبر ﷺ در ساعت سجدهٔ شکر نعمت این بشارت گذارد
و بغایت سجدهٔ طویل کرده و در تاریخ مدینه می‌آرد که یکی از صحابه بطلب سعادت ملازمت حضرت
مصطفی ﷺ بمنزل شریف وی آمد خبر دادند که همین ساعت بجانب جبل سلع که جانب غربی
مدینهٔ مطهره است برآمده چون این صحابی بآنجانب رفت در غاری از آن کوه دید که آنحضرت ﷺ
بسجده رفته است زمانی طویل بایستاد چون زمان سجود بطول کشید آن صحابی گمان برد که مگر روح
پاک وی ﷺ باسمان رفته و از بدن انسلاخ پذیرفته است سینهٔ وی بترقید و بیطاقت گشت و بی
اختیار بگریه درآمد پس آنحضرت ﷺ سر از سجده برآورد و بجانب وی دید و گفت چه شد ترا ای فلان چرا
میگریی عرض کرد یا رسول الله ترا در سجده دیدم و مدتی بایستادم مرا از سجده دراز شدن گمان بردم
که مگر چیزی واقع شد و روح ترا بر آسمان بردند بی اختیار گریه بر من زور آورد فرمود همین ساعت
جبریل آمد و خبر رسانید که پروردگار تعالی میفرماید که آیا راضی و خوشنود نمیسازد ترا ای محمد
اینکه هر که یکبار بر تو درود فرستد من ده بار بروی درود بفرستم برسیدن این مژده بسجده رفتم و شکرانهٔ
این نعمت گذاردم بدانکه اینجا اشکالی آورده اند که چرا سزد و چه صورت دارد که درود بر حضرت
مصطفی ﷺ یکبار بود و بر دیگران ده بار یعنی زیاده از آنچه بر آنحضرت ﷺ است جوابش آنکه
درود فرستادن بر حضرت مصطفی ﷺ حسنه است لاجرم بحکم من جاء بالحسنة فله عشر امثالها بنده
بدان مستحق ده درود گردد و حقیقت جواب آنکه صلوة از بنده درخواستن رحمت است از حق بر جناب

کردم یکی را دیدم بر سر تلی ایستاده آواز میداد و میگفت بشارت باد مر ترا ای کعب بن مالک که توبهٔ
تو قبول آمد و بعد از آن یاران من پیاپی دویده آمدند و این بشارت بمن رسانیدند و غلغله در مردم افتاده
که توبهٔ متخلفین قبول شد پس روی بخاک نهادم و سجدهٔ شکر بجا آوردم و بخدمت رسول ﷺ آمدم
با مهاجرین و انصار نشسته بود مهاجران مرا تهنیت کردند و انصار خاموش ماندند پس چون سلام کردم
روی مبارک رسول ﷺ را دیدم همچون ماه شب چهاردهم افروخته و تابان شده و عادت شریف وی بود که
چون خوشی و شادی بوی رسیدی روی مبارک وی تابان و افروخته گشتی و چنان شدی که همه کس
بدانستی و گفت ای کعب بشارت باد ترا به بهترین روزی که بر تو گذشته از آن روز باز که از مادر بزادی
بدانکه هیچ روزی به ازین روز بر تو نگذشته باشد بیا که توبهٔ تو بدرگاه عزت قبول افتاد و لله الحمد والمنة
* شعر * شکر ایزد که میان من و او صلح فتاد * حوریان رقص کنان دست بشکرانه زدند * و امیر المؤمنین ابوبکر
صدیق رضی چون خبر قتل مسیلمهٔ کذاب لعنة الله علیه که دعوی نبوت کرده و جماعهٔ از اهل یمامه را گمراه
ساخته و در ورطهٔ ارتداد انداخته بود و قصهٔ او مشهور است بشنید سجدهٔ شکر کرد و امیر المؤمنین علی
رضی چون ذو الثدیه را که از رؤسای خوارج بود در میان قتلی یعنی کشتگان بدید سجدهٔ شکر کرد ثدیه
تصغیر ثدی است بمعنی پستان زن و او را ذو الثدیه از آن گویند که در جانب یک دست وی جزء ماند پستان
که از استخوان بازوی او بر آمده بود داشت و موی چند بر آن رُسته و وی سیاهی بود زشت روی ناقص
الید غائر العینین ناتی الوجنتین مشرف الجبهة محلوق الراس و او را مخدج و مخدجی نیز گویند یعنی
نقصان دست و این ذو الثدیه از قوم ذی الخویصره است و ذی الخویصره مردی بود از بنی تمیم و در زمان
حضرت رسالت ﷺ بوده آورده اند که یکباری آنحضرت ﷺ قسمت مالی میکرد این ذو الخویصره گفت
چگونه قسمت میکنی عدل کن و در روایتی گفت آنچه تو میکنی عدل نیست آنحضرت ﷺ فرمود وای بر تو
اگر من عدل نکنم دیگر که عدل خواهد کرد صحابه خواستند که وی را بگیرند و بکشند فرمود که او را اصحاب اند
کذا او کذا الحدیث و حق همین است و از بعض روایات معلوم میشود که ذو الثدیه و ذو الخویصره یکی
است و فرمود آنحضرت ﷺ بگذارید ش که کفایت شر وی دیگران خواهند کرد جز شما که بهترین مردمان
خواهد بود در زمان خود و مانا که مراد بشر وی شر مذهب وی و قوم وی است و مصداق این خبر مخبر
صادق آن بود که امیر المؤمنین علی رضی چون از حرب صفین بکوفه رجوع آورد جماعهٔ خوارج از اهل
نهروان که بعد از قصهٔ تحکیم از جماعت اسلام و طاعت امام بر آمده بودند هر چند که ایشان را بسمع و طاعت
دعوت کرد و سعی در رفع شبههٔ ایشان نمود فایده نداشت گفتند لا امر الا لله فرمود این کلمه حق است که بدان باطل
اراده نموده اند یعنی مقصود ایشان نفی طاعت امام و خروج از دایرهٔ احکام اوست و این باطل است و امر امام در
حقیقت امر الهی تعالی است و فرمود از حضرت رسالت شنیدم ﷺ که در وقت اختلاف مردم طایفهٔ

ازجانب مشرق برآیند که نماز شما به نماز ایشان نرسد و نه صیام شما بصیام ایشان و نه قرآن و نه جهاد شما بقرآن و جهاد ایشان و در نماز و روزه و صیام و قیام از همه بهتر و بیشتر باشند قرآن بخوانند ولیکن از حنجرهای ایشان بالاتر نرود و بمصعد اجابت و قبول نرسد بیرون می آیند از دین چنانچه بیرون می آید تیر از شکار زود و زود باز آمده تیری که هیچ از خون شکار نشانی بر و نبود مگر چیزی بر سر سوفار بعضی از علما گفته اند که این اشارتست که هنوز بقیهٔ از ایمان در ایشان باقی است و کافر نیستند و لهذا چون از علی مرتضی ع پرسیدند که آیا کافرند ایشان فرمود من الکفر فروا گفت ایشان از ورطهٔ کفر گریخته بجانب افتاده اند گفتند پس مگر منافقانند فرمود در شان منافقان اینچنین آمده که یذکرون الله قلیلا و ایشان ذکر خدا بسیار کنند ایشان مارقان اند یعنی برآیند گان از دین و راه راست و اتباع جماعت و اطاعت امام برحق و فرمود از حضرت رسالت ﷺ شنیده ام که سردار ایشان سیاهی بود چنین و چنان که یک دست وی مانند پستانی بود بر وی مویی چند رسته و فرمود فرض است بر مسلمانان قتال ایشان و فرمود اگر بگویم که در قتال کردن [illegible] ایشان چه قدر فضل و ثواب است دیگر شما هیچ عمل دیگر نکنید و بر همین عمل اعتماد کنید و فرمود قتال [illegible] شما ده کس و زنده نماند از ایشان ده کس و ایشان ده و اند هزار کس بود ند پس وی [illegible] آمد و اکثر ایشان را کشت و بعد از کشتن از حال ذو الثدیه تفحص پرسید که چه شد بعد از تفحص بسیار برکنار نهری در زیر کشتگان افتاده بهمان علامت که نشان داده بود یافتند فرمود که پای او را گرفته کشان کرده پیش مردم بگذارید تا مادهٔ عبرت و خبرت ایشان گردد پس سجدهٔ شکر کرد او و یاران او ع

* فصل * در بیان سجدهٔ تلاوت بدانکه در سجدهٔ تلاوت [illegible] اختلاف است اول در حکم آنکه واجب است یا سنت مذهب امام ابی حنیفه و ابی یوسف و محمد آنست که واجب [illegible] و امام مالک و شافعی و احمد برانند که سنت است و فعل آن افضل است از ترک آن و در روایتی از امام احمد واجب است اگر در نماز بود و در بیرون نماز نه دلیل ما قول خدا وند تعالی است فما لهم لا یؤمنون و اذا قرئ علیهم القرآن الآیه که دلالت دارد بر انکار ترک سجده نزد تلاوت قرآن و مقرون کردانیدن آن به عدم ایمان کریا ترک سجده و عدم ایمان از یک قبیله اند و نیز سجده جزو نماز است که اقتصار کرده شده است در وی بجهت تخفیف پس فرض بود چنانکه قیام در نماز جنازه و حدیث مسلم از ابی هریره که گفت گفت رسول خدا ﷺ چون بخواند آدمی آیت سجده را و سجده کند شیطان خود را در گوشه بکشد و گریه کند و گوید وای بر من آدمی را امر بسجود کردند پس سجده کرد و مستحق بهشت گشت و مرا امر کردند بسجده و اباء آوردم و مستوجب دوزخ شدم و پوشیده نماند که دلالت این حدیث بر وجوب احتیاج بتاملی دارد ظاهرا وجهش آنکه از سیاق حدیث مفهوم میکردد آنست که یعنی اگر آدمی در وقت تلاوت آیت سجده نکردی وی نیز چون شیطان مستحق نار گشتی و در [illegible] علیه السلام

توبه حق بوی رسید سجدهٔ شکر کرد کعب ابن مالک انصاری خزرجی از کبار صحابه ویکی از شعرای اسلام
است ویکی ازان سه تن است که تخلف کرده بودند از غزوهٔ تبوک و توبه و رجوع برحمت کرد پروردگار
تعالی برایشان چنانچه منطوق قرآن مجید است وعلی الثلثة الذین خلفوا حتی اذا ضاقت علیهم الارض
بما رحبت وضاقت علیهم انفسهم الآیة وفات وی سنهٔ خمسین وقیل ثلث وخمسین عمر وی هفتاد وهشت
سال بود وقصهٔ توبهٔ او دراز است وبا وجود آن نقل کنیم که از احسن قصص است در باب خود بدانکه
زهری روایت میکند از عبد الرحمن ابن عبد الله ابن کعب بن مالک که گفت شنیدم از پدر خود که
گفت پرسیدم از پدر خود کعب بن مالک بعد از انکه توبهٔ وی قبول افتاد که قصهٔ تخلف تو از غزوهٔ تبوک
چگونه بود گفت تخلف من از این غزوه ابتلای محض بود ومرا قطعا در ان قصد واختیار ظاهر نبود و
هیچ عذری نداشتم که بدان تخلف شایستی کرد اسباب جمله مرتب بود وراحلهای نیکو برپا ایستاده ولیکن
هوا بغایت گرم بود ورطب مدینه رسیده وسفری بعید در پیش آمده ومردم را آرزوی طبع دل
نمیداد که از سایه بآفتاب درشوند ومن باستظهار آنکه اسباب ورواحل مهیا است هیچ استعداد نمیکردم
ومیگفتم آن روز که برآیند من نیز برآیم وچون برآمدند با خود گفتم که امروز کاری دارم روز دیگر
برآیم دو سه روز در همین تردد گذشت تا آنکه لشکر اسلام دور رفت ووقت فوت شد وچون کار از دست شد
عظیم نگران واندوهگین شدم که این چه شد وهرگاه که از خانه بیرون آمدمی دلتنگی واندوه زیاده
شدی از انکه اکثر جز اهل نفاق که عذرهای دروغ کردند وضعفا که ایشان را معذور داشته بودند در مدینه
نمانده بودند پشیمانی میخوردم ودر آتش حسرت واندوه میسوختم که چرا نرفتم تا آنکه رسول الله ﷺ از غزوه بافتح
ونصرت باز آمد حیران شدم وگفتم فردا چه عذر گویم وبچه طریق از خشم خدا ورسول خدا بیرون آیم سخنان
دروغ در خاطر آمدی که بگویم وخویشاوندان من هریکی رای زدندی که چنین کن وچنان گوی تا آن
روز که آن حضرت ﷺ بمدینهٔ مطهره آمد آن اندیشهای باطل وسخنان دروغ جمله از خاطر من برفت و
گفتم مرا نجات نبخشد الا صدق ومنافقان سوگندهای دروغ خوردند وعذرهای باطل آوردند رسول خدا
ﷺ بظاهر عذر ایشان قبول میکرد وبباطن بخدا میگذاشت پس من رفتم وسلام کردم نگاهی بجانب من کرد
خشم آمیخته که از خود رفتم گفت یا کعب چرا تخلف نمودی آخر نه ترا اسباب مهیا بود گفتم یا رسول الله بیشک
انچه بکار می بایست مرا جمله مهیا بود ولیکن نفس مرا غافل گردانید وکسل بر من غالب آمد ومرا در ورطهٔ
حرمان وخذلان افکند فرمود برخیز وبرو تا حق سبحانه وتعالی در این باب چه حکم کند خویشاوندان مرا
سرزنش کردند که چرا چون دیگران عذری نیاوردی ودروغی نه بربستی گفتم از نزول وحی ترسیدم تا بدروغ
من گواهی ندهد پس از مردم پرسیدم که مثل این واقعه که مرا افتاده است کسی دیگر را هم افتاده است
گفتند هلال بن امیة ومرارة بن الربیع را نیز همین واقعه افتاده است انگاه من خود را باز یافتم وگفتم این

ضرر و مسلمانان سالم اند تا چه شود و رسول خدا صلی الله علیه و آله صحابه را نهی کرد از صحبت داشتن و سخن کردن
با ما پس همه از ما اعراض کردند و حال ما متغیر شد پنجاه روز گذشت که احوال ما بر این صفت بود تا آنکه از
خود سیر آمدیم و جهان بر ما تنگ شد و در این پنجاه روز مراره ابن الربیع و هلال ابن امیه تنها از خانه
بیرون نیامدند و با هیچ کس صحبت نداشتند و من دلیری می نمودم و برای نماز بیرون می آمدم و ترسان
و لرزان در گوشهٔ مجلس شریف می نشستم و آنحضرت صلی الله علیه و آله در دیده نگاه می کرد و پاره بجانب من میکرد و
عجز و شکستگی مرا مشاهده میفرمود چون من بجانب وی نگاهی میکردم تغافل میزد و اعراض مینمود
و اگر گاهی برای کاری بیرون میرفتم هیچ مسلمانی با من سخن نمیکرد و جواب سلام من نمیدادند روزی
طاقتم برسید و دلتنگ شدم و از مدینه بیرون آمدم و ابوقتاده که پسر عم من بود و مرا بغایت دوست
داشتی بیرون مدینه باغی داشت و در آن عمارت میکرد نزدیک او شدم و سلام کردم جواب نداد و روی
از من بگردانید گفتم یا ابا قتاده تو میدانی که من خدا و رسول خدا را دوست میدارم و در دل من نفاق
و شرک نیست چرا با من سخن نگوئی هیچ جواب نداد تا سه کرت همین گفتم [illegible] گفت الله و رسوله اعلم
پس گریه بر من زور کرد و بسیار بگریستم و در مدینه آمدم چون ببازار رسیدم [illegible] از جانب
شام آمده بود و سراغ من از مردم می پرسید مردم چون مرا دیدند گفتند این آن مرد است [illegible]
آن قاصد پیش من آمد و نامه بمن داد در حریر پارچه پیچیده که از پیش پادشاه غسان بجانب من آورده بود
مضمون نامه آنکه ای کعب ابن مالک بدانکه ما شنیده ایم که صاحب تو یعنی محمد صلی الله علیه و آله در باره تو گران
کرده است و ترا از پیش خود رانده است و اصحاب او بر تو جفا میکنند تو مرد آن نیستی که خانی باشی که
بر تو جفا روند و ترا مهجور و مطرود سازند چون بر مضمون این نامه [illegible] شوی برخیز و نزد ما آ [illegible] و
نگاهداشت ما به بینی چون این نامه برخواندم با خود گفتم این هم از جمله آن بلا [illegible]
و از این بلا ترحمه بلا خواهد بود که کافر برادر من و در دین من طمع افتاده است و مرا بکفر دعوت میکند [illegible]
من زیاده شد آن نامه را بر آتش نهادم و بسوختم و قاصد را از پیش خود براندم و گفتم برو و پادشاه خود
بگوی که بی عنایتی و بی التفاتی این صاحب نزد من بهتر است و خوشتر از صد هزار [illegible]

* شعر * گر وصال تو نباشد بفراق تو خوشم * هم فراق تو مرا به که وصال دگران * پس [illegible] که رسول
خدا صلی الله علیه و آله کس فرستاده است که از زن اعراض کنم گفتم فرموده است طلاق [illegible] فرموده
است که صحبت مدار پس زن را بخانهٔ پدرش فرستادم و آن هر دو شخص [illegible] هلال ابن امیه و مراره
ابن الربیع باشند نیز همچنین فرموده بود که از زنان دور باشید و در بعض روایات [illegible] زنان ایشان را
حکم کرده بود که خدمت ایشان نکنند و با ایشان معاشرت ننمایند [illegible]
روز تمام گذشت شبی بر بام خانه افتاده بودم بغایت دلتنگ و تیره [illegible] آوازی شنیدم [illegible]

گفته که اصل آنست که حکیم چون از غیر حکیم کلامی نقل کند و تعقب نکند آنرا با نکار دلیل است بر صحت
آنکلام نزد حکیم پس این حدیث ظاهر باشد در وجوب و نیز گفته اند که آیات سجده سه قسم است قسمی
آنست که در وی امر صریح به سجود واقع شده و قسمی است که متضمن است حکایت استنکاف و استکبار کفره
را از امتثال امر بسجود و قسمی است که در وی حکایت فعل انبیا است سجده را و هر یکی از امتثال امر واقتدا
با نبیا و مخالفت کفره واجب است مگر آنکه دلالت کند دلیلی در موضعی معین بر عدم لزوم و وجوب
لیکن این دلائل ظنیه است پس ثابت شود بوی وجوب نه فرضیت انتهی و از حدیث بخاری و مسلم و ابی داؤد
که در جامع الاصول از ابن عمر آورده که گفت بود رسول خدا ﷺ میخواند سوره راکه در وی سجده است
پس سجده میکرد و سجده میکردیم ما تا آنکه نمی یافت یکی از ما جای راکه در وی جبهه تواند نهاد در غیر وقت
نماز و نیز استنبا طمی بمقصود توان یافت یعنی ظاهر آنست که اینهمه مبالغه و ازدحام و اجتماع بی وجود
وجوب نتوان یافت و روایتی که از ابی داؤد آمده که رسول خدا ﷺ خواند عام الفتح آیت سجده
را پس سجده کردند مردم همه سوار و پیاده و سواران سجده کردند بر دستهای خود همین حکم دارد
و ابن هرد و حدیث را در جامع الاصول در اثبات وجوب سجدهٔ تلاوت آورده است و مستند قائلین
بعدم وجوب سجدهٔ تلاوت حدیث صحیحین است از زید بن ثابت که گفت خواندم بر پیغمبر خدا
ﷺ سورهٔ والنجم و سجده نکرد آنحضرت و اگر واجب بودی سجده کردی و زید را نیز امر بسجده فرمودی
و جواب آنست که عدم سجود آنحضرت ﷺ نزد قراءت زید بن ثابت دلالت ندارد بر عدم وجوب
زیراکه وجوب ان بنا علی الفور نیست شاید که بعد از ان در مجلس دیگر کرده باشند و تواند که قراءت
زید در وقت کراهیت نماز یا عدم طهارت باشد از ان بود که در ان وقت سجده نکرد یا عدم وجوب
مخصوص سجدهٔ النجم بود و علمارا در ان سجده اختلافی هست بهر تقدیر دلیل بر عدم وجوب مطلق سجدهٔ
تلاوت نکرد دو در حدیث عمر بن الخطاب در موطا آمده است که وی نه خواند روز جمعه سورهٔ نحل
را و چون بآیت سجده رسید فرود آمد و سجده کرد و سجده کردند باوی مردم باز روز جمعهٔ آینده نیز همین
سوره خواند پس مردم متهیٔ سجده شدند گفت ایها الناس ما بآیت سجده میگذریم هر که سجده کند
بر صواب است و هر که نکند بر وی اثمی نیست پس خود سجده نکرد و مردم را نیز نگذاشت که سجده
کنند و در روایت موطا آمده که حضرت فرمود که فرض کرده نشده است بر ما سجده هر که خواهد
بکند و هر که نخواهد نکند و این حدیث صریح است در عدم وجوب مگر آنکه مراد نفی وجوب
علی الفور بود کما ذکر فی شرح ابن الهمام اما این تاویل بعید است دراینجا از لفظ حدیث و جواب
صحیح آنست که بهم چون احادیث متعارض آمدند احتیاط در قول بوجوب باشد و شبهه در
دلیل منافات بوجوب ندارد والله اعلم وقول مصنف که گفته حضرت نبوی ﷺ سجدات قرآن را ترک نکردی

ظاهر در جانب وجوب است اختلاف ثانی در کیفیت این سجده است و اشارت کرد مصنف بدین بقول خود
چون بآیت سجده رسیدی یعنی آن آیت را بخواندی تکبیر گفتی و سجده کردی چنانچه در حدیث ابی داود
از ابن عمر آمده که بود رسول خدا ﷺ میخواند بر ما قرآن و چون بآیت سجده میرسید تکبیر گفتی و سجده
کردی و سجده میکردیم ما باوی و در حالت سجده گفتی سجد وجهی للذی خلقه وصوره وشق سمعه وبصره
بحوله وقوته و در حدیث ترمذی و ابی داود و نسائی آمده که میگفت این را در سجود قرآن در شب و گفت
ترمذی حدیث حسن صحیح و بما قال و بسا بودی که در حالت سجده این دعا خواندی و گفتی اللهم احطط
عنی بها وزرا واکتب لی بها اجرا واجعلها لی عندک ذخرا وتقبلها منی کما تقبلت من عبدک داود و ترمذی
از ابن عباس آورده که مردی بحضرت نبوت ﷺ آمد و عرض کرد که در خواب دیدم امشب گویا پس
درختی نماز میگذاردم و چون سجده کردم درخت نیز در سجده آمد و این دعا بخواند و گفت ابن عباس
بخواند آنحضرت ﷺ آیت سجده را و سجده کرد و بخواند این دعا را که آنمرد در خواب بشنیده از درخت نقل کرد قال
الترمذی هذا حدیث غریب لانعرفه الا من هذا الوجه و نزد حنفیه همان تسبیح که در سجده صلوتیه مسنون است
کفایت است و میگویند که سجده صلوة افضل است از سجده تلاوت و چون این تسبیح در نماز آمده است در اینجا نیز
کفایت کند و شک نیست که چون در خصوص این سجده دعائی و تسبیحی خاص ماثور بود و بصحت رسید خواندن
آن اولی و افضل خواهد بود و شمنی گوید که بعض گویند که این دعا بخواند ربانی ظلمت نفسی فاغفرلی
و نزد بعضی سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا زیرا که در قرآن مجید این را از ساجدان حکایت کرده که نزد
تلاوت سجده میکنند و اینچنین میگویند و در این سجده منقول نیست که آنحضرت ﷺ چون سر از سجده برداشتی
نیز تکبیر گفتی یا تشهد خواندی یا سلام دادی و در مذهب حنفیه بعد از رفع نیز تکبیر کردن هر دو سنت نه
واجب چنانچه در حالت نماز در هدایه میگوید که مروی از ابن مسعود رضی الله عنه است و در رسالهٔ ابن ابی زید
در مذهب امام مالک گفته که در تکبیر حالت رفع از سجده وسعت است یعنی اگر گوید جایز و اگر نگوید
نیز رواست و گفته اگر بگوید احب است نزد ما و در مذهب امام احمد نیز هر دو روایت است بعضی
از ایشان در حالت وضع راس تکبیر گویند و بس و بعض بقیاس بر سجده سهو در حالت رفع نیز تکبیر
گویند و نزد بعضی از ایشان و نزد شافعی تکبیر در ام نیز آمده و نزد ما نیست و در تسلیم مالکیه با احادیث
موافق اند و ماثور از اکابر تابعین نیز همچنین است و نزد امام احمد و امام شافعی در روایت مشهور سلام
هست نزد بعضی از ایشان یک سلام و نزد بعض دو سلام اما تشهد نزد ایشان نیست و نه نزد شافعی چنانچه
از شرح حاوی معلوم شد اختلاف ثالث در کمیت آنکه مواضع سجده در قرآن مجید چند است نزد امام
ابوحنیفه چهارده است در آخر اعراف ۱ و در رعد ۲ و نحل ۳ و بنی اسرائیل ۴ و مریم ۵ و حج ۶ و فرقان ۷
و نمل ۸ و الم تنزیل ۹ و ص ۱۰ و حم السجده ۱۱ و النجم ۱۲ و اذا السماء انشقت ۱۳ و اقرأ باسم ربک ۱۴ در هدایه میگوید

که همچنین مکتوب شده است در مصحف عثمان رض وهو المعتمد ونزد امام شافعی وهمچنین نزد امام احمد
و در روایت مشهوره از وی نیز چهارده است ولیکن بجای سجدهٔ ص ثانیه حج است و در ص سجده نیست
و در روایتی از احمد در هر دو جا است پس عدد سجدات نزد وی باین روایت پانزده باشد ونزد امام مالک
یازده است در ثانیهٔ حج والنجم وانشقاق واقرأ باسم ربك نزد وی سجده نبود و در تعدد سجدهٔ حج احمد
و ابوداؤد و ترمذی حدیث از عقبة بن عامر روایت کرده اند که گفت گفتم یا رسول الله آیا تفضیل داده شده
سورهٔ حج بآنکه در وی دو سجده است و در روایتی گفتم یا رسول الله آیا دو سجده است در سورهٔ حج فرمود نعم
هرکه نکند آن دو سجده را گو یا نخواند آن دو آیت را و حنفیه گویند که اسناد این حدیث قوی نیست
چنانچه ترمذی تصریح کرده بدان و گویند که مراد باولی سجدهٔ تلاوتست و بثانیه سجدهٔ صلوة بقرینهٔ
اقتران او برکوع و هرجا که ذکر سجده مقرون برکوع آمده مراد بدان سجدهٔ صلوة بود و در بعض شروح
هدایه گفته که مراد آنست که فضیلت داده شده سورهٔ حج بدو سجده یعنی یکی سجدهٔ تلاوت دیگر سجدهٔ صلوة اما
این توجیه منافات دارد بروایت دیگر که گفت هرکه نکند آن دو سجده را گو یا نخواند آن دو آیت را و در جامع
الاصول از موطا آورده که عمر و ابن عمر رض خواندند سورهٔ حج را و سجده کردند در وی دو سجده غالبا
این اثر نیز نزد حنفیه بصحت نرسیده است و درینجا حدیث دیگر است که ابوداؤد و ابن ماجه از عبد الله
ابن عمرو بن العاص آورده اند که پیغمبر خدا ﷺ خوانانید مرا پانزده سجده در قرآن در سورهٔ حج
از انها دو سجده و این حدیث نیز ضعیف است و عبد الحق که از اکابر علمای حدیث است گفته که ابن
منین بضم میم و دو نون که راوی این حدیث است از عبد الله ابن عمرو صالح احتجاج نیست و ابن قطان
گفته است که مجهول است و معلوم نیست حال وی کذا قال الشیخ ابن الهمام واما سجدهٔ ص در روایات
صحیحه آمده که آنحضرت ﷺ سجده کرد در ص و مذهب امام ابوحنیفه و مالک و احمد در روایتی
همین است و اشهر روایتین از احمد آنست که وی از عزایم سجود نبود بلکه شکر قبول توبهٔ داؤد علیه السلام
است و آنحضرت ﷺ نیز بهمین وجه در وی سجده کرده چنانچه احادیث بدان ناطق اند پس بروایت
اولی سجده کند نزد وی در نماز و خارج نماز و بروایت ثانیه سجده کند خارج نماز و بخاری از عوام
ابن حوشب می آرد که گفت پرسیدم مجاهد را از سجدهٔ ص مجاهد گفت پرسیدم ابن عباس را از کجا
است که تو سجده میکنی در ص و در روایتی آیا سجده کنم در ص پس خواند ابن عباس این آیت را
ومن ذریته داؤد وسلیمان اولئك الذین هدی الله فبهداهم اقتده و گفت که پیغمبر شما ﷺ مامور است که اقتدا کند
بایشان یعنی به پیغمبران سابق پس چون سجده کرد داؤد علیه السلام اقتدا بوی لازم باشد و عکرمه
از ابن عباس روایت کرد که گفت سجدهٔ ص از عزایم سجود نیست و به تحقیق دیدم پیغمبر خدا را
ﷺ که سجده کرد در وی رواه البخاری والترمذی وابوداؤد و در روایت نسائی آمده که آنحضرت

ﷺ سجده کرد در ص وفرمود سجده کرد داؤد بجهت توبهٔ خود و سجده میکنیم ما برای شکر قبول توبهٔ وی وابوداؤد از ابی سعید خدری آورده که آنحضرت ﷺ خواند روزی بر منبر سورهٔ ص چون بآیت سجده رسید فرود آمد وسجده کرد ومردم نیز باوی سجده کردند روز دیگر بخواند وهردم متهیٔ سجده شدند فرمود که این توبهٔ پیغمبریست یعنی از عزایم سجود قرآنی نیست ولیکن چون شما متهیٔ آن شدید بکنید پس از منبر فرود آمد وسجده کرد وسجده کردیم ما باوی ودر شرح ابن الهمام میگوید که درین احادیث چیزی که منافی وجوب باشد نیست غایت آنچه درست آنست که سبب سجود در حق داؤد وجهت در حق ما بیان کرد وبودن سجده برای شکر منافی وجوب نیست تمامهٔ فرایض وواجبات واجب نیستند مکر از جهت شکر توالی نعم پروردگار تعالی وامام ابوحنیفه در مسند خود از سماك بن حراب از عیاض اشعری از ابی موسی روایت کرد که پیغمبر خدا ﷺ سجده کرد در ص وامام احمد از بکر بن عبد الله مزنی از ابی سعید آورده که گفت دیدم من در خواب که مینویسم سورهٔ ص چون بآیت سجده رسیدم دیدم دوات وقلم وهرچه حاضر بود که افتادند در سجده پس این قصهٔ خواب را بحضرت رسالت ﷺ عرض کردم بعد ازان همیشه سجده میکرد در ص پس ازینجا معلوم شد که در آخر امر سجده درین سوره بمواظبت کشید چنانچه در سورهٔ دیگری ترك با ستمرار یافت بعد ازان که گاهی عزم نمیکرد بران وظاهر شد که آنچه روایت کرده اند از احادیث بر نقل وتسلیم دلالت آنها بر عدم وجوب پیش ازین قصه بود انتهی واما سورهٔ النجم بخاری ومسلم وابوداؤد از ابن مسعود آورده اند که گفت خواند پیغمبر خدا ﷺ سورهٔ النجم را وسجده کرد همه کسانیکه باوی بودند الا پیرمردی از قریش که گرفت سنگریزهٔ چند یا خاك ورسانید بجبههٔ خود وگفت بسنده است مرا همین قدر عبد الله ابن مسعود گفت دیدم اورا که کافر کشته شد بعدی یکی از اشقیای قریش بود که بردست آنحضرت ﷺ کشته شد وبخاری وترمذی از ابن عباس آورده اند که رسول خدا ﷺ سجده کرد در سورهٔ النجم وسجده کردند باوی مسلمانان ومشرکان وجن وانس واز ابی هریره نیز همچنین آمده وترمذی گفت که حدیث ابن عباس حسن صحیح است وعمل بر ینست نزد بعضی از اهل علم ونزد بعضی در مفصل سجده نیست وقول مالك ابن انس همین است وقول اول اصح است وقول اکثر از علمانیز همین است واما سورهٔ انشقت بخاری ومسلم از ابو سلمه آورده اند که ابو هریره [illegible] اذا السماء انشقت [illegible] سجده کرد وگفت یا ابا هریره دیدم ترا که سجده کردی گفت اگر نه میدیدم پیغمبر خدا ﷺ را [illegible] سجده [illegible] درین سوره سجده نمیکردم در روایتی دیگر آمده که [illegible] اذا السماء انشقت وسجده کرد گفتند این چه بود گفت سجده کردم من در وی خلف ابو القاسم ﷺ پس بران سجده میکنم تا آن روز که ملاقات کنم اورا یعنی تا آخر عمر وصحیح مسلم وابوداؤد وترمذی [illegible]

که ابوهریره گفت سجده کرد رسول خدا ﷺ در اذا السماء انشقت واقرأ باسم ربك ودر روایت نسائی
آمده که سجده کرد ابوبکر وعمر وکسی که بهتر است از ایشان در اذا السماء انشقت واقرأ باسم ربك و
بالجمله در سجده ثانی حج وص والنجم وانشقت واقرأ خلافی هست ودر ماورای آن اتفاق وصحیح ومختار
در انهایه وزاد در ثانیه حج ثبوت سجده است ازینجهت گفت مصنف وصحیح شد که در الم تنزیل ودر ص ودر النجم
ودر اذا السماء انشقت واقرأ پیغمبر خدا ﷺ سجده کرده وعمرو بن عاص چنانکه در سنن ابو داؤد آورده
گفت پیغمبر خدا ﷺ پانزده سجده در قرآن مرا آموزانید وبخوانانید سه سجده در مفصل النجم وانشقت
واقرأ ودو سجده در سورهٔ حج پس مجموع پانزده باشد لیکن ثانیهٔ حج نزد حنفیه ثابت نشده چنانکه معلوم
شد باقی ماند چهارده وابو الدرداء گفت که آنچه ابو داؤد وترمذی روایت کرده اند با پیغمبر ﷺ سجده
کردم در یازده موضع هیچ از آن در مفصل نبود وآن یازده در اعراف بود ودر رعد ونحل وبنی اسرائیل ومریم
و حج یک سجده و فرقان ونمل والم سجده وص وحم سجده این حدیث متمسک امام مالک است ولیکن صح عن
ابی هریرة بروایة الجماعة الا البخاري انه سجد وفی روایة انا سجدنا مع النبي ﷺ فی اقرأ باسم ربك وفی
اذا السماء انشقت وچون اسلام ابوهریره متاخر بود در سنه سبع از هجرت در غزوهٔ خیبر علما این حدیث را
حجت ساختند وحدیث ابن عباس را که ابو داؤد روایت کرده لم یسجد رسول الله سجده نکرد پیغمبر خدا
ﷺ فی المفصل منذ تحول از آن باز که گردید وآمد وی ﷺ الی المدینة از مکه بسوی مدینه اگرچه پیش
از تحول بمدینه در مکه در والنجم سجده کرده بود واین حدیث ابن عباس که نفی سجده در مفصل میکند
منافی ومعارض است قول ابی هریره را که گفت در انشقت واقرأ در مفصل سجده کردم با رسول خدا ﷺ و
اما این حدیث را اسقاط کردند از آن جهت که در اسناد آن یعنی حدیث ابن عباس ضعفی هست ابن عبد البر که
از مشاهیر علمای حدیث است گوید که این حدیث منکر است وعبد الحق که از عظمای این طایفه است گفته
اسناد وی قوی نیست کذا قال الشمنی ونیز ابوهریره مثبت است زیرا که وی اثبات سجده میکند در مفصل
واو یعنی ابن عباس نافی است که نفی سجده از آن میکند وخبر مثبت مقدم است بر خبر نافی چه با مثبت
زیادت علم است که با نافی نیست نافی خبر از عدم اصل میدهد ودر حقیقت اظهار عدم اطلاع خود میکند
ومثبت از امر حادث اعلام میکند وآگاهی میدهد از اطلاع خود بآن چنانچه در علم اصول فقه مقرر شده است
اگر گوئی که شیخ ترجیح حدیث ابی هریره بر حدیث ابن عباس بآن کرد که اسناد حدیث ابن عباس
ضعفی دارد وخبر نفی است نه آنکه در اثنای کلام گفت که چون اسلام ابوهریره متاخر بود غرض از آن
چیست وحال آنکه جواب بی آن تمام است بدانکه آن اشارت است بوجهی دیگر برای اسقاط حدیث ابن عباس
یعنی چون اسلام ابی هریره متاخر است آنچه وی روایت کند نیز متاخر باشد از آنچه صحابی متقدم
الاسلام روایت کند پس ناسخ بود مر آن را اگر گوئی که اگرچه این سخن بعضی از متقدمین گفته اند ولیکن

بعد حول ومردود است بآنکه بعض محققین از متاخرین گفته‌اند که از تاخر اسلام صحابی تاخر حکم
حدیث وی لازم نیاید وموجب نسخ حدیث سابق نگردد چه توانند که این صحابی متاخر الاسلام حدیث
سابق را شنیده باشد از صحابی دیگر که متقدم الاسلام است واز وی روایت کرده جوابش آنکه این بر تقدیری
باشد که روایت بحکم سماع کند وابوهریره درینجا روایت برویت ومشاهده میکند ومیگوید
وسجدنا مع النبي ﷺ فی اذا السماء انشقت واقرأ مدّ اماند آنکه ابن عباس میگوید سجده نکرد در مفصل
از آن باز که بمدینه آمده یعنی تا آخر عمر حال بر این بود که ظاهر الفاظ مزنه آنکه حکم سابق بیان میکند یا علی
الاجمال خبر میدهد ومعنی نسخ آن بود که اینحکم سابق بود بعد از آن نسخ شد وخبر ابن عباس حکم تأبید
دارد وحکم موید صالح نسخ نبود پس معارضه میان حدیث ابن عباس وابوهریره باقی ماند وحقیقة جواب
همان فرق بنفی واثبات بود یا بضعف وقوت اسناد مگر آنکه گویند که از قول ابن عباس منذ تحول الی
المدینة تأبید حکم لازم نیاید بلکه ابتدای اینحکم بیان کرد واز انتهای آن ساکت است تأمل والله اعلم

فصل در فضیلت روز جمعه و عبادات پیغمبر ﷺ دران روز مشهور در جمعه ضم جیم وسکون
میم وضم آن سیوطی گوید وفتح میم نیز آمده وزجاج کسر آن نیز حکایت کرده واین روز را
در جاهلیت عروبه بفتح مهمله وضم را وبای موحده میخواندند وتسمیه بجمعه بعض گویند از ان جهت
است که اجتماع آفرینش وتمامی آن درین روز است پیدایش عالم از روز یکشنبه ابتدا کردند و
درین روز مجموع وتمام شد ازین جهت او را جمعه نام کردند واینچنین ذکر کرده ابوحذیفه از ابن عباس ودر اسناد
او ضعفا است واین خبر دلالت کند بر تعیین ایام واسمای آن پیش از خلق سموات وارض وتعقل آن خالی
از اشکال نبود والله اعلم وبعض گویند از ان جهت است که پیدایش آدم درین روز جمع وتمام شد روایت کرد
این قول را احمد وابن خزیمه از حدیث سلمان وابن ابی حاتم واحمد از ابی هریره واین قول صحیح ترین
اقوال است واز حدیث ابی هریره که بیاید معلوم شود که تسمیه بجمعه بجهت اجتماع امور عظام
است دروی که یکی از آنها خلق آدم است واین انسب است از تسمیه بجهت خلق آدم واجتماع اجزای وی
ونیز گویند که کعب بن لوی جمع میکرد درین روز قوم خود را وتذکیر میکرد ایشان را وامر میکرد به
تعظیم حرم وخبر میداد ببرآمدن پیغمبر آخر الزمان وابن حزم گفته که تسمیه بجمعه بجهت اجتماع
ناس است دروی برای نماز واین اسم اسلامی است ودر جاهلیت نام او عروبه بود نه جمعه وتحقیق آنست
که عروبه نام قدیم اوست در جاهلیت وهم اهل جاهلیت تغییر دادند آنرا بالجمعه چنانچه تغییر
دادند سائر نامهای هفته را ونامهای قدیم این بود اول اهون جبار دبار مونس عروبه شیار واین روز را
در زمان جاهلیت نیز شرفی وامتیازی بود ودر اسلام بفضایل وخصائص که مذکور گردد امتیازی دیگر
یافت عن ابی هریرة روایت کرد مسلم از ابوهریره قال گفت ابوهریره قال رسول الله گفت پیغمبر خدا ﷺ

اضل الله عن الجمعة گمراه کردانید خدای تعالی از روز جمعه یعنی راه ننمود بدریافت او و قبول وی و قبول حکم الهی تعالی بتعبد در وی من کان قبلنا کسانی را که بودند پیش از ما مراد یهود و نصاری اند که باقی از اهل ملل و کتب سابقه ایشان اند وکان للیهود و ثابت و مقرر شد مر یهود را یوم السبت روز شنبه وللنصاری یوم الاحد و مر نصاری را روز یکشنبه اختلاف کرده اند که مراد بگمراه کردانیدن ایشان از روز جمعه چیست بعض گویند فرض کردانید پروردگار تعالی بر ایشان وامر کرد بعبادت درین روز بعینه وامر کرد باجتماع در ان برای عبادت وشکر نعمت پس مخالفت کردند و تمرد ورزیدند و ابا آوردند واختیار کردند یهود در بدل وی شنبه را وتعلل نمودند با آنکه این روز انتهای آفرینش است ونصاری روز یکشنبه را که وقت ابتدای آفرینش است واکثر بر آنند که فرض نکردانید بر ایشان روز جمعه علی التعیین بلکه امر کرد باستخراج وتعیین آن باجتهاد پس اختیار کردند وتعیین نمودند یهود یوم سبت را وگفتند یوم سبت روز فراغ وقطع عمل است وخالق تعالی فارغ شد در وی از شغل آفرینش پس خلق را نیز باید که از شواغل وصنایع اعراض نموده وفارغ شده و ترک همه کارها داده بعبادت وی مشغول باشند وتعیین نمودند ودریافتند نصاری یوم الاحد را زیرا که وی روزی است که پروردگار تعالی ابتدای آفرینش از وی نمود پس این روز سزاوارتر است بتعظیم وشکر نعمت وایجاب عبادت وانچه در حدیث بخاری آمد که هذا یومهم فرض علیهم اگرچه بظاهر در معنی اول نماید اما او را نیز برهرد و معنی حمل کرده اند یعنی فرض کرده شد بر ایشان اصابت ودریافت آن روز وتعیین آن باجتهاد برهر تقدیر روز جمعه نصیب ایشان نشد فجاء الله بنا پس آورد و پیدا کرد الله تعالی ما مسلمانان را فهدانا پس راه نمود ما را الیوم الجمعة باصابت روز جمعه ودریافت آن وتوفیق عمل دران این نیز محمول بر هرد و معنی است یعنی امر کرد این امت را بعبادت درین روز بنص یا ایها الذین امنوا اذا نودی للصلوٰة من یوم الجمعة وهدایت نمود وگمراه نکرد ایشان را به ابا وتمرد وتعلل یا راه نمود ایشان را بدریافت واصابت این روز وتعیین آن بفکر واجتهاد وگفتند که الله تعالی خلق کرد انسان را برای عبادت وچون خلق وی در روز جمعه است پس عبادت در وی اولی وانسب باشد ونیز درسا یرایام چیزی پیدا کرد که منتفع شود بدان انسان ودر روز جمعه پیدا کرد ذات او را وشکر بر ذات ونعمت وجود اولی واحری بود از شکر بر نعمتهای خارج از ذات ونیز چون در روز جمعه خلق موجودات اکمال وا تمام یافت وانسان که منتفع بدان گردد در وی مخلوق شد تعیین وی برای عبادت شکر نعمت انسب واوفق بود وشاهد بر آنکه تعیین روز جمعه ازین امت باجتهاد بود حدیث عبد الرزاق را آورده اند که باسناد صحیح از ابن سیرین روایت کرده و شیخ ابن حجر در شرح صحیح بخاری آورده که جمعه کردند انصار در مدینه پیش از قدوم حضرت رسالت ﷺ و پیش از نزول قرآن بدان وگفتند که چون یهود را روزی است که مجتمع می شوند در وی در هر هفته ونصاری را نیز روزی است مانند آن ما نیز میگردانیم روزی را که مجتمع شویم در وی وذکر کنیم مولی تعالی

را و نماز بگذاریم در وی و بجا آریم وظیفهٔ شکر و عبادت را پس یوم العروبه را که نام قدیم روز جمعه است
برای آن تعیین کردند و پیر اسعد بن زراره که از رؤسای انصار بود و پیش از قدوم حضرت ﷺ بمدینه بشرف اسلام
مشرف شده بود آمدند و وی با ایشان نماز گذارد و اجتماع نمود و بعد از آن قرآن نازل شد که اذا نودی
للصلوٰة من یوم الجمعة الآیة پس این حدیث دلالت کرد که صحابه روز جمعه را باجتهاد تعیین و اختیار
کردند انتهی بدانکه اقامت اسعد بن زراره جمعه را پیش از قدوم حضرت ﷺ بمدینه و اجتماع صحابه
برای آن صحیح است و احمد و ابوداود و ابن ماجه از حدیث کعب ابن مالک اخراج کرده که اول کسی که
گذارد با ما جمعه را پیش از قدوم ﷺ در مدینه اسعد بن زراره بود و اکثر برآنند که فرضیت جمعه
در مدینه در اول قدوم حضرت ﷺ شد و آنحضرت ﷺ بعد از اقامت سه روز بقبا روز جمعه تحول در آمدن
مدینهٔ مطهره کرد و هم در میان راه نماز جمعه گذارد بدین تقدیر اجتماع صحابه در روز جمعه با اسعد
بن زراره باجتهاد صورت اشکالی پیدا نکند و بقولی که گویند که فرضیت جمعه در مکه بود خالی از اشکالی نیست
شیخ ابن حجر فرماید که دور نیست که حضرت ﷺ جمعه را در مکه بوحی دانسته باشد لیکن بر اقامت و
اجتماع مردم برای آن در مکه قدرت و تمکن نیافته چنانچه نزد دارقطنی حدیثی از ابن عباس نیز درین باب
آمده و صحابه از اهل مدینه آن را نشنیده بودند و نیافته و آن را باجتهاد خود پیدا کرده و اجتماع نموده و ذکر و عبادت
و نماز کرده و لازم نیست که بجمیع خصوصیاتی که در جمعه وارد است بوده و این قدر در مقصود کافی است و
الله اعلم و کذلک همچنانکه یهود و نصاری تابع و مفضول ما اند در وقت عبادت که روز جمعه باشد زیرا که
جمعه چون مبدأ دور انسان و اول ایام آفرینش اوست متعبد در وی متبوع و فاضل بود از متعبد در
دو روز دیگر یا مفضول اند در قبول جمعه و عدم ابا از امر الهی و اصابت آن بفکر و اجتهاد و بعضی گفته اند اول
روز جمعه اگرچه مسبوق است بهمت واحد که پیش از وست لیکن متصور نیست اجتماع این سه روز متوالی
مگر آنکه جمعه سابق بود کذا ذکر السیوطی فی شرح البخاری و گفته اند که ازین حدیث معلوم میشود که جمعه
اول اسبوع است شرعا و دلالت میکند بر آن تسمیهٔ اسبوع بجمعه چنانچه تسمیه کنند یهود
اسبوع را بسبت و در باب استسقاء حدیث انس تسمیه اسبوع بسبت نیز واقع شده بر اصطلاح یهود بجهت
مجاورت یهود و مجاورت ایشان هم تبع لنا ایشان تابع اند ما را یوم القیامة در روز قیامت در حساب و دخول
جنت و رفع درجات چه بثبوت پیوسته است که آنچه این امت را در روز قیامت از بزرگی شان بود هیچکس را
نبود و ازینجا افضل ایشان لازم آید بر تمامهٔ امم و تخصیص یهود و نصاری بجهت آنست که باقی امم ساقط در
زمان حضرت ﷺ این دو طائفه بود و نحن الآخرون و ما مسلمانان متاخر و پسماندیم من اهل الدنیا
در وجود درین شریعت الاولون مقدم و پیشینیانیم بحسب شرف و مرتبه یوم القیامة در روز قیامت در
روایتی السابقون المقضی لهم [illegible] ایم ما که حکم کرده میشود ایشان را بدخول جنت قبل الخلائق پیش

از تمامهٔ خلق و فضایل و کمالات و رفع تکالیف شاقه که در دنیا این امت را حاصل است چون ظهور نتایج و ثمرات آن در آخرت است آن را داخل تقدم اولیت در روز قیامت داشت و از تاخر در دنیا همین وجود و شریعت اراده نموده و احتمال دارد که المقضی لهم قبل الخلایق بیان علت اولیت در روز قیامت باشد و آن فضایل و کمالات و رفع تکالیف شاقه را داخل در آخریت از اهل دنیا دارند فافهم و روی عن اوس بن اوس یرفعه قال قال ﷺ ان من افضل ایامکم یوم الجمعة بدرستی که از جملهٔ فاضلترین روزهای شما روز جمعه است از این حدیث معلوم شود که افاضل ایام بسیار است مثل روز عرفه و عیدین و امثال آنها و روز جمعه یکی از جملهٔ آنها است و اختلاف است علما را در روز جمعه و عرفه که کدام یکی ازین دو افضل است و بر هر تقدیر جمعه یکی از افاضل ایام است زیرا که فیه خلق آدم در این روز خلق پیدا کرده شد آدم وفیه قبض و در این روز قبض روح او کرده شد آدم وفیه النفخة و در این روز است نفخهٔ صور که برای بعث و نشور است و مراد آنها نفخهٔ ثانیه است وفیه الصعقة و در روزی است صعقه مراد بدان نفخهٔ اولی است که برای موت و هلاک اهل سموات و ارض باشد و صعقه صوتی هایل را گویند که بیهوش کند انسان از هول وی و قیامت را دو نفخه است یکی برای اماتت و اهلاک چنانچه فرموده * ونفخ فی الصور فصعق من فی السموات ومن فی الارض * دیگر برای بعث و احیا که * ثم نفخ فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون * وجای دیگر فرموده * فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون * و نفخه دیگر بود که بدان هول و ترس در زمینیان و آسمانیان افتد چنانچه فرموده که ویوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات ومن فی الارض پس مجموع سه نفخه باشد و غالبا آنها که دو نفخه گویند این را مقدمهٔ نفخهٔ اولی دارند یا در مبدأ نفخهٔ اولی فزع شود و در منتهای او صعق والله اعلم و بعضی از شراح حدیث گویند که مقصود از ذکر اینها بیان چیزی است که واقع میشود در آن روز از امور عظام و این نیز نوعی از فضیلت است و الا در اصل قبض آدم و قیام ساعت چه فضیلت باشد و جوابش آنکه فضیلت در قبض آدم تقریب او ست بجوار قدس و رحمت و در قیام ساعت قرب زمان دخول جنت و لهذا ابراهیم خلیل علی نبینا وعلیه الصلوة من الرب الجلیل اماتت را و احیا را از نعم الهی شمرد در قول خود والذی یمیتنی ثم یحیین و چون روز جمعه فضیلت دارد فاکثروا علیّ پس بسیار فرستید بر من من الصلوة از درود فیه در این روز فان صلوتکم زیرا که بدرستی درود شما معروضة علیّ عرض کرده میشود بر من همیشه خصوصا در این روز شریف و آن موجب سرور و رضای من است ازین اکرام فضیلت و نعمت بالاتر از رضای من است مر شما را و ذکر این در بیان خواص جمعه بیاید و غالبا درود فرستادن مولی تعالی بر مصلی که در حدیث جزای صلوة بر سید کائنات ﷺ واقع شده است اثر همین رضای آنحضرت ﷺ است از ایشان و در حقیقت اثر انعکاس اشعهٔ رحمت الهی است از جوهر مقدس آنحضرت ﷺ بمصلی بجهت حصول محاذات و مقابلت مر او را در وقت صلوة اللهم صل وسلم علیه کما تحب و ترضی و چون آنحضرت ﷺ بعرض صلوة بروی خبر داد بجهت علم اطلاع بر سو

حیات نبی صلی الله علیه وسلم بعد از موت قالوا فقیل صحابه گفتند یا رسول الله وکیف تعرض ورمه گرانه عرض کرده شود
صلوتنا علیک و قد ارمت ای بلیت وحال آنکه بتحقیق مرده و پوسیده شده باشی تو دربر بعضی بلیت اینجا
تفسیر راوی است بمعنی ارمت را که در حدیث فرموده در حدیث قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب ایشان
ایشان من زنده ام و مرده نیم چنانکه بحکم جریان سنت الهی بکمال چشت الم موت را چشیدم دیگر روح مرا
بمن باز بخشیدند و زنده ام من در آن وزیرا این مخصوص است بمن نیست بلکه این نسبت تمامه انبیا را ثابت
است چنانچه فرمود ان الله یعنی که خدای عز وجل حرم علی الارض حرام کرده است بر زمین ان تاکل
این که بخورد و بپوساند کرد الله اجساد الانبیاء یعنی اجساد پیغمبران را صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین عدم
اکل ارض اجساد را کنایت است از حیات والاسلام حسد بدن در زمین بی اعاده روح چه فایده دارد و این
صریح است بر مسئله حیات انبیا که بحیات حسی دنیاوی موصوف اند با لا تراز حیات شهدا که این حیات
معنوی اخروی است و در این مسئله هیچ کس را از علمای اهل سنت خلاف نیست و این تحقیقی و تفصیلی دارد که در
کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب که در بیان احوال مدینه مطهره نوشته ایم مذکور است و در کتاب
مدارج النبوة فی مراتب الفتوة که در بیان سیر شریف تالیف یافته نیز مندرج است والله اعلم روایت کرد
این حدیث مذکور را الامام احمد وابن حبان والحاکم وابوداؤد والنسائی وابن ماجه والدارمی والبیهقی
وعن ابی هریرة یرفعه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر یوم بهترین روزی که طلعت فیه الشمس طلوع کرده در وی آفتاب
وفی روایة علیه یوم الجمعة روز جمعه است مقصود از ذکر این صفت تعمیم ایام است تا هیچ روزی بیرون
نرود چنانچه در علم عربیت مقرر شده که ذکر صفتی که از خواص جنس است مفید تعمیم است و اشارت به آنکه
مقصود مطلق جنس است و جمیع افراد تا احتمال تخصیص را گنجایش نبود فیه در روز جمعه خلق
پیدا کرده شد آدم یعنی تمام و جمع شد خلقت وی در وی وفیه و در روز جمعه ادخل الجنة در آورده
شد آدم در بهشت وفیه اخرج منها و در وی بیرون آورده شد از بهشت فضیلت و امتیاز بیرون آوردن
آدم از بهشت یا از جهت بودن اوست از امور عظام یا از جهت آنکه سبب وجود انبیا و اولیا شد من ذکر علی
لا تعد ولا تحصی است ولا تقوم الساعة و برپا نمیشود قیامت مراد نفخه اولی باشد یا ثانیه الا فی یوم الجمعة
مگر در روز جمعه رواه مسلم والترمذی والنسائی وفی صحیح الحاکم ومذکور است در صحیح حاکم سید
الایام یوم الجمعة ظاهر مطلق ایام است و بعض روز عرفه را از ان تخصیص کنند وفی الموطا و امام مالک
روایت کرده در موطا از ابوهریره که گفت بیرون آمدم بجانب طور رسیدم و ملاقات کردم کعب احبار را و
مجلس داشتم با وی پس تحدیث کرد وی مرا از تورات و تحدیث کردم من او را از رسول خدا صلی الله علیه وسلم و
بود از جمله آنچه تحدیث کردم من التحدیث که گفتم قال صلی الله علیه وسلم خیر یوم طلعت فیه الشمس یوم الجمعة
فیه خلق آدم بهترین روزی که طلوع کرده روی آفتاب روز جمعه است در وی پیدا کرده شد آدم ...

اهبط و در وی فرود آمد اهبط شد آدم بر زمین و اخراج کرده شد از بهشت وفیه تیب علیه و قبول کرده شد توبه او وفیه مات و در این روز مرد آدم وفیه تقوم الساعة و در این روز بر پا شود قیامت وما من دابة و نیست هیچ جنبنده بر روی زمین الا وهی مگر آن دابه مصیخة یوم الجمعة استماع کنند و گوش نهنده و مترقب است در روز جمعه من حین یصبح از هنگام صبح حتی تغرب الشمس تا وقت غروب آفتاب شفقا از جهت ترسیدن من الساعة از ناگهان آمدن قیامت الا الجن والانس مگر جن وانس گویا که قادر مطلق تعالی شانه ملهم میگرداند به دواب را بقیام ساعت و مستشعر میسازد ایشان را باحوال آن و کشف میگرداند آن را برایشان در روز جمعه برای حکمتی که او سبحانه داند مگر جن وانس که قضیه تکلیف و قاعده ابتلا اقتضای ستر و اخفای غیوب میکند از ایشان و در حقیقت چون حیوانات دیگر عقلی که در تدبیر معاش و معاد او کنند و شاغل گرداند ایشان را از دریافت آن عالم ندارند حجاب از پیش حقیقت ایشان برخاسته است و احوال عالم دیگر مکشوف شده و آدمی بجهت گرفتاری بعقل و وهم و اشتغال بتدبیر معاش و معاد از آن محجوب و مشغول گشته و بعد دیگر از این اصابت و ترقب دواب مر قیام ساعت را در روز جمعه آن گفته اند که در این روز از عظایم امور و جلایل شئون چندان بظهور میرسد که نزدیک است که زمین بدان متزلزل و متمایل گردد و دواب را از مشاهده آن ترسی و رعبی پیدا میگردد که مگر قیامت قایم خواهد شد و احمد و بیهقی از سعد بن عباده آورده که نیست هیچ ملک مقرب و نه آسمان و نه زمین و نه کوه و نه دریا مگر که میترسد در روز جمعه از آنکه بر پا شود در وی قیامت و این مبنی است بر وجود علم و ادراک در جمادات یا مبالغه است یا کنایت است از شدت و قرب وقوع قیامت در این روز والله اعلم و یکی از جهات خیریت و فضیلت روز جمعه آنست که فیه ساعة در روز جمعه ساعتی است لا یصادفها در نیابد آن ساعت را عبد مسلم بنده مسلمان وهو یصلی و حال آنکه این بنده مسلم نماز میکند او دعا یسأل الله سؤال کند آن بنده شیئا چیزی را از خدا تعالی از امور دنیا و آخرت الا اعطاه ایاه مگر آنکه بدهد الله تعالی آن چیز را آن بنده را ابوهریره میگوید قال کعب چون بشنید کعب این حدیث را گفت بطریق استفهام یا اخبار از جهت استنباطی که کرد یا اجتهادی که داشت ذلک فی کل سنة یوم این وقت و ساعت با این صفت که مذکور شد در هر سال روزی است مراد بیوم در اینجا مطلق وقت است یا روزی است که این ساعت در وی است قلت گفتم بل فی کل جمعة نه چنین است که تو گفتی بلکه در هر روز جمعه یا در هر هفته است که در وی این روز میباشد فقرأ التوراة پس خواند کعب احبار توریت را فقال پس گفت صدق رسول الله راست گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم همچنین است که خبر داد ازان آن ساعت در هر جمعه است قال گفت ابوهریرة ثم لقیت عبد الله بن سلام پس ملاقات کردم عبد الله بن سلام را که او نیز از احبار و علمای بنی اسرائیل و اشراف ایشان و از اولاد یوسف علیه السلام بود و در اول قدوم حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بمدینه بشرف ایمان مشرف شد و از افاضل

سیاه مثال ساعتی است که در روز جمعه است باعتبار امتیاز وی از سایر اجزای روز و امتیاز سیاهی در سفیدی پیداتر و ظاهرتر بود ولهذا برای کتابت از میان سایر الوان سیاهی را اختیار کرده اند بر سرخی والوان دیگر و این توجیه در شرح و تاویل حدیث نیک است ولیکن در حدیثی که بیاید تصریح هست بآنکه نقطهٔ سیاه مثال روز جمعه است و آن نیز باعتبار امتیاز و انفراد او خواهد بود از سایر اجزای زمان پس واجب است حمل معنی این حدیث نیز بران اذ الاحادیث یشرح بعضها بعضا و توجیه اول در فهم کاتب حروف در آمده بود بعد از نظر در حدیث آینده رجوعی از ان در ذهن نشسته و بعد از ان در جمع الجوامع سیوطی نظر کرده ودریافته که حدیثی درین معنی از ابن ابی شیبه بروایت انس آورده که از وی ظاهر میشود که آئینه مثال روز جمعه است و نکتهٔ سود امثال ساعت ولفظش اینست اتانی جبرئیل وفی یده کالمرآة البیضاء فیها کالنکتة السوداء فقلت یا جبرئیل ما هذه قال هذه الجمعة و بعد از بیان آن می آرد فقلت یا جبرئیل ما هذه النکتة فیها قال هی الساعة الحدیث والله اعلم وجاء فی بعض طرق الحدیث عرضت علی الایام فعرض علی یوم الجمعة فاذا هی کمرآة بیضاء واذا فی وسطها نکتة سوداء فقیل ما هذه قیل الساعة [illegible] و امتت تفضیل داده شده تو و مخصوص کرده اند شده تو و امت تو بتعبد واجتماع برای عبادت دران والناس لکم فیها تبع و مردم مر شمارا دران جمعه تابع و مفضول اند الیهود والنصاری آن مردم کدام اند یهود و نصاری ولکم فیها خیر و مر شمارا در جمعه نیکی بسیار است از ثواب عمل و فضل و رحمت الهی و استجابت دعا وفیها و در جمعه ساعة ساعتی و زمانیست که لا یوافقها موافق نشود و در نیابد آن ساعت را مؤمن مسلمانی که یدعو الله دعا کند خدا تعالی را بخیر به نیکی در دنیا و آخرت الا استجیب له مگر آنکه قبول کرده شود دعا برای وی و هو و گفت جبرئیل نام روز جمعه عندنا یوم المزید نزد ما یوم المزید است فقال النبی پس گفت پیغمبر ﷺ یا جبرئیل وما یوم المزید و چیست وجه تسمیهٔ جمعه بیوم المزید فقال پس گفت جبرئیل در وجه تسمیهٔ جمعه بیوم المزید ان ربک اتخذ بهشتی که پروردگار تو اتخاذ کرفت و پیدا کرد فی الفردوس در فردوس که اعلی درجات جنت است در حدیث صحیح آمده است که در بهشت صد درجه است ما بین هر دو درجه مثل ما بین زمین وآسمان است و فردوس بالاترین بهشتها است از روی درجه و چون بهشت طلبید از خدا فردوس طلبید و پیدا کرده است حق تعالی در فردوس وادیا افیح وادی کشاده را فیه که دران وادی کثیب تودهٔ ریگ است از مشک فاذا کان یوم الجمعة پس چون باشد روز جمعه دران عالم انزل الله میفرستد خدای تعالی ما شاء انزله که خواهد من ملائکته از فرشتگان خود وحوله و در گرد آن وادی منابر من نور منبرها است از نور علیها بر ان منبرها مقاعد النبیین جاهای نشست پیغمبرانست صلوات الله وسلامه علیهم وحفت و گرد کرده شده است تلک المنابر ان منبرهای نور بمنابر بمنبرهای دیگر من ذهب از طلا مکللة

آراسته شده است این منابر از طلا با یاقوت و الزبرجد علیها الشهداء و الصدیقون بر این منابر شهدا
اند که بذل ارواح واموال در راه خدا کرده اند وصدیقان یعنی مومنان کامل که به تیغ ریاضت ومجاهده
قمع وقلع آثار نفس کرده بمراتب علیهٔ صدق ومعرفت رسیده تلو مرتبهٔ نبوت شده اند فیجلسوا پس می
نشینند شهداء وصدیقان من ورائهم پس انبیا علی تلك الکثیب بر ان تلهای مشك فیقول الله پس
میگوید خدای عزوجل برای اظهار رحمت وتوطیهٔ مزید رحمت انا ربکم من پروردگار شماام که تربیت
کرده ام شمارا بانواع فضل ونعمت وقد صدقتکم وعدی به تحقیق راست کردم با شما وعدهٔ خودرا وادادم آنچه
وعده کرده بودم با شما ودرآوردم تان را در بهشت برین فاسئلونی پس سوال کنید ازمن آنچه خواهید
اعطکم بدهم شمارا فیقولون پس بگویند ایشان ربنا ای پروردگار ما نسألك سوال میکنیم ترا رضوانك رضای
ترا که بهترین مطالب ومقامات ونعم است فیقول پس بگوید پروردگار تعالی قد رضیت عنکم بتحقیق
راضی شدم ازشما ولکم ومرشما راست ما تمنیتم هرچه آرزو کنید شما ولدی المزید ونزد من است زیادت
در هر چیز چه نعمتهای حق ودرجات فضل ورحمت وی بی نهایت وبی انداز است اول که در بهشت
شان درآورد وابواب نعمت بر روی ایشان بکشاد رضای وی را طلبیدند که مبادا این نعم بی رضا
باشد چه هر نعمت که بدهد اگر مقرون برضای وی نباشد در معنی نقمت است اصل رضای مولی است
تعالی وچون مقرر شد که راضی است بعد از آن هر نعمت که افاضه کند مبارك است فهم پس اهل بهشت یحبون
الجمعة دوست دارند روز جمعه را لما یعطیهم از جهت آنکه میدهد به ایشان درین روز ربهم من الخیر پروردگار
ایشان از نیکی ومخصوص می گرداند در وی باینچنین فضل وکرامت واینحالت در هر روز جمعه بود زیراکه
چون ایشان دوست دارند جمعه را که در وی باین نعمت مخصوص شدند لابد آرزو دارند که در هر جمعه
اینچنین شود وگفت پروردگار تعالی که هرچه آرزو کنید بدهم ازینجا لازم آید که تا ابد همچنین رود فسبحان
من لا احصاء لنعمائه و لا انتهاء لآلائه سبحانه وهو الیوم الذی وآن روز جمعه روزیست که استوی فیه ربك
علی العرش برآمد در وی پروردگار تو تبارك وتعالی بر عرش یعنی چون خلق سموات وارض تمام شد پروردگار تعالی
بر عرش برآمد واجرای احکام وامر در خلق کرد چنانچه پادشاهان بعد از ترتیب مهام دولت وتشیید ارکان
سلطنت بر تخت به نشینند وبر رعایا حکم رانند این ظاهر معنی کلام است ومراد نیست چه وی سبحانه از مکان و
نشستن منزه است وحقیقت مراد وخلاصهٔ معنی ترکیب آنست که وی تعالی پادشاه است بر همه غالب وحاکم وآمر
است ومعنی مفردات اصلا منظور نیست عرب چون خواهند یکی را وصف بملك وسلطنت کنند گویند وی بر تخت
نشست اگرچند وی را تختی نبود ونشستی بران نه این عبارت مرکب تمثیل وتصویر معنی ملك وسلطنت است و
همچنین اگر خواهند یکی را بجود وصف کنند گویند ید او مبسوط است ودست وی فراخ است اگرچند
وی را دست نبود در اصل یا بریده شده باشد وگویند بند شمشیر وی دراز است وکنایت از درازی قامت

دارند هر چند او را شمشیری نبود و بند شمشیر نه قرآن نازل برزبان عرب است و روش عرب در بیان
معنی چنین است و فیه خلق آدم و فیه تقوم الساعة و در روز جمعه پیدا کرده شد آدم و در وی برپا
میشود قیامت این حدیث را امام شافعی رح در مسند خود روایت کرده است و ابوبکر بن ابی داود طرق
آن را جمع کرده و باسانید متنوع از صحیح و حسن و غیرهما مختلف متعدد روایت کرده و فی الجمله
بهر طریق که باشد حدیثی عظیم الشان است صحیح و مشتمل است بر فواید شریفه علمی و عملی و بشارات
عظیمه مر مومنان و بنماز جمعه حاضر شوندگان را و بر کشف حقایق بسیار از تمثیل جمعه و ساعت وی بآینهٔ
موصوفه و تسمیهٔ وی بیوم المزید و کشف مراتب و درجات اهل بهشت و تمثیل آنها بمنابر از نور و ذهب
و استوای پروردگار تعالی و تقدس بر عرش و خلق آدم و قیام ساعت در روز جمعه و از ابوهریره رض مرویست
که از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم پرسیدند که روز جمعه یعنی این روز مخصوص را که جمعه میگویند سبب
تسمیه بجمعه چیست فرمود لان فیها زیرا که در جمعه مجتمع شده عظایم امور و جلائل شیون که اصل مبدأ
و معاد اند یکی آنکه در این روز طبعت طینة ابیک آدم خلقت پدر تو ای مخاطب که آدم است
یعنی تسویه کرده شد بر صورت مخصوصه و شکل مبدع و طبعی از طبع طینت آدم جعل او صلصال فخار
داشته ای الطین المطبوخ بالنار و فیها الصعقة و البعثة و فیها البطشة بطش در لغت اخذ بقوت و عنف و مراد
ببطشه درین حدیث روز قیامت دارند چنانچه حق سبحانه فرمود نبطش البطشة الکبری و ذکر آن بعد از صعقه
و بعثه برای تاکید گویند و اگر اخذ و بطش الهی بندگان را بعد از بعث و حشر در روز جزا مراد دارند
نیز دور نیست و بعض گفته اند که مراد بدان اخذ مشرکان قریش است روز بدر و فی آخر ثلث ساعات منها
ساعة و در سه ساعت اخیر این روز ساعتی و وقتی است که من دعا الله فیها استجیب له هر که هر چه خواهد از
خدا و دعا کند دران ساعت قبول کرده شود برای وی آن دعا رواه الامام احمد اگر گفته شود که مراد از قول او
و فی آخر ثلث ساعات منها ساعة چیست و چرا نگفت در آخر او ساعتی است چه ساعتی که در آخر سه ساعت از وی
باشد همان ساعت اخیر خواهد بود جوابش آنکه مراد آنست که آن ساعت عین سه ساعت اخیر است و کلمهٔ
فی که درینجا واقع شده است آن را تجریدیه گویند چنانکه اشارت بظرفی کنند که از آهن ساخته
شده است و گویند که درین ظرف ده مثقال آهن است و حال آنکه الظرف عین ده مثقال آهن است چه وی
ساخته شده است از آهن کذا قال الطیبی وافهم و در کتاب صفت بهشت تصنیف ابی بکر بن ابی الدنیا مرویست
باسناد ثابت از روایت حذیفه رض که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود اتانی جبرئیل و فی کفه مرآة و در دست
وی آئینه بود کاحسن المرائی و اضوءها چو بهترین آئینها و روشن ترین آنها و اذا فی وسطها لمعة در میان
آئینه لمعة سوداء لمعه در اصل موضعی از بدن که بدان آب نرسیده در وضو و غسل و لمیع در اسپ آن را
گویند که در جسد وی جزوی باشد مخالف رنگ تمام جسد و مراد درینجا نقطهٔ سیاه است که دران آئینه

بود چنانچه از حدیث سابق معلوم شد حضرت پیغمبر میفرماید صلی الله علیه و آله فقلت پس گفتم من یا جبرئیل و
ما هذه اللمعة التی اری فیها و چیست این لمعه که می بینم در این آئینه قال گفت جبرئیل هذه الجمعة این لمعه
حقیقت و مثال جمعه است چنانچه ظاهر حدیث است یا مراد آنست که چیست این آئینه با این لمعه چنانچه
در حدیث سابق بیان کردیم و از حدیث ابن ابی شیبه نائید آن آوردیم باز رسول خدا میگوید صلی الله علیه و آله قلت گفتم
و ما الجمعة چیست و چه صفت دارد قال گفت جبرئیل یوم من ایام ربک عظیم جمعه روزیست از این روزهای
که پروردگار تعالی و تقدس بید اکرده و بس عظیم است این روز و ساخبرک بشرفه و فضله فی الدنیا و اسمه فی الآخرة
بشرفه و فضله فی الدنیا بشرف و فضل این روز در دنیا شرف شئی باعتبار ذات بود و فضل نسبت بغیر و ما یرجی
فیه لاهله و خبر دهم بآنچه امید داشته میشود از ثواب و برکت در این روز مر اهل این روز را که در روی
بطاعت و عبادت مشغول باشند و باسمه فی الآخرة و خبر دهم به شرف و فضل او و بنام وی که در آخرت
دارد از اینجا معلوم شود که آنحضرت صلی الله علیه و آله صفات جمعه را و شرف و فضل او را در دنیا و آخرت بوحی
دریافت اگرچه این روز را که یکی از روزهای هفته است میدانست اما این صفات و نام او را که
در آخرت دارد از زبان جبرئیل شنید و این منافات ندارد با آنچه گذشت که صحابه در مدینه
باجتهاد و قیاس بر سبت و اهل یهود و نصاری و عبادت ایشان در وی این روز را برای اجتماع ذکر و عبادت
تعیین نمودند همین قدر دریافتند اما خصوصیت این صفات و حقائق که در حدیث مذکور است
کجا بود اکنون جبرئیل شرف و فضل این روز در دنیا بیان میکند و میگوید فاما شرفه و فضله فی الدنیا
فان الله عز و جل جمع فیه امر الخلق پس بدرستی که پروردگار تعالی جمع کرد در وی [illegible] و نظام ساخت
کار و بار آفرینش را از خلق سموات و ارض و آدم و اما ما یرجی [illegible] و اما بیان آنچه امید داشته
میشود از خیر و ثواب مر اهل جمعه را فان فیه ساعة پس بدرستی اینست [illegible] روز ساعتی است
که لا یوافقها در نیابد و موافق نیفتد او را عبد مسلم او امة مسلمة مرد مسلمان یا زن مسلمه که هر دو
غلام و داه حضرت پروردگار اند یسال الله فیها خیرا بخواهد آن عبد یا امة از خدای تعالی در آن ساعت نیکی
را الا اعطاه ایاه مگر آنکه بدهد خدای تعالی آن عبد و امة را آن [illegible] و اما شرفه و فضله فی الآخرة و اسمه
و اما شرف و فضل این روز در آخرت و نام وی که در آخرت دارد بیانش [illegible] و تعالی [illegible]
اهل الجنة الی الجنة و اهل النار الی النار چون پروردگار تعالی بگرداند و بفرستد اهل بهشت را بسوی بهشت
و اهل دوزخ را بدوزخ جرت علیهم هذه الایام و هذه اللیالی میرود بر ایشان [illegible] بر آینه این زمان و منقسم
و منعین است زمان بهمین نوع قسمت و اجزا و نامهای آن شب و روز [illegible] شب و روز
هفتهٔ دنیا است و با وجود آن لیس فیها لیل و لا نهار نیست در بهشت شب و روز [illegible]
بسبب طلوع و غروب آفتاب بود و در روایات آمده است که مثل نور [illegible]

بود و مشك بر برد و نشان شب آن باشد یا پرده در و هلند شب شود و برداشتن روز پیدا آید والله اعلم انشاء
الله تعالی حقیقت حال فردا همانجا معلوم کردد که چیست و چکونه است فاعلم الله عزّ و جلّ مقدار ذلك
وساعاته چون روز و شب متعارف در آنجا نبود داناتید حق تعالی در تعیین روز و شب وساعات آن عالم
مقدار آن را چنانچه در روزهای این عالم و ساعات او ست فاذا کان یوم الجمعة پس چون باشد روز جمعه حین
یخرج اهل الجمعة هنکامی که بیرون می آیند در دنیا اهل جمعه برای نماز جمعه اشارت است بآنکه
این فضیلت و نعمت که مذکور کرد د نتیجه و ثواب نماز جمعه است که در دنیا میکردند نادی اهل الجنة
ندا میکند پروردکار تعالی و تقدس بهشتیان را منادی ندا کنند ه باینطریق و باین عبارت یا اهل الجنة
ای بهشتیان اخرجوا الی وادی المزید برآئید بسوی مقامی که نام وی وادی مزید است و در وصف
وادی المزید میفرماید و وادی المزید لا یعلم سعة طوله وعرضه الا الله وادی مزید وادیست که نمیداند فراخی
و درازی و پهنائی وی را مکر خدای عزّ و جلّ فیه کثبان المسك در آن وادی تلهای ریك است از مشك رؤسها فی
السماء سرهای آن تلها از غایت بلندی با آسمان رسیده و این کنایت است از بلندی آن تلها قال کفت جبرئیل
فیخرج غلمان الانبیاء پس بیرون آرند غلمان جنت که خادمان پیغمبران اند بمنابر من نور منبرهای
نور را و یخرج غلمان المؤمنین و بیرون آرند خادمان مومنان بکراسی من یاقوت کرسیها را از یاقوت
فاذا وضعت پس چون نهاده شود آن منبرها و کرسیها لهم برای پیغمبران و مؤمنان واخذ القوم مجالسهم
و بکیرند قوم یعنی انبیا و مؤمنان جاهای نشست خود را بر منابر و کراسی بعث الله بفرستد خدای تعالی
علیهم بر ایشان ریحا بادی را که تدعی المثیرة خوانده میشود آن باد بنام مثیره یعنی برانکیزنده از انجهت
که تثیر برانکیزد آن باد ذلك المسك آن مشك را که مثل تل ریك ایستاده و سر بآسمان کشیده است
و تدخله و میدرآرد آن مشك را من تحت ثیابهم از زیر جامهای ایشان و تخرجه و می برآرد مشك را فی
وجوههم در رویهای ایشان واشعارهم و در مویهای ایشان تلك الریح آن باد اعلم داناتر است بآنکه کیف
تصنع بکار کند بذلك المسك بآن مشك و چکونه بکار برد آن را من امرأة احدکم از زن یکی از شما لو دفع
الیها اکر سپرده شدی بآن امرأة و حواله کرده شدی بوی کل طیب علی وجه الارض هر خوشبوی که
بر روی زمین است یعنی چنانکه مرد خوشبوی بیحد و بیشمار بزن خود سپرده و آن زن دانا است بآنکه
چکونه باید آن خوشبوی را بکار برد و استعمال کند آن باد داناتر است از آن زن در افشاندن آن مشك برین قوم
و فرستادن آن بجانب ایشان یعنی حق سبحانه و تعالی فیوض و برکات خود را که تلهای مشك مثال آنها
است بران وجه که میخواهد و بفضل و رحمت و حکمت ازلی اقتضا میکند میفرستد و این باد محکوم و
مامور است درین کار قال کفت جبرئیل و [illegible] دلالت دارد که ضمیر راجع برسول بود یعنی کفت رسول
خدا صلی الله علیه وسلم حکایة عن جبرئیل ثم یوحی الله پس وحی میکند خدای تبارك و تعالی الی حملة عرشه

بسوی فرشتگان که بردارنده عرش ویند و آن هشت فرشته اند عظیم آبو الشیخ در کتاب العظمه
می آرد که مسافت از کوش تا بن گوش ایشان هفت هزار ساله راه است پس پروردگار تعالی شانه حکم
میکند با بلند کردن پرده به تهیه عرش را بین اظهرهم میان پشتهای ایشان یعنی میان ایشان و لفظ اظهر را
مقحم و زاید میگویند چون هرجا که آید میان مجتمع باشند و در هم نشینند پشتها بجانب یکدیگر دارند
انعام این لفظ در عبارت عادت شده است و کاه ظهرانیهم بلفظ تثنیه نیز گویند و نهادن عرش میان ایشان
نیز تمثیل و کنایت است از ظهور جناب عزت و سطوت الهی و حضور او در بارگاه سلطنت چنانکه باد شاه
بمولان خود حکم کنند که تخت بنهید تا بران بر آیم و حکم را بهر یا علی خطاب کنم بهمین طریق
و تمامی و لله المثل الاعلی عرش که بر مثال تخت پادشاهی است به نهید و حضرت رب العزت جل
شانه بران برآید و به بندگان خود خطاب کند فیکرن پس میباشد اول ما یسمعون منه اول کلامی که بشنوند
بندگان از درگاه عزت اینکلام باشد که الی یا عبادی بجانب من بیائید و رجوع نمائید ای بندگان من الذین
اطاعونی بالغیب آن کسانیکه اطاعت کرده اند مرا در غیب و لم یرونی و ندیده اند مرا و صدقوا رسلی
و ایمان آورده اند به پیغمبران من و تصدیق کرده اند ایشان را و اتبعوا امری و متابعت فرمان من کرده اند
امر مرا این تلطف و مهربانی را ظهار لطف و کرم است با ایشان پیش از خطاب مقدمه و توطیه است برانکه
حکمی خواهد فرمود و خطابی که خواهد کرد در غایت فضل و احسان خواهد بود تا بدل و جان بهت
ذوق و سرور متوجه آن خطاب شوند پس میفرماید سلوا سوال کنید و بطلبید هر چه خواهید
فهذا یوم المزید پس امروز روز مزید کرم و انعام است فیجتمعون پس مجتمع و متفق میشوند بندگان
همه علی کلمة واحدة برین یک سخن که رضینا عنک راضی و خشنود شدیم ما از تو ای خدا پس [illegible]
دنیا و آخرت فارض عنا پس راضی شو تو از ما که اصل مبتغی و مقصود ما رضای تست فیرجع الله الیهم پس
رجوع میکند خدا ایتعالی بسوی ایشان و مکرر کلام میکند با ایشان و تاکید و تقریر میکند عاید [illegible]
ایشان کرده میگوید ان یا اهل الجنة ای اینکه بهشتیان ظاهر است که من راضی از شما انی لو لم ارض
عنکم که من اگر راضی نمیبودم از شما لم اسکنکم داری ساکن نمیکردانیدم شما را در سرای خود که بهشت
است فسلونی پس چون مشاهده کردید آثار و امارات کرم مرا سوال کنید از من هرچه خواهید فهذا یوم
المزید پس این روز مزید است فیجتمعون علی کلمة واحدة پس دل را اتفاق میکنند بر این سخن [illegible] ربنا
وجهک پروردگار اینما ما را وجه کریم خود ننظر الیه تا نظر کنیم بسوی او و ببینیم [illegible] نهایت مقاصد
و منتهای مطالب این است که بالاتر ازین مطلوبی نیست و بعد ازین محل سوال نه وقت سوال [illegible]
این قوله موسی علیه السلام پیش از وقت طلبید لاجرم مجروح گشت [illegible] شد [illegible]
بعد تلطف و مهربانی خود بر سوال آورد و عطا کرد تا معلوم شود که اصل وصول [illegible]

وقت امید مرگ پیش از وقت طلبد و پیش از قسمت خواهد محروم باز گردد * شعر * و سحاب الهمولة مطر *
فاذا جاء الا بالتجی * فیکشف پس دور کند حق سبحانه وتعالی تلك الحجب آن حجابها را که مانع دیدار بود
فیتجلی لهم پس تجلی کند عز و جل مر ایشان را و بنماید خود را بی پرده فیغشاهم من نوره پس بپوشد ایشان
را از نور جلال و جمال وی سبحانه تعالی شیء چیزی که لولا انه قضی ان لا یحترقوا اگر نبودی قضای
وی تعالی برین که نسوزند ایشان و باقی مانند در بهشت که جای فنا و زوال نیست لا حترقوا هر آینه می
سوختند و هستهلك میشدند لما یغشاهم من نوره از جهت آنچه بپوشد و در گیرد ایشان را از نور عظمت
وجلال وی سبحانه ثم یقال لهم بعد از آنکه مشرف بدیدار شدند و منور بنور جمال وی گشتند گفته میشود
مر ایشان را ارجعوا الی منازلکم اکنون بازگردید بمنازل خود این نیز از جملهٔ لطف و مهربانی است به بندگان
چه دایم در درگاه عزت داشتن و مستغرق نور ذات گردانیدن نه طاقت و تاب ایشان است برون و زمانی بحال
خود باز آیند و بیاسایند و در پردهای صفات که تجلی و مزایای آن نعیم جنت است مشاهده نمایند و مستغرق و مستعد
تجلی دیگر شوند مشهود خود در هر دو صورت یکی است تفاوت در کیفیت شهود است فیرجعون الی منازلهم پس
باز آیند بسوی منازل خود و قد اعطی و حال آنکه به تحقیق داده شده است کل واحد منهم هر یک از ایشان را در
وقت این تجلی الضعف علی ما کانوا فیه دو چند و زاید بر آنچه بودند ایشان در آن از حسن و جمال و نورانیت
در بهشت چه آن انوار صفات است و این نور ذات فیرجعون الی ازواجهم پس باز می آیند بر ازواج و زنان خود و قد
خفوا علیهن و خفین علیهم به تحقیق پوشیده شدند این مردان بر این زنان و خفین علیهم و پوشیده شدند این زنان
برین مردان یعنی نمیتوانند دید یکدیگر را و نموده نمیشوند بیکدیگر مما غشیهم من نوره از جهت آنکه پوشیده است
ایشان را از نور حق و تافته است آن نور بر ایشان فاذا رجعوا چون بحال خود باز آیند و زمانی بر آن بگذرد
تراد النور فرزود می نشیند آن نور و می رود زور و غلبهٔ وی حتی یرجعوا الی صورهم التی کانوا علیها تا آنکه
باز می آیند و رجوع میکنند بسوی صورتهای خود که پیش ازین بر آن بودند و یکدیگر را می بینند
و حتی شوا بهد فتقول لهم ازواجهم پس میگویند مر ایشان را زنان ایشان لقد خرجتم بتحقیق بیرون
آمده بودید شما من عندنا از نزد ما علی صورة بر آن صورتی و هیأتی که داشتید و رجعتم و باز آمدید
علی غیره ابر غیر آن صورت و هیأت یعنی این حسن و جمال پیش ازین خود نداشتید از کجا آورده اید
فیقولون پس بگویند آن مردان ذلك آن حسن و جمال که پیدا شده است ما را و دور راست از
آنست که الله تعالی و تجلی ما آن الله بجهت آنست که پروردگار عز و جل تجلی لنا تجلی کرد و نمود خود را برای
ما که نظر نامه پس دریافتیم ما از ذات تجلی وی آنچه دیدنی است قال گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم رستی
که وی تعالی و الله سوگند میدهد بذات پاك وی ما احاط به خلق احاطه و ادراك نکرده است و نرسیده است بکنه
ذات وی هیچ مخلوق و لکنه ولیکن وی جل جلاله قد اراهم به تحقیق نموده است ایشان را من عظمته و

دیگران حسرت نمیخورند وحسد نمیبرند واین از خواص بهشت است که با وجود تفاوت درجات و تمایز مقامات همه کس بمقام خود راضی وشاکر باشند وبر فوق خود حسد نبرند وحسرت نخورند ومتألم نگردند والاعلى اب لازم آید وبهشت جای عذاب نبود ثم یتجلى لهم ذو الجلال پستر ظاهر ومتجلی میشود بی کم وکیف مرایشان را خداوند ذو الجلال تعالى وتقدس فیقول پس بگوید سلونی سوال کنید از من هرچه خواهید فیقولون با جمعهم پس بگویند همه باجماع واتفاق نسألك الرضاء سوال میکنیم ترا که راضی باشی از ما یا رب ای پروردگار فیشهد لهم على الرضا پس گواهی دهد خدای تعالى برای ایشان را برضای تاکید وتقریر بگوید که من از شما راضی ام ثم یقول پستر بگوید سلونی سوال کنید مرا فسألوه پس سوال میکنند او را حتى ینتهی همة کل عبد تا آنکه بنهایت میرسد حاجت وهمت هر بنده یعنی هر حاجتی که دارد وتا آنجا که همت او میرسد میخواهد قال ثم یسعى علیهم پستر سعی میکنند وتفضل میکنند وامداد وافاضه میکنند برایشان پروردگار تعالى بما لا عین رأت بنعمتهای که نه هیچ چشمی آن را دیده ولا اذن سمعت ونه هیچ گوش وصف آن را شنیده ولا خطر على قلب بشر خطور نکرده حصول آن یا ماهیت آن بر دل هیچ بشری ونه درآمده در خیال وی واحتمل که باول صورتهای خوب وبثانی آوازهای مرغوب وبثالث خاطرهای خوش مراد دارند ثم یرتفع الجبار پستر بالا میرود پروردگار جبار تعالى وتقدس عن کرسیه از کرسی خود الى عرشه بسوی عرش که نزول کرده بود از آن بکرسی ویرتفع اهل الغرف وبالا میروند اهل غرفها الى غرفهم بسوی غرفهای خود که فرود آمده بودند از آن بر تلهای مشک وهی وآن غرفها انواع اند در نفاست غرفة من لؤلؤة بیضاء غرفه است از مروارید سفید وصف لولو بسفیدی برای مدح وبیان نفاست واظهار خوبی است یا مراد کمال سفیدی وشدت اوست وهمچنین در قول وی او یاقوتة حمراء یا غرفه است از یاقوت سرخ او زمردة خضراء یا غرفه است از زمرد سبز لیس فیها نیست دران غرفها قصم شکستگی ولا وصم ... مطردة فیها انهارها روانست درجنات جویهای وی مستدلیة ودر بعض نسخ متدلیة فیها ثمارها آویزان است در وی میوهای او وفیها در وی ازواجها وخدمها ومساکنها قال گفت جبرئیل با حضرت رسول ﷺ فاهل الجنة پس بهشتیان یتباشرون فی الجنة بیوم الجمعة مستبشر میشوند در بهشت بروز جمعه کما یتباشر اهل الدنیا فی الدنیا بالمطر چنانچه بشارت می یابند اهل دنیا در دنیا بباران با میل خیرات وبرکات * فصل *

... وسنت قدیم حضرت نبوی ﷺ آن بود که روز جمعه را قولا وفعلا تعظیم کردی وبانواع ... وتشریف مخصوص ومشرف ... وعبادات گوناگون از ذکر ونماز ودعا وتصدق وغسل واعمال آن مخصوص گردانیدی چنانچه بیان ... شد ان شاء الله تعالى وعلما را دو قول است در فضیلت روز جمعه وروز عرفه بعضی ... گویند ... روز عرفه افضل است از جهت ورود احادیث صحیحه در فضل آن روایت

است از عایشه رض که گفت رسول خدا ﷺ هیچ روزی نیست بیشتر از روز عرفه که آزاد کرده شوند
در وی بندگان از آتش دوزخ و نزدیک میشود پروردگار تعالی از بندگان و مباهات میکند با ملائکه و ایشان
را گواه میگیرد پروردگار تعالی ملائکه را بر بخشیدن گناهان بندگان و نیز آمده که دیده نمیشود شیطان
خوارتر و راندهتر و خشمناکتر از هیچ روزی چنانچه در روز عرفه بجهت نزول رحمت الهی و عفو
گناهان بندگان مگر آنچه دیده شده در روز بدر که روز ظهور شوکت اسلام و قوت و عزت اهل آن بود و نیز
آمده که افضل الدعاء دعاء یوم عرفة و بعض میگویند روز جمعه افضل است از جهت اطلاق احادیث
وارده در افضلیت آن مثل قوله ﷺ ما طلعت الشمس ولا غربت علی یوم [illegible] جمعه و قوله علیه الصلوة والسلام
یوم الجمعة سید الایام و اعظمها عند الله و احادیث درین معنی بسیار است و طرق متعدده و
نیز وارد شده که در روز جمعه ششصد هزار کس از آتش دوزخ آزاد کرده و نیز آمده که شب و روز
جمعه بیست و چهار ساعت است در هر ساعت ششصد هزار کس آزاد کرده و در بعض احادیث آمده که
هیچ کس نبود که درین روز مغفور نکرده و آنهائی که قائل اند بافضلیت عرفه تخصیص کنند
ایام را در احادیث روز جمعه بغیر روز عرفه و از آنکه در بعض احادیث آمده که سید الایام
یوم الجمعة و هو اعظم من یوم النحر والفطر استیناسی باین معنی می توان یافت بجهت عدم ذکر
روز عرفه با وجود قرب مجاورت آن بروز نحر والله اعلم و بعض گویند که روز عرفه افضل ایام
سنه است و روز جمعه افضل ایام اسبوع و در موطا آمده که افضل ایام روز عرفه است که موافق
افتاده باروز جمعه و حج درین روز افضل است از هفتاد حج در غیر روز جمعه و درین حدیث
محدثین را مقال است و آنکه عامه آن را حج اکبر گویند چیزی نیست و یوم الحج الاکبر که در
قرآن مجید واقع شده مراد بدان حج است مطلق در مقابل حج اصغر که نام عمره است و با وجود
آن در فضل و شرف حج روز جمعه شبهه نخواهد بود از جهت اجتماع شرف زمان و مکان و حجة الوداع
که سرور انبیا کرده ﷺ نیز در روز جمعه بود و لهذا در حدیث صحیح آمده که چون نازل شد
آیهٔ کریمهٔ الیوم اکملت لکم دینکم نازل شد یهود گفتند عجب است از مسلمانان که این روز را
روز عید نگرفتند پس عمر بن الخطاب گفت دو عید جمع بود دران روز دو عید است یعنی عرفه
و جمعه و در صلوة صبح روز جمعه پیغمبر ﷺ سورة الم سجده و هل اتی علی الانسان [illegible]
حدیث صحیح است که بخاری و مسلم و غیر ایشان آن را روایت کرده اند و [illegible]
ازان حضرت ﷺ دایمی بود یا در بعض اوقات تعیین نیست [illegible]
حضرت رسالت ﷺ از خواندن این دو سورة در صبح روز جمعه تذکیر است [illegible]
مشتمل است بران از آفرینش آدم علیه السلام و ذکر معاد و [illegible]

نمازهمانسیه در فصل قراءت در نماز گذشت و بعضی از شراح بجهت اشتمال سورهٔ الم تنزیل بر سجده گمان برده اند که مگر مراد از تخصیص این دو سوره تخصیص روز جمعه بود بسجده و زیادت خضوع و خشوع در این روز که محل ظهور قیامت و قهر و سطوت حضرت عزت است و مصنف این وجه را قبول ندارد و میگوید مراد تخصیص این روز نبود بسجده چنانچه بعض گمان برده اند و اگر گویند که با وجود تاکید ملکوره سجده نیز مقصود است صورتی دارد اما آنکه اگر خواندن این دو سوره مهیا و میسر نشود بعوض آن یعنی سورهٔ الم تنزیل سورهٔ دیگر خوانند که مشتمل بر سجده بود یا در رکعت اولی اقتصار باول سورهٔ الم تنزیل کنند تا آیت سجده و اینست مراد بقول وی که گفت اقتصار بسجده کنند از سورهٔ م سجده و در رکعت دوم بقیه این سوره خوانند منافات دارد با آن و دلالت کند که مقصود مجرد محافظت بر سجده است نه تاکید و از این جهت میگویند که این مجموع ناشی است از عدم اطلاع بر سر خواندن این دو سوره درین روزها ناکه تعیین این سوره درین عمل منقول و منصوص است از سلف که فهم ایشان بسرّ این معتبر است و نیز عمل باین مطابق السنة و اقرب است از آنچه آن بعض گمان برده با وجود ارتکاب قراءت بعض سوره و بالجمله قراءت این دو سوره در نماز صبح از خواص روز جمعه است پس خاصیت اول از خواص جمعه اینست خاصیت دوم آنکه مستحب است که درین روز و شب صلوات بر حضرت رسالت ﷺ بیشتر فرستند صلوة بر آن حضرت ﷺ همیشه مستحب و مستحسن و مقرب ترین اعمال است بعد از فرائض ولیکن در شب و روز جمعه امر بتکثیر آن واقع شده و در حدیث صحیح است اكثروا من الصلوة علي يوم الجمعة وليلة الجمعة وفي بعض الطرق اكثروا الصلوة علي في الليلة الزهراء واليوم الازهر ليلة الجمعة ويوم الجمعة رواه الطبراني في الاوسط عن ابي هريرة واكثروا الصلوة علي في يوم الجمعة فانه ليس يصلي علي احد يوم الجمعة الا عرضت علي صلوته رواه الحاكم في المستدرك والبيهقي في شعب الايمان عن ابي مسعود الانصاري اذا كان يوم الجمعة وليلة الجمعة فاكثروا الصلوة علي رواه الشافعي في المعرفة و احادیث درین باب بسیار است و صلوة درین شب و روز عرض کرده میشود بر آن حضرت ﷺ اگرچه صلوة امت بر وی ﷺ همیشه معروض است و حق سبحانه و تعالی ملائکه سیاحین آفریده که صلوة و سلام امت را در آن جناب میرسانند ولیکن درین شب و روز البته بمقام وصول و قبول میرسد و بیان فضایل صلوات بر آن حضرت ﷺ و احوال و اوقات و صیغهای آن بابی علاحده است که مستقل میطلبد و در کتب علما بتفصیل مذکور است و ما نیز جملهٔ از آن در آخر کتاب جذب القلوب ذکر کرده ایم و جاء القبول و بعد از وی رساله جدا نیز معمول و منقول گشته است و خاصیت سیوم نماز جمعه است که از اعظم فروض اسلام است چه اعظم فروض نماز است و از میان نمازها اعظم نماز جمعه اگرچه در بعض احادیث واقع شده که هیچ صلوتی فاضلتر از صلوة فجر روز جمعه نیست هر که شاهد شود

باب از ابن عمر و ابي سعيد و جابر و براء و عايشه و ابو الدرداء نيز آمده و حديث ابن عمر حسن صحيح است ليكن آنهائي كه قائلند باستحباب غسل كويند كه همچنانكه احاديث ظاهر در وجوب غسل جمعه ورود يافته احاديث ديگر در جواز اكتفا بوضوء نيز واقع شده چنانكه ترمذي و ابو داؤد و نسائي از سمره بن جندب آورده و زركشي كفته رواه الخمسة الا ابن ماجه كه كفت رسول خدا ﷺ هركه وضو كرد روز جمعه خوب كرد و نيك است وهركه غسل كند پس غسل افضل است كفت ترمذي كه درين باب از ابي هريره و عايشه و انس هم نيز آمده و كفت حديث سمره حسن است و عمل برين است نزد اهل علم از اصحاب پيغمبر ﷺ وانهائي كه بعد از ايشان اند اختيار كرده اند غسل را روز جمعه و وضو را نيز كافي دانند انتهى و نيز بخاري و مسلم و موطا و ابو داؤد و ترمذي از ابن عمر و ابي هريره آورده اند كه عمر بن الخطاب خطبه ميخواند در روز جمعه كه ناكاه درآمد مردي از اصحاب رسول ﷺ كه از مهاجرين اولين بود و در روايت ابو هريره آمده كه درآمد عثمان بن عفان پس ندا داد اورا عمر وكفت اين چه وقت آمدن است عثمان كفت مشغول داشته شدم امروز بكاري و بخانه نرفتم تا كاه ندا جمعه شنيدم و هم ازين راه بمسجد درآمدم و هيچ توقف نكردم مكر براي وضو پس كفت عمر و الوضوء ايضا يعني اين اكتفا بوضو كردن نيز تقصيري ديكر است وكفت پيغمبر خدا ﷺ امر كردي بغسل و تو وضو كردي ازينجا معلوم كردد كه صيغهٔ امر و لفظ وجوب كه در احاديث واقع شده است براي ندب و استحباب است نه وجوب والا عثمان نه چون اكتفا ميكرد بوضو و عمر نه چرا تقرير ميكرد اورا بران و همچنين صحابه ديكر پس كويا اين اجماع شد بر جواز وضو و احاديث ديكر نيز درين باب آمده و امام محمد در موطا كفته كه غسل روز جمعه افضل است نه واجب و درين آثار كثيره آمده پس در جائي كه فرموده غسل جمعه واجب است محمول بر تاكيد و مبالغه بود چنانكه يكي در استمالت خاطر ديكري مبالغه كند وكويد حق تو واجب است بر من جمعا بين الادلة و اقتران آن بمسواك و طيب نيز قرينه است بران چه آنها باتفاق واجب نيست و بالجمله قوم را در اثبات استحباب و سنيت غسل جمعه سه طريق است يكي ادعاي نسخ وجوب كه سابقا واجب بود بدلائلي كه دلالت دارند بران پس ازان مستحب كشت بدلائل داله بران وليكن ادعاي نسخ بمجرد احتمال بي علم بتاريخ درست نمود دوم انتهاي حكم بانتهاي علت آن چنانچه از حديث ابي داؤد كه از عكرمه از ابن عباس آورده معلوم ميكردد كه مردم در اول حال فقير صوف پوش و محنت كش بودند و مسجد تنك و پست بود در روزهاي كرم عرق ميكردند و بوهاي ناخوش مي آمد و ايذا ميكشيدند پس آنحضرت ﷺ امر كرد باغتسال و تنظيف بدن و تطييب آن حتى الامكان پس چون وسعتي در حال پيدا آمد و لبس صوف برافتاد و از محنت و مشقت كشيدن فارغ و آسوده كشتند و مسجد وسيع و بلند شد و از ايذا كشيدن خلاص يافتند حكم بوجوب مرتفع كشت و انتهاي

حکم با انتهای علت در شرع آمده است چنانکه ارتفاع سهم مؤلفة القلوب از غنائم این زمان [illegible]
سیوم حمل امر برندب و وجوب بر ثبوت بقرینهٔ دلائلی که دلالت بران دارند جمعا بین الادلة
و این مسلک درمعتدتر و مستقیم تر است کما لا یخفی و مصنف در اثبات مذهب وجوب غسل جمعه والزام
قائلین بعدم وجوب میگوید که دلیل وجوب آن قویست از دلیل وجوب وتر چنانچه مذهب حنفیه است و
دلیل وجوب وضو از مس نساء چنانچه مذهب شافعی است و همچنین از دلیل وجوب وضو از قهقهه و وضو از
رعاف و حجامت و قی بمذهب حنفی و وجوب صلوة بر پیغمبر ﷺ در تشهد اخیر بمذهب شافعی یعنی
غایت کار درین امور ورود صیغهٔ امر و لفظ وجوب و مواظبت آنحضرت ﷺ با معارضه دلایل دیگر ناظر در
جانب خلاف و این همه در ماده وجوب غسل جمعه پیدا است پس چه شد که آنها را واجب داشتند
این را و بدانچه تقریر کرده شد و شاید که جواب ازین سخن صورتی پذیرفته باشد والله اعلم
خاصیت پنجم فضیلت بوی خوش بکار داشتن و اگرچه تطیب در جمیع ایام فاضل و مستحسن است
ولیکن درین روز افضل و احسن است از تطیب در سایر ایام خاصیت ششم مسواک کردن چه
مسواک نیز اگرچه موکد است در سایر ایام ولیکن درین روز افضل و موکد است از سایر ایام
خاصیت هفتم تبکیر از برای نماز جمعه تبکیر بتقدیم باء بر کاف در اصل لغت در وقت بامداد آمدن
و بمعنی مبادرت کردن بچیزی در هر وقت که باشد نیز آید کذا فی القاموس و تبکیر از برای جمعه
بهمین معنی است کرمانی در شرح صحیح بخاری در تفسیر قول انس کنا نبکر بالجمعة ونقیل بعد
الجمعة میگوید یعنی مبادرت میکردیم بنماز جمعه پیش از قیلوله و کنه تبکیر کردن بود در اول وقت
و در نهایهٔ جزری میگوید بکر و ابتکر ای اتی الصلوة اول وقتها و هرکه اسراع بچیزی کرد تبکیر کرد [illegible]
اول هر چیز را باکوره آن چیز گویند چنانچه نوباوه را باکوره خوانند و در حدیث آمده است لا تزال
امتی علی سنتها ما بکروا بصلوة المغرب و نیز آمده بکروا بالصلوة فی یوم الغیم پس حقیقة مراد از تبکیر جمعه
مبادرت و مسارعت بدان بود و آن را مراتب متفاوت است و اگر آن در اول روز بود زیاده اکمل
و افضل باشد و در صحیح بخاری از ابی هریره آورده که گفت پیغمبر خدا ﷺ هر که غسل کرد روز جمعه
غسل جنابت پس رفت یعنی به نماز جمعه گویا که قربان کرد بدنه را یعنی شتر را و هر که رفت در ساعت ثانیه
گویا قربان کرد گاوی را و هر که رفت در ساعت ثالثه گویا قربان کرد گوسفند را و هر که رفت در ساعت رابعه
گویا قربان کرد یعنی تصدق نمود دجاجه را و هر که رفت در ساعت خامسه گویا تصدق کرد بیضه را پس چون
برآمد امام برای خطبه حاضر میشوند ملائکه برای استماع ذکر و تذکیر یعنی خطبه مثل آنست که در حدیث دیگر
آمده است که می ایستند ملائکه روز جمعه بر در مسجد و می نویسند مردم را الاول فالاول تا وقتی که امام
بخطبه برآید بعد ازان می پیچند صحف را و حاضر میشوند برای استماع خطبه و در حدیثی آمده است

که ملائکه در ها میکنند مرد اعلان را و میکویند خداوندا اگر گمراه است هدایت کن و اگر فقیر است غنی
گردان و اگر بیمار است عافیت ده ولیکن درینجا اشکال کرده اند که بمقتضای این حدیث لازم آید که اقامت
جمعه پیش از زوال بود چه تمام روز دوازده ساعت است وازینجا معلوم میشود که بعد از خروج ساعت خامسه
و اول ساعت سادسه امام بخطبه برآید وبیشک آن پیش از وقت زوال خواهد بود ونیز نهار شتا وصیف
تفاوتی دارد اول درقصر تا یازده ساعت رسد وثانی تا چهارده پس خمس ساعت از نهار شتا بیشتر بود
از خمس ساعت نهار صیف جواب ازاول آنکه درین حدیث ذکر مجی از اول نهار نیست پس تواند که ساعت
اولی برای استعداد مثل غسل و تبریه رفته باشد و مبدأ مجی از آخر ساعت اولی و اول ساعت ثانیه بود باین
تقدیر آخر خامسه اول زوال بود واز ثانی آنکه مراد بساعات اینجا مقداری از زمانست که مختلف
نشود بعدد آن بطول وقصر نهار پس نهار دوازده ساعت است بر هر تقدیر هم درصیف وهم درشتا لیکن مقدار
آن زیادت ونقصان پیدا کند ولیل نیز همچنین است واین را ساعات آفاقیه گویند وآن را تعدیلیه نیز نزد
اهل حساب معوجه ومستقیمه نامند و بعض گفته اند که احتمال دارد که راوی ذکر ساعت سادسه نکرده باشد
وبه تحقیق آمده است در بعض روایات زیادت بط میان کبش ودجاجه وبرین تقدیر خروج امام نزد انتهای
سادسه باشد واینهمه کلام بر تقدیری بود که مراد ساعات نجومی بود واگر مراد تفاوت درجات ومراتب تقدم
وتاخر بود در اوقات آمدن بجمعه هیچ اشکال لازم نیاید خواه آنرا پنج درجه نهند یا شش یا زیاده یا کم وامام
غزالی ساعت اولی از طلوع فجر تا طلوع آفتاب تقدیر کرده وثانیه تا ارتفاع وثالثه تا انبساط ورابعه
تا سوختن پای از گرمی زمین وخامسه تا زوال ودر بعض روایات بجای تبکیر تهجیر نیز واقع شده وظاهرش
در سیر وقت هاجره است که نیمروز بود وبعض گویند که تهجیر اینجا مشتق از هجر بکسر ها وتشدید جیم
است بمعنی ملازمت ذکر شی که در معنی مبادرت ومسارعت بود یا اشتقاق آن از هجر بمعنی ترک منزل است
یعنی منزل را تا وقت جمعه مهجور ومتروک گردانند کنایت است از آمدن بجمعه از اول روز وگفته اند که
هاجره سیر در وقت حرامست خواه در اول وقت زوال بود یا بعد وی وبعض استعمال تهجیر در اول نهار
نیز ادعا کرده اند ودر مسجد نبوی ﷺ سجادات از وقت اشراق بگسترانند ومواضع متبرکه که بخصوصیت
وافضلیت ممتازاند مکرد آرند ولیکن گفته اند این سجادات گسترانیدن وجای را از مردم منع کردن بی
آنکه خود بروند وبه نشینند ومشغول شوند چیزی نیست بلکه نزدیک است که ممنوع ومنهی باشد
وبالجمله مبادرت ومسارعت برای نماز جمعه از مبدأ طلوع فجر است ونهایت تا خروج امام بخطبه وعادت
سلف دران مختلف بود ولکل درجات مما عملوا والله اعلم خاصیت هشتم اشتغال بصلوة وذکر وقراءت تا آن
زمان که امام بخطبه برآید وچون افضلیت تبکیر ثابت شد لابد آنجز برای اشتغال باین امور نخواهد بود خاصیت
نهم خاموش شدن برای خطبه بطریق وجوب پیش بیشتر علما وامام ابوحنیفه از ایشان است وپیش بعض

بطریق استحباب و امام شافعی از ایشان است و در مواهب لدنیه میگوید که از شافعی دو قول است و از احمد نیز
دو روایت [illegible] گوید که ابن عبد البر اجماع نقل کرده بر وجوب انصات مگر از قلیل از تابعین و ابن [illegible]
غریب است انتهی و در حدیث صحیح آمده است از ابی هریره که حضرت پیغمبر فرمود ﷺ هر که گوید مر صاحب
خود را در روز جمعه در حالیکه امام خطبه میخواند خاموش باش پس بتحقیق لغو گفت یعنی اگر خواهد دیگری را
امر کند بسکوت باید که باشارت کند والا [illegible] آمده که از آن منع میکرد و این معنی لغو در کلام برد
و چون از امر معروف که اعلی و افضل است از سنت و تحیة المسجد منع کرد منع از آنها بطریق اولی بود
کذا فی شرح ابن الهمام و ذکر الصلوات در وقت خطبه [illegible] داده روی در کلام
مصنف نیز در فصل خطبه نبویه بیاید و گفت ترمذی در این باب حدیث از ابن اوفی و جابر نیز آمده
و حدیث ابی هریره حسن صحیح است و عمل بر این است نزد اهل علم که مکروه داشته اند تکلم در وقت
خطبه و اختلاف کرده اند در رد سلام و تشمیت عاطس بعض مکروه دارند و بعض رخصت کنند انتهی
و مذهب امام ابوحنیفه آنست که از وقت بیرون آمدن امام برای خطبه تا فراغ [illegible] نماز و
کلام هر دو حرام است و اگر در نماز بود و امام در خطبه شروع کرد قطع کرد [illegible] دو رکعت [illegible] و نزد
صاحبین بعد از خروج پیش از شروع در خطبه و بعد از نزول از منبر پیش از تکبیر اگر کلام کنند لا باس
به است چه کراهت از جهت اخلال بفرض استماع بود و نیست [illegible] در وقت استماع [illegible]
تکلم بعد از نزول امام حدیثی هم آورده است بخلاف نماز که امتداد دارد [illegible] قطع [illegible] شروع
خطبه ممکن نبود بخلاف کلام که قطع آن میتوان کرد و دلیل امام ابوحنیفه حدیثی است که از وقت خروج
امام حکم بحرمت صلوة و کلام کند و نیز کاهی بحکم [illegible] امام مالک در موطا
آورده که اذا خرج الامام فلا صلوة و لا کلام و شیخ ابن الهمام میگوید که [illegible]
و معروف آنست که این از کلام زهری است و میگوید که ابن ابی شیبه در مصنف [illegible] ابن عباس
و ابن عمر نیز آورده که ایشان مکروه می یافتند صلوة و کلام را بعد از خروج امام و قول صحابی
حجت است و [illegible] گفته اند که مراد بنماز نماز نافله است و الا قضای [illegible] در
وقت خطبه درست بود بیکراهت و نیز اختلاف است که آنکه دور نشسته و خطبه نمیشنود [illegible]
مختار سکوت است و بعض از متاخرین گفته اند که دور نشسته [illegible] مشغول بودن [illegible] تسبیح
در وقت ذکر صفات ثلثه بهتر بود و در شرح ابن همام گفته که حرام است [illegible]
باشد [illegible] حرام است اکل و شرب و کتابت [illegible]
ابی یوسف مکروه [illegible] آنکه فرض است [illegible]
ممکن است [illegible] بخلاف سماع خطبه [illegible]

خطبه نیز در دل گوید و در زد منکر اشارت بچشم و دست مکروه نبود و هو الصحیح و در نظر در کتاب و اصلاح آن بقلم روایتی از ابو یوسف آمده انتهی و نزد شافعی و احمد و اسحق و محمد تحیت المسجد دو رکعتین واجب بود اگرچه در خطبه آید و لیکن باید که ایجاز کند و دراز نسازد و مستند ایشان حدیثها براست که در صحیحین بطریق متعدد آمده که مردی که نام او سلیک است در مسجد در آمد و به نشست و آنحضرت ﷺ در خطبهٔ جمعه بود پس بآنمرد فرمود برخیز و دو رکعت بگذار و ایجاز کن دران و نزد حنفیه چون تحیت المسجد هرگز واجب نیست در وقت خطبه نیز نبود و بحکم حدیث منع نماز در وقت خطبه اگر بگذارند مکروه باشد و مذهب مالک و سفیان ثوری و جمهور صحابه و تابعین نیز همین است کذا قال النووی و فرمودن آنحضرت ﷺ شاید که پیش از ورود منع بود یا مخصوص بهمان مرد باشد که در آمد والله اعلم و شیخ ابن الهمام گفته که شاید آنحضرت ﷺ قطع کرده باشد خطبه تا آنکه فارغ شد آن مرد از نماز و گفت که واقع هم چنین است چنانکه دارقطنی در سنن از حدیث انس آورده که مردی در آمد در مسجد و رسول خدا ﷺ خطبه میخواند پس فرمود آنحضرت ﷺ مر او را که بگذارد دو رکعت و امساک کرد از خطبه تا بگذارد و مرسلا و موصولا روایت کرده شده است و مرسل نزد ما حجت است خصوصا که مرفوع نیز آمده و حالی است از معارض چه غیر وی ساکت است از قطع خطبه و امساک از ان و این زیادت است و زیادت ثقه مقبول است انتهی و در تکملهٔ مشکوٰة نیز این حدیث از دارقطنی از محمد بن قیس آورده است و بعض گویند که امر بنماز مر آنمرد را بجهت آن بود که وی جامه نداشت و مفلس بود و آنحضرت ﷺ میخواست که از مردم احسانی نسبت بوی بوجود آید پس بفرمود که میان جمع برخیزد و نماز کند تا او را ببینند و بر حال وی مطلع شوند و احسانی بکنند چنانچه این معنی بوجود هم آمد و جامه بوی دادند و این وجه خالی از بعدی نیست و نیز در حدیث دیگر بطریق عموم آمده که هر که در وقت خطبه بمسجد در آید دو رکعت نماز بگذارد و تجوز کند دران و لیکن این منافات ندارد که مراد آن باشد که بگذارد تا سکوت خطیب بجهت ثبوت آن در سنت چنانچه معلوم شد از حدیث دارقطنی و بعض گفته اند که این صلوٰة که حضرت ﷺ آنمرد را امر بگذاردن آن کرده نماز صبح بود که از وی فوت شده بود آنحضرت ﷺ آنرا بکشف یا بوحی دریافت و کلام درین باب بغایت طویل است و در فتح الباری بتفصیل ذکر کرده و نقل آن از تحمل وقت بیرون بود فلیطلب ثمه خاصیت دهم سورة الکهف درین روز خواندن چه پیغمبر ﷺ فرمود من قرأ سورة الکهف فی یوم الجمعة سطع له نور من تحت قدمه الی عنان السماء یضیء به یوم القیامة کسی که بخواند سورهٔ کهف را در روز جمعه سطع له نور روشن شود برای او نوری من تحت قدمه از زیر قدم او الی عنان السماء تا بلندی آسمان یضیء به یوم القیامة روشن شود آنمرد بآن نور که ساطع گردد در روز قیامت و غفر له ما بین الجمعتین و آمرزیده شود مر آن مرد را هر گناه صغیره که واقع شود از وی میان دو جمعه سیوطی این حدیث در جمع الجوامع از ابن مردویه از ابن عمر آورده و نیز

نیز از عهدهٔ لزومی که بسبب شروع ثابت شده می برآید و در مبسوط گفته قطع افضل است کذا فی شرح ابن الهمام و نزد امام احمد مخصوص بنفل نیم روز استثنای جمعه ابوداود و ابن علی از ابی قتاده حدیثی آورده اما ابوداود گفته که ابوالخلیل که راوی است از ابی قتاده ابوقتاده را ملاقات نکرده است پس اسناد آن متصل نباشد مگر آنکه از طریق دیگر متصل آید و اسناد ابن علی نیز ضعفی دارد و شافعی و بیهقی آن را از ابی هریره روایت کرده اند ولیکن احادیث وارده در اطلاق نهی مشاهیر اند این روایات معارض بآن نتوانند شد با آنکه نزد تعارض مبیح و محرم ترجیح محرم راست والله اعلم سیوم آنکه نیمهٔ روز وقت کراهت در جمیع ایام است غیر روز جمعه که وقت کراهت درین روز نیست و این مذهب امام شافعی است رح و جمیع محققان و مذهب امام ابویوسف نیز همین است بدانکه خلافی که درمیان علما در کراهت و عدم آن مذکور شد در وقت استوا است والا اوقات دیگر که طلوع و غروب و بعد از نماز فجر و عصر است مکروه است باتفاق کذا ذکر فی شرح الحاوی دیگر بدانکه همچنان که امام شافعی از ظهر روز جمعه را ازین حکم خارج داشته از امکنه مکهٔ معظمه را نیز در جمیع اوقات داشته و گفته که نماز در مکه هر وقت که بکند از ان مکروه نیست از جهت ورود حدیث در استثنای آن از احادیث کراهت و همچنین است مذهب امام احمد ولیکن مخصوص است نزد ایشان برکعتین طواف و ظاهر بعض احادیث نیز در آنست و مذهب شافعی جواز مطلق نماز است در مکه در تمام اوقات روایت کرده ترمذی و ابوداود و نسائی از جبیر بن مطعم و دارقطنی از ابن عباس که فرمود ﷺ یا بنی عبد مناف منع نکنید هیچ احدی را که طواف کند باین بیت و نماز بکند از در هر ساعتی که خواهد از شب یا روز طیبی گوید که تقیید بطواف قید مانع نیست بلکه هر که در مسجد حرام در آید این حکم دارد و تقیید بطواف بجهت آنست که غالب آنست که هر که در انجا در آید برای طواف در آید و این بجهت شرف و کرامت مکهٔ معظمه است تا دریابند مردم فضل آن را در جمیع اوقات و در مشکوٰة از احمد و رزین از ابی ذر نیز آورده که گفت شنیدم رسول خدا را ﷺ که میگفت نیست نماز بعد از صبح تا طلوع کند آفتاب و نه بعد از عصر تا غروب کند آفتاب الا بمکه و نزد امام ابوحنیفه کراهت عام است در جمیع ازمنه و امکنه را بمثل دلیلی که گذشت والله اعلم خاصیت دوازدهم استحباب خواندن سورهٔ جمعه و سورهٔ منافقین در نماز جمعه یا خواندن سبح اسم ربک الاعلی و غاشیه چه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بر یکی ازین در طریق قراءت مواظبت مینمود چنانچه در فصل قراءت معلوم شد و اقتصار بر بعضی از سورهٔ جمعه از اول تا فینبئکم بما کنتم تعملون در رکعت اول و بر بعضی از سورهٔ منافقین از آخر یا ایها الذین آمنوا در رکعت ثانیه چنانچه عادت بعض مردم است مستحب نیست بلکه مکروه است زیرا که خلاف سنت است که در قراءت تمام سوره مطلقا و در خواندن سورتین در اینجا بخصوص واقع است و جهال ائمه مساجد کاهی بدان عمل کنند بلکه بعضی از ایشان بران مداومت مینمایند خاصیت سیزدهم آنکه روز

ومساس کیند از بوی خوش اگر نه آنرا داشته باشد یعنی تکلیف و سؤال لکند ولبس من احسن ثیابه و بپوشد از نیکو ترین جامهای که دارد ثم خرج یعنی بیرون آید برای نماز جمعة و مشی کند برای آن وعلیه السکینة و حال آنکه غالب بود بر وی سکون و آرام و وقار بی اضطراب و پریشانی ظاهر و باطن حتی یاتی المسجد تا آنکه بیاید مسجد جامع را فیرکع پس بگذارد نماز ان بدا له اگر بنماید و خوش آید و در رائی او به نشیند یعنی نمازی پیش از جمعه واجب نیست نافله است اگر خوش آید بکند و بطوری که مصنف تحقیق کرده خود سنت نیز نیست چنانچه بیاید و ظاهر این حدیث در عدم وجوب رکعتین تحیت مسجد است مگر آنکه آن را مستثنی دارند بقرینه احادیث دیگر والله اعلم ولم یوذ احدا و ایذا نکند در در آمدن صف نماز هیچ یکی را بتخطی رقاب چنانچه در طرق دیگر صریح آمده و در اینجا اشارت است که اگر بی ایذا و تشویش بتخطی رقاب و برخیزانیدن کسی را از مجلس و پایمال کردن جامهٔ کسی و مانند آن دخول در صف اول و قرب امام میسر باشد بکند که افضل است ثم انصت پس تر خاموشی گزیند اذا خرج امامه حتی یصلی از وقت بیرون آمدن امام برای خطبه تا گذارد نماز این موید مذهب امام ابو حنیفه است در انصات بعد از خروج امام چنانکه گذشت کانت کفارة لما بینهما باشد این مذکورات یا نماز کفارت مر گناهان صغیره را که در میان این جمعه تا جمعهٔ دیگر واقع شود وفی سنن ابی داؤد و ابن ماجة عن عبد الله بن سلام انه سمع رسول الله که وی شنید پیغمبر خدا را ﷺ یقول علی المنبر فی یوم الجمعة میگفت بر منبر در روز جمعه ما علی احدکم نیست هیچ باکی و اثمی بر یکی از شما لو اشتری اگر میخرید و ظاهر آنست لو بمعنی ان است یعنی اگر بخرد ثوبین دو جامه را که ردا و ازار یا قمیص و ازار باشد و در روایتی ان یتخذ ثوبین یعنی بگیرد و نگاهدارد دو جامه را لیوم الجمعة برای روز جمعه سوی ثوبی مهنته ورای دو جامه مهنت خود و مهنت بکسر المیم و فتحها و سکون الهاء و از اصمعی انکار کسر میم نقل است بمعنی خدمت یعنی جامهای که مبذول است در سایر ایام و در بعض روایات آمده که آنحضرت ﷺ را دو برد بود که مخصوص روز جمعه می پوشید و ازینجا استنباط کرده اند که اگر بکی جامه زاید بر حاجت برای مصلحتی که باید بکمال دینی کرده نگاه دارد مخل بزهد نیست ولهذا نماز را در ثوب مهنه مکروه داشته اند خاصیت پانزدهم استحباب تجمیر مسجد است یعنی عود سوختن و این مبنی بر عرف و عادت است و مراد خوشبوی کردانیدن مسجد است بهر بوی خوش که باشد از جهت حضور ملائکه واجتماع ایشان نزد بوی خوش و نفرت از بوی بد و لهذا در مجالس ذکر این را مستحسن داشته اند و نیز برای دفع بویهای ناخوش که از جامها و عرقهای مردم می آید چنانچه در سنیت و مشروعیت غسل و تطییب و تنظیف گفته اند و امیر المومنین عمر هر روز جمعه میفرمود که مسجد را تجمیر میکردند خاصیت شانزدهم آنکه انشای سفر و اختیار آن در روز جمعه بعد از دخول وقت نماز جمعه که بعد از زوال است حرام است بر کسی که جمعه بر وی لازم است که حر ذکر بالغ مقیم صحیح غیر اعمی و اعرج و مسجون

باشد واین مذهب جماهیر علما است و اما نزد امام ابوحنیفه رواست از جهت تحقق ضرورت در اسفار بفوت فرصت و مرافقت و انقطاع زاد و مال و مانند آن و اصل آنست که سبب ادا نزد ایشان جزو مقارن اوست نه اول وقت و معتبر در حکم سفر و اقامت آخر وقت است و چون در آخر وقت مسافر است جمعه بروی واجب نبود ولیکن چون اختیار سفر درین وقت باعث اعراض و تغافل از طاعت است با وجود ورود وعید بعدم برکت و عدم اعانت بیکراهتی نبود چنانچه سروجی در شرح هدایه نقل میکند که مذهب ابی حنیفه بعد از زوال کراهت است و اما مذهب شافعی آنست که سفر در روز جمعه اگرچه پیش از وقت زوال و در وقت صبح بود حرام است بحدیثی که دارقطنی روایت کرده که پیغمبر ﷺ فرمود من سافر من دار اقامة یوم الجمعة کسی که سفر کند از محل اقامت روز جمعه دعت علیه الملائکة دعای بد میکنند بروی فرشتگان ان لا یصحب فی سفره که مصحوب برکت و اعانت الهی نشود درین سفر گویا که اشارت است بقول ماثوره که آمده است اللهم انت الصاحب فی السفر والخلیفة فی الاهل و المال و گفت و روایت کرد حسان بن عطیة اذا سافر الرجل یوم الجمعة چون مسافرت کند مرد روز جمعه دعا علیه النهار دعای بد میکند بروی روز جمعه یا مرور روز ان لا یعان علی حاجة که اعانت کرده نشود از درگاه حق سبحانه بر برآوردن حاجتی که درین سفر دارد و لا یصاحب فی سفره مصحوب بخیر و برکت گردانیده نشود آنکس در سفرش و سیوطی در جمع الجوامع از ابن عمر بروایت عبد الرزاق و ابن ابی شیبه آورده که جمعه منع نمیکند از سفر مادام که حاضر نشود وقت وی و اهم یست قتاده من غسل یوم الجمعة پیاده بنماز جمعه برود بهر یک گام ثواب یکساله روزه بیابد و در مسند امام احمد و مسند عبد الرزاق و جامع ترمذی و سنن ابوداؤد و نسائی و ابن ماجه از اوس بن اوس آمده است من غسل غسل به تشدید یا تخفیف مرد و آمده و معنی تغسیل غسل دادن غیر را یعنی باعث شدن او را بر غسل کنایت از جماع امرأة است که موجب بر کسر شهوت است و تسکین باطن و معنی تخفیف چنین گفته اند که غسل راسه بالخطمی وغیره و اغتسل یوم الجمعة و غسل کرد روز جمعه و بتکر به تشدید یا است یعنی آید بنماز بسرعت در اول وقت و ابتکر یعنی دریافت اول خطبه را و یا که اورا در بعض روایات بزیادت و مشی و لم یرکب نیز آمده و دنا من الامام و نزدیک نشست از امام فانصت پس خاموشی گزید و فی روایة و استمع و لم یلغ کان له بکل خطوة یخطوها باشد مر او را بهر گامی که نهد صیام سنة و قیامها روزه و نماز شب یکسال و ذلک علی الله یسیر و دادن ثواب صیام نهار و قیام لیل یکساله در مقابله آمدن جمعه باین صفت اگرچه عمل قلیل است آسان است برخدا و فضل و عطای او را انتهای نیست و رفتن پیاده بسوی مسجد برای نماز مطلق ایضا در بیت واقع شده بهر خطوه که زند رفع کرده شود درجه و نوشته شود بهر خطوه برای وی حسنه و محو کرده شود بخطوه دیگر سیئه و برآمده را از خانه بمسجد برای نماز فرض اجر حج و برای

صلوة ضحی اجر عمره است و بشارت است مر پا روندگان را در تاریکی بمسجد بنور تام روز قیامت اما
ثبوت اجر قیام لیل و صیام نهار ازینها از خصوصیات مشی به جمعه است خاصیت هژدهم آنکه این روز
مکفر سیئات است سلمان رض روایت کرده که پیغمبر ﷺ مرا گفت اتدری ما یوم الجمعة آیا درمی یابی
ای سلمان که چه چیز است و چه صفات و فضایل دارد روز جمعه قلت گفتم هو الیوم الذی روز جمعه
روزی است که جمع الله فیه اباکم جمع کرده است پروردگار تعالی دروی آفرینش پدر شما را که آدم
علیه السلام است سلمان این قدر از صفات روز جمعه که میدانست بیان کرد قال گفت پیغمبر خدا ﷺ
لکنی ادری لیکن من میدانم و بکنه میدانم که ما یوم الجمعة چه چیز است صفات روز جمعه لا یتطهر
الرجل طهارت نکند مرد فیحسن طهوره پس نیک کند و چنانچه باید کند طهارت را ثم یاتی الجمعة پستر
بیاید در مسجد برای نماز جمعه فینصت پس خاموش نشیند و استماع خطبه کند حتی یقضی الامام
صلوته تا آنکه تمام کند امام نماز را الا کانت کفارة مگر آنکه باشد آن نماز با این اعمال مذکوره کفارت
لما مر گناهانی را که واقع شوند بینه و بین الجمعة المقبلة میان وی و میان جمعهٔ آینده سیوطی در جمع الجوامع
این حدیث را از بیان طهارت تا آخر بروایت نسائی از سلمان آورده و گفته کانت کفارة لما قبله من الجمعة
و احادیث بسیار درین معنی لیکن بالفاظ مختلفه وارد است چنانکه احمد و مسلم و ابوداؤد و ترمذی
و ابن ماجة از ابی هریره آورده اند و از غیر آن از طرق دیگر نیز آمده اما پوشیده نماند که تکفیر سیئات
مخصوص بنماز جمعه نیست بلکه وضو تا وضوی دیگر و هر نماز تا نماز دیگر و رمضان تا رمضان دیگر
مکفر است مر گناهان را که میان هر دو ازینها واقع شود چنانچه در احادیث صحیحه آمده مگر آنکه
این را خاصیت روز جمعه دارند نه نماز جمعه چنانچه عبارت مصنف دال است بران و شك نیست که هیچ
روزی دیگر این خاصیت ندارد اما مضمون احادیث ناظر در نماز جمعه است نه روز یا گویند این
خاصیت روز جمعه است با این افعالی که در وی است یعنی هیچ روزی معین نیست با این اعمال که در شان او
در شرع خاصیت کفارت ذنوب ورود یافته الا روز جمعه تا فهم خاصیت نوزدهم دوزخ را در نیمروز
تابش میدهند الا روز جمعه از آن رو که افضل ایام و محل ورود انوار رحمت است چنانچه آمده است که
ان جهنم تسجر کل یوم الا یوم الجمعة و بسبب تعظیم و احترام مردم این روز را و اشتغال بوظایف و اوراد
جمعه عبادات و طاعات درین روز زیاده از سایر ایام از مردم واقع میشود و معاصی کمتر صادر میگردد و عادت
چنانست که بسیاری از اهل فجور و متوغلان در ایام دیگر روز جمعه بکلی از ارتکاب معاصی مجتنب
میشوند و این یعنی زیادت طاعات و قلت معاصی همانا معنی حدیث است که تابش دوزخ درین روز
نمیدهند یعنی چون معاصی و ذنوب باعث درآمدن دوزخ و تاب دادن و گرم کردن وی میشود قلت
و ندرت آنرا کنایت از عدم آن ساخت این تاویلی مناسبتی است که در بیان معنی حدیث کرده والا

حقیقت همان است که آتش دوزخ را در این روز تابش نمیدهند و ظاهر آن بود که علم تابیدن دوزخ را
درین روز خاصیتی میساخت و کثرت عبادات و طاعات و قلت معاصی و ذنوب را خاصیتی دیگر علیحده و یکی
ساختن باعتبار همین تاویل و علاقه است که مذکور شد والله اعلم خاصیت بیستم آنکه درین روز ساعت
اجابت است و هر بنده که دران ساعت حاجتی بخواهد مقبول گردد مادام که دعا بمعصیت نکند و در صحیحین
و موطا و سنن نسائی ثابت است ان فی الجمعة لساعة لا یوافقها عبد مسلم و هو قایم یصلی یسأل الله شیأ الا اعطاه
ایاه وقال و در روایتی اشار بیده یقللها و معنی قال نیز اشار است و قول مسند باعضا بمعنی اشارت باشد ان اعضا
در احادیث بسیار آمده چنانچه قال بیده اشارت کرد بدست خود و قال بعینه اشارت کرد بچشم خود و قال
برجله اشارت کرد بپای خود یعنی اشارت کرد آنحضرت ﷺ بدست خود که ازان کمی آن ساعت مفهوم شد
یعنی ساعتی خفیف است و علما را از صحابه و تابعین و من بعدهم درین ساعت خلاف است بر دو قول بعض
میگویند که باقی نیست و هم در زمان ﷺ بابعد از رفتن آنحضرت ﷺ ازین عالم مرفوع شد و وجود و تاثیر
آن از خواص زمان کرامت نشان رسالت بود و این قول را ابن عبد البر از قومی نقل کرده و تزییف نموده
است و قاضی عیاض مالکی گفته است که این قول را سلف بر قایلش رد کرده اند و از ابو هریره پرسیدند که
قومی میگویند که آنساعت روز جمعه که مستجاب بود دروی دعا برداشته شد ابو هریره گفت دروغ گفت
هرکه این را گفت آنساعت موجود است الان در هر روز جمعه و صاحب الهدی میگوید اگر مراد قائل آنست
که آنساعت معلوم و متعین بود پس برداشته و گرفته شد علم آن از امت و مبهم گشت این سخن احتمال صحت
دارد و اگر مراد رفع اوست حقیقة مردود است این سخن بر قائلش قول دوم و آن صحیح است که چنانچه
در زمان آنحضرت ﷺ بوده همچنان درینوقت نیز باقی است و بعضی گویند موجود است در جمعه واحده از
هر سال نه در جمعهٔ از هر هفته چنانکه کعب احبار مر ابوهریره را گفت ولیکن چون ابوهریره بروی رد
کرد وی ازان رجوع نمود و اینقول باطل و مندفع باشد پس قول صحیح آن باشد که در هر جمعه است
ولیکن در تعیین وقت آن خلاف است که در وقتی معین است از روز جمعه یا آن را وقتی معین نیست درینجا
نیز دو قول است یکی آنکه آنساعت را مبهم گذاشته و مخفی داشته اند در روز جمعه نظیر شب قدر در عشره
اخیر رمضان چنانکه روایت کرده است ابن خزیمه و حاکم باسناد صحیح دو از ابی سلمه گفت پرسیدم
ابا سعید را از ساعت جمعه گفت پرسیدم از رسول خدا ﷺ فرمود دانانیده شدم من آنساعت را پستر
فراموش گردانیده شدم آن را چنانکه فراموش گردانیده شدم شب قدر را زهری گفت نمی چیزی درین باب نرسیده
جز آنکه کعب احبار میگفت اگر یکی قسمت کند جمعه را بر جمعه های متعدده هر آینه بیابد آنساعت را یعنی
در جمعه اول از اول روز ابتدا کند تا وقتی معین پس در جمعهٔ دیگر از ان وقت معین تا وقت معین
دیگر و در جمعهٔ ثالث ازینوقت تا وقت دیگر تا برسد بآخر نهار و همچنین تا تمامه نهار را ادراک [illegible]

دریابد آنساعت را اگر تمامهٔ روز یك جمعه متصل بدعا مشغول شود چنانچه از ابن عمر منقول است که گفت طلب حاجت دریکروز تمام آسان است نیز این ساعت را دریابد ولیکن آنچه کعب احبار گفته آسان تر است و مقتضای کلام جمعی از علما مثل رافعی و صاحب مغنی اینست که گفته اند مستحب است اکثار دعا در روز جمعه باميد آنکه شاید مصادف ساعت اجابت افتد و حکمت در اخفای آن همان تواند بود که در اخفای شب قدر و اسم اعظم یعنی تا باعث بر اجتهاد طلب و استیعاب وقت بعبادت گردد قول دیگر آنکه آنساعت منتقل میشود در روز جمعه یعنی در هر روز ساعتی دیگر است گاهی در اول روز می باشد گاهی در وسط گاهی در آخر یعنی ساعتی از ساعات این روز را این خاصیت می بخشند و درین روز البته اینچنین ساعتی پیدا میشود و لازم نیست این خاصیت وقتی معین را نه ظاهر و نه مخفی و امام غزالی گفته که این اشبه اقوال است و جزم کرده بدان ابن عساکر و غیره وی و محب طبری گفت اظهر همین است و برین تقدیر آنچه از کعب احبار تقسیم اوقات جمعه بجهت دریافت آنساعت نقل کرده اند فایده نکند و بدان جزم بدریافت آن حاصل نشود مگر قول ابن عمر که تمامهٔ روز متصل مشغول باشد و کسانیکه میگویند وقت آن معین است اختلاف کرده اند در بیان آن بر یازده قول بلکه بر زیاده از آن قول اول از ابی هریره مرویست که آن ساعت بعد از طلوع فجر است تا طلوع آفتاب و بعد از نماز عصر است تا غروب جمعی از علما که فضیل بن عیاض از ایشان است این را از ابی هریره روایت کرده اند و لیث که از رواة این اثر است ضعیف است و اینجا قولی دیگر است که از طلوع فجر است تا طلوع شمس بی زیادت بعد از عصر تا غروب و ابن عساکر این را از ابوهریره هم از طریقی که لیث در ان داخل است روایت کرده و طبری و عیاض و قرطبی و غیرهم نیز آن را حکایت کرده و عبارت بعضی از ایشان ما بین طلوع فجر و طلوع شمس است و حال این روایت نیز در ضعف مثل روایت اول است و در حقیقت این اختلاف روایت نیز از اسباب ضعف است که مشعر است بنوعی از تذبذب و اضطراب و از ابی هریره تردد میان این دو وقت و وقت نزول امام از منبر تا تکبیرهٔ احرام نیز آمده که گفت التماس کنید ساعت اجابت را میان این سه وقت قول دوم عند الزوال و این قول از حسن بصری و ابو العالیه منقولست روایت کرد عبد الرزاق که حسن آن را نزد زوال شمس میجست و ابن المنذر از ابو العالیه نیز مانند آن آورده و روایت کرد ابن عساکر از قتاده که گفت بودند جماعهٔ از علما که اعتقاد میکردند ساعت اجابت را روز جمعه در وقت زوال و بود ماخذ ایشان درین باب آنکه این ساعت وقت اجتماع ملائکه و ابتدای دخول وقت جمعه و ابتدای اذان و مانند آنست قول سیوم گاهی است که موذن شروع کند در اذان جمعه و این از عایشه رضی الله عنها مرویست ابن المنذر از عایشه رضی الله عنها روایت کرده که گفت روز جمعه مثل روز عرفه است که گشاده میشود در وی درهای آسمان و در وی ساعتی است که سوال نکند در وی بنده از پروردگار تعالی چیزی مگر آنکه بدهد او را گفتند کدام ساعت است آن یا ام المؤمنین گفت وقتی که اذان گوید موذن مر نماز جمعه را و این

غیر قول سابق است چه گاهی باشد که اذان متاخر شود از زوال قول چهارم ساعتی است که امام بر منبر نشیند
تا آن زمان که از نماز فارغ شود مسلم وابوداود این را از ابوبردة بن ابی موسی اشعری روایت کرده اند که
ابن عمر از وی پرسید که چه شنیدی تو از پدر خود در ساعت جمعه گفت شنیدم پدر خود را که میگفت شنیدم
رسول خدا را ﷺ که میگفت ساعت جمعه که مستجاب است در وی دعا مابین جلوس امام است بر منبر تا
فارغ شدن وی از نماز قول پنجم آن زمانست که نماز جمعه در آن کنند ترمذی وابن ماجه از طریق کثیر بن عبد الله
ابن عمرو بن عوف از پدر از جد مرفوعا روایت کرده اند که گفت آن کدام ساعت است یا رسول الله فرمود
وقتی که گذارده میشود نماز تا تمام آن وکثیر بن عبد الله را ضعیف بسیار اند در روایت وبیهقی این قول را در
شعب الایمان روایت کرده بهمین وجه بلفظ مابین ان ینزل الامام من المنبر الی ان تنقضی الصلوة وابن
ابی شیبه روایت کرده از ابوبرده واسناد وی قویست در روایت وی آمده که ابن عمر استحسان کرد این روایت را
از وی و دعا ببرکت کرد او وامسح کرد سر او را وابن جریر از ابن عمر نیز روایت کرده اند قول ششم میان زوال
آفتاب و وقت گذاردن جمعه است ابن المنذر این را از ابی السوار عدوی بعبارت من الزوال الی ان یدخل
الرجل فی الصلوة وابن الصباغ بلفظ الی ان یدخل الامام روایت کرده قول هفتم چون آفتاب گردد بقدر یک ذراع
تا مقدار یک گز شود روایت کرد این قول را ابن المنذر وابن عبد البر باسناد قوی از ابی ذر که زن وی
سوال کرد او را از ساعت جمعه وجواب داد وی باین کلام قول هشتم از وقت عصر است تا غروب آفتاب روایت
کرد این قول را ابن جریر از ابن عباس موقوفا واز ابی سلمه از ابی سعید مرفوعا وابونعیم در حلیه از قول
ابن عباس وترمذی از انس مرفوعا واسناد وی ضعیف است قول نهم آخر ساعتی است از روز واین قول بیشتر
صحابه وتابعین است روایت کرد این قول را ابوداود ونسائی وحاکم باسناد حسن از ابی سلمه از جابر مرفوعا
وروایت کرد او را مالک وابن خزیمه وابن حبان واصحاب سنن از ابی سلمه از ابی هریره از عبد الله ابن
سلام قول دهم آن زمان است که امام بیرون آید تا فراغ وی از نماز ابن جریر این را از شعبی واز ابی برده بن ابی
موسی آورده وگفت ابن عمر استصواب آن کرده قول یازدهم ساعت سیوم است از آخر روز جمعه صاحب
مغنی این قول را حکایت کرده ودر مسند امام احمد از ابی هریره مرفوعا آمده بلفظ یوم الجمعة فیه
طبعت طینة آدم وفی آخر ثلث ساعات منه ساعة الحدیث واسناد این حدیث ضعیف است ودر اتصال وی
سخن است وعلی بن طلحه که از ابوهریره روایت کرده گویند که او را از ابی هریره سماع نیست وعبارت
آخر ثلث ساعات دو احتمال دارد یکی آنکه آخر ساعات ثالثه مراد بود دوم آنکه آخر یکی از ساعات ثلثه مراد
[illegible] واو نیز بر معنی اول حمل کرده اند ومراد الاظهر این یازده قول است که مصنف ذکر
کرده و اینجا قول دیگر نیز هست قول دوازدهم وقتی است که اذان گوید موذن برای نماز بامدادان ذکر
کرد [illegible] بعض متاخرین وضعیف کرده وتخریج آن را ابن ابی شیبه از عایشه قول سیزدهم اول ساعت بعد

طلوع شمس ذکر کرده است این را شارح تنبیه و متابعت کرد او را محب طبری در شرحش قول چهاردهم
نزد طلوع شمس حکاه الغزالی فی الاحیاء پانزدهم بعد از زوال تا گشتن سایه نصف ذراع حکاه المحب
الطبری فی الاحکام و قبله الزکی المنذری شانزدهم نیز بعد از زوال ولیکن تا گشتن سایه یک ذراع حکاه
عیاض و القرطبی والنووی هفدهم از زوال تا خروج امام بخطبه حکاه القاضی ابو الطیب الطبری هژدهم
از زوال تا غروب شمس حکاه الرویانی عن الحسن وذکر بعض المتاخرین فی شرح البخاری نوزدهم نزد
خروج امام بخطبه روایت کرد این را احمد بن زنجویه در کتاب ترغیب از حسن بصری و گفته که وی
بمردی گذشت که می غنود در زمین وقت پس تنبیه کرد او را بیستم ما بین خروج امام تا اقامت نماز این نیز
منقول است از حسن بصری و از بعض تابعین شام بیست و یکم از آنگاه که حرام شود بیع تا حلال شدن آن یعنی
از وقت اذان اول جمعه که وقت سعی بجمعه است تا فراغ از نماز سعید بن منصور این را از شعبی روایت کرده
و حمید بن زنجویه و بغوی در شرح سنت از ابن عباس آورده بیست و دوم نزد تاذین و نزد تذکیر امام و نزد
اقامت روایت کرده اند این قول را بعض علما از عوف بن مالک اشجعی صحابی بیست و سیوم نزد اذان و نز
آمدن امام و اقامت روایت کرد این را ابن ابی شیبه وابن المنذر از ابی امامه بیست و چهارم از وقت صعود
و افتتاح امام خطبه را تا فراغ روایت کرد این را ابن عبد البر از ابن عمر مرفوعا و اسناد وی ضعیف است بیست
و پنجم تا رسیدن خطیب بمنبر و شروع در خطبه حکاه الغزالی فی الاحیاء بیست و ششم نزد جلوس امام بین
الخطبتین حکایت کرده است این را طیبی از بعض شراح مصابیح بیست و هفتم نزد نزول امام از منبر روایت کرد
این را ابن ابی شیبه و ابن جریر و ابن المنذر باسناد صحیح از ابی برده و تعبیر کرد از وی غزالی بلفظ اذا قام الناس
الی الصلوٰة بیست و هشتم هنگام قیام ناس و ایستادن امام در مقام خود ابن المنذر این را از حسن بصری نقل
کرده و طبرانی حدیث مرفوع روایت کرده باسناد ضعیف بیست و نهم ساعتی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در وی نماز
گذارد چه نماز جمعه افضل صلوات این روز است و وقتی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گذارده افضل اوقات و هرچه پیش
از وست از اذان و خطبه و غیرهما همه وسائل است و مقصود نماز جمعه است سی ام در نماز عصر سی و یکم بعد از عصر
سی و دوم بعد از عصر تا آخر وقت مستحب سی و سیوم در وقت غیبوبت شمس که نصف وی ظاهر باشد و نصف
وی غایب روایت کرد طبرانی این قول را در اوسط و دارقطنی در علل و بیهقی در شعب و فضائل اوقات از طریق زید بن
علی بن الحسین ابن علی سلام الله علیهم اجمعین گفت حدیث کرد مرا مرجانه مولاة فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم
گفت حدیث کرد مرا فاطمه گفت پرسیدم از حضرت صلی الله علیه وسلم که کدام ساعت است آن یا رسول الله فرمود وقتی که فرود
آید نصف آفتاب برای غروب پس بود فاطمه که میگذاشت روز جمعه غلام خود را که نام او زید
بود تا نظر کند بآفتاب در وقت غروب و چون خبر داده میشد فاطمه بدان اقبال میکرد برای دعا تا آنکه
غایب میشد آفتاب و در بعض روایت این حدیث کیسی است که معلوم نیست حال او و این اقوال است که شیخ

ابن حجر عسقلانی در شرح بخاری نقل نموده ونسبت آن بقائلین آن ذکر کرده وادلهٔ آن آورده وتصحیح وتضعیف
ورفع ووقف آن بیان نموده است چنانچه نقل کردیم ودر تطبیق این اقوال وترجیح بعضی از آن فرموده که
این اقوال همه چنان نیست که بجمیع جهات متغایر ومتخالف باشد بلکه بسیاری از آن بعضی [illegible] است که
متحد است یا غیر خود ونیست مراد در اکثر آنها که مستوعب وشامل است تمامهٔ آن وقت را که تعیین نموده
شد بلکه وقت معین در میان آنست وجزوی از آن [illegible] است در حدیث [illegible] ودر حدیث
دیگر وهی ساعة خفیفة چنانچه از وقت زوال یا وقت اذان یا وقت فراغ از نماز وفایدهٔ ذکر این وقت آنست
که آن ساعت انتقال میکند در وی پس ابتدای مظنهٔ آن ابتدای خطبه باشد وانتهای او انتهای صلوة مثلا و
بسیاری از قائلان تعیین کرده اند آنچه موجود یافته وگمان برده وقوع الساعة را در ان وقت بظهور آثار وامارات
اجابت دران بقیاس واجتهاد خود واین تقریب [illegible] واختلاف العلما [illegible] ارجح واصح این اقوال
مذکوره دو قولست اول آنکه از جلوس امام است بر منبر تا تمام شدن نماز ودلیل این در حدیث ابی موسی
اشعری که صحیح است ومسلم روایت کرده آمده که پیغمبر فرمود [illegible] هی ما بین ان یجلس الامام الی ان
تقضی الصلوة چنانچه در قول چهارم گذشت وقول دوم آنکه بعد از عصر است [illegible] مصنف موهم است
که مراد قول هشتم باشد که از وقت عصر است تا غروب آفتاب ولیکن مراد قول نهم است که آخر ساعتی است از
روز زیراکه تصریح کرده اند که ارجح اقوال حدیث ابوموسی وعبد الله بن سلام است وقول عبد الله ابن
سلام آخر ساعت از ساعات نهار است چنانچه در اول فصل گذشت والحاصل میگوید وتمام ادله که در ارجحیت قول
اخیر از این دو قول میگوید صریح است در این وهرچه ماورای این دو قول است یا موافق است بهر دو
را یا یکی از این [illegible] در فتح الباری نیز میگوید که ارجح اقوال این دو قول است [illegible] این دو قول [illegible] است
یا ضعیف الاسناد است یا موقوف که اسناد کرده قائل آن باجتهاد خود بی سماع وتوقیف ومعارض [illegible]
این را حدیث ابی سعید که گفت گفت آنحضرت ﷺ فراموش کرده انیده شدم آن ساعت را بعد از آنکه
دانیده شدم آن را چه احتمال دارد که سماع ابوموسی وابی سعید پیش از این دو قول باشد [illegible] است
سلف را که از این دو قول راجح ترکدام است [illegible] جماعت از علما قول اول ارجح گفته [illegible] بیهقی کرده
که مسلم گفت حدیث ابی موسی صحیح ترین وجید ترین چیز است در این باب [illegible]
[illegible] موضع [illegible] کرده [illegible] امام نووی [illegible] الصواب
[illegible] مرفوع است وصریح است [illegible] واعم [illegible]
ترجیح قول عبد الله بن سلام رفته اند ترمذی [illegible] که امام احمد گفته اکثر احادیث [illegible]
وابن عبد البر گفته که اثبت چیزی در این باب حدیث عبد الله بن سلام است [illegible]
کرده اند [illegible] تخصیص کرده [illegible] اگرچه حدیث ابوموسی در صحیح مسلم است ولیکن [illegible]

اسناد وی مقال است و این از جملهٔ آنساعتی است که در بعض احادیث مسلم احیانا وقوع یافته و بعضی
حفاظ آنها را انتقاد نموده اند چنانکه در مقدمه گذشت و مصنف نیز برین جانب است و لهذا گفت
و این قول ارجح اقوال است دلیل این حدیث صحیح است ان فی یوم الجمعة ساعة لا یوافقها عبد مسلم
یسأل الله فیها خیرا الا اعطاه ایاه وهی بعد العصر و این حدیث بعد از عصر بودن وی ثابت شده
و احتمال دارد که متصل عصر باشد و لهذا این را قول علیحده ساخته اند ولیکن احادیث دیگر نص و صریح
آمده که در آخر ساعات از روز است چنانچه گفته و در سنن ابوداؤد و نسائی از جابر روایت میکنند که
پیغمبر ﷺ فرمود یوم الجمعة اثنا عشر ساعة روز جمعه دوازده ساعت است فیها ساعة درین دوازده
ساعت ساعتی است که لا یوجد مسلم که یافته نشود مسلمانی یسأل الله فیها شیئا سوال کند خدایتعالی را
دران ساعت چیزی الا اعطاه ایاه مگر آنکه بدهد خدایتعالی آنچیز را آن مسلم را فالتمسوها آخر ساعة بعد
العصر پس طلب کنید آنساعت را در آخر ساعت از روز بعد از عصر و نیز در سنن سعید بن منصور باسناد
صحیح تا ابی سلمه بن عبد الرحمن آمده است که جماعتی از صحابه جمع شدند و در تعیین آنساعت
بحث کردند و از ان مجلس بر خاستند و کسی از ایشان اختلاف نکرد در ان که آن ساعت آخر است از
روز و فی سنن ابن ماجة عن عبد الله بن سلام قال گفت قلت و رسول الله جالس گفتم و حال آنکه
رسول خدا ﷺ نشسته بود انا لنجد فی کتاب الله ما گروه اهل کتاب می یابیم در توریت فی یوم الجمعة ساعة
که در روز جمعه ساعتی است لا یوافقها عبد مؤمن یصلی نیابد او را بندهٔ مؤمن که نماز میگذارد
یسأل الله عز و جل فیها شیئا الا قضی له حاجته قال گفت عبد الله بن سلام فاشار الی رسول الله بعض
ساعة پس اشارت کرد پیغمبر خدا ﷺ بجانب من اشارتی که مفهوم شد از وی که مقصود آنحضرت ﷺ
آنست که بپرسد که آیا ساعت است یا بعض ساعت غرض تقلیل آنساعت است فقلت صدقت یا رسول الله
او بعض ساعة پس گفتم راست گفتی و پرسیدی یا رسول الله که آیا بعض ساعت است قلت ایة ساعة
هی گفتم کدام ساعت است آن قال آخر ساعة من ساعات النهار گفت رسول خدا ﷺ آخر ساعتی است
از ساعات روز عبد الله بن سلام گوید این سخن مشکل شد بر من که آنساعت بعد از عصر است
در آخر روز با وجود آنکه فرمود سوال کند در وی بندهٔ مومن در حالی که نماز میکند و آنساعت خود وقت
نماز نیست پس سوال کردم من و قلت و گفتم انها این ساعت آخر لیست ساعة صلوة نیست ساعت نماز قال بلی ثم
گفت حضرت پیغمبر ﷺ آنساعت نماز است ان العبد المؤمن زیراکه بندهٔ مومن اذا صلی چون یکبار نماز
بگذارد ثم جلس پس تر به نشست در جای نماز خود لا یجلسه الا الصلوة نه نشاند او را مگر نماز یعنی برای کاری
دیگر نه نشست الا محض برای انتظار نماز فهو فی الصلوة پس آنکس گویا در نماز است اگرچه نماز نمیکند این همان
معنی است که عبد الله بن سلام در رفع اشکال ابی هریره گفت چنانچه در اول فصل گذشت و فی مسند الامام

احمد عن ابی هریرة قال گفت ابوهریره قیل للنبی گفته شد مر نبی را ﷺ لای شئ سمی یوم الجمعة
از چه چیز نامیده شد روز جمعه را جمعه قال لان فیها طبعت طینة ابیک آدم از جهت آنکه در روز جمعه
ساخته شد طینت پدر تو ای مخاطب که آدم است وفیها الصعقة والبعثة وفیها البطشة و در روی است
صعقه و بعثه و بطشه معانی این الفاظ کذشته است وفی آخر ثلاث ساعات فیها ساعة من دعا الله فیها
استجیب له پوشیده نماند که باین حدیث استدلال بر بودن آخر ساعت از روز نتوان کرد که آخر ساعت
اول از روز مراد بود چنانچه در قول یازدهم ذکر کرده و در فتح الباری همین حدیث را دلیل آن آورده
چنانچه ما اینجا ذکر کردیم الحاصل ارجح الاقوال این دو قول آمد و در ترجیح یکی ازین دو بر دیگری اختلاف
مانده در فتح الباری میگوید که صاحب الهدی مسلکی دیگر سلوک کرده و اختیار نموده که ساعت جمعه
منحصر است در یکی ازین دو وقت مذکور و هیچ یکی ازین دو حدیث معارض نیست دیگری را باحتمال آنکه
حضرت رسول ﷺ راه نموده شده باشد در وقتی بیکی و در وقتی دیگر به دیگری کو یا یکبار وحی آمد که
در جمعه این ساعت اجابت باشد و بار دیگر چنین آمد که این ساعت دیگر نیز هست پس هر دو ساعت اجابت
باشد واین قول مختار ابن عبد البر است که گفت میباید درین دو وقت بدعا مشغول شد و از امام احمد نیز مثل
این نقل کرده اند و این طریق بهتر است از طریق جمع و تطبیق والله اعلم مانند آنکه درینجا اشکال
آورده اند که ظاهر حدیث حصول اجابت است مر هر داعی را بشرط متقدم با آنکه زمان مختلف میشود
باختلاف بلاد و مصلی و مقدم میشود بعضی بر بعضی و ساعت اجابت متعلق است بوقت و اتفاق باختلاف
جمع نشود و جواب داده اند باحتمال آنکه ساعت اجابت متعلق باشد بفعل هر مصلی چنانکه مانند
این در ساعت کراهت نیز گفته اند و ما نا که فایده کردانیدن وقت ممتد را مظنة ساعت معین است اگرچه
آن ساعت خفیف است واحتمال دارد که تعبیر کرده شد از فعل بوقت پس تقدیر چنین باشد وقت
جواز خطبه یا صلوة و مانند آن مثلا پس در حقیقت از جمله احوال اجابت باشد نه اوقات آن للیفهم
ساعت نیست و بکم آنکه صدقه را درین روز مزیت است بر صدقه سائر ایام چنانکه در حدیث آمده
بلکه جمیع حسنات مضاعف میگردد درین روز چنانکه بیاید و ترمذی از انس بن
مالک آورده که پرسیده شد از حضرت رسول ﷺ که کدام صدقه افضل است فرمود صدقه در رمضان و اطلاق
این حدیث دلالت دارد باطلاق حدیث افضلیت صدقه روز جمعه مگر آنکه تقیید کند یکی ازین دو حدیث را
بدیگری یا هر کدام را بقرینه دیگر تا ثابت شود که افضل صدقه روز جمعه است در رمضان با آنکه ترمذی
حدیث مذکور را تضعیف کرده و گفته که این حدیث غریب است و صدقة بن موسی که یکی از رواة این حدیث
است چندان قوی نیست نزد محدثان خاصیت بلکه سوم آنکه روز جمعه مخصوص است بنماز جمعه
که مقرون بخطبه است واجب مخصوص بشرایط و امور که در غیر آن موجود نیست مثل اشتراط نیت اقامت

اگر در وطن نمود واستیطان اگرچه نیت اقامت نکند زیرا که چون بوطن اصلی در آید بی نیت اقامت
مقیم گردد وجهر در قراءت اگرچه صلوة نهاری است وصلوة النهار عجماء وغیر آن از شرایط جمعه وجوبا
واداء که معلوم است خاصیت بیست وسوم آنکه روز جمعه روزی است مستحب ومختار از برای
تفرغ وتهیا برای عبادات را لتخلی وترک اشغال دنیویه از بیع وشرا ومزیت او برسایر ایام در فضل وعبادت
چون مزیت شهر صیام است برسایر شهور عام چنانچه در حدیث آمده که فضل الجمعة علی الایام کفضل
رمضان علی الشهور رواه الدیلمی فی مسند الفردوس عن جابر ومخصوص است بعبادات واجبه مثل نماز
وخطبه ومستحبه مثل غسل وتطیب وتنظیف وغیر آن چنانچه رمضان نیز مخصوص است بعبادات واجبه
ومستحبه وچنانکه هر اهل ملتی را روزی متعین شده مثل سبت یهود را ویکشنبه نصاری را که دران روز
مرعبادات واجبه ومستحبه را متفرغ شوند واز اشغال دنیوی متخلی ومتجرد گردیدند
روز جمعه این امت مرحومه معصومه از اجتماع بر خطا وضلالت ومحفوظ از آفات وانواع عذاب را
متعین شده چنانکه رمضان در بیان عاشورا وچون روز جمعه را تشبیه داد برمضان نمونه شب
قدر را نیز پیدا کرد وگفت وساعت اجابت در این روز مانند شب قدر است در ماه رمضان
در روز پر از انوار رحمت واجابت وابهام وتعسر دریافت آن از این جهت که این روز فضل ومزیت دارد بر ایام
هفته در اشتمال بر عبادات چنانکه رمضان علما میگویند که هرکه روز جمعه ویرا حاصل آید وبعبادات وآداب
ووظایف آن فایز گردد واز آثام ومخالفات سلامت ماند جمیع هفته ویرا حاصل آید وانوار وبرکات که در این
روز تحصیل کرده بتمام هفته عاید گردد وتوفیق خیر یابد وآنچه واقع شود از سیئات مکفر گردد در روی
الدارقطنی عن عایشة انه اذا سلمت الجمعة سلمت الایام واذا سلم رمضان سلمت السنة وهمچنین هرکه ماه رمضان
ویرا حاصل آید بتوفیق صیام وقیام وکسب خیرات بقیت شهور ویرا حاصل شود وببرکت وسلامت بگذرد بتوفیق
وتکفیر وهمچنین بمثل این معنی گفته اند هرکه حج بیت الله زادها الله تعظیما وتشریفا او را حاصل شود واز
مخالفات ومناهی وفسوق که در حج اجتناب از آن فرموده اند سالم ماند جمیع سنین عمر ویرا بسلامت وبرکت
حاصل گردد پس باین حساب صلاح حال در روز آدینه میزان ومعیار ومدار سلامت حال هفته است وماه
رمضان میزان سال وحج بیت الله میزان عمر خاصیت بیست وچهارم آنکه چون روز جمعه در هفته مانند
عید است در سال چنانچه احادیث آن گذشت وعید خواه عید فطر باشد یا عید اضحی هر یکی مشتمل است بر
نماز وعید اضحی مشتمل است بر قربان وعید الفطر مشتمل بر صدقه روز جمعه مشتمل است بر صلوة
وحق جل شانه تبکیر وتعجیل در رفتن بمسجد را بدل قربان وصدقه ساخت وقایم مقام آن گردانید و
در حدیث صحیح بخاری ومسلم است من راح فی الساعة الاولی کسی که برود بمسجد جمعه در ساعت نخستین
فکانما قرب بدنة پس چنانست که قربان کرد شتر را ومن راح فی الساعة الثانیة فکانما قرب بقرة وکسی که برود

ایم

در ساعت دوم پس گویا که قربان کرد گاو برا ومن راح فی الساعة الثالثة فکانما قرب کبشا گویا که قربان
کرد گوسفند را ومن راح فی الساعة الرابعة فکانما قرب دجاجة گویا که تصدق کرد دجاجه را ومن راح فی
الساعة الخامسة فکانما قرب بیضة واین خبر حدیث بخاری است وترک مصنف آن را وجهی ظاهر ندارد وذکر
قربان در اینجا برای مشاکله است واگرنه دجاجه و بیضه قربان نباشد مراد تصدق بآنها است کما افاده شارح
خاصیت هفتم نیز اشارت باین معنی کرده ایم پس اشتمال بر صدقه در این مقام صدقهٔ فطر نیز مبین باشد فافهم و
درین ساعات علما را اختلاف است بعضی از علما حمل بر ساعات فلکی کرده اند که تمام روز دوازده
ساعت است و با ستحباب تبکیر و تعجیل بعد از طلوع آفتاب که حقیقت تبکیر است قائل شده والا اگر بعد از
زوال که دخول وقت جمعه است بعد از چهار یا پنج ساعت فلکی برود وقت جمعه گذشته باشد واین یعنی
حمل بر ساعت فلکی مذهب شافعی است و بیشتر علما و بر ایشان وارد میشود که برین تقدیر شروع
در خطبه در اول ساعت سادسه باید چنانچه مصنف ذکر کرده در اول خامسه بود و بیشک آن پیش از وقت
زوال خواهد بود و بعضی حمل بر ساعات عرفی لغوی کرده که عبارت است از جزئی لطیفه از زمان این ساعه
تبکیر و تعجیل بعد از زوال اعتبار کنند واین تعجیل در رفتن بمسجد جمعه بعد از زوال مذهب مالک
است وطایفهٔ از اهل مدینه ونقل کرده شده است از مالک کراهت تبکیر جمعه از اول نهار وامام احمد بن حنبل بلکه
بعضی از مالکیه نیز بر مالک انکار شدید کرده اند که این مخالف حدیثها است که در روی تبکیر وارد شده
ولیکن به تحقیق معلوم شد که حقیقت تبکیر تعجیل و مبادرت در اول وقت است هر وقت که باشد نعم اگر در
حدیث ثابت شود که تعجیل در اول نهار باید کرد مخالفه است وگرنه بوقوع لفظ تبکیر اثبات مخالفت نتوان
کرد و بعضی از مالکیه در تقویت مذهب مالک گویند که در حدیث واقع شده است من راح و حقیقت رواح
ذهاب از زوال تا آخر نهار است ولیکن زهری انکار کرده بر کسی که گوید رواح بعد از زوال بود وگفته که عرب
راح بمعنی ذهب اطلاق کنند مطلقاً در هر وقت که باشد وگفته اند که نکته در تعبیر برواح برای آنست که فعل
مقصود نمی باشد مگر بعد از زوال پس ذاهب بسوی جمعه را رایح گویند اگرچه نه در وقت رواح رود و بعضی
از مالکیه احتجاج کرده اند بروایت زهری که گفته مثل المهجر الی الجمعة وتهجیر سیر در هاجره بود که بمعنی
نیمروز است وجواب داده اند که مراد به تهجیر اینجا تبکیر است چنانچه نقل کرده شده است از خلیل وغیره این
بحث در بیان خاصیت هفتم که تبکیر برای نماز جمعه است گذشت خاصیت بیست و پنجم آنکه در جمعه
امروز که صورة وحقیقة روز جمعه دنیوی است روز تجلی حق جل شانه است بر بندگان در بهشت چنانکه
گذشت خاصیت بیست و ششم آنکه حق جل شانه قسم بآن یعنی بروز جمعه یاد فرموده از [illegible] ایام
هفته قال الله تعالی والیوم الموعود وشاهد ومشهود وعن ابی هریرة قال قال رسول الله ﷺ الیوم الموعود یوم
القیامة [illegible] مراد بیوم موعود روز قیامت است که وعده کرده است حق سبحانه باهل [illegible]

کرده است بعد از آمدن او بنعیم بهشت و دیدار خود مر مؤمنان را والیوم المشهود یوم عرفة و مراد بیوم مشهود روز عرفه که حاضر می آیند در وی مومنان آفاق و ملائکه یا گواهی داده شده است در وی با فاضه رحمت و مغفرت اهل آن را والشاهد یوم الجمعة و مراد بشاهد روز جمعه است که حاضر آمده است بر مسلمانان چون معهود شد از روز عرفه بعرفات میروند و آنجا حاضر میشوند او را مشهود خواند بمعنی مشهود فیه و روز جمعه بجای خود اند و جمعه بر سر ایشان آمده و حاضر شده او را شاهد گفت یا شاهد بمعنی گواهی دهنده است روز قیامت با ایمان و طاعت مر اهل خود را و مشهود نیز تواند بمعنی گواهی داده شده در وی بمغفرت خلق باشد ما طلعت شمس و فی روایة الشمس و تنکیر باراده شهور و فصول است با عتبار تعدد و اختلاف یعنی طلوع نکرد هیچ آفتابی در هیچ وقتی و لا غربت و نه غروب کرد علی افضل و فی روایة علی یوم فضل من یوم الجمعة یعنی هیچ روزی از ایام هفته فاضلتر از روز جمعه نبود فیه ساعة زیرا که در روز جمعه ساعتی است که لا یوافقها عبد مؤمن در نیابد آن ساعت را بنده مومن که یدعو الله فیها بخیر دعا کند خدای را عز و جل شانه در وی به نیکی الا استجاب له مگر آنکه قبول کند خدای تعالی آن دعا مر آن بنده را و یستعیذ من شر یا پناه جوید آن بنده مومن از بدی الا اعاذه منه مگر آنکه پناه دهد آن بنده را از آن بدی در اول حدیث مساوات آمده میان روز عرفه و جمعه باعتبار قسم یاد کردن الهی تعالی بهرد و آنکه در آخر فرمود ما طلعت شمس و لا غربت علی یوم افضل من یوم الجمعه اگر مراد بدان نفی افضلیت روزدیگر است از روز جمعه چنانچه ظاهر عبارت است در اول و آخر حدیث منافاتی نبود و اگر مراد اثبات افضلیت روز جمعه است بر سایر ایام چنانچه مفهوم متعارف از این عبارت است و قد حقق فی موضعه پس مقصود آن باشد که اگرچه در قسم یاد کردن بهرد و برابر آمدند ولیکن روز جمعه مخصوص است بفضیلت دیگر که در ماسوای او نیست و آن وجود ساعت مذکوره است در وی و کلام در افضلیت روز جمعه در فصل سابق گذشت اما پوشیده نماند که شاهد و مشهود در آنکه در آیت کریمه واقع شده است تفسیرهای دیگر نیز کرده اند و این حدیث را که شاهد را بروز جمعه تفسیر کرده است امام احمد و ترمذی روایت کرده اند و ترمذی گفته که این حدیث غریب است شناخته نمیشود مگر از طریق موسی بن عبیده و وی را ضعیف میدانند خاصیت بیستم و هفتم آنکه آسمانها و زمینها و کوه ها و دریاها و مجموع خلایق غیر بنی آدم و شیاطین از روز جمعه میترسند بجهت علمی که حق وقوع قیامت در روز جمعه ایشان را بخشیده است پس در هر روز جمعه ایشان را توهم و احتمال ناگهان آمدن قیامت در آن حاصل است چنانچه گذشت قال کعب الاحبار الا اخبرکم ایا حدیث کنم شما را عن یوم الجمعة از حال مخصوص روز جمعه انه اذا کان یوم الجمعة که چون باشد روز جمعه فزعت له میترسند بجهت این روز السموات والارض والجبال والبحور والخلایق کلها الا ابن آدم والشیاطین خاصیت بیست و هشتم آنکه روز جمعه روزی است که حق سبحانه و تعالی او را برای این امت مرحومه ذخیره کرده و نگاه داشته

تا ایشان پیدا شوند وآن را دریابند وقبول کنند و مجموع امم سابقه از یهود ونصاری از آن محروم شدند وراه بدان نیافتند وقابل آن نشدند قال ﷺ ذخیرة الله لنا روز جمعه ذخیرهٔ است که خدای تعالی نهاده بود برای ما وقال که ت ﷺ ماطلعت شمس ولا غربت علی یوم خیر من یوم الجمعة هدانا الله له راه نمود ما را خدای تعالی بدان واضل الناس عنه وگمراه گردانید وراه بدو نیافت ان نمود مردم دیگر را از وی و الناس لنا فیه تبع ومردم ما را درین روز تابع اند الحدیث تا آخر حدیث که در اول فصل گذشته است خاصیت بیست ونهم آنکه این روز برگزیدهٔ حق سبحانه است از جملهٔ ایام ومعظم است نزد وی و ممتاز است بفضایل وخصوصیات چنانکه در غیر وی نیست چنانکه رمضان برگزیده است از جملهٔ شهور وشب قدر از جملهٔ شبها ومکه از جملهٔ شهرها قال کعب گفت کعب احبار ان الله اختار الشهور فاختار شهر رمضان واختار الایام فاختار یوم الجمعة واختار اللیالی فاختار لیلة القدر ترجمه از کلام سابق ظاهر است ومعنی اعتبار کرد شهور را پس اختیار کرد رمضان را اعتبار کرد ودر نظر آورد تمامهٔ شهور را پس برگزید از میان آنها رمضان را وکذلک البواقی خاصیت سی ام آنکه در روز جمعه ارواح مومنان بقبور خویش نزدیک میشوند نزدیک شدنی معنوی وتعلق واتصال روحانی نظیر ومشابه اتصالی که ببدن دارد وزائران را که نزدیک بقبور آیند می شناسند خود همیشه می شناسند ولیکن درین روز می شناسند شناختنی زیاده بر شناخت سایر ایام از جهت نزدیک شدن بقبور ولابد شناخت از نزدیک بیشتر وقوی تر باشد از شناخت از دور ودر بعض روایات آمده که این شناخت در اول روز بیشتر است از آخر آن ولهذا زیارت قبور درین وقت مستحب تر است وعادت در حرمین شریفین هم برینست خاصیت سی ویکم آنکه روزه داشتن روز جمعه علی انفراده بی آنکه روز پنجشنبه یا شنبه نیز روزه دارند پیش بیشتر علما مکروه است کراهت تنزیهی نزد جمهور وروایت است از امام ابوحنیفه ومالک که مکروه نیست واستدلال ایشان بحدیث ابن مسعود است که گفت بود رسول خدا ﷺ که روزه میداشت از هر ماه سه روز وکم بودی که افطار میکرد روز جمعه وتاویل وی بآنکه مراد عدم تعمد افطار است بر تقدیر وقوع وی در ایامی که روزه میداشت دران بعید است وبعضی گویند که آن از خصایص آنحضرت است ﷺ واز شافعی نیز روایت آمده ومصنف استدلال کرد بر کراهت بقول خود که گفت قال عبادة بن عباد سالت جابرا انهی رسول الله آیا منع کرد رسول خدا ﷺ عن صوم یوم الجمعة از روزه داشتن روز جمعه قال گفت جابر نعم ورب هذا البیت آری منع کرد سوگند میخورم به پروردگار این بنا یعنی خانهٔ کعبه واین لفظ بخاری است ودر آخر اوست یعنی ان ینفرد به وفی حدیث مسلم سالت جابر بن عبد الله وهو یطوف بالبیت ودر آخر گفته ورب هذا البیت ودر روایت نسائی آمده ورب الکعبة وفی الصحیحین قال ﷺ لا یصوم احدکم یوم الجمعة روزه ندارد یکی از شما روز جمعه الا یوما

مگر آنکه روزه دارد روزی دیگر قبله پیش از جمعه که روز پنجشنبه باشد او بعده یا بعد از وی که روز شنبه بود اللفظ للبخاری یعنی این لفظ حدیث که مذکور شد مر بخاری راست و لمسلم و لفظ حدیث مر مسلم را اینست لا تخصوا یوم الجمعة مخصوص نکردانید روز جمعه را بصیام بروزه من بین الایام از میان سایر روزها الا ان یکون فی صوم یصومه احدکم مگر آنکه باشد واتفاق افتد روز جمعه در روزه که میدارد او را یکی از شما یعنی عادت او است چنانچه ایام بیض و مانند آن اول حدیث مسلم اینست لا تخصوا لیلة الجمعة بقیام من بین اللیالی ولا تخصوا یوم الجمعة بصیام الحدیث و مصنف جزو اول این حدیث نقل نکرد از جهت عدم تعلق غرض وی بدان و عجب که عدم تخصیص لیلة الجمعة بقیام از خصایص جمعه نشمرد باورود آن در صحیح مگر آنکه گفته شود که وی در مقام ذکر خصایص روز جمعه است و بس اما این تخصیص وجهی موجه ندارد چنانکه در خاصیت دوم ذکر شب و روز هردو کرد وایضا جاء فی صحیح البخاری وعن جویریة بنت الحارث که یکی از ازواج مطهره است ان النبی که پیغمبر صلی الله علیه وسلم دخل علیها یوم الجمعة در آمد بر وی روز جمعه وهی صائمة و حال آنکه جویریه روزه دار بود فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اصمت امس آیا روزه دار بودی دیروز قالت لا گفت جویریه روزه دار نبودم دیروز قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم تریدین ان تصومی غدا میخواهی که روزه دار باشی فردا قالت لا قال فافطری فرمود پس افطار کن و بشکن روزه را امروز و همچنین است مذهب اکثر علما که روز جمعه تنها روزه ندارد و اگر داشته باشد بشکند وقال صلی الله علیه وسلم لا تصوموا یوم الجمعة روزه ندارید روز جمعه تنها وقال و نیز گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم یوم الجمعة یوم عید روز جمعه در حکم روز عید است فلا تجعلوا یوم عیدکم پس نگردانید روز عید خود را یوم صیامکم روز روزه خود چه روزه داشتن در روز عید حقیقی حرام است و این روز نیز چون در حکم روز عید است در وی لایق نباشد و اگر باشد باری تنها مقصود بالذات نباشد و در ضمن و موافقت روزهای دیگر باشد وشراح در وجه نهی از روزه روز جمعه تنها اختلاف دارند بعض گویند بجهت آنست که تا روزه داشتن سبب ضعف بدن و کسر قوت نگردد و از اقامت وظایف و اوراد جمعه باز ندارد چنانکه در رخصت افطار روز عرفه مر ضعفا را گفته اند واین وجه ضعیف است و با روزه داشتن روز سابق ولاحق مناسبتی ندارد چه آن مضعف تر و قوت شکننده تر است وجواب ازین بآنکه روزهٔ پیش و پس جبر نقصان که در اعمال بجهت ضعف واقع میگردد میکند نیز ضعیف است چه جبر نقصان بکسب خیرات دیگر نیز شود پس باید که بوجود آن روزه مستحب گردد ولا اقل به و نیز برین توجیه باید که کراهیت مخصوص بوجود ضعف گردد و حال آنکه مطلق است وجوابش آنکه چون مظنه ضعف بود قایم مقام حقیقت آن باشد چنانچه در سفر وجود مشقت و بعض گفته اند که اگرچه این روز را اعظم و افضل گردانیده اند باوجود آن مقتصر بر همان تعظیمات باید داشت که در شرع وارد شده است و زیاده بران از پیش خود مبالغه نکنند تا مردم فضل بجمیع وجوه نکرده و سبب تجاوز از

حمل نشود و وجهی دیگر که از حدیثی که در آخر مذکور شد مفهوم گشت احسن وجوه است رقیه کفایة و تتمه
این مبحث در باب الصیام نیز بیاید ان شاء الله تعالی خاصیت سی و دوم اختصاص این روز است باجتماع
مومنان برای وعظ و تذکیر یعنی بطریق وجوب و خطبه در عیدین سنت است نه واجب و اما اجتماع در
عرفات برای وعظ و تذکیر نیست و خطبها که در ایام حج خوانند نیز واجب نیست و اگر مراد در [illegible] دارند
بلا اشکال اصلا این خواص جمعه است که مصنف ذکر کرده و ورای آن خواص دیگر نیز دارد و وجه
عدم ذکر وی مر آن را یا عدم اطلاع و اختصار وی بر آن بعد از حصول وی از آن یا عدم صحت آن نزد وی باشد والله اعلم
و شیخ جلال الدین سیوطی در شرح صحیح بخاری بعضی از آن آورده و زیادت بر آن در رساله جدا وضع
کرده اول آنکه اجتماع میکنند در وی ارواح ذکره ابن القیم فی کتاب الهدی دوم آنکه تخصیص کرده نشود
شب جمعه بقیام چنانکه تخصیص کرده نشود روز جمعه بصیام و قد صرف ذلک سیوم قراءت سورة جمعه و
منافقون در نماز عشای شب جمعه چهارم خواندن سورة قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در مغرب شب
وی چنانکه در فصل قراءت گذشت پنجم امان از عذاب قبر کسی را که مرد در روز جمعه یا شب وی و سیوطی
در جمع الجوامع می آرد که احمد و بیهقی از ابن عمر آورده اند که گفت رسول خدا ﷺ ما من مسلم
یموت یوم الجمعة او لیلة الجمعة الا وقاه الله فتنة القبر و همچنین از غیر او نیز در این باب از ابن عمر و ابو نعیم
در حلیه از جابر آورده کسی که مرد در روز جمعه یا شب جمعه خلاص کرده شود از عذاب قبر و بیاید روز
قیامت و حال آنکه بر وی است مهر شهیدان ششم مغفرت شش صد هزار کس در شب جمعه و شش صد هزار کس
در روز آن و در روایتی مغفرت تمامه مردم چنانچه در اول فصل در بیان اختلاف میان روز جمعه و روز
عرفه نقل کرده شد هفتم ایستادن ملائکه با صحف روز جمعه بر ابواب مسجد برای نوشتن مردم الاول فالاول
تا وقت خروج امام رواه احمد و ابو یعلی و الطبرانی و ایضا المقدسی عن ابی امامة هشتم مضاعفة حسنات
درین روز چنانکه طبرانی در اوسط از ابی هریره آورده که تضاعف الحسنات یوم الجمعة و دیلمی از انس
آورده که دو رکعت در روز جمعه فاضلتر است از هزار رکعت در غیر روز جمعه و یک تسبیح در روز
جمعه افضل است از هزار تسبیح در غیر روز جمعه نهم آنکه پروردگار تعالی برمی انگیزد ایام را روز قیامت
بر هیئت و صورتی که دارند و برمی انگیزد روز جمعه را روشن و تابان پس اهل جمعه گرد آن گیرند [illegible]
که عروس تهدی الی کریمها روشنی میکند روز جمعه برای ایشان پس میروند در روشنی وی رنگهای
ایشان در صفا و سفیدی مثل برف برد و بویهای ایشان مثل مشک خوش میکنند در کوههای کافور می نگرند
بسوی ایشان جن و انس و برهم نمی زنند چشم از تعجب و حیرت تا آنکه در می آیند در بهشت و خلط نمیشود با ایشان
هیچ کس مگر موذنان که برای خدا اذان گفته باشند آورده سیوطی عن الحاکم فی المستدرک و البیهقی
فی شعب الایمان دهم حرمت و کراهت بیع نزد اذان وی یازدهم استحباب [illegible] بعد از نماز [illegible]

والله اعلم * فصل * در خطبهٔ نبویه ﷺ در روز جمعه چون خطبه خواندی بجهت مزید شوق و مبالغه
در اسماع حاضران آواز بلند کردی بحدی که چشمان مبارکش سرخ شدی بجهت تجلی بوارق انوار عظمت
و جلال و لوامع اضوای ابلاغ و انذار و غضب وی سخت گشتی تا آنکه گویا وی ﷺ منذر جیش است که
میگوید صبحکم و مساکم یعنی آنکه خبر میرساند و می ترساند ایشان را از لشکری که بر ایشان تاختن می
آرد و اعلام میکند که آن در وقت صبح بر شما می تازد و غارت میکند یا در وقت شام می آید و شبخون
میزند و ذکر شدت غضب و تشبیه بمنذر جیش در متن صحیح مسلم و در جامع الاصول از حدیث وی ثابت است
و مصنف آن را ذکر نکرده و لفظ بسیار که گفته بسیار در خطبه گفتی در اینجا نیست بلکه گفته و یقول بعثت
انا والساعة برا نگیخته شده و فرستاده شده ام من با قیامت که این همچو این دو انگشت و برای بیان این
اشارت میان انگشت تشهد و انگشت میانه خود جمع فرمودی و مقرون کردانیدی و گفته اند که اقتران سبابه
بوسطی اشارت است باقتران ساعت ببعثت آنحضرت ﷺ گویا که وجود ساعت و بعثت متصل اند و
زمان فاصل در میان نیست با پیغمبر دیگر در میان نه چنانچه درین دو انگشت انگشتی دیگر در میان نیست
و بعض گفته که اشارت است بآنکه بعد زمانی میان ساعت و بعثت آنقدر است که میان سر این دو انگشت
که سبابه اصغر است از وسطی یعنی همین مقدار از قیامت پیشتر مبعوث شده ام و دنبال آن قیامت رسیده
می آید و ظاهر لفظ حدیث یقرن بین اصبعیه که مصنف ترجمهٔ آن کرده ناظر در معنی اول است اما آنچه در
مشکوة در باب قرب الساعة بروایت بخاری و مسلم از حدیث شعبه از قتاده آورده که گفت شعبه شنیدم
قتاده را که گفت کفضل احدیهما علی الاخری و گفت ندانستم که قتاده این را از انس گفت یا از خود انتهی
و نیز از ترمذی از حدیث مستورد بن شداد آورده که بعثت فی نفس الساعة فسبقتها کما سبقت هذه هذه
صریحست در معنی ثانی و بعض گفته که احتمال دارد که مراد ارتباط دعوت و نبوت آنحضرت بود ﷺ
بقیام قیامت چنانچه در سبابه و وسطی و ظاهر مراد مصنف که گفته جمع فرمودی معنی اول است و بعد
از ان گفتی اما بعد لفظ اما بعد بعد از حمد و ثنا در خطبه مسنون است و بخاری بابی برای آن عقد کرده
و در فتح الباری گفته اختلاف است در آنکه اول کسیکه این کلمه را گفته کیست طبرانی در حدیث مرفوع
از ابی موسی اشعری آورده که داود است علیه السلام و گفته که در اسناد این ضعف است و در حدیث
موقوف از شعبی آمده که فصل خطابی که داود را داده اند چنانکه در قرآن مجید میفرماید و آتیناه الحکمة
وفصل الخطاب ابن کلمه است و بعض گفته اند که اول کسیکه تکلم کرد بدان یعرب بن قحطان است و قیل کعب بن
لوی و قیل سحبان بن وائل و قیل قس بن ساعده و قول اول اشبه واثبت است و جمع کرده شده است میان این اقوال
بآنکه اولیت در اول حقیقی است و در باقی اضافی فان خیر الحدیث کتاب الله بهترین سخنان در فصاحت
و بلاغت و در فضل و شرف و وعظ و نصیحت کتاب خدا است که قدیم است و صفت خدای عز و جل و منزلت

این کلمات خود را که خواندی باز برخوان بر من پس آنحضرت ﷺ سه بار این کلمات را برخواند آنمرد گفت والله شنیده ام من سخنان کاهنان و ساحران و شاعران را و نشنیده ام هرگز مانند این کلمات و بتحقیق رسیده است این کلمات قاموس بحر را یعنی میانهٔ دریا را که عمیق تر و عظیم تر است و گفت بده دست خود را بمن تا بیعت کنم ترا بر اسلام پس ضماد بیعت کرد و مسلمان شد مسلم از ابن عباس این کلمات را درین قصه تا عبده و رسوله روایت کرده و مصنف درین خطبه زیاده کرده این را که ارسله بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی الساعة من یطع الله ورسوله فقد رشد ومن یعصهما فانه لا یضر الا نفسه ولا یضر الله شیئا و در روایة ومن یعصهما فقد غوی ونسأل ربنا ان یجعلنا ممن یطیعه ویطیع رسوله ویتبع رضوانه ویجتنب سخطه انما نحن به وله روایت کرد این حدیث را ابوداؤد از ابن مسعود و روایت کرد وی و ترمذی و نسائی این معنی را با زیادت و بدانکه در صحیح مسلم حدیثی از عدی بن حاتم آورده که مردی در حضرت رسول الله ﷺ خطبه خواند من یطع الله ورسوله فقد رشد ومن یعصهما فقد غوی پس آنحضرت ﷺ فرمود بئس الخطیب انت قل ومن یعص الله ورسوله و شراح حدیث در سبب ذم و انکار وی ﷺ مر آن خطیب را در قول وی ومن یعصهما و امر بگفتن ومن یعص الله ورسوله اختلاف کرده اند جماعهٔ گفته اند که سبب آن بود که وی تشریک الله و رسول کرد در ضمیر تثنیه که مقتضی تسویه است پس امر کرد او را بتقدیم اسم الله و عطف رسوله بر وی که مفید تبعیت و فرعیت است و این وجه مشهور است ولیکن ضعیف است چه اقتضای جمع در ضمیر تسویه را محل بحث است و از جهت وقوع این جمع و تشریک بعینه در کلام آنحضرت ﷺ در حدیث صحیح که ابتدا مذکور شد و مثل آن در حدیث دیگر که در علامات کمال ایمان واقع شده است ان یکون الله ورسوله احب الیه مما سواهما نیز واقع شده است و بعض گفته اند که سببش آن بود که آن خطیب وقف کرد بر ومن یعصهما که موهم عطف اوست بر من یطع الله ورسوله و وقوع فقد رشد جزای وی و این سخن چیزی نیست و مخالف است مر سیاق حدیث را کما لا یخفی و اقرب آنست که این ذم و انکار بجهت آن بود که لایق بشان خطیب در امثال این مقاصد بسط و تفصیل و تطویل است و عدم کلال و ملال از آن چنانچه عبارت حدیثی که مذکور شد اقتصار بر همین دو کلمه با سلوک طریقهٔ اختصار و اجمال والله اعلم بحقیقة الحال و آنحضرت ﷺ سورهٔ ق بسیار بر منبر خواندی از جهت اشتمال وی بر مواعظ شدیده و زواجر اکیده و ظاهر لفظ دلالت دارد بر خواندن تمامهٔ سوره و در بعض حواشی نوشته اند که مراد بعض سوره است و عادت شریف همچنین بود و از کلام نووی تردد و تخییر مفهوم میشود در قراءت کل و بعض و قرأت بعض اوفق است بحدیث قصر خطبه قالت ام هشام بنت الحارث بن النعمان که صحابیه انصاریه مشهوره است گفت بود تنور ما و تنور رسول خدا یکی تا دو سال یا یکسال و کسری اشارت میکند بشدت معرفت خود باحوال آن حضرت و شرف قرب جوار وی ﷺ و کمال محافظت

بدان اُرْوُزاست اشارتست بتاکید فرضیت نماز جمعه مقصود ذکر همین است و ذکر قول او فی مقامی هذا
الخ استطرادی است و مقام احتمال دارد که اسم زمان بود و مراد همان روز باشد و اگر اسم مکان هم بود مراد
قیام در ان وقت دارند فافهم من وجد الیه سبیلا جمعه فرض است بر هرکه راه یابد سوی وی و توانید
رسید بوی و واجب کردد بروی با ستجماع شرائط آن و شرایط وجوب جمعه در کتب فقه مذکور است و شاید
که تو بکوئی حواله بکتب دور رستنا اگر هم اینجا بیان کنی نزد یکتر بود بدانکه شرط وجوب جمعه بعد از
وجود مصر شانزدهن بلوغ و عقل و ذکورت و حریت و اقامت و صحت و سلامت عین و رجلین است پس جمعه
برمردان فرض بود نه بر زنان و بر آزادان نه بر بندگان و بر مقیمان نه بر مسافران و بر تندرستان نه بر بیماران
و نه بر کوران و نه لنکان و هرکه بعد از ادای نماز جمعه پیش از شب تواند بمنزل خود رسید و شب کرد جمعه
بروی واجب بود و بهذا قال الامام ابو حنیفه و همچنین آمده است در حدیث قال ﷺ الجمعة علی من
آواه اللیل اخرجه الترمذی و ظاهر مراد از عبارت من وجد الیه سبیلا همین بیان مسافتی است که امکان
وصول بجمعه داشته باشد و ما آن را اشارت بجمیع شرایط داشتیم تعمیما للفائدة فمن ترکها فی حیوتی پس
کسی که ترک کند جمعه در حیات من او بعدی یا ترک کند آن را بعد از حیات من جحودا بها بعلت انکار کردن
آن را واستخفافا بها یا بجهت سبک پنداشتن و سهل انکاشتن آن را وله امام جائر او عادل و او را پادشاهی باشد
جور کننده یا عدل ورزنده یعنی بهر وجه بر هر تقدیر اقامت جمعه از دست نباید داد اینجا راه اعتذار
نیست که در تصحیح شرط عدالت و اقامت حدود و اجرای احکام در حد مصر معتبر است کنند بسته شود
شعار اسلام است بهر تقدیر بر پاید کرد و خود در آخر زمان چه جای آنست آخر اقامت جمعه در زمان عبد الملک
بن مروان که پادشاه وقت بود و حجاج که امیر الامرای او بود میکردند که بالاتر از وی ظالمی نبود و
صحابهٔ رسول حاضر بودند و هیچ یکی از ایشان انکار نمیکرد دیگر چه توان گفت و نگویند که سکوت صحابه
از جهت ظلم و ترس وی بود و از ینجا رضای باطن ایشان معلوم نشود چه اجتماع صحابه بر باطل هرچند مقام
خوف بود جایز نباشد و الا لازم آید بطلان بسیاری از احکام دین و نیز گفته اند که سلطان جائر ظالم
اگرچه در چیزهای دیگر ظلم کند آخر نه در اقامت جمعه عدل ورزید اینقدر بس است و رعایت عدالت
در تمامهٔ امور مشکل است و گفته اند که در ان بلاد که ولاة آن کفاراند مسلمانان را میرسد که اقامت
جمعه و اعیاد بکنند و اگر یکی را قاضی سازند قاضی میشود به تراضی مسلمانان و بالجمله فرمود هرکه ترک
کند جمعه را فلا جمع الله شمله پس جمع نکند حق تعالی تفرقه و پریشانی او را و شمل از اضداد است هم بمعنی
جمعیت آید و هم بمعنی پریشانی و اینجا بمعنی اخیر است و لا بارک له فی امره و برکت ندهاد خدای تعالی در
کار وی الا آگاه باش ای مخاطب و بشنو و لا صلوة له و مقبول نیست مر تارک جمعه را نماز الا و لا صوم له و
نه روزه است مر او را الا و لا زکوة له و نه زکوة است مر او را الا و لا حج له و نه حج است مر او را الا و لا بر له

موافقت قول با عمل نیز دارد یعنی فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم تعلیم امت بود و این معنی را بتعلیم فعلی پس تاکید بقول
نیز آن را موکد ساخت وطیبی در توجیه آن گفته که نماز اصل وخطبه فرع است واز قضایای فقهیه است ایثار اصل
بر فرع بزیادت وتفضیل ونزد امام ابو حنیفه در خطبه مقدار الحمد لله یا لا اله الا الله یا سبحان الله در فرض
کافی است و زیادت بر آن سنت واستحباب دارد چه در قرآن فرموده است فاسعوا الی ذکر الله ومراد بذکر الله
خطبه است وذکر الله بر اینقدر صادق است ومسلم از ابی وایل آورده که گفت خطبه خواند ما را عمار وایجاز
کرد وبلیغ خواند چون از منبر فرود آمد گفتیم یا ابا الیقظان بتحقیق خطبه بلیغ خواندی اما موجز خواندی
اگر اندکی طویل تر میخواندی خوشتر بودی گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که میگفت ان طول
صلوة الرجل وقصر خطبته مئنة من فقهه فاطیلوا الصلوة واقصروا الخطبة وان من البیان لسحرا وامام نووی
درینجا اشکال کرده وگفته که امر باطالت صلوة با حدیث تخفیف صلوة وحدیث کانت صلوته قصدا
مخالف است وجواب داده که مراد تطویل صلوة است نسبت بخطبه نه تطویلی که شاق بود بر مردم پس
وی اقتصاد است در طول انتهی وان من البیان لسحرا مر روی بمدح بیان دارد وهم بذم وی یعنی بیان مشابه
است در امالهٔ قلب وصرف آن بجانبی پس اگر صرف بجانب حق کند ممدوح بود واگر بطرف باطل
کند مذموم وهر دو معنی در موارد استعمال این حدیث مقصود ومراد افتاده است کما لا یخفی علی المتتبع
وافضل آنست که خطبه بزبان عربی باشد ونزد امام ابو حنیفه بغیر عربی نیز جائز است بهر زبانی که
باشد وبعض گفته اند از غیر عربی جز بفارسی روا نباشد واین فرع اختلافی است که میان وی وصاحبیه
در قرات قرآنست وآن در کتب مسطور است وگفته اند که وی در آخر رجوع کرده بقولهما وهو الصحیح وعلیه المعول
ودر خطبه قواعد اسلام را بیان فرمودی ومهمات دین را تعلیم کردی ویاد کرد موت وتزهید در دنیا وترغیب در آخرت
تاکید نمودی واگر در اثنای خطبه حاجتی از خود یا از غیر خود عارض شدی یا سائلی سوال کردی از مسئله
دین قطع کردی سخن را وحاجت را بگذاردی وسایل را جواب دادی وانگاه خطبه را تمام کردی اما اول
چنانکه ابو داؤد وترمذی ونسائی از بریده آورده اند که روزی آنحضرت صلی الله علیه وسلم خطبه میخواند پس
حسن وحسین آمدند پیراهنهای سرخ پوشیده وراه میرفتند افتان وخیزان پس فرود آمد رسول خدا
صلی الله علیه وسلم از منبر وبرداشت هر دو را از زمین وبنهاد هر دو را پیش خود وفرمود صدق الله انما اموالکم واولادکم
فتنة دیدم این دو صبی را که میرفتند ومی لغزیدند ومی افتادند پس صبر نتوانستم کرد تا آنکه قطع کردم
سخن را وبرداشتم ایشان را وابو داؤد ونسائی نهادن هر دو را در پیش ذکر کرده ونیز ابو داؤد ونسائی از انس
بن مالک آورده اند که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که فرود می آمد از منبر بجهت آنکه پیش می آمد
او را مردی بحاجت پس می ایستاد با وی تا قضا میکرد حاجت او را واما ثانی چنانکه مسلم ونسائی از
ابو رفاعه عدوی آورده که گفت رسیدم بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم وآنحضرت خطبه میخواند پس گفتم

یا رسول الله مردی غریب آمده سوال میکند از دین خود و در نمی یابد که چیست دین وی پس اقبال
کرد بر من رسول خدا ﷺ و ترک داد خطبه را و فرود آمد و رسید نزد من و کرسی آورده شد چنان گمان برم
که پایهای او از آهن بود و نشست بر وی رسول خدا ﷺ و شروع کرد تعلیم کردن مرا از آنچه تعلیم کرده است
او را پروردگار او عزوجل پس تر رفت بخطبهٔ خود و تمام کرد آن را ﷺ و امام نووی گفت از این حدیث
معلوم شود که هرکه از کیفیت در آمدن در اسلام سوال کند واجب شود تعلیم وی بالفور از جهت بودن
وی اهم از جمیع امور و اگر درویشی یا محتاجی را در میانهٔ جمع بدیدی حاضران [illegible] است ترغیب بتصدق
و تحریض کردی بدادن چیزی از اثواب و دراهم و جز آن چنانکه اصحاب سنن و غیر [illegible] از ابو سعید خدری
آورده اند که آنحضرت ﷺ خطبه میخواند مردی آمد در جامهای کهنه و صورت شکسته پس فرمود
مر او را آیا گذارده نماز را یا نه گفت نه فرمود بگذار دو رکعت و ترغیب کرد مردم را بر صدقه و در بعض روایات
آمده که گفت او را که بار دیگر چنین مکن و نام این مرد سلیک است بصیغهٔ تصغیر و همین حدیث است
که متمسک شافعیه است در وجوب تحیت المسجد اگرچه در وقت خطبه باشد و در اینجا است کلام طویل
از طرفین که بجهت خوف اطالت و ملالت متروک شد چنانکه در خصایص جمعه در الصلات نزد خطبه اشارت
بدان کرده شد و در شرح ابن الهمام گفته که مکروه است خطیب را که تکلم کند در حال خطبه مگر در امر
معروف چنانچه قصهٔ عمر با عثمان نه در وضو برای جمعه معلوم شد و چون نام خدا یاد کردی بانگشت
شهادت اشارت فرمودی چنانکه مسلم و ابوداؤد و ترمذی و نسائی از عمارة ابن رویبة آورده اند
که وی دید بشر بن مروان را بر منبر که هر دو دست برمیداشت پس گفت قبح الله هاتین الیدین
بد رسانید خدا این دو دست را و گفت بتحقیق دیدم من رسول خدا را ﷺ که زیاده نمیکرد بر اشارت کردن
بانگشت شهادت و چون جماعت تمام حاضر شدندی برای خطبه بیرون آمدی از حجره یا از صف اگر در مسجد
بودی تنها و خادمی و حاجبی پیش وی نبودی چنانکه الآن متعارف است در بیرون آمدن خطیب جمعه
و عید در حرمین و غیرهما که با جماعهٔ کثیر یا علمها بوضع غریب و طمطراق برآیند و پیش آنحضرت ﷺ هرگز
طرقوا البتة که چاوشان و خادمان کنند نبود و همچنین طیلسان و طرحه این نیز بمعنی طیلسان است
چنانچه در قاموس گفته و بر این تقدیر عطف تفسیری باشد اما خالی از چیزی نیست مگر آنکه
نام نوعی خاص از طیلسان دارند و جامهٔ سیاه و امثال این ملابس معتاد نبود و این عبارت احتمال دارد
که ملابس بکسر سین خوانند و معتاد نعت وی یعنی این ملابس که الآن معتاد خطباء است در آنجا نبودی
بر این وجه افادهٔ نفی مطلق کند و لیکن در مشکوة از مسلم بروایت عمرو بن حریث آورده که پیغمبر خدا
ﷺ خطبه خواند و بر سر مبارک وی دستار سیاه بود که فرو گذاشته بود دو طرف او را میان کتفین خود روز
جمعه و احتمال که موقوفش خوانند و نفی بمعتاد شود بر این تقدیر بوقوع بعضی از آنها احیانا منافی نبود و این

ارسال طرفین عمامه بین الکتفین که بعضی از ان تعبیر بتکو بر عمامه کرده اند احیانا فعل آنحضرت ﷺ بود و مخصوص بجمعه نیست چنانکه در بیان عادت لباس آنحضرت ﷺ بیاید انشاء الله تعالی فافهم وچون در مسجد در آمدی بر حاضران سلام کردی وچون به منبر بر آمدی روی سوی کسان آوردی و دیگر بار سلام کردی انگاه به نشستی رواه ابن ماجه عن ابن عمر واز مراجیه نقل کرده اند که سلام نکوید خطیب بر قوم و آن را مخصوص آنحضرت ﷺ داشته اند یا در صحت روایت آن سخن دارد و در حاشیه شرح ابن الهمام نوشته است . نقل کرده که طحاوی گفته که چون امام بر منبر بر آید ظاهر مذهب آنست که سلام نکوید زیراکه خروج [illegible] برای قطع کلام است پس جایز نباشد سلام چنانچه مذهب شافعی است و حدیثی که از نافع از ابن عمر روایت کرده اند ضعیف است و ما نیافتیم درین باب حدیثی صحیح مگر احادیث ضعاف که احتجاج را نشاید واگر ثابت شود حمل بر حالت اباحت کلام میکنیم و بلال شروع در اذان کردی در پیش دست آنحضرت ﷺ و در زمان شریف غیر ازین اذان نه بود و در هدایه گفته که نزد بعضی معتبر همین اذان است در حق وجوب سعی و حرمت بیع و اصح آنست که معتبر اول آست اگر در وقتش که بعد از زوال است گفته باشند زیراکه مقصود که اعلام است بوی حاصل شد انتهی و همچنین در زمان ابوبکر و عمر رضه وچون در خلافت عثمان بن عفان رضه رسید و کثرتی و تفرقی در مردم پیدا شد امر کرد باذان دیگر پیش ازین اذان بر زوراء که نام موضعی است بیرون مسجد در بازار مدینه و آن مکان را احجار الزیت خوانند سنگهای سیاه است در آنجا که گویا آن را بروغن زیت طلا کرده اند از اینجهت آن را احجار الزیت گویند و این اذان دیگر را در بعض احادیث ثانی گفته اند باعتبار احداث اگرچه اول است باعتبار فعل ولهذا بعض علما استغراب در عبارت نموده گفته اند که اول ثانی است و ثانی اول و بعض ثالث نیز گفته اند باعتبار تسمیهٔ اقامت باذان چنانچه در حدیث بین کل اذانین صلوٰة نیز واقع شده است و چنانچه بهمین اعتبار در بعض روایات واقع شده که در زمان مبارک آنحضرت ﷺ دو اذان بود بدانکه اذان مستحدث در زمان عثمان رضه اذان اول بود و اما این اذان دیگر که برای سنت جمعه گویند نه در زمان آنحضرت ﷺ بود و نه در زمان صحابه و نه بعد از ایشان و نیست عمل بر وی در اکثر دیار اسلام و نیز معلوم نشد که از کجا باز پیدا شد در حواشی هدایه گفته اند که این اذان در زمان حجاج حادث شد یافته پس باید که سنت را هم بعد اذان اول بکذارند واگر خواهند [illegible] الصلوٰة الصلوٰة نیز گویند و در بعض کتب واقع شده است که اذان اول از مستحدثات بنی امیه است و غالبا این باعتبار آنست که بعض محققین گفته اند که همین اذان را که عثمان رضه بر زوراء امر فرموده بود هشام بن عبد الملک آن را بمسجد نقل کرده والله اعلم و در بعض روایات آمده که اذان اول در زمان عمر بن الخطاب بود رضه و تا عهد عثمان رضه استمرار پذیرفت و بعض گفته اند که در زمان

عمر مجرد اعلام بود وعثمان آنرا بلفظ اذان حکم کرد وبر مکان عالی فرمود از این جهت نسبت بوی کردند و
بر هر تقدیر آنچه خلفای راشدین کرده باشند آن را بدعت نتوان گفت واگر بعضی اطلاق اطلاق بدعت
بر آن کرده باشند بمعنی آنست که در زمان آنحضرت ﷺ نبود ومقصود تقدیم وتعمیم آن خواهد بود
کذا قال العلماء چون بلال از اذان فارغ شدی آنحضرت ﷺ برخاستی وخطبه کردی بی فاصله بعملی
وسخنی دیگر میان اذان وخطبه ودر ایستاده خطبه خواندن احادیث واخبار صحیحه بسیار آمده وترک
امام ابوحنیفه ومالک واحمد قیام سنت است زیرا که مقصود ذکر است وآن حاصل است بقعود وآنکه
گویند که خطبه بجای رکعتین است بحقیقت نیست مراد آنست که قصوری که در جمعه شد در رکعات ظهر
واقع شد خطبه جبر نقصان آن در ثواب میکند ولهذا استقبال قبله وحرمت تکلم که شرط اند در نماز
در خطبه نیست ولیکن چون مواظبت آنحضرت ﷺ بر آن ثابت شده سنت باشد وترک آن بی
ضرورت مکروه کذا فی شرح ابن الهمام ونزد شافعی واجب واز مالک نیز روایتی در وجوب آمده ودر
صحیح بخاری ومسلم وغیره از جابر ابن سمره آورده که آنحضرت ﷺ خطبه میخواندند قائما بعد از آن
می نشست پس می ایستاد وخطبه دیگر میخواندند وهر که ترا خبر دهد که نشسته خطبه میخواند دروغ
گفته است ومسلم ونسائی از کعب بن عجره آورده که وی در مسجد در آمد وعبد الرحمن بن ام الحکم را که
یکی از مروانیه واتباع ایشان بود دید که خطبه میخواند نشسته گفت به بینید این خبیث را که نشسته خطبه
میخواند وحال آنکه حق تعالی فرموده است * واذا راوا تجارة او لهوا انفضوا الیها وترکوک قائما * وسبب نزول
این کریمه آنست که رسول خدا ﷺ خطبه میخواندند واهل مدینه را قحط وگرانی غله سخت رسیده بود ناگاه
در این میان شنیدند که قافله از شام رسیده است همه برخاستند وبجانب قافله رفتند وآنحضرت
ﷺ را تنها در خطبه ایستاده گذاشتند مگر دوازده تن از صحابه که ابوبکر وعمر از ایشان بودند
نشسته ماندند وچون فرمود وترکوک قائما معلوم شد که خطبه در حال قیام بود واز معاویه نیز نقل
کرده اند که خطبه نشسته میخواند وگفته اند که وی در آن معذور بود که پیه شکم وی بسیار شده
بود وطاقت ایستاده شدن وخطبه خواندن نداشت کذا قال الشیخ فی فتح الباری ونیز گفته اند که روایت
کرد عبد الرزاق از معمر از قتاده که رسول خدا ﷺ وابوبکر وعمر خطبه میخواندند روز جمعه
ایستاده وچون بر عثمان شاق شد قیام در اثنای خطبه می نشست واستراحت میکرد وساکت میبود و
بعد از آنکه بحال خود می آمد بر می ایستاد ومیخواند وچون معاویه امیر شد خطبه اولی نشسته میخواند
وثانیه ایستاده ولیکن او را ضرورت بود که طاقت ایستادن نداشت کذا فی فتح الباری انتهی ودر شرح
ابن الهمام گفته که قصهٔ عثمان نه که گویند چون در اول جمعه بعد از تولیت خلافت بمنبر بر آمد و

افحم الحمد لله حصر شد مذکور نیست نه در کتب حدیث ونه در کتب فقه والله اعلم وشمشیر ونیزه

بلد سرای نکردمی بلکه اعتماد بر کمانی یا عصائی کردی و گفته اند که اعتماد بر سیف و ما بنا یا آن اشارت است
بآنکه قوام این دین به شمشیر است بسلاحست و ابن قیم گفته که این سخن چیزی نیست چه قوام این دین
بقرآن و وحی است کذا فی المواهب و در بعض روایات فقهیهٔ حنفیه آمده که اتکا بر قوس یا عصا مکروه است و
صحیح آنست که مکروه نیست از جهت ورود سنت و در روایتی آمده که آنحضرت ﷺ اعتماد بر عنزه
میکرد که با وی میبود و از روضة العلماء نقل کرده اند که در هر بلدی که فتح وی بغلبه و محاربه است
چنانکه مکه بود بسلاح کنند و آنجا که بصلح است چنانکه مدینهٔ مطهره بعصا و لهذا شافعیه در حرم
شریف اعتماد بر [illegible] کنند که بر قول ایشان فتح آن بطریق عنوة است و نزد حنفیه بعصا که نزد ایشان بصلح
است کما بیّن فی موضعه و مصنف میگوید که این یعنی اعتماد بر کمان یا عصا پیش از ان بود که منبر ساخت اما
بعد از اتخاذ منبر محفوظ نیست که بر چیزی اعتماد کردی نه عصا و نه کمان و نه غیر آن و قصهٔ ساختن منبر آنست
که آنحضرت ﷺ پیش از وضع منبر قریب محراب متصل جانب غربی ایستاده خطبه میخواندند و گاه گاهی
بسبب طول قیام و عروض ملال بر چوبی که دران مقام نصب کرده بودند تکیه میفرمود و در مدینه امراة
بود از انصار که غلامی داشت نجار پس آنحضرت ﷺ کسی را نزد آن امراة فرستاد که اگر امر کنی آن غلام
نجار خود را تا چوبی چند را بهم آورده منبری برای من بسازد تا بران برآمده خطبه خوانم بهتر باشد
آن زن بفرمودهٔ آنحضرت ﷺ بغلام خود امر کرد و وی از چوب گز منبری ساخت سه درجه پس در موضعی
که آن منبر شریف است بنهادند و چون آنحضرت ﷺ بر منبر برآمد و خطبه خواند آن چوب که پیش
ازین بران تکیه زده خطبه میخواندند از فراق صحبت آنحضرت ﷺ بفریاد آمد و آواز کرد چنانکه ناقه آواز کند
و تمامهٔ صحابه از مشاهدهٔ ناله و فریاد وی بگریه درآمدند پس آنحضرت ﷺ از منبر فرود آمد و او را
در کنار خود گرفت تا از گریه و فریاد باز آمد و این خبر حنین جذع یعنی فریاد کردن این چوب مشهور است
و بعض گفته اند که بمرحد تواتر رسیده است و طول منبر شریف بقول صحیح دو ذراع بود و عرض او یک ذراع
و عرض هر درجه شبری و تا زمان خلفای راشدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین ان منبر بجای خود بود
اول کسی که او را بجامهٔ قبطیه پوشید عثمان بن عفان بود و بقولی اول کسی که کسوت کرد معاویه بود
وهم در زمان امارت خود وقتی که در شام بود قدوم آورد و خواست که منبر آنحضرت را ﷺ بشام ببرد
چون از جای خودش بجنبانید همان ساعت آفتاب گرفته شد بحدی که ستارهای آسمان نمودن گرفتند
پس معاویه ازین خیال برگشت و اعتذار آن را باصحاب گفت که مقصود من تفحص و تحقیق حال آن بود تا او را
زمین نخورده باشد بعد ازان شش پایه دیگر بران افزود و منبر نبوی را بالای آن گذاشت و در بعض روایات
این حکایت نسبت بمروان کنند که در مدینهٔ مطهره از جانب معاویه حاکم بود و معاویه از شام بوی نوشته
بود که منبر مصطفوی را بشام بفرستد والله اعلم و وضع منبر در سنه سابع بود و بقول صحیح در ثامن و چون کهنه

در وقت خطبه انصت فلیس له جمعة نیست مر او را جمعه این زجر و تشدید است برین قول و فرمود یحضر
الجمعة ثلثة نفر حاضر می آیند جمعه را سه کس و نفر در اصل جماعه را گویند میان سه و ده رجل حضرها
بلغو یکی ازین سه نفر مردیست که حاضر شد جمعه را بلغو فذلک حظه منها پس آن لغو است نصیب وی
از جمعه یعنی محروم است از ثواب و رحمت الهی و رجل حضرها بدعاء و مرد دیگر است که حاضر شد
جمعه را بدعا و سوال و طلب حاجات فهو رجل پس وی مردیست دعا الله دعا کرد خدای تعالی را و خدای تعالی
مختار است ان شاء اعطاه اگر خواهد بدهد او را آنچه خواسته است بدعا اگرچه شرایط و آداب آن مفقود
بود و ان شاء منعه و اگر خواهد منع کند و ندهد با وجود استجماع شرایط و آداب آن از بنده از جهت اختیار
وی و وجود مصلحت در نا دادن و اجابت دعا و دادن حاجت بنده بر وی واجب و لازم نیست بلکه
محض فضل و کرم اوست و هیچ چیز بر وی واجب نبود و رجل حضرها و مرد دیگر است که حاضر شده است
جمعه را بانصات و سکوت بحضور و خاموشی در ظاهر و باطن ولم یتخط رقبة مسلم و گام نزد و پایمال نکرد
گردن مسلمانی را ولم یوذ احدا و ایذا نکرد به پایمال کردن و از جا برخیزانیدن و جای تنگ ساختن هیچ
یکی را فهی له کفارة پس آن جمعه مر او را کفارت است الی الجمعة التی تلیها از گناهان صغیره که کرده است
تا جمعهٔ دیگر که متصل می آید او را و زیادة ثلثة ایام و سه روز دیگر بالای آن و ذلک و این ثابت است
ان الله از جهت آنکه خدای عز و جل یقول میگوید من جاء بالحسنة فله عشر امثالها هر که نیکی کند مر
او راست ده چندان پس یک هفته و سه روز بالای آن جزای یکروز جمعه باشد ذکره ابو داود عن عبد الله
ابن عمرو و ازین حدیث معلوم شد که مرتبهٔ خضوع و خشوع و سکوت و انصات و عدم ایذای مردم بلند
تر از دعا و سوال است و در حدیث ترمذی از معاذ بن انس جهنی آمده است قال ﷺ من تخطی رقاب
الناس یوم الجمعة اتخذ جسرا الی جهنم و احادیث درین باب بسیار است و چون بلال از اذان فارغ
شدی پیغمبر ﷺ شروع در خطبه کردی الخ کما سابق معلوم شده است [illegible] اعادهٔ آن نیست و اگر
مقصود از ذکر آن توطئهٔ اینقول است که گفته و کی می بسنت گذاردن برخاستی وارد شود که مراد مصنف
از قول او کی بسنت گذاردن برخاستی نفی مشروعیت سنت است پیش از جمعه چنانکه از سیاق کلام وی
واضح است که وقت برخاستن برای سنت گذاردن پیش از اذان و شروع در خطبه است نه وقت فارغ
شدن از اذان پس اولی آنست که ابتدا بهمین حکم میکرد که پیش از خطبه کسی سنت نگذاردی یا گوید
پیش از نماز جمعه سنتی ثابت نیست چنانچه در ظهر پس اینقول را داخل تحت جزا ندانیم بلکه کلامی
مستانف است و با وجود آن خالی از حشو نیست و بالجمله مقصود وی انکار سنت پیش از جمعه میگوید
که سنت گذاردن پیش از جمعه نزد آنحضرت ﷺ نبود و بعضی از علما که بسنت جمعه قائل شده اند
قیاس بر ظهر میکنند و اثبات سنن بقیاس جائز نیست بعد از آن مبالغه و تاکید در نفی آن میکنند و میگویند و

ائمه وعلما که در سنن صلوة تصانیف کرده اند وبضبط نمازهای سنت اعتنا نموده اند در سنت پیش از
جمعه چیزی روایت نکرده اند واما بعد از جمعه چون بمنزل باز گشتی چهار رکعت نماز بگذاردی واگر
در مسجد گذاردی دو رکعت گذاردی ومیفرمود من کان منکم مصلیا بعد الجمعة فلیصل اربعا یعنی هر که باشد از شما
نماز گذارنده بعد از جمعه فلیصل بعدها اربعا پس گو که بگذارد بعد از وی چهار رکعت این حدیث را مسلم
وابوداؤد وترمذی از ابوهریره روایت کرده اند وگفته ترمذی این حدیث صحیح است وعمل بر اینست
نزد بعضی از اهل علم ومذهب اسحاق آنست که اگر در مسجد بگذارد چهار رکعت واگر در خانه بگذارد
دو رکعت برعکس آنچه در متن مذکور است اکنون ما آنچه در کتب دیگر پیش از جمعه وبعد از
وی آمده موافق کلام مصنف یا مخالف آن نقل کنیم وبالله التوفیق بدانکه بعد از جمعه هم چهار
رکعت آمده وهم دو رکعت وهم شش رکعت اما چهار رکعت در حدیثی که مصنف آورده ودر
روایتی از مسلم آمده اگر چیزی باعث عجلت پیدا شود بگذارد دو رکعت در مسجد ودو رکعت
وقتیکه برگردد ودر روایت ابی داؤد اگر گذارد دو رکعت در مسجد پس از آن بیاید منزل را
یا بیت را بگذارد دو رکعت دیگر واما دو رکعت مسلم وترمذی از ابن عمر آورده که گفت
بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که میگذارد بعد از جمعه دو رکعت وگفت ترمذی که در این باب
حدیث از جابر نیز آمده وحدیث ابن عمر حسن صحیح است وعمل بر اینست نزد بعضی از اهل علم وباین
قائل است شافعی واحمد ودر روایت بخاری ومسلم وابی داؤد وترمذی ونسائی از نافع باختلاف الفاظ آمده
که گفت بود عبدالله بن عمر که میگذارد از جمعه دو رکعت در خانهٔ خود ودر روایتی چون بر میگشت
از جمعه میگذارد در خانهٔ خود دو رکعت ومیگفت اینچنین کرده است رسول خدا صلی الله علیه وسلم ودر روایتی آمده که
ابن عمر میگذارد بعد از جمعه دو رکعت واطالت میکرد در آنها ومیگفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که میکرد این را
واما شش رکعت ابوداؤد وترمذی از عطا آورده که دید ابن عمر را که گذارد بعد از جمعه در مسجد دو
رکعت پس تر گذارد بعد از آن چهار رکعت ودر روایتی آمده که بود ابن عمر چون میگذارد جمعه را بمکه
پیشتر میرفت از جای نماز پس میگذارد دو رکعت پس پیشتر میرفت پس میگذارد چهار رکعت وچون
بمدینه میبود میگذارد جمعه را ورجوع میکرد بسوی خانهٔ خود ومیگذارد دو رکعت ونمیگذارد در مسجد
پس پرسیده شد او را از اینحال گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که میکرد آن را وگفته اند که این بپیشتر رفتن
ابن عمر از مکان صلوة ورفتن بمنزل از مسجد بجهت آنست که در حدیث آمده است که نمازی بعد از نمازی دیگر
نگذارد تا تکلم نکند یا بیرون نرود واین حکم در جمیع نمازها جاریست وفصل کردن بمکان بمنزلهٔ خروج است
یا تکلم وفرق میان مکه ومدینه بتقدیم نماز در اول ورفتن بخانه در ثانی بجهت آن باشد والله اعلم که خانهٔ
ایشان در مدینه از مسجد نبوی قریب بود ومتصل بدان ودر مکه مسافر بودند ومنزل بعید پس فرق

بمکان را قایم مقام رجوع به بیت ساخت و بعضی از شراح مشکوٰة گفته اند که گذاردن بمکه در مسجد بجهت تعظیم مکه است که جایز است نزد وی آنچه مکروه است و جایز نیست در غیر وی چنانچه نماز در اوقات کراهت در آنجا مکروه نیست و در غیر آن مکروه و ترمذی گوید که روایت کرده شده است از علی ابن ابی طالب رضه که وی امر میکرد بگذاردن دو رکعت بعد جمعه پستر چهار رکعت انتهی و سنت بعد از جمعه چهار است نزد ابی حنیفه و نزد صاحبینه شش اول چهار پستر دو و اما نماز پیش از جمعه نیز ثابت شده است ترمذی در جامع خود بابی عقد کرده است بعنوان باب فی الصلوٰة قبل الجمعة و بعدها و گفته است که روایت کرده شده است از ابن مسعود که میگذارد پیش از جمعه چهار رکعت و بعد از جمعه چهار رکعت و گفته که سفیان ثوری و عبد الله بن المبارک بمذهب ابن مسعود رفته اند و در جامع الاصول از موطا از زهری از ثعلبة بن ابی مالک القرظی می آرد که گفت در زمان عمر بن الخطاب رضه نماز میکردند روز جمعه تا آنکه بیرون می آمد عمر و چون بیرون می آمد عمر می نشست بر منبر و اذان میگفت موذن الحدیث و ظاهر آنست که آنچه در صحیح بخاری از حدیث سلمان رضه آمده است که ثم یخرج فلا یفرق بین اثنین ثم یصلی ما کتب له ثم ینصت و در صحیح مسلم از ابی هریره که من اغتسل ثم اتی الجمعة فصلی ما قدر له ثم انصت نیز ناظر در سنت پیش از جمعه است والله اعلم و سیوطی در جمع الجوامع از ابی هریره آورده من کان مصلیا یوم الجمعة فلیصل قبلها اربعا و بعدها اربعا رواه ابن النجار و در مواهب لدنیه مذکور است که بعض گفته اند که آن دو رکعت که حضرت ﷺ ابو سلیک غطفانی را امر کرد بگذاردن آن وقت خطبه و تجوز در آن همان سنت پیش از جمعه بود و هم در مواهب میگوید که روایت کرد ابو داؤد و ابن حبان از طریق ایوب از نافع که گفت بود ابن عمر که اطالت میکرد در نماز پیش از جمعه و بعد از جمعه دو رکعت در خانهٔ خود و میگفت که همچنین میکرد پیغمبر خدا ﷺ و باین حدیث احتجاج کرده است امام نووی در خلاصه بر اثبات سنت جمعه پیش از وی و اعتراض کرده شده است برین قول ابن عمر که گفت اینچنین میکرد پیغمبر خدا ﷺ راجع بفعل اخیر است که گذاردن دو رکعت است بعد از نماز جمعه در خانه نه بمجموع گذاردن قبل الجمعة و بعدها بقرینهٔ احادیث دیگر و نیز گذاردن نماز پیش از جمعه اگر مراد بعد از دخول وقت جمعه است آنحضرت ﷺ خود وقت زوال بیرون می آمد و مشغول بخطبه میشد و بعد از وی بنماز جمعه پس گذاردن نماز پیش از جمعه گنجایش ندارد پس آن تنفل مطلق باشد نه سنت جمعه انتهی پوشیده نماند که حصول یقین بر آمدن آنحضرت ﷺ متصل زوال و اثبات آن بحدی که پیش از وی در خانه نماز نمیکرده باشد مشکل است و در شرح ابن الهمام میگوید که خروج آنحضرت ﷺ بعد از زوال بود پس جایز است که بعد از گذاردن اربع رکعات باشد و میگوید واجب است حکم کردن بوقوع این مجوز از جهت آنکه گذشت در باب نوافل از عموم آنکه آنحضرت ﷺ میگذارد بعد از زوال آفتاب چهار رکعت و میفرمود این ساعتی است که گشاده میشود درو وی درهای آسمان الحدیث

و همچنین واجب است حکم کردن در حق صحابه زیراکه ایشان می یافتند وقت زوال را چنانکه مؤذن بلکه
اعتماد مؤذن در دخول وقت بر قول ایشان بود و ایشان اعلام میکردند او را بدخول وقت چنانکه در حدیث
ابن ام مکتوم آمده است که اعلام میکردند او را بدر آمدن وقت تا اذان میگفت انتهی اگر گویند مقصود
این بعض که نفی سنت قبل الجمعه میکنند نفی نماز یست که راتبهٔ جمعه باشد گوئیم که مقصود اصلی
اثبات نماز است پیش از جمعه و در گذاردن چهار رکعت وقت زوال کفایت است و حال آنکه گفته اند که مراد
باین چهار رکعت سنت ظهر است پس چرا سنت جمعه نباشد والله اعلم و در صحیح بخاری در ترجمهٔ باب
گفته باب الصلوة بعد الجمعة وقبلها بعد از آن حدیث آورده و دو رکعت بعد الجمعه را گفته و در صلوة
قبل الجمعه حدیثی ذکر نکرده و در فتح الباری از ابن المنیر آورده که گفت گویا بخاری از عدم تعرض
بصلوة قبل الجمعه این قصد دارد که اصل استواء ظهر و جمعه است تا دلیلی برخلاف آن
دلالت نکند زیراکه جمعه بدل ظهر است و چون اهتمام و عنایت وی بذکر صلوة بعد الجمعه بیشتر بود
بجهت ورود صریح حدیث دران تعرض بدان مخصوص داشت و اهل اتفاق هم کرد تقدیم بعد را
بر قبل در ترجمه برخلاف عادت و رعایت مناسبت انتهی و این سخن نزدیک بآنست که مصنف
گفته که بعضی از علما که بسنت جمعه قائل شده اند قیاس بر ظهر میکنند اما پوشیده نماند که این طریق
که از فتح الباری نقل کرده شد قیاس نیست بلکه این همان سنت است که در ظهر بود کما لا یخفی و بالجمله
جماعتی از محدثین سنت پیش از جمعه را منکر اند و مبالغه کرده اند در انکار و این قوم احادیث را که درین
باب روایت کرده اند و از ابن عباس و ابن مسعود و ابن عمر و ابی هریره آورده اند تضعیف کنند و در فتح
الباری میگوید که قویترین آنچه تمسک کرده میشود بوی در مشروعیت رکعتین پیش از جمعه عموم
حدیثی است که تصحیح کرده است آن را ابن حبان از حدیث عبد الله بن الزبیر که آنحضرت فرمود
ﷺ ما من صلوة مفروضة الا وبین یدیها رکعتان قال العبد الضعیف اصلح الله حاله و با وجود آنچه ذکر
کرده شد از روایات و اقوال در باب صلوة پیش از جمعه عجب است از مصنف که گفت علما در سنت پیش
از جمعه چیزی روایت نکرده اند والله اعلم ٭ فائده ٭ از محیط نقل کرده اند که در موضعی که شک بود
در شرایط جمعه اهل آن موضع را باید که بعد از جمعه چهار رکعت بگذارند بنیت ظهر احتیاطا تا اگر
جمعه صحیح نیفتد از عهده فرض وقت باداء ظهر بیقین بیرون آیند و از فتاوی الحجة آورده اند که
احتیاط در قرای کبیره آنست که پیش از جمعه چهار رکعت سنت بگذارند و بعد از وی چهار رکعت به نیت
سنت وقت پس ظهر پس دو رکعت سنت وقت و قول صحیح و مختار همین است تا بیشک از عهده بیرون
آیند و بعضی گفته اند که این چهار رکعت که بعد از جمعه احتیاطا بنیت ظهر میگذارند بهتر آنست که
پیش از جمعه بگذارند زیراکه چون جمعه را با جماعت گذارند و پس از آن به نیت ظهر بگذارند در اینجا

اشاعت ظنی بمسلمانان لازم آید که نماز جمعه که گذارده اند فاسد بود و گفته اند که اگذارد و رکعت اخیر این چهار رکعت بعد از فاتحه معوذتین بخواند به نیت نافله و استعاذه نه به نیت قراءت سوره در دو رکعت اخیر ضرر ندارد و در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در دو رکعت اخیر فرض اربع سورهٔ قصیر میخواند و بقول مختار نزد حنفیه نا خواندن آن واجب نیست که بخواند ن آن سجدهٔ سهو واجب گردد و اختلاف کرده اند در کیفیت نیت این نماز بعض گفته اند که گوید فریضهٔ آخر ظهر لله علیّ فی ذمتی و بعض گفته اند این چنین نیت کند آخر فرض ادرکت وقته ولم یؤد بعد و ظاهر از اطلاق عبارت فقها آنست که احتیاج باین تقییدات نیست بلکه نیت صلوة ظهر وقت کند چنانچه در سائر ایام میکند چه اگر جمعه صحیح نیست پس این فرض باقی است به یقین والا تطوع به نیت فرض صحیح است و صحیح آنست که جمعه صحیح است اگرچه سلطان جائر باشد و تنفیذ جمیع احکام بالفعل صورت نه بندد ذکر جمیع هذه المسائل فی سفر السعادة والله اعلم * فصل * در نماز عید روز عید را از آن روز عید گویند که وی عود میکند و متکرر می آید در وقتش و این وجه عام است بر مواسم دیگر لیکن صادق آید از این جهت بعض قیدی زیاده کرده اند مخصوص بدان و گفته اند عود میکند بفرح و سرور و موجب سرور و فرح در عید فطر شکرانهٔ تمامی نعمت صیام است و در عید اضحی تمامی نعمت حج که بوقوف عرفات که عمدهٔ ارکان او است حکم تمامی دارد و جمعه که عید هر هفته است شکرانهٔ تمامی نمازهای هفته پس شکرانهٔ تمامی همه ارکان اسلام عیدی که باعث اجتماع و فرح و سرور اهل اسلام گردد وضع کرده اند و شکرانهٔ طاعت و عید آن بحکم * لئن شکرتم لازیدنکم * هم بطاعتی و عبادتی ساختند اما زکوة چون ادای آن را وقتی معین و اتفاق اجتماع نبود شکرانهٔ تمامی آن را عیدی مناسب نیفتاد و بعض گفته اند او را عید بجهت تفاؤل بعود وی گفتند یعنی بقا باد و سال دیگر برساد چنانکه قافله را در ابتدای خروج قافله گفتند که قفول در لغت رجوع و بازگشتن بود گویا تفاؤل است بآنکه برود و بسلامت بازگردد و صلوة عیدین بمذهب امام ابوحنیفه فرض است چنانچه جمعه و بروایتی واجب و گویند که تسمیهٔ او بسنت بجهت ثبوت او ست بسنت نه بکتاب و نزد صاحبین سنت و شافعیه نفل گفته اند و آن را افضل نوافل داشته اند و بقولی سنت موکده و مالک گفته سنت واجبه و وجوب اینجا مگر بمعنی تاکد باشد و احتمال وجهی که در مذهب امام ابوحنیفه مذکور شد نیز دارد و نزد امام احمد فرض عین است چنانکه نزد امام ابی حنیفه و صحیح نزد وی آنست که فرض کفایت است و بروایتی از امام ابوحنیفه نیز همچنین آمده عادت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آن بود که نماز عید را خواه عید فطر خواه عید اضحی در مصلی گذاردی رواه البخاری و مسلم و آن مکانی است بیرون مدینه جانب غربی مسجد شریف بیرون دروازهٔ مصری که قافلهٔ مکه از آن جانب در آید و میان وی و مسجد شریف هزار ذراع است کذا فی تاریخ المدینة و در اینجا دلیل است بر آنکه بیرون برآمدن برای نماز عید بصحرا افضل

است از گذاردن وی در مسجد چه آنحضرت ﷺ با وجود آن فضل و شرف که مسجد وی دارد بمصلی بیرون آمد در جاهای دیگر بطریق اولی بود و هو ظاهر نیست عمل ناس در امصار مگر آنکه مطری باشد چنانکه گفت و یک عید باران بود در مسجد گذارد و این جز یکبار بیش نبود صاحب مواهب لدنیه از ابن القیم نقل میکند که گفت نگذارد عید را در مسجد مگر یکبار که باران رسید پس بمصلی بیرون نیامد اگر ثابت شود این حدیث و این حدیث در سنن ابو داود و ابن ماجه از ابی هریره مرویست انتهی و اهل مکه هم از زمن اول عادت برین داشته اند که در مسجد گذارند بصحرا بیرون نبرند و بعض گفته اند که در مسجد افضل است و آنحضرت ﷺ که در مسجد نگذارد بجهت ضیق وی بود بخلاف مسجد مکه که وسعتی تمام دارد و الآن نمود اهل مدینه نیز در مسجد گذارند و بر مفارقت از شرف و برکت حضور راضی نشوند و وسعت مسجد شریف الآن بر وجه کفایت است با آبادانی این بلده مطهره بخلاف زمان مبارک وی ﷺ که وسعت مسجد کمتر بود و آبادانی شهر بیشتر و در شرح ابن الهمام میگوید که سنت آنست که برای امام بجبانه و استخلاف نماید کسی را که با ضعفا نماز در شهر بگذارد زیرا که نماز عید جایز است گذاردن آن در شهر در دو موضع با تفاق و نزد محمد جایز است در سه موضع نیز اگرچه استخلاف نکند امام و قیاس بر جمعه مقتضی اکثر از سه نیز میکردد و در بلده لاهور و بعض بلاد دیگر هم چنین میکنند و عادت آنحضرت ﷺ آن بود که در روز عید اجمل و احسن ثیاب پوشیدی و حله داشت فاخر برسم عیدین و جمعه آن را پوشیدی حله جفت جامه را گویند که ازار و ردا است نه آنکه نام جنس جامه است مثل ابریشمی و غیر آن چنانچه بعضی توهم کنند و گاهی برد مخطط بخطوط سبز یا سرخ پوشیدی و این جنس برد در یمن بسیار بود و برد یمانی که گویند این است چنانچه الا پچه درین دیار و آنکه در بعض احادیث واقع شده است که آنحضرت ﷺ حله سرخ پوشیدند همین مراد است یعنی ردا و ازار داشت مخطط بخطوط سرخ نه جامه ابریشمی سرخ چنانکه عامه توهم کنند و حدیث پوشیدن آنحضرت ﷺ جبه فنک که بمعنی پوستین است یا صوف در اعیاد چنانکه در هدایه آورده است غریب است کذا ذکر الشیخ ابن الهمام و تفصیل احکام و آداب لباس در محلش بیاید انشاء الله تعالی و مرویست که یکبار عمر بن الخطاب جبه از استبرق خرید در حضرت رسول ﷺ آورد و گفت خرید م این را تا تجمل و تزین کن برای عید و وفود آنحضرت ﷺ فرمود این لباس کسی است که نیست او را نصیبی در آخرت و بالجمله تجمل و تزین برای عید مستحب و مسنون است اما بلباس مشروع و پیش از خروج بعید گاه در روز عید فطر بچند خرما افطار کردی و عدد آن وتر یعنی طاق بودی بخاری از انس آورده که بیرون نمی آمد رسول خدا ﷺ روز فطر تا آنکه میخورد چند خرما و میخورد آنها را وتر و در روایت حاکم از عتبه بن حمید صریح آمده که میخورد سه یا پنج یا هفت یا کمتر از این یا بیشتر از آن وتر او گفته اند که حکمت در استحباب اکل تمر حلاوت اوست

و وي مفيد تقويت بصر است كه صوم مضعف آنست وحلو موافق مزاج ايمان است كه المؤمن حلوي واگر
يكي چيزي شيرين در خواب خورد تعبيرش آن بود كه لذت ايمان نصيب وي گردد وشيريني مرقق قلب
است ولهذا بعض علما گفته اند كه افطار بچيزي شيرين افضل است چنانكه عسل وغير آن رواه ابن ابي شيبة
عن ابن عباس وغيره وعادت عدد وتر در همه چيز عادت شريف آنحضرت بود صلى الله عليه وسلم وفرمودي ان الله
وتر يحب الوتر ودر عيد اضحى طعام نخوردي تا مرا جعت كردي چنانچه در حديث ترمذي وحاكم
از بريده آمده كه گفت بود رسول خدا صلى الله عليه وسلم كه بيرون نمي آمد روز فطر تا مي خورد ونمي خورد روز عيد
اضحى تا نماز ميگذارد وگفته اند كه حكمت در خوردن پيش از نماز عيد فطر آنست كه چون وجوب فطر بعد از
وجوب صوم است دوست داشت تعجيل فطر را بقصد مبادرت با متثال امر الهي تعالى واگر نه مجرد امتثال
قصد بودي بقدر يسيري خوردي والله اعلم وبعض گفته اند كه اكل آنحضرت صلى الله عليه وسلم در هر دو عيد در وقت
مشروعيت اخراج صدقه بود كه مخصوص است بهر كدام چون اخراج صدقة فطر پيش از برآمدن
بمصلى بود صدقه برآورد واكل كرد و بمصلى رفت واخراج صدقة اضحى چون بعد از ذبح بود كه وقت آن
بعد از نماز است ذبح كرد وصدقه داد بعد از ان بخورد واز براي عيد غسل كردي بدانكه فقها غسل
عيدين را سنت گفته اند وطريق اثبات آن بطريق عقل وقياس اوست برجمعه بعلت اجتماع وبطريق
نقل حديثي است از فاكه بن سعد كه صحبت او بحضرت رسالت صلى الله عليه وسلم بصحت رسيد بلكه بحد شهرت كشيده
است اما غير اين يك حديث از وي شناخته نشده است كه گفت بود رسول خدا صلى الله عليه وسلم كه غسل ميكرد يوم
الفطر ويوم النحر ويوم عرفة رواه ابن ماجة في سننه والطبراني في معجمه والبزار في مسنده كذا قال الشمني وشيخ
ابن الهمام گفته كه اين حديث ضعيف است كذا ذكره النووي وغيره وزركشي اين حديث را نقل كرده وگفته
بود فاكه ابن سعد كه امر ميكرد اهل وعيال خود را بغسل درين ايام وگفته كه رواه عبد الله بن احمد في
المسند وابن ماجة ديگر حديثي كه سيوطي در جمع الجوامع از شعبي از زياد بن عياض اشعري مي آرد كه
گفت مرزمي امر فعلي را كه ديده ام از پيغمبر صلى الله عليه وسلم ارشاد يافتم الا آنكه غسل نميكند در عيدين رواه ابن منده
وابن عساكر وگفت صحيح عن عياض وقول زياد غير محفوظ وقول مصنف كه ميگويد ودرين باب دو حديث
وارد است وهر دو از ضعف خالي نيست مگر همين دو حديث را ميخواهد يا غير آن را واما غير اين دو حديث در كتب
درين باب نيافتيم ودر كتب ستة اصلا حديثي درين باب نقل نكرده اند غير از اثر ابن عمر كه در جامع
الاصول از موطا آورده كه بود عبد الله ابن عمر كه غسل ميكرد پيش از آنكه برود بعيد ودر روايتي
غسل ميكرد يوم الفطر پيش از آنكه بمصلى برود چنانكه مصنف ميگويد كه اما اثر ابن عمر صحيح شده
كه براي عيد غسل كردي وشدت مبالغت وي در متابعت سنت اقتضاي آن ميكند كه حديث درين باب
يعني غسل عيد صحيح است نقل است كه يكبار وي وضو كرده در زير نهال درختي پس برخاست وبقية

آبي که در ظرف مانده بود برگرد آن در رحست مي‌ريخت وگرد آن ميکرديد وگفت اينچنين ديدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که کرد و هرگاه در امثال اين امور که نه از باب طاعت وقربت است رعايت اقتدا واتباع ميکرده باشد در اين باب بطريق اولی وآنحضرت صلی الله علیه وسلم بمصلی پياده رفتی ترمذی از امير المؤمنين علی رض روايت ميکند که فرمود سنت آنست که بيرون روند بعيد پياده وبخورند چيزی پيش از بيرون آمدن بعيد وگفت ترمذی اين حديث حسن است وعمل برين است نزد اکثر اهل علم که مستحب است بيرون آمدن بعيد پياده وسوار نشوند مگر بعذر وابن ماجه از سعد قرظ آورده که مي‌آمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بعيد پياده وامام شافعی در ام گفته که ما را از زهری رسيده است که گفت سوار نشد رسول خدا صلی الله علیه وسلم نه در عيد ونه در جنازه هرگز وعنزه را در پيش روی او برداشتندی وچون بمصلی رسيدی عنزه را در نمازگاه برابر روی نصب کردی عنزه بعين مهمله ونون وزای مفتوحات نيزهٔ خورد که پيکان دارد وآن را حربه نيز گويند وآن ميان عصا ورمح است ورمح بلند تر از همه وعصا خورد تر وعنزه بين بين وآنحضرت صلی الله علیه وسلم را عنزه بود که خادمان همراه وی برداشتندی وبرای مصلحت کردن کلوخ استنجا وستره در نماز ومانند آن بکار بردندی وروز عيد آن را ستره ساختی زيرا که آن زمان مصلی صحرا بود وديوار ومحرابی نداشت وخود صورت محراب که در بنای مساجد متعارف است در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود ودر اواخر زمان صحابه پيدا شد والآن در موضع مصلی چهار ديواری کشيده اند تبرکا امانماز در مسجد شريف ميگذارند وبرداشتن عنزه پيش روی امام ونصب آن پيش وی در عيد سنت داشته اند زيرا که جبانه يعنی مصلای عيد در صحرا باشد ودر بنای جبانه نيز سخن است نزد بعض مکروه است واصح آنست که او را حکم مسجد نيست واعتکاف در وی جايز نه ونماز عيد فطر را تاخير کردی وتعجيل اضحی زود تر گذاردی همانا که حکمت در تاخير فطر آن باشد که چون صدقهٔ فطر ادا يافته وطعام قوم بکار برده شده است ومهمی در پيش نه تاخير باعث ازدياد اجتماع خواهد بود يا آنکه ضعفی بجهت صيام رمضان که مانع استعجال واسراع باشد نيز راه يافته است بخلاف اضحی والله اعلم وعبدالله بن عمر که در متابعت سنت دقيقه مهمل نميگذاشت بعد از طلوع آفتاب از خانه بمصلا روان شدی ظاهر کلام آنست که در هر دو عيد چنين کردی پس غرض از ذکر اين کلام آن بود که هرچند در نماز عيد فطر تاخير سنت است وليکن در خروج بمصلا استعجال بايد کرد وزود رسيد ومبادرت بامتثال کرد وتخصيص کلام بعيد اضحی بعيد است از سياق وبخاری بابی آورده در تبکير عيد يعنی پگاه رفتن بمصلی چنانچه تبکير در جمعه مذکور شد وگفته که عبدالله بن بسر که صحابی مشهور است ميگفت بوديم ما که فارغ مي‌شديم يعنی در زمان نبوت از نماز عيد در اين ساعت وآن وقت تسبيح است واشارت ميکرد بوقت ضحی بعد از خروج وقت کراهت وتسبيح بمعنی صلوة نافله است مقصودش انکار بر امام وقت بود در اسراف تاخير واول وقت نماز عيد بعد از طلوع آفتاب است ممتد تا وقت زوال وبعض بظاهر اين حديث رفته منع جواز امتداد کرده اند

امداد روي ... رفع آن نيست كما لا يخفى وعادت اهل حرمين شريفين نيز بر تعجيل است ودر وقت
اشراق بكذارند ودر جميع راه تكبير كفتن پيا پي بجهر اين تتمهٔ بيان فعل عبد الله بن عمر است چنانچه
زركشي از دارقطني وغير وي از بيهقي آورده كه بود ابن عمر كه چون غدوه ميكرد يوم فطر ويوم اضحى
بسوي مصلى جهر ميكرد به تكبير تا مير سيد بمصلى ومقصود اصلي از نقل فعل وي همان اول است كه تعجيل و
تعجيل خروج بمصلى است وچون اين فعل كه جهر بتكبير است نيز با وي دريك حديث مروي بود اين را نيز
ذكر كرد واكتفا كرد بوي از ذكر عادت نبوي صلى الله عليه وسلم چنانچه درين باب اگرچه احتمال دارد كه اين كلام اخير جدا
باشد از سابق براي ذكر عادت شريف آنحضرت صلى الله عليه وسلم چنانچه در قرا اين آنست ولكن الاوجه هو الاول
وتند برد يكربدان انكه الجهر به تكبير در طريق مصلى در عيد اضحى باتفاق است اما در عيد فطر خلاف امام
ابوحنيفه است ايشان كويند كه اصل در ذكر اخفا است لقوله تعالى * واذكر ربك في نفسك تضرعا وخيفة و
دون الجهر من القول * وليكن وارد شد جهر در عيد اضحى بر خلاف قياس ونيست فطر بجميع وجوه در
معنى وي تا آنكه الحاق كرده شود بوي وقياس كرده شود بر وي از جهت اختصاص اضحى بركني از اركان
حج كه مشروعست در وي تكبير وعلم است براي فعال وي واين دليل رد ابي يوسف ومحمد را شايد كه اثبات
جهريت تكبير در عيد فطر بقياس بر عيد اضحى كنند ودر شرح ابن الهمام مذكور است كه اختلاف در جهر بتكبير
است در روز فطر نه در اصل آن زيرا كه داخل است در عموم ذكر الله كه در جميع اوقات مستحب است و
مطلوب واز خلاصه مفهوم ميكردد كه خلاف در اصل تكبير است واين چيزي نيست زيرا كه ممنوع نيست
ذكر خدا بهر لفظي كه كويد در هيچ وقتي اگر ممنوع باشد بوجهي باشد كه موجب بدعت است پس
امام ابوحنيفه كويد كه رفع صوت بذكر بدعت است ومخالف قول حق سبحانه وتعالى واذكر ربك في نفسك
الآية پس مقتصر باشد بر مورد آن وروايتي از ابوحنيفه نيز در جهر آمده است انتهى اما ائمهٔ ديكر در
باب جهر بتكبير تمسك كرده اند بحديثي كه روايت كرده است دارقطني كه كفت ابن عمر بود رسول خدا
صلى الله عليه وسلم كه تكبير ميكفت روز فطر از انكاه كه بيرون مي آمد از خانهٔ خود تا مي آمد مصلى راو شنيي ميكويد
كه در رفع اين حديث سخن است وصحيح آنست كه موقوف است بر ابن عمر وكلام مصنف نيز بظاهر ناظر
است در ان وليكن اشارتي بصحت حديث نيز كرد كه كفت عبد الله ابن عمر كه در متابعت سنت دقيقهٔ
مهمل نميكذاشت وشيخ ابن الهمام كفته اين حديث ابن عمر ضعيف است بجهت موسى بن محمد بن عطا كه
يكي از رواة او ست وليز وي دلالت نميكند بر جهر بتكبير كه محل نزاع است وحاكم اين را مرفوع روايت
كرده وذكر نكرده جهر را وبيهقي كفته كه صحيح آنست كه موقوف است بر ابن عمر وقول صحابي معارض
نشود بعموم آيت قطعي كه ميفرمايد ودون الجهر من القول ونيز در حديث آمده كه خير الذكر الخفي
وحال آنكه وي معارض است بقول صحابي ديكر چنانچه روايت كرده شده است از ابن عباس كه وي

شنید مردم را که تکبیر میگفتند پس پرسید از شخصی که میکشید شترا و را آیا تکبیر گفت امام گفت لا فرمود
دریافتیم ما مثل این روز را با پیغمبر ﷺ ولبود هیچ یکی ازان که میگفت تکبیر پیش از امام وابو جعفر
گفت که نمی باید که منع کنند عامه را ازان از جهت قلت رغبت ایشان در خیرات انتهی و پیغمبر ﷺ چون
• بمصلی رسیدی در زمان شروع در نماز کردی بی آنکه اذان بودی و نه اقامت و نه الصلوة جامعة مسلم وابو داؤد
و ترمذی از جابر ابن سمرة آورده اند که گفت گذاردم با رسول الله ﷺ عید بی نه یکبار و نه دوبار بی
اذان و اقامت و گفت ترمذی که درین باب حدیث از جابر ابن عبد الله وابن عباس نیز آمده و حدیث
جابر بن سمرة حسن صحیح است و عمل برینست نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر ﷺ وغیر ایشان
که اذان گفته نشود نه مر عیدین را و نه مر هیچ یکی از نوافل را و بخاری از ابن عباس و جابر ابن
عبد الله آورده که گفتند نه بود یعنی در زمان نبوت که اذان گفته می شد نه یوم الفطر و نه
یوم الاضحی و در صحیح مسلم از عطا آورده که گفت خبر داد مرا جابر بن عبد الله که نیست
اذان مر صلوة را روز فطر و نه اقامت و نه ندا و نه چیزی و روایت کرد نسائی از ابن عمر که گفت
بیرون آمد رسول الله ﷺ در روز عید پس بگذارد نماز بی اذان و اقامت و مالک در موطا گفته که
شنیدم بسیاری از علما را که گفتند نبود در فطر و نه در اضحی ندا و نه اقامت از زمان رسول الله ﷺ
تا امروز و بالجمله عدم اذان و اقامت در نماز عید مجمع علیه است و در فتح الباری گفته که استدلال
کرده میشود بقول جابر که گفت و نه ندا و نه چیزی بر آنکه گفته نشود پیش از نماز عید هیچ چیز مثل الصلوة
یا الصلوة جامعة و مانند آن ولیکن روایت کرد شافعی از ثقه از زهری که گفت بود رسول الله ﷺ امر
میکرد موذن را در عیدین بقول الصلوة جامعة واگرچه این حدیث مرسل است ولیکن معاضدت میکند او را
قیاس بر نماز کسوف که در وی این قول ثابت شده است و گفت شافعی محبوب است نزد من که بگوید الصلوة یا
الصلوة جامعة و اگر گوید هلموا الی الصلوة مکروه نمیدارم آن را اما اگر گوید حی علی الصلوة یا غیر آن از
الفاظ اذان مکروه میدارم آن را وابن ابی شیبه باسناد صحیح از سعید بن المسیب آورده که اول کسی که احداث
کرد اذان را معاویه بود و بعض گفته اند مروان و بعض گفته اند حجاج و بعض زیاد و صحیح آنست که معویه
بود و بعد از وی اینها نیز احداث کرده اند والله اعلم و مصنف میگوید که سنت آنست که هیچ از اینها نباشد
و کیفیت گذاردن نماز عید آن بود که در رکعت اولی هفت تکبیر گفتی پیاپی میان هر دو تکبیر یکساعت
خفیف یعنی زمانی لطیف خاموش شدی و تسبیح و ذکر معین میان هر دو تکبیر [illegible] نیست و نزد امام
احمد حمد و ثنای الهی عز و علا و صلوة بر حضرت رسالت پناهی ﷺ بگوید و اگر تسبیح و تهلیل و تکبیر
گوید و دعا کند نیز حسن است و در بعض روایات از وی آمده که گوید الله اکبر کبیرا والحمد لله کثیرا
و سبحان الله بکرة واصیلا و صلوات الله علی النبی الامی و اگر خواهد جز آن بگوید چنانچه سبحان الله والحمد لله

ولا اله الا الله والله اکبر و صلی الله علی محمد یا هرچه از ذکر بعوض آید و باین اشارت کرد مصنف که گفت ذکری معین میان دو تکبیر نیست و نزد امام ابو حنیفه ذکر و دعا در میان تکبیرات مشروع و ماثور نیست و بدانکه در تکبیرات عید روایات مختلف آمد ابوداؤد از عایشه رضی الله عنها و عبد الله ابن عمرو ابن العاص و ترمذی از کثیر بن عبد الله و موطا از نافع از ابی هریره روایت کرده اند هفت در رکعت اولی و پنج در رکعت ثانیه و باین قائل شد مالک و شافعی و احمد و لیکن نزد مالک و احمد تکبیر افتتاح معدود است از سبع و تکبیر قیام معدود نیست از خمس و نزد شافعی هیچ یکی از آن دو معدود نیست از آن دو و دارقطنی از عایشه رضی الله عنها روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم دوازده تکبیر میگفت و رای تکبیر افتتاح و ابوداؤد از سعید بن العاص آورده که گفت پرسیدم ابو موسی و حذیفه را که چند تکبیر میگفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم در اضحی و فطر پس گفت ابو موسی چهار تکبیر مثل تکبیرات جنازه و گفت حذیفه راست گفت ابو موسی و گفت ابو موسی اینچنین میکردم من در بصره در وقتی که عامل بودم بر ایشان و همچنین آمده است از ابن مسعود رضی الله عنه گفت تکبیر گوید چهار بار پس قراءت کند پس برکوع رود و پس برپا ایستد در رکعت ثانیه پس قراءت کند پس تکبیر گوید چهار بار بعد از قراءت و این حکم مرفوع دارد زیرا که امثال اینها را بقیاس نتوان یافت و در بعض طرق مرفوع نیز آمده و این چهار بار تکبیرهٔ افتتاح است در اولی و تکبیرهٔ رکوع در ثانیه پس در هر رکعت سه تکبیر بود و مذهب حنفیه اینست و این قول ابن مسعود است و آنچه نزد شافعی است قول ابن عباس و مشایخ ما میگویند که چون در تکبیرات روایات مختلف آمده ما اخذ باقل کردیم زیرا که تکبیرات و رفع ایدی خلاف معهود است در شرع پس اخذ باقل اولی باشد کذا فی الهدایة و گفته اند که چون دولت به بنی عباس انتقال کرد امر کردند حکام و ولاة و عمال را که عمل کنند بقول جد ایشان و شرط کردند که بغیر آن عمل نه نمایند و در بعض بلاد در حنفیه نیز همراین عمل باقی و مستمر ماند حتی که از فتاوی الحجة نقل کرده اند که گفت که اگر بعضی از ائمه بر قول ابن مسعود عمل کنند نیز جایز است زیرا که آن مذهب اصحاب ماست و زرکشی از امام احمد نقل میکند که گفت اختلاف کرده اند اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم در تکبیرات عید و الکل جائز و در صحیحین حدیث تکبیرات عید نیامده ماتاکه از جهت عدم ورود آن است بشرط تصحیح ایشان والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در عید اضحی و فطر در رکعت اولی سورهٔ ق والقرآن المجید خواندی و در دوم اقتربت الساعة رواه مسلم والموطا و ابوداؤد والترمذی والنسائی و گاه این دو سورهٔ دراز نخواندی و اقتصار بر سبح اسم ربک الاعلی و هل اتیک حدیث الغاشیه در مودی چنانچه در جمعه و گاهی که عید و جمعه در یکروز جمع شدی در هر دو همین دو سوره را خواندی رواه الجماعة المذکورة ایضا و بعض خواندن این دو سوره مستحب ترگویند و این را اشهر روایات دانند و در خواندن غیر این دو سورهٔ مذکوره چیزی صحیح نشده اگرچه بحکم فاقرؤا ما تیسر من القرآن هرچه خوانند درست بود و لهذا در کتاب خرقی که در مذهب امام احمد است گفته که یقرأ فی کل رکعة

بالحمد لله و سورة و چون از سجده برکعت دوم برخاستی شروع در تکبیر کردی و پنج تکبیر متعاقب
یکدیگر و آنگاه شروع در قراءت کردی پس تکبیرات در هر دو رکعت پیش از قراءت بودی و مذهب ائمه ثلثه
همین است و تمسک ایشان باحادیث وارده درین باب است و نزد حنفیه در رکعت اولی قبل القراءة و در
ثانیه بعد القراءة و این مروی از ابن مسعود است چنانکه گذشت و مصنف این روایت را تضعیف
میکند و میگوید و در بعض احادیث از ابی هریره مرویست که ولی بین القراءتین فکبر اولا ثم قرأ و رکع فلما قام
فی الثانیة قرأ و جعل التکبیر بعد القراءة چنانچه مذهب حنفی است و این حدیث را امام احمد روایت کرده
اما ضعف میکند این خبر صحیح نیست از آن رو که محمد بن معویه که راوی این حدیث است
مجروح است باتفاق اکابر علمای حدیث و گفته اند که این حدیث از غیر این طریق نیز آمده است والله اعلم
و بعد از آنکه اشارت کرد بضعف حدیث خلاف مختار خود حدیث دیگر موافق مدعای خود آورده و گفت
عن عمرو ابن عوف المزنی ان النبی صلی الله علیه وسلم کبر فی العیدین فی الاولی سبعا قبل القراءة و فی الاخری خمسا قبل القراءة
این حدیث ابی داؤد از عمرو ابن شعیب عن ابیه عن جده و ترمذی از کثیر بن عبدالله آورده و گفته درین
باب از عایشه رض و ابن عمر و عمرو ابن عوف مزنی نیز حدیث آمده است و مصنف میگوید ترمذی از بخاری
سوال کرد و گفت درین حدیث چه میگوئی گفت لیس فی الباب شیء اصح من هذا و به اقول و زرکشی گفته است که ترمذی
گفته هو احسن شیء فی الباب فتدبر و چون از نماز فارغ شدی برخاستی و ایستاده خطبه کردی منبر نبود درینجا دو
حکم مذکور شد یکی آنکه خطبهٔ عید بعد از نماز عید بود دیگر آنکه خطبهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم در عیدین بر منبر نبود
اما اول اصحاب کتب سته همه اتفاق دارند بر روایت آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز عید اضحی و فطر را پیش از خطبه
میگذارد و ابوبکر و عمر رضی الله عنه بعد از وی نیز همچنین میکردند ترمذی گفته که برین است عمل نزد اهل علم
از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و غیر ایشان و گفته اند که اول کسی که خطبه پیش از نماز خواند مروان
بن الحکم است در وقتی که امیر مدینه بود از قبل معاویه و در صحیحین از ابی سعید خدری آمده است که
گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که بیرون آمدی روز فطر و اضحی بسوی مصلی و نخستین چیزی که ابتدا کردی بدان
نماز بودی پس تر برگشتی از نماز و ایستادی مقابل مردم و مردم نشسته بودندی بر صفوف خود پس وعظ
فرمودی و وصیت کردی و امر کردی بخیر و گفت ابوسعید همیشه بودند مردم برین تا آنکه بیرون آمدم
من با مروان و وی امیر مدینه بود در اضحی یا فطر و چون آمدیم مصلی را ناگاه منبری بود که بنا کرده
بود او را از گل و خشت کثیر بن الصلت و خواست مروان که برود بر آن پیش از آنکه نماز کند پس کشیدم من
جامهٔ او را و کشید او مرا و بمنبر بر رفت و خطبه خواند پیش از نماز گفتم او را تغییر دادید شما سوگند بخدا
سنت را گفت یا ابا سعید رفت آنچه که تو میدانی و متروک گشت پس گفتم سوگند بخدای که بقای ذات
من در دست قدرت اوست نخواهید آورد شما بهتر از آن چه من دانم این کلمه را سه بار گفتم و باز ... بود رفتیم الباب

مي آرد كه اختلاف كرده اند كه اول كسي كه خطبه پيش از نماز كرد كيست مشهور آنست كه
مروان بود چنانكه در صحيح آمده است از حديث ابي سعيد و بعض گفته اند كه پيش از وي عثمان بن
عفان نيز كرده بود چنانكه ابن المنذر باسناد صحيح از حسن بصري آورده كه گفت اول كسي كه خطبه
خواند پيش از نماز عثمان ابن عفان بود در اول نماز گذاردي پس خطبه خواندي و در آخر چون ديد
كه مردم بنماز نمي توانند رسيد نظر باين مصلحت خطبه را تقديم كرد بر نماز و اين مصلحت غير علتي است
كه مروان بجهت آن تقديم ميكرد علت در تقديم وي خطبه را آن بود كه تا مردم منتظر نماز نشسته باشند
وخطبهٔ او را كه در وي سب و ناسزا نسبت بجماعهٔ كه نه مستحق آن بودند ومدح وثناي قومي كه نه لايق آن
بودند ميكرد بشنوند چنانكه در حديث ابي سعيد بصريح آمده است كه گفت تقديم خطبه بجهت آن كردم
كه مردم انتظار سماع خطبهٔ ما نمي برند واحتمال دارد كه عثمان رض احيانا ميكرد ومروان بران مواظبت
نمود باين جهت اين فعل نسبت بوي شهرت يافت بدليل آنكه بخاري ومسلم وابوداود ونسائي از ابن عباس
آورده اند كه گفت حاضر شدم روز عيد فطر با پيغمبر خدا ﷺ وابوبكر وعمر وعثمان نماز ميگذاردند
ايشان پيش از خطبه وعبد الرزاق از ابن جريج از زهري آورده كه گفت اول كسي كه تقديم خطبه بر نماز
كرد معاويه بود وابن المنذر از ابن سيرين آورده كه زياد آن را ببصره كرد وقاضي عياض ميگويد كه
مخالفت ميان اين دو اثر واثر مروان نيست زيرا كه هريكي ازين دو يعني مروان وزياد عامل معويه بودند
پس محمول بران بود كه ابتداي آن از معاويه بود واينها اتباع آن كردند والله اعلم انتهى كلام الشيخ ابن
حجر واما ثاني كه منبر براي خطبهٔ عيد در زمان آنحضرت ﷺ نبود چنانكه در روايت ابن خزيمه آمده
كه گفت خطبه خواند رسول خدا ﷺ ايستاده بر دو پاي خود چنانكه گذشت در حديث ابي سعيد و
مقتضاي وي آنست كه اول كسي كه بر منبر سوار شد مروان بود و در مدونه امام مالك واقع شده كه اول كسي
كه خطبه خواند بر منبر عثمان بن عفان بود كه بنا كرده بود او را كثير بن الصلت وانچه در صحيحين آمده
از حديث ابي سعيد اعتماد هم بر انست واحتمال دارد كه عثمان رض يكباري كرده باشد پس از ان ترك داده
ومروان آن را اعاده كرده وابوسعيد را از ان اطلاع نشد كذا في فتح الباري ودر فتح القدير شرح ابن الهمام
بر هدايه ميگويد كه اختلاف كرده اند در بناي منبر بجبانه بعض گفته اند مكروه است وخواهر زاده گفته كه
حسن است در زمان ما كه مرويست از امام ابي حنيفه كه لا باس به و چون در صحيح بخاري از حديث
جابر بن عبد الله كه گفت ابتدا كرد رسول خدا ﷺ بنماز پس خطبه خواند و چون فارغ شد نزول
فرمود وبجانب نساء رفت و تذكير كرد الحديث وظاهر نزول از منبر است مصنف از ان جواب ميدهد و
ميگويد اما در بعض احاديث صحيح وارد شده كه فنزل نبي الله اگرچه در اكثر احاديث فلما فرغ يا فخطب
ثم اتى النساء وامثال آن واقع شده است همانا دكاني يا تلي يا مكاني عالي بود كه قايم مقام منبر ميشد واطلاق

نزول بجهت آن بود و این مجرد احتمال است و امکن چون تو را احادیث صحیحه ثابت شد که منبر نبود ناچار است از ارتکاب آن و در بعض احادیث ذکر راحله مرویست چنانچه نسائی از ابو کاهل احمسی آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که خطبه میخواند بر ناقه که گرفته بود حبشی زمام ناقه او را پس مراد نزول از ناقه باشد نه منبر و فی الصحیحین وغیرهما عن جابر بن عبد الله قال گفت جابر شهدت مع رسول الله حاضر شدم با رسول خدا صلی الله علیه وسلم الصلوة یوم العید نماز را روز عید فبدأ بالصلوة پس ابتدا کرد بنماز قبل الخطبة بلا اذان و اقامة پیش از خطبه بی اذان و اقامت ثم قام متوکیا علی بلال پس ایستاد در حالی که تکیه کننده است بر بلال پس این ایستادن بعد از خطبه است چنانچه از صحیح بخاری بصریح تر ازین معلوم کرده که گفته فبدأ بالصلوة ثم خطب الناس فلما فرغ نزل فاتی النساء فذکرهن وهو یتوکأ علی ید بلال و بود خطبه تکیه بر قوس یا عصا کرده بود چنانچه در روایات آمده است فأمر بتقوی الله پس امر کرد مردم را بتقوی و ترس از خدا و حث علی طاعته و برانگیخت و ترغیب کرد بر طاعت وی تعالی و وعظ الناس و ذکرهم و وعظ کرد مردم را و تذکیر کرد ایشان را ثم مضی پس بر گذشت از ایشان حتی اتی النساء تا آمد زنان را و آنحضرت صلی الله علیه وسلم زنان را نیز بحاضر آمدن بمصلای عید امر فرمودی اگرچه حائض بودندی و فرمودی حاضر شوید دعای مسلمانان را و مواقع خیرات را و اجتناب کنید از نماز و اگرچه بکر و جوان و مخدره نیز بودندی و اگر چادر پوشیدن نداشتندی فرمودی باید که استعارت کنید جامه و چادر را یکی از دیگری و صبیان را نیز فرمودی که حاضر شوند فوعظهن و ذکرهن پس وعظ و تذکیر کرد زنان را و فرمود تصدقن تصدق کنید ای جماعه نساء زیرا که بیشترین شما هیزم دوزخید و در روایتی دیگر آمده دیدم من دوزخ را و دیدم اکثر اهل آن شما را زنی از میان برخاست و فریاد کرد بچه سبب یا رسول الله فرمود بسبب آنکه کفران نعمت مردان میکنید و از ایشان شکایت میدارید و در حدیث ابی سعید آمده و لعنت بر یکدیگر بسیار کنید و ندیدم من از ناقصات عقل و دین برنده تر از شما عقل مرد عاقل هوشیار را و فی لفظ و در روایتی دیگر از جابر آمده یقول میگفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمردم از مردان و زنان تصدقوا تصدقوا صدقه دهید و صیر کنید فکان اکثر من یتصدق النساء پس بیشترین مردم که تصدق میکردند زنان بودندی بالقرط بضم قاف و سکون را گوشواره والخاتم والخاتم والکشتری والشیء و چیزهای دیگر از جنس آنچه تصدق توان کرد فان کان له حاجة پس اگر میبود آنحضرت را صلی الله علیه وسلم را کاری برید که میخواست ان یبعث جیشا بفرستد لشکر را و فوجی را بجائی یذکره لهم ذکر میکرد آن را برای ایشان و میفرمود و الا انصرف و اگر نمی بود کاری و حاجتی بفرستادن ایشان بجائی برمیگشت و بخانه می آمد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم مجموع خطبه را چه خطبهٔ جمعه و چه عید و چه غیر آن افتتاح بحمد و ثنای حق میکرد و تخصیص بصیغهٔ خاص و لفظ مخصوص از حمد و ثنا مثل تکبیر و غیره نمیفرمود و چون خطبای زمان افتتاح خطبهٔ عید خصوصا عید اضحی بتکبیر کنند مصنف رد آن کرد و گفت و در حدیثی

وارد نشده که افتتاح خطبهٔ عید بتکبیر میکرد و میگوید در سنن ابن ماجه این قدر مرویست عن سعد موذن النبي ﷺ ان النبي ﷺ كان يكثر التكبير بين اضعاف الخطبة يعني آنحضرت ﷺ تکبیر بسیار میگفت درمیان خطبه و في لفظ و در روایتی دیگر از سعد واقع شده است يكثر التكبير في خطبة العيدين بسیار میگفت تکبیر را در خطبهٔ هردو عید فطر و اضحی و این حدیث دلالت نمیکند بصریح بر آنکه افتتاح خطبه بتکبیر کردی بلکه تکبیر در خطبه بسیار گفتی خواه در اول یا در اثنای آن والله اعلم واز همان راه که بعیدگاه رفتی هم بدان راه بازگشتی بلکه براه دیگر باز برگشتی چنانچه بخاری از جابر بن عبد الله روایت کرده و ترمذی از ابی هریره آورده و گفته درین باب حدیث از عبد الله بن عمرو ابی رافع نیز آمده و گفته مستحب داشته اند بعضی از اهل علم امام را که چون بیرون آید براهی رجوع کند براهی دیگر از جهت اتباع این حدیث و باین قائل است شافعی انتهی و در فتح الباری میگوید شافعی در کتاب ام گفته مستحب است مر امام را و ماموم را و اکثر شافعیه برین اند و لیکن در روضه تعرض نکرده مگر امام را و بتعمیم قائل اند اکثر اهل علم و بعض گفته اند اگر آن معنی و علت که آنحضرت ﷺ بسبب آن کرد مثلا باقیست حکم نیز باقیست والا منتفی میشود حکم بانتفای علت و اکثر علما بر آنند که حکم باقی است اگرچه علت آن منتفی گردد چنانچه رمل در طواف وغیره انتهی پوشیده نماند که تعیین علت درمانحن فیه منصوص نیست چنانچه در رمل که اظهار جلادت و شهامت بود بمشرکان اما اینجا معانی و علل که پیدا میکنند بمجرد گمان و احتمال است چنانچه مصنف در اول و آخر کلام خود ایمائی بدان کرده است پس اینجا نظر بعلت نباید داشت و لوای اتباع و اقتدا در طریق سنت باید بر افراشت با احتمال وجود بعض آن معانی که در شان آنحضرت ﷺ استنباط کرده اند در تغییر وی ﷺ و سر آن که آنحضرت ﷺ در راه رفتن بمصلی و رجوع از آن اختلاف میکرد میگویند آن بود که تا اهل هردو راه بر وی ﷺ سلام کنند و بشرف و ثواب این عمل مشرف و فایز گردند و حصول سعادت بشرف رد سلام از آنحضرت ﷺ بر هردو طایفه که مفید دعا بخیر و سلامت است علاوه و لازم آنست یا آنکه سر وی آن بود که برکت وی ﷺ هردو راه و اهل آن را شامل شود و هردو در مزیت فضل و برکت مرور شریف مشارک و مساوی شوند یا آن بود که حاجت اهل حاجات فریقین را از تعلم و استفتا و استرشاد و صدقه و ذوق و سرور بمشاهدهٔ جمال جان افزای وی و مانند آن قضا کنند یا آنکه اظهار شعائر و شرائع اسلام در هردو راه حاصل آید یا اظهار ذکر الله و برکات آن در هردو و بحصول پیوندد یا آنکه اهل کفر و نفاق را از یهود وغیرهم بمشاهدهٔ عزت اسلام و رفعت اعلام دین بحکم ليغيظ بهم الكفار و موتوا بغيظكم غمناک و اندوهگین گردانند یا بکثرت و عزت لشکر اسلام در دلهای ایشان رعب اندازد و بترسانند یا برای آنکه بقاع و مواضع و اماکن مختلف متکثر و اهل آنها از ملائکه و جن و انس گواه طاعات وی شوند یا آنکه راه آنحضرت ﷺ بجانب مصلی بر جهت یمین بود و اکثر

رجوع نیز بهمان راه میکرد در جهت شمال واقع میشد پس رجوع از غیر آن راه کرد تا آن غیر بجهت یمین واقع شود بدانکه قبلهٔ مدینه جنوبی است ومصلای عید بجانب غربی است وازینجا لازم آید که رفتن بمصلی از جهت یمین بود ومنزل شریف در وقت وقوف بمصلی در جهت شمال پس اگر همین راه رجوع میکردند که رفته بودند بضرورت برجهت شمال واقع میشد یا آنکه از جهت ترس از کید اعدای دین بود تا در مقام هلاک خود نایستند واین وجه مشهور است ودر روی نظر است زیرا که اگر چنین بودی این روش را مکرر نکردی وعادت نساختی تا آنها بمعرفت عادت شریف در همان راه دیگر آمده نایستند وجواب داده اند ازین نظر بآنکه از مواظبت واعتیاد بر مخالفت طریقین مواظبت بر طریقی معین لازم نیاید لیکن در روایت شافعی آمده که رفتن آنحضرت ﷺ روز عید بمصلی از طریق اعظم بود ورجوع از راه دیگر وبرین نقد برین وجه نظر قدری قوت پیدا کرد تامل یا آنکه آن را بجهت تخفیف ازدحام وهجوم خلایق کردی یا آنکه در وقت رفتن بر فقرا تصدق کردی چندانکه در وقت رجوع چیزی باقی نماندی پس براه دیگر که اجتماع فقرا وسایلان نبودی رجوع کردی تا رد ومنع سایل لازم نیاید یا آنکه تفاؤل میکرفت بتغییر طریق بر تغییر حال بمغفرت رضا وترقی بمقام قرب ووصول یعنی چنانکه راه دیگر شد حال نیز دیگر گشت واین وجه خالی از خفائی نیست یا آنکه راهی که بدان متوجه بمصلی میشد دورتر ودرازتر بود از آن راه که رجوع در آن میکرد پس خواستی که تکثیر اجر کند بتکثیر خطوات در وقت رفتن بعبادت واما در وقت رجوع چون بمنزل خود آمدی سرعت نمودی که درینجا قصد عبادت نیست ودرین وجه سخن کرده اند با آنکه اجر خطوات در وقت رجوع نیز ثابت است تا آنکه گفته اند که هرکه به حج رود تا بوقت وصول بوطن اجر وثواب این سفر او را حاصل است چنانکه در حدیث ابی ابن کعب نزد ترمذی وغیره ثابت شده است واگر عکس این وجه نیز گویند صورتی دارد یعنی راه رفتن کوتاه تر ونزدیکتر بود خواست که مبادرت بطاعت کند وفضیلت اول وقت دریابد بخلاف وقت برگشتن که اگر دیرتر بمنزل برسد چیزی فوت نگردد یا آنکه اختیار این روش از آنحضرت ﷺ برای این مجموع وجوه مذکوره بود کذا قال صاحب الهدی یا دیگر اسرار ومصالح بود که عقول بیشتر خلق از ادراک آن اسرار قاصر بود واین وجه احق واولی است چه اسرار ومعانی که آنحضرت ﷺ را بود خلایق را مجال درک وحصر آن تنگ است ووصول بدان متعذر والله اعلم * تنبیه * در صلوة عید پیش از وی وبعد از وی نمازی نیست وبخاری ومسلم وابوداؤد وترمذی ونسائی از ابن عباس آورده اند که رسول خدا ﷺ بیرون آمد روز عید پس بگذارد دو رکعت ونگذارد پیش از وی وبعد از وی الحدیث وترمذی گفته که درین باب حدیث از ابن عمرو عبد الله ابن عمرو ابی سعید نیز آمده وعمل برین است نزد بعض اهل علم از اصحاب پیغمبر ﷺ وغیر ایشان وطایفهٔ از اهل علم نماز پیش از نماز عید وبعد از وی جایز دارند وقول اول صحیح تر است انتهی وزرکشی می آرد

که امیر المؤمنین علی ابو مسعود انصاری را خلیفه ساخته بود بر مردم پس بیرون آمد روز عید و گفت ایها الناس نیست از سنت که نماز گذارده شود پیش از امام رواه النسائی و روایت است از ابن سیرین که ابن مسعود و حذیفه بایستادند و نهی کردند مردم را که بگذارند نماز روز عید پیش از خروج امام رواه سعید و زهری گفت نشنیدم از هیچ یکی از علمای خود که ذکر کند که کسی از سلف این امت نماز گذارد پیش از نماز عید و بعد از وی رواه الاثرم و خلاف در آنست که این مخصوص بمصلی است یا شامل است مصلی را و منزل را بعض گویند اگر در غیر مصلی بگذارد فلا باس به و روایت کرده شده است از ابی سعید خدری که آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش از عید نماز نمیگذارد و چون رجوع بمنزل میکرد میگذارد دو رکعت رواه ابن ماجة واحمد انتهی و در هدایه میگوید تنفل نکند در مصلی پیش از عید پس کراهت در مصلی است خاصة و اکثر نماز اشراق و ضحی را پیش از خروج بجا نه کنند مکروه نباشد کذا فی الشرح و بعض گفته در مصلی و غیر مصلی و در شرح هدایه میگوید این نفی باطلاقش متناول است امام را و قوم را جمیعا و شافعی میگوید امام را مکروه است نه قوم را و گفته اند مراد باین نفی آنست که پیش از عید نماز مسنون نیست نه آنکه مکروه است فی حد ذاته و در فتح الباری میگوید منع صلوة قبل العید و بعدها احتمال دارد که مراد از آن منع تنفل باشد یا نفی راتبه و بر تقدیر منع تنفل آیا از جهت وقت کراهت است یا اعم از آن و بر هر تقدیر مخصوص بامام است یا شامل است امام را و ماموم را و مخصوص است بمصلی یا شامل است مصلی و بیت را اختلاف است سلف را در جمیع آن کوفیان میگویند بگذارند بعد از عید نه قبل آن و مذهب اوزاعی و ثوری و حنفیه اینست و بصریان میگویند بگذارند قبل نه بعد و مذهب حسن بصری و جماعة اینست و مدنیان میگویند نه قبل و نه بعد و مذهب زهری و ابن جریج و احمد اینست و بعضی از مالکیه نقل کرده اند اجماع بر عدم تنفل امام در مصلی و هر که تجویز کرده است میگوید که آن وقت مطلق نماز است و هر که منع کرده میگوید که رسول خدا صلی الله علیه وسلم نگذارده و من اقتدی فقد اهتدی و حاصل آنست که نماز عید را سنتی ثابت نشده است نه قبل و نه بعد الا نزد بعضی که قیاس کنند او را بر جمعه اما مطلق نفل منع آن بدلیل خاص ثابت نشده مگر در وقت کراهت که در سایر ایام است انتهی دیگر بدانکه اختلاف است در قضا گذاردن بعد از فوت نماز عید و ظاهر مذهب حنفی آن است که چون نماز عید فوت شود دیگر او را قضا نیست زیرا که این نماز جز باین صفت خاص نیامده و لیکن در بعض شروح هدایه گفته است که اگر خواهد بگذارد دو رکعت یا چهار رکعت مثل صلوة ضحی که در سایر ایام بگذارند و از محیط و از فتاوی قاضیخان نقل کرده اند که هر که بمصلی برآمد و نماز با امام در نیافت اگر خواهد برگردد بخانه خود و اگر خواهد نماز بگذارد و برگردد و افضل آنست که بگذارد چهار رکعت تا صلوة ضحی برای وی باشد چنانچه روایت کرده شده است از ابن مسعود باسناد صحیح که گفت هر که فوت شود او را نماز عید بگذارد چهار رکعت کذا فی فتح الباری و گفته اند بخواند در رکعت اولی

سبح اسم ربك الاعلى ودر ثانيه والشمس وضحيها ودر ثالثه والليل ودر رابعه والضحى وروايت كرده است ابن مسعود
درين باب از حضرت رسالت ﷺ وعلي جميل واحرى جزيل ودر مذهب امام احمد نيز اگر نماز عيد فوت
شود چهار ركعت بگذارد مثل نماز تطوع بيك سلام يا بدو سلام وايشان نيز اثر ابن مسعود را كه مذكور شده
آورده اند وامام احمد گفته كه تقويت ميكند آن را حديث على كه امر كرد مردي را كه بگذارد بضعفاي قوم چهار
ركعت بي تكبير وخطبه بخاري در ترجمهٔ باب آورده كه انس رضه جمع كرد اهل وولد خود را در زاويه
كه موضعي است بر دو فرسخ از بصره وبگذارد نماز عيد را ونيز ميگويد كه اهل سواد جمع شوند وبگذارند
دو ركعت بر طريق نماز عيد وكرماني ميگويد چون فوت شود نماز عيد با امام مالك وشافعي ميگويند بگذارد
دو ركعت واحمد چهار ركعت ونزد امام ابو حنيفه مخير است كه بگذارد يا نه وبر تقدير گذاردن
مخير است ميان چهار ودو والله اعلم * فصل در استسقا * در عادت حضرت رسالت پناه ﷺ بوقت استسقا
بدانكه بر شش وجه ثابت شده كه آنحضرت ﷺ استسقا كرده وجه اول آنكه در روز جمعه
در اثناي خطبه طلب باران كرد وگفت اللهم اغثنا اللهم اغثنا اللهم اسقنا چنانكه بخاري ومسلم وموطا
وابوداود ونسائي از انس رضه بروايات متنوعه آورده اند كه گفت رسيد مردم را قحطي در عهد ﷺ پس
بود آنحضرت ﷺ كه خطبه ميخواند روز جمعه ناگاه اعرابي برخاست وگفت يا رسول الله هلك المال و
جاع العيال فادع لنا ودر روايتي قحط المطر واحمرت الشجر وهلكت البهائم ودر روايتي هلكت المواشي
هلك العيال هلك الناس پس برداشت رسول خدا ﷺ هر دو دست خود را پس گفت اللهم اغثنا چهار كرت
ودر روايتي سه كرت ودر روايتي اللهم اسقنا وباريد سه بار انس گويد سوگند بخدا كه نميديديم در آسمان
قطعهٔ ابري وهنوز فرو نياورده بود آنحضرت ﷺ دستها را تا آنكه برخاست ابر مثل كوهها وباريد آن
روز وروز ديگر وديگر تا جمعهٔ آينده پس بيامد همان اعرابي يا ديگري وگفت يا رسول الله تهدم البناء و
غرق المال ودر روايتي هلكت الاموال وانقطعت السبل دعا كن ما را تا بگشايد الله تعالى اين ابر را پس برداشت
دستهاي مبارك را ودر روايتي تبسم كرد آنحضرت ﷺ ودر روايتي تبسم كرد از جهت سرعت ملال بني
آدم اللهم حوالينا ولا علينا ودر روايتي بزيادت اللهم على الآكام والظراب وبطون الاودية ومنابت الشجر و
بهر سوي كه اشارت ميكرد ميكشاد ابر از ان سو تا از روي مدينه همه كشاده شد مثل جوبه وروان شد وادي
وقناة تا يكماه ونيامد هيچ يكي از هيچ ناحيه مگر آنكه خبر داد از باران ودر روايتي پس بگشاد ابر در مدينه وميباريد
گرد بر گرد وي ونمي باريد در وي قطرهٔ واين قضيه در مسجد شريف بود روز جمعه در اثناي خطبه وجه دوم
آن بود كه روايت كرد ابوداود وترمذي وغيرهما از عايشه رضه كه شكايت كردند مردم بر رسول خدا ﷺ قحوط
مطر را پس امر كرد تا بنهادند منبري در مصلى ووعده كرد صحابه را براي روزي معين كه بمصلى بيرون آيند
ودر ان روز بيرون آمد بعد از طلوع آفتاب بلفظ حديث در جامع الاصول وغيره اينست كه بيرون آمد در

وقتی که پیدا شد بر روی آفتاب و این عبارت ظاهر در نیست که بیرون آمدن در وقت طلوع بود نه بعد از طلوع وچون تفاوت در یک دو وقت سهل است و متقارب اند در معنی اختلافی نباشد با تواضع در ظاهر و تخشع در باطن و تبذل در لباس ثیاب بذله بکسر باء و سکون ذال جامهٔ کهنه را گویند و لفظ تمام متعلق است بهر سه و ذکر تخشع و تبذل در حدیث ترمذی است نه ابی داؤد و ذکر باقی مقدمات در ابی داؤد است نه ترمذی و گویا که مصنف جمع کرده است در حدیثین و حاصل قضیه را ذکر کرده و در حدیث نسائی ذکر تضرع نیز کرده و چون بمصلی رسید بمنبر بر آمد و تکبیر و تحمید کفت و فرمود شکایت کردید شما از قحط سال و تاخیر باران از وقت و به تحقیق امر کرده است خدا یتعالی که دعا کنید او را و وعده کرده است و یتعالی که استجابت کند دعای شما را و در حدیث ترمذی و ابی داؤد و نسائی آمده که ولید بن عقبه که امیر مدینه بود کسی را نزد ابن عباس فرستاد تا بپرسد او را از کیفیت استسقای رسول الله ﷺ پس گفت ابن عباس بیرون آمد رسول خدا ﷺ متبذل و متواضع و متضرع بمصلی و بر آمد بمنبر و خطبه نخواند مثل این خطبه که شما میخوانید و این عبارت نفی خواندن خطبه میکند یا خواندن خطبه باین کیفیت که ایشان میخواندند طویل و بسیط و بتکلف و ظاهر همین است چنانچه مصنف میگوید و خطبه خواند و این مقدار از آن خطبه محفوظ است الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم مالك يوم الدين لا اله الا الله يفعل ما يريد اللهم انت الله لا اله الا انت تفعل ما تريد اللهم انت الله لا اله الا انت الغني ونحن الفقراء انزل علينا الغيث واجعل ما انزلت لنا قوة وبلاغا الى حين ثم رفع يديه پس بر برداشت هر دو دست خود را واخذ في التضرع والابتهال والدعاء و شروع کرد در تضرع و زاری و دعا و بالغ في الرفع و مبالغه کرد در برداشتن دستها حتی بدا بياض ابطيه تا آنکه ظاهر شد سفیدی هر دو بغل اگر لباس شریف آنحضرت ﷺ دران زمان ردا فقط بود مراد ظهور بیاض ابطین علی الحقیقة خواهد افتاد و اگر قمیص بود مراد موضع ابطین است و بر هر تقدیر ظهور بیاض ابطین کنایت است از بلند برداشتن دستها و گفته اند که هر چند واقعه صعب تر و مسئله و مطلب قوی تر برداشتن دستها بلند تر و صاحب مشکوة از حدیث مسلم آورده که استسقا کرد رسول خدا ﷺ و اشارت کرد به پشت هر دو دست خود بجانب آسمان یعنی برداشتن دستها از آنحضرت ﷺ در استسقا آنچنان بود که باطن کفین بجانب زمین بود و ظاهر آنها بسوی آسمان بر عکس آنچه متعارف است در وقت دعا و در روایت ابی داؤد نیز مانند این آمده و گفته اند که چون دعا برای طلب و سوال چیزی از جنس نعما باشد مستحب است که کرده شود کفهای دست بجانب آسمان و چون برای دفع فتنه و بلا بود گردانیده شود پشتهای دست بسوی آسمان بجهت اشارت باطفای نائرهٔ فتنه و بلا و پست کردن و فرو داشتن قوت و غلبهٔ حادثه را و طیبی گفته که نیز تفاؤل است بتقلب حال چنانکه در تحویل ردا اشارت است بتراکم سحائب و گردانیدن بطن سحائب بجانب زمین و ریختن آنها باران پس روی سوی قبله کرد و پشت بر حاضران و ردای مبارک نگون کرد چنانکه طرف راست ردا بجانب چپ

شد و طرف چپ بجانب راست و اندرون ردا بیرون و بیرون ردا اندرون و طریق قلب ردا بنابرین وجه است
که بگیرد بدست راست خود طرف اسفل را از جانب یسار و بدست چپ طرف اسفل را از جانب یمین و
تقلیب کند هر دو دست خود را پس پشت خود تا باشد طرف مقبوض بید یمنی بر کتف اعلی از جانب یمین و
طرف مقبوض بید یسری بر کتف اعلی از جانب یسار و گفته اند که این تحویل و تقلیب تفاؤل بود
برای تغییر حال و تبدیل امساک با مطار و تنگی بفراخی و بعض گفته اند بلکه این امتثال امر یست که کرده
شد است آنحضرت را ﷺ و گفته شد که همچنین کن تا تحویل یابد حال نه مجرد تفاؤل چه شرط تفاؤل آنست که
نه بقصد و اختیار بود چنانکه چیزی در خارج واقع شود و از آنجا تفاؤل گیرند لا قیل ورد آنکه آنحضرت
ﷺ درین وقت پوشیده بود سیاه بود چنانکه در روایت احمد و ابی داؤد از عبد الله بن زید المازنی
آمده که استسقا کرد رسول خدا ﷺ و بود بروی خمیصهٔ سود ایعنی ردای سیاه و همچنان آمده پشت بجانب
حاضران داده و مستقبل قبله ایستاده بود دعا کرد پستر روی بجانب مردم کرد و نزول فرمود و شروع
در نماز کرد و دو رکعت بگذارد بی اذان و بی اقامت چنانکه نماز عید گذارند و در بعض روایات تکبیرات
مثل تکبیرات عید نیز آمده و وقت وی نیز وقت عید گفته و از انجهت گفته اند که افضل آنست که در اول
نهار بگذارند مثل صلوة عید اگرچه در هر وقت جایز است ولیکن خطبه پیشتر از نماز خوانند چنانچه در
نماز جمعه و زرکشی از ابی هریره آورده که بیرون آمد رسول خدا ﷺ روزی برای استسقا پس گذارد
دو رکعت بی اذان و اقامت پستر خواند خطبه و در هر دو رکعت بجهر خواند جهر بقراءت در استسقا در
روایت ابی داؤد و ترمذی و نسائی از عبد الله بن زید آمده است چنانچه در جامع الاصول آورده و در
روایت بخاری و مسلم نیز آمده چنانچه صاحب مشکوة آورده ولیکن آنچه مصنف میگوید که خواند
در رکعت اولی بعد از فاتحه سبح اسم ربك الاعلی و در رکعت دوم هل اتاك حدیث الغاشیه نه در جامع
الاصول که احادیث کتب ستة آورده و نه در غیر او از کتب دیدیم ولیکن چون گذاردن نماز استسقا مثل
نماز عید و جمعه آمد و درانها این قراءت آمده است ازینجا استیناسی باین معنی توان کرد والله اعلم
و خواندن سورهٔ ق و اقتربت الساعة نیز آمده کما نقل عن النووی فی رسالته فی باب الاستسقاء و در آخر حدیث
ابی داؤد از عایشه نه آمده که چون فارغ شد رسول خدا ﷺ پیدا کرد الله تعالی ابر را و پیدا شد
رعد و برق و بباریدن باران چنانکه تا بمسجد شریف آمدن سیلها روان شد و چون شتابی و اضطراب مردم
مشاهده کرد بخندید تا آنکه ظاهر شد نواجذ وی ﷺ و فرمود گواهی میدهم که خدای تعالی قادر
است بر هر چیز و گواهی میدهم که من بندهٔ ویم و رسول وی وجه سیوم از شش وجه که آنحضرت ﷺ
استسقا کرد آن بود که بر منبر مدینه در مسجد استسقا کرد در غیر روز جمعه چنانکه بیهقی در دلائل النبوة
از طریق یزید بن عبید الله السلمی آورده که چون باز آمد رسول خدا ﷺ از غزوهٔ تبوك آمد او را

وکسی از بنی فزاره شکایت کردند از قحط و عرض کردند که دعا کن ای رسول خدا پروردگار خود را
تا باران بفرستد برما و باید که شفاعت کنی تو ما را به پروردگار خود و شفاعت کند پروردگار بتو فرمود
سبحان الله ویلکم همه شفاعت به پروردگار کنند کیست که پروردگار تعالی بوی شفاعت کند لا اله الا
هو العلی العظیم و فرمود خنده میکند پروردگار تعالی ازین ترس و ناله و فریاد شما اعرابی در میان استاده
بود گفت آیا خنده میکند پروردگار ما فرمود نعم خنده میکند گفت اعرابی پس هرگز کم نخواهم کرد خیر از
پروردگاری که خنده کند و خوشحال باشد رسول خدا صلی الله علیه وسلم ازین سخن اعرابی بخندید پس بمنبر برآمد
و دستها بدعا برداشت و باران طلبید تا هفته تمام باریدند الحدیث کذا فی المواهب اللدنیه و درین وجه
استسقا بلکه در سایر وجوه که ذکر کرد غیر وجه دوم نماز محفوظ و مروی نیست بلکه مجرد خطبه و دعا
منقولست و بعضی گویند که در وجه اول اکتفا کرد بنماز جمعه و قایم ساخت آن را مقام صلوة استسقا و در وجوه
دیگر خطبه نیز منقول نیست مجرد دعا است و بس چنانکه معلوم کردی وجه چهارم در مسجد مدینه
استسقا کرد نشسته نه قیام بود و نه صعود بر منبر این وجه را در کتب نیافتیم و ظاهر آنست که مصنف این را در کتب
صحاح دیگر غیر این کتب یافته باشد کاش اشارتی بدان میکرد تا معلوم میشد و از دعای آن روز همین
مقدار محفوظ است اللهم اسقنا غیثا مریعا طبقا عاجلا غیر رائث و در روایتی غیر آجل نافعا غیر ضار وجه پنجم
در مدینه مکانیست بیرون مسجد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم نزدیک زوراء بر وزن حمراء مونث ازور
و ازور کسی را گویند که یکجانب سینه وی بلند و برآمده باشد و آنجای بلند است جانب غربی مسجد شریف
در میان بازار مدینه آنجا که عثمان رض فرموده بود که اذان جمعه گویند چنانکه در باب جمعه گذشت
و آن مکان را احجار الزیت میخوانند و این احجار الزیت نزدیک دریست از درهای مسجد که آن را باب السلام
خوانند در آن محل یکبار استسقا فرمود و چون کسی از مسجد بیرون آید از باب السلام و بر جانب
دست راست منعطف و مایل شود و مقدار یک سنگ انداز دست نه سنگ انداز فلاخن و مانند آن برود باین مکان
رسد که آن را احجار الزیت خوانند و استسقا درین مکان ایستاده کرد و دستها مقابل روی مبارک برداشته بی آنکه
از سر مبارک بگذراند اینچنین آمده است در روایت ابی داؤد و ترمذی و نسائی از عمیر که مولای آبی اللحم
بود و گاهی در برداشتن دستها مبالغه نمودی و چنان برداشتی که دستها مقابل سر مبارک بودی و بیاض
ابطین ظاهر گشتی چنانکه گذشت وجه ششم چنانکه در مواهب لدنیه می آرد در بعضی از غزوات بود و مشرکان
پیشی گرفتند و بر سر آب نزول کردند و مسلمانان بی آب بماندند تشنگی بر همه غلبه کرد و حال خود
بر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عرض کردند و منافقان که اکثر ایشان از یهود بودند یا مشرکان گفتند اگر محمد پیغمبر
بودی از برای قوم استسقا کردی و درین باب معجزه نمودی چنانکه موسی عم برای قوم خود استسقا کرد و
فرمان آمد وی را از جانب الهی که بزند بعصا حجر را پس دوازده چشمه از حجر برآمد و هر چشمه جدا

جدا بجوانب هر کدام از لشکر اسباط که دوازده فرقه بودند روان شد چنانکه در نص قرآن مذکور است این
خبر به پیغمبر ﷺ رسید پس بطریق استفهام باعتماد وامیدواری قدرت باری عز وعلا وبمغلوبیت و
منکوبیت منافقان فرمود که همچنین سخن را گفتند ودر بعض روایات بصریح لفظ استفهام آمده که فرمود
اَو قد قالوا آیا بتحقیق گفتند همچنین یعنی بطریق جحود وانکار نومید مشوید ای گروه مسلمانان که شاید
بود که حق جل شانه شمارا آب دهد انگاه دستهای مبارک برداشته ودعا کرد در زمان ابر پیدا آمد و چنان
بسیار آمد و برهم بست و سخت رسید که جهان را تاریک کرد و باران عظیم فرو ریخت و وادیهای عظیم بسیول
گران ممتلی شد واز دعائی که محفوظ است درین استسقا این چند کلمه است اللهم اسق عبادک وبهائمک وانشر
رحمتک واحی بلدک المیت اللهم اسقنا غیثا مغیثا مریا مریعا نافعا غیر ضار عاجلا غیر رائث مصنف این شش
وجه استسقا ذکر کرد وپس ودر روایت بخاری ومسلم وترمذی باختلاف الفاظ آمده است که چون قریش در اسلام
آوردن درنگ کردند وتمرد ورزیدند حضرت ﷺ دعا کرد برایشان ودر روایتی آمده که فرمود اللهم
سبعا کسبع یوسف خدایا وندا بفرست برایشان قحط هفت ساله چنانکه بر قوم یوسف فرستادی ودر روایتی
سنین کسنی یوسف یعنی قحطها همچون قحطهای یوسف پس گرفت ایشان را قحط وهلاک شدند در وی و
بخوردند مردارها و چرمها واستخوانها ومیدیدند در جو آسمان مثل دخان چیزی را پس ابوسفیان آمد و
گفت یا محمد تو آمده که امر میکنی بصلهٔ رحم واینقوم تواند هلاک میشوند دعا کن خدا را ودر خواه از
وی باران پس دعا کرد وباران بارید ودر روایتی تا یک هفته بارید پس ازان شکایت کردند کثرت مطر را پس
فرمود اللهم حوالینا ولا علینا پس بکشاد ابر از ایشان وبارید گرد برگرد ایشان وتفصیل این قصه از تفسیر
سورهٔ حم الدخان در قول حق سبحانه * یوم تاتی السماء بدخان مبین الآیة منکشف گردد بدانکه اکثر برانند
که این قضیه دعای آنحضرت ﷺ بر قریش بقحط ونزول بلا وتضرع وزاری ایشان واستسقا نمودن آنحضرت
ﷺ در مکه بود وملتمس دعا ازان حضرت ﷺ ابوسفیان اموی والد معاویه است وشیخ ابن حجر در فتح الباری
از دمیاطی نقل کرده که گفت ابتدای دعای آنحضرت ﷺ بر قریش از روز انداختن اشقیا بود
شکنبهٔ شتر را بر پشت آنحضرت ﷺ در نماز واز بعض روایات مفهوم میگردد که در مدینه بود در وقتی
که دعا میکرد برایشان در قنوت واین منافات دارد بآنچه درین قضیه در تفسیر سورهٔ دخان آمده که
دلالت دارد که وقوع این قضیه پیش از واقعهٔ بدر بود وابوسفیان پیش از بدر قطعا بمدینه نیامده ازینجا
رفته اند بعض بآنکه مراد ابوسفیان ابن الحارث است ابن عم رسول ﷺ ودر سخن درینجا بسیار کرده اند
ودر آخر رفته بتعدد قضیه قائل شده اند واین نیز بی اشکالی نیست کما بین فی فتح الباری دیگر بدانکه در
مواهب لدنیه شش وجه با این وجه ذکر کرده ووجه چهارم که مصنف آورده در وی مذکور نیست و
اگر آن نیز ثابت باشد هفت وجه میشود وسیوطی در جمع الجوامع از ابن عساکر آورده وگفته رجاله

ثالث آنکه قحط افتاد در عهد رسول خدا ﷺ پس بیرون آمد بنقیع غرقد بمقدار سیاهی که گذاشته بود هر دو طرف او را یکی در پیش و دیگری در میان دو کتف متکی بقوس عربی پس مستقبل شد قبله را و بگزارد با اصحاب خود دو رکعت را الحدیث والله اعلم این قضیه دیگر است و رای استسقا که بمصلی کرد یا اختلاف روایت است در همان قضیه بذکر بقیع مکان مصلی فتدبر و آنحضرت ﷺ در هر وقت که بجهت استسقا دعا کرد اجابت شد و فی الحال باران باریدن گرفت و یکنوبت استسقا میکرد در یکی از همین شش نوبت که مذکور شد یا نوبتی دیگر ورای آن و چون ظاهر از کلام مصنف حصر وجوه استسقا است درین شش وجه ظاهر آنست که مراد وی معنی اول خواهد بود و بالجمله نوبتی استسقا میکرد ابولبابه بن عبد المنذر انصاری که یکی از مشاهیر صحابه بود و از نقبای انصار و در مواهب حکایت ابی لبابه را در وجه سیوم آورده که از حدیث بیهقی از یزید بن عبد الله سلمی ذکر کرده شد پس متعین شد اراده معنی اول برخاست و گفت یا رسول الله خرما در مربد است بکسر میم و سکون را و فتح با آنجا را گویند که خرما گرد کنند و خشک سازند در آب باران خراب خواهد شد برغم ابی لبابه فرمود اللهم اسقنا خداوندا آب ده ما را حتی یقوم ابولبابة تا آنکه برخیزد ابولبابه عریانا برهنه فیسد ثعلب مربده بازاره پس به بندد ناودان و جای در آمدن آب را در مربد بازار خود فامطرت پس بارید باران و هنوز ابولبابه بانتظار فرو نشستن باران برای بستن جای در آمد آب برنخاسته بود فاجتمعوا الی ابی لبابة پس جمع شدند و گرد آمدند صحابه بسوی ابی لبابه فقالوا پس گفتند صحابه مر ابولبابه را انها لن تقلع این ابر هاهرگز نخواهد کشاد حتی تقوم عریانا تا آنکه برخیزی تو برهنه فتسد ثعلب مربدک بازارک پس به بندی ثعلب مربد خود را بازار خود کما قال رسول الله ﷺ چنانکه گفته است رسول خدا ﷺ و درخواسته است آن را بدعا لابد آن بوقوع آمدنی است ففعل پس کرد آن را ابولبابه و برهنه شد و بر بست آن جای را بازار خود فاستهلت السماء پس بزور ریخت باران و هر گاه که بدعای آنحضرت ﷺ باران بسیار شدی و افراط کردی و خوف ضرر پیدا شدی و مردم را از ان ملالت پیدا آمدی از حضرت رسالت ﷺ طلب صحو و کشاده شدن باران کردندی در استصحا و طلب صحو این دعا فرمودی اللهم حوالینا ولا علینا اللهم علی الآکام والظراب والجبال وبطون الاودیة ومنابت الشجر چنانکه گذشت و عادت شریف آن بود که هرگاه باران باریدن آغاز کردی جامه را از بعض بدن مبارک دور کردی تا باران بآن برسد لفظ حدیث اینست که حسر رسول الله ﷺ ثوبه و تفسیر کرده او را نووی بکشف بعض بدن چنانچه مصنف گفت و گویا که حسر متضمن این معنی است بمعنی ازاله و اسقاط مطلق نیست و چون سبب آن می پرسیدند میفرمود لانه حدیث عهد بربه بسبب آن میکنم زیرا که این باران نو آمده است از نزد پروردگار خود و الآن پیدا شده و از عدم بوجود آمده و لابد آنکه از نزد محبوب تازه برسد محب را خوش آید تا بود که خبری و اثری و نشانی تازه از وی بیابد و گفته اند

از جهت آنکه دست گناه کاری بآن نرسیده و بجائی که معصیت کنند نیفتاده و در وی این اشارت و تعلیم
است مر امت را بتقریب و ترغیب در آنچه خیر و برکت است این حدیث را در جامع الاصول از ابی داود آورده
از انس و در صحیح مسلم نیز مذکور است از وی و چون سیل در وادی عقیق که نام وادی ایست در بیرون
مدینه و در فضل و برکت او احادیث وارد شده و آنحضرت ﷺ او را دوست داشتی و آنجا برفتی و در
اشعار و قصائد ذکر وی بسیار واقع شده قال بعضهم * یا صاحبی هذا العقیق فقف به * متوالها ان کنت
لست بواله * وقال آخر * علی ساکنی البطن العقیق سلام * وان اسهرونی بالفراق وناموا * حظرتم علی النوم
وهو محلل * وحللتم التعذیب وهو حرام * وغیر آن وادی از اودیهٔ مدینهٔ مطهره روان شدی فرمودی اخرجوا
بنا بیرون برید مارا و بیرون آئید همراه ما الی هذا الذی جعله الله طهورا بسوی این وادی که گردانیده است
خدای تعالی آب وی را پاک کننده فنتطهر منه پس پاک شویم و در بعض نسخ به تشدید آمده و این مفید
مبالغه است یعنی پاک شویم و خوب پاک شویم از آب وی و نحمد الله علیه و حمد و ثنا گوئیم الله تعالی را
بر وی ظاهر آنست که اشارت هذا بوادی عقیق باشد که احادیث بطهارت و طهوریت و برکت وی ناطق اند
یا بمطلق وادی و بهر وادی که کل شیء این را فرمودی و یحتمل که اشارت بآب باران بود که در این وادیها
افتاده چه در عقیق و چه در غیر آن چه مطلق آب باران را در قرآن مجید طهور خوانده * وانزلنا من السماء
ماء طهورا * ونیز عادت شریف آن بود که چون باد و ابر بدیدی کراهت در روی مبارک وی ظاهر شدی و آمد و
شد در خانه و بیرون آن کردی و رنگ روی مبارک متغیر گشتی و مضطرب شدی بجهت آنکه مبادا در ضمن
وی عذابی باشد چنانچه بر بعض امتهای سابق نازل شده و چون باران باریدن گرفتی و خوف نزول عذاب
تسکین یافتی شاد گشتی و آن کراهت زایل شدی چنانچه در احادیث صحیح آمده است و در وقتی که باد تند
وزیدی این دعا بخواندی اللهم انی اسالک خیرها وخیر ما فیها وخیر ما ارسلت به واعوذ بک من شرها
وشر ما فیها وشر ما ارسلت به و در بعض ادعیهٔ استسقا ثابت شده که میگفت اللهم اسقنا غیثا مغیثا مریئا مریعا
غدقا مجللا عاما طبقا سحا دائما اللهم اسقنا الغیث ولا تجعلنا من القانطین اللهم ان بالعباد والبلاد والبهائم و
الخلق من اللأواء والضنک ما لا نشکوه الا الیک اللهم انبت لنا الزرع وادر لنا الضرع واسقنا من برکات السماء وانبت لنا
من برکات الارض اللهم ارفع عنا الجهد والجوع والعری واکشف عنا من البلاء ما لا یکشفه غیرک اللهم
انا نستغفرک انک کنت غفارا فارسل السماء علینا مدرارا شافعی این دعا را از سالم بن عبد الله عن ابیه روایت
کرده کذا فی المواهب بدانکه استغفار را اثری عظیم است در باب استسقا و برکت در رزق و زیادت در اموال
و اولاد چنانچه از نصوص قرآن مجید معلوم میشود و در احادیث فضل آن [illegible] آمده
است هر که لازم گیرد استغفار را بدهد او را خدای تعالی از هر تنگی فراخی و از هر اندوهی [illegible]
رساند او را از آنجا که گمان ندارد و از امیر المؤمنین علی رض مرویست که فرمود عجب [illegible]

مردم که شکایت از تنگی رزق کنند وکلیدهای رزق در دست ایشان است وان استغفار است
و نیز آمده است که بندهٔ مؤمن چون گناهی کند نکتهٔ سیاه بر دل وی به نشیند وچون
استغفار کند صیقل کرده شود دل وی وچون زیاده شود گناه زیاده شود سیاهی دل تا در گیرد دل را و تمام
کردد آن سیاهی و نیز آمده که اگر یکی باشد که هر روز هفتاد بار گناه کند وهر بار استغفار کند آمرزیده وبخشیده
کرداند او را وآنحضرت ﷺ هفتاد بار ودر بعض روایات صد بار در یک مجلس استغفار کردی وتحقیق
معانی این حدیث وبیان موجب این استغفار در رسالهٔ مرج البحرین به تفصیل ذکر کرده شده است و وصیت
است مشایخ را که هر روز هفتاد بار این کلمه ورد سازند استغفر الله العظیم الذی لا اله الا هو الحی القیوم
واتوب الیه وبعض بصیغهٔ دعا گویند واین نیز در بعض احادیث آمده است همچنین که اللهم اغفر لی وتب
علیّ انک انت التواب الرحیم ودر روایتی التواب الغفور والله الموفق وچون آنحضرت ﷺ دعای استسقا کردی
دستهای مبارک راسوی آسمان برداشتی برداشتنی بمبالغه چنانکه گذشت ومیفرمودی استجابت دعا را
طلب کنید در چند محل یکی وقت ملاقات عدو دین واصطفاف لشکر ودر برابر کفار ایستادن در غزا چه
این وقت نزول رحمت ونصرت وتائید دین وشکست کارخانهٔ کفر است پس دعا در وی مستجاب باشد دوم
وقت اقامت نماز وایستادن برای وی که این نیز افضل اوقات است وجهاد اکبر است با شیطان وجنود وی سیوم
وقت باریدن باران که این نیز وقت نزول رحمت ولطف ومهربانی ورافت پروردگار جل وعلا به بندگان وتوسیع
رزق است برایشان پس طلب مزید رحمت درین وقت اقرب بود باجابت وقبول و نیز میفرمود تفتح ابواب
السماء کشاده میشود درهای آسمان ویستجاب الدعاء وقبول کرده میشود دعا فی اربعة مواطن در چهار محل
عند التقاء الصفوف نزد ملاقات صفوف مسلمانان در جنگ با کافران وعند نزول الغیث ونزد فرود آمدن
باران وعند اقامة الصلوٰة ونزد بر پا داشتن نماز وعند رویة الکعبة ونزد دیدن خانهٔ کعبه زادها الله تعظیما
وتشریفا ودر اخبار آمده است که اول بار که نظر بر کعبه افتد هر دعائی که کند مستجاب است وگفته اند که چه
دعا درین وقت باید کرد که البته مستجاب است بعض گفته اند که ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة
حسنة وقنا عذاب النار که جامع جمیع خیرات وحسنات دنیا وآخرت است وبعض گویند که این دعا کند
اللهم ادخلنی الجنة بغیر حساب وبعض گفته اند که اللهم اجعلنی مستجاب الدعوة تا بعد ازین هر دعائی
که کند مستجاب افتد واوقات واحوال واماکن اجابت دعا بسیار است ودر کتب احادیث مذکور از انجا
باید طلب داشت والله المجیب * تنبیه * نزد امام ابوحنیفه رض در استسقا نمازی مسنون نیست همین
دعا واستغفار است بموجب قول حق تعالی * استغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا * فرمود
استغفار کنید وآمرزش خواهید از پروردگارتان که وی آمرزندهٔ گناهان است وچون استغفار کردید
میفرستد باری تعالی بر شما آسمان را یعنی باران را در حالتی که ریزنده وبارنده است و نیز در اکثر احادیث

وجوه استسقا که معلوم شد ذکر صلوة نیست الا در یکوجه که بمصلی رفت و دو رکعت کلذا ر و خطبه
خواند و این حدیث بجمیع خصوصیات خود بمرحله صحت نرسیده است یا مخصوص است بحضرت رسالت ﷺ
و نیز سنت آن بود که آنحضرت ﷺ بران مواظبت نموده باشد مع الترک احیانا و انجا ترک صلوة اکثر
است و فعل آن جز یکبار نه و بصحت رسیده است که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه استسقا کرد و در وی همین دعا و
استغفار بود و بس و اگر نمازی مسنون بودی در استسقا علم عمر رضی الله عنه بدان با عموم بلوی و قرب عهد
بزمان نبوت با ترک وی آنرا صورت نمیبندد و مراد با آنکه در استسقا نمازی نیست یعنی نماز بجماعت
و بخصوصیات دیگر مسنون نیست و الا اگر هر کدام تنها تنها نمازی بکنند و تضرع و زاری نمایند و طریقه
دعا و استغفار را با این وجه بر پا دارند درست است و حسن است و بالجمله احادیث مرویه در باب استسقا
خالی از اضطرابی نیستند و بسیاری از طرق حدیثی که مشتمل است برین خصوصیات و کیفیات نیز ضعفی نه بس
اخذ کرد ابو حنیفه بخلاصه و مقصود آنکه دعا و استغفار است و تجویز کرد نیز نماز را و اثبات ننمود
جماعت و خطبه و امثال آن را اخذ ا بالمتیقن والله اعلم و نزد صاحبیه و ایمه ثلثه در استسقا نماز
است بجماعت و خطبه و بعض گفته اند که این قول امام محمد است و امام ابو یوسف با ابو حنیفه است و نزد
امام شافعی مثل صلوة عید بتکبیرات و خطبتین بعد از نماز و نزد امام مالک نیز همچنین است الا آنکه تکبیرات
نیست و ایشان میگویند که تشبیه وی بصلوة عید که در حدیث آمده است در عدم اذان و اقامت است
نه در جمیع خصوصیات و در مذهب امام احمد روایات است مشهور تر آنچه از وی نقل کنند عدم خطبه
است و مختار اکثر اصحاب وی خطبه است قبل الصلوة او بعد ها و بعد مختار تر است یک خطبه یا دو و در
تکبیرات نیز از وی دو روایت است و نزد آنهائی که قائل اند بنماز قراءت بجهر است و تحویل ردا تنها امام راست قوم
را نیز در قول است و نزد امام ابی حنیفه هیچ یکی ازینها نیست الا دعا و استغفار و نماز فرادی اگر خواهند
و اکنون فتوی در مذهب ابی حنیفه و نیز عمل بمذهب صاحبیه است بعد ازان بدانکه اختلاف است علما را
دران که اهل ذمه باستسقا بروند و حاضر شوند یا نه مذهب ما آنست که حاضر نشوند چه مقصود استنزال
لطف و رحمت است و کافران محل غضب و لعنت و نزد ائمه ثلثه ذمیان را امر به برآمدن نکنند و اگر برآیند
منع نیز نکنند چه استسقا طلب رزق است و در رزق مؤمن و کافر همه شریکند و دعای کافر را در امور دنیاوی
احتمال اجابت دارد و باز از ایشان دو روایت است با مسلمانان همراه برآیند یا روز دیگر بعض گویند اگر
با مسلمانان همراه برآیند فتنه و عذابی بر ایشان نازل گردد که مسلمانان را نیز در گیرد بحکم و اتقوا فتنة
لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة * و بعض گویند که اگر روز دیگر برآیند شاید که نزول باران همان
روز اتفاق افتد و بگویند که بدعای ما آمد نه شما و مذهب حنفی ظاهر تر است چه اگر ساحت محل دعا از
لوث شرک و ظلمت کفر منزه باشد بهتر و بقبول و اجابت نزدیکتر است و فی دعاء المسلمین کفایة و گفته اند

که مقصود اصلی و مطمح نظر در استسقا باید که اتباع سنت و اقامت مراسم عبودیت باشد و انزال مطر و استجابت دعا فضل اوست والمنة والفضل العظیم * فصل * در عبادات سفر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدانکه اسفار پیغمبر صلی الله علیه وسلم بسیار بود امامجموع آن از چهار نوع خالی نبودی یا سفر هجرت بود از مکه بمدینه و این یکبار بیش نبود و این اول سفر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود بعد از ظهور نبوت یا سفر عمره بود که از مدینهٔ مطهره بعد از هجرت بقصد عمره بمکهٔ معظمه آمد اول در عام حدیبیه آمد و بقیهٔ مشرکان مکه بتمام بقصد محاربه و مقاتلهٔ وی صلی الله علیه وسلم برآمده از عداوت و شقاوت دادند و نگذاشتند که بمکه در آید و عمره بجا آرد و در آخر بصلح انجامید و هم در حدیبیه از احرام برآمده بمدینه بازگشت و قرار یافت که سال دیگر باداء عمره بمکه بیاید پس آمده و عمره را گذارده برگشت و این قضیه بطولها در کتب احادیث و سیر مذکور است و آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو عمرهٔ دیگر نیز کرد در آنجا سفری دیگر مخصوص برای عمره نبود یکی در ضمن سفر حج بود دیگر بعد از فتح مکه که از جعرانه آمد که بر یک مرحله از مکهٔ معظمه است و بالجمله سفر آنحضرت صلی الله علیه وسلم سفر هجرت بود یا سفر عمره بود یا سفر حج بود که بعد از فرضیت حج سال دیگر آمد و حج گذارد و برگشت یا سفر جهاد و این سفر غالب بود و مجموع غزوات آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بنفس شریف خود رفت بیست و هفت بود و آنکه مقاتله کرد در وی نه و سفر فتح مکه داخل اینست و سرایا که جماعت از صحابه را میفرستاد چهل و هفت و چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم را سفر پیش آمدی قرعه زدی میان امهات مؤمنین هر کرا قرعه آمدی با خود بسفر بردی اگرچه بمذهب مختار قسم و رعایت نوبت میان نسا بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم واجب نبود بلکه از نزد باریتعالی مخیر بود هر کرا خواهد نزد خود بطلبد هر کرا نخواهد نطلبد و رعایت نوبت که نگاه میداشت محض کرم و تفضل بود از وی در حق ایشان و با وجود آن حفظ و رعایت عادت تفضل و تکرم تا باین حد کردی که قرعه زدی میان ایشان صلی الله علیه وسلم و اما در سفر حج مجموع نسا را برابر خود بردی تا باداء مناسک حج و اقامت این عبادت عظمی فائز و بهره مند گردند و عادت شریف چنان بود که سفر در اول نهار کردی تا مردم باسایش و فراغ بمنزل رسند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم دوست میداشت که روز پنجشنبه سفر کند چنانچه در جامع الاصول از ابی داؤد از کعب بن مالک رضی الله عنه روایت کرد که گفت کم بودی که رسول خدا صلی الله علیه وسلم بیرون می آمد به سفر مگر روز پنجشنبه و در مشکوٰة از بخاری آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیرون آمد روز پنجشنبه در غزوهٔ تبوک و دوست میداشت که بیرون آید روز پنجشنبه و در بعض روایات آمده کان یحب ان یخرج یوم الخمیس اذا خرج و در بعض روایات سفر آنحضرت صلی الله علیه وسلم روز دوشنبه نیز آمده و دعا میکرد که خداوندا امت مرا برکت بخش در بامداد روز پنجشنبه و دعا ببرکت در شان شنبه نیز مرویست باین لفظ که فرمود بارك الله لی سبتکم وخمیسکم کذا فی احیاء العلوم ولیکن تخصیص پنجشنبه در باب سفر است اما مضمون این حدیث بخصوص که در متن مذکور است در شان بامداد است مطلقا چنانکه حدیث صخر بن وداعة

الغاملي در جامع الاصول و مشكوة آمده اللهم بارك لامتي في بكورها اينجا هم روايت مذكوره و همين مذكور نيست و حديث دعاي بكور يوم خميس مكرر بكر باشد اما در اينجا نيست والله اعلم بدانكه آنچه مشهور و متعارف است در دين مذكور و مسطور است در كتب معتبره احاديث همين است وليكن در بعض كتب روايت كرده اند كه مردي نزد آنحضرت صلى الله عليه وسلم در آخر ماه باراده سفري آمد و وداع كرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرمود كه آيا ميخواهي كه زيان كند صفقه تو و نقصان كند بيع تو گفت لا يا رسول الله ميخواهم فرمود پس صبر كن تا ماه نو كني پس تر تاخير كن تا روز دوشنبه يا پنجشنبه بركت دهد خدا تعالى در بيع تو و سود كند صفقه تو و ظفر شود چون سفر كنيد روز دوشنبه كنيد و نيز مشهور است در مردم كه در حديث آمده وليكن تحقيق آنست كه قول امير المؤمنين علي است رض لا تسافروا والقمر في العقرب اينجا بعض محدثان ميگويند كه قمر نام شخصي بود از قطاع الطريق كه باين كار مشهور بود و عقرب نام قريه در طريق و بعضي اين را بر ظاهرش كه نزول كوكب قمر در برج عقرب باشد گذاشته و ديد اينست لفظي كه شيخ جلال الدين سيوطي در جمع الجوامع از علي رض آورده كه لا تسافروا في المحاق ولا بنزول القمر في العقرب وليكن اثري ديگر هم از امير المؤمنين علي رض آورده كه متوجه لشكر بود يكي گفت امروز بايد رفت فلان روز بر ونيد فرمود هلا اگر شمشير زده ميشد من بودي به همان شمشير كرده است زدمي چندين عمر در حضرت ابو القاسم محمد صلى الله عليه وسلم بوديم و هرگز در آنحضرت نشنيديم كه مذكور شده باشد كه فلان روز بايد رفت نه فلان و بالجمله اتباع احكام نجوم در سعادت و نحوست ايام نه عادت سلف و شيمه اهل دين است آنچه در سنت واقع شده اختيار كرده و توكل بر پروردگار رب العزة جل جلاله نموده و بدانچه از آداب سفر است از استخاره و ادعيه ماثوره تمسك كرده عزيمت بايد نمود و آنچه گويند در روز شنبه بدان ناحيه نبايد رفت و روز يكشنبه در فلان چيزي نيست و اصلي ندارد وليكن در بعض كتب از ابن عباس آورده كه گفت گفت رسول خدا صلى الله عليه وسلم ايام همه از آن خداست ليكن بعضي از آنها را سعود آفريده و بعض را نحوس چنانكه همه خلق بندگان ويند ليكن بعض را براي بهشت آفريد و بعض را براي دوزخ و هيچ ماهي نيست مگر آنكه در وي هفت روز نحس است پس از آن بشمرد آن هفت روز را سوم و پنجم و سيزدهم و شانزدهم و بيست و يكم و بيست و چهارم و بيست و پنجم و در هر يكي از حوادث و بلاها كه بر انبيا و امم سابقه نازل شده ذكر كرده و بصحت رسيده كه مراد از يوم نحس مستمر كه در قرآن مجيد واقع شده روز چهارشنبه است و از امير المؤمنين علي رض روايت كرده اند كه عاقل را بايد كه در اين ايام مذكور شراي بهائم و خدام و دخول بر نسا و كشيدن اظفار و لبس ثياب جديد و نكاح و تزويج و سفر نكند اينچنين نقل كرده اند والله اعلم [illegible] فرستادي در اول نهار ايشان را روان كردي چنانچه ابوداؤد و ترمذي از حديث صخر بن وداعه آورده اند كان اذا بعث سرية او جيشا بعثهم في اول النهار الحديث مجموع يعني همه مسافران را [illegible] كه

رواید امر کردی که چون سه نفر باشید یکی را امیر و مهتر خود سازید چنانچه ابوداؤد از ابی سعید و
ابی هریره آورده است و حکمت درین آنست که تا در وقت رکوب و نزول و اختیار منزل و غیر آن خلاف و نزاعی راه
نیابد و همه متفق در یک راه و روش باشند و امیر را باید که طریقهٔ مصلحت و نصیحت و رفق و اعانت و
مهربانی با رفقا مرعی دارد و در حکایات مشایخ می آرند که جماعهٔ از ایشان قصد سفری کردند و در تعیین
امیر متردد بودند تا کراما زند یکی از ایشان کفت که امیر شما من باشم یاران از طلب امارت وی
تعجب کردند و او را امیر ساختند و چون بر آمدند هر کاری و خدمتی که می بایست کرد وی میکرد
اکر میکفتند که ما را نیز بکذار تا خدمتی بکنیم آخر فرمودی نه من امیر شما ام و شما مامور لابد هر چه
امیر فرماید بر حکم وی باید رفت و تا دیب وی شد سید القوم خادمهم که فرموده است این خواهد
بود و چون این حدیث بر طریق شرطیه آورده و فرموده چون سه نفر باشید یکی را امیر سازید ازینجا
مفهوم کرد که لازم نیست که البته سه نفر باشند اکر باشند اینچنین کنند شاید که مسافرت یک کس
و دو کس نیز روا بود حدیث دیکر آورده که نهی فرموده از تنهائی کردیدن چنانکه بخاری و ترمذی
از ابن عمر آورده اند که کفت پیغمبر خدا ﷺ اکر مردم بدانند از شر حال تنهائی در سفر
آنچه من میدانم هرکز سیر نکند هیچ سواری بشب تنها و نهی از تنهائی چه باشد بلکه از دو و سه
نیز نهی میکرد و میفرمود از برای تعلیم و تفهیم حال یک کس و دو کس که سفر کنند تا سه کس جمع نشوند
الراکب شیطان والراکبان شیطانان یکسوار که تنها سفر کند یک شیطانست و دو سوار که سفر کنند دو
شیطانند والثلثة رکب و سه سوار که مجتمع شوند در سفر جماعت اند اخرجه الموطا وابوداؤد
والترمذی عن عمر بن شعیب عن ابیه عن جده و در تاویل این حدیث کفته اند که چون سفر واحد و اثنین
منهی عنه است و هر که از تکاب منهی عنه کند تابع شیطان است بدین اعتبار فرمود که واحد و اثنین
شیطانند یا مراد آن بود که با ایشان شیطان است چنانچه در حدیث دیکر از موطا از سعید بن المسیب آمده که
شیطان قصد میکند بیکی و دو و میفکند در وسواس و ضلالت می اندازد ایشان را و چون سه کس شدند قصد
نمیکند و باز میماند از ایشان و در مشکوة از ابن عباس آورده که کفت رسول خدا ﷺ بهترین رفیقان
چهار کس اند رواه الترمذی وابوداؤد والدارمی و طیبی میکوید یعنی اکر رفقای سفر چهار کس باشند بهتر از سه
کس اند زیرا که اکر یکی از ایشان مریض شود و خواهند که یکی از رفقای او وصی سازد دو کس شاهد آن شوند بخلاف
آنکه سه کس بوند و میکوید شک نیست که فوق اربعه بهتر از اربعه اند و هر عدد بهتر از ما تحت خود
است و درین وجه استحباب اجتماع سه کس نیز کفته اند که اکر یکی بکاری بیرون رود دو کس بیکدیکر مشغول
و مانوس باشند و وحشت راه نکشند و اکر بر هر دو کار لاحق شود و هر دو بیرون روند تخصیص حال او دیکری رود
متاع و منزل تنها نماند و از برای علت دیکر نیز و جهی معلوم کرده اند و ابن جریر از عایشه رض می آرد

که آنحضرت چون سفر خواستی کرد وضو کردی و دو رکعت گذاردی و از انس رض آورده اند که چون
سفر را در حرکت آمدی و از نشستگاه خود برخاستی این دعا خواندی اللهم الیک توجهت و بک اعتصمت
اللهم اکفنی ما اهمنی و ما لا اهتم له اللهم زودنی التقوی و اغفر لی ذنبی و وجهنی للخیر اینما توجهت و
مالک در موطا آورده که چون پای مبارک در رکاب نهادی گفتی بسم الله و ابوداؤد و ترمذی از ابن
عمر می آرند که چون بر پشت مرکب راست شدی گفتی سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین
و انا الی ربنا لمنقلبون و گفتی الحمد لله الحمد لله الحمد لله الله اکبر الله اکبر الله اکبر سبحانک انی ظلمت
نفسی فاغفر لی انه لا یغفر الذنوب الا انت اللهم انا نسألک فی سفرنا هذا البر و التقوی و من العمل ما ترضی
اللهم هون علینا سفرنا هذا و اطو عنا بعده اللهم انت الصاحب فی السفر و الخلیفة فی الاهل و المال اللهم
انی اعوذ بک من وعثاء السفر و کآبة المنقلب و سوء المنظر فی الاهل و المال و چون از سفر باز گشتی همین
دعا خواندی و در آخر این کلمات زیاده کردی آیبون تائبون عابدون لربنا حامدون این روایت ابی
داؤد و ترمذی است و در روایت ترمذی بعد قوله فی الاهل این زیادتی نیز آمده است که اللهم اصحبنا فی
سفرنا و اخلفنا فی اهلنا و بعد آیبون انشاء الله و همچنین است در روایت مسلم الا قوله سبحانک انی ظلمت
نفسی تا الا انت و در روایت ترمذی و ابوداؤد و نسائی از کردن انگشت نزد خواندن این دعا نیز آمده و
ترمذی و ابوداؤد از علی بن ربیعه می آرند که گفت حاضر شدم علی مرتضی را رض در حالتی که آورده شد مرکب
وی تا سوار شود پس چون بنهاد پای خود را در رکاب گفت بسم الله و چون راست نشست بر پشت وی گفت
الحمد لله سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین و انا الی ربنا لمنقلبون پستر گفت الحمد لله سه بار پستر گفت
سبحانک اللهم انی ظلمت نفسی فاغفر لی انه لا یغفر الذنوب الا انت پستر بخندید علی مرتضی رض
علی بن ربیعه میگوید گفتم از چه خندیدی یا امیر المؤمنین فرمود دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که
کرد مانند آنچه من کردم پس گفتم یا رسول الله از چه چیز خندیدی فرمود تعجب میکند پروردگار
تعالی از بندهٔ خود چون میگوید اغفر لی ذنوبی انه لا یغفر الذنوب غیرک کذا فی جامع الاصول
و چون در راه بر مکانی بلند بالا رفتی با جمیع صحابه تکبیر گفتی و چون از بلندی فرود آمدی
تسبیح گفتی اخرجه البخاری عن جابر و ابوداؤد و النسائی عن ابن عمر و ابن عمر گوید نهادم من
درود را بالای آن و این سنت مستمرهٔ آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم قولا و فعلا و گفته اند که وجه تکبیر در وقت
صعود آن باشد که چون درین وقت در نفس آدمی علوی و رفعتی پیدا میشود یاد کند کبریای حق
را جل و علا تا آن خاطر در آن حالت فرونشیند و پست گردد و وجه تسبیح در وقت نزول تنزیه و تقدیس
و تعالی است از تغیر و تنزل و دوام و بقای او بر علو و کبریای سبحانه و در حصن حصین رمز
کتب ستة آورده که و اذا استشرف علی واد هلل و کبر و چون بر دیهی یا شهری مشرف شدی و خواستی

که در این موضع در آید این دعا خواندی اللهم رب السموات السبع وما اظللن ورب الارضين السبع
وما اقللن ورب الشياطين وما اضللن ورب الرياح وما ذرين فانا نسألك خير هذه القرية وخير اهلها
ونعوذ بك من شرها وشر اهلها وشر ما فيها روایت کرد این حدیث را در حصن حصین از نسائی و ابن حبان و مستدرک
حاکم و گاه گفتی اللهم انی اسألك من خير هذه وخير ما جمعت فيها واعوذ بك من شرها وشر ما جمعت فيها اللهم
ارزقنا جناها واعذنا من وباها وحببنا الى اهلها وحبب صالحي اهلها الينا این را نیز در حصن حصین و
طبرانی در معجم اوسط روایت کرده باندکی تفاوت و در مجموع اسفار نماز فرض رباعی را که ظهر و عصر
وعشا است نه نماز ثنائی را که فجر است و ثلاثی را که مغرب است بقصر بطریق تنصیف گذاردی و ثابت نشد
که وقتی نماز رباعی را در سفری باتمام گذارده و حدیثی که مرویست از ام المؤمنین عایشه رض ان النبی
ﷺ كان يقصر فی السفر ويتم بود پیغمبر خدا ﷺ که قصر میکرد نماز را و دو رکعت میگذارد در بعض
اسفار و تمام میکرد یعنی چهار رکعت میگذارد در بعض دیگر یا در بعض اوقات در سفر واحد قصر میکرد
و در بعض اتمام چنانچه در روزهٔ رمضان در سفر فرمود و یفطر و یصوم گاهی افطار میکرد و گاه روزه میداشت
این حدیث را دار قطنی از عایشه رض آورده و دعوی صحت آن کرده و حدیثی دیگر نیز آورده و حکم بحسن
آن نموده که گفت بیرون آمدم با پیغمبر خدا ﷺ برای عمره در رمضان پس افطار کرد آنحضرت ﷺ
و من روزه داشتم و وی قصر کرد و من اتمام پس گفتم بابی انت وامی یا رسول الله تو افطار کردی و من روزه
داشتم و تو قصر کردی و من تمام گذاردم فرمود احسنت یا عایشه و صاحب مشکوٰة جزو این حدیث را
که متعلق بقصر و اتمام است از شرح السنه نیز نقل کرده و مصنف در رد آن میگوید که آنحدیث که از عایشه
رض مرویست و دعوی صحت آن کرده اند بصحت نه پیوسته والله اعلم بدانکه در جواز قصر صلوٰة رباعی
در سفر هیچکس را خلافی نیست و علمای امت اجماع دارند بران ولیکن نزد امام ابوحنیفه این قصر
واجب است و فرض وقت بر مسافر دو رکعت است و عزیمت همین است و اگرچه آن را رخصت نیز نامند ولیکن
تسمیهٔ وی برخصت بمجاز است نزد ایشان چنانکه در اصول علم فقه معلوم شده است و اگر مسافر چهار رکعت گذارد
جایز نیست نزد ایشان مگر آنکه قعدهٔ اولی بجا آورده باشد که آن در حقیقت قعدهٔ اخیره است اگرچه بترک
سلام آثم گردد و اگر قعدهٔ اولی نکرد نماز جایز نیفتد و اعادهٔ آن لازم گردد و مذهب امام مالک نیز چنانکه
در رسالهٔ ابن ابی زید که در مذهب ایشان است مفهوم گردد همین است زیرا که گفته است ومن سافر اربعة برد وهی
ثمانية واربعون ميلا فعليه ان يقصر الصلوة ويصلي ركعتين و از بعض شروح معلوم میشود که مذهب ایشان موافق
مذهب امام شافعی و امام احمد است که قصر رخصت است و مصلی مخیر است که قصر کند یا اتمام و اصل
فرض اتمام است و دلیل ایشان ظاهر قول خداوند تعالی است * واذا ضربتم فی الارض فليس عليكم جناح ان
تقصروا من الصلوٰة * و ظاهر این اداء دلالت بر تخفیف و رخصت کند نه بر ایجاب و لزوم و نیز قیاس کنند

نماز را بر روزه چنانکه روزه در سفر عزیمت است و افطار رخصت حکم نماز همچنین باشد و حدیث عایشه رض
که مذکور شد نیز دلیل آرند ولیکن در صحت آن حدیث سخن است چنانکه معلوم شد و از امیر المؤمنین
عثمان رض منقول است که در ایام حج در منی چهار رکعت گذارد و صحابه در آنجا حاضر بودند و با وی
بگذاردند و از عایشه رض نیز آمده که او تمام میکرد و حنفیه گویند که عبارت لا جناح علیکم نص نیست در
تخفیف و اختیار این عبارت بجهت آنست که چون مسلمانان کمال ولع و شغف داشتند بر طاعت و عبادت و
تکثیر و اتمام آن گویا در قصر تقصیری و حرجی خیال میکردند پس فرمود هیچ حرجی و گناهی در تقصیر
نیست و اینکه دو رکعت حکم تمام دارد بلا قصر چنانکه بعض علما که قائلند بر وجوب سعی بین الصفا
والمروة در قول حق تعالی # فلا جناح علیه ان یطوف بهما # مثل این گفته اند و قیاس بر صوم فاسد است زیرا که
قضای او لازم است و این علامت وجوب و عزیمت بودن اوست بخلاف شفع ثانی در نماز سفر پس معلوم شد
که واجب نیست و نیز گویند این قصر که درین آیت مذکور است قصر احوال است نه قصر اعداد چنانکه در
صلوة خوف است که استدبار و التزام مکان و جز آن در آنجا ساقط است و از حضرت پیغمبر ﷺ بطریق شهرت
مرویست که همیشه در سفر قصر کردی و هرگز چهار رکعت نگذاردی و مسلم از عایشه رض بطرق متعدده
روایت کرده که گفت فرض نماز در اول دو رکعت بود در سفر و حضر پس مقرر داشته شد در سفر همان
دو رکعت و زیاده کرده شد در نماز حضر ازینجا معلوم گردد که نماز دوگانی در سفر رخصت نیست که
بعد از فرضیت چهارگانی واقع شده باشد بلکه اصل همان است و در حضر چیزی بران افزود و نسائی و
ابن ماجه نیز از امیر المؤمنین عمر رض آورده که گفت صلوة سفر دو رکعت است و صلوة اضحی دو رکعت و صلوة
فطر دو رکعت است و صلوة جمعه دو رکعت تمام غیر قصر بر لسان محمد ﷺ و همچنین روایت کرد ابن حبان در
صحیح خود و مسلم از ابن عباس آورده که گفت فرض کرد خدای تعالی نماز را بر زبان پیغمبر شما ﷺ
در حضر چهار رکعت و در سفر دو رکعت و در خوف یک رکعت و روایت کرد طبرانی باین لفظ که فرض کرد
رسول خدا ﷺ دو رکعت در سفر چنانکه فرض کرد در حضر چهار ذکر فی الاحادیث الشیخ ابن الهمام
و نیز مسلم روایت کرد از عمر رض که گفت فرمود پیغمبر خدا ﷺ این یعنی قصر صلوة در سفر صدقه
است که تصدق کرده است پروردگار تعالی بر شما پس قبول کنید صدقه او را و گویند که تصدق در آنچه
قابل تملیک نبود اسقاط محض است و نیز چون مولی تعالی بکرم خود تخفیف و تیسیر کرد و اسقاط نمود
تشدید بر نفس و اختیار اشد جرأتی بود که لایق مقام بندگی نباشد بخلاف صوم مسافر که در وی نیز
بموافقت مسلمین آسانیست چنانکه در افطار و لهذا امام شافعی و احمد با وجود تجویز قصر و اتمام قصر را احب
دارند و همچنین افطار را در صوم از جهت همین وجوه که مذکور شد و آنانکه گفته اند که عثمان رض در منی چهار
رکعت گذارد و صحابه در ان با وی موافقت کردند در صحیح بخاری از ابن عمر رض می آرد که گفت گذاردم

با پیغمبر صلی الله علیه وسلم بمنی دو رکعت وبا ابی بکر وعمر دو رکعت وبا عثمان رضی الله عنه در اوایل خلافت دو رکعت گذاردم بعد از ان اتمام میکرد عثمان رض گفته اند که مدت قصر وی در اول خلافت شش یا هشت سال بود علی خلاف فیها وهم در صحیح بخاری مذکور است که حضرت صلی الله علیه وسلم دو رکعت گذارد در منی با وجود آنکه امن تمام داشت وخوفی درمیان نبود ونیز مذکور است که چون عثمان رض چهار رکعت گذارد عبد الله ابن مسعود رض استرجاع کرد یعنی گفت انا لله وانا الیه راجعون اشارت کرد بوقوع مصیبت بفوات سنت در دین پستر گفت گذاردم با رسول خدا صلی الله علیه وسلم بمنی دو رکعت وگذاردم با ابوبکر صدیق وبا عمر بن الخطاب رض هم درمنی دو رکعت کاشکی از این چهار رکعت دو رکعت متقبله نصیب من بودی تعریض بعثمان رض کرد واظهار کراهت از مخالفت عمل مقرر که قصر است وگفتند یا ابن مسعود پس تو چرا کردی وموافقت نمودی فرمود الخلاف شر یعنی مخالفت با امام عصر در انچه بکند خوب نیست واز ینجا احتمال جوازی برای اتمام معلوم کرد دچه سکوت ابن مسعود وصحابهٔ دیگر در غیر جائز روا نبود اکنون در توجیه اتمام عثمان رض وجواز آن از وی وجوه گفته اند بعض گویند که وی تاهل کرد بمکه وزوجه گرفت ووی امیر المومنین بود وبادشاه چون در مملکت بگردد مسافر نشود وبهر موضع که رود خانهٔ اوست یا وی عزم اقامت کرد بمکه ورد کرده شده است وجه اول بآنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم با زوجات خود سفر میکرد وحال آنکه اتمام نکرد خصوصا در سفر حج که با مجموع زوجات تشریف آورده بود وثانی بآنکه وی صلی الله علیه وسلم احق واولی بود بدان وثالث بآنکه اقامت بمکه بر مهاجرین چنانکه گفته اند حرام است وبصحت رسیده است از عثمان رض که مسارعت میکرد در خروج از مکه مبادا که ظن اقامت شود در وی وحال آنکه اکثر اینها مجرد احتمالات است غیر مقرون بروایت ووجوه دیگر آنست که شاید عثمان رض قایل باشد بآنکه قصر چنانچه از ظاهر آیهٔ کریمه مفهوم کردد مخصوص است بحالت خوف وچون امن باشد اتمام افضل بود وجوابداده شده است ازینوجه بحدیث عمر رض که پرسید از حضرت که یا رسول الله حق تعالی فرمود قصر کنید اگر بترسید از کافران وما امروز ایمنیم از ایشان فرموده صدقه تصدق الله تعالی بها فاقبلوا صدقته ونیز آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمن تر از عثمان بود بمنی وقصر کرد وقید مذکور در آیت اتفاقی است ومبنی بر واقع واکثر واغلب احوال مسافران خوف است ونیز گویند که گذاردن عثمان رض چهار رکعت را بسبب آن بود که در ان سال اعراب واهل بدو که بتفصیل احکام وعلم بدان بر وجه کمال وتمام نمیرسند بسیار حاضر آمده بودند پس خوف داشت وی رض که بدانند ایشان را که فرض نماز چهار رکعت است وبیهقی حدیثی نیز از عبد الرحمن بن عوف روایت کرده که عثمان رض بعد از گذاردن چهار رکعت خطبه خواند واعتذار کرد که قصر سنت رسول خدا است صلی الله علیه وسلم وصاحبیه رض ولیکن درین سال اعراب بسیار آمدند ترسیدم که قصر را در جمیع اوقات سنت بگیرند وبعض گویند مذهب امیر المومنین عثمان رض آن بود که قصر

مخصوص است بکسی که شاخص سفر باشد در طریق اما آنکه در اثنای سفر اقامت کند بمکانی چند روز
در آنجا باید اگر چند نیت اقامت نکند حکم مقیم دارد و اتمام کند و بعض گفته اند که اصح تاویل
عثمان در جواز اتمام و عایشه رض نیز که گاهی چهار رکعت میگذارد آنست که ایشان باین عقیده بودند
که آنحضرت ﷺ مخیر بود میان قصر و اتمام و اختیار وی ﷺ قصر را از جهت اختیار یسر و شفقت برامت
بود و ایشان اخذ بشدت کردند بر نفس خود و بیهقی از طریق عروة بن الزبیر حدیثی روایت کرده که
عایشه رضی الله عنها در سفر چهار رکعت میگذارد پس گفتم یا ام المومنین چرا دو رکعت نگذاردی گفت
یا ابن اختی بر من چهار رکعت گذاردن متعسر نیست و مشقتی در آن نمی بینم ازینجا ظاهر شود که سبب اتمام
عایشه رض آن بود که مذهب وی قصر است بر تقدیر مشقت و اتمام بر تقدیر راحت والله اعلم و بالجمله
علما را اختلاف است درین باب مذهب حنفیه آنست که قصر واجب است خواه مشقت باشد یا نی سائر باشد
یا نازل خائف باشد یا آمن و سفر طاعت بود یا معصیت و همچنین در سایر رخص سفر و از عادات حضرت نبوی
ﷺ آن بودی که در سفر بنماز فرض اکتفا کردی و محفوظ نیست که در سفر نماز سنت گذارده باشد نه پیش
از فریضه و نه بعد از فریضه مگر دو رکعت سنت صبح و مگر نماز وتر که در سفر و حضر آن را یعنی سنت فجر و
وتر را ترک نکردی و در فصل سنن رواتب از ابن عمر گذشت که گذارد آنحضرت ﷺ بعد از ظهر و مغرب
در سفر دو رکعت و در خلاف آن نیز گذشت و وجه تطبیق نیز مذکور شد و بالجمله علما را اختلاف است
در نوافل بر چند قول ترک و اتیان و فرق میان رواتب و نوافل مطلقه مثل نماز ضحی و تهجد و مانند آن و بعض
قصر نیز جایز دارند و بعض فرق کنند میان حالت سیر و نزول و اقوال علمای حنفیه نیز مختلف است و
بعض فرق کنند در نوافل قبل الصلوة و بعد الصلوة و گویند که نوافل قبل الصلوة مفصول اند از فرض
باقامت پس گمان برده نمیشود که ازین نماز است گویا از حکم رواتب بدر میرود بخلاف بعد الصلوة که
متصل است بدان و از وی است صورة و معنی و قول مصنف مگر دو رکعت سنت صبح مدخول است بروایت ابن
عمر که گذشت و بحدیث براء بن عازب که بیاید و از ابن عمر اینچنین نیز آرند که باز گذاردن نوافل بر
زمین منع میکرد نه بر راحله و بعض این را وجه تطبیق میان روایات مختلفه که از وی رض آمده نیز ساخته اند
والله اعلم و دلیل گذاردن مطلق نوافل غیر رواتب حدیث ام هانی است که آنحضرت ﷺ روز فتح مکه
در خانه او هشت رکعت گذارد و نماز تهجد گذاردی بر پشت مرکب عن ابن عمر رض قال کان رسول الله بود
رسول خدا ﷺ یصلی فی السفر میگذارد در سفر علی راحلته در شتر خود حیث توجهت به میرود هر جانب که
میبرد راحله آنحضرت ﷺ را یومی ایماء در حالتی که اشارت میکرد برکوع و سجود صلوة اللیل نماز شب
را بلکه هر نماز نفل را الا الفرائض مگر نمازهای فریضه را در صحیح بخاری نفی صلوة فریضه بر پشت
راحله از ابن عمر و غیر وی آورده است و یوتر علی راحلته و نماز وتر میگذارد بر راحله خود اینچنین آمده است

از ابن عمر و امام محمد در موطای خود آثار کثیره از ابن عمر و غیر وی از صحابه و تابعین آورده که از برای
وتر از مرکب فرود می آمدند و نیز می آرد که مجاهد گفت صحبت داشتم ابن عمر را از مکه تا بمدینه و
میگذارد همه نمازها را بر شتر خود متوجه بجانب مدینه و ایما میکرد برکوع و سجود و سجود را پست تر از رکوع
میکرد مگر نماز فرض را و وتر را که از برای فریضه و وتر فرود می آمد و پرسیدم من او را از این گفت بود
رسول خدا ﷺ که میکرد همچنین و این ثابت است که رسول ﷺ در حالتی که نماز را قصر کردی و آن حالت سفر
است نماز شب را ترک نکردی و یگذاردی آن را گاهی بر زمین و گاهی بر پشت راحله انتهی کلام معلوم شد از انکه گفت
نماز تهجد را گذاردی ما نا که مقصود تاکید است و چون نفی گذاردن سنت در سفر کرد از ان حضرت ﷺ
استدلال کرد آن را بقول خود اما از جماعتی از صحابه ثابت شده که در سفر نماز سنت را میگذاردند چنانچه
از آثاری که در موطا آمده است معلوم کردد و طحاوی الاطلاق نیز روایت کرده اند که کان اصحاب رسول الله
بودند اصحاب رسول خدا ﷺ یسافرون سفر میکردند فیتطوعون قبل المکتوبة وبعدها پس
نفل میگذاردند پیش از نماز فریضه و بعد از وی و این احتمال عموم رواتب و غیر رواتب و تخصیص بغیر
رواتب هردو دارد اما ابن عمر نگذاردی سنت را و از وی نیز در بعض روایات گذاردن سنت آمده است و نیز
آمده است که اگر کسی بگذارد وی منع نیز نکردی اما نماز شب را ترک نکردی چنانچه عادت پیغمبر بود ﷺ
و طریقهٔ وی بود رضی در راه بسنت و متابعت و کمال تمسک بدان و مصنف میگوید اما اگر کسی بگذارد روا بود و
تطوعی باشد مطلق نه راتبه این بر تقدیری که آثار در گذاردن آن بطریق سنت مروی نباشد و مراد مصنف
آن مینماید که آنها که گذارده اند بطریق تطوع مطلق گذارده اند و اگر در حدیثی هم از حضرت ﷺ
آمده باشد آن نیز بهمین طریق است والله اعلم و از براء بن عازب چنانچه ابوداؤد و ترمذی آورده اند
منقول است که گفت سافرت مع النبی سفر کردم با پیغمبر خدا ﷺ ثمانی عشر سفرا هژده سفر فلم اره
یترک پس ندیدم او را که ترک میکرد رکعتین دو رکعت را عند زیغ الشمس قبل الظهر نزد یک میل آفتاب
و زوال وی پیش از نماز پیشین قال الترمذی هذا حدیث غریب گفت ترمذی این حدیث براء بن عازب
حدیث غریب است و ضعفی دارد از جهت ابی بصرهٔ غفاری که راوی است از براء بن عازب و نام او معروف نیست
بدانکه غرابت منافات ندارد با صحت نعم چون نام راوی معروف نیست بسبب جهالت آن ضعفی بوی راه یابد
و اگر غرابت بمعنی شذوذ بود چنانکه بعض بران اطلاق کرده اند منافی صحت بود و تمام کلام در مقدمه
گذشت فتذکر و هم ترمذی میگوید که و سالت عنه محمدا و سوال کردم از این حدیث محمد ابن اسماعیل بخاری را
فلم یعرفه پس نشناخت بخاری این حدیث را الا من حدیث اللیث بن سعد مگر از حدیث لیث بن سعد و راه
حسنا و دیده و دانست بخاری این حدیث را حسن و بعض شراح میگویند که این دو رکعت صلوة فیء زوال بود
اما معلوم شد که صلوة فیء زوال چهار رکعت آمده است نه دو مگر آنکه او را قصر کرده باشد در سفر و از اینجا بقصر

نماز سنت استیناسی توان یافت و نیز ترمذی میگوید که از ابن عمر آمده که تطوع نمیکرد و نیز آمده که میکرد و میگفت
که آنحضرت ﷺ نیز کرده اند از اینجا است اختلاف اهل علم از صحابه وغیرهم اگر نکنند رخصت است و اگر بکنند
افضل انتهی و این قول ترمذی قولی فصل است و مجمل این مبحث است ماناکه حق نیز همین باشد والله
اعلم و در فصل رواتب کلام متعلق باین باب کذشته است فتذکر و عادت حضرت نبوی ﷺ در سفر چنان
بود که نماز سنت را بر پشت مرکب کذاردی هر سو که رفتی اگرچه بر جانب قبله نبودی و در رکوع و سجود
ایما کردی اول خود مصنف نفی کذاردن سنت از آنحضرت ﷺ کرد دیگر این چیست مگر مراد نماز سنت
غیر رواتب باشد یا آنجا که نفی کرد کذاردن بر زمین باشد و نیز کذاردن غیر فرایض بر پشت مرکب بایما
از حدیث ابن عمر معلوم شد احتیاج باین تکرار چیست مگر آنکه از برای توطیه و تمهید قول او باشد که
گفت و در مسند امام احمد و سنن ابی داؤد ثابت است که در حالت تکبیر افتتاح روی مبارک را سوی
قبله کردی و باقی نماز بهر سو که جانب سفر بود و مرکب رفتی کذاردی و بالجمله کلام مصنف درین مقام خالی
از تکراری نیست و چون سبب کذاردن سنت را بر پشت مرکب بیان کرد بجواز کذاردن فریضه نیز بجهت
عذر مطر بیان فرمود و گفت و در حدیثی مستقیم الاسناد ترمذی روایت کرده که بسبب باران یکبار پیغمبر
بر پشت مرکب نماز فرض کذارده و صحابه همه سواره اقتدا کردند و لفظ حدیث اینست و چون حکم
این حدیث خالی از نادرتی و خلاف قیاسی نبود لفظ حدیث بعینه از لفظ ترمذی نقل کرده و گفت انتهی النبی
رسید پیغمبر خدا ﷺ الی مضیق بسوی تنگی یعنی راه تنگ مثل درهٔ کوهی یا غیر آن والله اعلم هو واصحابه
او و اصحاب او ﷺ وهو وهو علی راحلته و آنحضرت ﷺ بر شتر خود بود والسماء من فوقهم و باران بالای ایشان می
بارید والبلة من اسفل منهم و تری و گل ولای پایان ایشان بود چنانچه مجال فرود آمدن و بر زمین نماز
کذاردن نبود فحضرت الصلوة پس درآمد وقت نماز فامر المؤذن پس امر کرد مؤذن را فاذن و اقام پس اذان
و اقامت گفت مؤذن ثم تقدم رسول الله پس تر پیش رفت رسول خدا ﷺ علی راحلته سواره بر شتر فصلی بهم
یومی ایماء پس نماز کذارد با ایشان و امامت کرد باشارت فجعل السجود اخفض من الرکوع پس کرد اینکه
سجود را پست تر از رکوع * تنبیه * نزد امام ابوحنیفه رحمة الله علیه چنانچه ظاهر مذهب است در جواز صلوة
نافله بر ظهر دابه مسافرت شرط نیست بلکه شرط خارج مصر است خواه مسافر باشد یا نه و در روایتی از وی
و از ابی یوسف مسافرت شرط است زیرا که جواز آن از جهت ضرورت است تا نافله با قافله منقطع نکرده
واصح آنست که مسافر وغیر مسافر دران برابر است از جهت تحقق ضرورت در خارج مصر بی مسافرت
و احادیث که درین باب وارد است بعض مطلق است و مقید بسفر نه و بعض مقید است پس اگر مطلق را
بر اطلاق بگذارند چنانکه مذهب حنفیه است ساقط باشد قید مسافرت و اگر مقید سازند بجهت بعض
ازین دلایل مثلا لازم آید تقیید بسفر و در غیر مسافر خارج از مصر بقیاس ثابت شود و ماناکه وجه

ورود دو روایت واصحیت روایات اطلاق ازینجا است واگر مسافر درون مصر بود جایز نیست مر او را تنفل
بردابه نزد ابوحنیفه وامام محمد گوید جایز است ولیکن مکروه وابویوسف گوید لا بأس به وامام ابوحنیفه
فرماید که جواز آن بجهت ضرورت است وضرورتی نیست در مصر پس مقتصر باشد بر مورد خود باز اختلاف
است در مقدار بعد مسافت خارج مصر مر غیر مسافر را بعض گویند مقدار دو فرسخ باید وبعض
مقدار میل وصحیح آنست که جایز است بعد از مفارقت بیوت بلد چنانچه در قصر مسافر وسنن رواتب
ونوافل مطلقه برابر است در جواز وروایتی از امام ابوحنیفه است که برای سنت فجر نزول کند که اوکد سنن
وبر روایتی واجب است ولهذا بیعذر نشسته گذاردن آن در روایتی جایز نیست وبرای وتر البته نزول کند
چنانکه گذشت واما فریضه جایز نبود چنانچه احادیث ناطق اند بدان مگر آنکه در بادیه باشد وبعد قافله
وخوف هلاک مال یا نفس غالب یا مرکب جموح بود ورکوب بعد از نزول میسر نه یا شیخ کبیر ضعیف
بود که ممکن نبود او را رکوب وکسی که اعانت کند وسوار گرداند موجود نه یا زمین گل بود که نماز بران ممکن
نبود وبعد مطر وخوف عدو وسبع نیز جایز بود زیراکه ضرورت مستثنی است از قواعد شرع کذا فی بعض
شروح الهدایه وبحدیثی که مصنف از ترمذی آورد تمسک درین باب توان کرد دلالة او قیاسا وصلوة جنازه
وصلوة منذور وسجدة تلاوت که بر زمین خوانده باشد نیز جایز نبود کذا قال الشمنی وآنحضرت صلی الله علیه وسلم عادت
داشت که چون رحیل وبرآمدن از منزل پیش از زوال واقع شدی نماز ظهر را تاخیر کردی تا در وقت عصر
چون نزول فرمودی جمع کردی میان ظهر وعصر واگر پیش از رحیل وقت ظهر درآمدی نماز ظهر بگذاردی
انگاه سوار شدی وبعد ازان چون وقت عصر نزول کردی عصر را گذاردی درینصورت جمع واقع نشدی
ودر مغرب وعشا همچنین بودی یعنی اگر در وقت مغرب در راه بودی ورحیل پیش از غروب واقع شدی تاخیر
کردی نماز مغرب را تا در وقت خفتن مغرب وعشا را با یکدیگر گذاردی مخفی نماند که ظاهر از قول
مصنف در مغرب وعشا همچنین بودی بعد قول وی واگر پیش از رحیل وقت ظهر درآمدی نماز بگذاردی انگاه
سوار شدی آنست که اگر پیش از رحیل وقت مغرب درآمدی نماز مغرب بگذاردی انگاه سوار شدی وجمع
نکردی ولیکن این شق در مغرب در احادیث مذکور نیست وهمین قدر مذکور است که جمع میان مغرب
وعشا میکرد ودر ظهر مذکور است چنانچه در صحیح بخاری آمده واذا زاغت الشمس قبل ان یرتحل یا اذا ارتحل
بعد ما زاغت صلی الظهر ثم رکب پس تربد انکه ظاهر الحدیث که ظهر فقط مذکور شده ومحفوظ در کتب
مشهوره وروایات بخاری چنانچه در فتح الباری گفته نیز آنست که جمع بین الصلوتین نبود مگر در وقت
ثانیه اعنی العصر که آن را جمع تاخیر گویند حتی احتجاج کرده باین حدیث کسی که منع کرده جمع تقدیم
را که گذاردن عصر باشد در وقت ظهر ولیکن هم در فتح الباری گفته که اسحق بن راهویه این حدیث را اینچنین
روایت کرده اذا کان فی سفر فزالت الشمس صلی الظهر والعصر جمیعا ثم ارتحل وهمچنین واقع شده در اربعین حاکم

يصلي الظهر والعصر ثم ركب و اسماعيلي صحيح است و اسمعيلي كه از رواة بخاري است زيادة كرده لفظ العصر را پس ثابت شود كه در صورت ارتحال پيش از در آمدن وقت ظهر جمع تاخير بود و در ارتحال بعد از در آمدن وقت ظهر جمع تقديم و از اينجا است كه مصنف گفت و در بعض اوقات اگر وقت ظهر پيش از رحيل در آمدي ظهر را با عصر جمع كردي و هر دو را بيكبار ادا كردي آنگاه سوار شدي و در مغرب و عشا همچنين كردي يعني در بعض اوقات اگر وقت مغرب پيش از رحيل در آمدي مغرب را با عشا جمع كردي و هر دو را بيكبار ادا كردي آنگاه سوار شدي و جمع بين المغرب والعشاء على الاطلاق در احاديث واقع شده است شامل هر دو صورت جمع است و در جامع ترمذي و سنن ابي داؤد هر دو صورت بصريح نيز آمده است از معاذ بن جبل كه بود رسول خدا صلى الله عليه وسلم در غزوة تبوك چون ارتحال ميكرد قبل زيغ شمس تاخير مي كرد ظهر را تا آنكه جمع ميكرد او را بعصر و ميگذارد هر دو را جميعا و چون ارتحال ميكرد بعد از زيغ شمس تعجيل ميكرد عصر را بسوي ظهر و ميگذارد ظهر را و عصر را جميعا پس در سير ميكرد و چون ارتحال ميكرد قبل المغرب تاخير ميكرد مغرب را تا آنكه ميگذارد او را با عشا و چون ارتحال ميكرد بعد المغرب تعجيل ميكرد عشا را پس ميگذارد او را با او بالجمله در احاديث صحاح جمع بين الصلوتين وارد است در بعض احاديث مطلق و در بعض مقيد بحالت سير و در بعض مقيد بجد در سير و در بعض بتعجيل سير و از اينجا است اختلاف علما كه قائل اند بجواز جمع بعض قائلند على الاطلاق و شافعي از ايشانست و بعض مخصوص ميدارند بحالت سير نه نزول و حق نزد مصنف نيز همين است كه گفت اما جمع در سفر عادت دايمي نبود بلكه چون سير تعجيلي بودي جمع كردي اما جمع در حالت نزول و قرار مروي نيست و بعض بصورت جد در سير و تعجيل در ان مخصوص كرده اند و در فتح الباري ميگويند كه مشهور از مالك اينست و نيز بعض مخصوص ميدارند بحالت عذر ايد بر سفر و نزد بعض جائز است جمع تاخير نه تقديم و اين مرويست از امام احمد و نيز نزد وي مقيد است بحالت سير و مشهور از مذهب وي جواز است مطلقا و در فتح الباري ميگويند كه مروي از امام مالك نيز جواز جمع تاخير است نه تقديم و نزد امام ابو حنيفه جائز نيست مطلقا و وجه قول ايشان آنست كه تعيين اوقات نص قطعي است و ثابت بتواتر كه هيچ شبهه را بوي راه نيست تا آنكه تاخير نماز از وقت و تقديم وي بران از كبائر شمرده اند امام محمد در موطاي خود مي آرد كه رسيده است بما از عمر بن الخطاب كه وي نوشت بحكام خود در آفاق و نهي كرد ايشان را از آنكه جمع كنند بين الصلوتين در وقت واحد و اخبار كرد ايشان را كه جمع صلوتين در وقت واحد كبيره است از كبائر و مي آرد كه روايت كردند ما را بآن خبر ثقات از علاء بن الحارث و وي روايت كرد از مكحول و چون تعيين اوقات قطعي است و متواتر پس معارض نشود او را خبر احاد بخلاف افطار و قصر در سفر كه بنص قرآني ثابت شده اند و روايت كرده اند بخاري و مسلم از عبد الله بن مسعود كه گفت نديدم من رسول خدا را صلى الله عليه وسلم كه گذارده باشد هيچ نماز را در غير وقت خود مگر دو نماز مغرب و عشا را

که جمع کرد میان آنها بمزدلفه و در احادیث جمع ظهر و عصر در عرفات نیز آمده و این جمع از جهت مناسک
حج بود نه سفر و نیز وقوع فعل جمع از آنحضرت صلی الله علیه وسلم دائمی نبود بلکه آنچه بیان تصریح در احادیث
واقع شده در غزوهٔ تبوک است و ثابت نشد که در وی نیز هر روز میکردند و تحقیق آنست که کلمهٔ کان دلالت
بر دوام و استمرار ندارد کما حقق فی موضعه و در جامع الاصول بروایت ابی داؤد از ابن عمر آورده که گفت
جمع نکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم هرگز میان مغرب و عشاء در هیچ سفری مگر یکبار و از ابن عمر نیز آورده که وی
هر جمع نکرد مگر یک شب که خبر فوت زوجهٔ وی از جائی رسید و آنجا برفت و در روایتی کرد الا یکبار یا
دوبار و از ترمذی آورده که سالم بن عبد الله بن عمر را پرسیدند که آیا جمع میکرد عبد الله در شیء از صلوة
در سفر گفت لا مگر بمزدلفه و احادیث در جمع تقدیم در صحاح اقل قلیل است و در روایت صحیح بخاری
اختلاف است و لهذا بسیاری از ائمه بدان قائل نیستند پس نماند الا جمع تاخیر در بعض احیان و تاویلش
آنست که مراد بجمع بین الصلوتین آنست که تاخیر کرده شود صلوة اولی را و گذارده شود در آخر وقتش
و تعجیل کرده شود ثانیه را و گذارده شود در اول وقت آن و بعض این را جمع صوری نامیده اند که بظاهر
و صورت جمع است نه حقیقة و معنی و اطلاق جمع بر مثل این صورت که حنفیه در این جمع سفر تصویر
میکنند در حدیث در باب استحاضه آمده در حدیث حمنة بنت جحش فتدبر و اگرچه لفظ حدیث در
بعض روایات اینچنین است که جمع میکرد در میان ظهر و عصر و میگذارد در وقت عصر محمول بر همین است
از جهت دلائلی که ذکر کردیم و تحقق تخفیف و دفع حرج که در بعض روایات واقع شده است که
جمع میکرد تا در حرج نیندازد امت خود را بآنست که در وی توسیع است که اگر یکی را فراغ و رفاهیت
حال و سعت مجال در گذاردن نماز در اول وقت باشد آنچنان کند و اگر نباشد تاخیر کند
و در آخر وقت بگذارد تا متصل کرده باول وقت نماز ثانیه و توسعه و تخفیف در شریعت این طریقه
ظاهر است و شناختن و ادراک آخر وقت مغرب ظاهر است و در پیشین نیز بحسب ظن و تخمین میسر است
خصوصاً در صورت وجود قافله و کثرت مردم که مهارتی داشته باشند در شناخت وقت پس وارد
نشود آنچه بعض شافعیه گویند که در عمل باین طریقه حرج تمام است و در تعیین آخر وقت و اول
خواص را اشکال است چه جای عوام فتدبر و به تحقیق روایت کرده است ابو داؤد از امیر المومنین علی که
که چون مسافرت میکرد سیر میکرد بعد از غروب آفتاب تا آنکه نزدیک میشد که تاریک شود پس نزول
میکرد و میگذارد مغرب را پس میطلبید طعام را و تعشی میکرد پس میگذارد عشاء را و ارتحال میکرد و میگفت
اینچنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و امام محمد در موطای خود میگوید که رسیده است بما از ابن عمر که وی گذارد مغرب
را وقتی که تاخیر کرد او را پیش از غروب شفق بر خلاف روایت مالک که گفت حتی غاب الشفق و در جامع الاصول از
ابو داؤد از نافع و عبد الله بن واقد می آرد که گفت موذن ابن عمر الصلوة گفت ابن عمر سیر کن تا قبل غروب شفق پس

نزول کرد و بگذارد مغرب را پس از آن انتظار کرد تا غائب شد شفق پس بگذارد عشا را پس گفت که بود رسول خدا
صلی الله علیه وسلم چون در تعجیل می‌آورد و را امری میکرد چنانکه من کردم و در روایتی از نسائی آمده حتی اذا کان آخر الشفق
و این روایات است که ناظر است در جمع بطریقی که مذهب ابوحنیفه است و ظاهر آن می‌نماید که روایات
گذشته هم جمع و جمع در وقت واحد و جمع بمعنی تاخیر تا آخر وقت و تعجیل در اول همه آمده و امام ابوحنیفه
اخذ کرده هم جمع یا جمع بمعنی اخیر اختیار کرد احتیاطا للمحافظة الوقت و شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته
که شافعیه گفته اند که ترک جمع افضل است و در روایتی از مالک آمده که جمع مکروه است و فعل آنحضرت
صلی الله علیه وسلم محض از برای بیان جواز بود والله اعلم * تنبیه * آنچه گذشت در جمع بین الصلوتین مر مسافر را بود فاما
جمع مر مقیم را ترمذی گوید بعضی از تابعین الجمع بین الصلوتین مر مریض را رخصت داده اند و باین قائل
است شافعی و احمد و اسحاق و بعض رفته اند بجمع در مطر و باین قائل است شافعی و احمد و اسحاق
و قائل نیست شافعی بجمع مر مریض را این عبارت ترمذی است و از ابن عباس می‌آرد که گفت من جمع بین
الصلوتین من غیر عذر فقد اتی بابا من ابواب الکبائر و عمل برین است نزد جمهور امت که جمع کرده نشود بین
الصلوتین مگر در سفر یا در عرفه و مسلم بطرق متعدده از ابن عباس آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم جمع کرد میان
ظهر و عصر و مغرب و عشا بمدینه بی خوف و مطر و در روایتی بی خوف و سفر پرسیدند از ابن عباس که چرا چنین
کرد فرمود که تا در حرج و مشقت نیندازد امت را و ترمذی نیز این حدیث را از ابن عباس
در جامع خود آورده و امام نووی از ترمذی می‌آرد که گفت نیست در کتاب من حدیثی که
اجماع کرده اند امت بر ترک وی مگر حدیث جمع از غیر خوف و مطر و مگر حدیث قتل شارب خمر در مرة رابعه
و نووی میگوید که این سخن ترمذی در حدیث قتل مسلم است زیرا که وی منسوخ است باجماع و
متروک است عمل بدان مر تمامة امت را و اما حدیث جمع بی خوف و مطر خود قائل اند بعض بعذر مرض و
جماعة مثل ابن سیرین و اشهب بجمع از جهت حاجت نیز رفته اند مر کسی را که عادت نگیرد آنرا و لهذا تعلیل
بعدم حرج کردند بمرض و مانند آن انتهی و این نیز نزد حنفیه محمول است بر مثل تاویلی که گذشت در باب سفر
با آنکه گفته اند که بعض نقاد را در بعضی از احادیث مسلم سخنی هست و شاید که این حدیث از آن قبیل
باشد والله سبحانه وتعالی اعلم و از برای قصر و جمع مسافتی معین تحدید نفرموده و درین باب چیزی
صحیح مروی نیست بلکه در مطلق سفر رخصت فرموده و همچنین در تیمم سفری حد و مروی نیست شک
نیست که در کتاب و سنت مسافتی معین درین باب منصوص قطعی نیست و آنچه واقع است مطلق سفر و مسافرت
است و از آن حضرت صلی الله علیه وسلم نیز سفرهائی که در آنجا قصر کرده متفاوت بود بعض قریب و بعض بعید چنانکه
بنظر در احادیث ظاهر میشود ولیکن صحابه و تابعین را در تحدید و تعیین آن اختلاف بسیار است و آنچه
مذهب ائمه اربعه است اینست که امام شافعی رحمه الله تحدید کرده در قولی بیوم و لیلة و در قولی دیگر بیومین

در هدایه وشروح او وبعت اماد رها وي که مذهب ایشان است شانزده فرسخ تعیین کرده که
شت میل باشد واین چهار برید است وهمین است قول مالک واحمد وایشان حدیثی مي آرند
باس وابن عمر رض که کفتند کفت پیغمبرخدا ﷺ یا اهل مکه قصر نکنید در کمتر
رید مثل مسافتی که از مکه است تا عُسفان رواه احمد ودر روایت موطا نیز چنین آمد از ابن عباس
یعنی از مکه تا طائف و در روایتی از مکه تا جده ودر صحت این احادیث سخن است ونزد امام
مسافت سه روزه معتبر است بسیر ابل ومشي اقدام امام شمس الائمة سرخسي رحمه الله کفته است که
ربکند مسافر از اول روز تا وقت زوال وبرسد بمنزل واستراحت نماید وبیتوتت کند در روي
روز دوم تا بعد از زوال وسیوم روز تا وقت زوال وبرسد بمقصد میکردد مسافر ومترتب
روي احکام سفر درقول صحیح وشرط نیست که از صبح تا شام برود ومعتبر نزد ایشان مراحل است
ومراحل بعض اعتبار فراسخ کرده تقدیر نموده اند به بیست ویک فرسخ وبعض به هژده فرسخ
پانزده واولی تقدیر بهژده است که وسط است وعلیه الفتوی کذا فی بعض شروح الهدایة وهرکه
رده بچیزي اعتقاد کرده که آن مسیرت سه روزه است ونزد امام ابي یوسف رحمه الله دو روز واکثر
معتبر است زیراکه اکثر حکم کل دارد ودلیل برمذهب امام ابوحنیفه رحمه الله بعض این حدیث
که در صحیح بخاري از ابن عمر رض آمده است که آن حضرت فرمود ﷺ لاتسافر المراة ثلثة ایام
محرم پس معلوم شد که غایت وطول حد سفر ومشقت وعروض لوازم ومخاوف آن سه روز است
ازین است تصغیر ولا یعتد به است ودر دلالت این حدیث برنفي بودن سفراقل از ثلثة ایام
نیز دربعض طرق این حدیث مسیرة یوم نیز واقع شده است واکثر استدلال کرده اند بحدیث
فرموده است یمسح المقیم یوما والمسافر ثلثة ایام ولیالیها زیراکه لام والف در مسافر براي استغراق
یعني اینچنین شود هرمسافر مسح میکند سه روز وشب پس اکر حد سفر کمتر ازان اعتبار کنند
افري باشد که ممکن نباشد اورا مسح ثلثة ایام وارادهٔ اینمعنی که مسافر مسح میکند اکر مستوعب
سه روز را خلاف ظاهر عبارتست وهمچنین بودن ثلثة ایام ظرف مسافر نه یمسح کما ذکروا
لجمله بعض احادیث واخبار ناظراند در ثلثة ایام وبعض کمتر ازان وبعض در چهار برید ودر
یث سه میل یا سه فرسخ نیز واقع شده چنانچه در حدیث انس رض آمده است که بود رسول خدا
بیرون مي آمد مسیرت سه میل را یا سه فرسخ راشک راوي است قصر میکرد نماز را رواه مسلم
کفته اند که این اصح حدیثي است که وارد است درین باب وبعض کفته اند مراد باین مسافت
ابتداي قصر از انجا است نه غایت سفر کذا فی فتح الباري ومذهب اصحاب ظواهر آنست که سفر خواه
یا قصیر قصر صلوة دروي مباح است زیراکه درنص قرآن واحادیث مطلق سفر واقع شده ومطلق

سفر شامل است قریب را و بعید را و نیز اختلاف است امت را در تعیین و تحدید آن تا گفته اند که قریب هشت قول در اینجا هست پس رجوع بحکم ظاهر نصوص اولی باشد و شک نیست که مذهب امام ابوحنیفه رحمه الله باحتیاط قریب تر است کما لا یخفی * فائده * برید شانزده فرسخ را گویند و فرسخ سه میل و میل ارض منتهای مد بصر را گویند زیرا که بصر میل میکند بر روی زمین تا آنکه فانی میشود ادراک وی و باین معنی جزم کرده است جوهری و بعض گویند حد وی آنست که نظر کنند بشخص در ارض مستویه و در نیابند که مرد است یا زن و آینده است یا رونده و بعض تحدید کرده اند او را بشش هزار ذراع و ذراع بیست و چهار انگشت به پهنا و این قول اشهر است و بعض دوازده هزار قدم انسان و بعض چهار هزار ذراع و سه هزار نیز گفته اند کذا فی فتح الباری و الله اعلم * فصل * در عادت حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم در قراءت قرآن و استماع آن و کمال خشوع و خضوع و گریستن در حالت قراءت قرآن از خود یا از غیر آوردن مصنف این فصل را چنانکه در بعض جا در موقع نیفتاد این را متصل فصل قراءت یا آنجا که در آخر فصل قیام لیل و وتر تقریب ذکر بعض مسائل قراءت قرآن تقریب ساخته بود بایست ذکر کرد و بهتر آن بود که بعد از فصل عبادت سفر صلوة الخوف را ذکر میکرد کما لا یخفی بدانکه حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم هر روز وظیفه و ورد معین از قرآن داشت که تلاوت کردی چنانچه بعد از صلوة و قبل النوم مثلا و ترک آن هرگز نکردی مگر در حال ضرورت از اشتغال بمهمات دین و غزا و ورود وفود و جز آن از آنچه مانع از تلاوت آمدی و مهم بودی و تلاوت خواندن قرآن را گویند بطریق تتابع و توالی مثل دور و مقدار معین از وی و ورد و وظیفه که در اوقات معین قرار دهند و قراءت عامتر از آن است و تلاوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق وظیفه از آنچه نزول یافته بود از سور و آیات قرآن بوده باشد و نیز گفته اند جبرئیل در ماه رمضان تمام قرآن را می آورد و با آنحضرت صلی الله علیه وسلم مدارست مینمود و در اوقات دیگر نیز چنانچه می آمد پس نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم تمام قرآن محفوظ بود چنانکه از حدیث مسلم از عایشه رضی الله عنها که گفت ندیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که خوانده باشد تمام قرآن در یکشب مفهوم میگردد و بعضی از صحابه نیز که عدد ایشان در کتب سیر مذکور است در زمان عهد نبوت محفوظ داشتند و بعد از ان در صحایف از ایشان و غیر ایشان گرفته جمع شد چنانچه در محل خود مذکور است و از آنچه دلالت دارد بر حفظ تمام قرآن از صحابه حدیث بخاری و مسلم و ترمذی و ابی داؤد است که از عبد الله بن عمرو بن العاص آورده اند که گفت گفت مرا رسول الله صلی الله علیه وسلم که چنین رسیده است بمن که تو صوم دهر میداری و هر شب ختم قرآن میکنی گفتم بلی یا رسول الله همچنین است فرمود روزه دار مثل روزه داود که وی اعبد الناس بود یکروز روزه و یکروز افطار و بخوان قرآن را در یکماه و در روایتی چهل روز گفتم یا رسول الله من بیشتر از این میتوانم فرمود پس بخوان در ده روز گفتم یا رسول الله زیاده از ان میتوانم فرمود پس در هفت روز و در کمتر از این تجویز نکرد و آن را یعنی قرآن را خواه بطریق وظیفه

یا عبیره بترتیل تمام خواندی یعنی مظهر و مبین حرف حرف و بر آخر آیات وقف کردی این د و مسئله در آخر فصل اول ترکیب شده است و در هر جا انجا را آنچه متعلق بشرح و بیان آن باشد گفته شد و قد ذکر و حروف مد را که الف و واو ساکن ماقبل مضموم و یای ساکن ماقبل مکسور باشد تمام و مشبع کشیدی چنانکه الف الرحمن را و یای الرحیم هر یکی را تمام کشیدی تا این حروف بکمال و حقیقت خود ادا یابند و این را در اصطلاح اهل تجوید مد طبیعی گویند که لازم طبیعت این حروف است و این کمتر است از مدی که این حروف را کنند نزد وقوع همزه یا حرف مدغم بعد از اینها چنانچه تفصیل اقسام و احکام آن در رساله مسمی بالمد المنضید فی بیان قواعد التجوید بیان کرده ایم و در اول قراءت بموجب امر الهی تعالی که فرمود فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله استعاذه بخدا از شر شیطان کردی و لفظ استعاذه این بود اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و در بعض اوقات اللهم انی اعوذ بک من الشیطان الرجیم من همزه و نفخه و نفثه گفتی همز در لغت بمعنی غمز که تنبیه بحرکت لطیفه مثل حرکت عین و اجفان است و بمعنی ضغط و نخس که بمعنی زیر کردن است و بمعنی دفع و ضرب آمده و مراد بهمز شیطان وسوسه و القای فتنه و اعتقادات فاسد است و در حدیث تفسیر وی بجنون نیز واقع شده است و نفخ در لغت دمیدن و پر باد کردن است و مراد اینجا کبر است که شیطان آدمی را در زین ورطه می اندازد و بباد نخوت و تکبر پر میسازد و نفث بمعنی دم کردن است و مراد بوی شعر و سحر داشته اند بدانکه در لفظ استعاذه پیش از قراءت اختلاف کرده اند مختار اینست اعوذ بالله او استعیذ بالله من الشیطان الرجیم چنانچه در سوره نحل مذکور است و مروی از ابن مسعود همچنین است و گفت که خواندم نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم همچنین و فرمود خواناند مرا جبرئیل همچنین و اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم نیز آمده است و اختلاف است که امر باستعاذه از برای ندب است یا وجوب جمهور بر اول اند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم دوست داشتی که قرآن را از دیگری بشنود چنانکه بخاری و مسلم و ترمذی و ابو داؤد آورده اند که عبد الله ابن مسعود رضی را فرمود قرآن بخوان بر من او گفت یا رسول الله آیا من خوانم و حال آنکه فرستاده شده است بر تو فرمود دوست میدارم من که بشنوم قرآن را از غیر خود پس خواندن گرفت سوره نساء تا رسید باین آیت * فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید وجئنا بک علی هؤلاء شهیدا * و پیغمبر صلی الله علیه وسلم استماع فرمود و در خضوع و خشوع و بکا در آمد تا آب از چشمهای مبارک روان کرد و در روایتی آمده که چون ابن مسعود باین آیت رسید آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود بس کن بس کن و آنحضرت قرآن را در مجموع حالات خواندی یعنی ایستاده و نشسته و خفته و با وضو و بیوضو و بجز جنابت و برا چیزی مانع قرأت قرآن نشدی چنانکه عایشه گفت رضی که مانع نیامدی رسول خدا را صلی الله علیه وسلم از ذکر خدا و در روایتی از خواندن قرآن هیچ حال روا ۰۰ و در آثار از امیر المومنین عمر رضی آمده که بر جماعه نشسته قرآن میخواند پس ازان بقضای حاجت رفت و باز آمد و قرآن بخواندن گرفت پس گفت مردی از حاضران مجلس یا امیر المؤمنین قرآن میخوانی و حال آنکه وضو نداری فرمود که فتوی داده است ترا باین اخرجه الموطا عن ابن سیرین

کما فی جامع الاصول ودر بعض اوقات قرآن بتغنی خوانده و در آن ترجیع و تردید صوت کرده چنانچه
حفاظ خوش آواز خوانند و ترجیع کنند و در روز فتح مکه سورهٔ فتح را همچنین خوانده یعنی بترجیع صوت
و تردید آن چنانکه بخاری و مسلم از عبد الله بن مغفل آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم روز
فتح مکه بر ناقه میخواند سورهٔ فتح را و ترجیع میکرد در قراءت آن پس قراءت کرد عبد الله بن مغفل
و ترجیع کرد تا بنماید مردم را صورت آن و در روایتی از بخاری آمده که حکایت کرد عبد الله بن مغفل
آآآ سه بار و بعض گفته اند که سبب حدوث ترجیع حرکت ناقه بود که تیز میراند له بقصد و اختیار والله
اعلم و میفرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیارائید قراءت قرآن را بآوازهای خوش در جامع الاصول از ابی داؤد
و نسائی از براء بن عازب آورده که زینوا القرآن باصواتکم زینت دهید قرآن را بآوازهای خود
و در مشکوة از احمد و ابن ماجه و دارمی نیز آورده و در روایتی از دارمی آورده تحسین کنید
قرآن را بآوازهای خود زیرا که آواز خوش زیاده میکند قرآن را حسن و از اینجا معلوم شد
که لفظ قراءت که مصنف زیاده کرده از حدیث نیست و گویا که زیادت آن بجهت رعایت ادبست یعنی مراد
تحسین قراءت است که فعل بنده است نه تحسین ذات قرآن و میفرمود که هر که تغنی بقرآن نکند پس
از ما نیست و لفظ حدیث این است که لیس منا من لم یتغن بالقرآن راوی این حدیث را که ابن ابی ملیکه است
گفتند اگر کسی خوش آواز نبود چگونه خوش آوازی کند گفت هر مقدار که توانائی داشته باشد تحسین
قراءت کند این حدیث را در جامع الاصول باین خصوص از حدیث ابو داؤد از عبد الله بن یزید آورده
و این حدیث طرق متعدده دارد و در صحیح بخاری نیز از ابی هریره آمده و غیر بخاری در آخر حدیث زیاده
کرد یجهر به بدانکه اصح آنست که تغنی در این حدیث از غنا است بمد نه از غنی بقصر بمعنی توانگری
و بی نیازی چنانکه بعض گفته اند نه از آنجهت که تغنی بآن معنی نیامده بلکه بجهت آنکه سیاق حدیث
ملایم نیست بدان پس بعض گفته اند مراد بتغنی اینجا جهر بقراءت است که در حدیث بطریق عطف
تفسیر واقع شده و صحیح آنست که مراد تحسین و تطییب صوت و تزئین و تحزین اوست بطوری که مورث
خشیت و جمع هم و باعث مزید شوق و حضور و موجب رقت و تاثیر در قلوب گردد بی رعایت قوانین تجوید
و مراعات نظم در کلمات و حروف چنانکه در مشکوة از حدیث دارمی آورده است که پرسیده شد از آنحضرت
صلی الله علیه وسلم که ام یکی از آدمیان احسن است از روی صوت و قراءت مر قرآن را فرمود آنکه چون بشنوی قراءت
او را ظاهر شود از روی اثر خشیت و تحزن نه رعایت قوانین موسیقی و تکلفات در تغنی زیرا که در کراهت
و حرمت آن و منع و نهی از آن احادیث ورود یافته چنانکه بیهقی در شعب الایمان و رزین در کتاب خود
از حذیفه آورده اند که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بخوانید قرآن را بلحون عرب و اصوات ایشان و دور دارید
خود را از لحون اهل عشق و لحون اهل کتابین و سرانجام است که بیایند بعد از من قومی که ترجیع کنند

قرآن بمثل ترجیع غنا و نوحه در نکند قرآن از حنجرهای ایشان یعنی نرسد بمصعد قبول در رفته است دلهای ایشان و دلهای آنکسانی که خوش دارند کار ایشان را و در کتب فقه نیز تشدید و تکبیر بران بحدی واقع شده که بعد از اطلاع بران مسلمان پرهیزکار را مجال جرأت و ارتکاب آن تنگ آید و گفته اند که در خواندن قرآن بر ضرب دف و قضیب بیم کفر بود و بالجمله افراط در تغنی بحدی که موجب تغییر حروف و صفات آن و اشباع حرکات و مدات که مفوت رعایت قوانین تجوید گردد حرام و مکروه است و خوانده و مستمع و راضی بدان آثم و قول فصل درین باب آنست که مصنف گفته است که باید دانست که تطریب و تغنی بر دو نوع است یک نوع مقتضای طبیعت که بی تکلف نزد طریان شوق و طرب طبع بآن سماحت میکند و بتمرین و اعتیاد و تعلیم و تکلف محتاج نه بلکه اگر شخصی را بطبع بازگذارند و تکلف و تعمد بخصوص الحان معهوده موسیقیه بنفس وی راه نیابد آن تطریب و تلحین از وی صادر شود بی خروج از دایرهٔ تجوید و مراد بلحون عرب نیز همین است چه قراءت ایشان بلحون طبیعیه طیبه و اصوات لطیفه لینه است که تکلف را بدان راه نیست و این نوع باجماع جایز است و اگرچه طبیعت بزیادت تحسین و تزئین اعانت کند چنانچه در مواهب لدنیه آورده است که شبی ابوموسی اشعری قرآن میخواند و آنحضرت ﷺ در گوشه استماع میفرمود چون حضرت ﷺ او را بدان خبر کرد و تحسین نمود ابوموسی اشعری گفت حضرت رسالت را ﷺ که لو علمت انك تسمع لحبرته لك تحبیرا یعنی اگر دانستمی که تو مستمع بودی قراءت مرا هر آینه می آراستم خواندن خود را آراستنی تمام و بالحدیث معلوم شد که بعض مردم که حدیث زینوا القرآن باصواتكم را محمول بر قلب دارند لا وجه له است چه تزئین اصوات بقرآن معنی ندارد و نیز در حدیث ابن عباس آمده است که لكل شيء حلية وحلية القرآن حسن الصوت و نوع دوم از تطریب و تغنی آنست که از سماحت و بی تکلفی طبع حاصل نشود بلکه بتعلیم و تمرین و تکلف محتاج بود چنانکه اصوات مطربان که بانواع الحان موسیقیه ایقاع میکنند و باوزان و ایقاعات مخصوص میخوانند و این نوع را جماعت سلف مکروه داشته اند و قراءت برین نوع را منع کرده اند هذا و بعض علما تغنی را در حدیث لیس منا من لم یتغن بالقرآن از غنی بقصر بمعنی توانگری و بی نیازی داشته اند یعنی هر کرا حق سبحانه قرآن داد و علم بخشید بدان و از خلق بی نیاز نکرد و غنای قلب حاصل وقت وی نشود و توکل بر مولای خود نکند و از اتکال و اعتماد بر خلق دور نکرد وی از ما نیست و بر طریقهٔ ما نه چنانکه در حدیث آمده و لیست من اعطاه الله حفظ كتابه فظن ان احدا اعطى افضل مما اعطى فقد غلط و نیز فرموده من قرأ القرآن يتأكل به الناس جاء يوم القيمة ووجهه عظم ليس عليه لحم و غیر این از احادیث که در وعید قرا و علما که ملازمت ملوك و امرا کنند و علم و قرآن را وسیلهٔ آن سازند ورود یافته است و بعض گویند که تغنی در لغت باین معنی نیامده است و این سخن خطا است قاضی عیاض مالکی که از مقتدایان شراح حدیث و

محققان ایشانست در مشارق گفته است که تغنیت و تغانیت بمعنی استغنیت و در قاموس نیز گفته که تغنیت
بمعنی استغنیت و از عبارت صحیح بخاری نیز معلوم میشود ولیکن سیاق حدیث از حمل برین معنی آبی
است چنانکه گفتم والله اعلم * فصل * در عادت نبوی ﷺ در پرسش بیماران مقصود درین فصل بیان
نماز جنازه است و این فصل عبادت و احکام در بعد از مقدمات او است و بدانکه عیادت از جملهٔ عبادات
فاضله است و احادیث بسیار در فضیلت آن واقع شده و در حدیث صحیح که مسلم از ابی هریره آورده است
که حق جل و علا روز قیامت به بنده گوید ای بندهٔ من پروردگار تو ام بیمار شدم و مرا عیادت نکردی بنده
گوید خدایا تو پروردگار جهانیانی عیادت تو چگونه بود فرماید که فلان بندهٔ من بیمار شد و عیادت
وی نکردی اگر تو عیادت او میکردی می یافتی مرا نزد وی ظاهر از کتب معتبره آنست که عیادت از حقوق
صحبت است و لهذا در جامع الاصول باب عیادت را در حقوق صحبت آورده و در احیاء العلوم از حقوق
اسلام داشته و حدیث بخاری و مسلم که از ابو هریره آمده که حق مسلم بر مسلم پنج است رد سلام
عیادت مریض و اتباع جنازه و اجابت دعوت و تشمیت عاطس موید آنست و در روایتی از مسلم شش گفته و
نصیحت مسلمان در وقت طلب او وی نصیحت را زیاده کرده و ظاهر از عبارت مصنف نیز آنست که از حقوق
صحبت بود چنانچه گفت هر که از یاران وی ﷺ بیمار شدی آنحضرت ﷺ عیادت فرمودی اگر از
یاران صحابه بمعنی اخص که طویل الصحبت و کثیر المجالسة باشند مراد دارند و اگر بمعنی اعم که در ان
اکتفا بمجرد رویت کرده شود تمامهٔ مسلمانان آن عهد یاران آنحضرت ﷺ بوده اند فافهم و چون
در آمدی نزدیک بیمار شدی و پیش سر بیمار نشستی و از حال وی سوال کردی و گفتی کیف تجدک یعنی
خویشتن را چگونه می یابی و بسیار سوال کردی و چه میخواهی و طبیعت چه چیز مشتهی و خواهان است و اگر چیزی را
مشتهی بودی و آن چیز مضر نبودی آن چیز را بمریض دادن فرمودی احادیث صحیحه بآن ناطق است
و صاحب مشکوة حدیث ابن ماجه از ابن عباس آورده که پیغمبر ﷺ عیادت کرد مردی را فرمود چه
میخواهی و آنچه میل داری از طعام گفت نان گندم میخواهم فرمود هر که نزد وی نان گندم باشد
بفرستد از برای برادر خود پس فرمود اگر بیمار شما چیزی بخواهد و بطلبد بدهید مر او را و در حدیثی
دیگر آمده که هر که بچشاند مریض را آنچه دلش بخواهد بچشاند او را خدای تعالی از میوه های بهشت
طیبی میگوید که این بنابر توکل است بخدای رب العزت که شافی اوست بهر وجه که خواهد یا بنابر آنست
که آن مریض مشرف بر موت بود و از حیات او نومیدی دست داده و در لفظ حدیث چنانچه نقل کرده است
مصنف و آمده است در کتاب الهدی نیز اشارت بتوجیه آن شده است که گفت و مضر نبودی چنانکه نان
گندم در اغلب احوال همچنین است و نیز اگر مراد اشتهای صادق دارند که علامت صحت و قوت مزاج است
نیز وجهی دارد چنانکه در حدیث دیگر آمده که کراه نکنید و بزور ندهید بیماران خود را طعام

شراب زا که طعام و شراب مرید هند ایشان را خدا یتعالی یعنی بی میل و اشتهای صادق والله اعلم و دست راست برانکه بیمار را بر جبهه و روی یا سینه و شکم و یا دست فرود آوردی و این دعا خواندی اللهم رب الناس اذهب الباس واشف انت الشافی لا شفاء الا شفاؤک شفاء لا یغادر سقما چنانچه در حدیث بخاری و مسلم آمده و در روایتی اذهب الباس رب الناس بیدک الشفاء لا کاشف له الا انت و از برای بیمار سه بار دعا کردی چنانچه ادب دعا است و چون سعد بن ابی وقاص را در بیماری که داشت پرسید گفت اللهم اشف سعدا اللهم اشف سعدا اللهم اشف سعدا سه بار و در جامع الاصول در حرف صاد در کتاب الصحبت حدیث بخاری و ابی داود را از عایشه بنت سعد بن مالک می آرد که گفت بیمار شد پدر من بمکه و در روایتی عام حجة الوداع بیماری شد بد از شکم پس آمد رسول خدا ﷺ بعیادت وی پس گفت پدر من یا نبی الله من مردی مالدارم و جز این یک دختر کسی نیست که وارث من شود و میخواهم که وصیت کنم بدو ثلث مال خود فرمود لا گفت پس وصیت کنم بنصف فرمود لا گفت پس وصیت کنم بثلث فرمود وصیت کن بثلث و ثلث بسیار است برای وصیت پیغمبر بنهاد دست مبارک خود را بر جبهه و سینه و شکم پدر من و فرمود اللهم اشف سعدا و اتمم له هجرته گفت سعد پس بودم که من همیشه می یافتم راحت سردی دست پیغمبر را ﷺ بر جگر خود تا درین ساعت که این حکایت میکنم و درین روایت تکرار این کلمه نیست و آنچه آورده در باب وصیت از حرف واو روایات بتفصیل آورده و در بعضی از آنها این کلمه مکرر آمده و چون آنحضرت ﷺ در آمدی بر بیمار گفتی لا باس طهور ان شاء الله چنانکه در جامع الاصول و مشکوة از حدیث بخاری آمده و مصنف میگوید که گفتی کفارة و طهور و مراد کفارت ذنوب و طهارت از آثام است و در فضل مرض عموما و خصوصا و تکفیر و تطهیر وی از ذنوب و آثام و ثبوت اجر و ثواب تمام احادیث بسیار واقع شده تا در حدیث آمده است که هیچ خاری که در پای مسلمان بخلد نیز سبب کفارت ذنوب و رفع درجات اوست و این مسئله در رساله تسلیة المصاب لنیل الاجر والثواب بتفصیل مشرح و مبین شده است و از عایشه رض بروایت بخاری و مسلم آورده اند که اگر بر کسی ریشی و جراحتی بودی آن را رقیه یعنی افسون کردی باین قید که انگشت مسبحه خود را بر خاک نهادی پس برداشتی و گفتی بسم الله تربة ارضنا بریقة بعضنا یشفی سقیمنا باذن ربنا در مشکوة باصبعه واقع شده بی تقیید بمسبحه و یا سبابه و در حصن حصین برمز مسلم باصبعه السبابة آورده و ابهری در شرح مشکوة از امام نووی نقل میکند که گفت بود رسول خدا ﷺ که میگرفت از لعاب دهن مبارک بر انگشت مسبحه خود پس بر می نهاد انگشت را در خاک تا چیزی از آن بانگشت مبارک بچسپیدی بعد از آن مسح میکرد بانگشت بر موضع قرحه و جراحت و میگفت این کلام در حالت مسح طیبی از توربشتی نقل میکند که گفت آنچه سبقت میکند بفهم ازین صیغ حضرت رسالت ﷺ آنست که تربت ارض اشارت بفطرت آدم باشد و ریقة بعضنا اشارت بنطفه

که پیدا کرده شده است از وی آدمی گویا تضرع کرده و درخواسته بلسان حال و فحوای مقال که عبد اول الی آن
قادری که اختراع کردی و ایجاد نمودی آدم را از طین و ابداع کردی اولاد او را از ماء مهین آسان است بر تو که شفا دهی
کسی را که نشأ وی از این است و از قاضی بیضاوی نقل کرده که گفت بتحقیق گواهی داده اند اطبا بحث طبیعیه
که لعاب دهن را تأثیری و مدخلی در نضج و پخته شدن و تبدیل مزاج قروح و جراحات است و تراب
وطن را نیز تأثیر است در حفظ مزاج اصلی و دفع نکایت مضرات و لهذا ادله بیر مسافر در صحت مزاج گفته اند
که اگر از برداشتن آب از وطن عاجز باشد باید با خود خاکی از زمین مالوف بردارد و با آبهای که در دیار
غربت بخورد آن خاک را در آمیزد و بخورد تا ایمن شود از تغیر مزاج و وقوع و عزایم را آثار عجیبه است که عقول
از وصول بکنه آن عاجز و قاصر است انتهی و حق آنست که افعال و اعمال آنحضرت ﷺ را اسرار و اغراض
است که مفوض و موکول بعلم اوست و آنهایی که در مضیق طبیعت و فلسفه گرفتار اند دست و پای میزنند و
قاضی بیضاوی سامحه الله بس گرفتار است باین طریق و سلامت در تفویض و تسلیم است والله الموفق و بعض
شراح گفته اند که مراد از بعض حضرت رسول است ﷺ چنانچه در رفعنا بعضهم درجات گفته اند و مراد
بارض ارض مدینه است که او را خاصیتی در شفای مریض باحادیث ثابت شده است و بالجمله رقیه بقرآن
واسمای الهی و بآنچه از محرمات مثل سحر و کلمات کفر نباشد درست است و آنچه معنی او معلوم نباشد و بزبان
معهود نبود جایز نیست مگر آنکه بر زبان نبوت رفته باشد چنانچه در افسون نیش کژدم در حدیث آمده
است بسم الله شجة قرنية ملحة بحر قفطا والله اعلم و ذکر این کلام در آخر کتاب در باب علاج پیغمبر ﷺ
بیاید انشاء الله تعالی و بخاری و مسلم و موطا و ابوداؤد و ترمذی آورده اند که عایشه رض گفت عادت شریفه
حضرت نبوی ﷺ آن بود که چون در فراش رفتی و در خوابگاه خود جای گرفتی هر دو دست مبارک جمع
کردی و پیش دهن بردی و در آن نفث کردی یعنی باد دهن در آن دمیدی و سوره اخلاص و معوذتین
یعنی قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و در روایتی معوذات و قل هو الله احد بخواندی و مراد
بمعوذات یا معوذتین بود بطریق اطلاق صیغۀ جمع بر تثنیه یا قل یا ایها الکافرون نیز در آن داخل بود و بیان
آن در فصل ادعیه که بعد از سلام نماز خوانده می کرده شده مانند آنکه در اینجا گفته اند که در حدیث ذکر
نفث مقدم است بر قراءت و ظاهر آنست که قراءت مقدم باشد بر نفث تا برکت قرآن بدم همراه به بشره
برسد و این اشکال در روایتی که مصنف آورده بحرف واو واقع شده توجیهی ندارد چه عطف بواو
دلالت بر ترتیب و تقدم و تأخیر ندارد مثلا اگر یکی گوید آمد زید و عمرو این ترکیب دلالت بر آنکه
نخست زید آمد و عمر بعد از وی ندارد و معنی وی جز این نیست که هر دو آمدند و احتمال دارد که در
واقع عمر پیشتر از زید آمده باشد و این معنی در علم نحو مقرر شده است و ذکر چیزی پیشتر نیز دلالت
بر پیشی وی در واقع ندارد و اشکال در آن روایت است که نفث فقرأ بحرف فا مذکور است چه فا برای

ترتيب بود ومعنى تركيب اين باشد ديد پس از ان خواند انجا بعض گويند كه وقوع وا بغير كا تب است يا مهور راوي است واين وجه بعيد است وبعض گويند كه مراد آنست كه اراده كرد نفث را پس از ان بخواند وبيشك اراده نفث مقدم بود بر قراءت وبعض گويند تقديم نفث بر قراءت از جهت مخالفت ساحران ومبطلانست كه قراءت قبل از نفث كنند والله اعلم وبالجمله اين سور را بخواندي وهر دو دست مبارك دربدن طيب خود ودر روايتي روي وجسد مبارك خود را ودر روايتي سر وروي وپيش جسد شريف را ماليدي آن مقدار يعني تا آنجا كه دست رسيدي سه بار همچنين كردي يعني خواندي ودميدي وماليدي ومقصود بالذكر از نقل الحديث اينجا ومناسب اين مقام كه رقيه كردن ودميدن وماليدن ادعيه است بر بدن بيمار اينست كه عايشه گفت كه چون آنحضرت صلى الله عليه وسلم بيمار شد بفرمود تا من همچنين كردم يعني خواندم ودميدم ودستهاي مبارك ويرا ميگرفتم وبر بدن وي ميماليدم در جامع الاصول همچنين است ودر روايتي مجمل آورده كه چون بيمار شد امر كرد مرا كه من همچنين كردم ودر روايتي بتفصيل گفت كه من ميخواندم وبدن دست وي مسح ميكردم وبر لفظ تا از خواندن ودميدن از عايشه رض بود ومصنف ميگويد كه در روايتي آنست كه پيغمبر صلى الله عليه وسلم خود نفث ميكرد وخود قرآن ميخواند وعايشه رض دستهاي مبارك ويرا گرفته بر بدن وي ميماليد زيرا كه غايت ضعف ووجع مانع بود آنحضرت را صلى الله عليه وسلم از تحريك يدين بر اين روايت دميدن وخواندن از حضرت صلى الله عليه وسلم بود ودست ماليدن از عايشه رض وآنحضرت صلى الله عليه وسلم را از براي عيادت روزي معين نبودي بلكه در جميع اوقات از شب وروز عيادت فرمودي نه چنانكه در مردم متعارف است كه عيادت در شب نبايد كرد وچنانكه گويند در روز شنبه وسه شنبه مثلا عيادت كردن مبارك نيست ودر مواهب لدنيه ميگويد كه ترك عيادت روز شنبه مخالف سنت است وگفته است كه اين بدعتي است كه طبيبي يهودي آن را پيدا كرده بعد از ان در مردم شهرت گرفته وسبب وي آنست كه پادشاهي بيمار شد واين طبيب را الزام بملازمت خود كرد پس آن يهودي روز جمعه رخصت طلبيد تا روز شنبه عبادت آن روز كه در دين يهود است ادا نمايد واگر برود گردش زند عرض كرد كه روز شنبه بر سر بيمار نبايد آمد كه در وي خوف هلاكت بيمار است پس پادشاه از جهت ترس جان خود رخصت داد بعد از ان اين رسم شايع شد واكثر مردم بر ان اعتماد كردند ونيز ميگويند ابن صلاح قولي غريب از فرادي نقل كرد كه عيادت مستحب است در شتا بشب ودر صيف بروز وشايد كه حكمت در وي آن باشد كه محنت وكلفت بيمار در شتا بشب درازي شب است ودر صيف بدرازي روز وعيادت تنفيس واستراحت وست انتهي وميفرمود كه چون كسي برادر مسلمان را عيادت كند در بستان بهشت روان بود تا پيش بيمار به نشيند وچون به نشيند رحمت بروي فرود آيد تا غريق رحمت شود وچون صباح بود يعني عيادت در جانب صباح بود كه آن را غدوه گويند هفتاد هزار ملك بر وي درود فرستند تا شب واگر شب هنگام بود كه آن را عشيه خوانند هفتاد هزار ملك

بروی درود فرستند تا صباح و در جامع الاصول حدیث مسلم و ترمذی از ثوبان همین قدر آورده که
عیادت کننده مریض و در روایتی هرکه عیادت کند برادر مسلمان را لایزال در بستان بهشت است و در روایتی
در بستان بهشت تا آنکه رجوع کند و باز گردد از عیادت و حدیث ابی داؤد و ترمذی از علی مرتضی رض
آورده از قول او و چون صباح بود الخ و در بعض روایات در آخر این حدیث آورده و باشد مرا ورا بستانی
در بهشت و در روایتی آمده که ابوموسی اشعری بعیادت امام المسلمین حسن بن علی رض آمد و حسن
این حدیث از علی روایت کرد رض و این حدیث را احمد و ابویعلی و بیهقی نیز آورده و در جمع الجوامع از
حدیث بیهقی در شعب الایمان و ضیاء مقدسی در مختاره حدیث دیگر آورده که کسی که میرود
بعیادت مریض خوض میکند در دریای رحمت و در روایتی خوض میکند تا بند ازار تا به نشیند پیش
بیمار و چون بنشست غرق کرده در رحمت و ظاهر از کلام مصنف آنست که این مجموع یک حدیث است ظاهراً
مقصودش بیان مضمون این احادیث پس جمع کرد میان آنها والله اعلم و آنحضرت ﷺ بجهت درد چشم
نیز کسان را عیادت فرمودی احمد و ابوداؤد از زید بن ارقم آورده اند که گفت عیادت کرد مرا پیغمبر
خدا ﷺ از درد چشمی که داشتم و گفته اند سند این حدیث صحیح است و در این حدیث رد است بر کسی
که قائل است که عیادت ارمد یعنی کسیکه درد چشم دارد مسنون و مستحب نیست و حدیثی در این باب از بیهقی
و طبرانی نیز نقل کنند که سه چیزاست که در روی عیادت نبود درد چشم و درد دندان و گویند که
این حدیث مرفوع نیست بلکه موقوف است بر یحیی بن کثیر و این حدیث بطریق دیگر ضعیف از ابی هریره
نیز آمده والله اعلم و یک جوانی از یهود که خدمت پیغمبر ﷺ میکرد بیمار شد او را عیادت فرمود بخاری
و ابوداؤد از انس رض آورده اند که پسرکی بود از یهود که خدمت میکرد پیغمبر را ﷺ پس بیمار شد
پس آمد آنحضرت ﷺ بعیادت وی و عرض کرد بروی اسلام و در روایتی آمد بعیادت وی و بنشست
نزد سر وی و فرمود مسلمان شو پس وی نگاه کرد بجانب پدر خود که حاضر بود پدر گفت اطاعت کن ای
پسر ابوالقاسم را ﷺ پس مسلمان شد پس بیرون آمد آنحضرت ﷺ و فرمود شکر مر خدای را که خلاص
کرد انید او را از آتش دوزخ و از این حدیث معلوم شود که استخدام کافر درست است و عیادت کافر جائز
است خصوصاً بقصد آنکه شاید دل وی نرم گردد و مائل باسلام شود و از این باب است که مصنف حکایت
ابوطالب را آورد و با این حدیث جمع کرد و گفت و چون عم وی ابوطالب بیمار شد با وجود آنکه مشرک
بود او را عیادت فرمود و بر وی اسلام عرض کرد ابوطالب قبول نکرد و آن جوان یهودی مسلمان شد
بدانکه مشایخ حدیث و علمای سنت بر این اند که ایمان ابوطالب ثبوت نه پذیرفته و در صحاح احادیث
است که آنحضرت ﷺ در وقت وفات وی بر سر وی آمد و عرض اسلام کرد و وی قبول نکرد پس آنحضرت
ﷺ گفت من والله استغفار کنم مر ترا تا آن زمان که منع کرده نشوم پس این آیت نازل شد * ماکان للنبی

والذين آمنوا ان يستغفروا للمشركين الآية * وانچه از اقوال وافعال واشعار وخطب وي كه در حالت حيات
خود كرده دلالت صريح دارند بر محبت ومعرفت وي نبوت آنحضرت را ﷺ ودر بعض روايات آمده
كه ابوطالب گفت والله يا ابن اخي اگر خوف آن نمي بود كه مردم خواهند گفت كه وي اين كلمه از جهت
جزع وعجز موت گفته هر آينه ميگفتم آن را وآن را پنهان باتو بگويم وچون نزديك رسيد موت وي ديد
عباس بجانب وي كه مي جنباند لبهاي خود را گوش نزديك دهان وي برد وشنيد كه كلمه ايمان ميگويد
گفت يا ابن اخي والله گفت برادر من كلمه را كه امر كردي او را بدان فرمود من نشنيدم همچنين آمده است
در روايت ابن اسحق كه وي اسلام آورد نزد موت وشيخ ابن حجر در فتح الباري ميگويد كه معرفت
ابوطالب به نبوت ﷺ در بسياري از اخبار آمده وتمسك كرده بدان شيعه بر اسلام وي واستدلال
كرده اند بر دعوي خود بچيزي كه دلالت ندارد بران وگفته كه ما بيان كرده ايم آن را در ترجمه ابي طالب
در كتاب الاصابه في معرفة الصحابه انتهى مخفي نماند كه بحث اسلام ابوين بلكه ساير آباي وي ﷺ
مشهور است ومتاخرين بر اثبات وتقرير آنند ودرين باب مبالغه دارند برخلاف طريقه متقدمين وشبهه
اسلام ابوطالب را نيز ازين قبيل دانند والله اعلم * فائده * از آداب عيادت آنست كه وضو كند وحسبة
لله رود وبيمار را تسلي دهد وصبر فرمايد واز چگونگي احوال پرسد وتنفيس وتقويه وي نمايد واميدوار
حيات گرداند وبا جر وثوابي كه بر مرض در احاديث وارد شده است بشارت دهد ودر وقت در آمدن
بگويد لا بأس طهور ان شاء الله تعالى ودست بر بدن بيمار نهد وادعيه ماثوره بخواند وبيمار را دعا كند
واز براي خود از وي دعا خواهد ودر نشستن تخفيف كند مگر آنكه بيمار نشستن او را دوست دارد وغوغا
نكند وسخن بسيار كه او را ناخوش آيد نگويد ونزد بيمار چيزي نخورد وبايد كه در عيادت
شتابي نكند وبعد از دو سه روز از بيماري بعيادت برود كه عادت شريف مصطفويه نيز همچنين
بود وهر روز بعيادت نرود بلكه يك روز در ميان يا بعد از دو سه روز برود وكل ذلك ورد به
الاحاديث والآثار والله الموفق * فصل * در عادت نبوي ﷺ در احوال ميت واداي حقوق
وي عادت حضرت نبوي ﷺ مشتمل بود بر احسان عظيم بميت ومعامله وي باموري كه وي را در قبر و
قيامت نافع بود مثل تلقين وتثبيت ودعا ونماز وقضاي دين ومانند آن ومشتمل بود بر احسان باقارب
واهل بيت وي بتعزيت واطعام وتفقد احوال چنانكه در فصل خطبه جمعه گذشت از حديث مسلم كه
فرمود كه هر كه مرد ومالي بگذاشت از براي اهل اوست وهر كه ديني گذاشت يا عيالي عهده آن بر من
است وبر اقامت عبوديت احيا وتعليم احكام در آنچه با ميت بآن معامله كنند مثل صبر وترك جزع وفزع ومنع
از نوحه وديگر مراسم جاهليت اول احسان بميت كردي وتجهيز وساختگي وي بسوي آخرت بر احسن احوال و
افضل صفات ظاهر وباطن فرمودي وتفصيل آنچه بطريق اجمال ذكر كرده آنست كه حضرت پيغمبر

ﷺ وجمیع صحابه صف کشیدندی و برای میت استغفار کردندی و بروی نماز کذاردندی
ودعا کردندی واز حضرت غفرانه طلب رحمت وآمرزش کردندی بر احادیث صحیحه آمده است که هر میتی
که بروی صد کس وبروایتی چهل کس نماز کذارند البته آمرزیده میشود ودر روایتی سه صف ودر روایتی
امتی از مسلمانان واقع شده بی تعیین عدد وبعد از ان همراه شده وبشفاعت وی بحضرت عزت رفته
او را بمدفن رسانیدندی وقواعد تکریم وتبجیل مسلمان بجا آوردندی ودر صحیح ابن حبان از حدیث
ابی سعید آمده که آنحضرت ﷺ فرمود پنج چیز است هر که در یک روز آنها را بجا آرد نوشته شود او از اهل
جنت عیادت وحضور جنازه ونکاه داشتن روزه ورفتن بمسجد وآزاد کردن رقبه کذا فی المواهب اللدنیه ودر مشکوة
بروایت ابی هریره از حدیث مسلم آورده که روزی آنحضرت ﷺ از صحابه پرسید کیست از شما که امروز روزه
دار برخاسته باشد ابوبکر گفت رض منم یا رسول الله فرمود کیست که همراه جنازه رفته باشد هم ابوبکر گفت منم
یا رسول الله فرمود کیست که مسکینی را طعام داده باشد هم ابوبکر گفت منم یا رسول الله فرمود کیست آنکه
عیادت مریض کرده باشد هم وی رض گفت منم یا رسول الله فرمود جمع نشود این چهار چیز در مردی مگر آنکه
درآید بهشت را وحضرت رسالت ﷺ خود با جمیع صحابه که حاضر بودند بر بالای قبر وی بایستادندی و او را
دعا کردی وتثبیت وی بر کلمهٔ ایمان وجواب وسوال منکر ونکیر خواستی ودر محتاج ترین وقتی که وقت
غربت وتنهائی در قبر است او را از حق درخواستی در جامع الاصول حدیث ابی داؤد از عثمان رض آورده که
گفت بود رسول خدا ﷺ چون فارغ میشد از دفن میت می ایستاد بر وی ومیگفت استغفار کنید مر برادر
خود را وسوال کنید برای وی تثبیت را پس بدرستی که الآن سوال کرده میشود از وی واز علی رض آورده
که بود آنحضرت ﷺ که میگفت بعد از فراغ از دفن میت اللهم هذا عبدك نزل بك وانت خیر منزول به فاغفر له
ووسع مدخله ودر تلقین میت بعد از دفن حدیثی آمده که نزد شافعیه معمول است سیوطی در جمع الجوامع
از طبرانی وابن النجار وابن عساکر ودیلمی از ابی امامه رض می آرد که گفت رسول خدا ﷺ چون مرد یکی
از برادران شما ودفن کردید او را وراست کنید خاک بر وی باید که بایستد مردی از شما نزد سر وی وبگوید
یا فلان ابن فلانه وی یعنی میت می شنود آن را ولیکن جواب نمیدهد پس تر بگوید یا فلان بن فلانه
چون این بار میشنود بر می نشیند در قبر پس تر بگوید یا فلان بن فلانه در این نوبت میگوید ارشاد کن مرا
رحمت کند خدای تعالی ترا ولیکن شما نمی شنوید پس تر گوید ای فلان یاد کن آن را که برآمدهٔ تو بران از دنیا
شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله وآنکه راضی شدهٔ که خدای پروردگار تست ومحمد پیغمبر
تست واسلام دین تست وقرآن امام تو چون این را گفت میگیرد یکی از منکر ونکیر دست دیگری را ومیگوید
بیرون آئید از پیش این بنده چکار داریم اکنون ما با وی که حق سبحانه تلقین کرد حجت او را مردی در
مجلس شریف حاضر بود گفت یا رسول الله اگر نام مادر میت ندانیم بکه نسبت کنیم فرمود نسبت کن بحوا که

مادرقریه است و همیشه اولی آنست که گوید گاه گاهی ظاهر مراد آنست که این فعل از آنحضرت منقطع نبود که یکبار یا دو بار میکرد و بعد از آن میگذاشت بلکه دوام و استمرار داشت بحسب اوقات و عادت مستمره داشت که گاهی قبر ویرا تعاهد و تفقد کردی و بسلام و دعا که موجب حصول روح و راحت و نزول رحمت و مغفرت بود مخصوص میگردی این فعل از آنحضرت ﷺ در حق بعضی از اصحاب بخصوص بودی و در زیارت قبور علی العموم تمامهٔ اهل قبور را باین تشریف مشرف و مستسعد گردانیدی و کلام در زیارت قبور در آخر فصل بتفصیل بیاید و پیش از موت در حالت مرض عیادت نمودی چنانکه گذشت و آخرت را یاد وی دادی و بوصیت و توبه فرمودی تا موجب محبت موت و لقای الهی جل و علا گردد و بحکم من احب لقاء الله احب الله لقاءه برضا و محبت وی تعالی فایز گشته گذشتن از محنت آباد دنیا و تعلقات وی آسان باید و حاضران را امر کردی تا مریض مشرف بر موت را که او را محتضر خوانند تلقین شهادت بوحدانیت حق و رسالت رسول کنندی و میفرمودی لقنوا موتاکم لا اله الا الله تا آخر کلام وی کلمهٔ توحید بود و بحکم من کان آخر کلامه لا اله الا الله دخل الجنة بنعمت سلامت ایمان و حسن خاتمت از عالم برود ولیکن در تلقین باید که تکلیف نکنند و ابرام ننمایند که حالت موت نازک است تا چگونه برآید و ترمذی از عبدالله بن المبارک می آرد که تلقین کرد او را مردی چون اکثار کرد فرمود چون من یکبار لا اله الا الله گفتم همبر آنم تا تکلم بکلام دیگر نکنم چندین اکثار چیست و از عادات امم ضلال کفار و مشرکان که ایمان به بعث و نشر ندارند منع و زجر کردی و چون منع و زجر از عادات اهل کفر و ضلالت را علی الاطلاق ذکر کرد بعضی از انها را که اهل ملت اسلامیه بسبب غلبه وجع و درد مصیبت و جهل و بیطاقتی بدان گرفتار اند ذکر کرد و گفت و از لطم خدود طپانچه زدن بر رخسارها و شق جیوب پاره کردن گریبانها و حلق روءس تراشیدن سرها و امثال آن از جزع و فزع و نوحه نهی و ردع و منع و زجر بلیغ فرمودی و احتمال دارد که این لطم و حلق و شق و امثال آن تفصیل عادات امم ضلال بود چه اینها را اگرچه اهل ملت اسلامیه کنند ولیکن از عادات انها است و بحمد و استرجاع یعنی انا لله و انا الیه راجعون گفتن و رضا بقضای الهی امر کردی و در صحیح بخاری و مسلم از ابن مسعود آمده که گفت رسول خدا ﷺ لیس منا من ضرب الخدود و شق الجیوب و دعا بدعوی الجاهلیة فرمود هر که این کارها کند وی از ما نیست و اینها از اعمال جاهلیت است و از ابی موسی اشعری آمده که گفت آنحضرت ﷺ انا بریء ممن حلق و صلق و خرق حلق تراشیدن سر و صلق رفع صوت در مصیبت و نوحه کردن و بعضی بلطم و ضرب وجه نیز تفسیر کرده اند و خرق پاره کردن گریبان و از انس رض آمده که بگذشت رسول خدا ﷺ بر زنی که میگریست نزد قبری پس فرمود بپرهیز خدا را و صبر کن ای زن گفت دور شو از من که تو ندیدی آنچه این مصیبت که بمن رسیده است نرسیده پس گفتند بآن زن که این رسول خدا بود که ترا صبر میفرمود و پند میداد پس آن زن پشیمان شد و بحضرت ﷺ آمد و اعتذار

نمود که یا رسول الله من نشناختم ترا معذور دار مرا فرمود اکنون اعتذار چه میکنی انما الصبر عند
الصدمة الاولی یعنی صبر نزد اول مصیبت و زور آن اعتبار دارد اگر خود خواهی نخواهی صبر کردنی است
و ابوداود از ابی سعید خدری آورده که گفت رسول خدا ﷺ لعنت کناد خدای تعالی نوحه کننده را و شنونده
را یعنی بسمع رضا و در احادیث صحیحه آمده ان المیت یعذب ببکاء اهله میت عذاب کرده میشود در قبر
بگریستن اهل و عیال وی و نوحه کردن ایشان بر وی و در روایتی کسی که نوحه کرده شود بر وی عذاب
کرده شود روز قیامت این حدیث بطرق متعدده آمده و عایشه رض این حدیث را بر آن وجهی که معنی
او بظاهر در فهم در آید انکار کرده و استبعاد نموده و گفته که آنحضرت ﷺ هرگز اینچنین نگوید کسی
چرا معذب شود بگناهی که دیگری کرده باشد و فرمود بس است شما را قرآن مجید در این باب بخوانید * و
لا تزر وازرة وزر اخری * و چون گفته شد عایشه رض را که ابن عمر میگوید و روایت از پدر خود میکند که میت
عذاب کرده میشود بگریه حی گفت بیامرزد خدای تعالی ابا عبد الرحمن را و این کنیت ابن عمر است وی
دروغ نمیگوید ولیکن نسیان شده او را یا خطا کرد و آنحضرت ﷺ گذشت بر یهودیه یا یهودی که گریسته
میشد و نوحه کرده میشد بر وی فرمود که ایشان میگریند بر وی و وی عذاب کرده میشود در قبرش و در روایت
دیگر آمده که عایشه رض گفت که پیغمبر خدا نفرمود که میت عذاب کرده میشود بجهت بکای اهل
وی بر وی بلکه خدای تعالی زیاده میکند عذاب مر کافر را بگریه اهل وی بر وی یعنی این مخصوص بکافر
است که معذب است و بکای اهل وی بر وی سبب مزید عذاب میگردد نه آنکه بطریق حکم کلی فرموده
باشد و بعض گفته اند که تعذیب میت ببکای اهل بر تقدیریست که او در حالت حیات راضی باشد بدان
یا وصیت کرده بآن چنانکه اهل جاهلیت میکردند و بر آن اجرتی قرار میدادند و در صحیح بخاری و مسلم از
مغیرة بن شعبه آمده که گفت شنیدم از رسول خدا ﷺ کسی که نوحه کرده شود بر وی عذاب کرده
میشود بآنچه نوحه کرده میشود بر وی یعنی همان چه نوحه گران او را بدان می ستایند بر روی وی بطریق
استهزا و تهکم میگویند که وی متاذی میگردد اینجا نیز همان اشکالی که بر تعذیب وارد شود وارد می آید که
چرا بفعل دیگری متاذی گردانند گویند از آن جهت که وی اظهار کرد نفس خود را میان مردم متصف بدین
صفات و راضی شد بآن بدین سبب محل توبیخ آمد والله اعلم و اگرچه آنحضرت ﷺ از گریستن و نوحه
کردن و جزع و فزع کردن نهی کردی اما از ریختن اشک و حزن قلب بی آن اشیا منع نکردی و خود نیز کردی
چنانکه ابوداود و ترمذی از عایشه رض آورده اند که رسول خدا ﷺ بوسه داد در میان دو چشم عثمان
بن مظعون که اول من مات من المهاجرین فی المدینه بود بعد از موت وی و گریه کرد و فرمود و چشم مبارک
وی اشک میریختند و بخاری و مسلم از انس رض آورده اند که محزون شد ﷺ بعد از قتل قراء اشد حزن
که ندیده بودم او را هرگز که اینچنین شده باشد و از عایشه رض آورده اند که چون رسید خبر قتل زید بن

حارثه وجعفر بن ابي طالب وعبد الله بن رواحه به کشته شدن رسول خدا در مسجد محزون و شناخته میشد اثر حزن در روی مبارک وي پس مردي نزد آمد و شدت بکاي نساي جعفر را بیان کرد آنحضرت ﷺ او را فرستاد تا منع شان کند ممتنع نشدند تا سه بار آمد و رفت کرد و فایده نداشت پس نزد آنحضرت ﷺ آمد و گفت غالب آمدند آن زنان بر من یا رسول الله و ممتنع نشدند بگفتهٔ من فرمود بکن از روي خاک در دهن ایشان کن و از آنچه ثابت شده است گریه و حزن آنحضرت ﷺ بر میت گریه و حزن او ست بر موت ابراهیم ولد شریف وي چنانکه میگوید و با وجود آنکه آنحضرت ﷺ راضي ترین خلق بقضاي حق بود و شاکرترین و صابرترین از هر مخلوقي بود در وفات ابراهیم که پسر دو ساله وي بود و بر روایتي شانزده ماه و هشت روزه و بر روایتي یکسال و دو ماه و شش روزه و بر روایتي هفتاد روزه و بر هر تقدیر اتفاق است که در مدت رضاع از عالم رفت و لهذا در بعض روایات آمده است که حق تعالی در عالم برزخ براي او مرضعهٔ پیدا کرده که ارضاع وي میکند و در روز موت وي که در شب چهاردهم ماه ربیع الاول و بر روایتي روز عاشورا بود آفتاب گرفته شد و چون عادت در گرفتن آفتاب بیست و هشتم یا بیست و نهم است مردم گفتند که این گرفتن آفتاب از جهت موت ابراهیم است آنحضرت ﷺ فرمود که ماه و آفتاب از آیات الهي اند موت کسي را در انجلاد خللي نبود و در بعض طرق ضعیفهٔ احادیث واقع شده که لو عاش ابراهیم لکان نبیا یعني اگر میزیست ابراهیم هر آینه پیغمبري میبود و پیغمبر بودن جایز نه و چون بعد از محمد ﷺ پیغمبر نبود لاجرم نه زیست و در علم معقولات مقرر شده که صدق شرطیه مستلزم وقوع مقدم نیست و ملازمت ظني است لیکن اهل حدیث را تضعیف کرده اند و گفته اند که بودن او نبي بجهت چیست مگر ابناي پیغمبر پیغمبر نبا شند این چنین خود نیست پس ملازمت تمام نبود و در سند این حدیث نیز سخن است فافهم والله اعلم

و بالجمله آنحضرت ﷺ بموت ابراهیم گریه کرد و فرمود تدمع العین اشک میریزد چشم و یحزن القلب و اندوهگین میشود دل و لا نقول الا ما یرضی الرب و نمیگوییم مگر چیزیرا که راضي است از ان پروردگار و انا و بدرستي که ما بفراقک یا ابراهیم بفراق تو اي ابراهیم لمحزونون اندوهگینیم بخاري و مسلم و ابوداؤد از انس مي آرند که گفت آمدیم ما با رسول خدا بر ابي سیف حداد که شوهر دایهٔ ابراهیم بن رسول ﷺ بود و ابراهیم بیمار بود مشرف بر موت پس گرفت رسول خدا ﷺ ابراهیم را و بوس کرد و بوئید او را و این عادت شریف بود در هنگام گرفتن اولاد و اطفال باز در آمدیم بار دیگر بار رسول الله بر وي در حالتي که جان میداد ابراهیم پس اشک ریختن گرفت دو چشم رسول خدا ﷺ پس گفت عبد الرحمن بن عوف رض میگریي تو یا رسول الله فرمود یا ابن عوف این گریه من رحمت است یعني نه از جزع و عدم صبر است بلکه رحمت و رقت است بر مقبوض بار دیگر باز اشک ریخت و گفت ان العین تدمع والقلب یحزن و لا نقول الا ما یرضی الرب و انا بفراقک یا ابراهیم لمحزونون و از اسامه بن زید مي آرند که زینب بنت رسول ﷺ کس فرستاد

نزد آنحضرت ﷺ که پسرکی بود مرا که مشرف بر موت شده بیا بر سر ما حضرت ﷺ نیز کس نزد زینب فرستاد که سلام رساند و بگوید که مر خدا راست آنچه گرفت و مر او راست آنچه داده هر چیز را از آنچه گرفت و داد نزد وی تعالی مدتی معین است و صبر کن و امید وار ثواب باش زینب باز کس فرستاد و سوگند یاد کرد بر آنحضرت ﷺ که البته بیاید حضرت ﷺ برخاست و نزد زینب آمد و با وی بود سعد ابن عباده و معاذ بن جبل و ابی بن کعب و زید بن ثابت و مردان دیگر رضی الله عنهم اجمعین پس برداشته آوردند صبی را بر حضرت ﷺ بگرفت و در کنار خود بنشاند و جان صبی در حرکت و اضطراب بر آمدن بود پس آب ریخت دو چشم آنحضرت ﷺ سعد بن عباده گفت این چیست یا رسول الله فرمود این رحمتی است که نهاده است حق تعالی در دلهای بندگان خود و رحم نمیکند خدای تعالی مگر رحم کنندگان را و نسائی از ابن عباس می آرد که دخترکی از آنحضرت ﷺ جان میداد و آنحضرت ﷺ او را بسینهٔ مبارک خود فرو چسپانیده بود و میگریست ام ایمن رضی الله عنها چون این حال مشاهده کرد نیز بگریه در آمد آنحضرت ﷺ فرمود نزد رسول خدا گریه میکنی یا ام ایمن گفت یا رسول الله چون نگریم و ترا می بینم که گریه میکنی پس گفت رسول خدا ﷺ این گریه نیست که من میکنم این رحمتی است از خدا یعنی گریهٔ من از جزع و بی صبری نیست بلکه رحمتی است نازل از جناب الهی برین میت و بر همه حاضران و چون درد و گریه از آنحضرت ﷺ با وجود آن کمال که داشت در فهم ظاهر استبعادی پیدا میکند چنانچه صحابه نیز از آن سوال کردند مصنف در بیان حقیقت آن میفرماید و کمال علی الاطلاق که شامل جمیع لطایف و مراتب و قوای ظاهر و باطن باشد در حق بشر که جامع صفات روح و نفس و طبیعت است برخلاف خلق ملائکه اینست که هر چیز را حق خویش بدهد و آثار جمیع حواس و قوی از وی بظهور آید در آنچه مقدور است بقدرت و اختیار و در آنچه نه مقدور است بحکم طبیعت و اضطرار و الا نقصان در خلقت لازم آید و لیکن موافق حکمت و حق باشد و یکی از وجوه وجود سکرات موت در حق آنحضرت ﷺ همین است که وی مقتضای طبیعت انسانی و لازم مفارقت روح از بدن است و دلیل سلامت حواس و قوت ادراک است و منشأ صدور آثار طبیعت و جبلت از آنحضرت اینست که در جمیع مراتب تمام و کمال داشت ﷺ و محققان صوفیه قدس الله اسرارهم میگویند که جمیع لطایف از طبیعت و نفس و قلب و روح و سر در ارباب تمکین جدا جدا بکار اند سر بذات حق متصل است و روح در محبت وی مستغرق و قلب بذکر وی مشغول و نفس و طبیعت در مقام خود بخدمت در کار در ایشان مزج و خلط این لطایف نبود و خلط و پژمردگی شان بر اهل سکر و تلوین است نه ارباب صحو و تمکین و از عادات حضرت نبوی ﷺ آن بود که در تجهیز میت و تنظیف و دفن وی تعجیل فرمودی در جامع الاصول حدیث ابی داؤد از حصین بن وحوح آورده که گفت چون بیمار شد طلحة بن البراء رسول خدا ﷺ به عیادت وی رفت و فرمود که نمی بینم او را مگر که حادث شده است بوی موت چون بمیرد

حبر كنيد مرا و تعجيل كنيد و اگر نبايد كه جيفه مسلمان محبوس و موقوف كرده شود ميان اهل وعيال وي و در
جامهاي سفيد تكفين كردي و فرمودي بپوشيد جامهاي سفيد را كه آن بهترين جامهاي شما است و تكفين
كنيد دران مردهاي خود را روايت ابو داؤد و الترمذي و ابن ماجه و ظاهر جامهاي سفيد مطلق است نو بود
يا شسته و احاديث در تجميل و تحسين كفن واقع شده اما نه چنانكه بحد اسراف كشد و مراد بتحسين كفن
تنظيف و تطهير او ست نه اسراف در ثمن وي ابو داؤد از امير المؤمنين علي رض آورده كه گفت گفت رسول خدا
صلى الله عليه وسلم گران بها مكنيد در كفن كه وي سلب كرده ميشود سلب سريع يعني زود كهنه و بوسيده ميشود در گور
پس گراني در وي اسراف بود و در صحيح آمده كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم را در سه ثوب سحوليه تكفين كردند و تفسير
كرده اند سحوليه را بثوب ابيض و بعض گفته جامهٔ قصارت كرده و گفته اند كه سحول قريهٔ است بيمن
كه نسبت كرده ميشود بوي اثواب و در موطا از عايشه رض مي آرد كه گفت در آمدم برابي بكر در بيماري وي پس
پرسيد از من كه كدام روز وفات كرد رسول خدا صلى الله عليه وسلم گفتم روز دوشنبه پس گفت امروز كدام روز است گفتم روز
دوشنبه گفت اميد ميدارم موت خود را امروز تا شب پس از آن نظر بجامهٔ خود كرد كه پوشيده بود و كشيده
بود مرض در وي و آن جامهٔ بود كه در وي روغني و آلودگي از زعفران بود گفت بشوئيد اين جامه را
و زياده كنيد دو جامهٔ ديگر و تكفين كنيد مرا دران عايشه رض ميگويد من گفتم اين جامهٔ كهنه است گفت زندگان سزاوار ترند بجامهٔ نو اين كفن نيست مگر براي بجاك شدن بعد از زماني چند پس وفات يافت
وي رض قريب بشب و دفن كرده شد شب سه شنبه قبل از صبح و در حديث ابي داؤد از ابي سعيد خدري آمده
كه چون حاضر شد مر او را موت بطلبيد جامهاي نو و بپوشيد و گفت شنيدم رسول خدا را صلى الله عليه وسلم كه گفت ميت
بعث كرده ميشود در جامهاي كه مرده است دران يعني مراد باين جامه كفن نيست چه وي بعد موت است
نه آنكه موت در وي باشد مانند آنكه درينجا اشكال آورده اند كه در حديث صحيح آمده است كه مردم
برهنه محشور ميشوند و اين حديث منافات دارد بآن و جواب داده اند كه بعث ديگر است و حشر ديگر پس
تواند كه بعث با پوشش باشد و حشر برهنه پس منافات نباشد ميان اين دو حديث و اين توجيه خالي
از بعدي نيست و بعض ثياب را تاويل كرده اند باعمال و حالتي كه بران از عالم رفته است و عرب چون
خواهند كه يكي را بطهارت نفس و برائت از عيب وصف كنند گويند فلان طاهر الثياب است و بتحقيق آمده است
در تفسير كريمهٔ * وثيابك فطهر * اي عملك فاصلح و ميگويند فلان دنس الثياب اي خبيث الفعل والمذهب پس
مضمون اين حديث مضمون آن حديث بود كه برانگيخته ميشود بنده بران حالتي كه مرده است كذا قال الطيبي
و اين توجيه نيز بظاهر سياق حديث مناسب نيست و از توربشتي نقل ميكنند كه گفت بعضي از اصحاب بودند
كه در بعضي احيان بتاويل نصوص و وصول بحقيقت مراد نميرسيدند و بر ظاهر حمل ميكردند و آدميان
متفاوتند در مراتب آن چنانچه عدي بن حاتم چون شنيد كريمه * حتى يتبين لكم الخيط الابيض من الخيط

الاسود * و عقال سياه و سفيد را در تحت وساده خود نگاه ميداشت الحديث * در حديث است انما انا قاسم والله
يعطي گفته كه اعلام كرد آنحضرت ﷺ اصحاب را كه من تفضيل و ترجيح نكرده ام در قسمت آنچه
وحي كرده شده است بسوي من هيچ يكي را از امت خود بر يكري بلكه تسويت كرده ام در ابلاغ
و عدل كرده ام در قسمت و تفاوتي كه هست در فهم و ادراك معني آنست و اين واقع است از طريق عطا و
بتحقيق بوده اند بعضي از اصحاب كه مي شنيدند حديث را و فهم نميكردند از ان مگر ظاهر جلي را و
مي شنيدند آن را بعض ديگر از ايشان يا از قرني كه بعد از ايشان بودند از تابعين و اتباع تابعين
و استنباط كردند از ان مسائل كثيره را * وذلك فضل الله يؤتيه من يشاء * انتهى و ممكن است
كه گفته شود ابوسعيد نه جامها پوشيده بقصد نظافت و طهارت بعد از ان اين حديث بخدمت وي
رسيد كه شنيده بود از حضرت ﷺ و باعث شد كار او شد و تاويل آن نزد وي همان باشد كه كرده اند
وليكن بظاهر حال اين حديث را برخواند نه بقصد بيان سبب پوشيدن جامها يا جامه نو پوشيدن
وي از جهت غايت احتياط و حرص بر امتثال ظواهر بود اگرچه حقيقة مراد ديگر است چنانچه در
حديث سازيد على السبعين كه در وقت نزول كريمة * ان تستغفر لهم سبعين مرة * فرمود و گفته اند كه
حقيقة مراد از سبعين تكثير و مبالغه است نه عدد معين وليكن آنحضرت ﷺ از براي اظهار غايت
رحمت و رافت حمل بظاهر كرد و فرمود سازيد على السبعين يعني مرا منع از هفتاد بار كرده اند
و من زياده بر هفتاد بار ميكنم شايد كه بيامرزد ايشان را فافهم وبالله التوفيق و مدتي در ابتداي
حال عادت صحابه نه آن بود كه چون شخصي محتضر شدي و بر موت مشرف گشتي حضرت
رسالت را ﷺ دعوت كردندي و حضور شريف او را در خواستندي و آنحضرت ﷺ حاضر شدي تا در
حضور وي وفات كردي و بدعاي آنحضرت ﷺ مشرف گشتي و وي را تجهيز و تكفين كردي و بر
وي نماز گذاردي و تشييع جنازه تا بقبر كردي و دفن كردي و بدعاي تثبيت و مغفرت
مشرف ساختي چنانچه از سياق احاديث كه مذكور شدند معلوم ميگردد و در آخر چون صحابه ديدند كه
درين استدعا و امتداد حضور و وقوف از اول تا آخر آنحضرت را ﷺ مشقت تمام است بران اختصار كردند
كه چون شخصي وفات كردي بعد از وفات وي اعلام كردندي تا بتجهيز و نماز و دفن حاضر شدي و چون
باز ديدند كه اينهم خالي از مشقت نيست ميت را تجهيز كردندي و بحضرت ﷺ آوردندي تا بر وي نماز گذاردي
و در نادر اوقات اگر شب بودي يا مانعي ديگر و در طلبيدن آنحضرت ﷺ مشقت گمان مي بردند براي نماز
نيز خبر نميكردند و صحابه خود نماز ميكردند و دفن ميكردند پس آنحضرت ﷺ ميرفت و بر قبر او نماز
ميكرد و ذكر نماز بر قبر در كلام مصنف بيايد و نماز گذاردن آنحضرت ﷺ بر جنازه گاه بيرون مسجد
بودي و گاه اندرون مسجد و هر دو جايز است و مذهب شافعي همين است و دليل ايشان حديثي است كه در

جامع الاصول از مسلم و موطا و ابوداؤد و ترمذی و نسائی آورده که چون وفات یافت سعد بن وقاص رض
گفت عایشه رض در آرید جنازه او را تا نماز کنم بر وی پس انکار کرده شد بر وی پس گفت والله بتحقیق نماز
کذارد رسول خدا ﷺ بر دو پسر بیضا سهیل و برادرش در مسجد و در روایتی آمده که چون انکار کردند
بر عایشه رض این فعل را گفت این چه بلا زود فراموش کردند مردم این را که نکذارد رسول خدا ﷺ
بر سهیل بن بیضا مگر در مسجد و در روایتی امر کردند ازواج پیغمبر ﷺ که بیارند او را در مسجد پس آوردند
و نهادند او را بر در حجرهای ایشان و گذاردند بر وی نماز و چون رسید بایشان که مردم عیب گرفتند که
هرگز نبود که در آورده شود جنازه در مسجد پس رسید این سخن بعایشه رض گفت که چه شتابند مردم
در عیب گرفتن بچیزی که علم ندارند بآن عیب میگیرند بر ما بدر آوردن جنازه در مسجد و حال آنکه نگذارد
پیغمبر خدا ﷺ بر سهیل بن البیضا مگر در مسجد این روایات مسلم است و در موطا نیز همچنین آورده
و ابوداؤد و ترمذی و نسائی همین مقدار آورده اند که گفت عایشه رض نگذارد آنحضرت ﷺ بر سهیل بن
بیضا مگر در مسجد و نیز میگوید امام شافعی که نماز جنازه دعا است یا لنماز و مسجد اولی است بآن
و مذهب امام ابوحنیفه و امام مالک کراهت نماز جنازه است در مسجد کراهت تحریمی یا تنزیهی دو روایت است
نزد ما و ظاهر ثانی است و ظاهر از کلام مالک که گفت لا احبه نیز همین است و دلیل ایشان حدیثی است که
ابی داؤد از ابی هریره آورده و طحاوی در معانی آثار نیز آن را روایت کرده که گفت پیغمبر خدا ﷺ
کسی که بگذارد نماز جنازه در مسجد نیست مر او را چیزی یعنی از اجر و ثواب و از طحاوی نقل کرده اند
که گفت این حدیث اولی است از حدیث عایشه رض زیرا که حدیث وی اخبار است از فعل ﷺ در حالت
اباحت که نهی بر آن متقدم نشد و حدیث ابی هریره اخبار است از نهی ﷺ که متقدم است او را اباحت
پس حدیث ابی هریره اولی باشد از حدیث عایشه رض زیرا که ناسخ است مر او را کذا قال الشمنی و نیز در
انکار صحابه بر عایشه رض دلیل است بر آنکه ایشان را معلوم بود کراهت نماز در مسجد و منسوخیت وی و الا
چرا انکار میکردند بر وی و نسبت عایشه رض ایشان را بنسیان و عدم علم محل کلام است بلکه تواند که
عایشه رض بنسخ عالم نباشد و ظاهر اینست زیرا که ایشان جماعه کثیر اند و نیز میگویند که گذاردن نماز
بر ابن بیضا در مسجد بجهت آن بود که آنحضرت ﷺ معتکف بود از بنجهت بیرون نیامد و جنازه بیرون
مسجد بود و درینصورت اختلاف است میان حنفیه و نیز از ابی هریره در قصه نماز بر نجاشی آمده که چون
جبرئیل خبر موت او را رسانید آنحضرت ﷺ در مسجد بود پس گفت امروز بنده صالح مرده است نماز
بر وی بکنم پس بیرون آمد بمصلی و نماز بگذارد و اگر در مسجد جایز بودی بیرون آمدن برای چه بودی
و بعض گویند که مصلای جنازه مکانی بود متصل مسجد شریف و برین تقدیر اکثر اشکالات منحل گردد
باحتمال آنکه شاید که روایت صلوة در مسجد باعتبار قرب آن مکان باشد بمسجد و ظاهر شود که این

است مبنای قول ابی یوسف که اگر مسجد ی بود معدّ از برای نماز جنازه جایز است در وی بیکراهت والله اعلم
واختلاف است میان حنفیه که کراهت از جهت خوف تلویث مسجد است واین مناسب است بقول کسی که قائل
است که مرده نجس است یا از جهت آنکه مسجد جماعت موضوع است از برای نماز پنجگانه و پس بنابر این
تقدیر اگر جنازه بیرون مسجد بود نیز مکروه باشد و مصنف حدیث ابوهریره را رض که مستند حنفیه و مالکیه
است رد میکند ومیگوید وحدیث ابوهریره که پیغمبر ﷺ فرمود من صلی علی جنازة فی المسجد فلا
شیء له روایت وی غلط است و سهو است از راوی صواب آنست که خطیب بغدادی روایت کرده وگفته که
لفظ حدیث در اصل فلا شیء علیه است یعنی هرکه بگذارد نماز جنازه را در مسجد پس نیست هیچ اثمی وحرجی
بر وی ودر جامع الاصول این حدیث را بلا شیء له آورده است وگفته که در یک نسخه چنین واقع شده است
که فلا شیء علیه واز اینجا معلوم گردد که اصل فلا شیء له است ودر بعضی روایه این حدیث را بلفظ فلا اجر له نقل
کرده ودر جمع الجوامع این حدیث از ابی هریره بلفظ فلیس له شیء آورده فتدبر ومیگوید که بعضی از
ائمه حدیث میگویند که این حدیث خود ضعیف است چه از افراد صالح مولی التوءمه است و وی
ضعیف است در حدیث وشیخ ابن الهمام گفته که مولی توءمه ثقه است لیکن مختلط گشته در آخر عمر خود و
نسائی از ابن معین آورده که گفته وی ثقه است لیکن مختلط گشته در آخر عمر پس هرکه شنید از وی پیش از
اختلاط ثابت است وحجت است و همه برین اند که ابن ابی ذئب که راوی این حدیث است از وی شنیده است پیش
از اختلاط پس واجب است قبول آن بخلاف سفیان وغیر وی که شنیده اند از وی بعد از اختلاط انتهی
والله اعلم ومیگوید ونماز بر ابوبکر وعمر رض در مسجد گذارده چنانکه ابن ابی شیبه روایت کرد که
گذارد عمر رض نماز را بر ابی بکر در مسجد وگذارد صهیب بر عمر در مسجد انتهی واین روایت
ابن زیادتی نیست که میگوید حضرت جمیع مهاجرین وانصار رض گذاردند واز کسی انکار
صادر نشد وجواب ازین آنست که بر تقدیر صحت این حدیث محمول است بر آنکه جنازه بیرون
مسجد بود وحق آنست که اکومد عای شافعیه مسنونیت نماز جنازه است در مسجد باطل است
والا می درآورد آنحضرت ﷺ جنائز تمامه صحابه را در آن ومتوارث می شد در میان ایشان واگر
جواز است ما نیز قائلیم بآن ومکروه میداریم آنرا ومیگوئیم که افضل آنست که در بیرون مسجد بگذارند
وقائم نشد از ایشان دلیلی بر افضلیت آن در مسجد با مساوات طرفین کذا فی شرح ابن الهمام فتدبر وآنحضرت
ﷺ میفرمود تا بشویند او را سه بار یا پنج بار یا زیاده تا هفت بار بحسب مقتضای رای غسال واحتیاط واطمینان وی
در طهارت ونظافت بی تعیین عددی معین وبی اقتصار بر سه مرتبه با رعایت عدد وتر بشویند ودر غسل
آخرین قدری کافور بکار دارند بخاری ومسلم ودیگر اصحاب کتب سته از ام عطیهٔ انصاریه آورده اند...
گفت چون وفات یافت ابنت رسول الله ﷺ فرمود بشوئید او را سه بار یا پنج بار یا زیاده بر آن آن...

شما باشید و بگردانید در مرۀ اخیره چیزی از کافور و در روایتی از حفصه بنت سیرین آمده که بشوئید
وتر سه بار یا پنج بار یا هفت بار یا زیاده بران اگر رای شما باشد این روایت بخاری و مسلم است که در جامع
الاصول آورده و در فتح الباری میگوید که حاصل آنست که ایتار مطلوب است و سه بار مستحب و اگر هم
بیکبار نظافت و نقاوت حاصل گردد احتیاج بما فوق نباشد و نیز میگوید که نیافتم من در هیچ روایتی بعد
سبع لفظ اکثر من ذلک مگر در روایتی مر ابوداود را و احتمال دارد که این لفظ بیان سبع باشد و اشارت
بغسل بود و با این قائل است احمد و مکروه داشته زیاده بر سبع و ابن عبد البر گفته که ندانیم کسی هیچ
یکی را که قائل شده باشد بزیادت بر سبع و ماوردی گفته زیاده بر سبع اسراف است انتهی و تخصیص کافور را
گفته اند که بجهت تطییب و تبرید و تجفیف و قوت نفوذ اوست در اعماق بدن و او را خاصیت صلب بدن میت
که بجهت موت رخاوتی پیدا کرده در خلل تمام است و روایتی قوی مراین را ایح طیبه است و بعض گفته اند که
اگر کافور پیدا نشود مشک نیز قائم مقام آن گردد و ترمذی باین عمل کرده بعنوان باب فی المسک للمیت و از
ابوسعید حدیثی آورده که پرسیده شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از مشک فرمود هو اطیب طیبکم و گفت این حدیث صحیح
است و عمل برین است نزد بعضی از اهل علم و اینست قول احمد و اسحق است و بعض مکروه داشته اند مشک را برای
میت انتهی و دیگر بدانکه اختلاف کرده اند در سبب غسل میت بعض برانند که بجهت حدث است که
بسلب استرخای مفاصل حادث میشود نه بجهت نجاست زیرا که آدمی بموت نجس نگردد بلکه بجهت کرامت
وی و علامت اقتصار بر اعضای وضو بجهت آنست که اقتصار بران در حالت حیات برای دفع حرج است که
مکرر میشود هر روز و حدث بسبب موت مکرر نشود پس در حکم جنابت بود و بعض میگویند که غسل
وی بجهت نجاست است که بموت عارض شده همچنانچه سایر حیوانات و لهذا اگر شخصی مردۀ آدمی را با خود
بردارد و نماز کند جائز نبود نماز وی و اگر بعد غسل وی را بردارد جائز باشد و زوال نجاست از آدمی بغسل
نه از سایر حیوانات از جهت کرامت اوست و نزد امام ابوحنیفه در غسل میت مضمضه و استنشاق نیست و امام
احمد نیز برین است از جهت وجود حرج در آن خلافا للشافعی و نزد بعض علما غاسل میت را باید که
غسل کند و در جامع الاصول حدیث از ابوداود از عایشه رض نیز درین باب آورده که غسل میکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
از چهار چیز جنابت و جمعه و حجامت و غسل میت و در موطا از ابن عمر آورده که وی غسل داد پسری را که
مر سعید بن زید را مرده بود و حنوط کرد او را و برداشت جنازۀ او را پس در آمد بمسجد و نماز کرد بار
و تجدید وضو هم نکرد و نیز آورده که اسماء بنت عمیس که زن ابوبکر صدیق رض بود غسل داد ابوبکر
را بعد از موت پس از آن برآمد و پرسید از مهاجرین که حاضر بودند که من روزه دارم و امروز سرما سخت است
آیا لازم است بر من که غسل کنم گفتند لا و ترمذی از ابی هریره می آرد که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم غاسل
جنازه غسل کند و حامل وی وضو میکرده اند و درین باب حدیثی از علی و عایشه رض نیز آمده و حدیث ابی هریره

مجنون است و میگویند اختلاف کرده اند اهل علم از اصحاب وغیرهم بعض گفته اند که واجب است غسل بر
غاسل میت و بعض گفته اند وضو و مالک گفت مستحب است غسل نه واجب و شافعی نیز همین است و احمد
نیز گفته که امید دارم که واجب نشود بروی غسل و اما وضو اقل آنچه گفته شده است در وی و اسحق گفته
لابد من الوضوء و از عبد الله بن المبارک آمده لا غسل و لا وضوء انتهی و امام ابوحنیفه بر همین است و شهید را
نشویند و سلاح و پوشش جلد از وی دور کنند و در جامه که در وی شهید شده دفن کنند و اگر جامهای
او از کفن مسنون کم بود زیاده کنند و اگر زیاده است کم سازند اینچنین است مذهب امام ابوحنیفه
بدانکه ناشستن شهید متفق علیه است میان ائمهٔ اربعه از جهت حدیث که بخاری و اصحاب سنن
از جابر رض آورده اند که گفت بود پیغمبر ﷺ که جمع میکرد میان دو مرد از کشتگان احد
در ثوب واحد و تقدیم میکرد در لحد آن را که بیشتر اخذ کرده بود قرآن را و امر کرد بدفن
ایشان در خونهای ایشان و غسل داده نشد ایشان را و زیاده کرد بخاری و ترمذی که نماز
گذارده نشد بر ایشان و روایت کرد ابوداؤد از جابر که گفت رسید مردی را تیری در سینه یا در حلق و مرد
پس پیچیده شد در جامهای او و نماز گذارده نشد بروی و بودیم ما با رسول خدا ﷺ و سند این حدیث
صحیح است و امام احمد روایت کرده است که پیغمبر ﷺ گفت در حق کشتگان احد نشوئید ایشان
را زیرا که هر جراحت و هر خون ایشان بوی مشک میدهد روز قیامت و نسائی نیز روایت کرده باین لفظ
که بپیچید ایشان را بخونهای ایشان زیرا که نیست جراحتی که برسد در راه خدا مگر آنکه می آید روز
قیامت و حال آنکه میچکد از وی خون که رنگ وی رنگ خون است و بوی وی بوی مشک و اما در نماز
بر شهید اختلاف است نزد امام مالک و شافعی نماز بر شهید نکنند و از امام احمد دو قول است
و مشهور و مختار در مذهب وی عدم صلوة است و بقولی مخیر است در گذاردن و ناگذاردن از جهت
تعارض ادله و در مواهب لدنیه میگوید که اختلاف است میان شافعیه که منع صلوة بر شهید نزد شافعی بمعنی
حرمت او ست یا بمعنی عدم وجوب و از کلام امام احمد ظاهر میشود که مستحب است نه واجب انتهی و نزد
حنفیه واجب است نماز بر شهید چنانچه بر سائر اموات و عجب از مصنف که تنبیه نکرد درین مسئله بآنچه صحیح
شده است از فعل حضرت ﷺ چنانچه عادت او ست درین کتاب و تمسک این ائمه درین باب بحدیث
جابر است بروایت بخاری و ترمذی چنانکه گذشت و نیز از انس آمده که شهدای احد غسل داده نشد
ایشان را و نماز گذارده نشد بر ایشان رواه احمد و ابوداؤد والترمذی و دلیل امام ابوحنیفه و صاحبیه و قول
دوم امام احمد که نماز بر شهید باید کرد حدیث عقبة بن عامر است که بخاری و مسلم روایت کرده اند که
پیغمبر ﷺ بیرون آمد روزی پس نماز گذارد بر کشتگان احد مثل نماز گذاردن او بر میت پس بر گشت
و بر منبر سوار شد و گفت من فرط شما ام و من شهید ام بر شما و بدرستی و راستی والله من هر آینه نظر میکنم

بسوی حوض خود الآن من داده شده ام کلیدهای خزاین ارض والله من نمی ترسم برشما که مشرک شوید بعد
از من ولیکن این می ترسم که تنافس و تفاخر کنید در آن خزاین ونیز آمده است که آنحضرت ﷺ بر حمزه
رض هفتاد تکبیر برآورد و ظاهر آنست که این در نماز بود ونیز از ابن عباس آمده که نماز کذارد بر کشتکان احد و
بکذارد بر حمزه رض وشمنی کوید که حاکم از جابر آورده وحکم بصحت کرده که چون آنحضرت ﷺ
بر سر حمزه آمد دید حال او را از آنچه اعدای دین بوی کرده بودند فریاد زد و بگریست و مردی از انصار
که حاضر بود جامهٔ خود را بر وی انداخت ونماز کذارد بر وی وشیخ ابن الهمام زیاده کرده که پستر
نماز کذارد بر شهدا نهاده میشدند ایشان در جانب حمزه ونماز کذارده میشد بر ایشان پستر بر داشته
میشدند وبجای خود کذاشته شد حمزه تا بکذارد نماز بر همه شهدا وکفته که حاکم این حدیث را روایت
کرد از جابر وی صحیح الاسناد است وشیخین آن را اخراج نکرده اند واکرچه در بعضی از رجال اسناد
این حدیث بعض سخن کرده اند ولیکن مختار توثیق آنها است وبر هر تقدیر حدیث نازل از درجهٔ حسن
نخواهد بود وآن حجت است استقلالا لاخصوصا نزد معاضدت باحادیث دیکر ونیز حدیثی دیکر آورده
از ابن مسعود که نماز کذارد آنحضرت ﷺ نوبت بنوبت بر شهدای احد وکذارد بر حمزه هفتاد نماز
وکفته که این حدیث نیز نازل از درجهٔ حسن نیست واز دارقطنی از ابن عباس نیز حدیثی درین باب آورده
که نازل از درجهٔ حسن نیست وکفته که بر تقدیری که همه ضعیف باشند مجموع آن خود واصل بمرتبهٔ
حسن خواهد بود ونیز آورده که ابو بکر صدیق رض عمرو بن العاص را بجانب ایله وارض فلسطین فرستاده
بود ودر انجا صد وسی مسلمان کشته شدند ونماز کذارد بر ایشان عمرو بن العاص وبودند با عمرو
بن العاص نه هزار نفر از مسلمانان انتهی وکویند که حدیث جابر که بخاری وترمذی آورده اند نافی است
واین احادیث مثبت وخبر مثبت مقدم است بر خبر نافی چنانکه این مسئله در اصول فقه مقرر شده است
ودر بعض شروح هدایه مذکور است که جابر در آن روز مشغول بود بآنکه پدر وخال وی کشته شده بودند
وبمدینه آمده بود تا دفن بکند وایشان را بر داشته بمدینه آرد وحاضر نبود در وقتی که نماز کذارد
رسول خدا ﷺ بر ایشان ازین جهت روایت نفی کرد وآنها که در حضرت رسول ﷺ بودند وفعل آنحضرت
ﷺ را مشاهده کرده اند روایت اثبات آورده اند انتهی این کلام دلالت دارد بر آنکه نماز بر شهدای
احد در همان روز در همان وقت بود اما اصح آنست که در وقتی دیکر بود واین نیز عذر روایت جابر
نفی صلوة را بیان میکند و وجه توفیق این روایت وی با روایتی که حاکم آورده وتصحیح کرده ظاهر
میکرداند وآنکه کویند که این مخصوص است بقتلای احد از جهت تمیز احیاء واموات بعید است وایشان
کویند السیف محاء للذنوب وشیخ ابن الهمام کفته که این قول مذکور است در کتب فقه بعنوان حدیث و
چنین است که ذکر کرده اند رواه ابن حبان فی صحیحه انتهی یعنی شرف شهادتی که ایشان را حاصل شده

است و جان عزیز در راه حق داده اند محو ذنوب و اظهار وجود ایشان کرده اند دیگر ایشان را حاجت
بشفاعت نیست و لهذا ترک اراده شفاعت کردن است موافق آنکه در حق وی در روایات آمده است که شهید شفاعت
میکند هفتاد کس را از اهل خود و ما میگوئیم که لهذا ترک اراده نمیکنند از برای اظهار کرامت و سبب شهید سزاوار
تر است با آن و ظاهر از ذنوب مستغنی نیست از دعا برای رفع درجات و طلب مزید همچو اهل صلوة بر حضرت
رسالت ﷺ کرده اند و بر صبیان میکنند با وجود طهارت ایشان از ذنوب * تنبیه * مراد بشهید درینجا
هر مسلم کشته ایست که بآهن کشته شده باشد یا در معرکه جنگ یافته شده و بروی اثر جراحت باشد
و اگر خروج دم از موضع غیر معتاد باشد چنانچه چشم و گوش و دهن نیز درین حکم داخل است
زیرا که بیرون آمدن خون از غیر موضع معتاد علامت جراحت در باطن است بخلاف خروج از محل معتاد
چنانچه بینی و دبر و ذکر که آن دلالت بر جراحت ندارد و بعلت رعاف نیز میرود و بول و غائط و خون
بکرمی و باسور نیز میشود و از شدت هول و فزع نیز می آید دیگر شرط آنست که بالغ باشد و صبی درین حکم
داخل نیست و طاهر باید که اگر جنب کشته شد یا حائض و نفساء بوده غسل بروی واجب است و این مذهب
ابوحنیفه است که شهید جنب را غسل باید داد و مذهب امام احمد نیز همین است و شافعی و صاحبین درینجا
باوی مخالف اند و میگویند که غسلی که جنابت موجب آن بود بجهت خروج از دایره تکلیف ساقط شد و
غسلی که بسبب موت بود شهادت مسقط آن شده دیگر غسلی واجب نبود و دلیل امام ابوحنیفه حدیث
حنظله بن ابی عامر است که او را غسیل الملائکه گویند و این حدیث را ابن حبان در صحیح خود و حاکم در
مستدرک بر شرط شیخین آورده و قصه او آنست که وی نوکتخدا بود بلکه گویند که همان روز تزوج کرده
و با اهل خود صحبت داشته بود ناگاه آوازه شدت غلبه جنگ کافران در روز احد شنید بی طاقت شد و
فرصت غسل جنابت نیافت برفت و شهید شد پس بران حضرت ﷺ مکشوف شد که ملائکه او را غسل
میدهند فرمود حقیقت حال حنظله چیست و چه سبب او را از میان شهدا مخصوص بغسل ساخته اند
بروید از زن او بپرسید زن حقیقت حال را عرض کرد و گفت که وی جنب بود چون شنید که حضرت
ﷺ را شدتی پیش آمده است بهمان حالت غسل ناکرده بر آمد اینجا امام ابوحنیفه میفرماید که این
غسل دادن ملائکه بحقیقت بود و در واقع بود و برای تعلیم بود و امام شافعی میگوید که اگر غسل جنابت
واجب بودی آنحضرت ﷺ او را غسل دادی اما ما میگوئیم مقصود غسل است غاسل هر که بود چون
ملائکه غسل دادند حاجت بغسل دیگر نبود و شرط دیگر آنست که چیزی از مرافق راحت و اسباب
حیات دنیا مثل خوردن و پوشیدن و خواب کردن بوجود نیاید و از معرکه زنده بیرون آورده در خیمه
و خانه جا ندهند و اگر از ترس پایمال شدن جای دیگر کشیده بیارند لا باس به است و اگر مقدار وقت نماز
بهوش بزید نیز شهید نیست و در ظاهر روایت دیگر و بعض کتب معتبره وصیت نزد محمد مانع شهادت

نیست چه آن از احکام موت است و در روایتی اگر در احکام دنیاوی باشد مانع است و محرم را در جامهٔ احرام
که از او ردا است دفن کنند و بوی خوش بکار نه برند از جهت منع استعمال طیب مر محرم را در حیات
همچنین بعد از ممات و سر او را نپوشند چنانکه حال محرم است در جامع الاصول از کتب ستة غیر موطا
باختلاف الفاظ آورده است که مردی ایستاده بود در عرفات با حضرت پیغمبر ﷺ و محرم بود ناگاه بیفتاد
بر زمین از راحله خود و بمرد خبر بحضرت رسانیدند فرمود غسل دهید او را و تکفین کنید در دو جامهٔ وی
و بوی خوش بکار مبرید و سر و روی او را مپوشید که وی مبعوث میگردد همچنین محرم و لبیک گویان و ذکر
آن در باب حج بیاید و مذهب شافعی و احمد نیز همین است و نزد امام ابی حنیفه و مالک حکم وی حکم سائر
موتی است و این را مخصوص بهمین شخص دارند و در حدیث نیز بطریق عموم واقع نشده و وضع شریعت
ننموده و گویند که با وی جز این دو جامه نبود از این جهت فرمود که در میان دو جامه او را تکفین کنند والله اعلم
و چون کفن قاصر آید سر بپوشانند و بر پایهای قدری گیاه بنهند یعنی چون کفن مسنون که سه جامه است قدر
کفایت که دو جامه باشد یافته نشود بحکم ضرورت در هرچه یافته شود بپوشند و وقوع اجمال یعنی
پایها را بگیاه پوشیدن در شهدای احد بود و عادت شریف نبوی ﷺ آن بود که چون میت را بیاوردندی
سوال کردی که بر وی دین است یا نه اگر دین نبودی بر وی نماز گذاردی و الا فرمودی صحابه را که بر وی
نماز گذارند و خود نگذاردی بجهت زجر و تنبیه بر کراهت ارتکاب دین که از این سعادت محروم داشت
و این حدیث دلیل است بر آنکه نماز جنازه فرض کفایه است چه اگر فرض عین بودی آنحضرت ﷺ چون
ترک کردی و احادیث درین باب بسیار ورود یافته بخاری و نسائی از سلمة بن الاکوع آورده که گفت بودیم
نشسته نزد پیغمبر ﷺ ناگاه آورده شد جنازهٔ تا نماز بگذارد بر وی فرمود بر وی دینی است گفتند لا
یا رسول الله پس بگذارد نماز را بر وی پس تر آورده شد جنازهٔ دیگر فرمود هیچ چیزی گذاشته گفتند لا فرمود
آیا دینی هست بر وی گفتند سه دینار فرمود بگذارید شما بر یار خود ابوقتاده برخاست و عرض کرد بگذار
یا رسول الله نماز را و آن سه دینار او بر من پس بگذارد نماز را و در روایت ترمذی و نسائی آمده که چون
گفت ابوقتاده رض دین وی بر من فرمود بشرط وفا و بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی از ابی هریره آورده که
بود رسول خدا ﷺ که آورده میشد نزد وی مردی که وفات یافته و بر وی دین است پس سوال میکرد
آیا چیزی گذاشته که قضای دین او کند اگر میگفتند بلی گذاشته است نماز میگذارد و الا میگفت مر مسلمانان را
بگذارید نماز بر یار خود و چون فتح کرد خدا تعالی بر رسول خود میگذارد و نمی پرسید از دین و میفرمود
من قریب ترم و سزاوارم بمسلمانان از ذاتهای ایشان هرکه بمیرد از ایشان و بگذارد دین یا عیال بر من است
قضای دین او و غمخواری عیال وی و اگر بگذارد مال آن برای وارثان اوست و زجر و تشدید در باب ارتکاب
دین و تاخیر ادای آن بسیار واقع شده ابی داود از ابی موسی اشعری رض آورده که گفت رسول خدا ﷺ

عظیمترین گناهان نزد خدا بعد از کبائری که نهی کرده شده است از آن اینست که بمیرد مردی و بر وی دین باشد
و نگذارد چیزی که بوی قضای آن توان کرد و بخاری از ابوهریره آورده که فرمود پیغمبر ﷺ هر که بگیرد
اموال مردم به نیت آنکه ادا کند ادا کند حق تعالی از وی و هر که بگیرد بقصد اتلاف تلف کند او را خدای تعالی
و نسائی از محمد بن جحش آورده که بودیم ما نشسته نزد آنحضرت ﷺ پس برداشت سر مبارک خود را بجانب
آسمان پس تر به نهاد دست خود را بر جبهه شریف خود و گفت سبحان الله چه بسیار درید میشود از سختی
پس خاموش ماندیم و ترسیدیم ما که چه خواهد بود فردای آن روز بحضرت رفتیم و پرسیدیم
یا رسول الله چه بود این سختی که نازل شد فرمود سوگند بخدای که بقای ذات من در دست قدرت اوست
که اگر مردی کشته شود در راه خدا پس از آن بار دیگر زنده کرده شود و باز کشته شود و باز زنده گردانیده
شود و باز کشته شود در نمی آید بهشت را تا آنکه قضا کرده نشود دین وی و چون در نماز شروع کردی
بعد از تکبیر اول فاتحه میخواندند در شرح ابن الهمام گفته که قراءت در نماز جنازه بعد از تکبیر از آنحضرت ﷺ
به ثبوت نرسیده انتهی و لیکن در حدیث بخاری و ابی داؤد و ترمذی و نسائی از ابن عباس آمده و از وی
هم قولا و فعلا مروی شده و در بعض روایات قراءت فاتحة الکتاب و سوره جهرا از وی ماثور گشته و لیکن
گفته اند که جهر بقصد تعلیم بود تا بدانند که سنت است چنانچه تصریح باین معنی نیز در حدیث
وی آمده و مذهب شافعی و احمد و اسحاق اینست و از ابی هریره و ابن عمر خلاف آن مروی گشته
مالک در موطا از نافع از ابن عمر آورده که وی هم قراءت نمیکرد بر جنازه و مذهب امام
ابوحنیفه و مالک و ثوری برین قرار یافته و در صحابه نیز درین باب اختلاف بوده طحاوی گفته است
که شاید خواندن بعض صحابه فاتحه را در نماز جنازه بطریق ثنا و دعا بوده نه بر وجه قراءت
و از کلام شمنی ظاهر شود که اگر به نیت ثنا بخوانند نزد ما نیز جائز است و از کلام فتح الباری چنان
مفهوم میشود که مراد قائلین بقراءت آن مشروعیت اوست نه وجوب و لیکن کرمانی گوید که واجب
است و مراد بسنت که در کلام ابن عباس واقع شده طریقهٔ مسلوکه در دین است و گفته که نزد ابی حنیفه
و مالک واجب نیست والله اعلم و آنچه محفوظ است از دعا که آنحضرت ﷺ در نماز میت میخواندند
اینست اللهم اغفر له وارحمه وعافه واعف عنه واکرم نزله ووسع مدخله واغسله بالماء والثلج والبرد ونقه
من الخطایا کما نقیت الثوب الابیض من الدنس وابدله دارا خیرا من داره واهلا خیرا من اهله وزوجا
خیرا من زوجه وادخله الجنة واعذه من عذاب القبر ومن عذاب النار این حدیث مسلم و ترمذی و نسائی
است که از عوف بن مالک آورده اند که گفت نماز گذارد رسول خدا ﷺ بر جنازه مردی پس
یاد گرفتم از دعای او این را و میگوید عوف که چون شنیدم من این دعا را که رسول خدا
ﷺ بران جنازه برخواند آرزو بردم که کاشکی آن مرده من بودمی و گاهی میگفت اللهم اغفر لحینا

وميتنا وصغيرنا وكبيرنا وذكرنا وانثانا وشاهدنا وغائبنا اللهم من احييته منا فاحيه على الاسلام ومن توفيته منا فتوفه على الايمان اللهم لا تحرمنا اجره ولا تضلنا بعده ودر روايتي ولا تفتنا بعده اين دعا ابوداؤد از حديث ابي هريرة روايت كرده ودر روايت وي فتوفه على الاسلام آمده ونسائي از واثلة بن الاسقع تا ذكرنا وانثانا روايت كرده وبس وترمذي نيز اينچنين كرده وگفته كه روايت كرده ابوسلمه بن عبد الرحمن از ابوهريرة از پيغمبر ﷺ وزيادت كرده در وي فتوفه على الايمان انتهى وروايت ابوداؤد اتم واكمل است وباين است عمل اكثر حنفيه ودر بعض روايات زيادت اللهم ان كان محسنا فزد في احسانه وان كان مسيئا فتجاوز عنه سيأته نيز آمده اخرجه الموطا عن ابي هريرة ودر بعض اوقات ميگفت اللهم ان فلان بن فلان ودر آن ميت ونام پدر وي ميبرد في ذمتك وحبل جوارك فقه من فتنة القبر وعذاب النار وانت اهل الوفاء والحق فاغفر له وارحمه انك انت الغفور الرحيم اين دعا را ابوداؤد از واثلة بن الاسقع آورده ودر روايتي وحبل جوارك نيست وگاه گفتي انت ربها وانت خلقتها وانت رزقتها وانت هديتها الاسلام وانت قبضت روحها اعلم بسرها وعلانيتها جئنا شفعاء فاغفر لها اين دعا از در جامع الاصول از علي بن شماخ آورده كه گفت حاضر شدم مروان را كه مي پرسيد از ابوهريرة چگونه شنيدي تو رسول خدا را ﷺ كه دعا ميكرد بر جنائز گفت ابوهريرة آيا تصديق ميكني بآنچه من ميگويم گفت نعم گفت شنيدم رسول خدا را ﷺ كه ميگفت اللهم انت ربها الى آخره اخرجه ابوداؤد وظاهر اين است كه ضمير تانيث براي جنازه يا نفس يا نسمه باشد والله اعلم وبر طفل اين دعا آمده است كه اللهم اجعله لنا سلفا وفرطا وذخرا ذكره البخاري في ترجمة باب ودر بعض روايات شافعا ومشفعا نيز زياده آمده وبعضي از علما گفته كه تعيين دعا مزيل رقت قلب است در هرچه ذوق وحضور وخشوع دست دهد بخواند ولا بد اختيار دعاي ماثور اولى وافضل خواهد بود ووجود ذوق وحضور در وي اتم واكمل در بعض اوقات كه بجهت كثرت تكرار وترداد ملالي طريان يافته باشد والله اعلم وگاه چهار تكبير گفتي وگاه پنج وگاه شش چهار تكبير در نماز جنازه متفق عليه است ميان ائمه ودر احاديث صحيحه از كتب ستة وقوع يافته ودر بعض روايات خمس وزياده بران نيز واقع شده ودر فتح الباري ميگويد كه سلف را اختلافي بود دران روايت كرد مسلم از زيد ابن ارقم كه وي پنج تكبير ميگفت ورفع ميكرد اين را بحضرت رسالت ﷺ واز ابن مسعود رض روايت كرده شده است كه وي نماز بگذارد بر جنازهٔ مردي از بني اسد وپنج تكبير گفت واز علي مرتضى رض آمده كه وي ميگفت بر اهل بدر شش تكبير وبر ساير صحابه پنج وبر ساير ناس چهار وابن ابي شيبه ازجا بر آورده كه گفت نماز گذارد پيغمبر ﷺ بر حمزه بهفت تكبير وابن عساكر از وي آورده كه اگر مردي بودي كه بدر را وشجره را حاضر شده بودي بر وي نه تكبير گفتي وبر مردي كه بدر را حاضر شده نه شجره را يا شجره را حاضر شده نه بدر را هفت ميگفت واگر هيچكدام يكي ازين دو را حاضر نشده چهار تكبير ميگفت واز ابن عباس مي آرند كه سه تكبير گفت واز

انس نیز همچنین می آرند و در روایتی آمده که سه تکبیر گفت و چون گفتند او را که یا ابا حمزه سه تکبیر
گفتی سبب چیست برگشت و صف بست و تکبیر رابع برآورد و روایت ثلث را گفته اند که تواند که راوی
تکبیر اول را نه گفته باشد چه وی تکبیر افتتاح است چنانچه در نماز عید و میگویند که اکثر اهل علم برانند
که تکبیرات جنازه چهار است و ابن عبد البر گفته است که نمیدانم هیچ یکی از فقهای امصار را که زیاده گفته
باشد بر چهار مگر ابن ابی لیلی و میگویند که در مبسوط حنفیه مذکور است که ابو یوسف پنج تکبیر می گفت و از
احمد نیز روایتی هست در ان و بکر بن عبد الله مزنی بران رفته که کم از سه نباید گفت و نه زیاده بر هفت
انتهی کلام فتح الباری و شمنی میگوید که امام محمد در آثار از ابو حنیفه از حماد از ابراهیم نخعی می آرد
صحابه تکبیر میگفتند بر جنازه چهار و پنج و شش و در روایتی چهار و پنج و بیشتر از ان تا زمان رحلت حضرت
ﷺ و همچنین در ولایت ابی بکر و چون ولایت بعمر فاروق رسید همچنین میکرد پس گفت عمر رض که
شما ای اصحاب پیغمبر ﷺ چون اختلاف کنید آنها که بعد از شما بیایند نیز در اختلاف افتند و مردم
قریب العهد اند بجهل باید که اتفاق و اجماع کنید بر یک عمل تا دیگران نیز متفق و مجتمع باشند پس نظر
برگماشتند اصحاب که دریابند که در آخر جنازه که آنحضرت ﷺ تکبیر گفت چند بود پس [illegible] یافتند آخر
چهار بود پس اجماع کردند بران و این است معنی قول مصنف که گفت و کسانی که منع میکنند از زیاده بر چهار
میگویند که ثابت شده است که آخر نماز جنازه که کرد پیغمبر ﷺ چهار تکبیر گفت و بیهقی و طبرانی
این حدیث را از ابن عباس رض می آرند و بیهقی گفت که روایت کرده شده است این حدیث بوجوه متعدده که همه آن
ضعیف اند لیکن اجماع اکثر صحابه بر اربع نوعی دلیل میشود بران اما قصة جمع عمر رض بر چهار صحیح
است از سعید بن المسیب و بالجمله آثار و اخبار در باب اربع تکبیرات مستفیض [illegible] و روایات کثیره
وطرق متعدده ثابت گشته و از ابن عباس رض مرویست که ملائکه چون بر آدم علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام نماز کردند چهار تکبیر گفتند و گفتند هذه سنتکم یا بنی آدم رواه الحاکم فی مستدرکه وابو نعیم فی
الحلیة و بیهقی در سنن از ابی بن کعب نیز روایت آورده و دیلمی زیادت کرد این را که سلام دادند دو سلام
و خواندن در بین چهار تکبیر نزد حنفیه بعد از اول حمد و ثنا است و بعد از ثانی درود بر پیغمبر ﷺ و در
ثالث اللهم اغفر لحینا ومیتنا الی آخره و بعد از رابع سلام است و مختار بعض آنست که بخوانند * ربنا آتنا
فی الدنیا حسنة وفی الآخرة الآیة * و نزد بعض * ربنا لا تزغ قلوبنا الآیة * و بعد و سلام از نماز بیرون آمدی
رواه الخطیب و ابن عساکر عن عثمان رض و این مذهب ابو حنیفه است و مذهب شافعی نیز همین است و گاهی
بیک سلام اقتصار کردی و مذهب امام مالک و امام احمد اینست و در روایتی از وی دو سلام است چنانچه
در سائر صلوة و نزد بعضی از اصحاب وی دو سلام برای استحباب است و یک سلام برای جواز و دلیل یک
سلام حدیث ابو هریره است که دارقطنی روایت کرده که پیغمبر ﷺ نماز کرد بر جنازه بچهار تکبیر

ویك سلام بجانب دست راست واین حدیث نزد امام احمد صحیح نیست وعمده در تمسك او در یك سلام
فعل اصحاب است کذا قال الزرکشی ودر جمع الجوامع از فعل علی مرتضی رض آورده که یك سلام میداد ودستها
در هر تکبیر برداشتی ومذهب شافعی واحمد اینست ومروی است از فعل عمر وابن عمر وابن عباس وزید
بن ثابت واز امام مالك سه روایت است رفع در کل وعدم رفع در کل ورفع در اول وعدم رفع در بواقی
ومذهب امام ابوحنیفه همین است از جهت حدیث ترمذی از ابی هریره که گفت بود رسول خدا ﷺ
چون میکذارد نماز جنازه را رفع میکرد دو دست خود را در اول تکبیر بعد ازان می نهاد دست راست بر دست
چپ واحادیث مختلفه درین باب آمده شاید که گاهی اینچنین بود وگاهی آنچنان ومصنف در خاتمه آورده
که در باب رفع یدین در تکبیرات نماز جنازه چیزی صحیح نشده والله اعلم وچون نماز جنازه از وی ﷺ
فوت شدی بر قبر وی نماز گذاردی یکبار بعد از یکشبانروز بر قبر کسی نماز گذارد ویکبار بعد از سه روز
ویکبار بعد از یکماه بلکه بعد از هشت سال چنانچه در شهدای احد آمده است در آخر عمر شریف که بقصد
تودیع کرد وحدیث نماز بر قبر از شش طریق واسناد صحیح ثابت شده وزرکشی از امام احمد نقل کرده که
گفت روایت کرده شده است نماز بر قبر از حضرت پیغمبر ﷺ در شش وجه یا هشت وجه که آنحضرت ﷺ
نماز گذارد بر قبرا نتهی واز انجمله آنچه مذکور است در جامع الاصول از کتب سته اینست که بخاری
از ابی هریره آورده که سیاهی بود رجل یا امرأة که مسجد شریف نبوی را جاروب میداد پس بمرد وآنحضرت
ﷺ از موت وی خبردار نشد ناگاه روزی بیاد وی آمد فرمود آن آدمی چه شد گفتند بمرد یا رسول الله
فرمود چرا مرا بمردن او خبردار نگردید گفتند که وی چنین وچنین بوده است گویا که تحقیر شان وی کردند
فرمود راه بنمائید مرا بقبر وی پس آمد بقبر وی ونماز کرد بر وی ودر صحیح مسلم این زیادت آورده
که آنحضرت ﷺ گفت که این قبور مملو است بظلمت بر اهل آن وحق سبحانه وتعالی منور میکرداند آن
را بنماز من ونیز موطا ونسائی از ابی امامه بن سهل بن حنیف آورده که امرأة مسکینه بود که آنحضرت ﷺ
را از بیماری وی خبر دادند وبود رسول خدا ﷺ که عیادت میکرد مساکین را ومی پرسید احوال ایشان را
فرمود چون بمیرد خبر کنید مرا ناگاه جنازهٔ او بشب بر آوردند وبیدار ساختن آنحضرت ﷺ را در ان وقت
مکروه داشتند وچون صبح شد با نچه کذشته بود خبر کردند فرمود من نگفته بودم که خبر کنید مرا
عرض داشتند خوش نداشتیم یا رسول الله که بیدار کنیم ترا وبیرون آریم ترا در شب پس بیرون آمد
آنحضرت ﷺ وصف بست با مردم بر قبر وی وتکبیر بر آورد چهار تکبیر وبخاری ومسلم وابوداود وترمذی
ونسائی از شعبی آورده اند از ابن عباس که گفت خبر داد مرا کسی که گذشت با رسول الله ﷺ بر قبری منبوذ
پس امامت کرد آنحضرت ﷺ وصف بستند صحابه بخلاف او وبگذارد نماز را واین حدیث بروایات متعدده
آمده ودر بعض روایات آمده است که دو شب بر دفن وی گذشته بود ودر بعض سه شب واصح آنست که

در صباح دفن بود کذا فی فتح الباری و نسائی از زید بن ثابت آورده که صحابه بیرون آمدند با رسول صلی الله علیه وسلم
روزی پس دید آنحضرت صلی الله علیه وسلم قبری جدید را فرمود که قبر کیست گفتند فلان زنی است مولاة فلانی
پس بشناخت آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را و گفتند یا رسول الله در وقت ظهر مرد و تو روزه دار بودی و قیلوله میکردی
دوست نداشتیم که بیدار کنیم ترا پس بایستاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صف بستند خلف وی مردم و تکبیر گفت بروی
چهار تکبیر پس فرمود باید که نمیرد از شما میتی مادام که در میان شما ام مگر آنکه خبر کنید مرا زیرا که
نماز من رحمت است مر میت را و ترمذی از سعید بن المسیب آورده که مرد ام سعد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم غایب
بود و چون قدوم آورد نماز گذارد بروی و بتحقیق گذشته بود بروی یکماه بدانکه مسئلهٔ نماز گذاردن
بر قبر نیز مختلف فیه است در علمای امت جمهور قائل اند بمشروعیت آن خواه گذارده شد اول یا نه و نخعی
و مالک و ابوحنیفه برانند که اگر نماز ناگذارده دفن کرده شده است درست است و الا فلا و در روایتی امام
احمد نیز همچنین است و نزد امام مالک آنکه یکبار گذارده است دیگر بر قبر نگذارد و نزد امام ابوحنیفه
بشرط آنکه میت در قبر ریزیده نباشد و تقدیر کرده اند آنرا بسه روز و در روایتی از امام محمد گذارده
شود مادام که متمزق نشده است و آن تا یکماه بلکه بیشتر احتمال دارد کذا فی حاشیة الهدایة و ایشان گویند که
در روایاتی که زیاده برین مدت آمده بطریق نماز نبود بلکه دعا و استغفار بود و بس و لهذا ذکر تکبیرات
اربع در بعضی ازان روایات نیست و در بعض که موجود است بصحت نرسیده چنانکه نماز بر شهدای احد
که بعد از هشت سال گذارد بطریق تودیع بود نه بطریق نماز یا آنکه از خصائص آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم تا آنکه
بعض علما مطلق نماز بر قبر از خصایص نبی گفته اند بدلالت الحدیث که فرمود قبور مملو است
بظلمت و نماز من منور است آن را و اگر طفلی وفات کردی بروی نماز گذاردی پیغمبر فرمود صلوا
علی اطفالکم فانهم من افراطکم نماز کنید بر جنازهٔ اطفال که ایشان پیش روی شما اند بدار آخرت
رواه ابن ماجة عن ابی هریرة و از سعید بن المسیب از ابی بکر نقل آمده که گفت سزاوار ترین کسی
که نماز گذاریم ما بروی اطفال ما اند رواه ابن ابی شیبة و در روایات متعدده آمده و بصحت
پیوسته که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز گذارد بر ابراهیم و روایت عدم صلوٰة شاذ است و معتبر نه و نماز گذاردن
بر طفل مشروط است که بعد از ولادت استهلال کرده باشد و آثار حیات پیدا شده و در حدیث ترمذی نیز
همچنین واقع است و همین است مذهب امام ابوحنیفه و نزد امام احمد و شافعی بی استهلال نیز جایز است بعد
ازانکه بر زیاده از چهار ماه متولد شده باشد و حدیث ابن عمر که در جامع الاصول آورده است یصلی علی
السقط و یدعی لوالدیه ظاهر در انست و نیز در حدیث احمد و ترمذی و نسائی از مغیرة بن شعبه آمده که الراکب
یمشی خلف الجنازة و الماشی حیث شاء منها و السقط یصلی علیه و در روایتی الطفل یصلی علیه زیرا که بعد از گذشتن
این مدت نفخ روح میشود غایة آنکه مرده برآمد و نماز جنازه که مشروع است بر مرده است و امام ابوحنیفه گوید که

در عرف آن را میت میگویند و اثبات حیات برای وی میکنند و بر کسی که خویشتن را هلاک کردی نماز نگذاردی و نه
بر کسی که در غنیمت خیانت کردی اما اول مسلم و ترمذی و نسائی از جابر بن سمره آورده اند که مردی را آوردند پیش
حضرت رسول ﷺ که کشته بود نفس خود را بمشاقص پس نماز نگذارد آنحضرت ﷺ بر وی و در روایت
ترمذی ذکر مشاقص نیست و گفته که این حدیث حسن صحیح و گفته اختلاف کرده اند اهل علم درین باب
و بعض گفته اند که نماز کرده شود بر هر که نماز میکند بجانب قبله و بر قاتل نفس الخ و این مذهب جمهور
ائمه اینست و در شرح ابن الهمام درین مسئله اختلاف میان امام ابوحنیفه و صاحبیه نقل کرده که نزد
وی بگذارند و نزد ایشان نه و نماز نکردن حضرت ﷺ بر وی دو احتمال دارد یکی آنکه مراد نفی نماز
گذاردن باشد مطلقا چنانچه از عنوان ترمذی که گفته باب من قتل نفسه لم یصل علیه دیگر آنکه آنحضرت
ﷺ بنفس نفیس خود نکرده باشد و دیگران را نیز منع نکرده چنانچه در حق مدیون کرده و ظاهر همین
است و در روایتی نیز آمده و این موافق است بقول امام احمد که گفته امام باید که نماز نکند بر قاتل نفس
و دیگران بکنند و اما ثانی مالک و ابوداؤد و نسائی از زید بن خالد آورده اند و زرکشی گفته رواه الخمسة
الا الترمذی که مردی از اصحاب پیغمبر ﷺ وفات یافت روز خیبر پس گفتند بحضرت ﷺ خبر او را
تا نماز کند بر وی پس گفت آنحضرت ﷺ بگذارید شما بر یار خود پس متغیر شد روی مردم از جهت
این سخن حضرت ﷺ فرمود این یار شما خیانت کرده در راه خدا پس تفحص و تفتیش کردیم متاع او را
و یافتیم مهره از مهرهای یهود در وی که قیمتش بدو درهم نمیرسید و وعید در خیانت در غنیمت بسیار
وقوع یافته است و این حدیث نیز قرینه است بر آنکه نماز بر قاتل نفس بهمین معنی است که خود نگذارد و
دیگران را منع نکرد و کسیکه بحد شرعی کشته شدی بر وی نماز گذاردی یکی از آنها ماعز بن مالک اسلمی است
که بشنیعه زنا مبتلا شد و بحضرت ﷺ آمد و طلب تطهیر و اقامت حد کرد و هرچند که آنحضرت ﷺ
روی از وی گردانید و تغافل ورزید بجد تر شد و فرمود مگر دیوانه است گفتند لا یا رسول الله عاقل است
فرمود مگر شراب خورده است عرض کردند اینچنین نیز نیست و چون بجد گفت و چهار بار بر نفس خود اقرار
کرد حکم برجم وی فرمود و صحابه از حرم برآمدند و سنگسار میکردند هنوز بجای خود بود ناگاه
استخوان کله شتر از دست عمر بن الخطاب رض زد بر سر وی، سید گویند که دران وقت اضطرابی و تغیری بوی راه
یافت این قصه را بحضرت ﷺ آمده باز گفتند فرمود هنوز بایستی که بازمی آوردید و از سر وی میگذاشتید
و بعد از رجم وی مردم مختلف افتادند بعض گفتند در کار بد رفت و بشنیعه زنا جان داد و بعض
گفتند که توبه کرد و پاک رفت و در راه خدا جان داد آنحضرت ﷺ فرمود استغفار کنید مر او را یعنی
بمزید مغفرت و رفع درجات که وی بتحقیق توبه کرد که اگر قسمت کرده شود آن توبه میان امتی هر آینه
گنجایش کند ایشان را پس یاد کرد او را بخیر و ثنا کرد و نماز گذارد بر وی کذا جاء فی الصحیح و در

روایت ابو داؤد آمده که لم یصل علیه و این را بعض بصیغهٔ مجهول خوانده اند تا معلوم شود که اصلاً بروی نماز گذارده نشد نه آنحضرت ﷺ گذارد و نه صحابه و صحیح آنست که بصیغهٔ معلوم است یعنی آنحضرت ﷺ نماز نگذارد بلکه مر دیگران را فرمود تا نماز گذاردند و در بعض روایات دیگر که سیوطی در جمع الجوامع آورده تصریح است بآنکه با صحاب و قوم وی امر کرد که نماز بگذارید بر وی و ما نا که از ناگذاردن آنحضرت ﷺ مانعی باشد نه بسبب تحقیر و تصغیر وی چنانکه از مبالغه در ثنا و استغفار وی معلوم میگردد و تواند که با وجود آن مصلحت در ناگذاردن نماز بر وی بنفس نفیس خود دید و دیگران را امر کرد از ینجا است اختلاف ائمه در شان محدود امام مالک مکروه میدارد و امام احمد میگوید که امام و ارباب فضل نگذارند و سائر ناس بگذارند و امام ابوحنیفه و شافعی و غیر ایشان بر آنند که همه بگذارند و نماز جنازه بر هر که اهل لا اله الا الله است و روی بجمله مسلمانی دارد باید که گذارد هر چند فاسق و عاصی و محدود بود و در روایتی از امام احمد همین است دیگر امرأة غامدیه است که وی نیز بحضرت ﷺ آمد و طلب تطهیر کرد بر وفق قضیهٔ ماعز و هر چند حضرت ﷺ تغافل زد راضی نشد الا باقامت حد و چون وی حامل بود فرمود موقوف باشد تا وضع حمل کند و چون وضع حمل کرد باز آمد و عرض نمود تا امر باقامت حد بکند فرمود بچهٔ وی صغیر است و کسی که او را تربیت کند و شیر دهد کیست مردی از انصار برخاست و متکفل رضاع وی شد و بر روایتی آنحضرت ﷺ او را امر بوی بگذاشت تا شیر دهد چون مدت رضاع بگذشت باز آمد و در اقامت حد جد نمود پس امر کرد برجم وی و تا سینه او را در زمین دفن کردند و سنگسار کردند سنگی از دست خالد بن الولید بسرش رسید و خون روان شد و رشحی از آن بر روی خالد رسید پس دشنام کرد خالد او را حضرت فرمود ﷺ بگذار ای خالد و دشنامش مده سوگند بخدا ای که بقای ذات من در دست قدرت اوست بتحقیق کرد وی توبهٔ که اگر صاحب مکس میکرد آمرزیده میشد و صاحب مکس او را گویند که عشر و خراج از مردم بظلم میستاند و مظلمهٔ ایشان برگردن خود میگیرد و این از اعظم ذنوب و بدترین گناهان است و در آخر حدیث واقع شد که ثم امر بها فصلی علیها قاضی عیاض مالکی میگوید لفظ فصلی علیها نزد جماهیر رواة صحیح مسلم بفتح صاد و لام است یعنی بر صیغه معلوم که دلالت کند بر نماز گذاردن آنحضرت ﷺ بنفس نفیس خود بر وی و گفته که نزد طبری بضم صاد و کسر لام است یعنی نماز گذارده شد بر وی و امر کرد بمردم تا نماز بگذارند بر وی اما خود نگذارد و گفته که همچنین نیز است آنچه در روایت ابن ابی شیبه و ابی داؤد واقع است والله اعلم دیگر قضیه امرأة جهنیه است که منسوب بجهینه بضم جیم و فتح ها و سکون یای تحتانیه نام قبیلهٔ است و در ابن ماجه نفس

حدیثی تصریح است بگذاردن نماز از آنحضرت ﷺ بر وی چنانکه مصنف آورده و در روایت شده

بر جهنیه که رجم کرده شده بود بر زنا نماز گذارد و عمر رض گفت نماز بر کسی میگذاری که زنا کرده فرمود

توبه کرده که اگر آن توبه را قسمت کنند بر هفتاد نفر از اهل مدینه ایشان را کافی بود و هیچ توبه ازین فاضل تر بود
که نفس خود را در راه حق نهاد رواه مسلم والترمذي وابوداؤد والنسائي عن عمران بن حصين واین نیز
حامل بود که تا مدت رضاع او را مهلت دادند آورده اند که جامهٔ که برتن داشت ابدا میکرد او را پس
سخت بستند جامها برتن وی و چون نماز بر میت گذاردی باوی همراه شدی پیاده رفتی تا بمدفن وی رفتی
و فرمودی شتاب کنید در بردن و تا جنازه را فرو ننهادندی نه نشستی و فرمودی اذا اتبعتم الجنازة فلا تجلسوا
حتی توضع چون بیرون کنید جنازه را و بروید همراه وی نه نشینید تا آنکه نهاده شود بر زمین اما پیاده
رفتن همراه جنازه سنت است و ترمذی وابوداؤد از ثوبان رض آورده اند که گفت بیرون آمدیم ما با پیغمبر
ﷺ در جنازه پس دید آنحضرت ﷺ جماعهٔ سواران را همراه فرمود شرم ندارند این جماعه که فرشتگان
خدا یتعالی برپا میروند و ایشان بر پشت دواب و در روایتی مر ابوداؤد را آمده است که آورده شد نزد
آنحضرت ﷺ دابهٔ تا سوار شود پس ابا آورد آنحضرت ﷺ از سواری و چون برگشت سوار گشت از سبب آن
پرسیدند فرمود وقت رفتن ملائکه حاضر بودند و پیاده میرفتند ازان جهت سوار نشدم و چون رفتند
سوار شدم و از ترمذی وابی داؤد بطرق متعدده آمده که رفت آنحضرت ﷺ بر جنازهٔ ابی الدحداح پیاده و آمد
وقت برگشتن سواره و در جامع الاصول از کتب سته از ابی هریره آورده که فرمود آنحضرت ﷺ اسراع کنید
و تیز برید جنازه را زیرا که اگر صالح است خیریست که او را بوی زود میرسانید و اگر غیر صالح است شریست
که از گردن خود می نهید و بخاری ومسلم از ابی سعید آورده که چون بر میدارند جنازه را بر گردنها اگر
صالح است میگوید زود برسانید مرا و اگر غیر صالح است میگوید ای وای کجا میبرند مرا و می شنود آواز
او را هر چیز مگر آدمی که اگر بشنود بمیرد و هلاک گردد و باید که پویه نیز نروند که در حدیث منع ازان
آمده است و اما نه نشستن تا جنازه نهادن ابوداؤد و ترمذی از عبادة بن الصامت آورده که بود رسول خدا
ﷺ وقتی که اتباع میکرد جنازه را نمی نشست تا آنکه نهاده میشد در لحد و حدیثی که مصنف آورده
حدیث مسلم است از ابی سعید خدری و در صحیح بخاری می آرد که حاضر بودند اصحاب رسول ﷺ در جنازه
و مروان که حاکم مدینه بود نیز در انجا بود پس بگرفت ابوهریره دست مروان را و به نشست پیش از آنکه
نهاده شود جنازه ابوسعید خدری آمد و دست مروان را بگرفت و گفت برخیز که بتحقیق نهی کرده است
رسول خدا ﷺ ازین * تنبیه * اختلاف است میان ائمه در آنکه مستحب مشی در دنبال جنازه است یا پیش
وی نزد امام ابوحنیفه مشی است خلف جنازه و مذهب اوزاعي نیز همین است و ثوري و طائفهٔ دیگر گویند
هر دو برابر است و مالک و شافعي واحمد گویند پیش جنازه رفتن افضل است کذا قال الشمني و میگوید دلیل
ما حدیث ابوهریره است که در صحیحین آورده که آنحضرت فرمود ﷺ کسی که بگذارد نماز جنازه مر او را
قیراطی است از اجر و کسی که اتباع وی میکند تا آنکه نهاده شود در قبر او را دو قیراط و عبد الرزاق در مصنف

خود می آرد که مشی نمیکرد رسول خدا ﷺ مگر خلف جنازه و در شرح هدایه مذکور است از ابن مسعود رضی
که گفت فضل مشی خلف جنازه بر مشی در امام وی مثل فضل نماز فریضه است بر نافله و نیز مشی خلف وی
در اتعاظ و تفکر اظهر و ادخل است و بمعاونت نزد احتیاج اقرب و ترمذی و ابوداؤد از ابن مسعود آورده که
جنازه متبوع است هرکه پیش وی رود گویا که همراه وی نیست و ائمهٔ دیگر میگویند که در حدیث ترمذی
از انس آمده است که آنحضرت ﷺ و ابوبکر و عمر رضی پیش جنازه میرفتند و نیز قوم شفعا اند و شفیع متقدم
می باشد در عادت و شمنی از عبد الرزاق و ابن ابی شیبه از عبد الرحمن بن ابزی می آرد که
بودم من همراه جنازه و ابوبکر و عمر رضی پیش پیش میرفتند و علی رضی از پس گفتم بعلی که می بینم
ترا که پس میروی و ایشان یعنی ابوبکر و عمر پیش فرمود رحمت کند خدا تعالی ایشان
را بتحقیق میدانند که از پس رفتن افضل است مثل فضل نماز جماعت بر نماز منفرد ولیکن
ایشان خواستند که آسان کنند کار بر مردم و تنگ نسازند راه را بر مردم و در جامع الاصول
از روایت رزین از انس می آرد که گفت شما شفعا اید پس بروید پیش و پس و یمین و شمال و نزدیک بوی و ابوداؤد
و ترمذی و نسائی از مغیره بن شعبه می آرند که فرمود آنحضرت ﷺ که راکب از خلف رود و پیاده
هر طور که خواهد مشی کند از پس و از پیش و از یمین و از یسار و آنحضرت ﷺ بر غایب نماز گذارده اند صحیح
شده که بر نجاشی که ملک حبشه بود و نصرانی بود و بشنید خبر رسالت آنحضرت ﷺ بموجب علمی
که بعلامات و دلائل نبوت آنحضرت ﷺ داشت مسلمان شد و صحابهٔ آنحضرت ﷺ از مکه بر وی
هجرت میکردند و وی طریقهٔ اکرام و اعانت و امداد نسبت با ایشان بجا می آورد و آنحضرت ﷺ نیز گاه
گاهی طریقهٔ اهدا مسلوک میداشت چون در حبشه مرد نماز گذارد و امر کرد صحابه را بآن و گفت برادری
از آن شما مرد بر وی نماز بگذارید پس بمصلی بر آمد و نماز بگذارد بر وی با صحابه و تکبیر گفت چهار تکبیر
و حدیث صلوة بر نجاشی مذکور است در صحیحین از جابر و ابی هریره و بالاتفاق حدیثین نماز بر وی در همان
روز بود که مرد و همان وقت بود ادای آن حضرت ﷺ با ایشان از موت وی و بر معویه بن معویهٔ مزنی و
بعض گفته اند که لیثی نیز نماز غایب بگذارد و قصهٔ وی آنست که چون آنحضرت ﷺ در غزوهٔ تبوک بود
نازل شد بر وی جبرئیل و گفت یا رسول الله معویه بن معویهٔ مزنی بمدینه وفات یافته آیا دوست
میداری که طی کنم برای تو زمین را و بگذاری بر وی نماز فرمود نعم پس زد جبرئیل بال خود را و برانداخت
هر درخت و هر تل که در میان بود و برداشت حجاب از میان و در روایتی برداشت سریر او را پس بگذارد
آنحضرت ﷺ نماز بر وی و دو صف از ملائکه خلف وی در هر صف هفتاد هزار فرشته پس پرسید از
جبرئیل که بچه چیز دریافت وی یا جبرئیل این درجه را گفت بدوست داشتن وی قل هو الله احد را و خواندن
وی آن را در آمد و رفت و نشست و خاسته روایت کرد این حدیث را طبرانی از ابی امامه و ابن سعد در طبقات

از حدیث انس کما ذکره الشیخ ابن الهمام وذکره السیوطی فی جمع الجوامع فی باب فضل قل هو الله احد عن انس
ودر فتح الباری میگوید اگرچه خبر نماز گزاردن بر معاویه لیثی ضعفی دارد لیکن نظر بمجموع طرق
وتعدد آن قوی پیدا کرده است چنانکه در ترجمهٔ او در ذکر صحابه آن را بیان کرده ایم وفقهای دین خلاف
کرده اند شافعی واحمد تجویز میکنند نماز بر غایب مطلقا سنت است وابوحنیفه ومالک مطلقا منع میکنند وبعضی
از محققان تفصیل میکنند که اگر میت در شهری وفات کرده که بروی نماز نگذارده اند نماز غایب بگذارند
چنانچه حال نجاشی بود زیرا که در زمین حبشه کسی نبود که نماز جنازه بگذارد واگر بروی نماز گذارده
اند وفرض بجهت بودن وی بطریق کفایت بگذاردن جماعهٔ از همه ساقط شده گذاردن حاجت نیست
وخطابی این قول را اختیار کرده اگرچه از ظاهر عبارت مصنف جواز آن مفهوم میشود در صورت ثانی ولیکن
ظاهر آنست که جایز نیست وعدم احتیاج کنایت از عدم جواز است که بی حاجت گذاردن آن جائز نبود
و رویانی که از علمای شافعیه است نیز این قول را استحسان نموده وبعض میگویند که جواز آن در روزی
است که مرده است میت در آن روز یا نزدیک بآن نه بر تقدیر طول عهد وابن عبد البر اختیار کرده است
این قول را وبعض گویند که اگر میت در جانب قبله بود جایز است والا فلا واین قول منافی نماز بر نجاشی است
چه نماز بروی بجانب حبشه بود رواه الطبرانی عن حذیفه ابن اسید وحنفیه ومالکیه که قائل اند بمنع
مطلقا از قصهٔ نجاشی جواب میدهند که مکشوف گشت بر آنحضرت ﷺ جنازهٔ نجاشی وبرداشته شد
پرده از آن چنانچه برداشته شد روز معرکهٔ موته که جعفر ابن ابی طالب وعبد الله بن رواحه وزید بن
حارثه در آنجا شهید گشتند یا آورده شد جنازهٔ وی در حضرت رسول ﷺ بطریق طی ارض پس نماز گذارد بروی
ووی دید ومردم ندیدند پس چنان شد که نماز کنند بر جنازهٔ که امام می بیند وقوم نمی بینند
ودر این صورت خود جائز است باتفاق این نیز آنچنان باشد وابن دقیق العید میگوید که این قول محتاج
بنقل است وبمجرد احتمال ثابت نشود وبعضی از علمای حنفیه گفته اند که احتمال کافی است در امثال این
مقام یعنی بحکم ظاهر شرع معلوم شده است که جنازه حاضر میباید تا نماز بروی بگذارند وآنحضرت
ﷺ که بر غایب بگذارد شاید که مکشوف شد بروی یا حاضر آورده شد جنازهٔ وی وهذا القدر یکفی
وگویند که واحدی حدیثی درین باب از ابن عباس نیز آورده اگرچه اسناد آن ذکر نکرده است که
گفت ابن عباس کشف کرده شد حضرت رسول ﷺ را سریر نجاشی ودید آنحضرت ﷺ او را وبگذارد نماز
بروی وابن عباس بی سماع از حضرت ﷺ اینچنین نگوید وشیخ ابن الهمام گفته که حضور سریر
نجاشی نزد حضرت ﷺ اگرچه مبنی بر احتمال است ولیکن در آنچه روایت کرده است ابن حبان در
صحیح خود از عمران بن حصین ایمائی بدان هست که گفت آنحضرت ﷺ برادر شما نجاشی وفات یافت
پس برخیزید ونماز کنید بروی پس برخاست آنحضرت ﷺ وصف بستند صحابه خلف وی ونمیدانند

ایشان که جنازه در پیش حضرت ﷺ است و این لفظ اشارت میکند که واقع خلاف ظن ایشان بود و بعض میگویند که این مخصوص به نجاشی است و از برای آن کرد که او مردی بود که وی مسلمان مرده است چه در اسلام وی نزد مردم خفائی بود و لهذا چون آنحضرت ﷺ نماز کرد بعض منافقان گفتند که نماز کرد بر علجی از حبشه پس نازل شد این آیت قرآن * و ان من اهل الکتاب لمن یؤمن بالله و ما انزل الیکم الآیة * و از همین جهت در صحیح ذکر کرده و نقل در آمده که در روایات آمده است و آنرا از برای استیلاف قلوب ملوک زمان کرده که در اکناف عالم در حیات آنحضرت ﷺ ایمان آورده و بشرف صحبت مشرف نشدند و نقض کرده اند دعوی خصوصیت آن را به نجاشی بقصهٔ معویهٔ مزنی که معلوم شد و بقصهٔ زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب و عبدالله بن رواحه که در غزوهٔ موته شهید کشتند و آنحضرت ﷺ از شهادت ایشان خبر داد و در مدینه نماز بر ایشان گذارد چنانکه در مغازی واقدی آمده و سیوطی از عطا بر روایت ابن ابی شیبه نیز آورده و شیخ ابن الهمام طرق این احادیث را تضعیف کرده و نیز گفته ادعای خصوصیت اینها نقل بری است که رفع سریر نجاشی نکرده باشند و مرئی نشده باشد و آنچه ذکر کرده شد بر خلاف این است انتهی و میتوان گفت که بعد از صحت این قصص ادعا میکنیم خصوصیت را باین جماعه و بعضی بدلیل آنکه روایت کرده نشد در غیر اینها اصلا با وجود آنکه در غیر این مواضع در غزوات و اسفار چندین کس از صحابه وفات یافتند و بر ایشان نماز غایبانه نکرد لا سیما قرای بیر معونه که عزیزترین صحابه بودند نزد وی کا ذکروا و در المواهب اللدنیه میگوید که نماز بر غایب نزد حنفیه و مالکیه مخصوص بحضرت نبوی ﷺ است از جهت احتیاج بدعای او حاضراً و غایباً بخلاف غیر وی ﷺ و عادت آنحضرت ﷺ آن بود که وقت طلوع آفتاب و وقت غروب و وقت استوا میت را دفن نکنند در احادیث نهی از صلوة جنازه درین سه وقت واقع شده و در موطا از محمد بن حرمله آورده که زینب بنت ابی سلمه وفات یافت و طارق امیر مدینه بود از جانب عبدالملک بن مروان پس آورده شد جنازه بعد از صبح و نهاده شد در بقیع و این طارق نماز در تاریکی میگذارد پس گفت عبدالله بن عمر رض اگر میخواهید بگذارید نماز را بر جنازه الآن یا بمانید او را تا آفتاب بلند شود و بخاری در ترجمهٔ بابی آورده که بود ابن عمر که نمیگذارد نماز جنازه نزد طلوع آفتاب و نزد غروب وی و مذهب امام ابوحنیفه و امام احمد نیز کراهیت نماز جنازه است درین سه وقت و در حدیث جماعه واقع شده غیر بخاری که عقبه بن عامر جهنی گفت که سه ساعت است که نهی کرد ما را رسول خدا ﷺ که نماز گذاریم در آنها یا در قبر کنیم در آنها مرده های خود را یکی نزد طلوع شمس تا بلند شدن و نزد استوا تا میل کردن و نزد بلند شدن غروب تا غروب کند ترمذی میگوید عمل برینست نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر ﷺ و غیرهم که مکروه می پندا شتند نماز را بر جنازه درین ساعات و نیز گفته که ابن المبارک در معنی این حدیث میگفت که مراد بقبر کردن موتی اینجا نماز گذاردن است بر ایشان

[illegible] و شرح هدایه آورده میگوید که مراد به مرکردن نماز گذاردن است [illegible] دفن درین سه وقت مکروه نیست
والله اعلم و اگر مراد نماز گذاردن که در این حدیث با قبر موتی مذکور شده است نماز متعارف بود از غیر
نماز جنازه [illegible] قبر کردن دفن کردن بود چنانچه ظاهر لفظ حدیث است و ظاهر عبارت مصنف نیز
ناظر در آنست [illegible] صلوة جنازه بود پس معلوم شد که نماز بر موتی و دفن ایشان هردو مکروه
است درین سه وقت ولیکن اگر مذهبی از مذاهب در بنجا لب یافته شود و در جامع الاصول این حدیث
را موافق آنچه در کتب اصول است در اوقات صلوات خمسه آورده و در صلوٰة جنازه و دفن موتی نیاورده و آنچه
در ینجا آورده همین حدیث مرطا است در کراهت صلوة چنانچه نقل کرده ایم فتدبر والله اعلم و گور را بلند
نکردی و بران بنیاد آجر و سنگ و خشت و غیران نکردی و بگچ و گل و غیر آن سخت نکردی و بالای گور عمارت
و قبه نساختی و این مجموع بدعت است و مکروه و مخالف طریق نبوی است صلی الله علیه وسلم مسلم و ترمذی و ابوداؤد
و نسائی [illegible] آورده اند که گفت نهی کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم که گچ کرده شود قبور و نوشته شود بر وی و بنا
بسته شود و بالای ان پاکل کرده شود بران و زیاده کرده شود بر وی و نهی کرد از پی سپر کردن قبور و نشستن
بران نیز و ازین احادیث زین کتب آمده بعضی در بعضی و ترمذی گفته که این حدیث حسن صحیح
است و بتحقیق روایت کرده شده است بوجوه متعدده و گفته که بعضی از اهل علم که حسن
بصری از ایشانست در گل کردن قبور رخصت نموده و شافعی نیز همین است انتهی و نیز مسلم و ابوداؤد
و ترمذی از ابو الهیاج اسدی آورده اند که گفت مرا علی رض بفرستم ترا بر چیزی که فرستاده مرا بران چیز رسول
خدا صلی الله علیه وسلم و گفت برو و مگذار هیچ تمثال را مگر آنکه محو کنی نقش و صورت او را و مگذار هیچ قبر بلند را مگر آنکه
برابر کنی ان را چنانچه مصنف آورده که و بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم علی بن ابی طالب رض ان لا یدع تمثالا الا طمسه ولا قبرا
مشرفا الا سواه و در حدیث مسلم و ابوداؤد و نسائی از ثمامة همدانی آمده که گفت بودیم ما با فضاله رض بزمین
روم و یکی از مصاحبان ما وفات یافت پس امر کرد فضاله که قبر کرده شود برابر زمین و گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم
که امر میکرد بتسویت آن ترمذی گوید که درین باب حدیثی از جابر نیز آمده و حدیث علی حسن صحیح است
و عمل برینست نزد بعضی از اهل علم که مکروه میداند بلند کردن قبر را از زمین و شافعی گفته است که مکروه میدارم
بلند کردن قبر را مگر همین قدر که معلوم شود که اینجا قبر است تا پامال کرده نشود آن را و نشسته نشود بر وی
انتهی و قبر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و صاحبیه نیز بزمین برابر است و مسنم و مرویست از قاسم بن محمد بن ابوبکر
گفت در آمدم بر عایشه و گفتم ای مادر بنما مرا قبر رسول الله را صلی الله علیه وسلم و صاحبیه پس بنمود سه قبر نه بلند
و نه پست که سنگریزهای سرخ از وادی بر وی چیده بودند و نیز آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم آب پاشید بر قبر پسر
خود ابراهیم و چید بر وی سنگریزها و باکی نیست بآب پاشیدن بر قبر برای حفظ خاک تا مندرس نگردد و در
حدیث صحیح آمده است که چون عثمان بن مظعون را دفن کردند و وی اول مهاجرین بود که بعد

از هجرت بمدینه فوت کرد و آنحضرت ﷺ سنگ گران برداشت و چون آن سنگ بسیار گران بود
بمالید و بزور حمله کرد و برداشته بر سر قبر وی نهاد و فرمود که علامتی است که قبر برادر [illegible]
و تا دفن کنم نزد وی هر کس را که بمیرد از اهل و عیال من رواه ابو داود و این [illegible]
و ابراهیم را نیز همانجا دفن کرد و بعد از وی زینب را [illegible] و قبرهای امهات المؤمنین [illegible] است و نهی
فرمود که بر سر قبرها مساجد بنا کنند و یا بر گورها چراغ افروزند و بر فاعل آن لعنت کرد و نهی فرمود
از نماز گزاردن در گورستان و در برابر گور و نهی فرمود از گچ اندودن گور و از آنچه که پامال کنند
یا بر آن تکیه کنند یا بالای آن نشینند و درین باب تشدید واقع شده در حدیث مسلم و ترمذی و غیرهما
آمده که نه نشینید بر قبور و نگزارید نماز بسوی آن و ابو داود و نسائی آورده که گفت رسول خدا
ﷺ هر آینه اگر به نشیند یکی از شما بر اخگر و بسوزد جامهای وی و برسد تا پوست وی بهتر است او را از آنکه
به نشیند بر قبر و نیز آورده که آنحضرت ﷺ مردی را دید در میان گورستان به نعلین میرفت فرمود بکش نعلین
خود را و از بعض اصحاب توسد و اضطجاع و جلوس بر قبر نقل کرده اند والله اعلم و از ابن عباس آورده اند [illegible]
لعنت کناد خدای تعالی زنانی را که زیارت قبور کنند و آنکسانی را که بر قبور مساجد گیرند و چراغ افروزند
و گفته اند که نهی از چراغ افروختن بر قبور از جهت تضییع مال است زیرا که نفع نیست در وی هیچ احدی را و از
جهت احتراز از تعظیم قبور چنانچه نهی از مساجد گرفتن ازینجهت است و در صحیح آمده که لعنت کناد خدای تعالی
یهود را که گرفتند قبور انبیای خود را مساجد و نماز گزاردن در مواجهه قبر مکروه است و بعض در مقبره
نیز مکروه دارند * تنبیه * آنچه مصنف ذکر کرده حقست و احادیث صحیحه درین باب وارد و اصل سنت
در زمان نبوت و خلفای راشدین و صحابه همین بود ولیکن بعد از آن این تکلفات در مقابر پیدا شد و
مفاخرت و مباهات بدان راه یافته و در آخر زمان بجهت اقتصار نظر عوام بر ظاهر مصلحت در تعمیر [illegible]
مشاهد و مقابر مشایخ و عظما دیده چیزها افزودند تا از آنجا ابهت و شوکت اهل اسلام و ارباب صلاح پیدا
آید خصوصا در دیار هندوستان که اعدای دین از هنود و کفار بسیار اند و ترویج و اعلای شان این
مقامات باعث رعب و انقیاد ایشان است و بسا اعمال و افعال و اوضاع که در زمان سلف از مکروهات بوده
در آخر زمان از مستحسنات گشته و اگر جهال و عوام چیزی کنند یقین که ارواح اکابر ازان راضی نخواهند
بود و ساحت کمال و دیانت ایشان منزه است ازان و دفن در جوار قبور صلحا و حضور [illegible] ساحت
عزت ایشان موجب برکت و نورانیت و صفا است و زیارت مقامات متبرکه و دعا در آنجا متوارث است امام
شافعی گفته است که قبر امام موسی کاظم سلام الله علیه و علی آبائه الکرام تریاق مجرب است برای اجابت
دعا و در زیارت قبور و احترام اهل آن و در استقبال و جلوس و نزدیک بهمان حکم است که در حالت حیات بود
کذا قال الطیبی و در بعضی ازین امور مذکوره بعض وجوه در کتب فقه متاخرین توسعه و ترخیصی نیز

ت والله اعلم وبالجملة اهل زيارت قبور از اعمال خير واصلاح نيست چنانچه گفت که وعادت نبوي
ﷺ آن بود که [...] شهيدان را زيارت ميکرد از براي دعا وترحم واستغفار ودر صحيح آمده است که آنحضرت
ﷺ مامور شد [به] زيارت اهل بقيع برآيد تا ايشان را دعا کند واستغفار نمايد وآن در شب نصف شعبان
بود واحاديث [...] وارد آمده واينچنين زيارت که براي اين معني بود بي آنکه بدعتي ومکروهي
در آن راه يابد مستحب است بدانکه آنحضرت ﷺ در ابتدا نهي کرده بود از زيارت قبور ودر آخر رخصت
کرد وفرمود بوده ام من که نهي ميکردم شما را از زيارت قبور اکنون بکنيد زيارت قبور را که آن باعث
بي رغبتي در دنيا ويادهنده است آخرت را واين مردانرا است اما زنان را بعض گويند که باقي است بر نهي
سابق وايشان را بيرون آمدن بزيارت مقابر جائز نيست الا بزيارت حضرت رسالت پناه ﷺ ودر
احاديث لعنت واقع شده بر زناني که بزيارت قبور برآيند وبعض برآنند که اين منع ولعنت در اول بود
بعد [رخ]صت زنان نيز داخلند ومنع ايشان از جهت قلت صبر وکثرت جزع وفزع ايشان است ودر حديث
[آمد]ه است که آنحضرت ﷺ بزيارت مادر خود آمد وبگريست وديگران را نيز بگريه درآورد
وفرمود طلب آمرزش کردم مادر خود را اذن ندادند وطلب زيارت کردم وماذون شدم وفرمود که
زيارت کنيد قبور را که مذکر موت است وگفته اند که حضرت حق سبحانه وتعالى زنده
کردانيد مادر وپدر آنحضرت ﷺ را پس ايمان آوردند بوي پس ازان بميرانيد وبعض ائمه حديث را تصحيح
نموده اند وگفته که قصهٔ زيارت ومنع از استغفار پيش ازين بود ودرين باب متاخرين علما منع کرده اند از اطلاق
کفر بر والدين آنحضرت ﷺ بلکه برجميع آباي وي ﷺ تا آدم عليه السلام ودر مشکوة از بيهقي مرسلا
آورده که آنحضرت ﷺ فرمود هرکه زيارت والدين خود کند يا يکي ازان دو را هر روز جمعه آمرزيده شود
مراو را ونوشته شود او را بارّ واستغفار وتصدق براي ايشان نيز همين حکم دارد وفرمود چون گورستان را
ببينيد بگوئيد السلام عليکم اهل الديار من المومنين والمسلمين وانا ان شاء الله بکم لاحقون نسأل الله لنا
ولکم العافية ترمذي از ابن عباس روايت مي آرد که گذشت پيغمبر خدا ﷺ بقبوري که در مدينه بود
پس روي مبارک بجانب آنها آورد وگفت السلام عليکم يا اهل القبور يغفر الله لنا ولکم انتم سلفنا ونحن بالاثر
ومسلم از عايشه رض آورده که آنحضرت ﷺ در آخر شب نصف شعبان به بقيع بيرون آمد وگفت السلام عليکم
دار قوم مومنين واتاکم ما توعدون غدا موجلون وانا ان شاء الله بکم لاحقون ونيز آمده السلام على اهل الديار
من المومنين والمسلمين ويرحم الله المستقدمين منا والمستاخرين وانا ان شاء الله بکم للاحقون ودر خواندن
آية الکرسي وسورهٔ اخلاص يازده بار ومعوذتين وفاتحه ويسين وتبارک نيز اخبار وآثار آمده است ودر وقت
زيارت ازان نوع دعا که در نماز ميت کرده [...] وپيش ازين ياد کرده ايم خواندن بچه حکم جنازه وقبر در دعا
وطلب مغفرت يکي است وعادت آن بود [که] اهل ميت را تعزيت کردي وايشانرا بصبر فرمودي وعادت

نبودکه براي ميت در غير وقت نماز جمع شوند وقرآن خوانند و ختمات خوانند نه بر سر گور و نه
واين مجموع بدعت است ومكروه نعم تعزيت اهل ميت وتسليه او و صبر فرمودن سنت و [illegible] اما
اجتماع مخصوص روز سيوم وارتكاب تكلفات ديگر و صرف اموال بي وصيت از حق يتامى [illegible] و حرام
وحد تعزيت ميت تا سه روز است بعد از وي مكروه مگر غائب را و [illegible] الله كه
تعزيت ميت حاضر سه روز است و تعزيت غائب يكروز و تعزيت هر كه را نبايد كرد و هر كه يكبار كرد ديگر نكند
كذا روي عن ابي حنيفة ونشستن برد ر يا بر راه براى عزا مكروه است اشد كراهت از جهت بودن آن عمل
جاهليت و در نشستن بخانه يا مسجد رخصت است زيراكه آنحضرت ﷺ بقتل جعفر و زيد وابن رواحه
در مسجد محزون نشست ومردم مي آمدند اما باين كيفيت كه الآن متعارف است و در ايام معين ميكنند
نبود و در قرآن خواندن برسر قبر اختلافي هست مگر آنچه در زيارت خوانده شود اما آنچنانكه بسر ايام كرده
نشينند وبرسر قبر خوانند مكروه است وشيخ ابن الهمام در شرح هدايه گفته كه اختلاف كرده اند در
نشاندن قاريان تا بخوانند نزد قبر ومختار عدم كراهت است الا نبي وعادت نبود كه اهل ميت بر
كه بتعزيت بيايند طعام كنند و در بعض كتب فقه مذكور است كه اگر ارتحال براي جماعة كنند كه
از راه دور بيايند ومكث طويل كنند جائز است بلكه ديگران را از اقرباي ميت وهمسايهاي او بفرمود
تا براي اهل ميت طعام فرستند چه ايشان را اشتغال بمصيبت كافى است وفرستادن طعام نشستن واستعداد
وتهية آن دشوار است وآنحضرت ﷺ نزد نعي جعفر بن ابي طالب بمردم خانهٔ خود فرمود بسازيد براي
آل جعفر طعامي را زيراكه پيش آمده است ايشان را چيزى كه شاغل ومانع است از ان وبعض گفته اند
كه در روز اول مكروه نيست از جهت شغل ايشان بتجهيز ميت ودر روز ثاني اگر نوحه گران جمع اند مكروه است
زيراكه اعانت است مر ايشان را بر اثم وعدوان واختلاف است در خوردن اين طعام غير اهل ميت را
وگفته اند آنها را كه مشغول اند بتجهيز ميت جائز است واين مسائل واحكام در كتب فقه بتفصيل توان
يافت والله اعلم * فصل * در بيان صلوة خوف * صلوة خوف ثابت است بكتاب وسنت اما كتاب قول حق
سبحانه وتعالى * واذا كنت فيهم فاقمت لهم الصلوة فلتقم طائفة الآية * واما آيت سابقه كه * واذا ضربتم
في الارض فليس عليكم جناح ان تقصروا من الصلوة * اكثر بر انند كه در قصر رباعى است بدو ركعت وبعض
او را بر صلوة خوف حمل كرده اند كه در وي نيز قصر است بترك بعض افعال وكيفيات چنانچه در سفر
قصر است در عدد وكميت وبعض عام تر وشامل هر دو مراد داشته اند وامام ابو يوسف بروايتي وحسن
بن زياد از حنفيه ومزني از شافعيه بر انند كه اين نماز مخصوص بزمان نبوت است بجهت احراز فضيلت
نماز خلف رسول ﷺ وظاهر مفهوم آيت كريمه واذا كنت فيهم همين است ومختار نزد جمهور ائمه جواز اوست بعد از
زمان نبوت واقامت صحابه مثل علي مرتضى وابي موسي اشعري وحذيفه بن اليمان رضوان الله عليهم اجمعين

[illegible] بعد از حضرت ﷺ دلیل است و هرچه آنحضرت ﷺ کرده ما دام که اختصاص آن بحضرت وی ﷺ
بنص ثابت [illegible] امت را اتباع آن لازم است و عموم منطوق صلوا کما رأیتمونی حجت است بران وقیل اذا کنت
فیهم [illegible] مراد کنت انت او من یقوم مقامك است چنانچه در کریمهٔ * خذ من اموالهم صدقة * ثابت
است فتد بر [illegible] گذاردن نماز خوف بر وجوه متعدده صحیح و ثابت شده و هریکی از ائمه وجهی
از آن وجوه اختیار کرده اما امام ابو حنیفه مختار نزد وی اینست که در کتب ستة با جمعها از ابن عمر مروی
شده است که گفت غزا کردیم همراه پیغمبر خدا ﷺ بجانب نجد پس مواجه شدیم و صف بسته ایستادیم
در مقابل ایشان پس ایستاد رسول خدا ﷺ تا نماز بگذارد و امامت کند برای ما پس ایستاد طایفهٔ
با آنحضرت ﷺ و روی آورد طایفهٔ دیگر بدشمنان پس رکوع کرد رسول خدا ﷺ بآن طایفه که باوی
بودند و سجده کرد دو سجده پس برگشتند این طایفه بجای آن طایفهٔ دیگر که نگذارده اند و بایستادند
[illegible] دشمن پس آمدند آن طایفه و گذارد آنحضرت ﷺ بآنها رکعت دیگر را و سلام داد پس بایستاد
هریکی ازین دو طایفه و بگذارد برای خود رکعتی را یعنی آن رکعت را که با حضرت ﷺ نگذارده بود
این ترجمهٔ لفظ بخاری است و از بواقی کتب ستة نیز همچنین آمده باختلاف الفاظ و عبارات و گفته اند که
این طریق اوفق است بنص قرآن مجید و در روایت ابن عمر تصریح بآنکه کدام نماز بود واقع نه شده و لیکن
در سفر بود و گذاردن دو رکعت ازین جهت باشد و لیکن مذهب حنفی عامتر است که در سفر باشد یا در حضر
صلوة خوف جائز است و لهذا گفته اند که در نماز ثنائی خواه فجر باشد یا قصر سفر امام با هر طایفه یکیك رکعت گذارد
و در غیر ثنائی اگر رباعی است با هر طایفه دو رکعت و در مغرب با طایفهٔ اول دو رکعت و با دوم یک رکعت و مذهب امام
[illegible] و شافعی نیز همچنین است از جهت عموم قول وی سبحانه و اذا کنت فیهم کما قالوا و لولا که اثبات آن در حضر
بقیاس باشد والله اعلم و نزد امام مالك مخصوص بسفر است و وجوه دیگر نیز در کتب احادیث بتعدد طرق و
روایات صحیحه [illegible] بتفصیل آن چندان متعلق نبود چه وجود نماز خوف
درین آخر زمان [illegible] بود بر آنچه مصنف ذکر کرد اقتصار افتاد و گذاردن نماز خوف باین
وجوه بر تقدیری است که مجال اقامت باین نهج صورت بندد و اگر خوف زیاده بود و مجال تنگ گردد
بگذارند بهر وجه که تواند پیاده و سوار بر کوع و سجود یا بایما و اشارت بود و در بعض طرق حدیث
[illegible] عمر که مذکور شد تصریح باینمعنی واقع شده چون در حالت قتال وقت نماز شدی اشارت میکند که مشروعیت
نماز خوف [illegible] کرده و متهیء قتال شده باشند چنانچه سیاق احادیث مصرح
است [illegible] قتال مگر آنکه بظن غالب حضور عدو و بغتة و ریختن وی بر لشکر
اسلام معلوم [illegible] برابر قبله بودی پیغمبر ﷺ پیش شدی و صحابه در عقب
آنحضرت ﷺ [illegible] نماز شروع کردندی و آنحضرت ﷺ و صحابه همه

لها

باتفاق تکبیرهٔ احرام برآوردندی و بعد از قیام بجملگی در رکوع شدندی و بجملگی سر از رکوع
برداشتندی اما چون بعد ازین آنحضرت ﷺ در سجود شدی [illegible] بر روی صف اول در سجود [illegible] و صف
باز پسین برابر دشمن بایستادندی همچنانکه سر از رکوع برداشته بود همچنا[illegible]
و برابر حضرت ﷺ بسجود نرفتی تا چون پیغمبر ﷺ با صف اول از [illegible]ی و هر دو
سجده کردی و برکعت دوم برخاستی آنگاه صف باز پسین همانجا که ایستاده بودند در سجود شدندی
و هر دو سجده کردندی و برخاستندی و بجای اهل صف اول آمدندی و اهل صف اول بجای اهل صف باز
پسین رفتندی پس آنحضرت ﷺ رکعت دوم میگذارد و نیز صحابه هر دو صف بجملگی در رکوع رفتندی
و بجملگی سر از رکوع برداشتندی چنانچه در رکعت اولی بود و چون بسجود شدی صف پیشین که در
رکعت اولی پسین بود درین رکعت پیش آمدی با وی بسجود رفتی و صف پسین که در رکعت اولی پیشین
بود درین رکعت پسین شدی چنانچه سر از رکوع برداشته بود همچنان در مقابل عدو ایستاده [illegible]
واین تقدیم و تاخیر و تغییر مکان در اصطفاف برای آن فرمودی تا فضیلت صف اول هر دو طایفه را حاصل
شدی و اهل صف دوم که اهل صف باز پسین اند دو سجدهٔ رکعت دوم را با پیغمبر ﷺ دریافتندی چنانکه
اهل صف اول دو سجدهٔ رکعت اول با وی دریافتند پس در فضیلت صف اول و فضیلت سجود برابر حضرت
ﷺ همه مساوی باشند و این غایت عدالت از آنحضرت ﷺ و غایت محبت و حرص بر دریافت
شرف متابعت و موافقت وی از صحابه و چون آنحضرت ﷺ بعد از فراغ از دو سجده با این صف در
تشهد بنشستی صف موخر که در رکعت اولی مقدم بودند سجده کردندی و در تشهد بوی ملحق شدندی
و مجموع صفین باتفاق با حضرت رسالت ﷺ سلام بازدادندی و درین صورت هم مقابلت عدو واحد
بودی و هم در تمام نماز برابر حضرت ﷺ بودندی مگر در سجده در یک رکعت که تنها کردندی و این حدیث
مسلم است که از جابر رضی الله عنه آورده و در نماز عصر بود و جابر میگوید که غزا کردیم برابر رسول ﷺ قومی را
از جهینه پس قتال کردند با ما قتال بس سخت و چون گذاردیم ما نماز ظهر را مشرکان با یکدیگر گفتند که اگر هم
در نماز یکبارگی بر ایشان می افتادیم پاره پاره میکردیم ایشان را و گفتند که نمازی دیگر خواهد آمد که محبوب
تر است نزد ایشان از اولی و در روایتی از اولاد و در روایتی از ابناء و اموال در وقت آن نماز خود را بر ایشان
باید زد جبرئیل این خبر را آنحضرت ﷺ رسانید و حضرت ﷺ با صحابه گفت پس بگذاردند نماز خوف را
باین وجه که مذکور شده و بود دشمن در میان ما و قبله و گفت جابر در آخر حدیث چنانچه میگذارند
امرای شما و در حدیث ابی داؤد و نسائی از ابو عیاش زرقی نیز آمده که گفت بودیم ما با رسول خدا ﷺ
بعسفان و بود سرگروه مشرکان خالد ابن الولید پس گذاردیم نماز پیشین را و گفتند مشرکان به تحقیق یافته
بودیم غفلتی از مسلمانان کاشکی حمله میکردیم بر ایشان در حالی که در نماز بودند پس نازل شد آیت

قصر و چون حاضر شد عصر ایستاد رسول خدا ﷺ مستقبل قبله و مشرکان در پیش او بودند وصف
بستند خلف او ﷺ و صفی دیگر خلف این صف دیگر تمام این کیفیت که مصنف ذکر کرد آورده و همین وجه
بخاری و نسائی از ابن عباس نیز آورده اند و این بر تقدیری بود که دشمن برابر قبله بودی اما اگر دشمن
برابر قبله نبودی صحابه را دو گروه کردی یک گروه برابر دشمن در مواجهه و بازای وی بایستادی
و باقی گروه یک رکعت نماز را با پیغمبر ﷺ بگذاردندی پس بجای آن گروه شدندی که برابر دشمن است
و آن گروه بیامدندی و رکعت دوم را با پیغمبر ﷺ دریافتندی و پیغمبر ﷺ سلام بازدادی و هر گروه
یک رکعت را قضا کردندی بعد از سلام پیغمبر علیه السلام این همان حدیث ابن عمر است که در کتب سته
باختلاف الفاظ مرویست و مختار حنفیه است چنانچه گذشت و درین حدیث ذکر آنکه این بر تقدیریست که
دشمن برابر قبله نبودی نیست چنانچه در وجه اول ذکر بودن وی برابر قبله مصرح است مگر آنکه گفته شود که
لفظ بازای عدو و یا در مواجهه وی که در حدیث واقع است دلالت دارد بر آنچه مذکور شد که دشمن در
جانب قبله است همه مواجه و مقابل عدو ایستاده اند الا انکه مخفی و در بعض اوقات آنحضرت ﷺ دو رکعت
را با یک گروه میگذارد و یک گروه را مقابل عدو برای محافظت ایستاده میکرد و ماموران سلام میدادند
و از نماز بیرون می آمدند و پیغمبر ﷺ در تشهد توقف میکرد و سلام نمیداد تا گروه دوم که مقابل
عدو ایستاده بودند می آمدند و با ایشان دو رکعت دیگر میگذارد و این گروه اخیر و آنحضرت ﷺ
باتفاق سلام میدادند چنانچه پیغمبر ﷺ چهار رکعت گذارده بودی و ایشان دو رکعت این وجه در
جامع الاصول از حدیث بخاری از جابر آورده که بودیم ما با رسول خدا ﷺ بذات الرقاع و افتادیم نیم روزی
در جنگلی پر درخت پس افتاد هر کدام ما زیر درختی و بود در آن میان درختی که سایه خوب داشت
پس گذاشتیم ما آن درخت را برای آنحضرت ﷺ پس آنحضرت ﷺ در زیر آن درخت بخواب رفت
و شمشیر خود را بشاخ آن درخت بیاویخت ناگاه یکی از مشرکان آمد و شمشیر آنحضرت ﷺ را از شاخ برآورد
و برکشید آنحضرت ﷺ بیدار گشت و شمشیر را از دست وی بگرفت و او را براند و هیچ نگفت چون وقت
نماز در آمد بگذارد بطایفه دو رکعت پس تر رفتند این طایفه و بگذارد با طایفه دیگر دو رکعت دیگر پس
حاصل شد آنحضرت ﷺ را چهار رکعت و مر قوم را دو رکعت و در روایتی از نسائی نیز از جابر آورده باین لفظ
که گذارد رسول خدا ﷺ باصحاب خود صلوة الخوف پس بگذارد با وی طایفه و طایفه دیگر روی ایشان
بجانب دشمن بود پس بگذارد بآن طایفه دو رکعت پس تر بایستادند بجای آن طایفه دیگر و آمدند
آن طایفه دیگر پس بگذارد با ایشان دو رکعت پس تر سلام داد و گاه با هر طایفه دو رکعت مستقل
گذاردی و سلام بازدادی معنی استقلال همین است که با هر طایفه سلام جدا بازدادی چنانچه هم
در روایتی از نسائی از جابر آمده که گذارد آنحضرت ﷺ بطایفه از اصحاب خود دو رکعت و سلام

داد و پس گذارد با طایفهٔ دیگر دو رکعت و سلام داد و در بعضی روایت نیز آن حضرت ﷺ چهار رکعت گذارده
بودی و ایشان دو رکعت و گاه با هر طایفه یکرکعت گذاردی و این طایفه بعد از یکرکعت از نماز بیرون
می شدندی و آن طایفهٔ دیگر می آمدندی و یکرکعت بگذاردندی و با پیغمبر ﷺ از نماز بیرون شدندی
چنانکه هر گروهی یکرکعت گذارده بودی و پیغمبر ﷺ دو رکعت این روایت را ابوداؤد و نسائی از حذیفه
آورده و تصریح کرده که هیچ گروهی قضا نکردندی رکعتی دیگر را ابوداؤد گفته که بعضی روایت
کرده اند که قضا کردند کذا فی جامع الاصول و وجهی دیگر که در جامع الاصول از بخاری و مسلم از سهل
بن ابی حثمه آورده که طایفهٔ صف بستند با حضرت ﷺ و طایفهٔ ایستادند در مواجههٔ دشمن پس
گذارد آنحضرت ﷺ با طایفهٔ که با او بودند یکرکعت و ایستاده ماند و تمام کردند ایشان رکعت دیگر را
برای خود پس برگشتند و رفتند در مواجههٔ دشمن باز طایفهٔ دیگر آمدند پس گذارد آنحضرت ﷺ
با ایشان رکعتی را که باقی مانده بود از نماز وی و نشسته ماند تا آنکه تمام کردند رکعتی را برای خود
تنها پس سلام داد آنحضرت ﷺ با ایشان درینصورت هر گروهی را یکرکعت شد با حضرت ﷺ و یکرکعت
تنها اما هم در وقت صلوٰة حضرت ﷺ نه قضای رکعت باقیه بعد از تمامی نماز حضرت ﷺ و ظاهر کلام
مصنف درین سه وجه اخیر که ذکر کرد آنست که عام تر بود از آنکه دشمن برابر قبله بودی یا نه و در
الفاظ احادیث نیز مطلق آمده و مقید به هیچ یکی ازین دو صورت نه دیگر آنکه کلام مصنف در جمیع
این وجوه که ذکر کرده ظاهر در آنست که مختار نزد وی تخصیص نماز خوف است بحالت سفر چنانکه مذهب
امام مالک است پس گذاردن حضرت ﷺ چهار رکعت را یا بجهت جواز آنست چه قصر رخصت است
چنانچه مختار بعض ائمه است و اگرچه صحیح آنست که آنحضرت ﷺ هرگز در سفر چهار رکعت نگذارده
ولیکن این از خصایص صلوٰة حالت خوف باشد تا هر طایفه نماز را عقب آن حضرت ﷺ بتمام بگذارند
یا بجهت جواز تکرار ادای نماز چنانچه شافعی بآن قائل است و لهذا در بعض عبارات شافعیه واقع است
که میباشد قوم را دو و آنحضرت ﷺ را چهار و در مغرب شش و احتمال دارد که درینصورت این نماز در
حضر بوده باشد و برین تقدیر اقتصار قوم بر دو رکعت از خصایص حالت ضرورت خوف بود چنانکه
گذاردن یکرکعت از قوم در وجه اخیر ولیکن در حدیث جابر آمده که آن در غزوهٔ ذات الرقاع بوده والله اعلم
و حق آنست که صلوٰة خوف از آنحضرت ﷺ در حالت سفر بود چنانچه از احادیث ظاهر میشود و شیخ میگوید
که صلوٰة خوف از آنحضرت ﷺ در چهار موضع بود ذات الرقاع و بطن نخل و عسفان و ذی قرد و تجویز آن در حضر از
فقها بطریق قیاس است والله اعلم و مصنف میگوید و این وجوه همه روایت از جهت ورود آنها در احادیث صحیحه
و ثبوت فعل آنحضرت ﷺ بران و مذهب امام احمد همین است چنانچه قاعدهٔ اوست در اتباع او رد اکرده
بعضی از اهل وی ترجیح وجه اخیر که ما ذکر کردیم از حدیث بخاری و مسلم از سهل بن ابی حثمه کرده اند

و مختار امام مالک نیز همین وجه است ولیکن میگویند که امام در رکعت دیگر که بطایفهٔ ثانیه میکند ارد
تشهد میخواند و سلام میدهد و این طایفه قضا میکنند رکعت دیگر را و در مختار احمد امام تشهد خوانده
توقف میکند تا این طایفه رکعت دیگر را برای خود تمام میکنند پس سلام میدهد با ایشان و در
حدیث نیز همچنین است و نزد امام شافعی اگر دشمن در جهت قبله است همچنین است که مصنف
ذکر کرده لیکن ایشان میگویند که برابر است که اول صف اول به سجده رود با امام و صف ثانی ایستاده
باشد یا علی العکس و اگر در جهت قبله نبود بگذارد امام با هر دو فرقه مکرر و تکرار فرض نزد شافعی
جائز است در غیر ضرورت خوف نیز اگرچه آنچه از فرض واقع میشود همان اولی است ولیکن در
هر دو بار نیت فرض میکنند پس در کرت ثانیه واقع میشود مرقوم را از فرض و آنحضرت را ﷺ از سنت و اقتدای
مفترض بمتنفل نیز نزد ایشان در صورت تکرار جائز است و چون محل اختلاف علماست گفته اند که
اولی آنست که بگذارد با هر فرقه یک رکعت کذا فی الطحاوی و شرحه و مصنف میگوید که بعضی از علمای حدیث این
نماز را بر پانزده وجه روایت کرده اند و اکثر آن در جامع الاصول مذکور است اما اصح وجوه این بود که بیان
کرده یم و بالله التوفیق این وجوه و بعض وجوه دیگر در صحاح مذکور اند و بصحت رسیده اند یا رب
مگر اصحیت اینها نزد مصنف و جماعهٔ که وی اتباع و تقلید آنها میکند به ثبوت رسیده باشد والله اعلم
تمام شد ابواب صلوة بحمد الله و توفیقه و عجب از مصنف که بیان صلوة کسوف نکرد و عمل نبوی را درین
باب تصحیح نه نموده چنانچه عادت اوست درین کتاب با آنکه آن بابی مقرر است از ابواب صلوة و در روی
اختلاف است میان ائمهٔ فقه که بیک رکوع بود یا دو و همچنین صلوة خسوف یا رب مگر از ان نسیان شد
یا از نسخهٔ اصل افتاده و دیگر نسخها بران متفرع شده والله اعلم * فصل * در زکوة و صدقات * زکوة در لغت
نما و افزونی و طهارت و پاکی است زکا الزرع اذا نما و قال الله تعالی و تزکیهم ای تطهرهم و در شرع ادای حق واجب
در نصاب حولی که زیاده بر قدر حاجت بود و گاهی اطلاق بر نفس مال واجب نیز کنند که موجب نمای مال و طیب
و طهارت وی و نمای اجر صاحب مال و طهارت وی از ذنوب است و نیز گفته اند که وی تزکیهٔ صاحب میکند و شهادت
میدهد بصحت ایمان وی و وجه تسمیه بصدقه از جهت آنست که وی دلیل است بر صدق صاحب وی
در دعوی صحت ایمان ظاهرا و باطنا و بدانکه در وجوب زکوة اختلاف است که پیش از هجرتست یا بعد از
وی ابن خزیمه در صحیح خود دعوی کرده که پیش از هجرتست و احتجاج کرده بحدیثی که از
ام سلمه در قصهٔ هجرت حبشه آورده که جعفر بن ابی طالب گفت مر نجاشی را که آنحضرت ﷺ امر میکند
ما را بصلوة و زکوة و صیام و هجرت حبشه بیشک پیش از هجرت است و صحیح آنست که وجوب زکوة بعد از
هجرت است در سنه ثانیه و باین قول جزم کرده ابن اثیر ولیکن بعض گفته اند که پیش از فرضیت رمضان
است و تحقیق آنست که بعد از رمضان بود بدلیل حدیثی که نزد احمد و نسائی و ابن ماجه و ابن خزیمه

وحاکم ثابت و صحیح است از حدیث قیس ابن سعد بن عباده که گفت امر کرد ما را رسول خدا صلی الله علیه وسلم
بصدقهٔ فطر پیش از نزول زکوة پس چون نازل شد فریضهٔ زکوة پس نه امر کرد ما را بصدقهٔ فطر و نه نهی کرد
ازان و ما میکنیم آنرا و این دلالت دارد بر تأخر او از رمضان عادت حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم در زکوة و صدقات دیگر
چنانچه مشهور و مانند آن مراعات فقرا بود چنانچه وصیت کردی و ترغیب نمودی در رسانیدن آن بایشان
بید بالشر امانت و رغبت بی منت و مشقت و من و اذی و ایجاب انثی در اول که منفعت انثی در روی بیشتر
از ذکور بود نیز از زین با بست و مانند آن با مراعات اصحاب اموال تا عمال بر ایشان ظلم و تعدی و تجاوز
از حد نکنند و از اموال جیاد انتخاب ننمایند و زیادة بر قدر فرض از ایشان یا ضیافات نستانند و شرط نماء
و حولان حول و امور دیگر که ناظر به یسر و رفق است داخل آنست و بالجمله مصلحت هر دو جانب باقصی
الغایة نگاه داشتی چنانچه عادت شریف وی بود در رعایت نهایت عدالت و توسط در ادای حقوق
و احکام و وجوه و احکامی که بعد ازین مذکور گردد همه تفصیل و برهان این معنی است و از رعایت حکمت
و عدالت اوست صلی الله علیه وسلم که زکوة را در چهار صنف مال که دوران و وجود آن میان خلق بیشتر و احتیاج کسان
بدان فراوان تر است واجب کرد تا ادای آن بآسانی میسر بود و گرفتن آن بیشتر موجب دفع حاجت گردد یک صنف
زروع و ثمار چنانکه حبوب و خرما و انگور و مانند آن نه مثل بقول و خضراوات که در اندک زمانی تباه گردد
و دوم صنف بهیمة الانعام از شتر و گاو و گوسفند به شرایطی و تفاصیلی که در فقه مذکور است سیوم صنف زر
و سیم که قوام معاش عالمیان باعتبار تقویم اشیا بدانست چهارم صنف اموال تجارت از هر صنف که باشد مثل
ظروف و فروش و سائر اقمشه و امتعه و در جمیع اصناف اموال در هر سال یکبار فرمود و در زروع و ثمار
در که حصاد و در رو کردن و کمال آن که وقت حاصل شدن غله است فرمود و این نیز غایت عدالت است
در رعایت اصحاب اموال که بعد از گذشتن سال و حصول منفعت مال و نمای آن باختلاف نرخ و قیمت که
تبدل و تغیر آن در سال متیقن است و وقت حصول غله و ثمار بحصاد و کمال آن واجب گردانید و هم در رعایت
جانب فقرا از امتداد انتظار از سال و از وقت حصاد بادای زکوة تأخیر و اهمال را راه نداد و متعسر گردد و نیز از رعایت
عدالت است که بحسب سعی شخص صاحب مال در تحصیل مال و سهولت و مشقت وی در تحصیل آن در
مقدار واجب زکوة تفاوت بیان فرمود لاجرم پنج را یکی واجب کرده در مالی که بی مشقت و تکلف از غیب بدست
آید چون گنجی که بیابد از کان یا دفینه و چون بی مشقت بدست آمده آمدن سال و گذشتن آن را چنانکه
در اموال تجارت اعتبار کرد در این اعتبار نکرد بلکه در حال که بیابد بر وی واجب شود که اخراج خمس
بخمس یعنی پنج یک کند و آنچه از اموال در تحصیل آن مشقتی و کلفتی بقدر لابد است نه زیاده مشقت و کلفت
نیمهٔ آن یعنی ده را یکی واجب کرد چنانکه در زروع و ثمار که از آب باران حاصل شود و نیمهٔ آن یعنی بیست
را یکی واجب کرد در آنچه بزیادت نفقه محتاج بود از دولابی که بآن از حوضها و جویها آب بکشند یا از

چاهی که بگاو و شتر و خر کشیده آب دهند یا خریده آب یا مانند آن سیراب کرده اند و نیمه آن که چهل را یکی است واجب کرد دران چه محتاج است بعمل و تعب دایم از ارتکاب مشقت اسفار و رکوب بحار در رفتن به بلاد و اکناف عالم که رنج آرد و ترقب و انتظار قیم و اسعار و امثال آن و دیگر از رعایت عدالت آنست که در هر نوعی از مال بحسب مصلحت حال و حکمتی که جز علم شارع بدان نرسد نصابی تعیین فرمود و نصاب در لغت بمعنی اصل و مرجع آید و نصاب هر چیز آن بود که چون آن چیز بدان برسد تمام شود و اثری خاص و حکمی مخصوص بران مترتب کرد و نصاب زکوة قدری از مال بود که چون بدان برسد زکوة واجب کرد و در شرع شریف در هر صنفی از مال نصابی تعیین یافته چنانکه در نقره دویست درم که مبلغ آن بحساب دیار ما پنجاه دو تولچه است و در زر بیست مثقال که بوزن این دیار هفت و نیم تولچه بود و در غلات و ثمار شش صد من شرعی است که پنج شتر وار از شتران عربی باشد در حدیث وفقه در زروع و ثمار خمسة اوسق گفته اند غالبا خمسة اوسق بهمین مقدار میرسد که مصنف گفته است والله اعلم و نصاب در گوسفند چهل و در گاو سی و در شتر پنج که در کمتر ازین نصابها چیزی واجب نبود و اصل در باب تعیین مقدار نصاب و زکوة کتاب رسول الله است ﷺ و عمل خلفای راشدین بعد از وی بآن کتاب و اجماع امت بران بعد از ان بدانکه اگر نصاب احتمال آن داشته باشد که زکوة از جنس آن بود و دادن آن بر اصحاب اموال گران نیاید و از ان زیاده ضرری بایشان لاحق نکرد چنانکه از سی گاو گوساله یکساله و از چهل گوسفند یک گوسفند و از نقود چهل یک و از غلات و ثمار عشر زکوة هم از جنس نصاب واجب بود اما چون در بعض اموال نصاب احتمال آن نداشت که مواسات فقرا در جنس وی بود بجهت آنکه دادن آن بر صاحب مال گران آید و ضرری بوی لاحق کرد چنانکه در شتر چه یک شتر از پنج شتر دادن گرانی دارد ازین جهت رعایت عدالت اقتضای آن کرد که یک گوسفند در هر پنج شتر تعیین فرمود تا بیست که در وی چهار گوسفند فرمود اما چون عدد شتران به بیست و پنج برسد احتمال آن باشد که از جنس آن بدهد و گران نیاید لاجرم مخیر باشد میان پنج گوسفند و یک شتر خواه پنج گوسفند که پس هر پنج شتر گوسفندی افتد و خواه یک شتر یکساله تمام که در قیمت نزدیک به پنج گوسفند است بدهد و این تخییر در مذهب حنفیه نیست در مذهب ایشان همان یک شتر است و در کتاب صدیق رض که انس رض روایت کرد که اصل است در باب صدقات چنانچه در صحیح بخاری آورده نیز در بیست و پنج شتر یک شتر است که آنرا بنت مخاض گویند و این تخییر که مصنف ذکر کرده نیست و هر گاه بدانستی که اهل و مستحق زکوة است یعنی فقیر است یا قسمی دیگر از ان اقسام که مصارف زکوة اند زکوة بدادی و اگر کسی زکوة طلب داشتی و حال وی در اهلیت و استحقاق آن بالفعل معلوم نبودی نظر بظاهر حال و اعتماد بر صدق قول وی نموده ویرا زکوة بدادی اما بعد از انکه غنای و عدم اهلیت وی معلوم شدی ویرا خبر کردی که توانگران را در زکوة حظی و نصیبی نیست شرعا

ونه توانایان را که بر اکتساب توانائی دارند مروة ودا وجود ان اگر ظن غالب آن بود که فقیر و مستحق است
اعادهٔ زکوة واجب نبود وعادت آن بود که زکوة را در شهرها و دیهها که عمال بستدندی هم دران موضع
بحکم آنحضرت ﷺ بر فقرای آنجا صرف کردندی بجهت قرب وتوقع فقرا با اغنیا وحرمان ازان موجب آزار وانکسار
خواطر ایشان نگردد ونیز در حدیث معاذ بن جبل که او را بیمن فرستاده بودند آمده که از اغنیای
ایشان بگیر و بر فقرای ایشان رد کن واگر چیزی بعد از دادن اهل موضع فاضل شدی بحضرت
رسالت ﷺ آوردندی وآنحضرت ﷺ بر فقرای مدینه صرف کردی در مذهب امام ابوحنیفه نیز نقل
زکوة از شهری بشهری مکروه است مگر آنکه نقل کند بقرابت خود یا فقرای موضع دیگر که محتاجتر و مستحق تر باشند
بر این تقدیر نقل زکوة بسوی آنها جایز بلکه مستحب است واز عادات نبوی ﷺ نبود که از اسپ و برده
واشتر ورازگوش وبقول وخربزه وخیار وعسل ودواکه درکیل نمی آید وذخیره کردن را نمی شاید
زکوة بستاندی مگر رطب وانگور که ازان زکوة میستدی وفرق نمیکرد میان تر وخشک اما اسپ وبرده
در جامع الاصول از کتب ستة از ابی هریره رض آورده که فرمود رسول خدا ﷺ نیست بر مسلم صدقه
در عبد وی ونه در فرس وی ودر صحیحین آمده نیست در عبد صدقه مگر صدقهٔ فطر ودر سنن
ابو داؤد آمده نیست در اسپ و برده زکوة مگر آنکه در برده زکوة فطر هست ودر حدیث دیگر نیز آمده
که حق تعالی درگذشت از صدقهٔ اسپ و برده رواه ابن عدی وابن عساکر عن جابر وامام احمد در
مسند خود از علی رض وطبرانی در اوسط از ابن عباس آورده که فرمود آنحضرت ﷺ بتحقیق عفو کردم
شما را از صدقهٔ اسپ و برده ومراد اسپ و برده است که برای غیر تجارت بود اما اگر برای تجارت
بود منظور در وی مال است وواجب است در وی زکوة نظر بقیمت وی وهمچنین واجب است زکوة
در هر مال که برای تجارت بود هرچه باشد ودر حدیث ابی داؤد آمده که بود رسول خدا ﷺ که امر
میکرد ما را که بر آریم صدقه را از هرچه مهیا ساخته ایم او را برای بیع ونزد امام ابوحنیفه و زفر اگر اسپان
بیرون چریده باشند ودرخانه علوفه نخورند اگرچه برای تجارت نباشند واجب است دران زکوة ومخیر
است صاحب آن بر سر هر اسپ دیناری بدهد یا قیمت کند واز هر دویست درهم پنج درهم دهد
بدلیل آنکه در حدیث دارقطنی وبیهقی از جابر آمده که فی الخیل السائمة فی کل فرس دینار ودر هدایه
این حدیث را همچنین روایت کرده فی کل فرس سائمة دینار او عشرة دراهم ودر شرح هدایه گفته که رواه
جعفر بن محمد عن ابیه عن جابر ودر هدایه تاویل آن احادیث که در وی نفی وعفو زکوة از اسپان واقع شده
آن کرده که مراد با آن اسپان غازیانست که هرچند بیرون بچرند زکوة دران واجب نبود وهمچنین منقول
است از زید بن ثابت رض در وقتی که مروان بن عبد الملک مشاورت کرد با صحابه در زکوة اسپ که
چه میفرمائید پس روایت کرد ابو هریره که پیغمبر فرمود ﷺ نیست بر مسلم در اسپ وی و بندهٔ

وی صدقه پس مروان از زید بن ثابت پرسید یا ابا سعید تو چگوئی ابوهریره گفت عجب از مروان که من حدیث از پیغمبر ﷺ روایت میکنم با زمیگوید تو چه گوئی یا ابا سعید پس زید بن ثابت گفت صدق ﷺ مراد بدان فرس غازیست ونبود در زمان نبوت فرسی مگر برای غزا کذا فی الهدایه وشروحه وهم در هدایه میگوید که تخییر میان دینار وتقویم ما ثور است از عمر رض ومرویست که ابوعبیدة بن الجراح امیر شام بود اهل شام بروی عرض کردند که اسپان ما بسیار شدند در زکوة آنها بر ما واجب چیست ابوعبیده ابا آورد از جواب ایشان باز سوال کردند پس بنوشت به امیر المؤمنین عمر پس در جواب وی بنوشت که مخیر گردان ارباب آنها را اگر خواهند اداکنند از هر اسپ دیناری واگر خواهند قیمت کنند وبدهند در هر دویست درهم پنجدرهم وجا بر رض همان یک شق را روایت کرد که اخذ دینار است کذا فی شرح الآثار امام رحمه مع الاصول از موطا می آرد که اهل شام گفتند به ابی عبیدة بن الجراح که بگیر از اسپان وبردهای ما صدقه پس وی ابا آورد از ان پس تر بنوشت بعمر بن الخطاب وی نیز ابا آورد پس ایشان باز بابی عبیده درین باب گفتند و وی باز بنوشت بعمر پس بنوشت وی رض که اگر ایشان دوست میدارند صدقه را پس بگیر از ایشان ورد کن هم برایشان وپرورش کن بردهای ایشان را امام مالک میگوید معنی رد کن برایشان یعنی بده بفقرای ایشان که مصارف صدقات اند وسیوطی در جمع الجوامع از عمر رض آورده که گفت با اهل مدینه خیر وبهبود نبود در مالی که زکوة داده نشود در وی پس در اسپان عربی ده درهم ساخت ودر اسپ ترکی هشت رواه ابن جریر وزکوة در اسپان که نزد امام ابوحنیفه است بر تقدیر یست که نر وماده مختلط باشند ونسلی از ایشان پیدا میشده باشد اما اگر تنها ذکور بود یا اناث تنها واجب نشود از جهت عدم تناسل ونماء ودر روایتی از اناث تنها بدهند که تناسل در ان بفحل مستعار ممکن است پس معلوم شد که در اسپان تجارت زکوة است باتفاق ودر اسپان غازیان که برای سواریست نیست ودر غیر ان اگر سایم باشد نزد امام ابوحنیفه هست ونزد غیر ایشان نیست واما استر ودراز گوش باتفاق در انها زکوة نیست اگر نه برای تجارت باشند دارقطنی از حدیث امیر المؤمنین علی رض آورده که در جبهه صدقه نیست وتفسیر جبهه باسپ واستر وبرده کرده اند ومسلم از ابی هریره آورده که گفتند یا رسول الله زکوة در حمر چیست فرمود که فرود نیامده است بر من در حمر چیزی مگر این آیت مفرده جامعه * فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره * یعنی در خصوص حمر چیزی از وحی نیامده جز آنکه این آیت جامع وشامل تمامه خیرات ومبرات است که صدقه وزکوة نیز فرد آن است اگر یکی خیری بکند وچیزی در راه بدهد لابد ثواب آن را دریابد مقصود نفی وجوب قدری معین است از زکوة در ان ودر هدایه این حدیث عدم نزول چیزی در حمیر وبغال هر دو آورده اما در کتب احادیث نسبت بحمر خاصه یافته میشود والله اعلم اما بقول یعنی ترها وخربزها وخیار وفواکه مثل انار وسیب وامرود ومانند آن احادیث در ناگرفتن زکوة از ان بطرق متعدده وارد شده

بیهقی از علی رض آورده که لیس فی الخضراوات والبقول صدقة ودارقطنی از عمر وانس آورده که لیس
فی الخضراوات صدقة وابن جریر از عبد الله آورده که نیست در بقل وتوابل وزعفران وفاکه تر وخشک
زکوة ودر تفاح وکمثری بخصوص نیز حدیث آمده که زکوة نیست ومذهب صاحبین نیز همین است که
آنچه ثمرهٔ باقیه ندارد در وی صدقهٔ زکوة که مراد بوی در اینجا عشر است واجب نبود واز محیط نقل کرده اند
که مراد به بقا صلاحیت ادخار است تا سال تمام یا زیاده چنانکه حبوب وخرما وانگور ودر خرما وانگور
اگر بخمسة اوسق برسد واجب بود در ان ودر کمتر از ان نه واحادیث درین باب نیز آمده ونزد امام ابوحنیفه
در هرچه از زمین برآید قلیل یا کثیر خواه دیر ماند یا نه عشر واجب بود از جهت قول پیغمبر علیه السلام که
فرمود چیزی که بیرون آرد آن را زمین در وعشر است واین مطلق است شامل قلیل وکثیر وقصب وحطب
وحشیش نزد ایشان نیز مستثنی است وقد ذکر فی محله وقول مصنف که گفت وفرق نمیکرد میان تر وخشک
متعلق است بهر دو قسم یعنی بفواکه وبقول که در وی زکوة نیست وبر رطب وانگور که در وی هست واما
عسل نزد شافعی زکوتی در وی نیست وبیهقی از علی رض آورده که لیس فی العسل زکوة ونزد امام ابوحنیفه
در وی عشر است اگر در زمین عشری بود کم باشد یا بیش ونصابی معین در وی معتبر نیست چنانکه
در خارج ارض از خضراوات وفواکه وحدیث ما اخرجته الارض ففیه العشر که مذکور شد حجت ایشان است
ونزد ابی یوسف در روایتی معتبر است در وی قیمت ودر روایتی ده قربه وترمذی از ابن عمر رض آورده
در هر ده زق از عسل یک زق است ودر روایتی در ده قربه یک قربه ولیکن گفته اند که در اسناد این حدیث
سخن است وصحیح نشده از حضرت پیغمبر ﷺ درین باب چیزی انتهی واما عسلی که از کوه برآید در وی
نیز عشر است نزد امام ونزد ابو یوسف چیزی نیست واز جامع صغیر نقل کرده اند که آنچه پیدا شود در جبال
وبریه وارض موات از عسل وفواکه که اگر گرد نیارد او را امام پس آن حکم صید دارد که مباح است بر هر که یابد
واگر گرد آرد در وی عشر است ونزد ابی یوسف وحسن هنوز باقی است بر اباحت انتهی واین موافق است
بآنکه در جامع الاصول از ابوداود ونسائی از حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده آورده که آورد
هلال که یکی از بنی متعان بود عشور نحل را که مر او را بود بحضرت رسالت ﷺ ودرخواست کرد که
گرد آرد وادی را که او داشت پس گرد آورد رسول خدا برای وی آن وادی را وچون عهد ولایت بعمر بن الخطاب رض
رسید سفیان بن وهب که عامل او بود در باب زکوة عسل بجانب وی بنوشت وپرسید از ان پس بنوشت
عمر رض که اگر ادا کند چیزی را که ادا میکرد بحضرت ﷺ از عشور نحل گرد آر برای وی وادی او را والا آنها
مگسان اند نحل خورد آنها را هر که میخواهد ومعنی گرد آوردن وادی آنست که آن مگسان را نگذارند
تا پریشان گردند ودر وادی مختلف روند که موجب انتقاص عسل است وچون گرد کرده شد برای ایشان
وادی معین اقامت میکنند در وی بفراغ خاطر ومیچرند وعسل میدهند بیشتر از انکه بر تقدیر پریشان

کشتن دهند و بیشتر میشود منفعت اصحاب آن پس واجب میکرد در روی عشر یا مراد از کرت آوردن وادی آنکه عسل وی را محافظت نمایند و مردم بیگانه را نگذارند که ایذان تعرض کنند و مخصوص کرده به قومی خاص وی واجب کرده بر ایشان عشر کذا فی شرح جامع الاصول و هرگاه که کسی زکوة بحضرت رسالت ﷺ آوردی وی را دعا کردی بحکم نص قرآن که فرموده * وصل علیهم * و مراد بصلوة معنی دعاء است و اکرم بلفظ صلوة بود انسب و اوفق باشد بلفظ منصوص و لهذا گاه گفتی اللهم بارک فیه وفی اهله و گاه گفتی اللهم صل علیه و در صحیحین از عبد الله بن ابی اوفی آورده که بود آنحضرت ﷺ وقتی که می آورد او را قومی صدقه را میفرمود اللهم صل علی آل فلان پس آورد روزی پدر من صدقه خود را فرمود اللهم صل علی آل ابی اوفی و در روایتی آمده که چون می آورد مردی صدقه خود را میفرمود اللهم صل علیه و اللهم صل علی عمرو بن العاص که در بعض احادیث واقع شده باین جهت است که صدقه آورد و آنحضرت ﷺ او را برین عادت کریمهٔ خود این دعا کرد و آنحضرت ﷺ راضی بود از وی در این باب یعنی صدقه آوردن که بر وجه مرغوب می آورد و آنحضرت ﷺ متصدق را منع کردی که صدقه خود را باز خرد بخاری و مسلم از عمر ابن الخطاب رض آورده اند که سوار کردم بر اسپی در راه خدا یعنی تصدق کردم و دادم اسپی برای یکی از مجاهدان که اسپ نداشت پس آن شخص ضایع کرد آن اسپ را و خوب نکرد سیاست او را در علف و نگاهداشت و آب دادن و بچرا گاه گذاشتن پس خواستم که بخرم آن اسپ را از وی بگمان آنکه ارزان خواهد فروخت و پرسیدم از حضرت رسول ﷺ درین باب تا چه فرماید فرمود باز مخر او را اگرچه بیک درهم دهد و عود مکن در صدقه خود و فرمود عود کننده در صدقه خود حکم سگی دارد که باز میخورد قی خود را و در روایتی آمده که عاید در صدقه خود همچون عاید است در قی خود یعنی اگرچه بحسب ظاهر فتوای شرع این خریدن جایز بود چه آن صدقه چون در ملک او در آمد حکم اجنبی دارد و لیکن بحکم خست و دناءت و خروج از مروت درست نباشد و این کراهت بر تقدیر ملک اختیاری است چنانکه بیع و هبه اما اگر بمیراث رسد کراهت ندارد زیرا که وارث در ملک ارث اختیار ندارد چنانکه در حدیث دیگر آمده از بریده که زنی نزد حضرت ﷺ آمد و عرض کرد یا رسول الله تصدق کرده بودم من بر مادر خود جاریه را اکنون مادر مرده چه کار کنم آن جاریه را فرمود اجر و ثواب تو بتصدقی که کردی ثابت شد و آن جاریه بتو باز میگردد بمیراث یعنی اینصورت از عود در صدقه نبود و مکروه نباشد رواه مسلم و آنحضرت ﷺ شتران صدقه را بدست مبارک خود داغ کردی و غالبا داغ بر گوش کردی بدانکه در داغ کردن حیوانات علما را اختلاف است صحیح آنست که اگر در آن مصلحتی باشد مثل علامت نهادن و تمییز کردن تا مختلط نشود جایز است و فعل آنحضرت ﷺ در داغ کردن شتران صدقه حجت است و لیکن آن نیز باید که بر روی نباشد که از آن نهی آمده و لهذا داغ نهادن آنحضرت ﷺ بر شتران صدقه اکثر بر گوش بود و اگر بر ران گاو و شتر کنند نیز جایز است

كذا في كتب الفقه و در روايات آمده است كه آنحضرت ﷺ حماری را دید كه بر روی او داغ كرده
بود ند فرمود لعن الله الذی وسمه و نیز در داغ كردن حمار مصلحتی ظاهر نیست و اما داغ كردن آدمی در
بسیاری از احادیث نهی از ان واقع شده كه آن منافی توكل است و نیز واقع شده كه آنحضرت ﷺ بعضی از
اصحاب را داغ كردن فرموده و سر انجام است كه بیاید این مبحث در آخر كتاب ان شاء الله تعالی و گاه از
برای مصالح اسلام قرض كردی و بر مال صدقات حواله كردی انچه مقرر شده است در فقه حنفیه آنست كه
مصارف زكوة آنجماعه اند كه در كریمه * انما الصدقات للفقراء والمساكین الآیة * مذكور اند و صرف آن بمصالح
دیگر مثل سد ثغور و كری انهار و تجهیز جیش و امثال آن از مصالح اسلام جائز نیست و محل این مصالح مال
خراج و جزیه و امثال آنست پس مراد از مصالح اسلام كه مصنف میگوید مواسات فقرا و اعانت مدیونین
و انفاق عمال و امثال آن بود كه از صنفات مصارف زكوة است یا مراد از صدقات غیر زكوة بود از صدقات
نافله و مانند آن یا آنكه وقوع این حكم پیش از نزول آیت مصارف بود والله اعلم و در حدیث ابی داؤد آمده
كه مردی بحضرت ﷺ آمد و گفت بده مرا از صدقه فرمود حق تعالی راضی نشده در صدقات نه بحكم
پیغمبر خود و نه غیر او و خود حكم كرده در ان و قسمت كرده صدقات را در هشت صنف اگر تو از انها باشی
بدهم ترا و ما حدیث درین باب كه مصنف میگوید نیافتیم ولیكن در حدیث ابی داؤد آمده است
كه آنحضرت ﷺ صد شتر را از شتران صدقه در دیت انصاری كه كشته شد در خیبر داد و این خود
در حكم ادای قرض است از معسر و نیز آمده كه وی ﷺ سوار شد بر ابل صدقه در راه حج والله اعلم
و درگاه ضرورت زكوة دو ساله را از پیش طلب داشتی چنانچه عبد الرزاق در جامع خود از علی مرتضی
رض آورده كه گفت پیش گرفت آنحضرت ﷺ از عباس صدقه دو ساله را آورده السیوطی فی جمع الجوامع
و باین توجیه كرده شده است انچه در حدیث صحیحین از ابی هریره آمده كه آنحضرت ﷺ عمر را
رض بر صدقه فرستاده بود پس بحضرت ﷺ چنین رسانید كه ابن جمیل و خالد بن الولید و عباس
زكوة نمیدهند پس فرمود آنحضرت ﷺ ابن جمیل را مكر همین بد آمد كه فقیر بود پس غنی گردانید
او را خدا تعالی و اما خالد بن الولید پس ظلم میكنید شما در حق وی و قدر او را نمی شناسید وی مردیست
كه زرههای خود را و اسب و سازهای خود را در راه خدا وقف كرده است یعنی پس این چنین كسی كه خیر
و تطوع و نفل میكند منع زكوة كه حق واجب است از وی چه صورت دارد و اما عباس پس زكوة وی بر من
است و مثل آن با آن نیز پستر گفت یا عمر ندانستی تو كه عم مرد مثل پدر اوست اكنون در توجیه این كه
فرمود زكوة عباس بر من است و مانند ان با آن نیز یكی همین گفته اند كه آنحضرت ﷺ زكوة دو ساله
را از وی پیشتر بطریق قرض گرفته بود یكی از همین سال كه می طلبیدند از وی و دیگر از سال آینده پس
قول آنحضرت ﷺ زكوة او بر منست باعتبار امسال و مثل آن با آن باعتبار سال آینده و بعض گفته اند

که معنیش اینست که من کفیل زکوة اویم بار یادتی و من خواهم داد او را الی انکه یا مهلت داد او را
دو سال از جهت حاجتی که او داشت تا بعد از انقضای حاجت خواهد داد والله اعلم * فصل * در
زکوة فطر ترمذی از عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده آورده که حضرت رسالت ﷺ منادیرا
فرستادی تا در بازارها و محلها و کوچهای مکه ندا کردی پوشیده نماند که وجوب صدقهٔ فطر بعد از فرضیت
رمضان است که باتفاق بعد از هجرت است و آیة نازله دران در مدینه است بی خلاف پس فرستادن منادی
در مکه چه معنی داشته باشد یا رب مگر از مدینه بمکه منادیرا فرستاده باشند و چون فرضیت وی در سال
دوم از هجرتست آن نیز بعید است چه مکه آن زمان دار الحرب بود فرستادن شریعت در انجا چه غرض
باشد مگر در سال فتح مکه یا عام حجة الوداع بود و این نیز خلاف ظاهر است مسلمانان خود پیش از ین آنرا
دانسته و بدان آموخته شده اند و نیز ظاهر در فرستادن منادی که در امثال این واقع شده نزد نزول
شریعت جدید است مگر بجهت تعلیم جماعهٔ که در روز فتح مسلمان شدند و بقصد اشاعت و اظهار شرایع
اسلام و شعائر آن در مکه بوده باشد والله اعلم و بالجمله ندا کردند که الا دانا و آگاه باشید ان صدقة
الفطر واجبة بدرستی که صدقهٔ فطر واجب است علی کل مسلم بر هر مسلمانی ذکرا و انثی مرد یا زن حر
او عبد آزاد یا بنده صغیرا و کبیرا خرد باشد یا بزرگ وجوب بر بنده و صغیر بمعنی وجوب بر سید و والد اوست
و مراد بنده است که برای خدمت است و آنکه برای تجارت بود صدقهٔ فطر از وی واجب نبود نزد ما بر عکس زکوة
که در عبید تجارت بود نه خدمت و مذهب ثوری و نخعی نیز همین است زیرا که در عبید تجارت زکوة مال واجب
است و در یک نفس دو زکوة واجب نبود و در وجوب صدقهٔ فطر در مذهب حنفیه مالک نصاب فاضل از حاجت
اصلیه شرط است اگر چند نامی نبود لقوله عم لا صدقة الا عن ظهر غنی و در حدیث ثعلبه بصریح آمده
لا تجب الا علی من ملک نصابا و نزد شافعی فرض است بر هر که مالک است قوت یوم را برای نفس خود و برای
هر که لازم است بر وی نفقهٔ او و فاضل است از جامه و مسکن و خادم و دین کذا فی الحاوی ولیکن نصاب شرط نیست
و گویند که صدقهٔ فطر از عبادات بدنیه است نه مالیه و تسمیهٔ او بزکوة فطر منافی این قولست و صدقهٔ فطر واجب
است نزد ائمه ثلثه ولیکن نزد حنفیه واجب مقابل فرض چنانکه وتر و نزد آنها واجب بمعنی فرض الا امام مالک
که سنت مؤکده گوید مدان من قمح دو مد از گندم که نصف صاع است او سواه یا از غیر گندم صاعا من طعام بدل
یک صاع از طعام که شعیر یا تمر است و یا جز آن و در روایتی از حدیث ابی سعید خدری در صحیحین
آمده که گفت بیرون می آوردیم ما در عهد رسول خدا ﷺ روز فطر صاعی از طعام و گفت ابو سعید و بود
طعام ما یعنی دران وقت شعیر و زبیب و اقط و تمر و مصنف این حدیث بجهت ان آورد تا معلوم گردد که
تخییر میان نصف صاع از بر و صاع از شعیر مثلا در زمان نبوت بوده چنانکه بعض ائمه گفته و در بعض
احادیث نیز آمده که دران زمان همین صاع بود از شعیر و تمر یا از گندم نیز بعد ازان مردم نصف صاع از

کنند مگر قیمتی که در قیمت معادل صاع از آنها بود و ابن زامویه ساخت بحدیثی که در سنن نسائی ثابت
است که چون نوبت خلافت بامیر المؤمنین علی رضی رسید فرمود تا صدقه واجب شود در صدقه فطر نصف صاع
است از بر و صاع از تمر و شعیر و جز آن اما اذا وسع الله علیکم اما چون فراخ کردانید ارزاق را ملک را
خدا تعالی بر شما فاوسعوا پس شما نیز فراخی کنید در صدقه اجعلوها بکردانید آن صدقه را صاعا من
بر و غیره صاع از گندم و جز آن بی لفظ لابی داؤد و لفظی دیگر ازین حدیث که در روایت ابی داؤد است
اینچنین آمده فلما قدم علی پس هرگاه که قدوم کرد علی مرتضی بمدینه و بار آمد از شهری که در آن
رفته بود رای رخص الشعیر دید ارزانی جو را فقال پس گفت قد اوسع الله علیکم بتحقیق فراخ کردانید
خدا تعالی بر شما فلو جعلتموه صاعا من کلشی پس اگر بکردانید صدقه را صاع از هرچیزی خراه جو باشد
یا گندم افضل باشد در ثواب وادخل در شکر نعمت ترمیم را احتمال داشت که چون از بر صاع کردند از شعیر
و مانند آن زیاده از صاع میکردند ولیکن هم بر صاع از بر یا شد یا شعیر قرار دادند که در شرع زیاده
بر صاع معهود نیست فافهم و در جامع الاصول حدیث ابی داؤد و نسائی را از حسن بصری رض باین لفظ آورده
که گفت خطبه خواند ابن عباس رض در آخر رمضان بر منبر بصره و گفت بیرون آرید صدقه صوم تان را و
بودند مردم که نمیدانستند آن را یعنی باین تحقیق و تفصیل که ابن عباس کرد پس گفت کیست اینجا
حاضر از اهل مدینه برخیزید و خبر دهید به برادران خود و تعلیم کنید ایشان را که ایشان نمیدانند
پس گفت فرض کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم این صدقه را صاعی از تمر یا از شعیر یا نصف صاع از گندم بر هر مسلمان
حر یا مملوک ذکر یا انثی صغیر یا کبیر پس چون قدوم آورد علی مرتضی رض و دید ارزانی شعیر را گفت
بتحقیق فراخ کردانید خدا تعالی بر شما پس اگر صاع از هرچیز کردانید بهتر باشد انتهی و شک نیست
که اخراج صاع از گندم که حضرت مرتضی فرمود تطوع خواهد بود نه فرض واصل واجب همان نصف
صاع است و همچنین در روایتی که صاع از آن در زمان نبوت نیز آمده بطریق تطوع بود چنانکه بیاید
اکنون بعض روایات دیگر که در جامع الاصول است نقل کنیم تا مقصود واضح تر و روشن تر کردد
وبالله التوفیق از بخاری و مسلم از ابن عمر می آرد که فرض کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم زکوة فطر را صاعی از تمر
یا صاع از شعیر و زیادت کردند در روایتی این را که پس برابر کردند مردم به آن نصف صاع از بر و بود
ابن عمر که از تمر میداد و چون تمر کمتر شد در مدینه از شعیر داد و در روایتی دیگر آمده که امر کرد رسول خدا
صلی الله علیه وسلم بزکوة فطر صاعی از بر یا صاعی از شعیر گفت عبد الله ابن عمر پس کردانیدند مردم برابر آن دو مد از
حنطه و از موطا و ترمذی و ابو داؤد و نسائی نیز مثل آن آورده و از موطا آورده که بیرون نمی آورد ابن عمر
در زکوة فطر مگر تمر الا یکبار که شعیر بر آورد و نیز از نسائی آورده که بودند مردم که بیرون می آوردند
صدقه فطر در عهد رسول خدا صلی الله علیه وسلم صاع از شعیر یا صاع از تمر یا سلت یا زبیب پس چون شد زمان عمر

وبسیار شد کندم کرد ایشان وی رض نصف صاع حنطه را بجای صاع از ان اشیا پس کرد ایند لند بعد از ان
مردم نصف صاع را از بر برابر آن وهم درکتب ستته از ابی سعید خدری آورده که گفت بیرون آوردیم
ما زکوة فطر را صاعی از طعام یا صاعی از شعیر یا صاعی از تمر یا صاعی از اقط یا صاعی از زبیب و زیاده کرد
در روایت دیگر این را که چون معاویه آمد وگندم بسیار شد گفت که من یک مد را از وی برابر دو مد از
شعیر میدانم یعنی دو چند اوست پس نصف صاع این برابر صاع از ان باشد و ظاهر آنست که مراد از طعام
اینجا حنطه باشد از جهت تبادر وی بفهم در عرف و خطابی گفته که طعام اسم حنطه است خاصة و بقرینه
مقابله آن با ان اشیای دیگر اگرچه در روایت دیگر ابوسعید گفت که بود طعام ما شعیر و زبیب و اقط
و تمر و در فتح الباری بدلایل اثبات کرده که مراد بطعام در حدیث ابی سعید غیر حنطه است و گفته
که احتمال دارد که مراد بدان ذره باشد که معروف بود نزد اهل حجاز دران وقت و غالب قوت ایشان
ان بود و کرمانی گفته که ان از قبیل عطف خاص بر عام است ولیکن درین عطف بایدکه خاص اشرف افراد
باشد و اینجا نه چنین است و در روایت دیگر نیز از ابی سعید آمده که نسبت تعدیل نصف صاع از بر و صاع تمام
از شعیر و تمر بمعاویه کرده و تواند که وی از عمر رض یاد داشته باشد و مردم چون الآن از وی شنیده نسبت
بآن کرده اند و گفت ابوسعید من بیرون نمی آرم مگر صاع خواه از تمر یا شعیر یا جز ان از ان اشیا
که در حدیث وی مذکور است و بالجمله در بعض احادیث از آنحضرت ﷺ نصف صاع از حنطه آمده
و در بعض صاع از وی از صدقه دیگر نیز آمده و در بعض صاع از وی مطلق ورود یافته و نزد حنفیه آن
محمول است بر تطوع چنانکه آنچه مروی از امیرالمومنین علی رض است نیز همین حکم دارد و آنچه از
امیرالمؤمنین عمر رض آمده نیز حکم سابق است که در وقت شیوع شعیر و امثال آن اظهار آن کرده اند پس واجب
در صدقه نصف صاع از بر یا صاع از شعیر بود چنانکه مذهب حنفیه است و مذهب سفیان ثوری و
ابن المبارک نیز همین است و تمر نزد ابوحنیفه حکم جو دارد و زبیب حکم گندم و نزد صاحبینه زبیب نیز
در حکم شعیر است و از احادیثی که مذکور شدند نیز ظاهر همین است و غالباً آن باعتبار اختلاف زمان
است در قیمت والله اعلم و واجب نزد امام شافعی و مالک و احمد صاع است و در هدایه گفته که مذهب
ما مذهب جماعه از صحابه است که خلفای راشدین از ایشانند و روایات زیاده محمول اند بر تطوع و تنفل*
تنبیه* صاع عراقی هشت رطل و صاع حجازی پنج رطل و ثلث رطل و واجب نزد شافعی صاع حجازی است و نزد ما نصف
صاع عراقی است و آن دو من است و من چهل استار و استار چهار و نیم مثقال پس من صد و هشتاد مثقال بود کذا
قال شارح الوقایه و از کتب دیگر همچنین نیز معلوم میگردد و چون این حساب را بوزن دیار خود کار فرمائیم نصف
صاع بوزن اکبرشاهی که سیری سی سیر شاهی بود دو نیم سیر میشود و پنج سیر شاهی و بوزن حال
جهانگیر شاهی ابد الله ملکه و سلطانه که سیری سی و شش سیر شاهی بود دو سیر و یکپاو میشود دیک

سیر شاهی کم باین حساب که صاع هفتصد و بیست مثقال است از انکه صاع چهار من است و من چهل استار و هر استار چهار و نیم مثقال پس هر من صد و هشتاد مثقال بود چون سیر شاهی هم چهار و نیم مثقال است لازم آید که نصف صاع هشتاد سیر شاهی باشد و هشتاد سیر شاهی دو و نیم سیر و پنج سیر شاهی شود بوزن قدیم و سیر یکپاو یک سیر شاهی کم بوزن حال والله اعلم و عادت حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم آن بود که زکوة فطر را پیش از نماز عید میداد یعنی اول صدقه فطر را ادا میکرد بعد از ان بنماز بیرون می آمد چنانچه سنن دیگر از اغتسال و استیاک و تطیب و لبس احسن ثیاب و افطار و میفرمود من اداها قبل الصلوة کسی که ادا کند صدقه فطر پیش از نماز عید فهی صدقة مقبولة پس آن صدقه است مقبول از فطر و مترتب میشود بروی ثواب صدقه فطر و من اداها بعد الصلوة و کسی که ادا کند او را بعد از نماز فهی صدقة من الصدقات پس وی صدقه است از جنس صدقات دیگر و مقبول نیست از فطر این خبر و حدیثی است که ابو داؤد و بیهقی و دارقطنی از ابن عباس آورده و اول وی آنست که فرض کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم زکوة فطر را بجهت طهر صیام از لغو و رفث و طعمه مساکین من اداها قبل الصلوة الحدیث و در صحیحین از ابن عمر رض روایت کرده که امر رسول الله امر کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بزکوة الفطر بصدقة فطر ان تؤدی که ادا کرده شود قبل خروج الناس الی الصلوة پیش از بر آمدن مردم بسوی نماز و در روایت ترمذی و ابو داؤد و نسائی نیز از ابن عمر مانند این آمده و مصنف میگوید که ظاهر این احادیث آنست که بعد از صلوة دادن صدقه مجزی و محسوب نیست از صدقه فطر ولیکن ائمهٔ اربعه و غیرهم متفق اند بر آنکه ادا پیش از نماز مستحب است تا اغنای فقرا از سؤال بحکم اغنوهم عن المسئلة فی هذا الیوم در نماز این روز حاصل شود و شاغل وی نکردد سؤال از صلوة و نزد امام احمد ادا بعد از نماز در روز عید مکروه است و نزد بعض مشایخ مذهب ایشان آن قضا است نه ادا و اگر بعد از روز عید کند آثم گردد و قضا است البتة اما تقدیم بر روز فطر نیز جائز است نزد ما در ظاهر مذهب فرق نیست میان مدت قلیل یا کثیر اگر چند یکسال و دو سال و زیاده از ان باشد جائز است و نزد بعض جائز است بیک روز یا دو روز زیرا که امر با غنای فقیر در روز فطر اقتضای آن کند که در غیر روز فطر جائز نباشد ولیکن یک روز و دو روز چون قریب بروز فطر است حکم آن دارد و منافات ندارد با غنا در ان روز و بعض گویند جایز است در عشرهٔ اخیر و نزد بعض در نصف اخیر و نزد بعض بعد از دخول رمضان نه پیش از ان زیرا که حدیث ابن عباس که گذشت دلالت دارد که سبب این صدقه صوم رمضان است و اگر سبب آن فطر باشد نیز فطر پیش از شروع در صوم نبود و نزد بعض در همان سال جائز نه پیش از ان و در مذهب امام احمد نیز امثال این اقوال آمده اما آنچه در احادیث آمده یوم و یومین یا سه روز چنانچه در موطا آمده که ابن عمر میفرستاد زکوة فطر را بسوی کسی که جمع میشد نزد وی پیش از فطر بدو روز یا سه روز و در روایت ابی داؤد آمده که ابن عمر ادا

میکرد آن را پیش از فطر بیکروز و دو روز در صحیحین از وی آمده که گفت بودند بعض صحابه که
میدادند پیش از عید بیکروز یا دو روز پس افضل و اولی آنست که ازین حد تجاوز نکنند والله اعلم
و آنحضرت ﷺ مساکین را بتخصیص میفرمود باین صدقه و بر باقی اصناف ثمانیه که در مصارف
زکوة مذکور اند قسمت نمیکرد و آنچه در حدیث ابن عباس آمده که صدقه فطر از جهت طهر صیام
و طعمه مساکین است و حدیث دیگر که اغنوا الفقراء عن المسئلة ظاهر در آنست و با وجود این در هیچ
حدیث بصریح آمده هم بدان یعنی بتخصیص مساکین بصدقه فطر وارد نشده که از او عدم
جواز قسمت بر اصناف دیگر لازم آید ولیکن اتفاقا بر همین صنف مساکین خاصة تقسیم میکرد و بعضی
از علما بجهت تمسک بظاهر فعل نبوی ﷺ بآن قائل شده که صرف آن با صناف ثمانیه یعنی بغیر مساکین
از انها جائز نیست بلکه خاص است بمساکین و ظاهر از کتب ائمه اربعه آنست که مصارف وی همان مصارف
زکوة است و در کتاب خرقی که در مذهب امام احمد است تصریح است بآن و گفته است که و یعطی صدقة الفطر لمن
یجوز ان یعطی صدقة الاموال و زرکشی در شرح وی میگوید زیرا که وی صدقه است پس در آید تحت
قول حق سبحانه * إنما الصدقات للفقراء والمساكين الآية * و با وجود آن شک نیست که افضل و احوط به مقتضای
اتباع فعل آنحضرت ﷺ همان باشد که داده شود بهمین صنف که فقرا و مساکین اند و بدانکه صدقه
دو نوع است صدقه واجب و صدقه تطوع اما صدقه واجب پس گذشت بیان آن و چون واجب است امر میکرد
آنحضرت ﷺ بدان و وعید میفرمود بر ترک آن و اما صدقه تطوع اگرچه امر وجوب بدان نکردی
و بر ترک آن وعید نفرمودی اما او را بغایت دوست داشتی و بدادن آن چندان شاد شدی که بخلا بستدن
آن شاد شوند چه شادی و خوشی هر کس بمحبوب اوست ولهذا شوق و سرور اهل ایمان کامل بطاعت
و عبادت بیشتر از سرور اهل فسوق و عصیان بکردارهای شان بود از جهت وجود فسحت و نورانیت و انشراح قلب
در آن و پیدا شدن تنگی و ظلمت و انقباض درین یار مگر آنهائی که بیخ ایمان منتزع شده باشد
از اراضی قلوب شان نعوذ بالله من ذلک و هر چه مدارکه در راه حق صرف کردی آن را بسیار نشمردی و اگرچه
بسیار بشمردی از جهت عادت جود و سخاوت آن را اندک و هم اندک انگاشتی و حقیر نشمردی اگرچه اندک چیزی
بودی از جهت تعظیم طاعت و تقرب بدرگاه الهی چه تعظیم فعل طاعت نظر با مر الهی و وعده وی و یقین
بترتب جزا بر وی که قرب و رضای اوست لازم است تا باعث بر جهد و جهد و تقرب گردد و خوار داشت
عمل در نظر اعتقاد منجر بمطالبت و تقاعد از خدمت کردن شود و احتمال دارد که معنی عبارت مصنف این بود
که بسیار شمردن چه باشد بلکه اندک هم ندانستی و در جنب عظمت و کبریای حق و غلبه و قوت جود
و سخاوت آن فعل در نظر شهود و همت وی ﷺ محو و ساقط و بی اعتبار بودی فافهم و هیچ کس از وی ﷺ
در هیچ وقتی چیزی نخواستی که در وقت حاضر بودی و در دادن صلاح وقت و مصلحت آن کس بودی

الا اجابت کردی وبداد ی در روایت مسلم از انس رض آمده که سوال کرده نمیشد رسول خدا ﷺ هیچ
چیز را مگر آنکه میداد آنچیز را و بخاری ومسلم از جابر حدیث آورده اند که سوال کرده نشد رسول خدا
ﷺ از هیچ چیز هرگز که در برابران لا گفته باشد وقال الفرزدق فی نعته ﷺ * ما قال لا قط الا فی تشهده *
لولا التشهد کانت لاؤه نعم * ترجمه اش این بیت است که شاعر در مدح یکی از ملوک گفته است
* نرفت لا بزبان مبارکش هرگز * مگر باشهد ان لا اله الا الله * و تقیید باینکه آنچیز حاضر بودی بجهت
آنست که اگر در بعض اوقات مسؤل شخصی حاضر نبودی سکوت کردی یا بقول معروف دلجوئی وی
کردی واعتذار نمودی اما بصریح رد و منع نکردی و نیز گفته اند که تکلم بکلمهٔ لا از آنحضرت ﷺ بجهت
منع عطا نبودی و از اینجا لازم نیاید که بقصد اعتذار نیز نگفتی ولهذا در اعتذار آن جماعه که از آنحضرت
ﷺ طلب سواری نمودند تا باوی بغزا روند فرمود لا اجد ما احملکم علیه و با وجود آن فرق ظاهر است میان
لا اجد ما احملکم ولا احملکم و نیز گاهی اگر چیزی حاضر نبودی سایل را باستقراض فرمودی و بقضای
آن وعده کردی و بضمانت او در آمدی روزی مردی آمد و سوال کرد فرمود نزد من چیزی نیست تو بخر
اگر چیزی آید ما قضای آن خواهیم کرد عمر بن الخطاب گفت یا رسول الله تکلیف نکرده است ترا خدای تعالی
بچیزی که قادر نیستی بر ان آنحضرت ﷺ را این سخن از عمر ناخوش آمد و منغص شد مردی از انصار
ایستاده بود گفت بده یا رسول الله و مترس از خدا تقرو نیستی را پس آنحضرت ﷺ تبسم کرد و اثر خوشی
و تازه روئی در چهرهٔ مبارکش پیدا آمد و فرمود بهذا امرت باین امر کرده شده ام من و آنکه گفتم که
اگر ندادن مصلحت بودی برای آنست که بسا بودی که یکی چیزی از آنحضرت ﷺ طلبیدی و ندادی
چنانکه عمل و حکومت بطالب ندادی تا در انتظام مهام مسلمانان و صلاح حال آنشخص خللی راه
نیابد و گاهی منع کردی تا آن شخص در حیطهٔ طمع و حرص نیفتد و باین رذایل گرفتار نگردد حکیم بن
حزام که یکی از اقربای ام المومنین خدیجه رض بود چیزی از آنحضرت ﷺ بطلبید فرمود یا حکیم من
مید هم بتو آن را ولیکن کراهتی باوی همراه خواهد بود و نصیحت کرد او را که تا توانی سوال مکن از هیچکس گویند
که بعد از ان حال حکیم در ترک سوال بجائی رسیده بود که اگر تازیانه از دست وی بیفتادی از کسی نطلبیدی و نگفتی
که بردار و بده مرا و در صحیح بخاری آمده است یکباری آنحضرت ﷺ مال کثیر بخش میکرد عباس رض آمد و بطلبید
و اظهار احتیاج و قرض داری خود کرد فرمود بردار یا عباس هرچه خود توانی برداشت بهر گفت یا رسول الله بفرما
مردم را تا بردارند برای من و برسانند بخانهٔ من فرمود هرچه خود توانی برداشتن ببرد یگر نمیشود
هرچند عباس درخواست کرد قبول نیفتاد پس برداشت عباس برد وش خود آنچه توانست و آنحضرت ﷺ
بجانب وی می نگریست و تعجب میکرد از و چه ما ناکه قرضی یا حاجتی دیگر پیش آمده بود مر عباس را
کذا جاء و بالجمله آنحضرت ﷺ اجود الناس بود هر که هرچه خواستی بدو دادی از اندک و بسیار و چنان

بے ملاحظه و بی صرفه دادی که کسی از فقر نترسد و از نیستی نیندیشد و درین معنی گفته است * هرچه آمدت بدست بدادی تو بیش ازان * این جود آنکس است کش از فقر عار نیست * وچون محتاجی را بدیدی طعام وشراب خود که احتیاج بان اشد وضروری است بروی ایثار کردی و خود بکار نبردی و تشنه و گرسنه ماندی ودر عطا و تصدق تنوع نمودی و بانواع گوناگون انعام واحسان کردی گاهی چیزی به بخشیدی یعنی هبه کردی یا از حقی و دینی که برکسی داشتی درگذشتی وابرای ذمهٔ وی کردی گاه صدقه دادی گاه هدیه کردی فرق میان صدقه و هدیه آنست که صدقه را مخصوص بفقرا دارند و هدیه عامتر ازان و صدقه بطریق تعطف و مهربانی واحسان بود و هدیه بطریق تعظیم واکرام وتواضع گاه کالائی بخریدی و ثمن ادا کردی و باز کالا را بصاحب کالا بخشیدی چنانچه در حدیث بخاری ومسلم آمده است که جابر با آنحضرت ﷺ شتری پیشکش کرد تا سواری کند آنحضرت ﷺ فرمود بفروش شتر خود را گفت این شتر ازان تست یا رسول الله پدر ومادرم فدای تو باد شتر چه باشد فرمود البته بفروش پس جابر حسب فرموده شتر بدست آنحضرت ﷺ بفروخت وبفرمود بلال را که ثمن او را نقد کرده بدهد بلال ثمن را نقد ساخت پس شتر گفت با وی رسول خدا ﷺ ثمن را وجمل را بر جا بریجرو بکو برکت دهد خدا یتعالی ترا هم در جمل وهم در ثمن واینهمه بمکافات قول جابر بود که گفت شتر ازان تست یا رسول الله پس هم ثمن داد وهم جمل ودعا بحرکت وخیر علاوهٔ آن ساخت ﷺ وگاه از کسی چیزی قرض کردی ودر وقت ادای قرض زیاده از مبلغ ادا کردی مسلم از ابی رافع آورده که گفت قرض کرده بود رسول خدا ﷺ از مردی شتر جوان را چون شتران صدقه آمد امر کرد مرا که ادا کنم شتر بچه آن مرد را گفتم یا رسول الله نمی یابم درین شتران مگر کلان هفت ساله را فرمود بده همان شتر را زیرا که بهترین آدمیان نیکوترین ایشانست در ادای قرض ودر بخاری نیز مثل این آمده وگاه کالائی بخریدی وزیاده از ثمن بدادی چنانچه احمد وترمذی وابو داؤد وابن ماجه ودارمی از سوید بن قیس آورده اند که گفت آورده بودیم ما از جانب هجر جامه را بمکه پس آمد ما را رسول خدا ﷺ وبخرید سراویل را و آنجا مردی بود که بر میکشید ثمن را باجرت پس گفت مر او را رسول خدا ﷺ برکش وچرب برکش وگاه هدیه قبول کردی واضعاف آن انعام فرمودی چنانکه ترمذی در شمایل از ربیع بنت معوذ آورده که گفت فرستاد مرا معاذ بن عفراء بطبقی از رطب که بود بروی خیارهای نرم پشم دار و آنحضرت ﷺ دوست میداشت خیار را پس آوردم آن را بحضرت ﷺ وبود نزد وی حلیهٔ که آورده بودند از بحرین پس پر کرد دست مبارک خود را وعطا کرد مرا وغرض آن بود که بهر نوع که ممکن است از انواع احسان ومنفعت بخلق رسانیدی ووجود شریف وی سراسر رحمت ونعمت بود بر خلق خدا اینها خود نعمتهای دنیاوی بود ونعمتهای اخروی را چه گویند که همه را بکرم و رافت خود از ورطه هلاک ابد وعذاب آخرت برهانید چه بدعوت ووضع شریعت وچه

بدعا وشفاعت جزاه الله عنا خیر الجزاء وصلی الله علیه وعلی آله واصحابه وسلم ومردمان را بصدقه امر کردی
وتحریص وترغیب نمودی وفرمودی اگر مثل کوه احد مرا زر باشد خوش ندارم که سه شب برین بگذرد
ونزد من ازان چیزی باقی ماند مگر چیزی که برای ادای دین نگاه دارم رواه البخاری وفرموده هر روز
دو فرشته از آسمان نازل شوند دعای یکی این باشد که خدایا بده برای آنکه انفاق کند خلف ودوم بگوید
گوید خداوندا آن را که امساک ورزد تلف کن رواه البخاری ومسلم ونیز روایت کرده اند که با اسماء
بنت ابی بکر فرمود بده ومشمار تا خدا نیز بر تو نشمارد ونگاه مدار تا خدا نیز از تو نگاه ندارد وبده آنچه
توانی ونیز آورده اند از ابی ذر غفاری رض که گفت نزد آنحضرت ﷺ آمدم وآنحضرت ﷺ در سایه
خانهٔ کعبه نشسته بود چون بدید مرا فرمود زیانکاراند ایشان سوگند برب الکعبه گفتم مادر وپدرم
فدای تو باد یا رسول الله چه کسان اند ایشان فرمود آنها که مال بسیار جمع کرده اند که بریزند آن اموال را
از پیش وپس وراست وچپ وبسیار کم اند آنها که اینچنین کنند وترمذی از ابی هریره آورده که فرمود
آنحضرت ﷺ جاهل سخی دوست تر است نزد خداوند تعالی از عابد بخیل واز ابی سعید آورده که فرمود
آنحضرت ﷺ دو خصلت جمع نشود در مؤمن بخل وبدخلقی ورزین از امیر المؤمنین علی رض آورده
که گفت گفت رسول خدا ﷺ مبادرت وشتابی کنید بتصدق که در نمیگذرد بلا از وی یعنی هرکه تصدق
کند نرسد بوی بلا وسرایت نکند در وی وتصدق سپر وی گردد وامام احمد از بعض اصحاب آورده که
فرمود پیغمبر خدا ﷺ آنکه سایه کند بر سر مؤمن صدقهٔ وی خواهد بود واحادیث در باب فضل
تصدق وذم امساک بسیار است وآنحضرت ﷺ بحال ومقال کسان را بسخاوت وسماحت دعوت کردی تا
چون تحقیق شد که بخل وشح در معنی نزدیک بهم اند ضد جود وسخا ومیگویند که سخا صفت غریزیه
است وشح مقابل اوست وشح صفت نفس است وجبلت اوست که ضنت وامساک وانقباض خاصیت اوست
قال الله تعالی * ومن یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون * وفلاح صفتی است جامعه مر سعادت دارین را وشح
از آدمی عجب نیست که جبلی اوست وعجب از جود وسخا است در جبلت ومیگویند که سخا اتم واکمل
است از جود ودر مقابلهٔ او بخل است ومقابل سخا شح است ودر جود وبخل اکتساب واعتیاد را مدخلی هست
بخلاف شح وسخا که از ضروریات غریزه اند وهر سخی را جواد میتوان گفت اما هر جواد را سخی نتوان
خواند وجود با ریا وتوقع ثنا وغیره از خلق وطلب ثواب ورفع درجات از حق راه یابد نه بسخا زیراکه وی
پیدا میگردد از نفس زکیهٔ مرتفعه از اغراض کذا فی المواهب اللدنیه نقلا عن العوارف اگر گفته شود که
سخاوت صفت بنده است وجود صفت الهی تعالی ولابد مر صفت الهی است اتم واکمل بود از آنچه صفت
بنده است جوابش آنست که اطلاق سخاوت بر الله تعالی ازان نکنند که سخاوت غریزه است ووی تعالی
منزه است ازان ودر آدمی کمال است که نور ایمان بی اختیار از باطن وی سر بر میزند واز آلودگی غرض

وعوض معرا می آید بخلاف جود که گاهی مشوب بغرض و غایت میگردد بلکه گفته اند که صدور
آن از آدمی بی این شوب میسر بلکه ممکن نیست حتی که گفته اند که در صورتی که آدمی بیند فقیری ناتوان
درمانده که بهیچ نوع غرض بوی راه ندارد و طمع صیت دنیا نیز در نظر نبرد احسان میکند اینجا نیز خالی از اتحاد
جنسیت و مهربانی در باطن وی عارض میگردد که بدان رفع و ازالهٔ آن الم میکند از خود و حقیقت جود
و کمال آن منحصر است در ذات اقدس باریتعالی که بی شائبهٔ غرض و غایت افاضت نعما و خیرات میکند پس
آنچه صفت باریتعالی است اکمل است از آنچه صفت بنده است فافهم و بالجمله اگر بخیل شحیح حال مبارک
وی را مشاهده کردی بدرون اثر کردی و بکرم و بذل وجود و سخاوت متخلق گشتی و هر که باوی ﷺ مخالطت
و مصاحبت کردی چندان تاثیر صحبت گرامی وی غلبه کردی تا در جود و سخاوت و سائر صفات حمیده
بی اختیار گشتی و مالک نفس خود نشدی تا احسان و دهش و کرم بروی غالب نگشتی و احتمال دارد که
ضمیر وی در قول وی هر که باوی مخالطت کردی اشارت بآنکس بود که حال مبارک او را مشاهده کردی یعنی
بخیل شحیح بتاثیر مشاهدهٔ حال عظیم و صحبت شریف وی بجائی رسیدی که هر که با وی مصاحبت کردی
جواد و سخی شدی و در ضمن این گویا احوال کرامت مآل صحابهٔ آنحضرت ﷺ و رسیدن ایشان بمقام کمال
و تکمیل بیان میکرد دوا بتوجه اغلب و احسن و اعذب و ادخل است در مبالغه بعد از شائبهٔ تکرار کما لا یخفی
و از نتیجه که آنحضرت ﷺ محل انوار کرائم صفات و حمائد اخلاق و جود و سخاوت و بی تعلقی بدنیا
و متاع آن بود دائما منشرح القلب و شادان نفس و منبسط الخاطر و طیب النفس بودی ﷺ چه همه انقباض
و غم و تنگی و ترشی از ظلمات نفس و صفات رذیله و بخل و شح و تعلق بدنیا و ما سوی الله پیدا گردد
بدانکه جوهر پاک حضرت ﷺ جامع جمیع انوار و اسرار کمالات و حقایق بود زیرا که نفس پاک
وی اشرف نفوس و مزاج شریف وی اعدل امزجه بود و هر که چنین باشد لابد فعل وی احسن افعال و شکل
وی املح اشکال و خلق وی احسن اخلاق و حمائد صفات و افعال وی در غایت توسط و اعتدال باشد
خصوصا شجاعت و سخاوت و حکمت و اخبار شجاعت وی از کتب سیر در غزوات و جهادات معلوم
گردد و کمال علم و حکمت از قواعد و قوانین شریعت وی مبرهن و روشن است چون اینجا سخن
در سخاوت رفت چند حدیث از این باب نقل کنیم در صحیح بخاری از حدیث انس می آرد که آمده
بود نزد آنحضرت ﷺ مال کثیر از بحرین فرمود بریزید این مال را در مسجد پس بنماز آمد و التفات
نکرد بدان مال که در گوشهٔ مسجد افتاده بود و چون فارغ شد از نماز بیامد و بر سر مال بنشست و پریشان
کرد آن مال را بر مردم و نماند هیچ یکی را مگر آنکه داد او را از آن مال و از مجلس برنخاست تا تمامهٔ آن مال
قسمت نکرد و برداشتن عباس رض مال را بر دوش خود در بین قصه بود چنانکه گذشت و سیوطی در شرح
صحیح بخاری از ابن ابی شیبه می آرد که آن مال که از بحرین آمده بود و آنحضرت ﷺ قسمت کرد صد هزار

درهم بود در آن اول خراجی بود که آمده بود در دولت اسلام انتهی و در مواهب لدنیه از ابن فارس نقل کرده که وی در کتابی خود که در اسماء النبی صلی الله علیه وسلم جمع کرده میگوید که در روز حنین زنی آمد و شعری خواند که ایام رضاع آن حضرت صلی الله علیه وسلم را که در هوازن بود بیاد داد هرچه از ایشان گرفته بود همه را بایشان داد و عطاهای کثیره نا محصوره کرد که چون آنها را قیمت کردند بالصد هزار هزار آمد ابن دحیه گفت که این نهایت جودی است که شنیده نشده است مثل او در وجود والله اعلم و در حدیث مسلم از انس آمده که مردی بحضرت صلی الله علیه وسلم وی آمد و چیزی درخواست کرد پس داد آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را گوسفندان که پر کرده بود میان دو جبل را پس باز گشت آن مرد بسوی قوم خود و گفت اسلام آرید ای قوم که محمد عطائی کند همچو عطای کسی که نمی ترسد از فقر و هم در حدیث مسلم است از صفوان بن امیه که گفت والله به تحقیق داد مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم آنچه داد و بود وی در وقتی مبغوض ترین مردم نزد من دائما عطا کرد مرا تا آنکه گشت نزد من محبوب ترین آدمیان صلی الله علیه وسلم ابن شهاب گفته داد او را در حنین صد غنم پس داد صد غنم دیگر بعد از آن صد دیگر و در مواهب لدنیه از مغازی واقدی می آرد که عطا فرمود در روز حنین وادی پر از شتر و غنم پس گفت صفوان گواهی میدهم که سماحت نکند باین حیثیت مگر نفس پیغمبری و این صفوان بن امیه از مؤلفة القلوب بود و انعام آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر مؤلفة القلوب در روز حنین که متصل فتح مکه بود از حد متجاوز بود و مؤلفة القلوب آن جماعه را گویند که صدق ایمان هنوز در دل ایشان نه در آمده و قوت نه پذیرفته بود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم میخواست که بنعمت دنیاوی و احسان و انعام دلهای ایشان را با یمان الفت و بخود محبت بخشد زیرا که محبت محسن جبلی است و این جماعه از مسلمانان را در اوائل اسلام در زکوة نیز حقی بود چنانچه منطوق آیت مصارف است بعد از آنکه شوکت اسلام قوت پذیرفت و احتیاجی بتالیف ایشان نماند باجماع صحابه بر طرف شد و این جماعه اند که در فتح مکه اسلام آوردند و غنایم روز حنین در کثرت متجاوز از حد احصا بود و اکثر آن را بقصد تالیف با اهل مکه داد و قسمت ایشان زیاده کرد بخاری و مسلم و ترمذی از انس رضی الله عنه آورده اند که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم اموال را با اهل مکه داد جماعهٔ انصار در اینجا گفت و گوی کردند و گفتند که شمشیرهای ما از خون ایشان هنوز خشک نشده است و غنایم را بایشان میدهند و در وقت شدت ما را میخوانند و در وقت غنیمت دیگران را این خبر بحضرت صلی الله علیه وسلم رسید پس انصار را جدا در خیمهٔ خود بطلبید و گفت از شما این چنین سخنان بما رسانیده اند آیا واقع است گفتند بلی یا رسول الله بعضی از جوانان و سبکساران گفته باشند اما فقها و اهل رای از ما ساکت اند و بحکم خدا و رسول خدا راضی فرمود اینقوم من نو عهد اند باسلام و هنوز ایمان در دل ایشان نه در آمده و در ایشان حادثه ها رفته و نهب و تاراج یافته اند خواستم که بدنیا و متاع آن دل ایشان بدست آرم تا سبب در آمدن در اسلام باعث

تقویت ایمان کردد ومتاع دنیا سهل است مهتر با شما ام وشما با من آیا راضی نیستید شما که مردم دنیا و
شتر وگوسفند بخانه ببرند وشما خدا ورسول خدا را ببرید گفتند بلی یا رسول الله راضیم رضی الله عنهم اجمعین

* باب * صیام النبی صلی الله علیه وسلم بدانکه مقصود از صیام امساک نفس است از خسایس عادات وحبس اوست از شهوات
ومالوفات وصوم کامل آنست که جوارح واعضا را از معاصی وحرکات شنیعه بازدارند واختلاف است علما را
که صوم افضل است یا صلوٰة مشهور میان جمهور تفضیل صلوٰة است بر سایر اعمال از جهت حدیث واعلموا ان
خیر اعمالکم الصلوٰة رواه ابوداؤد وغیره وبعضی گفته اند که صوم افضل است از جهت حدیث نسائی که از
ابی امامه آورده که گفت آمدم حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم وگفتم یا رسول الله بفرما مرا کاری که اخذ کنم آن کار را
از تو فرمود لازم گیر بر خود صوم را که هیچ عملی مثل آن نبود وغالبا مراد نفی مماثلت در وجه مخصوص
که از فواید وثمرات صوم است خواهد بود والله اعلم ودر فضیلت صوم در صحیح بخاری از ابی هریره آمده
که الصیام لی وانا اجزی به والحسنة بعشر امثالها ودر مسلم آمده که کل عمل ابن آدم له الا الصیام هولی
وانا اجزی به ودر موطا آمده که هر حسنه که ابن آدم کند ده چند است تا هفتصد مگر روزه که آن
مراست ومن جزا میدهم بروی بدانچه قدر وکیفیت آن را جز من کسی ندانند وبعض گفته اند که اضافت
ونسبت وی بذات پاک حق برای تکریم است چنانچه ناقة الله گفته والا همه چیز وهرچه در عالم است ازان
اوست وبرای اوست جل وعلا وگفته اند که عبادت کرده نمیشود ونشده است بصوم غیر حق سبحانه وتعالی
وهیچ کافری در هیچ عصری از اعصار معبود خود را تعظیم نکرده است وعبادت ننموده بصوم اگرچه بصورت
نماز وسجده ونثار اموال وقصد وی از راه دور وزیارت کردن وگرد وی گشتن تعظیم میکنند ونیز گفته اند
که روزه برای من است بجهت آن گفت که در وی ریا که شرک اصغر است نمیرود وخالص برای اوست تعالی
وهیچکس بران مطلع نه بخلاف صلوٰة وزکوٰة وحج وغزوه وغیرآن از عبادات ظاهره ومعنی عدم ریا در صوم
آنست که بمجرد فعل وی ریا را بدان راه نیست واگر بگوید که من روزه دارم واظهار آن کند ریا راه مییابد
اما این از جهت اخبار واظهار اوست نه در مجرد فعل بخلاف بقیهٔ اعمال که درآمدن ریا دران بمجرد فعل
است بیهقی از شداد بن اوس آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هرکه روزه بریا داشت پس بتحقیق مشرک
شد وبعض گفته اند الصوم لی برای آن است که نفس صایم را در حقیقت روزه حظی نیست چنانکه
در اول این حدیث در صحیح بخاری آمده ترک میکند بنده طعام وشهوت وشراب خود را از جهت من پس ازان
فرمود الصیام لی وانا اجزی به وبعضی از محققین گفته اند که استغنا از طعام وغیره از صفات ربوبیت است
وچون تقرب جست بنده بدرگاه عزت بدانچه موافق صفات اوست تعالی اضافت کرد آن را بخود یعنی سائر
اعمال عباد مناسب احوال وصفات ایشانست مگر صیام که او مناسب صفتی است از صفات حق ومتعلق
بدانست یا از جهت آن گفت الصوم لی که مقدار ثواب ومضاعفت اجر آن را جز وی تعالی ندانند وجز سعت

علم وي سبحانه بدان تعيين نكرده وچون جواد كريم بذات اقدس خود متولي جزاي آن شده وفرموده من ميدهم جزاي آن لابد تقاضاي سعت عطا وعظم جزا كند واين معني اوفق وانسب است بسياق حديث كه فرمود الحسنة بعشر امثالها الى سبع مائة ضعف الحديث وبا يتجهت در اول شرح حديث بدان اشاره نموديم وبالجمله عبادت صيام را شاني عظيم است ميان عبادات خصوصا صوم رمضان را كه فرض است ودر صحيح بخاري از ابن عباس آورده كه كان النبي ﷺ اجود الناس واجود ما يكون في رمضان يعني پيغمبر خدا ﷺ كريمترين وجوادترين خلق بود دايما ودر ماه رمضان سخاوت وبخشش او بر مردم وابواب بر ايشان باز بود ومناجات از همه اوقات زياده بودي وصدقات وخيرات وي در ليالي وايام رمضان بر همه ليالي وايام مضاعف گشتي وبذكر ونماز واعتكاف وتلاوت جميع ساعات روز وشب را مستغرق داشتي واين ماه عظيم را بعبادات گوناگون مخصوص گردانيدي ودرين فقره اشارت كرد بانكه چون اين ماه عظيم است وموسم خيرات ومنبع بركات ونعم الهي تعالى وفيوض وي بر بندگان اجل واعظم است شكرانه آن نيز بانواع عبادات ومزيات اكثر واوفر بود وچون جود حضرت واهب البركات در وي متضاعف بود جود حضرت ﷺ سيد السادات نيز متكاثر ميشد چه باريتعالى او را مظهر انوار صفات ومحل آثار كمالات خود كرده بود وبر آنچه محبوب وي تعالى است او را مجبول ساخته وعادت او گردانيده وآنچه مذكور شد صدر حديث است وتمام وي اين است واجود ما يكون في رمضان حين يلقاه جبرئيل يعني جوادتر بود در رمضان لاسيما در آن هنگام كه ملاقات ميكرد آنحضرت ﷺ را جبرئيل وكان جبرئيل يلقاه كل ليلة في رمضان وبود جبرئيل كه ملاقات ميكرد او را هر شب در رمضان حتى ينسلخ تا ملخ رمضان وآخر وي يعرض عليه النبي القران عرض ميكرد وميكذرانيد آنحضرت ﷺ بر جبرئيل عليه السلام قرآن را ودر روايتي فيدارسه القرآن پس مدارست ميكرد آنحضرت ﷺ با جبرئيل عليه السلام قرآن را ومدارست بهمديگر خواندن چنانچه حفاظ بطريق دور ميخوانند فاذا لقيه جبرئيل پس چون ملاقات ميكرد او را جبرئيل كان اجود بالخير بود جوادتر وتيزتر بخيرات من الريح المرسلة از بادي كه فرستاده ميشود ومطلق كذاشته ميشود تا برسد وشامل شود هر چيز را كه بران ميوزد همچنين اثر جود وكرم وي بهمه كس وهمه جا ميرسيد ونزد امام احمد در آخر اين حديث آمده كه لا يسأل شيأ الا اعطاه سوال كرده نمي شد آنحضرت ﷺ هيچ چيزي را مگر آنكه ميداد آن را چنانچه در آخر فصل زكوة گذشت واز اين حديث استنباط كرده اند كه آدمي را بايد كه در ايام شريف ومواسم خير وحضور صحبت صلحا در كسب خيرات واجر از وجوه مبرات بيشتر وبجد تر ساعي باشد وبالله التوفيق وآنحضرت ﷺ در بعضي از ليالي رمضان وصال كردي يعني دو روز يا زياده بران پيا پي روزه داشتي بي آنكه چيزي بخورد وبنوشد و منع ميكرد ديگران را كه بقصد متابعت آنحضرت ﷺ شروع در صوم وصال كردندي

بجهت رحمت وشفقت وكراهت تعمق وتوغل چنانكه در حديث عايشه رض آمده است از وصال نهي فرمودي
صحابه گفتند يا رسول الله چون تو وصال ميكني سبب نهي ما از وصال چيست با آنكه دايم ما را بمتابعت
خود ميخواني فرمود لست كهيئتكم نيستم من همچو هيئت وصفت شما يعني حال وصفت من مثل حال
وصفت شما نيست ودر روايتي لست مثلكم ودر روايتي لست كاحدكم ومعنى همه يكيست ودر روايتي
آمده ايكم مثلي كدام يكي از شما مثل من است اني ابيت عند ربي بدرستي كه من شب ميكنم نزد پروردگار خود
كه پرورنده وتربيت كننده من است وني لفظ وتر لفظي ديگر از حديث اينچنين آمده اظل عند ربي
يعني روز ميكنم نزد پروردگار خود گويند اصل معنى وي همين است ومراد اينجا مطلق كون
است چنانچه اضحى فلان كذا ميگويند وتخصيص وقت ضحى بدان مراد نه بود ودر آيت كريمه * واذا
بشر احدهم بالانثى ظل وجهه مسودا * نيز مطلق مراد است ودر فتح الباري گفته كه راجح از روايات
لفظ ابيت است نه اظل يطعمني ويسقيني طعام ميدهد وآب ميدهد مرا پروردگار من ودر روايتي
اني اطعم واسقى من طعام داده ميشوم وآب داده ميشوم ودر لفظي آمده لي مطعم يطعمني
وساق يسقيني مرا طعام دهنده است كه طعام ميدهد مرا وآب دهنده است كه آب ميدهد مرا
واين حديث باختلاف الفاظ وتعدد طرق در صحيحين وغيرهما مذكور است وعلما را در اين طعام
وشراب چند قول است يكي آنكه طعام وشراب محسوس بود يعني براي آنحضرت ﷺ هر شب از نزد پروردگار
طعام وشراب مي آمد وميخورد ومينوشيد واين كرامتي بود از خداوند تعالى مخصوص بوي ﷺ
چه حقيقت لفظ طعام وشراب ومعنى حقيقي وي اينست وعدول از حقيقت موجب ظاهر ندارد پس
حمل بر حقيقت متعين بود واين منافي وصال وموجب بطلان صوم نبود اگرچه خود روزانه نيز فرض
كنند چنانچه حقيقت لفظ اظل است زيرا كه اين از طعام جنت وشراب وي بود كه احكام تكليفيه بران
جاري نباشد چنانكه در غسل صدر شريف در طشت ذهب وفضه كه در حديث صحيح وارد شده است با آنكه
استعمال اواني ذهب وفضه دنيويه حرام است وابن منير گفته انچه موجب افطار است شرعا طعام معتاد است
اما آنكه خارق عادت است واز بهشت از پيش پروردگار آمده تناول وتعاطي وي از جنس اعمال نيست بلكه از جنس
ثواب چنانچه اهل جنت را در جنت باشد ابطال عادت نكند وبعض گفته اند كه مراد بطعام وشراب اينجا قوتست
كه لازم اوست پس گويا فرمود مرا پروردگار من قوت آكل وشارب مي بخشد وافاضه ميكند چيزي كه
قايم مقام شراب وطعام ميكرد در بدل او قوت بر طاعت وعبادت مي يابم بي ضعف وفتور وشما را اين حالت
نيست يا مراد بطعام وشراب سيري وسيرابي است كه بي طعام وشراب آنحضرت ﷺ را حاصل ميشد
والم جوع وعطش احساس نميكرد واين غير معنى قوت است چه توانند كه قوت بر طاعت وعبادت
با وجود گرسنگي وتشنگي نيز بخشند ودرين معني قوت در ضمن سيري وسيرابي است وگفته اند معنى

اول راجح تر است چه سیری و سیرابی منافی حال صائم است و مفوت مقصود از صوم وصال است چه روح این عمل گرسنگی و تشنگی است و نیز حال آنحضرت ﷺ در اکثر جوع بود و شبع نبود تا آنکه سنگ بر شکم مبارک می بست کذا ذکر فی فتح الباری و قول دوم از ابن قیم در کتاب هدی و از ابن رجب در لطایف نقل کرده اند آنچه مراد طعام و شراب محسوس نیست و نه لازم وی از قوت و شبع بلکه مراد غذای روحانی بود که از معارف و لذات مناجات و فیضان لطایف الهی که بر دل شریف وی ﷺ وارد میگشت و آنچه توابع آنست از احوال شریفه از نعیم روح و شادی نفس و روح دل و روشنائی چشم که بآن چندان قوت و قدرت و مسرت حاصل آید که بدن از غذای جسمانی مستغنی شود و مدتی مدید بگذرد که احتیاج بغذا نیفتد بلکه یاد از آن نیاید و این در محبتهای مجازی و مسرتهای صوری تجربه است چه جای محبت حقیقی و مسرت معنوی و درین معنی گفته اند * لها احادیث من ذکراک تشغلها * خطاب بمحبوب میکند که شتران راکه در راه طلب تو میروند کلامها و حدیثها است معنوی از یاد تو که باز میدارد آن هارا * عن الشراب و تلهیها عن الزاد * از آب و باز میدارد انها را از توشه و طعام یعنی چندان بیاد تو مشغول و بذکر تو مملواند که از طعام و شراب یاد نمی آرند و حاجت بدان ندارند * لها بوجهك نور تستضیء به * و مر ایشان را از پرتو روی تو نوریست که روشن میشوند بدان نور و راه میروند در روشنائی آن * و من حدیثك فی اعقابها حاد * و از حدیث تو و سخن که در یاد تو میکنند در پس آنها حادی است یعنی حدی گوینده و عرب در وقتی که شتران از سیر مانده شوند حدی میکنند و بصوتی که دارند اشعار میخوانند که شتران بوی تازه و قوی میشوند و در سیر تیز و تند میروند * واذا اشتکت من کلال السیر واعدها * چون شکایت میکنند آن شتران از کندی و سستی سیر وعده میکنند آنها را * روح القلوب فتحیی عند میعاد * خوشی و شادی دلها پس زنده میشود دلها نزد وعده یا نزد وقتی که قرار داده شده است برای وصال و مصنف میگوید که این قول دوم که مراد غذای روحانیست مختار است چه اگر بر حقیقت طعام و شراب حمل افتد وصال متصور نبود زیرا که معنی وصال آنست که در شب طعام نخورند و آب ننوشند بلکه صیام باطل شود بر تقدیر روایت اظل که بمعنی روز است و قد عرفت جوابه والله اعلم * فرع * اختلاف است علما را در صوم وصال مر غیر آنحضرت را ﷺ که جایز است یا حرام یا مکروه طائفهٔ گویند که جایز است مر کسی را که قادر است بران و مرویست از عبد الله بن زبیر و غیر او از سلف و گویند که وی هر وصل میکرد چند روز و در روایتی صحیحه آمده که پانزده روز وصال میکرد و جماعهٔ دیگر از صحابه و تابعین برانند که صحابه بعد از نهی وصال کردند و آنحضرت ﷺ مقرر داشت پس معلوم شد که نهی بجهت رحمت و شفقت و تخفیف بود چنانچه بصریح در حدیث عایشه رض آمده نه برای تحریم و اکثر برانند که جایز نیست و امام ابو حنیفه و امام مالک برین اند و امام شافعی تنصیص

کرده بر کراهت و اصحاب وی مختلف اند که این کراهت تحریمی است یا تنزیهی و اول صحیح تر است و امام
احمد و اسحق میگویند که جایز است تا سحر چنانکه در حدیث ابی سعید نزد بخاری آمده که آن حضرت
ﷺ فرمود وصال نکنید و اگر یکی از شما خواهد که وصال بکند گو بکند آن را تا سحر و این در معنی تاخیر
افطار است نه وصال و این نیز بر تقدیریست که مشقت نباشد و باعث تعذیب نفس نگردد و الا داخل
قربت نبود و ظاهر حدیثی که گذشت در آنست که وصال از خصایص آنحضرت ﷺ است و جمهور برانند
که محرم است بر غیر وی ﷺ از جهت عموم نهی در قول وی ﷺ لا تواصلوا و رحمت و شفقت منافات
ندارد بحرمت غایتش آنکه حرمت بجهت رحمت بود و از اهل سلوک آنهائی که مولع اند
بریاضت نفس و گداختن وی افطار میکنند بکف آبی تا از حقیقت وصال برآید والله اعلم و عادت شریف
آن بود که در روزهٔ رمضان شروع نکردی الا بعد از رویت هلال علی التحقیق یعنی مشاهده و عیانا یا گواهی
یک عدل چنانکه یکبار بشهادت ابن عمر رض روزه داشت احمد و ابوداؤد آورده اند که ابن عمر گفت
میدیدند مردم هلال را و جستند او را پس خبر کردم من رسول خدا را ﷺ که من دیده ام پس روزه
داشت آنحضرت ﷺ و امر کرد مردم را بروزه داشتن و یکبار دیگر بشهادت یک اعرابی روزه داشت چنانچه
ابوداؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و دارمی از ابن عباس آورده اند که گفت اعرابی بحضرت رسول ﷺ آمد و گفت
دیده ام من هلال را و در بعض روایات آمده یعنی هلال رمضان را پس بفرمود آنحضرت ﷺ آیا شهادت
میدهی تو که لا اله الا الله گفت نعم و فرمود گواهی میدهی که محمد رسول الله گفت نعم پس فرمود بلال را
اعلام کن مردم را که روزه دارند و بمجرد اخبار ایشان اکتفا کرد و تکلیف لفظ شهادت نکرد و مذهب
حنفیه و صحیح نزد شافعیه و مشهور نزد امام احمد همین است زیرا که این امر دینی است که متعلق است
بآن وجوب صوم پس مشابه شد بروایت اخبار و احادیث و مقبولست در وی خبر واحد عدل و شرط نیست
لفظ شهادت اگر ظاهر حال مخالف و مکذب آن نباشد و نزد مالک و در قولی از شافعی و بروایتی از احمد
و اسحق شرط است شهادت اثنین چنانچه در سائر شهادات و متمسک ایشان حدیثی است که ابوداؤد
و دارقطنی از امیر مکه که حارث بن حاطب بود آورده اند که گفت عهد کرد بسوی ما رسول خدا ﷺ که
روزه داریم برویت هلال و اگر نه بینیم و گواهی دهند دو گواه عدل روزه داریم بگواهی ایشان و گفته اند
که اسناد وی صحیح متصل است و در روایت نسائی از عبد الرحمن زید بن الخطاب نیز مانند این آمده
و جواب داده اند ازین تمسک بآنکه این حدیث منطوق دارد و مفهوم و مفهوم او را معارض شد آن احادیث
که در قبول شهادت واحد وارد شده و ترجیح کردیم ما آنها را بدلیلی که گذشت و عدالت مخبر شرط است
باتفاق و از عطا وی منقول است که شرط نیست و گفته اند که مراد وی آنست که مستور الحال بود و از حدیث
اعرابی که بوجود ایمان از وی اکتفا کردند استیناسی بآن توان یافت و نزد ما عامتر است که آن یککس

مرد باشد یا زن حر باشد یا عبد * کلما انی الهلال ایه واگر رویتی وشهادتی واخباری نبودی شعبان را سی
روزه شمردی وآنگاه روزه داشتی در حدیث بخاری ومسلم وغیرایشان بطرق متعدده آمده که آنحضرت
ﷺ فرمود روزه دارید برویت هلال وافطار کنید برویت وی واگر پوشیده شود بر شما هلال در زیر ابر
پس شمارید شعبان را سی روز ودر بعض روایات تمام کنید سی روز را از شعبان بعد از آن روزه دارید
ودر بعض روایات آمده فاقدروا له ومعنی این لفظ نزد جمهور ائمه وعلما همین است که در روایات دیگر بصریح
آمده که تمام کردن شمار شعبانست سی روز یعنی اندازه کنید هلال را بشمار کردن شعبان وبعض گفته اند
که مراد اندازه سیر قمر است بحساب منازل وی ومآل وی نیز بمعنی باقی روایات آید ولیکن گفته اند که این
مشکل است بر عامه پس آسان اندازه بشمار ایام بود با آنکه ظاهر روایات دیگر نیز همین است ونیز قول
منجمان معتبر نیست الا در بعض روایات شاذهٔ فقهیه که درین باب اعتبار آن آمده وبرهر تقدیر ازین
حدیث مستفاد گردد که روزه در روز شک به نیت رمضان مکروه بود وبرین اند اکثر ائمه الا نزد امام
احمد که گوید واجب است صوم رمضان در صورتی که پوشیده شود ماه زیر پردهٔ ابر یا غبار در شب سی ام
از شعبان ومعنی حدیث فاقدروا له اینست یعنی تنگ کنید ماه را یعنی بگردانید واعتبار کنید او را بیست
ونه وقدر بمعنی ضیق بسیار آید چنانچه در کریمه * یبسط الرزق لمن یشاء ویقدر ومن قدر علیه رزقه *
وامثال آن یا بمعنی اندازه باشد ومراد آن باشد که اندازه کنید وفرض کنید طلوع ماه را ومعنی روایات دیگر را
که واقع شده تمام کنید شعبان را یا شمار کنید او را سی روز یا تمام کنید شمار او را سی روز هم بدین تاویل
کنند وعمل ابن عمر راوی بسیاری از اکابر صحابه را باین وجه نقل کنند که چون از شعبان بیست ونه میگذشت
طلب مینمودند ماه رمضان را اگر میدیدند یا از کس چیزی می شنیدند روزه میداشتند واگرنه چون مطلع
صاف بودی بافطار بر می خاستند در صباح آن واگر در مطلع علتی بودی روزه دار بر میخاستند ومختار نزد
ابوحنیفه ومالک وشافعی واکثر ائمه آنست که روز شک روزه ندارند که مکروه است واگر دارند به نیت
نفل دارند وحدیثی نیز درین باب نقل میکنند وآنکه از عمل اصحاب نقل کرده اند نیز محمول بر روزهٔ
نفل است وثانی الحال اگر این روز از رمضان ثابت شود روزه هم از رمضان واقع شود واگر موافق عادت
وی باشد ودر روزی واقع شود که روزه دران روز معتاد اوست روزه داشتن بهتر است وآنکه در حدیث
صحیح از عمار آمده که هرکه روزه دارد یوم الشک پس تحقیق عصیان کرد ابوالقاسم را یعنی محمد رسول الله را
ﷺ مراد از ان روزه به نیت رمضان است والله اعلم ومیفرمود آنحضرت ﷺ کسان را که بشهادت یکشاهد
روزه بدارند وبشهادت دو شخص بگشایند وجوب شهادت دو شخص برای گشادن روزه یعنی عید
کردن متفق علیه است میان علما مگر نزد ابی ثور که از اصحاب شافعی است نزد وی بشهادت یکعدل نیز
ثابت شود ودر روایتی در مذهب حنفیه نیز آمده چنانچه در بعض شروح هدایه گفته اما معتبر نیست

این روایت ولیکن نزد حنفیه خواه دو مرد بود یا یک مرد و دو زن چنانچه در شهادت مالیه و ظاهر مذهب
امام احمد آنست که دو مرد می باید و متمسک در اشتراط شاهدین در افطار حدیث عبد الرحمن بن
زید بن الخطاب است که خطبه خواند در روز شک و گفت که من مجالست کردم اصحاب پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم و سوال کردم ایشان را و ایشان حدیث کردند مرا که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمود روزه دارید
برویت هلال و افطار کنید برویت آن و اگر پوشیده شود بر شما هلال پس روزه دارید سی روز و اگر گواهی
دهند دو شاهد عادل پس روزه دارید و افطار کنید رواه النسائی ولیکن این حدیث در روزه معارض
است بحدیثی که در قبول شهادت واحد آمده و در افطار باقی و معمول است بی معارضه و نیز متعلق است بفطر نفع
عبد پس مشابه شد بسائر حقوق او را و نیز احتیاط همدرین است و نزد امام ابوحنیفه این بر تقدیریست
که در مطلع علتی بود از ابر یا غبار یا مانند آن اما اگر صاف باشد بی علت پس شرط در رمضان و عید هر دو جمع
کثیر اند که حاصل شود علم ظنی یا قطعی علی اختلاف الروایات بخبر ایشان زیرا که تفرد یک شخص درینصورت موهم
غلط است چه مطلع صاف و همه اهل بصر و همه طالب و جویان درینصورت ظاهر اشتراک جمیع است در رویت
نه انفراد یکی بدان بخلاف آن صورت که ابری و غباری باشد که گاهی دور میگردد علت از موضع هلال
اتفاقاً نظر یکی بدان افتاد و دیگران را نظر بر مواضع دیگر است از امیر المؤمنین عمر رضی آمده که شخصی
درینصورت دعوی دیدن هلال کرد ایشان آب طلبیدند و روی او را شستند فرمودند و پرسیدند که
اکنون می بینی گفت نمی بینم فرمود موی پلک چشم شده مقابل باصره وی افتاده بود و آن را بصورت هلال
خیال کرده اکنون که روی او را شستند آن باعث وهم و خیال بدر رفت ماند آنکه حد کثرت چیست نزد
بعضی اهل محله تمام کثیر اند و از امام ابی یوسف مروی است که پنجاه کس باید و نزد اکثر معتبر در وی عدد
تواتر است که موجب علم قطعی است و در روایتی از امام ابوحنیفه در رمضان در صورت صافی مطلع شهادت
واحد معتبر است احتیاطا زیرا که یک روزه داشتن از شعبان بهتر است از افطار روزه رمضان اما روایت قبول
شهادت اثنین در فطر درینصورت معتبر نیست والله اعلم و اگر شخصی ماه رمضان دید و قاضی حکم بشهادت
او نکرد لازم است بروی نگاهداشتن روزه زیرا که چون وی بحقیقت دیده است داخل خطاب صوموا لرویة الهلال
بود و اگر رمضان بخبر واحد ثابت شده و قاضی بدان حکم کرد و سی روزه تمام شد عید کردن بموجب این
درست نباشد تا دو کس بر تقدیر علت و جماعه کثیر بر تقدیر صحو گواهی ندهند چه عید بقول یکی
ثابت نشود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در افطار کردن تعجیل کردی و به بیان فضیلت آن امت را بران ترغیب نمودی
بخاری و مسلم و موطا و ترمذی از سهل بن سعد آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود همیشه اند مردم
بخیر مادام که تعجیل کنند فطر را و نیز در حدیث آمده که فرمود صلی الله علیه وسلم قوی و غالب است دین مادام که
تعجیل کنند فطر را زیرا که یهود و نصاری تاخیر کنند رواه ابوداؤد و در حدیث قدسی آمده که فرمود

رب العزة جل جلاله که محبوبترین بندگان من نزد من شتابی کننده است فطر را رواه الترمذی عن ابی هریره و نیز ترمذی از ابی عطیه آورده که گفت در آمدم من و مسروق بر عایشه رض پس گفتیم یا ام المؤمنین دو مرد اند از اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم که یکی از ان دو مرد تعجیل میکند افطار را و تعجیل میکند نماز را و دیگری تاخیر میکند افطار را و تاخیر میکند نماز را گفت عایشه رض کدام یکیست که تعجیل میکند افطار را و تعجیل میکند نماز را گفتیم عبد الله بن مسعود است گفت همچنین میکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و آن دیگر ابو موسی است و در روایتی تعجیل میکند افطار را و تعجیل میکند مغرب را و در روایت اول نیز مراد همان نماز مغرب است و در موطا آمده که از عمل نبوت است تعجیل فطر و تاخیر سحور و بر سحور مواظبت نمودی و تاخیر فرمودی و امت را بر سحور و تاخیر آن تحریض نمودی در حدیث بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی از انس آمده که فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم تسحروا فان فی السحور برکة تسحر کنید که در سحور برکت است و ترمذی گفت که درین باب حدیث از ابی هریره و عبد الله بن مسعود و جابر بن عبد الله و ابن عباس و عمرو بن العاص و عرباض ابن ساریه و عتبة بن عبد و ابی الدرداء نیز آمده و نیز مسلم و ترمذی و ابو داؤد و نسائی از عمرو بن العاص آورده که فرق میان روزهٔ ما و روزهٔ اهل کتاب اکلهٔ سحر است و در احادیث آن را غذای مبارک خوانده و فرموده نعم سحور المؤمن التمر اخرجه ابو داؤد عن ابی هریرة و در احادیث صحیحه منقول شده آمده که آن حضرت صلی الله علیه وسلم و صحابه تسحر میکردند و متصل آن بنماز فجر میبر آمدند و فاصله مقدار آنچه پنجاه آیت توان خواند میبود و در صحیحین و غیرهما آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود منع نکند شما را از خوردن و نوشیدن اذان بلال زیراکه وی اذان میگوید بشب ولیکن بخورید و بنوشید تا اذان ابن ام مکتوم و ابن ام مکتوم نیز از موذنان حضرت صلی الله علیه وسلم بود و اعمی بود تا صبح مشخص نمیشد و مردم او را خبر نمیکردند اذان نمیگفت و بران فرمودی که صایم افطار بسه رطب یعنی خرمای تر کند و اگر نیابد بسه خرما یعنی تمر که خرمای خشک است و اگر نیابد بآب اخرجه الترمذی و در روایتی کسی که بیابد تمر گو که افطار کند بر وی و کسی که نیابد افطار کند بآب و ابو داؤد همین روایت ثانی را آورده و در بعض روایات آمده که چون افطار کند یکی از شما گو که افطار کند بر تمر زیراکه در وی برکت است و مصنف حکمتی در باب افطار بر رطب و تمر که بعض علما گفته اند نقل میکند و میگوید و این یعنی تشریع و تعلیم افطار بر رطب و تمر غایت شفقت بود بر امت چه طبیعت گاه خلو معده بجهت سبق طلب و اشتها طعام را باقبال تمام قبول کند و چون اول چیز که باقبال تمام بمعده رسد شیرین بود بدن از قبول آن بغایت منتفع شود و تمامهٔ حواس و قوی بشیرینی انتفاع پذیرد علی الخصوص قوت باصره که انتفاع او از شیرینی زیادت از انتفاع سائر قوی بود و چون شیرینی حجاز خرما است رطب یا یابس و طباع اهل آن بدان پرورده شده انتفاع ایشان از ان زیاده تر بود یکر شیرینها بود این انتفاع قوی بتمر که ذکر کردیم از جهت طب و ملاحظهٔ

طبیعت است و اما انتفاع بتمر از جهت شرع و اسرار آن که اطبای طبیعی را بدرک و احاطهٔ
آن راه نیست آنست که خرمای مدینهٔ طیبهٔ مطهره را حق جل شانه بیمن مقدم سید عالم صلوات الله
و سلامه علیه تریاق همه سموم گردانید و دوای همه هموم ساخت و از اینجا فرمود سید عالم صلوات الله
و سلامه علیه ان فی عجوة العالیة شفاء که در عجوهٔ عالیه عجوه نام قسمی از خرما است که در مدینهٔ
طیبه مشهور و متعارف است و عالیه مدینه جانب مسجد قبا و نواحی اوست در جهت مشرق و نخیل
دران جانب بسیار است و در این قسم از خرما که در اینجا انها است شفاء من کل داء شفا است از هر درد
و انها الترياق و بدرستی که آن عجوهٔ عالیه تریاق است از هر زهر اول البکرة که در وقت بامداد پگاه ناشتا
خورند و جای دیگر فرمود من تصبح بسبع تمرات کسی که صبح کند بهفت تمر یعنی بخورد آن را در وقت
صبح ما بین لابتیها از ان خرما که پیدا میشود در دو جانب مدینه ولابه زمین سنگستان را گویند و در
هر دو جانب مدینه سنگستان است لم یضره ذلک الیوم زیان نکند و ضرر نرساند خورندهٔ این هفت خرما را
سم زهر بفتح السین وقد یضم ولا سحر و نه زیان کند او را سحر و در تاریخ وفاء الوفا فی اخبار دار المصطفی
این احادیث را از صحیحین نقل کرده و گفته که آنحضرت ﷺ این تمر را دوست میداشت و بعض گفته اند که اصل
آن از ان نخله است که سید کائنات علیه افضل الصلوة بدست مبارک خود نشانده بود و در تاریخ مدینه کلام
درین باب بیشتر ازین آورده ایم فلینظر ثمه و در مثل این مقامات و خاصیات که در خصوص خرمای مدینه
و در زمین و قوم مخصوص از دست اطبای رسمی را که جز احکام طبیعت نشناسند و بحقایق امور و خواص آن که
بوحی و کشف و الهام معلوم گردد بجهت جهل بحقیقت آن و عدم قدرت بر دریافت آن جز حیرت و سرگشتگی
پیش نیاید و سر آن را اطبای قلوب که علاج و اصلاح آن در حوزهٔ حذاقت ایشانست دانند و آنحضرت ﷺ
در وقت افطار این دعا میخواند اللهم لك صمنا وعلى رزقك افطرنا فتقبل منا انك انت السميع العليم وفی
اسناده مقال و در اسناد این حدیث سخن است یعنی اسناد این صحیح نیست ضعفی دارد و در سنن ابی
داؤد از معاذ بن زهره چنانچه در جامع الاصول آورده ثابت است که چون افطار میکرد آنحضرت ﷺ
میگفت اللهم لك صمت وعلى رزقك افطرت و در بعض روایات ابی داؤد از مروان بن سالم المقفع آمده که
گفت ابن عمر رضی بود رسول خدا ﷺ چون افطار میکرد میگفت ذهب الظمأ وابتلت العروق وثبت الاجر
ان شاء الله تعالى و زیاده کرده است رزین الحمد لله در اول حدیث کذا فی جامع الاصول و آنحضرت ﷺ
نهی فرمود صایم را از فحش گفتن فحش بمعنی سخن بد گفتن و بد زبانی کردن و تعدی و تجاوز از حد
در قول و در جواب آید و اکثر استعمال وی در الفاظ وقاع و جماع و آنچه متعلق است بدان جریان یافته و اهل
فسوق و فساد را درین باب عبارات صریحهٔ فاحشه باشد و ارباب ادب و صلاح را تعریض و کنایت بود درین باب
و امثال آن چنانچه از بول و غایط تعبیر بقضای حاجت کنند و هر چیز که سخت است قبح وی از فنوب

برین قول است و از قاضی ابوبکر بن العربی نقل کرده اند که گفته که موضع خلاف صوم تطوع است و اما
در فرض گفتن بزیان است قطعا * فصل * آنحضرت ﷺ اگر در رمضان سفر کردی گاه افطار کردی و گاه روزه
داشتی و چون حال شریف وی این چنین بود دیگران را نیز مخیر میکرد میان افطار و روزه بدانکه در افطار و صیام
مسافر احادیث صحیحه سه قسم وارد یافته بعضی در اباحت افطار مطلقا چنانچه بخاری و مسلم و موطا و نسائی
از ابن عباس آورده اند که آنحضرت ﷺ بیرون آمد از مدینه در رمضان بسوی مکه در غزوه فتح
و با وی ده هزار صحابی بودند روزه میداشت آنحضرت ﷺ و روزه میداشتند صحابه تا رسیدند بکدید که آبی
است میان عُسفان و قدید پس افطار کرد آنحضرت ﷺ و افطار کردند صحابه این لفظ بخاری است و در روایت
مسلم افطار میکرد تا منسلخ شهر و برآمدن از مدینه بتاریخ دوم رمضان بود و رسیدن بمکه سیزدهم
یا شانزدهم علی اختلاف فیه و مشهور آنست که خروج از مدینه در دهم شهر رمضان بود و فتح در عشرین
و هوا در غایت گرمی بود و در احادیث بطرق متعدده آمده که حق سبحانه تعالی نهاد از مسافر صوم را و نیمهٔ نماز را
و بعض احادیث در تخییر میان صوم و افطار چنانکه در کتب ستة از حدیث عائشه رض آمده که حمزه بن عمرو اسلمی کثیر
الصیام بود بآنحضرت ﷺ آمده عرض نمود که آیا روزه دارم در سفر فرمود اگر خواهی روزه بدار و اگر خواهی افطار کن
و در روایت ابی داود آمده که گفت حمزه بن عمرو اسلمی یا رسول الله من سواری دارم و قوتی در خود می یابم
و هوا نیز و روزه داشتن آسانتر میدانم بر خود از آنکه تاخیر کنم و دین جدا بر ذمه خود بگذارم اکنون روزه
دارم و اجر خود را عظیم کرده ام یا افطار کنم چه میفرمائی فرمود هرچه خواهی بکن اگر خواهی روزه دار و اگر
خواهی افطار کن و در روایتی از نسائی آمده که گفت در خود قوتی می یابم بر روزه آیا روزه دارم گناهی بر من
خود نیست فرمود افطار رخصت الهی است تعالی هرکه آن را بگیرد و بران عمل کند حسن است و هرکه دوست
دارد که روزه گیرد گناهی نیست برو و نیز از انس بطرق متعدده آمده که سفر کردیم ما با رسول خدا ﷺ
در رمضان پس روزه داشتند بعضی از ما و افطار کردند بعضی پس نه صائم بر مفطر عیب میگرفت
و نه مفطر بر صائم و نیز در بخاری و مسلم از ابن عباس آمده که گفت روزه میداشت رسول خدا ﷺ در
سفر و افطار میکرد پس هرکه خواهد روزه دارد و هرکه خواهد افطار کند و ترمذی از ابی سعید خدری
آورده که گفت بودیم ما که سفر میکردیم با رسول خدا ﷺ پس بعضی از ما صایم بودند و بعض مفطر
پس نه صایم بر مفطر عیب میکرد و نه مفطر بر صایم و بودند صحابه که اعتقاد میکردند که هرکه در
خود قوت یابد روزه بهتر است او را و هرکه ضعف یابد افطار بهتر است و احادیث درین باب بسیار آمده
و بعض احادیث در اباحت افطار و ذم صیام چنانکه مسلم و ترمذی از جابر رض آورده که بیرون آمد
آنحضرت ﷺ عام الفتح بسوی مکه در رمضان پس روزه داشت تا رسید کُراع الغمیم را پس روزه داشتند
مردم پس طلبید آنحضرت ﷺ قدحی از آب و بلند کرد آنرا تا دیدند مردم و بخورد (گفته شد)

صر

و معاصی آن را فحش گویند و هر خصلت قبیحه را فاحشه گویند از اقوال و افعال و اکثر اطلاق او در زنا است
و مراد در اینجا همان معنی اول است و غیبت و نمیمه و عبث داخل آنست و ضرر غیبت در صوم اهل علم اختلاف
است و نزد بعض فقها و سفیان ثوری از ایشان است غیبت مفسد صوم است و بخاری از ابو هریره آورده
که آنحضرت ﷺ فرموده هر که ترک نکند قول زور و عمل بآن و زیادة کردن سفاهت و جهل پس نیست مر خدا را تعالی
احتیاجی در آنکه ترک کند طعام و شراب را یعنی مقصود از صوم و حکمت در شرعیت وی ترک قبایح و معاصی
و تهذیب و تادیب نفس است بریاضت و مجاهده چون این مقصود حاصل نکرد مجرد ترک طعام و شراب
چه کار آید مگر برای ابرای ذمه و عدم وجوب قضا و حصول صورت عمل و سیوطی در جامع الصغیر آورده
که پنج چیز تفطیر میکند صوم را و نقض میکند آن را کذب و غیبت و نمیمه و نظر بشهوت و یمین کاذبه
رواه الازدی فی الضعفاء و دیلمی در مسند الفردوس از انس و از ابن عباس آورده که پیغمبر فرمود ﷺ صائم
در عبادت خدا است مادام که غیبت نکند و چون غیبت کرد پاره کرد صوم خود را و از ابی هریره آورده
مادام که غیبت نکند و ایذا نکند مسلمانی را و نزد جمهور این احادیث بعد از صحت آن داخل زجر
و تشدید است و امام احمد گفته که اگر بغیبت روزه شکند کدام یکی از ما را روزه باقی ماند و نهی فرمود
صائم را از جنگ کردن و بجواب مخاصم مشغول و مقید شدن ظاهر آنست که مراد بمخاصم کسی است که
بتعصب و مکابره و بغیر حق خصومت میکند و بجنگ و جدال در افتد نه خصومت شرعی که از سر حق باشد
بی آنکه بجنگ و جدال و بفحش کشد چنانچه گفت و میفرمود وی ﷺ که اگر کسی ترا بد گوید و دشنام
دهد تو در جواب بگوئی انی صائم من روزه دارم در صحیح بخاری و موطا از ابی هریره آمده که فرمود
رسول خدا ﷺ الصیام جنة روزه سپر است یعنی از نار چنانچه در حدیث دیگر صریح آمده یعنی باید که
مانع آید از معاصی و قبایح چنانکه فرمود فلا یرفث و لا یجهل پس فحش نگوید و جهل نکند و ان امرء
قاتله و اگر کسی او را مقاتله بکند یعنی جدال کند او شاتمه یا دشنام دهد فلیقل انی صائم باید که بگوید در برابر
وی انی صائم و در روایت نسائی از عایشه رض آمده اگر مردی جهل کند بر وی شتم و سب کند او را بگوید
انی صائم و بالجمله جمیع روایات متفق اند بر گفتن انی صائم و در بعض روایات دو بار مکرر نیز آمده و علما را
درین مسئله سه قولست بعض گفته اند سنت آنست که در جواب همین لفظ بزبان گوید و این اظهر اقوال
است چه ظاهر از قول و حقیقت آن فعل لسان است و در فتح الباری گفته که باین قول جزم کرده متولی و نقل کرده او را
رافعی از ائمه شافعیه و بعض گفته اند بدل بگوید و نفس خود را یاد دهد که من روزه دارم تا بجواب
مشغول نشود و نووی در اذکار این قول را ترجیح کرده و در شرح مهذب گفته هر دو قول نیکست و گفتن بزبان
اقوی است و اگر هر دو را جمع کند بهتر و بعض گفته اند اگر روزه فرض بود بزبان بگوید و اگر روزه سنت
بود بدل بگوید تا از ریا دور افتد و در فرض ریا نباشد چه آن البته کردنی است و معلوم است نزد همه و روایتی

با آنحضرت ﷺ بعد از آنکه بعض مردم افطار نکردند و هم برصیام قیام نمودند فرمود اولئک العصاة
اولئک العصاة یعنی آنها که افطار نکردند گناهکارانند گنهگارانند و در روایت ترمذی یکبار واقع شده اولئک
العصاة بی تکرار و بخاری و مسلم از انس رض آورده اند که گفت بودیم ما با رسول خدا ﷺ در سفر
بعضی از ما صایم بودند و بعضی مفطر پس فرود آمدیم در منزل در روز گرم پس بیفتادند روزه داران
و برخاستند مفطران و برپا کردند خیمها را و آب دادند دوابها را پس فرمود آنحضرت ﷺ بردند امروز افطار
کنندگان امروز اجر را و از جابر آورده اند که آنحضرت ﷺ در سفری بود پس دید مردی را که جمع
شده اند مردم و سایه کرده اند بروی فرمود چه شده است او را گفتند روزه دار است که با ین حال افتاده
است فرمود نیست از نیکی روزه داشتن در سفر و در روایت نسائی آمده که در مایه در رنج افتاده
بود و میریختند آب را بروی و از عبد الرحمن بن عوف آمده که گفت گفته میشد یعنی در زمان حضرت
ﷺ صوم در سفر مثل افطار است در حضر و در روایتی الصایم فی السفر کالمفطر فی الحضر آمده بدان که
جمهور علما از اهل فتوی اتفاق دارند که افطار و صوم هر دو در سفر جایز است ولیکن اختلاف کرده اند
درین که صوم افضل است یا افطار پس امر دو برابر امام ابو حنیفه و مالک و شافعی و اکثر ائمه رحمة الله علیهم برانند که
صوم افضل است کسی را که طاقت دارد بی زیادة مشقت و لحوق ضرر و اگر متضرر گردد افطار اولی است
و فعل آنحضرت ﷺ در صوم حجت ایشان است و نیز حاصل میشود بدان برائت ذمه و اگر چه در افطار
تخفیف است ولیکن در موافقت مسلمانان نیز نوعی از تخفیف و آسانی است که در نگاهداشت صیام و قضای
آن بعد از گذشتن رمضان نیست و نزد سعید ابن المسیب و اوزاعی و احمد و اسحق و بعض دیگر از علما افطار
اولی و افضل است مطلقا و از شافعی نیز بعض اصحاب وی این قول نقل کرده اند ولیکن غریب است و مشهور
و مختار در مذهب وی همان اول است و احتجاج این جماعه بظاهر آیت قرآنی است که فرمود * فعدة من ایام
اخر * و باحادیثی است که در ذم صوم و قوع یافته حتی که بعضی از اهل ظاهر بآن رفته که صوم
در سفر جایز نیست و اگر بدارد قضاش باید کرد و جمهور گویند که افضلیت افطار کسی را است که
در صیام ضعف و خوف ضرر رسد و مشقت بسیار میباید چنانچه از سیاق آن احادیث ظاهر است و بتصریح
نیز مذکور است و بعض گفته اند که افطار و صوم برابر است بجهت تعادل احادیث و طیبی از ابن عمر نقل کرده
که اگر روزه میداشت در سفر قضا میکرد آنرا در حضر و از ابن عباس آورده که جایز نمیداشت روزه
در سفر و گفته که داؤد بن علی از متاخرین نیز برین است و صحیح قول اکثرین است والله اعلم و چون
در سفر نزدیک دشمن شدند و بجهاد و قتال گردید می بایست کرد امر میفرمود کسان را تا افطار
کنند این معنی در حدیث آمده است چنانچه ترمذی از ابی سعید خدری رض آورده که رسید پیغمبر خدا
ﷺ عام الفتح بمر الظهران پس خبر داد ما را بلقای عدو و امر کرد با فطار پس افطار کردیم ما همه و از عمر

بن الخطاب رض آورده که گفت عمر اگر دیدیم با حضرت صلی الله علیه و سلم دو غزوه بدر و فتح و افطار کردیم در هر دو اما آنکه
مصنف میگوید و اگر مثل این در رمضان واقع شود و در افطار لشکر را قوت بود بر عدو افطار روا بود این معنی
در احادیث یافته نمیشود و مصنف هم بطریق حدیث نمیگوید بلکه بطریق فقاهت میگوید و در مدینه
اشهر نیز تصریح بدان یافته نمیشود ولیکن موافق است بقواعد شرع والله اعلم و عادت حضرت نبوی صلی الله علیه و سلم
آن بود که در شبهای رمضان اگر بغسل جنابت محتاج شدی در شب غسل کردی و این اولی و افضل است و در
بعض شبها تا خیر کردی و بعد از صبح غسل کردی در کتب سته از عایشه رض و ام سلمه روایات درین باب
آمده و گفته اند که در نص قرآن نیز اشارتی باین معنی است که فرمود * احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم *
چون تمام شب تا آخر جماع با زنان حلال کردانید بضرورت لازم می آید که صبح کنند بجنابت کما لا یخفی و
این مبنی بر قاعدهٔ مقررهٔ اصول فقه است که چون کلمهٔ فی در ظرف زمان مستعمل نبود دلالت بر استیعاب
وقت کند چنانچه صرت یوم الجمعة گویند مراد آن بود که تمام روز را صوم کرده و اگر گویند فی یوم الجمعة
دلالت نکند بران و آورده اند که مروان در وقتی که حاکم مدینه بود از عبد الرحمن بن عوف این
مسئله را پرسید پس گفت عبد الرحمن شنیدم از عایشه و ام سلمه رض که گفتند بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که
در میامی فت اورا فجر و وی جنب بوده بود از اهل خود از غیر احتلام پس غسل میکرد و روزه میداشت گفت
مروان سوگند میدهم ترا بخدا که ابوهریره را انکار این تا سبیر همی غالبا مروان از ابی هریره رض شنیده
بود که میگوید هر که صبح کند بجنابت او را روزه نیست عبد الرحمن را این سخن از مروان چندان
خوش نیامد و با وجود آن اتفاقا در ذی الحلیفه با ابوهریره یکجا شد و گفت که میپرسم از تو امری و اگر
نمیبود مروان که سوگند داد مرا نپرسیدن آن از تو نپرسیدم ترا و احتیاج بدان نداشتم پس ذکر
کرد عبد الرحمن با بی هریره قول عایشه و ام سلمه رض را پس گفت ابوهریره آنها دانا تر و شناسا ترانند
باین امر از من و من نیز شنیده ام او را از فضل بن عباس ولیکن نشنیده ام از حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم پس
رجوع کرد ابوهریره از آنچه میگفت و در روایت مسلم و احمد و ابی داؤد از عایشه رض آمده که
مردی آمد و از حضرت صلی الله علیه و سلم سوال کرد که یا رسول الله در میابد مرا وقت نماز و من جنبم آیا روزه
دارم آن روز را فرمود من نیز صبح میکنم به جنابت و روزه میدارم گفت آن مرد یا رسول الله
تو مثل ما نیستی قد غفر الله لک ما تقدم من ذنبک و ما تاخر فرمود والله هر آئینه امید دارم که من ترسنده تر
و پرهیزگار تر باشم از شما از خدا و بالجمله احادیث صحیحه درین باب بسیار است که شبهه را بدان راه
نیست و ابوهریره اگرچه پیش از علم وی بدان خلاف آن میگفت اما از آن رجوع کرد و در روایتی
آمده که ابوهریره رفع نیز کرد ولیکن ضعیف است و خطابی گفت شنیده ام من که آن منسوخ است * تنبیه *
در احادیث صحیحه آمده که جنب بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم از غیر احتلام پس صبح کرد الحدیث بعض مردم

ازین عبارت استدلال کرده اند که احتلام بر آنحضرت ﷺ جایز بود والا استثنا کردن آن را فایده نبود و قرطبی گفت صحیح آنست که احتلام بر آنحضرت ﷺ جایز نبود چه احتلام از شیطانست و آنحضرت ﷺ از ان معصوم بود و مراد باحتلام در حدیث رویت انزال است بی دیدن چیزی در خواب و این نه از شیطان است یا معنا ی استثنا نیز بر عدم جواز است یعنی غسل آنحضرت ﷺ از جماع بود نه از احتلام زیرا که احتلام در حق وی جایز نیست والله اعلم ودر ایام صیام تقبیل امهات مؤمنین کردی چنانچه بخاری و مسلم و موطا روایت کرده اند و ترمذی از عایشه رض آورده اند که گفت به تحقیق بود رسول خدا ﷺ که تقبیل میکرد بعض از زواج خود را و حال آنکه وی صایم بود پس سر خنده کرد عایشه رض و در روایتی آمده که تقبیل میکرد و مباشرت میکرد و وی صایم بود و بود وی مالک ترین [illegible] ارب خود را یعنی حاجت خود را و در روایتی مر نفس خود را یعنی از بی اختیار شدن در جماع و احادیث روایات متعدده و الفاظ مختلفه آمده و در بعض روایات آمده بود من و وی صایم و در بعض روایات آمده که تقبیل و ملاعبت میکرد عایشه رض را و در روایت ابی داؤد آمده که تقبیل میکرد و میکرد زبان او را در دهان خود و گفته اند یعنی لفظ مص واقع شده که بمعنی مکیدن است و گفته اند که در اسناد این ضعف است والله اعلم و در روایت ابی داؤد آمده که عمر بن الخطاب رض تقبیل کرد زن خود را پس بیامد نزد پیغمبر ﷺ و گفت ارتکاب کردم امروز یا رسول الله کاری عظیم را که فرحت رسیدگی کردم امروز بازنی و تقبیل کردم او را و من صایم بودم فرمود آنحضرت ﷺ آیا اگر مضمضه کنی و صائم باشی چیست گفتم هیچ باک ندارد از ان فرمود تقبیل نیز همین حکم دارد و ترمذی گفت که درین باب حدیث از عایشه و عمر بن الخطاب و حفصه و ابی سعید و ام سلمه و ابن عباس و انس و ابی هریره رض آمده و اختلاف کرده اند اهل علم از صحابه و غیرهم در قبلهٔ صایم و رخصت کرده اند بعضی مر پیر را نه جوان را بجهت ترس آنکه مباد اسلامت نماند مر او را روزه و مباشرت نزد ایشان سخت تر است و بعض گفته اند که قبله تنقیص اجر میکند نه تفطیر صوم و گفته اند که صایم چون مالک نفس خود بود رواست او را تقبیل و اگر اعتماد و امن نداشته بر نفس خود روا [illegible] و این قول سفیان ثوری و شافعی است انتهی و در حدیث ابی داؤد از ابی هریره آورده که مردی سوال کرد از آنحضرت ﷺ از مباشرت صایم پس رخصت کرد مر او را و دیگری آمد و سوال کرد از ان پس نهی فرمود او را ناگاه دیدند که آنکه او را رخصت کرد پیر بود و آن را که نهی کرد جوان بود و سیوطی در جمع الجوامع این زیادت تقبیل آورده بروایت ابن النجار از ابی هریره و از عایشه نیز مثل این آورده و در حدیث میگویند که لا باس است بقبله یعنی مباح است بوس کردن [illegible] باشد بر نفس خود جماع را و انزال را مکروه است چون ایمن نباشد زیرا که قبله اگر چه مباح [illegible] که بدان منتهی گردد در عاقبت پس در حالت امن ذاتش منکر باشد و مباح بود [illegible]

مضمر بود و مکروه باشد و هذا هي على الاطلاق در هر دو حال مباح گویند و مباشرت مثل تقبیل است در ظاهر
روایات و مرویست از امام محمد که مکروه است مباشرت فاحشه که خوف فتنه در وی غالب است انتهی
و سنت ابن حزم مطلقا بشافعی خلاف تصریح ترمذی است و در مواهب اللدنیه گفته که مذهب امام شافعی
و اصحاب وی آنست که قبله حرام نیست بر کسی که تحریک شهوت وی نکند ولیکن اولی ترک اوست و بر آنکه
تحریک شهوت وی کند حرام است در حق وی علی الاصح عند اصحابنا دیگر پوشیده نماند که عبارت
لا بأس که ملتبس استعمال وی در جائیست که خلاف آن ابلغ و اولی داشته باشد ولیکن مکروه نبود پس
مؤدای عبارت این باشد که قبله نزد این مکروه نبود ولیکن اولی خلاف آنست و مذهب امام مالک و شافعی نیز همین
است و کاهی بمعنی مطلق نفی اثم نیز واقع شود بی آنکه خلاف وی اولی بود و در موطا آورده که ابن عمر نهی میکرد
از قبله و مباشرت مر صایم را و سعید بن المسیب از عمر بن الخطاب روایت کرد که وی نهی میکرد صایم را از قبله و
میفرمود نیست مر احدی را از حفظ و عصمت آنچه بود مر رسول خدا را صلی الله علیه وسلم رواه ابن ابی شیبة والطبرانی فی الصغیر
والدارقطنی فی الافراد و ابن راهویه و ابن ابی شیبة و بزار و بیهقی و غیر ایشان آورده اند که عمر بن الخطاب گفت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم را در منام دیدم که بجانب من نگاه نمیکند گفتم یا رسول الله صلی الله علیه وسلم چه کرده ام من که بجانب من نگاه
نمیکنی فرمود آیا نیستی تو که بوس میکنی در حالت صوم گفتم سوگند بخدائی که فرستاده است ترا بحق هرگز
نکنم آن را بعد ازین انتهی و وجه تطبیق همانست که نزد عدم امن حرام است ظاهرا اشیا آن را وی زهر این
چه شیر واقع شده باشد یا تا دیب است بر ترک اولی و احوط و چون در بعضا حدیث ابن ماجه بود که
دلالت میکند که تقبیل امرأة مفطر صیام است مصنف در جواب وی میگوید و حدیثی که ابن ماجه روایت
کرده که سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیده شد پیغمبر خدا عن رجل از حال مردی که قبل امرأته بوس کرد
زن خود را و هما صائمان و حال آنکه هر دو مرد و زن روزه دار اند فقال پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم قد افطرا
تحقیق روزه [illegible] هر دو مرد و زن و اسناد آن ثابت نیست و صحت [illegible] و کسی را که بنسیان طعام
خورده [illegible] آب خورد بی قضا فرمود پی و گفتی ان الله هو الذی اطعمه و سقاه [illegible]
خورانیده [illegible] البخاری و مسلم و ترمذی و ابو داود [illegible] از ابی هریره روایت
کرده اند و گفت ترمذی درین باب حدیث از ابی سعید و ابی اسحق غنوی نیز آمده و حدیث ابی هریره
حسن صحیح است و گفت بر نیست عمل نزد اکثر اهل علم و مالک بن انس میگوید که اگر در روزه رمضان
به نسیان بخورد بر وی قضا لازم گردد و مصنف اشارت کرد بفقاهت حدیث و علت آن بقول خود و این خوردن
[illegible] را بسوی خوردن را شامیدن نباید داشتن بجهت [illegible] صیام بقصد و اختیار اگرچه
[illegible] و اختیار خوردن و آشامیدن دارد بخلاف حالت [illegible] چون شعور بصوم ندارد در علم
[illegible] صوم [illegible] و حالت یکسان است و فرقی نیست میان صوم فرض و نفل خلافا لمالک فی

القول واگر بخطا بخورد و بنا شاید روزه باطل کرد نه چنانچه در حالت مضمضه مثلا بخطا آب در حلق
فرو رفت و نزد شافعی اینجا نیز باطل نشود و در رمضان حجامت کردن چنانچه در صحیحین از ابن عباس
رض آورده که گفت حجامت کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و حال آنکه وی محرم بود و حجامت کرد و حال آنکه
صایم بود و در روایت ابی داود و ترمذی حجامت کرد و حال آنکه صایم بود و در روایتی حجامت کرد و
حال آنکه وی صایم محرم بود یعنی جامع بود در میان هر دو صفت و نیز ابو داود از ابن ابی لیلی
یکی از اصحاب آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهی فرمود از حجامت و صوم وصال و حرام کرد این آنها را
از جهت ابقا بر اصحاب و بخاری آورده که پرسیده شد انس بن مالک را آیا مکروه می بودید شما در
عهد رسول خدا صلی الله علیه وسلم حجامت را برای صایم گفت لا مگر از جهت ضعف و در روایت ابی داود آمده که گفت
انس نبودیم ما که میکردیم حجامت را مگر از جهت جهد و مشقت یعنی تا روزه داران در جهد و مشقت
نیفتند و ضعیف نگردند یا مبادا ضعف و جهد طاری شود و باعث بر افطار کردن شود و در حدیث ترمذی از
ابی سعید و ابی داود از زید بن اسلم آمده که سه چیز است که تفطیر نمیکند روزه را قی و احتلام و حجامت
و حکم قی آنست اگر خود غلبه کند بر آید مبطل نیست و اگر شخصی بتکلف قی کند ناقض است خواه ملاء
الفم بود یا نه و مذهب امام ابو حنیفه بروایت امام محمد همین است و نزد ابی یوسف در صورت تکلف قی
ملاء الفم شرط است و ائمه ثلثه نیز در اینجا متفق اند و در حدیث ابی داود و ترمذی از ابی هریره رض
[illegible] معنی آمده و قول ابن عمر چنانچه در موطا آورده نیز همین است و منافی آنکه از ابی الدرداء نزد ابی
داود و ترمذی آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم قی کرد پس افطار نمود همین تفصیل خواهد بود والله اعلم
اینکلام در قی تقریبی بود سخن اصل در حجامت است پس بدانکه جمهور علما برآنند که حجامت تفطیر
صوم نمیکند و مکروه نیست مر صایم را مگر از جهت خوف جهد و طریان ضعف و مذهب امام ابو حنیفه و
مالک و شافعی رحمة الله علیهم همین است و از قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بعض از اصحاب مثل سعد بن ابی وقاص
و عبد الله بن عمرو و عبد الله بن ارقم و ام سلمه رض نیز همچنین منقول است آورده اند که نزد عایشه رض
حجامت میکردند و نهی نمیکرد و مذهب امام احمد و بعض دیگر از علما مثل عطا و عبد الله بن المبارک و اوزاعی
و اسحق و ابی ثور آنست که حجامت موجب افطار است حاجم و محجوم را و واجب است قضا بر ایشان و عمل
بعض اصحاب نیز برین بود چنانچه ابو موسی اشعری که اگر در رمضان حجامت کردی در شب کردی و
بعض عمل ابن عمر را نیز در آخر همچنین نقل کرده اند و دلیل ایشان حدیثی است که ترمذی از رافع
بن خدیج و ابو داود از شداد بن اوس روایت کرده که پیغمبر خدا فرمود افطر الحاجم والمحجوم و
از ثوبان رض آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در هژدهم رمضان به بقیع آمد و گرفته بود دست مرا دید
[illegible] پس مردی را دید که حجامت میکند فرمود افطر الحاجم والمحجوم و ترمذی [illegible]

را تعداد میکنند و میکویند که حدیث از ایشان درین باب آمده و این حدیث رافع بن خدیج صحیح ترین آنها است و بعض حدیث ثوبان وشداد بن اوس را صحیح ترین آنها کفته اند وکفته که قومی از اهل علم از صحابه وغیرهم حجامت مر صایم را مکروه داشته اند وقائل است باین عبد الله ابن المبارک و احمد و اسحق وکویند که واجب است بروی قضا وازحسن بن محمد زعفرانی نقل میکنند که شافعی میکفت که روایت کرده شد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که حجامت کرد وحال آنکه وی صایم بود ونیز روایت کرده شد که فرمود افطر الحاجم والمحجوم ومن نمیدانم یکی ازین دو حدیث را ثابت نمیدانم یعنی نزد من ثابت نشده پس اکر از حجامت پرهیز کند صایم محبوبتر است نزد من واکر حجامت کند نمی کویم که افطار کرد ومیکویند که چون شافعی در بغداد بود اینچنین میکفت وچون بمصر آمد میل برخصت کرد ودر حجامت کردن باکی ندید واحتجاج کرد که پیغمبر صلی الله علیه وسلم حجامت کرد در حجة الوداع وحال آنکه وی صایم بود تا اینجا کلام ترمذی است ودر فتح الباری میکوید که شافعی در بیان اختلاف حدیثین میکفت که حدیث ابن عباس که در احتجام آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمده امثل وارجح است از روی اسناد وباوجود آن اکر پرهیز کند یکی از حجامت محبوبتر است نزد من از جهت احتیاط وقیاس موافق حدیث ابن عباس است یعنی از جهت آنکه به حجامت چیزی از درون بیرون می آید نه از بیرون بدرون میرود وناقض صوم اینست ونیز حجامت موجب ضعف وکسر شهوت وموافق مصلحت صیام است مکر جماع که بعض اجتناب از ان ثابت شده ومجمع علیه است وانچه محفوظ است از صحابه وتابعین وعامهٔ اهل علم عدم افطار است بحجامت انتهی وبخاری در ترجمه باب میکوید که حسن بصری کفت افطر الحاجم والمحجوم پرسیدند عن النبي صلی الله علیه وسلم یعنی این را از پیغمبر میکوئی کفت نعم پس تر کفت والله اعلم وعلمای مذهب امام احمد در تصحیح حدیث افطر الحاجم والمحجوم وتائید ونصرت مذهب خود بمعقول ومنقول کلام مبسوط دارند وکویند که دوازده صحابی این را بطرق متعدده روایت کرده اند ابن خزیمه که او را امام الائمه در حدیث کویند کفته که ثابت شده از حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم افطر الحاجم والمحجوم وانچه بصحت رسیده است از ابن عباس آنست که حجامت کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ووی صایم محرم بود وچون محرم بود مسافر بود زیرا که احرام در اقامت از آنحضرت صلی الله علیه وسلم مروی نشده است ومسافر را افطار جایز است حجامت بجهت آن بود و تواند که عذری دید کرد وافطار داشته باشد وبتحقیق در بعض روایات از ابن عباس آمده که حجامت کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم از دردی که یافته بود ونیز آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسی را بطلب ابی طیبه حجام فرستاد که در وقت غیبوبت بود پس ظاهر آنست که حجامت در شب بود وتاویل قول ابن عباس که کفت وهو صائم یعنی وهو فی شهر صیام بود واین احتمالات اکرچه بعید اند احتمال لا لتمام نشود ودلیل بر نفی احتمالات روایات حدیث افطار اکثر است از روایات احتجام وبر تقدیر تساوی حدیث ابن عباس فعل است وایشان حدیث

نهار خواه خشك بود يا تر و تر خواه بآب بود يا مخروج براست و نزد بعض مسواك بچوب تر صائم را مكروه است و در مضمضه واستنشاق مبالغه نكرد يعني در وضو و در غسل با وجود استحباب آن در غير حالت صوم و در فقه گفته اند كه اگر غسل جنابت بود بايد كه وقت افطار مضمضه واستنشاق و غرغره كه سنت است در غسل بمبالغه كند و در نهي از مسواك كردن و سرمه كشيدن در رمضان حديثي ثابت نشده و چون نهي از انها در رمضان ثابت نشده و سنت و استحباب آن خود مطلقاً ثابت است در رمضان نيز ثابت باشد حال مسواك خود معلوم شد و در اكتحال نيز ترمذي از انس آورده كه مردي بحضرت رسالت ﷺ آمد و گفت چشم من درد ميكند آيا سرمه بكنم و حال آنكه من صائم ام فرمود نعم مباحست بكن و ميگويد كه درين باب حديث از ابي رافع نيز آمده و ميگويد اما حديث انس اسناد او قوي نيست و صحيح نشده از حضرت پيغمبر ﷺ درين باب چيزي و اختلاف كرده اند اهل علم در سرمه كشيدن صايم بعض مكروه داشته اند و قول سفيان و ابن المبارك واحمد و اسحق اينست و بعض رخصت كرده اند و قول شافعي اينست انتهى و مذهب امام ابو حنيفه نيز همين است و مصنف نيز ميگويد كه درين باب يعني در باب اكتحال و حديث وارد شده يكي در اثبات آن كه اكتحل ﷺ و هو صائم سرمه كشيد آنحضرت ﷺ و حال آنكه روزه دار بود اين حديث را در جامع الاصول از انس بن مالك بروايت ابي داود بلفظ كان يكتحل آورده و والحق چون ثابت شده است كه سنت مستمره آنحضرت ﷺ آن بود كه سرمه در شب وقت نوم ميكرد و فعل آن در روز خصوصاً در رمضان استبعادي دارد مگر آنكه براي بيان جواز كرده باشد والله اعلم و يكي حديث آنكه در باب نهي از سرمه كشيدن فرمود ليتقه الصائم يعني بايد كه بپرهيزد از ان يعني از سرمه كشيدن روزه دار اين جزو حديث است و تمام حديث اينچنين است كه ابو داود از عبد الرحمن بن نعمان بن معبد بن هوذه از پدر از جد آورده كه حضرت پيغمبر ﷺ امر ميكرد باثمد نزد نوم و گفت ليتقه الصائم و گفت ابو داود گفت [illegible] ابن معين مرا گفت اين حديث منكر است و مصنف ميگويد كه ابن هرد و حديث ضعيف است احتجاج را نمي شايد و در باب اكتحال لا نفياً و لا اثباتاً چيزي صحيح نشده والله اعلم

* فصل * در روزه نافله عادت شريف آنحضرت ﷺ در روزه نفل يكسان نبود و هيچ گاه التزام از صوم و افطار دايمي نبود گاه چندان پياپي روزه داشتي كه صحابه گمان بردندي كه ديگر افطار نخواهد كرد و گاه چندان پياپي افطار كردي كه گمان بردند كه ديگر روزه سنت كه داشتن آن عادت بود و در بعض نسخ بلفظ سنت نيست و هو الظاهر الموافق للفظ الحديث نخواهد داشت وليكن هيچ ماه از روزه خالي نگذاشتي و آنچنان نبود كه تمام ماه افطار كند چنانچه آن نيز نبود كه تمام ماه را روزه دارد الا ماه رمضان و در صحيحين و غير هما درين باب احاديث بطرق متعدده و بالفاظ مختلف آمده و در حديث انس آمده كه نميخواستي كه ببيند آنحضرت را ﷺ در ماه صايم مگر آنچه ميديد او را صايم و نميخواست كه به

ببیند مفطر مگر آنکه میدید مفطر و نمیخواست که ببیند او را و نه روشت مصلی مگر آنکه مصلی میدید و
نمیخواست که ببیند نایم مگر آنکه میدید نایم باین معنی که در تمام شب گاه نماز کردی و گاه خفتی و شب
وی در بیداری و خواب میگذشت نه آنکه گاه چند شب پیاپی نماز کردی و چند شب در یکر کند تا که پیاپی
در خواب بودی چنانچه در روزه که چندین روز پیاپی روزه دار بودی و چند روز دیگر پیاپی افطار کردی
و این سه ماه یعنی رجب و شعبان و رمضان که عوام که عالم بسنت و موفق به تتبع و اتباع آن نمیشوند پیاپی
روزه دارند دران چیزی از فعل و قول آنحضرت ﷺ و صحابه و تابعین وارد نشده بلکه در صحیح از
عایشه رض آمده که ندیدم آنحضرت را ﷺ که روزه داشته باشد ماه تمام از آن بازکه در مدینه
آمده مگر ماه رمضان و رجب را روزه داشتن نهی فرمود انچه در صحیحین در صوم رجب آمده آنست
که عباد بن حنیف گفت پرسیدم سعید بن جبیر را از صوم رجب گفت شنیدم ابن عباس را که میگفت بود
رسول خدا ﷺ که روزه میداشت تا آنکه میگفتیم هرگز افطار نخواهد کرد و افطار میکرد چندانکه میگفتیم
هرگز روزه نخواهد داشت و از این حدیث چیزی در خصوص صوم رجب معلوم نشود نه نهی و نه امر یعنی
حکم او حکم سایر ایام و شهور است هم روزه میداشت و هم افطار میکرد و چون معلوم شد که هیچ شهر را
از روزه خالی نداشتی این را نیز میکرده باشد و حکم خاص بوی معلوم نیست و در مواهب لدنیه میگوید
که بعض شافعیه گفته اند که وی افضل است از سایر شهور یعنی برای صیام نفل و تصریح کرد ابن نقول
را نووی و غیر وی از محققین مذهب شافعی و گفته اند که معلوم نشده است که وی ﷺ روزه داشته
آن را بلکه روایت کرده شده است از حدیث ابن عباس نهی از صوم رجب رواه ابن ماجه ولیکن در سنن
ابن ماجه آمده که رسول خدا ﷺ دوست داشت صوم در اشهر حرم و رجب یکی از انها ست و نیز ابن
صریح نیست و در محرم که یکی از اشهر حرم است صریح آمده که صم من المحرم واترک و هم ابو داؤد از
عبد الله بن عمر رض آورده که پرسیده شد او را که آیا روزه میداشت رسول ﷺ در رجب گفت
نعم و تشریف میکرد او را یعنی شریف می پنداشت او را و نسبت بشرف میکرد و از ابی قلابه آمده که در
بهشت قصری است برای روزه داران رجب و بیهقی گفته که ابو قلابه از کبار تابعین است نمی آنکه بوی
از حضرت ﷺ رسیده و ثبوت یافته اینچنین نکر یدانتهی و عجب از مصنف که ذکر صوم شعبان نکرد
حال آنکه در احادیث صحیحه آمده که عایشه رض میگوید که ندیدم من آنحضرت را ﷺ بیشتر روزه
دارنده در هیچ ماهی مگر شعبان رواه البخاری و مسلم و در روایت دیگر آمده که روزه میداشت در شعبان
مگر اندکی از ان بلکه روزه میداشت در تمام آن و در روایت ابی داؤد آمده که محبوبترین ماه ها نزد
آنحضرت ﷺ که دران روزه میداشت شعبان بود پس متصل میساخت او را برمضان و در روایت ترمذی
آمده که روزه میداشت شعبان را الا اکثر شعبان را و در روایت دیگر روزه میداشت شعبان را تمام و ترمذی

از ام سلمه رض آورده که گفت ندیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که روزه میداشت دو ماه پیاپی مگر شعبان و
رمضان و میگویند که ابن المبارک گفته که جایز است در کلام عرب که چون یکی از اکثر ماه روزه دارد
بگویند فلان تمام ماه روزه میداشت چنانچه گویند فلان تمام شب قیام میکند و نماز میگذارد وحال
آنکه در شب طعام خورده و بکارها دیگر مشغول شده انتهی وبالجمله اکثر را در حکم کل داشتن عادت
عرب است و در عبارات بجهت مبالغه با وجود تفسیر روایت دیگر که در وی اکثر واقع شده مراد او صحیح
شد نیست که هیچ ماهی را تمام روزه نمیداشت مگر رمضان را والله اعلم وحکمت در اکثار صوم شعبان
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعض گفته اند که گاه گاهی از صیام سه روزه که در هر ماه میداشت مانعی از سفر وغیره
پیدا میشد پس آن را جمع میکرد در ماه شعبان که قریب موسم صیام است تدارک میداشت و
درین معنی حدیثی ضعیف نیز از طبرانی در اوسط روایت کرده اند وبعض گویند که آن را از جهت تعظیم رمضان
میکرد و درین باب نیز حدیث آمده و لیکن آن حدیث ضعیف است و اولی آنست که در حدیث دیگر آمده
که صحیح تر ازین احادیث است و آن را نسائی و ابوداود و ابن خزیمه از اسامه بن زید روایت کرده اند
که گفت گفتم من یا رسول الله نمی بینم ترا که روزه میداری در هیچ ماهی چنانکه در ماه شعبان فرمود
این ماهی است که غافل اند مردم از آن در میان رجب و رمضان برداشته میشود در وی اعمال بدرگاه
رب العالمین پس دوست میدارم که برداشته شود عمل من و من صایم باشم پس بیان کرد در این حدیث
حکمت روزه داشتن در شعبان نه ماههای دیگر یعنی وی ماهی محفوف است بدو ماه شریف رجب که
شهر حرام است و رمضان که شهر صیام است و مردم از آن غافل اند و گمان میبرند که صیام رجب فاضل تر
از آن باشد و نه چنین است و نیز در حدیث دیگر آمده که شعبان شهریست که نوشته میشود در وی آجال
واعمال گیا که درین سال زنده خواهند ماند و که از عالم خواهند رفت و فرمود من دوست میدارم که
نوشته شود نام من و من روزه دار باشم و از احادیث دیگر ظاهر شود که این نوشتن در شب نصف شعبان
است و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در تمام شعبان میکرد و بعض گفته اند که کثرت صیام در شعبان بجهت تمرین واعتیاد
واستعداد صیام رمضان است تا در آمدن رمضان زیاده مشقت وکلفت نشود و بیشتر از آن لذت و حلاوت صوم
یافته باشد والله اعلم و بر هر تقدیر کثرت صیام شعبان معارض نشود به نهی که واقع شده است از تقدیم رمضان
بصوم یوم او یومین و همچنین بنهی که واقع شده است از صوم نصف ثانی شعبان زیرا که نهی در حق کسی
است که آن ایام داخل ایام عادت صیام وی نباشد مسلم از ابی هریره آورده که تقدیم نکنید رمضان را
بروزه یک روز یا دو روز مگر مردی که عادت او بود که روزه میداشت پس گو بدارد آن روزه را
ترمذی نیز از ابی هریره رض آورده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود تقدیم نکنید ماه رمضان را بصیام مگر آنکه
موافق صومی باشد که عادت دارد یکی از شما پس نهی در حق کسی است که اصلا در شعبان روزه

نمیداردو چون رمضان نزدیک رسید شروع در صوم کند و این معنی بعض نکات که در کثرت صوم شعبان
مذکور شد منافات دارد والله اعلم و در سنهٔ شوال میفرمود که صیام این شش روز با رمضان برابر صیام
دهر است رواه مسلم والترمذی وابوداود عن ابی ایوب الانصاری رضی و وجه آن ظاهر و مشهور
است ولیکن پوشیده نیست که برابر صوم دهر بودن برین تقدیر [illegible] تمام عمر بدان وفا کند و
الا در هر سالی که دارد برابر صوم تمام آنسال کرد و در حدیث [illegible] آمده که گفت کسی
که روزه داشت رمضان را و شش روز دیگر بعد از فطر حاصل شد او را روزهٔ تمام سال * من جاء بالحسنة
فله عشر امثالها * رواه ابن ماجه و شرط نیست که پیاپی دارد بلکه در مذهب ما اگر تفریق کند بهتر
است و دور تر از کراهت و تشبه به نصاری چنانکه در فقه مذکور است و روز عاشورا البته روزه داشتی
چنانکه در حدیث نسائی از حفصه رض آمده که چهار چیز بود که آنحضرت ﷺ ترک نمیداد آنها را صیام
عاشورا و عشر ذوالحجه و سه روز از هر ماه و دو رکعت پیش از فجر و مراتب روزهٔ عاشورا سه است افضل
و اکمل آنست که سه روز بدارد دهم و یکروز پیش از ان و یکروز بعد از ان مرتبهٔ دوم آنکه نهم و دهم را
بدارد و مرتبهٔ سیوم آنکه دهم را بانفراده بدارد بدانکه عاشورا و عشورا بمد و قصر و عاشورا نام روز دهم
از ماه محرم است و بعض وهم کرده اند که نام روز نهم است و برای تسمیهٔ روز نهم بعاشورا تکلف کرده اند
و از اظمای ابل اخذ نموده اند زیرا که عرب شتران را در آب دادن نوبت قرار داده اند که آن را ورد خوانند
و یوم ثالث را از ایام ورد ربع خوانند باین حساب روز نهم عشر باشد و منشأ این وهم حدیث ابن عباس
است که مسلم آورده که حکم بن اعرج گفت آمدم بر ابن عباس و پرسیدم از وی که خبر ده مرا از صوم
عاشورا پس گفت ابن عباس چون هلال محرم را به بینی شمار کن و صبح کن روز تاسع در حالتی که روزه
داری گفتم آیا روزه میداشت محمد ﷺ درین روز گفت نعم امام نووی میگوید که این تصریحست
از ابن عباس که مذهب وی آنست که عاشورا نام روز نهم است و [illegible] زیرا که
آنچه بصریح معلوم میشود از کلام ابن عباس امر بصوم یوم تاسع است و آن در سنت آمده باز روی عاشر
و تعیین روز عاشورا بر فهم [illegible] و علم سائل گذاشت که آن یوم عاشر است پس ارشاد کرد سائل را
بصیام یوم تاسع با وی و خبر داد بفعل رسول به تنزیل عزم وی ﷺ در سال آینده برآن به منزلهٔ فعل
چنانچه بیاید و در حدیث بخاری و مسلم و موطا و ابی داؤد و ترمذی از عایشه رض آمده که قریش در جاهلیت
روزهٔ عاشورا [illegible] ﷺ نیز میداشت و گفته اند که نگاهداشتن قریش صوم عاشورا
را شاید که بتقلید از شرع سالف باشد و لهذا تعظیم میکردند او را و کسوت می پوشانیدند در روی کعبهٔ
معظمه را و از [illegible] گفتن گناهی کرده بودند قریش در جاهلیت و عظیم شد ترس آن
در دلهای ایشان پس گفته شد ایشان را روزهٔ عاشورا تا کفارت آن شود کذا فی فتح الباری و در [illegible]

از ابن عباس آمده که چون آنحضرت ﷺ بمدینه آمد یهود را دید که درین روز روزه میداشتند
پرسید که این چیست گفتند روزی عظیم وصالحست که نجات داد پروردگار تعالی دروی موسی وبنی اسرائیل
را وغرق کرد فرعون وقوم او را پس شکراً لله نعمت روزه داشت موسی دروی وامر کرد بدان پس ما نیز روزه
میداریم پس گفت رسول خدا ﷺ ما سزاوارتر ونزدیکتریم بموسی علیه السلام از شما پس روزه داشت
آنحضرت ﷺ وامر کرد بدان ودر اوائل استیلاف وموافقت یهود محبوب میداشت در آنچه نهی کرده
نمیشد با آنکه صوم این روز پیش از ایشان نیز میداشت وگفته اند که مگر علم آنحضرت ﷺ بصدق
این خبر از یهود بوحی یا بتواتر بود یا خبر داد بدان جماعهٔ که باسلام در آمدند از علمای ایشان مثل
عبد الله بن سلام رضی الله عنه وامثال وی والا خبر یهود در دیانات وشرایع مقبول نبود وبعد از امر کردن بصیام
عاشورا چون صیام رمضان فرض شد فرمود هر که خواهد روزهٔ عاشورا بدارد وهر که خواهد ندارد وکسی را
فرمود تا ندا کرد در حوالی مدینه بدان واین ظاهر در انست که صوم عاشورا در اول فرض بود وبعد از
نزول صیام رمضان فرضیت آن ساقط شد چنانکه مذهب حنفیه وبعض شافعیه است وبعضی از ایشان
گویند که صوم عاشورا همیشه سنت ومستحب مؤکد بود وبنزول فرضیت رمضان تأکد استحباب رفت واصل
استحباب کمتر از درجهٔ اول باقی ماند واین قول بعید ومحض تاویل است با آنکه تاکید آنحضرت ﷺ درین
صوم دائماً مرویست وبعد از فتح مکه چون شوکت اسلام قوت گرفت وامر آن اشتهار یافت مخالفت اهل کتاب
محبوب داشت وخواست که اظهار مخالفت ایشان کند وترک تشبه بایشان نماید در افراد وتخصیص یوم
عاشر بصیام وفرمود که اگر سال آینده در یابم روزه دارم یوم تاسع را یعنی ضم کنم او را با صوم یوم عاشر
وحدیث مسلم که از ابن عباس آورده که گفتند یا رسول الله این روزیست که یهود ونصاری آن را تعظیم
میکنند فرمود سال آینده انشاء الله تعالی روزه دارم روز نهم دلالت کند بران که عزم ونیت روزهٔ تاسع
از جهت مخالفت اهل کتاب است نه از جهت آنکه بعض توهم کرده اند که بجهت احتیاط در دریافت یوم
عاشورا است چه این سخن مبنی بر احتمال تسمیهٔ یوم تاسع است بعاشورا ومحقق شد که آن صحیح نیست
ودر روایت احمد وبزار از ابن عباس نیز آمده که رسول خدا ﷺ فرموده روزه دارید روز عاشورا
ومخالفت کنید دروی یهود را وروزه دارید پیش ازوی روزی را وبعد ازوی روزی را واین حدیث دلالت
کند بر آنکه عاشورا نام روز نهم نباشد پس مراتب صوم عاشورا سه باشد چنانچه مصنف گفت ولیکن
در صیام تاسع وعاشر احادیث بسیار است ولهذا مصنف صیام عاشر وحادی عشر را هرچند درین صورت نیز
مخالفت با یهود ظاهر شود از جملهٔ مراتب نساخت وقول وی که گفت واما داشتن روز نهم علی انفراده مجزی
از سنت نبود رد است مر قول بعضی از علما را که گفته اند که غرض مخالفت اهل کتاب است واین حاصل
میشود بیکی ازین دو امر یا بنقل عاشر بتاسع یا بضم تاسع با عاشر کما فی المواهب یعنی اگرچند غرض مخالفت

ایمان است اما اصل روزهٔ عاشورا باید با ضمیمهٔ اطهار مخالفت و نیز اشارت است برد قول کسی که عاشورا
نام روز نهم گوید کما لا یخفی واما روز عرفه را که نام روز نهم است از ذی الحجه روزه در وی فضل تمام
دارد بلکه فاضلتر است از صوم یوم عاشورا چنانچه در صحیح از ابی قتاده آمده که گفت رسول خدا
ﷺ صیام یوم عرفه کفارت دو سال میکرد دو سال گذشته و سال آینده و صوم یوم عاشورا کفارت سال گذشته
میکند گفته اند که این بجهت آنست که یوم عاشورا منسوب بموسی علیه السلام است و صوم آن در اصل
از شریعت او ست و یوم عرفه منسوب بمحمد ﷺ و صوم وی از شریعت مطهرهٔ او ست ولیکن عادت
شریف این بود که اگر در حج بودی افطار کردی چه افطار کردن اقوی بود برای دعا و اجتهاد و کوشش در ان
و دیگران را نیز نهی از صوم کردی چنانچه ابو داؤد از ابی هریره و مسلم و بخاری و میمونه رض آورده که
مردم شکایت کردند نزد وی از صیام روز عرفه پس فرستاد میمونه شیری دوشیده بر آنحضرت ﷺ
و آنحضرت ﷺ واقف بود در موقف پس بنوشید و مردم نظر میکردند بسوی وی و بخاری و مسلم و موطا
و ابو داؤد و ترمذی از ابن عباس آورده که پیغمبر ﷺ افطار کرد بعرفه و فرستاد بسوی وی ام الفضل شیر
پس بنوشید آن را و گفت ترمذی درین باب حدیث از ابی هریره و ابن عمر نیز آمده و حدیث ابن عباس
حسن صحیح است و بتحقیق روایت کرده شد از ابن عمر که گفت حج کردم با پیغمبر ﷺ و روزه نداشت
آنحضرت ﷺ یعنی عرفه را و با ابو بکر و عمر و عثمان و روزه نداشتند ایشان و من نیز نمیدارم و امر بدان
نمیکنم و نهی نیز نکنم و میگوید که عمل برینست نزد اکثر اهل علم که دوست میدارند بعرفه افطار را تا قوت
یابد بدان مرد بر دعا و بعضی از اهل علم روزه نیز داشتند انتهی و دیگر وجه در افطار آنحضرت ﷺ
روز عرفه در حج آنکه آنحضرت ﷺ در حج مسافر بود و از مدینه آنجا رفته بود و افطار در سفر افضل است
مطلقا نزد بعض و نزد وجود مشقت نزد همه و شک نیست در وجود مشقت در حج و اجتهاد در دعا و دیگر وجه
آنکه حج حضرت ﷺ در روز جمعه بود و افراد صوم جمعه چنانکه در باب جمعه معلوم شد مکروه است
و دیگر آنکه روز عرفه اهل موقف عرفات را یعنی حجاج را روز عید است از ان رو که اجتماع ایشان دران روز
همچون اجتماع دیگر کسانست در عیدگاه و در حدیث حضرت نبوی ﷺ چنانچه روایت کرده است آن را
ابو داؤد و ترمذی و نسائی از عقبه بن عامر وارد شده یوم عرفه و یوم النحر و ایام منی عیدنا اهل الاسلام
فرمود که روز عرفه یعنی در حج و روز نحر یعنی روز عید اضحی و روزهای منی که سه روز زیاده روز
دیگر بعد از روز عید اضحی است روزهای عید ما است که مسلمانانیم و در فصل جمعه گذشت که چون
در عرفات کریمهٔ * الیوم اکملت لکم الآیة * نازل شد اهل کتاب گفتند عجب از مسلمانان که این روز را
بجهت سرور بنزول این آیت عید نگرفتند امیر المؤمنین عمر رض در جواب ایشان گفت که آن روز جمعه
و روز حج بود یعنی یک عید چه باشد دو عید است پس معلوم شد که روز عرفه مر حاجیان را روز
1

عید است وصوم در روز عید اگرچه حکماً باشد مکروه و روز شنبه و روز یکشنبه در بعض اوقات روزه داشتی وغرض ازین مخالفت یهود ونصاری بود ودر حدیث ام سلمه بثبوت پیوسته که گفتند یعنی پرسیدند لزوی ای الایام کان رسول الله ﷺ اکثر ها صیاما بیشتر روزه دارنده قالت گفت ام سلمه یوم السبت والاحد روز شنبه ویکشنبه بود که روزه بیشتر میداشت نسبت بروزهای دیگر ویقول ومیگفت آنحضرت ﷺ در سبب روزه داشتن روز شنبه ویکشنبه انهما یوما عید للمشرکین این دو روز روز عید کافرانست شنبه عید یهود انست ویکشنبه عید نصاری فانا احب ان اخالفهم پس من دوست میدارم که مخالفت کنم ایشان را روزه دارم در روز عید ایشان وسرور نکنم مصنف حکم بثبوت این حدیث کرده ودر مواهب لدنیه این حدیث از کریب مولای ابن عباس بروایت احمد ونسائی آورده که فرستادند مرا ابن عباس وجماعهٔ از اصحاب پیغمبر ﷺ نزد ام سلمه تا پرسم او را ای الایام الحدیث وگفته که در اسناد این حدیث محمد بن عمر است وشناخته نمیشود حال وی وروایت میکند از وی عبد الله بن محمد بن عمرو وی نیز مجهول الحال است وشاید که مصنف آن را با سناد دیگر یافته باشد که ثابت است والله اعلم وحدیثی دیگر از احمد وترمذی وابی داؤد وغیرهم از عبد الله بن بسر از خواهر وی که صمّا نام دارد آمده که فرمود آنحضرت ﷺ روزه ندارید روز شنبه مگر در ضمن چیزی که فرض کرده شده است بر شما یعنی واجب است اگرچه بنذر باشد واگر نیابد یکی از شما یعنی چیزی که بآن افطار کند مگر پوست انگوری یا چوب درختی باید که بخاید آن را یعنی باید ان افطار کند وروزهٔ خود را بشکند وترمذی گفت هذا حدیث حسن ومعنی کراهیت درین آنست که افراد کند یوم السبت را بصوم یعنی روز شنبه تنها روزه دارد زیراکه یهود تعظیم این روز میکنند والا اگر جمع کند با روز دیگر چنانچه جمعه با یکشنبه مکروه نبود ولهذا ابو داؤد ترجمه کرده بباب النهی ان یخص یوم السبت بالصوم پس معارض نبود این حدیث باحدیث ام سلمه که گذشت کذا فی المواهب الله نیه اگر گفته شود که یهود که تعظیم این روز میکنند بدانست که او را عید گرفته اند ودر روزه داشتن خود مخالفت ایشان است نه تعظیم چنانکه در حدیث ام سلمه معلوم شده خواه منفرد باشد خواه منضم با روزه دیگر جواب میتوان گفت که در انفراد روزه درین روز چنانکه بوجهی مخالفت ایشانست بوجهی متضمن نوعی از تعظیم نیز هست پس ضم کند بوی روزهٔ دیگر تا توهم تعظیمی که از تخصیص افراد ناشی میشود مرتفع گردد یا آنکه در ضم روز یکشنبه مخالفت نصاری نیز ظاهر میگردد فلیفهم والله اعلم وعادت حضرت نبوی ﷺ نبود که دایم روزه دارد ونهی صیام دهر نهی میفرمود ودر حق صائم الدهر گفته لا صام ولا افطر یعنی آنکه همیشه روزه دارد روزه داشتن عادت وخوی او گردد ولذت روزه وریاضت وکسر نفس که روح این عبادت

است از وی فوت شود مقصود نفی فضیلت آن صیام است و بدانکه در نهی و انکار صیام دهر احادیث کثیره بطرق
متعدده در غایت کثرت و تعدد آمده که با وجود اطلاع بر آن اقدام بر این عمل دشوار نماید و اکثر این در
حدیث عبد الله بن عمرو بن العاص است که بغایت مولع بود بقیام لیل و صیام نهار چون خبر کثرت
و دوام صیام وی بحضرت ﷺ رسید او را بطلبید و زجر و منع کرد و فرمود چشم ترا بر تو حق است و نفس
ترا بر تو حق است و زوجهٔ ترا بر تو حق است هم روزه دار و هم افطار کن و هم قیام لیل کن و هم بخواب رو و
وی هرچند الحاح کرد در کثرت صوم قبول نیفتاد اول فرمود که ترا یکروزه بس است در هر ماهی گفت
یا رسول الله من زیادت بر آن طاقت دارم فرمود سه روزه در هر ماهی حکم صیام دهر دارد پس وی الحاح
نمود و طلب زیادت کرد و گفت من بیشتر از آن طاقت دارم پس آنحضرت ﷺ زیادت میکرد پنج و هفت و
نه و ده در هر ماهی و وی هنوز الحاح در زیادت میکرد و هر بار میگفت یا رسول الله یا رسول الله تا نهایت کار
بآن رسید که یکروز صوم دارد و یکروز افطار کند که صوم داود علیه السلام این است و زیادت بر آن قطعا قبول
نکرد و تجویز ننمود و فرمود هر که صوم دهر دارد و در روایتی صوم ابد دارد نه او را صوم است و نه افطار
و این را مکرر فرمود و آورده اند که عبد الله بن عمرو چون پیر شد میگفت ای کاش عمل برخصت
پیغمبر میکردم ﷺ و مختار نزد ائمه اربعه و آنچه ظاهر مذهب است همین است غایت تاویل و توجیه
اینست که ترمذی در جامع خود میگوید که قومی میگویند که صوم دهر بر تقدیری تحقق پذیرد که روز
عید فطر و عید اضحی و ایام تشریق نیز افطار نکند و هر که درین ایام افطار کند بیرون آید از حد کراهت و صوم
دهر نداشته باشد و میگویند که همچنین مرویست از مالک بن انس و اینقول شافعی است و احمد و اسحق
نیز مانند آن گفته اند انتهی و پوشیده نماند که نظر بسیاق احادیث وارده در نهی از صیام دهر ظاهر شود
که علت آن نه صیام ایام منهیه است بلکه سبب آن تجاوز و ابعاد از حد اعتدال و فوات حق نفس و اهل و عیال
و اعتیاد بصیام و فوات وجود مشقت و ریاضت است و مختار آنست که افضل الصیام صوم داود که یکروز
روزه دارد و یکروز افطار کند و گفته اند که این سخت تر و بر ریاضت نفس نزدیکتر است و سلوک طریقهٔ
اتباع و امتثال اطیب و ارفع است از همه و بالله التوفیق و عادت حضرت نبوی ﷺ آن بود که بسیاری از روزها
در خانه در آمدی و پرسیدی که هیچ خوردنی هست اگر گفتندی چیزی حاضر نیست اگرچه قدرت
احضار و تحصیل آن بوده باشد فرمودی که پس من روزه دارم و نیت روزه کردی این لفظ بصریح در
حدیث نیست ولیکن از ان مفهوم میگردد و در بعض اوقات نیت روزهٔ تطوع کرده بودی و روزه تمام
نکرده در میانه روز افطار کردی این هر دو جزو یک حدیث است که مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی از
عایشه رض روایت کرده اند که گفت در آمد بر ما ﷺ روزی و فرمود آیا چیزی هست یعنی از طعام نزد
شما گفتیم لا یا رسول الله نیست چیزی فرمود پس من اکنون صایم پس تر آمد روزی دیگر و پرسید آیا

هست چیزی از طعام نزد شما گفتیم یا رسول الله هدیه کرده شده است ما را حیس وحیس طعامی است که
مرکب از خرما و قروت و روغن میسازند فرمود بیار که امروز صبح بروزه کرده بودم پس بخورد آن را و از
روایتی دیگر معلوم میگردد که همان روز که چیزی نیافت و نیت روزه کرد بیرون رفت و باز آمد و پرسید
و این طعام حاضر آمده بود بخورد و در روایتی دیگر آخر حدیث این نیز آمده که عایشه رض میگوید گفتم
یا رسول الله در آمدی تو بر من و تو صایم بودی پس تر بخوردی حیس را فرمود هر که روزهٔ تطوع دارد
بمنزلهٔ مردی است که بیرون آورده صدقه از مال خود هرچه خواست از ان بداد و هرچه خواست
نگاه داشت و ترمذی و ابوداؤد از ام هانی آورده اند که گفت بودم من نشسته نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس
آورده شد چیزی از جنس نوشیدنی پس بنوشید آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ان و آنچه باقی ماند بمن داد پس
بنوشیدم و گفتم یا رسول الله من روزه دار بودم پس افطار کردم فرمود صایم متطوع امیر نفس خود است
و در روایتی امین نفس خود است اگر خواهد روزه دارد و اگر خواهد افطار کند و در روایتی آمده که ام هانی
بعد از نوشیدن گفت یا رسول الله گناهی کرده ام استغفار کن برای من فرمود چیست گفتم روزه دار بودم
پس افطار کردم فرمود روزهٔ قضا که آن را قضا میکردی گفتم لا یا رسول الله فرمود پس ضرر نمیکند ترا
اگر تطوع بود و ازین حدیث مستفاد میگردد که نیت روزهٔ نفل جایز است در نهار و از شب لازم نیست و
این در نفل باتفاق است میان امام ابوحنیفه و شافعی و احمد بشرط آنکه قبل الزوال بود و بر روایتی
از شافعی بعد از زوال نیز جائز است و قول اول از ایشان صحیح تر است و اما مالک شرط میکند نیت را از شب
در روزهٔ نفل و این حدیث را تاویل میکند با آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم اخبار کرد به نیتی که سابق داشت از
شب نه انشای نیت و این خلاف ظاهر است از سیاق حدیث و مقتضای کلمهٔ فاء در قول وی فانی صایم و در روایتی
که فانی اذن صایم خلاف ظاهر تر است کما لا یخفی و تمسک وی بحدیثی است که ترمذی در جامع خود از
حفصه آورده که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کسی که نیت نکند روزه را پیش از فجر پس نیست روزه
مر او را و گفت ترمذی این مخصوص است نزد اکثر بغیر تطوع اما در تطوع مباح است نیت بعد از صبح
و نزد امام ابوحنیفه روزهٔ رمضان و نذر معین نیز به نیت در نهار جائز است و شافعی و ائمهٔ دیگر را
درینجا خلاف است و متمسک ایشان این حدیث است که لا صیام لمن لم ینو باللیل و شیخ ابن الهمام گفته که
حدیث لا صیام لمن لم ینو باللیل بالفاظ مختلفه و طرق متعدده آمده و در رفع و وقف آن اختلاف است
و بعض طرق وی خالی از ضعفی نیز نیست انتهی و دلیل امام ابوحنیفه در هدایه حدیث شهادت اعرابی
است که در سنن اربعه از ابن عباس مرویست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود هر که خورده است باید که نخورد
در بقیهٔ روز و هر که نخورده است روزه دارد پس معلوم شد که نیت در روز درست است و حدیث
لا صیام لمن لم ینو باللیل محمول بود بر نفی فضیلت چنانکه از مثل این عبارت اراده این معنی آمده است و

لیکن شیخ ابن الهمام گفته که این روایت بوجهی که دلالت آورده است مشهور نیست چه او معروف
در بعضی طرق آن نیست که امر کرد که ندا کرده شود در مردم که روزه دارند و ظاهر اینست که شهادت
اعرابی در شب بود والله اعلم و گفته که طحاوی استدلال کرده بحدیثی که در صحیحین از سلمة بن
الاکوع آمده که در روز عاشورا فرمود تا ندا در دادند که هر که خورده است نخورد بقیهٔ روز و هر که
نخورده روزه دارد و عاشورا در آن وقت فرض بود بعد از آن منسوخ شد بصیام رمضان پس معلوم شد
که هر که معین است بر وی روزهٔ روزی معین و نیت نکرده آن را از شب کفایت میکند او را نیت در نهار
وفیه کلام طویل فی شرح ابن الهمام اما روزهٔ قضا و کفارت و نذر غیر معین واجب است نیت آن از شب
باتفاق و نیز مستفاد میشود که افطار روزهٔ نفل بیعذر جایز است و مذهب اکثر ائمه همین است و نزد امام
ابوحنیفه و اصحاب وی در یک روایت در روایتی جایز نیست مگر بعذر ضیافت و مانند آن زیرا که
این ابطال عمل است و ابطال عمل منهی عنه است لقوله تعالی * ولا تبطلوا اعمالکم * و در روایتی جایز است
زیرا که قضا خلف او ست فلا باس و در وجوب قضای صوم نفل نیز اختلاف است نزد شافعی و بعض ائمه
قضا واجب نیست مطلقا بحکم این احادیث که مذکور شد و نیز متطوع متبرع است و تبرع لازم نبود و نزد امام
احمد نیز واجب نیست و لفظ حدیث ام هانی نزد ایشان اینچنین است که آنحضرت ﷺ فرمود اگر این
روزهٔ تو قضای رمضانست قضا کن و روزهٔ دیگر بجای آن دار و اگر تطوع است اگر خواهی قضا کن و اگر خواهی
مکن و در روایتی از وی آمده که اگر شب نیت کرده و بر نفس خود واجب کردانیده و بعد از افطار کرده
واجب است قضا و اکثر اهل مذهب امام احمد این را بر ندب حمل کرده اند چنانچه ظاهر است از قول وی که
گفت واجب کردانیده بر نفس خود اگرچه تواند که مراد با یجاب بر نفس اینجا همان اجماع بر نیت و عزم
باشد و نزد امام ابوحنیفه و مالک در صوم نفل قضا واجب است مطلقا زیرا که آنچه ادا یافت و بوجود آمد
عمل است و قربت است پس صیانت آن از ابطال و مضی بر آن واجب بود و چون واجب شد صیانت و مضی
واجب شد قضا و نزد ما عبادات نفل خواه روزه باشد یا نماز بشروع لازم کردد چنانچه بنذر و چون لازم
شد به نقض آن قضا او واجب بود و موطا و ترمذی و ابوداود از عایشه رض حدیثی آورده اند که گفت
بودم من و حفصه رض روزه دار پس پیش آمد ما را طعامی که خوش آمد ما را و خوردیم از آن
پاره پس درآمد رسول خدا ﷺ و پیشی کرد از من حفصه و مبادرت کرد بکلام و سوال
و بود وی دختر پدر خود یعنی عمر بن الخطاب رض که از همه پیشی و مبادرت میکرد در کلام
و طلب خیر و سوال از علم وی نیز بشیمهٔ مرضیهٔ پدر خود پیشی کرد و از حضرت پرسید یا رسول الله
ما روزه دار بودیم و طعامی که اشتهای آن داشتیم پیش آمد و از آن خوردیم فرمود قضا کنید روزهٔ دیگر
بجای آن و این حدیث نزد ترمذی بطرق متعدده ثابت شده و میگویند قومی از اهل علم از صحابه و غیرهم

باین حدیث رفته ومذهب مالک نیز همین است وحدیث عایشه رض از وجوب قضا وعدم آن ساکت است و در صحت حدیث ام هانی مقال است کذا قالوا وآنحضرت صلی الله علیه وسلم میفرمود من نزل علی قوم کسی که فرود آید بر قومی فلا یصوم من تطوعا پس باید که نگاه ندارد روزهٔ نفل را الا باذنهم مگر باذن آن قوم شاید که او را ضیافتی و فکر طعامی کنند وبر روزه داشتن وی راضی نباشند واگر موقوف استرضا واستمزاج ایشان باشد بهتر است و اگر او را بضیافت طلبیدند خود البته روزه ندارد واگر داشته باشد بشکند که ضیافت عذر است امام راسناد این حدیث طعن کرده اند ترمذی این حدیث را از هشام بن عروه از پدرش از عایشه رض روایت کرده وگفته این حدیث منکر است نمی شناسم هیچ یکی از ثقات را که روایت کرده باشد این حدیث را از هشام بن عروه از پدرش از عایشه رض ودر نهی از صیام امرأة بی اذن زوج نیز در صحیحین حدیث آمده ودر روایت ترمذی وابی داؤد آمده من غیر رمضان وکراهت داشتی که کسی روز جمعه را تخصیص کند بروزه ومیفرمود که این روز عید شما است ودر روز عید روزه مدارید مگر که پیش از آن یا پس از آن یک روز روزه دارید آنگاه مکروه نبود وشرح این در باب روز جمعه بیان کرده شد مالک آنکه در مواهب لدنیه از امام نووی نقل میکنند که گفت مالک در موطا گفته نشنیدم هیچ یکی از اهل علم و فقه را وکسی را که اقتدا کرده شود بوی که نهی میکرد از صیام یوم جمعه وصیام وی حسن است و بتحقیق دیدم بعضی از اهل علم را که روزه میداشت روز جمعه وتحری مینمود آن را وگفت نووی این سخن که مالک گفت موافق رای خود گفت و رای غیر وی خلاف رای اوست وسنت مقدم است بر رای وی و رای غیر وی وبتحقیق ثابت شده است در سنت نهی از روزهٔ جمعه پس متعین ومتحتم باشد قایل شدن بآن ومالک معذور است چون نرسید بوی حدیث وداؤدی که از اصحاب مالک است گفته است نرسیده مالک را این حدیث واگر میرسید مخالفت نمیکرد آن را * تنبیه * بدانکه صیام مسنون از آنچه مصنف ذکر نکرده ودر احادیث صحیحه ورود یافته یکی صیام ایام بیض است که مشهور است وآن سه روز است سیزدهم وچهاردهم وپانزدهم وآنحضرت صلی الله علیه وسلم آن را حکم صیام دهر داده وتاکید تمام فرموده است تا آنکه در سفر وحضر آن را ترک نمیکرد رواه النسائي عن ابن عباس وامت را نیز بدان امر میکرد ودر حدیث ابی داؤد ونسائی از عبد الملک بن ملحان از پدرش آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم امر میکرد ما را بصیام لیالی بیض سیزده وچهارده وپانزده وترمذی ونسائی از ابی ذر غفاری رض آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود یا ابا ذر چون خواهی که از هر ماه سه روزه داری پس بدار سیزدهم وچهاردهم وپانزدهم واگر سه روزه در ماهی بدارد در هر ماه روز که باشد ثواب صیام دهر بران مترتب گردد ولیکن صوم این سه روز افضل است واکمل ودر اکثر احادیث وقوع یافته ودر بعض احادیث مطلق نیز ذکر یافته چنانچه در حدیث عبد الله بن عمرو بن العاص گذشت که سه روزه در هر ماهی حکم صیام دهر دارد واز فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز مطلق نقل آمده چنانکه مسلم آورده

که معاذه عدویه از عایشه رض پرسید آیا بود رسول خدا ﷺ که روزه میداشت سه روز از هر ماه گفت
نعم پس پرسید از کدام ایام شهر میداشت گفت باک نداشت از هر کدام ایام که داشتی و گفته اند که عدم
مواظبت بر ایام معین از انحضرت ﷺ بجهت آن بود تا وجوب تعیین گمان برده نشود و روایت کرده اند
اصحاب سنن و تصحیح کرده آن را ابن خزیمه از حدیث ابن مسعود که بود آنحضرت ﷺ که روزه میداشت
سه روز از غره هر ماه و مختار جماعه که حسن بصری از ایشان است ایمست و سعی از [illegible]
کرده که مستحب است نیز صیام ایام سود جمع اسود مقابل ایام بیض و آن بیست و هفتم و دو روز بعد از
وی و ایام بیض راجح است بجهت وقوع آن در اکثر احادیث صحیحه و بجهت آنکه میانه شهر است و خیر الامور
اوساطها و زمانه در ان ایام نورانیتی و روشنائی خاص دارد که در ایام دیگر نیست و نیز خسوف قمر در اغلب
درین ایام شود و ما مأموریم بمزید عبادت و طاعت و فعل خیرات در حال خسوف و بعض ترجیح ایام اول
ماه کرده اند با آنکه معلوم نیست که چه چیز از موانع عارض شود و فی التاخیر آفات و گویند مختار نخعی
این بود و نزد جماعه اول ماه و دهم و بیستم و این منقول است از ابی الدرداء رض و گویند که روزه مالک
ابن انس این بود و نزد بعض اول کل عشر که اول و یازدهم و بیست و یکم بود و این منقول است
از ابن شعبان مالکی و نزد بعضی از دوازده تا چهارده و نزد بعضی از اول شنبه که در ماه آید
و در ماه دیگر از اول سه شنبه و در ماه دیگر از جمعه و هکذا و این منقول است از عایشه رض و نزد بعض
از اول پنجشنبه که در ماه آید و در ماه دیگر از اول دوشنبه و نزد بعض از اول دوشنبه که در ماه آید و از
اول پنجشنبه که در ماه دیگر آید زیراکه در روز دوشنبه و پنجشنبه روزه داشتن از انحضرت ﷺ
ثابت شده پس ابتدا کردن از ان افضل باشد و نزد بعض سه روز لا علی التعیین و بالجمله سه روزه در هر
ماه در حکم صیام دهر واقع شده و این طرق همه مروی و ماثور گشته و هر کسی بمقتضای خبری و اثری
که در خصوصیات آن یافته و در خصوص آن اولویتی اثبات نموده ترجیح کرده است ولیکن اشهر و اظهر
اقوال در صیام ثلثه ایام ایام بیض است و اکثر علما بر آنند و در خصوص آن احادیث صحیحه کثیره
ورود یافته است و بالله التوفیق و در صیام عشر ذی الحجه و استحباب آن نیز فضیلت واقع شده و شک
نیست که مراد بآن نه روز خواهد بود چه روز عید روزه حرام است و ابو داؤد و نسائی از بعض ازواج
مطهره رض آورده که گفت بود رسول خدا ﷺ که روزه میداشت نه روز ذی الحجه و یوم عاشورا و سه
روز از هر ماه از اول دوشنبه که در هر ماه می آید و از اول پنجشنبه و در روایتی دیگر آمده روزه
میداشت عشر را یعنی عشر ذی الحجه و سه روز از هر ماه و آنکه مسلم و ترمذی و ابی داؤد از
عایشه رض آورده که گفت ندیدم من آنحضرت را ﷺ که روزه میداشت دهه ذی الحجه
[illegible] بلدان ندارد چه عایشه نه نفی رویت خود کرده نه نفی صوم شاید که داشته باشد و

عایشه رض آن را نفی میکند و نفی ایشان محمول بر آنست که از آن ایام عشره که عایشه رض بر احوال شریف مطلع
و واقف بود آنحضرت ﷺ را مانعی از صوم باشد از مرض و سفر و مانند آن و تواند که مراد نفی صوم تمام
عشره باشد که عرفه از آن خارج بود و حال صوم یوم عرفه معلوم شد که در وی افطار نیز بود والله اعلم
و از آنکه فضل مطلق عمل صالح در عشرهٔ ذی الحجه ورود یافته است فضل صوم نیز لازم آید و در صحیح
بخاری ثابت شده که آنحضرت فرمود ﷺ نیست هیچ ایام که عمل صالح در آن فاضلتر بود از عمل کردن
درین ایام یعنی در عشرهٔ اول از ذی الحجه و در صحیح ابی عوانه و صحیح ابن حبان از جابر رض آمده که
هیچ ایام فاضلتر از ایام عشرهٔ ذی الحجه نبود و گفته اند که اگر یکی نذر کند صیام افضل ایام سنه را منصرف
گردد باین ایام و اگر نذر روزی از ایام کند بعرفه و اگر روزی از روزهای هفته مراد دارد روز جمعه
باشد و وجه در افضلیت ایام این عشره است که درین ایام اقسام امهات عبادات از صلوة و صیام و صدقه
و حج اجتماع پذیر است نه در غیر آن اما در باب حج ظاهر است و در غیر ایشان نیز چون ذوات این ایام
این حیثیت دارند لابد فضیلتی مر آنها را ثابت بود و تحقیق آنست که روزهای عشرهٔ ذی الحجه فاضلتر
است از جهت وجود روز عرفه و نحر در آن و شبها فی عشرهٔ اخیرهٔ رمضان از جهت وجود لیلة القدر در آن
پس از روزها این فاضلتر است و از شبها آن و هذا هو القول الفصل و علیه التعویل و در صیام شهر محرم نیز
فضیلتی واقع شده و از ایام هفته دوشنبه و پنجشنبه را احادیث بسیار در آن واقع شده و در بعض احادیث
آمده که اعمال بندگان بحضرت رب العالمین جل جلاله درین روز یعنی روز دوشنبه عرض کرده
میشود پس دوست میدارم که عرض کرده شود اعمال من و من صایم باشم و مسلم از ابی قتاده آورده که
پرسیده شد از حضرت رسول ﷺ از روز دوشنبه فرمود درین روز متولد شده ام و درین روز مبعوث شده ام و
نسائی از اسامة بن زید آورده که گفت یا رسول الله من می بینم ترا که گاهی چندان روزه میداری که
گویا افطار نخواهی کرد و گاه چندان افطار میکنی که گویا روزه نخواهی داشت مگر دو روز که اگر در ایام
صیام تو در آیند ضمن آن روزه میداری و الا جدا میداری در آن فرمود کدام دو روز اند انها گفتم
روز دوشنبه و پنجشنبه فرمود این دو روز روزهائی اند که عرض کرده میشود در انها اعمال برب العالمین
پس دوست میدارم که عرض کرده شود عمل من و من صایم باشم والله الموفق * فصل * در بیان اعتکاف
اعتکاف در لغت بمعنی حبس و مکث و لزوم و اقبال بر شیء آمده و در شرع مکث در مسجد و لزوم آن بر وجه
مخصوص و آن در ظاهر مذهب حنفیه سنت موکده است از جهت مواظبت رسول خدا ﷺ بر وی تا زمان
وفات چنانچه در صحیحین از حدیث عایشه رض آمده از زهری گفته عجب از مردم که اعتکاف را ترک کرده اند
و حال آنکه آنحضرت ﷺ عبادات دیگر از نوافل گاهی میکرد و گاهی نمیکرد بخلاف اعتکاف که هرگز
آن را ترک نکرده و لیکن واجب نگشت بجهت آنکه داب آنحضرت ﷺ در واجب آن بود که با وجود

مواظبت امر بفعل و انکار بر ترک آن نکرده و اعتکاف را اینچنین کرد بلکه گفت من احب منکم ان یعتکف
فلیعتکف کما جاء فی الصحیحین فرمود هر که خوش دارد که اعتکاف کند گو بکند وحق آنست که ترک اعتکاف
از آن حضرت ﷺ در بعضی از رمضانات نیز به ثبوت پیوسته چنانچه معلوم کرده و بعض گفته اند
که مستحب است استحباب متأکد و صواب آنست که برسه قسم است واجب و آن اعتکاف منذور است و سنت
در عشر اخیر رمضان و مستحب در غیر آن واتفاق دارند علما بر اشتراط مسجد در اعتکاف مگر محمد بن عمر
بن لبابة مالکی که جائز داشته است آن را در هر مکان و روا داشته اند حنفیه زنان را در مسجد خانه
نه در مسجد جماعت و مراد بمسجد خانه مکانی است که در خانه برای نماز جدا ساخته اند و آن را حکم
مسجد داده اند و قول قدیم از شافعی نیز همین است و از بعض حنفیه نقل کرده اند که اعتکاف مرأة
در مسجد با زوج خود درست است و باین قائل است امام احمد و اذن آنحضرت ﷺ ازواج مطهره را
باعتکاف در مسجد دلالت دارد بران ولیکن منع بجهت مصلحتی بود چنانکه بیاید باز امام ابوحنیفه
و امام احمد مخصوص داشته اند اعتکاف مرد را بمسجدی که اقامت کرده میشود در وی صلوات خمس
تا اعتکاف سبب ترک جماعت نگردد و باعث خروج از اعتکاف هر روز پنج وقت با امکان احتراز از آن نشود
و در شرح ابن الهمام گفته که بعض گفته اند که مراد غیر مسجد جامع است و در مسجد جامع جائز است
اگرچه گذارده نشود در وی صلوات خمس و در روایتی از ابی یوسف آمده که اعتکاف واجب جائز نیست
در غیر مسجد جماعت و نفل جائز است و امام مالک شرط کرده مسجد جامع را و قولی از شافعی نیز همچنین
آمده و در حاوی گفته که جامع اولی است و نزد جمهور جائز است در هر مسجد و آنکه بعض مخصوص بمساجد
ثلثه که مسجد مکه و مدینه و بیت المقدس است و بعض بمسجد مکه و مدینه و بعض بمسجد مدینه
داشته اند این اقوال معتبر نیست چه تمامه علمای امت در بلاد اسلام در مساجد خود ها اعتکاف
مینموده اند و هیچ یکی را بر ایشان انکاری نبود نعم اعتکاف را در این مساجد فضلی و شرفی خواهد بود که مساجد
دیگر را نیست و دیگر اکثر مدت اعتکاف را حدی معین نبود تمام عمر اگر نیت کند جائز است اختلاف در اقل
مدت است نزد بعض یکساعت بس است و لهذا گفته اند که هر گاه که در مسجد در آید باید که نیت اعتکاف
کند تا ثواب اعتکاف نیز یافته باشد و نزد این قایل قعود نیز شرط نیست و صحیح آنست که عبور معتبر
نیست و نزد بعض یکروز و مختار در مذهب حنفیه اینست و گفته اند که این اختلاف فرع اختلاف در
اشتراط صوم است آنکه صوم شرط نکند جائز دارد یکساعت نیز و آنکه شرط صوم کند اقل آن را یوم دارد و تحقیق
آنست که با وجود اشتراط صوم جواز آن در کمتر از یوم نیز گنجایش دارد یعنی روزه دار اگر یک ساعت
نشیند اعتکاف بود و ثمرهٔ اشتراط صوم آنست که اگر نیت اعتکاف شب کند جائز نبود که آن محل صوم
نیست و مصنف در مقام تائید و تصریح اشتراط صوم آمده در توطیه و تمهید آن میگوید چون اعتکاف

سبب جمعیت خاطر وانقطاع از غیر حق واقبال بعبادت است وموجب دوری از خلق وواسطهٔ زوال
اسباب تفرقه وهموم اغیار واین مقاصد در حالت روزه بجهت عدم اشتغال بطعام وتهیهٔ اسباب
آن وحصول صفای باطن خصوصاً در آخر رمضان اکمل وافضل است لاجرم تشریع اعتکاف در
افضل ایام صیام فرمود که آن ده روز اخیر است از ماه رمضان ومروی نیست که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بی روزه معتکف شده در وقتی وعایشه رض چنانچه روایت کرده ازوی ابوداؤد می‌گفت
لا اعتکاف الا بصوم واین جزو حدیث است وتمام حدیث این است که عایشه گفت رض سنت بر معتکف
اینست که عیادت نکند مریض را وحاضر نشود جنازه را ومس نکند یعنی مجامعت نکند امرأة را ومباشرت
نکند او را وبیرون نیاید مگر چیزی را که چاره نیست از ان ولا اعتکاف الا بصوم ولا اعتکاف الا فی مسجد جامع
ومراد از جامع نزد غیر امام مالک مسجدی است که در وی نماز پنجگانه بجماعت اقامت می‌یابد وامام
ابوحنیفه ومالک قایل اند باشتراط صوم وحجت ایشان این حدیث است ومواظبت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بران ولیکن اشتراط صوم مر اعتکاف واجب را باتفاق روایات است واعتکاف نفل را در روایت حسن
از ابی حنیفه ونزد امام شافعی صوم شرط نیست مگر بالتزام ونذر واز امام احمد دو روایت است مشهور
عدم اشتراط مگر بنذر واستدلال ایشان بحدیث عمر است رض که بخاری ومسلم آورده اند که بحضرت
صلی الله علیه وسلم عرض کرد که من در جاهلیت نذر کرده بودم که یکشب در مسجد حرام اعتکاف بکنم حالا حکم چیست
فرمود وفا کن بنذر خود واگر صوم شرط بودی در اعتکاف امر بوفای این نذر نکردی ودرین استدلال
نظر است زیرا که در روایت صحیح آمده که گفت عمر رض نذر کرده بودم که اعتکاف کنم روزی ودر حدیث
ابی داؤد ونسائی آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که اعتکاف کن وروزه دار وجمع میان این دو روایت
آنست که مراد لیله با یوم یا یوم با لیله است غایت آنکه در بعض روایات سکوت کرده از ذکر صوم ونیز
استدلال کرده شافعی بحدیثی که دارقطنی وحاکم وبیهقی از ابن عباس رض آورده اند که گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم نیست بر معتکف صیام مگر آنکه لازم کند بر نفس خود وبعض از حفاظ گفته اند که در اسناد این حدیث
عبدالله بن محمد رملی است ووی مجهول است وبا وجود آن که صحیح آنست که این حدیث موقوف است
بر ابن عباس ومذهب اوست نه مرفوع به پیغمبر صلی الله علیه وسلم خالی نیست از معارض زیرا که بیهقی از ابن عمر
وابن عباس روایت کرده که گفته اند المعتکف یصوم ونیز عبدالرزاق از ابن عباس آورده که گفت
هر که اعتکاف کند لازم است بروی صوم ولیکن معارضه مدفوعست از ابن عباس بآنکه مراد از قول
او که گفته است مگر آنکه لازم کند بر نفس خود یعنی لازم کند اعتکاف را بر خود پس مذهب وی اشتراط
صوم است در اعتکاف منذور ونقل حدیث عبدالرزاق نیز مخصوص باشد بدان وبالجمله روایات
متعاضد است در اشتراط صوم مطلقا خواه اعتکاف واجب بود یا نفل واین روایت حسن است از ابی حنیفه

ودر روایت اصل وآن قول محمد است اقل اعتکاف ساعتی است پس بی‌صوم بود وبعض علما اشتراط صوم
در اعتکاف نفل ظاهر روایت از امام ابو حنیفه کرده اند واین را متمسک در سنت پیدا نمیشود مگر روایت
اعتکاف در عشر اول از شوال که ظاهر است در ابتدا از روز اول شوال که روز فطر است کل اقال الشیخ
ابن الهمام ودر مواهب لدنیه همین روایت را دلیل آورده اند بر مذهب شافعی که صوم شرط نیست
مگر بالتزام ونذر ولیکن روایت عشر اخیر یا مطلق عشر از شوال نیز آمده است والله اعلم ودر جمع رمضانات
اعتکاف میفرمود در عشر اخیر مگر دریک عشر رمضان که اعتکاف از وی فوت شد ودر ماه شوال قضا
فرمود در جامع الاصول از بخاری ومسلم وموطا وابی داؤد ونسائی بالفاظ مختلفه آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
اعتکاف میکرد در هر رمضان وچون نماز صبح میگذارد می درآمد در انجا که اعتکاف میکرد ویکباری اذن
طلبید از وی عایشه رض که اعتکاف نشیند پس اذن داد او را وزد عایشه رض خیمه را در مسجد پس حفصه
شنید که عایشه رض برای اعتکاف خیمه در مسجد زد وی نیز اذن طلبید وخیمه زد زینب شنید وی نیز
خیمه زد چون از نماز بامداد برگشت نگاه کرد چهار خیمه دید در مسجد زده یکی خیمه حضرت صلی الله علیه وسلم بود
که پیش از همه زده بود ند ودر روایتی خیمه ها دید در مسجد زده پرسید که این چیست گفتند که
این خیمه های عایشه وحفصه وزینب رض است که میخواهند معتکف شوند فرمود چه برین داشت ایشان را آیا
نیکی خواسته اند ازین ودر روایتی مگر ر فرمود این کلمه را وفرمود بردارید این خیمه ها را وخیمهٔ خود را نیز فرمود
که بردارند پس دران ماه باعتکاف نه نشست تا آنکه به نشست در عشر از شوال ودر روایتی عشر اخیر ودر روایتی
عشر اول وچون اعتکاف مطلق عشر از شوال متیقن بود مصنف همان را نقل کرد ویکی از فضایل وخصایص سنت
اعتکاف اینست که بر تقدیر فوت آن را قضا کرد با آنکه قضای سنن ونوافل معهود نیست وبعضی ازین حدیث
استفاده کرده که قضای سنن ونوافل مرغوب ومستحسن است وآنحضرت صلی الله علیه وسلم یکبار در عشر اول از رمضان
اعتکاف فرمود ویکبار در عشر اوسط ویکبار در عشر اخر وچون معلوم شد در ان عشر که شب قدر درین
عشر یعنی عشر اخیر است دیگر برا اعتکاف این عشر مواظبت نمود تا آخر حال وباقی عمر در جامع الاصول
از ابی سعید خدری بروایت بخاری ومسلم این حدیث را آورده ودر وی ذکر اعتکاف عشر اوسط کرده نه
عشر اول ولیکن در صحیح مسلم از ابی سعید خدری رض آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اعتکاف فرمود عشر
اول از رمضان پستر اعتکاف فرمود عشر اوسط در قبهٔ ترکیه پستر بیرون آورد سر مبارک خود را از قبه
وفرمود من اعتکاف کردم عشر اول را وطلب کردم این شب را یعنی شب قدر را پستر اعتکاف کردم عشر اوسط
را پس آمد بر من فرشته وفرمود آن شب در عشر اواخر است پس هر که اعتکاف کرده بود با من باید که
اعتکاف کند در عشر اواخر وفرمود نموده شد مرا این شب یعنی در منام پستر فراموش گردانیده شد مرا و
به تحقیق دیدم خود را که سجده میکنم در آب وگل در صباح آن شب پس طلب کنید آن شب را در عشر اواخر

وطلب کنید او را در هر وتر از عشره یعنی بیست و یکم و بیست و سوم و بیست و پنجم و بیست و هفتم و بیست و نهم
راوی میگوید پس بارید در آن شب باران و سقف مسجد نبوی از شاخهای خرما بود پس بچکید و دیدند و
چشم من رسول الله را ﷺ و بر جبهه مبارک و در روایتی بر بینی او اثر آب و گل بود و در روایت بخاری و مسلم آمده
که تر بود روی مبارک او با آب و گل در صبیحه بیست و یکم و صاحب مشکوة میگوید که در روایت عبد الله ابن انیس
شب بیست و سوم آمده و چون اعتکاف خواستی نماز صبح بگذاردی و در معتکف در آمدی و معتکف خیمه
بود که در مسجد نصب میکردند و در آنجا خلوت میکرد این حدیث را در مشکوة از ابی داؤد و ابن ماجه
از حدیث عایشه رض آورده و در صحیحین نیز هست در اخل حدیث طویل که در باب ضرب قباب ازواج مطهره
و بر داشتن آنها و ترک آنحضرت ﷺ اعتکاف در آن رمضان مذکور شد و بالجمله در وقت در آمدن
بمعتکف علما را اختلاف است اوزاعی و ثوری و لیث بروایتی گویند که وقت در آمدن بعد از نماز
صبح است از تاریخ بیست و یکم و احتجاج ایشان باین حدیث است و ائمه مذاهب اربعه و طایفه غیر ایشان نیز
میگویند که وقت در آمدن پیش از غروب آفتاب است چون اراده اعتکاف ماه یا عشره کند و ترمذی قول
احمد با طایفه اول ذکر کرده و میگویند که معنی این حدیث آنست که در آمدن بمعتکف و انقطاع و خلوت
گرفتن در وی بعد از نماز بامداد بود نه آنکه وقت ابتدای اعتکاف و در آمدن بمسجد به نیت آن
درین وقت بود بلکه آن پیش از مغرب بود و شب لبث در مسجد میفرمود چون نماز صبح میگذارد در خلوت
میرفت و در خیمه که برای وی میزدند میدر آمد و درین معنی وارد شد است حدیث صحیح که چون
نماز صبح کرد بگرفت حجره از حصیر کذا قال الطیبی و شک نیست که این تاویل از ظاهر لفظ حدیث که
در وی واقع شده است که چون میخواست که اعتکاف کند میگذارد نماز فجر و میدر آمد در معتکف خالی
از بُعدی نیست ولیکن چون در اکثر احادیث عشر اواخر واقع شده بلفظ مذکر مراد بدان لیالی خواهد
بود و عشر لیالی جز در صورت اعتکاف در شب بیست و یکم احتمال نپذیرد و بدر آمدن در وقت صبح
یا هشت شب بود یا نه کما لا یخفی و نیز اول محتملات وجود شب قدر شب بیست و یکم است و عمده مصالح
در اعتکاف ادراک شب قدر است پس باید که ابتدای اعتکاف ازین شب بود و آنحضرت ﷺ در خانه
خود نیامدی الا برای قضای حاجت در حدیث بخاری حاجت مطلق آمده و در بعضی از روایات
مقید ساخته اند بحاجت انسان چنانچه در کتب ستة از عایشه رض آمده که چون باعتکاف می نشست
آنحضرت ﷺ نزدیک میکرد سر مبارک خود را بمن پس شانه میکردم و در نمی آمد در خانه مگر برای
حاجت انسان و سابقاً حدیث عایشه رض از ابی داؤد گذشت که مشتمل است بر تفصیل آنچه نکند معتکف
در حالت اعتکاف و تفسیر کرده اند حاجت انسانی را به بول و غایط و غسل جنابت و طهارت نیز در حکم آنست
و عبارت هدایه که گفته است مکث نکند بعد فراغ از طهارت بدان مشعر است و نزد بعض طعام و شراب

اگر کسی نذر اعتکاف داشته باشد که برای وی بیمار را نیز در حکم آنست و خروج بجمعه نزد کسی که اعتکاف در جامع
شرط نمیکند نیز داخل حاجت است چه وی اهم حوایج دینیه است زیراکه چون ثابت شد جواز اعتکاف
در غیر مسجد جامع برآمدن برای جمعه لازم آید و اگر توقفی در مسجد جامع رود ضرر ندارد اما بی
ضرورت توقف نکند و باید که در مشی بوقار بود نه شتابی کند و نه بسستی و احادیث در عیادت مریض
و شهود جنازه مختلف آمده و بعض جواز را حمل بر اعتکاف نفل و عدم جواز را بر غیر آن حمل کرده اند
و نزد امام ابوحنیفه اگر یکساعت بیعذر برآید اعتکاف فاسد گردد و در ذخیره گفته که این در اعتکاف
واجب است که نذر کرده نه در اعتکاف نفل و نزد صاحبین مفسد نیست مگر آنکه زیاده بر نصف نهار بود
وگاهی سر مبارک از مسجد در حجرهٔ عایشه رض فراز کردی تا شانه کردی و بشستی اگرچه حایض بودی چنانکه
در کتب ستة می آرد که گفت عایشه رض بود پیغمبر خدا ﷺ که مائل میکرد انید بسوی من سر خود را
و او در مسجد بود پس شانه میکردم و در حدیث دیگر آمده که می شستم سر مبارک او را اگر هم در مسجد
در ظرفی بشوید چنانکه ملوث نشود مسجد لا باس به و اگر محتلم گردد فاسد نکردد اعتکاف و اگر ممکن
باشد اغتسال در مسجد بی تلویث هم در مسجد کند و الا بیرون آید کذا فی شرح ابن الهمام و در
حالت اعتکاف از امهات مؤمنین هر که خواستی بزیارت پیغمبر ﷺ آمدی و چون بوقت رفتن برخاستی
آنحضرت ﷺ نیز برخاستی و او را معانقه کردی و بوسه دادی حدیث تقبیل و معانقه یافته نمیشود
جز آنکه در جامع الاصول از بخاری و مسلم و ابوداؤد از امام علی زین العابدین سلام الله علیه و علی آبائه
الکرام آورده که خبر داد او را صفیه که از ازواج مطهره است که آنحضرت ﷺ معتکف بود و وی بزیارت
شریف در مسجد رفت و ساعتی با آنحضرت ﷺ در سخن بود پس برخاست تا بخانه بازگردد آنحضرت
ﷺ نیز باوی بایستاد تا بازگردانید و برسانید او را بخانه اش چون بر در مسجد رسید نزد یک باب
ام سلمه دو مرد از انصار از آنجا میگذشتند چون حضرت ﷺ را با صفیه ایستاده دیدند زود ترک شدند
آنحضرت ﷺ با ایشان گفت این صفیه است زوجهٔ من تا بخاطر شما وسواس نرود که این زن کیست
که با حضرت ﷺ ایستاده است ایشان گفتند سبحان الله یا رسول الله این چه سخن است و گران آمد
بر ایشان این احتمال و سواس است فرمود که سرایت میکند شیطان در وجود بنی آدم چنانچه خون در رگها
ترسیدم که در دل شما بدی راه یابد یعنی بسبب آن خاطر در ورطهٔ کفر نیفتید و هلاک نشوید
و در روایتی آمده که ازواج دیگر نیز بودند و همه رفتند بصفیه گفت شتابی مکن ترا من میرسانم
بخانهٔ تو و خانهٔ او در دار اسامه بود و در این حدیث در هیچ طریق که دیده شد ذکر تقبیل و معانقه نیست
مگر مصنف آن را یافته باشد والله اعلم و در حدیث صفیه این لفظ واقع شده است که قام النبی ﷺ معها
یقلبها و او را جمیع شراح بفتح یا و سکون قاف و نقل بر لام بر باز قلب تصحیح کرده اند یعنی برخاست

تابکرد اندا ورا بخانهٔ وی چنانچه در ترجمهٔ حدیث کفتیم این لفظ مصنف را مکر بقلب به تقدیم با بر لام
در نظر آمده و یقبلها خواندند و چون تقبیل متوهم شد معانقه نیز با وی ضم کرد ومثل این اوهام رواة
حدیث را واقع شده است والله اعلم و مدهبا ئمه اینست که وطی مفسد اعتکاف است ودواعی آن از
قبله ولمس ومباشرت اکر مقرون بانزال است نیز مبطل است وبی انزال مبطل نه ولیکن با وجود آن حرام
است در شب و روز واین تقبیل ومعانقه که مصنف ذکر میکند از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در شب بود چنانچه میکوید
واین جمله در شب بودی و در مدت اعتکاف مباشرت نکردی مراد بمباشرت تماس بدن زن ومرد
است بی حجاب وچون اعتکاف خواستی در معتکف وی سریری بنهادندی وبران فراش فرش کردندی
چنانچه صاحب مشکوة از ابن ماجه حدیث ابن عمر رض آورده که چون اعتکاف میکرد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم انداخته میشد برای وی فراش ونهاده میشد برای وی سریر وی در پس اسطوانهٔ توبه
واسطوانهٔ توبه نام ستونی است در مسجد شریف اضافت کرده شد آن را بتوبه از جهت آنکه توبه
کرده شد نزد وی ابی لبابهٔ انصاری وقصهٔ وی مشهور است وچون برای وضو ومقدمات
آن که قضای حاجت انسانی است در خانه در آمدی بکسی مشغول نشدی ونشستی وخاست
نکردی بلکه اکر یکی از اهل خانه بیمار بودی نزد وی توقف نکردی هم در کذار از حال
وی پرسیدی در صحیح بخاری ومسلم از عایشه رض آمده که کفت بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که در نمی آمد خانه
را مکر برای حاجتی چون میبود معتکف ودر روایتی در نمی آمد مکر از جهت حاجت انسان ودر روایت
ابی داؤد وترمذی وموطا نیز همچنین آمده ودر روایت ابی داؤد آمده که کفت عایشه رض بود رسول خدا
صلی الله علیه وسلم که میکذشت بمریض ووی معتکف بود ونمی ایستاد به پرسش بر سر وی ودر کذار میپرسید ودر
صحیح بخاری ومسلم وموطا از فعل عایشه رض نیز همچنین روایت کرده و بعضی از شراح مشکوة کفته اند که
حسن ونخعی کفته اند که جائز است مر معتکف را برآمدن بعیادت مریض ونماز جنازه نزد ائمهٔ اربعه
وقتی که بیرون آید برای قضای حاجت واتفاق افتد او را عیادت مریض ونماز جنازه ومنحرف از طریق
نکردد واکثر از قدر نماز ننماید باطل نمیشود اعتکاف واکر اینچنین نبود باطل کردد انتهی ودر هر سال
ده روز معتکف شدی ودر آخر این سال بیست روز معتکف شد چنانچه بخاری وابوداؤد وابن ماجه از
ابی هریره آورده که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که اعتکاف میکرد در رمضان ده روز ودر سالی که قبض کرده
شد اعتکاف کرد بیست روز ودر جامع الاصول حدیث ترمذی از ابی هریره وحدیث ابی داؤد از ابی بن
کعب آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اعتکاف میکرد عشر اواخر از رمضان پس اعتکاف نکرد در یکسال ودر سال
آینده در عشر نشست وصاحب مشکوة نیز موافق جامع الاصول آورده وهر سال یکبار قرآن را بر جبرئیل عرض
کردی ومدراست نمودی وباهم بنوبت چنانچه عادت حفاظ است که باهم بخوانند وی ودر آن سال آخر

دو بار عرض کرد رواه البخاری و مسلم و لیکن از بعض روایات عرض ﷺ بر جبرئیل علیه السلام معلوم
کرده و از بعض عرض جبرئیل بر وی مفهوم شود شاید که در اینجا از عرض نزول مراد باشد یا چون بطریق
مدارست بود نسبت عرض بهر دو جانب درست آید والله اعلم * تنبیه * در شب قدر روایات متعدده
و اقوال مختلفه بسیار آمده و در فتح الباری زیادت بر چهل قول نقل کرده و اکثر احادیث در رمضان
خصوصا در اوتار عشره اواخر رمضان آمده لا سیما در شب بیست و هفتم و بقولی آن شب دائر است در تمام
سال و منتقل و متحول گردد و این قول را در فتح الباری مشهور از ابی حنیفه داشته و گفته که قاضیخان
و ابوبکر رازی که از علمای حنفیه اند حکایت کرده و گفته اند که روایت کرده شده است مثل این از
ابن مسعود و ابن عباس و عکرمه و غیر ایشان انتهی و در شرح ابن الهمام گفته که روایت است از ابی حنیفه
که شب قدر در رمضان است ولیکن دریافته نمیشود که کدام شب است گاهی پیشتر آید و گاهی پستر رود
و نزد صاحبیه نیز همچنین است لیکن معین است پیشتر و پستر نمیشود و در فتاوای قاضیخان گفته که
روایت مشهور از ابی حنیفه آنست که شب قدر میگردد در سال و میباشد در رمضان و در غیر آن و جواب
داده است ابوحنیفه از ادله که دلالت دارند بر بودن او در عشر اخیر بآنکه مراد در ان رمضانی است
که آنحضرت ﷺ شب قدر در ان طلبیده و سیاق احادیث دلالت میکند نزد کسی که تأویل کند طرق
احادیث و الفاظ آن را بر این معنی انتهی و این قول اقرب است بجمع و تطبیق اقوال والله اعلم و آنحضرت فرمود ﷺ
که بدانید که من شب قدر را پس فراموش گردانیده شد و فرمود شاید که خیر در این باشد یعنی تا باعث شود بر
جد و اجتهاد و عمل در لیالی کثیره باحتمال و باعث نگردد بر ترک عمل باعتماد و اتکال و نیز در حدیثی
دیگر آمده که دانانیده شدم مرا شب قدر و خواستم که بشما بگویم ناگاه دو کس بخصومت و جدال نزد من
بیامدند و در جنگ و جدال از حد تجاوز نمودند پس فراموش گردانیده شدم آن را بشومی جدال ایشان
و بعضی از علما آنشب را علامات و امارات استنباط کرده و بیان فرموده اند بعضی از آنها از احادیث
ورود یافته و بعضی از آنها را ارباب کشف بیان کرده یکی از آنها که در صحیح مسلم از ابی بن کعب آمده
آنست که آفتاب در صبح وی طلوع کند بی شعاع و در روایات از حدیث امام احمد آمده مثل طشت و در
روایتی آمده که صافی بود مثل قمر و آن شب نه گرم و نه سرد و صباحش نیز همچنین بود و در ان شب هیچ
کوکبی دیده نشود که منقض گردد و آن شب شب باد و باران بود و چشمها بسیار روان گردد و چشمهای شور
شیرین گردد و طبری از قومی ذکر کرده که درختان در ان شب بر زمین افتند و سجده کنند پستر
برگردند بمنابت خویش و هر چیز در روی بسجده رود و انوار ساطع باشد حتی در جاهای تاریک و سلام و
خطاب از ملائکه شنیده شود و تحقیق آنست که در دریافت آنشب مشاهده این امور شرط نیست و
بسا کس که آن را در نفس الامر دریابد و ازین امور چیزی مکشوف و مشهود وی نگردد و نیز دو کس

باشند در یکجا بر یکی چیزی از آن مکشوف کنند نه بر دیگری و دعا درین شب مستجاب است و توبه مقبول قطعاً و
بهترین آنچه درین شب حاصل کرد توفیق ذکر و عبادت و مناجات و خضوع و خشوع است و ذوق و حضور
و اخلاص که بی شبهه از کرامات است و مشاهدهٔ خوارق عادات محل خطر و مظان اشتباه است و در احادیث
ترغیب بر احیای آن شب و جد و جهد در عمل واقع شده و مختار آنست که احیای اکثر لیل معتبر است و اگر
تمامه شب بیدار باشد و منجر بمرض و ملال و اختلال در فرایض و سنن موکده نگردد اعلی و اتم است و مراد
باحیای لیل بیداری و بندگی است در شب خواه باین معنی که شب را زنده گرداند بعبادت در روی چه
زندگی وقت درین است که معمور بذکر حق گردد یا بآن معنی که نفس خود را زنده گرداند به بیداری
و طاعت که النوم اخ الموت چنانچه در حدیث آمده که بمیرت خود را قبور نسازید یعنی تمام شب مثل مردها
افتاده نباشید و هیچ طاعت و عبادت نکنید والله اعلم * باب * حج النبی ﷺ و عمرته * حج در لغت بمعنی
قصد آمده در شرع قصد بیت الله از وجه مخصوص و بفتح حا و کسر او هر دو لغت است و در کریمهٔ * ولله علی الناس
حج البیت * هر دو قرأت آمده و بعض گفته اند که بفتح اسم است و بکسر مصدر و بعض بعکس و عمره در
لغت بمعنی زیارت و زفاف زن آمده و بعض گویند مشتق است از عمارت که موجب عمارت بنای مسجد رود اد
است و عمره زیادت نسبت بر حج در روی تعظیم و تعمیر است مر مسجد حرام را و در شرع اسم است مر افعال
مخصوصه را که احرام است و طواف و سعی جز وقوف بعرفه که آن مخصوص حج است و عمره بقول حنفیه
سنت است و مستحب و نزد بعض واجب است و بر هر تقدیر اختلاف علما است در حج و عمرهٔ آنحضرت ﷺ
که چند بود مصنف میگوید که جماهیر علما بر آنند که بعد از هجرت یک حج کرد و آن حجة الوداع بود تسمیهٔ
وی بحجة الوداع از جهت آنست که آنحضرت ﷺ بمردم تعلیم احکام میکرد و میفرمود شاید که سال
آینده مرا در نیابید و ایشان را بسفر آخرت وداع مینمود و خلافی نیست مر هیچ یکی از علما را که این حج در
سال دهم بود از هجرت که آخر سالهای عمر گرامی آنحضرت بود ﷺ و همچنانکه درین حکم خلافی نیست
در حکم سابق که آنحضرت ﷺ بعد از هجرت یک حج کرد نیز خلافی نیست و آنکه مصنف جماهیر علما
گفت که مشعر بخلاف است نظر باین حکم گفت که بیان کرد بقول خود و اما پیش از هجرت دو حج کرده
چه درینجا خلافی هست پس مجموع این دو حکم قول جماهیر علما باشد که کل جمعی بر این اند که دو
حج کرده و این در جامع ترمذی ثابت است از حدیث جابر بن عبد الله که پیغمبر ﷺ همه سه
حج کرده بود و دو حج پیش از انکه هجرت کند و یک حج بعد از هجرت الحدیث و ضعف به ثبوت این حدیث
احکم کرده و شاید انکه ترمذی در روی مقالی دارد و جمعی بر آنند که زیاده بر دو حج کرده اند و در مواهب
لدنیه از ابن عباس بروایت ابن ماجه و حاکم آورده که گفت حج کرد آنحضرت ﷺ پیش از انکه هجرت
کند نیز حج و این را مبنی بر اینند دو وفود انصار در بیعت عقبه داشته اند که دو بود یا سه چنانچه

در فعلش مذکور است ولیکن این نفی نمیکند که پیش ازان نیز حج کرده باشد

ونزد بروجه احسن معلی که ابی محمد علی بن حزم حافظ اندلسی قرطبی ظاهری است مات سنة ست وخمسین

واربعمائة نقل کرده که پیش از هجرت زیاده برسه وچهار حج کرده اما عدد آن بعینه محفوظ نیست ودر

مواهب از ابن جوزی آورده که گفته است که حجها کرده که عدد آن معلوم نشده واز ابن اثیر آورده

که گفت حج میکرد هر سال پیش از انکه هجرت کند ونیز اختلاف است درانکه ابتدای فرضیت حج پیش از

هجرت است یا بعد ازان اول بر انست که قول اول حجه واین قول شاذ و مخالف قول ثقات است وکان بوده نشود

که چون حج کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش از هجرت ثابت است پس لابد باید که حج پیش ازان فرض باشد زیرا که

حج کردن قریش همیشه بوده چه در جاهلیت وچه در اسلام پس حج کردن پیش از هجرت دلیل فرضیت

نتواند شد باحتمال آنکه حج کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز برسم قدیم باشد وصحیح آنست که فرضیت حج در

اسلام بعد از هجرت است ولیکن در کدام سال بوده جمهور بر این اند که در سال ششم بوده زیرا که درین سال نازل شده

قول حق سبحانه وتعالی ﴿واتموا الحج والعمرة لله﴾ واین مبنی است بر انکه مراد باتمام ابتدای ادای آن است ومؤید

این قرائت علقمه ومسروق وابراهیم نخعی بلفظ اقیموا وطبرانی باسانید صحیحه از ایشان این قراءت

را روایت کرده ودر قضیه ضمام بن ثعلبه امر به حج مذکور است وقدوم آوردن وی چنانکه واقدی گفته در سال

پنجم است واگر این ثابت شود دلالت کند که فرضیت حج پیش از سال پنجم است یا همدرین سال کذا فی فتح الباری

وطایفه میگویند که نزول فرضیت حج در سال نهم است واحتجاج ایشان بآنست که نزول صدر سوره

آل عمران که در وی کریمه ﴿ولله علی الناس حج البیت﴾ واقع است در سال نهم است که آن را عام الوفود

خوانند ودرین سال است نزول جزیه ومناظره اهل کتاب بتوحید ونزول ﴿انما المشرکون نجس﴾ وفرستادن

ابوبکر صدیق رضی الله عنه بمکه در موسم حج وفرستادن علی مرتضی رضی الله عنه بقراءت سوره برات بر مشرکان واین

وقایع همه در سال نهم است ومصنف بهمین قول که بجهت قوت دلیل راجح ومختار است جزم کرده وگفت

حج در سال نهم از هجرت فرض شد ودر همان سال به تجهیز اسباب سفر حج مشغول شد ولیکن رفتن وی صلی الله علیه وسلم

دران سال میسر نشد بجهت اشتغال با طرف غزوات وتشیید احکام دین بتعلیم وفود وابوبکر صدیق را

امیر حاج ساخته بمکه فرستاد واشارت کرد مصنف بجواب از تمسک جماعه که قائل اند بفرضیت حج

در سال ششم بکریمه ﴿واتموا الحج والعمرة لله﴾ بقول خود واما آیت ﴿واتموا الحج والعمرة لله﴾ اگرچه در سال ششم

از هجرت منزل شد ولیکن این آیت دلالتی بر فرضیت حج وعمره ندارد ومعنی اتموا امر بابتدای ایتان حج

وعمره نیست بلکه امر است باتمام حج واتمام عمره بعد از شروع دران پس تواند که امر باتمام حج بعد از

شروع بر تقدیر عدم فرضیت آن در سال ششم نزول یافته باشد وفرضیت ابتدای حج در سال نهم

ودر فتح الباری میگوید که این تقاضا میکند تقدم فرضیت حج را بران یعنی چون مراد باتموا اتمام

واکمال حج وعمره باشد بعد از شروع دران لازم می آید که حج وعمره پیش ازین مشروع ومامور به
شده باشد پس پیش ازان حج وعمره نبود امر با تمام واکمال آن بعد از شروع معنی ندارد انتهی واین ظاهر
ظاهر است ولیکن ممکن است که گفته شود که امر با تمام حج وعمره بعد از شروع دران مستلزم تقدم
فرضیت آن نیست تواند که نفل ومستحب باشد وامر با تمام آن صادر شده بعد از شروع چنانکه حکم
نفل است مطلقا نزد بعضی یا مخصوص بحج وعمره بود بلکه وجود حج وعمره وگذاردن آنها پیش از امر
شارع چنانکه در شرع قدیم بود کافی است دران با آنکه ممکن است که گفته شود که امر با تمام واقع شود
بعد از وجود فرضیت آن در زمان آینده اگرچه بعدی دارد فقط بر وفیر اختلاف است دران که وجوب حج
علی الفور است یا علی التراخی بعض ائمه برانند که علی الفور است وامام شافعی وامام ابو یوسف از ایشانند
ونزد بعضی علی التراخی وقول امام ابو حنیفه وامام محمد وجماعه دیگر از ائمه همین است ودر روایتی از
ابو حنیفه علی الفور آمده وعلی الفور درینجا این معنی دارد که همان سالی که شرایط واسباب آن یافته
شد فرض است که بر وقت دیگر بر وتاخیر اتفاقا نباید ولیکن بعد تاخیر آن آثم کرده وعلی التراخی آنکه در مدت
عمر هر سالی که رود اختیار دارد وبتاخیر از سال اول آثم نشود مگر احتیاطی باید که اگر ازان تاخیر کند غالب
ظن فوت آن باشد ودلیل امام ابو حنیفه فعل آن حضرت است صلی الله علیه وسلم که در سال اول نکرد ودر سال دهم بجا
آورد واگر در سال اول فرض بودی تاخیر نکردی وهمانا که امتثال بقولش که گفت در حال بتعجیل اسباب
سفر حج مشغول شد اشارتی بجواب ازین سخن کرده یعنی قصد امتثال هم سال اول کرد ولیکن موانع
پیدا شد وتاخیر یافت وابو بکر صدیق را بفرستاد وسال دهم بعد از فراغ از غزوه تبوک که آخر غزوات بود
برآمد والله اعلم واما عدد عمره آنحضرت صلی الله علیه وسلم چهار گفته اند اول عمره حدیبیه که سال ششم از هجرت
بقصد عمره برآمد وچون بحد حدیبیه که یکمرحله است از مکه رسید مشرکان همه باجتماع بجنگ برآمدند
واز درآمدن مکه مانع آمدند وچون هنوز میعاد فتح نرسیده بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بامر الهی با ایشان مصالحه
کرد واز احرام برآمد وبه مدینه رفت وقرار یافت که سال آینده بیاید وعمره بجا آورد دوم عمره که در سال
هفتم بحکم قراری که در قضیه مصالحه یافته بود بمکه تشریف آورد وعمره بگذارد وبعد از سه روز
بمدینه عود فرمود واین را عمرة القضا گویند ودر احادیث این اسم بران اطلاق یافته واین مثبت
مذهب حنفیه است که گویند محرم بجهت احصار حلال شود وبعد از حلال شدن وی اگر احرام برای حج
بود لازم گردد قضای عمره وحج واگر برای عمره بود عمره واگر قارن بود حج ودو عمره وبالجمله با حصار
واحلال قضا واجب گردد وشافعیه گویند که قضا واجب نبود وتسمیه این عمره بعمرة قضا نزد ایشان
نه بآن معنی است که عمره در سال اول واجب شده بود آن را قضا کرد بلکه قضا اینجا بمعنی صلح است یعنی
عمره که بعد از صلح ادا کرده وقضا ومقاضات بمعنی صلح ومصالحه آید سیوم عمره که در سال هشتم که

سال فتح مکه است از جعرانه که یکمرحله است از مکه بعد از قسمت غنایم حنین شبانه آمد و عمره گذارد و هم در شب بجعرانه باز رفت بعد از نماز عشاکه مردم در منازل خود درآمدند سوار شد و پیش از نماز صبح بجعرانه باز رفت و برای نماز از منزل برآمد مردم خیال کردند که مگر تمام شب هم در منزل بود چهارم عمره که با حج در سال دهم در حجة الوداع کرد و بعض سه عمره گفته اند باعتبار آنکه در حدیبیه حقیقت عمره نمود زیرا که بمکه نیامد و هم از انجا از احرام برآمد و بعدیه بر گشت چنانچه مذکور شد و لیکن جمهور آن را نیز حکم عمره داده اند و در بعض احادیث دو عمره واقع شده و جهت عدم اعتبار عمره حدیبیه و عدم ذکر عمرهٔ حج گویا مقصود راوی بیان عمره تنها بی حج بود و نیز عمرهٔ جعرانه بر اکثر مردم پوشیده مانده بود و تواند که بعض آن را روایت نکرده باشد و عمرهای آنحضرت ﷺ همه در ذی القعده بود مگر عمرهٔ حج که در ذی الحجه بود و از ابن عمر در صحاح آمده که آنحضرت ﷺ چهار عمره کرد یکی از آنها در رجب بود چون این قول او را بعایشه رض رسانیدند تخطئهٔ ابن عمر کرد و گفت رحم کند خدا یتعالی ابا عبد الرحمن را نبود که عمره کرد آنحضرت ﷺ مگر آنکه وی همراه بود و هرگز هیچ عمره در رجب نبود این سهو و خطائیست که او را شده و در تخطئه مبالغه کرده. فصل در سیاق و بیان حج پیغمبر ﷺ که آن را حجة الوداع گویند بدانکه حج ارفع و اعلای ارکان دین و بلند ترین نمایان ترین شعائر اسلام است و حج پیغمبر ﷺ اکبر و افضل و اتم حج و اکمل آنها است و احادیث صحاح در سیاق از اصحاب مروی گشته و حدیث جابر بن عبد الله اتم و اجمع آنها است و راوی آن حدیث امام جعفر صادق است از والد بزرگوار خود امام محمد باقر سلام الله علیه و علی آبائه الکرام که گفت در آمدیم با جماعهٔ بر جابر بن عبد الله رض و وی اعمی شده بود بسبب کبر سن پس پرسید از قوم که چه کسانید شما تا نوبت بمن رسید گفتم منم محمد بن علی بن الحسین رض پس دست خود را بر سر من فرود آورده بسوی سینهٔ من کشید و تکمهای پیراهن من بکشاد و دست در جیب من درآورد و من دران زمان غلامی بودم جوان پس گفت مرحبا یا ابن اخی بپرس از من احادیث پیغمبر ﷺ آنچه خواهی گفتم خبر ده مارا از حج رسول خدا ﷺ که چگونه بود پس عقد کرد بدست خود عدد تسع را و گفت مکث کرد رسول خدا ﷺ در مدینه نه سال حج نه برآمد بحج پس تر اعلام کردند ادا در مردم که رسول خدا بحج میبر آید و قدوم آوردند در مدینه مردم بسیار همه طالب آنکه اقتدا کنند برسول خدا ﷺ و عمل کنند مثل عمل وی پس بیرون آمدیم با وی الحدیث و صاحب جامع الاصول این حدیث را از روایت مسلم و ابی داود و نسائی آورده و از ابن ابی شیبه و عبد بن حمید و بزار و دارمی آمده و مصنف در سیاق این قصه روایات حدیث جابر و اخبار و روایات احادیث دیگر جمع کرده و اتساق نموده میگوید که چون حضرت رسالت ﷺ عزم حج کرد صحابه را اعلام کرد بحج و مجموع ماحتیکه همه رحج کردند و این خبر بقری و ضیاع که در اطراف و نواحی مدینه است رسید

مجموع مسلمانان متوجه مدینه شدند و در راه مکه از هر طرفی طوایف ملحق شدند و عدد حجاج از حصر و حساب بیرون شد تا گفته اند که پیش و پس و یمین و شمال هر طرف که نظر کار میکرد همه مردم بودند از پیاده و سوار و تعیین عدد آن معلوم نیست اما گفته اند عدد صحابه در غزوهٔ تبوک که حجة الوداع بعد از وی است بصد هزار کس رسیده بود تا اینجا چه قدر خواهد بود و در روضة الاحباب میگوید که در این سفر چندان مردم جمع شده بودند که غیر از خداوند تعالی کسی احصای آن نمیتوان نست کرد و بروایتی آنکه صد و چهارده هزار و بروایتی صد و بیست و چهار هزار بودند انتهی والله اعلم روز پنجشنبه یا روز شنبه را وی است یا اختلاف روایت است بیست و چهارم ذی القعده نماز ظهر بجماعت در مسجد مدینه بگذارد و سفر کرد و پیش از آن که سفر کند خطبه کرد و کسان را شرایط و ارکان و آداب حج تعلیم کرد و این خطبه خواندن و تعلیم کردن در روز جمعه بود و این روایت خطبه خواندن پیش از سفر در روز جمعه با صحت آنکه برآمدن بسفر بیست و چهارم ذی قعده بود مؤید آنست که سفر در روز شنبه بود چه توقف تا پنجشنبه مذکور نیست و آنکه رسیدن بمکه چهارم از ذی الحجه کند شنبه بود فافهم اما سفر در روز شنبه بعید است چه در احادیث صحیحه وارد شده که سفر را دوست میداشت که در روز پنجشنبه انشا کند و در صحیح بخاری ثابت است که ما کان رسول الله ﷺ یخرج فی سفر اذا خرج که بیرون آید در هیچ سفری چون بیرون می آمد الا یوم الخمیس مگر روز پنجشنبه عادت شریف همین بود یا ز بهر ضرورتی پیش آمده باشد که خلاف آن لازم افتاد و بعد از نماز ظهر سر مبارک را شانه کرد و روغن بر سر نهاد و ردا بپوشید در نسخ متعدده از متن لفظ ردا موجود نیست ما ناکه از سهو قلم کاتب است و در صحیح البخاری و در جامع الاصول نیز که حدیث را از ابن عباس آورده است هست و موجود اند باین لفظ که روان شد رسول خدا ﷺ از مدینه بعد از آنکه شانه کرد و روغن مالید و پوشید ازار و ردا را و اصحاب او و بشرح اکرد از هیچ قسم رداها و ازارها که بپوشد کسی مگر زعفران آلود که بیفشاند زنان ابدان و ... سفر کرد و در ذو الحلیفه که بر شش میل است از مدینه فرود آمد و نماز عصر را قصر بگذارد و شب آنجا بیتوتت کرد و نماز شام و خفتن آن روز و نماز صبح و ظهر روز دیگر نیز آنجا بگذارد چنانچه مجموع پنج نماز شود و مجموع امهات مؤمنین در این سفر برابر بودند و در آن شب بر همه بگشت و برای نماز صبح غسل کرد گاهی گذشتن بر همه زنان در یک وقت از آنحضرت ﷺ بوجود می آمد و بعد از همه یک غسل می برآورد و گاهی پس هر جماع غسل جدا میکرد و بعد از ظهر برای احرام غسل دیگر کرد و غسل کردن نزد احرام مستحب و مسنون است باتفاق ائمه و اگر وضو کند نیز کفایت است بر هر تقدیر طهارت شرط است و در غسل نظافت را شاید که در وگاهی اندکه ... تطهیر مبالغه کرده بکار داشت و عایشه رض طیب پیش آورد و آن مرکبی بود از چند بوی خوش و در ...

بود و بر تن و سر مبارك وی مالید چنانکه اثر مشك بر فرق و محاسن مبارك آنحضرت ﷺ دیده میشد
و در صحیحین آمده که عایشه رض مطیب ساخت آنحضرت ﷺ را بذریره و در روایتی آمده که
گویا که می بینم سفیدی و درخشش طیب را در مفارق ﷺ و حال آنکه وی محرم بود و این حدیث دلالت
میکند بر استحباب استعمال طیب نزد اراده احرام و بر آنکه بقاء وام رنك و بوی آن بعد از احرام ضرری
ندارد و آنچه حرام است بر محرم ابتدای استعمال طیب است در حالت احرام و همین است مذهب امام
ابو حنیفه و شافعی و احمد بن حنبل و محکی است از اکثر صحابه و منقول است از جمهور علمای سلف و خلف
الا امام مالك که منع کرده تطیب قبل الاحرام بانچه باقی ماند رایحه وی بعد الاحرام و با وجود آن
جائز است و فدیه نیست بر وی و این حدیث حجت است بر وی بعد از آن ازار و ردای احرام بپوشید و نماز
ظهر بقصر بگذارد و احرام بست در مصلائی که نماز ظهر گذارده بود و منقول نیست که پیش از احرام
جز نماز فرض ظهر نمازی خاص برای احرام گذارد مذهب امام ابو حنیفه و شافعی استحباب رکعتین نفل
است پیش از احرام و اگر هم بر رکعتین فرض اکتفا کند نیز جائز است و کذا مذهب مالك و احمد [illegible] است که
بعد از نماز فرض باشد یا نفل بلکه ظاهر مذهب امام احمد آنست که اگر بعد از فرض بود اولی است و اگر
نباشد نفل گذارد از جهت اتباع ظاهر سنت چنانچه طریقه او ست ﷺ و امام نووی در حدیث ابن عمر که
گذارد پیغمبر خدا ﷺ بذی الحلیفه دو رکعت و چون برداشت او را ناقه او آواز بر آورد بتلبیه گفته که
در این حدیث استحباب صلوة رکعتین نافله است نزد اراده احرام و گفته که این مذهب ما است و مذهب کافه
علما مگر آنچه مرویست از حسن بصری که مستحب است بودن این رکعتین بعد از نماز فرض و صواب آنست
که جمهور بر آنند و همین است ظاهر حدیث کذا فی المواهب و شیخ ابن الهمام گفته که در حدیث طویل جابر
همین قدر واقع شده که نماز گذارد آنحضرت ﷺ در مسجد ذی الحلیفه و احرام بست بی آنکه ذکر عددی
مخصوص بکند ولیکن مسلم از ابن عمر بر آورده که گفت بیرون آمد رسول خدا ﷺ بصبح و بگذارد در
مسجد خود که بذی الحلیفه است رکعتین و بست احرام و روایت کرده این حدیث را حاکم و تصحیح نموده و
گفته باید که در وقت مکروه نگذارد و اگر گذارد کفایت میکند و نماز فرض و تحیة المسجد نیز کفایت کند

و پیش از احرام بدنه راد و نعل در گردن آویخت و بر جانب راست کوهان آن بشکافت و خون [illegible]
بدنه بفتحات نام شتر یا گاو است که بمکه برند و بدی بفتح با و سکون دال نیز نام آنست مشتق است از بدانت
بمعنی ضخامت و نزد شافعی مخصوص است بشتر زیرا که در حدیث تعجیل جمعه بدنه مقابل بقره افتاده چنانچه
در باب جمعه گذشت که هر که در ساعت اولی برسد گویا هدیه فرستاد بدنه را و هر که در ساعت ثانیه بیاید گویا
هدیه کرد بقره را پس بدنه غیر بقره باشد و حنفیه گویند که بدنه شامل بقره است یا بمعنی آنکه هر دو را
بدنه گویند از جهت اشتراك در معنی ضخامت یا بمعنی آنکه بقره در حکم ابل است چه هر دو کفایت

کنند از هفت کس الخ اما انچه در اضحیه و در بعض روایات حدیث جمعه بجای بدنه جزور و نیز آمده که
بمعنی اهل لغت ولیکن در اکثر روایات جمعه بدنه است و در شرح ابن الهمام میگوید که خلاف نیست
در بودن بدنه شامل بقره در لغت خلیل گفته که بدنه بقرهٔ یا ناقهٔ است که فربه داده شود بمکه و نووی
گفته که این قول اکثر اهل لغت است و جوهری نیز گفته که البدنة بقرة او ناقة خلاف در مفهوم شرعی
اوست که بقره کفایت میکند یا نه پس شافعی میگوید که از عهده نمیبرآید مگر بجزور و تمسک میکند
بحدیث تفضیل جمعه و جواب آنکه بقره داخل بدنه است ولیکن اینجا از بدنه خصوص جزور مراد
است بقرینه مقابلت به بقره و تخصیص باسم خاص منافات ندارد با دخول در اسم عام و در حدیث جابر
که مسلم روایت کرده آمده است که گفت ذبح میکردیم ما بدنه را از هفت کس گفتند و بقره را نیز گفت بقره
نیز بدنه است انتهی و نزد امام ابوحنیفه بتقلید بدنه با ارادهٔ حج و سوق وی نیز شخص محرم گردد
چنانچه بتلبیه چه وی نیز از خصائص احرام است و در معنی تلبیه است در اظهار اجابت که حقیقت
تلبیه است و اظهار اجابت گاهی بفعل باشد و گاهی بقول چنانچه پادشاهی یکی از خدام خود را بخواند
و وی بیاید و پیش وی بایستد اجابت است همچنانکه گوید لبیک و انچه از خصائص احرام بود و نیت
بدان مقرون شود احرام بدان حاصل شود و صفت تقلید آنست که نعلی را یا پوست درختی را یا
دوال چرمی و مانند آن را در گردن بدنه قلاده سازد و بیاویزد و اشعار آنکه جانب یمین یا یسار کوهان بدنه
را بشکافند و نیزه زنند و میگویند که این از عادت جاهلیت بود و در اسلام نیز مقرر داشتند از جهت صحت
غرض و مصلحت و اشعار در جانب یمین افضل و موافق تر است بسنت صحیحه و آنحضرت ﷺ چنانکه
مصنف نقل میکند هر دو را کرد و از انکه گفت پیش از احرام کرد ظاهر شود که این سبب احرام نیست
احرام بتلبیه کرد چنانکه بیاید ولیکن آن سنتی است که محرم نزد ارادهٔ احرام میکند و اشعار مذهب
جماهیر ائمه است از سلف و خلف و نزد امام ابوحنیفه مستحب همان تقلید است و اشعار مکروه است
و وجه آن بعض چنین گفته اند که وی مثله و تعذیب حیوان است و آن حرام و مکروه است و آنحضرت ﷺ
از جهت آن کرد که مشرکان باز نمی آمدند از تعرض آن مگر باشعار و طیبی میگوید که این قول مخالف
احادیث صحیحه است که در اشعار ورود یافته و این مثله نیست بلکه مثل فصد و حجامت و ختان
و داغ است برای مصلحت و نیز تعرض مشرکان درین وقت که قوت و غلبهٔ اسلام و کمال و تمام آنست دور بود
و بعضی گویند که کراهت امام ابوحنیفه اشعار را از اهل زمان خود بود که مبالغه دران میکردند بحدی
که خوف سرایت جراحت و فساد عضو بدنه بود یا مکروه ایثار و ترجیح آن بر تقلید بود و الا در حد ذات
مکروه نیست یعنی بمجرد تقلید محرم میگردد و حاجت باشعار نیست و اگر یکی همین اشعار کند نه تقلید مکروه
بود و نیز مردم در زمان ایشان ترک داده بودند اشعار را و علامت احرام نمانده بود و آنها که میکردند

بمبالغه میکردند وازخیل تجار میشمودند ازینجهت مکروه داشت والله اعلم بدانکه احرام بسه نوع است اول افراد وصاحب آنرا مفرد گویند بکسر را وافراد آن بود که احرام بحج بندد تنها دوم تمتع وفاعل آنرا متمتع گویند وتمتع آن بود که دراشهر حج اول احرام بعمره بندد وافعال آنرا تمام کند وحلال شود بعد از آن در روز هشتم ذی الحجه یا پیش از آن احرام بحج بندد واگر متمتع سوق هدی باخود نکرده است از احرام عمره برآید وجامه بپوشد وهرچه بسبب احرام حرام شده بود حلال سازد واحرام بحج بندد واگر سوق هدی کرده است از احرام عمره برنیاید واحرام حج بندد سوم قران است وصاحب آنرا قارن گویند وصورت قران آنست که در احرام نیت حج وعمره هردو کند وهردو را معاً احرام بندد واین شخص طواف وسعی وعمره میکند بعد از آن حج میکند ومیان ائمه اختلاف است که ازین سه نوع افضل کدام است نزد امام ابوحنیفه قران افضل است بعد از وی تمتع بعد از وی افراد وقول جماعهٔ از صحابه وتابعین وائمه دیگر وجمعی از علمای شافعیه نیز همین است ونزد امام شافعی ومالک وکثیری از علما افراد افضل است ثم التمتع ثم القران ومذهب امام احمد وجماعهٔ از صحابه وتابعین ومن بعدهم تمتع افضل واین اختلاف فرع اختلاف صحابه وروایات ایشانست در فعل آنحضرت ﷺ که قارن بود یا مفرد یا متمتع چنانکه میگویند ودر احرام وی ﷺ خلاف است که تلبیه بکدام نوع حج بود قران یا افراد یا تمتع بیشتر احادیث صحیح مصرح هست برانکه احرام بحج وعمره بود معاً که معنی قران است وفرمود آنحضرت ﷺ اتانی آت من ربی آمد مرا آینده از پروردگار من یعنی فرشته فقال پس گفت آن آینده صل فی هذا الوادی المبارک نماز بگذار درین وادی مبارک که همان وادی ذوالحلیفه است که آنحضرت ﷺ در وی نزول کرده بود ووادی العقیق که بطهارت وبرکت وی احادیث ورود یافته است ازینجا میگذرد وقل عمرة فی حجة وبگوای محمد احرام من عمره است در حجه یعنی جمع است حج وعمره وتنها حج نیست واز سیاق الحدیث که فرمود صل استنباط میتوان یافت بآنکه برای احرام نمازی مخصوص بود چنانکه دو رکعت است نزد امام ابوحنیفه کما لا یخفی ومصنف میگوید احادیث صحیح صریح درین معنی زیاده از بیست حدیث است وروات آن هفده تن از صحابهٔ عظام شمرده اند که بعضی لفظ احرام آنحضرت ﷺ را بقران وبعضی اخبار آنحضرت ﷺ را از خود بدان روایت کرده وهمچنین احادیث صحیح بسیار اما نه در مرتبهٔ اول در بسیار وارد شده که احرام وی ﷺ با فراد بود فی صحیح مسلم عن عایشه ان رسول الله ﷺ اهل بالحج مفرداً تلبیه کرده بحج تنها ودر روایتی آمده افرد بالحج واحادیث متعدده در صحیحین از عایشه وابن عمر رض ثابت است خرجنا مع رسول الله ﷺ ولا نذکر الا الحج بیرون آمدیم ما با رسول خدا وذکر نمیکردیم یعنی ما ورسول خدا ﷺ مگر حج را وعند مسلم عن ابن عمر وابن عباس اهللنا مع رسول الله

ﷺ بالحج مفرد را و در سنن ابی ماجه نقل جابر ان رسول الله ﷺ افرد بالحج و مسلم و ابو داود
و نسائی از جابر آورده که لبیک نکرد هم مگر بحج اول خیر و بقل شیخ علم عمره را و احادیث صحیح در تمتع نیز
وارد شده اگرچه کمتر از آنها و شرع است چنانکه در صحیحین از ابن عمر آمده که گفت تمتع کرد رسول
خدا ﷺ در حجة الوداع بعمره مقرون بحج پس آواز برآورد اول بعمره پس بالحج و بالجمله اختلاف
روایات درین باب بطوری واقع شده که زیادتی از طرح زده رفته نیفزاید و لهذا بعضی از متعصبان
از اهل زیغ و الحاد آن را محل طعن وار تیاب بر اهل سنت یافته و گفته که چه سلت حال شما ای عمارا اهل اسلام که
پیغمبر شما ﷺ حج یک حج بیشتر نیاورده و بیاران و تابعان و ی با این حد کثرت از اطلاع اطمینان او
همراه و هیچ کس آن را تشخیص و تعیین ننموده و بیان آن نداشته که چگونه بود و از چه نوع بود و نداند که
همین کثرت و ازدحام باعث اختلاط و اختلاف شده با تفاوت مراتب ایشان در قرب و بعد از مجلس شریف
پس جمعی از علما شکر الله سعیهم در تطبیق و توفیق بذل مجهود نموده در هر امری و قطع عنان ایشان ادا
درین مذهب کوشیده اند چنانکه گویند که طحاوی که از مشاهیر علمای مذهب حنفیه است
درین باب زیاده از هزار ورق نوشته و لهذا مثل الغیاس و یکی از ان مقالات این است که مصنف نقل کرده و
گفته و طریق توفیق میان آن احادیث آنست که آنحضرت ﷺ اول احرام بحج مفرد بست بعد از ان عمره
را در حج در آورد و قارن شد و فرمود دخلت العمرة فی الحج الی یوم القیامة در آمد عمره در حج تا روز
قیامت و این سخن از جهت آن فرمود که اهل جاهلیت عمره را در ایام حج از فجور و فسوق می پنداشتند
و غایت نفرت و کراهت از ان داشتند از بنجا شبهه ای را که یافت آنکه مطلع بر اول حال شد و از آنحضرت
ﷺ لبیک بحجه شنید و از اطلاع آنچه واقع شد و آخر کلام او را شاغلی پیدا شد همان را نقل کرد و گفت که
آنحضرت ﷺ افراد بحج نموده و روایت نکرد مگر آنچه شنید و آنکه بر تمام حال اطلاع یافت و شنید که
در آخر فرمود لبیک بحجة و عمرة [illegible] نقل کرد و گفت که آنحضرت ﷺ قارن بود و زیادت در روایات
و اخبار [illegible] شهادت مثلا یکی شهادت بیک هزار داد که نزد وی همین ثابت بود و
دیگری بدو هزار که این هزار دیگر بعد از ان نزد وی ثبوت یافت این وجه تطبیق احادیث قران و افراد شد
و اما وجه تطبیق احادیث تمتع با احادیث قران آنست که گفته اند که آنکس که نسبت تمتع با آنحضرت
ﷺ کرده و بتمتع آنحضرت ﷺ قایل است آن را دو توجیه است یکی آنکه مصنف گفت که مراد او تمتع
بمعنی لغوی است که آن انتفاع و التذاذ است نه معنی شرعی که احرام بستن است برای عمره و ادا کردن
آن و بعد از ادای آن احرام مستقل بحج بر بستن و ادا کردن آن و معنی تمتع لغوی در صورت قران موجود
است چه شک نیست که در قران انتفاع و التذاذ حاصل است زیراکه شخص در وی از دو نسک بیک نسک اکتفا
میکند و با فراد عمل هر یکی از حج و عمره جدا جدا احتیاج نمیکند دوم توجیه دیگر آنکه نسبت تمتع بحضرت

رسالت ﷺ بسبب امر و تعلیم آنحضرت ﷺ است آن را با صحاب و معنی تمتع کردن آنحضرت
ﷺ آنست که امر بدان کرد و به فرمود آن را و این تسمیه فعل با مر متعارف است در کلام چنانکه
آمده است که رجم کرد پیغمبر خدا ﷺ ماعز را یعنی امر کرد بدان نه آنکه خود بنفس حضرت ﷺ
مباشر رجم شد و مثل آنست که گویند باد شاه شهری بنا کرد و فلان را بکشت و در حقیقت امر کرده به بنا
وکشتن و بنا کردن و کشتن کار دیگر انست نسبت تمتع بحضرت ﷺ همچنین است و این تاویل از امام
شافعی منقول است رحمه الله و نیز عبارت حدیث تمتع النبي چنین است که تمتع بالعمرة الی الحج و این عبارت منافات
بصورت قران ندارد یعنی احرام بست برای عمرة مقرون و مضموم بحج و این یکی از دو صورت قران است
وقران بدو صورت تحقق پذیر است یکی آنکه ابتدا ء نیت کند و بگوید احرمت للحج والعمرة یا اول نیت
احرام حج بکند و بعد ازان نیت احرام عمرة را با آن مقرون کرد اند و همچنین نیامده که آنحضرت ﷺ
اول احرام عمرة وافعال او را کرد بعد ازان احرام حج بست و هر که اینچنان گفته بنا بر توهم و اعتقاد صورت
تمتع را بحقیقت چنانکه بیاید و باین وجوه مقرر شد که حج آنحضرت ﷺ قران بود نه افراد و تمتع
و ثابت شد که قران افضل است از تمتع وافراد چنانکه مذهب امام ابوحنیفه است رح و بعضی ترجیح احادیث
قران بکثرت آن نیز کرده اند و نیز گفته اند که از راویان افراد که عایشه و جابر و ابن عباس و ابن عمر اند رض
روایت قران نیز آمده پس در حدیث ایشان اضطرابی باشد و اینمعنی یکی از علل حدیث است که بدان
بحکم اذا تعارضا تساقطا عمل بیکجانب متعذر کرده بخلاف رواة احادیث قران که بیکجانب آمده
فقط و نیز احادیث افراد و تمتع احتمال تاویل و خلاف ظاهر دارند و احادیث قران نص و صریح اند دران
والله اعلم واما حال صحابه رض چنانچه در صحیحین از عایشه رض آمده آن بود که بعض احرام بعمرة کرده
بودند و بعض بحج و عمرة و بعض بحج و مصنف آنها را ذکر کرد که احرام بحج بسته بودند تنها یا با عمرة و گفت
واما صحابه رض سه قسم بودند قسمی احرام بحج و عمرة بستند یا بحج مجرد و با ایشان هدی بود و قول
وی و احرام بحج مفرد بستند معتد راه است و حرف واو نیز که بوصر قول اوست و بران احرام باقی ماندند و بعض است
که گوید قسمی احرام بحج و عمرة بستند یا بحج مفرد بستند و با ایشان هدی بود بران احرام باقی ماندند تا روز
نحر حلال شدند و قسمی دیگر با ایشان هدی نبود واحرام بحج بستند و پیغمبر ﷺ ایشان را امر کرد که
حج را عمرة سازید یعنی قلب کنید احرام بحج را با حرام عمرة و اعمال عمرة را تمام کنید پیش از روز
عرفه و باز احرام بندید بحج از مکه و بعرفات روید و میگویند که این از جهت آن فرمود که تا انها با لله
وانواع حج بتمام معمول آید و هیچ یکي ازانها متروك نکرده و چون آنحضرت ﷺ بذات خود که جایش
آن ندا شت که همه را بجای آرد بعض را خود کرد و به بعض امر کرد صحابه را تا دیگران که بعد ازایشان
بیایند در بعض انواع اقتدا بعمل آن حضرت ﷺ بکنند و در بعض امتثال با مر وی نماید قسم سیوم

جمعی بودند که با ایشان هدی نبود و احرام بحج بسته بودند و پیغمبر ﷺ ایشان را فرمود که قلب
کنند احرام را بعمره یعنی احرامی که برای حج بسته بودند او را عمره کردانید و بجای وی افعال عمره
بجای آرید و اینست معنی فسخ حج بعمره فرق میان این قسم و قسم دوم آنست که درین قسم در وقت
احرام بستن فرمود که این احرام را فسخ کنند و بجای وی احرام عمره به بندند چنانکه از عبارت مصنف
که گفت احرام بحج بستند و ایشان را فرمود حج را عمره سازید و از تفسیر وی این را بقول خود یعنی قلب
کنید احرام حج را با احرام عمره ظاهر میشود و درین قسم ثالث احرام بحج بسته بودند و بهمان احرام بمکه
آمده ایشان را فرمود حج را عمره سازید و فسخ کنید حج را بعمره و اگر مصنف اینچنین میگفت که ایشان
را فرمود که قلب کنید حج را بعمره ظاهرتر و واضح تر میبود در مقصود بدانکه چون آنحضرت ﷺ
بمکه آمد و طواف کرد و سعی نمود چون قارن بود بر همان احرامی که بسته بود بایستاد و بهمان احرام حج گذارد
و بعد از حج روز نحر از احرام برآمد چنانکه معلوم کردد و صحابه را که قارن نبودند فرمود هر که از شما
سوق هدی کرده بر همان احرام اول بایستد و از آن نه برآید و هر که سوق هدی نکرده باید که از احرام
برآید و حج خود را عمره سازد چون یوم الترویه آید یعنی روز هشتم از ذی الحجه که از مکه بمنا روند
احرام تازه برای حج به بندد و بعد از افعال حج ادا کند اینمعنی بر صحابه گران آمد یا از جهت کمال حرص
ایشان بر متابعت و موافقت آنحضرت ﷺ که چون وی از احرام نبرآمد ما نیز بران بودمی و نیز شاق
آمد بر ایشان که درین ایام که از حج پنج روز بیش نمانده از احرام برآیند و بر زنان بگذرند و بهمان
حالت احرام حج به بندند چنانکه بعضی از ایشان گفتند آیا باید و مزد که ما بعرفه در آئیم و از مذاکیر
ما منی میچکید باشد یعنی قریب العهد به جماع باشیم یا بجهت آنکه در جاهلیت عمره را در اشهر حج
مکروه میپنداشتند و داخل فجور و فسوق می شمردند پس آنحضرت ﷺ بشنیدن این حکایت
و توقف ایشان در امتثال این امر در غضب آمد و از برای تسلی خاطر ایشان فرمود لو انی استقبلت
من امری ما استدبرت لم اسق الهدی وجعلتها عمرة یعنی اگر پیش ازین ظاهر میشد مرا این رای
و مصلحتی که شما را الا لآن بدان فرمودم و امر کردم هر آینه من نیز چنین میکردم و تمتع
میکردم و سوق هدی نمی نمودم و او را تقلید و اشعار نمیفرمودم و چون سوق هدی کردم حلال
شدن پیش از نحر روی روا نبود و نحر نبود جز در روز نحر پس صحیح نباشد فسخ حج بعمره از
من و از شما نیز هر که سوق هدی کرده است بر احرام خود باقی باشد و هر که نکرده از احرام برآید
و خطابی میگوید که مقصود آنحضرت ﷺ باین سخن تطییب قلوب ایشان بود که بر ایشان ترک
اقتدا و اتباع آنحضرت ﷺ شاق آمد کذا قال الطیبی و شیخ توربشتی میگوید حکمت آنست که تا یکی از انساک
و انواع حج که تمتع است مهمل و متروک نماند و میگوید که این امر بیست که مخصوص الله صحابه

بدان از میان ما برخاست و جائز نیست مر هیچ یکی را بعد از ایشان رفض و فسخ حج بعمره و وارد شده
بایمعنی احادیث صحاح و تحقیق الکلام فیه و چون بدلهای قوم در ارتکاب این امر تکدر و
کراهتی راه یافت و در امتثال امر توقف کرده ظاهر گشت و این خبر بحضرت ﷺ رسید دانست که در ضمایر
قلوب ایشان تزلزلی و اضطرابی راه یافت و خوف آن شد که مبادا وسواس شیطان ایشان را از جا بلغزاند
فرمود لو استقبلت من امری ما استدبرت الحدیث و دفع کرد باین قول خلجان خاطر ایشان را و اشارت کرد بآنکه
تمام فضیلت و سعادت در امتثال امر و رعایت و اجابت دعوت اوست ﷺ و گفته اند که امام محمد باین قول حضرت
مصطفی ﷺ که فرمود لو استقبلت من امری ما استدبرت استدلال کرده است بر افضلیت تمتع چه آنحضرت
ﷺ آرزو کرد آن را و لابد آنچه آرزو کند وی ﷺ آن افضل و اکمل بود و جواب از این استدلال گفته که آرزوی
آنحضرت ﷺ آن از جهت تطییب قلوب صحابه و تسلیه خاطر ایشان بود نه از آن جهت که آنچه واقع شده
ناقص و نازل است و باین تحقیق مذهب این امام اجل آنست که اگر سوق هدی کرده قران افضل است و اگر
نکرده تمتع افضل تا بفعل آنحضرت ﷺ و تمنی وی عمل واقع شود و اختلاف در احرام
آنحضرت ﷺ بحج که بطریق قران بود یا تمتع یا افراد تفصیل دیگر نیز بود که مردم را بسبب سهو و وهم
اختلافی دیگر در آن ناشی شده مصنف خواست که آن تفصیل را نیز بیان کند پس فصل جدا برای آن عقد
کرد و گفت * فصل * در حج پیغمبر ﷺ طوایف علما را پنج مذهب افتاده طائفه اول آنانکه میگویند حج
مفرد کرد که با آن عمره نبود طائفه دوم آنانکه میگویند متمتع بود تمتعی که از عمره حلال شد و پس از آن
احرام بحج بست و این هر دو قول سهو و وهم است بجهت تحقیقی که گذشت که وی ﷺ قارن بود و بعد از ادای
افعال عمره هم بر احرام اول باقی ماند و در این وهم دوم حدیث معاویه را حجت ساخته اند که گفت
قصر کردم آنحضرت ﷺ موی مبارک خود را بمقراض بر مروه و در روایتی آمده که قصر کردم شعر رسول
الله را ﷺ بمشقص و این حدیث از معاویه در صحیحین مرویست و لیکن آن را انکار کرده اند بر معاویه و تغلیط
و تخطیه کرده اند او را در آن و گفته اند که این سهوی بوده از وی چنانچه از ابن عمر واقع شده که گفت
آنحضرت ﷺ عمره کرد در رجب و عایشه رض او را تغلیط و تخطیه کرد در آن کذا فی المواهب و مرویست
از امام احمد که آنحضرت ﷺ از احرام نه برآمد و لیکن قصر شعر کرد و دیگر چیزی نکرد و این ... وی
ﷺ از جهت صحت حدیث معاویه و لیکن تحقیق نزد جمهور همان است که گفته شد طائفه سوم آنانکه
میگویند متمتع بود تمتعی که از آن حلال نشد بسبب سوق هدی و این نیز سهو است از جهت ثبوت قران مگر آنکه از
تمتع معنی لغوی خواهند چنانچه گذشت طائفه چهارم آنانکه میگویند قارن بود و این حق است اما آنکه گویند
قرانی که در آن دو طواف بود و دو سعی در اول قدوم ثابت نه بلکه در اول قدوم یکطواف و یک سعی کرد و در
حج طواف افاضه و سعی دیگر بجا آورد و مذهب امام ابو حنیفه در قارن نیز همچنین است که اول افعال عمره بجا آرد

و یک طواف و یک سعی برای آن کفایت کند بعد از ان حج بکذارد با طواف قدوم که سنت است مر آفاقی را تا آخر اعمال حج و اگر در آورد و طواف ورد و سعی کند نیز کفایت کند ولیکن اساءت دارد بجهت تاخیر سعی عمره و تقدیم طواف تحیت که طواف قدوم است اما هیچ چیزی لازم نیاید طایفهٔ پنجم آنانکه میگویند مفرد بود افراد یکه بعد از قضای حج بعمره احرام بست از تنعیم و این غلط است و هیچ یکی از صحابه و تابعین و ائمه اربعه و اهل حدیث بران نرفته کذا فی المواهب نقلا عن ابن تیمیة و حق و مذهب مختار آنست که قارن بود و اول یک طواف و یک سعی کرد بعد از ان حج کذارد و امداد راحرام پیغمبر ﷺ همچنین پنج طایفه شده طائفهٔ اول آنانکه میگویند تلبیهٔ وی بعمره مجرد بود و بران مستمر شد طایفهٔ دوم آنانکه میگویند تلبیهٔ او بحج مفرد بود و بران مستمر شد سیوم آنانکه میگویند تلبیهٔ وی بعمره مجرد بود و ثانی الحال ادخال حج در عمره کرد طایفهٔ چهارم آنانکه میگویند تلبیهٔ وی بحج مفرد بود و بعد از ان ادخال عمره کرد در حج این خصوصیت بوی یعنی در تمامهٔ راه تلبیه بحج میکرد بعد از ان میان بمکه آید ادخال عمره کرد نسخ هنا فی نشوه این کلام و حکم بخطای اینقول یا نچه در وجه تطبیق میان قران و افراد کفت زیراکه آن نه اینچنین بود بلکه احرام هرد و بست در وقت احرام بترتیب و اهلال کرد بهردو در طریق فافهم طایفهٔ پنجم آنانکه میگویند که احرام وی احرامی بود مطلق هیچ نسکی را تعیین نکرد بعد ازان یعنی بعد از احرام مطلق بمکه آمد و وحی آمد و تعیین کرد حج و عمره را برقول بقران یا تعیین حج برقول بافراد و حق آنست که هم در وقت احرام تعیین کرد و قران فرمود والله اعلم و آنحضرت ﷺ چون نماز ظهر بکذارد احرام بست و لبیک کفت انگاه بر ناقهٔ خود که قصوا نام داشت بجهت سبق و تیز رفتاری وی کویا که نزد وی اقصی سیر و غایت جری بود و بعض کفته اند که قصوا ناقه را کویند که قطع کرده شده است طرف اذن وی ابوعبید کفت هی مقطوعة الاذن عرضا و کفته اند که قصواء و عضباء و جدعاء نام یک ناقهٔ است که مر حضرت پیغمبر را بود ﷺ بر وی سوار شد و چون ناقه برخاست دیکر بار تلبیه کفت باز همین که بر پشته که برابر بیدا است که موضعی است نزدیک بذی الحلیفه الا بر آمد دیکر بار تلبیه کفت مصنف درین کلام اشارت کرد بجمع و تطبیق روایات که در وقت ابتدای تلبیهٔ آنحضرت ﷺ آمده و در بعض روایات آمده که بعد از نماز کفت نزد شجرهٔ که دران وقت آنجا بود و الآن مسجدی است که آنرا مسجد شجره کویند و در بعض بعد از استوا بر ناقه و در بعض بعد از بر آمدن بر پشته بیدا یعنی هرکس هر وقت که شنید که پیش از وی نشنیده بود همانرا روایت کرد و بحقیقت وقت ابتدای تلبیه بعد از نماز بود و سنت نزد امام ابوحنیفه و امام مالک رح و در روایت مشهوره از امام احمد همین است و صحیح از مذهب شافعی و در روایتی از احمد آنست که افضل احرام در وقت برخاستن ناقه است و کاه میکفت لبیک بحجة و عمرة زیراکه قارن بود و کاه میکفت لبیک بحجة و این

منافات بقران ندارد چه قران نوعی از حج و مشتمل بر زیست و چون در ابتدا نیت هر دو را کرده بود و یا
در تلبیه گفت دیگر در تمام راه احتیاج ندارد هرچه گویند از حج یا عمره و این نیز سبب اختلاف در کیفیت
احرام که بحج و عمره معاً بود یا تنها تواند بود یکی آن را شنید و دیگری این را و میگفت تمام تلبیه را باین
عبارت لبیک اللهم لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد والنعمة لک والملک لا شریک لک و در صحیحین تلبیه
باین عبارت است لبیک اللهم لبیک وسعدیک والخیر فی یدیک لبیک والرغباء الیک والعمل و در عبارت زیادتها
نیز مأثور است و در رسایل مناسک مذکور و آواز بلند میکرد تا جمیع صحابه می شنیدند و میفرمود
آواز بلند کنید که جبرئیل نزد من آمد و امر کرد مرا که امر کنم اصحاب خود را تا بلند کنند آوازهای را
باحرام و در روایتی آمده رفع اصوات کنید که آن از شعائر حج است و در حدیث ترمذی و ابن ماجة آمده که هیچکس
تلبیه نکند مگر آنکه تلبیه کند با وی هرچه در یمین و شمال اوست از حجر و شجر و مدر تا محل انقطاع زمین از
هر طرف و بعد از تلبیه دعا میکرد و میخواست از خدا رضای او و دخول جنت را و استعاذه میکرد از نار
رواه الشافعی و مرکب وی شتری بود و بران پالانی بود کهنه که قیمت وی و پوششی وی چهار درهم بود رواه
الترمذی فی الشمائل و بالای شتر نه شقدف بود و نه عماره و نه محمل و نه هودج و نه محفة و همیشه برین
قاعده و بهمین روش تلبیه میگفت و صحابه در عبارت تلبیه کم و بیش میگفتند و پیغمبر ﷺ بر کسی
انکار نمیکرد و در مدت احرام موی سر را گرد آورده و بخطمی و غسل بکسر غین معجمه و سکون سین مهمله
که عبارت است از دوائی که موی را جمع کند مثل صمغ و خطمی و غیر آن و بعض روایت میکنند بعسل یعنی
شهد گرد آورده بود و گفته اند این تصحیف است و قطع نظر از ان بعدی نیز دارد که موی سر مبارک را
بعسل گرد آرد که در گرمی آفتاب و مانند آن بچسپد و بتراود و گرد آلود شود والله اعلم و بر هر تقدیر گرد
آوردن موی سر برای آن بود که چون در حالت احرام سر برهنه داشت موی سر را از پریشانی و انتشار
گرد آورد تا از درآمدن گرد و وقوع هوام دران مصون ماند و چون بمنزل روحا که موضعی است میان
حرمین سی و شش میل از مدینه برسید حمار وحشی را دید زخم خورده فرمود بگذارید که بزودی زخم کننده
او پیدا آید در زمان مردی پیدا آمد از قبیلهٔ بهز و گفت یا رسول الله این صید را بشما گذرانیدم شما دانید
هرچه خواهید آن کنید با ین صید من پس آنحضرت ﷺ ابوبکر را فرمود تا بر رفقا قسمت کرد و گوشت
درین حدیث است قول او که گفت و چون بمنزل اثایه بالضم و بثلث و ثای مثلثه رسید که موضعی است
میان رویثه بصیغهٔ تصغیر و عرج بفتح و سکون دو منزل اند از منازل طریق مدینهٔ مطهره یک آهو را دید
در سایهٔ درخت خفته در جامع الاصول از موطا و نسائی آورده که دران آهو تیری بود آنحضرت ﷺ
شخصی را تعیین فرمود که نزد وی ایستاده شود تا کسی از محرمان و حجاج متعرض وی نشوند و ابو داود
از اسماء بنت ابی بکر رضی آورده که چون آنحضرت ﷺ بعرج رسید و درین منزل نزول واقع شد نشست

عایشه رض در پهلوی رسول خدا ﷺ ونشستم من در پهلوی ابوبکر رض وغلامی از آن ابوبکر رض در عقب مانده بود وشتری که زامله پیغمبر ﷺ وابوبکر رض بود ویکی بود وبر دست وی بود زمانی انتظار کردند که برسد چون رسید شتر با وی نبود اشتر ابوبکر گفت شتر کجا است گفت گم کردم دی شب ابوبکر رض برخاست واو را بر سبیل تادیب میزد ومیگفت یکشتر در عهدهٔ تو کرد یم آن را نیز گم کردی ما انا که باعث بر زدن ابوبکر او را بیشتر بجهت گم کردن زاملهٔ آنحضرت ﷺ بود ودفع ورمندگی که غلام وی رض گم کرده و پیغمبر ﷺ تبسم میکرد ومیفرمود محرم را به بینید که چه میکند ولفظ آنحضرت ﷺ این است که می فرمود انظروا الی هذا المحرم ما یصنع از زدن ابوبکر آن غلام را در احرام تعجب نمود وبرین چیزی زیاده نفرمود از زجر وتوبیخ از فساد احرام ووجوب جزا چه باین مقدار جنایت جزا واجب نشود وچون آنحضرت ﷺ بابوا بفتح همزه ومد یا بودان بفتح واو وتشدید دال مهمله که نام دو موضع است میان مکه ومدینه رسید صعب بن جثامه لیثی بفتح جیم وتشدید ثای مثلثه که در ودّان وابوا جای گرفته بود صحابیست وحدیث وی در حجة از یمن استامات فی خلافة ابی بکر الصدیق رض حمار وحشی را بهدیه آورد زند واین روایت بخاری ومسلم است ودر روایتی از مسلم بهدیه آورد عجز حمار وحشی را که میچکید از وی خون ودر روایتی شق حمار وحشی را ودر روایتی عضوی را از گوشت صید ودر روایتی پای حمار وحشی را پس آنحضرت ﷺ آن را از وی قبول نکرد ونگرفت وچون در روی وی بجهت قبول نکردن که بظاهر دلالتی بر عدم رضا ومحبت دارد کراهتی دید فرمود که هدیه ترا از جهت عدم رضا ومحبت رد نمیکنم اما از جهت آن رد میکنم که ما محرمانیم این حدیث باحدیث سابق که در منزل روحا حمار وحشی را بر رفقا قسمت کرد مخالف آمد وهمچنین اخبار وآثار در اکل محرم وعدم اکل او لحم صید را مختلف آمده ودر کتب ستة باختلاف الفاظ مذکور است که در عام حدیبیه که آنحضرت ﷺ با دای عمرة میرفت ومحرم بود ابوقتاده وجماعهٔ دیگر از صحابه از راه در جانب ساحل بحر افتادند وابوقتاده محرم نبود وباقی جماعهٔ محرم ناگاه حمار وحشی پیدا شد صحابه آن را دیدند ومیان یکدیگر خنده میکردند ولیکن او را بران اشارت ودلالت نمیکردند ابوقتاده سوط خود را از ایشان بخواست ندادند ورمح طلبید ندادند وبه هیچ نوع او را در اصطیاد اعانت نه نمودند ابوقتاده از اسپ فرود آمد سوط ورمح خود را برگرفت وسوار شد وبران حمار وحشی بتاخت واو را پی کرد وبیفکند وبکشت همه در خوردن آن بیفتادند وبعد از خوردن شک کردند که چرا لحم صید در حالت احرام خوردند وابوقتاده پارهٔ از گوشت وی نگاه داشته بود پس بحضرت ﷺ آمدند وحقیقت حال را عرض نمودند حضرت ﷺ فرمود آیا هیچ یکی از شما امر کرد ابوقتاده را باصطیاد آن یا دلالتی یا اعانتی نمود بران واشارتی کرد بدان گفتند لا یا رسول الله فرمود این طعمهٔ بود که بخورانید شما را خدا یتعالی بخورید از آنچه باقی مانده است وخود نیز خورد وکشی وابوداؤد ونسائی از ابن عباس آورده‌اند

که یزید بن ارقم گفت آیا میدانی و یاد داری که اهدا کرده شد لحم صید برای رسول خدا ﷺ پس
قبول نکرد و گفت ما محرمانیم والله اعلم این استدلال کار قصهٔ اهدای صعب بن جثامه است بالقصهٔ دیگر است
وابوداؤد از عبدالله بن الحارث آورده که حارث که خلیفهٔ عثمان رض بود بر طایف برای عثمان طعامی
ساخت از لحوم طیور و وحوش پس بفرستاد کسی را نزد امیرالمؤمنین علی رض تا در آن مجلس حاضر آمد
گفتند بخور حضرت امیر فرمود بخورانید این طعام را بقومی که حلال باشند یعنی غیر محرم
و ما محرمانیم و فرمود سوگند میدهم بخدا کسی را که در اینجا است از بنی اشجع آیا میدانید که فرستاده
شد برای رسول خدا ﷺ گوشت حمار وحشی پس قبول نکرد و فرمود ما محرمانیم گفتند نعم الخ چنین است
و مسلم و نسائی از عبدالرحمن بن عثمان آورده اند که گفت بودیم ما با طلحه رض محرم پس فرستاده شد
برای ما لحم طیر و طلحه در خواب بود پس بعضی از ما آن را خوردند و بعضی تورع نمودند و نخوردند
و چون بیدار شد طلحه موافقت کرد با آنها که خورده بودند و گفت خورده‌ایم ما آن را با حضرت ﷺ
و در موطا از عثمان رض آورده که محرم بود در موضع عرج لحم صیدی نزد وی آوردند پس
گفت مر اصحاب خود را بخورید گفتند تو چرا نخوری گفت لستم من مثلکم شما این را برای من صید
کرده اند نه برای شما * فرع * صید کردن محرم و دلالت و اشارت و اعانت کردن او بر آن
حرام است و اگر بکند جزای آن بر وی لازم آید اما اکل او لحم صید را درین جا تفصیل است اگر خود
صید کند یا محرمی دیگر آن نیز باتفاق حرام و اگر غیر محرم کند برای خود کند یا برای وی باذن وی
یا بی اذن وی مذاهب و اقوال فقها درین باب مختلف است بعضی از صحابه و تابعین بر آنند که حرام است
بر محرم اکل لحم صید مطلقا بدلیل حدیث صعب ابن جثامه که فرمود ما محرمانیم پس علت عدم
قبول همین احرام را ساخت فقط نه چیزی دیگر را و ایشان این حدیث را ناسخ احادیث دیگر که در اباحت
آن آمده دانند و این سخن نسبت بابی قتاده درست است که قصهٔ آن در عام حدیبیه بود و این در حجة
الوداع ولیکن آثاری که از طلحه و عثمان رض مذکور شد منافات دارد چه اگر منسوخ میبود خوردن و امر کردن
بدان از ایشان جایز نمی بود و مذهب مالک و شافعی و احمد آنست که اگر محرم خود صید کرده یا کسی
دیگر برای وی صید کند باذن وی یا بغیر اذن وی خوردن آن حرام است و اما اگر شخصی غیر محرم برای
خود صید کرده و از آن برای محرم فرستاده حلال و خوردن آن حضرت ﷺ و اذن بخوردن وی صید
ابی قتاده را ازین جهت بود و اما عدم قبول صید صعب بن جثامه و نا خوردن از آن بجهت احتیاط و تنزه
بود باحتمال و ظن آنکه شاید که برای ایشان صید کرده باشد چنانچه ظاهر حال دران است و عدم
اکل امیرالمؤمنین علی در ضیافت حارث نزد ایشان نیز بر این احتمال بود و اکل طلحه و موافقت او با آنان
بجهت عدم اصطیاد برای ایشان و اینمعنی در حدیث موطا از امیرالمؤمنین عثمان رض معلوم شد و

حمار وحشی روایت کرده اند و بعض عجز حمار یا رجل حمار یا لحم حمار یا عضوی از گوشت حمار واصح
روایات حمار وحشی است و عدم قبول از جهت عدم جواز تملک محرم است صید را واگر قبول میکرد لابد یا نگاه
میداشت یا ذبح میکرد یا از بدن میکرد و هیچکدام از اینها جایز نه این حاصل کلام توربشتی است بعد
از تنقیح و تحقیق آن و بالجمله احتیاط در مذهب اطلاق عدم جواز است و رخصت در مذهب امام
ابو حنیفه و مذاهب دیگران بین بین است و در جامع الاصول از موطا می آرد که عروة بن الزبیر عایشه را
از اکل صیدیکه برای محرم صید کرده نشده است پرسید عایشه فرمود یا ابن اختی مدت احرام
ده روز و بیش نیست اگر در خاطر تو خلجانی است مگذار این همه کلام در صید بر است اما صید بحر حلال
است باتفاق بمقتضای آیت قرآن مجید * واحل لکم صید البحر * و جراد صید بر است چنانچه ظاهر است اما
در حدیث کعب احبار آمده است که صید البحر است و آن نثرة حوتست یعنی بینی انداختن ماهی است
در هر سال دو بار و احادیث درین باب از موطا و ترمذی و ابو داود در جامع الاصول مذکور است والله اعلم
ورسوله بحقایق الامور و چون آنحضرت ﷺ بوادی عسفان بضم عین مهمله و سکون سین مهمله
رفتاد وادی است بر دو مرحله از مکه رسید گفت یا ابابکر دانی که چه وادی است این ابو بکر گفت این وادی
عسفان است پیغمبر ﷺ فرمود هود و صالح علیهما السلام درین وادی میگذشتند بر دو شتر بکر نو مهار
ایشان از لیف خرما و ازارهای ایشان عباهای پشمین و ردای ایشان گلیمها و تلبیه میگفتند مرحج را
این روایت احمد است و در روایت مسلم آمده که چون بوادی ازرق رسید و آن قریه است
[illegible] و احمد از مکه گفت که موسی را دیدم که درین وادی میگذشت و فرود میگشت
و انگشت در گوشهای خود نهاده بود و بلند تلبیه میکرد و در صحیح بخاری نیز آورده و لیکن تعیین وادی نکرده
والفاظ وی اینست که گفت گویا که می بینم موسی را که فرود می آید از وادی و تلبیه میگوید کذا فی المواهب و در معنی
این احادیث اقوال آمده یکی آنست که این حالت است از آنحضرت ﷺ از نقل که این انبیا در حیات
ایشان بود که بحج می آمدند و احرام می بستند و تلبیه میگفتند و حکی کرده شد الاولی و قول وی ﷺ در
حدیث موسی کانی انظر الیه بجهت کمال علم و یقین است بدان گویا که الآن می بینید آن را و بعض میگویند
که این رویای منام است که آنحضرت ﷺ ایشان را در خواب باین حال دیده بود درین سفر یا پیش از آن
دیده بود و الآن بعلاقه حال حج ذکر آن نمود و بعض گویند که مراد حقیقت آنست که انبیا صلوات
الله وسلامه علیهم زنده اند پس اگر بحج آیند چه مانع است و حج این جماعه درین سال بود که آنحضرت
ﷺ بحج بر آمده بود و ایشان را همدرین حال دیدند و جماعه میگویند که ایشان زنده اند در قبور خود نما
ز میخوانند و لیکن ارواح مطهره ایشان منتقل میشود و تجسد می یابد هرجا که میخواهند چنانکه
در شب اسری موسی و غیره علیهم السلام [illegible] نماز گذاردند و هم در آسمان دید این اجساد متمثله

بود در یقظه نماید و هم در منام و در حقیقت کشف عالم مثال است چنانکه اهل این کشف را میباشد و الا ثمرا زین
کلامی اینست بس عالی که در آن عقول متین محجوب بتخصیص ناسوت بدان نرسد و آن این است که میگویند که
آنحضرت ﷺ ایشان را همه را در حال دید که در حیات خود داشتند و آنجا عالمی است که در آن ماضی
و مستقبل نیست و همه حال است این سخن دقیق و بلند است در رسائل بعضی ازین طائفه در تحقیق زمان
و مکان مذکور و مسطور است والله اعلم بحقیقة الحال و چون آنحضرت ﷺ بسرف بسین مهمله بر وزن
کتف موضعی است بر یک مرحله از مکه که قبر ام المؤمنین میمونه در آنجا است رسید عایشه رض را حیض
آمد محزون شد و گریان فرمود چرا میگریی مگر حیض دیدی گفت آری گفت اندوهگین مباش که وقوع
آن باختیار تو نیست این را حق تعالی بر دختران آدم نوشته و طبیعت ایشان چنین سرشته و درین حج ترا
نقصی نیست هر عملی که حجاج میکنند بکن اما طواف کعبه مکن زیرا که آن در مسجد است و حائض را
در آمدن در مسجد جایز نه و عایشه رض از اول احرام بعمرهٔ مجرد بسته بود و چون بر آوردن عمره
از وی متعذر شد خواست آنحضرت ﷺ که بحج و عمره وی در آورد و او را قارن گرداند و فرمود که
غسل کن و احرام بحج به بند پس عایشه رض چنانچه گفته اند احرام بحج بر بست و احرام بستن حایض و نفسا را
درینحال جایز است اغتسلی ای بکن غسل احرام به بند چنانکه ترمذی و ابوداؤد و نسائی آورده اند که در
ذو الحلیفه اسماء بنت عمیس که زوجهٔ ابی بکر بود محمد بن ابی بکر را بزاد امر حکم شد که غسل کند و خرقه
بر بندد و احرام کند پس عایشه رض را در تجلیت فرمود که احرام حج بر بندد و قارن شود و چون طاهره
شد و از وقوف بعرفات باز آمد طواف کرد و سعی کرد برای قران گفت آنحضرت ﷺ بعایشه رض اکنون حلال
شدی از حج و عمره که بدان قارن شده بودی و لیکن طواف عمره بسبب عذر حیض تاخیر یافت تا وقت
طواف زیارت ازین جهت عایشه رض گفت یعنی در نفس خود دغدغه میابم که طواف نکردم عمره را الا
بعد از وقوف و وقت وی پیش از آن بود پس آنحضرت ﷺ برادر او را که از یک مادر بود یعنی عبد الرحمن
بن ابی بکر فرمود که عایشه رض را ببر تا از تنعیم احرام بندد و عمره بگذارد و تنعیم موضعی است بر سه
میل از مکه و خارج حرم و احرام برای عمره از حل میباید چنانچه در فقه مقرر شده است و نزدیکتر از
وی بمکه از زمین حل دیگر نیست و الان که اهل مکه برای عمره احرام می بندند از تنعیم می بندند
و آن موضع را مساجد عایشه خوانند و موضعی که عایشه رض از آنجا عمره بست قول متعین است
و او را مسجد عایشه گویند و علما را درین اقوال است که این عمره عایشه رض که آنحضرت ﷺ او را بدان
فرمود چه عمره بود و چه سبب بود بعض می گویند عمرهٔ زیادت بود بر آنچه واجب شد بر وی بجهت قران
که در آخر عایشه رض بدان متصف شد چون آن بطواف و سعی که بعد از وقوف کرد ادا یافت و لیکن از
برای تطییب و خوش کردن خاطر عایشه رض و جبر دل وی کرد عایشه رض بدان راه یافته بود که طواف عمره

درهیچ کره درآمد مکر در عمرة جعرانه که در شب آمد وهم در شب رفت وعطا کفته که اکر شما خواهید در شب در آئید حضرت رسول صلی الله علیه وسلم امام بود وامام را در روز درآمدن محبوبتر بود تا مردم به بینند واقتدا کنند رواه النسائي ومتعارف درین روزکار مراحل دیار هند را وقت سحر است ووسپی وقت منور ومبارک است وچون بدر بني شیبه که آن را باب السلام کویند رسید وکعبه را مشاهده کرد این دعا خواندن

کرفت اللهم زد بیتك هذا تشریفا وتعظیما وتکریما ومهابة ودر بعض روایات آنست که درهران درآمدن چون نظر مبارکش بر کعبه افتادی دستها برداشتی وتکبیر کفتی واین دعا برخواندی اللهم انت السلام ومنك السلام حینا ربنا بالسلام اللهم زد هذا البیت تشریفا وتعظیما وتکریما ومهابة وزد من حجه واعتمره تکریما وتعظیما وتشریفا وبرا وچون در مسجد درآمد راست سوي کعبه روان شد وبتحیت مسجد کلّ از دن مشغول نشد زیرا که تحیت بیت الحرام طواف است چنانکه تحیت مساجد دیکر نماز است وطواف حکم نماز دارد چون برابر حجر اسود رسید استلام کرد وبوسه داد آن را واستلام مسح حجر است بید یا بقبلة افتعال است از سلام بمعني تحیت واز ینجهت اهل یمن رکن اسود را محیا خوانند زیرا که مردم تحیت میکنند او را قاله الازهري وجوهري کفته مشتق است از سلام بکسر بمعني حجارة واحد وي سلمه است بفتح السین وکسر اللام استلمت الحجر ای لمسته چنانکه اکتحلت از کحل آمده وبعض کفته اند افتعال است از مسالمه کویا که کاري کرد که مسالم ومصالح کند وبعض کفته اند استلام تحیت کردن است نفس خود را نزد حجر بسلام زیرا که حجر جواب وي نمیدهد چنانکه کویند اختدم اذا لم یکن له خادم وابن اعرابي کفته وي مهموز الاصل است ترك کرده شد همزه وي مشتق است از ملائمت بمعني موافقت وبعض کویند مشتق است از لامه بمعني سلاح کویا که حفظ وحصن کرد نفس خود را بمس حجر ذکر الوجوه کلها الزرکشي في شرح الخرقي ومصنف میکوید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وقت ابتدا اي استلام حجر اسود رفع یدین نکرد وافتتاح بتکبیر نکرد چنانچه جهال میکنند ولیکن در فقه حنفیه آمده که در طواف ابتدا از حجر اسود کند ومستقبل او بایستد وتکبیر کوید وتهلیل کند ورفع یدین کند ودر هدایه حدیث درین باب نقل کرده ونیز نقل کرده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم برداشته نشود دستها مکر در هفت موطن واز انجمله استلام حجر است والله اعلم وبعض آن هفت موطن را در ترکیب فقعس صمعج جمع کرده اند وشیخ ابن الهمام کفته که طبراني این حدیث را بسند خود تا ابن عباس روایت کرده ودر وي ذکر استلام حجر اسود نیست وذکر کرده در وي افتتاح صلوة ونزد دخول مسجد حرام چون نظر بخانهٔ کعبه افتد وبر صفا وبر مروة وبعرفات وبمزدلفه ونزد جمرتین وممکن است که الحاق کرده شود استلام حجر با فتتاح صلوة قیاس شبه نه علت ودرین حدیث سخن است وحق آنست که حصر نیست از جهت ثبوت رفع در تکبیرات عیدین وقنوت انتهی والله اعلم وبعد از استلام حجر شروع در طواف

کرد وخانۀ کعبه را بر دست چپ خود کذاشت واین طواف قدوم است واورا طواف تحیت نیز کویند واین مر آفاقی را سنت است نزد امام ابوحنیفه ونزد امام مالک واجب وطواف زیارت که رکن حج است وفرض است دیکر است که بعد از وقوف عرفات در روز عید از منا آمده خواهد کرد ودر هیچ مکانی از امکنۀ مطاف دعائی مخصوص مروی نیست که باسناد صحیح از آنحضرت ﷺ ثابت شده باشد اکرچه در آثار از سلف در هر موضعی از آن دعائی معین آمده اما از آنحضرت ﷺ بسند صحیح چیزی ثابت نشده مکر در میان هردو رکن یمانی وحجر اسود که آنجا میکفت * ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار * ودر روایت ابن ماجه از ابی هریره در اول آیت این دعا را نیز زیاده کرده اللهم انی اسألك العفو والعافیة فی الدنیا والآخرة وکفته موکل کردانیده شده است برکن یمانی هفتاد فرشته پس هرکه بخواند این دعا آمین میکویند آن فرشتکان اورا ونیز از ابی هریره آورده که هرکه طواف کند بیت را هفت بار وتکلم نکند مکر به سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله محو کرده میشود از وی ده سیئه ونوشته میشود برای وی ده حسنه وبلند کردانیده میشود برای وی ده درجه وخوض کند در دریای رحمت وامام محمد تعیین نکرده است در مشاهد حج هیچ دعائی راو کفته که تعیین دعا مزیل رقت قلب است وبا وجود آن اکر تبرک وتیمن بمنقول وماثور کند حسن است کذا فی الهدایه ودر سه طوفۀ اول از هفت طوفه که طواف بیت عبارت از انست ودر مشهور هر کدام ازین طوفهای هفتکانه را شوط خوانند که در لغت بمعنی یکبار روان شدن است تا جای معین وطواف هفت شوط است واطلاق شوط در کتب مناسك مذکور ومشهور است ومصنف در قاموس لغت میکوید که مکروه میداشته اند جماعۀ از فقها که طوفات طواف را اشواط کویند وجه آن بیان نکرده یارب مکر از جهت رعایت تعظیم واد بست یا لفظی است که در جاهلیت میکفتند چنانکه در کراهت تسمیۀ مدینه مطهره بیثرب کفته اند والله اعلم وازین جهت درین کتاب بطوفه تعبیر کرده وکفته که در سه طوفۀ اول به تعجیل میرفت وکامها را نزدیك می نهاد چنانکه کشتی کیران می روند واین فعل را رمل کویند بفتح میم وعلت این حکم در ابتدا اظهار جلادت وقوت بود از مسلمانان بر مشرکان مکه که کفتند اضنا هم حمّی یثرب لاغر کردانید این کروه مسلمانان را تب وکرمی مدینه پس حکم شد که تیز وپهلوانانه بروند واظهار جلادت وقوت نمایند وابتدای این حکم در عمرۀ قضا بود وچون آنحضرت ﷺ این را در حجة الوداع نیز کرد باآنکه وجود مشرك در مکه درینوقت قطعاً نبود معلوم شد که بعد از زوال علت نیز این حکم باقی است دیکر این فعل سنت مستقله شد واز مناسك حج کشت لیکن تارك او تارك عملی از اعمال حج نبود بلکه تارك صفتی وهیئتی مخصوصه باشد چنانکه رفع صوت بتلبیه چه هرکه خفض صوت کند بتلبیه تارك تلبیه نبود وچیزی بروی لازم نکردد کذا فی المواهب نقلاً عن الطبری واکر این اظهار جلادت وغلبه را نسبت با عدای باطن که شیطان وجنود اوست ملاحظه واعتبار نمایند در ذوق وحضور اقرب وادخل بود ورد اء مبارك را از زیر

بغل راست بیرون آورده بر بالای دوش چپ اندازد و این را اضطباع خوانند و این نیز مخصوص بسه شوط اول
نبود و داخل است در تجلد و نشاط و باید که اضطباع پیش از شروع در طواف کند با آنکه زمانی در چهار طوف
آخر آهسته رفت و مانا که اقتصار بر سه شوط بجهت آنست که تا در اکثر طواف جری بر قیاس که صورت ادب و وقار
در آنست باشد و وجه تخصیص سه اول ظاهر است والله اعلم و رمل نزد ما مخصوص بطواف قدوم است
و نزد امام احمد نیز در طواف قدوم یا طواف عمره است و در طواف زیارت و وداع چنانکه بیان آنها بیاید
رمل نیست ولیکن نزد ما اگر بعد از طواف قدوم سعی نکرده است بعد از طواف زیارت کند و اگر کرده است
نکند و نزد شافعی در هر طوافی که بعد از وی سعی است رمل است و هر نوبت که برابر حجر اسود رسیدی تکبیر
برآوردی و اشارت کردی بحجر اسود بچوبی که در دست مبارک داشت و آن چوب را بوسه دادی در احادیث
تعبیر ازین چوب بمحجن بکسر میم و سکون حای مهمله و فتح جیم کرده اند و محجن بمعنی صولجان آید و
حجن بمعنی اعوجاج است ولیکن مراد اینجا چوبی است سرکج چنانکه گفت و آن چوبدستی بود کوتاه
سرکج مشابه بصولجان و عصا در عرف عرب چوبدستی را گویند و رمح است و عنزه و عصا و رمح کلانتر از همه است
و عنزه متوسط و عصا خردتر و در دست مبارک حضرت ﷺ اکثر اوقات این چنین چوبی میبود و درین روز
طواف نیز داشت و رای عنزه که خادمان برای مصلحت سترة و غیره همراه میداشتند و از آنحضرت ﷺ
مروی نیست که راه باین عصای متعارف که پیران در دست گیرند و باعتماد آن راه روند آمیر رفته و از محجن
چنان معلوم شود که این استلام بمحجن در طواف زیارت بود که سواره کرد و این طواف قدوم خود پیاده
بود چنانکه از کلام مصنف نیز معلوم گردد و بالجمله تقبیل حجر بلب او دست و باشارت دست و چوب مسنون
است و اگر هیچ یکی از اینها میسر نباشد بسبب هجوم استقبال کند و تکبیر و تهلیل و حمد و صلوة گوید و
بکند رد کلانی الیهد ایه و در برابر رکن یمانی که یکی از ارکان اربعه بیت است و بجانب یمن است اشارت
کردی برکن بدست یا بچوب اما از فعل آنحضرت ﷺ ثابت نشده که رکن یمانی را یا دست خود را یا چوب
را بوسه دادی اما حجر اسود را ثابت شد که آن را بوسه میداد و روی مبارک خود را بران می نهاد و در احادیث
آمده که لبهای مبارک بر حجر اسود می نهاد و بوسه میکرد در بوس کردن باید که آواز نکند چنانچه در
بوسه کردن زنان کند انی فتح الباری و گاه دست مبارک بران می نهاد و دست خود را می بوسید و در حالت
استلام میگفت بسم الله والله اکبر و هر گاه که در طواف برابر حجر اسود رسیدی میگفت الله اکبر و گاه بر
حجر اسود پیشانی می نهاد و بران سجده میکرد و آنگاه می بوسید این کیفیات مجموع در صحیح ثابت شد
بدانکه خانهٔ کعبه را چهار رکن است یکی حجر اسود در وی مرکوز است و آنرا رکن اسود نیز خوانند و میان
وی و باب البیت یکباع مسافت است و ما بین حجر و باب را ملتزم گویند که در وقت دعا سینه را بوی بچسپانند
والتزام کنند و رکن دیگر را که در همین جانب پیش است رکن عراقی گویند و رکن دیگر را که در

طواف از رکن عراقی بروی بر سد رکن شامی گویند بعد از وی رکن یمانی است و این رکن یمانی و اسود را بطریق تغلیب یمانیین گویند به تخفیف یا در لغت فصیح و الف را عوض یکی از دو یای نسبت دارند و اگر یا مشدد خوانند لازم آید جمع میان عوض و معوض و از سیبویه تجویز تشدید نیز نقل کرده اند و الف را زایده دارند و آن دو رکن را شامیین گویند و در رکن اسود استلام و تقبیل مرد و از حضرت صلی الله علیه وسلم صحیح و ثابت شده بخلاف رکن یمانی که در وی استلام بدست آمده نه تقبیل و چنانچه مصنف گفته استلام نیز نیست بلکه توجه و اشارت بدست یا چوب بی آنکه دست و چوب را بوسه کنند و در فتح الباری استلام رکن یمانی بطرق متعدده اثبات کرده و از ترجمهٔ باب صحیح بخاری که گفته باب من لم یستلم الا الرکنین الیمانیین نیز ظاهر اینست و مذهب حنفیه نیز همین است اما در رکنین شامیین نه استلام است و نه تقبیل و نه استقبال و نه اشارت و آورده اند که معاویه طواف کرد و استلام نمود هر چهار رکن را پس ابن عباس گفت استلام نکرده رسول خدا صلی الله علیه وسلم مگر حجر را و رکن یمانی را معاویه گفت مهجور نیست هیچ چیزی از بیت و از ابن الزبیر نیز می آرند که استلام میکرد جمیع ارکان را و میگفت مهجور و متروک نیست هیچ چیزی از بین بیت و ابن عباس میگفت * لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة * یعنی ما که استلام دو رکن نمیکنیم نه بجهت هجران چیزی ازین بیت میکنیم بلکه بجهت اتباع رسول خدا صلی الله علیه وسلم و از شافعی نیز در جواب این قول منقول است که گفت ترک استلام آن رکنین نه بجهت هجر و ترک بیت است و چگونه متصور است آن و حال آنکه ما گرد آن طواف میکنیم ولیکن مقصود اتباع سنت است ترکا و فعلا و اگر عدم استلام آن دو رکن موجب هجر و ترک چیزی از بیت باشد پس ترک استلام ما بین الارکان نیز موجب آن بود و حال آنکه هیچ کس آن را نگفته و تحقیق مقام آنست که بیت در زمان آن سرور نه بر بنای خلیل و قواعد وی بود و این رکنین شامیین نه در اصل بودند از ینجهت استلام آن نکرد چون عبد الله بن الزبیر حدیث بنای بیت را از عایشه رض چنانچه مسلم روایت کرده شنید و بر قواعد و ارکان قدیم بنا کرد و این دو رکن شامی نیز در جای قدیم واقع شدند لاجرم مساوی ارکان دیگر شدند و استلام آنها کردند و از بعض صحابه هم که استلام آنها منقول است با ینجهت است و انچه در روایات آمده که آدم و ابراهیم و اسمعیل علیهم السلام استلام جمیع ارکان میکردند هم بدین سبب بود و چون حجاج آمد و بنای ابن الزبیر را تغییر داد و هم بر روش ایام جاهلیت بنا کرد چنانچه الآن واقع است این دو رکن نه بر جای قدیم باشند و استلام آنها مسنون نبود چنانچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نکرد و استلام معاویه بگمان آن بود که اینها ارکان بیت اند مساوی ارکان دیگر و نه چنین است بجهت حدیث عایشه رض که بعبد الله بن الزبیر روایت کرد کذا فی فتح الباری و هم در فتح الباری درین مقام لطیفهٔ آورده که چون رکن اول را دو فضیلت بود یکی بودن او بر قواعد ابراهیم و بودن حجر اسود در وی مخصوص گشت هم بتقبیل و هم باستلام و رکن یمانی را چون همین فضیلت اول بود مخصوص باستلام آمد نه تقبیل و چون

در دو رکن دیگر هیچکدام ازین دو معنی نبود در انها نه تقبیل آمد و نه استلام و گفته که این بر رای جمهور است و نزد بعض تقبیل رکن یمانی نیز مستحب است و گفته که ازینجا حفظ مراتب و اعطاء کل ذی حق حقه معلوم و مستنبط کردد والله اعلم و چون از طواف فارغ شد پس بمقام ابراهیم برآمد مقام ابراهیم نام سنگی که در وی نشان پای ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام است و آن جای ایستادن اوست در وقتی که ندا کرد و خواند مردم را بحج بموجب امر الهی عزشانه * واذن فی الناس بالحج الآیة * و در وقتی که بنای بیت میفرمود پس فرو رفت هر دو پای او دران سنگ تا پاشنها و مراد اینجا آن موضعی است که این سنگ درانجا نهاده بود اگر گفته شود که ظاهر آنست که مصنف بگوید پس بمقام ابراهیم آمد و در زیادت لفظ بر که گفت بمقام ابراهیم برآمد چه نکته است نه که آنحضرت ﷺ بران سنگ یا بران موضع که نهاده بود برآمد جواب آنموضع که این سنگ درانجا نهاده بود جانب شرقی بیت است و آن جانب علو است و بلند که معلاة درانجانب است و مقابل آن غربی بیت جانب سفل و پایان و عادت عرب است که در لفظ و عبارت تمییز میان این دو جانب بکنند و بگویند صعدنا الی منا و صعدنا الی عرفات که دران جانب واقع اند و اگر در جانب مقابل این روند گویند هبطنا الیه حتی که در مسجد حرام اگر بجانب باب السلام که درانجانب است روند گویند صعدنا الی باب السلام و چون موضع مقام ابراهیم نیز درانجانب است گفت بمقام ابراهیم برآمد فافهم و این آیت را بقصد ترغیب و افضلیت صلوة دران مقام بخواند واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی در اتخذوا دو قرأت است بصیغهٔ ماضی و امر انگاه دو رکعت نماز دران مقام بگذارد و مقام را در میان خویش و کعبه کردانید و گذاردن این دو رکعت بعد از طواف واجب است نزد ما از جهت ورود امر و نزد شافعی سنت و در هر جاکه بگذارند از مسجد جائز است و افضل آنست که نزد مقام ابراهیم بگذارند و مقام آن زمان نزدیک کعبه نهاده بود و در زمان شریف آنحضرت ﷺ تا دور خلافت عمر بن الخطاب رض در پیش خانه افتاده میبود تا آنکه یکبار سیل آمد و بربود پس بفرمود عمر رض تا در پیش خانه نصبش کردند و الآن حجره است که سقف سنگین و پنجرهٔ آهنین دارد و درون وی صندوق سنگین دیگر است که دیگر در وی این مقام موضوعست و دران دو رکعت طواف در رکعت اول فاتحه خواند و قل یا ایها الکافرون و در رکعت ثانی فاتحه و قل هو الله احد و چون از نماز فارغ شد بسوی حجر آورد و بیامد و آن را استلام کرد و در هدایه میگوید که این سنت است بعد هر طوافی که بعد از وی سعی است و از در میانی یعنی باب متوسط از درهای مسجد که بجانب صفا روند که پنج در است بیرون شد و بر بالای صفا که نام کوهی مشهور است در پایان جبل ابی قبیس و صفا در اصل بمعنی سنگ سخت صاف است که بر وی چیزی نروید برآمد و چون نزدیک صفا رسید این آیت بجهت تبرک و اشعار بذکر آن در قرآن و تمسک در ابتدای سعی از صفا برخواند * ان الصفا والمروة من شعائر الله * و بعد از ان گفت ابدأ بما بدأ الله به ابتدا آکنم بصفا که ابتدا کرده است

الله تعالی در کتاب خود بلکه آن و تقدیم کرد آن را بر مروه و در روایت نسائی ابدأ بصیغهٔ امر است بطریق خطاب عام و محتمل که خطاب بنفس شریف خود کرده باشد آنگاه چندانکه کعبه را توان دید بر بالای صفا برآمده باستاد و کعبه را مستقبل شد دران وقت کعبه در وادی بود پایان چون کسی برین کوه برآمد کعبه نمایان میشد الآن که زمینها پر شده و دیوارها گرد کعبه کشیده و درها را که بالیها نسبت صفا اند چنان ساخته اند که از میان آنها گوشهٔ از کعبه در جانب رکن اسود نمایان می گردد و چون آنحضرت ﷺ بر بالای صفا برآمد حق تعالی را تکبیر گفت و گفت لا اله الا الله وحده لاشریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر لا اله الا الله وحده صدق وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده و دعا کرد و گفت اللهم انا نسألک موجبات رحمتک وعزائم مغفرتک والغنیمة من کل بر والسلامة من کل اثم لا تدع لی ذنبا الا غفرته ولا هما الا فرجته ولا کربا الا کشفته ولا حاجة و در روایتی زیادت من حوائج الدنیا والآخرة الا قضیتها سه بار تهلیل مذکور گفت و میان آن دعا میکرد بعد ازان فرود آمد و در موطا از ابن عمر این دعا نیز بر صفا مرویست اللهم انک قلت ادعونی استجب لکم وانک لا تخلف المیعاد وانا اسألک کما هدیتنی الاسلام ان لا تنزعه منی حتی تتوفانی وانا مسلم و تطویل دعا درینجا ماثور است واما حمد و ثنای الهی و صلوة و سلام بر حضرت رسالت پناهی ﷺ در جمیع ادعیه مسنون و مستحب است و صفیه بنت شیبه روایت میکند که درمیان صفا و مروه پیغمبر ﷺ گفت رب اغفر وارحم انک انت الاعز الاکرم و چون از صفا فرود آمد سعی نمود و تیز رفت و چون از وادی بگذشت باز آهسته رفت والآن علامتی برای منتهای محل سعی در دیوار حرم نهاده اند که آن را بین المیلین الاخضرین گویند آورده اند که اصل درین باب آن بود که هاجر ام اسمعیل ویرا دران هنگام که طفل بود بر در کعبه گذاشته بطلب آب برآمده بود و چون در وادی می آمد اسمعیل از نظرش پنهان میگشت پس برای دیدن اسمعیل بجبل صفا میبرآمد و بجانب وی نگاه میکرد و از حال وی خبردار میشد و چون آنحضرت ﷺ این فعل را بموافقت او کرد دیگر سنت مستمره شد و نیز در وادی در حالت انصباب قدم و نزول الی سافلات واقع میشود و بموافقت و اتباع آن سرور سنت گشت و پیاده سعی میکرد و از صفا بمروه میرفت و از مروه بصفا می آمد هفت بار و مروه در لغت سنگ سفید براق را گویند که آتش از وی بجهد و مروه نام این کوه مشهوریست بمکه است و در اثنای سعی چون از دحام از جهت کثرت اهل سعی و مردم دیگر که بتماشای جمال جهان آرای وی ﷺ برآمده بودند بسیار شد بر ناقه سوار شد و سعی را سواره تمام کرد و مسلم و ابوداؤد از ابی الطفیل آورده اند که گفت گفتم مر ابن عباس را خبر ده مرا که طواف میان صفا و مروه سواره سنت است و قوم تو میگویند که آن سنت است ابن عباس گفت راست میگویند و دروغ میگویند گفتم چه معنی دارد راست میگویند و دروغ میگویند گفت چون بسیار شد از دحام مردم بر رسول خدا ﷺ و میگفتند هذا محمد هذا محمد تا مخدرات و ابکار از خانها برآمدند و بودند در پیش

آنحضرت ﷺ ضرب وطرد و راندن ودور باش وپوپه شو سوار شد ولیکن مشی وسعی افضل است الحدیث
یعنی اکر مراد ایشان از سنت کفتن سعی سواره صدور ووقوع آن از حضرت رسالت ﷺ راست میکویند
واکر مقصود اثبات افضلیت واولویت است دروغ میکویند زیرا که باعث مر آنحضرت ﷺ را در
سواری تقرب وتعبد نبود واما طواف قدوم که ذکر کردیم پیاده بود چنانکه جابر کفت در سه طوفه اولی
رمل کرد واین سواره متصور نیست وچون ثابت شد پیادکی در اول طواف سواره شدن در آخر وی وباز
پیاده شدن برای سعی وباز سوار شدن بعید است ومنقول نیز لهذا اما طواف رکن را که ذکر وی بیاید بسبب
عذری که داشت سواره کرد وختم سعی را بمروه کرد وهرکاه بمروه رسید همان اذکار ودعوات که در
صفا خوانده بود در مروه همان خواندی وچون سعی بین الصفا والمروه تمام کرد صحابه را فرمود که هرکه
هدی برابر ندارد حلال شود یعنی از احرام برآید وتحلل برایشان فرض کرد تحلل تام از وطی وطیب ولبس
مخیط وغیر آن این چیزها است که بر محرم حرام است وچون از احرام برآمدند مباح شدند وتحلل تام از
جهت آن کفت که کاه تحلل میشود از بعضی ازین چیزها نه تمام چنانکه یوم النحر بعد از ذبح طیب ولبس
مخیط زنان آن مباح میکردد ولیکن وطی حلال نمیشود وچون طواف زیارت ادا یافت تحلل تام شد
و وطی نیز حلال شد چنانکه در محل خود بیاید وهمچنین صحابه حلال بودند تا روز ترویه که هشتم
ذی الحجه است این روز را روز ترویه از آن کویند که ترویه سیراب کردانیدن است وشتران را درین روز آب
میدهند وسیراب میکردانند تا بحج برآیند ومیفرمود که من اکر هدی نیز نداشتمی حلال میشدم شرح
وتحقیق این سخن سابق مذکور شد ودر بعض روایات که وارد شده پیغمبر ﷺ نیز حلال شد ثابت
نیست وغلط است واینقول معاویه بود که کفت آنحضرت ﷺ بمشقص موی سر مبارک خود را بعد از
سعی قصر کرد وصحابه او را درین خبر تخطیه وتغلیط کردند چنانکه کذشت وآنحضرت ﷺ
درین محل که صحابه بفرموده وی از احرام برآمدند وبعض حلق کردند وبعض قصر ایشان را دعا کرد وکفت
اللهم ارحم المحلقین سه بار ایشان را یعنی محلقین را دعا کرد وچون مقصرین بسیار التماس والحاح کردند
یکبار مقصرین را نیز کرد وکفت والمقصرین واز ینجا معلوم شد که این دعا برحمت ومغفرت محلقین را
در حجة الوداع بود واز بعض احادیث معلوم کردد که در روز حدیبیه بود که بمکه نرفتند وعمره
ناکذارده از احرام برآمدند وبمدینه برکشتند ودر صحیحین از ابی هریره مطلق واقع شده بی تعیین وبیان
آنکه در حدیبیه کفت یا در حجة الوداع وکفته اند که در هیچ طریق این حدیث بصیغه سماع از ابی هریره
از حضرت رسالت ﷺ وقوع نیافته واکر وقوع مییافت جزم میکردیم که در حجة الوداع بود زیرا که
ابوهریره در حدیبیه نبود چه قضیه حدیبیه در سال ششم است واسلام ابی هریره در سال هفتم در غزوه خیبر ودر
بعض احادیث تعیین حدیبیه وقوع یافته ودر بعض تعیین حجة الوداع وکفته اند احادیثی که در روی

تعیین حجة الوداع است اکثر و اصح اند و نووی گفته هو الصحیح المشهور و گفته که دور نیست که در هر
دو جا باشد و ابن دقیق العید گفته که اقرب همین است و در فتح الباری گفته بلکه متعین است لکن
از جهت تواردِ نظائر روایات در هر دو ولیکن سبب در هر دو مختلف است آنچه در حدیبیه بود به سبب توقف
بعضی از صحابه بود از احلال بجهت آنچه یافتند از حزن و غم و از منع وصول به بیت با وجود مشاهده اقتدار
یاران در انفس خود و چون صلح کرد آنحضرت ﷺ با قریش که بی ادای عمره برگردد و سال آینده
باز آید امر کرد ایشان را باحلال و چون توقف کردند درین باب از ایشان مشاهده کرد مشاورت بام سلمه نمود
و وی رض اشارت کرد باحلال آنحضرت ﷺ تا صحابه در ان بی اختیار شوند پس برآمد آنحضرت ﷺ
از احرام و دیگران نیز متابعت او کردند پس بعض تحلیق کردند و بعض تقصیر و هر که مبادرت کرد
به تحلیق اسرع و اقرب بود بامتثال امر از کسی که اقتصار نمود بر تقصیر پس دعا کرد آنحضرت ﷺ محلقین
را مکرر و داخل کرد مقصرین را نیز در آخر و اما سبب تکریر دعا محلقین را در حجة الوداع آن بود که
چون اکثر صحابه سوق هدی نکرده بودند و حضرت ﷺ ایشان را امر کرد بفسخ حج بعمره و تحلل
از احرام دشوار آمد بر ایشان و چون چاره نبود از اطاعت و امتثال امر تقصیر در انفس ایشان سبک تر و آسان تر
از حلق نمود و اکثر از ایشان همچنین کردند پس آنحضرت ﷺ ترجیح و تحسین نمود فعل محلقین
را که ظاهر تر و قوی تر در امتثال بود و نیز عادت عرب آن بود که محبوب بود پیش ایشان توفیر شعور
و تزیین ابدان و حلق در طبیعت ایشان مکروه بود و آن را فعل اعاجم میگفتند پس آنحضرت ﷺ ترجیح
آن نمود و دعا کرد مر محلقین را کذا فی المواهب و سراقة بن مالک بن جعشم پرسید که یا رسول الله این فسخ حج
بعمره و احلال از احرام خاص است باین سال و باین مردم یا این حکم دایم است تا ابد و شامل است مر سایر
امت را فرمود دایم است تا ابد و در آورد آنحضرت ﷺ اصابع شریف خود را در یکدیگر و مکرر فرمود که در آمد
عمره در حج تا روز قیامت امام نووی گفته اختلاف کرده شده است درین فسخ که وی مخصوص است
بصحابه در ان سال مخصوص یا باقی است مر ایشان را و مر غیر ایشان را تا روز قیامت امام احمد و طایفه از
اهل ظاهر میگویند که مخصوص نیست و باقی است تا روز قیامت پس جائز است مر کسی را که احرام حج
بسته و با خود هدی ندارد که قلب کند احرام حج را بعمره و متحلل شود باعمال وی و مالک و شافعی و ابو حنیفه
و جماهیر علما از سلف و خلف برانند که این مخصوص بصحابه است در همان سال مخصوص و جائز نیست
بعد از وی و امر کرده شدند بدان در ان سال از برای اظهار مخالفت مر اسم جاهلیت که تحریم عمره
است در اشهر حج و دلیل جماهیر حدیث ابی ذر است که مسلم آورده که بود متعه در حج مر اصحاب
محمد را ﷺ خاصة یعنی فسخ حج بعمره و نسائی از حارث بن بلال از پدرش آورده که گفت گفتم
یا رسول الله خبر ده مرا که فسخ حج بعمره مخصوص بما است یا عام است مر تمامه آدمیان را پس

فرمود آنحضرت ﷺ مر شمارا است خاصة و نووی گفته اما آنچه در حدیث سراقة بن مالک آمده
معنی او آنست که جواز اعتمار در اشهر حج و قران مخصوص شما نیست بلکه عام است پس حاصل
از مجموع احادیث و طرق آن آن شود که عمره در اشهر حج جائز است تا روز قیامت و همچنین قران
و فسخ حج بعمره مخصوص است بصحابه والله اعلم انتهی و ابوبکر و عمر و علی و طلحه و زبیر رض خلال
نشدند بسبب هدی که داشتند این صحابهٔ عظام برابر آنحضرت ﷺ بودند و اما امیرالمؤمنین علی
بعد از یمن آمد و هدی همراه آورد و هدیها برای آنحضرت ﷺ نیز آورد و مجموع آنچه علی آورد
و آنحضرت ﷺ همراه بود صد شتر بود و چون حضرت ﷺ از وی پرسید که چه احرام بستی و چه
نیت کردی گفت اهللت بما اهل به رسول الله همین نیت کردم و احرام بستم که با آنچه احرام بست رسول
خدا من نیز بستم پس فرمود تو حلال مشو و هم بر احرام خود باش و امهات مؤمنین حلال شدند چه
هدی نداشتند و فاطمه رض نیز حلال شد چه هدی نداشت در حدیث جابر آمده که چون علی از
یمن آمد و فاطمه را دید که حلال شده و جامهٔ رنگین پوشیده و سرمه در چشم کشیده انکار کرد بر وی
و غضب نمود پس فاطمه گفت پدر من امر کرده بدین امر امیرالمؤمنین علی این را در عراق بمردم میگفت
که چون از فاطمه این سخن شنیدم بحضرت ﷺ رفتم و حقیقت حال عرض داشتم و خبر دادم آنحضرت
ﷺ را که من بر فاطمه انکار کردم و وی میگوید پدر من مرا بدین امر کرده فرمود صدقت صدقت
راست گفت فاطمه راست گفت و در بیندست که آنحضرت ﷺ مقیم و ساکن بود بجهت آنکه نیت اقامت
نکرده بود نماز را بقصر میگذارد و در منزل خود که بیرون مکه داشت میبود چون چهار روز بگذشت
احد و اثنین و ثلاثاء و اربعاء و چون آفتاب بلند شد چاشتگاه از روز پنجشنبه بمنی متوجه شد با
مجموع خلایق منی را منی ازان تسمیه کرده اند که منی در لغت بمعنی ریختن و انداختن آید و ریخته
میشود در وی خون ذبایح و از ابن عباس آورده اند که گفت جبرئیل با آدم درین موضع یکجا بود چون مفارقت
کرد گفت چه تمنا داری گفت بهشت تمنا دارم ازین جهت این را منی گفتند مشتق از تمنی کذا فی القاموس
و هرکه از صحابه حلال شده بود درین روز احرام حج بست هرکس در منزل خویش چون بمنی
رسید نزول فرمود و نماز ظهر و عصر بگذارد و شب آنجا بیتوتت کرد و شب جمعه بود و این رفتن بمنی و بیتوتت
کردن در ان نزد ما واجب نیست بلکه سنت است و درین شب در منی هیچ نسکی و عبادتی مخصوص نیست که
اقامت آن کنند و اگر یکی روز هشتم و شب نهم هم در مکه باشد و صباح عرفه متوجه عرفات شود و مرور و عبور
بمنی نکند جایز است و لیکن اساءتی دارد از جهت عدم اقتدا بسنت رسول الله ﷺ و چون آفتاب
برآمد از منی روان شد بر راه ضب که آن را طریق ضب گویند بضاد معجمه مفتوحه بسوی عرفه عرفه بمعنی
مکان و زمان هر دو آمده و عرفات بصیغهٔ جمع مخصوص بمکانست و تسمیهٔ او باین اسم بجهت تعارف آدم

وحوا ست در ینمکان بعد از هبوط یا بجهت آنکه جبرئیل علیه السلام با براهیم علیه السلام در اینجا تعلیم
مناسک کرد و بعد از تعلیم گفت اعرفت گفت عرفت یا بجهت آنکه مکانی است معظم و مشهور گویا بیش از تعریف
معروف است و برین وجوه مشتق از معرفت بود و بعض گویند مشتق است از عرف بسکون را که اکثر الاستعمال
وی در رایحهٔ طیبه است چون در منی روائح منتنه بجهت کشته شدن ذبایح پیدا آید این مکان را در مقابل
وی عرفه کردند که خالی است از آن روایح بعضی از صحابه تکبیر میگفتند و بعض تلبیه میگفتند و برکسی
انکار نمیکرد همه را تقریر کرد رایح و نیز فرمود پس معلوم شد که مقصود ذکر و تسبیح و تحمید است و بلفظ
تلبیه گفتن اولی وافضل چون بنمره رسید بفتح نون وکسر میم وفتح را در آخر ها که موضعی است نزدیک عرفات
وآخر زمین حرم است وگویا برزخی است در میان حل وحرم و در قاموس بتردید گفت که آن نام موضعی
است بعرفات یا جبلی که آنجا ست و درین مقام چون نزول کرد در آنجا گفت حمل او برموضع اولی
والنسب باشد گویا تشبیه کرد هاند آن جبل را بنمر که نام حیوانی مشهور است چنانکه جبل ثور گفتند
از جهت تشبیه آن جبل بگاو در شکل ودید قبهٔ پیغمبر صلی الله علیه وسلم که از موی بود حسب الحکمی که پیش از
برآمدن از منی وقوع یافته بود آنجا زده بود نزد فرود آمد تا چون آفتاب بگشت بفرمود تا راحله را که
نام وی قصوا بود زین نهادند وبر راحله سوار شد وببطن وادی آمد وخطبه کرد مرخلایق را بغایت
بلیغ وشامل ودران خطبه قواعد مسلمانی با سرها اگرچه معلوم بود تقریر و تاکید فرمود واساس شرک
وجاهلیت بکلی برکند ومحرماتی که در جمیع ملل ثابت التحریم است ذکر فرمود واوضاع جاهلیت را
با سرها در زیر پا آورد و رباهای جاهلیت را وضع کرد فرمود خونهای شما واموال شما حرام است بر شما
مثل حرمت این روز واین ماه واین بلد مراد بروز روز عرفه است وبماه ماه ذی الحجه وببلد بلد مکهٔ
معظمه است وفرمود هرچیز از امر جاهلیت نهاده شده است در زیر پای من یعنی هرچه از رسوم واوضاع
جاهلیت بود ابطال کردم وکان لم یکن ساختم عادت عرب است که در امری که آن را باطل ورد بود سازند
که با زدیگر کرد آن نگردند ورجوع بدان ننمایند گویند که آن را زیر پای خود کردم وفرمود خونهای
جاهلیت موضوع ورد است یعنی هرکرا بر دیگری دعوی خونیست که در جاهلیت واقع شده بود اکنون
آن دعوی برطرف کردم ورد ساختم وفرمود اول خونی از خونهای ما که آن را بنهادم ورد ساختم
خون ابن ربیعة بن الحارث واین ابن ربیعه در بنی سعد استرضاع میکرد وشیر میخورد قبیلهٔ هذیل
او را کشتند وحارث بن عبد المطلب عم پیغمبر صلی الله علیه وسلم است وربیعه ابن عم وی صحابی است واسن بود از آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ودر خلافت عمر وفات کرد ونام پسر وی ایاس بود ودر محاربهٔ که میان بنی سعد وهذیل بود
سنگی بان پسر رسید وکشته شد وبنی عبد المطلب دعوی آن خون برایشان داشتند وفرمود رباهای جاهلیت
موضوعست قریش را عادت بود که در جاهلیت ربا میخوردند ودعوی این دیون که بر ربا بود بر یکدیگر

دانستند این دعوی ها را نیز افکند و باطل کرد و فرمود اول ربائی که می افکنم از رباهای قبیله ما ربای عباس بن عبد المطلب است و دران خطبه وصیت کرد امت را بمراعات و ملاطفهٔ زنان و احسان درحق ایشان و حقوقی که زنان راست برشوهران و شوهران راست بر زنان بیان کرد و فرمود پرهیزید و بترسید خدا را جل جلاله درحق زنان زیراکه گرفته آید ایشان را بامان و عهد وی و استحلال کرده اید و تصرف نموده اید فروج ایشان را بکلمهٔ وی و حکم وی تعالی و فرمود مرشما راست برین زنان که پی سپر نکردانند فراشهای شما را به هیچ کسی که شما مکروه میدارید آنکس را یعنی مرد بیگانه را نزد خود جا ندهند و اگر بکنند این امور را بزنید ایشان را اما نه زدنی سخت که تاثیر کند درایشان و درمشقت اندازد و ازینجا معلوم شود که از پی سپر کردن فراش بکسی زنا مراد نیست والا عقوبت آن عقوبت زنا باشد بلکه کنایت است از اذن دادن و درآوردن درخانه کسی را که مردان بدان راضی نباشند از خویشاوندان و آشنایان و فرمود مرایشان راست یعنی زنانرا است برشما رزق و کسوت بمعروف و انصاف و دران خطبه وصیت فرمود امت را بتمسک بکتاب الله و آنکه معتصم بکتاب الله باشد از گمراهی ایمن باشد فرمود و بتحقیق گذاشته ام درمیان شما چیزی که هرگز گمراه نشوید اگر چنگ درزنید بدان چیز و آن کتاب خدا است عز و جل و بعد از خطبه خواندن و وصیت فرمودن پرسید از صحابه که چه میگوئید و بچه گواهی میدهید گفتند گواهی میدهیم که تو فرمودهای خدا تعالی را بما رسانیدی و امت را نصیحت بواجبی کردی و آنچه برتو بود از حقوق رسالت و دعوت گذاردی پس انگشت سبابه را سوی آسمان برداشت و بگرد انید و گفت اللهم اشهد اللهم اشهد اللهم اشهد سه بار و فرمود باید که حاضران این مجلس این مجموع را بغایبان برسانند و چون این حجة الوداع بود و آخر اجتماع خلایق درحضرت وی صلی الله علیه و سلم بود و روز اکمال دین و اتمام نعمت بود مبالغه در دعوت کرد و مهمات دین بیاموخت و از ایشان اقرار گرفت و خدا را عز و جل گواه ساخت تا کسی را بعد ازین حجتی در دین نماند و مجال انکار نباشد کرد و بعد ازان از راحله فرود آمد و بلال را فرمود تا بانگ گفت و اقامت نماز کرد ازین حدیث بطرق صحیحه آمده معلوم کرده که خطبه را اذانی نبود بعد از خطبه اذان گفت و اقامت کرد و نماز گذارد و اما در کتب فقهٔ حنفیه مذکور است که امام بخطبه برآید و چون بر منبر به نشیند موذن اذان گوید و خطبه خواند پیش از نماز پس اقامت گوید و نماز بگذارد چنانچه نماز جمعه بعینها و بروایتی از ابی یوسف اذان گوید پیش از خروج امام و بروایتی بعد از خطبه و این موافق احادیث مذکوره و هدایه میگوید که صحیح همانست که اول مذکور شد و روایت میکنند که چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم برناقه بنشست موذنان پیش وی اذان بگفتند و خطبه خواند و نزد شافعی نیز دو خطبه است مثل جمعه ولیکن در شرح حاوی میگوید که موذن اذان گوید در وقت خطبهٔ ثانیه بحیثیتی که خطیب از خطبه فارغ شود و موذن از اذان معا پس نزول کند امام و اقامت گوید و میگوید

که همچنین کرد رسول خدا ﷺ در حجة الوداع و در هدایه از امام مالک نقل میکند که خطبه بعد از
نماز خواند چنانچه در عید امام مذهب امام احمد همان مشهور است که در حدیث مذکور شد در اذان
از ایشان دو روایت است گویند یا نگویند و نماز ظهر و عصر را جمع و قصر بکند اردبیل اذان و دو اقامت در میان
صلوتین نماز دیگر از سنت و نفل هیچ نکند و این از برای تعجیل وقوف و تصل امتداد زمان دعا بود
المخوام میگویند که آن چه مقام است که در وی فرض برای دعا ترک نفل میکنند میگویند که آن
عرفات است که در وی فرض که وقت عصر است بجهت نفل که دعا است ترک کنند و این جمع میان دو نماز
مرکبی راست که ظهر را بجماعت با امام بکند و اگر در منزل خود تنها کند عصر را در وقتش بکند
بقول امام ابو حنیفه و نزد صاحبین اگر منفرد جمع کند نیز جائز است و مذهب امام احمد نیز همین است
زیرا که جمع بجهت حاجت با امتداد وقوف است و منفرد نیز محتاج است بآن و امام ابو حنیفه فرماید که
محافظت وقت فرض است بنصوص پس ترک وی جائز نبود مگر در انجا که وارد شده است در شرع و آن
جمع است نزد جماعت با امام و تقدیم از برای صیانت جماعت است زیرا که متعذر است اجتماع برای
عصر بعد از تفرق در موقف نه از برای حاجت با امتداد وقوف و منفرد قادر است بر کردن عصر در موقف
خود با شتغال بوقوف کذا فی الهدایة بعد از ان بدانکه جمع بین الصلوتین در عرفه مجمع علیه است میان
امت لیکن نزد حنفیه از جهت این روز است و مخصوص است بوی و جمعی از شافعیه نیز برانند و نزد
دیگران از جهت سفر و اما آنکه اهل مکه و غیر ایشان از انها ئی که مسافر نبودند نیز جمع کردند چنانچه
مصنف میگوید و اهل مکه در صحبت پیغمبر ﷺ بودند و نماز بدین طریق بگذاردند دلیل است
بر انکه جمع بجهت نسک بود نه سفر و الا منع میکرد آنحضرت ﷺ ایشان را از جمع و ایشان گویند درین مقام
جمع از مقیمان بجهت متابعت و صحبت پیغمبر بود ﷺ و مصنف نیز در عبارت خود ایمائی باین معنی کرد
و اما قصر جز در البته بجهت سفر بود باتفاق در حدیث آمده است که آنحضرت ﷺ بعد از اتمام رکعتین
فرمود اتمام کنید ای اهل مکه نماز خود را که ما قوم مسافرانیم و ائمه که قائل اند بجواز جمع مر مقیمان
را بمتابعت امام مسافر صحبتین را دلیل می آرند و اگر جائز نبودی منع کردی چنانکه از قصر کرد و ظاهر
عبارت مصنف در انست که اهل مکه نیز بقصر و جمع کذاردند یا رب مگر اشارت بدین طریق مخصوص
بجمع دارند که مقصود بالذکر است درین مقام چون آنحضرت ﷺ از نماز فارغ شد سوار شد و بعرفات آمد
و در دامن کوه عرفات که آن را جبل الرحمت گویند نزد یک آن سنگهای سیاه بزرگ که آنجا است و در ان اماکن
عمارتی است قدیم در ریاک در آمده و مردم آن را مطبخ آدم میگویند و گفته اند که تعیین موضع وقوف
آنحضرت ﷺ بالشخص معلوم نشده اما اگر نزد آن صخرات بایستد و در هر ساعت در هر مکانی ازان امکنه
بگردد موقف شریف را دریافته باشد و بر آمدن بران کوه چیزی معتبر نیست در سنت و ثواب و آنحضرت

نزدیک به سنگهای صخرات مستقبل قبله با ستاده بر پشت شتر و شروع در دعا و تضرع و ابتهال نمود
تضرع و ابتهال درین موقف بغایت مطلوب است و اکر بکائی روی دهد علامت قبول و اجابت بود و افاضهٔ
انوار رحمت و قبول درین مقام متراکم و متوالی است و در حدیث آمده است که دیده نشد شیطان خوارتر
و حقیرتر و غم و غصه خورنده تر در هیچ روزی چنانچه در روز عرفه بجهت آنکه می بیند از نزول
رحمت و مغفرت گناهان آدمیان مگر در روز بدر که دید جبرئیل را که ترتیب میداد صفوف ملائکه را
و گفته اند که بد بخت کسی است که درین موقف بایستد و گمان برد که آمرزیده نشده است و نیز
در حدیث آمده است که مباهات میکند حضرت حق جل و علا بر فرشتگان به آدمیان و میگوید آیا چه
خواسته اند ایشان که ترک کرده اند برای ما خان و مان و اهل و اولاد خود را و آمده اند برای ما سر برهنه
گرد آلود یاد کنان آزاد کردم ایشان را از آتش دوزخ و آمرزیدم گناهان ایشان را و هر که یک ساعت وقوف
بکند در ادای فرض حج کفایت است و سنت آنست که تا غروب آفتاب بایستد زیرا که رسول خدا ﷺ ایستاد
تا آفتاب تمام غروب کرد و چون آفتاب تمام غروب کرد روان شد و گفت ایستادن در عرفات باین محل که من
ایستادم مخصوص نیست بلکه همه زمین عرفات موقف است اگرچه وقوف در موقف وی ﷺ اولی و افضل
خواهد بود و تمام حدیث اینست که ابو داود و دارمی از جابر آورده که فرمود آنحضرت ﷺ کل عرفة
موقف و کل منی منحر و کل مزدلفة موقف و همه کوچهای مکه راه است و منحر یعنی از هر راه که بمکه در آیند
و هر جا که در مکه هدی ذبح کنند درست است و دران حالت که دعا میکرد دستها را نزد سینه برداشته
بود همچون خواهندهٔ مسکین و از جمله دعوائی که ثابت است که دران موقف خواند اینست اللهم لك
الحمد كالذي تقول وخيرا مما نقول اللهم لك صلاتي ونسكي ومحياي ومماتي واليك مآبي ولك ربي تراثي
اللهم اني اعوذ بك من عذاب القبر ووسوسة الصدر وشتات الامر اللهم اني اعوذ بك من شر ما تجيء به الريح اللهم
انك تسمع كلامي وترى مكاني وتعلم سري وعلانيتي لا يخفى عليك شيء من امري انا البائس الفقير المستغيث
المستجير الوجل المشفق المقر المعترف بذنوبه اسألك مسئلة المساكين وابتهل اليك ابتهال المذنب الذليل
وادعوك دعاء الخائف الضرير من خضعت لك رقبته وفاضت لك عيناه وذل جسده ورغم انفه لك اللهم
لا تجعلني بدعائك شقيا وكن لي رؤفا رحيما يا خير المسؤلين ويا خير المعطين در معجم طبرانی این دعا ثابت شد
و امام احمد در مسند خویش روایت کرده که بیشتر دعای پیغمبر ﷺ در روز عرفه این بود لا اله الا الله
وحده لا شريك له له الملك وله الحمد بيده الخير وهو على كل شيء قدير این ذکر است و را دعا گفتن یا
باعتبار آنست که ذکر و ثنای کریم در حضرت وی در حکم سوال و درخواست کردن است و نزد اهل تحقیق
درخواست کردن گاهی بتصریح بود و گاهی بتعریض بلکه سکوت و تسلیم بصفت تضرع و مسکنت نیز دعا است
بزبان حال و هر یکی ازین اقسام در مقام خود مطبوع و مستحسن است و یا باعتبار آنکه در حدیث

صحیح واقع شده است من شغله ذکری عن مسئلتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین فرمود هر که باز دارد اورا مشغولی ذکر من از سوال و دعا فیه هم اورا بهتر از آنچه بدهم سوال و دعا کنند گان را یا این تقدمه وتوطیهٔ دعائی است که بعد از وی مذکور بود چنانکه گفت و در سنن بیهقی است که پیغمبر ﷺ فرمود که بیشتر دعای من و دعای سایر پیغمبران علیهم السلام در عرفات اینست لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر اللهم اجعل فی قلبی نورا وفی سمعی نورا وفی بصری نورا اللهم اشرح لی صدری ویسر لی امری اعوذ بک من وسواس الصدر وشتات الامر وفتنة القبر اللهم انی اعوذ بک من شر ما یلج فی اللیل وشر ما یلج فی النهار وشر ما تهب به الریاح ومن شر بوایق الدهر سیوطی در جمع الجوامع از بیهقی وابن النجار از حدیث جابر آورده که گفت رسول خدا ﷺ هر مسلمانی که وقوف کند عشیهٔ عرفه بموقف و با یستد مستقبل قبله وبگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر صد بار پس تر بخواند ام الکتاب صد بار پس تر بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله صد بار پس تر تسبیح کند خدا یتعالی را صد بار و بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله صد بار پس تر بخواند قل هو الله احد صد بار پس تر بگوید اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انک حمید مجید وعلینا معهم صد بار بگوید پروردگار تعالی بملائکه گوید گواه شوید که آمرزیدم این بنده را و قبول کردم شفاعت او را در نفس وی و اگر شفاعت کند برای تمام اهل معرفت خود قبول میکنم شفاعت او را و طبرانی از ابن مسعود این دعا را در روز عرفه نیز آورده سبحان الذی فی السماء عرشه سبحان الذی فی الارض موطئه سبحان الذی فی البحر سبیله سبحان الذی فی القبور قضاؤه سبحان الذی فی الجنة رحمته سبحان الذی فی النار سلطانه سبحان الذی فی الهواء روحه سبحان الذی رفع السماء سبحان الذی وضع الارض سبحان الذی لا منجا منه الا الیه و در عرفات این آیت نزول کرد * الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا * و اگرچه نزول این کریمه سبب سرور و ذوق اهل اسلام شد اما چون بعضی از تیز بینان و رمز شناسان صحابه از اینجا قرب زمان رحلت و حلول ملت فرقت آنحضرت ﷺ فهمیدند شکسته دل شدند یعنی مکث و بقای پیغمبر ﷺ درین دار برای تکمیل و تعلیم امت و بیان احکام دین اسلام و ملت بود چون این کار تمام شد دیگر توقف در اینجا برای چه خواهد بود همچنانکه نزد نزول سورهٔ اذا جاء نصر الله والفتح که بعد ازین نازل شد نیز باین معنی متنبه و مستشعر شدند و نیز آنحضرت ﷺ فرمود بگیرید از من دین خود را که سال آینده مرا دریابید یا نه ﷺ وجزاه عن امته خیرا و در آن روز یکی از حاضران عرفه از شتر نزد صخرات که موقف ﷺ بود بیفتاد و وفات کرد پیغمبر ﷺ فرمود تا او را بآب و برگ کنار بشویند و در جامهای احرام ازار و ردا دفن کنند و بوی خوش که محرم را استعمال آن ممنوع

است بکار نبند ازار و سر وروی او را نپوشانند چنانچه حکم محرم است و فرمود که روز قیامت این شخص
لبیک گویان بمحشر حاضر شود این حدیث در فصل احوال میت از روایت بخاری و مسلم سابقا مذکور شد و
معلوم شد که ظاهر عبارت حدیث در خصوص این مرد است و بطریق ضابطه و کلیه نفرمود و احکام میت از احادیث
دیگر کلیة معلوم شده است و لهذا نزد امام ابوحنیفه محرم و غیر محرم در اینجا برابر است و چون بعد از
تمام غروب افاضه کرد اسامه بن زید را ردیف خود ساخت و مهار شتر را کشیده میداشت چنانچه سر شتر
بزمین میرسید و میگفت ای مردمان آرمیده باشید و ساکن روید که نیکوئی نه در شتافتن است و
پرهیزکاری نه در تعجیل نمودن است و در حدیث بخاری از ابن عباس رض آمده که چون برآمد آنحضرت ﷺ
از عرفه بهم در افتادند مردم از کثرت ازدحام و میزدند شتران را و تیزی مینمودند در رفتن و برآمدن پس
اشارت بتازیانه کرد و امر کرد بسکینه و وقار و در حقیقت سکینه و وقار موجب سکون جوارح و قرار قلب
و ورود نور و استقرار ماده حضور و علامت استقامت حال و جمعیت بال است و حرکت و اضطراب سبب
تشویش قلب و تفرقه باطن و پریشانی خاطر و بنای منع از دویدن و اضطراب نمودن برای دریافت جماعه
و در آمدن در نماز که بعض بیخردان و سبکساران کنند همین است و آنحضرت ﷺ را صفت سکون
و وقار بغایت خوش آمدی یکباری وفد عبد القیس بدرگاه آمدند و بدیدن آنحضرت ﷺ خود را از
مراکب انداختند و اضطرابها نمودند و رئیس قوم اول بمنزله خود فرود آمد و غسل کرد و جامه پاکیزه
پوشید و بمسجد شریف آمد و نماز کذارد و دعا خواند پس از ان آهسته آهسته بملازمت شریف رسید و
دریافت آنحضرت ﷺ را این وضع وی خوش آمد و فرمود بدرستی که در تو دو خصلت است که دوست میدارد
آن را خدا و رسول خدا و آن دو خصلت اناءت و وقار است و از راه مازمین بر صیغه تثنیه بکسر زای و تنکه ره
است یکی میان مزدلفه و عرفه و دیگر میان مکه و منی و ازم بمعنی تنکی و شدت آید رجوع کرد و همان
طریق و عادت که در رفتن عیدگاه مسلوک میداشت از مخالفت راه آمدن و برکشتن در عرفات نیز مسلوک
میداشت که از طریق ضب رفت و از راه مازمین برکشت و در اثنای طریق شتر را اندکی فروکذاشت
چنانکه میان سریع و بطی میرفت و چون بفراخ جائی رسیدی قدری بشتاب تر راندی و چون به بلندی
رسیدی زمام ناقه را فروکذاشتی تا بآسانی بر رفتی و در مجموع راه تلبیه میگفت نزد حنفیه تا احرام است
تلبیه است و انقطاع این با نقطاع اوست و وقت انقطاع بعد از رمی جمار است چنانکه معلوم کرده و نزد
امام مالک تلبیه بوقوف منتهی شد و در راه میل کرد بشعبی از شعاب شعب بکسر شین راه میان دو کوه را کویند
و فرود آمد و نقض وضو کرد و وضوی سبک ساخت نه با سباغ و اکمال آنچنانکه برای نماز میساخت اسامه
کفت نماز یعنی نماز مغرب خواهی کذارد یا رسول الله فرمود که نماز پیشتر است یعنی در مزدلفه با نماز عشا کذارده
جمع خواهد شد سوار شد و بمزدلفه آمد که مکانی مشهور است میان منی و عرفات مشتق از زلف بمعنی

جمع و قرب و دال بدل از تاي افتعال است و او را جمع بفتح جیم و سکون میم نیز گویند و تسمیهٔ این مکان
باین اسم بجهت اجتماع و اقتراب آدم و حوا است در یکجا در عرفات بعد از هبوط یا اجتماع و قرب و جمع
باعتبار جمع بین الصلوتین یا اجتماع مردم در وي گویند نیز جائز است و قریش در جاهلیت همین جا
وقوف میکردند و اجتماع مینمودند و بعرفات نمیرفتند و میگفتند ما حمس اهل حرم خدائیم از حرم بیرون
نرویم و تمامهٔ مردم وقوف بعرفه میکردند و در قول سبحانه و تعالى ثم افيضوا من حيث افاض الناس * اشارت
بآن است و در مزدلفه وضوي کامل ساخت و بفرمود تا بانگ نماز دادند و اقامت کردند و نماز شام بگذارد پیش
از آنکه بارها فرود آرند و پیش از آنکه شتران را فرو خوابانند و چون بارها فرو نهادند اقامت کردند و نماز
خفتن نیز بگذارد و از براي نماز خفتن بانگ نگفتند و میان فرض مغرب و فرض عشا هیچ نماز نگذارد و از ینجا
معلوم شد که جمع میان مغرب و عشا بیک اذان و دو اقامت بود چنانکه در عرفات میان ظهر و عصر بود و در حدیث
بخاري و مسلم از اسامة بن زید همچنین آمده و مذهب امام زفر و شافعی و بعض ائمهٔ دیگر همین است
و نزد امام ابوحنیفه و بروایتی از امام احمد و بسیاری از علما بیک اقامت است و این روایت از ابن عمر
در صحیح مسلم آمده و ترمذي تحسین و تصحیح آن نموده و از جهت آنکه چون عشا در ینجا در وقت
خود است بافراد اقامت و اعلام بدان حاجت نبود و عصر در عرفه در غیر وقت بود پس محتاج بود بزیادتی
اعلام و نزد امام ابوحنیفه اگر میان ایشان تنفل کرد یا مشغول شد بکاري اعاده کند اقامت را و در صحیح
بخاري از ابن مسعود آمده که چون حج کرد وی امر کرد باذان و اقامت و بگذارد مغرب را و بگذارد بعد از
وي دو رکعت را یعنی سنت مغرب را بعد از ان طعام طلبید و بخورد بعد از ان امر کرد باذان و اقامت و نماز
عشا گذارد و راوي حدیث شك کرده در اذان ولیکن اقامت بجزم است و آنحضرت ﷺ بعد از اداي
عشا آنجا خواب کرد تا صبح بدمید و احیاي شب یعنی قیام لیل درین شب نکرد با وجود کمال مواظبت
بران تا حدیکه از ان پایهای مبارك بیاماسیدي از جهت رعایت اعتدال و رعایت حق بدن و در احیاي
شب عید در مزدلفه هیچ حدیثی صحیح وارد نشده و در مبیت بمزدلفه اختلاف است نزد جماعهٔ از شافعیه
فرض است و نزد امام ابوحنیفه و احمد واجب و جائز نیست دفع بمنی پیش از نصف لیل و اگر بکند دم واجب گردد
و نزد مالك اگر مرور کند و نزول نکند بروي است دم و اگر نزول کند کفایت است و آنحضرت ﷺ ضعفاي
اهل خویش را رخصت فرمود که منتقل شوند و بشتر بمنی روند پیش از طلوع فجر و ابن عباس میگوید
که من از انها بودم که پیش فرستاده بود پیغمبر ﷺ مرا شب مزدلفه در ضعفاي اهل خویش رواه الجماعة
الا الموطا و در روایتی از نسائی از فضل بن عباس آورده که گفت امر کرد پیغمبر خدا ﷺ ضعفهٔ بنی هاشم
را که برآیند از جمع بشب و در روایت دیگر ترمذي و ابوداؤد و نسائی مثل این آورده و زیادت این را
که گفت لیکن فرمود که رمي جمار نکنند تا آفتاب طلوع کند و در روایتی دیگر ابوداؤد و نسائی از ابن عباس

آورده اند که گفت پیشتر فرستاد رسول خدا ﷺ شب مزدلفه ما پسرکان و خوردگان بنی عبد المطلب را بر خرکها سوار و گفت ای پسرکان رمی جمار نکنید تا آنکه طلوع کند آفتاب و اما حدیث عایشه رض که ﷺ ام سلمه را شب نحر فرستاد و رمی جمار پیش از فجر کرد و بمکه رفت و طواف رکن کرد و باز گشت و آن روزی بود که رسول خدا ﷺ نزد وی بود در اسناد آن حدیث مقالات است و اساطین حدیث و مشایخ وی که قوی و محکم اند در نقل احادیث بانکار آن قائل و این حدیث را ابوداؤد از عایشه رض روایت کرده و در روایت نسائی از وی رض مبهم آمده که امر کرد یکی از نساء خود را که برآید از جمع و رمی کند جمرهٔ عقبه را و صبح کند در منزل خود و احتمال دارد که آن یکی ام سلمه بود پس این حدیث باشد یا سوده بود پس از حدیث دیگر بود که بخاری و مسلم و نسائی از عایشه رض روایت کرده اند که اذن طلبید سوده رض از حضرت پیغمبر ﷺ در شب جمع که بیرون رود بشب و بود وی زنی ثقیله ثبطه و در روایتی ضخمة ثبطة پس اذن داد او را رسول خدا ﷺ گفت عایشه رض کاشکی من نیز اذن می طلبیدم چنانچه سوده طلبید تا میگذاردم صبح را در منی و رمی میکردم جمره را پیش از رسیدن مردم و چون مصنف در حدیث ام سلمه طعن آورد مراد وی با آنکه میگوید و جمعی از نسا را در شب فرستاد و رمی جمار هم در شب کردند بعد رخوف مزاحمت سوده خواهد بود و هرکه از نسا با وی بود و در جامع الاصول از حدیث ام حبیبه بروایت مسلم و نسائی آورده که او را نیز از جمع بشب فرستادند اما از رمی جمره پیش از طلوع صبح یا بعد از وی ساکت است و از سالم بن عبد الله بن عمر بروایت صحیحین و موطا آمده که ابن عمر رض میفرستاد ضعفای اهل خود را بمنی در شب پس میکردند وقوف بمزدلفه در شب و ذکر میکردند خدا را سبحانه آنچه روی میداد ایشان را پس روان میشدند بجانب منی پیش از وقوف امام و روان شدن وی و میرسیدند بعضی از ایشان بمنی وقت نماز فجر و بعضی بعد از وی و همان وقت که میرسیدند رمی جمره میکردند و میگفت ابن عمر که رخصت کرده است رسول خدا ﷺ در حق ضعیفان اینچنین و از اسماء بنت ابی بکر نیز از روایت خمسه غیر ترمذی آمده که چون ماه می نشست روان میشد و میرسید بمنی در تاریکی و همه را ان وقت رمی میکرد و میگفت همچنین میکردیم ما در عهد رسول خدا ﷺ و بالجمله رمی جمره پیش از صبح و بعد از وی پیش از طلوع آفتاب و بعد از وی مجموع ثابت شده است و ازینجاست اختلاف علما بالجمله گفت و علما را درین مسئله سه قول است شافعی و احمد رحمهما الله میگویند بعد از نصف شب جایز است رمی جمرة العقبه همه کس را از معذور و غیر معذور و امام ابوحنیفه رحمه الله میگوید جائز نیست هیچ کس را الا بعد از طلوع شمس از جهت احادیث ابن عباس که گفت پیشتر فرستاد ما را و فرمود که رمی جمار نکنید تا آفتاب طلوع نکند و ترمذی گفته که حدیث ابن عباس حدیث حسن صحیح است و اکثر اهل علم برین اند که اگر بعضی از ضعفاء در شب از جمع برآیند

وبمنی برسند درست است ولیکن باید که صبر کنند ورمی نکنند مگر بعد از طلوع آفتاب و در هدایه
گفته که بعد از طلوع آفتاب افضل است و پیش از وی بعد از صبح نیز جائز است از جهت جمع کردن در
مرد و روایت که آمده لا ترموا الجمرة الا مصبحین حتی تطلع الشمس و در شرح ابن الهمام از مبسوط نقل
میکند که مابعد طلوع فجر وقت جواز است با اساءت و بعد از طلوع شمس تا زوال وقت مسنون و آخر
وقت این رمی تا غروب آفتاب است آمد اروی الموطا عن ابن عمر و اگر تاخیر کرد تا شب رمی کند و چیزی لازم
نیاید و اگر تا فردا تاخیر کرد نیز رمی کند زیرا که آنوقت جنس رمی است ولیکن دم لازم کرد دانزد امام
ابوحنیفه و جمعی از علما میگویند که تا در را جائز نیست الا بعد از طلوع شمس و معذور را رواست و
خوف مزاحمت و تضرر بدان نیز عذر است پس چون فجر طلوع کرد نماز صبح را در اول وقت گذارد نه پیش
از وقت چنانکه بعض نظر بظاهر بعض احادیث گمان میبرند بخاری و مسلم از عبدالله ابن مسعود رض آورده
اند که گفت ندیدم من رسول خدا را ﷺ که گذارد هیچ نمازی را مگر در وقتش جز این دو نماز مغرب
وعشا گذارد فجر را درین روز پیش از وقت کرمانی در شرح این حدیث میگوید یعنی تغلیس کرد بر وقت
ظهور صبح ظهور تام بی شبهه و به تحقیق ظاهر شد طلوع وی مر حضرت رسول را ﷺ بوحی یا بغیر وحی و
حدیثی دیگر که بخاری هم از ابن مسعود آورده که گذارد وی یعنی ابن مسعود فجر را وقتی که طلوع
کرد فجر بعض میگفتند طلوع کرده و بعض میگفتند نکرده بعد از ان گفت که رسول خدا ﷺ فرمود تغییر
داده شد این دو نماز را از وقت یعنی نماز مغرب تغییر داده شد درینمکان بوقت عشا و نماز فجر درین
ساعت مفسر این حدیث است و مصرح است باینکه در وقت طلوع فجر کرد و حاصل آن شود که گذاردن
فجر در اول وقت درین روز زائد شد و آکد است انتهی و طیبی گفته که قبل وقت معتاد لیکن بعد تحقق فجر
زیرا که گذاردن پیش از وقت جائز نیست باجماع مسلمین پس متعین شد تاویل وی و به تحقیق ثابت شده است
در صحیح بخاری که ابن مسعود گذارد فجر را بمزدلفه وقتی که طلوع کرد فجر و گفت که گذارد رسول
خدا ﷺ فجر را درین ساعت انتهی و نزد حنفیه که مستحب اسفار صبح است درین روز تغلیس مستحب
است یعنی در اول وقت در تاریکی گذاردن و در روایت مسلم آمده که گذارد فجر را پیش از وقت وی در
تاریکی و ازینجا ظاهر شود که وقت معتاد در فجر اسفار بود چنانکه مذهب ما است و امروز که در تاریکی
گذارد پیش از وقت معتاد گذارد ند بر پس سوار شد و بمشعر حرام آمد مشعر بفتح میم است و در بعض
قرأتها بکسر نیز آمده و تسمیه بمشعر از ان جهت است که از علامات حج است و تمامه علامات حج مشاعر
است و آن تلی است درمیان مزدلفه و بران عمارتی نو کرده اند و آنچه بعضی از مشایخ حدیث و فقها میگویند
که آن کوهی است کوچک بر یسار حجاج و این مقام مشهور مشعر حرام نیست سهو است ازین جماعت صحیح
آنست که مشعر حرام این مقام معروف معمور است پس در مشعر حرام بایستاد و وقوف نمود و این [illegible]

بمشعر الحرام نزد شافعی فرض است و نزد امام احمد مستحب و نزد ما واجب است و اگر ترک کند حج تمام است ولیکن دم واجب شود اگر عذری نبود از ضعف یا علت یا خوف از زحام و مر امرأة را همچنین است در هدایه و در شرح ابن الهمام مذکور است که نسبت قول بفرضیت و رکنیت وقوف بشافعی سهو است زیرا که کتب شافعیه ناطق است بسنیت وی و در مبسوط این قول را بلیث بن سعد نسبت کرده و در اسرار علقمه بجای آن ذکر کرده انتهی و روی بقبله آورد و بدعا و تضرع و ابتهال مشغول شد ابو داؤد و ابن ماجه از عباس بن مرداس آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعا کرد مر امت خود را در عشیهٔ عرفه بمغفرت جواب آمد که مغفرت کردم مگر ظالم را که البته او را از جهت مظلوم بگیرم پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پروردگار من تو قادری اگر خواهی مظلوم را بهشت دهی و ظالم را به بخشی در آن وقت جواب این دعا نیامد چون در مزدلفه صبح کرد اعاده کرد و این دعا را جواب آمد اجابت کردم آنچه تو خواستی پس بخندید آنحضرت صلی الله علیه وسلم ابوبکر و عمر رضی گفتند یا رسول الله ما در وی بدر ما فدا یتو باد این ساعتی نبود که تو در آنجا بخندی همیشه خندان دارد ترا خدای تعالی فرمود عدو الله ابلیس چون دانست که اجابت کرد خدای تعالی دعای مرا و بخشید امت مرا خاک بر سر ریخت و بوای و یلا فریاد کرد پس در خنده آورد مرا آنچه دیدم از جزع و فزع وی و گفته اند که مراد بامت در اینجا واقفان عرفه اند و از اینجا گفته اند بعض که حج مکفر حقوق العباد نیز میشود و طبرانی گفته که این محمول است بر ظالمی که توبه کرد و عاجز آمد از وفای حق و بیهقی نیز مانند روایت ابی داؤد و ابن ماجه آورده و گفته این را شواهد بسیار است اگر صحیح است حجت است و اگر نه قول حق سبحانه * و یغفر مادون ذلك * بس است و ظلم نیز مادون شرك است و بالجمله حقوق الله مغفور است از حجاج و در حقوق عباد خلاف است و فضل الله واسع و ظاهر احادیث عام است والله اعلم

و در تکبیر و تهلیل و ذکر میبود تا طلوع آفتاب نزدیک شد پس بمنی روان شد و درین نوبت فضل ابن عباس را ردیف خویش ساخت و اسامه بن زید در میان قریش پیاده میرفت و درین راه فضل بن عباس را فرمود تا سنگریزه از برای رمی جمار بردارد مثل حصی خذف بفتح خا و سکون ذال معجمتین و خذف انداختن سنگریزه یا خستهٔ خرما و مانند آن بگرفتن آن میان دو انگشت سبابه و انداختن بدان یا بمخذف از نی یا چوب و حصی خذف را تفسیر کرده اند که کلان تر از نخود و خورد تر از بندق باشد و از ابن عمر آمده که مثل بعرهٔ غنم و این نزدیک بتفسیر اول است و اگر بسنگهای کلان تر از ان بیندازد نیز جائز بود و لیکن خلاف سنت است بعد از ان بدانکه ظاهر عبارت ناظر است که برداشتن سنگریزه از راه است و در بعض روایات از مزدلفه آمده و این منقول است از ابن عمر و سعید بن جبیر و مختار آنست که از هر موضع که بردارد درست است الا از جمرات که رمی کرده شده است آنها را و با وجود آن نیز جائز است از جهت وجود فعل رمی پس هفت سنگریزه برچید از زمین و به رسول صلی الله علیه وسلم داد از اینجا معلوم شود که

برداشتن هفت سنگریزه که در روز نحر برای رمی جمرة العقبه بکار برند کما بیّنا سابقاً واکثر بر آنند و
شافعی تنصیص کرده است بر استحباب اخذ حصی برای یوم نحر خاصة وبعض گویند مستحب آنست که
بردارد آنقدر که برای رمی سائر ایام برد ونووی تصحیح کرده وجزم نموده بدان ومتعارف درین
اوقات نیز همین است وآن هفتاد سنگریزه بود هفت برای روز نحر وشصت وسه برای ایام دیگر هر روز بیست
ویک گفته اند که اگر بیشتر بردارد بهتر است شاید که بعضی از آن در جائی بیفتد وگم شود وحضرت
ﷺ در کف مبارک خود آن را یعنی سنگریزه ها را از غبار پاک میکرد وبود بعض اگر بشوید بهتر است اما
مروی نیست از حضرت ﷺ ودر رمی سنگ نجس دو قول است ومیگفت آنحضرت ﷺ امثال هؤلاء
فارموا مانند این سنگریزه ها را یعنی مثل حصی خذف که گفته شد یا مانند این در کمیت یعنی هفت والاول
هو الاظهر ولیکن قول وی ایاکم والغلو فی الدین ودور دارید خود را از غلو وافراط در دین فی الجملة ناظر در معنی
ثانی است فافهم فانه اهلك من كان قبلكم بالغلو فی الدين پس هلاک نشدند کسانیکه پیش از شما بوده اند مگر
بغلو در دین ودرین راه زنی از قبیله خثعم بفتح خای معجمه وسکون ثای مثلثه وفتح عین مهمله بغایت جمیله
پیش آمد وسوال کرد که پدر من مردی پیر است او بر پشت شتر مستمسک نمیتواند شد آیا حج کنم از جانب وی
فرمود که نعم توحج از قبل وی بگذار وفضل بن عباس که ردیف ﷺ بود بآن زن نگاه میکرد وآن زن نیز
بوی نگاه میکرد دست مبارک را پیش روی فضل حجاب میساخت از نظر کردن ایشان بیکدیگر این روایت
فضل بن عباس است که در صحیحین وغیرهما واقع است ودر روایت ترمذی آمده که آنحضرت ﷺ
پیچید گردن فضل را پس گفت عباس یا رسول الله چرا پیچیدی گردن ابن عم خود را فرمود دیدم مرد جوان را
وزن جوان را پس ایمن نشدم بر ایشان وسواس شیطان را ودر روایت جابر آمده که ردیف ساخت رسول
خدا ﷺ فضل بن عباس را وبود مردی خوش رو وخوش موی وبود سفید صاحب حسن وچون
روان شد آنحضرت ﷺ بگذشت بجماعهٔ زنان [illegible] که از [illegible] بودند پس فضل نظاره کردن
گرفت بجانب ایشان پس نهاد رسول خدا ﷺ دست مبارک خود را بر روی فضل پس بگردانید فضل روی
خود را بجانب دیگر آن حضرت ﷺ دست را بجانب دیگر بر روی او وگردانید بازوی روی بجانب دیگر
گردانید وبآن زنان نظر میکرد وبعض این حکایت را از ابن عباس روایت کرده اند اما این منافی است
آنکه ابن عباس گفت که مرا با ضعفای اهل خود در شب پیشتر بمنی فرستاده بود وفضل با حضرت ﷺ
بود ردیف وی مگر آنکه فضل با برادر خویش این حکایت را نقل کرده باشد ووی روایت کرده وترمذی
روایت کرده که سوال خثعمیه نزد منحر بود بعد از فراغ از رمی وابن عباس آنجا حاضر بود والله اعلم و
مسئله درین راه آنحضرت ﷺ را پیر زنی پیش آمد را زمادر پیر خویش خبر داد که بغایت عاجز وناتوان
شده را اگر بر شتر می بندم بیم هلاکت است آیا حج بگذارم از جانب وی فرمود اگر بر مادر تو دین خلق

میخواهد از این و برادر میکند آری بلی گفت آری میکند ادرم گفت پس حج را از برای مادر خود بکن و از جانب وی
بکن زیرا که دین خدا بی تکلف ادا کردن اولی است و درین حدیث دلالت است بر جواز نیابت در حج و کفایت ادا کردن
از جانب کسی که عاجز است و استطاعت ندارد از احیا خلافا لمالک و منقول از ابن عمر آنست که جائز
نیست حج از غیر مطلقا و نقل کرده است ابن المنذر و غیر وی اجماع بر عدم جواز نیابت از کسی که
قادر است بر حج بنفس خود در حج واجب و اما حج نفل جائز است نزد امام ابوحنیفه و شافعی مخالف است
درین و از احمد دو روایت است کذا فی المواهب و تفصیل مقام آنکه آدمی را میرسد که بگرداند و ببخشد
ثواب عمل خود را از صلوة و صیام و صدقه و غیر آن نزد اهل سنت و جماعت چنانچه مرویست از حضرت ﷺ
که تضحیه کرد بدو کبش املح یکی از نفس شریف خود و دیگر از امت از هر که مقر است بوحدانیت حق
و عبادات سه قسم است مالی محض مثل زکوة و بدنی محض مثل نماز و مرکب از مالی و بدنی مثل حج که وی
مالی است از حیثیت وجوب اجزیه بارتکاب محظورات آن و بدنی است از حیثیت طواف و وقوف و نیابت
جاریست در نوع اول که مالی است در حالت اختیار و ضرورت جمیعا از جهت حصول مقصود بفعل نائب
زیرا که مقصود سد باب حاجت محتاج است بدفع مال و این حاصل است به نیابت چنانچه حاصل است
بالاصالة و جاری نیست در نوع ثانی به هیچ حال چه مقصود که اتعاب نفس است حاصل نیست بدان و جاری
است در نوع ثالث در حال عجز از جهت حصول مشقت و به تنقیص مال و جاری نیست در حال قدرت از
جهت عدم اتعاب نفس و شرط عجز دایم است که باقی ماند تا موت زیرا که حج فرض عمر است پس معتبر
عجز مستوعب باشد بقیهٔ عمر را تا واقع شود یاس و لزوم یاس از ادا ببدن پس اگر عاجز است بعلتی که
زوال پذیر نیست مثل زمانت یعنی جای ماندگی صحیح است ادای نیابت مطلقا و اگر بعارضی باشد که متوقع
است زوال وی باین طور که مریض بود یا مسجون صحت ادای نیابت موقوف است اگر این عذر
مستمر شد تا موت متحقق شد یاس از ادا ببدن و جائز باشد به نیابت و اگر مستمر نشد و زوال پذیرفت حج
اسلام بر وی واجب است و آنچه ادا یافت تطوع و در حج نفل جائز است انابت در حال قدرت زیرا که
باب نفل اوسع است و ظاهر مذهب اینست که حج از محجوج عنه واقع شود و دلالت احادیث نیز همبرین
است و بر روایتی از امام محمد حج واقع از حاج است و آمر را ثواب نفقه است زیرا که وی عبادت بدنی است و
نزد عجز قایم کرده انفاق را مقام وی مثل فدیه در باب صوم کذا فی الهدایة و شروحه و آنحضرت ﷺ
چون بر بطن وادی محسر بضم میم و کسر سین مهمله مشدده رسید که وادی است در اول منی شتر را
سخت راند و بتعجیل از ان وادی بیرون شد و این سنت است مر راکب را و اگر پیاده باشد هم تیز بگذرد
و روان شود و موجب سخت راندن شتر و بتعجیل از ان وادی بیرون شدن بجهت آن بود که عادت شریف
حضرت نبوی ﷺ این بود در مواضعی که بر دشمنان حق بلا و عذاب فرود آمده بود بتعجیل

از آن موضع بگذشتی چنانچه در سفر غزوهٔ تبوک چون بقریهٔ قوم لوط و خانهای ایشان رسیدند زود بگذشت
و صحابه را نیز امر کرد تا زود از آن بگذرند و در این بطن وادی محسر اصحاب فیل را که برای خراب کردن
خانهٔ کعبه زاده الله تعالی تشریفا و تعظیما آمده بودند رسید آنچه در قرآن در سورهٔ فیل مذکور است و
از این جهت این وادی را وادی محسر میخوانند که فیل چون در آن محل رسید بخسپید و در ماند و از حرکت
بسوی مکه عاجز شد و هر چند بزدند و سعی کردند بر نخاست و تحسیر در لغت عاجز و در مانده و منقطع
گردانیدن است و این وادی عاجز و منقطع گردانید فیل را از سیر یا اصحاب فیل را از در آمدن بمکه و در مواهب
از اسنوی که از اعاظم علمای شافعیه است نقل میکنند که سبب تعجیل در گذشتن از این وادی آن بود که
نصاری وقوف میکردند در وی چنانچه رافعی گفته است یا عرب در جاهلیت وقوف میکردند چنانچه در
وسیط آورده پس مامور شدیم ما بمخالفت آن و گفت که ظاهر شد در این باب معنی دیگر که این مکان نزول
عذاب است بر اصحاب فیل الی آخر الکلام و زرکشی در شرح کتاب خرقی گفته که گویا تسمیهٔ او بمحسر از
جهت آنست که وی عاجز و مانده میگرداند سالکان را و در تعب می اندازد ایشان را و گفته که شافعی
در املا گفته تواند که تیز گذشتن از آن بجهت سعت و فراخی موضع باشد و بعض گفته اند جائز است
که بجهت آن باشد که وی ماوای شیاطین و جای بودن ایشان است و بعض گفته اند که بجهت آنست که فیل
و اصحاب فیل در اینجا عاجز و مانده شده بودند انتهی و از اینجا معلوم شد که این نکته از مستنبطات و
افادات بعض علمای متاخرین است و در احادیث و آثار نیامده و الله اعلم و عدم تعجیل در این وادی در وقت
رفتن بعرفات از جهت آن ذکر نکرد که آنحضرت ﷺ در وقت رفتن براهی دیگر رفته بود و وقت در آمدن
براه دیگر آمد چنانچه معلوم گشت و این بطن محسر چون برزخی است میان منی و مزدلفه نه از این و نه
از آن و هم از این و هم از آن و گفته اند که آنچه از وی در مزدلفه میریزد و میرود از مزدلفه است و آنچه
بمنی می آید از منی چنانکه عرنه و نمره برزخی است میان عرفه و مشعر حرام در در ما سبق مذکور شد
و اما عرنه بضم عین و فتح را و نون نیز نام همین وادی است و در قاموس گفته عرنه وادی است بعرفات
و همچنین بر راه میانه منی میراند تا در اسفل وادی بوقت چاشت آمد و برابر جمرة العقبه بایستاد جمره
اصل بمعنی حصاة است یعنی سنگریزه پس از آن غالب آمده بر آن مواضع که رمی جمرات کنند و آن
سه موضع است جمرهٔ اولی بجانب مسجد خیف که چون از مزدلفه از راه میانه بیایند اول بر وی بگذرند
بعد از وی جمرهٔ وسطی بعد از وی جمرة العقبه و عقبه راه برآمدن کوه و این جمره در دامنهٔ
کوه واقع شده و این بجانب مکه است پس در اول روز که آنحضرت ﷺ آمد از آن دو جمرهٔ اولی
و وسطی گذشته برابر این جمرة العقبه آمد و بایستاد و کعبه را از دست چپ داشت و منی را از دست
راست و سواره سنگهای هفتگانه را یکیک بر محل جمرات می انداخت و با هر یک سنگ تکبیر میگفت رمی

جمره سواره کردن روز عید و در ایام تشریق که رمی جمرات ثلث کرده پیاده کرد و اگر آن را نیز سواره کند جایز است ولیکن اولی وافضل پیاده است چنانچه در سنت آمده و حکایت می آرند از ابراهیم جراح که گفت درآمدم برابی یوسف در مرض موت وی پس بکشاد چشم خود را و گفت رمی سواره بهتراست یا پیاده گفتم پیاده گفت خطا کردی گفتم سواره گفت خطا کردی پس گفت هر رمی که بعد وی وقوف است یعنی ایستادن برای دعا پیاده افضل است وآنکه نیست بعد وی وقوف سواره افضل یعنی چون در دعا تضرع و تذلل مطلوب است رمی درانجا پیاده افضل بود پس برخاستم از نزد وی چون بدر آمدم آواز مرده وی شنیدم و تعجب کردم از حرص وی برعلم در مثل این حالت و در فتاوی قاضیخان گفته که نزد ابی حنیفه و محمد رح رمی مطلقا سواره افضل است زیرا که آنحضرت ﷺ سواره کرد همه را و گفته اند که آن از برای بیان جواز و تعلیم امت بود کذا فی شرح ابن الهمام و در جامع ترمذی از ابن عباس آورده که گفت رمی کرد پیغمبر خدا ﷺ روز نحر سواره و گفته هذا حدیث حسن و از ابن عمر آورده که پیغمبر خدا ﷺ چون رمی میکرد جمار را پیاده میرفت در رفتن وآمدن و گفته هذا حدیث حسن صحیح و عمل برینست نزد اکثر اهل علم و بعض گفته اند که سواره کند روز نحر و پیاده کند در روزهای دیگر انتهی و در جامع الاصول از موطا از قاسم ابن محمد می آرد که گفت بودند مردم که چون رمی جمار میکردند پیاده میرفتند و پیاده می آمدند و اول کسی که سوار شد معاویة بن ابی سفیان بود والله اعلم و اگر هر هفت سنگ یکبار گی جایز نبود والله اعلم باید که بجانب محل جمرات باشد یا قریب بدان و اگر ته پای خود بیندازد اصل جواز دارد از جهت تحقق رمی ولیکن اساءت ادا ازجهت مخالفت سنت و اگر حصی را بر زمین بنهد جائز نبود ازجهت عدم تحقق رمی و اگر بجای تکبیر تهلیل و تسبیح نیز بگوید جائزاست و کیفیت رمی مشهور آنست که حصی را بر پشت انگشت ابهام یمنی بنهد و استعانت با انگشت مسبحه کند و اصح آنست که اگر بطن انگشت سبابه و ابهام بگیرد و بیندازد چنانچه عادتست کفایت دارد و بعد از رمی جمار تلبیه قطع کرد ابتدای تلبیه از وقت احرام است و انتهای او تا اینوقت چنانکه اصحاب کتب ستة از فضل بن عباس روایت آورده و در حدیث ابن مسعود و جابر نیز آمده و بلال و اسامة بن زید بوقت رمی جمره در رکاب بودند یکی زمام شتر در دست داشت و یکی چتر کوته بر داشته بود تا از آفتاب زحمت نه بیند و در روایت ابی داؤد آمده که جامه خود بر داشته بود که پرده میکرد از گرمی و بر هر تقدیر ازینجا معلوم شود جواز استظلال محرم و سایه کردن او و بعمل و مانند آن و در سابق معلوم شد که در نمرة قبه برای وی ﷺ زده شد که دروی به نشست و پوشیدن سر غیر سایه کردن است و اگر روز تمام سر بپوشد دم لازم شود و اگر کمتر از روز بود صدقه و نزد ابی یوسف در اکثر از نصف روز دم است و در اول ابو حنیفه نیز برین بود و در آخر رجوع کرد و نزد شافعی بمجرد پوشیدن واجب کرد د

دوم وبعد از رمی بمنزل بازگشت نزدیک مسجد خیف بفتح خای معجمه وسکون یای مثناة تحتیه خیف مکان منحدر از جبل ومرتفع از مسیل آب را گویند وآن مسجدی است بزرگ در منی ودر قبله که در صحن او است مکان پیغمبر است ﷺ ودر آن مقام که منزل او بود خطبه بلیغ گفت چنانکه آواز وی بسمع خلایق که در اندرون خیمها بودند رسید واین رسیدن آواز بلند ونزدیک وشنوانیدن مر ایشان را از جمله معجزات حضرت نبوی بود ﷺ که درین روز ظاهر شد یا مستمر بود ودر اکثر احیان بود ابو داود ونسائی از عبد الرحمن بن معاذ تیمی آورده اند که گفت خطبه کرد ما را رسول خدا ﷺ در منی وبکشاد گوشهای ما را تا شنیدیم ما همه آنچه می گفت وما در منازل خود بودیم وتعلیم کرد مناسک را ودرین خطبه اعلام کرد خلایق را بحرمت روز نحر وفضل آن نزد حق سبحانه در صحیحین از حدیث ابی بکرة آمده که خطبه خواند رسول خدا ﷺ روز نحر وگفت که زمان گردید بر هیئت ووضعی که اول داشت در روزی که پیدا کرد خدای تعالی آسمانها وزمین را سال دوازده ماه است چهار از آن حرام سه پیاپی ذو القعده وذو الحجه ومحرم چهارم رجب میان جمادی وشعبان وفرمود بطریق سوال از ما کدام ماه است این گفتیم خدا ورسول خدا داناتر است پس خاموش شد تا گمان بردیم که مگر بنامی دیگر خواهد خواند فرمود آیا نیست این ذی الحجه گفتیم بلی یا رسول الله فرمود کدام بلد است این گفتیم خدا ورسول خدا داناتر است بدان پس خاموش شد تا آنکه گمان بردیم که مگر آنرا بنامی دیگر خواهد خواند فرمود آیا نیست این بلده یعنی مکه وبلده بتا از اسمای غالبه است بر مکه گفتیم بلی یا رسول الله فرمود کدام روز است این گفتیم خدا ورسول خدا داناتر است بآن پس خاموش شد تا گمان بردیم که بنامی دیگر خواهد خواند فرمود آیا نیست این روز نحر گفتیم بلی یا رسول الله فرمود بدرستی وراستی که خونهای شما ومالهای شما وآبروهای شما حرام است بر یکدیگر همچو حرمت این روز درین بلده درین ماه وفرمود نزدیکست که پیش آئید پروردگار خود را وبپرسد شما را از کردارهای شما دانا وآگاه باشید نگردید بعد از من گمراه ودر روایتی نگردید کفار که بزنید بعضی از شما گردن بعض را دانا وآگاه باشید که من رسانیدم حکم پروردگار را بشما وفرمود خداوندا تو گواه باش وباید که برساند این را حاضر بغایب وبسا کسی که رسانیده شود بوی احفظ واعلم باشد از سامع ومردمان را فرمود تا مناسک حج بیاموزند وگفت شاید که دیگر بار من حج نکنم وامر کرد بسمع وطاعت هر امیر را که بکتاب الله دعوت کند ومهاجر وانصار را در منازل خویش فرود آورد وامر کرد مهاجرین را بنزول در مقدم مسجد وانصار را در عقب آن ودر روایتی اشارت کرد مهاجرین را بمیمنه قبله وانصار را بمیسره پس فرمود ونه آمدند سائر ناس وگفت بعد از من کافر نشوید ودر روایتی گمراه نشوید که بعض قتل بعض نمایید چنانکه گذشت وبدانید که هر که خیانتی میکند در حق خدا ورسول خدا وخلق بر نفس خویش میکند یعنی

در یکروی بجهت وی مشتمل بر مناسك حج خواهد شد وفرمود اعبدوا ربکم وصلوا خمسکم وصوموا شهرکم واطیعوا اذا
امرکم تدخلوا جنة ربکم عبادت کنید پروردگار خود را و بگذارید پنجوقت نماز را و روزه دارید ماه
رمضان را و اطاعت کنید خداوند آمر را تا در آیید بهشت را ذکر زکوة و حج نکرد زیراکه آن بر همه مسلمانان
واجب نیست مگر بر اغنیا و اهل استطاعت و مردمان را وداع کرد وداع سفر آخرت یا بمنازل شان و ظاهر
اول است و فرمود که حاضران این مجلس هر چه شنیدند از احکام اسلام باید که بغائبان برسانند
وازینجهت این حج را حجة الوداع خوانند و از انجا بمنحر آمد و آن یعنی منحر النبی موضعی است مشهور
در میان بازار منی و در ان مکان شصت و سه شتر بدست مبارك خویش نحر کرد شتران ایستاده و دست
بسته در حدیث ابی داؤد از عبد الله بن قرط آمده که گفت که نزدیك آورده میشد پنج شش شتر تا نحر کند
آنحضرت ﷺ آنها را شتران نزدیك میشدند و ازدحام می نمودند و سعی میکردند و هریك خود را نزد
حضرت ﷺ می آورد و درون میخزید تا ابتدا بنحر وی کند و این عدد شصت و سه عدد سالهای
عمر مبارك وی است گویا بتعیین این عدد رعایت اینمعنی نمود و بعدد هر سالی شتری قربانی کرد
و امیر المؤمنین علی را رضـ فرمود تا نحر صد شتر تمام کرد و سی و هفت شتر دیگر وی نحر کرد و او را شریك
کرد اندر هدی و امر کرد که از هر شتری قطعهٔ گرفته شود و اندراخته شود در دیك و پخته شود و خورد
آنحضرت ﷺ و وی بخورد از گوشت آن و نوشیدند از شوربای آن کذا فی روایت ابو داؤد و علی را فرمان داد
که بایستد بر شتران و گوشتها و پوستها و جلهای آن شتران را بر مساکین قسمت کند و جزاران را که سلخ
کرده از ان چیزی ندهد بلکه از مال خویش بدهد ظاهر عبارت چنین نماید که علی از مال خود بدهد
اما مقصود آنست که از گوشت و پوست و جل در اجرت سلخ ندهد و در تعیین آمده که فرمود ما بدهیم
از پیش خود و در روایت مسلم از جابر آمده که نحر کرد آنحضرت ﷺ از نسای خود گاو را و در روایتی
نحر کرد از عایشه رضـ گاوی و در بعض احادیث نیز آمده که ذبح کرد آنحضرت ﷺ از خود و از اهل بیت
خود یك شتر یا یك گاو و چون از انس حدیثی روایت کرده اند که مخالف بود با آنچه مصنف آورد جواب داد
از ان بقول خود و اما حدیث انس که پیغمبر ﷺ هفت شتر بدست مبارك خویش نحر کرد و بعض توهم
میکنند که با این حدیث که مذکور شد معارض است جواب از ان آنست که احتمال دارد انس نحر هفت
شتر را مشاهده کرد و از انجا غایب شد و جابر نحر تمام شصت و سه را مشاهده کرد و بعض در تطبیق هر دو
حدیث چنین میگویند که هفت شتر را بدست مبارك خویش نحر کرد و تا تمام شصت و سه شتر یکطرف حربه
پیغمبر ﷺ و طرفی دیگر علی داشت و بعد ازین شصت و سه امیر المؤمنین سی و هفت را نحر کرد علی الفراده
و بمثل این توجیه با حدیثی دیگر که ابو داؤد از امیر المؤمنین علی آورده که گفت چون نحر کرد آنحضرت
ﷺ سی شتر را بدست خود امر کرد مرا پس نحر کردم من باقی را اگر صحیح باشد نیز تطبیق توان کرد

اما آنچه در موطا از علی آورده که گفت نحر کرد آنحضرت ﷺ بعض هدی را بدست خود ونحر کرد بعض
آن را غیر او ومنافات نیست بحدیث سابق را وچون از نحر فارغ شد واعلام کرد که همه زمین منی منحر است
وهمه فجاج مکه جمع فج بمعنی راه کشاده روشن راه است یعنی از هر راه که درآیند رواست ومنحر
ونحر مخصوص نیست به بعض اماکن هر جا که نحر کنند رواست پس حلاق را طلب فرمود وسر مبارك را
بتراشید وچون حلاق که معمر بفتح میم وسکون عین بن عبد الله بن نافع بن نضله بفتح نون وسکون
ضاد معجمه قرشی عدوی است وقدیم الاسلام هجرت کرده بحبشه وتاخیر کرد در هجرت مدینه پستر
هجرت کرد بمدینه وآمد وسکونت کرد ووی معدود است در اهل مدینه وحدیث وی در ایشانست
بربالای سر پیغمبر ﷺ بایستاد واستره در دست گرفت نظر کرد در روی معمر وگفت یا معمر امکنك
رسول الله قدرت داد ترا رسول خدا من شحمة اذنیه بر نرمهٔ گوش خود وفی یدك الموسی ودر دست تست
استره یعنی هشیار باش وقدر این نعمت را بدان فقال معمر پس گفت معمر والله یا رسول الله ان ذلك لمن
نعمة الله علی ومنه این امکان من درین مقام هرآینه از نعمت حق تعالی است برمن ومنت وی عز وجل قال
اجل گفت رسول خدا ﷺ برای تصدیق وی واظهار امتنان حق بر وی آری همچنین است این از نعمتهای
عظیم است انگاه اشارت فرمود بحلاق تا ابتدا بجانب راست کند ظاهر جانب راست آنحضرت ﷺ است
ودر حدیث متفق علیه در مشکوة از انس رض نیز تصریح بدان آمده وصحیح همین است وبعض جانب راست
حلاق اعتبار کنند وچون از حلق جانب راست فارغ شد آن موی را قسمت کرد بر حاضران آنجانب واشارت
فرمود تا جانب چپ را نیز حلق کرد ومجموع آن را بابو طلحه انصاری زوج ام سلیم که ام انس بن مالك است
داد وازینجهت در بعض روایات آمده که بام سلیم داد ودر روایتی آمده که فرمود ابو طلحه کجا است
پس عطا کرد او را ومصنف میگوید که ابو طلحه از مویهای جانب راست نیز نصیبی یافته بود پیش از همه
کس ودر مشکوة از حدیث متفق علیه آورده که مویهای جانب راست همه را بابو طلحه داد ودر مویهای دست
چپ فرمود قسمت کن آن را میان مردم وتوربشتی گفته که قسمت مویهای مبارك در اصحاب بجهت آن
بود که تا این برکت درمیان ایشان باقی ماند وباعث تذکره ویادداشتی بود ایشان را از وجود شریف
آنحضرت ﷺ وگویا که اشارتی کرد باقتراب اجل وانقضای زمان صحبت ومیگوید گمان میبرم که تخصیص
ابی طلحه بمزید قسمت التفات واشارت باینمعنی بود چه او بود که قبر شریف ولحد مبارك وی را حفر کرد
وبخشت خام بنا نمود والله اعلم وچون از حلق فارغ شد ومردمان هر یکی را یکتاره موی داد وتاره
موی رسید وگویا شاعر باین قصه اشارت کرده است * مرا از زلف تو موئی بسنده است * فضولی میکنم
بوئی بسنده است * بآخر ناخن انگشتان مبارك را تقلیم کرد وآن را نیز بر مردمان قسمت کرد وبیشتر صحابه
حلق کردند واندکی از ایشان تقصیر کردند وحلق افضل است از جهت موافقت فعل رسول الله ﷺ ونیز

بجهت تخصیص آنحضرت صلی الله علیه وسلم مکرر محلقین را بدعا بقول خود اللهم ارحم المحلقین ودر آخر بالتماس واستدعای ایشان فرمود والمقصرین چنانکه گذشت وحلق مر زنان را حرام است ایشان را البته تقصیر باید کرد واگر مردان را نیز مانعی از حلق باشد تقصیر متعین است واگر یکی را موی بر سر نباشد امرار موسی شرط است وحلق ربع راس نزد ما کافی است وهمچنین در مذهب ائمه ثلثه کفایت میکند در حلق همان مقداری که در مسح راس معتبر است در وضو کذا فی شرح ابن الهمام ودر صحاح از روایت ابن عباس آمده که بایستاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در منی برای مردم که می پرسیدند او را از احکام یکی آمد وگفت یا رسول الله من ندانستم وحلق کردم پیش از نحر فرمود ذبح کن وهیچ باکی نیست دیگری گفت نحر کردم پیش از رمی فرمود رمی کن هیچ باکی نیست دیگری گفت حلق کردم پیش از رمی ودیگری گفت طواف کردم پیش از رمی فرمود رمی کن هیچ باکی نیست ویکی گفت رمی کردم در شب فرمود باکی نیست وهمچنین هیچ یکی نپرسید از تقدیم وتاخیر مناسک مگر آنکه فرمود هیچ باکی نیست وعلما را درینجا اختلاف است که این ترتیب واجب است یا مستحب ووظایف روز نحر باتفاق چهار است رمی جمرة العقبه ونحر هدی وحلق راس یا قصر وطواف زیارت وسعی بعد از وی وبصحت رسیده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم این مناسک را باین ترتیب بجای آورده وچون در صورت عدم این ترتیب فرمود باکی نیست لا جرم ترتیب مسنون ومستحب بود وبر ترک وفوت آن دم واجب نگردد وتارک آن آثم نبود وبه قال الشافعی واکثر علما وجمهور سلف برین اند ومذهب امام ابوحنیفه وجوب ترتیب است ودر صورت عدم ترتیب دم واجب است وتاویل قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم هیچ باکی نیست آنست که اثمی نیست بر فاعل آن اما فدیه واجب ونزد ایشان در فوت شرایط احرام وارتکاب محرمات آن مثلا هرچند به نسیان وخطا بود جزا واجب است ولیکن آثم نیست وچون بقصد وتعمد کند هم آثم بود وهم جزا ومذهب امام احمد آنست که اگر بجهل ونسیان بود هیچ چیزی لازم نگردد واگر بعلم وتعمد بود جزا واجب است وگفته اند که این مذهب قویست از جهت دلیلی که دلالت کرده بر وجوب اتباع رسول صلی الله علیه وسلم در حج زیرا که فرمود خذوا عنی مناسککم واین احادیث که در رخصت تقدیم وتاخیر آمده مقرون بود بجهل وعدم شعور پس مخصوص شود حکم باین حالت وباقی ماند حالت عمد بر اصل وجوب اتباع در حج والله اعلم وبعد از ان پیش از زوال بمکه روان شد وطواف کرد واین طواف آخر ارکان حج وفرایض اوست بعد از وی سعی است ورمی جمرات ایام تشریق وآنها در مذهب ما از واجبات است نه از فرایض فرض در حج احرام است که شرط است ووقوف بعرفه است وطواف واین طواف را طواف افاضه خوانند بجهت آنکه بعد از افاضت از عرفات ومنی است ماخوذ از قول حق سبحانه * ثم افیضوا من حیث افاض الناس * وافاضه در لغت بمعنی دفع ورجوع وتفرق آید وطواف زیارت از جهت زیارت خانهٔ کعبه در وی وطواف صدر بفتح صاد مهمله ودال مهمله از جهت صدور ورجوع از مکه

بعد از وي مقابل ورود بر وي كه در طواف قدوم بود نيز طواف الباب و مشهور را طلاق طواف صدر بر طواف وداع است
كه بعد از وداع بيت الله كنند و صدور و رجوع بوطن نمايند و اطلاق اين اسم بر طواف افاضه هم در كلام مصنف
نمي يابيم والله اعلم و اين طواف زيارت را طواف ركن و طواف يوم النحر نيز گويند و در بعضي از احاديث كه وارد شده كه
آنحضرت ﷺ طواف زيارت را تاخير فرمود تا شب مشايخ حديث ميگويند كه آن غلط است اگرچه اين حديث
را ترمذي و ابوداؤد و ابن ماجه از عايشه و ابن عباس رضي الله عنهم آورده و ترمذي گفته هذا حديث حسن صحيح و
گفته كه رخصت كرده اند بعضي از اهل علم در تاخير طواف زيارت تا شب و مستحب داشته اند در يوم النحر
و توسيع كرده اند بعض كه تاخير كرده شود تا ايام منى انتهى و نزد امام ابوحنيفه وقت وي بعد از طلوع
فجر يوم نحر است و پيش از آن جايز نيست و سنت آنست كه بعد از حلق كنند و افضل ايام براي آن يوم
نحر است و جائز است در ايام نحر و اگر از اين ايام تاخير كنند دم واجب گردد و بعد از اين طواف سعي
بين الصفا والمروة ذكر نكرده اند و در حديث مسلم از جابر آمده كه طواف نكرد آنحضرت ﷺ و نه صحابه
وي ميان صفا و مروه مگر يك طواف و در هدايه ميگويد اگر سعي بين الصفا والمروة بعد از طواف قدوم
كرده است رمل در اين طواف و سعي بعد از وي نكند و اگر تقديم سعي نكرده رمل كند در وي و سعي كند
بعد از وي و چون از طواف و ركعتين آن فارغ شد نزد يك چاه زمزم آمد وجه تسميه بزمزم از جهت بسياري
آب او ست زمزم و زمزوم و زمازم ماي كثير را گويند و بعض گويند كه اين لفظ مشتق نيست از چيزي اسمي
است كه ابتداء علم آن چاه شد و اول كسي كه ظاهر كرده زمزم را جبرئيل عليه السلام است كه چون اسمعيل
تشنه شد قدم زد از آنجا چشمه پيدا شد هاجر ام اسمعيل آن را گرد كرد تا پيش از آنكه مشك پر كنند پراكنده
نشود و اگر ميگذاشت چشمه ميشد جاري چنانچه در حديث آمده بعد از آن ابراهيم خليل آنجا چاهي كند
و چون جرهم ساكن مكه شدند آن را انباشتند تا آنكه اثري از آن نماند بعد از آن عبد المطلب جد ﷺ
چون حق تعالى او را مخصوص بكرامات ساخت آن چاه را بوي در خواب نمود پس وي حفر كرد در عام فيل
و بروايتي پيش از آن و بعد از وي ابوطالب آن را بنا كرد و آنحضرت ﷺ بنفس نفيس خود سنگ ميكشيد
كذا في تاريخ مكه و آثار و اخبار در فضل و كرامت و خواص وي بسيار آمد؛ و چون آنحضرت ﷺ بعد از
طواف بر چاه زمزم آمد ايشان يعني عباس را و اولاد وي آب ميكشيدند زيرا كه سقايه بيت بدست ايشان
بود فرمود آب بكشيد اي پسران عبد المطلب زيرا كه اگر نه آن بودي كه كسان بر شما غلبه كردندي من خود
فرود آمدمي و آب از چاه بر كشيدمي و شما را بر سقايت اعانت كردمي از جهت فضل و بركت و بزرگي اين كار
يعني اگر من اين را بكنم بعد از من سنت گردد براي امت من و مردم همه باين كار تصدي نمايند و از دست شما
بر شما غالب ايند و نوبت بشما نرسد و اين منصب بزرگ از دست شما برود پس اوكد عباس دلو اب وي ﷺ
عرض كردند تا وي گرد ايستاده و ايستاده در وي در حالت شرب براي بيان جواز بود تا بدانند كه

آب ایستاده خوردن جایز است و حرام نیست اگرچه افضل نشسته خوردن است یا برای ضرورت و حاجت
بود که از جهت کثرت ازدحام جای نشستن نبود یا ضرورتی و حاجتی دیگر والله اعلم و بعضی گویند که
ایستاده آب خوردن مخصوص بآب زمزم و آب بقیه وضو است و سر آنچه است که بیاید تحقیق این مبحث
در آخر کتاب ان شاء الله تعالی و بخاری از ابن عباس رض آورده که رسول خدا ﷺ بسقایه عباس آمد و آب
طلبید عباس به پسر خود فضل گفت یا فضل برو بر مادر خود و برای رسول خدا ﷺ آبی از نزد وی بیار فرمود
از همین آب ده گفت یا رسول الله مردم دستهای خود درین آب می اندازند فرمود بده از همین آب پس
ازان آب خورد پس بر زمزم آمد و ایشان مردم را آب میدادند و مشقت می کشیدند فرمود بکنید این کار
را که این عمل صالح است و فرمود اگر نترسم غلبه مردم نمی بود بر شما هر آینه فرود می آمدم و مینهادم ریسمان
بر عاتق خود و پیغمبر ﷺ درین طواف بر راحله سوار بود و سبب سوار شدن بعض میگویند کثرت
ازدحام بود و در طواف قدوم نه اینقدر بود یا بسبب اشراف بر مردم بود تا مجموع حاضران که درین
طواف مجموع تر از طواف اول بودند و برا مشاهده کنند و طواف را بیاموزند و آداب و احکام آن را معلوم
کنند و بعض میگویند در پای مبارک زحمتی بود و درد میداشت از روی ضرورت سواره طواف کرد و در
زمان بمنی بازگشت و نماز ظهر را در منی گذارد همچنین در صحیحین از ابن عمر رض مرویست و گفت نافع که
همچنین میکرد ابن عمر رض و میگفت که عمل آنحضرت ﷺ همچنین بود و در صحیح مسلم بروایت دیگر
از عایشه و جابر رض ثابت است که نماز ظهر را در مکه گذارد و همچنین است در کتب سنن از حدیث طویل
جابر و چون هر دو حدیث صحیح است و شک نیست که در نفس الامر یکی ازان وهم است و ترجیح یکی
بر دیگری از حیثیت صحت میسر نبود بوجوه دیگر ترجیح نموده اند چنانکه گفت و بیشتر علما این روایت
مسلم را ترجیح کرده اند که در مکه گذارد چه این حدیث را دو صحابی روایت کرده اند جابر و عایشه رض
و آن حدیث صحیحین را یکی ابن عمر و لاجرم حدیث بتعدد راوی قوت پذیرد وجه دوم آنکه عایشه
رض از وی یعنی از ابن عمر بلکه از جمیع ناس در اطلاع بر احوال اخص بود برسول خدا ﷺ و اعلم باحوال وی
سیوم آنکه جابر رض سوق کرد حدیث حجة آنحضرت ﷺ را از اول تا آخر بر وجه اتم و اکمل و حفظ نمود
این قصه را و ضبط کرد آن را بخصوصیات و جزئیات حتی اموری را که متعلق بمناسک هم نبودند چنانچه
نزول آنحضرت ﷺ در طریق مزدلفه و بول و وضو بر وجه تخفیف و هر که اینقدر حفظ و ضبط کرده
باشد لابد بضبط مکان نماز ظهر روز نحر اولی و احری باشد چهارم آنکه حجة الوداع در ماه آذر بود که
روز و شب در وی برابر باشد و این همه کارها که درین روز کرد از روان شدن از مزدلفه قبیل طلوع آفتاب بسوی
منی و خطبه خواندن در منی و رمی جمره نمودن و نحر چندین شتر و قسمت آن کردن و پختن پاره گوشت ازان و
خوردن و حلق راس کردن و جامه پوشیدن و طیب استعمال کردن و بمکه آمدن و طواف کردن و بر سقایه زمزم

آمدن و بر سر ایشان ایستادن و آب خوردن اینهمه افعال بجا آوردن و رجوع بمنی در وقت ظهر آوردن درین فصل از مجرای امکان عادی بیرون باشد و هیچکس آن را از معجزات نشمرده پس لابد نماز پیشین در مکه گذاردن قریب تر و راجح تر باشد بنجم آنکه چون مرد و حدیث تعارض کردند لابد حمل بر نماز کردن در مسجد حرام اولی باشد بجهت ثبوت مضاعفت فرایض در وی و بعضی از علما ترجیح حدیث ابن عمر میکنند چه این حدیث متفق علیه است و درین حدیث اضطرابی نیست یعنی حدیث مضطرب در مقدمه کتاب معلوم شده و حدیث عایشه رض مضطرب آمده در چند جا یکی در وقت طواف که در روایتی از وی آمده که طواف زیارت کرد نهارا و در روایتی دیگر تاخیر کرد آنرا تا شب و در روایتی در آخر روز پس معلوم شد که وی وقت افاضه را ضبط نکرده و نه مکان صلوة را و نیز رجال اسناد آن یعنی حدیث ابن عمر در بخاری ابونعیم و سفیان و عبدالله و نافع و در مسلم محمد بن رافع و عبد الرزاق و عبدالله بن عمر و نافع و ایشان اعاظم و اجل اند و حدیث عایشه رض از روایت محمد بن اسحق از عبد الرحمن بن القاسم و ابن اسحق مختلف فیه است در احتجاج و در وی تصریح بسماع هم نیست بلکه عنعنه است و حدیث سماع از عنعنه قویتر باشد پس مقدم نشود بر حدیث ابن عمر که مبنی بر سماع است کذا فی المواهب اللدنیه و شیخ ابن الهمام گفته حق آنست که وی محتج به است و لهذا امندری در مختصر خود گفته که هو حدیث حسن و نیز شیخ ابن الهمام گفته که اگر تکلف کنیم جمع بین الحدیثین را گوئیم که بمکه گذارد و حمل کنیم گذاردن را بمنی بر اعاده بسببی که مطلع گشت آنحضرت ﷺ بر آن که موجب نقصان بود در آنچه ادا کرد اولا انتهی والله اعلم پس چون از مکه بمنی مراجعت فرمود شب الحجابیة وقت کرد بیتوتت در منی ایام نحر واجب است نزد جمهور و نزد امام ابوحنیفه و در روایتی از شافعی و احمد سنت و وجوب دم بترک آن و عدم آن مبنی برین خلاف است و معتبر در مبیت اکثر لیل است و دلیل عدم وجوب حدیث ابن عمر است که در صحیحین آمده که عباس بن عبد المطلب اذن طلبید از آنحضرت ﷺ که بیتوتت کند بمکه در لیالی منی از جهت سقایه که منصب وی بود پس اذن داد آن حضرت ﷺ او را و اگر بیتوتت در منی واجب بودی اذن ندادی در ترک واجب و جمهور گویند که اذن عباس بجهت ضرورت سقایه بود و اگر این ضرورت یا مانند آن نباشد جایز نباشد ترک آن و نیز بعض روایات بلفظ رخصت آمده و ازینجا معلوم شود که عزیمت خلاف آنست و بعض همین حدیث استیذان عباس را دلیل بر وجوب کرده اند چنانکه مذهب جمهور است زیراکه اگر واجب نبودی طلب اذن درکار نبودی و این چیزی نیست زیراکه مخالفت سنت نزد ایشان امری خطیر بود خصوصا درین مقام که مستلزم مجانبت سایر ناس و ترک ملازمت حضرت رسول است ﷺ پس استیذان برای اسقاط اساءتی است که در ترک سنت است و در هدایه میگوید که بیتوتت بمنی از مناسک واله الحج نیست و مقصود للا ته نه بلکه

از جهت آنست که سهل کرد بر وی رمی در ایام آن و اگر در غیر منی بیتوتت کند و هر روز برای رمی
حاضر شود لازم نباید چیزی ولیکن مکروه است بجهت ترک متابعت فعل آنحضرت ﷺ و عمر فاروق
رض تادیب میکرد بر ترک آن و روز دیگر بعد از روز نحر انتظار کرد تا آفتاب زوال نمود و پیاده پیش از ادای
صلوة ظهر در احادیث همین قدر آمده که چون زوال کرد آفتاب سوی جمرهٔ اول آمد و جمرهٔ اولی جمره است
که بمسجد خیف نزدیکتر است از دو جمرهٔ دیگر و چون از مزدلفه بیایند اول بوی برسند و رمی جمرات
پیاده اگر علت ری نباشد افضل و احب است و آنحضرت ﷺ در روز نحر که از مزدلفه آمد سواره کرد و درین
ایام پیاده چنانکه معلوم شد هفت سنگریزه بینداخت و با هر سنگی تکبیر میگفت در اخبار آمده است
که چون ابراهیم اسمعیل را علیهما السلام بذبح کردن میبرد شیطان اسمعیل را وسواس میکرد پس وی
شیطان را سنگ میزد و از خود میراند و آن درین مواضع بود بعد از آن سنت شد و مذبح اسمعیل موضعی است
در جانب فوق منی و آنچه در عوام مشهور است آنجا سنگی است از میان ترقیده و گویند که ابراهیم کاردی
بر آن زد از آن ترقید اصلی ندارد و صحیح نیست و چون از رمی فارغ شد چند گامی از محل رمی پیشتر شد
تا بمکان سهل رسید که آنجا سنگستان نیست و سهل زمین نرم را گویند که آنجا سنگ نبود ضد حزن و برابر
و مستقبل قبله بایستاد و دعا کرد و چندان زمان که کسی سورهٔ بقره خواند در دعا خواندن بود تطویل
قیام درین مقام برای دعا مستحب است و بعضی از غربا چندان می ایستادند که پایهای ایشان آماس میکرد
و چون از دعا فارغ شد بجمرهٔ وسطی که پایان تراز و سمت در جانب مکه آمد و همبرین طریق هفت سنگریزه
با هر یکی تکبیر رمی کرد و از آن جا بر راه دست چپ روان شد چند گامی در میان وادی که در وسطی منی
است رفت و آنجا بایستاد و دعا کرد و تطویل فرمود در ایستادن و دعا کردن در آن موازنهٔ اول و نزدیک
بآن و روان شد تا پیش جمرة العقبه آمد و آنجا برابر و مقابل جمره ایستاد و کعبه را از دست چپ و منی را
از دست راست داشت و در صحیح بخاری از ابن مسعود آمده که چون وی رض رمی جمرهٔ کبری کرد
کعبه را از دست چپ داشت و منی را از دست راست و گفت سوگند بخدائی که نیست خدا جز او اینمقام
کسی است که فرستاده شده است بروی سورهٔ بقره و تخصیص سورهٔ بقره بجهت آنست که معظم احکام
مناسک در وست کذا قال الکرمانی و هفت سنگریزه با تکبیر رمی کرد و در ساعت بی توقف باز گشت و درین
محل دعا نکرد و این نا ایستادن و دعا نا کردن را نزد این جمره دو وجه میگویند یکی آنکه
اتفاقا نزد آن جمره ازدحام عظیم بود و جای ایستادن نبود از ینجهت نه ایستاد و در روز نحر
که از مزدلفه آمده بود آنجا رمی کرد نیز همین عذر بود و چون ایستادن و دعا کردن درینمقام
از آنحضرت ﷺ بوجود نیامد بعد از وی سنت شد مراعت را هر چند آن علت نباشد با آنکه جزم نیست که
علت همین بوده شاید چیزی دیگر بوده باشد چنانکه گفت و وجه دوم آنکه دعا پایان عبادت که رمی است

در طلب عبادت ودرون وی که در جمره اولی ووسطی وقوع یافت کرده بود ودعا در طلب عبادت
افضل است ازانکه در پی عبادت وبعد از وی کنند وهمچنین در نماز غالب دعوات آنحضرت ﷺ در آخر
تشهد میبود پیش از سلام که هنوز در نماز میبود وشیخ ابن الهمام گفته که روایات متظافر
ومتوافق اند که آنحضرت ﷺ در رمی جمره عقبه نایستاد وحکمت در تخصیص وقوف ودعا بجمرتین
غیر این جمره ظاهر نمیشود وچنین تخیل کرده میشود که در روز اول مشاغل بسیار بود از ذبح وحلق
وافاضه ومکه ازینجهت نایستاد ولیکن این معنی منعدم است در ایام دیگر مگر آنکه گفته شود که جمره
عقبه در طریق است ووقوف دران موجب قطع سلوک طریق میگشت بر مردم وباعث شدت ازدحام ایستادگان
وکلفت ایشان می شد ومفضی میگشت بضرر عظیم بخلاف باقی جمرات که آنها در میانه راه واقع نیستند
بلکه در گوشه اند از راه انتهی وقتی که کاتب حروف عبد الحق بن سیف الدین عفا الله عنه باتیان این
عبادت مشرف بود بی سابقه تامل وتفکر بطریق ذوق والهام نکته درین باب در دل رسید امید که بر صواب
باشد وآن اینست که علت توقف در رمی جمره اخیر وترک جهد ومشقت در ایستادن ودعا کردن
در اینجا بجهت آن بود که چون درد وجمره اولی بر در رحمت بایستاد وخدمت کرد وتعب ومجاهده
کشید در آخر فایز بعفو ومسامحه ومساهله گشت پس اشارت است از رب رحیم واعلام از رسول کریم
که بنده چون حق خدمت وطاعت بجا آورد ونفس را در بوته ریاضت ومجاهده بگداخت آخر وی آسایش
وراحت است واز بند کلفت ومحنت آزاد وبه آثار رحمت ومغفرت فائز خصوصا درین عبادت عظمی حج که
منتج ومثمر نهایت عفو ومغفرت است ودر روز اول بجهت کثرت مشاغل واعمال که در پیش داشتند
ایستاد واین نکته را با قاضی علی بن شیخ جار الله که استاد صحیح بخاری این فقیر بود گفته شد فرمود ما
احسن هذا وبا جماعه مناددا واکابر علمای مکه معظمه که دران محل حاضر آمده بودند عرض کرده
همه استحسان نمودند وتحسین فرمودند والله اعلم وآنحضرت ﷺ تعجیل نکرد در نفر یعنی برآمدن
از منی ویوم النفر بفتحتین روز سیوم عید اضحی ولیلة النفر آن شب که حاجیان از منی بار کنند کذا فی
المهذب ودر غالب برآمدن وروان شدن از عرفات را افاضه گویند واز مزدلفه دفع واز منی نفر وتعجیل
در نفر که برآمدن بعد از دو روز از روز نحر که دوازدهم است نیز جائز است وبعد از طلوع فجر
روز سیزدهم جائز نیست نفر از جهت دخول وقت رمی اگر در آمدنی است پیش ازان برآید ولیکن تاخیر
در روز چهارم افضل است ولهذا آنحضرت ﷺ تاخیر نمود وتعجیل نکرد بلکه سه روز تمام که روز
نحر ودو روز بعد از وی باشد آنجا اقامت فرمود وبعضی از روز چهارم که روز سیزدهم وآخر ایام
تشریق است وچون عرفه درین سال روز جمعه بود آن سه روز که اقامت در منی کرد روز شنبه ویکشنبه
ودوشنبه بود وروز چهارم روز سه شنبه که درین روز بعد از ظهر رمی کرد بخلاف روزهای سابق که

پیش از ادای صلوة ظهر کرده بود چنانکه مصنف گفت و نزد ابو حنیفه اگر درین روز چهارم رمی پیش از زوال کند بعد طلوع فجر نیز جائز است و این استحسان است و نزد صاحبین جائز نه قیاس برایام دیگر و نیز تفاوتی که درین روز و روزهای دیگر است در رخصت نفر است پیش از ان و چون بایستاد و نفر نکرد در حکم وقت رمی این روز بروزهای دیگر برابر باشد و مذهب ابو حنیفه مرویست از ابن عباس و نیز میگویند که چون ظاهر شد اثر تخفیف درین روز در اصل ترک رمی ظاهر آن در حق تعیین وقت بطریق اولی باشد و از امام احمد در روایتی اینچنین است اما این روایت از وی مرجوع است و راجح بعد از زوال و روان شود در محصب بضم میم و فتح حای مهمله و فتح صاد مهمله مشدده که مکانی است بیرون مکه و تسمیهٔ وی بدان بجهت کثرت حصبا یعنی سنگریزه است در وی و آنرا ابطح نیز میخوانند و ابطح مسیل واسع که در وی سنگریزهای دقیق باشد چنانکه در وادیها و رودها می باشد و مکه را که بطحا و ابطح نام است هم ازینجا است و خیف بنی کنانه نیز همین جا را گویند آنجا نزول فرمود چه ابو رافع که مولای آنحضرت ﷺ و کاشته و متعهد اسباب خانهٔ وی بود آنجا فرود آمده بود و خیمهٔ رسول را ﷺ آنجا زده بود بر حسب اتفاق و رای خود نه بر مقتضای امری از آنحضرت ﷺ چنانکه مسلم از ابی رافع آورده که گفت امر نکرد مرا رسول خدا ﷺ که نزول در ابطح کنم وقتیکه بیرون آمد از منی ولیکن بطور خود آمدم و قبهٔ شریف در آنجا زدم پس آنحضرت ﷺ آمد و نزول کرد و ظهر و عصر و مغرب و عشا را آنجا بگذارد مصنف در اول گفت که بعد از ظهر رمی کرد و روان شد و در مواهب لدنیه نیز اینچنین آورده و ظاهرش اینست که مراد بعد از ادای نماز ظهر باشد بقرینهٔ قول او سابقا در رمی در روز اول که پیش از ادای صلوة ظهر سوی جمرهٔ اولی آمد پس نماز ظهر در منی کرد و اینجا میگوید که نماز ظهر در محصب گذارد و هم چنین آمده است در صحیحین از انس که گفت گذارد رسول خدا ﷺ نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا در محصب پس از ان بخواب رفت پس سوار شد بجانب بیت یا رب مگر مراد بقول مصنف بعد از ظهر رمی کرد آن باشد که بعد از در آمدن وقت ظهر یعنی بعد از زوال چنانچه در بعض روایات آمده و این منافات ندارد با آنکه ظهر در محصب گذارد یعنی رمی کرد و نفر نمود و بمحصب نزول فرمود و گذارد ظهر در وی اما مشکل آنست که حدیثی دیگر در صحیح بخاری و مسلم از انس آمده که پرسیدند او را که خبر ده ما را که کجا گذارد رسول خدا ﷺ عصر را یوم النفر گفت بابطح و ظاهرش آنست که اول نمازی که در محصب گذارد عصر بود و گذاردن ظهر در منی برد و عجب که در اینجا شراح در بیان منافات و تطبیق حدیثین تکلم نکرده اند فتدبر و بالجمله عشا را در محصب گذارد و خوابید کمی از شب بخسپید و چون بیدار شد سوار گشت و بمکه رفت و طواف وداع کرد و این طواف واجب است بر غیر اهل مکه نزد امام ابو حنیفه و امام احمد و صحیح از مذهب شافعی نیز همین است از جهت حدیثی که احمد و مسلم از ابن عباس رض آورده که گفت بودند مردم که میرفتند

بهر جانب پس گفت رسول خدا ﷺ که نفر نکند هیچ یکی تا آنکه باشد آخر عهد وی به بیت و این حدیث
صحیح است بلکه بعض گفته اند که مشهور است و اگر فوت شود جبر کرده شود بدم و نزد امام مالک
سنت است و چیزی نیست در ترک او و فرض نیست باتفاق و درین طواف رمل نکرد و لیکن رکعتین طواف
کرد چه آن وظیفهٔ طواف است مطلقا واجبا کان او نفلا و بخاری از زهری بطریق تعلیق آورده که گفت
طواف نکرد رسول خدا ﷺ هرگز مگر آنکه گذارد برای وی رکعتین و آثار صحابه نیز همچنین آمده
و بعض گفته اند که نماز فرض بعد از طواف کفایت میکند از آن اما اجماع درانست و طواف وداع
اگرچه واجب است ولیکن از حایض ساقط است اگر طواف زیارت کرده است و در صحیحین از عایشه
آمده که صفیه روز نفر حیض کرد خبر بحضرت پیغمبر ﷺ رسید فرمود نگاهداشت ما را
یعنی ما را چند روز باید ایستاد و توقف کرد تا وی پاک شود و طواف وداع بکند پس فرمود طواف افاضه
کرده است گفتند بلی یا رسول الله کرده است فرمود پس حاجت نیست که طواف وداع کند و عایشه چون
عمره نگذارده بود گفت من در نفس خود دغدغه می یابم که شما حج و عمره بازگردید و من تنها حج گذارده باشم
بی عمره مرا اجازت ده که عمره بگذارم پس درین شب رغبت کرد که عمره بگذارد او را اجازت داد و برادر او را
عبد الرحمن با وی فرستاد تا تنعیم که بیرون حرم است و شرط است که احرام عمره از بیرون حرم بود رفتند
و احرام بستند و آمد و عمره تمام کرد و هنوز شب تمام نشده بود که از اعمال عمره فارغ شد و به محصب رجوع
کرد پیغمبر ﷺ فرمود فارغ شدید گفتند آری پس ندا فرمود برحیل و همه رحلت کردند پیغمبر ﷺ
بطواف وداع رفت و از آنجا از اسفل مکه از کدا بضم کاف مقصورا نزد باب شبیکه بضم شین معجمه و فتح با
مصغرا بمدینه روان شد برخلاف راهی که بآن درآمده بود که اعلای مکه باشد بعادت شریف وی
که در اختلاف طریق درآمدن و برآمدن بود و نکات و وجوه آن در فصل نماز عید گذشت و بعض در اینجا
گفته اند درآمدن از جانب علو برای تعظیم مکان و اعلای شان وی بود و برآمدن از جانب سفل بجهت
تعرض بفراق بیت کرد و گویند که سنت ابراهیم علیه السلام نیز اینچنین بود و مصنف کلامی متعلق بنزول
آنحضرت ﷺ بمحصب که مقدم بر این کلام ذکر یافت کرد اعاده کرده فصل را بدان تمام کرد و گفت
و در محصب یعنی نزول آنحضرت ﷺ در محصب اختلاف است علما را بعض میگویند امری اتفاقی بود
که ابو رافع انداخت خیمهٔ آنحضرت ﷺ را آنجا و از آداب و سنن حج نیست و مذهب ابن عباس برین است
گفته است وی لیس التحصیب بشی یعنی فرود آمدن آنحضرت ﷺ در محصب چیزی داخل مناسک
حج نیست انما هو منزل نزله رسول الله ﷺ وی منزلی بود که اتفاقا فرود آمد رسول خدا ﷺ در وی رواه
البخاری و پوشیده نیست که چون آنحضرت ﷺ نزول کرد در وی اگرچه نه بر سبیل نسک و تعبد
بود اتباع وی ﷺ مستحب و مستحسن باشد و آورده اند که خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین

نیز آن را میکردند و امام محمد در موطا می آرد که امیر المؤمنین عمر رض میکذارد ظهر و عصر و مغرب و عشا را
بمحصب پس تر می در آمد مکه را در شب و طواف میکرد به بیت و میکوید که این بهتر است و اگر نکنند هم
لازم نمی آید چیزی بر وی و قول ابی حنیفة رض اینست انتهی و غالب آنست که توقف و امهال آنحضرت
صلی الله علیه وسلم تا وقت عشا بجهت انتظار عایشه بود رض تا اگر این نمی بود شاید که وقوف کمتر ازین نیز میکرد
وچون این بندهٔ ضعیف عبد الحق بن سیف الدین دهلوی قادری صاحب این تالیف در خدمت شیخ
اجل امام اکرم عبد الوهاب المتقی القادری الشاذلی رحمة الله علیه رحمة واسعة از منی بمحصب آمد نماز ظهر در ینمقام
کذاردند و بخواب رفتند و نماز دیگر نیز ادا یافت شیخ فرمود رض اکنون برآیند اینقدر را احراز سعادت
اتباع درین باب کافی است و فرمودند یکفی بزائد ان شاء الله تعالی و بعض میکویند از سنن حج و تمام
مناسک اوست چه پیغمبر صلی الله علیه وسلم در منی فرمود انا نازلون غدا بدرستی که ما فرود آیندگانیم فردا ان شاء الله تعالی
بخیف بنی کنانة حیث تقاسموا علی الکفر آنجا که بیکدیگر سوگند خورده و عهد کرفته بودند کافران بر کفر
و مراد بخیف بنی کنانة همین محصب است چه قریش و بنی کنانة آنجا میان خود سوگند خوردند و عهد
بستند که با بنی هاشم و بنی المطلب ا همچنین است در نسخهای کتاب و در بعض روایات بنی عبد المطلب
یافته میشود و اول صحیح تر است و مطلب برادر هاشم است عم عبد المطلب آمیزش نکنند و مناکحت و مواصلت
و مبایعت ننمایند تا آنوقت که رسول علیه السلام را تسلیم ایشان کنند و تحقیق و تفصیل این مبحث
در آخر کتاب در فصل جهاد و آداب آن بیاید انشاء الله تعالی و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بنزول در محصب قصد
کرد که شعائر اسلام ظاهر کنند در ان محل که ایشان شعائر کفر ظاهر کردند و شکر نعمت و فضل حق که
او را عطا کرد بجا آرد و طبرانی در اوسط از عمر بن الخطاب رض آورده که گفت از سنت است نزول باطح
در شبانگاه روز نفر و نیز امر میکرد وی رض بمحصب در شب نفر در هدایه میکوید که اصح آنست که
نزول درین مکان سنت است و از مناسک حج است زیرا که نزول آنحضرت صلی الله علیه وسلم درینمکان بقصد بود و
زبرای نمودن بمشرکان لطیف صنع و کمال قدرت حق را جل و علا که باوی کرد بعد از ان سنت شد چنانکه
رمل در طواف کرد از برای اظهار جلادت و شجاعت مر مشرکان را پس از ان سنت شد انتهی والله اعلم * فصل *
در دخول خانهٔ کعبه و وقوف در ملتزم بعد از طواف وداع جماعتی از علما و فقها برانند که رسول صلی الله علیه وسلم در حالی
که حج کرده راند درون کعبه رفت و ابن بطال درون کعبه از سنن حج است اما احادیث و آثار دلالت بران
میکنند که دخول وی صلی الله علیه وسلم در کعبه درین سال که حج کرد نبود بلکه در سال فتح مکه بود که سال
هشتم از هجرتست و در بعض روایات صحیحین ثابت است که ابن عمر رض گفت دخل رسول الله درآمد
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یوم فتح مکة در روز فتح مکه علی ناقة لاسامة سوار ه بر ناقه که مر اسامة بن زید را
بود حتی اناخ بفناء الکعبة تا آنکه بنشاند ناقه را در صحن خانهٔ کعبه ثم دعا عثمان بن طلحة پس خواند

آنحضرت ﷺ عثمان بن طلحه را الیأتی بالمفتاح تا بیارد کلید در کعبه را فجاء به ففتح پس آورد عثمان
بن طلحه کلید را و بکشاد در کعبه را فدخل النبی پس در آمد پیغمبر خدا ﷺ درون کعبه عثمان بن
ابی طلحه بن عبد العزی الحجبی بفتح حای مهمله و جیم والآن ایشان را شیبی میگویند نسبت بشیبه
که برادر این عثمان بود و مفتاح کعبه از عهد قدیم بر دست ایشان بود و چون آنحضرت ﷺ بفتح مکه
آمد عباس بن عبد المطلب التماس کرد که مفتاح کعبه او را عطا نماید و منصب سدانت کعبه را با سقایه
برای وی جمع کند پس آنحضرت ﷺ علی مرتضی را رضه بفرستاد تا مفتاح را از دست عثمان کشیده آورد
پس این آیت نازل شد ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها * علی مرتضی را فرمود تا مفتاح را هم
بعثمان بسپارد و باری عذر خواهی کند چون علی رضه مفتاح را نزد وی برد وی گفت بزور بردی و ایذا
کردی و این نرمی و عذرخواهی چیست علی فرمود قرآن در شان تو نازل شد و این آیت را بروی برخواند
عثمان ایمان آورد و گفت اشهد ان محمدا رسول الله پس جبرئیل آمد و گفت تا این بیت بر روی زمین
برپاست مفتاح و سدانت در اولاد ایشان است تا روز قیامت و چون عثمان وفات یافت کلید را به برادر خود
که شیبه نام داشت بسپرد و عثمان را پسری نبود و در روایت مسلم آمده که چون کلید را از
عثمان طلبید عثمان نزد والده خود رفت تا کلید از دست او بستاند و والده اش از دادن
ابا آورد عثمان گفت والله کلید میدهی و اگرنه شمشیر از کمر خود می کشم پس کلید از دست مادر گرفت و
بحضرت آورد و حضرت ﷺ بدست مبارک خود بکشاد و ابن سعد در طبقات خود از عثمان بن
طلحه آورده که گفت عادت در جاهلیت چنان بود که در کعبه را جز در روز دوشنبه و پنجشنبه نمی‌کشادند
روزی آنحضرت ﷺ نزد من آمد و التماس در کشودن کرد تا با جماعه در کعبه در آید من با وی
درشتی کردم و سخت گفتم وی صبر کرد و حلم ورزید پس گفت یا عثمان زود باشد که این مفتاح را در دست من
بینی تا هر جا که خواهم آن را بنهم من گفتم مگر قریش در آن روز هلاک شوند و خوار گردند از آن روز این
کلمه در دل من نشست که رجوع امر بوی خواهد بود و چون روز فتح آمد گفت یا عثمان کلید بیار آوردم
وا در دست من بستد و هم بدست من داد و گفت بگیر تا روز قیامت نسته اند او را از دست شما مگر ظالمی
و فرمود یا عثمان امین میگیرم شما را به بیت خدا بخورید از آنچه برسد به شما ازین بیت
یا عثمان نگفته بودم ترا که روزی بینی که این کلید در دست من است و می نهم آن را در دست هر که
خواهم گفتم بلی اشهد انک رسول الله و بالجمله آنحضرت ﷺ درون کعبه در آمد و اسامه و بلال
و طلحه نیز با آنحضرت ﷺ در آمدند فاغلقوا علیهم الباب ملیا پس در بستند در خانه کعبه را ساعتی
مدید از زمان تم فتح بستر بکشادند در را فبادرت الناس پس مبادرت کردم من مردم او را دیدم
با ایشان قال گفت ابن عمر فوجدت بلالا فقلت اصاب پس گفتم بلال را در دفعات پس گفتم این تا هی رسول الله

کجا نماز کذارد پیغمبر خدا ﷺ در درون کعبه قال بین العمودین المقدمین گفت میان دو ستون پیش
و در روایتی آمده که کرد انید یک عمود را از دست چپ خود و دو عمود را از دست راست و سه عمود را
پس پشت خود و بود خانهٔ کعبه در ان روز برشش عمود و در تاریخ مکه مذکور است که معاویه از
ابن عمر پرسید که کجا کذارد رسول خدا ﷺ درون کعبه گفت بکرد آن میان خود و میان دیوار
سه ذراع یا سه وگویند که چون کسی خواهد که قدم بر قدم مصطفی ﷺ بایستد برسه ذراع از دیوار
بایستد واکر کمتر ازین باشد زانوها یا دستها یا روی او در مکان قدم آنحضرت ﷺ باشد یعنی
از در که در آید راست بجانب دیوار کعبه برود و درین مقام بایستد قال گفت ابن عمر نسیت ان اسأله
کم صلی فراموش کردم که بپرسم بلال را که آنحضرت ﷺ چند رکعت کذارد واین حدیث صریح است
در انکه دخول بیت از آنحضرت ﷺ در سال فتح مکه بود. واکرچه در بعض روایات صحیحین مطلق
آمده بی تقیید بحج یا بفتح چنانکه صاحب مشکوة آورده است ولیکن بقرینهٔ روایات صریحه در تقیید
آن بفتح محمول بران خواهد بود والله اعلم وآنحضرت ﷺ بعد از درآمدن فرمود که انی دخلت
البیت ببدرستی که من درآمدم خانهٔ کعبه را وددت وان لم اکن فعلت ودوست میدارم که کاشکی
نمیکردم این کار را نمیدانم انی اخاف ان اکون اتعبت امتی من بعدی زیرا که من میترسم
که در مشقت اندازم امت خود را که درآمدن در کعبه بعد از من سنت شود ودر ان تعب کشند ترمذی
وابو داؤد از عایشه رض آورده که گفت بیرون آمد رسول خدا ﷺ از نزد من خوشحال پس از ان
باز آمد غمکین پرسیدم یا رسول الله چه شد که مسرور بیرون رفتی ومحزون باز آمدی فرمود بکعبه
اندرون درآمدم واکر پیش ازین میدانستم آنچه اکنون دانستم در نمی آمدم می ترسم که امت من
در تعب بیفتند وعایشه رض درخواست کرد که در کعبه در رود فرمود که در حجر بکسر حای مهمله وسکون
جیم جائی است در جانب شمال کعبه واو را حجر ازان گویند که وی محجور ومتروک کشته از درون
خانه وبیرون افتاده ازان دو رکعت بکذار که همچنان است که در کعبه کذارده زیرا که وی
در اصل داخل بیت است بعد ازان بیرون افتاده واین قصهٔ عایشه رض نیز دلیل است برانکه دخول
کعبه در سال فتح مکه بود زیرا که این درخواست وی درین سال بود چنانکه در حدیث صحیح آمده
که گفت وی رض که نذر کرده بودم که چون پروردکار تعالی کعبه را بر رسول خود فتح
کند شکرانهٔ آن را دو رکعت درون خانهٔ کعبه بکذارم و چون فتح شد اذن بوفای آن
نذر را از آنحضرت ﷺ درخواست کردم فرمود در حجر بکذار که وی در اصل بنای ابراهیم
علیه السلام داخل خانه است وقوم تو بیرون کردند او را وقتی که بنا کردند کعبه را الحدیث
وچون مقصود مصنف درین فصل اثبات همین بود که قضیهٔ درآمدن در کعبه در سال فتح بود به همین قدر

از بیان اکتفا کرد و بر روایت بلال که مثبت نماز گزاردن است در کعبه و راجح است اقتصار نمود و بذکر روایت
اسامه که نفی نماز گزاردن آنحضرت ﷺ در کعبه میکند تعرض نکرد و اختلاف بین الحدیثین و تطبیق
آنها را بیان نفرمود پس بدانکه بخاری و مسلم از ابن عباس روایت کرده اند که گفت خبر داد مرا اسامه
که پیغمبر ﷺ چون در آمد اندرون بیت دعا کرد در همه نواحی آن و نگذارد نماز در وی تا بیرون آمد و چون
بیرون آمد بگذارد در پیش بیت و فرمود هذه القبلة و هم بخاری و مسلم از ابن عمر آورده که گفت گفت مرا بلال
بگذارد چنانچه در متن مذکور شد و از اسامه نیز روایت کرده شده است که گفت بگذارد اکنون در جمع
و تطبیق میان دو روایت اسامه چنانکه در مواهب لدنیه از احمد و طبرانی آورده گفته اند که اسامه آنجا که اثبات
کرد اعتماد نمود بر غیر خود و آنجا که نفی کرد اعتماد نمود بر علم خود پس حاصل آن شود که گفت میگویند نماز
گذارد اما من ندیدم فلا تناقض و امام نووی گفته که اجماع کرده اند اهل حدیث بر اخذ بروایت بلال
زیرا که وی مثبت است و خبر مثبت مقدم است بر خبر نافی زیرا که وی زیادت علم است که با نافی نیست کما
تقرر فی اصول الفقه و تواند که چون در کعبه در آمدند در بستند هر کس در ناحیه بایستاده و مشغول
بدعا گشتند اسامه آنحضرت ﷺ را در دعا دید پس تر مشغول شد اسامه در ناحیهٔ از نواحی بیت و آنحضرت
ﷺ در ناحیهٔ دیگر و بلال چون قریب بحضرت ﷺ بود نماز گذاردن آنحضرت ﷺ را بدید و اسامه
چون در ناحیهٔ دیگر مشغول بود ندید و نماز خفیف بود و در بسته اگر یکی که نزدیک بود دید و دیگری
که دور بود ندید دور نباشد و بعض گفته اند که اسامه را آنحضرت ﷺ بکاری بیرون فرستاده بود از آن
ندید و موید این است که ابو داؤد طیالسی از اسامه می آرد که گفت در آمدم با رسول ﷺ پس دید آنحضرت
ﷺ صور منقوش در دیوار کعبه پس فرستاد مرا تا دلوی از آب زمزم بیارم آب آوردم و بدان آب آن
صورتها را بشست و محو کرد انتهی کذا فی فتح الباری و اما وقوف در ملتزم و آن مابین حجر اسود و باب کعبه را
گویند زیرا که التزام میکنند آن را و می چسپند بدان و مسافت مابین آن یکباع است چنانکه یک کف دست
بر در باشد و دیگری بر حجر در سنن ابو داؤد از عبد الله بن عمرو روایت میکند که پیغمبر ﷺ را دیدم
که میان رکن یعنی رکن اسود که حجر اسود در وی است و در کعبه ایستاد و روی و سینه را بر دیوار کعبه نهاد
و هر دو ذراع و هر دو کف مبارک را بر دیوار کعبه بسط کرد و چون این را مطلق در وقت وداع کعبه روایت
کرده اند بی تقیید بحج یا روز فتح این احتمال دارد که در سال فتح بوده باشد و همانا که در هر دو سال
بوده چه مجاهد و شافعی و جماعتی از اعلام علما میگویند مستحب آنست که بعد از طواف وداع در ملتزم
بایستند و دعا کنند چه هیچ آفریده در آن محل حاجتی را از حضرت رب العزة نخواست الا که حاجت
وی روا باشد باین نقل بودن وی در حج تائید میباید اما وجود وی در فتح بر احتمال است و چون نماز
صبح بگذارد برابر کعبه و در آن نماز سورة و الطور خواند بجانب مدینه روان شد و مستحب است که در

وقت وداع کعبه بر سر زمزم زوند و سیراب کردند و روایت کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ایچنین کرد و بنفس نفیس خود دلوی از ان برکشید و بخورد و بقیهٔ آن را در چاه انداخت و در وقت وداع پای پس برود متحسرا متباکیا کالمتأنی المهدایه و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در راه مدینه بمنزلی رسید که آن را روحا میخوانند در شب جمعی از سواران را دید برایشان سلام کرد پرسید چه کسانید گفتند ما مسلمانانیم شما چه کسانید گفت من رسول خدا ام زنی پیش آمد و کودک خود را از محفه برداشت و پیش آورد و گفت یا رسول الله این طفل را حج درست باشد فرمود آری او را حج باشد و ترا که تعهد و تربیت وی میکنی نیز ثوابی باشد یعنی اگرچه حج بروی واجب نیست و بدان مکلف نه ولیکن اگر بکند صحیح است چنانچه حکم سایر عبادات صبی است و صبی اگر در حالت صبا حج کند بعد از بلوغ حج واجب گردد و همچنین عبد بعد از حریت بخلاف فقیر بعد از غنا چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بذی الحلیفه رسید شب آنجا اقامت فرمود چنانچه وقت آمدن نیز فرموده بود صباح بمدینه روان شد اینجا نیز بعض گفته که نزول وی صلی الله علیه و آله و سلم در ذی الحلیفه اتفاقی بود نه بقصد و صحیح آنست که بقصد بود تا مدینه را بشب نه درآید و عادت شریف در قدوم آوردن بمدینه وقت چاشت بود و از قدوم آوردن بخانه در شب نهی میفرمود و دوست میداشت که مسافر بعد از قدوم پیشتر خبری بخانه بفرستد تا اهل خانه استعداد و تهیهٔ قدوم وی بکنند چون مدینه را دید بتصور عظمت و کبریای الهی و ظهور آثار و قدرت نامتناهی وی عز و علا و مشاهدهٔ انوار و اسرار این بلدهٔ طیبه و ملاحظهٔ شرف و بزرگی اینمقام عالی سه بار تکبیر گفت و بعد از ان بسنت مستمرهٔ خود که در وقت درآمدن بمدینه داشت و بشکرانهٔ اعانت و نصرت و اکمال دین و اتمام نعمت و رجوع بخیر و عافیت و وصول بمقر امن و سلامت گفت لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر آیبون تائبون عابدون ساجدون لربنا حامدون صدق الله وعده و نصر عبده وهزم الاحزاب وحده پس در مدینه درآمد الحمد لله علی اتمام النعمة ونعمة الاتمام * فصل * در بیان ذبائح * بدانکه ذبائحی که بذبح آن از این حیثیت که ذبح است قربت و طاعت حاصل آید سه نوع است یکی هدی است که او را بحرم اهدا نمایند همراه برند یا بفرستند دیگر اضحیه که آن را روز عید اضحی قربانی کنند دیگر عقیقه که از برای مولود ذبح کنند اگر گفته شود که آیا نیست که چون ذبح کنند و بفقرا تصدق نمایند قربت حاصل شود و حال آنکه این نه هدیست و نه اضحیه و نه عقیقه جوابش آنکه اشارت کردیم که مراد حصول قربت به نفس ذبح است و از ان حیثیت که ذبح است و در ینصورت که ذکر کرده شد نه چنین است چه اگر قیمت او را دهی نیز قربت که بجهت مواسات فقرا است حاصل شدی فافهم و مصنف از برای بیان هر یکی ازینها فصلی علیحده عقد کرد اول برای هدی و گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از برای هدی هم گوسفند فرستاد و هم شتر و از جهت امهات مؤمنان گاو را هدی کرد چنانچه گذشت و ادنای هدی شاة است و اعلی شتر و گاو

و چون بحج میرفت هدی را برابر خود میبرد چنانچه سابقا معلوم شد و هرگاه که بعمره رفتی هم هدی را برابر
بردی و سالی که اقامت فرمود هدی را در صحبت دیگران بمکه فرستادی اما در آن حالت چیزی از آنچه
بر محرم حرام شود بر وی حرام نشدی یعنی اگر خود اقامت کردی و هدی بدست دیگران فرستادی محرم
نشدی و احکام احرام بجا نیاوردی چنانچه در صحیحین از حدیث عایشه رض آمده که گفت بافتم من
قلادهای بدن پیغمبر را صلی الله علیه وسلم بدست خود پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم تقلید کرد و اشعار نمود و اهدا کرد
آن را بحرم و حرام کرده نشد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیزی از آنچه که حلال بود مر او را و طیبی گفته که
این اهدا بدست ابوبکر صدیق بود رض که در سنه تاسع پیش از رفتن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بحج رفت و در حدیث
دیگر از صحیحین صریح آمده که گفت عایشه رض بافتم من قلائد بدن نبی را صلی الله علیه وسلم از پشم ولیکن که نزد
من بود و فرستاد آن را همراه پدر من و این باتفاق است میان علما نعم اختلاف است که بتقلید هدی
محرم میگردد یا نه نزد امام ابوحنیفه میگردد چنانچه بتلبیه ولیکن اگر همراه خود برد و سوق کند اما
اگر بدست دیگران بفرستد نه و طیبی گفته است که ابن عباس فتوی داد مر آن را که هدی فرستاد و خود
نرفت بوجوب احکام احرام تا بر سد هدی بمکه و نحر کرده شود و این قول که عایشه رض فرمود اشارت کرد برد
قول ابن عباس و عادت آن داشت که چون گوسفند هدی باشد تقلید کند و در گردن آن چیزی بیاویزد
که علامت هدی باشد چنانچه در صحیحین از عایشه رض آورده که گفت اهدا کرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم یکباری غنم را
پس تقلید کرد آن را و نزد امام ابوحنیفه تقلید غنم مسنون نیست و حدیثی در این باب نیز نقل میکند که
فرمود لا تقلد الغنم و ترمذی نیز حدیثی در تقلید غنم هدی آورده و گفته که عمل بر این است نزد بعض
اهل علم از صحابه و غیرهم که قائل اند بتقلید غنم و از این عبارت معلوم میگردد که بعضی از ایشان
قائل نیستند بدان پس مذهب ابوحنیفه موافق قول این بعض است و لابد چون بعضی از صحابه بر این
باشند و این امری نیست که باجتهاد دریافته شود بسماع از پیغمبر صلی الله علیه وسلم خواهد بود و چون شتر هدی
کردی هم تقلید بودی و هم اشعار که شق سنام بعبارت بطعن و بیان آن از پیش کرده شد و ما تحقیق
خلاف ابوحنیفه در این اشعار نیز کردیم و مصنف ذکر تقلید و اشعار بقر نکرد و اشعار مخصوص به بدنه است
و بدنه نزد غیر امام ابوحنیفه نام شتر است و نزد امام ابوحنیفه شامل بقره نیز هست ولیکن چون در هدی
پیغمبر صلی الله علیه وسلم بقر نبود مصنف نگفت و چون هدی را بدست دیگری فرستادی او را بفرمودی که هرچه
از آن بهلاکت مشرف شود آن را ذبح کند بعد از آن نعل وی را که قلاده او است بخون وی بیالاید و رنگ
کند و بر صفحه وی زند تا علامت باشد بر آنکه وی هدی است و بگذارد و کسی از اهل رفقه وی
وی با شند گوشت وی را نخورد چنانکه مسلم از ابن عباس آورده و اعتبار رفقه چنانکه ظاهر اطلاق
حدیث ناظر در آنست باشد که اگر جمعی اجنبی حاضر شوند گوشت آن را بر ایشان قسمت کند و این قول

شافعي و احمد و اسحق است و نزد ایشان هرکه بخورد ضمان دهد ضمان قدر که بخورد و نزد امام
ابوحنیفه نا خوردن مخصوص باغنیا است و اطلاق حدیث نیز محمول بران است چه تصدق بر فقرا بهتر است
از انکه آن را برای سباع بگذارند و آنها میگویند که اهل بوادی در دنبال ایشان میرسند و منتفع میشوند
ولیکن این محتمل است یقینی نیست و نیز این حکم مذکور نزد امام ابوحنیفه مخصوص است بهدی تطوع
واگر واجب بود بجای آن هدی دیگر گیرد و این مذبوح را هرچه خواهد کند بخورد یا بفروشد یا تصدق
کند و زرکشی درین باب اثری از ابن عباس نقل کرده و مختار از مذهب امام احمد همین است و در حدیث
ابن عباس که مضمون آن در متن مذکور است حمل هدی بر تطوع کرده ولیکن نزد ایشان حکم واجب
معین چنانکه گویند نذر کردم این هدی معین را حکم تطوع نیست بخلاف آنچه بر ذمه واجب است از غیر
معین چنانچه بر قارن و متمتع و طیبی میگوید که این در انست که واجب کرده بوده است بر نفس خود و اما
اگر تطوع باشد نحر کند و بخورد زیرا که بمجرد تقلید از ملک وی نمی برآید و این مذهب شافعی و
جماعه از اهل علم است و نزد بعض مالکیه جائز نیست اصلا نه در تطوع و نه در واجب انتهی و شتر و
گاو را از هفت کس هدی میکرد این متفق علیه است میان ائمه و احادیث صحیحه بسیار درین باب ورود
یافته و در حدیث ترمذی و نسائی اشتراک سبعه در بقره و عشره در ابل آمده و گفته که قول اسحق
همین است و لیکن گفته که الحدیث غریب است نمی شناسیم او را مگر از وجه واحد و در هدایه از امام
مالک آورده که اگر اهل بیت واحد زیاده بر هفت کس باشند یکی کافی است اما از اهل دو بیت جائز نبود
و مباح میداشت رکوب هدی برا در وقت حاجت آنقدر که مرکوب دیگر بیابد در صحیحین از ابی هریره
آمده که آنحضرت ﷺ مردی را دید که میراند بدنه پس فرمود سوار شو آنرا گفت این بدنه است
فرمود سوار شو آنرا گفت بدنه است فرمود سوار شو و یلک شک راوی است که اینکلمه را در کرت ثانی فرموده
یا ثالث و ترمذی از انس بن مالک آورده که در کرت ثالث فرموده یا رابع ویحک یا ویلک و گفت هذا حدیث
حسن صحیح و گفت رخصت کرده اند قومی از اهل علم از صحابه و غیرهم در رکوب بدنه اگر احتیاج سواری
باشد و این قول شافعی و احمد و اسحق است و بعض گفته اند سوار نشود مادام که مضطر نشود بدان انتهی
و قول امام ابوحنیفه اینست و در هدایه میگوید که هرکه سوق کرد بدنه را پس مضطر شد بسواری سوار
شود و اگر مستغنی است سوار نشود زیرا که چون آنرا خالص لله ساخت صرف عین آن یا منافع آن بنفس خود
مناسب نباشد مگر نزد احتیاج و آنچه در حدیث آمده است که آنحضرت ﷺ امر کرد بسواری آن محمول
بر حالت عجز و احتیاج است و اگر سوار شد و بسبب سواری وی بدان نقصانی راه یافت بر وی است ضمان
آن نقصان و اگر هدی شیری داشته باشد نه دوشد و آب سرد بر پستان وی بپاشد تا شیر منقطع گردد و این
بر تقدیری که نزدیک بود بوقت ذبح و اگر دور باشد بدوشد و تصدق کند و اگر بحاجت خود صرف کند

عثمان دیدند آنحضرت شتر را ایستاده و دست چپ بسته نحر میکردند و وقت نحر تسمیه و تکبیر میگفت و چون
گوسفند را ذبح کردی پای مبارک بر صفحه گوسفند نهادی سنت در ابل نحر است ایستاده و دست چپ بسته
نیزه زدن میان حلقوم و سینه که آن را لبه گویند و در بقر و غنم ذبح است خسپانیده بر جانب چپ پای
کشاده و در صحیحین از ابن عمر آمده که وی بر مردی گذشت که نشانیده بود شتر را و نحر میکرد
گفت نحر کن این را ایستاده و پای بسته چنانکه سنت محمد است ﷺ و در صحیح بخاری آمده که ذبح کرد
آنحضرت ﷺ دو کبش شاخدار را و نهاد پای خود را بر صفحه آنها و تسمیه کرد و تکبیر گفت و در روایتی
گفت بسم الله الله اکبر و اگر شتر را ذبح کنند نیز جائز است ولیکن نحر در ابل افضل است از جهت موافقت
فعل ﷺ و مباح کرده است را که از هدی و ضحایای خویش بخورند و تزود بکنند در غیر صورت مذکوره
سابقا در ابتدای اسلام که در مردم تنگی و احتیاج بود نگاه داشتن گوشت قربانی بعد از سه روز حرام
و منهی عنه بود و در آخر چون وسعتی و فراخی در میان آمد رخصت کرد در آن و فرمود بخورید و بخورانید
و ذخیره کنید کذا جاء فی الصحیحین و نزد امام ابوحنیفه جائز است اکل از هدی تطوع و تمتع و
قران زیرا که اینها دم نسک الله پس روا باشد خوردن از آن بمنزله اضحیه و بصحت رسیده که
آنحضرت ﷺ بخورد از لحم هدی خود و بنوشید از شوربای آن چنانکه گذشت ولیکن از هدایای دیگر
که دماء کفارات جنایت است جائز نبود و آنکه از حدیث ناجیه اسلمی آمده که فرمود نخوری تو
و رفیقان تو از آن چیزی در هدایا بود که آنحضرت ﷺ در احصار حدیبیه بعث کرده بود کذا فی الهدایه
و گوشت هدی را گاه قسمت میکرد و گاه میفرمود که هر کرا حاجت است برای خود قطع کند ابوداؤد از
عبدالله بن قرط آورده که گفت چون نحر کرد آنحضرت ﷺ شتران را و بیفتادند آنها بر زمین تکلم
کرد بکلمه خفیه که نفهمیدم من آن را پس سوال کردم از آن کسی که در پهلوی وی بود که چه فرمود
آنحضرت ﷺ گفت فرمود هر که خواهد قطع کند برای خود قطعه از آن و مصنف میگوید که بعض علما
ازین قول حضرت ﷺ استدلال کرده اند بر جواز نهب و غارت در نثار یعنی اگر یکی مالی را نثار میکند
افتادن در آن و غارت کردن آن جائز باشد ولیکن پوشیده نماند که آنحضرت ﷺ رخصت و اباحت
فرمود اگر مقصود جواز غارت است بی اذن این استدلال تمام نیست و اگر با اذن است هیچ اشکال نه و هدی
که در عمره برابر بردی و به مکه رفتی و عمره گذاردی در مروه نحر کردی بخلاف آنکه محصر شد در
حدیبیه که همانجا نحر کرد ولیکن نحر البته در حرم باید و حدیبیه بعض او حرم است و بعض او حل
و هدی که در حج بودی در منی نحر کردی چنانکه گذشت و این خود یکبار بیش نبود در حدیث آمده که
گفت رسول خدا ﷺ بمنی هذا المنحر و کل منی منحر و گفت در عمره هذا المنحر یعنی مروه و کل فجاج مکة منحر
و همه کوچهای مکه و راه های او منحر است اخرجه مالک فی الموطا و اشارت هذا المنحر در منی بمکان مخصوص

است که منحر النبی است و شک نیست که نحر در آن مکان افضل خواهد بود از غیر آن و ابن عمر میفرستاد هدی
خود را از مزدلفه در آخر شب تا آورده شوند در منحر النبی و نحر کرده شوند در آنجا و اصل مکان برای نحر
هدایا حرم است و در خصوص این امکنه اولی و افضل و اما هدی نذر جایز است نحر و ذبح آن در هر مکان
و هرگز نحر هدی نکرد الا بعد از نماز عید و پیش از روز عید هم هدیرا نحر نکردی و این بطریق اولی چه
هرگاه در روز نحر پیش از نماز عید جایز نداشت پیش از روز نحر نیز جایز نخواهد بود و نزد امام
ابوحنیفه جایز است ذبح دم تطوع پیش از روز نحر و رسانیدن بحرم کافی است و در روز نحر افضل اما دم
متعه و قران مخصوص بروز نحر است زیرا که آن دم نسک است پس مخصوص بود بروز نحر چنانکه اضحیه
و نزد شافعی دم تطوع نیز جایز نیست مگر در روز نحر و این امور که مذکور میشوند اینچنین بود در روز عید
اول رمی جمرة العقبه دیگر نحر دیگر حلق دیگر طواف و حکم فوت این ترتیب در ما سبق مذکور شد فتذکر
* فصل * در قربانی پیغمبر ﷺ اختلاف است ائمه را که قربانی واجب است یا سنت مذهب امام ابوحنیفه
و صاحبیه آنست که واجب است بر هر مسلم مقیم موسر و نزد شافعی و بروایتی از ابی یوسف سنت
موکده است و مشهور و مختار در مذهب امام احمد نیز همچنین است و در روایتی از وی واجب است بر غنی
و سنت است بر غیر وی و در رساله ابن ابی زید که در مذهب مالک است گفته که سنت واجبه است بر کسی که
استطاعت دارد آن را آیا بواجبه موکده مراد داشته یا بسنت طریقه مسلوک در دین و این معنی قریب‌تر است دلیل
وجوب حدیثی است که ترمذی و ابوداود و نسائی از مخنف بن سلیم آورده که گفت بودیم ما با رسول ﷺ واقف
بعرفات پس شنیدم که میگفت ایها الناس بر هر بیت در هر سال اضحیه است و این صیغه وجوب است و در حدیث
آورده که آنحضرت فرمود ﷺ هر که دریافت غنی و تضحیه نکرد پس نزدیک نیاید مصلای ما را و اینچنین
تشدید و تاکید جز در واجب نیاید و قول حق سبحانه * فصل لربک وانحر * نیز دلیل آن می‌آرند که مراد بصلوة
عید اضحی و نحر اضحیه است بدلیل صیغه امر و بدلالت ترتیب و تفریع آن بر عطای کوثر که اجل نعم و اعظم
عطایای الهی است و مراد بدان خیر کثیر است در دنیا و آخرت و اما دلایل سنیت حدیث زید بن
ارقم است که احمد و ابن ماجه آن را روایت کرده که پرسیدند یا رسول الله این اضحیه چیست
فرمود سنت ابیکم ابراهیم و دارقطنی از ابن عباس آورده انفاق کرده نشد مال در چیزی
که افضل از نحیره روز عید باشد و نیز آنحضرت ﷺ در وقت اضحیه خود فرمود این اضحیه از من و از
هر کسی که اضحیه نکرده از امت من رواه احمد و ابوداود والترمذی پس معلوم شد که در امت کسی
هست که اضحیه نکرده است و اضحیه آنحضرت ﷺ او را کافی است و این احادیث نزد تامل نص در عدم
وجوب نیست مگر آن حدیث که دارقطنی از ابن عباس آورده که آنحضرت ﷺ فرمود سه چیز است که
بر من فرض است و شما را تطوع وتر و نحر و رکعتین فجر اگر بثبوت و صحت پیوندد این حدیث و بالجمله

بعد آن حضرت رسالت ﷺ دایمی بود و آنحضرت ﷺ هرگز ترك اضحیه نکردی ترمذی از ابن عمر رضی
آورده که گفت اقامت کرد رسول خدا ﷺ بمدینه ده سال و تضحیه میکرد و اضحیه بضم همزه و کسر آن
و تخفیف یا و تشدید آن جمع اضاحی بتشدید یا و تخفیف یا آنچه ذبح کرده شود از چارپایها بعد از
نماز عید اضحی تقربا الی الله از آنچه جائز است ذبح آن دران و تسمیهٔ روز عید باضحی از جهت مشروعیت
صلوة است درری نزد ارتفاع نهار و شرعیت ذبح بعد از وی و گوسفند دنبه دار را ذبح کردی یعنی اگر گوسفند
قربانی کردی یا بنقسم کردی از جهت جودت و نفاست وی و ذبح بعد از نماز عید کردی و میفرمود هرکس
که پیش از نماز عید ذبح کرد اعادت کند یعنی بجای آن دیگر ذبح کند چه آن عبادت نیست بلکه گوشتی
است که برای اهل خویش حاصل کرده و احادیث صحیحه درین باب بسیار است و در هدایه میگوید که
وقت اضحیه میدرآید بطلوع فجر از یوم نحر ولیکن جائز نیست مر شهریان را مگر بعد از گذاردن
امام نماز عید را اما اهل سواد و روستا را بعد از طلوع فجر جائز است زیراکه برایشان نماز عید نیست و علامت
جواز از جهت خوف فوت نماز است بسبب تشاغل بذبح و این معنی مخصوص بشهریست و میگوید اگر مضحی
در شهر باشد و اضحیه در سواد جائز است پیش از نماز بعد از طلوع آفتاب و در عکس این صورت جائز نه
زیراکه معتبر مکان اضحیه است و اگر شهری خواهد که پیش از نماز اضحیه کند بفرستد آن را بسواد
باین حیله درست افتد و میگوید اگر نماز عید را جمعی در مسجد جامع گذاردند و هنوز در عیدگاه
نگذارده اند جائز است از جهت صحت آن نماز و در عکس آن بطریق اولی و نزد امام شافعی و مالك وقت آن
بعد از ذبح امام است و پیش از آن جائز نبود و احادیث که در اشتراط بعد صلوة بی اشتراط بعد ذبح امام
آمده حجت است برایشان کذا فی الهدایة اما زرکشی حدیثی از جابر بروایت احمد و مسلم آورده که
نماز گذاردیم با پیغمبر ﷺ بمدینه و پیشی نمودند جماعهٔ و نحر کردند بگمان آنکه آنحضرت ﷺ
نحر کرده است پس امر کرد آنحضرت ﷺ که هرکه پیش از نحر وی نحر کرده است اعاده کند بنحر دیگر
و فرمود نحر نکنید تا نحر نکند پیغمبر ﷺ و این مگر نزد امام ابوحنیفه مخصوص بزمان نبوت باشد
تادبا معه ﷺ پس ائمهٔ دیگر را بران قیاس نتوان کرد و در مذهب امام احمد درین باب اقوال مختلفه
آمده یکی آنکه بعد از نماز باید و بس اگرچه پیش از خطبه بود دیگر آنکه بعد از خطبه نیز باید چه خطبه
بمنزلهٔ جزو نماز و ملحق بدو است دیگر آنکه بعد از نحر امام نیز باید دیگر آنکه بعد از مضی اینقدر وقت
که دروی نماز یا نماز و خطبه یا نماز و خطبه و نحر امام گنجایش دارد جائز است زیراکه نماز گاهی پیشتر کرده
میشود و گاهی بعد و نیز شاید نکنند پس مضبوط و معتبر مضی آنقدر وقت باشد و معتمر نزد اکثر اصحاب
ایشان همان بعد از نماز است چنانچه مذهب امام ابوحنیفه است از جهت کثرت ورود احادیث صحیحه
دران و بدانکه اضحیه از ابل و بقر و غنم است و از غیر آنها جائز نه و نقل کرده شده از آنحضرت ﷺ

و نه از صحابه رضی که بغیر این سه نوع از ذبایح تضحیه کرده باشند ولیکن غنم دو صنف دارد معز که آن
را بز گویند و ضأن که آن را میش خوانند و جاموس یعنی گاو میش از جنس گاو است و از جمیع این اقسام
تضحیه ثنی جائز است و ثنی از ابل پنجساله را گویند و از بقر دو ساله و از غنم یکساله اینچنین است در هدایه
و مذهب حنفیه اینست و شافعیه تفسیر کرده اند ثنی از غنم را نیز بدو ساله و در قاموس نیز همچنین گفته
و در کتاب مذهب مالک ثنی غنم یکساله و ثنی بقر سه ساله و ثنی ابل شش ساله را گفته و در مذهب امام
احمد نزد اکثر اصحاب ایشان ثنی غنم یکساله و نزد بعض دو ساله و از بقر دو ساله و از ابل پنجساله و وجه
تسمیهٔ ثنی آن گفته اند که درین عمر ثنایا که دندان پیش است می اندازد و این وجه را در ابل گفته اند
و ظاهر در آنست که در همه جا بود و مسنه نیز بمعنی ثنی آمده از سن بمعنی سال یا بمعنی دندان و بالجمله
از اقسام این ذبایح برای تضحیه ثنی شرط است با اختلاف تفاسیر مگر در ضأن که جذع از وی نیز
کافیست و در هدایه گفته که جذع از ضأن در مذهب فقها آن بود که شش ماه تمام بر وی گذشته باشد
و گفته که زعفرانی ذکر کرده است که جذع از ضأن نه ماهه را گویند و نزد شافعیه یکساله و این بنا بر آنست
که ثنی غنم نزد ایشان دو ساله را گویند و بقولی شش ماهه نیز آمده و در مذهب مالک یکساله و بقولی
هشت ماهه و بقولی ده ماهه و در مذهب امام احمد شش ماهه و بقولی هشت ماهه و بقولی شش یا هفت ماهه
و خرقی که از کبار علمای مذهب ایشان است از اهل بادیه نقل کرده که ضأن را جذع آنوقت گویند
که پشم وی ایستاده شود بر پشت وی الحاصل ثنی از جمیع اقسام جائز و کمتر از آن کافی نه مگر در ضأن
که کافی است و احادیث درین باب ورود یافته در جامع الاصول از مسلم و ابوداؤد و نسائی از جابر
آورده که گفت گفت رسول خدا ﷺ ذبح نکنید مگر مسنه را مگر آنکه مسنه دشوار آید بر شما پس ذبح کنید
بزین نقل یر جذع از ضأن را و در هدایه در همین حدیث بجای مسنه ثنایا آورده و معلوم شد که ثنیه
و مسنه بیک معنی است و ابوداؤد و نسائی از عاصم بن کلیب از پدرش آورده که گفت بودیم ما با مردی
از اصحاب رسول الله ﷺ که نام او مجاشع بود از بنی سلیم پس عزیز و نادر شد وجود غنم پس فرمود وی
منادی را که ندا در داد که گفته است رسول خدا ﷺ که جذع از ضأن وفا میکند با نچه وفا میکند
ثنی از وی و ترمذی از ابو کباش آورده که گفت آوردم من غنم بسیار از قسم جذع در مدینه نزد یک
عید اضحی پس کاسد شد بر من و نخرید هیچ کس پس ملاقات کردم ابا هریره را و پرسیدم از ان گفت
شنیدم رسول خدا را ﷺ که میفرمود نیکو اضحیه است جذع از ضأن پس هجوم آوردند مردم و بربودند
آن همه را از من و از بعض احادیث کفایت مطلق جذع معلوم میشود اما مراد بدان همان جذع از ضأن
است بدلیل احادیث دیگر که دران مقید واقع شده و اما جذع از معز روا نبود و انچه در صحیحین از
حدیث براء بن عازب آمده که گفت تضحیه کرد خال من ابوبرده پیش از نماز پس فرمود آنحضرت ﷺ

شاة تو شاة لحم است یعنی نه از اضحیه بنا بر عدم جواز تضحیه پیش از نماز پس گفت ابو برده یا رسول الله
نزد من جذعه است از معز فرمود ذبح کن وجائز نباشد او غیر تو پس از آن فرمود هر که ذبح کرد پیش از نماز
ذبح نکرد مگر برای نفس خود و هر که ذبح کرد بعد از نماز تمام شد نسک او و دریافت سنت مسلمین را و چون
معلوم کردی آنچه ذکر کردیم دانستی که قول مصنف که گفت و میفرمود آنحضرت ﷺ که از میش یکساله
و از غیر میش دو ساله روا است بر اطلاق درست نیست مگر آنکه بیان را مخصوص بغنم دارند و جذع
ضان را تفسیر بیکساله کنند و ثنی را بدو ساله ولیکن این بیان قاصر است نقل بر و مجموع روز عید و سه
روز ایام تشریق ایام ذبح است مذهب امام ابو حنیفه و امام احمد و مالک آنست که ایام ذبح یوم نحر است
و دو روز بعد از وی دهم و یازدهم و دوازدهم و مالک در موطا از ابن عمر آورده که گفت اضحی دو روز
است بعد از روز اضحی و نیز آورده که رسیده است مرا از علی بن ابی طالب مثل آن و زرکشی آورده در
شرح خرقی که این قول عمر و علی و ابن عمر و ابن عباس و ابی هریره و انس است رضی الله عنهم اجمعین و از امام
احمد آورده که گفت منقول است از بسیاری از صحابه که ایام النحر ثلثة و در روایتی پنج از صحابه ملکور این
گفته غیر انس و این بی سماع از حضرت نبوت نتوان گفت چه تعیین مقادیر برای و قیاس اثبات نتوان
کرد و نزد شافعی ایام ذبح سه روز است بعد یوم نحر و ما حدیثی درین کتب برین قول نیافتیم جز آنکه ایام
اکل و شرب در شان اینها واقع شده و در رد این آورده در دلیل مذهب شافعی که آنحضرت ﷺ
فرمود ایام التشریق کلها ایام ذبح و نیز گفته که در اخبار تعارض است و ما اخذ بمتیقن کردیم انتهی و
نیز در تعلیل عدم جواز ذبح بعد از سه روز گفته اند که آنحضرت ﷺ نهی کرد از ادخار لحوم اضاحی
فوق ثلثة ایام و هرگاه که ادخار لحم بعد از سه روز درست نبود ذبح نیز درست نباشد و اگر چه نهی از ادخار
منسوخ شد اما از ینجا لازم نیاید نسخ عدم جواز ذبح بعد از سه روز چه این دو حکم است و از نسخ یکی
نسخ دیگری لازم نیاید کذا قال الزرکشی و فیه تامل و از سنن حضرت نبوی ﷺ آن بود که میفرمود
هر که خواهد که قربان کند چون ماه ذی الحجه بیند از موی و ناخن خود چیزی دور نکند و ازین روایت صورت
حرمان پیدا شد مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی از ام سلمه رض آورده که گفت رسول خدا ﷺ چون
به بینید هلال ذی الحجه و اراده کند یکی از شما که تضحیه کند پس کو که امساک کند از موی خود و ناخنان
خود و در بعض روایات آمده حتی یضحی و بعضی از علمای مذهب امام احمد برین اند که این منع و نهی
بر سبیل تحریم است و بعض برین که بطریق کراهیت از جهت حدیث عایشه رض که گفت که میبافتم من
قلاید هدی پیغمبر ﷺ و آنحضرت ﷺ تقلید هدی میکرد و میفرستاد هدی را و حرام نمیشد بروی
چیزی از آنچه حلال کرده خدای تعالی متفق علیه یعنی احکام احرام بجا نمی آورد و لابد رسیدن هدی
... ... میبود زرکشی گفته که دلالت حدیث ام سلمه اقوی است چه آن را برای امت فرمود شاید

که آنچه در حدیث عایشه رض آمده مخصوص بحضرت وی باشد صلی الله علیه وسلم و نیز قص شعر و ظفر قلیل الوقوع است مکرر از جمعه تا جمعهٔ دیگر شاید که عایشه رض آن را اندک بوده باشد انتهی و در جامع الاصول از مسلم از عمرو بن مسلم بن عمار لیثی می آرد که گفت بودیم ما در حمام نزد یک بروز اضحی پس طلا کردند بعنی نوره زدند جماعهٔ بعضی از اهل حمام که منند که ازین منع میکنند و چون ملاقات کردم سعید بن مسیب را مذکور کردم این سخن را با و گفت یا ابن اخی این حدیثی است که مردم فراموش کرده اند آن را و ترک داده حدیث کرد مرا ام سلمه زوج النبی صلی الله علیه وسلم گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون به بینید ماه ذی الحجه را الحدیث * تنبیه * آنچه از حدیث ام سلمه معلوم میشود همین ترک قص اشعار و اظفار است نه التزام لباس محرمان نیز و ظاهر از حدیث سعید المسیب و آنچه زرکشی در تطبیق حدیث عایشه رض با حدیث ام سلمه گفته نیز همین است پس قول مصنف در صورت محرمان می باشد با طلاقه محل سخن است والله اعلم و میفرمود که از برای قربانی فربه تر و نیکوتر و سالم تر از عیوب ذبیحه را پیدا کند و بریده گوش و شکسته سر و بی یک چشم و شکافته گوش و دریده گوش و آنچه مقدم گوش وی را یا موخر گوش وی را یا موی وی را بریده باشند این مجموع را قربان نکنند این مجمل است و تفصیلش آنست که در احادیث واقع شده در کتب فقه مذکور کشته مالک و احمد و ترمذی و ابو داؤد و غیر ایشان از براء بن عازب آورده اند که گفت پرسیده شد رسول خدا صلی الله علیه وسلم چه چیز است که پرهیز کرده شود از ضحایا یعنی درست نباشد ذبح آن پس اشارت بانگشتان دست خود کرد و فرمود که چهار است العرجاء البین ضلعها ای عرجها یعنی لنگ که ظاهر باشد لنگی او یعنی آنکه نتواند بپای خود تا به منسک رسید کل الی الهدایة و بعض گفته اند آنکه عاجز باشد از مصاحبت جنس خود در مشی و مشارکت در علف زیرا که این سبب نقصان لحم و مفضی بهزال اوست و اگر لنگی او کمتر ازین مرتبه باشد جائز است و العوراء البین عورها دوم از آن چهار که روا نیست ذبح آن در اضحیه یک چشم که ظاهر است یکچشمی او باین نوع که رفته باشد بصارت یک چشم او بتمام یا اکثر و لیکن مختلف است روایت از امام ابو حنیفه در تفسیر اکثر در جامع صغیر گفته اگر مقدار ثلث یا کمتر ازین برود جائز است و اگر زیادت بر ثلث رود جائز نه پس ثلث را اقل اعتبار کرده و زیاده بران اکثر زیرا که وصیت در ثلث بی رضای ورثه جائز است پس قلیل باشد و در زیادت بران جائز نه پس کثیر بود و در روایتی اگر ثلث یا ربع رود جائز نیست و اگر کمتر از آن رود جائز پس ثلث و ربع را کثیر اعتبار کرده اما ثلث از جهت آنکه در باب وصیّت در حدیث آمده است که الثلث کثیر و اما ربع از جهت آنکه اگر ربع عضو مکشوف بود حکم تمام دارد و نماز جائز نه و قول ابی یوسف و محمد آنست که اگر اکثر از نصف چشم باقی ماند جائز است و در نصف دو روایت است از ایشان و معرفت مقدار باقی و ذاهب از چشم دقتی دارد و گفته اند که طریق شناخت

آن اینست که گرسنه داشته شود گوسفند را یکروز یا دو روز بعد یکه چون علف از دور بینا بید پیش رود
بسوی آن بعد ازان بسته شود چشم عیب دار وا زانداخته شود علف نزد یک وی اندک اندک تا اینکه حد معین
از مکان که اگر دور تر ازان بیند ازند نه بیند پس علامت کرده شود بران حد پستر بسته شود چشم
درست او و نزدیک کرده شود بسوی او علف اندک اندک تا حد معین و بوین حد مکان نیز کرد اشته شود
علامتی بعد ازان نظر کرده شود تفاوت میان این دو مکان اگر ثلث است ذاهب ثلث است و اگر نصف است
نصف و علی هذا القیاس والمریضة البین مرضها سوم آنچه جائز نیست ذبح آن بیماری است که ظاهر است
بیماری او بحدی که امید به شدن وی نباشد و این سه نوع که مذکور شد سبب نقصان لحم و موجب
لاغری است بعد ازان لاغر بصریح حدا اگر دو فرموده والعجفاء التی لا تنقی چهارم لاغر که مغز در استخوان
او نمانده و در بعض روایات آمده والکبیر التی لا ینقی بجای والعجفاء التی لا تنقی واما انواعی که سبب
نقصان و عیب بود بی آنکه سبب لاغری کرد د آنست که از امیر المؤمنین علی رض آورده اند که گفت امر کرد
ما را رسول خدا ﷺ که تضحیه نکنیم مقابله را و نه مدابره را و نه شرقا را و نه خرقا را مقابله بفتح با آنکه
بالای گوش او بریده شده است مدابره آنکه پایان گوش بریده و بعض گفته اند که مقابله آنکه داغ کرده
شده است در باطن گوش وی و مدابره آنکه در ظاهر آن بود و نووی گفته که مشهور قول اول است و شرقاء
بند آنکه پاره شده گوش او در طول و خرقا آنکه سوراخ کرده باشد در گوش وی سوراخ مدور و ابن ماجه
از علی مرتضی رض آورده که نهی فرمود رسول خدا ﷺ که تضحیه کنیم عضباء را یعنی شکسته شاخ
و شکسته گوش را و مراد بشکسته گوش بریده گوش داشته اند و معتبر نیز در اینجا اکثر است باختلاف
روایات در تفسیر آن و معرفت آن در اینجا غیر معتبر است و در هدایه بریده دم را نیز روا داشته زیرا که دم
عضوی کامل است و هتما را یعنی شکسته شاخ روا داشته زیرا که بقرن غرضی متعلق نیست و همچنین خصی چه
گوشت آن لذیذ و خوشتر است و مجنونه که آن را ثولاء گویند اگر علف میخورد نیز جائز است و جربا
یعنی گرگین اگر فربه است نیز جائز زیرا که جرب در پوست است نه در گوشت و اگر لاغر باشد جائز نبود اما
هتما که دندان ندارد مروی از امام ابی یوسف آنست که معتبر در ان کثرت دندان و قلت آنست و در روایتی
دیگر آنکه اگر آنقدر دندان مانده که علف خوردن بدان ممکن است جائز والا نه سکاء آنکه در اصل
خلقت گوش ندارد جائز نیست زیرا که چون مقطوع الاذن جائز نبود عدیم الاذن بطریق اولی چون
این تفصیل معلوم شد شرح کلام مصنف ظاهر شد باز یادتی اما قول وی راکه گفت یا موی و یا بریده باشد
ذکری و بیانی در کتب یافته نشده والله اعلم و بدانکه این در تقدیر یست که این عیوب مذکوره در وقت
شرا قائم باشد و اگر سالم خرید بعد ازان معیوب شد اگر غنی است بجای وی دیگر بکشد و اگر فقیر است
کفایت میکند و اگر وقت ذبح عیبی پیدا کرد باکی نیست و اگر اضطراب کرد شاة و بگریخت و دیگری

بجای او بخرید بعد ازان کم شده و دزدیده پیدا شد اگر غنی است یکی ذبح کند و اگر فقیر است هر دو کند الی الهدایه و عادت حضرت نبوی ﷺ آن بود که قربانی در مصلی ذبح کردی جابر میگوید رض حاضر بودم در مصلی با پیغمبر خدا ﷺ چون نماز بگذارد و خطبه کرد و از منبر فرود آمد تحقیق آنکه مصلای عید آنحضرت ﷺ منبر داشت یا نه در ما لحق کرده شد یک کبش را یعنی میش نر که آنرا قچقار گویند بیاوردند و بدست خویش ذبح کرد و در وقت ذبح گفت بسم الله الله اکبر هذا عنی و عمن لم یضح من امتی رواه الترمذی و این تشریف و احسان آنحضرت ﷺ است با امت مرحومهٔ خود که ایشان را درین عمل شریف شریک ساخت نه آنکه کفایت است از ذبح ایشان بذبح آنحضرت ﷺ و تواند که مخصوص بود بفقرا که برایشان واجب نیست اما در حدیث دیگر تمام امت را شریک ساخته فتدبر و هم ازجابر رض در سنن ابی داؤد و ابن ماجه و دارمی و مسند احمد ثابت است که ذبح یوم النحر و در روایتی یوم الذبح یعنی ذبح کرد حضرت رسول الله ﷺ در روز نحر کبشین اقرنین دو کمش شاخدار را املحین املح آنکه بیاض وی بیشتر بود از سواد و بعض تفسیر کرده اند آن را بدی بیاض شدید موجوئین کوفته شده خصیتین وی یعنی خصی فلما وجههما پس هرگاه که کرد ایشان روی آنها را بجانب قبله قال گفت این کلمات را انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا و ما انا من المشرکین ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا من المسلمین اللهم منک ولک عن محمد وامته بسم الله الله اکبر ثم ذبح این کلمات را خواند پس ذبح کرد و امر الناس بالاحسان فی الذبح این کلام چنانچه در جامع الاصول و مشکوة و کتب دیگر مذکور است داخل الحدیث نیست بلکه حدیثی جدا است که احمد و مسلم وترمذی و ابو داؤد و نسائی و ابن ماجه از شداد بن اوس آورده که گفت رسول خدا ﷺ چون قتل کنید نیک کنید قتل را و چون ذبح کنید نیک کنید ذبح را و تیز کنید کارد را و رها کنید ذبیحه را و ظاهر سیاق کلام مصنف ناظر در آنست که داخل است شاید که در بعض روایات آمده باشد و احتمال دارد که در کلام مصنف نیز حکمی جدا باشد و ترجمه اش آنست که گفت یعنی فرمود رسول خدا ﷺ ایشان را باحسان و نیکی کردن در وقت ذبح و میفرمود باریتعالی بر همه چیز احسان و نیکی نوشته است پس چون ذبح کنید احسان کنید و چون قتل کنید احسان کنید و احسان در ذبح چنان بود که کارد و تیغ را تیز کنند تا زود تمام شود و عذاب نکشد و در قتل نیز همچنین خواهد بود و بعض ذبایح را در حضور بعض ذبح نکنند و پیش از کمال و تمام موت و سکون اعضا و سرد شدن مذبوح سلخ نکنند و در حدیث عایشه رض آمده است که رسول خدا امر فرمود بآوردن کبش شاخدار که پی سپر میکرد زمین را در سیاهی و می نشست در سیاهی و نظر میکرد در سیاهی یعنی پای و شکم و چشم وی سیاه بود پس گفت یا عایشه کارد بیار و آن را تیز کن بسنگ پس بگرفت کارد را و گرفت کمش را و بخسپانید او را و ذبح کرد و گفت بسم الله اللهم تقبل من محمد و آل محمد و

من امة محمد رواه مسلم * فصل * در سنن حضرت نبوی ﷺ در عقیقه بدانکه عقیقه سنت است نزد
امام مالک و شافعی واحمد در مذهب مشهور وی و ابعی از وی واجب واکثر احادیث ناطق بعدم وجوب
است الاحادیث کل غلام مرتهن بعقیقته چنانکه بیاید وچون اغلب احادیث دران جانب است این نیز محمول
بر تاکید سنت و استحباب خواهد بود و مویید آنست که امر بتسمیه یعنی نام نهادن مولود نیز بدان مقرون
واقع شده و تسمیه باتفاق واجب نه پس این نیز لهذا شد نه بمجرد آنکه قران در ذکر موجب قران در حکم
است بلکه ازانجهت که اگر این را حمل بر وجوب کنند لازم آید جمع بین الحقیقة و المجاز و هرچه در
اضحیه معتبر است از شرایط و احکام در عقیقه نیز معتبر و نزد امام ابو حنیفه عقیقه سنت نیست امام
محمد در موطا میگوید ما را چنین رسیده است که عقیقه از رسوم جاهلیت بود در اول اسلام نیز معمول
شد پس ازان نسخ کرد اضحیه هر ذبح را که پیش ازان بود و نسخ کرد صوم ماه رمضان هر صومی را که پیش
از وی بود و نسخ کرد غسل جنابت هر غسلی را که پیش از وی بود و نسخ کرد زکوة هر صدقه را که پیش
از وی بود انتهی همچنین رسیده است بما انتهی بدانکه از ابو عبیده و اصمعی و غیر ایشان منقول است که
عقیقه در اصل نام آن موی است که اول بر سر طفل بیرون می آید در وقت ولادت بر سر وی میباشد و
تسمیهٔ وی باین اسم ازجهت آنست لانه یعق اللحم والجلد زیرا که آن موی عق میکند گوشت و پوست را
ای یشقهما ویخرج یعنی شق میکند آنها را و بیرون می آید و عق بمعنی شق است یعنی شگافتن بعد ازان
اطلاق کرده شد بر شاة مذبوحه مجازا بطریق تسمیهٔ مسبب باسم سبب پس مجاز متعارف شد بحدی که نزد
اطلاق فهم کرده نشود ازان مگر ذبیحه و ابن عبد البر از امام احمد نقل کرده که وی انکار کرده است
این تفسیر را و گفته عق بمعنی قطع است چنانکه قطع والدین را عقوق گویند و ذبح قطع حلقوم است پس
عقیقه بمعنی ذبیحه بود بطریق استعمال عام در خاص و پیغمبر ﷺ این نام را مکروه میداشت
چنانکه در موطا از زید بن اسلم از یکی از اصحاب آورده که گفت کسی سوال کرد از آنحضرت ﷺ از
عقیقه فرمود من عقوق را دوست نمیدارم چون این لفظ از عقوق والدین که از اشد کبائر است یاد
میداد ذکر آن را مکروه داشت و در روایت احمد و نسائی و ابو داؤد از عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده
آمده که خدا دوست نمیدارد عقوق را و چون صحابه کراهت این لفظ از آنحضرت ﷺ فهمیدند
ادای این مقصود بعبارتی دیگر کردند و گفتند نسک یعنی ذبح از فرزندان بکنیم فرمود هر که دوست
میدارد که نسکی از فرزندان بکند باید که از پسر دو گوسفند کند و از دختر یک گوسفند و ابو داؤد
زیادت کرد شاتان مکافیتان یعنی دو گوسفند هم سن یعنی هر دو در سنی باشند که جائز است ذبح آن در
اضحیه و در حدیث صحیح در جامع الاصول از ابو داؤد و ترمذی و نسائی از سمرة بن جندب و زرکشی
از حسن از سمره آورده و گفته رواه الخمسة و صححه الترمذی و گفته که احمد و نسائی و غیر ایشان

گفته‌اند که نشنیده حسن از سمره مگر حدیث عقیقه را وارد است که رسول خدا ﷺ فرمود کل غلام رهینة
بمعنی مرهون و تا برای مبالغه است و در روایتی مرتهن بعقیقة و در اکثر روایات بعقیقته بهای ضمیر تذبح عنه یوم
السابع از قبیل اضافهٔ موصوف بصفت است مثل مسجد الجامع و یحلق راسه و یسمی یعنی سر پسری در گرو است
بصدقه که در وقت زادن میدهند و آن عقیقه است که ذبح کرده شود از وی روز هفتم و حلق کرده شود
از وی موی سر وی و نام نهاده شود او را امام احمد رحمة الله علیه میگوید معنی حدیث و تحریضی که بر فعل عقیقه
و وعیدی که بر ترک آن واقع شده و مرهونیتی که از ذبح عقیقه بغلام نسبت داده شد آنست که اگر طفلی
از وی عقیقه کرده نشد و هم در طفولیت بمرد شفاعت نمیکند والدین خود را پس فرزند محبوس و
ممنوع است از شفاعت کردن در حق والدین تا عقیقهٔ او را ندهند و معنی رهن در لغت حبس و منع است
و بعض میگویند معنی حدیث آنست که فرزند محبوس و ممنوع است از خیرات و سلامت از آفات و زیادت
نشو و نما بر نعت محموده تا عقیقهٔ او را ندهند و نزدیک باین است آنچه گفته شده است که وی مثل شیء
مرهون است که تمام نمیشود استمتاع بوی بی آنکه مقابله کرده شود بعقیقه زیراکه وی نعمتی است
از نعم الهی که واجب است مقابلهٔ آن بشکر و بعض میگویند مرهونست باذی و پلیدی زیراکه در
حدیث دیگر آمده فامیطوا عنه الاذی پس دور کنید از وی پلیدی را یعنی آنچه چسپیده است بوی از خون
رحم کذا قیل و در بعض روایات بدل ویسمی ویدمی افتاده که از تدمیه است بمعنی خون آلوده کردن
و قتاده چون پرسیده شد از وی که کیفیت تدمیه چیست تفسیر کرده آن را و گفت که چون ذبح کنند
گوسفند را پارهٔ پشم را از آن گوسفند گیرند و آن را مقابل دارند باوداج وی یعنی برگهای گردن وی که
آن را بریده‌اند پس آن را بخونی که از مذبح می چکد آلوده کنند و بر تارک سر طفل نهند تا مانند
خطی بر فرق سر وی روان شود آنگاه سرش را بشویند و حلق سر کنند و این روایت را ابوداؤد
آورده و گفته که این وهم است از همام و آنچه آمده است از تفسیر وی از قتاده منسوخ است
و روایت یسمی اصح است و همچنین آورده سلام بن ابی مطیع از قتاده و ایاس بن دغفل از حسن و همچنین
روایت کرده اشعث از حسن و همچنین آمده در روایت ترمذی و نسائی و لهذا مصنف میگوید که
صواب آنست که تدمیه نکنند زیراکه روایت یدمی تحریف بعضی از رواة است که همام باشد چنانچه
معلوم شد چه پیغمبر ﷺ عقیقهٔ حسن و حسین رض دو گوسفند ذبح کرد از هریک یا از هر دو و تحقیق
این بیاید مقصود اینجا اینست که در عقیقهٔ ایشان این فعل که تدمیه است نکرد و این فعل بعوائد
و رسوم اهل جاهلیت اشبه است والله اعلم و ابوداؤد از بریده رض آورده که گفت بودیم ما در جاهلیت چون
زائیده میشد مر یکی را از ما غلامی ذبح میکرد شاتی را و می آلود سر او را بخون وی و چون نوبت اسلام
آمد ذبح میکردیم شاة را روز هفتم و حلق میکردیم سر او را و می آلودیم بزعفران و زیاده کرد در حدیث

رزین تسمیه را و عطا بی گفت چگونه امر کند بمس کردن سر و آلودن وی بخون گر و حال آنکه امر
فرموده است باماطت اذی و دور کردن نجاست بعد از پلیدی اما آلودن سر بخلوق و زعفران بجای
دم تجویز کرده اند بعضی از علما و امام مالک فرموده لا بأس به و بعض تدمیه را بغشان تاویل کرده
و ذکر کمان نیایند و چون ذکر ذبح عقیقه اما حسن علی الاجمال کرد اکنون بتفصیل تحقیق آن میکند
و میگوید اما ذبح عقیقه از حسن و حسین از هر یکی یک گوسفند صحیح است چنانچه ابو داؤد از ابن عباس
آورده که گفت عقیقه کرد رسول خدا ﷺ از حسن و حسین هر یک یک کبش و نسائی از ابن عباس آورده
که دو دو کبش و از بریده مطلق آورده که عقیقه کرد رسول خدا ﷺ از حسن و حسین هم و ترمذی از علی
هم آورده که گفت عقیقه کرد رسول خدا ﷺ از حسن یک گوسفند و فاطمه را امر فرمود که سرش بتراش
و بوزن آن موی نقره را صدقه ده پس آن موی را وزن کردند مقدار یک درم نقره بود و در لفظ ترمذی درهم
یا بعض درهم واقع شده و گفته که این حدیث حسن غریب است و اسناد وی متصل نیست زیرا که محمد باقر
هم که راوی این حدیث است در نیافته است علی ابن ابی طالب را انتهی و در موطا از امام محمد باقر
آورده که فاطمه وزن کرد موی حسن و حسین و زینب و ام کلثوم هم را و تصدق کرد بوزن آن نقره و نزد امام
مالک و شافعی اگر بنقره یا ذهب وزن کنند مستحسن است و چون تصحیح کرد ذبح یکشاة را در عقیقه امام
حسن و حسین هم استدراک کرد آن را بقول خود و لکن حدیث عن الغلام شاتان که ام کرز که از صحابیات است
روایت کرده است گفت شنیدم رسول خدا را ﷺ که میگفت از پسر دو شاة و از دختر یک شاة و ضرر
نمیکند شما را که نر باشد یا ماده و در روایتی شاتان مکافئتان و در روایتی شاتان مثلان اقوی و اصح
است زیرا که جماعتی از اکابر صحابه هم آن را روایت میکنند ترمذی گفته درین باب حدیث از علی و عایشه
و ام کرز و بریده و سمره و ابی هریرة و عبد الله بن عمر و انس و سلمان بن عامر و ابن عباس هم آمده و گفته
که حدیث ام کرز حسن صحیح است و عمل بر اینست نزد اهل علم و روایت کرده شده است از پیغمبر ﷺ
بوجوه متعدده که از غلام دو شاة و از جاریه یکشاة و نیز روایت کرده شده است که آنحضرت ﷺ
عقیقه کرد از حسن بیکشاة و بعض اهل علم باین جانب نیز رفته انتهی و وجه دیگر در ترجیح ذبح دو شاة
از پسر آنکه قول حضرت پیغمبر ﷺ از فعل اقوی و اتم است چه فعل احتمال اختصاص بحضرت
نبوت دارد بخلاف قول که اختصاص ندارد بیکی از احاد است مگر آنکه تصریح بتخصیص کرده باشد فردی را
دادن چنانچه در حق از اضحیه بجذعه از معز ابو برده را و اختصاص شهادت واحد بخزیمه و وجه دیگر آنکه
فعل دال است بر جواز پس فعل پیغمبر ﷺ حرام و مکروه نبود و قول دال است بر استحباب چه ادنی امر و طلب
شارع ندب و استحباب است و این دو مسئله در اصول فقه مذکور شده است و آن از [illegible]
داشت و وجه دیگر آنکه تسمیه ذبح عقیقه حسنین [illegible]

سال تولد امام حسن است بود و عام دیگر که بعد از آن است سال ولادت امام حسین است و حدیث ام کرز در عام حدیبیه است سنة ست و لابد آنچه متاخر بود ناسخ متقدم باشد و یک وجه معقول از راه قیاس برای تائید حکم دو شاة از پسر و یک شاة از دختر آنکه حق جل شانه تفضیل ذکر بر انثی کرده در میراث که فرمود للذکر مثل حظ الانثیین و در مجموع امور مثل شهادت و امامت صغری و کبری و این مقتضی فرق است درین باب یعنی در باب عقیقه نیز و فرق یا باین نهج بود که از پسر عقیقه باشد نه از دختر چنانچه در امامت و این خود منتفی است بحکم احادیث وارده در عقیقه از انثی یا باین وجه که عقیقهٔ پسر دو چند بود از عقیقهٔ دختر و چون این معنی ورود یافته است احادیث وارده در وی ارجح و اقوی باشند از واقع در جانب دیگر فافهم و در حدیث انس نه چنانچه در بعض روایات آمده وارد است که رسول ﷺ بعد از ظهور نبوت عقیقهٔ خود را چون در وقت ولادت معلوم وی نشد که کرده اند یا نه ذبح کرده اما در اسناد آن حدیث ضعفی هست و خالی از بعدی هم نیست والله اعلم و غالب بحکم احادیث برای عقیقه روز هفتم است چنانچه معلوم شد و نزد شافعی و احمد اگر هفتم روز میسر نگردد روز چهاردهم کنند و اگر چهاردهم نیز میسر نگردد بیست و یکم والا بیست و هشتم و لا درسی و پنجم علی هذا القیاس و بعد روایت از امام احمد یکشاة پسر را در اول کنند و دوم در روز هفتم و نزد شافعی استخوانهای عقیقه را می شکنند و نزد مالک نه و نیز در کتب شافعیه مذکور است که اگر پخته تصدق کنند بهتر و اگر شیرین پزند بهتر بجهت تفاؤل بحلاوت اخلاق مولود و اذان گفتن در گوش مولود نیز سنت است و ابو رافع چنانچه ترمذی آورده و گفته که حدیث حسن صحیح میگوید من دیدم که حسن بن علی را نه بعد از ولادت پیش پیغمبر ﷺ آوردند و آنحضرت ﷺ در گوش وی بانگ نماز گفت و در روایت رزین خواندن سورهٔ اخلاص نیز آمده و از عمر بن عبد العزیز آورده اند که در گوش راست بانگ گفتی و در چپ اقامت و نیز مروی است که چون در خانهٔ مسلمانان مولودی می آمد نزد آن حضرت ﷺ می آوردند پس دعا میکرد ببرکت و تحنیک میفرمود بتمره باین نوع که تمر را مضغ میفرمود و در کام مولود می چسپاند و گاهی بچیزی شیرین غیر تمر نیز میکرد و گاهی آب دهن مبارک خود را در دهان مولود می انداخت ﷺ و اسماء بنت ابی بکر زن میگوید که حامله شدم من بعبد الله بن الزبیر بمکه پس قدوم آوردم بمدینه و نزول کردم بقبا و زائیدم او را پس آوردم او را در حضرت ﷺ پس نهاد آنحضرت ﷺ او را در کنار خود و طلبید تمره و بخائید و بینداخت آب دهن مبارک خود را در دهان وی پس اول چیزی که در شکم وی در آمد آب دهان رسول بود ﷺ پس تحنیک کرد او را بتمره و دعا کرد ببرکت و اول مولودی که در اسلام آمد یعنی بعد از هجرت وی بود و خوشدل شدند مسلمانان بولادت وی زیرا که میگفتند مردم با یشان که یهود سحر کرده اند شما را تا از شما فرزندی تولد نکند روایت کرد این حدیث را مسلم و بخاری از اسماء و ذکر نکردند در وی

تسمیه را روایت کرده اند مانند آن از عایشه رض و ذکر کرده اند در وی تسمیه را و گفته و سماه عبد الله
و اما تسمیهٔ مولود و نام نهادن او را سنت آنست که در روز هفتم باشد چنانچه در عقیقه گذشت همچنین
است ترمذی از ابن عمر آورده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم امر کرد بتسمیهٔ مولود در روز هفتم و دور کردن چرکینی
از وی و عقیقه کردن و اما ختان بکسر خاء موضع قطع از ذکر غلام و فرج جاریه چنانچه در حدیث
آمده اذا التقی الختانان وجب الغسل و مراد اینجا بمعنی مصدر است اختتان یعنی قطع ختان و وی
سنت است نزد امام ابو حنیفه و مالک و احمد و اکثر علما و بعضی از شافعیه و از شعائر اسلام است تا اگر
اجماع کنند اهل شهری بر ترک آن محاربه کند امام با ایشان چنانچه اذان و مثال آن کذا نقل من المحیط
و واجب است نزد شافعی و بعضی از مالکیه و جماعهٔ دیگر از علما بر رجال و نسا و حجت آنها که قائل اند
بسنیت این حدیث است که احمد در مسند خود و بیهقی از ابی الملیح بن اسامه از پدرش آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
فرمود الختان سنة للرجال مکرمة للنسآ و احتجاج کرده بر وجوب آن بآنکه حق سبحانه و تعالی امر فرمود
باتباع ملة ابراهیم و بتحقیق ثابت شده در صحیحین از حدیث ابی هریره که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود ختان
کرد ابراهیم علیه السلام در هشتاد سالگی بقدوم و بانچه روایت کرد ابو داؤد که گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
مرمردی را که اسلام آورد بینداز از خود موی کفر را و ختان کن و بآنکه قلفه نگاه میدارد نجاست را
و منع میکند صحت صلوة را پس واجب بود ازالهٔ آن و امام فخر رازی رحمه الله در حکمت شرعیت ختان نکتهٔ گفته
است که حشفه چون مستور بود بقلفه نرم بود و قوی بود لذت وی نزد مباشرت و چون قطع کرده شود
پوست قلفه درشت شود و لذت بسبب آن ضعیف گردد و بالجمله احساس و اداس بسطح مستور اتم و اکمل
بود از سطح مکشوف چنانچه از حال لسان و شفتین تجربه میگردد و لایق بشرعیت ما که وسط و معتدل است
میان جانبین افراط و تفریط تقلیل و تعدیل لذت است نه قطع آن مطلقا و نه افراط در آن و ختان موجب اعتدال
است در آن انتهی و اختلاف است علما را در وقت ختان از امام ابو حنیفه نقل کرده اند که فرمود لا علم
لی بذلک یعنی مرا علم بوقت ختان نیست و دلیلی قطعی بران نه و از صاحبین نیز در این باب چیزی مروی
نشده و بعض گویند که در روز هفتم است چنانچه در عقیقه و چیزی نیز در این باب روایت کنند
و بعض گفته بعد از هفت سال و بعض بعد از نه سال و بعض بعد از ده سال و بعضی هر وقت که طاقت دارد که
صبی الم آن را تحمل برداشت و مصنف میگوید که ابن عباس چنانچه در صحیح بخاری آمده میگوید که
صحابه بعد از بلوغ فرزندان را ختان میکردند و لیکن ظاهر آنست که مراد قریب وقت بلوغ باشد و الا کشف
عورت مر بالغ را حرام است و اقرب آنست که مراد بلوغ بمعنی لغویست یعنی بعد از رسیدن بدرجهٔ قوت
و حس تمییز و هوشیاری و لفظ بخاری در آنچه روایت کرده از سعید بن جبیر اینچنین است که پرسیده شد
از ابن عباس که تو در زمان قبض روح صلی الله علیه وسلم مثل چه کس بودی گفت بودم در آن وقت مختون و گفت کانوا

لا یحتلمون الرجل حتی یدرک ختان نمیکردند صحابه مرد را تا میرسید و این صریح نیست در معنی بلوغ
شرعی چه ادراک چنانکه در قاموس گفته رسیدن شیء است وقتش را و نهایتش را و ابن عباس در وقت رحلت
حضرت ﷺ بقول صحیح سیزده ساله بود و ولادت او پیش از هجرت سه سال بود یا دو سال و بعضی از
شافعیه گفته اند که واجب است بر ولی که ختان کند صبی را پیش از بلوغ مکحول شامی که از تابعین است
میگوید ابراهیم علیه السلام پسر خود را اسحاق علیه السلام در روز هفتم ختان کرد و اسمعیل را در سیزده
سالگی پس در اولاد اسمعیل علیه السلام این سنت ماند که در سیزده سالگی کنند و عادت حضرت
نبوی ﷺ آن بود که مولود را باسم خوب تعیین کردی و میگفت دوستترین نامها نزد خدای تعالی عبد الله
و عبد الرحمن است از جهت دلالت و اشعار آن به بندگی که صفت حقیقت آدمی است بذات مقدس حق
و تمسک بصفت رحمانیت که مخصوص ذات پاک او ست و میگفت راستترین نامها حارث و همام است اما
اول زیرا که حرث بمعنی کسب است و هیچ کس از این صفت خالی نبود و بمعنی جمع مال نیز آمده و کم کسی
از این حال یا همت آن خالی بود و نیز بمعنی زراعت آید و دنیا مزرعهٔ آخرت است و هر کار را که آدمی کند
تخم زراعت آخرت بود اما ثانی از جهت آنکه هیچ کس در جهان از هم و حزن خالی نبود و زشتترین نامها
حرب و مره است از جهت دلالت آن بر معنی جنگ و خصومت و تلخی و بدخوئی و ظاهر آنست که غیر این
اسمای مذکوره آنچه در معنی آن یا قریب بدان بود در حکم آن خواهد بود و ذکر خصوص بعض اسما بطریق
تمثیل است و همچنین در اسمائی که ذکر آن بیاید و میفرمود که خوارترین نامها نزد حق شاهنشاه است
در حدیث ابوهریره آمده که اخنی و در روایتی اخنع اسما نزد خدای تعالی ملک الاملاک است و در روایتی
ابن زیاده آمده که فرمود لا مالک الا الله و سفیان گفته مثل شاهنشاه یعنی معنی ملک الاملاک شاهنشاه
است بفارسی و معنی اخنی ذلیل و خنا بمعنی فحش آید و اخنع نیز قریب باین معنی است این روایت بخاری
و مسلم است و در روایت ترمذی و ابوداود نیز مثل این آمده و زیاده کرده بعد از عند الله لفظ یوم القیامة
و در روایتی از مسلم آمده که مغضوبترین و خبیثترین مردم نزد خدای تعالی روز قیامت مردیست
که نام کرده خود را ملک الاملاک لا ملک الا الله و میفرمود غلامان را و غیر غلامان را و لیکن این
اسما اغلب نام غلامان می باشد بدین جهت فرمود غلامان را یسار و رباح و نجیح و افلح نام ننهید و در
روایتی از نافع مذکور است به نجیح و از اینجا معلوم شود که مراد خصوص این اسما نیست و ذلک ظاهر
بعد از آن اشارت کرد آنحضرت ﷺ بوجه آن و فرمود چه گویند افلح یا رباح یا فلان آنجا است و چون
حاضر نباشد در جواب باید گفت لا یعنی افلح یا رباح یا فلان اینجا نیست و این سخن بنظر در اصل معنی
این الفاظ در فال و عبارات مستکره می افتد اگرچه مراد آن ذات معین است و لیکن معنی اصلی در
اعلام فی الجملة ملحوظ و منظور می افتد و عادت شریف آنحضرت ﷺ بود که چون نامی مستکره را

بشنیدی تغییر کردی و نامی زیبا تعیین فرمودی چنانچه بنت عمر بن الخطاب رضی الله عنه که عاصیه نام داشت
او را جمیله نام نهاد و چنانچه برّه را که نام بنت حارث بود و یکی از ازواج مطهره است تغییر داد و جویریه
نام نهاد که تصغیر جاریه است و استکراه برّه یا بعلتی است که مذکور شد یعنی بسیار روز باخ را مثال آن
چنانچه در صحیح مسلم در آخر این حدیث واقع شده که مکروه میداشت که گفته شود بیرون آمد م از
پیش برّه که در اصل بمعنی نیکوکار است و یا بجهت آنکه در معنی برّه تزکیه نفس و اعجاب است چنانچه
در صحیح مسلم و سنن ابی داؤد در تغییر و تبدیل نام برّه بنت ابی سلمه بزینب مذکور است که فرمود تزکیه
نکنید انفس خود را خدا دانا تر است بحال اهل نیکی از شما و چنانچه اصرم را زرعه نام نهاد در سنن
ابی داؤد آمده مردی نزد آنحضرت ﷺ آمد پرسید که نام تو چیست گفت اصرم فرمود بلکه نام تو زرعه
باید و اصرم مشتق از صرم است بمعنی قطع و این غیر مستحسن است و زرعه از زراعت که منبی از خیر و
برکت است و چنانچه حزن بفتح حای مهمله و سکون زا که جد سعید بن المسیب است و در اصل بمعنی زمین
سخت است او را سهل نام کرد که بمعنی زمین نرم است بخاری از سعید بن المسیب آورده که گفت جد وی حزن
قدوم آورد بر پیغمبر ﷺ فرمود نام تو چیست گفت نام من حزن است فرمود تو [illegible] نام تو سهل باشد
گفت نیستم من تغییر دهنده نامی را که پدر من نهاده ابن المسیب میگوید همیشه بود در ما درشتی و سختی
و شدت تا الآن و ابن حزن صحابیست قرشی مخزومی از مهاجرین و بود وی بعد از اشراف قوم [illegible] در جاهلیت
روایت کرد از وی پسر وی مسیب که وی نیز صحابیست از جماعه که بیعت کردند تحت الشجره قتل یوم
الیمامة و عجب است از وی که تغییر نام را قبول نکرد از آنحضرت ﷺ یا رب مگر این حکایت پیش از اسلام
وی باشد والله اعلم و حرب را سلم نام نهاد که ضد او ست و مضطجع را که بمعنی بر پهلو افتاده است یا از
کسل و بیکاری و سستی میل مند است منبعث نام کرد که بمعنی برخیزنده است و بنو الزنیه را بکسر زا و سکون نون
که نام قبیله است بنو الرشده بکسر را و سکون شین معجمه و شعب الضلاله را شعب بکسر شین معجمه
و سکون عین مهمله راهی که در میان دو کوه رود و شعب الضلاله نام دره است او را شعب الهدی نام
کرد و اسمای دیگر که تغییر فرمود بسیار است چنانچه عاص و عزیز و شیطان و عتله و حاکم و غراب و حباب
و شهاب و جز آن و امت را بتحسین اسما فرمود یعنی امر کرد که نامهای خوب نهند احمد و ابو داؤد از
ابی الدرداء رضی الله عنه آورده اند که رسول خدا ﷺ فرمود خوانده میشوید شما روز قیامت بنامهای شما
و نامهای پدران شما پس نیک به نهید نامهای خود را و در این دعوی امر تحسین اسما تنبیه و اشارت
است بآنکه افعال باید که مناسب اسما باشد در حسن چه اسما قوالب افعال است و [illegible] افعال موافق
اسما و برانند از [illegible] آنها است و اسما علامت است و دال بر آن و چون قسمت [illegible] افعال [illegible]
لا جرم مقتضای حکمت ربانی آنکه میان ایشان فی الجمله [illegible] تناسبی و [illegible] بود [illegible]

اجنبی ویرا مناسب محض نباشد بحیثیتی که میان ایشان بهیچ وجه تعلقی نبود زیراکه حکمت از ینمعنی
آبی است و واقع ومشاهد خلاف اینست وتاثیر اسماء در مسمیات بوجود صفات وصلی ورافعال مناسب
آن وتاثیر مسمیات در اسما باقتضاء شان تسمیه بآن ظاهر وباین معنی اشارت کرده قائل این بیت * وقل
ان ابصرت عیناک ذا لقب * الا ومعناه ان فکرت فی لقبه * حاصل این بیت این است که معانی وصفات مرقات
در اسم ولقب وی پیداست وتخصیص لقب بذکر بجهة آنست که ملاحظهٔ معنی که متضمن مدح وذم
است در وی ادخل واظهر است وتوان گفت که لقب اینجا بمعنی مطلق علم باشد ومصنف از برای تقویت
وتائید ملاحظهٔ معنی اسم در مسمی آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم المعانی رنا و بلاد و رویا را از اسما اخذ
میکرد وبآن تعبیر خواب میکرد چنانچه در صحیح مسلم از انس رض آمده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم یکبار در
خواب دید که در خانهٔ عقبه بن رافع قرشی صحابی این خالهٔ عمرو بن العاص حاضر شد تا فتح مصر
واو عمرو بن العاص او را بولایت مغرب فرستاده و در سنه ثلث وستین بافریقیه بربرا ورا کشتند یک طبق
رطب ابن طاب که نوعی از رطب مدینه است وابن طاب شخصی بود که این نوع رطب بوی منسوب است
رطب ابن طاب میگویند وعذق ابن طاب نیز وتمر ابن طاب نیز میگویند پیش وی ویاران وی آوردند بامداد
تعبیر فرمود که عاقبت خیر ایشان راست در دنیا وآخرت اینمعنی را از لفظ عقبه گرفت ودر جامع الاصول
از حدیث مسلم آورده که رفعت وعاقبت ایشان راست ورفعت را از ابن رافع اخذ فرمود وگفته که فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم تاویل کردم عقبه را بخیر در آخرت ورافع را برفعت در دنیا ودین اسلام وان الدین الذی اختاره
لهم الله وآن دینی که اختیار کرده است حق تعالی برای ایشان قد ارطب وطاب شیرین وخوش آمد ایشان را
این را از لفظ رطب ابن طاب گرفته وار تعبیر خواب دریدا ری نیز از اسما معانی اخذ کرده چنانچه در سفر هجرت
از مکه بمدینه بریده اسلمی را با جماعهٔ از سواران در راه دید که کاشتهٔ قریش بود برای طلب آنحضرت صلی الله علیه وسلم
وگرفتن وی فرمود کیستی ونام تو چیست گفت بریده فرمود قد برد امرنا خوشی وخنکی شد در کار ما باز پرسید
نسب تو چیست گفت اسلمی فرمود حصل السلامة لنا باز پرسید از کدام اسلم گفت از بنی سهم فرمود
قد اصبت سهمک یعنی تحقیق یافتی تو نصیب خود را پس بریده اسلام آورد وهمراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمدینه
شد الحدیث ونیز در رتبه اول حضرت صلی الله علیه وسلم باسما وکراهیت ورضای او بدان وفرمودن کار بمردی که نام خوش
دارد می آرند که یکبار در بکر اشارت فرمود بدوشیدن که بدوشد یعنی شخصی از جماعت
برخاست تا بدوشد فرمود نام تو چیست گفت مره گفت بنشین دیگری برخاست فرمود که نام تو چیست
گفت حرب فرمود که بنشین دیگری برخاست فرمود که نام تو چیست گفت یعیش گفت بدوش وهمچنین
راه ها ومنازل را نام مکروه داشتی از عبور ونزول آنجا تجنب فرمودی بسبب ارتباطی که میان اسما
ومسمیات موجود است واباس بن معویه هر شخصی را که بدیدی بمشاهدهٔ ذات وصفات وافعال وی

تفرس بنام وي نمودی وگفتی بايد که نام وی فلان باشد وخطا کم واقع شدي کما لعرفوف بيند مسلکين عبد الحق بن سيف الدين از هم خود شيخ رزق الله که مردی با طمور وحانی وبزرگ بود شنيده است که ميگفت مردی بود که از ملاحظه ذات وصفات وصور مردم تفرس باسما ميکردی روزی مرادی با ران گفتند که بگو نام ايشان چيست مرنا با صور ما بنگريست وتامل کرد پس از ان گفت که نام وی روح الله است گفتند غلط کردي گفت من هرگز غلط نکنم بگوئيد نام او چيست گفتند نام وي رزق الله است گفت من غلط نکردم پدرو ما در وي نام وی را انبيا نفت ايشان فال قرآن ديدند الف حرف را برآمد نام وی روح الله مي بايست داشت خطا کردند و رزق الله نام نهادند ومصنف باز برای تاکيد وتائيد مدعای خود که وجود ربط ومناسبت ميان اسم ومسما وتاثير اسم در صفات واعمال مسمی است ميگويد که چون انبيا صلوات الله وسلامه عليهم اشرف واکمل خلق الله واخلاق واعمال ايشان أشرف اخلاق واسماي ايشان اشرف اسما بود ازين رو ﷺ امر بطريق ندب فرمود بتسميه باسماي انبيا چنانکه در سنن نسائی وابی داؤد است از وهب جشمي که آنحضرت ﷺ فرمود تسموا باسماء الانبياء بدانکه مصنف در تقرير وتائيد ادعائی که در مناسبت وتعلق اسما بمسميات وتاثير هريکي در ديگري کرد مبالغه کرد وبه تقصير از خود راضي نشد اما این حکايت بی تخيلي وتمويهی نيست چه ربطی وتعلقي که ميان اسما ومسميات است بعلاقه وضع ووساطت جعل است نه بحکم عقل ورابطهٔ طبيعت وتاثيروي در صفات وافعال واخلاق ودلالت بران معقوليت ندارد خصوصا در غير القاب واسماي منقوله که انهار ادر غير وضع علمي معنی ديگر ثابت نيست خود چه معنی دارد تاثير حرفي چند که نه عين ذاتست ونه داخل دران ونه قايم بدان در صفات وافعال ذات وآنکه گويند اسم عين مسمی است معنی ديگر وتاويلی ديگر دارد که در محل خود معلوم شده است وآنکه گفت که مقتضاي حکمت ربانی آنکه ميان ايشان ارتباطي وتناسبی بود واز يکديگر اجنبی محض نباشند ححيثيتی که ميان ايشان بهيچ وجه تعلقي نباشد مسلم ميان ايشان ارتباط وتعلق هست بدلالت اين بران وفهم آن ازين نزد اطلاق واستعمال وحکمتی که در وضع اسما است همين است ومقتضاي آن ثابت وراي اين وزياده برين انچه شما ذکر کرديد محل بحث وممنوع وواقع ومشاهد نيز برخلاف آنست چه چندين کسان اند که افعال واخلاق ايشان برخلاف مقتضاي معانی اسماي آنها است ونيز گاهی اسما متعدد ومتضاد اند در معانی که اجتماع بر مقتضيات ان دشوار است وتوانند که يک شخص را اول نام نيک نهند بعد از ان بد يا برعکس وتواند که نام وي نزد يکي اين بود ونزد ديگر آن وبسا دوکس شريک در اسم که مخالف ومباين باشند در افعال وصفات نام را هيچ اعتباري نيست ۰ بد مسيح اوراي اکمه کرد ديگراعور راست ۰ واين ظاهراست وآنکه حضرت رسالت ﷺ نام نيک نهادي وامر بدان کردي ونام بد را تغيير دادي وبجای آن نام نيکو تعيين فرمودي براي نيکی تفأل

وحسن اداست چنانچه از سیاق احادیث روشن است وآنکه تعبیر خواب و تقریر حال بمعانی اصلیهٔ اسما کردند نیز از باب تفاؤل و تاویل است و ملاحظهٔ معانی اصلیهٔ جنسیه در اعلام و القاب ثابت است مبنی و مدار تسمیه باسمی و تغییر باسمی دیگر تعبیر و تقریر مذکور برانست نه از جهت آنکه اسما را تاثیری است در افعال و صفات مسمی این را بآن قیاس نتوان کرد و بدان استدلال برین نتوان نمود و اگر امر به تحسین اسما را تنبیه بران دارند که افعال باید که مناسب اسما باشد دور نیست ولیکن بحسب مناسبت ظاهر نه تاثیر حقیقی زیراکه تسمیهٔ مسمی باسم و خواندن وی بدان گویا متضمن توصیف و تعریف اوست بمعنی اصلی این اسم و تسمی و تلقب باین اسم مشعر بادعای اتصاف مذکور است پس مخالفت در ان و عدم جریان بر مقتضای آن مناسب نبود و کراهت عبور و نزول از طرق و منازل که نام بد داشتندی نیز از جهت تفاؤل و تنزه بود چنانکه عدم رضا بدو شیدان حرب و مره بجهت عدم رضا باین دو نام است بخلاف یعیش که نام خوش و مناسب حال دوشیدن است و در یافت نام شخص از ذات و صفات وی بر تقدیر صحت وکلیت آن از جملهٔ فراستها خواهد بود که بعض مؤمنان را می باشد نه با ستدلال و تفرس از مسما بران و بالجمله نام نیک حلیهٔ جمال و تتمهٔ کمال مزداست بحسب ظاهر اما تاثیر آن در حقیقت حال مجرد وهم و محض خیال پس اگر مقصود مصنف رحمه همین طور چیزیست که ما ذکر کردیم فلا نزاع والا فلا طائل تحته والله اعلم و اما کنیت نزد عرب نوع اکرامی است مکنی را باقطع نظر از دلالت بر معنی نچنانکه در لقب می باشد و کنیت گاهی باضافه بولد می باشد خصوصا با کبر اولاد گاهی بی آنکه او را ولدی باشد اضافه بوی کنند تفاؤلا و گاهی بانسانی یا بحیوانی یا جزآن که مخصوص و محبوب وی باشد و عایشه صدیقه رض التماس کرد از حضرت صلی الله علیه وسلم کنیت را فرمود کنیت کن بخواهر زادهٔ خود عبدالله ابن الزبیر پس عایشه را ام عبدالله کنیت شد و رسول صلی الله علیه وسلم صهیب را ابویحیی کنیت کرد و امیرالمؤمنین علی رض را ابوتراب با کنیت اول که ابوالحسن است جمع کرد واین کنیت دوستر و گرامی تر بود بعلی از کنیت اول از جهت تواضع و تحبب رسول الله صلی الله علیه وسلم وقصهٔ تکنیهٔ وی رض باین کنیت چنانچه بخاری و مسلم از سهل بن سعد الساعدی آورده اند آنست که گفت در آمد وی کرم الله وجهه بر فاطمه رض پس تر بیرون رفت و خسپید در مسجد و چون حضرت صلی الله علیه وسلم در بیت فاطمه در آمد و علی رض را ندید پرسید کجا است ابن عم تو یعنی علی واین بر عادت زبان عرب است که گویند و نخواست که زوج تو یا مانند آن گوید فاطمه رض گفت میان من و وی چیزی واقع شد پس غضب کرد و بیرون رفت و قیلوله نزد من نکرد پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسی را فرمود که به بیند کجا است علی آنکس آمد و گفت یا رسول الله هست در مسجد خواب میکند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مسجد بر سر وی آمد دید که بر پهلو خفته و ردای او از پهلو افتاده و بدن شریفش گرد آلوده شده پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند قم اباتراب قم اباتراب از انروز کنیت او ابوتراب شد و مخالفان و معاندان

اباحت تسمیه است باسم آنحضرت صلی الله علیه وسلم ومنع ونهی از تکنی بکنیت وی صلی الله علیه وسلم مطلقا خواه اسم محمد بود یا
غیر آن قول دوم آنکه روا نیست که جمع کنند میان کنیت واسم پیغمبر صلی الله علیه وسلم ویکی را کویند محمد ابو القاسم
اما کنیت تنها بی اسم ممتنع نیست چنانچه در حدیث ترمذی از جابر وارد شد که من تسمی باسمی فلا یتکنی
بکنیتی هر که نام نهد بنام من باید که کنیت نکند بکنیت من ومن تکنی بکنیتی فلا یتسمی باسمی وهر که کنیت
کند بکنیت من باید که نام نه نهد بنام من یعنی جمع میان کنیت واسم نکند واکر هر کدام را تنها کند رواست
ودر جامع الاصول این حدیث را از ابی داؤد آورده وحدیث ترمذی را باین لفظ آورده که پیغمبر
صلی الله علیه وسلم نهی کرد از جمع کردن میان اسم وکنیت خود ودر روایت دیکر اذا تسمیتم بی فلا تکنوا بی چون نام
بنام من نهید کنیت بکنیت من نکنید این نیز دلالت بر منع جمع کند واین حدیث مقید ومفسر یعنی قید
کننده وتفسیر کننده آن حدیث است یعنی نهی از کنیت که در حدیث اول واقع شده مقید است بآنکه نام
محمد باشد ومراد بآن نیز نهی از جمع است وحمل آن برین چندان بعید نیست کویا که کفته تسمیه کنید بنام
من وچون تسمیه کردید بنام من کنیت نکنید بکنیت من ودر مطالب المؤمنین از محیط نقل میکنند که قول
امام محمد این است قول سوم آنکه جمع میان کنیت واسم رواست واین قول از امام مالک رحمه الله منقول است واستدلال
او بحدیث امیر المؤمنین علی رض است که کفت یا رسول الله ان ولد لی بعدک من ولد اکر زائیده شود
بعد از رحلت تو برای من پسری اسمیه باسمک واکنیه بکنیتک آیا نام نهم آن پسر را بنام تو وکنیت کنم بکنیت
تو قال نعم کفت رسول الله صلی الله علیه وسلم آری تسمیه وکنیت بکن او را بنام وکنیت من قال علی وکانت رخصة لی کفت علی رض
بود این رخصت برای من صححه الترمذی حکم بصحت این حدیث کرده ترمذی ودر جامع الاصول
این حدیث را از ابی داؤد آورده از محمد بن الحنفیه ونیز دلیل مالک بر جواز جمع میان نام وکنیت حدیث
عایشه است رض که ابو داؤد آورده که کفت عایشه رض جاءت امرأة الی النبی آمد زنی بسوی پیغمبر
صلی الله علیه وسلم فقالت پس کفت آن زن یا رسول الله انی قد ولدت غلاما بدرستی که من زائیده ام پسری را فسمیته
محمدا وکنیته ابا القاسم پس نام کرده ام او را محمد وکنیت کرده ام او را ابا القاسم فذکر لی انک تکره ذلک پس کفته
شد مرا که تو ناخوش داری آن را یعنی جمع کردن را میان نام وکنیت تو فقال پس کفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم
ما الذی احل اسمی وحرم کنیتی چه چیز است که حلال وروا کردانیده نام نهادن را بنام من وحرام ونا روا
کردانیده کنیت کردن را به کنیت من وراوی شک دارد در روایت این لفظ که ذکر حل اسم مقدم
است بر حرمت کنیت چنانکه نقل کرده شد یا برعکس چنانچه کفته ما الذی حرم کنیتی واحل اسمی واین
هیچ تفاوتی در مقصود ندارد لیکن محدثان رعایت اختلاف الفاظ حدیث اینقدر میکنند که لفظ شریف
آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن است یا این یعنی تسمیه وتکنیه هر دو جائز است جمعا وفرادی واز سیاق این حدیث معلوم
میکردد که جواز تسمیه امری مقرر است وکراهت در تکنیه است تنها یا با اسم اینقدر یافته که تجویز جمع

میان اسم و کنیت میکنند میگویند احادیث داله بر منع جمع میان اسم و کنیت منسوخ است و آن جمع جائز
است هم در حیات و هم بعد از وفات آنحضرت ﷺ باین دو حدیث قول چهارم آنکه تکنی بابی القاسم ممنوع
بود در حیات حضرت پیغمبر ﷺ اما بعد از وفات جائز است چه سبب منع تکنی بابی القاسم چنانچه
بخاری و مسلم از انس روایت آورده آن بود که در بقیع کسی شخصی را ندا کرد بکنیت و گفت یا ابا القاسم رسول
خدا ﷺ التفات فرمود و بجانب آنکس نگریست که مگر مرا ندا میکند آنکس گفت یا رسول الله دیگری را
ندا میکنم فرمود تسموا باسمی ولا تکنوا بکنیتی پس مخصوص بود بزمان حضرت ﷺ چه لزوم این
محذور و رعایت ادب مخصوص بآن زمان برکت نشان است و در حدیث علی رض که گفت ان ولد لی من بعدك
اشارتی است باین معنی که منع مخصوص بود بزمان حیات شریفه بعد از وی اما در حدیث عائشه رض
دلالت است بر جواز آن در آن زمان نیز ولیکن در آن حدیث سخن است چنانچه بیاید و بعضی از علما که
بر قول ایشان تعریجی و اعتمادی نیست گویند که نهی از تکنیه بکنیت پیغمبر ﷺ صحیح شده و جائز
نیست پس تسمیه باسم وی هم جائز نبود بطریق قیاس تسمیه بر تکنیه از جهت عدم فرق میان آنها چه
هر دو علم آنحضرت ﷺ و مخصوص بذات شریف اویند و لزوم محذور و سوء ادبی که در کنیت لازم
آمده چنانچه در ندای شخصی بآن معلوم شد در اینجا نیز لازم می آید جوابش آنکه تسمیه باسم آنحضرت
ﷺ بی‌شك مجوز است و چندین از صحابه در زمان آن حضرت ﷺ محمد نام بود و آنحضرت ﷺ آن را
تقریر فرمود پس این قیاس در مقابله نص باشد و نیز اختصاص و انتساب کنیت اشد و اشهر است نسبت
باسم و لزوم محذور در ندا باسم محل منع است چه بجهت علمیت و اشتراك اسم وقوع التفات شریف نیز
نخواهد بود فافهم و قول صواب ازین مقالات اینست که تسمیه باسم وی ﷺ جائز است بلکه مستحب
است بجهت ظاهر صیغه امر چه فرمود تسموا باسمی و از جهت ورود ترغیب و تبشیر در آنچه در اخبار
و روایات آمده است که هر کرا محمد نام بود آنحضرت ﷺ او را شفاعت کند و در بهشت در آرد کما قال
ع فان لی ذمة منه بتسمیتی * محمدا و هو اوفی الخلق بالذمم * و سیأتی الکلام فیه فی الخاتمة و تکنی بکنیت وی
ممنوع هم در زمان پیغمبر و هم بعد از زمان وی و منع از آن در زمان پیغمبر ﷺ اقوی و اشد بود و
همچنین جمع میان نام و کنیت وی نیز ممنوع بطریق اولی و اشد و جواب از حدیث عائشه رض که دلالت
میکند بر جواز آن در زمان حیات آنکه آن حدیث غریب است چنانچه محیی السنة بآن حکم کرده و معارض
حدیث صحیح که دلالت بر منع آن دارد نشود پوشیده نماند که حدیث غریب در اصطلاح مشهور آن را
گویند که یک راوی منفرد باشد در روایت آن و بسا حدیثی که تخریج کرده میشود در صحیح و حال آنکه
غریب است از جهت طریقی که بآن طریق آمده و مقابل غریب عزیز است که اثنین عن اثنین آن را
روایت کرده اند و بعضی تعریف کرده اند غریب را بآنچه شاذ است طریق وی و شناخته نشده

حالا رواة وي كلا او بعضا بكثرت روايت وضبط وشك نيست كه غرابت باين معنى منافات دارد بصحت وتحقيقه في اصول الحديث وقد مر في المقدمة ودر صحت حديث علي رض نيز كه دلالت دارد بر جواز بعد از حيات حضرت ﷺ وترمذي بصحت آن حكم كرده است نظر است وبعضي از نقاد ان تضعيف كرده اند والله اعلم ومع ذلك وباوجود آن دليل نميشود بر جواز آن على العموم چه در حديث او ثابت است كه گفت اين رخصت مر است يعني مخصوص است بمن واين دلالت ميكند بر بقاي منع والله اعلم وسيوطي در جمع الجوامع از ابن عساكر آورده كه واقع شد در ميان طلحه وعلي رض كلامي وگفت طلحه بوي كرم الله وجهه كه تو نام كردي پسر خود را باسم پيغمبر ﷺ وكنيت كردي اورا بكنيت او وحال آنكه نهي كرد آنحضرت ﷺ از جمع كردن در ان پس فرمود علي رض گستاخ كسي است كه جرأت كند بر خدا ورسول وي پس طلبيد جماعة از اصحاب را از قريش تا حاضر آمدند وگواهي دادند كه آنحضرت ﷺ رخصت كرد مر علي رض را كه جمع كند در ان وحرام كرد ايده بر سائر امت جز وي وآنحضرت ﷺ منع فرمود از انكه عنب را كرم خوانند چه كرم دل مؤمن است ودر روايتي كرم مرد مسلمان است رواه مسلم عن ابي هريرة عرب شجر عنب را كرم خوانند بسكون را زيرا كه شرب خمر كه از ان حاصل شود مورث سخاوت وكرم است پس نهي كرده شد كه اين درخت را كرم بخوانند زيراكه كرم قلب مؤمن است ودرين نهي دو وجه است يكي آنكه مراد نهي است از تخصيص عنب باين اسم وحال آنكه دل مؤمن بآن اولى پس برين توجيه اين نهي منع نبا شد از تسمية عنب بكرم بلكه نهي بود از تخصيص عنب باين اسم وتحقيق وتفصيل اين وجه آنست كه مصنف در قاموس ميگويد كه غرض ازين كلام حقيقة نهي نيست از تسميه عنب به كرم وليكن اين رمز است بآنكه چون اين نوع از جنس درختان مسمى است باسم مشتق از كرم سزاوار بيد شما اي مسلمانان كه اورا اهل ولايق اين تسميه ندانيد از جهت غيرت الهي مر مسلمانان متقي را كه شريك كردند غير خود را در انچه تسميه كرده خدايتعالى اورا بدان اسم ومخصوص گردانيده اورا بآن صفت يعني كرم وزمخشري گفته كه مقصود تقرير قول حق تعالى است * ان اكرمكم عند الله اتقكم * بطريقة انيقه واشارت است بآنكه مؤمن متقي اهل ومستحق تر است باسم مشتق از كرم كه كريم است ومعنى كريم جامع انواع خير وشرف وفضائل است وگفته اند كه چون وصف كردى يكى را بكرم گويا اثبات كردي مر او را تمامه اقسام خيرات وشرف ولهذا آنحضرت ﷺ در مدح يوسف فرمود كريم بن كريم بن كريم وقلب مؤمن معدن انوار علم وتقوى ومعارف پس وي احق بود بصفت كرم وجه دوم آنكه مراد منع است از تسمية عنب بكرم چه وصف درختي كه اصل ام الخبائث يعني خمر است بكرم وخير كردن ذريعة است بمدح محرمات وتهييج نفوس بران وترغيب وي دران وظاهر عبارت حديث همين معنى است وليكن زيادت قول وى ﷺ فان الكرم قلب المؤمن او ان الكرم هو الرجل المسلم مشعر است بوجه اول والله اعلم * تنبيه * كرم

بآنکه نهی از برای تنزیه است نه تحریم دوم آنکه احتمال دارد که مخاطب بحدیث جمعی باشد که نمی شناخت اسم عشا را زیرا که آن مشهورتر شده بود از لفظ عشا و عشا را اطلاق بر مغرب میکردند والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب معروض مید ارد کاتب حروف العبد الضعیف الفقیر الی الله القوی الباری عبد الحق بن سیف الدین دهلوی البخاری که چون اصل مقصود و مطمح نظر در شرح این کتاب بیان مذهب ائمهٔ اربعه علی الخصوص مذهب امام اعظم ابوحنیفه کوفی رحمة الله علیهم اجمعین و تطبیق و اثبات آنها بود مهما امکن باحادیث نبویه و معارضه و مصادمهٔ کلام مصنف در ادعای صحت و ثبوت آنچه خود آورده و در ما سوای آن رقم رد و بطلان کشیده و شك نیست که محل خلاف و نزاع اکثر در احکام فقهیه و مسائل شرعیه است تا این محل کلك بیان در تقریر و تحریر آن جریان یافت والحمد لله والمنة که حصول این مامول با آن عنا و تعب و کد و مشقت که در آن کشیده شد بتوفیق الهی تعالی و تقدس بر وجه موافق صورت انتظام والتیام یافت الآن قصد برانست که آنچه بعد ازین مذکور کرده از اذکار و دعوات و سنن سنیهٔ حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم در بیان آن اطناب و تطویل راه نیابد و هم بر آنچه در اصل کتاب متن مذکور است اقتصار پذیرد یا رب مگر نکتهٔ غریب یا سخنی مفید بداهة بی مراجعت باصول و تصفح کتب نوشته آید مگر در بعض مواضع که شاید قلم بحکم تقدیر بر خلاف این تصویر جریان یابد و هم بجهت تخفیف و اختصار تعرض بذکر رواة و حواله بکتب التزام ننموده آمد مگر آنچه در متن مذکور شده باشد لا در خاتمه که شیخ مصنف طریقهٔ تنقید اظهار و ارتکاب نموده بر جمله از احادیث حکم بضعف و وضع و بطلان کرده است تطویل و تفصیل در آنجا ضروری افتاده امید که این بقیه نیز با تمام رسد و باختتام کشد ان شاء الله الحق المبین انه ولی التوفیق ذو القوة المتین وصلی الله علی السید المصطفی الامین محمد وآله واصحابه اجمعین * باب * اذکار النبی صلی الله علیه وسلم عایشه رض گفت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یذکر الله علی کل احیانه یعنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جمیع اوقات ذکر حق کردی و هیچ چیزی او را از ذکر حق باز نداشتی زیرا که سخن او مجموع در یاد حق بود و امر و نهی و تشریع شرایع مر امت را اینهمه ذکر حق بود و بیان اسما و صفات و احکام الله تعالی و وعد و وعید وی این مجموع ذکر او بود و ثنا و دعا و تمجید و تحمید و تسبیح و سوال و دعا و دعا در اول بمعنی ذکر اطلاق کرده ثنا را بوی تفسیر نموده یعنی خواندن مر حق را سبحانه و تعالی چنانچه در حدیث آمده است که افضل دعای من و دعای پیغمبران پیش از من روز عرفه لا اله الا الله وحده لا شریك له له الملك وله الحمد الخ و دعا در ثانی بمعنی طلب و درخواستن است چنانچه تفسیر کرد سوال را بوی و در بعض نسخ دعا در اول مذکور نیست فلا حاجة الی التوجیه و ترهیب و ترغیب نزدیك بمعنی وعد و وعید است و ملازم آن جملگی ذکر حق بود و در حالت خاموشی در دل و ضمیر وی همگی ذکر حق بود پس انفاس وی بر ذکر مشتمل بود در حالت قیام و قعود و خفتن و رفتن و نشستن و برخاستن و سایر حالات

از ذکر حق تعالی منفک نمودی حاصل آنکه ذکر بمعنی یاد کردن است مقابل نسیان که بمعنی فراموشی است
پس هرچگونه که یاد حق کنند خواه بدل یا بزبان در هر فعل و هر شان ذکر بود و لا بد اگر زبان با دل
موافق افتد افضل و اکمل باشد و آنچه در کلام بعض فقها واقع شده است که آنچه نه بزبان بود ذکر نباشد و
معتبر نبود باید که مراد ایشان نفی ذکر لسانی باشد نه مطلق ذکر چه ذکر در لغت ضد نسیان بود کما
صرح به فی القاموس پس شامل ذکر قلبی بود بی شبهه و عدم اعتبار فعل قلب در ترتب ثواب باطل و هذا هو
الحق والحق احق ان یتبع و قیاس ذکر بر مقرو و شرعیه که بی فعل لسان معتبر نبود صحیح نباشد از جهت
نص شارع بران نه بر این اکنون آنچه از اذکار لسانی و دعوات از آنحضرت ﷺ منقول و ماثور است ذکر میکند
وابتدا از وقت بیدار شدن از خواب که حکم ابتدای حیات دارد نموده بیان میکند و میگوید و چون
آنحضرت ﷺ وقت تهجد از خواب بیدار شدی گفتی الحمد لله الذی احیانا بعد ما اماتنا والیه النشور
و عایشه رض روایت میکند که چون پیغمبر ﷺ از خواب درآمد ده بار تکبیر گفتی و ده بار سبحان الله
وبحمده و ده بار گفتی سبحان الملک القدوس و ده بار گفتی استغفر الله و ده بار گفتی لا اله الا الله و آنگاه ده
بار گفتی اللهم انی اعوذ بک من ضیق الدنیا و ضیق یوم القیامة پس شروع در نماز کردی و هم عایشه رض
گوید که هرگاه چون بیدار شدی گفتی لا اله الا انت سبحانک اللهم استغفرک لذنبی واسألک رحمتک اللهم
زدنی علما و لا تزغ قلبی بعد اذ هدیتنی و هب لی من لدنک رحمة انک انت الوهاب وابن دقیق و ابن مردویه
ابی داؤد ثابت است و بخاری در صحیح خویش آورده که پیغمبر ﷺ میفرمود که هر که در شب از خواب
بیدار شود بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر الحمد لله و
سبحان الله و لا اله الا الله والله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله اللهم اغفر لی یا دعای دیگر بعد ازین ذکر
بکند باری تعالی وی را اجابت کند و اگر بعد ازین ذکر وضو کند و نماز گذارد نماز وی را قبول کند و ابن عباس
رض میگوید شبی در خانه میمونه که خاله من است و یکی از ازواج مطهره است بیتوتت کردم دیدم که رسول
خدا ﷺ از خواب برآمد و سر سوی آسمان کرد و ده آیت از آخر سوره آل عمران خواند ان فی خلق
السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب تا آخر سوره و آنگاه گفت اللهم لک الحمد انت
نور السموات والارض ومن فیهن ولک الحمد انت قیم السموات والارض ومن فیهن و در بعض روایات ولک
الحمد انت ملک السموات والارض ومن فیهن بعد از انت نور السموات والارض ومن فیهن نیز آمده و لک
الحمد انت الحق و وعدک الحق و قولک الحق و لقاءک حق والجنة حق والنار حق والنبیون حق و محمد
حق والساعة حق اللهم لک اسلمت وبک آمنت و علیک توکلت والیک انبت وبک خاصمت والیک حاکمت فاغفر لی
ما قدمت و ما اخرت و ما اسررت و ما اعلنت انت الهی لا اله الا انت و لا حول و لا قوة الا بالله و عایشه رض روایت
میکند که چون پیغمبر ﷺ از خواب درآمدی گفتی اللهم رب جبرئیل و میکائیل واسرافیل فاطر السموات والارض

عالم الغیب والشهادة انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون اهدنی لما اختلف فیه من الحق باذنک انک
تهدی من تشاء الی صراط مستقیم وگاه بودی که نماز را باین دعا افتتاح کردی وچون از نماز وتر فارغ شدی
سه بار گفتی سبحان الملک القدوس ودر بار آخرین آواز بلند بر کشیدی ودر بعض روایات آمده که
در بار آخرین زیادة کردی رب الملائکة والروح وهرگاه که از خانه بیرون خواستی شد وبمسجد رفت چنانچه
درینوقت بودی یا بکار دیگر برآمدی وبالجمله در وقت بیرون آمدن از خانه این دعا خواندی بسم الله
توکلت علی الله اللهم انی اعوذ بک ان اذل او اضل او اُضَل او یجهل علیّ ومیفرمود که هرکه در وقت بیرون
شدن از خانه بگوید بسم الله توکلت علی الله ولا حول ولا قوة الا بالله قائلی او را گوید یعنی از ملائکه هدیت
وتوفیق وکفایت راه نموده شد یتو ونگاه داشته شدی تو وکفایت کرده شدی تو واز این شخص شیطان
دوری نماید ابن عباس رض گفت آنشب که در خانه میمونه رض بودم شنیدم که پیغمبر ﷺ وقتی که
از خانه بسوی مسجد روان شد برای نماز صبح در راه میگفت اللهم اجعل فی قلبی نورا واجعل فی لسانی
نورا واجعل فی سمعی نورا واجعل فی بصری نورا واجعل من خلفی نورا واجعل من امامی نورا واجعل
من فوقی نورا واجعل تحتی نورا اللهم اعطنی نورا وابو سعید خدری رض میگوید پیغمبر ﷺ فرمود
که هیچ بنده از خانه بیرون نیاید برای نماز کردن واین دعا را بخواند الا که باریتعالی هفتاد هزار فرشته
بگمارد تا برای او آمرزش خواهند وحضرت کبریا اقبال کند بروی بوجه خویش تا آن زمان که
از نماز فارغ شود ودعا اینست اللهم انی اسألک بحق السائلین علیک وبحق ممشائی هذا الیک فانی لم اخرج
بطرا ولا أشرا ولا ریاء ولا سمعة خرجت اتقاء سخطک وابتغاء مرضاتک اسألک ان تنقذنی من النار وان تغفرلی
ذنوبی انه لا یغفر الذنوب الا انت ودر حدیث دیگر از سنن ابی داؤد وارد است که هرکه در وقت در آمدن
در مسجد بگوید اعوذ بالله العظیم وبوجهه الکریم وسلطانه القدیم من الشیطان الرجیم شیطان گوید
این شخص امروز از شر من نگاه داشته شد ومیفرمود چون کسی خواهد که در مسجد درآید باید
که بر من درود فرستد وسلام دهد انگاه بگوید اللهم افتح لی ابواب رحمتک وچون خواهد که بیرون
رود بگوید اللهم انی اسألک من فضلک ودر بعض روایات در در آمدن وبر آمدن بسم الله والسلام علی
رسول الله نیز آمده وتخصیص سوال فضل که بمعنی زیادت است بوقت بیرون آمدن برای طلب مزید
است که باز آمدن بمسجد وعود بمقام عبادت است یا مراد بان طلب رزق وکسب معیشت است واین
اوجه وانسب است بقول وی سبحانه وتعالی * وابتغوا من فضل الله * چنانچه ظاهر تفسیر است وپیغمبر ﷺ
چون در مسجد خواست شد یی گفتی اللهم صل علی محمد وسلم اللهم اغفرلی ذنوبی وافتح لی ابواب فضلک
اینجا فضل شامل رحمت وفضل هردو است که در وقت در آمدن وبر آمدن دائما مطلوب ومامول است وچون نماز
صبح بگذاردی بر مصلی بنشستی وبذکر ودعا مشغول بودی تا آفتاب بر آمدی وقدر یک نیزه از افق

بلند شدی انگاه دو رکعت بگذارد و این اقل است و اگر کسی زیاده بران بگذارد اتم و افضل بود و کمال
آن دوازده رکعت است در فضل این احادیث بسیار زیاده برده حد بث وارد شده میفرمود که این عمل
برابر یکحج و یکعمره است تمام تمام تمام و بعض علما این را از سنن موکده شمرده اند و باید که درین وقت
بغیر ذکر و دعا و امر خیر تکلم نکند و در نهایت خضوع و خشوع و حضور و تفکر و تدبر معانی موصوف
بود و درگذاردن رکعتین نیز موصوف باین صفات باشد مشایخ گفته اند قدس الله اسرارهم که هر عمل
را جزا در آخرت است و جزای این عمل نقد است در نورانیت قلب و صفای باطن و انشراح صدر که بران
مترتب میگردد و در بعض اوقات بدرق و وجدان چنان یافته شد که همچنان که آفتاب عالم آفاق طلوع
کرده میدمد و بسیط زمین را منور میگرداند نور ایمان و معرفت از درون طالب اشراق نموده می آید و ارض
وجود او را منور میگرداند و اگر هم در مصلی نشسته باشد اتم و اکمل است و بظاهر حدیث و سنت اوفق
و مشایخ طریقت گفته اند که اگر بیم خوف تشویش وقت باشد در خلوت درآید و آنجا مشغول گردد
و تحقیق آنست که آنچه در حدیث آمده است که هر که بگذارد نماز صبح را و نشیند در مصلای خود مشغول
بذکر حق و دعا استغفار کنند او را ملائکه و گویند اللهم اغفر له اللهم ارحمه این جزای مصابرت است
که بجلوس در مصلی کرده و جزای ذکر و مشغولی و حضور و نورانیت قلب باقی است و حاصل است در هر
صورت بلی قید الاخلاص و الحضور و استقبال قبله درینوقت بغایت موثر است و منور حتی گفته اند
که اگر خواب غلبه کند مشی کند بجانب قبله و هم روی بقبله بگرداند برای دفع خواب و در صبحگاه میگفت
اللهم بك اصبحنا و بك امسينا و بك نحيا و بك نموت و اليك النشور اصبحنا و اصبح الملك لله و الحمد لله ولا اله
الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شیء قدير رب اسألك خير ما في هذا اليوم و خير ما بعده
و اعوذ بك من شر ما في هذا اليوم و شر ما بعده رب اعوذ بك من الكسل و سوء الكبر رب اعوذ بك من عذاب النار
و عذاب القبر و در شب میگفت اللهم بك امسينا و بك اصبحنا و بك نحيا و بك نموت و اليك المصير امسينا و امسى
الملك لله [illegible] [illegible] الله [illegible] ما بعده [illegible] و ابوبکر صدیق
[illegible] یا رسول الله مرا [illegible] که در صباح و مسا بگویم گفت بگو اللهم فاطر السموات
و الارض عالم الغيب و الشهادة رب كل شیء و مليكه اشهد ان لا اله الا انت اعوذ بك من شر نفسي و [illegible]
شیطان و شرکه این کلمه را دو وجه روایت کرده اند اظهر و اشهر بکسر شین و سکون را یعنی اشراک که [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آورده اند ابان بن عثمان

رضا این حدیث را از پدر بزرگوار خود بسند لی روایت کرده و بعمل خود در آورده بود ناگاه بوی آفت فالج رسید آنمرد بجانب او نگاه کرد بطریق تعجب و انکار یعنی اگر حدیث صحیح است و خاصیت وی اینکه هرکه آن را بخواند بوی هیچ گزندی نرسد این رسیدن گزند فالج بتو چیست گفت ابان چه نگاه میکنی حدیث همچنان است که بتو روایت کرده ام ولیکن امروز توفیق خواندن آن نیافتم تا آنچه حکم و تقدیر الهی است نافذ شد و میفرمود که هرکه در صباح و مسا بگوید رضیت بالله ربا وبالاسلام دینا وبمحمد نبیا حق و ثابت باشد بر فضل حق تعالی که او را راضی گرداند یعنی چندان نعمت عطا کند که بنده راضی گردد و هیچ آرزو در دل وی نشکند تا روزی کرد اند او را مقام رضا که اعلی مقامات سلوک است و در قول مصنف که گفت حق باشد بر فضل وی تعالی اشارت است بآنکه اثبات حق که بر حق سبحانه کنند بمعنی تفضیل و کرم اوست که بر خود لازم کرده والا هیچ چیزی بر وی تعالی و تعظم لازم و واجب نبود و هیچ بنده را بر وی حقی نه ولهذا بعض علما منع کرده اند که در دعا بگوید اللهم بحق فلان اما اصح آنست که ممنوع نیست از جهت وقوع آن در ادعیهٔ ماثوره چنانچه اللهم بحق السائلین علیک وبحق ممشائی هذا وغیر ذلک و توجیهش آنست که گفته شد چه وی سبحانه و تعالی چیزی چند بفضل و کرم خود بر خود برای بندگان لازم کرد انیده که البته بکند چنانچه رزق دادن و توبه قبول کردن و رسول بخلق فرستادن و اینها نیز عقلا بر وی لازم نیست ولیکن فضل و جود و کرم وی بر وی لازم کردانیده و این در حقیقت وجوب نیست فضل و کرم اوست بر بندگان و هرکس که در صباح و مسا بگوید اللهم انی اصبحت اشهدک واشهد حملة عرشک وملائکتک وجمیع خلقک انک انت الله الذی لا اله الا انت وان محمدا عبدک ورسولک هرکه یکبار بگوید ربع وی از آتش آزاد شود واگر دوبار بگوید نصف او از آتش آزاد شود واگر سه بار بگوید سه ربع او از آتش آزاد کردد واگر چهار بار بگوید تمام وی از آتش آزاد شود و هرکه در صباح بگوید اللهم ما اصبح بی من نعمة او باحد من خلقک فمنک وحدک لا شریک لک فلک الحمد ولک الشکر شکر آن روز گذارده بود واگر در شب گوید اللهم ما امسی بی تا باخر شکر آن شب گذارده بود و بسیار در صباح و مسا حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم این دعا خواندی اللهم انی اسألک العافیة فی الدنیا والاخرة اللهم انی اسألک العفو والعافیة فی دینی ودنیای واهلی ومالی اللهم استر عورتی وآمن روعاتی اللهم احفظنی من بین یدی ومن خلفی وعن یمینی وعن شمالی ومن فوقی واعوذ بعظمتک ان اغتال من تحتی اصبحنا واصبح الملک لله رب العالمین اللهم انی اسألک خیر هذا الیوم فتحه ونصره ونوره وبرکته وهداه واعوذ بک من شر ما فیه وشر ما بعده و چون شب هنگام شدی گفتی امسینا وامسی الملک لله الی آخره ولیکن بجای هذا الیوم هذه اللیلة ومکان تذکیر تانیث و آنحضرت صلی الله علیه وسلم یکی از دختران خویش را گفت در حدیث ابی داود همین طور مبهم آورده که مرویست از بعض بنات النبی صلی الله علیه وسلم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم تعلیم

میکرد او را که در وقت صباح بگوئی سبحان الله وبحمده ولا حول ولا قوة الا بالله ما شاء الله کان وما
لم یشأ لم یکن اعلم ان الله علی کل شیء قدیر وان الله قد احاط بکل شیء علما گفت هر که این را در صباح بگوید
در حفظ وامان حق باشد تا شب شود واگر در مسا گوید در حفظ حق باشد تا روز شود ویکی از صحابه را
گفت ابو داود از ابی سعید خدری رض آورده که گفت مردی در حضرت رسالت ﷺ آمد وگفت
یا رسول الله لازم افتاده بر من هموم ودیون چکار کنم فرمود آیا ترا نیاموزم کلامی که چون آن را بگوئی
حق جل شانه اندوه ترا بشادی بدل کند و وام ترا بگذارد گفت بلی یا رسول الله بیاموز مرا آن کلام فرمود
چون بامداد وشب کنی بگوئی اللهم انی اعوذ بك من الهم والحزن واعوذ بك من العجز والکسل
واعوذ بك من الجبن والبخل واعوذ بك من غلبة الدین وقهر الرجال آن مرد گفت این دعا را خواندم باری تعالی
اندوه مرا ببرد ودین مرا قضا کرد وفرمود هر که در بامداد وشبانگاه این کلمات بگوید حق تعالی
کفایت کند او را از اندوه دنیا وآخرت را کلمات اینست اللهم ما اصبحت منك بی نعمة وعافیة وستر فاتم
علی نعمتك وعافیتك وسترك فی الدنیا والآخرة وشخصی نزد ﷺ آمد وآفت را برسول الله آفات بسیار در
من میرسد فرمود که چون صباح شود بگو بسم الله علی نفسی واهلی ومالی که آفتی بتو نرسد و روزی حضرت فاطمه
را رض گفت ترا چه مانع است از آنکه چون بامداد کنی وچون شب کنی بگوئی یا حی یا قیوم بك استغیث
فاصلح لی شانی کله ولا تکلنی الی نفسی طرفة عین وفرمود که هر که در صباح ودر مسا هفت بار بگوید
حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب العرش العظیم حق جل شانه هموم دنیا وآخرت وی را کفایت
کند این وردی عظیم است بعضی از مشایخ سلسلهٔ قویمهٔ شاذلیه قدس الله اسرارهم گفته اند که اگر کسی
بود که او را هیچ وردی نباشد جز این یک ورد کافی است وآنحضرت ﷺ مامور است که این را بگوید
بنص قرآن که * فان تولوا فقل حسبی الله الآیة * وخواندن این در اوراد مشایخ ده بار نیز آمده وآن را
حدیثی نیز هست اما اصح واثبت بحسب روایت هفت بار است وهر که در اول روز این دعا بگوید هیچ
مصیبتی بوی نرسد تا شب شود اللهم انت ربی لا اله الا انت علیك توکلت وانت رب العرش الکریم ما شاء الله
کان وما لم یشأ لم یکن لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم اعلم ان الله علی کل شیء قدیر وان الله قد احاط بکل شیء
علما اللهم انی اعوذ بك من شر نفسی ومن شر کل دابة انت آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم گویند
ابو الدرداء را خبر کردند که خانهٔ تو بسوخت گفت خانهٔ من نسوزد برای کلماتی که من از حضرت
نبوت ﷺ شنیده ام آنها است وحق سبحانه آن خانه را نسوخت چون بدیدند اطراف خانه را سوخته بود وخانهٔ
او سالم مانده وپیغمبر فرمود بهترین استغفارها آنست که بنده بگوید اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی وانا عبدك
وانا علی عهدك ووعدك ما استطعت اعوذ بك من شر ما صنعت ابوء لك بنعمتك علی وابوء بذنبی فاغفر لی فانه
لا یغفر الذنوب الا انت هر که در صباح بگوید از سر یقین وهمان روز بمیرد پیش از آنکه در بهشت رود واگر در مسا

گوید از سر یقین و دران شب بمیرد پیش ازانکه در بهشت رود یعنی دران روز که مردم بهشت روند وی زودتر و
سریعتر رود بی آنکه موقوف سؤال و حساب شود یا مراد آن بود که بیشک به بهشت رود چنانچه در لفظ
بخاری آمده من قالها فهو من اهل الجنة و میفرمود هر که در صباح و مسا بگوید صد بار سبحان الله و بحمده
در روز قیامت کسی حاضر نشود بعمل فاضلتر از عمل وی مگر کسی که زیاده ازوی گفته باشد لفظ
حدیث چنانچه در صحیحین از ابی هریره رض آمده اینست که نیارد هیچ یکی روز قیامت عملی فاضلتر
ازانچه وی آورده مگر آنکسی که گفته است مثل آنچه وی گفته یا زیاده کرده بران و در اینجا دو اشکال است
یکی آنکه کسی که مثل وی گفته باشد عملش فاضلتر از عمل وی چگونه بود بلکه مثل وی بود نعم
در صورت زیاده درست می آید جوابش آنکه مستثنی درینجا منقطع است تقدیر کلام نیارد هیچ یکی
عملی فاضلتر از عمل وی لیکن کسی که گفته است مثل آنچه وی گفته است می آرد عملی را که مساوی
عمل اوست و کسی که زیاده گفته است می آرد عملی را که زاید است بر عمل وی و اشکال دیگر آنکه زیاده
بر صد بار گفتن چگونه جائز باشد و حال آنکه مقرر شده است که زیاده بر عددی که شارع تعیین کرده
است جائز نبود چنانکه کم ازان روا نیست و اگر زیاده کند از قبیل تجاوز از حد و اعتدا و اسراف بود
مثل اعداد رکعات و طهارات مثلا در اول جائز نیست و در ثانی ثوابی نه و داخل اعتدا است و در تسبیحات
و اذکار نیز حال همچنین است چنانکه آورده اند که یکی از مشایخ در خواب دید که میخوانند آنان را
که تسبیح و تحمید و تکبیر گویند بعد از نمازهای فرض و وی نیز آنجا نیز دید که میخوانند دستی بر سینه
وی زدند و براندند و گفتند تو نه از ایشانی ایشان آنکسانند که سی و سه بار گویند و تو زیاده بران میگوئی
جواب ازین اشکال آنکه تجاوز و اعتدا در جائی بود که عددی مخصوص تعیین یافته باشد و چون شارع
اشارت بجواز زیادت درینجا کرده ازان قبیل نخواهد بود که موجب تجاوز و اعتدا از حد بود و نیز گفته
اند که مراد بزیادت اینجا اعمال دیگر است از خیر که کسب کرده نه نفس این تسبیح و در کلام مصنف
اباست ازین توجیه یا رب مگر این روایت دیگر بود والله اعلم و میفرمود هر که در صباح ده بار گوید
لا اله الا الله وحده لا شریك له له الملك وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر او را ده حسنه نوشته شود ده حسنه
خود بوعده کریم وی عز اسمه بر هر عمل خیر می نویسند و مزیت این ذکر بآن بود که گفته ده گناه
محو شود و ثواب آزادی ده بنده بیابد و دران روز خدای تعالی او را در زینهار خود درآورد و هر که در هر
صباح و هر مسا صد بار بگوید او را ثواب آزاد کردن صد بنده باشد و او را صد حسنه نوشته شود و صد گناه
از وی محو کرده شود و کسی فاضلتر از عمل وی بمحشر نیارد و در مسند امام احمد ثابت است که رسول خدا
صلی الله علیه وسلم زید بن ثابت را تعلیم کرد و فرمود که بران مواظبت نماید در هر صباح لبیك اللهم لبیك و سعدیك
والخیر فی یدیك ومنك والیك اللهم ما قلت من قول او حلفت من حلف او نذرت من نذر فمشیتك

بين يدي ذلك كله ما شئت كان وما لم تشأ لا يكون لا حول ولا قوة الا بك انك على كل شيء قدير اللهم
ما صليت من صلاة فعلى من صليت وما لعنت من لعنة فعلى من لعنت انت وليي في الدنيا والآخرة توفني
مسلما والحقني بالصالحين اللهم فاطر السموات والارض عالم الغيب والشهادة ذا الجلال والاكرام فاني اعهد اليك
في هذه الحياة الدنيا واشهدك وكفى بك شهيدا اني اشهد ان لا اله الا انت وحدك لا شريك لك لك الملك
ولك الحمد وانت على كل شيء قدير واشهد ان محمدا عبدك ورسولك واشهد ان وعدك حق ولقاءك حق
والساعة آتية لا ريب فيها وانك تبعث من في القبور وانك ان تكلني الى نفسي تكلني الى ضعف وعورة
وخطيئة واني لا اثق الا برحمتك فاغفر لي ذنوبي كلها انه لا يغفر الذنوب الا انت وتب علي انك انت التواب
الرحيم ودر صباح میگفت اللهم اني اصبحت لا استطيع دفع ما اكره ولا املك نفع ما ارجو واصبح الامر بيد
غيري واصبحت مرتهنا بعملي فلا فقير افقر مني اللهم لا تشمت بي عدوي ولا تسوء بي صديقي ولا تجعل
مصيبتي في ديني ولا تجعل الدنيا اكبر همي ولا مبلغ علمي ولا تسلط علي من لا يرحمني اللهم بك اصبحنا
وبك امسينا وبك نحيا وبك نموت واليك النشور اللهم عالم الغيب والشهادة فاطر السموات والارض رب كل شيء
ومليكه اشهد ان لا اله الا انت اعوذ بك من شر نفسي ومن شر الشيطان وشركه سبحان الله وبحمده ولا حول
ولا قوة الا بالله ما شاء الله كان وما لم يشأ لم يكن اعلم ان الله على كل شيء قدير وان الله قد احاط بكل شيء
علما فسبحان الله حين تمسون وحين تصبحون وله الحمد في السموات والارض وعشيا وحين تظهرون
يخرج الحي من الميت ويخرج الميت من الحي ويحيي الارض بعد موتها وكذلك تخرجون اللهم اني اسألك
العافية في الدنيا والآخرة اللهم اني اسألك العفو والعافية في ديني ودنياي واهلي ومالي اللهم استر عوراتي
وآمن روعاتي اللهم احفظني من بين يدي ومن خلفي وعن يميني وعن شمالي ومن فوقي واعوذ بعظمتك
ان اغتال من تحتي اللهم اصبحنا نشهدك ونشهد حملة عرشك وملائكتك وجميع خلقك انك انت الله لا اله
الا انت وحدك لا شريك لك فلك الحمد ولك الشكر اصبحنا واصبح الملك لله رب العالمين وسه بار میگفت
اللهم عافني في بدني اللهم عافني في سمعي اللهم عافني في بصري ومیگفت اللهم رحمتك ارجو فلا تكلني الى
نفسي طرفة عين واصلح لي شاني كله لا اله الا انت اللهم اني اعوذ بك من جهد البلاء ودرك الشقاء وسوء القضاء
وشماتة الاعداء واعوذ بك من علم لا ينفع ومن قلب لا يخشع ومن نفس لا تشبع ومن دعوة لا يستجاب لها
بك من زوال نعمتك وتحول عافيتك وفجاءة نقمتك وجميع سخطك اللهم اني اعوذ بك من شر ما عملت
ومن شر ما لم اعلم ومن شر ما عملت ومن شر ما لم اعمل اللهم لك اسلمت وبك آمنت وعليك توكلت واليك انبت وبك
خاصمت واليك حاكمت فاغفر لي ما قدمت وما اخرت وما اسررت وما اعلنت انت المقدم وانت المؤخر لا اله
الا انت اللهم اني اعوذ بك من شر سمعي ومن شر بصري ومن شر لساني ومن شر قلبي ومن شر منيي اللهم اني اعوذ بك من
التردي ومن الغرق ومن الحرق والهرم واعوذ بك من ان يتخبطني الشيطان عند الموت واعوذ بك من

ان اموت فی سبیلک مدبرا واعوذ بک من ان اموت لدیغا واعوذ بکلمات الله التامات من غضبه وعقابه

وشر عباده ومن همزات الشیاطین وان یحضرون اللهم الهمنی رشدی واعذنی من شر نفسی اعوذ بوجه

الله العظیم الذی لا شیء اعظم منه وبکلمات الله التامات التی لا یجاوزهن بر ولا فاجر وباسماء الله الحسنی

ما علمت منها وما لم اعلم ومن شر ما خلق وذرأ وبرأ اللهم اغفر لی جدی وهزلی وخطائی وعمدی وکل ذلک

عندی اللهم اصلح لی دینی الذی هو عصمة امری واصلح لی دنیای التی فیها معاشی واصلح لی آخرتی التی

فیها معادی واجعل الحیوة الدنیا زیادة لی فی کل خیر واجعل الموت راحة من کل شر اللهم انی اسألک الهدی

والتقی والعفاف والغنی رب اعنی ولا تعن علی وانصرنی ولا تنصر علی وامکر لی ولا تمکر علی واهدنی ویسر

الهدی وانصرنی علی من بغی علی رب اجعلنی لک شکارا لک ذکارا لک رهابا لک مطواعا لک مخبتا الیک اواها

منیبا رب تقبل توبتی واجب دعوتی واغسل حوبتی وثبت حجتی وسدد لسانی واهد قلبی واسلل سخیمة

صدری اللهم ما رزقتنی مما احب فاجعله قوة لی فیما تحب اللهم ما زویت عنی مما احب فاجعله فراغا

لی فیما تحب اللهم اقسم لنا من خشیتک ما تحول به بیننا وبین معاصیک ومن طاعتک ما تبلغنا به جنتک

ومن الیقین ما تهون به علینا مصیبات الدنیا ومتعنا باسماعنا وابصارنا وقوانا ما احییتنا واجعله الوارث

منا واجعل ثارنا علی من ظلمنا وانصرنا علی من عادانا ولا تجعل مصیبتنا فی دیننا ولا تجعل الدنیا اکبر

همنا ولا مبلغ علمنا ولا غایة رغبتنا ولا تسلط علینا من لا یرحمنا اللهم بعلمک الغیب وقدرتک علی الخلق

احینی ما علمت الحیوة خیرا لی وتوفنی اذا علمت الوفاة خیرا لی واسألک خشیتک فی الغیب والشهادة واسألک

کلمة الحق فی الرضی والغضب واسألک القصد فی الفقر والغنی واسألک نعیما لا ینفد واسألک قرة عین

لا ینقطع واسألک لذة النظر الی وجهک والشوق الی لقائک فی غیر ضراء مضرة ولا فتنة مضلة اللهم زینا

بزینة الایمان واجعلنا هداة مهتدین اللهم اجعلنی اعظم شکرک واکثر ذکرک واتبع نصحک واحفظ وصیتک اللهم

انی اسألک الصحة والعفة والامانة وحسن الخلق والرضا بالقدر اللهم طهر قلبی من النفاق وعملی

من الریا ولسانی من الکذب وعینی من الخیانة فانک تعلم خائنة الاعین وما تخفی الصدور روا ابن عباس

رضی [illegible] خائنة الاعین بان کرده که مثلا مرد در میان جمعی نشسته است ناگاه جمیلهٔ

از پیش ایشان گذشت این مرد بجهت استحیا و شرم داشتن از آن جمع و ریای ایشان سر فرود افکند و نگاه

[illegible] نکرد چون ایشان را غافل یافت سر بر آورد و دزدیده نگاهی بجانب وی کرد این خیانت چشم

[illegible] اللهم اجعل سریرتی خیرا من علانیتی واجعل علانیتی صالحة اللهم انی اسالک صالح

ما تؤتی الناس من الاهل والمال والولد غیر الضال ولا المضل اللهم اهدنی وسددنی اللهم رب السموات

السبع ورب العرش العظیم ربنا ورب کل شیء فالق الحب والنوی ومنزل التوریة والانجیل والفرقان

اعوذ بک من شر کل شیء انت آخذ بناصیتها اللهم انت الاول فلیس قبلک شیء وانت الآخر فلیس بعدک

شیء وانت الظاهر فلیس فوقک شیء وانت الباطن فلیس دونک شیء اقض عنا الدین واغننا من الفقر
یا ارحم الراحمین اللهم رب جبرئیل ومیکائیل واسرافیل فاطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة انت تحکم
بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون اهدنی لما اختلف فیه من الحق باذنک انک تهدی من تشاء الی
صراط مستقیم و چندانکه تتبع و تدبر پیغمبر ﷺ فرمودند که هیچ عبادتی بعد از ادای فرایض
فاضلتر از صلوة بر رسول خدا ﷺ نبود و هیچ وسیله برای حصول قرب و رضای الهی تعالی و حصول سعادت
دنیا و آخرت بالاتر از وی نه و فواید و منافع آن در کتب و دفاتر نگنجد جمله از آن در خاتمهٔ کتاب جذب القلوب
الی دیار المحبوب که در بیان احوال مدینهٔ مطهره علی ساکنها السلام والتحیة نوشته شده است نقل کرده ایم
رجاء للقبول و بعد از وی رساله منفرده تالیف یافته مشتمل بر آنچه در آنجا بود با زیادات صلوة که
از بعض مشایخ عظام صادر شده والحمد لله علی ذلک و کیفیت درودی که از حضرت رسالت ﷺ مروی است
بسیار است در کتاب صلوة پیشتر یاد کرده ایم از آن جمله یکی این است اللهم صل علی محمد و علی آل محمد
کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم و بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم
انک حمید مجید والسلام علیک ورحمة الله وبرکاته دوم کیفیت اللهم صل علی محمد و علی اهل بیته کما صلیت
علی ابراهیم انک حمید مجید اللهم صل علینا معهم اللهم بارک علی محمد و علی اهل بیته کما بارکت علی آل
ابراهیم انک حمید مجید اللهم بارک علینا معهم صلوات الله وصلوات المؤمنین علی محمد النبی الامی السلام
علیکم ورحمة الله وبرکاته و مجموع کیفیاتی که بما رسیده چهل و هشت است سی و شش از آن جمله از حضرت
رسالت ﷺ مرویست و باقی از صحابه و تابعین رضوان الله علیهم اجمعین و در افضل کیفیات علما را اختلاف است
بعضی بر آنند که افضل صیغ صلوات همان است که خوانند آن در تشهد صلوة مروی و معمول است چه
صلوة افضل حالات بنده است و لابد آنچه در وی آمده افضل و اکمل بود و بعضی گفته اند
که هرچه مشتمل بود بر مبالغه و تاکید کما و کیفا ابلغ و اکمل بود از غیر خود و شیخ محی الدین
نووی رحمة الله علیه در اذکار بر این اقتصار کرده که افضل آنست که بگوید اللهم صل علی محمد عبدک
و رسولک النبی الامی و علی آل محمد و ازواجه و ذریته کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم و بارک علی محمد النبی الامی
و علی آل محمد و ازواجه و ذریته کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم فی العالمین انک حمید مجید و این
کیفیت جامع مجموع عباراتی است که در احادیث صحیح وارد شده و بعضی گفته اند که اولی و افضل آنست
که هر کدام از صیغ که مروی و ماثور است جدا جدا در وقتی بخواند تا بهمهٔ آنها عامل شده باشد و دیگر
است که مروی نیست و ماثور نه و امام ابراهیم مروزی رحمه الله گفته که افضل آنست که بگوید اللهم صل علی محمد
و علی آل محمد کلما ذکره الذاکرون وکلما سها عنه الغافلون ❊ فصل ❊ در بیان جامه پوشیدن حضرت نبوی
ﷺ بیشتر جامه پوشیدنی در اکثر روایات چون جامه نو پوشیدی چنانچه مصنف ذکر در باب پوشش آنحضرت

ﷺ بگوید این دعا میخواند اللهم لك الحمد انت کسوتنیه اسألك خیره وخیر ما صنع له واعوذ بك من
شره وشر ما صنع له ومیفرمود هرکه جامه بپوشد وبگوید الحمد لله الذي کساني هذا ورزقنیه من غیر
حول مني ولا قوة غفر له ما تقدم من ذنبه یعني آمرزیده شود هرگناهي که پیش از این کرده باشد ودر
بعض روایات وما تأخر نیز آمده یعني هرگناهیکه بعد از این خواهد کرد وامیر المؤمنین عمر رض روایت
میکند از حضرت رسالت ﷺ که گفت هرکه جامهٔ نو بپوشد وبگوید الحمد لله الذي کساني ما اواري
به عورتي واتجمل به في حیوتي وبعد از ان جامهٔ کهنه را بدرویشی دهد همیشه در حفظ وپناه وملوك
راه حق باشد وعادت حضرت نبوي ﷺ آن بود که چون جامه یا عمامهٔ نو پیدا آمدی آن را
نامی تعیین کردی از ظاهر این عبارت چنان مفهوم شود که آن جامه را نامی از پیش خود نهادی چنانچه
اسلحه راو دواب را نزد آنحضرت ﷺ نامها بود وانچه در احادیث آمده است اینست که چون جامه
پوشیدی او را بنام وی خواندی عمامه یا قمیص یا رداء پستر گفتی اللهم لك الحمد انت کسوتنیه الی آخره
نعم در روایات آمده است که آنحضرت ﷺ را عمامهٔ بود نام او سحابه آن دیگر است اما مضمون
این حدیث همین است که او را بنام او خواندی وپوشیدی فقد بر ویکبار امیر المؤمنین عمر رض جامهٔ دید
گفت این جامه شسته است یا نو گفت شسته گفت البس جدیدا وعش حمیدا ومت شهیدا یعني نو بپوش و
پسندیده بزي وشهید بمیر ونیز آمده است که چون جامه نو یکي را پوشیده دیدي گفتی تبلي ویخلف الله یعني کهنه
کني این را وجامه دیگر دهد خدای تعالی بجای آن * فصل * در بیان ادعیهٔ در آمدن خانه * حضرت نبوي ﷺ
چون در خانه در آمدي بگفتی الحمد لله الذي کفاني واواني والحمد لله الذي اطعمني وسقاني والحمد لله الذي
من علی اسألك ان تجیرني من النار وفرمود چون بندهٔ مسلم در خانه خویش پای نهد باید که بگوید
اللهم اني اسألك خیر المولج وخیر المخرج بسم الله ولجنا وعلی الله ربنا توکلنا پس بگوید وبعد از ان بر
اهل بیت خود سلام کند وانس بن مالك را گفت چون در خانه در آئی بر اهل بیت خود سلام کن تا برکت
باشد بر تو وبر اهل بیت تو وآمده است که اگر در خانه کسی نبود وخالی بود نیز سلام گوید باین لفظ السلام علی عباد
الله الصالحین بنیت ملائکه که در انجا باشند وفرمود سه کس در امان وضمان ورحمت دنیا وآخرت حق تعالی اند
یکي آنکه به نیت جهاد وغزا از خانه بیرون آید در ضمان حق است یا او را وفات کند ودر بهشت برد یا بسلامت
با اجر وغنیمت باز گردد ودوم کسی که برای نماز متوجه مسجد شود در ضمان حق است یا وفات یابد وبه
بهشت رود یا بسلامت با اجر وغنیمت باز گردد وسیوم کسی که در خانه در آید وسلام بر اهل خویش کند
او نیز در ضمان حق تعالی بود ومیفرمود چون شخصی در خانه در آید ودر وقت دخول ودر وقت طعام
حق تعالی را یاد کند شیطان گوید بالشکر خود در ینخانه ما را نه جای خفتن است ونه جای طعام خوردن
واگر در آید در وقت در آمدن یاد حق نکند شیطان گوید جای خفتن یافتیم وچون در وقت طعام یاد

حق آنکه شیطان گوید جای خفتن و طعام شب هرد و یافتیم * **فصل** * در بیان ادعیه در آمدن بیت الخلاء * حضرت
نبوی ﷺ چون در آبخانه در خواستی آمد گفتی اللهم انی اعوذ بک من الخبث والخبائث و [illegible] خبث
خبث بضمتین جمع خبیث بمعنی ذکور جن وبضم خا و سکون با نیز جواز اللہ [illegible] بالف یافتی مگر وجه
اول اقوی است از روی روایت والسب است بعطف والخبائث بروی که جمع خبیثه است بمعنی اناث ایشان و
بالچه در حدیثی دیگر آمده که باید عاجز نشود یکی از شما چون در آبخانه خواهد شد که بگوید اللهم انی
اعوذ بک من الرجس النجس الخبیث المخبث الشیطان الرجیم مگر آنکه خبث بسکون با را تخفیف
خبث مضموم الباء دارند چنانکه در امثال آن آمده (مثل کتب و کتب و حلق و [illegible] بیشتر ملی آمده
که فرمود آنحضرت ﷺ که پرده ما بین اعین جن و عورات مرد می آدم آنست که چون خواهد که
در آید در آبخانه بگوید بسم الله و در حالت بول یکی بر آنحضرت ﷺ سلام کرد جواب نداد فرمود که
خدای تعالی بنده را اندرین دشمن میگیرد یعنی سخن گفتن در بول و میفرمود باید که کسی در حالت بول
و غایط استقبال و استدبار قبله نکند و این حرام است نزد امام ابوحنیفه مطلقا خواه در عمارات و خواه در
صحرا و نزد احمد و ابی ثور صاحب شافعی و راجح نزد ابن العربی از مالکیه و ابن حزم از ظاهریه نیز همین
است و نزد امام شافعی و مالک در صحرا نه در عمارات و از امام ابوحنیفه و احمد نیز این فرق روایت کرده اند
و وجه وی آنست که در عمارات دیوار پرده است میان وی و کعبه زیرا که در صحرا نیز جبال [illegible] کوه
و بیابان حائل است بلکه آنست که استقبال و استدبار در بنیان مرد را مضاف بیوت است و نیز امکنه که مهیا
است برای آن ما وای شیاطین است و صالح نیست برای قبله بودن بخلاف صحرا و شاید که این وجه
تفصیل آنست که طیبی گفته که صحرا خالی نیست از مصلی از انس یا جن پس اگر [illegible] قبله را استدبار
کند آن را شاید که نظر یکی از مصلیان بر عورت او افتد و این معنی مامون است در بنیان و از بعض احادیث
نیز جواز آن در بنیان معلوم میگردد چنانچه در صحیحین از ابن عمر آمده که گفت [illegible]
حفصه را پس دیدم آنحضرت ﷺ را که قضای حاجت میکرد پشت بجانب قبله و نیز ابوداود از ابن عمر
آورده که وی بنشاند راحله خود را مستقبل قبله پس ترپا نشست و بول کرد بجانب آن گفتند یا ابا عبد الرحمن
آیا نیست که نهی کرده شده است ازین فرمود که نهی از فعل آن در فضا است و چون [illegible]
میان تو و قبله که ستر کند ترا لا باس از اینجا معلوم شد که ستر و راحله و مانند آن [illegible]
اول از وجوهی که [illegible] فرق میان بنیان و صحرا گفته شد در روی جار است و [illegible] آنانکه
مطلقا حرام کویند [illegible] که در لفظ حدیث حرمت مطلق است و حدیث اباحت [illegible]
بر سد چون صحیح [illegible] آید ترجیح مر محرم راست و قومی جائز داشته اند استقبال و استدبار و
تمسک کنند بحدیث ابن عمر و بعض مطلقا مباح گویند و این قول را بعاید [illegible]

داود ظاهری نسبت کنند و گویند چون احادیث تعارض کرده رجوع باصل کنیم که اباحت است و شك نیست که قول امام ابوحنیفه وتابعان وی به تنزه و احتیاط نزدیکتر است و مصنف نیز ترجیح آن کرده بقول خود که گفت و این حدیث را جماعتی از صحابه مثل عمر بن الخطاب و ابی ایوب انصاری و سلمان فارسی و سراقه بن مالك و سهل بن حنیف و اسامة بن زید و ابی هریرة و معقل اسدی و عبد الله بن الحارث الزبیدی رضی بطرق متعدده روایت کرده و در اکثر احادیث نهی از استقبال و استدبار هردو واقع شده و در بعض ذکر استقبال فقط و حدیث رخصت که از عایشه رض در مسند احمد روایت کرده که نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم ذکر کردند که جمعی استقبال قبله در حالت بول کراهت میدارند فرمود بر سبیل انکار که چنین کردند پس از فرمودن بر سبیل انکار اباحت استقبال مفهوم شد و فرمود پس مقعد را روی بقبله کنید یعنی اگر استقبال را مکروه میدارید نکنید و استدبار کنید و ازینجا جواز استدبار نیز معلوم شد مصنف میگوید این حدیث هرچند در مسند احمد است اما امام اهل حدیث بخاری رحمة الله علیه در ان طعن کرده و کسی از ائمهٔ کبار آن را اثبات نکرده و کلام امام احمد مقتضی اثبات و تحسین آن نیست و دیگر آنکه منقطع است و مرسل است پوشیده نماند که چون راوی حدیث عایشه رض باشد ارسال چه معنی دارد یا رب مگر مرسل اینجا بمعنی منقطع است و عطف وی بر منقطع بطریق تفسیر است و این نیز اصطلاحی است غیر مشهور و بعضی از رواة این حدیث ضعیف اند در ضبط و اتقان و عدالت و نیز شاذ است و مخالف روایت ثقات و اینچنین حدیث حجت را نشاید و با احادیث دیگر که نص اند در نهی استقبال و استدبار معارض نباید و چون از آبخانه بیرون آمدی گفتی الحمد لله الذی اذهب عنی الاذی وعافانی ظاهر آنست که این گفتن بزبان بود و ازینجا معلوم شود که ذکر الله بعد از استنجا پیش از آبدست و وضو حرام نیست و خود ثابت شده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم را هیچ حالت مانع از ذکر الهی نیامدی و اما آنکه در حدیث آمده است که بعد از بول تیمم کرد پس از ان رد سلام کرد غایت احتیاط و اهتمام بتعظیم ذکر الهی بود که سلام از اسماء الله است یا آنکه اینجا در رد سلام همچنین اتباع باید نمود و این دعا بعد از بیرون آمدن از آبخانه چون مرویست باید خواند و اگر این را حمل بر تصور این مضمون بدل کنند چنانچه بعض گفته اند نیز صورتی دارد و در بعض روایات نیز آمده که بعد از بیرون آمدن از آبخانه غفرانك میگفت اشارت بعذر تقصیری که در ترك ذکر الهی عز اسمه در ینحالت رفت و بعضی از مشایخ گفته اند که وظیفهٔ ذکر در وقت قضای حاجت آنست که در احتیاج و لدانس خود و تقدس و تنزه جناب الهی تعالی بیندیشد ذکر درینمقام همین است والله اعلم و اذکار وضو در اول کتاب یاد کرده شد و گفته شد که جز از ان بصحت رسیده و چه نرسیده * فصل * در اذکار اذان صحیح آنست که مشروعیت اذان در مدینه است در سنهٔ اول یا ثانیه و آنکه گویند در شب اسری بود هیچ حدیثی درین باب بثبوت نرسیده و بر تقدیر ثبوت یا اول شود

بعد از اسری چنانچه بعض گفته اند که اسری دوم در مدینه بود یا در شب اسری اذان شنید بالای
آسمان ولیکن مامور نشد باقامت آن بر روی زمین و اینها تکلفات است و صحیح آنست که در مدینه بود
چنانچه در صحیحین از ابن عمر رض آمده که چون قدوم آوردند مسلمانان بمدینه جمع میشدند برای نماز
وقرار میدادند وقتی معین را بی آنکه ندا کنند برای آن و اعلام نمایند بدان پس سخن کردند روزی در این
باب که چه باید کرد بعض گفتند ناقوسی باید زد مثل ناقوس نصاری و بعض گفتند قرن مثل قرن یهود
و در روایتی آمده که بعض گفتند آتشی برافروزند مثل آتش مجوس پس گفت عمر رض چرا مردی را
نمی فرستید که ندا کند بنماز پس فرمود پیغمبر خدا ﷺ برخیز ای بلال و ندا کن بنماز و میگویند
که در آن وقت همین ندا شد بی کیفیت مخصوصه اذان وقت دیگر عبد الله بن زید انصاری که او را صاحب
الاذان گویند خواب دید مردی را که ناقوسی در دست دارد گفت آیا میفروشی ای بنده خدا این
ناقوس را بمن آن مرد گفت چکار میکنی این را گفت تا بخوانم مردم را بدان بنماز گفت من ترا بهتر ازین چیزی
بیاموزم پس بیاموخت وی اذان را چون صبح شد بملازمت حضرت ﷺ آمد و واقعه را عرض کرد
فرمودند راستی که این رویا حق است برخیز و القا کن بر بلال که آواز وی از تو بلندتر و
شیرین تر است بعد از ان عمر بن الخطاب رض نیز این واقعه دید و چون آنحضرت ﷺ شنید فرمود لله
الحمد و گویند که هفت صحابی و بروایتی چهارده موافق یکدیگر خواب دیدند و آمده که بعد از ان
وحی نیز موافق آن آمد والله اعلم در اذان پنج چیز تشریع فرمود یکی آنکه سامع آنچه از موذن بشنود
مثل آن بگوید جز لفظ حی علی الصلوة و حی علی الفلاح که آنرا بلا حول و لا قوة الا بالله بدل کند و حدیث
در جمع میان حوقله و حیعله ثابت نشده و نه در اقتصار بر حیعله در بعض احادیث صحیحه واقع شده که
بگوید آنچه بگوید موذن پس بگوید حوقله در حیعلتین و ظاهرش اقتصار بر حیعله است و در بعضی آمده
آمده که بگوید در حیعلتین لا حول و لا قوة الا بالله و جمع میان حیعله و حوقله وجهی است مر حفاظ
را کذا فی بعض شروح الحصن الحصین و آنچه بعض مردم در حی علی الفلاح گویند ما شاء الله کان و ما لم
یشأ لم یکن نیز صحیح نشده و در روایت شهادتین وانا وانا نیز آمده و گفته اند که اگر در حصول بقصد نماز
در آمده است اجابت موذن لازم نبود زیرا که چون اجابت فعلی نمود با وجود آن اجابت قولی حاجت
نبود دوم آنکه بگوید رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد رسولا و فرموده که این قول موجب مغفرت است
و در مشکوة از حدیث مسلم اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و
رسوله نیز در اول این کلمات یاد آورده سیوم آنکه صلوة بر پیغمبر ﷺ بفرستد بعد از اجابت موذن چهارم
آنکه این دعا بخواند اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلوة القائمة آت محمدا الوسیلة والفضیلة وابعثه
مقاما محمودا الذی وعدته انک لا تخلف المیعاد پنجم آنکه دعا برای آخرت و دنیای خویش بخواند و در

بعضی از روایات مسند امام احمد آمده که هر که بعد از اذان موذن بگوید اللهم رب هذه الدعوة القائمة
والصلوة النافعة صل علی محمد وارض عنه رضی لا سخط بعده باری تعالی دعای ویرا اجابت کند وام سلمه گفت
پیغامبر ﷺ مرا تعلیم کرد که وقت اذان مغرب بگویم اللهم هذا اقبال لیلك وادبار نهارك واصوات
دعاتك فاغفرلی و ابو امامه میگوید حضرت رسالت ﷺ چون آواز اذان بشنیدی این دعا بخواندی
اللهم رب هذه الدعوة المستجابة المستجاب لها دعوة الحق وكلمة التقوى توفني عليها واحيني عليها
واجعلني من صالحي اهلها عملا يوم القيمة ومیفرمود دعا میان بانك نماز و اقامت مردود نیست گفتند
چه بخواهیم فرمود عافیت بخواهید در دنیا و آخرت * تنبیه * میپرسند که آنحضرت ﷺ بنفس نفیس
خود اذان گفته یا نه جواب میگویند آری یکبار در سفر در وقتی که بالا باران بود و پایان گل و گذارد
نماز را با اصحاب خود بر رواحل کذا اعند السهیلی بروایت الترمذی و نووی نیز از روایت ترمذی بدان
جزم کرده و بعض گویند مراد امر بلال است باذان بر طریقه مجاز بقرینه روایت احمد در مسند خود
همین واقعه فامر بلالا فاذن دیگرا اختلاف است میان علما که اذان افضل است یا امامت قول مختار
آنکه هرکرا بر نفس خود با قامت حقوق امامت اعتماد بود امامت افضل بود والا اذان و نیز اختلاف است
که جمع میان اذان و امامت نزد بعض مکروه است و نزد بعض خلاف اولی و بعض گفته اند مستحب است
و این را تصحیح کرده است قول را النووی و بصحت رسیده از عمر رض که گفت که اگر اذان با خلافت جمع می شد
اذان میگفتم من کذا فی فتح الباری و از فعل امام ابوحنیفه نیز جمع میان هر دو نقل کرده اند و اگر قصه آنحضرت
ﷺ مذکور بصحت رسد ثابت شود جمع میان اذان و امامت بیکراهت * فصل * در ادعیه عشرة ذی الحجه *
در عشر ذی الحجه دعا آنحضرت ﷺ بسیار کردی و دیگران را امر کردی بتهلیل و تکبیر و تحمید و در بعض روایات
وارد گشته که پیغمبر ﷺ تکبیر گفتی از نماز بامداد روز عرفه تا عصر آخر ایام تشریق از پی هر نماز
فرض گفتی الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر ولله الحمد و در بعض نسخ این کتاب الله اکبر سه باز
واقع شده و مشهور و مذکور در کتب و سیر السنه دوبار است والله اعلم و مصنف میگوید هرچند اسناد این حدیث
بدرجه صحت نرسیده اما عمل اهل اسلام مجموع برینست بدانکه تکبیر تشریق متفق علیه است
میان ائمه اربعه ولیکن واجب است نزد امام ابوحنیفه و صاحبیه و ظاهر کلام رسالة ابن ابی زید که
مذهب امام مالك است نیز همچنین است و مستحب است نزد غیر ایشان ولیکن اختلاف است میان
ائمه در وقت ابتدا و انتهای آن نزد امام ابوحنیفه ابتدای آن بعد از فجر عرفه و انتهای آن عصر یوم
نحر که مجموع آن هشت نماز بود و نزد امام احمد وابی یوسف و محمد و شافعی در قول مختار از فجر عرفه
تا عصر آخر ایام تشریق که مجموع آن بیست و سه نماز بود و اضافت تکبیرات بایام تشریق برین مذهب
ظاهر است و محمول بر حقیقت باعتبار اکثر اما بقول اول مشکل است زیرا که بیشتر از ایام تشریق است

بتمام وبعض در توجیه آن گفته که تشریق نام روز عید است ونماز عید است چنانچه در حدیث آمده
لا جمعة ولا تشریق الا فی مصر جامع ودر حدیث دیگر آمده که لا ذبح الا بعد التشریق ای بعد صلوة العید
کذا فی شرح الهدایة وعیدالا لی از شافعیه گفته که بر یدیه عمل در امصار وقرون گفته که همین اصح است
اظهر نزد محققین بجهت ورود حدیث دروی وفتوی در مذهب حنفی نیز همین است ونزد امام مالک
وبقولی نزد شافعی از ظهر یوم النحر تا فجر آخر ایام تشریق که مجموع آن پانزده نماز است برای حجاج
وغیرهم زیرا که حجاج ذکر ایشان تلبیه است تا روز نحر وقطع میکنند تلبیه را با اول رمی که روز نحر
میکنند پس ظهر یوم نحر اول نمازی بود که منقطع میشود در وی تلبیه وابتدا میکنند به تکبیر واما
انتها بفجر آخر ایام تشریق ترجیح میکنند آن را باینکه این نماز آخر نمازی است که ادا کرده میشود
در منی وغیر حجاج تابع حجاج اند وبقولی از شافعی حجاج را از ظهر نحر تا فجر آخر ایام تشریق وغیر حجاج
را از مغرب لیلة النحر چنانکه در شب عید فطر نیز نزد ایشان تکبیر مسنون است در کوچها وبازارها واسواق
تا فجر آخر ایام تشریق که هژده نماز بود وبقولی مثل قول اول وبروایتی از احمد حجاج از ظهر یوم نحر
تا عصر آخر ایام تشریق وبروایتی تا فجر آخر ایام تشریق ودر هدایه میگوید که درین مسئله صحابه
نیز اختلاف داشتند وقول امیر المؤمنین علی رض از فجر عرفه تا عصر آخر ایام تشریق است وشك نیست که احتیاط
درینقول است وفرمود حق سبحانه واذکروا الله فی ایام معدودات وتفسیر کرده اند ایام معدودات را بایام
تشریق وتشریق در لغت بمعنی قدید کردن گوشت است در آفتاب ودرین ایام قدید کرده میشود لحوم
اضاحی در آفتاب ومؤید آنست که در صحیح مسلم وغیر آن آمده که آنحضرت ﷺ فرمود ایام تشریق
ایام اکل وشرب وذکر خدای تعالی اند ودارقطنی بطرق متعدده از جابر آورده که گذارد پیغمبر خدا ﷺ
نماز صبح را روز عرفه پس روی آورد بجانب ما وگفت الله اکبر الله اکبر وکشید تکبیر را تا عصر آخر ایام
تشریق کذا اورده الزرکشی ونیز گفته که از امام احمد پرسیدند رحمة الله علیه بکدام دلیل حکم کردید
شما که تکبیر از نماز فجر عرفه است تا عصر آخر ایام تشریق گفت باجماع عمر وعلی وابن عباس وابن مسعود
رضی الله عنهم اجمعین وقول مصنف از پی هر نماز فرض بی تقیید بجماعت اشارت است باآنکه جماعت
دروی شرط نیست چنانچه قول ابی یوسف ومحمد رحمهما الله دیگر است ونزد امام ابوحنیفه جماعت شرط است و...
واز امام احمد دو روایت است اصح آنست که شرط است زیرا که ابن مسعود فرموده است انما التکبیر علی من
صلی بجماعة واز ابن عمر نیز آورده اند که گذارد نماز را تنها ونگفت تکبیر وبعد از نماز نفل تکبیر نبود
باتفاق وبعد از نماز ... نیست وبعد از نماز جمعه هست وبر زنان ومسافران نیز نبود مگر اقتدا کنند
بمردان ومقیمان ودر ... قول است وشرط است که نماز بجماعت در مصر گذارده شود ودر قریات نبود واگر
امام فراموش کند بر مقتدی لازم بود همه این مذهب امام ابوحنیفه است رحمه الله ودر مذهب وی ...

دست‌ها دن کرفتن در طعام الحدیث یعنی هنوز ابتدا در طعام نکرده موقوف ابتدای آنحضرت ﷺ
است بدیو بسم که آمده جاریه و همچنین ظاهر میشود از حدیث که گفت ثم سمی واکل واین معنی نزد تامل
صادق ظاهر است فافهم والله اعلم و در حدیثی ضعیف وارد است که من نسی ان یسمی علی طعامه کسی که
فراموش کند تسمیه را و در بعض نسخ ان یصلی واقع شده یعنی دعا خواندن را یعنی بسم الله گفتن را بر طعام
فلیقرأ قل هو الله احد پس کو که بخواند قل هو الله احد را اذا فرغ چون فارغ شود یعنی قل هو الله احد
خواندن بعد از فراغ از طعام تلافی ترک تسمیه در ابتدای آن میکند و اصح آنست که بگوید بسم الله اوله
وآخره چنانکه گذشت و چون از طعام فارغ شدی گفتی الحمد لله حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه غیر مکفی ولا
مودع ولا مستغنی عنه ربنا وگاه گفتی الحمد لله الذی کفانا وآوانا و میگفت هر که طعام خورد و گوید
الحمد لله الذی اطعمنی هذا من غیر حول منی ولا قوة آمرزیده شود جمیع گناهان گذشته وی وگاه
بعد از طعام گفتی اللهم اطعمت وسقیت واغنیت واقنیت وهدیت واحییت فلک الحمد علی ما اعطیت وگاه
میگفتی الحمد لله الذی من علینا وهدانا والذی اشبعنا وارونا وکل الاحسان اتانا و در حدیث دیگر
ثابت شده که فرمود چون یکی از شما طعام خورد باید که بگوید اللهم بارک لنا فیه واطعمنا خیرا منه و
اگر شیر باشد باید که بگوید اللهم بارک لنا فیه وزدنا منه یعنی در شیر نگوید اطعمنا خیرا منه
گویا بهتر از شیر طعامی دیگر نیست بلکه هم از شیر زیادتی وی طلبد و از فعل آنحضرت ﷺ نیز
همچنین منقول است و چون آب آشامیدی بسه نفس آشامیدی و دهان از ظرف جدا کردی و نفس
زدی و در اول هر یک بسم الله و آخر الحمد لله گفتی و در بعض روایات آمده که بعد از خوردن آب
این دعا باید خواند الحمد لله الذی جعله عذبا فراتا برحمته ولم یجعله ملحا اجاجا بذنوبنا

* تنبیه * معلوم شد که سنت در طعام تسمیه است در اول وتحمید در آخر و بعضی از مشایخ بر هر لقمه
بسم الله گویند و ذکر [illegible] دارد خصوصا برای کسی که مولع و مشغوف است بدان اما سنت در
طعام همانست که گفته شد و نیز در سنت آمده که آنحضرت ﷺ در وقت طعام خوردن سخن میگفت و متصل
[illegible] نبودی گویند که اگر کسی تنها بود سخن با که گوید بر هر لقمه [illegible] بذکر افضل است این سخن
سالم [illegible] اما سلوک طریقهٔ اتباع واقتصار بر سنت از همه افضل

* فصل * در بیان ادعیهٔ در آمدن خانه * حضرت
نبوی ﷺ چون در خانه خود در آمدی گاه فرمودی که نزد شما طعامی هست و چون حاضر شدی اگر موافق طبیعت
یافتی تناول فرمودی والا ترک کردی و هرگز هیچ طعام را عیب نکردی وگاه طعام را مدح کردی نه مثل مدح
اهل شره و حرص بلکه خوبی او و نفع و فضیلت آن را بیان فرمودی و کلمه در آن باب فرمودی چون نعم الادام الخل
واطیب الطعام اللحم واطیبه اللحم لحم الظهر و غیر آن و اگر طعام حاضر شدی و روزه داشتی بگفتی انی روزه دارم
از برای اعتذار از عدم موافقت اصحاب در اکل و از اینجا معلوم شود که اظهار صوم در مثل این مقام

باکی ندارد همچنانکه اگر شتم و خصومت کند کسی مر او را بگوید انی صائم ولیکن در اینجا گفته اند که
در دل خود بگوید بجای منع نفس از مکافات خصم و چون علم اظهار صورت در غیر ماحفظ السلام مراحت
این معنی در ان حضرت ﷺ جاری نبود ولیکن مشایخ طریقت که در مقام تحقیق حال نفس و علاج
اویند گویند که اگر کسی اظهار نکند بلکه افطار نماید و پوشیده دارد بهتر است اخر آن را قضا خواهد کرد
و بر سر طعام سخن گفتی و بر هر لقمه تسمیه نکرد یعنی در اول و تسمیه در آخر چنانکه سابقا گفتیم و بر مهمانان
مکرر طعام عرض کردی یعنی بخوردن مهمان طعام را تاکید کردی چنانچه عادت کریمان است چنانکه
در حدیث ابی هریره در قصهٔ شرب لبن فرمود اشرب الخ یا شا مید دگر فرمود اشرب یا شامید دگر فرمود اشرب
لا یزال همچنین میگفت تا گفت بحق آنکه ترا براستی فرستاده که دگر جائی نمی یابم شیر را قصهٔ شرب لبن
آنست که ابی هریره گفت روزی از گرسنگی قریب هلاک بودم و هیچکس بفریاد من نمیرسید پس با بوبکر
گذشتم و اظهار حال خود کردم التفات نکرد و مفید نشد تا که کاسهٔ شیری حضرت ﷺ آوردند
شاد گشتم که آن کاسهٔ شیر را بمن عطا خواهد فرمود حکم کرد که اصحاب صفه را بطلب در دل خود گفتم
که جماعهٔ کثیر را این کاسه چه کفایت خواهد کرد کاشکی بمن دادی تا آسوده شدمی ولیکن از امر
خدا و رسول خدا چاره نبود بیرون رفتم و اصحاب را طلبید م همه بخدمت حاضر آمدند فرمود یا
اباهریره کاسه را بگردان و از یک سر بگیر و یاران و اشیر بنوشان کاسه را برگرفتم و از یک سر بنیاد کردم همه
نوشیدند و هنوز کاسه پر بود پس مرا گفت بخور خوردم دیگر گفت بخور خوردم دیگر گفت بخور الحدیث
و چون در منزل قومی طعام خوردی ایشان را دعا کردی و گفتی اللهم بارک لهم فیما رزقتهم واغفرلهم وارحمهم و گاه
گفتی افطر عندکم الصائمون واکل طعامکم الابرار وصلت علیکم الملائکة و ابوالهیثم بفتح ها و سکون یای تحتانیه
و تای مثلثهٔ مفتوحه مالک بن التیهان بفتح تا و کسر یای تحتانیهٔ مشدده که از انصار بود حضرت نبوی را
ﷺ با جماعتی از صحابه دعوت کرد چون از طعام فارغ شدند فرمود که جزا دهید و مکافات کنید
وی را گفتند یا رسول الله مکافات وی چیست گفت هر که در منزل کسی رود و طعام و شراب وی تناول کند
و او را دعا کند جزای وی داده باشد قصهٔ ابوالهیثم بن التیهان در صحیح مسلم آورده که آنحضرت
ﷺ با ابوبکر و عمر بمنزل او رفت و وی ضیافت کرد و در وی ذکر دعوت و دعا نیست و ترمذی
در شمایل نیز آورده این مگر در وقت دیگر باشد والله اعلم و میفرمود چون طعام خورید آن را بذکر الله
بگدازید یعنی تا آنکه طعام بخورید و غفلت نخوابید و ذکر و نماز بکنید شکرانهٔ نعمت
حق را و فرمود در عقب طعام در خواب مشغول شده دلهای شما سخت شود بجهت غلبهٔ احکام نفس
و خروج بخارات غلیظه و طریان ظلمت غفلت و بکار بست چیزی بگذارد و هر طعام خوردن زمان
رکعت ... سم الله ... وقولا ... الذي ... انت ... فی ... اللهم ... من الاسلام ...

راست بأين صيغه الله اكبر الله اكبر لا اله الا الله والله اكبر الله اكبر ولله الحمد ونزد شافعي سه بار است واز
امام شافعي منقول است كه اين مقدار اگر زياده كند مستحسن بود و زيادت اينست الله اكبر كبيرا
والحمد لله كثيرا وسبحان الله بكرة واصيلا لا اله الا الله ولا نعبد الا اياه مخلصين له الدين ولو كره الكافرون
لا اله الا الله وحده صدق وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده لا اله الا الله والله اكبر ونزد امام
مالك همين قدر است الله اكبر الله اكبر واگر تهليل وتحميد زياده كند حسن است ومذهب امام احمد موافق
مذهب امام ابوحنيفه است ويكي از اذكار عشر ذي الحجه كه در روز عرفه آمده است قول لا اله الا الله وحده
لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير با دعاهاي ديگر كه در باب حج گذشت واز اين جهت مصنف
اينجا اعاده نكرد * فصل * در ادعيه ديدن ماه نو * حضرت نبوي ﷺ چون ماه نو ديدي گفتي اللهم اهله
علينا بالامن والايمان والسلامة والاسلام ربي وربك الله وگاه گفتي الله اكبر اللهم اهله علينا بالامن والايمان و
السلامة والاسلام والتوفيق لما تحب وترضى ربنا وربك الله ودر سنن ابي داود از قتاده روايت ميكند
كه پيغمبر ﷺ چون ماه نو ديدي گفتي هلال خير ورشد هلال خير ورشد آمنت بالذي خلقك آمنت بالذي
خلقك الحمد لله الذي ذهب بشهر كذا وجاء بشهر كذا ودر اسناد اين حديث ضعفي هست از اينجا اين معلوم كرده
در جستن ديدن هلال اين ادعيه ميخواندند اما آنكه عادت شريف بران بود كه البته مقيد ميشدند
بديدن ماه نو چنانچه در مردم متعارف است معلوم نيست مگر در ماه رمضان وعيد وذي الحجه كه التماس
كردن وجستن آنها مستحب ومسنون است اما تهنيت ومصافحه بديدن ماه نو وريافتن يكديگر را
چنانچه متعارف است در مردم چيزي نيست نعم مصافحه مطلقا سنت است وليكن از جهت خصوص اين وقت
سنت نبود اگرچه تهنيت بآمدن رمضان وبعيدين ماثور است وبعضي از علماي شافعيه گفته اند كه تهنيت
بعيدين وشهور واعوام مباح است نه سنت ونه بدعت والله اعلم * فصل * در بيان ادعيه طعام خوردن *
حضرت نبوي ﷺ چون طعام خوردي ابتدا به بسم الله كردي وديگران را بگفتن آن فرمودي وگفت چون
كسي طعام خورد بايد كه بسم الله بگويد اگر فراموش كند در اول بايد كه آخر يا آنجا كه يادش آيد بگويد بسم الله
اوله وآخره ونزد محققان اهل حديث تسميه در اول طعام واجب است چه احاديث امر صريح وصحيح و
ليك اين معارض است وظاهر امر وجوب است مادام كه آن را معارضي نباشد ونزد اكثر فقها امر اينجا براي
استحباب است وتسميه در اول طعام واجب نه وهمچنين است سخن در تحميد بعد از طعام اما اگر در جمعي
باشد تسميه يكي از اين جماعه مجزي وكافي است از تسميه ديگران يا نه جمعي از علما ميگويند مجزي است
وحاجت نيست كه همه بسم الله گويند يك كس كه گفت بس است گويا مقصود ايشان اين است كه بسم الله
بايد كه بر طعام خوانده شود تا بركت ودور بودن شيطان آيد گويند كه يك كس بگويد از جماعه يا بيشتر اما
حديث حذيفه موافق اين سخن نيست چه وي روايت ميكند كه گفت اذا حضرنا مع النبي [illegible] كه

دارد و وجه تطبیق دران وتحقیق این مبحث در آخر فصل معالجات بیاید ان شاء الله تعالی وامر میکرد که
بدست راست طعام خورید وبدست چپ مخورید که شیطان بدست چپ میخورد ومی آمد
ازینجا منع از آشامیدن بدست چپ نیز معلوم شد وکسی شکایت کرد پیش آنحضرت ﷺ ازانکه چندان
میخورم سیر نمی شوم فرمود متفرق میخورید همه بایکدیگر خورید ویاد حق کنید تا برکت برشما نزول
کند * فصل * در سلام وآداب حضرت نبوی ﷺ درین باب در حدیث صحیح ثابت است که افضل
الاسلام وخیره اطعام الطعام وان تقرأ السلام علی من عرفت ومن لم تعرف یعنی فاضلترین ونیکوترین امور
مسلمانی دو چیز است یکی خورانیدن طعام دوم سلام کردن بر جمیع مسلمانان بر انکه شناسی وبر انکه
نشناسی اشارت است بسخاوت وتواضع که اصل صفات وعمدهٔ خصایل مسلمانی است وازینجا معلوم شد
که سلام حق اسلام است نه صحبت ودر عیادت ومانند آن اختلافی ظاهر میشود نزد بعض حق اسلام است
ونزد بعض حق صحبت چنانچه در ما سبق بدان اشارت کرده ایم ودر صحیحین است که چون باری تعالی
آدم را بیافرید گفت برو بر آن جماعه از ملائکه وبر ایشان سلام کن وبشنو تا ایشان ترا چه جواب میگویند
که آن جواب تحیت تو وتحیت ذریت تست پس آدم برفت وبر ایشان سلام کرد بلفظ السلام علیکم
ایشان در جواب گفتند السلام علیك ورحمة الله لفظ ورحمة الله زیاده کردند ودر رد سلام زیاده ورحمة الله
احب واحسن است وزیاده بران وبرکاته آمده ودر بعض روایات ومغفرته نیز آمده چنانکه بیاید وگفتن السلام
علیك یا عکس هردو جائز است وپیغمبر ﷺ همیشه امر میفرمود بافشای سلام وافشای سلام آنست
که آنکس که بروی سلام میکند بشنود وهمچنین در رد سلام وسلام هردو را شامل است واحتمال دارد
که مراد بافشا اکثار وتعمیم آن باشد باشنا وغیر آشنا ومیفرمود چون سلام را فاش کنید میان شما دوستی
پیدا آید وکسان به بهشت نروند تا ایمان نیارند وایمان نیارند تا یکدیگر را برای خدا دوست ندارند
ودر صحیح بخاریست قال عمار ثلث من جمعهن فقد جمع الایمان الانصاف من نفسك وبذل
السلام للعالم والانفاق من الاقتار این سخن متضمن مجموع اصول وفروع خیرات است چه انصاف
موجب ادای حقوق خالق ومخلوق است بر وجه اکمل وانصاف بحسب لغت نصفا نصف کردن است وچون
در صورت ادای حقوق هردو جانب مرعی وملحوظ است گویا نصفا نصف قسمت یافت ازینجهت ورا انصاف
گفتند وبذل سلام مر عموم خلایق را که مستلزم تواضع ومهربانی وخوش خلقی است واطعام طعام
وانفاق مال که اثر جود ورحمت وشفقت است خصوصا از مقلت ودرویشی چون بانصاف جمع گشتی
جامع فروع واصول ایمان بود وپیغمبر ﷺ برکودکان واطفال میگذشت وبرایشان سلام میکرد وبر جماعت
پیرزنان وشکستگان میگذشت وسلام میکرد واگرچه قاعده آنست که خوردان بر بزرگان سلام کنند چنانچه
گفت ومیفرمود که کوچك بر بزرك سلام کند وگذرنده بر نشسته وسوار بر پیاده وجمع قلیل بر جمع کثیر

وگفته اند که این بر تقدیریست که پیش آیند دو کس در راهی اما اگر یکی قاعد بود و دیگری وارد ابتدا
کند وارد کبیر باشد یا صغیر قلیل بود یا کثیر و چون مساوی باشند در این صفات هر که ابتدا کند بسلام
افضلیت او را بود و اگر راجح و زاید بود و ابتدا کند بطریق اولی افضلیت او را بود چنانکه آنحضرت میکرد
ﷺ و میفرمود که نزدیکتر و اولیتر بخدا بحسب ابتدای آنکس است که پیشی میگیرد در سلام کردن و عادت
حضرت نبوی ﷺ آن بود که چون در آمدی سلام کردی و چون باز گردیدی سلام کردی و میفرمود
اذا قعد احدکم فلیسلم واذا قام فلیسلم و چون بنشیند یکی از شما در مجلس باید که سلام کند
و چون برخیزد و برود نیز سلام کند فلیست الاولی باحق من الآخرة پس نیست کرت اولی که وقت در آمدنست
سزاوارتر بسلام کردن از کرت ثانیه که وقت برخاستن است و جای دیگر فرمود اذا لقی احدکم صاحبه فلیسلم
علیه چون ملاقات کند یکی از شما مصاحب خود را باید که سلام کند بروی فان حال بینهما شجرة او جدار
ثم لقیه فلیسلم علیه ایضا و اگر حایل شود میان آن دو کس درختی یا دیواری پس ملاقات کند یکی
دیگری را باید که سلام کند بروی در این ملاقات نیز یعنی با این مقدار مفارقت و مواصلت سلام مستحب
بود چه جای زیاده برین و در این کمال مبالغه است در حث و تحریص بر استحباب سلام و رعایت این ادب
و چون در مسجد در آمدی افتتاح به تحیت مسجد کردی و دو رکعت نماز بگذاردی که حکم سلام کردن
بر مسجد دارد انگاه سلام بر حاضران کردی چه حق الله در مثل این صورت که مستلزم تعظیم درگاه عزت
است جل جلاله مقدم است بر حق خلق که باعث بر ترحم و تکریم ایشان است و تقدیم حق عباد در جائی
است که ایشان محتاج اند و تاخیر حق موجب فوت مقاصد و مآرب ایشان گردد چنانچه در قصاص و مانند
آن و چون شب در خانه در آمدی سلام که سنت است نزد در آمدن بر اهل خانه بنوعی کردی که بیداران
بشنیدندی و خفتگان بیدار نشدندی و میفرمود السلام قبل الکلام ولا تدعوا احدا الی الطعام حتی یسلم
یعنی اول باید که سلام کنند بعد از آن کلام و پیش از سلام ابتدا بکلام کردن خوب نیست و مخوانید
کسی را بطعام پیش از آن که سلام کند مقصود تقدیم سلام است بر کلام و طعام و اگر یسلم بصیغه مجهول
یا بلفظ خطاب خوانند نیز راست اگر بروایت درست آید والله اعلم و مصنف میگوید هر چند در اسناد
آن ضعفی هست اما عمل اهل اسلام بر آنست که اول سلام میکنند بعد از آن کلام میکنند و بطعام میخوانند
و این دلیل است بر صحت اصل حدیث و تلافی میکند ضعف اسناد شرا و هم حدیثی دیگر وارد است
السلام قبل السؤال فمن بدأکم بالسؤال قبل السلام فلا تجیبوه یعنی باید که اول سلام کنند و بعد از آن
چیزی پرسند و طلبند هر که ابتدا کند بسؤال و طلب کند چیزی قبل سلام را جواب مدهید [illegible] بجهت زجر
و توبیخ بر ترک سلام و در بعض روایات آمده که هر که سلام نکردی ورا از حضور وی در آمدن نداد
و دیگران را نیز منع کردی از اذن و حضور وی در آمدن دادن هر کسی را که ابتدا بسلام نکردی و میفرمود

لا تأذنوا لمن لم يبدأ بالسلام اذن مدهید هر کسی را که ابتدا نکند بسلام وکلدة بن حنبل کفت مرا صفوان
بن امیه نزد پیغمبر ﷺ فرستاد با دله ای از شیر وخیار ولبا پس درآمدم پیش از انکه سلام یا استیذان کنم
فرمود باز کرد ویکو السلام علیکم ادخل این حدیث دلالت میکند بر وجوب سلام واستیذان نزد دخول
یا بجهت تعلیم وتوبیخ بر ترک اولی واحسن بود وچون نزد قومی آمدی از برابر در نیامدی بلکه از طرف
راست یا چپ نزدیک در آمدی وکفتی السلام علیکم السلام علیکم واین بجهت آن بود که خانها را دران
ایام پرده نبود کذا جاء فی الحدیث وهر کرا بدیدی بروی سلام کردی وتحمل سلام کردی از کسی که
بدست آنحضرت ﷺ بمردم فرستادی وبدیکران که آنکس بدست وی بآنها سلام فرستادی رسانیدی
چنانکه تحمل سلام حق کرد بخدیجه رض در صحیحین از ابی هریره آمده که کفت آمد جبرئیل بر پیغمبر
ﷺ وکفت یا رسول الله این خدیجه است آمده وبرای تو طعام آورده اورا از حضرت حق جلشانه
ودر روایتی واز من سلام رسان وبشارت ده ویرا در بهشت بخانه از جواهر که نه در انجا غوغا وخصومت
است ونه تعب ومشقت ودر بعض حواشی مشکوة نوشته اند که آنحضرت ﷺ بر کوه حرا بود وخدیجه رض
برای وی از مکه طعامی آورده واز اینجا ظاهر میشود که آنحضرت ﷺ بعد از ظهور نبوت نیز کاه کاه برین
جبل میرفت ومشغول میشد ومفهوم از احادیث آنست که این پیش از ورود وحی بود که آنحضرت ﷺ
درین جبل بانتظار وحی مشغول بود ومحتمل که بعد از ورود وحی نیز کاه کاهی بتذکر ایام ذوق وحضور
وآرام که در ایام کذشته داشت برین جبل میرفت ومی نشست وطعام آوردن خدیجه رض درین زمان بود
وظاهر آنست که طعام آوردن خدیجه رض بعد از ورود وحی باشد از حالتی که در وی می بود بخانه دیکر
که آنحضرت ﷺ در وی بود والله اعلم ویکبار دیکر عایشه را رض کفت اینک جبرئیل حاضر است وترا سلام
میرساند عایشه رض کفت وعلیه السلام ورحمة الله وبرکاته در حدیث خدیجه رض چون مسلّم حق سبحانه بود
رد سلام معنی ندارد چنانکه در حدیث آمده است که صحابه رضوان الله علیهم اجمعین در تشهد صلوة
میکفتند السلام علی الله وعلی فلان وفلان آنحضرت ﷺ فرمود الله هو السلام یعنی بر خدا دعا با من وسلامت
چه کوئید که همه امن وسلامت از وست ودر روایتی که سلام از جبرئیل نیز آمده چون بضمن وتبعیت
بود اعتداد ان نکردند یا آنکه رد سلام دران زمان واجب نشده بود بعد ازان شد والله اعلم وچون سلام
کردی تمام کردی تا بلفظ وبرکاته رسانیدی روزی شخصی در آمد وکفت السلام علیك پیغمبر ﷺ جواب داد
وفرمود که عشرة یعنی ده حسنه باین کفتن ثابت شد دیکری در آمد وکفت السلام علیك ورحمة الله جواب داد
وفرمود که عشرون یعنی بیست حسنه دیکر ثابت شد دیکری در آمد وکفت السلام علیك ورحمة الله
وبرکاته جواب داد وفرمود که ثلثون در روایت ترمذی وابو داود همین قدر آمده ودر روایتی
از ابی داود آمده که دیکری در آمد وکفت السلام علیك ورحمة الله وبرکاته ومغفرته فرمود که اربعون هکذا یکون

الفضائل همچنین می باشد کسب و تحصیل فضیلتها یعنی اجر بر آن رسیده است و در اسناد این حدیث
ضعفی هست ولیکن حدیث ضعیف در باب فضایل معتبر و معمول است و هر که را بدیدی ابتدا بسلام
کردی این معنی مکرر شده و متقریب گذشته است و ذکر وی در هر جا بتقریب و توطیه مدید
او است چنانکه گفت و اگر کسی بروی سلام کردی مثل آن یا افضل از آن بروی رد کردی علی
الفور بی تاخیر مگر عذری بودی مانند نماز یا قضای حاجت یعنی بول و غایط و جواب سلام را چنان گفتی
که مسلم بشنود و باشارت و ایما اکتفا نکردی مگر در نماز که در احادیث صحیحه ثابت شده که اگر
کسی در نماز بروی سلام کردی با انگشت مبارک اشارت کردی بجواب و در احادیث چنانچه
در باب نماز گذشته اشارت بید هست واقع شده نه با انگشت فقد کر والله اعلم و این احادیث را معارضی نیست
مگر حدیثی مجهول الراوی که من اشار فی صلوته اشارة یفهم عنه فلیعد صلوته کسی که اشارت کند در نماز چنود
اشارتی که فهم کرده شود از وی معنی باید که اعادت کند نماز را که باین اشارت فاسد شده و این حدیث معارضه
آن حدیث را نمی شاید و قابل تمسک نه و در ابتدای سلام السلام علیک و رحمة الله گفتی و کراهت داشتی که
در ابتدا بگوید علیک السلام ابو جری تمیمی گفت نزد نبی ﷺ آمدم و گفتم علیک السلام یا رسول الله
فرمود لا تقل علیک السلام فان علیک السلام تحیة الموتی یعنی عادت اینست شعرا را و غیر ایشان را که مردگان
را باین صیغه تحیت کنند پس از آن در حق احیا احتراز کن نه آنکه البته تحیت موتی بعلیک السلام بود
ولیکن چون در موتی احتمال رد و توقع آن نیست تحیت ایشان ابتدا بعلیک السلام مدور نها شد و نیز تقدیم
لفظ سلام بر علیک برای احیا بجهت مبادرت بامن و سلامت و علامت مخالفت است که وضع و شرعیت سلام
برای آنست و تقدیم علیک ابتداء موهم خلاف آن است و در موتی این ملاحظه مفقود و عادت بعض مردم
چنانکه مصنف گفت نیز بر آن افتاده پس تحیت احیا بآن مناسب نباشد کما قالوا و در جواب سلام و علیک
السلام برا و گفتی که قول سلام مسلم و جواب بروی معا افاده میکنند بخلاف ترک واو که موهم بعدم
قبول است کالا یخفی و بعضی از فقها میگویند اگر بی واو جواب دهند جواب نشود و فرض ساقط نگردد و چه
مخالف سنت است و بیشتر علما میگویند ساقط شود و استدلال بنص تنزیل می کنند قالوا سلاما قال سلام ۝
ضمیر قالوا راجع بملائکه است که برای هلاک قوم لوط آمده بودند و بر ابراهیم علیه السلام سلام کردند
و ضمیر قال عاید بابراهیم که جواب سلام ایشان گفت بی واو و نیز ترک سنت بطلان اصل عمل لازم نیاید
الا اساءت و نقصان ثواب اگر گویند پس ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام چون راضی شد بنقصان در
جواب سلام ملائکه علیهم السلام جوابش میتوان داد بآنکه گفته اند که تحیت ابراهیم بطریق احسن
و افضل است از تحیت ملائکه زیرا که بجملۀ اسمیه است که مفید دوام و ثبات بود و تحیت ملائکه بجملۀ
پس این وجه جز آن لفظ آن که دلالت ... و نهی فرمود از ابتدای سلام با اهل کتاب و در باره ایشان روایت میکنند

لا تبدؤا الیهود والنصاری بالسلام ابتدا نکنید یهود و نصاری را بسلام واذا لقیتموهم فی طریق فاضطروهم
الی اضیقه و چون ملاقات کنید یهود و نصاری را در راهی مضطر و درمانده سازید ایشان را براه تنک تر
یعنی غلبه آرید برایشان تا از میانه راه بکرانه شوند و بعضی حواشی مشکوة نوشته اند یعنی امر کنید
ایشان را که از وسط طریق عدول کنند و بکنار شوند و علما را دو قولست در ابتداء سلام ایشان بمنع ابتدای
سلام قایل اند و بعضی بجواز رفته اند و در وجوب جواب ایشان هم دو قول است جمهور برآنند که جواب سلام ایشان
واجب است و بعضی میگویند واجب نیست چنانکه سلام بر اهل بدع عند العلما مکروه است و مراد باهل بدع اهل عقاید
مراد اهل چنانکه مذاهب باطله اهل زیغ از فرق اسلامیه و اما ارتکاب بدعت در فعل اگر بطریق تعصب
و اصرار بود نیز همین حکم دارد و در صحیحین از ابن عمر رض آمده که آنحضرت ﷺ فرمود که چون
سلام کنند یکی از یهود بر شما و بگوید السام علیک در جواب وی بگوئید و علیک یعنی بر شما باد آنچه گفتید
و مستحق آنید و سام بمعنی موت و هلاک بود و از عایشه رض آمده که در آمدند قومی از یهود بر آنحضرت
ﷺ و گفتند السام علیکم و گفتم من بل علیکم السام واللعنة آنحضرت ﷺ فرمود یا عایشه خدا رفیق
و نرمی را دوست میدارد در همه چیزها یعنی بی فحش و درشتی چیست گفتم آیا نشنیدی که ایشان چه گفتند
فرمود من خود گفتم و علیکم یعنی این دعای بد که کردند راجع با ایشان ساختم اینقدر بس است و در
روایتی از بخاری علیکم آمده بی واو عطف و این بظاهر اولی و انسب نماید فاما اثبات واو از وی ﷺ درین دعا
لازم نیاید و بعض شراح گفته که معنی عطف اینست که موت مشترک است میان ما و شما و بعضی گفته اند
که واو درینجا بمعنی استیناف است نه عطف و این منع ابتدای سلام بر اهل کتاب بر تقدیریست که
با استقلال بود و بر خصوص ایشان باشد اما اگر مجموع و مخلوط باشند با مسلمانان ممنوع نیست و در
حدیث صحیح ثابت است که بر جماعتی از اخلاط مسلمانان و مشرکان و عبدة اوثان میگذشت بر ایشان
سلام کرد و در حدیثی از سنن ابی داود وارد است که یجزی عن الجماعة اذا مروا ان یسلم احدهم و
یجزی عن الجلوس و در بعض نسخ عن الجلاس نون جلوس جمع جالس است چنانچه قعود جمع قاعد ان
یرد احدهم یعنی کفایت میکند از جماعت چون بگذرند بر کسی سلام کردن یکی از ایشان بر آنکس و در کار
نیست که هر یکی سلام کنند و کفایت میکند از نشینندگان که بر ایشان سلام کرده است کسی که یکی از
ایشان رد سلام کند و جواب گوید و واجب نیست که هر یکی جواب گوید پس معلوم شد که سنت سلام و وجوب
جواب سلام بر سبیل کفایت است اگر یکی بگوید از دیگران ساقط گردد اما یکی از رواة آن سعید خزاعی
است و جمعی او را تضعیف کرده اند ولیکن عمل اهل اسلام برینست و عادت حضرت نبوی ﷺ آن بود
که چون کسی سلام کسی بوی عرض کردی جواب بر مبلغ که سلام کسی میرسانید و بر غایب آنکسی که از وی
سلام میرسانید رد کردی چنانکه در سنن ثابت است که شخصی گفت ان ابی یقرئک السلام پدرم سلام میرساند که پدر

من یرحمه الله ترا سلام فرموده فقلت وعلیک السلام بر تو و بر پدر تو سلام و از عادات حضرت نبوی ﷺ
بود که کسی که از وی منکری عظیم یعنی کاری زشت که انکار آن در شرع واجب بود در غایت
زشتی ظاهر شود از وی اعراض کند و از سلام و جواب سلام وی را محروم گرداند و گاهی دیگران را نیز
میفرمود که بر آن کس سلام نکنید و جواب سلام وی نگوئید چنانکه در آن سه کس که تخلف کرده
بودند از غزوهٔ تبوک آمده است که بجهت زجر و توبیخ و تادیب ایشان و چون سلام که از اعظم
شعار اهل اسلام است چنانکه از عادت شریف آنحضرت ﷺ و صحابه و جموع مسلمانان ثابت است
و از فحوای کریمهٔ ❊ ولا تقولوا لمن ألقى إليكم السلام لست مؤمنا ❊ لایح میگردد و در بعضی بلاد هند و هندستان
بغایت مهجور افتاده و انحنا و انثنا یعنی پشت خم کردن و دو تا شدن که شعار اهل بدعت است قایم مقام
آن شده و در بعضی بلاد آن دست بر سر نهادن و انگشت بر زمین نهادن شایع گشته و تکلم بلفظ سلام نزد
بیشتر خلایق از سوء ادب و عدم تمیز معدود گردیده ارباب ولایت و حکام منصب را است لازم و متحتم
که در افشای آن سعی بمنتهی رسانند و بذل مجهود باقصی الغایت کنند و در احیای این شعار عظیم از شعایر
دین تلطف نمایند و آن را از اعظم قرب و اشرف وسائل نجات و اکبر اسباب قربت رب الارباب شمرند و از اینجا
معلوم میشود که شیخ ببلاد هند و هندستان رسیده و رسوم و عادات ایشان دیده است چنانچه ظاهر است
و در احوال وی نیز نوشته اند ❊ فصل ❊ در استیذان در صحیح ثابت شده که سلام پیش از استیذان بودی
فعلا و تعلیما یعنی فعل آنحضرت ﷺ همچنین بود و صحابه را نیز همچنین تعلیم فرمود و امر کرده که
نخست سلام کنند و در قرآن مجید آمده ❊ حتى تستأنسوا وتسلموا على أهلها ❊ و چون واو نه برای ترتیب است
این آیت مجمل بود در تقدیم و تاخیر یکی از این دو بر دیگری و سنت بیان آن کرد و روزی شخصی بر در آمد
و گفت أألج آیا در آیم آنحضرت ﷺ کسی را فرمود بیرون رو و این شخص را تعلیم استیذان کن و بگو تا
بگوید السلام علیکم أأدخل آن شخص بشنید و گفت السلام علیکم أأدخل پس دستوری داد تا در آمد
و نیز فرمود استیذان سه بار است اگر اذن یابی در رو والا باز گرد چنانچه در حدیث ابی سعید خدری
آمده که امیر المؤمنین عمر رضی کسی را بر ابو موسی اشعری بفرستاد تا بیاید ابو موسی بر در عمر آمد و سه بار
سلام داد جواب نداد پس ابو موسی برگشت و برفت وقت دیگر عمر با ابو موسی [illegible] که نمی
آئی نزد ما گفت بر در تو آمدم و سه بار سلام دادم جواب ندادند برگشتم و به تحقیق [illegible]
ﷺ چون استیذان کرد یکی از شما سه بار و اذن نداده نشد باید که برگردد [illegible]
این را آنحضرت ﷺ فرمود پس ابو سعید خدری را آورد تا [illegible]
طلبیدن عمر از ابو موسی نه از آنجهت بود که عمر واحد معتبر نیست [illegible]
از کبار صحابه است بلکه احتیاطی بود از عمر تا مردم بران جرأت نکنند [illegible]

وامرا ومیفرمود اگر کسی بیند ستوری در خانه قومی نگاه کند حلال است ایشان را که چشم او را برکنند ولا دیة ولا قصاص و فرمود مستاذن را که اگر وی را بگویند کیست در جواب نگوید منم بلکه نام یا کنیت یا لقب خویش که بدان بی اشتباه تشخیص ذات وی حاصل گردد ذکر کند چنانچه جابر رض گفت آمدم بر در آنحضرت و بکوفتم در را فرمود کیست گفتم انا فرمود انا انا گویا مکروه آمد او را این لفظ از من اگرچه این لفظ در بعض اوقات بحسب شناخت آواز افادهٔ تشخیص و تعیین کند اما چون نزد آنحضرت ﷺ مکروه بود نگویند بهتر و نیز تواند که کراهت وانکار بجهت عدم استیذان بسلام باشد و بعضی از متصوفه گویند که مکروه است که آدمی انا گوید که منی از هستی و انانیت است اما این سخن علی عمومه درست نیست بلکه مخصوص است بآنکه بروجه تکبر و نفسانیت و انانیت بود والا چندان در احادیث وقوع یافته که حصر آن نتوان کرد چنانچه گذشت که حضرت رسول ﷺ فرمود کیست که امروز عیادت مریض کرده باشد ابوبکر گفت رض انا الحدیث بلکه از صحابه در مقام تفاخر و اظهار فضل نیز واقع شده بجهت غرض صحیح چنانکه معلوم است و کراهیت اینجا بجهت آن بود که مطابق سوال و مفید مقصود نیامد و اگر کسی را بطلب یکی فرستاده باشند وی را بروی بیاید احتیاج استیذان نیست همان کس بجای اذن است چنانکه گفت و در حدیثی که ابوهریره رض در سنن ابوداؤد روایت کرده آمده است که رسول الرجل الی الرجل اذنه و فی لفظ اذا دعی احدکم الی طعام چون خوانده شود یکی از شما بسوی طعام ثم جاء مع الرسول پس در آمد با رسول فان ذلک اذن له یعنی آمدن او همراه رسول اذن است مر او را و او را احتیاج باستیذان نیست و هرگاه در محلی اعتزال خواستی و خلوت داشتی شخصی را تعیین فرمودی که بردر باشد و کسی را بی اذن درون نگذارد چنانکه روزی در بستانی که بر بیراریس بود درآمد و ابوموسی اشعری را رض دربانی فرمود تا هیچ کس را بی اذن نگذارد پس ابوبکر رض بیامد و در بزد ابوموسی گفت باش تا خبر کنم خبر کرد حکم شد بطلب و بشارت ده او را بجنت بعد از آن عمر فاروق آمد چون خبر وی رسید فرمود بطلب او را و بشارت ده بجنت پس از آن عثمان بن عفان آمد فرمود بطلب او را و بشارت ده بجنت و به بلائی که بر سر وی بیاید و با بعضی از اصحاب فرموده بود که اذن آنست که دو سه کس نزد من اند درآ که ترا اذن است و با ابن مسعود رض فرمود که اذن تو اینست که حجاب از خانه برداری و بدانی که من در خانه ام اگرچه با کسی آهسته در سخن باشم درآ مگر آنکه نهی کنم از درآمدن و آورده اند که مردی بحضرت رسالت آمد ﷺ و گفت یا رسول الله استیذان بر مادر خویش هم بکنم فرمود نعم گفت من با او در یک خانه ام فرمود استیذان کن گفت من خادم او ام فرمود استیذان کن آیا میخواهی که او را برهنه بینی * فصل * در بیان عطسه * چون حضرت نبوی را ﷺ عطسه آمدی دست مبارک یا جامه را بر دهن نهادی و آواز عطسه را پست کردی و در روایت ترمذی و ابوداؤد آمده است روی خود را بدست یا بجامه پوشیدی و آواز عطسه را پست کردی

و میفرمود که تثاوب یعنی فازه با فراط و عطسه سخت از شیطان است زیرا که خدای تعالی عطسه را دوست میدارد و
تثاوب را کراهت میدارد زیرا که عطسه سبب خفت دماغ و صفای قوای ادراکیه است پس باعث میشود
جانب هشیاری و حضور و طاعت و گفته اند که عطسه علامت صحت و قوت مزاج است زیرا که موذی از جانب
میل بجانب دماغ میدارد اگر دماغ صحت و قوت دارد آن را منع میکند بعطسه و قبول نمیکند و چون
ضعیف بود قدرت بر منع آن ندارد و عطسه نمی آید که منع آن کند و تثاوب ناشی میگردد از امتلا و ثقل
نفس و کدورت حواس و موجب غفلت و کسالت و سوء فهم است و لهذا مستعد آدمی از نشاط در طاعت پس
شیطان بآن خوش کرده و میفرمود چون یکی از شما عطسه کند و حمد خدای تعالی بگوید لازم و حق است بر هر
مسلمانی که حمد وی شنود که بگوید یرحمک الله و اما تثاوب از شیطان است چون کسی را تثاوب آید باید که آن را
دفع کند چندانکه تواند زیرا که یکی از شما چون تثاوب کند یعنی مبالغه در آن کند و دهان را با فراط کشاید خندد
شیطان رواه البخاری و در روایت مسلم آمده که چون بگوید ها یکی از شما ها خندد شیطان از وی و در صحیح
مسلم است که چون تثاوب کند یکی از شما باید که نهد دست خود را بر دهن خود زیرا که میدر آید در وی شیطان
و در صحیح بخاری است که چون یکی از شما عطسه کند باید که بگوید الحمد لله و برادر مسلمان که حاضر
باشد و بشنود باید که بگوید او را یرحمک الله و عاطس در جواب وی بگوید یهدیکم الله و یصلح بالکم و شخصی را
در حضرت رسالت ﷺ عطسه آمد او را یرحمک الله گفت و دیگری را عطسه آمد یرحمک الله نگفت آن
شخص گفت یا رسول الله فلان را تشمیت کردی و یرحمک الله گفتی و مرا نگفتی فرمود او حمد خدا گفت و تو
نگفتی رواه البخاری و مسلم و شماتت خوش شدن دشمنان و حاسدان است بدیدن آفت بر کسی و تشمیت
عاطس جواب گفتن او به یرحمک الله گویا که عطسه زد و صحت یافت پس از شماتت اعدا خلاص شد بنا بر
آنکه صیغه تفعیل برای ازاله است کذا قیل و در صحیح مسلم ثابت است که چون عاطس حمد خدا بگوید
او را یرحمک الله گویند و اگر حمد خدا نگوید او را یرحمک الله نگویند و فرمود حق مسلمانان بر مسلمانان
شش است چون بیمار شود عیادت کند و چون ملاقات کند سلام کند و چون دعوت کند اجابت کند و چون
طلب نصیحت نماید دریغ ندارد و آنچه شرط نصیحت و خیرخواهی و ادای حق اوست بجای آرد و در ان
خیانت نورزد و چون عطسه کند یرحمک الله گوید و چون بمیرد جنازه او را ورد و این حدیث در باب
عیادت مریض گذشته است و دلالت دارد بر آنکه عیادت از حقوق اسلام است نه از حقوق صحبت و در سنن
ابی داود است بسند صحیح اذا عطس احدکم فلیقل چون عطسه زند یکی از شما باید که بگوید این کلمه
را الحمد لله علی کل حال و بعضی از محققین گفته اند که تحمید بدین صیغه خوب نیست چه از وی بوی
شکایت می آید اما با ابتدا این معنی تمام است و گفتند خود او صاحبه و باید که بگوید همنشین وی که
شنود تحمید را از وی این را که یرحمک الله و یقول هو و بگوید او یعنی عاطس یهدیکم الله و یصلح

بالکم وظاهر احادیث صحیح آنست که تشمیت فرض است بر هر کسی که تحمید عاطس بشنود و تشمیت یکی
مجزی نیست از دیگران و اینقول جماعتی از اکابر علماست و این ظاهر است و نزد بعض سنت است علی
الکفایة وگفتن یکی از حاضران کافی است کما قال الطیبی و این شعار در بلاد هندوستان بلکه بعض بلاد
دیگر هم بغایت مهجور است و اتیان بآن نکنند مگر خواص صلحا و متبعان سنت نبوی صلی الله علیه وسلم واما عموم خلایق
این معروف را ندانند و نشناسند و نسأل الله تعالی السلامة و در سنن ابی داؤد است و در جامع ترمذی
نیز آمده است که شخصی نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم عطسه زد و گفت السلام علیکم پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود علیک وعلی امک
سلام بر تو باد و بر مادر تو و فرمود اذا عطس احدکم فلیحمد الله چون عطسه کند یکی از شما باید که حمد گوید
خدای را ولیقل من عنده و باید که بگوید کسی که نزدیک اوست یرحمک الله ولیرد یعنی علیهم و باید که باز بگوید
عاطس در جواب آنکس که گفت یرحمک الله یغفر الله لنا ولکم و اینکه فرمود در جواب وی علیک وعلی امک دو
اشارت است یکی آنکه سلام درین محل بیموقع است چنانکه کسی در وقت ارادهٔ سلام بر تو سلام بر مادر تو کند دوم
آنکه تذکیر وی است بآنکه ادب امیان است و کسانیکه تربیت مردان نیافته باشند در رکنا رمادر آداب زنانه
کسب کرده و تنبیه است بر حماقت او بجهت سرایت صفات او در وی پس مفتقر شد بدعا بر مادر او را بسلامت
از آفات و در بعض شروح تقدیر علیک وعلی امک اینچنین کرده که علیک الویل وعلی امک یعنی وای بر تو
که ادب نیاموختی و وای بر مادر تو که ترا آداب نیاموخت و تربیت خوب نکرد و تشریع حمد در وقت
عطاس ازان روست که عطسه نعمتی است و سبب حصول منفعتی بخروج بخارات محتقنه از دماغ و بقای
آن مورث امراض و اوجاع چنانکه در اول فصل بتفصیل تر ازین معلوم شد و در صحیح مسلم است که
شخصی را عطسه آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم او را تشمیت کرد آن شخص دیگر بار عطسه زد تشمیت نکرد و فرمود که
این مرد را زکام است ازینجا معلوم شود که تشمیت در عطسهٔ اول است و پس و در دوم نیست و در روایتی
از ترمذی آمده که این را در کرت سیوم فرمود یعنی عطسهٔ دوم را تشمیت کرد و در سیوم فرمود این مرد را
زکام است و در حدیثی دیگر آمده شمت اخاک ثلاثا تشمیت کن برادر خود را سه بار فما زاد فهو زکام و آنچه
برسه زیاده شود پس آن بعلت زکام است و در لفظی دیگر فرمود اذا عطس احدکم فلیشمته جلیسه وان زاد
علی الثلاث فهو مزکوم ولا تشمته بعد الثلاث و ازینجا معلوم شد که تا سه کرت تشمیت آمده است و اگر
عاطس حمد نگوید حاضران بجمع حمد بگویند تذکیر او یعنی برای تنبیه و یاد دادن او را تا حمد بگوید
و بعضی از علما میگویند حاضران حمد نگویند برای تعزیر و توبیخ کردن مر او را و اینقول صحیح تر و قویتر
است چه اگر تذکیر سنت بودی پیغمبر صلی الله علیه وسلم اولی بودی بفعل آن * فصل * در اذکار سفر اول ذکری و دعائی که در
مبادی سفر مشروع و مسنون است دعای استخاره است و چون استخاره مخصوص بسفر نبود بلکه بر جمیع
کارهاش مقدم باید داشت علی العموم اشارت بآن کرد و گفت فرمود چون کسی قصد کاری کند که اهتمام

از کتب ستّه احادیث باختلاف الفاظ آورده که شوم نیست مگر در اسب و زن و سرای و در روایتی اگر
شوم باشد درین سه چیز خواهد بود و در روایتی بجای سرا مسکن آمده و در روایتی در منزل و خادم
و فرس پس بعض علما گفته اند شوم درین اشیا آنست که موافق مصلحت نیفتد و آنچه مقصود است از انها
برحسب دلخواه نیاید نه بمعنی آنکه در ذات آنها شومی و نامبارکی بود و بعض میگویند که تواند که
خالق تعالی در ذات این سه چیز خاصیتی نهاده باشد که در غیر اینها نباشد والله اعلم و قول مصنف
که گفت و امثال آن اشارت است برسوم دیگر از جاهلیت و یکی از ان طرق است بفتح طا و سکون
را و تفسیر کرده اند او را بضرب بحصی که فال از ان عادت دارند و بعض بخط رمل و بعض
گفته که آن نوعی از کهانت است که برای اخراج مافی الضمیر کنند و در حدیث آمده است که عیافت و طرق
و طیرت نوعی از جبت است و جبت هر معبود باطل که از غیر حق پرستند و بالجمله چون عادت جاهلیت
اینچنین بود صاحب شرع تفویض کرد آن را بتوحید و افتقار و عبودیت و توکل و سوال رشد و فلاح از واهب
مطلق که ازمهٔ خیرات در دست قدرت او ست و استخاره متضمن این معانی است و در مسند امام احمد است
از روایت سعد وقاص رض که سعادت پسر آدم در استخاره است از حق و رضا بقضا و شقاوت پسر آدم
در ترک استخاره است و ناخشنودی بقضای حق و در صحیح بخاری است از جابر رض که گفت تعلیم میکرد ما را
رسول خدا ﷺ استخاره را در کل امور چنانچه تعلیم میکرد سورهٔ از قرآن را و قول آنحضرت ﷺ که
فرمود سعادت پسر آدم در استخارت است و رضا بقضا یعنی بنده باید که از خدا خیر خواهد بعد از ان
هرچه واقع شود بدان راضی گردد و بفعل وی تعالی راضی بود که خیر همدران است و در حدیث انس
است که رسول ﷺ عزم سفر نکرد هرگز الا که دران زمان که خواست برخاست این دعا بگفتی اللهم بک انتشرت
والیک توجهت و بک اعتصمت و علیک توکلت اللهم انت ثقتی و انت رجائی اللهم اکفنی ما اهمنی و ما لا اهتم له و
ما انت اعلم به منی عز جارک و جل ثناؤک و لا اله غیرک اللهم زودنی التقوی و اغفر لی ذنبی و وجهنی للخیر
اینما توجهت این دعا و اکثر ادعیهٔ فصل آینده سابقا در فصل عبادات سفر مذکور شده است با دنی تغیری
و تفاوتی در ان و آنچه بعضی از محققان مشایخ کبار گفته و نوشته که شخص باید که هر روز در میقاتی
معین دو رکعت نماز استخاره بگذارد و بگوید اللهم انی استخیرک بعلمک و استقدرک بقدرتک فانک تعلم
و لا اعلم و تقدر و لا اقدر و انت علام الغیوب اللهم ان کنت تعلم ان جمیع ما تحرک فیه فی حقی و فی حق
اهلی و ولدی و فی حق غیری و جمیع ما یتحرک فیه غیری فی حقی و فی حق اهلی و ولدی و ما ملکت یمینی
من ساعتی هذه الی مثلها من الغد خیر لی فی دینی و معاشی و عاقبة امری فاقدره لی و یسره لی ثم بارک لی
فیه و ان کنت تعلم ان جمیع ما اتحرک فیه فی حقی و فی حق غیری و جمیع ما یتحرک فیه غیری فی حقی و فی حق
اهلی و ولدی و ما ملکت یمینی من ساعتی هذه الی مثلها من الغد شر لی فی دینی و معاشی و عاقبة امری

فاصرفه عني واصرفني عنه واقدر لي الخير حيث كان ثم رضني به هرچند درین کیفیت استخاره چیزی نیافتیم اما عمل برین موافق حدیث استخارت و مناسب اتباع سنت است طریقهٔ مشائخ در اوراد کذاردن استخاره یومیه است وطلب خیر در این روز و شب و کاتب سطور هر روز طلب خیر مطلق تا مدت عمر کند و تخصیص بروز و شب لیمایل و شك نیست که تخصیص یوم اقرب با استخاره سنت است و لیکن مدت عمر نیز حکم بیش از یکروز دارد بلکه تمام دلیل وزی بیش نیست والله اعلم * فصل * در بیان ادعیه سوار شدن * حضرت نبوی ﷺ چون بر راحله سوار شدی سه بار گفتی الله اکبر آنگاه گفتی سبحان الذي سخر لنا هذا وما کنا له مقرنين وانا الی ربنا لمنقلبون اللهم انا نسألك في سفرنا هذا البر والتقوی ومن العمل ما ترضی اللهم هون علینا سفرنا هذا واطو عنا بعده اللهم انت الصاحب فی السفر والخليفة في الاهل والمال اللهم اصحبنا في سفرنا واخلفنا في اهلنا و چون از سفر باز گشتی گفتی آیبون تائبون ان شاء الله عابدون لربنا حامدون و در مسند امام احمد لفظ دعا اینست اللهم انت الصاحب في السفر والخليفة في الاهل اللهم اني اعوذ بك من الضبنة في السفر والكآبة في المنقلب اللهم اطو لنا الارض وهون علينا السفر و اذا اراد الرجوع قال آيبون تائبون عابدون لربنا حامدون و چون در شهر درآمدی گفتی توبا توبا لربنا اوبا لا يغادر علينا حوبا و در صحیح مسلم لفظ دعا اینست اللهم انت الصاحب في السفر والخليفة في الاهل اللهم اصحبنا في سفرنا واخلفنا في اهلنا اللهم اني اعوذ بك من وعثاء السفر وكآبة المنقلب ومن الحور بعد الكور ومن دعوة المظلوم ومن سوء المنظر في المال والاهل و در بعض روایات است که چون پای مبارك در رکاب نهادی گفتی بسم الله و چون بر پشت مرکب راست شدی گفتی الحمد لله الحمد لله الحمد لله الله اکبر الله اکبر الله اکبر سبحان الله سبحان الله سبحانك لا اله الا انت سبحانك اني ظلمت نفسي فاغفر لي انه لا يغفر الذنوب الا انت و چون در گاه سفر وداع کسی کردی مسافر را گفتی استودع الله دينك وامانتك وخواتيم عملك و یکی از صحابه گفت میخواهم تا سفر روم مرا زاده ده فرمود زودك الله التقوی گفت زیاده فرمای گفت وغفر ذنبك گفت زیاده فرمای گفت ویسر لك الخير حيثما كنت و دیگری گفت عزم سفر دارم فرمود ترا وصیت میکنم بپرهیزگاری خدا و تکبیر گفتن بر هر بلندی و چون پشت داد برای وی گفت اللهم ازو له الارض وهون عليه السفر و در سفر چون بر بلندی بر آمدی تکبیر گفتی و چون فرود آمدی تسبیح گفتی و گاه در بلندی فرمودی اللهم لك الشرف على كل شرف ولك الحمد على كل حال و نهی فرمود از تنها رفتن در سفر و از استصحاب کلب و جرس نگاه داشتن کلب منهی عنه است و لیکن برای پاسبانی سرا و منزل و مواشی و صید مباح داشته اند و استصحاب جرس نیز مکروه است و فی الحديث لا تصحب الملائكة رفقة فيها جرس و در وجه کراهت آن بعضی گفته اند که آواز وی سبب اعلام و اظهار است و آنحضرت ﷺ دوست میداشت که دشمنان دین را از آمدن مسلمانان خبر نشود تا ناگهان بر سر ایشان درآیند و این وجه ضعیف است و سیاق حدیث چندان موافق نه و ظاهر

آنست که بجهت کراهت صوت او ست که در حکم مزامیر شیطان است والله اعلم وچون کسی در منزل فرود
آید باید که بگوید اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق که بوی هیچ ضرری و گزندی نرسد تا آن
زمان که رحلت کند وگاه چون شب در آمدی گفتی یا ارض ربی و ربک الله اعوذ بالله من شرک وشر ما فیک
وشر ما خلق فیک وشر ما یدب علیک اعوذ بالله من شر کل اسد واسود وحیة وعقرب ومن شر ساکن البلد
مراد جنیان اند که در خانها می باشند ویحتمل که مراد عام باشد مر جن وانس را ومن شر والد وما ولد
ومیفرمود چون در فراخ سالی سفر کنید بهایم را از علف وگیاه بی بهره نکنید یعنی چران چران برید و
چون در تنکسالی سفر کنید تعجیل کنید و زودتر بمقصد رسید که بهایم شما بی مغز نشوند ودر شب
چون خواهید که ساعتی برای آسایش نزول کنید از سر راه دور شوید چه راه محل دواب ومرجع هوام و
گزندگانست وچون نزدیک آبادانی رسیدی وبردیهی یا شهری مشرف شدی این دعا خواندی اللهم
رب السموات السبع وما اظللن ورب الارضین وما اقللن ورب الشیاطین وما اضللن ورب الریاح وما ذرین
فانا نسألك خیر هذه القریة وخیر اهلها وخیر ما فیها ونعوذ بك من شر هذه القریة وشر ما فیها وچون
در سفر بودی وصبح بدمیدی این دعا بگفتی سمع سامع بحمد الله ونعمته وحسن بلائه علینا ربنا صاحبنا
فافضل علینا ودر روایتی وافضل علینا عائذا من النار این را سه بار بآواز بلند گفتی ونهی فرمودی از بردن
قرآن بارض دشمن وبلاد کفر و زنان را نهی فرمودی از مطلق سفر قصیر یا طویل اگرچه یک برید باشد
الا با محرمی حد سفر چون نزد بعض ائمه چنانکه امام ابو حنیفه سه شبانروز متعین شد نهی سفر مقید باین
مسافت خواهد بود و بقول مصنف چنانکه سابقا گذشت که در حدیث صحیح حد ونهی معین نیست
شامل یک برید بلکه کمتر از آن نیز باشد وگفته اند که اگر محرمی نباشد اما زنی باشد که بروی وثوق
واعتماد بود همراه وی نیز جائز است وامر فرمودی که چون مسافر حاجت خویش گذارد بزودی مراجعت کند
باهل خویش وچون در سفر به بالائی بر آمدی گفتی لا اله الا الله وحده لا شریك له له الملك وله الحمد
وهو علی کل شیء قدیر آیبون تائبون عابدون لربنا حامدون صدق الله وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب
وحده واز طروق شب یعنی در آمدن بخانه در شب کسی را که مدتی از اهل غایب بود منع کردی فعلا
وقولا یعنی طروق شب را معهود نکردی و دیگران را نیز منع کردی بلکه در آمدن بامداد یا عصرگاه فرمودی
وچون از سفر مراجعت فرمودی اصحاب بملاقات بیرون آمدندی وفرزندان واطفال را بهم آوردندی
وگاهی ایشان را وبعضی از فرزندان واطفال را بر مرکب خویش سوار کردی از پیش یا از پس وگاهی عبدالله
بن جعفر بن ابی طالب را پیش خود بر داشته بود ویک نوبت حسن بن علی را رض نیز بملاقات بیرون
آوردند اورا ردیف خویش ساخت وهمچنان در شهر در آمد وگاه قادمان را که از سفر باز می آمدند وبشهر
قدوم می آوردند اعتناق کردی واگر از اهل خویش بودی روی اورا ببوسیدی وگاه پیشانی ویرا ببوسیدی

قالت گفت عایشه رض لما قدم جعفر و اصحابه هرگاه قدوم آورد جعفر بن ابی طالب و اصحاب وی از ارض
حبشه در روز فتح خیبر تلقاه النبی پیش آمد او را پیغمبر ﷺ فقبل بین عینیه واعتنقه پس بوسه داد
آنحضرت ﷺ میان دو چشم جعفر و در کنار گرفت او را و در روایتی آمده که فرمود نمیدانم که بفتح
خیبر خوش شوم یا بقدوم جعفر و کان اصحاب رسول الله و بودند یاران پیغمبر ﷺ اذا قدموا من سفر
چون قدوم می آوردند از سفر تعانقوا در کنار میگرفتند یکدیگر را و نیز در حدیث عایشه رض آمده که
قدوم آورد زید بن حارثه از سریه که بآن رفته بود و آنحضرت ﷺ در خانهٔ من بود پس زید آمد و
در بکوفت حضرت ﷺ تن برهنه چادرکشان از خانه برآمد و در کنار گرفت او را و بوسه داد و هرگز ندیده
بودم من آنحضرت ﷺ را اینچنین و در بعض احادیث آمده که وفد عبد القیس چون بمدینه قدوم
آوردند از مراکب خود زود فرود آمدند و دست و پای آنحضرت ﷺ را بوسه دادند رواه ابو داؤد نقل
است که سفیان بن عیینه که شیخ امام شافعی است بر مالک بن انس در آمد رحمة الله علیهما مالک مصافحه کرد او را
و گفت معانقه نیز میکردم اگر بدعت نبودی سفیان گفت بتحقیق معانقه کرده است آنکه بهتر است
از من و تو معانقه کرده است پیغمبر خدا ﷺ جعفر را و تقبیل کرده است او را در وقت قدوم او از
حبشه مالک گفت آن مخصوص بجعفر است سفیان گفت لا بلکه عام است حکم ما و جعفر یکی است اگر از صالحان
باشیم و گفت اذن میدهی که در مجلس تو حدیث کنم مالک گفت نعم اذن دادم پس سفیان روی حدیث
کرد بسندی که داشت و مالک سکوت کرد کذا فی تاریخ المدینة للسید السمهودی و فقها را در جواز معانقه
و کراهیت آن اختلافی و تفصیلی هست و صحیح جواز اوست اگرچه در غیر قدوم سفر نیز باشد و چون آنحضرت
ﷺ از سفر برسیدی پیش از دخول بیت دو رکعت نماز در مسجد بگذاردی پس از ان معانقه در آمدی

فصل در بیان تعلیم خطبهٔ مهمات حضرت نبوی ﷺ صحابه را برای حاجات و مهمات ابن مسعود تعلیم

فرمود الحمد لله نستعینه و نستغفره و نعوذ بالله من شرور انفسنا و سیآت اعمالنا من یهدی الله فلا مضل له ومن
یضلل الله فلا هادی له واشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده و رسوله یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته
ولا تموتن الا وانتم مسلمون یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة و خلق منها زوجها و بث منهما
رجالا کثیرا و نساء و اتقوا الله الذی تساءلون به والارحام ان الله کان علیکم رقیبا یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله
وقولوا قولا سدیدا یصلح لکم اعمالکم و یغفر لکم ذنوبکم ومن یطع الله و رسوله فقد فاز فوزا عظیما شعبه
گفت [illegible] پرسیدم که این خطبهٔ نکاح است یا غیر نکاح گفت این خطبهٔ همه حاجات است
و نزد شافعی خطبه مسنون است نزد هرکاری و عقدی مثل بیع و شری و امثال آن و فرمود که چون یکی
از شما زنی یا خادمی یا ستوری را بخرد باید که موی پیشانی وی را بگیرد و بسم الله بگوید
و دعای برکت بران کند و بگوید اللهم انی اسألک خیرها و خیر ما جبلت علیه و اعوذ بک من شرها

وشر ما جبلت علیه و اگر کسی داماد شده بودی او را این دعا کردی بارک الله لک و بارک علیک وجمع
بینکما فی خیر و میفرمود اگر کسی در گاه قربان زن بگوید اللهم جنبنا الشیطان وجنب الشیطان ما رزقنا
اگر فرزندی آید شیطان بر وی ظفر نیابد و از شیطان ضرر نه بیند و اگر مبتلائی را به بیند باید که
بگوید الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاک به وفضلنی علی کثیر ممن خلقه تفضیلا چون این بگوید
هیچ بلائی بوی نرسد ولیکن گفته اند که اگر مبتلا به بلای دنیوی بود مثل امراض و مصائب و نقصان
در خلقت این دعا را آهسته بخواند تا وی نشنود و ایذا نکشد و اگر به بلای دینی مبتلا است مثل فسق
وفجور بلند تر بگوید تا وی بشنود وشاید که متنبه و منزجر گردد و فرمود هیچ نعمتی به بنده نرسد
از اهل و مال و فرزند و بگوید ما شاء الله لا قوة الا بالله الا که هیچ آفت بآن نعمت نرسد مگر بموت و اگر
چیزی بیند که طبع وی را مکروه افتد بگوید اللهم لا یاتی بالحسنات الا انت ولا یدفع السیآت الا انت
ولا حول ولا قوة الا بک یا بگوید اللهم لا طیر الا طیرک ولا خیر الا خیرک ولا رب غیرک ولا حول ولا قوة
الا بک که هیچ ضرری بوی نرسد و اگر مکروهی در خواب بیند باید که از دست چپ نفث کند و نفث آن بود که
بدهن حرکتی کند که نه نفخ بود و نه بزق بلکه میان این دو بود بزق از همه بیشتر است که آب دهن از حلق
و کام برآرد و نفخ دمیدنی بیش نیست و برآمدن آب دهن با وی نبود و در نفث چیزی از آن بود از میان
لبها و زبان و بعد از آن گوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و این خواب را بکسی نگوید که ضرری بوی
نرسد قاعده آنست که خواب بد بکسی نباید گفت و خواب نیک بگوید با آنکه دانا بود و بتعبیر خواب میرسد
و دوست بود و آنحضرت ﷺ اصحاب را از خوابهائی که میدیدند پرسیدی و تعبیر کردی و خوابهائی که
خود دیدی با ایشان گفتی و تعبیر آن نمودی و بیان حقیقت خواب و تعبیر خواب دور و دراز است این مقام
تحمل آن ندارد و اگر بوسوسهٔ شیطان مبتلا شود دفع آن بتعوذ کند و اگر غضب غلبه کند تعوذ کند و تغییر
وضع و خوردن آب سرد نیز در دفع غضب موثر است و اگر امری محبوب و مرغوب از نعمتهای الهی در خود به بیند
چنانچه صحت و قدوم دوستی و مانند آن شکرانهٔ آن را بگوید الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات و اگر
مکروهی به بیند بگوید الحمد لله علی کل حال و اگر کسی بحضرت رسالت ﷺ تقرب نمودی بخدمتی یا
امری محبوب و را دعای خیر کردی و با وی عنایتی کردی و بعطای خاص مخصوص ساختی چنانکه ابن
عباس رض در شبی که در خانهٔ میمونه بود رض و آنحضرت ﷺ بنماز شب برخاست آب وضو را برای
آنحضرت ﷺ مهیا کرد در حق وی گفت اللهم فقهه فی الدین وعلمه التاویل و ابو قتاده رض در شب ملازم
رکاب بود در گاه نعاس خود را متکای وی میساخت در حق وی فرمود حفظک الله بما حفظت به نبیه و از
ربیعة بن کعب آورده اند که گفت بودم من که بیتوتت میکردم نزد رسول ﷺ و مهیا میساختم آب وضوی او را
و حاجات دیگر را فرمود بخواه هرچه میخواهی گفتم میخواهم همراهی ترا در بهشت فرمود این امر بسی

عظام و مشکل است چیزی دیگر بخواه گفتم همین میخواهم و همین فرمود پس اعانت کن مرا بکثرت
سجود یعنی طاعت و عبادت خصوص نماز که افضل عبادات است بسیار کن که مستحق رفاقت آن شوی
یعنی من مدد میکنم ولیکن تو بر خود روا دار چنانکه طبیب گوید من علاج تو کنم که عادت ترا اگر پرهیز
فرموده من رویا و فرمود من صنع الیه معروف کسی که کرده شود بوی احسانی فقال لفاعله پس بگوید
وی مرا احسان کننده را جزاك الله خیرا فقد ابلغ فی الثناء پس بتحقیق بنهایت رسیده در ثنا یعنی
اگر زیاده برین مکافات نتواند کرد اینقدر هم کافی و وافی است و از کسی عبد الله ابن ابی ربیعه دینی ستد
برد و چون آن را ادا کرد در حق وی گفت بارك الله لك فی اهلك و مالك و فرمود چون آواز خر را از گوش
بشنوید بگوئید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و چون آواز خروس بشنوید بگوئید اللهم انی اسألك
من فضلك و در حدیث آمده است که خر از گوش چون آواز میکند شیطان را می بیند و نیز آمده که دعا
نزد آواز خروس مستجاب است و وی ملائکه را می بیند و آواز میکند و چون آتش در افتد در خانه یا
مکانی دیگر دور از خانه تکبیر گوئید که تکبیر آن را فرو می نشاند و این مجرب است و گفته اند که سر در
اطفای تکبیر آتش را آنست که در آتش علو و سرکشی و هیبت و قهرمانی است پس ذکر کبریا و جلال حق آن را
فرو می نشاند و باید که هیچ کس در مجلس نه نشیند الا که بیاد حق برخیزد یعنی مجلس بیذکر خدا
نکند و در حدیث آمده است که نه نشینند قومی مجلس را که ذکر خدا در وی نبود مگر آنکه آن مجلس
حسرتی بود برایشان روز قیامت و چون خواهد که برخیزد بگوید سبحانك اللهم و بحمدك اشهد ان
لا اله الا انت استغفرك و اتوب الیك یکی از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین شنید که پیغمبر ﷺ وقت
برخاستن از مجلس این سخن را گفت آن صحابی گفت یا رسول الله قولی شنیدم که پیش ازین نمی شنیدم
فرمود که این کفارت آن چیزهاست که در مجلس واقع شده و خالد بن الولید از بیخوابی و قلق شب شکایت
کرد فرمود که چون در خوابگاه خواهی شد بگو اللهم رب السموات السبع وما اظلت و رب الارضین السبع
وما اقلت و رب الشیاطین وما اضلت کن لی جارا من شر خلقك کلهم جمیعا ان یفرط علی احد منهم او ان یبغی
عز جارك وجل ثناؤك و لا اله الا انت و یکی دیگر شکایت کرد از ترس در خواب فرمود بگو اعوذ
بکلمات الله التامات من غضبه و عقابه و شر عباده و من همزات الشیاطین و ان یحضرون و نهی فرمود از آنکه
کسی بگوید ما شاء الله و شاء فلان و یکبار کسی با آنحضرت ﷺ گفت ما شاء الله و شئت هر چه خدا خواهد
و تو خواهی فرمود جعلتنی لله ندا گفت مرا همتای خدای تعالی ساختی و از ین قبیل است ما در پناه خدائیم
و در پناه شما و اعتماد ما بر خدا است و بر شما این الفاظ و امثال این مکروه است و از ان بوی شرك می آید
و از منهیات است از آن منع فرموده آنکه دشنام خروس دهد که وی فرشته را می بیند و آواز میکند و
دعا در وقت آواز وی مستجاب است و دشنام باد ندهد که وی مامور است بفعل الهی و صنع او ست و همین

حکم دارد شکایت از گرمی هوا و باد و باران و امثال آن از حوادث که مکروه طبیعت افتد و از ان ضرری
عاید متوهم گردد و مسلمانان را بیکدیگر دشنام مدهید طریقهای جاهلیت بگذارید مثل عصبیت و دعوت
بقبایل و کس بیکدیگر راز نگویند چون سه نفر باشند تا باعث آزار و توهم آن شخص سیوم نشود که چه
میگویند مگر از من چیزی میگویند و غیبتی میکنند و هیچ زنی محاسن زنی دیگر با شوهر خویش نگوید
تا سبب میلان آنمرد بدان بیگانه و باعث فتنه نگردد و در دعا نگویند اللهم اغفرلی ان شئت بلکه
در دعا جزم و حتم باید آمر خود همان میشود که حق میخواهد اما از جانب داعی تردد نباید که
موجب فتور در توجه و یقین است سوگند بسیار مخورید که مورث غفلت و قساوت قلب گردد و در وصایای
بعضی از اعاظم مشایخ قدس الله اسرارهم آمده که طالب را باید که راه سوگند خوردن بخدا اگرچه
راست باشد بر خود بسته بدارد که باعث تعظیم حق در دل و مورث عظمت شان این بنده است سوگند بغیر
خدا مخورید که موجب تعظیم غیر است لوجه الله سوال مکنید یعنی کسی را تکلیف مکنید که لوجه الله از
برای خدا اینکار بکن و بمن چیزی بده شیخ عالم عارف بالله عبد الوهاب المتقی المکی نور الله مرقده و
قدس روحه و افاض علینا فیوضه و فتوحه میفرمود که در اخبار و آثار آمده است که اگر یکی از دیگری
لوجه الله سوال کند اگر آن شخص با وجود قدرت و استطاعت ندهد ملعون گردد و اگر گنجایش دادن
ندارد هر دو بلعنت راجع بسائل گردد و حکایتی درین باب میفرمودند که شخصی از خضر علیه السلام
چیزی لوجه الله درخواست خضر فرمود چیزی ندارم اگر خواهی مرا بفروش و ثمن آن در کار خود کن
آنمرد خضر را بدست یکی از اغنیا بفروخت بعد از مدتی آن غنی که خضر را خریده بود بسفری رفت
و مهم عمارت را بخضر بسپرد وی در اندک مدت که از مجرای عادت بیرون بود عمارت را تمام ساخت
چون از سفر باز آمد حیران شد و تفرس نمود که لابد این مرد از اهل خصوص و مظهر خارق عادات است گفت
بگوی که تو کیستی فرمود من بنده خدا ام و خدمتگار تو گفت لوجه الله بگوی که تو کیستی فرمود همین
لوجه الله است که مرا بندهٔ تو ساخته است پس قصه را باز گفت آنمرد عذر خواست و او را از قید خدمت
خود آزاد کرد مدینه را یثرب مخوانید یثرب نام مدینه است در جاهلیت و در شرع نام وی طابه و طیبه
و جز آنست و نهی کرد از تسمیهٔ او به یثرب امام مالک گفت رحمة الله علیه هر که مدینه را یثرب بخواند
تعزیرش باید کرد و ادب باید داد که بدلالت آن ده بار بگوید طابه و وجه نهی آنست که یثرب مشتق
از ثرب است به تحریک بمعنی هلاک یا نام کافری است که وی را بنام وی میخواندند و اینکلام در
کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب که در احوال مدینهٔ مطهره نوشته شده است بتفصیل مذکور
است کسی از کسی سوال نکند که زن خویش را چرا زدی مگر که ضرورت شاید که مری باشد
که نتوان گفت کمان باران که بر آسمان ظاهر شود آن را قوس قزح مخوانید که قزح نام شیطان است که

کفار آن را بوی نسبت دهند * فصل * در الفاظی که در کراهت آن حکمی را خلاف نیست * ملک
الملوک قاضی القضاة که بحقیقت جز خدای تعالی دیگری نباشد سید الناس سید الکل که جز
پیغمبر ﷺ دیگری را نتوان گفت بندهٔ من پرستار من در صحیح مسلم از ابی هریره آمده که
فرمود پیغمبر ﷺ باید که نگوید یکی از شما عبدی و امتی که همه مردان بندگان
خدا اند و همهٔ زنان داهان او اند و نگوید بندهٔ مر صاحب خود را ربی بلکه سیدی و مولای و در روایتی
مولائی نیز نگوید زیرا که مولای شما خداست و دیگر از جملهٔ آن الفاظ که کراهت دارد من است و در بعض
نسخ متن من نیست و در بعض آن را تصحیح کرده و بر سر آن ص نوشته و تزیین نقد بر این دو لفظ است من
که بطریق انانیت و تکبر گوید دیگر مرا است که بمعنی اثبات ملک است حقیقة مر نفس خود را و از تصحیح
بعض نسخ چنان ظاهر شود که این دو لفظ را یک عبارت داشته باین معنی که من گفتن و اثبات انانیت کردن
مرا مرا است و ثابت دیگر لفظ نزد من است کراهت این نیز بجهت اضافت انانیت و اثبات اوست مر نفس
را یا بمعنی استبداد رای و اثبات حقانیت قول و مذهب خود است که میگوید نزد من این چنین است و حق
همین است و اما آنکه علما گفته اند منع میکند از این قصد است دیگر این الفاظ که عمر شما دراز باد
چه عمری که نهاده الله دراز و کوته نگردد و آنچه در بعض ادعیه ماثوره واقع است که البر یزید العمر
و امثال آن بمعنی دیگر است و مقصود ترغیب در بر است نه طلب زیادت عمر و گر آن را ثابت از طلب توفیق
بر دارند میشود ولیکن متعارف خلاف سنت است ایام شما دایم باد مراد ایام دولت و زندگانی است و آن
هیچکس را دایم نبود هزار سال بزی این نیز غیر واقع و محال عادی است پس خواستن آن درست نبود و شاید
نماند که الفاظ مذکوره بمعنی ظاهر آن خلاف واقع و غیر مناسب حال است ولیکن باب تاویل و توجیه
مفتوح است بر این تقدیر ظاهر آنست که کراهت تنزیهی باشد نه تحریمی چنانچه در بعض حواشی نوشته اند
والله اعلم و در مسائل اجتهادی نگوید این را خدای تعالی حلال کرده یا حرام کرده بلکه این عبارت را
در چیزی گوید که نص بتحریم یا تحلیل آن وارد شده باشد اگرچه علما گفته اند آنچه ثابت بقیاس و اجتهاد
مجتهد است در معنی مستند بکتاب و سنت و ثابت بدوست چنانچه گفته اند که قیاس مظهر است نه مثبت
ولیکن با وجود آن حقیقت همان است که مصنف گفت زائد له در آن و خدا بشد ظاهر لفظی نفر ازان
و معجزات نگویند چه این اطلاق اگرچه صحیح داشته باشد ولیکن حرمت آن را از دل [illegible]
معنی [illegible] در منادور میکنند لاسیما نزد کسانی که شبهای فلاسفه و متکلمان را براهین [illegible]
صحیح [illegible] نعوذ بالله من الخذلان و در حقیقت دلائل شرعیه احق است باین اسم که نازل اند از
عند الله و صادر اند از حضرت نبوت ﷺ که ثابت است بآیات باهره و معجزات قاهره که شد و شهد [illegible]
[illegible] را نیست والله الموفق * فصل * در اسباب انشراح صدر * حضرت رسالت ﷺ [illegible]

سورۀ الم نشرح لك صدرك براي امتنان ان نعمت منزل شده شرح صدر را كه بحضرت رسالت ﷺ انعام كرده مفسران تفسير آن كرده اند بتوسيع وتفسيح او براي جمع ميان مناجات حق ودعوت خلق تا حاضر غائب وكائن بائن گشت ومكاره وشدايد از كفار تحمل نمود بافراق وانبساط در بساط قرب وحضور مولى تعالى وتقلد من وبايداع اسرار حكم وانوار معارف وعلوم وازاله ظلمات جهل وضيق نكرت وتيسر تلقي وحي بعد ازان كه شاق وثقيل بود بدانكه بدانست كه بزرگترين اسباب انشراح صدر توحيد وايمان است وبحسب كمال وتمامي وقوت وزيادتي آن انشراح صدر زيادت شود قال الله تعالى * افمن شرح الله صدره للاسلام فهو على نور من ربه * كسيكه كشاده خدا يتعالى سينه او را براي قبول دين اسلام وصفت استسلام پس وي بر نوريست كه وارد است از جانب پروردگار وي وقال الله تعالى * فمن يرد الله ان يهديه يشرح صدره للاسلام ومن يرد ان يضله يجعل صدره ضيقا حرجا كانما يصعد في السماء * حق سبحانه هركرا خواهد كه راه نمايد كشاده گرداند سينه او را براى قبول دين اسلام وهركرا خواهد گمراه گرداند تنگ كند سينه او را در قبول اسلام چنان به تنگ آيد ومشقت يابد گويا بر آسمان ميبر آيد لا جرم توحيد وهدايت از اعظم اسباب انشراح صدر است وشرك وضلالت از اعظم اسباب ضيق صدر وتنگدلى وازجمله اسباب انشراح صدر نوريست كه باريتعالى در دل بنده مي تاباند وآن نور ايمانست كه چون در دل بنده افتاد فرح وسرور وانشراح وفراخي در دل وي پيدا آيد وچون آن نور فاقد شد تنگدلى افتاد وبسختي ومشقت گرفتار گشت قال ﷺ اذا دخل النور القلب چون در آيد نور ايمان ويقين در دل بنده انفسح وانشرح فراخ شود وكشاده شود دل قالوا وما علامة ذلك گفتند چه چيز است نشان در آمدن آن نور در دل كه بوي فراخ وكشاده ميگردد يا رسول الله قال الانابة الى دار الخلود فرمود نشان در آمدن آن نور سه چيز است يكي روي آوردن ورجوع نمودن بنده بدار آخرت كه مخلد ومويد است چه بروشنائى آن نور بديده بصيرت بمعت يقين دريافت كه دنيا محل فنا وزوال است وآخرت باقى ودايم لا جرم روي از دار فنا گردانيده توجه بدار بقا آورد والتجافى عن دار الغرور ودوم نشان آن دور شدن ودل بركندن از سراي دنيا كه فريب دهنده واز راه برنده است كه بظاهر خود را آراسته ومزين نمايد وپيكر وغنج ودلال خود دل ربايد چنانچه در حديث آمده است كه دنيا سبز وشيرين است يعني هم در نظر خوش نمايد وهم در دل شيرين آيند است والاستعداد للموت قبل نزوله سيوم نشان در آمدن نور ايمان در دل مهيا شدن وساختگى نمودن است مر موت را پيش از آمدن وى يعني همچنانكه بعد از موت از همه چيز منقطع وبى تعلق خواهد شد در حالت حيات همچنين شود موت اختياري كه درويشان كسب آن كنند وسلوك طريق آن نمايند اين بود اين همه علامت مجملا راجع بيك چيز است كه تعبير از ان بتوجه الى الله يا سلوك طريق الوصول الى الله يا تحصيل محبة الله وامثال آن توان كرد وآنچه در حديث

و فسحت میدان حال است که نهایت کمال و غایت جامعیت اینست چنانکه در اول فصل در ضمن تفسیر کریمهٔ * الم نشرح * بیان کردیم و این غم و اندوه و الم و حسرت و هیبت و دهشت که ذکر کردم منافات ندارد منافات بر تقدیر تنگ حوصلگی و تنگ مشربی است که گنجایش یکجا نبوداشتن دارد نه جانب دیگر بواسطهٔ تنگی جا و چون حوصله فراخ شد و میدان معرفت وسیع آمد همه را در محل خود جا است و هر یک بجای خود است انا الضحوک القتول و البشیر النذیر اشارت باین جامعیت است و حزنه فی قلبه و بشراه فی وجهه بیان اینحال و برانحضرت نیز صلی الله علیه وسلم در ابتدای کار بحکم جبلت که ابقای آن مقتضای حکمت الهی است گاه گاهی ضیقی و تنگی طریان مییافت آخر به تربیت و تایید حضرت عزت که در مقام تهذیب و تکمیل وی بود شرح صدر نصیب شد که ادای جمیع حقوق و آداب کونی و الهی بر وجه کمال و غایت اعتدال بی مزاحمت و معارضت ادا مییافت و حصول اینحالت اعتدالی و هیئت وحدانی مر جوهر مقدس نبوت را صلی الله علیه وسلم پر تو جامعیت و وحدت ذات اقدس الهی است جل و علا و نتیجهٔ محاذات و مرآتیت وی مرآن ذات کامل الصفات را تعالی شانه و عظم برهانه * باب * در عموم احوال و معاش حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم و آن مشتمل است بر فصول

* فصل * در خورش حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم عادت آن داشتی که هر طعام که حاضر آمدی آن را رد نکردی و در طلب مفقود تکلف نفرمودی و هر گاه طعامی صالح از طیبات اطعمه حاضر شدی البته از ان تناول کردی و هرگز هیچ طعام را عیب نکردی اگر خواستی تناول کردی و اگر نه خواستی ترک کردی و حلوا و عسل بسیار یعنی اکثر اوقات یا بیشتر از طعامهای دیگر خوردی و دوست داشتی و این اثر و مقتضای ذوق حلاوت ایمان است که در مزاج ایمان حلاوتی هست من ذاق حلاوة الایمان و المؤمن حلوی اشارت بدانست و هر روز یکقدح عسل را بآب آمیخته تجرع نمودی که متضمن جلب نافع بدنی است و گفته اند که در نوشیدن عسل ممزوج بآب حفظ صحتی است که راه نیابد بمعرفت آن مگر افاضل اطبا چه شرب عسل و لعق آن بر ناشتا ازاله میکند بلغم را و میشوید معده را و دور میکند لزوجت او را و دفع میکند از وی فضلات را و گرم میکند او را باعتدال و میکشاید سدها را و آب بارد رطب است که قمع میکند حرارت را و حفظ میکند صحت بدن را و بالجمله آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر روز عسل بآب آمیخته خوردی و بران صبر فرمودی تا شهوت طعام غلبه کردی آنگاه قدری نان جوین بآبی یا بادامی بخوردی و بدان اکتفا کردی و در صحیح ثابت است که گوشت شتر و گوشت گوسفند و گوشت مرغ ماکیان و گوشت حباری که طائریست مشهور و گوشت خرگوش در حدیث بخاری و مسلم و ابی داؤد و ترمذی و نسائی آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم لحم ارنب را خورده انس گوید که ابو طلحه بدست من ران و سرین خرگوش بحضرت وی فرستاد پس خورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و در روایت ترمذی بشک راوی آمده ران یا سرین و لیکن در جامع الاصول از حدیث ابی داؤد می آرد که شخصی نزد عبد الله بن عمر و ارنب آورد که صید کرده بود آن را و گفت یا عبد الله ابن عمر و چه میگوئی

بمعنی مائل معتمد بر یکشق است و مراد نه اینست و متکی اینجا بمعنی معتمد بر فراشی که زیر اوست
و متمکن و مستوی بران است و مراد آنست که در وقت اکل متمکن و مستقر بر فراش نبودی چنانکه بسیار خواران و
اهل شره و متکبران بنشینند بلکه چنان نشستی که گو با همین ساعت بر میخیزد و لقمهٔ چند تناول کردی
و برخاستی و بعض گفته اند که اتکا اینجا بمعنی قعود بر وجه تمکن و استوا ست بلکه سنت در اکل آنست
که مائل بطعام و متوجه و منحنی بوی نشیند و گفته اند که حمل اتکا بر میل با حد الجانبین و منع ازان
بر مذهب اهل طب است که گویند بخوردن برین وضع منحدر نمیشود طعام در مجاری و گوارا نمیشود
چنانچه باید کذا فی مجمع البحار سیوطی در عمل الیوم واللیلة گفته که نخورد متکی و نه بر روی افتاده و نه
ایستاده بلکه به نشیند بر دو زانو یا بر صورت اقعا یا بر دو پا یا بردارد زانوی راست و به نشیند بر زانوی
چپ و چون از طعام فارغ شدی بگفتی الحمد لله حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه غیر مکفی ولا مودع ولا مستغنی
عنه ربنا و گاه گفتی الحمد لله الذی اطعم من الطعام وسقی من الشراب وکسی من العری وهدی من الضلالة
وبصر من العمی وفضل علی کثیر ممن خلق تفضیلا الحمد لله رب العالمین و گاه گفتی الحمد لله الذی اطعم
وسقی وسوغه و عادت نبود که بعد از طعام دست بشوید دایما در فضیلت دست شستن پیش از طعام
و بعد از وی احادیث واقع شده است و آمده که برکت طعام در وضو است قبل الطعام و بعده و نیز آمده
که مسح میکرد بتری دودست که می شست بعد از طعام روی مبارک خود را و ذراعین را و سر را و میفرمود
این وضوا ست ازان چیزی که تغیر داد او را آتش رواه الترمذی و نا شستن دست مگر در طعامی باشد
که چرب نبودی و شوربا نداشتی و در احیاء العلوم از بعض بی تکلفان صحابه بلکه از ارباب زهد می آرد
که بجهت کمال اشتغال وقت فرصت دست شستن نداشتند و مندیل ایشان پاشنه پای ایشان بودی
والله اعلم و گاه ایستاده آب آشامیدی و از آشامیدن آب در حال ایستادگی منع و زجر کردی و یکبار
ایستاده آب آشامید بعض گویند آن ناسخ نهی است و بعض گویند نهی ناسخ این است و بعض گویند
شرب ایستاده بر پا برای بیان جواز بود و بعض گویند برای عذری بود لاجرم بیشتر علما گفته اند ایستاده آب
نشاید خورد و چون عذری مانع از نشستن پیدا آید ایستاده روا بود در مواهب لدنیه می آرد که عادت
شریف آن بود که آب نشسته آشامیدی رواه مسلم و در روایتی از مسلم آمده که نهی کرد از شرب قایما
و در روایتی آمده که فرمود باید که ننوشد یکی از شما آب ایستاده و اگر بفراموشی بنوشد باید که قی کند
و در صحیحین از حدیث ابن عباس آمده که گفت آوردم من نزد آنحضرت ﷺ دلوی را از آب زمزم پس
بنوشید ایستاده و در حدیث امیر المؤمنین علی رضی نزد بخاری آمده که وی آب نوشید ایستاده و فرمود که مردم
مکروه میدانند شرب قایما و پیغمبر خدا ﷺ کرد چنانکه من کردم و این احادیث همه صحیح است
و اشکال و تعارضی دران نه و غلط کرد کسی که زعم نسخ کرده و برای چه قائل شوند بنسخ با وجود امکان

فصل در پوشش حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم غالب آنچه پوشیدی جامهٔ پنبگی بودی و صحابهٔ اخیار رضوان الله علیهم اجمعین نیز همچنین وگاه پشمینه پوشیدی یا کتان و آنچه حاضر آمدی و میسر شدی از لباس بآن اکتفا نمودی از جبه و قبا و پیراهن و زیرجامه و ردا و موزه و نعل این مجموع پوشیده در قاموس میگوید الجبة ثوب معروف و در کرمانی است ثوب مخصوص اما قاضی عیاض در مشارق الانوار گفته که جبه جامهٔ که قطع کرده و دوخته شده باشد و این بظاهر شامل قبا و پیراهن است و آنچه بیرون میرود ازوی مثل ردا و ازار و عمامه و امثال آنست و اگرچه درین مفهوم نیز خصوصیتی است اما مقابلت وی بقبا و پیراهن خصوصیت دیگر میطلبد و از آنچه وارد شده است در لبس جبه این حدیث است که در صحیحین و جامع ترمذی آمده که پوشید آنحضرت صلی الله علیه وسلم جبهٔ رومیه تنگ آستین را و در روایتی جبهٔ شامیه از صوف تنگ آستین و نیز آمده که چون وضو کرد دست از آستین برآورد یعنی چنان تنگ آستین بود که بی آنکه دست برآرد شستن آن میسر نبود و آمده است که آنرا در سفری پوشیده بود و حدیث دیگر که مسلم از اسما بنت ابی بکر آورده که وی بیرون آورد جبه طیالسهٔ کسروانیه را که در زیر بغلهای وی و در هر دو شق وی از پیش و پس بدیبا دوخته بودند و معلم ساخته و کسروانیه نسبت بکسری است که بادشاه فرس بود و آن از لباس عجم است مدور از صوف سیاه و گفت اسما بنت ابی بکر که این جبهٔ رسول خدا است صلی الله علیه وسلم که نزد عایشه رض بود و چون عایشه رض فوت کرد بمن رسید و آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن را می پوشید اکنون ما میشوئیم آن را و به بیماران میدهیم تا شفا یابند و گفته اند که ازین حدیث معلوم میشود که پوشیدن ثوب دوخته بدیبا اگر زیاده بر چهار انگشت نبود جائز است چنانکه بصریح نیز در حدیث صحیحین آمده است و آنکه در حدیث ابی داؤد از عمران بن حصین آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که نمیپوشم من قمیص مکفف را یعنی مرقع جیب و اطراف آستینها و دامن بحریر محمول است بر آن که زیاده بر اربع اصابع باشد یا این محمول بر ورع است و حدیث اسما بر رخصت کذا قیل و اما قبا در مشارق الانوار میگوید که جامه تنگی است از جامهای عجم مشهور و در قاموس میگوید که قبو در لغت انضمام و بهم چسپیدن میان دو لب بود و ازینجا گرفته شده قبا که نوعی است از جامه و ابن الاثیر در نهایه گفته که تقبواء طاق جامه بعض ببعض بهم بر بسته انتهی و بالجمله قبا آنجامه که آن را گریبان نبود و یک ته وی بر ته دیگر برهم بسته بخلاف قمیص که آنجامهٔ است که او را گریبان بود و در حدیث آمده که بهدیه فرستاده شده بود قباها برای حضرت صلی الله علیه وسلم پس قسمت کرد آنها را بر اصحاب و در روایتی قباها از دیبا بتکمهای طلا پس قسمت کرد و یکی را برای مخرمه که یکی از اصحاب بود جدا کرد پس بیرون آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن قبا را پوشیده تا بنماید او را خوبیهای آن را و این شاید پیش از تحریم لبس حریر بود والله اعلم اما قمیص محبوب ترین جامها بود نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و بود آستینهای پیراهن وی تا بند دست و داشت قمیص وی تکمها و بود جیب

تکمهای آن برسینه چنانکه الآن متعارف تمامهٔ دیار عرب است و در حدیث ترمذی و ابو داؤد از معاویه
بن قرة آمده است که گفت آمدم پیغمبر خدا را ﷺ با قومی از مزینه تا بیعت کنیم بوی و بود تکمهای پیراهن
وی کشاده پس درآوردم دست خود را در گریبان پیراهن آنحضرت ﷺ و مساس کردم خاتم
نبوت را و شیخ جلال الدین سیوطی گفته که بعضی از مردم که نزد ایشان علم بسنت نیست گمان بردند
که گذاشتن جیب قمیص برسینه بدعت است و لیس کذلک و چون در بعض دیار عجم جیب برسینه
عادت زنان شده بعضی از فقها بکراهت آن حکم کرده که تشبه بنسا دارد چنانکه بعضی از شراح
نقایه مختصر وقایه نقل کرده اند و شك نیست که این قضیه حادث است و معتبر اصل است و در عرب
آنچه متعارف مردان عجم است عادت نساست و بالجمله آنچه متعارف قمیص عرب و قمیص علمای
معتبرین است گذاشتن جیب و تکمها برسینه است و هذا هو التحقیق و اما زیر جامه که مصنف گفته
ظاهر آنست که مراد دوتی شعار باشد و آنجامه را گویند که در زیر جامهٔ دیگر بپوشند و ببدن ملصق
باشد و دثار جامهٔ بالا را گویند و اگر مقصود لبس دو جامه است ظاهر عبارت آنست که مکلف میپوشید
جامه را بالای جامه مگر آنکه مراد آن باشد که جامهٔ که شان وی آنست که در زیر جامهٔ دیگر بپوشند
و غالب آنست که آنجامه تنگ و کوتاه میباشد تنها آن را میپوشید و احتمال دارد که مراد از زیر جامه
جامهٔ بود که زیر روی جامهٔ دیگر مثل استر باشد یعنی جامهٔ دو تهی میپوشید و ما ذکر این لباس
در کتب نیافتیم تا تعیین مقصود بدان نمائیم و اگر یکی از مطالعه کنندگان آن را دریابد باید که ثبت نماید
جزاه الله خیرا و گاهی عمامه را عذبه در کلاه اتفی از میان دو شانه و عمامه را گاهی بی عذبه بپوشیدی
و گاه تحت الحنک برزدی بدانکه پوشیدن عمامه سنت است و احادیث در فضل عمامه بسیار آمده است
فرمود العمائم تیجان العرب یعنی عمامها مر عرب را بمنزلهٔ تاجها است مر عجم را و فرمود بپوشید عمامه را
تا زیاده کنید عقل و بزرگی را عمامه بر کلاه فارق است میان ما و مشرکان و در روایتی عمامه فارق است
میان کفر و ایمان داده میشود روز قیامت بهر پیچ دستاری که میگرداند او را مرد بر سر خود نوری
دو رکعت بعمامه بهتر است از هفتاد رکعت بی عمامه نماز نفل بود یا فرض دستار بسته بیایید در مساجد
که عمامها تاج مسلمانان است لازم بگیرید بعمامه که آن سیمای ملائکه است پروردگار تعالی مدد کرد
مرا روز بدر و حنین بملائکه که عمامه پوشیده بودند این نوع یعنی عذبه رکذاشتن عذبه مر عمامه
را از سنت است و لیکن دایمی نیست ترمذی در شمائل از ابن عمر آورده که گفت بود رسول
خدا ﷺ چون عمامه میپوشید سدل میکرد و معنی سدل ارسال و رها کردن طرف عمامه
است و در روایت مسلم آمده که میگذاشت طرف عمامه را میان دو کتف خود و در بعض
احادیث آمده که آنحضرت ﷺ میگردانید بعد پیچ دستار را برابر سر و مقابل نیک کرده یعنی یکطرف

دستار را در دستار رو میگذاشت و ذوابهٔ دیگر را میان دو کتف و مسلم از عمرو بن حریث آورده که گفت
دیدم رسول خدا را ﷺ بر منبر و بود بر سر وی دستار سیاه و گذاشته بود طرف آنرا میان دو کتف
و نیز مسلم از جابر می آرد که آنحضرت ﷺ در آمد مکهٔ معظمه را و بر روی عمامهٔ سیاه بود و در این حدیث
ذکر ذوابه نیست از این ظاهر میشود که آن همیشه نبود و لیکن بعض گفته اند که چون در در آمدن
مکه معظمه مهیای قتال داشت و مغفر بر سر مبارک او بود ارسال نکرد و در هر موطن و مقام چیزی کرد که
مناسب آن بود کذا فی المواهب اللدنیه و ابن ابی شیبه از امیر المؤمنین علی رض آورده که گفت عمامه بست
بر سر من رسول الله ﷺ و سدل کرد طرف آنرا بر دوش من و در حدیث ابی داؤد از عبد الرحمن بن عوف رض آمده
که گفت دستار بست مرا رسول خدا ﷺ پس سدل کرد پیش و پس من و بعض گفته اند که این مخصوص
بعبد الرحمن است و اما عذبهٔ آنحضرت ﷺ وقتیکه میگذاشت پس پشت بودی غالبا و بر جانب دست
راست احیانا و گاهی دو عذبه میبود میان دو کتف و گذاشتن عذبه در جانب دست چپ بدعت است و اقل مقدار
عذبه چهار انگشت است و بعض گفته اند که اکثر یک دست است و گفته اند تطویل عذبه منتها و زا نصف
ظهر بدعت است و داخل اسبال و اسراف ممنوع و اگر بطریق تکبر و خیلا باشد حرام و الا مکروه است
مخالف سنت و بعض گفته اند که تخصیص ارسال عذبه بوقت نماز نیز موافق سنت نیست و تحقیق
آنست که ارسال عذبه مستحب است و از سنن زوائد است که مقابل سنن هدی است در ترک آن اثمی
و اساءتی نیست اگرچه در فعل آن ثوابی و فضلی باشد چنانکه حکم عادات شریفه اوست در ملابس و
مطاعم و قعود و قیام و امثال آن و قول بآنکه سنت موکده است توهم و خلاف تحقیق است و مصنف نیز
در فصل آینده بگوید که در اکثر احوال چنین بودی و در کنز گفته و ندب لبس السواد و ارسال ذنب العمامة
بین کتفیه و کذا فی سائر الکتب الحنفیة والله اعلم و در بردن عذبه تحت الحنک که از آن تعبیر بتحنیک
ورود یافته نیز در بعض آثار و اخبار آمده است و بعض علمای شافعیه گفته اند عمامه بی عذبه و تحنیک
مکروه است و چون جامهٔ نو حاصل شدی آنرا نامی تعیین کردی و در وقت پوشیدن گفتی اللهم انت
کسوتنی هذا القمیص او الرداء او العمامة اسألك خیره و خیر ما صنع له و اعوذ بك من شره و من شر ما صنع له *
این حدیث در باب اذکار گذشت و آنچه متعلق بشرح آن باشد نیز گذشت و ذکر وی در اینجا بتقریب
لباس است و در آنجا بتقریب ذکر و چون جامه پوشیدی ابتدا بطرف راست کردی در آستین و مثل آن
چنانچه در پایچه سراویل و این عادت مستمره آنحضرت ﷺ است در رعایت تیامن در هر شیء و گفته اند
که مراد شیء است که متضمن تقرب و فضیلت است چنانچه دخول مسجد نه خروج از آن که مستحب
از آن در وی ابتدا بیسار است و همچنین در در آمدن بخانه و باین قیاس باید که در بر آوردن جامه
از بدن ابتدا بیسار کنند والله اعلم و گاه جامهٔ موئینه پوشیدی عایشه رض گفت که رسول خدا ﷺ

کنید دران واقتصاد نمائید وفرمود من جر ثوبه کسیکه بکشد جامه خود را بر زمین خیلاء بطریق
عجب وتکبر لم ینظر الله الیه یوم القیامة نظر رحمت نکند خدای تعالی بسوی وی روز قیامت بدانکه
جر واسبال اکثر در ازار وارد شده ووعید در مسبل ازار شدید آمده تا آنکه فرموده هر شخص را که
باین حالت نماز میگذارد باعاده نماز ووضو ونیز در حدیث آمده که در شب نصف شعبان همه را بخشند
الا عاق وشارب خمر ومسبل ازار را ولیکن تحقیق آنست که آن یعنی اسبال در جمیع ثیاب جاری است
ودر بعض احادیث نیز مطلق واقع شده چنانچه در حدیث مذکور در متن وغیر آن واز ابن عمر آمده
که گفت دید مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که اسبال کرده بودم ازار را فرمود یا ابن عمر هرچه برسد از جامه
بزمین در آتش است ودر روایتی هرچه پایان شتالنگ بود از ازار در آتش است وسبب ذکر ورود
اخبار بلفظ ازار بجهت کثرت وقوع اوست چه اکثر مردم در عهد نبوت ردا وازار پوش بودند ودر حدیثی
از ابن عمر رضی آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود الاسبال فی الازار والقمیص والعمامة من جر منها شیئاً خیلاء
الحدیث وعزیمت در ازار تا نصف ساق است وازار آنحضرت صلی الله علیه وسلم همچنین بودی وفرمود ازرة المؤمن
الی انصاف الساقین ورخصت تا بالای شتالنگ است وهرچه پایان است در آتش وحکم دامان قبا وپیراهن نیز
همین است وسنت در آستینها نیز تا بند دست است ودر عمامه بار خدای عدد بات زیاده بر عادت عادت وطول
واین توسیع وتطویل که در ثیاب بعض دیار اهل حجاز ومصر متعارف شده است مخالف سنت است وباعث
اضاعت مال واسراف درانست وهرچه ازان بطریق خیلاء است حرام است وانچه بطریق عرف وعادت
شایع شده وشعار قومی گشته حرام نه اگرچه افراط دران بیکراهتی نبود وزنانرا نیز همین حکم
است ومستحب درحق ایشان آنست که بر مردان بقدر شبر زیاده بود تا ذراع که در شبر است نیز
رخصت است از جهت تستر کما جاء فی حدیث ام سلمة وبدانکه کراهت وحرمت ترفع
در لباس وتوسیع وتطویل آن بر تقدیریست که بقصد تکبر وخیلاء بود واگرنه بلاقصد بدان
حرام نبود واما اگر جامه زیبا پوشیدن برای تجمل واظهار نعمت حق بود روا بود چنانکه در حدیث
صحیح آمده که هرکه در دل وی مثقال ذره کبر بود در بهشت نرود وکسی گفت
یا رسول الله من دوست دارم که جامه من خوب وزیبا ونعل خوب وزیبا باشد یعنی این تجمل کبر باشد
فقال صلی الله علیه وسلم لا ان الله جمیل یحب الجمال الکبر بطر الحق وغمط الناس فرمود که این مقدار از کبر محسوب
نیست بلکه کبر مذموم آنست که حق را باطل کند یعنی آنچه بروی واجب شده است از توحید حق
وعبادت وی از ان تکبر کند واز قبول آن ممتنع گردد ودیگر آن خدای تعالی را حقیر دیده وحقیر شمرد وخوار
دارد بدانکه احادیث در باب تشبهات زهد وانه لم تنعم وترفه تحریض وترغیب دران واقع شده
همچنین در شان تجمل وتنعم وترفیه وتجوز آن وارد شده اما در غرض عدم تکبر وخیلا اما اول

ترمذی از عایشه رض می آرد که گفت مرا رسول خدا ﷺ یا عایشه اگر میخواهی لحوق و اتصال بمن
باید که بسنده بود ترا از دنیا مثل توشه سواری و دور دار خود را از مجالست اغنیا و کهنه مکن جامه را
و میکفن از بدن تا پیوند نکنی آنرا و در حدیث ابی داود آمده که آنحضرت ﷺ بتاکید فرمود آیا نمی شنوید
آیا نمی شنوید که بذاذت از ایمان است بذاذت از ایمان است یعنی کهنگی جامه و ترک زینت و اختیار
فقر از اخلاق اهل ایمانست و نیز در حدیث آمده که هر که ترک دهد جامه زینت را با وجود قدرت
بران بقصد تواضع بپوشاند او را خدای تعالی حلهٔ کرامت و اما ثانی در حدیث ترمذی آمده که رسول ﷺ
فرمود خدا دوست میدارد که دیده شود اثر نعمت وی بر بنده یعنی چون خدای تعالی بر بندهٔ خود نعمتی
دنیاوی عطا کند دوست میدارد که اثر آن نعمت ظاهر و آشکارا کرده در تحسین ثیاب و تنظیف و تجدید آن
بقدر امکان بی مبالغه و تجاوز از حد بقصد اظهار نعمت خدا تا محتاجان قصد وی کنند و طالبان زکوة و صدقات
بروی بیایند و همچنین علما اظهار آن کنند تا در چشم عامه معزز و مکرم نمایند و هیبت و عزت علم
ظاهر کرده و ظاهر کنند خود را بر مردم و مردم ایشانرا بشناسند و استفاده کنند همچنین شرح کرده اند
این حدیث را و ابوالاحوص از پدر خود می آرد که گفت آمدم من رسول خدا را ﷺ و بر تن من جامه بود
دون فرمود ترا مالی هست گفتم نعم گفت از کدام جنس است گفتم از هر جنس داده است مرا خدای تعالی
از ابل و بقر و غنم و اسپ و برده فرمود چون داده است ترا خدای تعالی پس باید که دیده شود اثر نعمت
و کرامت وی تعالی بر تو و در حدیث دیگر آمده است مردی را دید جامهٔ در غایت کهنگی پوشیده فرمود
مگر جامه ندارد این مرد گفت مراد و جامهٔ نو در خانه است فرمود پس باید که بپوشی آنرا و اظهار کنی نعمت
حق را و آنحضرت ﷺ تجمل و تزئین هیأت و تحسین سمت را دوست داشتی جابر گوید رض که آمد
آنحضرت ﷺ روزی بزیارت ما پس دید مردی را ژولیده و پریشان موی فرمود این مرد چیزی نمی یابد
که بدان اصلاح راس خود بکند و مردی را دید که جامهٔ چرکین در بدن دارد فرمود وی چیزی نمی یابد که
بدان جامه خود را بشوید و یکی را یکباری دید پریشان موی و ابتر و بی هنجار فرمود که یکی می آید گویا
شیطانی است و آنحضرت ﷺ نیز چون وفود بروی میرسیدند احسن ثیاب خود را می پوشید
و تجمل مینمود و اصحاب را نیز بدان امر میکرد و در جمعه و عیدین اینچنین میکرد و صحابه را نیز میفرمود
تا اینچنین کنند و بالجمله معتبر درینجا بقصد و نیت است ترک تجمل و لبس ثیاب دون اگر
از جهت بخل و خست طبع یا از برای اظهار فقر و زهد و ریای مردم بود مذموم است و بقصد زهد
و تواضع و ایثار محمود و تزئین لباس فاخر و ترفع اگر بقصد تکبر و تفاخر و بطر و اسراف است نیز قبیح
و بجهت اظهار نعمت حق و ادای شکر و اعزاز دین و تعفف و ستر حال مستحسن مدار بر نیت است
و ازینجا است اختلاف طرق و اوضاع مشایخ صوفیه قدس الله اسرارهم درین باب و صاحب مواهب اللدنیه

بطریق سؤال و اشکال آورده که چون سنت نبوی و طریقهٔ سلف صالح ترک لذات هیآت و رثاثت
ثیاب است پس چیست حال اهل سلسلهٔ شریفهٔ شاذلیه از صوفیه که تجمل میکنند در هیآت و ملابس
خود و حال آنکه طریقهٔ ایشان اقتدا بسنت نبوی و طریقهٔ سلف صالح است جواب میگوید که نظرا بعموم
بر معانی و حکم است و چون دیدند که سلف صالح بجهت وجدان اهل غفلت و جهل ایشان بدنیا و دنیه
خود منهمک و غالی اند در زیب و زینت ظاهره بجهت تفاخر بدنیا و اطمینان بدان مخالفت کردند
ایشانرا و اختیار کردند بذاذت ثیاب را بجهت اظهار حقارت آنچه تحقیر کرده او را حق جل و علا و تعظیم کردند
آنرا غافلان بقصد تعظیم و تنویه شان فقر و آخرت و چون گذشت بران مدتها و [illegible] شد دلها بنسیان
اینمعنی و ذهول ازین حکمت گرفتند اهل غفلت رثاثت ملابس و بذاذت هیآت را حیله و وسیلهٔ شهرت
و علامت بر زهد و ریا منعکس شد امر پس گشت در حقیقت مخالفت این قوم در لباس و هیأت طریقهٔ سلف
و علامت سنت و گشت تجمل در ثیاب و هیآت علامت صدق و اخلاص و ستر حال و باین معنی ارشاد و اشارت کرد
سیدی الامام ابو الحسن شاذلی قدس الله سره العزیز در وقتیکه انکار کردند بر وی بعضی از منکران اهل
بذاذت و رثاثت بقول خود که فرمود یا هذا این هیأت من گویا بزبان حال میگوید که الحمد لله الذی
اغنانی بفضله و این لباس تو میگوید اعطونی شیا من دنیاکم و افعال و اعمال این قوم داراست بر حکمت
و نیت انتهی کلام المواهب و بعضی ازین قوم مامور و ماذون اند از جناب صمدیت عز اسمه بلباس نفیس
در بعض اوقات چنانچه از حضرت غوث الثقلین شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی بعد از کشیدن
ریاضات شاقه چنانچه آورده اند که تا بیست و پنج سال در صحاری و براری بغداد میگشتند نه جای
معین بود و نه طعامی و نه لباسی جز بقدر ضرورت می آرند مامور شد بلباسی که ذراعی از ان بدینار باشد و در لباس
نفیس میفرمود هذا کفن المیت و کفن المیت احسن و هذا بعد الف موت و از شیخ ابی السعود که در مقام ترک
تدبیر و اختیار رتبهٔ عالی داشت می آرند که گاهی لباس میپوشید که بچهار درهم می ارزید و گاهی نفیس
قیمتی در غایت نفاست و بالجمله سلامت حال مرید در اکتفا بقدر ضرورت است و زیاده بران مباح
است آنکه بی تکبر و خیلا باشد و توسط و اقتصاد در سه باب اولی و در آنچه قومی را عادت و متعارف شده و باعث
تمیز و تعریف ایشان گشته نیز رخصتی هست و مقام قوم عالی است و مبنی بر نیات و حکم است که ایشان
دارند والله اعلم ٭ فصل ٭ شیخ این فصل را در پوشیدن سفید جدا از فصل سابق آورد و اگر یکی
ساخت هم میشد آنرا بعضی از مقاصد این فصل خالی از تکرار هم نیست پس گفت حضرت نبوی
ﷺ [illegible] پوشیده [illegible] از [illegible] که باردا مذکور میکرد و خود ظاهر است و آن چندان
احتیاج به بیان ندارد و آنکه شهرت دارد و بود در پوشیدن آنحضرت ﷺ آنرا اختلاف است بعض جزم
کرده اند که نبوده [illegible] در شرح شفا گفته که پوشیده است و لیکن خریدن آن سرور مر او را و بدرا

معلوم و متفق علیه است چنانچه در جامع الاصول از حدیث ترمذی و ابی داؤد آورده و در مشکوة از احمد و ابن ماجه و دارمی نیز آورده و این شرای سراویل در مکه بود و ابو یعلی موصلی در مسند خود بسند ضعیف از ابی هریرة آورده که گفت در آمدم روزی در بازار با رسول خدا ﷺ پس خرید سراویل بچهار درهم و اهل سوق را وزانی بود که بر میکشید اثمان را پس آنحضرت ﷺ بوی فرمود برکش و راجح بکش پس آنمرد وزان گفت که من هرگز از کسی نشنیده ام که در دادن ثمن این کلمه بگوید پس ابو هریره گفت وای بر تو نه شناسی پیغمبر خود را پس آنمرد میزان از دست بینداخت و برخاست تا دست آنحضرت ﷺ ببوسد آنحضرت ﷺ دست مبارک خود را از وی بکشید و گفت این عادت اعاجم است که بملوک خود بکنند و من ملک نیستم مردی ام از جنس شما پس آنحضرت ﷺ سراویل بگرفت و روان شد ابو هریره میگوید که خواستم سراویل را از دست آنحضرت ﷺ بگیرم و من بردارم آنرا فرمود صاحب متاع سزاوار تر است به برداشتن متاع خود مگر آنکه ضعیف باشد و نتواند برداشت پس یاری دهد او را برادر مسلمش گفتم یا رسول الله تو میپوشی سراویل را فرمود نعم می پوشم در حضر و سفر و در شب و روز زیرا که من مامورم بستر و نمی یابم ساتر تر ازین جامه چیزی و ابن حبان و طبرانی و دار قطنی و عقیلی نیز این حدیث را آورده اند ولیکن باسانید ضعیفه و مدار این حدیث بر یوسف بن زیاد واسطی است و وی ضعیف است جدا و بالجمله خریدن آنحضرت ﷺ سراویل را صحیح و ثابت است و ابن قیم در کتاب هدی النبی گفته که ظاهر اینست که خریدن برای پوشیدن بود و روایت هم کرده شده است که آن حضرت ﷺ سراویل پوشیده و صحابه نیز در زمان شریف باذن وی میپوشیدند و بخاری در ترجمه آورده و گفت باب السراویل ولیکن حدیثی در باب لبس او نیاورده زیرا که صحیح نشده بطریقی و شرطی که نزد وی معتبر بود و آورده اند که امیر المؤمنین عثمان رض در روزیکه او را شهید کردند سراویل پوشیده بود و روایتی کرده شده است که پیغمبر خدا ﷺ فرمود بگیرید پوشیدن سراویلات را زیرا که وی ساتر ترین ثیاب شما است و محصن و محفوظ کدانید بآن زنان خود را چون بیرون آیند یعنی بایشان مناسب تر و لایق تر است خصوصا در حالت بیرون آمدن از خانه کذا اورده بعض المصنفین و این حدیث را سیوطی در جمع الجوامع از امیر المؤمنین علی رض آورده باین لفظ که گفت بود م من نشسته نزد رسول خدا ﷺ در بقیع در روز باران پس بگذشت زنی سوار بر حماری و بود با وی مکاری پس بلغزید حمار در نشیب زمین و بیفتاد آنزن بر زمین پس روی گردانید آنحضرت ﷺ از وی گفتند یا رسول الله وی سراویل پوش است فرمود اللهم اغفر للمتسرولات من امتی یا ایها الناس اتخذوا السراویلات فانها من استر ثیابکم وحصنوا بها نسائکم رواه الترمذی والعقیلی فی الضعفاء وابن عدی فی الاداب والدیلمی فی مسند الفردوس و گفته که ابن جوزی این حدیث را در موضوعات آورده ولیکن صواب نکرده و این حدیث نزد من ثابت است بطرق

داشتی و گاهی حله حمرا پوشیدی در بعض روایات آمده که آنرا برای جمعه و عید مهیا داشتی و ترمذی
و دارمی از جابر بن سمره آورده که گفت دیدم پیغمبر را ﷺ در شب مهتاب در حلهٔ حمرا و بودم من که
نگاه میکردم گاهی بجانب وی ﷺ و گاهی بجانب قمر و آنحضرت ﷺ نیکوتر و روشن و تابانتر بود
نزد من از ماه و قول جابر رضه که گفت نزد من از برای اظهار لذت و ذوق خود بدیدار مبارک وی ﷺ گفت
والا نزد همه کس و در نفس الامر همچنین است و نیز ترمذی از براء بن عازب آورده که گفت ندیدم
هیچ یکی را از آدمیان بهتر و زیباتر از رسول خدا ﷺ در حلهٔ حمرا چون درینجا بعضی از مردم را
توهم و اشتباه آن شده که مراد از حله جامه ابریشمی باشد و از حمرا سرخ خالص محققین اهل حدیث
رد آنها کرده اند چنانکه مصنف گفت و حله عبارتست از ازار و جامه و حمرا آن خطوط سرخ است که در ان بود و مراد
بحمرا آن نیست که سرخ خالص بوده چه سرخ خالص منهی عنه است عبد الله بن عمرو بن العاص جامهٔ
سرخ از رنگ معصفر پوشیده بود گفت این چیست که پوشیده ای ازانحضرت ﷺ کراهت آن فهم کرد چون بخانه
آمد در تنور انداخت و بسوخت دیگر روز چون بیامد فرمود جامه سرخ را چه کردی قصه باز گفت
فرمود هلا کسوته بعض اهلك چرا نپوشانیدی آن جامه سرخ را بعض اهل خود را یعنی زنان را فانه لا باس
به للنساء زیرا که هیچ باکی نیست در پوشیدن جامه سرخ مر زنانرا و در صحیح آمده که دو جامه
سرخ را بر کسی دید فرمود ان هذه من لباس الکفار فلا تلبسها این پوشش کافران است پس مپوش آنرا و نیز
آمد مردی بگذشت و بر وی دو جامهٔ سرخ بود و بر آنحضرت ﷺ سلام کرد آنحضرت سلام او را جواب نگفت
رواه الترمذی و ابو داؤد و فی الجمله از پوشیدن پوشش سرخ خالص احتراز باید کرد و همچنین از زرد
زانچه در بعض احادیث واقع شده که دلالت دارد بر جواز لبس اینها وقوع آن پیش از وقوع نهی است
و در کتب فقه درین باب اقوال مختلف آمده و صحیح در مذهب امام ابو حنیفه آنست که مکروه است کراهت
تحریمی و مکروه است نماز در ان و نیز اختلاف است اندران که کراهت و حرمت در مطلق رنگ سرخ است
یا مخصوص است برنگ معصفر شیخ قاسم حنفی رحمه الله که از متاخرین علمای مصر بود تحقیق کرده که مطلق
رنگ سرخ هرگونه که باشد ممنوع است و لیکن در بعض احادیث معصفر عطف بر احمر آمده پس معلوم
شد که این حکم مطلق احمر را شامل است والله اعلم و جامه معلم پوشیده یعنی علم دار دیبا و غیر آن اما
گفته اند باید که دیبا و حریر زیاده بر چهار انگشت نبود و کمتر ازان مباح است و جامه سیاه پوشیده
چنانکه در باب خطبه جمعه آمده است که دستار سیاه بر سر مبارک داشت و در روز فتح مکه نیز همچنین
بود و بعض گویند که درین روز از مغفر که بر سر داشت دستار رنگ سیاه گرفته بود و این تاویل بعید
است و بالجمله پوشیدن کسای سیاه و عمامه سیاه از آنحضرت ﷺ بصحت رسیده است و فی الکنز و
ندب لبس السواد و از امام محمد شیبانی رحمة الله علیه آورده اند که عمامهٔ سیاه بر سر داشتی و لباس فاخر در بر و

جمالی بکمال داشت روزی برای وی پاسفید آمد میان جمال وی شد و سیاهی دستار را با سفیدی
روی وی بغایت تحسین نمودند آن موقع گشت دیگر روی ﷺ دستار سیاه پوشید و امراء زنها سست لباس
اعتذار کردی که مرا زنان بسیار اند اکثر خود را آراسته دارم ترسم که نظر در جمالی نیکو کنند و مرد
بیگانه طمع کنند والله اعلم و پوستین که اطراف آن بسندس دوخته بود و نعل و موزه و نعلین تاسومه که
قسمی خاص است از نعل صغیر از نعل متعارف طاقها یعنی چرم بر هم دوخته این همه را پوشیده فرموده و در
شمایل از بریده آورده که فرستاد نجاشی برای آنحضرت ﷺ دو موزه سیاه ساده پس پوشید آنرا
پس وضو کرد و مسح کرد بران و نعلین آنحضرت را ﷺ دو دوال بود یعنی میان دو انگشت پای انگشت
متصل باو و دیگر میان انگشت میانه و انگشتی که متصل با وست و یک دوال دیگر بود بر پشت پا و تمثال نعل
آنحضرت ﷺ خواص و برکات بسیار دارد و بعضی از اکابر محدثین رساله جدا در بیان آن جمع کرده و
گفته که نگاه داشتن آن باعث وجود حرز و امان است از شر بغی و عداوت و حسد اشرار و از شر شیطان مارد
و اگر زنی که دشوار شده باشد زائیدن وی آنرا نگاه دارد آسان شود بروی این دشواری و بعضی از
محبان را از علماء و محدثین اشعار و قصائد است در مدح آن کما فی المواهب اللدنیه و انگشتری در دست
کرده اما روایت مختلف است در بعض احادیث آنکه در دست راست بودی و در بعض در دست چپ و
مجموع احادیث صحیح است ظاهر آنکه گاهی در دست چپ و گاهی در دست راست بود نقش آن محمد رسول الله
برا این هیأت بود و نهی فرمود که هیچ آفریده باید که نقش انگشتری من بر انگشتری خود نکند بدانکه
گرفتن آنحضرت ﷺ خاتم را و پوشیدن وی آنرا بصحت رسیده و خاتم وی ﷺ از نقره بود و فص وی نیز
از نقره و در روایتی آمده که فص وی حبشی بود یعنی سنگی بود که در حبشه میباشد یا مراد آنست که سیاه بود
کذا قالوا و آنکه در حدیث زهری از انس آمده که آنحضرت ﷺ انداخت خاتم را و نپوشید و در روایتی
یکروز پوشید بعد از آن بینداخت آن در خاتم طلا بود یا خاتم از حدید یا مس و یا فضه که ساخته بودند برای وی
ﷺ پس بینداخت آنرا و نهی کرد از آن و آنکه در حدیث ترمذی آمده که گرفت آنحضرت ﷺ خاتم را پس ختم
میکرد بوی و نمی پوشید محمولست بر آنکه در اول همچنین بود بعد از آن پوشید و مستمر شد پوشیدن آن و خاتم
آنحضرت ﷺ بعد از وی بدست ابوبکر صدیق رض بود و بعد از وی بدست عمر فاروق رض و بعد از وی بدست
عثمان ذی النورین رض و در آخر عهد خلافت وی از دست معیقیب که خادم وی بود در بئر اریس افتاد و هر چند
جستند پیدا نشد و گفته اند که باعث اینهمه تفرقه و پریشانی و اختلاف که در عهد عثمان رض و بعد
از وی پیدا شد گم شدن آن خاتم بود که در وی سری از اسرار الهی بود که سبب انتظام والتیام امور بود
چنانچه در خاتم سلیمان علیه السلام و از پوشیدن انگشتری آهن و مس و برنج نهی آمده است و در برنج
فرمود که ازین بوی اصنام می آید چه اصنام را از آن میساختند و در آهن فرمود که آن حلیه و پوشش اهل

دار است و پوشیدن خاتم ذهب نزد ائمهٔ اربعه مکروه است ونزد بعض علما جائز واز بعض صحابه مثل
طلحه وسعد وصهیب پوشیدن آن نقل کرده اند ودر خاتم عقیق اخبار وآثار ضعیفه آمده که در وی خیر
وبرکت است ونافی فقر ودر روایتی آمده که عقیق زرد دافع طاعون است و پوشیدن آنحضرت ﷺ آنرا
بصحت نرسیده چنانچه در خاتمه بیاید ودر هدایه تختم بخاتم حجر مطلق مکروه داشته ودر کافی میگوید
که عقیق ویشم ازان مستثنی است بر قول اصح ونیز در هدایه میگوید که معتبر حلقه است نه نگین زیراکه
قوام خاتم بدوست وپوشیدن خاتم مباح است نزد جمهور علما امانه بقصد زینت وبعض گفته اند مکروه
است مگر کسی را که ویرا حکمی وسلطانی باشد وباید که وزن آن کمتر از مثقالی بود زیراکه اصل در استعمال
فضه ودهب حرمت وکراهت است پس باید که از قدر ضرورت زیاده نبود وهم ازینجهت پوشیدن دوانگشتری
وزیاده ازان مکروه است ولیکن گرفتن خواتیم متعدده مکروه نیست اگر بنوبت بپوشد واختلاف کرده اند
درانکه افضل تختم در یمین است یا در یسار واکثر احادیث بر آنست که در یمین است وبعض در یسار نیز آمده
وگفته اند که آنحضرت ﷺ اول در یمین میپوشید وآخر در یسار قرار یافت والله اعلم وتختم در غیر خنصر
مکروه است وآمده است که آنحضرت ﷺ رشته می بست در خاتم از برای یادداشت امری واما نقش خاتم وی ﷺ
محمد رسول الله بود ولیکن کتابت وی نه بر ترتیب عادی بود بلکه مقلوب چنانچه معتاد است در خواتیم
تا بعد از ختم کتابت راست ود رست آید ومشهور آنست که اسم جلاله فوق بود ومحمد تحت ورسول در میان وبعض
از مشایخ گفته اند که تصریح باین معنی در هیچ حدیثی نیافتیم وتواند که برعکس باشد بلکه گفته که روایت
اسمٰعیلی که از رواة بخاری است آنست که کتابت سطر اول محمد وسطر ثانی رسول وسطر ثالث الله بظاهر مثالف
آنست کذا فی المواهب فقد بر ومنع آنحضرت ﷺ دیگرانرا از نقش خاتم شریف خود یا از جهت شرف وامتیاز
وعلو مقام وی بود تا دیگری دران شریک نباشد وبرین تقدیر بعد از وی نیز ممنوع بود یا از جهت خوف
تلبس بخاتم شریف وی بود که نزد اشتراک لازم می آید وبرین تقدیر منع مخصوص بزمان مبارک وی
بود والله اعلم وآنحضرت ﷺ زره پوشیده وخود وجوشن وگاهی دو زره در یکحال پوشیده چنانکه در روز
غزوهٔ احد واین از کمال شجاعت وکار زاری آنحضرت ﷺ بود که بیشتر سلاح جنگ از مردان آنها پوشند
که دغدغه کار بیشتر دارند وازینجا معلوم شد که سلاح پوشیدن ومباشرت اسباب عادی کردن منافی
مقام توکل نیست بلکه در بندگی وامتثال امر الهی است در اتباع وانقیاد با سبابی که خلق فرموده
وجبهٔ خسروانی داشت که شکافهای انرا فراویز دیباد وخته بود ومراد بجبه طیالسهٔ کسروانیه مکفوف بدیباج
که در حدیث واقع شده اینست چنانچه گذشت اما طیلسان در حالت گرمی آفتاب پوشیده چنانکه روزی
که فرمان هجرت یافته بود نیمروز بخانهٔ ابی بکر آمد طیلسان در برکرده اما در حدیث انس آمده که
کان یکثر القناع یعنی طیلسان را بسیار پوشیدی بعض حمل بر اوقات ضرورت کرده اند بدانکه درلبس

یهود خیبر و در حدیث صحیح از حاکم آمده که من تشبه بقوم فهو منهم و ترمذی آورده که لیس منا من
تشبه بغیرنا جوابش چنانچه در فتح الباری گفته آنست که استدلال باین در وقتی تمام است که طیالسه از شعار
ایشان بود و آن در این ازمنه مرتفع شده پس در عموم مباح داخل بود و قول انس به تشبیه آنجماعه بیهود بجهت آن
بود که انس یهود را بسیار دیده بود که تطلس میکردند و غیرایشانرا متمتع باین هیئت کم دیده پس تشبیه کرد
بایشان و از اینجا کراهت لبس طیلسان علی الاطلاق لازم نیاید بدلیل روایت وی در تطلس و تقنع را از آن حضرت
صلی الله علیه وسلم و بعض گفته اند که کراهت انس آنرا بجهت رنگهای این طیالسه بود که زرد بود چنانکه رسم یهود است
والله اعلم و در سفر جبهٔ آستین تنگ پوشیدی جبهٔ رومیه ضیق الکمین که در حدیث آمده اینست
چنانکه گذشت گاهی ازار و ردا پوشیدی و درازی ردا شش گز بود و در عرض سه گز و یک وجب
و درازی ازار چهار گز بود و یک وجب و در عرض دو گز و یک وجب گزیکه ست است که آنرا ذراع گویند و این دو شبر است
و نیز بیست و چهار انگشت بعدد حروف لا اله الا الله چنانکه مشهور است * فصل * در عادت حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم
در معاشرت با ازواج طاهرات میفرمود حبب الی من دنیاکم النساء والطیب وجعلت قرة عینی فی الصلوة و بعضی از
مصنفان ثلاث را زیاده میکنند و آن غلط است و چون مستقیم نیست آنرا تاویلات میکنند و همه سهو است و نماز
از امور دنیا نیست تحقیق این مقام در فصول صلوة بتفصیل ذکر کردیم فلیطلب کرود وستربن چیزی
بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از امور دنیا زنان بود و بوی خوش و در بسیاری از شبها مجموع حرمهای خانه
را طواف کردی و در مباشرت قوت سی نفر از اقویا وی را کرامت شده بود لاجرم مباح شد وی را چندانکه
خواهد زن بنکاح خود در آرد نه و زیاده بر نه بدانکه فواید نکاح بعد از حفظ نسل و دوام نوع
انسانی تکمیل لذات و تمتع نعمت و حفظ صحت است چه حبس و احتقان منی مورث و مولد امراض شدیده
و سبب ضعف قوی و اعضا و انسداد مجاری است و تفاخر و مباهات بقوت باه و شهوت جماع و تمادح
بدان و تعییر و تحقیر بضد آن امری مقرر و معروف است و عادت مستمر است میان مردان و محبت
نسا و نکاح معدود از کمال نشاء انسانی و موجود در کمل افراد این نوع است و تمامه انبیا و رسل اهل تزوج
و تاهل بودند الا عیسی و یحیی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و در روایات آمده است که ابراهیم
خلیل الرحمن هر روز از شام بر براق سوار بشوق صحبت هاجر ام اسمعیل بمکه می آمد از جهت کمال
شغف او بوی و قلت صبر از وی و داؤد پیغمبر علیه السلام را نود و نه زن بود و با وجود آن زن دیگر نکاح
کرد تا مأیة تمام شد و سلیمان علیه السلام را سیصد منکوحه و هزار سریه بود و بیکشب بر صد زن طواف
کردی و بخاری از انس آورده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم میگشت بر تمامه نسای خود در یکشب
و آنها یازده تن بودند و در روایتی نه و بودیم ما که تحدیث میکردیم که داده شده است او را قوت
سی نفر و از طاؤس و مجاهد آمده که قوت چهل تن و در روایتی از مجاهد قوت چهل مرد از اهل جنت

و در روایت صحیح است که هر یکی از اهل جنت را قوت صد مرد بود در اکل و شرب و جماع و لهذا ابیاح بود آنحضرت را ﷺ هر مقدار از زنان که خواهد و در اینجا کمال فضل و شرف و امتیاز وست از سائر رجال امت و حکمت در تکثیر نسا آنحضرت را ﷺ این بود که تا احکام در رویها را که مردان را بدان راه نبود بامت نقل کنند و زیادت تکلیف بقیام حقوق و حسن معاشرت و صبر بر صحبت ایشان با تحمل اعباء رسالت و اقامت مشاق عبادت نیز از فوائد آن بود و از آنچه نقل کرده شد تفضیل سلیمان علیه السلام بر آنحضرت ﷺ لازم نیاید چه آنحضرت را ﷺ فضایل و کمالات بود که اگر مجموع فضایل انبیا را صلوات الله علیهم اجمعین در جنب آن بنهند راجح آید و حقیقت حال آنست که سلیمان علیه السلام از حق سبحانه تعالی ملکی خواست که دیگر را میسر نبود پس برای اجابت دعای وی علیه السلام خصوصیه را مثل تسخیر ریاح و جن بوی مخصوص گردانیدند که غیر وی را ظاهر نبود و وی علیه السلام پیغمبری بود ملک و اینها از معجزات وی بود و در حدیث آمده که حضرت رسول را ﷺ مخیر گردانیدند که نبی ملک بود یا نبی عبد پس اختیار کرد آنحضرت ﷺ که نبی عبد بود نه ملک یعنی بندگی بهتر از بادشاهی است پس موقوف داشتند آنحضرت ﷺ را بر حد بشریت و عبودیت و مزیت سلیمان در بسطت ملک و کثرت نسا و رفتن سریر بر هوا و تسخیر جن از این قبیل بود و این در ظاهر بود ولیکن قدرت و قوت تصرف پیغمبر ما ﷺ در کاینات و قرب و عزت [illegible] بیش از ان بود و این قوت و تصرف آنحضرت ﷺ را تمام بود ولیکن وجود آن در ظاهر مخصوص بسلیمان بود علیه السلام دلالت میکند برین معنی آنچه در حدیث صحیح آمده که عفریتی از مرده جن در نماز بر آنحضرت ﷺ آمد تا در وسوسه و تفرقه افکند پس آنحضرت ﷺ فرمود که میخواستم که او را بگیرم و بستون [illegible] بندم تا کودکان و اطفال این مدینه بوی بازی کنند ولیکن از دعای برادرم سلیمان یاد آوردم و بگذاشتم [illegible] و تصرف در جن هست ولیکن چون این تصرف را در ظاهر مخصوص بسلیمان علیه السلام داشته الله بدعا و درخواست وی آنرا از پروردگار ترک آن کردم فافهم و بالله التوفیق و بدانکه نسای مطهره در تحت آنحضرت ﷺ در وقتی [illegible] بودند و در وقتی یازده و در وقتی دیگر زیاده بران و اول ازواج خدیجه بود و در جاهلیت ویرا طاهره میخواندند و در وقت تزوج وی آنحضرت ﷺ بیست و پنجساله بود و وی چهل ساله و اولاد آنحضرت ﷺ همه از وی بود الا ابراهیم که از ماریه قبطیه بود و وفات خدیجه در مکه بود پیش از هجرت بسه سال بقول صحیح و وی شصت و پنجساله بود و صحبت وی با حضرت ﷺ بیست و پنجسال بود سوده بنت زمعه تزوج کرد او را بمکه بعد از موت خدیجه پیش از عقد عایشه و هجرت کرد بمدینه و چون پیر شد خواست که طلاقش دهد پس [illegible]

وی نوبت خود را بعایشه رض و باقی ماند در حیطهٔ نسای شریف و وفات یافت در زمن اربع وخمسین از
هجرت سیوم عایشه رض تزویج کرد او را بمکه و وی شش ساله بود و زفاف کرد در نه سالگی و فوت کرد
آنحضرت ﷺ و بود عایشه رض هژده ساله و وفات یافته سنهٔ سبع وخمسین یا ثمان وخمسین بعد از آنکه
از عمر وی شصت و شش سال گذشته بود چهارم حفصه بنت عمر بن الخطاب رض نکاح کرد او را در سال دوم یا
سیوم از هجرت و طلاق داد آنحضرت ﷺ او را یک طلاق پس مراجعت کرد بوحی آسمانی که آمد رجوع
کن بحفصه که وی صوامه قوامه است و وی زوجهٔ تست در بهشت و ماتت سنة خمس واربعین او احدی واربعین
وهی ابنة ستین سنة وبعض گفته اند که موت وی در خلافت عثمان بود رض پنجم زینب بنت خزیمه
و وی را در جاهلیت ام المساکین میگفتند ازانکه بایشان طعام میداد نکاح وی در سنه ثلاث بود و وفات در
سنه اربع و صحبت وی با حضرت ﷺ تا چند ماه بود ششم ام سلمه تزویج کرد او را سنه اربع یا ثلث بعد از فوت
زوج وی ابوسلمه ماتت سنة تسع وخمسین وقیل اثنین وستین وگفته اند قول اول صحیح تر است وعمر وی
هشتاد و چهار سال بود هفتم زینب بنت جحش که زوجهٔ زید بود تزویج وی در سال پنجم و وفات وی سال
بیستم یا بیست و یکم و اول کسیکه بعد از آنحضرت ﷺ از ازواج مطهره فوت کرد وی بود هشتم ام حبیبه
بنت ابی سفیان در وقت نکاح وی اختلاف است بعض گویند که در حبشه بود که وی آنجا همراه شوهر
خود رفته بود و نجاشی او را برای آنحضرت ﷺ تزویج کرد بمهر چهار صد دینار یا چهار هزار درهم و
بعض گویند در مدینه و اول اصح و اشهر است و وفات وی سنة اربع واربعین یا اثنین واربعین نهم جویریه
بنت الحارث در غزوهٔ بنی المصطلق در سنه ست در بند افتاده بود پس آزاد کرد آنحضرت ﷺ او را و او
عقد نمود و نام اول وی برّه بود پس تغییر داد او را بجویریه ماتت سنة ست وخمسین دهم میمونه تزویج
وی در سنه سبع در سال قضای عمرهٔ حدیبیه در موضع سرف بفتح سین وکسر را که بر ده میل از مکه است
و وفات وی نیز در همین موضع در سنه احدی وستین یا احدی وخمسین ویا غیر آن اتفاق افتاده
اکنون در آن موضع بر قبر وی عمارتی است یزار و یتبرک به یازدهم صفیه بنت حیی بن اخطب
یهودیه بود از اولاد هارون علیه السلام و در غزوهٔ خیبر که در سنه سبع بود بند افتاده پس آزاد کرد
او را و تزویج نمود و بعض گفته اند که اول در سهم دحیه کلبی افتاده بود پس آنحضرت ﷺ وی را از وی بخرید
و آزاد کرد ماتت سنة اثنین وخمسین وقیل خمس وخمسین دوازدهم ریحانه بنت زید یهودیه از بنی
النضیر یا از بنی قریظه در بند افتاده بود و آزاد کرد و تزویج نمود در سنه ست و در وقت عود از حجهٔ
وداع وفات یافت و بعض گفته اند بعد از آنحضرت ﷺ در سنه ست عشر والاول اصح این مذکورات
جماعهٔ است که تزویج آنحضرت ﷺ و دخول وی بانها بصحت رسیده و چندی ازینها پیش از حضرت
ﷺ از عالم رفته بود و اکثر بعد از وی و جماعهٔ دیگر اند از نسا بیست یا زیاده که بعض را تزویج کرده

و پیش از دخول مفارقت فرمود و بعض را خطبه کرد اما تزوج نکرد و بعضی از انها نزد تخییری که در اراده دنیا و زینت آن یا اراده رضای خدا و رسول بحکم نص قرآن «یا ایها النبی قل لازواجک ان کنتن تردن الحیوة الدنیا و زینتها الخ» وارد شد اختیار دنیا کردند و بدر رفتند و تفصیل آن در جامع الاصول مذکور است

و اما سراری آنحضرت ﷺ چهار بود مشهورترین انها ماریه قبطیه بود که او را مقوقس قبطی والی اسکندریه و مصر اهدا نموده بود و از وی ابراهیم بن رسول الله موجود آمد و هم در مدت حیات وی وفات یافت و بعض ریحانه را که در ازواج مذکور شد از سراری داشته اند و گفته که آزاد نکرد او را و وطی وی بملک یمین بود دیگر جاریه بود که او را زینب بنت جحش با آنحضرت ﷺ بخشیده بود دیگر نیز بود و بعضی از عزوات بدست افتاده بود و الله اعلم و از آنچه مذکور شد وجه طواف بر نه یا یازده مرد در روایت ظاهر شد چه خدیجه رض پیش از اجتماع ایشان فوت کرده و سوده نوبت خود را بعایشه رض بخشید و اگر آنهم نیاید صحبت زینب بنت خزیمه ماهی چند بیش نبود شاید که در وقت قضیه طواف نبود و نیز ریحانه را بعضی از سراری داشته نه از ازواج اما پوشیده نماند که طواف بعدد ان نسا است نه از ازواج بر مرتقد بر طواف بر نه یا یازده در وقتی صحیح است کالا یخفی و در میان ایشان یعنی نساء رعایت نکاه و اشتیاق و محبت را سوا و نفقه و جمیع اموری که بران قادر بود اما در محبت میفرمود اللهم هذا قسمی فی ما املک فلا تلمنی فیما لا املک یعنی ان این قسمت و عدالت منست در چیزیکه مالک و قادرم بران یعنی صحبت و نفقه پس ملامت مکن و مکیر مراد رچیزیکه مالک نیستم آنرا یعنی در محبت و مجامعت و در وجوب رعایت مساوات میان ایشان بر وی خلاف است بر دو قول یکی آنست که قسم واجب بود دوم آنکه معاشرت با ایشان روا بود و برای قسم و این از خصایص وی بود ﷺ و رعایت آن محض کرم و تفضل و مروت و تطییب قلوب ایشان بود و قول امام ابی حنیفه اینست و با وجود این چندان رعایت و ملاحظه اینمعنی کردی گویا که واجب است چه فضل و مروت بر اهل و دار کرم حکم واجب دارد و بعض را طلاق داد و رجعت کرد چنانچه در ضمن ذکر ازواج مطهره معلوم گشت و شیخ ابن الهمام گفته که اراده کرد آنحضرت ﷺ طلاق سوده را پس بخشید وی نوبت خود را بعایشه رض و طلاق نکرد و لیکن امام محمد گفته بما چنین رسید که آنحضرت ﷺ سوده را اعتدی گفت و طلاق کرد پس وی درخواست کرد که رجعت کند و نوبت خود را بعایشه رض بخشید و بیهقی از عروه آورده که رسول خدا طلاق کرده بود سوده را و بنماز رفت و چون باز آمد سوده دامن جامه آنحضرت ﷺ را بگرفت و گفت یا رسول الله مرا حاجتی بمردان نمانده است و لیکن میخواهم که در زنهای تو محشور شوم پس مراجعت کرد آنحضرت ﷺ با وی و این حدیث مرسل است و ممکن است جمع و تطبیق میان حدیث عدم طلاق و وجود آن که طلاق رجعی بود و بمجرد طلاق رجعی فرقت واقع نشود بلکه با انقضای عدت پس معنی اراده طلاق اراده استمرار طلاق بود بانقضای عدت آنرا یاد کرد

موقت بیکماه ایلا نزد فقها سوگند خوردن مرد است که قربان نکند امراة خود را مدت چهار ماه و حکم
وی آنست که تعرض نکند و قربان ننماید او را پیش از گذشتن چهار ماه چنانچه کریمه * وللذین
یؤلون من نسائهم تربص اربعة اشهر الآیة حکم میکند و اگر بکند کفارت یمین بدهد یا جزائی که بران مترتب
ساخته چنانچه گفت اگر قربان کنم بنده من آزاد مثلا و اگر چهار ماه گذشت و قربان نکرد واقع شود طلاق باین
نزد امام اعظم ابوحنیفه و اصحاب وی و مذهب سفیان ثوری و بعض علمای دیگر همین است و نزد مالک
و شافعی و احمد و اسحق واقع نشود طلاق بگذشتن چهار ماه بلکه حبس و جبر کرده شود او را بآنکه یا
رجوع کند و کفارت یمین دهد یا طلاق دهد و نزد شافعی اگر طلاق ندهد طلاق داده شود بروی جبرا
یک طلاق اما ایلا که در حدیث بخاری از انس واقع شده است که ایلا کرد آنحضرت ﷺ از نسای خود
یکماه و رسیده بود بپای مبارک او زخمی در بند استخوان پس بنشست در غرفه بیست و نه روز پس
فرود آمد گفتند یا رسول الله سوگند یکماه خورده بودی و بعد از بیست و نه روز برآمدی فرمود
ماه بیست و نه روز میباشد ایلا درین حدیث بمعنی حلف است مطلقا و در صحیح مسلم از جابر رض
آمده است که در آمد روزی ابوبکر صدیق بر در رسول خدا ﷺ و عادت وی بود که تا اذن نمی طلبید
و امر نمیشد نمی در آمد و دید مردم را که بر درگاه جمع اند و هیچ کس را بدر آمدن اذن نشده
پس اذن کرده شد ابوبکر را بعد از ان در آمد عمر رض و استیذان نمود و اذن کرده شد برای وی و دید
آنحضرت ﷺ را ساکت و حزین نشسته و نسا گرد وی جمع آمده طلب نفقه میکنند پس گفت عمر رض در دل
خود والله چیزی بگویم که بخندانم آنحضرت ﷺ را پس گفت یا رسول الله اگر بنت خارجه که نام زوجه
عمر است از من نفقه طلبد برخیزم و مشتی در گردن او زنم پس بخندید آنحضرت ﷺ و گفت همچنین
این زنان گرد من آمده و طلب میکنند نفقه را پس برخاست ابوبکر و مشتی در گردن عایشه رض زد
و برخاست عمر و مشتی در گردن حفصه زد و گفتند آیا شما می طلبید از رسول خدا چیزیکه نزد وی
نیست گفتند لا والله نطلبیم بعد ازین از وی چیزی که نزد وی نیست پس گوشه گرفت آنحضرت از زنان
یکماه بعد از ان نازل شد این آیت * یا ایها النبی قل لازواجك ان کنتن تردن الحیوة الدنیا الآیة
والحدیث اما ظهار نکرد و بعضی از فقها که گفته اند ظهار نیز کرد غلطی ظاهر است و سهوی فاضح ظهار
گفتن مرد است مر زن خود را انت علی کظهر امی تو بر منی مثل پشت مادر منی یعنی حرام و باین گفتن
طلاق بائن واقع میشود و اگر قربان کند کفارت ظهار چنانکه در قرآن مجید واقع شده است بدهد
و نزد محققین از فقها و محدثین از حضرت رسول ﷺ ظهار واقع نشده و در احادیث ذکر آن ورود
نیافته و سیرت وی بایشان بهترین سیرتها بود و میفرمود خیرکم خیرکم لاهله بهترین شما کسی است
که بهتر است سیرت و معاشرت او با اهل و عیال او و انا خیرکم لاهلی و من بهترین شما ام مر اهل خود

رواه الترمذی والدارمی وروی ابن ماجه عن ابن عباس ولفظ الترمذی در روایتی اینست که
کامل‌ترین مومنان در ایمان نیکوترین ایشان از روی خلق وکریم‌ترین ایشان با اهل خود و آنحضرت
ﷺ دختران انصار را سوی عایشه می‌فرستادند تا با وی ملاعبه کنند و چون التماس امری کردی
بی‌آنکه در آن هیچ محذوری نبودی موافقت فرمودی ومتابعت نمودی و چون از کوزه آب خوردی
آن کوزه را بگرفتی ولب بر جای لب عایشه نهادی و آب خوردی و چون استخوانی بردی
وگوشت از آن بدندان خوردی آن استخوان را از وی بستدی و از موضع دهن وی گوشت تناول
کردی و بر وی تکیه زده قرآن خواندی وگاه سر مبارک بر کنار وی نهادی و قرآن خواندی اگرچه
حایض بودی وگاه در حیض بفرمودی تا ازار بندد و بالای ازار با وی معانقه کردی و بعضی بسایر
بشرهٔ وی رضا ندادی و در ایام روزه او را بوسه دادی و از کمال لطف و غایت مکارم اخلاق وی با اهل
بیت آن بود که وی را یعنی عایشه را تمکین دادی از بازی کردن بلعبت چنانچه عادت دختران است
که از لتهای جامه لعبتها سازند و با آن بازی کنند و بر دوش مبارک وی تکیه زده در حبشه و رقص ایشان
نگاه کردی عادت حبشه است که به نیزها حرب بازی میکنند وگفته اند که این بازی ایشان از زادی
ساز جنگ است با اعدای دین و بدین قصد از جمله عبادات و مبادی آن گردد مثل تیراندازی و نیزه بازی و سوار
ویکباری روز عید اینجماعه در صحن مسجد شریف این عمل میکردند پس میگوید عایشه که آنحضرت
ﷺ بر در حجرهٔ من بایستاد و بپوشید مرا بردای خود تا نظر کنم ببازی ایشان و نهادم روی خود را
میان گوش و دوش آنحضرت ﷺ پس ایستاده ماند و برنگشت آنحضرت ﷺ تا من برگشتم وگفت
عایشه رضی الله عنها قدر کنید و قیاس کنید که دختر خردسال که حریص بود بر دیدن بازی چگونه
بایستد و باز نماید از دیدن آن حال مرا بر آن قیاس کنید و این حدیث دلالت دارد بر اباحت این
لعب ولهو نزدیک زن دختر صغیرالسن تا با لعبان در ایام فرح و سرور و مثل روز عید و [illegible]
دو بار با وی مسابقت کرد بپای یعنی آنحضرت ﷺ و عایشه رضی با یکدیگر بدویدند تا کدام یکی
از ایشان غالب آید و پیشتر رود چنانچه غازیان با اسپان مسابقت در میدان کنند مرهٔ اولی عایشه رضی
سبقت کرد و در مرت ثانیه عایشه رضی تناور شد یعنی فربه وگوشت دار شد حضرت رسالت ﷺ سبقت
گرفت پس فرمود هذه بتلك یعنی این سبقت من بدل آن سبقت است که تو بر من گرفتی ویکبار
از در حجره بیرون می‌آمدند در درگاه مردو یکبار در آمدند یعنی آن دیگری را دفع میکرد تا بیرون
شدند و چون عزم سفر کردی میان ایشان قرعه زدی هر کرا قرعه افتادی وی را بردی و چون رجوع
فرمودی دیگران را قضا نکردی وگاه بودی که در حضرت مجموع هر یکی از ایشان دست نهادی
و ملاطفت کردی و هر روز چون نماز عصر بگذاردی بر مجموع حجرات بگذشتی و احوال ایشان تفقد کردی

و چون شب شدی در حجرۂ آنکه نوبت وی بودی بیتوتت فرمودی و میان هشت زن قسم کردی دران
وقت که ازواج مطهره نه بود عایشه حفصه ام حبیبه سوده ام سلمه صفیه میمونه زینب بنت حجش
جویریه رضی الله تعالی عنهن زیراکه سوده که نهمی بود نوبت خودرا بعایشه رض بخشیده بود پس عایشه رض
را دو شب بود و دیگران را یکشب و آنچه در صحیح مسلم واقع شده که عطا میگوید که آنزنی که آنرا قسم
نمیکرد صفیه بود غلط صریح است از عطا و سبب این وهم آنست که رسول ﷺ روزی بر صفیه خشم کرفت
صفیه مضطرب شد عایشه رض را کفت هیچ توانی که حضرت ﷺ را از من راضی کنی و من نوبت خود را
بتو بخشم عایشه رض کفت آری پس عایشه رض بیامد و بر جانب پیغمبر ﷺ بنشست در روزیکه نوبت صفیه بود
فرمود دور شو که امروز نوبت تو نیست نوبت عایشه رض کفت ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و حکایت باز کفت پیغمبر
ﷺ از صفیه راضی شد و این حال در یکروز بود و یک نوبت بود لا غیر از ینجهت بعضی از رواة
وهم کرده که زنی که او را قسم نمیکرد صفیه بود و حدیث کان یقسم لثمان صحیح است بدانکه در
مشکوٰة از بخاری و مسلم از عطا می آرد که کفت حاضر شدیم ما با ابن عباس بر جنازۂ میمونه بسرف پس کفت
این زوجۂ رسول خدا است ﷺ چون بردارید نعش او را جنبانید و حرکت ندهید او را و نرمی کنید با آن
و کفت بود نزد رسول خدا ﷺ نه زن که قسم میکرد از انها برای هشت زن و قسم نمیکرد برای یکی و کفت
عطا بما چنین رسیده که آنکه قسم نمیکرد برای وی صفیه بود و بود وی آخر نسای وی در موت و رزین کفت
که غیر عطا برانند که آنزن که قسم نمیکرد سوده بود و این قول صحیح تر است زیراکه وی بخشیده بود
روز خود را برای عایشه وقتیکه خواست رسول خدا ﷺ که طلاق دهد او را و کفت نکاه دار مرا
و من نوبت خود را به عایشه بخشیدم با مید آنکه شاید که در بهشت در زمرۂ نسای تو باشم
خطابی کفت که این سخن از عطا وهم است و غلط در وی از ابن جریج است که راوی این حدیث است
و قاضی عیاض کفته که شاید که روایت عطا صحیح باشد زیراکه چون نازل شد قول حق تعالی * ترجی
من تشاء منهن و تؤوی الیک من تشاء * یعنی بران از خود هرکرا میخواهی از زنان و بخوان بخود هرکرا
خواهی از ایشان اجتبیا رید ست تست و این آیت است متمسک جماعتی که کویند قسم برا نحضرت
ﷺ واجب نبود پس براند آنحضرت ﷺ سوده و جویریه و صفیه و ام حبیبه و میمونه را و بخواند بخود
عایشه و ام سلمه و زینب و حفصه را و وفات یافت آنحضرت ﷺ در حالیکه ایوا کرد و بخواند همه
را مکر صفیه را که او را ارجا کرد و براند و قسم نکرد برای وی و خبر داد عطا از آخر امر و الله اعلم و عادت
نبوی ﷺ آن بود که چون در اول شب مواقعت کردی کاه غسل کردی و بخفتی و کاه وضو کردی و بخفتی
و غسل در آخر شب کردی و حدیثی که از عایشه رض مرویست که ربما کان ینام و لا یمس ماء بسا بود که
خواب میکرد آنحضرت ﷺ و دست نمیکرد آنها را غلط است از بعض رواة از جهت ثبوت غسل یا وضو

واحتمال دارد و دور نیست که مراد بمساس آب غسل باشد والله اعلم وگاه بودی که بر مجموع طواف
کردی و در آخر یک غسل کردی وگاه در عقب هر مواقعت غسل کردی و چون از سفر باز آمدی شب هنگام در
خانه نیامدی این حکم را در باب معاشرت نسا آورد زیرا که این نیز بملاحظهٔ حال ایشان بود تا متهیئ
شوند و یکایک بر ایشان نیاید و غیر این از حکمتهای دیگر * فصل * در خواب و بیداری حضرت نبوی
ﷺ گاه بر فراش یعنی جامه خواب بیتوتت کردی وگاه بر نطع وگاه بر حصیر وگاه بر زمین مجرد و آن
حضرت را ﷺ سریری نیز بود چنانچه در حدیث بخاری در اعتکاف آمده که نهاده میشد سریر وی
در مسجد و سیوطی در جمع الجوامع آورده که در مرض موت آنحضرت ﷺ عباس بن عبد المطلب رض
و بر سریر وی بنشست و آنحضرت ﷺ امام حسن و حسین را سلام الله علیهما بروی رخصت کرده و در صحیح
آورده که آنحضرت ﷺ بر سریر خفته بود و فراشی در زیر خود نداشت و اثر کرده بود ریسمان سریر
در پهلوی مبارک وی و بالین وی از پوست بود حشو وی لیف درخت خرما بعوض پنبه انگنده ساخته شده
است و از برای شب پلاسی داشت از موی که بران خفتیدی و آنرا در شب دو تو میکردند یک شب آنرا
چهار تو کردند تا نرمتر باشد ازان نهی فرمود گفت بحال اول دوته سازید چه دوش مرا از نماز منع کرد و
بالجمله بر فراش خفتیده و لحاف بر خود پوشیده و فرمود که جبرئیل بر من نیامد در لحاف هیچ زنی بجز
لحاف عایشه و بالش وی از ادیم بود و در میان آن لیف خرما این نیز ما ساخته شده است * فصل *
در سواری آنحضرت ﷺ گاه بر اسپ سوار شدی وگاه بر شتر وگاه بر استر وگاه بر دراز گوش و آن چند تا
بود یکی عفیر که مقوقس اهدا کرده بود و یعفور که فروه بن عمرو الجذامی فرستاد و گفته اند که این
مرد و نام یکی اسمت و غیر این دو نیز بود وگاه بر اسپ برهنه بی زین چنانکه در باب جنازه گذشت وگاه
اسپ را بدوانیدی و هر چند کندرو و حرون بودی در تحت آنحضرت ﷺ مثل سیل روان شدی و غالبا
تنها سوار شدی و بعض احیان بر شتر کسی را ردیف ساختی وگاهی از پیش خویش کسی دیگر را سوار
کردی چنانچه سه نفر بر یک شتر بودندی وگاه بعضی از امهات مؤمنین را بر عقب خویش سوار کردی و
بیشتر مرکوبات آنحضرت ﷺ اسپ و شتر بودی اما بغال در ارض عرب کم بود یک بغله بهدیه
از ملک اسکندریه آورده بودند آنرا سوار میشد نام این ملک مقوقس بود و نام این بغله دلدل و آن سفید
بود و یک بغلهٔ دیگر بود و نام او فضه فروه بن عمرو آنرا فرستاده و یکی دیگر ابن العلا صاحب ایله فرستاده
دیگر از دومة الجندل آمده و دیگری از پیش نجاشی و بعض گفته اند که کسری نیز بغله برای آنحضرت
ﷺ فرستاده بود و این سخن بعدی دارد چه کسری که در حیطهٔ انقیاد آنحضرت ﷺ نه در آمده
و کتابت او را پاره کرده اهدای او دور است کذا قیل والله اعلم و چون استر در ارض عرب کم بود صحابه
گفتند ما نیز دراز گوش بر اسپ اندازیم تا بغال پیدا آید فرمود انما یفعل ذلک الذین لا یعلمون یعنی

این را نادانان کنند که جنس را بغیر جنس بجهانند و این امر نامناسب را ارتکاب کنند * فصل * حضرت
نبوی را ﷺ یک گله گوسفند بود بعدد صد و دوست نداشتی که بر صد زیاده شود چون بره ازان زاییدی
بدل آنرا گوسپندی ذبح کردی و شتران از نر و ماده نیز بسیار بوده و عدد و اسامی آن در کتب سیر مسطور
است و حال اسمر و درازگوش معلوم نشد و اما اسپان چند از آنچه در کتب مسطور است یکی نام وی سکب
است و سکب در لغت ریختن آبست و فرس سکب بمعنی کثیر الجری آمده گویا میریزد و میرود مثل آب
و این اول اسپی است که در ملک آنحضرت ﷺ در آمده و بده اوقیه آنرا خریده و بود اغر محجل یعنی
سفید جبهه و سفید پا و کمیت بود و ابن اثیر گفته ادهم دوم مرتجز ماخوذ از رجز که نوعی از بحور شعر
است خوش آینده تسمیه کرده شد باین اسم از جهت حسن صهیل و خوبی آواز وی و سفید بود سیوم ظراب
بظای معجمه تسمیه کرده شد بدان از جهت کبر و سمن وی و گفته اند از جهت قوت و صلابت حافر وی
اهدا کرده آنرا فروة بن عمرو جذامی چهارم لحیف بحای مهمله اهدا کرد آنرا ربیعة بن ابی البرا ماخوذ
است از لحاف تسمیه کرده شد باین اسم از جهت سمن وی و کبر وی گویا می پوشید زمین را بدم خود که دراز
بود چنانچه بلحاف بپوشند پنجم لزاز از لز بمعنی الصاق و اتصال اعضای او بیکدیگر ملتزق و ملتصق
و برهم پیچیده و خوش اندام بود اهدا کرده بود آنرا مقوقس ششم ورد سرخ خوش رنگ کل اندام بود تمیم
داری بحضرت ﷺ فرستاده و آنحضرت ﷺ آنرا بامیر المؤمنین عمر بخشیده و وی در راه خدا یکی
را بران سوار کرده بعد از ان دید که آنرا ارزان میفروشد خواست که باز خرد و آنحضرت ﷺ او را از
خریدن منع کرد تا عود بصدقه لازم نیاید چنانکه در باب صدقات گذشت هفتم سبحه از سباحت بمعنی شنا
فرس سابح حسن الجری اسپ اشقر بود خریده بود آنرا از اعرابی بده شتر هشتم بحر اسپ سفید بود از تجار
یمن خریده و بیان دواب و اسلحهٔ آنحضرت ﷺ و اسامی آنها که در غایت مناسبت و لطافت اند بتفصیل
در کتب سیر مذکور است و هر چیز را نزد آنحضرت ﷺ نامی بود مناسب از ان میان همین نام اسپان نقل
افتاد که دلالت ظاهره دارد برآنچه گفته شد و کنیزکان و غلامان داشت ازان جمله آزاد کردگان زیاده از ارقا
بودی و بیشتر موالی و عتقا از عبید بودی نه از اما در مواهب لدنیه از ابن جوزی نقل کرده که گفت
موالی آنحضرت ﷺ چهل و سه بود و اما یازده و میفرمود ایما امرأ اعتق امرأ مسلما هر مردی که آزاد کند
مردی مسلمانرا کان فکاکه من النار باشد این آزاد کردن سبب آزاد شدن او از آتش و باز رستن از کر و آن
یجزی کل عضو منه عضوا منه جزا داده میشود هر عضوی از این آزاد کرده شده عضوی از آزاد کننده و ایما امرأ
مسلم اعتق امرأتین مسلمتین و هر مرد مسلمان که آزاد کند دو زن مسلمانرا کانتا باشند آن دو زن آزاد
کرده شده فکاکه من النار یجزی کل عضوین منهما عضوا منه جزا داده شود هر دو عضو ازان دو زن
عضوی را ازان مرد و این حدیث صحیح است و دلیل است بر آنکه آزاد کردن بنده افضل است

آزاد کردن کنیزک و آنکه عتق یک بنده نظیر عتق دو کنیزک است چنانچه دو زن حکم یکمرد دارد در شهادت * فصل * در بیع و شری که حضرت نبی صلی الله علیه وسلم کرده اما بعد از نزول وحی خریدن غالب بود بر فروختن و فروختن اندک بود اما بعد از هجرت فروختن محفوظ نیست مگر دو سه صورت و اما خریدن بسیار بود و باجارت دادن و باجارت گرفتن و استیجار یعنی چیزی باجاره گرفتن زیادت بود از ایجار باجاره دادن و محفوظ است که پیش از نبوت خود را باجاره داد برای گوسفند چرانیدن و در حدیث آمده است که هیچ پیغمبری نیست که گوسفند نچرانیده و آن از حق سبحانه تعالی تعلیم تربیت و اصلاح امت است زیرا که ریاست در معنی چوپانی است و نیز آمده است که اصحاب غنم اهل تواضع و مسکنت باشند و اصحاب ابل و فرس اهل تکبر و خیلا و یکبار دیگر خود را باجارت داد بخدیجه تا برای وی تجارت کند و در صحیح حاکم است که دو بار خود را باجارت داد بخدیجه در دو سفر و نوبتی بیک شتر و شرکت کردی باکسان و کسانرا وکیل خود ساختی و خود وکالت ایشان قبول کردی اما توکیل زیاده از توکل بود و هدیه بکسان فرستاد و از کسان هدیه قبول کرد و عوض داد عادت شریف بود که مکافات هدیه را احسان کردی و بر خود منت کسان ننهادی و بخشیدی و بخشیدن قبول کردی * قال ابن الاکوع رضی الله عنه در یکی از غزوات کنیزکی حصهٔ وی نصیب شده بود و یرا گفت این را بمن بخش سبحان الله فرمود بخش این کنیزک را بمن پس بخشید آن کنیزک را بوی آنرا بمکه فرستاد و چندین اسیر را از اسیران مکه بآن کنیزک فدا داد و خلاص کرد از اسیر و قرض برهن و بغیر رهن کردی و استعاره کردی و گاه بنقد و گاه بنسیه چیزی خریدی و ضمان شدی از حق تعالی ضمان خاص در حق کسی که فلان عمل کند چنانکه فرمود من ضمن لی ما بین لحییه و ما بین رجلیه ضمنت له بالجنة هر که ضامن و متعهد شود مرا بنگاهداشتن چیزی که میان دو کله اوست یعنی زبان که از خوردن و گفتن حرام آنرا نگاهدارد و هر که ضامن شود چیزی را که میان دو پای اوست یعنی فرج را از وطی حرام نگاه دارد ضامن شوم مرا و را به بهشت و مثل این ضمان در سنت بسیار واقع شده و گاه ضامن شدی ضمان عام از برای دیون هر که وفات کند و وفای نکند از دم دین خود را و شفاعت کردی بکسان و کسان بوی شفاعت کردندی و یکبار برای مغیث شفاعت کرد نزد بریره و قبول نکرد بریره شفاعت ویرا و از وی نرنجید و بر وی عتاب نکرد قصه بریره آنست که وی کنیزک عایشه بود رضی الله عنها و عایشه رضی الله عنها ویرا اعتاق کرد و حکم آنست چون معتق کرد آنست که وی اختیار دارد که تحت شوهر خود که در حالت بندگی داشته باشد یا نکاح سابق را فسخ کند و از ملک وی برآید نزد امام ابو حنیفه مطلق است خواه شوهر وی حر بود یا عبد و نزد امام شافعی اگر عبد بود کذا القول فی الفقه و مغیث شوهر وی بود و چون بریره آزاد شد نخواست که در تحت وی باشد و مغیث در عشق وی واله و حیران [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم شفاعت کرد مغیث را نزد بریره تا وی را قبول کند و در نکاح وی باشد بریره شفاعت آنحضرت

ﷺ قبول نکرد وفسخ کرد نکاح او را وچون مصلحت دید بریره این بود حضرت ﷺ ویرا تکلیف نکرد
وازوی نرنجید وسوگند بسیار خوردی بخدای تعالی وآنچه ثابت است در احادیث صحیح زیاده بر هشتاد
موضع است وباری تعالی در سه موضع امر کرد پیغمبر را ﷺ بسوگند خوردن اول قال الله تعالی * ویستنبئونک احق
هو قل ای وربی انه لحق * دوم قال الله تعالی * وقال الذین کفروا لا تأتینا الساعة قل بلی وربی
لتأتینکم * سوم قال الله تعالی * زعم الذین کفروا ان لن یبعثوا قل بلی وربی لتبعثن ثم لتنبؤن بما عملتم
وذلک علی الله یسیر * درین سه آیت امر است مر آنحضرت را ﷺ که سوگند بخورد بپروردگار تعالی
وبتاکید بگوید که دین اسلام حق است وقیامت آمدنی است وحق سبحانه خواهد برانگیخت آدمیان را
وجزای اعمال شان داد وهمانا که مقصود مصنف از ذکر این که آنحضرت ﷺ سوگند بسیار میخورد
ومامور است بسوگند خوردن اشارتست بآنکه سوگند خوردن بخدای رب العزت در آنچه حق است منع
نیست چنانکه وصیت بعض مشایخ عظام است از ارباب طریقت قدس الله اسرارهم مر طالبان را که سوگند
بخدا نخورند ولیکن پوشیده نماند که مقصود ایشان منع است از آن بوجهی که مسقط تعظیم اسم الهی و
حشمت درگاه عزت بود چنانکه در محاورات ومعاملات معتاد عموم ناس است وقسم بر حقیت دین
اسلام وتاکید شرایع واحکام در مقام موعظت وارشاد چنانکه در کلام نبوت وقرآن مجید واقع است نه
ازین قبیل است آنموضع در یک را بیت واینمقام در یک کالا بخفی وگاه در یمین استثنا کردی مراد باستثنا
درینجا انشاء الله تعالی گفتن است واین استثنا مانع است از انعقاد یمین ولزوم حنث بر تقدیر عدم وقوع
امری که بران یمین یاد کرده وهمچنین در مواعید وعقود وگاه سوگند را کفارت دادی وآن کار بکردی
ومیفرمود من سوگند بچیزی نخورم وغیر آن چیز را نیکوتر بینم الا آنچه نیکوتر است آنرا بکنم وسوگند را
کفارت بدهم ومزاح کردی اما در مزاح غیر حق نگفتی چنانچه شخصی از حضرت وی ﷺ شتری التماس
کرد فرمود بتو شتر بچه بدهم گفت یا رسول الله شتر بچه بچه کار من می آید مرا شتر درکار است فرمود آیا
هیچ شتری هست که بچه شتر نباشد وشتر آنرا نزاید وچنانچه پیره زنی بحضرت وی ﷺ آمد ودرخواست
دعا کرد که الله تعالی او را به بهشت درآرد گفت هیچ پیره زنی به بهشت نه درآید پس آنزن غمگین
شد وگفت چه شد پیره زنان را که به بهشت نه درآیند وبگریه رفت فرمود با وی بگوئید که حق تعالی میگوید
* انا انشأناهن انشاء فجعلناهن ابکارا عربا اترابا * حق سبحانه زنان را بکر وجوان سازد ودر بهشت
درآرد باین معنی درست است که پیره زن در بهشت نه درآید وتوریه کردی توریه در لغت پوشیدن است
ودر سخن پوشیدن غرض در مضمر قلب واظهار خلاف آن ودر توریه غیر حق نگفتی چنانکه اگر عزم جائی
کردی خبر راه جای دیگر پرسیدی وآبها ومراعی ومنازل آن وازین باب است آنچه روایت کرده اند که
چون آنحضرت ﷺ عزیمت فتح مکه کرد خیمه بجانب خیبر زد تا بالفعل این خبر شایع نشود وهر

فاش نکردی و دشمن خبردار شدی و در مقام تهیهٔ اسباب محاربه نیایند و امثال این تورید در غزوات
جهاد بسیار کردی و مشورت کردی و مشورت دادی و بیمار پرسیدی و جنازه را حاضر شدی و دعوت را
اجابت کردی و بار زنان بیوه و مسکینان و ضعیفان برای قضای حاجت ایشان همراه شدی و کار ایشان را
کفایت کردی و از شعر امدح شنیدی و ایشان را عطا دادی و خلعت بخشیدی مروی است که آنحضرت را
ﷺ مدح ذات شریف خود بغایت خوش آمدی زیرا که آن علامت صرف ایمان و دین خالص و ناشی
از محبت حق و صدق محض است از انکه هرچه مدح وی گفتند و تا قیامت خواهند گفت قطرهٔ است از بحر وی
پس عطای وی ایشان را بر قول حق بود و اما مدح غیر او از ملوک و امرا و اهل دنیا زور و بهتان صریح است
لاجرم فرمود احثوا فی وجوه المداحین التراب بپاشید بر روی مدح گویندگان دروغگو خاک را

* فصل * در بعض اخلاق آنحضرت ﷺ در دویدن بپای مسابقت فرموده چنانچه در حدیث عایشه
رض گذشت و با کسان مصارعت کرده چنانکه آورده اند که در مکه مردی بود رکانه نام سخت قوی در علم کشتی
را چون او کسی ندیده است و مردم از بلاد بمصارعت وی می آمدند و همه را بر زمین می انداخت و هیچ کس
او را بر زمین نزده روزی در راهی از راههای مکه با آنحضرت ﷺ پیش آمد آنحضرت او را دعوت اسلام کرد
و گفت یا رکانه چرا از خدا نمیترسی و دعوت مرا قبول نمیکنی رکانه گفت یا محمد هیچ شاهدی بر صدق دعوی
خود داری فرمود اگر با تو مصارعت کنم و ترا بر زمین زنم ایمان می آری بخدا و رسول خدا گفت نعم فرمود
پس مهیا شو برای مصارعت پس بمصارعت در آمد آنحضرت ﷺ او را بگرفت و بر زمین زد رکانه ازین
حال متعجب شد و گفت یکبار دیگر بار دیگر بر زمین زد تا سه بار همچنین کرد پس گفت رکانه والله ان شانک
لعجیب رواه الحاکم فی المستدرک وابوداؤد والترمذی و نیز آورده اند که مردی بود که او را ابو الاسود جمحی
میگفتند بغایت زورمند و قوت ناک تا آنکه آورده اند که بر پوست گاوی می استاد و جماعه از هر طرف
آن پوست را از زیر پای وی میکشیدند و وی از جای خود نمی جنبید و پایش نمی لغزید تا پوست پاره پاره
میشد روزی آنحضرت ﷺ او را دعوت کرد با سلام گفت اگر با من مصارعت کنی ایمان بتو بیارم آنحضرت
ﷺ بمصارعت با وی در آمد و بر زمین زد ولیکن وفا ایمان نیاورد و فی القصة طول کذا فی المواهب
و نعل خود را بدست مبارک خود پاره زده و در جامه خود بدست خود رقعه دوخته و دلو خانهٔ خویش بدست
مبارک خویش رقعه زده و گوسفند را بدست مبارک خود دوشیده و جامه خویش از قمل جانور پاک کرده لفظ
حدیث اینست و کان یفلی ثوبه و فلی در لغت کاوش و تفتیش شپش و امثال اوست از جامه و گفته اند که
هرگز در جامه آنحضرت ﷺ شپش نیفتاده و ازاله انکرده و از بدن شریف وی چرک بر جامه نشسته نقله
فی المواهب عن بعض العلماء و از امام فخر رازی نقل کرده اند که گفت که هرگز بر جامه و بدن شریف پیغمبر
ﷺ مگس ننشسته و پشه نگزیده ولیکن لازم نیست که خود چیزی موذی است فی الجمله تمل یا برغوث یا مانند

آن وجواب داده اند ازین اشکال بآنکه شاید که تفلی از چیزی باشد که چسپیده باشد بثوب وی از جای
دیگر نه آنکه از بدن شریفش حادث شده والله اعلم و اهل خانه را بنفس خویش خدمت کرده و در بنای
مسجد با عمال و کارکنان موافقت نمودی و خشت که خود با اصحاب ریخته بود و موضع معین و معلوم است در مدینه
مطهره که برای بنای مسجد شریف در آنجا خشت ریخته بودند برداشتی و گاه چنان گرسنه شدی که از
گرسنگی سنگ بر شکم مبارک بستی چه از بستن امعاء محکم شدن و برهم چسپیدن آن قوتی حاصل شود که
حرکت بدان میسر گردد و بضیافت رفتی و کسان را نزد خویش بضیافت آوردی و حجامت کردی و امت را بآن
فرمودی و ثابت شده که حجامت میان سر مبارک کرده و گاه بر پشت پای و گاه بر اخدعین و گاه بر کاهل و اخدعین
دو رگست بر دو جانب گردن و کاهل عبارتست از مقدم ظهر یعنی میان دو شانه و تداوی کردی و دیگران را
وقت ضرورت داغ کردی چنانچه ذکر آن بیاید و خویشتن را داغ نکردی و رقیه بیماران کردی اما طلب رقیه
برای خویشتن نکردی و بیماران را با حتما فرمودی و بمعالجه امر کردی اما استعمال ادویه مرکبه که در
قراباذین نوشته اند و معاجین و مرکبات و امثال آن معتاد نبودی بلکه تداوی بمفردات کردی و زیاده چیزی
بآن اضافت کردی تا دفع سورت آن دارو کند و این کمال حکمت و غایت معرفت اطبا است ابوخزامه گفت
یا رسول الله ارأیت رقی نسترقیها و دواء نتداوی بها خبرده ما را که این افسونها که میکنیم و این دارو ها که
میخوریم هل یرد من قدر الله شیأ آیا رد میکند و باز میگرداند از تقدیر الهی چیزیرا فقال هی من قدر الله پس
گفت آنحضرت ﷺ این افسونها و داروها نیز از تقدیر الهی است یعنی وی تقدیر کرده است که
این درد باین دارو و این مرض باین افسون مندفع گردد و اگر تقدیر باین رفته است مندفع میگردد و الا خیر
و از تخمه و بسیار خوردن منع فرمودی و میگفت ما ملأ آدمی وعاء شرا من بطنه پر نکرد آدمی هیچ ظرفی
را بدتر از شکم خود بحسب ابن آدم لقیمات بس است آدمی زاد را چند لقمه معدود صغیر یقمن صلبه که
بر پا دارند استخوان پشت او را برای نماز و حرکات ضروری فان کان لا بد فاعلا پس اگر ناچار است
آدمی که پر خورد و بسیار خورد فثلث لطعامه و ثلث لشرابه و ثلث لنفسه پس باید که شکم خود را سه
حصه کند یک حصه برای طعام و حصه دیگر برای آب و دیگر برای نفس و دم زدن یعنی اگر زیاده بدین کند ضرر
دارد * فصل * در علاج و امراض * بدانکه مرض دو نوع است قلبی و بدنی مرض قلبی عبارتست از ارتکاب
ذنوب و معاصی و تراکم ظلمات آن بر قلب که حکم سموم قاتله و امراض مهلکه دارد و دل را از صحت
که ثبات و استقامت او هست مع الله برآرد و بعد از غلبه و دوام از اله حیات حقیقی که عبارت از معرفت و
ذوق ذکر است کند و علاج امراض قلبی و طب روحانی مخصوص است بحضرت رسالت ﷺ و راهی نیست
بتحصیل آن مگر از جانب وی و آنچه آورده از درگاه عزت از احکام دین و ملت و مقصود بالذات از اتیان
دین و شریعت معالجه قلوب و اصلاح بواطن است از امراض و مفاسد معنوی و اما علاج بدن و طب آن

که از جانب آنحضرت ﷺ آمده و از باب تکمیل و تتمیم و جمع و لطف ما ست چه ضرر زدن بسیار است در مضرت
ازایل بخلاف ضرر امراض قلبیه که دایم و باقی است و چون در فصول سابق علاج امراض قلبی ذکر یافت
هوا ست که درین چند فصل بیان علاج امراض بدنی که از قبل حضرت نبوت آمده نیز بیان کند
و علاج امراض حضرت نبوی ﷺ بر سه نوع کرده یکی بادویه طبیعی که عبارتست از اجزای جمادی
و نباتی و حیوانی دوم بادویه الهی که ادعیه و اذکار و آیات قرآنی است سیوم بادویه مرکب ازین دو قسم
اما علاج بادویه طبیعی از برای مرض تب که عبارتست از حرارت غریبه که منبعث میشود از قلب بسوی
اعضا و ضار است بافعال که مدار راحت از قوای بدنیه در بیان آن مصنف گفت اما علاج تب را میفرمود
الحمی من فیح جهنم فابردوها بالماء تب از پراکندگی گرمی دوزخ است یعنی نشانی و نمونه از وست پس سرد
کنید آنرا باستعمال آب چه سردی نشانند و کشنده گرمی است و در حدیث دیگر آمده اذا حم احدکم
فلیرش علیه الماء البارد ثلث لیال من السحر چون تب زده شود یکی از شما پس باید که ریخته شود بروی
آب سرد را سه شب وقت سحر و جای دیگر آمده در مسند امام احمد کان ﷺ اذا حم دعا بقربة من
ماء فافرغها علی راسه فاغتسل بود رسول خدا ﷺ چون تب میکرد میطلبید مشکی از آب پس میریخت
آنرا بر سر خود و غسل میکرد و در جامع ترمذی ثابت است اذا اصابت احدکم الحمی فانما الحمی قطعة من النار
فلیطفها بالماء البارد و لیستقبل نهرا جاریا فلیستقبل جریة الماء بعد الفجر قبل طلوع الشمس و لیقل
بسم الله اللهم اشف عبدك و صدق رسولك و ینغمس فیه ثلاث غمسات ثلثة ایام فان لم یبرأ فخمسا فان
لم یبرأ فی خمس فسبع فان لم یبرأ فی سبع فانها لا تکاد تجاوز التسع باذن الله فرموده چون برسد یکی از شما
را تب و تب نیست مگر پاره از آتش پس باید که بکشد او را بآب سرد و باید که استقبال کند و پیش آید
جوی روان را و باید که استعمال کند جانب روان شدن آب را بعد از فجر پیش از برآمدن آفتاب که وقت
سردی است و باید که بگوید بسم الله خدایا شفا ده بنده خود را و راستگو گردان پیغمبر خود را
یعنی درین علاج که او فرموده است و غوطه زند دران آب جاری سه غوطه تا سه روز اگر به شد و تب
مفارقت کرد فبها و الا غوطه زند در وقت مذکور در آب جاری پنج روز و اگر در پنج روز بهتر
نشود تا هفت روز این عمل بکند اگر در هفت روز هم بهتر نشد دیگر از نه روز نمیگذرد
باذن خدا و چون درین علاج اطبای طبیعی را استبعادی روی میدهد چه معلوم است
که بعضی از اقسام تب را استعمال آب سرد مضر است لهذا مصنف در رفع این استبعاد گفت که اهل حدیث را
اتفاق است که این خطاب خاص است باهل حجاز [illegible] آن گرم است چون خطاب حتی لا تستقبلوا
القبلة و لا تستدبروها و لکن شرقوا او غربوا که در وقت نشستن در خلا فرموده و ذکر آن گذشت مخصوص
است باهل مدینه و هر که دران سمت است و قبله ایشان جنوبی است و چون اکثر حمیات که ایشانرا عارض

شدی از نوع حمی یومی بودی که از شدت حرارت آفتاب وامثال آن بود مانند استعمال دوای گرم یا حرکت مفرط یا غضب یا بیداری ونحوها علاج آن بآب سرد فرمود شربا واغتسالا وچون تعرض وبیان حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مرعلاج امراض بدنی را بطریق تبع وطفیل بود در استقصا وتعمیم انواع آن نکوشید وهم بآن نوع که غالب الوقوع دران دیار بود اقتصار فرمود والله اعلم *فصل* در علاج استطلاق بطن* استطلاق بطن را چون از کثرت ماده بودی علاج بتقویت اطلاق کردی چنانچه در صحیحین است ان رجلا اتی النبی صلی الله علیه وسلم فقال ان اخی یشتکی بطنه او استطلق بطنه فقال اسقه عسلا فذهب ثم رجع فقال قد سقیته فلم یغن عنه شیأ وفی لفظ فلم یزده الا استطلاقا مرتین او ثلاثا کل ذلک یقول له اسقه عسلا فقال له فی الثالثة او الرابعة صدق الله وکذب بطن اخیک وفی صحیح مسلم ان اخی عرب بطنه ای فسد هضمه واعتلت معدته مردی بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمد وگفت برادرم را شکم روان است علاج آن التماس دارم آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود بیاشامان او را عسل آنمرد برفت وباز آمد وگفت بیاشامانیدم او را عسل هیچ فایده نکرد بلکه زیاده شد روان شدن شکم دو بار شد این واقعه یا سه بار شک راوی است وهر بار امر بآشامیدن عسل میکرد ودر بار سیوم یا چهارم فرمود راست گفته است خدای تعالی یعنی که عسل را شفای امراض ساخته بقول خود فیه شفاء للناس یا راست گفته است در آنکه وحی کرده بمن که علاج استطلاق بطن وی در آشامیدن عسل است وگفته اند که این معنی بهتر است زیرا که آیت دلالت ندارد بران که عسل شفای هر مرض است ودروغ میگوید شکم برادر تو که قبول شفا نمیکند وعرب استعمال کذب در موضع خطا کنند چنانکه کذب سمعک دروغ گفت گوش تو یعنی خطا کرد ودر نیافت حقیقت آنچه شنید پس معنی کذب بطنه یعنی صلاحیت قبول شفا نکرد وخطا کرد ازان وامام فخر الدین رازی گفته که آنحضرت صلی الله علیه وسلم به نور وحی دریافت که نفع عسل در استطلاق بطن وی آخر ظاهر شدنی است وچون در حال ظاهر نشد گویا گفت شکم یا صاحب شکم که او را نفعی نیست دروغ گفت ازین جهت اطلاق کذب بران کرده اند ودر تکرار امر بآشامیدن عسل نکته لطیف است چه دوا می باید که آنرا مقدار وکمیتی بحسب حال مرض باشد تا اگر ازان قاصر آید بکلی مرض را زایل نکند واگر ازان زیاده آید قوتی را ساقط کند ومرض را زیاده کند وچون در هر نوبتی چندان عسل ندادی که مقاوم مرض شدی لاجرم اطلاق زیاده میشد وامر باعاده شرب عسل میفرمود تا بحد خویش رسید لاجرم فرمود صدق الله وکذب بطن اخیک وکذب بطن اخیک عبارتست از کثرت ماده فاسده وچون در آخر آن قدر داده شد که در اخراج ماده ودفع مرض وی کافی ووافی گردد نفع آن ظاهر شد چنانکه در آخر حدیث صحیحین آمده بران وجه که در مشکوة وغیره آورده است فبرأ یعنی پس ازان به شد شکم وی وعجب که مصنف این روایت را نیاورد بدانکه طب نبوی بطب اطبا نسبت ندارد چه طب نبوی متیقن النجح است قطعا چه صادر شده از وحی الهی ومشکوة نبوی وکمال عقل واما طب غیر وی غالبا ما خوذ است از حدس

قسمی

را بموت کثیر ولیکن پوشیده نماند که مراد اینجا بطاعون مرگ عام است که آنرا وبا خوانند بهر سبب که باشد چنانچه مصنف بطریق عطف بیان آورده حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم میفرمود الطاعون رجز ارسل علی طائفة من بنی اسرائیل طاعون عذابی است که فرستاده شده است بر گروهی از بنی اسرائیل و آن گروهی است که امر کرده شده بودند بدخول باب سجدا و مخالفت کردند و فرستاده شد بر ایشان طاعون و مردند از ایشان در ساعت بیست و چهار هزار کس و علی من کان قبلکم و مخصوص به بنی اسرائیل نیست بلکه بر بعض امم دیگر نیز فرستاده شده فاذا سمعتم به بارض فلا تدخلوا علیه پس چون بشنوید شما طاعون و وبا را در زمینی و شهری در نیائید آن زمین را و اذا وقع بارض و انتم فیها فلا تخرجوا منها فرارا منه و چون واقع شود در جائی و شما در آنجا باشید بیرون نیائید از آنجا از جهت گریختن از آن بلا بخاری و مسلم و موطا و ابوداؤد از ابن عباس آورده اند که گفت بیرون آمد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه بجانب شام و در راه شنید که در شام وبائی واقع شده پس طلبید مرا و گفت بخوان برای من مهاجرین اولین را چون آمدند مشاورت کرد با ایشان و گفت در شام وبائی واقع شده شما چه میگوئید آنجا برویم یا نه مهاجرین اختلاف کردند بعض گفتند اکنون چون قصد آنجا کردی برگشتن مناسب نبود و بعض گفتند با تو اصحاب رسول الله و مردم دیگراند اقدام بر بلاد وبا نیکو نباشد پس از آن با انصار مشاورت کرد ایشان نیز اختلاف کردند مثل اختلاف مهاجرین پس مشیخت قریش را که از مهاجرین فتح اند بخواند با ایشان نیز مشاورت کرد ایشان همه باتفاق گفتند که رجوع باید کرد و اقدام بر وبا درست نیست عمر رضی الله عنه بر قول ایشان قرار داد درین میان ابوعبیدة بن الجراح بود و گفت از قدر خدا میگریزی عمر گفت اگر غیر تو کسی این سخن میگفت میگفتم بوی چیزی ای اباعبیده از قدر خدا میگریزم بقدر خدا عبد الرحمن بن عوف حاضر نبود چون آمد گفت نزد من علمی است درین باب از رسول الله صلی الله علیه وسلم که فرمود اذا سمعتم به بارض فلا تقدموا علیه الحدیث پس حمد گفت عمر مر خدا را و برگشت و در حدیثی دیگر ثابت است الطاعون شهادة لکل مسلم طاعون سبب شهادت است هر مسلمانرا یعنی اگر طاعون در جائی پیدا گردد و یکی صبر کند بران و راضی گردد بقضای الهی اگر بمیرد شهید بمیرد و در حدیث دیگر آمده الطاعون وخز الجن و خز طعن غیرنا فذ را گویند و این امریست که جز بخبر شارع نتوان دانست و عقل را بدریافت آن راه نیست و لهذا اطبا آنرا ذکر نکرده اند و آنچه اطبا گفته اند که آن بثری یا ورمی است یا قروحی است چنین و چنان در واقع اثر همان وخز و طعن جن است که محسوس میگردد و دلیل برین معنی آنست که گاهی پیدا میگردد در بلادی که اصح است هوای او و اطیب است مای وی و نیز اگر سبب فساد هوا بودی بایستی که هرگز از روی زمین منقطع نگشتی چه در هیچ زمانی بعض بلاد از فساد خالی نبود و گاه جماعهٔ را عارض شود که مزاج آنها صحیح است از دیگران و نیز اگر بجهت فساد هوا بودی تمام بدن را در گرفتی و وی مختص بود بموضعی

را بموت کثیر ولیکن پوشیده نماند که مراد اینجا بطاعون مرگ عام است که آنرا وبا خوانند بهر سبب
که باشد چنانچه مصنف بطریق عطف بیان آورده حضرت نبوی ﷺ میفرمود الطاعون رجز ارسل علی
طائفة من بني اسرائيل طاعون عذابی است که فرستاده شده است بر گروهی از بنی اسرائیل و آن
گروهی است که امر کرده شده بودند بدخول باب سجدا و مخالفت کردند و فرستاده شد بر ایشان
طاعون و مردند از ایشان در ساعت بیست و چهار هزار کس و علی من کان قبلکم و مخصوص به بنی اسرائیل
نیست بلکه بر بعض امم دیگر نیز فرستاده شده فاذا سمعتم به بارض فلا تدخلوا علیه پس چون بشنوید شما
طاعون و وبا را در زمینی و شهری در نیائید آن زمین را و اذا وقع بارض وانتم فيها فلا تخرجوا منها فرارا منه
و چون واقع شود در جائی و شما در آنجا باشید بیرون نیائید از آنجا از جهت گریختن از آن بلا بخاری و مسلم
و موطا و ابوداود از ابن عباس آورده اند که گفت بیرون آمد امیر المؤمنین عمر رض بجانب شام و در
راه شنید که در شام وبائی واقع شده پس طلبید مرا و گفت بخوان برای من مهاجرین اولین را چون آمدند
مشاورت کرد با ایشان و گفت در شام وبائی واقع شده شما چه میگوئید آنجا برویم یا نه مهاجرین اختلاف
کردند بعض گفتند اکنون چون قصد آنجا کردی برگشتن مناسب نبود و بعض گفتند با تو اصحاب
رسول الله و مردم دیگر اند اقدام بر بلاد وبا نیکو نباشد پس از آن با انصار مشاورت کرد ایشان نیز
اختلاف کردند مثل اختلاف مهاجرین پس مشیخت قریش را که از مهاجرین فتح اند بخواند با ایشان
نیز مشاورت کرد ایشان همه باتفاق گفتند که رجوع باید کرد و اقدام بر وبا درست نیست عمر رض بر قول
ایشان قرار داد درین میان ابوعبیدة بن الجراح بود و گفت از قدر خدا میگریزی عمر گفت اگر غیر تو کسی
این سخن میگفت میگفتم بوی چیزی ای اباعبیده از قدر خدا میگریزم بقدر خدا عبد الرحمن بن عوف
حاضر نبود چون آمد گفت نزد من علمی است درین باب از رسول الله ﷺ که فرمود اذا سمعتم به بارض فلا تقدموا
علیه الحدیث پس حمد گفت عمر مر خدا را و برگشت و در حدیثی دیگر ثابت است الطاعون شهادة
لکل مسلم طاعون سبب شهادت است هر مسلمانرا یعنی اگر طاعون در جائی پیدا گردد و یکی صبر کند
بران و راضی گردد بقضای الهی اگر بمیرد شهید بمیرد و در حدیث دیگر آمده الطاعون وخز الجن و وخز
طعن غیر نافذ را گویند و این امریست که جز بخبر شارع نتوان دانست و عقل را بدریافت آن راه نیست و لهذا
اطبا آنرا ذکر نکرده اند و آنچه اطبا گفته اند که آن بثری یا ورمی است یا قروحی است چنین و چنان در
واقع اثر همان وخز و طعن جن است که محسوس میگردد و دلیل برین معنی آنست که گاهی پیدا میگردد در
بلادی که اصح است هوای او و اطیب است مای وی و نیز اگر سبب فساد هوا بودی بایستی که هرگز از روی
زمین منقطع نگشتی چه در هیچ زمانی بعض بلاد از فساد خالی نبود و گاه جماعهٔ را عارض شود که مزاج
آنها صحیح است از دیگران و نیز اگر بجهت فساد هوا بودی تمام بدن را در گرفتی و وی مختص بود بموضعی

ازبدن و بالجمله حدوث آن در تحت ضابطه و قیاس در نیاید و اگر بجهت فساد هوا بودی آنرا ضابطه
و قیاسی می‌بودی کذا قیل و اینها قرائن و امارات است بر استبعاد وجود وبا از فساد هوا و انحصار وی در آن
نه دلایل قطعیه بران و اصل دلیل همین خبر صادق است اگر بحسب روایت بصحت رسد بعد از صحت آن
احتیاج بدلایلی نباشد و هیچ چیز معارض آن نشود و در روایت دیگر الطاعون دعوة نبی وجود طاعون
در حق قومی بدعای پیغمبر است که دعا کرد تا حق تعالی علت را برایشان مسلط کند عموماً یا خصوصاً
و این حدیث منافی نیست آنرا که حدوث آن بفساد هوا بود و با طاعون چنانکه مخفی نیست و درین حدیث که نهی
فرمود از درآمدن در شهری که در وی وبا باشد و از بیرون رفتن از آنجا اشارتست بصبر و پرهیز تمام از وبا
زیرا که درآمدن در محل وبا تعرض است مر بلا را و القاء نفس است در تهلکه و این مخالف شریعت است
و منافی عقل و در حدیث شد بدر ثابت شده ان من القرف التلف یعنی مشکه پیدا میکرد از قرف تلف
یعنی قرف سبب تلف و القای نفس در تهلکه است و قرف مداناة مرض و مقارنت وباست پس درین نهی
تمام امر است بحذر و حمیت و نهی است از تعرض اسباب تلف و اما نهی از خروج از محلی که وبا در آمده
باشد در آن دو معنی بیان کرده اند یکی حمل نفس بر توکل و اعتماد کلی بر حق تعالی و صبر بر قضا
و رضا آن و معنی دوم آنکه اطبا میگویند واجب است بر هر که در اهل وبا باشد که احتراز کند از
تقلیل غذا و اخراج رطوبات فضلیه از بدن [illegible] در مواهب الکلام نقل کرده [illegible]
لطیف مخفف آورده و این مناسب تر است بمقام و از ریاضت و حمام پرهیز کند تا [illegible]
رده که در قعر بدن کامن است یعنی پوشیده منبعث نگردد و واجب باشد که سکون و آسایش و آرام را
اختیار کند تا از هیجان اخلاط سالم ماند و شک نیست که خروج از زمین وبا و سفر در ارض دیگر عادتا
بحرکت سخت ممکن شود و ضرر آن ظاهر است و باین وجه ظاهر شد که نهی از خروج از جائی که در وی
وبا باشد مقصود از آن علاج علت وباست و درست آمد ذکر آن در فصل علاج طاعون و وبا که مصنف گفته
و چنانکه علاج جسمانی بدنی مفهوم شد علاج روحانی قلبی نیز ذکر یافت از حصول توکل و صبر و رضا
فسبحان الله ما اتم کلام النبوة و اجمله و اکمله و بعضی از علما در نهی از خروج حکمتهای دیگر نیز ذکر
کرده اند یکی آنکه طاعون و وبا در غالب احوال عام میباشد در بلدی که واقع شود شامل مر عامهٔ اهل
آنرا پس چون واقع شد ظاهر آنست که بسبب آن در نفوس تمامهٔ اهل آن بلده راه یافته و مداخلت نموده
است پس فرار و بیرون آمدن از آن بیفایده بود چه وجود مفسدت و علت چون متحقق شد و انفکاک از آن
غیر متوقع احتراز و فرار عبث باشد و لایق بحال عاقل نبود و دیگر آنکه اگر مردم همه بر خروج عزم
متوارد و متوافق شوند آنکه عاجز بود بمرض ماند و با بغیر آن ضایع و خراب گردد بجهت فقد کسی که
تعهد و تفقد حال وی کند در حیات و بعد از ممات و نیز اگر خروج مشروع بود مردم اعتقاد مشروعیت

در برآمدن باکی و مبالاتی نداشتندی بی باك و بی اندیشه برآمدندی و موجب کسر قلوب ضعفا
و بیدلی ایشان کشتی و همین حکمت است در ورود وعید بر فرار از زحف یعنی کریختن از معرکه جنک کفار
که باعث کسر قلب آنانکه ثابت مانده اند و ادخال رعب برانها نکرد د و دیکر آنکه بیرون آینده و کریزنده
خواهد کفت اکر من آنجا بودمی و مقیم ماندمی مبتلا شدمی ببلا و آنکه بیرون نیامده و نکریخته
کوید اکر بیرون آمدمی سلامت ماندمی ازین بلا پس هر دو در لو ولیت افتادی که ازان منع کرده اند و
نیز نظر بحقیقت کریختن از بلا سودمند نبود و هرچه واقع شدنی است البته واقع شود و هر کس را اجل
معین است قوله تعالی * اینما تکونوا یدرککم الموت الآیة اکر شارع این کریختن را سبب میساخت و بدان
اذن میکرد میکریختم و چون نهی ازان کرد بجز صبر و رضا چاره نبود وبالله التوفیق کذا فی المواهب
اللدنیه * فصل * در استسقا بدانکه استسقا مرض بادی است که سبب وی ماده غریبه است بارده که
متخلل میشود اعضا را پس بلند میشود و بر می آید بوی اعضا یا همه اعضای ظاهره یا مواضع خالیه که
در وی تدبیر غذا و اخلاط است و آن فضای جوف است و استسقا بر سه نوع است زقی و لحمی و طبلی زقی استسقائی
است که میریزد در وی مائیت بمواضع مذکوره و مجتمع میشود در بطن اسفل ماده مائیه ردیه و تسمیه وی
بزقی از جهت تشبیه بطن صاحباوست بمشك پر آب و لهذا احساس کرده میشود خضخضهٔ آب نزد حرکت
و انتقال از جائی بجای دیکر و لحمی استسقائی است که پراکنده میشود در وی آب یا خون یا ماده بلغمیه بجملهٔ
اعضا و محتبس میکردد در خلال لحم پس بالا می اید لحم و بلند میکردد و وجه تسمیه وی بلحمی بجهت
ازدیاد لحم صاحباوست بحسب ظاهر بخلاف فربهی که در وی ازدیاد است بحسب حقیقت و طبلی
استسقائی است که پراکنده میشود در وی ماده ریحیه در مواضع مذکوره و محتقن میکردد در ان
و منتفخ میکردد در وی بطن بمادهٔ ریحیه باشی از رطوبت و وجه تسمیه او بطبلی بجهت تشبیه بطن است
بطبل و لهذا شنیده میشود نزد قرع بطن مثل آواز طبل حضرت نبوی ﷺ علاج آن بالبان و ابوال شتر
میفرمود در صحیحین آمده که رهطی از قبیله عکل و عرینه بمدینه آمدند و هوای مدینه ایشان را مخالف
آمد پس مستسقی شدند پیش ﷺ آمدند و شکایت کردند و کفتند انا اجتوینا المدینة فعظمت بطوننا
وارتهشت اعضاؤنا بدرستیکه ما ناسازکار یافتیم هوای مدینه را و بیمار ساخت ما را و کلان شد و آماسید
شکمهای ما و مضطرب و سست شد اعضای ما وارتهشت بشین و سین هر دو آمده فرمود لو خرجتم الی
ابل الصدقة فشربتم من ابوالها والبانها اکر بیرون آئید و بروید بسوی شتران صدقه و زکوة پس
بیاشامید از بول و شیر آنها نفع کند شما را و درینجا اختلاف است نزد امام ابی یوسف حلال است شرب بول
ما یوکل لحمه از جهت تداوی نه غیر تداوی و این قصه دلیل است بران و نزد امام محمد حلال است مطلقا زیراکه
شفا در حرام نبود چنانکه احادیث صحیحه درینباب آمده و چون ثابت شد در ان شفا ثابت شد که

خلاف امت و امام ابوحنیفه گوید که حرام است مطلقا چه برای تداوی و چه برای غیر تداوی لقوله
ﷺ استنزهوا من البول و اذن بشرب آن در قصه عرینین مخصوص بایشان است و تحقیق این در کتب
اصول فقه کرده اند فعلوا فلما صحوا عمدوا الی الرعاة وقتلوهم واستاقوا الابل وحاربوا الله و رسوله پس
عمل کردند الجماعه بفرموده آن حضرت ﷺ و صحت یافتند و چون صحت یافتند قصد کردند چرانندگان آن
شتران را و کشتند ایشان را و بردند شتران را و محاربه کردند خدا و رسول خدا را یعنی ارتداد کردند
فبعث ﷺ فی آثارهم فاخذوا فقطع ایدیهم و ارجلهم و سمل اعینهم و القاهم فی الشمس حتی ماتوا پس
بفرستاد آنحضرت ﷺ مردم را در پی ایشان و گرفتار شدند و حکم کرد به بریدن دستها و پایهای
ایشان و بیرون آوردن چشمهای ایشان بمیل گرم یا بخار و انداختن ایشان در آفتاب تا جان دادند و
گفته اند که ایشان نیز چرانندگان شتران همچنین کرده بودند بقصاص آن با ایشان نیز همچنین کرد و
بعض گفته اند که این پیش از نزول حدود بود و بعد از نزول آن نهی کرد از مثله و محققان اطبا را اتفاق
است که لبن لقاح بکسر لام جمع لقوح ناقه شیردار قریب العهد بنتاج و بول جمال بکسر جیم جمع جمل
شتر نر از ادویه معتبره است درین مرض در شرح موجز میگوید که لبن لقاح اعرابیه که میچرد شیح و
قیصوم را خصوصا وقتیکه استعمال کنند آنرا در عوض غذا و آب نافع است درین مرض حد او بتحقیق
افتادند جماعه ازین بیماران در بلاد عرب و مضطرب شدند بدان و صحت یافتند از آن و همچنین ابوال
ابل و معز اعرابیه اشهی و گفته اند که در لبن لقاح جلا و تلیین و ادرار است و تلطیف و تفتیح سدد است
خصوصا وقتیکه اکثر رعی وی شیح و قیصوم و بابونج و اقحوان و اذخر باشد و غیر آن از ادویه که نافع
است استسقا را خصوصا وقتی که استعمال کرده شود بحرارت وی که بیرون آید از پستان و بول تحلیل
بهمان حرارت که بیرون می آید از درون؛ براکه این بول زیاده میکند ملوحت لبن را و تقدیم میکند
فضول را و زیاده میکند اطلاق بطن را * فصل * در علاج جراحات بحصیر سوخته اشارت میفرمود و در
روز احد چون روی مبارک ﷺ مجروح شد بجهت آنکه اسپ آنحضرت ﷺ بلغزید و در گوی بیفتاد پس میخ
خود در رخسار مبارک بخلید و مضبوط شد حتی که صحابی بدندان خود آن میخ را برآورد تا چند دندان آن
صحابی از میخ برآمد فاطمه رضی الله عنها خون را می شست و امیرالمومنین علی آب میریخت و خون منقطع
نمی شد فاطمه رض باشارت آنحضرت ﷺ پاره از حصیر برداشت و بسوخت تا خاکستر شد و آن خاکستر
را بر جراحت نهاد در حال خون بازایستاد و آن حصیر از بردی بود و دران بلاد بیشتر حصیر از بردی
بود خاکستر برد را قوت تمام است در بستن خون فی القاموس البردی نبت معروف و در حاشیه کتاب از مهذب نوشته
البردی دو خیزه * فصل * در فواید عسل و محجم و داغ کردن * میفرمود که شفاء در سه چیز است شربتی از عسل
و بریدن محجم و داغ کردن بآتش محجم آنچه از حد بود که بوی حجامت کنند و لفظ حدیث شرطة محجم و شرطه در

وزدن ضربة زدن بمشرط یعنی نیشتر بر موضع حجامت تا بیرون آید از وی خون ومصنف تعبیر کرد
ازان به بریدن بمحجم اما من امت خود را نهی میکنم از داغ کردن بآتش بعض گفته اند که نهی
تنزیه است چه مشهور آنست که وی حسم ماده در دمیکند ونهی کرد تا اعتقاد نکنند تاثیر واستقلال
آنرا واگر بکنند وامید شفا از جناب حق دارند جایز است وبعض گفته اند نهی از داغ در موضع خطر
وتردد است علما میگویند این حدیث اشارت است بمعالجه جمیع امراض مادی چه امراض مادی
یا دموی است یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی اگر دموی است علاج آن باخراج خون است واگر آن سه قسم دیگر
است علاج آن باسهال است پس بعسل تنبیه کرد بر مسهلات وبمحجم بر فصد وحجامت اشارت کرد بآنکه
بریدن بمحجم اینجا شامل فصد وحجامت هردو است وتنبیه است برانکه اخراج دم کنند مطلقا چنانچه
ذکر عسل بر مطلق مسهل است تا هردو اشارت شود بمعالجه جمیع امراض ودرانچه بیاید از احادیث
بر فضیلت حجامت مقابل فصد اراده نموده وتنبیه کرد بداغ کردن بآتش بر حالتیکه طبیب از
معالجه عاجز آید ودرماند واخر الدواء الکی زیراکه منفع میشود بوی خلط باغی ومنحسم میکردد ماده
وی وچون ابو طیبه که غلام جماعه بود او را حجامت کرد اجرت ویراد وصاع طعام فرمود وازینجا
معلوم شد که عمل حجامت مشروع وحلال است چه اعطای اجرت بر عمل حرام جایز نباشد وسادات
یعنی خواجهاویرا گفت تا از خراج وی که بروی نهاده بودند چنانچه درعرب رسم است که خواجهای
غلامان خراجی ووظیفه معین بنهند وقرار دهند تا این قدر بایشان پیدا کرده بدهند وباقی صرف
معیشت خود کنند چیزی کم کنند پس چنان کردند واین نشان رضا وخوشحالی آنحضرت ﷺ است از
عمل وی که از خواجهای وی تخفیف ومساهله درخواست کرد ومیفرمود خیر ما تداویتم به الحجامة
بهترین چیزی که دوا کنید شما بدان چیز حجامت است یعنی برای امراض دموی چنانچه مصنف گفت
ومیفرمود درشب اسرا بر هیچ گروه از ملائکه نگذشتم الا گفتند یا محمد مر امتك بالحجامة امر کن
امت خود را بحجامت روایت کرد این حدیث را از ابن مسعود ترمذی وابن ماجه وترمذی گفت حدیث
حدیث حسن غریب وسبب فضیلت حجامت آنست که حجامت خون را از نواحی جلد استخراج
میکند ومجموع اطبا قائل اند بآنکه در بلاد گرم حجامت افضل است از فصد چه خون ایشان رقیق است
وپخته وبر سطح بدن می آید وبحجامت بیرون می آید نه بفصد وفصد اعماق بدن را نافع است وبه بلاد
بارده مناسب ودر صحیحین است کان رسول الله ﷺ یحتجم ثلاثا واحدة علی کاهله واثنتین علی الاخدعین
یعنی حجامت میکرد آنحضرت ﷺ سه حجامت یعنی در سه موضع یک حجامت میان دو شانه ودو حجامت بر
دو رگی که برد وجانب گردن اند ودر جامع الاصول این حدیث صحیحین وابی داؤد وترمذی باین لفظ آورده
که بود رسول خدا ﷺ حجامت میکرد در اخدعین وکاهل وفی الصحیح انه احتجم وهو محرم فی راسه لصداع

کان به و در حدیث صحیح آمده که آنحضرت ﷺ حجامت کرد در حالت احرام در سر مبارک از جهت صداعی که
در سر داشت و در روایتی از جهت شقیقه که داشت و شقیقه صداعی که در یکجانب سر بود و در نفع
حجامت برای درد سر احادیث آمده و اسباب صداع ارتفاع ابخره یا اخلاط حاره یا بارده است بجانب
دماغ اگر منفذی نیابد که از آن بدر رود حادث گردد صداع پس اگر مایل شد بیکجانب شقیقه بود
و اگر تمامه سر را در گیرد آنرا داء البیضه گویند بجهت تشبیه بسر به بیضهٔ سلاح که آنرا بیضه خوانند و
گاهی بجهت بعض حرکات نیز حادث گردد مثل جماع و استفراغ و سهر و کثرت کلام و گاهی از اعراض
نفسانیه مثل هم و حزن و جوع نیز حادث گردد و گاهی بجهت حدوث ضربه در راس یا ورم در دماغ یا
برداشتن بار گران که زیر کند سر را یا گرم کردن و یا سرد کردن خارج از اعتدال بود و غالباً نفع حجامت
در بعضی ازین اقسام خواهد بود از تاریخ بخاری و سنن ابی داؤد آورده اند که شکایت نمیکرد هیچ
یکی درد سر را نزد آنحضرت ﷺ مگر آنکه میفرمود بحجامت و تواند که مخصوص بآن بلاد بود والله اعلم
و در سنن ابن ماجه مروی است که جبرئیل آمد و فرمود بحجامت اخدعین و کاهل و اطبا گفته اند که
حجامت بر اخدعین نافع است از امراض راس و وجه و اذنین و عینین و دندان و بینی و در سنن ابی داؤد
است انه احتجم علی ورکه من وثی کان به حجامت کرد در سرین مبارک از جهت وثی که در ران داشت و وثی
بفتح واو و سکون مثلثه کوفتگی بدن است از سقطه یا ضربه کوفتگی که بخلع و کسر نرسد ٭ فصل ٭
در بیان داغ کردن ٭ هرچند داغ کردن دوست نمیداشت و امت را نهی میکرد از آن اما در وقت ضرورت
داغ فرمودی کردن یکبار طبیبی را فرستاد تا ابی ابن کعب را رگی برید و داغ کرد و چون سعد بن معاذ
زخم خورد بر اکحل آنرا داغ فرمود و ورم کرد باز دیگر داغ فرمود اکحل رگی است در وسط ذراع و غالب
است فصد وی و او را عرق حیات نام است در دست و در هر عضوی ازوی شعبه است و در ران مسمی
بنسا است و در پا باکحل و در پشت بابهر و اسعد بن زراره را هم داغ فرمود از مرض شوکه و شوکه مرضی
است قوی که بر روی و پیشانی مستولی شود و در قاموس بمعنی حمرة تعلو الجسد و جابر را هم داغ کرد در
اکحل این مجموع احادیث صحیح است و پیش ازین بیان کرده شد که نهی کرد امت را از داغ کردن پس میان
این نهی و فعل تعارض و تناقض بود جواب آنست که احادیث داغ بر چهار نوع آمده بعضی دال است بر فعل
آنحضرت ﷺ داغ را به بعض اصحاب و بعضی دال است بر عدم محبت آن و بعضی دال است بر ثنا و مدح
ترک آن و بعض مشتمل است بر نهی از آن اما فعل دلالت بر جواز میکند و عدم محبت دلالت بر منع نمیکند
و اما ثنا و مدح بر ترک آنرا دال است بر افضلیت و اولویت ترک و اما نهی از آن محمول است بر آنکه بر سبیل
اختیار بود بی باعثهٔ ضروری از مرض و مانند آن یا محمول بر آنکه هرچند مرض بود ولیکن احتیاج
بآن نبود و بعلاجی دیگر دفع آن ممکن و میسر باشد اما فعل اگر از خوف حدوث مرض بود یا از جهت

ترک مرض روا بود پس میان احادیث تعارضی نبود بلکه داغ کردن از علاجات طبیه است که استعمال کرده میشود آنرا در خلط باغی که منحسم و منقطع نمیشود ماده او مگر بدان و احادیث و اخبار در باب کی مختلف آمده بعض دال بر جواز چنانکه بعضی از صحابه عظام را بدان فرمود و مصنف آنرا ذکر کرده و از انس رضی نیز آمده که گفت داغ کرد مرا ابو طلحه در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم و در موطا از ابن عمر آورده که وی رضی داغ کرده از لقوه و رقیه کرده از عقرب و بعض دال بر نهی از ان و مسلم از عمران بن الحصین رضی آورده که گفت میشنیدم من سلام ملائکه را چون داغ کردم از ان محجوب شدم پس توبه کردم از ان و رجوع کردم آن حالت که داشتم و ترمذی روایت کرده از عمران بن الحصین آورده که گفت نهی میکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم از داغ کردن پس مبتلا شدیم و داغ کردیم پس نیافتیم فلاح و نجاح و گفته اند که فرمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بداغ نزد فساد جراحت و قطع عضو بود و برء و صحت در انجا متیقن و نهی بجهت آنکه در وی الم شدید و خطر عظیم است و لهذا در زبان عرب و امثال ایشان شایع شده که آخر الدواء الکی پس نهی از ان محمول بر کراهت و ترک اولی و افضل باشد و نیز مردم داغ کردن را در حصول شفا عظیم می پنداشتند و بدان جزم میکردند و غایت اعتماد و اتکال بران داشتند و میگفتند که اگر آنرا نکنند عضو فاسد کردد و بهلاک و موت انجامد پس نهی کرد از ان تا در ورطه شرک خفی در نیافتند و از دایره توکل و اعتماد بر فعل فاعل مختار جل جلاله بیرون نمایند و همچنین است حال در سائر ادویه و علاجات اگر اعتقاد جزم کنند و شفا را مستند بدان دانند و آنرا موثر پندارند حرام است بلا شبهه و لهذا در حدیث مدح آنجماعه که افسون نخوانند و داغ ننهند و توکل بر پروردگار خود کنند واقع شده و نیز گفته اند که داغ کردن از اسباب وهمیه است که مباشرت آن قادح است در توکل بخلاف معالجه بادویه دیگر که ظنی است و اگر اینجا نیز ظن غالب ببرء حاصل شود جائز است و در فتح الباری میگوید در هیچ حدیثی صحیح نیافتم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خود را داغ کرده باشد و بعض توهم کرده اند که وی صلی الله علیه وسلم داغ کرد بر جراحتی که او را روز احد رسید و میگوید که این خبر صحیح نیست و صحیح آنست که فاطمه رضی حصیر پاره را سوخت و بر جراحت نهاد و این نه داخل داغ متعارف است که از ان نهی آمده چنانکه گذشت و بالجمله مختار آنست که داغ کردن و سوختن عضو مکروه است کراهت تحریمی مگر نزد غالب ظن بقول طبیب حاذق و الله اعلم * فصل * در علاج عرق النسا بکسر عین و بفتح نون نام رگی است که ممتد میشود از مفصل ورک و منتهی می شود تا آخر قدم و را ی پاشنه و سابقا معلوم شد که همان یکرگست که در دست اکحل نام دارد و در ران نسا ولیکن اینجا عرق النسا گویند باضافت عرق بسوی وی و در انجا عرق الاکحل نیامده بلکه اکحل گویند بی اضافت و گویند که تسمیه این رگ بنسا بجهت آنست که الم وی نسیان ما سوی می آرد و شخص را هم بوی مشغول میدارد و الان عرق النساء نام وجعی است که بوی در رگ پیدا می شود

قسمه

را ابتدا میکند تا لبالا ورک و فرود می آید تا رکبه و گاهی تا پاشنه و گاهی تا انگشتان پای رود را زیاد میکرد
بطول زمان و کثرت ماده و این وجع موذی است بغرج انس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود دواء عرق
النساء الیة شاة اعرابیة تذاب ثم تجزأ ثلثة اجزاء ثم تشرب على الريق فی کل یوم جزء دوای این درد
دنبهٔ گوسفند اعرابی است که آب کرده شود سه حصه ساخته و آشامیده شود هر روز یکحصه از آن بر
ناشتا چون این مرض از مادهٔ غلیظ لزج حادث میشود یا از یبس مزاج و محتاج است بانضاج و تلیین یعنی
به پخته کردن ماده و نرم ساختن آن تا پخته و نرم شده بریزد و تحلیل رفته بدر رود و در دنبهٔ گوسفند
این دو خاصیت موجود که انضاج و اخراج است بآن علاج فرمود و در مواهب میگویند که این علاج مخصوص
است بعرب و اهل حجاز هرکه مجاور ایشان است و انفع علاجات است نسبت با یشان و گوسفند اعرابی
تخصیص فرمود زیرا که اصغر و الطف است و خاصیت مراعی که همه شیح و قیصوم و نباتات لطیف است در وی حاصل
یعنی گوسفند اعرابی چون این نباتات را میچرد که گرم اند و لطیف و خاصیت آن در جمیع اجزای وی خصوصا
در الیه که نرم و لطیف است حاصل است لابد نافع تر و سود مند تر است ٭ فصل ٭ در علاج خشکی مزاج ٭ خشکی
مزاج را که از آن تعبیر به یبس طبیعت نیز کرده اند معالجه بتلیین فرموده و برای تلیین سنا را اختیار
کرده از اسماء بنت عمیس پرسید بما کنت تستمشين قالت بالشبرم قال حار جار ثم قالت استمشيت
بالسنا فقال لو کان شیء یشفی من الموت کان السناء یعنی آنحضرت صلی الله علیه و آله از اسما پرسید اسهال طبع
بچه میکردی و مشی دار وی را گویند که اسهال طبع کند و شکم راند گفت بشبرم بضم شین و سکون
با و ضم را و آن گیاهی است معروف در حجاز که پوست بیخ آنرا بکار میبرند فرمود بغایت گرم است
در درجهٔ رابع و اطبا منع کرده اند از استعمال وی از جهت خطر و فرط اسهال و حار جار اول بحا
دوم بجیم و این لفظ حار جار از باب اتباع است که لفظی مهمل را بعد از لفظ موضوع که متناسب باشد
بیارند برای مبالغه گویند مثل حسن بسن دگر بار اسما گفت بسنا دوا کردم فرمود اگر چیزی بودی که مرگ را
شفا دادی سنا بودی و سنا بفتح سین مهمله نبت حجازی است و افضل وی مکی است و وی دوای شریف است که
اصلا در وی بیم ضرر و غایله نیست و قریب است باعتدال و حار است در درجه اول اسهال میکند صفرا و سودا
و بلغم را و تقویه میکند جرم قلب را و از خاصیتهای او است نفع از وسواس سوداوی و میفرماید علیکم بالسنا
والسنوت فان فیهما شفاء من کل داء الا السام لازم گیرید باستعمال سنا و سنوت بفتح سین و ضم نون در آخر تای
فوقانیه زیرا که در این دو شفاء است از هر درد مگر موت و در تفسیر سنوت هشت قول است اول عسل است
دوم ربی است بضم را و تشدید بای مفتوحه دردی روغن که از عکه روغن بیرون می آرند آنرا [illegible]
بروغن عکه بضم عین و تشدید کاف مفتوحه آوند روغن خرد تر از قربه سوم دانه است [illegible]
زیره اما زیره نیست چهارم زیرهٔ کرمانی است پنجم رازیانج است دوای مشهور است نافع در [illegible]

والتهاب معده وغیر ذلک وگفته اند که صبر اثی او حار یابس است در درجهٔ ثالثه وبعضی گویند در
ثانیه ششم شبت حار یابس در درجهٔ ثانیه در انضاج وتلیین است نافع هفتم خرما هشتم عسلی است که در بن
ظروف روغن میباشد واین معنی اقرب است زیرا که سنای کوفته آمیخته بسنوت که عسلی است مخلوط
بروغن برای اسهال اصلح واقوی باشد ودر حدیثی دیگر آمده خیر ما تداویتم به السعوط واللدود
والحجامة والمشی بفتح میم وکسر شین وتشدید یای تحتانیه سعوط دوائی است که از راه بینی در
دماغ بچکانند ولدود دوائی را گویند که از جانب دهن در حلق ریزند ومشی داروی مسهل نقل این حدیث
درین فصل بجهت همین لفظ است که با اسهال مناسبت دارد * فصل * در خارش بدن سبب حکه بخارات
تیز گزنده است آنکه یابس است مختلط صفرای محترقه مخالط دم است و رطب از مخالطت بلغم مالح
بدم وحدوث آن غالبا از کثرت اکل طعامهای مالح حریف وحلو وتوابل حاره وعلاج آن در کتب
طب مذکور است مصنف درینجا علاج خارش که از غلبهٔ قمل یعنی سپش پیدا شود بیان کرد و گفت
وخارش غلبهٔ قمل را علاجه بپوشیدن پیراهن ابریشمین فرمودی در صحیحین آمده که انس بن
مالک گفت عبد الرحمن بن عوف وزبیر ابن العوام را در خارش بدن پیدا آمد واز ان مشقت
میدیدند ایشانرا رخصت فرمود که پیراهن ابریشمین بپوشند ودر بعض روایات صحیح
مسلم آمده که ایشان در بعض غزوات شکایت کردند بحضرت رسالت ﷺ از کثرت قمل
پس ایشانرا رخصت داد در پوشیدن پیراهنهای ابریشمین وبدین حدیث دو امر متعلق است یکی
فقهی ودیگری طبی اما فقهی حرمت حریر بر ذکور امت که از لفظ رخصت مفهوم شده یا آن از احادیث
دیگر مفهوم ومقرر است ومستفاد ازین حدیث این است که ذکر کرد بقول خود الا برای حاجت یا
مصلحتی راجح واین مذهب شافعی است ونزد مالک جائز نیست ودر زاهد ایه میگوید لا باس است بلبس
حریر ودیباد در حرب عندهما وروایت کرد شعبی که آنحضرت ﷺ رخصت کرد در لبس حریر ودیباد در
حرب زیرا که ویرا یعنی خالص دافع تر است مر تیغ سلاح را ومهیب تر است در چشم عدو ونزد امام ابو حنیفه
مکروه است از جهت اطلاق نهی وضرورت مندفع است بمخلوط انتهی واما امر طبی آنکه اوی بلبس حریر
از امراض سابقه سود او وی زیرا که حریر از ادویهٔ حیوانی است واز خواص آن تقویت قلب وتفریح
ودفع غلبهٔ سودا وامراضی است که از ان پیدا می آید وآن گرم وتر است وبعض گویند معتدل ودران
اصلا چیزی از یبس وخشونت نیست لا جرم از حکه وجرب وامثال آن نافع بود وبسبب ملاست قمل دران
جای نگیرد ودر موجز گفته که ابریشم حار مفرح است وپوشیدن آن منع میکند قمل را ودر شرح وی
آورده که ابوعلی بن سینا ابریشم را در ادویهٔ قلبیه آورده وگفته که حار یابس است در درجهٔ اولی
واز ینجهت در وی تلطیف وتنشیف است اما تلطیف بحرارت وتنشیف به یبوست وصاحب تقویم گفته

که حار رطب است و کمان آنست که معتدل است در رطوبت و یبوست و وی از مفرحات قویه است و مخصوص نیست تفریح وی ببعض ارواح بلکه ملایم است مر همه مر روح را مطلقا و تجربه میکرد الله نه از جهت اعتدال بدن از وی بلکه از جهت تقویه روح طبیعی بر تصرف در بدن او در مرض دیگر میگوید که منع لبس او یا از قملی است که حادث شد آن بر سبیل تولد است زیرا که ابریشم فاسد میکرد الله آنرا که حادث میشود از بیضها پس متولد نمیشود از آن قمل * فصل * در ذات الجنب ذات الجنب ورم حار است در نواحی صدر در عضلات باطنه و حجاب داخل یا حجاب ما بین آلات غذا و آلات تنفس و این را خالص نام است و این اعظم و اعرف اقسام اوست یا در عضلات خارجه ظاهره یا حجاب خارج بمشارکت جلد و از اعراض ذات الجنب حمی حاده و سعال و ضیق نفس و وجع ناخس و عطش و اختلاط ذهن است و بالجمله آن از امراض شدیده مهلکه است زیرا که حادث است میان دل و جگر و علاج آن خالی از تعسری نیست و آن حضرت ﷺ در علاج وی امر فرمودی باستعمال قسط بحری و آن قسم قاف و مکرر سین دوائی است خشبی معروف بعضی از آن شیرین است و بعض تلخ و شیرین وی سپید است و سفید که بوی ظاهر دارد و تلخ هندی و سیاه که بوی ضعیف دارد و در جامع ترمذی است عن زید بن ارقم ان النبی ﷺ قال تداووا من ذات الجنب بالقسط البحری والزیت فرمودند اوات کنید از ذات الجنب بقسط بحری و روغن زیت و فی حدیث آخر القسط البحری هو العود الهندی و در صحیح بخاری آمده که لازم گیرید این عود هندی را که داروی شفا است از هفت علت یکی از آن ذات الجنب است و ذات الجنب بر دو نوع است حقیقی و غیر حقیقی حقیقی ورمی است که در غشائی که در میان اضلاع است پیدا میشود و غیر حقیقی الم جانب پهلو است که از احتقان بادهای غلیظ پید آید یعنی ذات الجنب بحقیقت نام نوع اول است و تکلم اطبا هم بر او است و گاهی بر این نوع دوم نیز اطلاق میکنند و این مجاز است و این دوا برای این نوع است زیرا که قسط هندی را چون نیک آس کنند و بزیت آمیخته کنند و بران مکان به التدلیک ... انگشت از ان تناول کنند تحلیل آن ماده کند و اعضای باطن را تقویت کند و سدها را فتح کند و اوجاع ... اگر ماده آن بلغمی باشد مر بدین دوا علاج باید بود به تخصیص در وقت انحطاط مرض و اگر دموی و صفراوی بود علاج آن سخت تر از این باید کرد چنانکه در کتب طب مذکور است و گویا مقصود مصنف از این کلام رفع استبعاد معالجه ذات الجنب است بقسط و زیت پس گفت مراد از بنجا ذات الجنب معنی حقیقی نیست بلکه معنی دیگر است که بر وی نیز اطلاق ذات الجنب میکنند و اگر معنی حقیقی نیز مراد دارند و بیک قسم وی که ماده او بلغمی باشد تخصیص کنند نیز وجهی دارد و این کلام ابن قیم از مسیحی نقل کرده از المواهب و چون پیغمبر ﷺ بیمار شد اهل حرم و ایام و مرضان یعنی آنها که بیمار داری آنحضرت ﷺ میکردند پنداشتند که شکوی وی از ذات الجنب است و او را غشی حاصل شده بود لدود در دهان

مبارك وي ريختند چندانكه اشارت كرد كه مكنيد تصور كردند كه برعادت بيماران كه دارو نخواهند
منع ميفرمايد چون از ان غشي باز آمد بفرمود تا آن جمع را بكلي همان دارو درحلق ريختند گفتند
ما پنداشتيم كه نهي تو از براي كراهت دواست وازذات الجنب ترسيديم فرمود كه باريتعالي مرا آن رنج گرفتار
نكند وسياق الحديث انه اشتد به مرضه وكان عنده نساؤه والعباس وام الفضل بنت الحارث واسماء بنت
عميس فتشاوروا في لده فلدوه وهو مغمور فلما افاق قال من فعل بي هذا من عمل نساء جئن من ههنا واشار
بيده الى ارض الحبشة يشير به الى ام سلمة واسماء فقالوا يارسول الله خشينا بك ان يكون بك ذات الجنب
قال فبم لددتموني قالوا بالعود الهندي وشيء من ورس وقطرات من زيت فقال ما كان الله ليقذفني بذلك
الداء ثم قال عزمت عليكم لا يبقى احد في البيت الا لد الا عمي العباس فانه لم يشهدكم حاصل معنى
حديث اينست كه اين جماعه دارو درحلق آنحضرت صلى الله عليه وسلم ريختند پس آنحضرت را صلى الله عليه وسلم نا خوش آمد
وفرمود درحلق همه اينها كه اين فعل كردند آن دارو را بريزند واين عمل بشريعت بود از آنحضرت صلى الله عليه وسلم
كه قصاص گرفت از ايشان ولهذا فرمود عباس را دريزند كه وي شريك نبود وهركه بيرضاي كسي بگمان
خطا با وي عملي كند خصوصا علاجي كند بنا؟ اني قصاص آن بر وي ثابت گردد بگيرد يا عفو كند وعنقريب
بيايد كه اگر كسي طب نداند وجاهل بود وشخصي را بجهل خود علاج كند وضرر آن بدو برسد قصاص و
ضمان بر وي ثابت گردد والله اعلم * فصل * در علاج درد سر * حضرت نبوي را صلى الله عليه وسلم چون درد سر
حادث شدي حنا بر سر مبارك نهادي وفرمودي صداع را اين سود مند است في سنن ابن ماجة ان النبي
صلى الله عليه وسلم كان اذا صدع غلف راسه بالحناء ويقول انه نافع باذن الله من الصداع چون درد سر ميشد آنحضرت
صلى الله عليه وسلم را غلاف ميكرد ومي پوشيد سر مبارك را بحنا وميفرمود كه اين نفع كننده است باذن خدا از
درد سر ومراد بآن نوعي است از انواع صداع وآن صداعي است كه مادي نباشد بلكه از حرارتي باشد
ملتهب واين نوع را حنا نافع است لاسيما چون بكوبند وباسركه آميخته كنند وبر پيشاني ضماد كنند
واگر مادي باشد از خون بود حجامت فرمودي چنانكه گفت ودر سنن ابي داؤد است ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
ما شكى اليه احد وجعا في راسه الا قال له احتجم ولا شكى احد وجعا في بطنه الا قال له اختضب بالحناء
اگر كسي شكايت از درد سر كردي امر بحجامت نمودي واگر شكايت از درد شكم آوردي خضاب كردن بحنا
فرمودي واين نيز درنوعي خاص از درد شكم بودي كه از حرارت ومانند آن بودي وغالب علاج
مخصوص باهل آن ديار فرمودي كه وقوع آن در ايشان غالب بودي وكلام متعلق بصداع سابقا
در بعض فصول نيز كذشته است انديكر ودر جامع ترمذي است عن ام رافع قالت كان لا يصيب
النبي صلى الله عليه وسلم قرحة ولا شوكة الا وضع عليه الحناء نمي برآمد مر آنحضرت را صلى الله عليه وسلم قرحه در بدن
ونمي درآمد خاري وجراحتي مگر آنكه مي نهاد بر وي حنا * فصل * در بيان طعام وشراب بيماران

قمو

میفرمود که بیماران را اکراه مکنید بر طعام و شراب چه خدای تعالی ایشان را طعام و شراب
میدهد یعنی تقویت و تربیت وجود ایشان میکند باعمال طبیعت دران واین مضمون از حدیث بشاست
که گفت عن عقبة بن عامر الجهني رضی الله عنه لا تكرهوا مرضاكم على الطعام والشراب فان الله يطعمهم
ويسقيهم وحکمت این حدیث ظاهر است چه طبیعت مریض با نضاج ماده واخراج آن مشغول است وچون
اکراه مریض کنند بر طعام و شراب طبیعت از فعل خود باز ماند و بهضم طعام و شراب مشغول شود و ماده
خام ماند و مرض قوت گیرد پس درین قوت نباید داد الا چیزی لطیف از اشربه و اغذیه که بآن تقویتی حاصل شود
وطبیعت بآن شئ مشغول نشود چون شرابهای لطیف و امراق فراریج بشرط آن که آن مریض [illegible] نبود
وانعاش قوت ببویهای عطر و اخبار شادی بخش و بعیادت و تفقد احوال [illegible] که مریض
تابع و خادم و محب و معتقد ایشان بود وامثال آن • فصل در علاج عذره طفلان و آن ورمی است در حلق [illegible]
پیدا می آید از فوران خون که آنرا عذره میخوانند بضم عین مهمله و سکون ذال معجمه معالجه آن
بقسط هندی میفرمود و بعضی دایها کام کودک را با انگشت ابهام غمز میکنند و خون از آن بیرون
می آرند آنرا نهی کرد و گفت خیر ما تداویتم به الحجامة والقسط البحري ولا تعذبوا صبيانكم بالغمز من
العذرة بهترین چیزی که مداوات کنید شما بدان چیز یعنی عذره را حجامت است وقسط بحری که
دارویی مشهور است خوشبو و گفت غمز مکنید و عذاب مکنید کودکان خود را بغمز کردن با انگشت در
عذره و در مسند امام احمد است دخل رسول الله ﷺ على عائشة درآمد پیغمبر خدا ﷺ بر عایشه رض و عندها صبي
و نزد عایشه رض کودکی بود که یسیل منخراه دما که از دو سوراخ بینی وی خون میرفت [illegible] علاج
بغمز و غمز کام با انگشت کرده بودند یا بسبب علتی که داشت خون میرفت فقال ما هذا پس پرسید
آنحضرت ﷺ چه شده است مراین کودک را که از بینی او خون میرود فقالوا انه العذرة پس گفتند
عذره دارد او وجع في راسه یا درد سر دارد فقال ویلکن لا تقتلن اولادکن پس فرمود وای
بر شما ای زنان مکشید اولاد خود را بغمز عذره یا بعلاج بد آنچه خواهید بکنید یا بترک علاج والله
اعلم ایما امرأة اصاب ولدها عذرة او وجع في راسه وفرمود هر زنیکه برسد ولد او را عذره یا درد
درسر فلتاخذ قسطا هنديا فلتحکه بماء پس باید که حک کند بآب و در بعض
روایات فلتسعطه یعنی حک کند آنرا با آب ثم تسعطه ایاه پس [illegible] ولد را قسط در بینی فامرت عائشة رض
فصنع ذلك بالصبي فبرأ پس فرمود عایشه رض تا کرده شد این علاج بآن صبی پس به شد و چون عذره
ماده آن خونی است که بلغم بر وی غالب بود معالجه بقسط موافق بود چه قسط مجفف است و مقوی عضو
ودرین کلام اشارت است بدفع اشکالی که کرده اند که قسط حار است و عذره که عارض میشود صبیان
را از حرارت میشود ومزاج ایشان نیز حار است لا سیما که [illegible] حجاز نیز حار [illegible] تقریر جواب آنکه ماده

عادة غالب است بر وی بلغم و در قسط تجفیفی است که رطوبت را خشک میگرداند و گاهی نفع دوا بخاصیت
نیز میباشد یا آنکه توان گفت که آن از معجزات وی ﷺ بود و سعوط که فرموده است که دارو را آب کرده
بدماغ فرو ریزند و سر وی منخفض باشد در حالت استلقا و چون دارو بدماغ برسد ریحها را بعطسه بیرون
آرد و پیغمبر ﷺ مدح فرموده است داروی سعوط را و خود استعاط فرمودی * فصل * در علاج درد دل * کسیکه
از درد دل شکایت کند او را عجوه دهند زیرا که فواد او وجع یافته است چنانکه مطعون میگویند مر
کسی را که بطن وی دردناک است این چنین کس را دادن خرمای مدینه کرده بود در سنن ابی داود ثابت
است عن سعد رض قال گفت سعد مرضت مرضا بیمار شدم بیمار شدنی فاتانی رسول الله ﷺ یعودنی پس آمد مرا
رسول خدا بعیادت من فوضع یده بین ثدیی پس نهاد دست مبارک خود را میان دو پستان من حتی
وجدت بردها علی فوادی تا آنکه یافتم سردی و راحت آنرا بر دل خود وقال انک رجل مفؤد و فرمود آنحضرت
ﷺ بدرستیکه تو مردی که دل تو درد دارد فأت حارث بن کلدة من ثقیف پس بیا حارث بن کلده را که
از قبیلهٔ ثقیف است فانه رجل یتطبب پس بدرستیکه وی مردیست که خود را طبیب میگیرد و علاج میکند
بیماران را فلیأخذ سبع تمرات من عجوة المدینة فلیجأهن بنواهن ثم لیلدک بهن پس باید که بگیرد حارث
هفت خرما را از خرمای مدینه از این نوع خرما که او را عجوه میگویند و باید که بکوبد آنها را با
خستهای شان پس تر کند و بنوشاند ترا و لدود آن دارو را گویند که در دهن بیمار بریزند علاج را خود
بیان کرد و ساختن آن با آن طبیب فرمود از جهت مهارت او در ساختن و لدود کردن والله اعلم و در خرما
خاصیت عجیب است برای این مرض خصوصا تمر مدینه خصوصا عجوه و در تخصیص هفت سری و خاصیتی است
که بوحی معلوم شود و عقل را بدرک آن راه نیست مگر آنکه مناسبتی و نکته در آن اعتبار کنند چنانکه گویند هفت
عددی مبارک و مشهور و شامل است مر اکثر اشیا را چنانکه افلاک و ایام و اعضا و مانند آن اما سبب وجود
این خاصیت در آن بحقیقت نتوان یافت و در تناول هفت خرما خاصیت دفع زهر و سحر نیز موجود
است آنرا بجز بوحی آسمانی نتوان یافت چنانکه گفت و میفرمود که هرکه هر بامداد هفت عدد خرما
از عجوهٔ [illegible] مدینه بخورد آن روز زهر و سحر بر وی کارگر نباشد کذا جاء فی الصحیحین و میفرمود
عجوه عالیه که نام ناحیهٔ است که در جانب قبا و شرقی اوست و این قسم تمر هم در آن نواحی باشد شفای
بیماریها است و تریاق است بامداد و این مضمون این حدیث است که گفت ان فی عجوة العالیة شفاء من
کل داء و انها تریاق اول البکرة و چون در اینجا بجهت عدم درک حقیقت سبب شفا خفائی داشت و از
ضعیف الایمانان که بعضی از اطبا تقیید و اعتقاد تمام دارند تردد و توقعی در اعتقاد آن راه می یابد
دفع آن علی العموم افاده کرد و گفت و باید دانست که از شرایط انتفاع بیمار بدارو آنست که آنرا باعتقاد
نفع قبول کند تا طبیعت بدان اقبال نماید و بآن استعانت کند بر دفع علت چنانکه جمعی از اکابر بجهت وثوق

واعتقاد بخبر نبوی که فرمود ه است الحبة السوداء شفاء من کل داء الا السام در مجموع امراض معالجه بحبة
السوداء کردندی و بعض نظر بظاهر کریمة * فیه شفاء للناس * در مجموع امراض عسل بکار داشتندی و برکت حسن
اعتقاد آن امراض دفع شدی * فصل * در بیان پرهیز بیماران * بیماران را باحتمایعنی پرهیز فرمودن و از ملل ای
مع الغم منع کردی و اصل در احتما نص تنزیل است * وان کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد منکم من الغایط او لامستم
النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا * مریض را از استعمال آب حمیت فرمود یعنی بر تقدیر وجود مرض
که استعمال آب در وی مضر و مخالف بود تیمم کردن فرمود پس معلوم شد که حمیت و پرهیز کردن
مامور به است و بهمین قیاس مریض را از تناول غذای مخالف و هر چه ضرر کند او را احتما لازم بود و ام المنذر
انصاریه رضی روایت میکند دخل علی رسول الله در آمد بر من پیغمبر صلی الله علیه و سلم و معه علی و با آنحضرت صلی الله علیه و سلم
علی بود رضی و علی ناقه من مرض یعنی در حال نقاهت بود از مرضیکه داشت یعنی از مرض برخاسته
و هنوز قوت تمام نگرفته و لنا دوال معلقة یعنی اصلی نیامده بود و لنا دوال معلقة و در خانه ما خوشهای خرما بود
آویخته فقام صلی الله علیه و سلم یاکل منها پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم از آن خرما خوردن گرفت و قام علی یاکل منها و علی هم
از آن خوردن گرفت فطفق النبی صلی الله علیه و سلم یقول لعلی انک ناقه پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم مر علی را تو نقاهت داری
مخور حتی کف تا باز ایستاد علی از خوردن آن قالت و جعلت شعیرا و سلقا ثبت بد گفت ام المنذر
ساختم طعامی از آرد جو و چغندر پس نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم آوردم آن را فقال رسول الله پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم لعلی
مر علی را من هذا فاصب فانه انفع لک از ین طعام بخور که نافع است مر ترا و یروی من هذا فاصب فانه اوفق لک
یعنی در روایتی باین لفظ آمده که از ین طعام بخور که موافق تر است مر ترا پس چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم
علی را از خوردن خرما در ایام نقاهت منع فرمود معلوم شد که احتما و پرهیز در کار است و عن صهیب
و مروی است از صهیب رومی رضی قال کنت قدمت علی النبی قدوم آوردم بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم و بین یدیه
خبز و تمر و حال آنکه پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم نان و خرما حاضر بود فقال ادن وکل پس فرمود نزدیک بیا
و بخور فاخذت تمرا فاکلت پس گرفتم من خرما را و خوردم فقال اتاکل تمرا و بک رمد پس فرمود آن
حضرت صلی الله علیه و سلم بطریق انکار و تعجب آیا میخوری خرما را و حال آنکه تو رمد داری و خرما [illegible] کسی
را که رمد دارد نیکو نباشد فقلت پس گفتم یا رسول الله امضغ من ناحیة اخری میخایم خرما از
جانب دیگر که نه در آن جانب رمد است فتبسم رسول الله پس خنده کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم [illegible] از
صهیب بطریق مزاح مشروع بود که در واقع حق است و در ظاهر مبنی از ساده لوحی است و میخواست
که خرما را بخورد و تکلف ارد یا ناشی از حقیقت ساده لوحی و غفلت از کار و بار دنیا است والله اعلم
و قال ان الله اذا احب عبدا حماه الدنیا کما یحمی احدکم مریضه عن الطعام و الشراب پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بتقریب ذکر پرهیز و انما فرمود چون محبت دارد حق جل و علا بنده خود را نگاه دارد و پرهیز

فرمایند او را از دنیا چنانکه نگاه میدارد و پرهیز میفرماید یکی از شما بیمار خود را از طعام و شراب
مخالف و مضر و احتمال دارد که این را بتقریب سادگی صهیب و نارسائی وی بکار و بار دنیا و معامله
آن و غفلت و فراغ وی از آن فرموده باشد و تشبیه آن بحال مریض بموافقت مقام که سخن در مرض
و اشما میرفت کرده باشد و چون تقریب احتما شد شیخ اشاره کرد به بعض احادیث که درین باب
مذکور است بر السنه و حکم کرد بعدم صحت آن و گفت و اما احادیث مشهور که بر زبان عوام جاریست
و یکی از آن این حدیث است الحمیة راس کل دواء والمعدة بفتح میم و کسر عین و بکسر میم و سکون
عین نیز آمده بیت کل داء و عوّدوا کل جسد ما اعتاد میگوید پرهیز اصل هر دوا است و معده خانه و منزل
هر درد است و معتاد کردانید هر جسد را بآنچه معتاد او است یعنی عادت داد در طعام و شراب در محل
تمام است طعامی است که یکی را خوردن آن عادت شده با وجود مخالفت و دیگری را معتاد نیست
با وجود موافقت آن یکی را ضرر نیارد و گوارا بود و این دیگر برعکس آن چنانکه می گویند العادة
طبیعة ثانیة و میگوید که این حدیث از مفتریات و موضوعات است و صحیح شده که از کلام حارث
بن کلده است که مردی متطبب بود چنانکه مذکور شد سخاوی در مقاصد حسنه حدیث المعدة
بیت الداء آورده و گفته که صحیح نشد رفع وی بحضرت پیغمبر ﷺ بلکه وی از کلام حارث بن
کلده است که طبیب عرب بود یا غیر وی و گفته که غزالی در احیا مرفوعا آورده که البطنة اصل الداء والحمیة
اصل الدواء و عودوا کل بدن بما اعتاد و مخرج احیا گفته که نیافتم من این را اصلی و حدیثی دیگر
آمده که نیز ازین قبیل یعنی مشهور و مذکور است بر زبان مردم و صحیح نشده ان المعدة حوض البدن
والعروق الیها واردة فاذا صحت المعدة صدرت العروق بالصحة واذا سقمت المعدة صدرت العروق
بالسقم گفت معده حوض بدن است و رگها بسوی وی آینده و مجتمع شونده اند چنانکه جماعه برای آب
خوردن بر حوض فرود آیند و مجتمع شوند و چون صحیح و بی علت است معده باز میگردند رگها از وی
بسوی اعضا و میبرند رطوبات جیده که صحت بخشند و چون بیمار و معلول است معده باز میگردند به
بیماری و رطوبات ردیه را از وی جذب میکنند که بیمار میسازد بدانکه این حدیث را در مشکوة از بیهقی
در شعب الایمان آورده و در تنزیه الشریعة میگوید که این حدیث باطل است و اصلی ندارد و بیهقی
در شعب الایمان گفته که اسناد وی ضعیف است و ذهبی در میزان گفته که منکر است و ابراهیم که راوی
اوست معتمد نه و حافظ ابن حجر در لسان المیزان گفته که ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده و میگوید
که طبرانی این حدیث را در اوسط آورده و معلل ساخته انتهی و در مقاصد حسنه گفته که طبرانی در
اوسط این حدیث را از رهاوی از زهری از ابی هریره آورده و گفته که روایت نکرده این را از زهری مگر
زید بن ابی انیسه و منفرد است رهاوی بروایت از وی و ذکر کرد دارقطنی در علل ازین طریق و گفته

که صحیح نیست و شناخته نشده است از کلام نبوت و بکلام عبد الملک بن سعد بن ابجر اشبه است

* فصل * در بیان علاج درد چشم * حضرت رسالت پناه ﷺ درد چشم را بسکون و آسایش و راحت فرمودی

و امیر المؤمنین علی را رض در حالت درد چشم از رطب منع فرمود و هرگاه که یکی از امهات مؤمنین را چشم

درد کردی با وی نزدیک نشدی تا شفا یابد نفی اجتناب و احتما می‌نمود صاحب زاد المعاد جماع را امری مقرر است

نزد اطبا و مضر است بآن زیرا که سبب اثارت بخار است و موجب ضعف اعصاب و دماغ است اما زن را

شاید که بجهت تعب و حرکت بود که منافی سکون و آسایش و راحت است یا بجهت دیگر این بر تقدیریست

که از نزدیک شدن جماع مراد باشد اما اگر مراد اختلاط و مباشرت بود آن نیز شاید بعلت خوف وجود حرکات

بود و بالجمله عادت شریف اینچنین بود طبا و طبعا والله اعلم * فصل * در علاج خدر * دوای خدر کلی آب

سرد فرمودی خدر بفتح خای معجمه و دال مهمله علتی است که حادث میشود در حس لمس و موجب

نقصان وی میگردد یا از جهت بردی که احداث میکند غلظ را در روح یا از جهت کیفیت سمیه که حادث

میشود در عضو چنانکه در گزیدن مار مثلا یا از جهت غلظ جوهر عصب یا از جهت سده از مر خلطی که

باشد یا بسبب انضغاط عضو و زیر شدن و مالیده شدن آن چنانچه حادث میگردد نزد جلوس بر قدم

و علاج خدر و فالج و لقوه و رعشه و امثال آن تعدیل مزاج عصب است بادهان و اضمده و استعمال تریاق و

مثرودیطوس و امثال آن چنانچه در کتب طب مذکور است و مراد درینجا بعض انواع وی خواهد بود

چنانکه در حدیث آمده است که جمعی در راه بدرختی رسیدند و ندانسته از آن درخت تناول کردند

بر جای فسرده شدند و حس و حرکت ایشان باطل شد پیغمبر ﷺ فرمود قرسوا الماء فی الشنان و صبوا

علیهم فیما بین الاذانین یعنی سرد کنید آب را در مشکها و بر ایشان بریزید در میان دو بانگ نماز یعنی

بانگ فجر و اقامت یعنی مراد باذانین اینجا اذان و اقامت است بطریق تغلیب و اطلاق اذان بر اقامت نیز آمده

است و تعیین وقت فجر غالبا بقرینهٔ تبرید است والله اعلم و این از قبیل معالجات است و ظاهرا حکمت

در آن آنست که بریختن آب سرد با نسداد مسامات حرارت در درون محتقن گردد و سبب حدوث

حس و وجود آن شود والله اعلم * فصل * در اصلاح طعام و شراب که مگس در آن افتد * سرور فرمود مگس

را تمام در آن طعام و شراب فرو برید چه در یک پروی زهر است و در دیگر تریاق و مگس زهر آلوده

را مقدم میدارد و اینست مضمون حدیثی که ابوهریره رض روایت میکند اذا وقع الذباب فی اناء احدکم

فامقلوه فان فی احد جناحیه داء و فی الاخر شفاء و از حدیث همین قدر معلوم شد که در یک

پروی زهر است و در پر دیگر شفا و تقدیم پر زهر بر پر شفا از حدیث دیگر معلوم کرده چنانچه گفت

و در روایت ابی سعید خدری نه میگوید فامقلوه فانه یقدم السم و یؤخر الشفاء و در حدیث دو امر

است یکی فقهی و یکی طبی اما فقهی دال است بر آنکه اگر مگس در آبی یا در مایعی یعنی امری سیال

مثل سرکه و شوربا و جز آن افتد و بمیرد آنرا نجس نکند و این قول جمهور علما است و مذهب امام
ابوحنیفه نیز همین است واما امر طبی دفع ضرر اشیا است باضداد زیرا که مگس چون در طعام یا
شراب افتاد خواهد که دفع ضرر آنرا بسلاحی که دارد که آن پر زهر آلود است بکند آنرا مقدم دارد لاجرم
فرموده تا ماده سمیت او را بماده تریاقیت مقابل کند تا ضرر وی دفع شود * فصل * در بثرات بلد ریره علاج
میفرمود بثره عبارتست از خراجی کوچک که از ماده تیز بر ظاهر بدن خروج میکند و ذریره دوائی
است هندی که از قصب الذریره بیرون می آید عن بعض ازواج النبی ﷺ قالت دخل علی النبی ﷺ
وقد خرج فی اصبعی بثرة فقال عندك ذريرة قلت نعم قال ضعيها بعضی از ازواج مطهره گفته که
در آمد پیغمبر ﷺ بر من و بر آمده بود در انگشت من بثره پس فرمود آنحضرت ﷺ بمن نزد تو
ذریره هست گفتم آری هست فرمود بنه آنرا بر این بثره و قولی و بخوان این دعا را اللهم مصغر الكبير
ومكبر الصغير صغر ما بی و اگر بر کسی ورمی بودی امر کردی بشکافتن آن عن علی رض قال دخلت مع رسول الله ﷺ
علی رجل یعوده بظهره ورم فقالوا یا رسول الله مدة غلة قال بطوا عنه قال علی فما برحت عنه حتی بطت والنبی
ﷺ شاهد امیر المومنین علی رض گفت در آمدم با پیغمبر خدا ﷺ بر مردی که آنحضرت ﷺ بعیادت
وی آمده بود در پشت آن مرد ورمی بود گفتند یا رسول الله این غده است و غده بضم غین عقده
که در جسد باشد که ماده وی شحم است و قطعه ایست که میان عصب افتد فرمود بشکافید آنرا و گفت علی رض
نرفتم من از آنجا تا آنکه شکافته شد آن غده و رسول خدا ﷺ حاضر بود و یکبار دیگر طبیبی را فرمود تا شکم کسی
را که ورم کرده بود بط کرد یعنی بشکافت گفتند یا رسول الله ﷺ هل ينفع الطب آیا فایده میکند طبیبی کردن
و علاج نمودن فرمود الذی انزل الداء انزل الشفاء فیما شاء آنکسی که فرستاده است درد را فرستاده است شفا
را در آنچه خواسته است یعنی حق سبحانه تعالی هر درد را دوائی پیدا کرده و همه بتقدیر او ست و مشیت وی
* فصل * در بیان شاد کردن مریض * و کان مریض امر فرمودی که بسخنان خوش شاد کنید و اندوه از وی دفع کنید
ابوسعید [illegible] کرد اذا دخلتم علی المریض فنفسوا فی الاجل فان ذلك لا يرد شيأ وهو يطيب نفس المريض
چون در آئید بر بیمار تنفیس و تاخیر کنید در مدت عمر وی یعنی بگوئید که انشاء الله تعالی عمر تو
بسیار است و اجل تو ممتد است و مغرور زیرا که این گفتن رد نمیکند چیزی را از تقدیر الهی و خوش میکند نفس بیمار
را و تفریح میکند کربت و اندوه او را و در معالجه حزن و غم امر بتلبینه میفرمود و آن طعامی رقیق که از دقیق شعیر
غیر منخول یعنی نابیخته سازند و گاهی قدری از عسل نیز بآن همراه کنند بشرط آنکه تمام پخته باشد و در قوام
و رقت مثل شیر باشد و از ینجهت آنرا تلبینه که از لبن ماخوذ است خوانند و آنرا حکم ماء الشعیر است که
عمده اطبا است در معالجه اکثر امراض عن عایشه رض انها کانت اذا مات المیت من اهلها اجتمع لذلك
النساء از عایشه رض آمده است که چون میمرد از خویشان او کسی جمع میشدند بجهت آن زنان ثم

تفرقن الی اهلهن پس متفرق میشدند مگر میرفتند بخانها و اطفالهای خود امرت ببرمة تلبینة فطبخت
حکم میکرد عایشه رض به پختن دیگی از تلبینه پس پخته میشد تلبینه و صنعت ثریدا ثم صبت التلبینة
علیه و میساخت عایشه رض اشکنه پس میریخت تلبینه را بر آن اشکنه ثم قالت کلوا منها پس میفرمود
بخورید ازین تلبینه که ریخته شده است بر اشکنه فانی سمعت ﷺ یقول التلبینة مجمة لفؤاد المریض
تذهب ببعض الحزن زیرا که من شنیده ام رسول خدا ﷺ را که میفرمود خوردن تلبینه راحت دهنده
است مر دل بیمار را و میبرد از دل غم و اندوه را و در حدیثی دیگر آمده علیکم بالبغیض النافع التلبین لازم
گیرید بر خود دشمن نفع کننده را که تلبین است دشمن یا باعتبار آنکه در او مبغوض و مکروه است نزد
طبع و شهوت نفس در ان نه ولیکن نافع است در دفع مرض و اندوه و دوست داشته شده است ازین جهت
یا باعتبار آنکه این طعام در مزاق طبع چندان خوش آیند نیست و خوش و لذیذ نه اما باید خورد برای
نفع و دفع کراهت مرض را و نیز حدیث عایشه رض ثابت شده که گفت کان رسول الله بود رسول خدا
ﷺ اذا قیل له ان فلانا وجع لا یطعم الطعام [illegible] که گفته میشد آنحضرت ﷺ را که فلان کس دردناک است
نمیخورد طعام را قال علیکم بالتلبینة فحسوه ایاها لازم گیرید تلبینه و بنوشانید او را و کان یقول
والذی نفسی بیده انها تغسل بطن احدکم کما تغسل احدکن وجهها من الوسخ و میفرمود سوگند
پروردگار که تلبینه میشوید و صاف میکرد اندرون شکم یکی از شما را چنانچه میشوید یکی از زنان
شما روی خود را از چرک و تخصیص شستن روی زنان بجهت آن خواهد بود که مبالغه زنان در شستن و شوی
روی از چرک بیشتر از مردان است ۵ فصل ۵ در علاج زهر در خیبر زنی گوسفند بریان بزهر آلوده کرد
و پیش رسول خدا ﷺ آورد ازان تناول فرمود گوسفند بریان بنطق آمد که زهر داده اند مرا از من مخور که
زهر آلوده ام آن زن را طلب کرد و گفت چرا چنین کردی گفت اگر پیغمبری ترا زیان نرساند و آنکه چندان لقمه
بخورد و بعد ازان هم دار شد برای ظهور معجزه بود و یکی از صحابه که خورده بود مرد و دیدن نیز
ظهور امتیاز و اعجاز بود و در روایت آمده که آن زن را بقصاص آن صحابی بکشتند و در آنحضرت ﷺ
زهر آن گوسفند کارگر نیفتاد و اصلا تاثیری ننمود پس حجامت کرد بین الکتفین در سه موضع [illegible]
دیگران را تا حجامت کنند و بعد از ان سه سال زیست زیرا که غزوه خیبر در هفتم سال هجرت بود و هر سال
فرمودی که همیشه الم لقمه که در خیبر خورده ام می یابم تا سال وفات و نیز فرمود ما زلت اجد من الاکلة
التی اکلت من الشاة یوم خیبر حتی کان هذا اوان انقطاع ابهری فتوفی ﷺ شهیدا فرمود همیشه
می یافتم ازان لقمه که خورده بودم از گوسفند زهر آلوده روز خیبر تا شد اکنون وقت گسستن رگ سینه
من ازان پس وفات یافت رسول خدا ﷺ شهید و حکمت الهی در ابقای اثر آن تا وقت موت شهید شدن
بود و معالجه زهر بر دو نوع است یکی باستفراغات که مجموع آن پنج قسم است چنانکه بیاید [illegible]

یا ادویهٔ که معارض زهر باشد بکیفیت یا بخاصیت تاثیر دارد در دفع مرض دو نوع است یا بکیفیت چنانکه
داروی گرم در دفع برودت و سرد در دفع حرارت مثلا یا بخاصیت است چنانکه بعض تریاقها که اصلا
کیفیت آنها معلوم نیست و لیکن خاصیت وی چنین واقع شده است که دفع زهر میکند و تاثیر آن در ان
معلوم است قطعا و لیکن علت آن معلوم نه چنانکه زهر مهره که میباشد و در ادویه مثل این بسیار است
و هرکه دوا بیابد باید که عبادت نماید باستفراغ و انفع انواع استفراغ حجامت است و لهذا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
اختیار کرد والله اعلم * فصل * در علاج سحر چون یهود سحر کردند و ذات مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بیمار
شد گفته اند که حکمت در تاثیر سحر در آنحضرت مقدس آن بود که مقرر است که سحر در ساحر
تصرف و تاثیر نکند و چون یهود نا بهبود و دیگر مشرکان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را نسبت بسحر میکردند حق
سبحانه و تعالی بتاثیر سحر در وی نزاهت ساحت عزت و کمال ویرا از این نسبت اظهار کرد و کذب دعوی
و بطلان اتهام ایشانرا وانمود و بالجمله چون ذات مقدس وی از سحر یهود بیمار شد فرمود تا بر سر مبارک
وی حجامت کردند و کسی که از دین و ایمان حظی ندارد هر آینه این علاج را انکار میکند و میگوید که
حجامت قسمی از استفراغ است بعلاج سحر چه مناسبت دارد و دفع وی چگونه کند و اگر از کفار اطبا چون
جالینوس و ارسطاطالیس نقل کردندی البته آنرا پسندیدندی که در باطن دارد انکار نکردی و گفتی
چون ایشان چنین حکم کرده اند لابد بیوجهی و حکمتی نخواهد بود بعد از ان اشارت کرد بمعقولیت
حکمت در نفع حجامت در دفع سحر بقول خود که گفت و چون ماده سحر بسر مبارک رسیده بود و در قوای
دماغیه تاثیر کرده چنان تخیل میکرد که چیزی که نکرده است کرده میشمرد و این تصرف است از ساحر
در طبیعت و ماده دموی تا آن ماده بر بطن مقدم دماغ غلبه کرد و مزاج آن از طبیعت اصلی برگشت
زیرا که سحر مرکب است از تاثیرات ارواح خبیثه از جن و شیاطین و خبائث نفوس بشری و انفعال قوای طبیعیه
بدنیه از ان تاثیرات و بالجمله [illegible] روح حیوانی است که مادهٔ آن دمی است که بعد از انهضام
آن در تجویف قلب بخاری لطیف بیرون دماغ متصاعد گشته حامل قوای دماغیه میگردد و بتاثیر و
تصرف سحر مزاج آن محل متضرر و خارج از طبیعت اصلی میگردد و استعمال حجامت در محلی که بسحر
متضرر شده باشد غایت حکمت و نهایت حسن معالجت است و استبعاد و انکار آن از جهل بصناعت
طب و علم و درک حکمت و خواص اشیا است و از جمله علاجات عظیمة النفع در سحر ادویهٔ ربانی الهی
است از آیات و دعوات که ابطال آن میکنند و چندانکه تاثیر آنها بقوت همت و تصرف و توجه و طهارت
و یقین ایمانی اقوی بود ابطال سحر زودتر حاصل شود لاجرم چون معوذتین منزل شد فی الحال سحر بکلی باطل
شد بدانکه در احادیث صحیحه ثابت شد که آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم سحر کردند و تاثیر آن در ذات شریف وی ظاهر شد
از عروض نسیان و تخیل و ضعف قوت جماع و امثال آن و وقوع این حادثه بعد از رجوع از حدیبیه بود

قسم

درذی الحجه در آخر سنه سادسه و مدت بقای این عارضه بقولی چهل روز و در روایتی شش ماه و در روایتی
یکسال بوده غالباً از وقوع آن چهل روز بوده و وجود آثار و بقایای آن از اول تا آخر تا مدت مدید
بامتداد کشیده والله اعلم گفته شد نزد عایشه رض بود دعا کرد و بسیار کرد پس گفت یا عایشه آیا
آگاه هستی تو یا آنکه آگاهانیده شدم من بآنکه حق تعالی فتوی داد مرا در آنچه استفتا کردم از وی یعنی اجابت
کرد آنچه سوال کردم آمدند مرا دو مرد و بنشست یکی از آن دو نزد سر من و دیگری نزد یک پایهای
من و گفت یکی از آن دو مرد مصاحب خود را چه حال است این مرد را و وجع وی از چیست گفت مطبوب است
یعنی مسحور و طب بمعنی سحر آید گفت که سحر کرده است او را گفت لبید بن اعصم یهودی گفت در چه
چیز کرده گفت در مشط و مشاطه مشط بضم میم شانه و مشاطه بضم مویها که می افتد از سر و ریش بشانه کردن
و در وعای شکوفه نخل نر گفت آنرا کجا پنهان کرده اند گفت در بیر ذروان نام چاهی است که در آنجا
بود و در روایتی ذروان بالف و گفته اند که این صحیح تر است پس رفت آنحضرت ﷺ با چندی از صحابه
بر آن چاه و فرمود همین چاه است که نموده بودند مرا آب وی سرخ بود گویا حنا آب کرده اند و نخلهای
او گویا رؤس شیاطین پس برآوردند از وی آن سحر را بتحقیق آمده در صحیحین و در روایتی از بخاری
آمده که عایشه رض گفت چرا فاش نمیکنی یا رسول الله این را گفت خوش ندارم که برانگیزم در مردم
شر را و در حدیث ابن عباس نزد بیهقی بسند ضعیف آمده که در آنجا وتری یعنی زه کمان را یافتند که
در وی یازده گره بود و فرود آمد سورة الفلق والناس هر آیتی که میخواندند گرهی از آن کشاده میشد
و نیز از ابن عباس آمده که چون فرستاد آنحضرت ﷺ علی و عمار را رض برای استخراج سحر از آن چاه
پس یافتند یازده گره را و در روایتی در فتح الباری ذکر کرده که فرود آمد مردی پس یافت طلعهٔ
نخل را در وی تمثال آنحضرت ﷺ از موم ساخته و در آن تمثال سوزنها خلانیده و رشته در وی یازده
گره زده پس فرود آمد جبرئیل بمعوذتین هر آیتی که میخواندند گرهی کشاده میگشت و هر سوزنی که
میکشیدند الم تسکین مییافت بعد از بر آمدن آن راحتی میدید ایشان والله اعلم ۰ فصل ۰ در معالجه بدن ۰
کاهی معالجه بدن بقی فرمودی عن معدان عن ابی الدرداء ان النبی ﷺ قاء فتوضا فلقیت ثوبان
فذکرت له فقال صدق انا صببت له وضوءه معدان ابن طلحه که از کبار تابعین است از ابی الدرداء رض
روایت کرده که پیغمبر خدا ﷺ قی کرد پس از آن وضو ساخت گفت معدان بعد از آن ملاقات کردم
ثوبان را که مولای آنحضرت ﷺ بود و در سفر و حضر تا آخر عمر در خدمت بود و ذکر کردم با وی
آنچه ابو الدرداء گفته بود ثوبان گفت راست گفت ابو الدرداء من ریخته بودم آب وضو را برای وی قی
یکی از استفراغات پنجگانه است که آن پنج اصل انواع استفراغات است و آن پنج اسهال است و قی و اخراج
دم و خروج ابخره و عرق و منی بود و پنج وارد شده چنانچه یاد کرده پوشیده نماند که خروج

شجره و عرق را بصریح ذکر نکرده است مگر آنکه آن لازم بعض معالجات که مذکور شده بوده باشد * فصل * اگر
کسی معالجه کردی و طب ندانستی او را تضمین فرمودی عن عمرو بن العاص یرفعه من تطبب و لم یعلم منه الطب
قبل ذلک فهو ضامن کسیکه علاج کند کسی را بی آنکه طبیب باشد و دانا بطب وی ضامن است و علما را خلافی نیست
که هرکه بنادانی طبیبی کند و مریض را هلاک کند یا عضوی از اعضای او را یا مال او را تلف کند بر وی ضمان
لازم آید و اگر دو طبیب بودی ارشاد نمودی بآنکه در طب حاذق تر است امام مالک رحمه الله در موطا روایت کرده
از زید بن اسلم ان رجلا فی زمن رسول الله مردی در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم جرح فاحتقن الدم
مجروح شد پس محتقن شد خون در جراحت وی و ان الرجل دعا رجلین من بنی انمار فنظرا الیه و آن
مرد دو مرد را از قبیله که نام آن بنی انمار است از برای علاج طلبید پس نظر کردند آن دو مرد در
حال آن مجروح تا علاج کنند فزعم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لهما ایکما اطب گفت زید بن اسلم که فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم مر آن دو مرد را کدام یکی از شما طبیب تر و حاذق تر است یعنی هرکدام که حاذق تر است و دانا
تر علاج بکند فقالا او فی الطب خیر یا رسول الله پس آن دو مرد چون از قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم تفاوت
و تفاضل در طب و بودن یکی بهتر و نافع تر از دیگری فهمیدند پرسیدند آیا در طب نفعی و خیریتی
هست در نفس الامر و امریست صحیح و منفعتی هست فقال انزل الدواء الذی انزل الداء پس فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم هرکه فرستاده است درد را همان کس فرستاده است دوا را یعنی درد و بتقدیر الهی است و پیدا
کننده و تاثیر بخشنده حق است سبحانه و تعالی * فصل * در پرهیز * پرهیز فرمودی حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم از معاشرت
ارباب امراض متعدیه که از مصاحب بمصاحب دیگر تجاوز کنند و برسد چنانکه جذام و جرب
و مانند آن و چون بحکم خاصیت احتمال عدوی و تجاوز دارد از معاشرت و مخالطت ارباب آن پرهیز
کردن فرمود چنانچه در حدیث ابی هریره مرفوع است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود فر من المجذوم کما تفر من
الاسد بگریز از صاحب جذام چنانچه میگریزی از شیر تا بتو نرسد و ترا هلاک نکند و در حدیث جابر
صحیح است انه کان فی وفد ثقیف رجل مجذوم فقال انا بایعناک فارجع مردی از ثقیف برای بیعت اسلام
بحضرت آمده بود که مجذوم بود پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را بحضور نطلبید و دست وی را در دست خود نگرفت و فرمود
بیعت کردیم ما با تو در غیبت و بدست گرفتن حاجت نیست برگرد و نزد ما مباش و در حدیث ابن عباس
رض مرفوع است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود لا تدیموا النظر الی المجذومین بسیار نظر نکنید بجانب
مجذومان که مکروه است و ناخوش آیند و احتمال ضرر نیز دارد و احتمال دارد که نا طلبیدن آن ثقفی
مجذوم در حضور و همچنین نهی از ادامت نظر بجهت آن بود تا وی محجوب و محقر نماید و ایذا نکشد
والله اعلم ولیکن سوق کلام مصنف در آنست که مراد همان معنی اول است که ناظر در اتقا و اجتناب است
و در حدیث دیگر آمده کلم المجذوم و بینک و بینه قید رمح او رمحین سخن کن با مجذوم از دور و اقل آنکه

میان تو و میان وی مسافت یک نیزه وار یا دو نیزه وار و جذام مرضی خبیث است با عفونت
اخلاط و تغییر و تقبیح هیأت و صورت و احتمال تجاوز و رسیدن بغیر که از انتشار سودا که متولد از عفونت
فاسد و احتراق اوست در همه بدن پیدا می آید و مزاج اعضا تباه میشود و شکل اعضا و هیأت آن متغیر
میگردد و این احادیث و مانند آن ناظر در جانب اتقا و پرهیز است از جذام و در احادیث دیگر آمده که
آنحضرت ﷺ با مجذوم طعام خورد و دست زیرا در کاسه خویش نهاد و گفت کل بسم الله ثقة بالله و توکلا
علیه بخور بنام خدا از اعتماد و توکل میکنم من در خوردن با تو بر خدا و حدیث لا عدوی و لا طیرة نیز ناظر در
عدم اجتناب و احتراز است چه میفرماید که تجاوز مرض و رسیدن آن از یکی بدیگری نمی باشد و دال بدانکه
این امور را مانند آن میگیرند و شوم می پندارند چیزی نیست و باطل است و در حدیث دیگر آمده
که شتری بود گرگین در میان شتران عرض کردند بحضرت ﷺ که این را در میان نه بینند که جرب از وی
بدیگران سرایت خواهد کرد فرمود این را که جرب رسیده است از کجا رسیده است یعنی این چیزی
نیست مگر بتقدیر پروردگار تعالی است پس میان این احادیث که ناظر در عدم اجتناب اند و احادیث
دیگر که برخلاف آن دلالت دارند منافات و معارضه نماید جواب آن میگویند که اصل عدم عدوی و عدم
اجتناب و احتراز است و همه بتقدیر اوست ولیکن امر باحتراز از ایشان برای آن فرمود تا اگر کسی را آن
مرض بتقدیر الهی برسد مبادا تصور آن کند که عدوی حق است و در دام شرک خفی بیفتد پس امر بفرار از مجذوم
و نهی از قرب و مصاحبت او ازین جهت است نه از جهت احتمال عدوی و رسیدن آن بعلت مصاحبت
و اگر کسی را یقین بتقدیر الهی کامل بود و این تصور و توهم نبود اجتناب در حق وی لازم نبود و درین
جواب راجح و معمول حدیث لا عدوی بود و حدیث فرار غیر معمول و بعض حدیث فرار و اجتناب
را ترجیح کرده و امر بدان برای استحباب داشته چنانکه گفت و بعض جواب میگویند که [illegible] از
مجذوم بطریق استحباب است و احتیاط و ارشاد نه برای ایجاب و الزام و مواکله با [illegible] برای
بیان جواز فعل و اعلام بآنکه این حرام نیست و امر بالاجتناب برای وجوب نه و بعض میگویند که حدیث
لا عدوی حق است ولیکن کلیه نیست و مخصوص است بغیر جذام و امثال آن و اینها مستثنی و مخارج اند
از آن کلیه و شاید که حق تعالی درینها خاصیتی و تاثیری نهاده باشد در تعدی چنانکه در حدیث
نفی تشاؤم امراة و فرس و دار مستثنی است نزد بعض و جواب تحقیقی این است که [illegible] کرد
بقول خود که گفت و بعض در جواب میگویند که این خطاب کلی نیست بلکه هر قومی را خطاب کرده با آنچه
لایق و مناسب حال وی بود پس بکسی که قوت ایمان و توکل وی بحد بود او را از مجالست و معاشرت
ایشان ضرری نیست و وی مامور و مخاطب نیست بفرار و احتراز و آنکه قوت ایمان وی قوت دل وی را
دافع است و مامور را با حتیاط و احتراز فرمود در خود [illegible]

بقوی بطریقهٔ توکل اصل کند وضعیف بطریقهٔ تحفظ * فصل * در تداوی بمحرمات * از تداوی بمحرمات منع
فرمودی ابو درداء رض روایت کند که آنحضرت ﷺ فرمود ان الله انزل الداء والدواء وجعل لکل داء دواء فتداووا
ولا تداووا بالحرام خدای تعالی فرستاد هر دردرا و داروی او و هر دردرا دوائی پیدا کرد پس
دوا بکنید ولیکن بامری که آنرا حرام کرده اند دوا مکنید و ابن مسعود رض روایت کرد ان الله لم یجعل
شفاءکم فیما حرم علیکم وطارق جعفی سوال کرد از خمر ساختن نهی فرمود گفت برای دوا میسازم فرمود لیس
بدواء ولکنه داء یعنی خمر خوردن برای دوا پیدا نمیسازی ولیکن وی در حقیقت درد است که بدین
تو ضرر دارد و ظاهر آنست که مراد درد بدن است و سبب شفای آن نیست چنانچه از جای دیگر
ظاهر است و محققین اطبای اسلامیه میگویند که در قول حق تعالی که در شان خمر فرمود * ومنافع
للناس * مراد منفعت بدن و صحت وی نیست بلکه انتعاش و نشاط طبیعت است که بتناول آن
پیدا میشود و در آخر مضر است ببدن و مهلک است چنانکه از حال اهل ادمان ظاهر میگردد
و در لفظی دیگر در سنن ابی داؤد و ترمذی آمده است عن طارق قلت یا رسول الله ان بارضنا اعنابا
نعتصرها فنشرب منها قال لا طارق بحضرت ﷺ عرضه داشت که در زمین ما انگور بسیار است
عصر میکنیم آنرا یعنی خمر میسازیم و مینوشیم آنرا فرمود منوشید که حرام است فراجعته قلت
انا نستشفی المریض پس باز گفتم که ما بدان طلب شفای مریض میکنیم و باین قصد میخوریم قال ان ذلک
لیس بشفاء ولکنه داء فرمود این شفا نیست ولیکن علت و درد است این پرسیدن طارق اگر پیش از علم
بتحریم خمر است خود درست است و آنحضرت ﷺ تنبیه کرد بر تحریم آن که موجب نص قرآنی است و اگر
بعد از تحریم بود بجهت توهم حل آن باشد برای شفا فرمود آن نیز جایز نیست فافهم و در سنن نسائی
مروی است که طبیبی ذکر کرد که در بیندارو ضفدع بکار میآید او را نهی فرمود از قتل ضفدع و بکار
بردن آن در دارو و در حدیثی دیگر ثابت شده من تداوی بالخمر فلا شفاه الله کسیکه تداوی کند
بخمر شفا ندهد او را خدای تعالی دعا است باجماع والله اعلم * فصل * در علاج قمل یعنی شپش سر فرمودی
تا مسام بشره منفتح شود و تصاعد کند و ماده که قمل از آن متولد میشود ضعیف گردد و پوشیدن حریر
را نیز در علاج قمل فرمودی و از بعض شروح موجز تخصیص آن بنوعی خاص نیز نقل کرده ایم چنانچه گذشت
* فصل * در معالجه بادویهٔ روحانیهٔ ربانیه و ادویهٔ مرکبه از آن و از طبیعیه بدانکه شفائی اعم و انفع
و اعظم از قرآن فرود نیامده چنانچه فرمود * وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین * و کلمهٔ من
در ینجا بیانیه است نه تبعیضیه و قرآن شفا است از امراض روحانیه و جسمانیه چه امراض روحانی اعتقادات
فاسده و اخلاق ذمیمه و اعمال قبیحه است و قرآن مشتمل است بر بیان معالجات و ارشاد بطریق ازالهٔ
آنها بروجه اتم و اکمل و اما بودن او شفا از امراض جسمانیه بجهت آنست که تبرک و تیمن بقرات وی

نافع است در بسیاری از امراض و بلاها و مزیل و دافع است مر آنها را چنانچه در احادیث آمده که من
لم یستشف بالقرآن فلا شفاه الله و فاتحة الکتاب دواء لکل داء و امثال ذلک و همچنین رقیه لدیغ بفاتحة
الکتاب مجرب و آثار است و نیز در بعض ادعیه ماثوره آمده است و ان تجعل القرآن ربیع قلبی و شفاء
صدری و باید دانست که آیات و اذکار و ادعیه که استشفا و رقیه کرده میشود بدان نفع و شفا در ذات آنها است
و لیکن صلاحیت و قبول محل و قوت همت فاعل در تاثیر وی شرط است و اگر تخلف کند شفا یا از جهت
ضعف تاثیر و همت فاعل است یا از عدم قبول محل منفعل یا در میان مانعی قوی است کما با وجود
قوت فاعل و صلاحیت منفعل حاجب و حاجز از وصول اثر و ظهور تاثیر آمده و این در ادویهٔ حسیه نیز
پیدا است و عدم تاثیر آن گاهی از جهت عدم قبول طبیعت است مرد و را و گاهی از جهت وجود مانع از
رسیدن اثر دوا است بوی زیرا که طبیعت چون بگیرد دوا را بقبول تمام انتفاع بدن نیز بر حسب قبول
بود و همچنین قلب چون رقی و تعاویذ را بگیرد بقبول تام و همت قوی تاثیر کند در ازالهٔ علت و همچنین
دعا که صدق توجه و حضور قلب در وی نیز معتبر است و عدم اجابت وی گاهی بجهت ضعف نفس
دعا است که مرضی و محبوب الهی تعالی نیست و گاهی از جهت ضعف قلب و عدم اقبال اوست بوی بسبب عزت در
وقت دعا بحضور تام و توجه کامل و گاهی از جهت وجود مانع است از اجابت مثل اکل حرام و ارتکاب ظلم و
مانند آن و رقیه بمعوذات و غیر آن از اسمای الهی طبی و روحانی است اگر جاری میشود بر لسان ابرار و اتقیا
بتوجه تام و همت تمام و لیکن چون وجود این نوع عزیز و نادر است مردم متوجه بطب جسمانی زده از آن
فارغ و غافل نشستند و بتحقیق اجماع کرده اند علما بر جواز رقیه نزد اجتماع سه شرط یکی آنکه بکلام
خدا و اسما و صفات وی تعالی باشد و بزبان عربی باشد یا بزبان دیگر که معنی آن معلوم بود با عتقاد
آنکه موثر حقیقی اوست تعالی شانه و در صحیح مسلم از حدیث عوف بن مالک آمده که گفت رقیه میکردیم
ما در زمان جاهلیت پس گفتیم یا رسول الله چه میفرمائی در بیماب فرمود عرض کنید رقیهای خود را
بر من اگر دران شرکی نبود بکنید باکی نیست و نیز در حدیث مسلم از جابر رض آمده که نهی کرد آنحضرت
ﷺ از رقی پس بعض صحابه آمدند و گفتند نزد ما رقیه بود که برای عقرب میکردیم و آن را بر آنحضرت
ﷺ عرض کردند فرمود مانعی نیست بکنید و تا توانید نفع رسانید برادر خود را و تمسک کرده اند قومی
باین عموم و تجویز کرده اند هر رقیه را که مجرب شده است منفعت وی اگرچه معنی آن معلوم نه باشد و لیکن
احتیاط در آنست که بغیر معلوم المعنی نکنند مبادا متضمن شرکی بود و در حدیث ابی داود و ابن ماجه
آمده و تصحیح کرده آنرا حاکم از ابن مسعود که رسول خدا ﷺ فرمود که رقی و تمایم و تولة شرک است
و تمایم جمع تمیمه است و آن خرزه یا قلاده که در گردن بچه ها ویزند و آنرا در جاهلیت برای دفع آفات
میکردند و توله بکسر مثناة و بفتح واو و لام چیزی است که زنان برای جلب محبت مردان میکردند و این

نوعی از سحر است و از زینب امرأة عبد الله بن مسعود آورده اند که گفت دید عبد الله در گردن من رشته را گفت این چیست گفتم خیطی است که افسون کرده شده است برای من در وی پس بگرفت آنرا و پاره کرد و گفت شما ای آل عبد الله بی نیاز اید از شرک و محتاج نباید بآن شنیدم من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را که گفت رقی و تمائم و تولة شرک است گفتم چرا این چنین گوئی بود چشم من که بیرون می افتاد از غایت وجع و می آمد اخت جز آنرا و اشک را پس فلان یهودی بر فتم و وی افسون بخواند و همه درد ها برفت و آرام یافتم گفت عبد الله این دردی که در چشم تو بود عمل شیطان بود که در چشم تو تصرف میکرد و چون خوانده شد افسون باز داشت آنرا و لازم بود ترا که میگفتی چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میگفت اذهب البأس رب الناس و اشف انت الشافی لا شفاء الا شفاؤك شفاء لا یغادر سقما رواه ابو داؤد و اینها را از شرک بجهت آن داشت که اهل جاهلیت اعتقاد موثریت آن داشتند و بغیر نام خدا و ند تعالی میکردند پس انچه بنام خدا و کلام وی باشد در حکم وی داخل نباشد و چگونه داخل بود که وارد شده در ان احادیث و اخبار صحیحه چنانکه بیاید و بعض گفته اند که نهی از ان رقی است که استعمال میکنند اهل عزایم و مدعیان تسخیر جن و می آرند با مور مشتبهه مرکبه از حق و باطل و جمع میکنند با ذکر خدا و اسمای وی تعالی اسمای شیاطین و ذکر ایشان را و استعانت میکنند از ایشان و گفته اند که جن از جهت عداوتی که بالطبع با انسان دارند باین علاقه با شیاطین دوستند و چون خوانده شود عزایم با سمای شیاطین اجابت میکنند آنرا و بیرون میروند از جای خود و همچنین لدیغ چون آن نیز کاهی اثر جن میباشد بتمثل وی بصورت مار و گاه رقیه خوانده شود با سمای شیاطین سیلان میکند سموم آن از بدن انسان از ینجهت مکروه است رقیه که بذکر الله و اسما و صفات وی خاصة نبود و بالجمله اجماع دارند علمای امت بر کراهت رقیه بغیر کتاب الله و اسما و صفات وی و ابن وهب از امام مالك نقل کرده است کراهت رقیه بحدید و ملح و عقد خیط و خاتم سلیمان که مینویسند و گفت که نبود اینها امر قدما در اسلام و الله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود که العین حق و لو کان شیء سابق القدر لسبقته العین تاثیر عین یعنی چشم زخم و کار کردن آن حق و ثابت است در نفس الامر و حق تعالی این خاصیت در بعض نفوس نهاده است چنانچه در سحر و اگر میبود چیزی که پیش دستی و غلبه میکرد قضا و قدر را هر آینه سبقت میکرد آنرا عین و این مبالغه است در تاثیر عین و رخصت میفرمود که افسون کنند از چشم زخم و از نمله یعنی نیش عقرب و از نمله ریشها که بر پهلوها ظاهر شود چنانکه بیاید مالك روایت کرد که عامر بن ربیعه سهل بن حنیف را دید که غسل میکرد و در حسن بدن او تامل کرد و گفت و الله که من مثل این پوستی نه دیدم در مردان و نه پوست دختران مخدره سهل در ساعت بسر در آمد خبر نزد رسول صلی الله علیه و آله و سلم رسید بر عامر خشم گرفت و گفت علام یقتل احدکم اخاه الا برکت اغتسل له فغسل عامر وجهه و یدیه و مرفقیه و رکبتیه و اطراف رجلیه و داخلة ازاره فی قدح ثم صب علیه فراح مع الناس و در روایتی فراح سهل

مع الناس لیس به باس یعنی برای چه یکی از شما برادر خود را هلاک میکند چرا نگفتی بارک الله [illegible] چون
در نظر تو خوب آمد پس بفرمود تا اطراف وبرا یعنی اعضای مامور را که در حدیث مذکور اند بشویند
وبر وی یعنی بر سهل بن حنیف بریزند چنان کردند در مابهت نیکو شد وکیفیت شستن را زهری بیان
کرده که عائن را بفرمایند که دست راست در قدح آب کند ویک کف بردارد ومضمضه کند ودران قدح
ریزد ویک کف را بردارد وروی را در قدح شوید باز دست چپ را در قدح بود وآب بردارد وبر زانوی
چپ ریزد الی چنین است در نسخ متن ودر مواهب لدنیه بعد از شستن روی در قدح گفته که پستر درآرد
دست چپ وبریزد بر دست راست پستر درآرد دست راست را وبریزد بر دست چپ پستر درآرد دست چپ
پس بریزد بر مرفق ایمن پستر درآرد دست راست را وبریزد بر مرفق [illegible] پستر درآرد دست
چپ را پس بریزد بر قدم راست پستر درآرد دست راست را پس بریزد بر [illegible] چپ پستر درآرد دست
چپ را وبریزد بر زانوی راست پستر درآرد دست راست را وبریزد بر زانوی چپ پستر بشوید داخله
ازار را واین موافق ومناسب است بغسل این اشیا را که مذکور اند در حدیث وعلما این ذکر کرده اند در متن
اینهمه افتاده است وبآن مرون از آن شوید وداخله ازار در قول است یعنی آنکه مراد مواضع است دوم
آنکه مراد طرف ازار است آنکه ببدن او رسیده است از جانب راست وزیاده کرده است قاضی عیاض
که یا مراد جسد اوست که متصل با زار است وبعض گفته اند مراد این است که متصل ازار است و [illegible] شیخ
سخاوی فرشته دیده اند که این کنایت است از ذوبی که متصل است بجلد کذا فی المواهب وقدح را بر زمین
نهند وآن آب را از طرف پس سر بر معیون ریزند واینمعانی ممکن نیست درک وی از جانب عقل وعاجز است
وی در دریافت آن قاضی ابوبکر بن العربی گفته که اگر توقف کند متشرعی او را باید گفت که بگوید
والله ورسوله اعلم وحال آنکه تائید کرده است آنرا تجربه وتصدیق کرده معاینه واگر متفلسف توقف کند
رد بروی ظاهرتر است چه نزد فلاسفه دواهای فعل بقوت خود کنند وگاهی بخاصیت درک معنی آن
ممکن نه وگویند مقتضای صورت نوعیه چنین واقع شده کما این نیز از این قبیل باشد ودر خانه
ام سلمه کنیزکی را دید که بروی اثر نظر جن است ودر لفظ صحیحین الحیدین است که جاریه دیدند که در
روی وی سفعه است یعنی صفرت فرمود استرقوا لها فان بها النظرة افسون بخوانید برای این کنیزک که بروی نظر
است یعنی نظر کرده است جن ر آسیب رسانیده است از اینجا معلوم شد که همچنان که از آدمی عین میرسد
از جن نیز میرسد وگفته اند که نظر ایشان تیزتر از سنان است وبعضی از شراح نظر را مراد داشته وگفته
نظر انس یا جن ودر حدیث دیگر آمده که در خانه ام سلمه درآمد ودروی کودکی بود گفتند که بروی چشم رسیده
است فرمود چرا افسون نمیکنید او را از عین ودر سنن ابی داؤد است از سهل بن حنیف که گفت بر آبی گذشت
در آنجا رفتم وغسل کردم برآمدم تب گرفت مرا بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم رسید فقال مروا ابا ثابت یتعوذ [illegible]

مکره گشتیم سهل بن حنیف است تا تعوذ کند قال فقلت گفت سهل بن حنیف پس گفتم یا سیدی والرقی
صالحة آیا افسونها صلاحیت علاج و دفع علت بدان دارد فقال لا رقیة الا فی نفس او حمة او لدغة
والنفس العین و الحمة کل ذی سم فرمود صلاحیت دارد ولیکن افسون نیست مگر در نفس که مراد بآن
عین و چشم زخم است و این اسم سهل بن حنیف از عین بود و در حمه که مراد بآن نیش زهردار است
از عقرب و مانند آن و در لدغه که گزیدن است بدندان چنانچه مار و مانند آن و حال حصر بعد ازین
معلوم کرده اکنون مصنف عمر است که بعض رقیها که ماثور است ذکر کند پس گفت و بزرگترین رقیها
قرأت فاتحه است و قرأة معوذتین و آیة الکرسی و تعویذات نبوی ﷺ که در احادیث صحیحه ثابت
شده و از انجمله اعوذ بکلمات الله التامات التی لا یجاوزهن بر و لا فاجر و باسماء الله الحسنی ما علمت
منها و ما لم اعلم من شر ما خلق و ذرأ و برأ و من شر ما ینزل من السماء و من شر ما یعرج فیها و من شر ما ذرأ
فی الارض و من شر ما یخرج منها و من شر فتن اللیل والنهار و من شر طوارق اللیل الا طارقا یطرق بخیر
یا رحمن و از انجمله اعوذ بکلمات الله التامات من غضبه و عقابه و شر عباده و من همزات الشیاطین
وان یحضرون و از انجمله اللهم انی اعوذ بوجهک الکریم و بکلماتک التامات من شر ما انت آخذ بناصیته
اللهم انت تکشف المأثم والمغرم اللهم انه لا یهزم جندک و لا یخلف وعدک سبحانک و بحمدک
و از انجمله اعوذ بوجه الله العظیم الذی لیس شیء اعظم منه و بکلمات الله التامات التی لا یجاوزهن بر
و لا فاجر و باسماء الله الحسنی ما علمت منها و ما لم اعلم من شر ما خلق و ذرأ و برأ و من شر کل ذی شر
لا اطیق شره و من شر کل ذی شر ربی آخذ بناصیته ان ربی علی صراط مستقیم و از انجمله اللهم انت ربی لا اله الا
انت علیک توکلت و انت رب العرش العظیم ما شاء الله کان و ما لم یشأ لم یکن و لا حول و لا قوة الا بالله
اعلم ان الله علی کل شیء قدیر و ان الله قد احاط بکل شیء علما و احصی کل شیء عددا اللهم انی اعوذ بک من
شر نفسی و من شر الشیطان و شرکه و من شر کل دابة انت آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم
و از انجمله تحصنت بالذی لا اله الا هو الهی و اله کل شیء واعتصمت بربی و رب کل شیء و توکلت علی الحی الذی
لا یموت [illegible] استدفعت الشر بلا حول و لا قوة الا بالله حسبی الله و نعم الوکیل حسبی الرب من العباد
حسبی الخالق من المخلوق حسبی الرازق من المرزوق حسبی الذی هو حسبی بیده ملکوت کل شیء
و هو یجیر و لا یجار علیه حسبی الله و کفی سمع الله لمن دعا لیس وراء الله مرمی حسبی الله لا اله الا
هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم هر که این دعوات را تجربه کند عظمت و قدر آن بداند
و از انجمله رقیه جبرئیل است که پیغمبر را ﷺ رقیه کرد و در صحیح مسلم ثابت است بسم الله ارقیک
من کل شیء یوذیک و من شر کل نفس او عین حاسد الله یشفیک بسم الله ارقیک و از جمله کلماتیکه دفع
چشم زخم بآن شود گفتن ما شاء الله لا قوة الا بالله است و اگر عاین بگوید اللهم بارک علیه دفع چشم زخ

کنند و جماعتی از سلف روا داشته اند که آیات قرآن بنویسند و محو آن بنمایند چنانچه مجاهد گوید
لا بأس ان یکتب القرآن ویغسله ویسقیه المریض باکی نیست که کسی بنویسد قرآن را و بشوید آنرا
و بنوشاند بیمار را مطلق قرآن را یا آیاتی که مناسب شفا یا مشتمل بر ذکر و اسما و صفات علا باشد و هو الانسب
و از ابن عباس رض مرویست که زنی در طلق مانده بود آیتی را یاد و آیتی را از قرآن فرمود که بنویسند و
بشویند و بخورانند نقل است از شیخ امام ابو القاسم قشیری گفت که بیمار شد طفلی من ببیماری سخت تا
آنکه مشرف شد بر موت و سخت شد بر من کار وی پس دیدم پیغمبر را ﷺ در خواب پس شکایت کردم در
حضرت وی ﷺ قصه ولد را فرمود کجائی تو از آیات شفا پس بیدار شدم و تفحص کردم در قرآن آیات شفا را
و یافتم در شش موضع قوله تعالی * ویشف صدور قوم مؤمنین * وشفاء لما فی الصدور * یخرج من بطونها شراب
مختلف الوانه فیه شفاء للناس * وننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین * واذا مرضت فهو یشفین *
قل هو للذین آمنوا هدی وشفاء * پس نوشتم این آیات را و حل کردم به آب و بنوشانیدم او را آن آب را پس
شفا یافت فی الحال گویا که بند از پای او گشاده شد کذا فی المواهب اللدنیه و قاضی بیضاوی نیز در تفسیر
کریمه * وننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین * اشارت به آیات شفا کرده و سید جلبی در حاشیه آیات
مذکوره را تعیین نموده و حکایت استاد ابو القاسم قشیری را نقل کرده است و رؤیت وی حق سبحانه را در منام
ذکر کرده و قراءت آیات مذکوره را بر مریض و کتابت آنها را در ظرف چینی و شستن آنها را به آب و نوشانیدن
به بیمار آورده و از شیخ تاج الدین سبکی نقل کرده است که گفت دیدم بسیاری از مشایخ را که می نوشتند
این آیات را برای بیمار بطلب عافیت را و کاتب حروف از شیخ عبد الوهاب متقی مکی قدس سره نیز این عمل
را برای بیماران مشاهده نموده است و یکی از رقیهای چشم زخم آنست که از ابو عبد الله بناجی مرویست
که گفت در سفر بودم بر شتر خوب سوار و در میان همراهان شخصی منسوب بود به چشم زخم زدن هرچه
نظر استحسان انداختی تلف شدی کسی ابو عبد الله بناجی را گفت شتر خود را از شر او نگاه دار بناجی
گفت او را بر شتر من قدرتی نیست عاین را این خبر معلوم شد نگاه میان شد تا بناجی از منزل ها بیرون شد بمنزل
وی آمد و در شتر وی نگاه کرد شتر مضطرب شد و بیفتاد چون نخلی که از بیخ برکنند چون بناجی آمد
او را خبر کردند که عاین شتر ترا چشم زد گفت مرا بر وی بیارید چون عاین آمد ایستاد گفت بسم الله
حبس حابس وشجر یابس وشهاب قابس رددت عین العاین علیه وعلی احب الناس الیه فارجع البصر هل
تری من فطور ثم ارجع البصر کرتین ینقلب الیک البصر خاسئا وهو حسیر فخرجت حدقة العاین وقامت
الناقة لا بأس بها چون بناجی این دعا بخواند در زمان چشم آن مرد بیرون آمد از محل خود و شتر تندرست
برخاست بدانکه اصابت بالعین و تاثیر چشم زخم امری ثابت و محقق است نزد جمهور علما از اهل حق
و حدیث العین حق حجت آنست اگرچه جماعه مبتدعه از اهل اعتزال و من بعدهم آنرا منکرند

چه هرچه محال نبود و نزد عقل جائز باشد و مخبر صادق بدان خبر داده واجب است اعتقاد آن چنانچه سائر امور از امور آخرت و مراد بتاثیر نه آن معنی است که فلاسفه اراده نمایند از لزوم عقلا بلکه مراد سبب عادی است که حق سبحانه و تعالی نظر عائن را سبب ساخته و ضرر معین را بدان مربوط گردانیده است و تاثیر و ترتب ضرر با رادت و خلق اوست تعالی چنانچه در سائر اسباب عادیه و تکلم کرده اند در کیفیت اصابت عین که چگونه است و نقل کرده اند از بعضی از آن جماعه که این صفت را داشته اند که گفت هرگاه که نظر کنم بچیزی بر وجه استحسان حرارتی را احساس کنم که از چشم من برآید و بعض گفته اند که از چشم عاین قوت سمیه منبعث گردد که متصل گردد بمعیون که باعث هلاک یا فساد گردد مثل زهری که از افعی بلدیغ برسد و از بعض افاعی بوساطت نظر نیز زهر میرسد و بالجمله بر مثال تیر چیزی از جانب عاین بجانب معیون روانه گردد اگر مانعی که حفظ و وقایه وی کند در میان نبود برسد و کارگر افتد و اگر مانع در میان بود که عبارت از حرز و تعوذ و دعاست وصول و نفوذ نیابد و اگر سپر سخت و قوی بود تواند که هم بجانب وی برگردد بر مثال تیر محسوس و هو الحفیظ * فصل * در مجموع امراض و آلام باین دعا علاج فرمودی که ابوداؤد رض روایت میکند سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم من اشتکی منکم فلیقل که یکه مریض شود از شما باید که بگوید این دعا را ربنا الله الذی فی السماء تقدس اسمک امرک فی السماء والارض کما رحمتک فی السماء فاجعل رحمتک فی الارض واغفر لنا حوبنا انت رب الطیبین انزل رحمة من رحمتک وشفاء من شفائک علی هذا الوجع چون این دعا را بخواند فیبرأ باذن الله پس به شود باذن خدا و در صحیح مسلم ثابت است که جبرئیل علیه السلام آمد نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم و آنحضرت گستکی داشت جبرئیل گفت علیه السلام بسم الله ارقیک من کل داء یوذیک ومن کل نفس وعین بسم الله ارقیک والله یشفیک و آنچه روایت کردیم که لا رقیة الا فی عین او حمة مراد آنست که لا رقیة اولی وانفع منها فی ذلک یعنی مراد اینجا حصر و از و شرعیت رقیة نیست در عین و حمه زیرا که رقیه در جمیع امراض و آلام مشروع و مسنون است و در خصوص امراض دیگر غیر عین و حمه نیز آمده است چنانچه در رحمی و صداع و درد دندان و امثال آن بلکه مراد آنست که درین دو چیز اولی وانفع است از دیگر امراض و علل و پوشیده نماند که آنچه سابقا روایت کرد نفس و حمه و لدغه است و چون مراد بنفس عین است و حمه و لدغه نزدیک بهم اند و در معنی یک چیز اند مآل معنی رقیه در عین و حمه باشد و بس و بزرگترین رقیها فاتحة الکتاب است پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود خیر الدواء القرآن و فاتحه از اجل سور قرآنست و مشتمل بر معانی آن چنانچه در محل آن بیان کرده اند و حدیث ابی سعید خدری رض در صحیح مسلم ثابت است که جمعی از صحابه در سفر قومی را از اهل بادیه ضیف شدند ایشان ضیافت نکردند ناگاه بزرگ ایشان را ماری بگزید ایشان از آن نفر یعنی از آن جمع صحابه و نفر نام جماعه است از سه تا ده رقیه خواستند گفتند چون ما را ضیافت

نکردید ما شما را رقیه نکنیم تا ما را اجرتی نیکوئید میدهید بر یک گله گوسفند قرار دادند و در روایتی آمده که مجموع سی گوسفند بود یکی از آن جماعه برفت و بر وی فاتحة الکتاب خواند در ساعت نیکو شد چون پیش پیغمبر ﷺ آمدند او را از آن حال خبر کردند بآن شخص رقیه کننده بفاتحه فرمود که ترا اعلام کرد که فاتحة الکتاب رقیه است نیکو کردید گوسفندان را قسمت کنید و از آن مرا نصیبی دهید در ین قول تأکید و مبالغه است در بودن وی حلال طیب و در روایتی آمده و خندید آنحضرت ﷺ و از ین حدیث معلوم شود که گرفتن اجرت و اشتراط آن بر رقیه ها بر است اما بشرطی که در آن ورد ها بود و در وی فریب و خداع نباشد چنانکه بخاری از حدیث عایشه در آورده که گفت ابوبکر را غلامی بود که بر وی خراجی نهاده بود و وی در از خراج وی میخورد روزی آن غلام چیزه آورد ابوبکر از آن بخورد پس گفت آن غلام میدانی که این چیز از کجا بود فرمود چیست گفت کهانت کرده بودم در جاهلیت مر انسانی را و نبود مرا علم کهانت ولیکن خداع کردم با وی الآن ملاقات کرد مرا و بداد چیزی در اجرت آن و آنرا در خدمت تو آوردم پس در آورد وی دست خود را در حلق خود و قی کرد هرچه در شکم وی بود و حکم تطبب نیز همین خواهد بود رد گزیدن عقرب در مسند ابی بکر بن ابی شیبه مرویست از عبد الله بن مسعود رض که گفت پیغمبر ﷺ نماز میکرد عقربی در انگشت مبارک او در زد از بکر پس چون از نماز بیرون آمد فرمود لعن الله العقرب لا تدع نبیا ولا غیره لعنت کناد خدای تعالی عقرب را نمیگذارد پیغمبر را و نه غیر پیغمبر را بعد از آن ظرفی آب و نمک را طلب کرد و آن انگشت را در آب نمک نهاد و قل هو الله و معوذتین میخواند تا الم آن زایل شد و در سنن ابی داؤد از شفا بنت عبد الله مرویست که گفت در آمد علی ﷺ و انا عند حفصة فقال الا تعلمین هذه رقیة النملة کما علمتها الکتابة در آمد بر من رسول خدا ﷺ و من نزد حفصه بودم پس گفت آنحضرت ﷺ آیا تعلیم نمیکنی این را یعنی حفصه را افسون نمله را چنانکه تعلیم کرده او را خط و کتابت را غالبا این زن بحفصه تعلیم کتابت کرده بود و از ین حدیث معلوم شود که تعلیم کتابت مر نسا را مکروه نیست و بعض گفته اند که این از خصایص ازواج مطهره است بحکم لستن کاحد من النساء و خبر لا تعلموهن الکتابة محمول بر نسای عامه است از جهت خوف ابتلا و افتتان بر بنها و نمله ریشها است که بر پهلوها ظاهر میشود و بغایت مولم است و مریض احساس حرکت نمل میکند و شفا بنت عبد الله [illegible] در مکه رقیه میکرد این رنج را چون آنحضرت ﷺ هجرت کرد نزد وی ﷺ آمد و گفت [illegible] جاهلیت افسون نمله میکردم میخواهم که بر تو عرض کنم پس عرض کرد و گفت بسم الله ضلت [illegible] تعود من افواهها ولا تضر احدا اللهم اکشف الباس رب الناس این دعا را بر چوبی میخواند و آنرا [illegible] که تیز حاذق و بر ریش والآن [illegible] جراحات و قروح عایشه [illegible] کان ﷺ اذا اشتکی الانسان او کانت به قرحة او جرح [illegible] الارض ثم رفعها ثم [illegible] چون شکایت

میکرد انسانی یعنی بیمار مبتلا وشکایت کاهی بمعنی درد شکم آید یا می بود بآنکس یعنی یا جراحتی
اشارت میکرد بانکشت مبارک خود همچنین وسفیان ثوری که راوی این حدیث است برای نمودن کیفیت
این اشارت بنهاد انکشت مبابه خود را بر زمین پس بر برداشت انکشت را سفیان پس گفت آنحضرت ﷺ
این دعا را بسم الله تربة ارضنا بریقة بعضنا یشفی سقیمنا باذن ربنا واین علاجی است سهل وآسان
ونافع مرکب از طبیعی والهی چه خاک سرد وخشک است ومجفف رطوبات قروح وجراحات علی الخصوص
در بلاد حاره ولا سیما تراب زمین مدینه که برکتی خاص وتاثیری مخصوص دران نهاده اند وسابقا در باب
اذکار کلامی در وی حدیث کرده ایم فتذکر وکسی آمد وگفت یا رسول الله مرا درد بدن وجعی عظیم است واز
اول اسلام من تا این زمان باقی است فرمود که دست بر موضع الم بنه وسه بار بکو بسم الله وهفت
بار بکو اعوذ بعزة الله وقدرته من شر ما اجد واحاذر رود والم مصا بیبود ثم آن میفرمود هر که بکوید
اللهم اجرنی فی مصیبتی واخلف لی خیرا منها بعد از قول انا لله وانا الیه راجعون باریتعالی او را بدل واجر
خیر کرامت کند چون ابوسلمه که زوج اول ام المؤمنین ام سلمه است فوت کرد وبغایت مردی نیک و
خوش معامله بود وبزرگ بود آنحضرت ﷺ ام سلمه را این دعا تلقین فرمود وامر بخواندن فرمود و
گفت هر که این دعا در مصیبت بخواند حق تعالی جبر نقصان او وبهتر از آن که داشت بکند ام سلمه گفت
یا رسول الله بهتر از ابوسلمه خواهد بود که بدان جبر کسر من خواهد شد فرمود شاید که باشد آخر بسعادت
تزوج آنحضرت ﷺ مشرف شد * فصل * در علاج غم واندوه وهم این هر دو لفظ در اطلاقات نزدیک بهم
واقع شوند وغم عبارت است از آن تنکی وتیرگی که از طریان قبض واندوه بر دل نشیند مشتق از غمام بمعنی
ابر که عارض کردد وهم بمعنی که از قصد کردن بچیزی وتوجه دل واراده بدست آوردن آن پیش آید و
اندوهکین وپریشان کرداند وآنحضرت ﷺ در دفع اینها میکفت لا اله الا الله العظیم الحلیم لا اله
الا الله رب العرش العظیم لا اله الا الله رب السموات والارض ورب العرش الکریم ودر جامع ترمذی است
که چون کاری سخت پیش آمدی فرمودی یا حی یا قیوم برحمتک استغیث ودر روایت دیگر از ترمذی
آمده که چون کاری ویرا اندوهکین کردی نظر سوی آسمان کردی وگفتی سبحان الله العظیم وچون در
دعا اجتهاد نمودی فرمودی یا حی یا قیوم ومیفرمود دعای اندوهکین اینست اللهم رحمتک ارجو فلا تکلنی الی
نفسی طرفة عین واصلح لی شانی کله لا اله الا انت واسماء بنت عمیس را گفت ترا بیاموزم کلمه چند که در
وقت اندوهکونی گفت آری گفت بکو الله ربی لا اشرک به شیأ هفت بار وفرمود هیچ آفریده را همی و
حزنی نرسد واین بکوید الا که از ان خلاص یابد اللهم انی عبدک وابن عبدک وابن امتک ناصیتی بیدک ماض
فی حکمک عدل فی قضاؤک اسالک بکل اسم هو لک سمیت به نفسک او انزلته فی کتابک او علمته احدا من
خلقک او استاثرت به فی علم الغیب عندک ان تجعل القرآن العظیم ربیع قلبی ونور صدری وجلاء حزنی

و ذهاب همي و فرمود دعاي ذي النون در شکم ماهي اين بود که لا اله الا انت سبحانک اني کنت من الظالمين
هيچ مسلماني نگويد الا که مستجاب شود يکي از انصار را ابو امامه ميخواندند پيغمبر صلی الله علیه وسلم او را ديد در
مسجد در غير وقت نماز گفت در مسجد چه ميکني در اين وقت گفت اندوه بسيار و دين شمار مرا اينجا
آورد فرمود ترا کلماتي بياموزم که چون آنرا بخواني اندوه تو برود و دين تو وفا شود گفت بلي يا رسول الله
گفت چون بامداد و شبانگاه کني بگو اللهم اني اعوذ بک من الهم والحزن واعوذ بک من العجز والکسل
واعوذ بک من الجبن والبخل واعوذ بک من غلبة الدين وقهر الرجال گفت چنين کردم اندوه من برفت
و دين من وفا شد و فرمود من لزم الاستغفار جعل الله له من کل هم فرجا ومن کل ضيق مخرجا ورزقه من
حيث لا يحتسب سابقا در فصل اذکار کلامي متعلق با ستغفار گذشته است و در مسند امام احمد است که
چون کاري ويرا صلی الله علیه وسلم بتنگ آوردي پناه بنماز بردي و ميفرمودي که در جهاد کوشيد که در ي است از
درهاي بهشت و دفع اندوه و غم و هم ميکند و گاهي ميفرمود که هر کرا هموم و غموم بسيار شود بايد که
بسيار بگويد لا حول و لا قوة الا بالله و اين کنزي است از کنوز بهشت و در ترمذي از انس مرويست
که کسي دعا کرد و در دعا گفت اللهم اني اسالک بان لک الحمد لا اله الا انت الحنان المنان بديع
السموات والارض يا ذا الجلال والاکرام يا حي يا قيوم پيغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود دعا کرد خدا را باسمه
الاعظم الذي اذا دعي به اجاب واذا سئل به اعطی و در علاج خوف و بيخوابي ميفرمود بگوئيد
اللهم رب السموات السبع وما اظلت ورب الارضين وما اقلت ورب الشياطين وما اضلت کن لي
جارا من شر خلقک کلهم اجمعين ان يفرط علي احد منهم او ان يبغي عز جارک وجل ثناؤک ولا اله غيرک
و در علاج حريق امر بتکبير فرمودي و حکمت در اطفاي حريق بتکبير آن گفته اند که حريق سبب
وي نار است که مادهٔ شيطان است که مخلوق است وي از وي و در وي فساد عام است که مناسب امر شيطان
و مادهٔ اوست و آتش به طبع طالب علو و فساد که سيرت شيطان و دعوت او بدان است و کبرياي حق
قمع ميکند شيطان و فعل او را و نمي ايستد نزد کبرياي وي تعالی شانه هيچ چيز پس چون ياد آرد مؤمن
کبرياي حق خامد شد بروي نار که مادهٔ شيطان است و اطفاي نار بتکبير مجرب است نزد اکابر علما و لقد صدقوا
في ذلک * فصل * در عادت حضرت نبوي صلی الله علیه وسلم در طعام و شراب بوده بدانکه سابقا ذکر طعام
و شراب آنحضرت صلی الله علیه وسلم کرده و بعضي از احوال در اين فصل مکرر آمده اول آن بود که همه را در محل
واحد در يک فصل ذکر ميکرد و وجه تفريق اين فصول و تکرار احکام و احوال ظاهر نيست ميفرمود لا
آکل متکئا انما اجلس کما يجلس العبد وآکل کما ياکل العبد نخورم تکيه زده و له نشينم مگر چنانچه نشينند
بنده و نخورم مگر چنانچه بخورد بنده و اين حديث سابقا مذکور شده است و معني اتکا نيز معلوم شده
نبي کرد و نهي فرمود از آن که کسي بر روي افتاده طعام خورد مطلق افتاده خوردن اگرچه بر روي نيفتاده

بر شد هم مکروه است مگر مثل تمر و کالشمشک و مانند آن که در بعض آثار آمده است و طعام بسه انگشت خوردی و این غایت اعتدال و توسط است چه بکمتر از ان خوردن صورت تکبر دارد و تفریط و تقلیل در طعام آرد و بزیاده بران علامت حرص و شره و تکثیر اضعاف و هرگز تنها نخوردی و هرگز جمع نکردی میان لبن و سمک و نه میان لبن و حوامض و نه میان دو غذای گرم و نه دو غذای سرد و نه میان دو لزج و نه میان دو قابض و نه میان دو مسهل و نه میان دو غلیظ و نه میان دو مرخی معنی جمع اجتماع آنها است در معده اکل هر یکی را پیش از هضم شدن دیگری نخورد و علت در عدم جمع دو غذای متفق در کیفیت خوف غلبه و افراط آن کیفیت خواهد بود و اما عدم جمع میان مختلفین خوف حدوث دو کیفیت متضاد است که موجب تنازع و تخالف است چنانکه گفته و نه میان دو مختلف چون قابض و مسهل یا سریع الهضم و بطی الهضم و نه میان مشوی و مطبوخ و نه میان قدید و تازه و نه جمع میکرد میان شیر و بیضه و نه میان گوشت و شیر چه آن نیز احداث کیفیت ردیه میکند چنانکه میان سمک و لبن و طعام در حالت شدت گرمی نخوردی تا سرد نشدی اشارت کرد بآنکه مراد از انچه در حدیث واقع شده است که طعام حار نخوردی طعام شدید الحرارت است طبرانی در صغیر و اوسط از حدیث بلال بن ابی هریره از پدرش آورده که آورده شد نزد آنحضرت ﷺ طبقی از طعام که میجوشید فرمود خدای تعالی آتش خوردن نفرموده است و در حدیث دیگر آمده که طعام سرد بخورید که در وی برکت است و در طعام حار برکت نیست و طعام شبانه را صباح نخوردی و از اطعمه که عفونت یافته باشد همچون آبکامها و مخللات و ملوحات ثابت نشده که هرگز چیزی تناول کرده و ضرر بعضی از اغذیه باضداد آن زایل کردی چنانچه خرما را بروغن و رطب را بقثا خرما چون عفوصتی و حرارتی دارد روغن مصلح آن باشد و در حدیث تمر با مسکه واقع شده و آمده که دوست میداشت تمر و زبد را و لبن و تمر را اطیبین نام کردی و همچنین حرارت رطب را ببرودت قثا زایل کردی و در حدیث ابی داؤد آمده که آنحضرت ﷺ بطیخ را برطب خوردی و میشکست گرمی یکی را بسردی دیگر و بعض گفته اند که مراد به بطیخ در حدیث اخضر است زیراکه اصفر حار است و جواب داده اند که اصفر اگرچه بجهت حلاوت نوعی از گرمی دارد ولیکن نسبت برطب سرد است و در بعض احادیث خربز بکسر خای معجمه و سکون را و کسر موحده نیز آمده و گفته اند که آن نوعی از بطیخ اصفر است و در بعض روایات طبیخ بتقدیم طا بر با واقع شده مکان بطیخ و گفته اند که آن لغت است در بطیخ و در فضایل بطیخ احادیث آورده اند که موضوع و باطل اند چنانچه در خاتمه بیاید انشاء الله تعالی و از یحیی بن اسلم آرند که وی بطیخ نمیخورد از عدم صحت کیفیت اکل آنحضرت ﷺ مر آنرا کذا فی المواهب و آب خرمای منقوع که در آب ترکرده باشند و شیرینی از وی جدا شده را برای هضم طعام آشامیدی و امر فرمودی بطعام شب خوردن و اگرچه یک کف از خرما باشد گویند که گرسنه خفتن مضعف

بدن است اما برای صاحب رمد مضر و نهی کردی از خسپیدن بعد از اکل که باعث غلظت [illegible]
او است بلد ماغ و نیز حرکت ادخل است در هضم و نیز علامت غفلت و شیوهٔ غافلان است که خوردن
و خفتن کار ایشان است و موجب قساوت قلب است چنانکه فرمود خون طعام خورید گداخته کنید آنرا
بذکر و نماز و بعقب طعام در خواب مروید که دلهای شما سخت گردد چنانکه ساباط گفت و در مواهب
اللدنیه از کتاب هدی نقل کرده که اطبا گفته اند هر که حفظ صحت خواهد باید که بعد از عشا صد گام
اگرچه چند خطوه بود و خواب نکند بعد از طعام که بسی مضر است و اماد رشرب شهد را با آب سرد آمیخته
کردی و آشامیدی ما بقا گفت که هر روز همچنین کردی معلوم شد که آنرا دوا بلغم میدانستی است و بعضی آب
شیرین سرد را که در حدیث کان احب الشراب الی رسول الله صلی الله علیه وسلم الحلو البارد واقع شده بر عسل آب سرد
ممزوج بعسل حمل کرده اند و ظاهر و مختار آنست که مراد بآن ماء عذب است و چون افضل شیرینها
باجماع اهل علم عسل است که نتیجهٔ وحی است که حق سبحانه و تعالی به نحل کرده چنانچه فرموده و اوحی
ربک الی النحل الآیة و حمل ابن عباس رض بر ذکر وحید روحی آسمانی و آیت قرآنی بعید است و مناسب
نیست بلفظ نتیجه که لا یخفی آنرا از بسه شیرین نهاد و حقر داشتی و آب بایت یعنی آنکه شب کذشته بر وی
در سرد اشتی از آب تازه از انجهت چون در بستان ابن التیهان در آمد گفت ان کان عندکم ماء بات فی شنه
والا کرعنا اگر آبیست که شب در خیک گذشته است بیارید و گرنه بلدهن از جوی آب خوریم و اصل معنی کرع
اینست و لیکن مراد بکرع اینجا اغتراف است بهردو دست نه حقیقت معنی او که آب بدهن خوردن است
از جوی یا شرب بدست در آنحالت متعذر بود و ضرورت مود ی شد بکرع و الا بیضرورت اختیار کرع
بعید است و الله اعلم و نشسته آب بخوردی و منع کردی که کسی ایستاده آب خورد و میفرمود که هرکه
فراموش کند و آب ایستاده خورد باید که قی کند اما در صحیح ثابت شده چنانچه ذکر کرد هم باد کرد بهرکه
ایستاده آب زمزم خورد بعض میگویند که این ناسخ نهی است و بعض میگویند مبین است که نهی برای
تحریم نیست بلکه برای ارشاد است و تنزیه این مبحث نیز سابقا گذشته است و در آنجا گفته که بعض میگویند
که نهی ناسخ اینست و بعض میگویند که میان حدیث شرب قایما و نهی از آن تعارضی نیست زیرا که ایستاده
از روی ضرورت خورد از جهت تنگی مجال نشستن اما بی ضرورت عادت شریف نه بر ایستاده خوردن
بود و در شرح ابن الهمام مذکور است که از ادب است که بقیهٔ آب وضو را مستقبل القبله ایستاده بخورد [illegible]
خواهد نشسته بخورد و در اثناء سه بار تنفس کردی و میفرمود انه اروی و امرأ و ابرأ یعنی سیراب کننده
تر است و گوارا تر و شفا دهنده تر و مراد بتنفس در شرب جدا کردن قدح است از دهن و نفس زدن بیرون
آن و در حدیث آمده است که آب در سه نفس خوردی در اول هر نفس بسم الله گفتی و در آخر الحمد لله
وآنکه در بعض احادیث نهی از تنفس در شرب وارد شده مراد بآن تنفس در داخل اناست [illegible]

تغیر آب نظر داشت بجهت بودن متنفس متغیر الفم بسبب اکل طعام کریه الرائحه یا بعد عهد از مسواک و مضمضه مثلا و میفرمود خمروا الاناء واوکوا السقاء فان فی السنة لیلة ینزل فیها وباء لا تمر باناء لیس علیه غطاء وسقاء لیس علیه وکاء الا وقع فیه من ذلک الداء یعنی سر ظرفها بپوشید و سر مشکها به بندید که در هر سال یکشبی است که دران شب وبا می افتد هر ظرف که مکشوف باشد یا هر مشک که کشاده ماند از ان وبا بهره میماند و در وی حلول میکند و می افتد دران ظرف یا مشک چیزی از ان وبا و نهی میفرمود که آب از ثلمة قدح خورند یعنی از مکانی شکسته و سبب نهی گفته اند آنست که موضع شکسته بلب خوب نمی چسپد و آب بر روی و جامه میریزد و نیز آن موضع در غالب چرکین و ناشسته میباشد و شیر خالص را آشامیدی وگاه بآب آمیخته آشامیدی زیراکه شیر در وقت دوشیدن گرم میباشد و در بلاد حار خالی از ضرری نبود پس می شکست گرمی اورا بسردی آب و در حدیث ابن التیهان که مذکور شده آمده که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم آب سرد که شب کرده باشد در شن طلب داشت وی آب سرد در قدح ریخت و گوسفندی را در وی دوشید و بخدمت آورد پس بنوشید الحدیث و روایت از انس در صحیحین آمده که گفت دوشیده شد برای رسول خدا صلی الله علیه وسلم شاتی و آمیخته شد با آب پس نوشید آنحضرت صلی الله علیه وسلم و باقی ماند ازان چیزی و بر دست چپ وی ابوبکر رض بود و بر دست راست اعرابی عمر رض التماس کرد تا آنرا بابی بکر دهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا باعرابی داد که بر دست راست وی بود و فرمود الایمن فالایمن و میفرمود چیزی نیست که قایم مقام طعام و شراب تواند شد جز شیر رواه الترمذی و نیز روایت کرده که سه چیز نمی باید رد کرد لبن و وساده و دهن و در روایتی طیب مکان دهن آمده و خرما را در آب می انداختند یکشب و گاهی دو شب و گاهی سه شب میگذشت روز دیگر می آشامید و هرچه باقی ماندی از آنچه سه شبانروز بران گذشته بودی غلامی را دادی وگاه فرمودی تا بریزند غالبا اگر از حد اعتدال بیرون نرفتی بغلامی دادی و اگر تند و سخت شدی امر بر ریختن فرمودی و این بحث در خاتمه بتفصیل بیاید انشاء الله تعالی

* فصل * در امر مسکن و منزل التفاتی نبودی نه وی را و نه اصحاب وی را چه ایشانرا معلوم بود که بر ظاهر سرائند لاجرم از منازل بآن مقدار اکتفا کردندی که دفع حر و برد کند و از ولوج و دد رآمدن دواب و بهایم مانع آید و ستار از عیون بنی آدم حاصل شود و اگر احیانا یکی از ایشانرا عمارت خانه محکم و مرصص بودی اما زخرفه یعنی نقش کردن و تزئین و تحسین بآب طلا و الوان و تعلیه بلند کردانیدن خانها و توسعه فراخ کردانیدن جانه اصلا نبودی گفته اند که بلندی خانه تا سقف هفت دست باید * فصل * در تدبیر نوم و یقظه * اما تدبیر نوم و یقظه بر اعدل وجوه بود اول شب در خواب شدی و در اول نیمهٔ آخر شب بیدار شدی و مسواک کردی و وضو ساختی و تهجد بر وجهی که بیان کردیم بگزاردی لاجرم بدن و اعضا از خواب و از راحت و از ریاضت حظی تمام داشتی

با وفور اجر و کمال عبادت و رعایت نموده واعتدال و ادای حقوق نفس و اهل و عیال و گاهی تمام شب در خواب و بیداری و وضو و نماز کل شب بیدار میشد و وضو میکرد و نماز میگذارد و بخواب میرفت باز بیدار میشد و بخواب میرفت همگی او زیادت از قدر محتاج الیه خواب نکردی و نفس را از قدر محتاج الیه منع نکردی و چون قصد خواب کردی برد مت راحت خسپیدی و لا یزال بذکر مشغول بودی تا چشمان مبارک در خواب شدی قید چشمان بجهت آن کرد که دل شریف هرگز در خواب نشدی تنام عینای و لا ینام قلبی و بر نهالیهای بلند نرم بر هم نهاده نخفتیدی و بر زمین مجرد بیتوتت کردی و گاه سر بر بالش که از چرم بود محشو بلیف خرما نهادی و گاهی بر ساعد مبارک که ادخل است در بیداری از خواب و تیسر قیام ﷺ * فصل * در حفظ صحت با ستعمال بوی خوش امر فرمودی و بسیار بکار داشتی اشارت است بآنکه استعمال بوی خوش سبب حفظ صحت و انتعاش طبع و تفریح خاطر و تقویت قلب و صحت بدن است و ظرفی خاص داشت برای عطر و بوی خوش و طیب از انجا بکار میداشت و هرگز بوی خوش رد نکردی و بردی که هر که بوی خوش بروی عرض کنند باید که رد نکند چه بوی خوش خوش است پس رد آن که ناظر در نفرت و کراهت است خوش نباشد و در ان گران باری نیست نه از جهت منت و نه از جهت حمل و برداشتن و در مسند بزار ثابت است که فرمود ان الله طیب یحب الطیب نظیف یحب النظافة کریم یحب الکرم جواد یحب الجود فنظفوا افنائکم و ساحاتکم و لا تشبهوا بالیهود تجمعون الاکباء فی دورهم یعنی خدای تعالی طیب است و دوست میدارد طیب را و نظیف است دوست میدارد نظافت را و کریم است دوست میدارد کرم را و جواد است دوست میدارد جود را پس طیب و نظافت را بگار برید و خانها و پیش درها و آستانها پاک و بی خاشاک دارید و مانند ایشان نکنید یهود که در خانها اکبا جمع می کنند و اکبا سرگین است و زباله و ثابت شده که فرمود ان لله حقا علی کل مسلم ان یغتسل فی کل سبعة ایام و ان کان له طیب ان یمس منه مر خدای تعالی راحق است ثابت بر ذمه هر مسلم ان که غسل کند در هر هفت روز یعنی در روز جمعه و اگر باشد او را بوی خوش مس کند پاره ازوی را استعمال کند آنرا و در قول وی و ان کان له اشارت است بدفع سوال از غیر نهایش اگر کسی بخل ... و روغن کنجد نزد امام ابو حنیفه داخل طیب است و لهذا استعمال وی در احرام جنایت شود و تمهیده استعمال آنحضرت ﷺ طیب را حکم نور علی نور داشت و محبت وی مر آنرا در حقیقت بحکم مجانست و مناسبت ذاتی بود که الطیب یحب الطیب مصداق آنست و الا طیب رائحه ذاتی وی ﷺ بحدی بود که تمامه روائح طیبه عالم بشمه از ان نرسند انس گوید رضی الله عنه نبوئیدم هرگز هیچ رایحی را و نه مشکی را و نه عنبری و در روایتی و نه عطری را خوشبوتر از عرق ﷺ و لهذا از انس رضی الله عنه آمده که گفت چون میگذشت آنحضرت براهی از راههای مدینه می یافتند بوی خوش از ان و میگفتند که پیغمبر خدا ﷺ ازین راه گذشته

است رواه ابو یعلی والبزار باسناد صحیح و مرویست از عایشه رض که گفت بود رسول الله ﷺ خوبترین مردم و روشنترین مردم مثل ماه شب چهاردهم و بود عرق در روی مبارک وی مانند لؤلؤ و خوشبوتر از مشک اذفر و جابر بن عبد الله میگوید که نمیگذشت آنحضرت ﷺ براهی مگر آنکه شناخته میشد از طیب عرق و نمیگذشت بر هیچ سنگی مگر آنکه سجده میکرد مر او را رواه البیهقی والدارمی وابونعیم و مسلم روایت کرده از انس رض که گفت در آمد رسول الله ﷺ بر ما و قیلوله کرد در خانهٔ ما و عرق کرد و آورد مادر من ام سلیم شیشه را پس میچید عرق را از بدن مبارک و میگرفت در آن شیشه پس بیدار گشت آنحضرت ﷺ و گفت چکار میکنی یا ام سلیم گفت این عرق تست یا رسول الله در طیب خود می اندازیم و هو اطیب الطیب و طبرانی در معجم صغیر آورده که ام عاصم امرأة عتبه بن فرقد سلمی گفت که وی چهار زن داشت و هر کدام بتحسین و کوشش مبالغه در طیب میکرد تا از دیگری خوشبوتر باشد نزد وی و وی یعنی عتبه هیچ استعمال طیب نمیکرد جز آنکه گاهی مسح میکرد بدهن لحیهٔ خود را و حال آنکه وی خوشبوتر میبود از ما و ما هر چند کوشش میکردیم در استعمال طیب بوی نمیرسیدیم روزی از وی پرسیدیم که سبب آن چیست گفت رسیده بود مرا در زمان آنحضرت ﷺ علت شری که بثور صغار سرخ است که خوش میزند بدان بدن یکایک و خارش می آرد و ایذا میکند در شب بیشتر پس رفتم نزد آنحضرت ﷺ و علاج طلبیدم پس برهنه کردند بدن مرا و دم کرد آنحضرت ﷺ در دست مبارک خود و برآورد بر پشت و شکم من پس پیدا شد از آن روز این بوی خوش در من و مردی بحضرت وی ﷺ آمد و گفت که تزویج و تجهیز دختر میکنم و چیزی ندارم که ویرا بدان مطیب کنم پس آنحضرت ﷺ از عرق خود بوی عطا کرد و فرمود طیب کن او را باین دیگر تا بود از وی رائحه طیب می یافتند و خانهٔ ایشانرا بیت المطیبین نام کردند و در بعض احادیث آمده که گل سرخ از عرق آنحضرت ﷺ پیدا شده چون آنحضرت ﷺ از معراج باز آمد قطرهٔ از عرق وی بر زمین بچکید و از آن گل سرخ روئید و از [illegible] بوده است آنحضرت ﷺ که هر که خواهد که بوی مرا دریابد گو که بوی کند گل سرخ را و لیکن این احادیث نزد محدثین با صطلاحی که ایشان دارند بصحت نرسیده است و حدیث من شم الورد ولم یصل علی فقد جفانی را نیز از موضوعات میدارند و احادیث دیگر آمده در طیب رائحه فضلات وی ﷺ و آنها نیز همین حکم دارند و این مبحث در خاتمه بتفصیل بیاید والله اعلم * فصل * در حفظ صحت چشم امر فرمودی بمداومت بر اکتحال در وقت خواب و میفرمود که سرمهٔ خوشبوی هر شب در چشم کنید در سنن ابی داود ثابت شده است امر رسول الله ﷺ بالاثمد المروح عند النوم وقال لیتقه الصائم امر کرد رسول الله ﷺ بسرمهٔ خوشبو نزد خواب و فرمود باید که پرهیز کند از سرمه کسیکه روزه دار است و محرم را نیز نهی کرده اند و این بجهت طیب رائحه است نه ذات وی و مروح آنست که بمشک آنرا خوشبوی

است برسید یهودی گفت شما ای بنی عبد المطلب اید وعده بد و دروغ پیشه دارید صحابه بر جوشیدند خواستند
تا ویرا هلاک کنند پیغمبر ﷺ ایشانرا تسکین فرمود و بحلم دعوت کرد یهودی گفت مجموع علامات
پیغمبری را در تو مشاهده کرده بودم یکی باقی بود و آن این بود که چندانکه بر نبی جهل و بی ادبی زیاده
کنی وی در حلم و عفو افزاید خواستم آنرا نیز بیابم اکنون دانستم که تو بیشک پیغمبری و در زمان
مسلمان شد * فصل * در رفتن حضرت نبوی ﷺ چون در راه رفتی روان رفتی چنانچه کسی از بلندی فرود آید
وگاه چنان رفتی که گویی خود را بجایی از زمین بر میدارد و آن روش دلیران و صاحب همتان و زندگان است و معتدل
ترین روشها است چه [illegible] بلده یا مرده کانه و فسرده کانه چون چوب خشک رود یا بطیش یعنی بخفت و سبکساری
و انزعاج و قلق و اضطراب رود این هر دو نوع مذموم و مستقبح است و دلیل است بر سبک سری و بی
عقلی یا مسول و مرده دلی یا آهسته با حرکت تمام و سرعت اندک و این نوع را مشی هون خوانند
بفتح ها و سکون واو و آن [illegible] الله تعالی وعباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا حق سبحانه و تعالی
نشان میدهد و مدح میکند بندگان خواص خود را بآن که میروند بر زمین رفتن بطریق هون مفسران
گفته اند یعنی بسکینه و وقار من غیر تکبر و لا تماوت یعنی بوقار و آرام و گرانباری بی تعظم و تکبر و بی مردگی
و فسردگی و این نوع رفتن از آنحضرت رسالت بود ﷺ و با وجود آن روش چنان نمودی که
او بالا فرود می آید و گویا زمین ویرا طی میشد و در نوردیده میشد چنانکه ترمذی در شمائل آورده
از حدیث ابی هریره رض که گفت ندیدم هیچ یکی را تیزتر در رفتن از رسول خدا ﷺ گویا که زمین
پیچیده میشد برای او و در مشقت می انداختیم ما خود را در رفتن و آنحضرت ﷺ میرفت
بی تکلف و بطور خود و در حدیث دیگر آمده که میدویدند مردم و بوی نمیرسیدند و نیز آمده که مشی
میکرد مجتمعا یعنی قوی الاعضاء بی سستی و فرو اندادن اعضا و نیز آمده که مشی میکرد متقلعا
یعنی برمیداشت پای را از زمین بتمام بی کشان و انواع روش ده است این شد یعنی تماوت و انزعاج
و هون چهارم سعی مشی با سرعت پنجم رمل بفتح میم مشی با برداشتن پایها و جنبانیدن کتفها
چنانچه در طواف ششم نسلان که عدو است سبک دویدن و جنبانیدن رفتن و از سعی سریعتر است هفتم
خوزی که رفتنی است بتمایل و فی القاموس الخوز السیر اللین هشتم قهقری که رفتنی است ماوری
یعنی پس پا رفتن نهم جمزی که برجستن است در راه و ناقه راکه جمازه گویند باین معنی است دهم
تبختر که روش متکبران است یعنی خرامیدن و گردن برافراختن و از جمله اکمل و افضل هون است
که مشی حضرت نبوی بود ﷺ و اعدل و اوسط انواع مشی است و چون با صحابه همراه بودی ایشانرا
پیش کردی و خود در عقب ایشان رفتی یسوق اصحابه که در حدیث واقع شده است این است
و فرمودی که پشت سرا برای ملائکه بگذارید و اظهری للملائکة بهمین معنی است گویا که ملائکه

وی جوامع الکلم بودی چنانکه فرموده اوتیت جوامع الکلم واختصر لی الکلام جوامع الکلم آن سخن که بلفظ
اندک معنی بسیار دلالت کند در احادیث نبوی صلی الله علیه وسلم ازین قبیل بسیار است مثل الدین النصیحة
ومن حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه وامثال آن وعلما آنها را جدا در کتابها نوشته وجمع کرده اند
جزاهم الله خیرا وبما لا یعنی زبان نگشودی وچون امری را کراهت داشتی اثر آن بر روی مبارک وی
ظاهر شدی وهرگز سخن فحش نگفتی وخنده بسیار نکردی وبیشتر خنده وی تبسم بودی وغایت خنده
وی آن بود که نواجذ وی پیدا شدی نواجذ آن دندانها است که بعد از انیاب است ودندانها را انها است
ثنایا گویند دو دندان پیش را ودو دندان دیگر را که در دو طرف ثنایا است رباعیات گویند بفتح راء و
تخفیف یاء ودو دیگر را انیاب وبفارسی دندان پیشک آنکه در حیوانات که شائید اند دراز می باشند
ودو دندان دیگر را که در دو طرف انیاب اند نواجذ اینها را اسنان گویند بعد از اینها اضراس است چهار
از هر طرف آخرهای دندانها را اضراس العقل واضراس الحلم گویند که در وقت عقل وبلوغ بر آید واز هر چه
محل خنده آن بودی بخندیدی وگاهی در غیر محل تعجب خندیدی واز محل تعجب می خندیدی نکل شی
واما گریستن وی نیز از جنس خنده وی معتدل بود نه به بانگ وشهقه گریستی ونه بی تجرد اشک بودی بلکه اشک
روان شدی واز سینه مبارکش آوازی شنیده شدی وگریستن وی گاه برای میت بودی وگاه برای شفقت
[illegible] ه از خوف حقتعالی وگاه وقت سماع قرآن وآن گریه اشتیاق ومحبت واجلال است
اگرچه گریه نزد استماع قرآن از خوف هم تواند بود بجهت استماع وعید والله اعلم بلکه برای
شفقت بر امت نیز ولیکن مقصود آنست که درین وقت غیر این اقسام قسم دیگر نیز هست از
اشتیاق لقای الهی تعالی ومحبت وتعظیم واجلال وی جل وعلا وگاه در نماز تهجد گریستی ویکبار در
نماز میگریست ومیگفت رب الم تعدنی ان لا تعذبهم وانا فیهم وهم یستغفرون ونحن نستغفرک
یعنی ای خداوند آیا نه تو وعده کرده مرا که عذاب نکنم این امت را درحالیکه من در ایشان باشم وایشان
آمرزش خواهند اکنون آمرزش میخواهم من وایشان وامثال این قسم از گریه باعتبار وقت امده ودر حقیقت
یکی از ان اقسام مذکوره خواهد بود وعلما میگویند که گریه بر ده نوع است گریه شادی ومسرت
گریه جزع وضجرت گریه رحمت ورقت گریه خوف وخشیت گریه دوستی ومحبت گریه اندوه ومصیبت
گریه عجز وضعف ووحشت گریه نفاق وملامت گریه دروغ وهاریت چون گریه نوحه گر باجرت
گریه موافقت ومولفت چنانکه جمعی را ببینند در گریه وسبب آن ندانند موافقت را گریه کنند * فصل *
در فطرت وفطرت از فطر بمعنی شق وابداع واختراع وخلق است وفطرت بمعنی خلقت آید وبمعنی
دین اسلام آید چنانکه در حدیث ما من مولود الا یولد علی الفطرة وگاهی بمعنی سنت وطریقه
مسلوکه که مقتضای خلقت وسلامت فطرت وحسن عادت را دران دخلی باشد نیز آید چنانکه در

جانب یمین بود و در جانب شمال بوی خوش را رد نکردی و از رد کردن آن منع فرمودی چنانکه گذشت
و میگفت الطیب الطیب المسک که خوشبوترین خوشبوها مشک است و شکوفهٔ حنا را دوست داشتی و بوی آنرا
خوش کردی و ذکر آن و کلامی که در وی است در خاتمه بیاید ان شاء الله تعالی و از جملهٔ فطرت گرفتن بروت
و گذاشتن ریش است و مصنف فصلی جدا برای وی نهاد و گفت * فصل * شارب تبارک را قطع کردی و
فرمودی من لم یاخذ شاربه فلیس منا هر که نگیرد و قص نکند و پست نسازد بروت خود را پس وی از ما و
بر طریقهٔ ما نیست و میفرمودی جزوا الشوارب وارخوا اللحی خالفوا المجوس ببرید بروتها را و فرو هلید
ریشها را مخالفت کنید گبرین آتش پرستانرا که بروتها را بلند ارند و فرو هلند و ریشها را ببرند و بتراشند
و در صحیحین است خالفوا المشرکین اوفوا اللحی واحفوا الشوارب و در صحیح مسلم است که انس رض گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم وقت بریدن شارب و چیدن ناخن یعنی بریدن آن تعیین فرمود که زیاده از چهل
روز نگذاریم و در قص شارب علما را اختلاف است امام مالک رح میگوید چندان قص کند که طرفهای
لب پیدا آید و چندان نبرد که [illegible] شود و حلق شارب نزد وی بدعت است و فاعل آنرا تعزیر و تادیب
کنند طحاوی میگوید [illegible] اصحاب وی را دیدم مثل مزنی و ربیع که احفا
میکردند و این دال است بر آنکه از وی اخذ کرده اند احفا در لغت بمعنی مبالغه و استقصا در فعل
[illegible] و کلمهٔ احفای سوال بمعنی [illegible] و تکرار و الحاح او ست و نیز بمعنی مبالغه در نیکی کردن و تفقد
حال آمده پس احفای شوارب اخص از جز و قص وی بود و لهذا تفسیر کرده اند آنرا بمبالغه و استقصا
در قص و استیصال آن و نووی گفته که بسیاری از سلف باستیصال شوارب رفته اند و جماعهٔ بر خلاف
آن رفته و تاویل کرده اند احفا را بگرفتن آنقدر که اطراف شفت ظاهر گردد و مذهب مالک این است که
حلق آنرا مثله دانند و فاعل آنرا تادیب کنند و بعض مخیر کرده اند درین و گویند که احادیث نص در استیصال
[illegible] و جز و قص نیز واقع شده پس همه جایز بود و مشترک میان جمیع اقسام تخفیف است و این عبارت از
گرفتن از طول شوارب و از مساحت آن و ظاهر انفاظ کرده است از طول و مساحت جمیعا تا ظاهر شود اطار
یعنی کرانهٔ لب و مصنف میگوید اما مذهب امام ابو حنیفه و زفر و ابی یوسف و محمد رح احفا است
و احفا آنست که از بیخ ببرد اما در حدیث ثابت شده که اخذ صلی الله علیه و سلم من شاربه علی سواک در حدیث
مغیرة بن شعبه آمده و کان شاربه فی فقال له اقصه لک علی سواک بعض تفسیر شاربه را عاید با آنحضرت صلی الله علیه و سلم
داشته و معنی اقصه لک آن داشته که تا تو تبرک جوئی بموهای زیاد آنکه جدا گردد از آن و بعض بمغیره بر
میگردانند و [illegible] آن ثابت کرده و این با احفا منافی نیست چه از قص بر سواک از بیخ بر کنده نشود و حدیث
متفق علیه که عشرة من الفطرة قص الشارب الخ آخرا صریح است در قص [illegible] با احفا متصور نیست پوشیده
نماند که ابتدا در حدیث متفق علیه آمده چنانچه خود مصنف [illegible] پس قص نیز معمول بود

بعد از آن در مقام تفصیل می آورد بما انچه در قرآن آن و وجه عدم آوردن این قسم ظاهر نیست یا رب
مکر اشارت باشد بآنکه آنچه در کلام علما مذکور شده همین چهار است گویا تعریض فعلی است بر ایشان
بعدم ذکر این قسم وما ناصحه عدم ذکر ایشانرا اکتفا بذکر اصول اقسام است والله اعلم وبالجمله جهاد
بر منکرات وبدع که بمعنی امر معروف ونهی منکر است بر سه مرتبه است اول بدست بدفع وضرب وقتل واگر
عاجز شود بزبان به نهی وسب وشتم ومانند آن واگر عاجز شود بدل بانکار وعداوت وقصد دفع این سیزده
مرتبه جهاد است که هرکه از آن بی بهره بود علامت نفاق وی بود چنانکه در حدیث آمده است من مات
ولم یحدث نفسه بغزو مات علی شعبة من النفاق هرکه بمیرد وحکایت نکند نفس خود را بغزو وجهاد
وقصد نکند وهمت بر تحصیل آن نگمارد بمیرد بر شعبه ونوعی از نفاق وکفر واکمل خلق در مجموع این
مراتب حضرت رسالت بود ﷺ چه از اول روز بعثت تا زمان وفات لایزال در جهاد بود وجن وانس
وعرب وعجم وکوچک وبزرگ وآزاد وبنده ونر وماده را بحق دعوت میکرد وراه راست مینمود واز شرک
وکفر وضلال منع میکرد وچون زبان مبارک بسب وشتم اصنام وعیب خدایان قریش بعداوت برخاستند
وچون اذی ومعادات ایشان بغایت رسید فرمان بهجرت شد جماعتی بزمین حبشه هجرت کردند عثمان
ابن عفان با رقیه دختر رسول ﷺ با ده نفر رفتند وتا کنار دریا پیاده بودند بعد از آن بنصف دینار کشتی
کرایه کردند واول کسیکه از مکه بیرون آمده بهجرت عثمان رض بود وچون خبر وصول او دیر کشید پیغمبر خدا
نگران آن بود تا یکی از زنان قدوم کرد وگفت دیدم او را که برداشته بود رقیه را بر حماری وخود
پیاده میرفت پس فرمود آنحضرت ﷺ عثمان اول کسی است که مهاجرت کرد با اهل خود بعد لوط
علیه السلام وچون قریش استقرار اصحاب رسول ﷺ وتمکن وامن ایشان را در حبشه دریافتند عمرو بن
العاص وعبد الله بن ابی ربیعه را بهدایا وتحف بحبشه نزد نجاشی فرستادند تا المهاجرین را از ملک خود
بدر کند وبدیار ایشان باز فرستد نجاشی بسابقه سعادتی که در قبول نبی آخر الزمان داشت سخن ایشان
گوش نکرد وآن دو کس را خایب وخاسر با هدایا وتحف ایشان باز گردانید تا حمزه بن عبد المطلب که
از فتیان وشجعان قریش وبنی هاشم بود وبعزت تر ومردانه تر از وی کسی نبود در آخر سال پنجم از
نبوت مسلمان شد واسلام آشکارا گشت وتزاید گرفت وبعد از وی اسلام عمر بن الخطاب رض بعد از سه
روز که اثر اجابت دعای آنحضرت بود ﷺ سبب مزید قوت وشوکت وعزت گشت وعدد اهل
اسلام در آن وقت چهل وچند مرد ویازده زن بود کذا ذکر فی المواهب ومشهور آنست که کمال وتمام عدد
بیقین بعمر بن الخطاب بود رض کفار در اضطراب شدند با یکدیگر معاقدت کردند که با بنی المطلب وبا
بنی عبد مناف مبایعت ومناکحت نکنند واز مکالمه ومجالست ممتنع باشند تا پیغمبر را ﷺ تسلیم ایشان
کنند بدانکه عبد المطلب جد کلان حضرت سید الانبیا است ووی ﷺ محمد بن عبد الله بن عبد المطلب

بن هاشم بن عبد مناف است و عبد مناف را چهار پسر بود یکی هاشم جد شریف آنحضرت ﷺ و دیگر
عبد الشمس که پدر امیه است و پسر امیه حرب و پسر وی ابوسفیان پدر معاویه و بنو هاشم و بنو امیه
همه بنی عبد مناف اند و دو پسر دیگر مطلب و نوفل و مطلب برادر هاشم است و عم عبد المطلب
و وجه تسمیه عبد المطلب باین نام بجهت اضافت بسوی مطلب است و آنچنان است که هاشم در زمانی
بمدینه رفته بود و دران جا زنی خواسته و پسری کل اشته آمد چون مطلب آمد از وی آنجا رفته پسر را
دید بصفات پسندیده آراسته بحلیه مردانگی و فرزانگی پیراسته گفت این پسر چنان نماید که گویا از قوم
ماست گفتند بلی این پسر هاشم بن عبد مناف است که اینجا آمده بود و زنی خواسته و از وی این
پسر مانده است مطلب برادرزاده خود را ردیف خود ساخته بمکه می آورد و در راه هر که از وی
میپرسید که این کیست میگفت که بنده منست از ان باز وی را عبد المطلب گفتند و نام اصل وی شیبه
است و بنو مطلب و بنو هاشم در جاهلیت و اسلام با یکدیگر متحد و متفق و یگانه بودند
بخلاف اولاد عبد شمس بن عبد مناف که همیشه در راه مخالفت و معاندت بنی هاشم میرفتند و در
کتب احادیث و سیر مذکور است که چون قریش عزت حضرت رسالت ﷺ و آنکسانیکه
با وی پیوسته بودند دیدند و عزت اصحاب وی که بحبشه رفته بودند و شیوع اسلام مشاهده
کردند نائره حسد و عداوت ایشان تیز شد و اتفاق کردند که آنحضرت ﷺ را هلاک کنند و بکشند
و چون این خبر با بوطالب که معاون آنحضرت بود ﷺ رسید بنی هاشم و بنی عبد المطلب را جمع
کرد و امر کرد که آنحضرت ﷺ را در شعب خود در آورده و حمایت نموده از شر و کید اعدا نگاه دارند
همه یکدل و یکجان شده بدان راضی گشتند مسلمانان بعلاقه دیانت و حمیت و کافران بعلت
حمیت و عصبیت و چون قریش اتفاق بنی هاشم و بنی المطلب معاینه نمودند با یکدیگر عهد کردند
که با بنی هاشم و بنی المطلب مراعات صله رحم نکنند و با ایشان مناکحت و مبایعت ننمایند و در بعض
کتب بجای بنی المطلب بنی عبد المطلب واقع شده لا اول اصح و اظهر است چون این معلوم شد پس
انچه در عبارت مصنف واقع شده که کفار معاهدت کردند که با بنی المطلب و با بنی عبد مناف مبایعت
و مناکحت نکنند خلاف منقول و معقول است اما منقول چنانچه نقل کرده شد که واقع در کتب بنی
هاشم و بنی المطلب است و معقول از جهت آنکه حامی و معاون جناب رسالت بنو هاشم و بنو المطلب بوده
اند نه بنی عبد مناف علی الاطلاق بلکه اولاد عبد شمس از مخالفان آنحضرت ﷺ و معاندان
کفار بودند مگر کسی که از اینها بسعادت اسلام و صحبت رسیده بود مثل عثمان بن عفان بن
ابی العاص بن امیه بن عبد شمس که از بنی امیه است و ابولهب بن عبد المطلب که عم آنحضرت ﷺ
است نیز موافق کفار بود چنانکه گفته شود که کفار بل از قریش هر چه از بنو عبد شمس موافق ایشان

بودند ولیکن با ایشان نیز ترک مناکحت و مبایعت نمودند تا سعی در گرفتن آنحضرت ﷺ و تسلیم کردن کنند
اما چون در جمیع کتب بنو هاشم و بنو المطلب مذکور است نه بنی عبد مناف و ثابت شده است که بنو عبد شمس
در معاقدت بجانب کفار بودند این توجیه و تاویل باطل باشد و متعین بود که ذکر عبد مناف بجای بنی هاشم
از سهو قلم کاتب است و در آخر باب ﷺ از مصنف نیز گذشت که گفت عهد بستند با بنی هاشم و با بنی المطلب
و بالجمله که تعاقد و تعاهد است بر ترک مبایعت و مناکحت و مکالمت و مجالست با بنی هاشم و بنی المطلب نامه
نوشتند و در سقف کعبه آویختند دست کاتب نامه که منصور بن عکرمه و بعض گفته اند بغیض بن عامر بود شل
شد و این قضیه در هلال محرم سال هفتم از نبوت بود و درین سال چندی از مهاجران حبشه قدوم آوردند
و با زهشتاد و سه کس مرد و هژده زن بحبشه هجرت کردند ابوبکر صدیق نیز عزیمت آن کرد پس او را
کفار مکه باز آوردند و گفتند این چنین مردی اگر از شهر بیرون رود حال آن شهر چه بود و ابوبکر صدیق
در خانه خود مسجدی بنا کرده بود قرآن میخواند و میگریست و نساء و غلمان و رجال مکه بوی مولع میشدند
و بالجمله نامه که در تعاقد و تعاهد نوشته بودند آن نامه را کرم بخورد مگر جائی که نام خدا و رسول خدا
بود و بنو هاشم و بنو المطلب در میان شعب محصور می بودند مدت سه سال و بروایتی دو سال تا جبرئیل
علیه السلام خبر کرد که صحیفه را کرم خورد پیغمبر ﷺ با ابوطالب گفت و او با کفار بگفت که وی
چنین میگوید نگاه کنید اگر دروغ میگوید او را تسلیم شما کنیم و اگر راست میگوید شما ازین حال برگردید
گفتند انصاف دادی چون صحیفه را فرود آوردند دیدند که همه صحیفه کرم خورده بود مگر جائی که
نام خدای تبارک و تعالی و نام رسول ﷺ بود چون چنین دیدند در کفر و طغیان افزودند بعد از شش ماه
ابوطالب وفات کرد و بعد از وی بسه روز یا پنج روز خدیجه نیز وفات کرد و آنحضرت ﷺ این سال را
عام الحزن نام میکرد بلا و اذیت کفار مضاعف شد پس بعد از سه ماه از موت خدیجه سال دهم از نبوت
پیاده از مکه بطایف رفت که بر سه مرحله از مکه است و زید بن حارثه با وی بود و اشراف ثقیف را دعوت
کرد و ده روز در میان ایشان بود از اهل طایف مساعدتی و موافقتی نیافت بلکه غلامان و بیخردان خود
را اغرا کردند تا آنحضرت ﷺ را دشنام میکردند و پاشنهای مبارک او را بسنگها زدند و نعلین او را
خون آلوده ساختند تا خون از زخمهائی سنگ بر زمین می افتاد و بار وی او را گرفته بر میخیزانیدند و چون
میرفت باز سنگریز میکردند و خنده میکردند و زید بن حارثه خود را سپر آنحضرت ﷺ میساخت
تا سروی تمام بشکست و مجروح شد و این واقعه در روضة الاحباب در ذکر وقایع سال دهم از نبوت
بتفصیل مذکور است در صحیحین از حدیث عایشه رض آمده که گفت مر آنحضرت ﷺ را آیا آمده بر تو
روزی سخت تر از روز احد فرمود سخت ترین روزها که پیش آمد از آن روز بود که عرض کردم نفس
خود را بر ابن عبد یالیل ابن کلال که از اکابر اهل طایف بود از ثقیف و اجابت نکرد مرا بدعوتی که او را

نازل شد واذن بقتال حاصل گشت بعد از حرمت آن یعنی در اول قتال حرام بود بعد از آن رخصت شد
که اگر قتال کنند جائز است باز قتال فرض شد و احادیث در فضل جهاد زیاده بر چهار صد ثابت
شده و با صحابه مبایعت میکرد در جنگ که نگریزند وگاه مبایعت میکرد بر موت و در امر جهاد با صحابه
مشورت کردی ابوهریره رض گفت ما رأیت احدا اکثر مشورة لاصحابه من رسول الله صلی الله علیه وسلم یعنی ندیدم من
هیچکسی را بیشتر مشورت کننده مر اصحاب خود را از رسول خدا صلی الله علیه وسلم و در راه بعد از همه لشکر رفتی
و ماندگان را بر داشتی و در سیر رفق تمام کردی و جاسوسان سوی لشکر دشمن فرستادی و مقدمات و طلایع
را پیش کردی و پاسبانان را بر اطراف لشکر تفرقه کردی و چون با دشمن برابر شدی بایستادی و دعا کردی
و از حق تعالی نصرت خواستی و با جمله صحابه بذکر باریتعالی مشغول شدی و لشکر خود را ترتیب دادی
و مقاتلان را معین کردی و در حضرت وی صلی الله علیه وسلم بفرمان وی مقاتله کردندی و در جنگ آلت جنگ بپوشیدی
و میان دو زره مظاهرت کردی و در لشکر وی رایات و اعلام بودی و چون بر قومی غالب شدی و فتح
کردی در آن عرصه سه روز مقیم شدی آنگاه باز گشتی و چون خواستی که بر قومی تاخت آرد
انتظار کردی اگر از میان ایشان آواز بانگ نماز بشنیدی مقاتلت نکردی وگاه بر دشمن شبخون آوردی
وگاه در روز تاخت کردی و سفر خصوصا برای غزا در روز پنجشنبه دوست داشتی و چون لشکر فرود آمدی
ایشان چنان جمع کردی و بر هم پیوستی که اگر جامه را بر ایشان گستردی همه را بپوشیدی و صفوف را
خود مرتب کردی و در وقت قتال شجعان را برای اقدام بدست خود تعیین کردی و میفرمود فلان تو پیش
رو و فلان تو پس رو وگاه در وقت لقای دشمن این دعا خواندی اللهم منزل الکتاب ومجری السحاب
وهازم الاحزاب اهزمهم وانصرنا علیهم سیهزم الجمع ویولون الدبر بل الساعة موعدهم والساعة
ادهی وامر اللهم انزل نصرك اللهم انت عضدی وانت نصیری وبك اقاتل و چون جنگ سخت در پیوستی
و تنور قتال گرم شدی و دشمن قصد وی کردی بآواز بلند گفتی انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب و چون
کار بسختی رسیدی دلیران پناه بوی آوردندی و از همه نزدیکتر بدشمن وی بودی و اصحاب خود را
جنگ شعاری تعیین فرمودی که یکدیگر را بآن بشناسند یکبار شعار ایشان این بود امت امت یعنی بمیران
بمیران وگاهی شعار یا منصور بودی وگاه حم لا ینصرون وگاهی زره پوشیدی و خود بر سر مبارك نهادی
و شمشیر حمایل کردی و نیزه برداشتی وکمان عربی از والا داشتی وگاه سپر برداشتی و خرامیدن در وقت جنگ
دوست داشتی و بر دشمن منجنیق راست کردی چنانچه در غزوهٔ طایف کرد که بعد از فتح مکه و غزوهٔ
حنین است در شوال سنه ثمان و خالد بن الولید بر مقدمه وی بود و چون ثقیف منهزم شده در حصنی که
طایف داشتند بعد از تهیهٔ ساز یکسال در آمدند و بنیاد قتال نهادند آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایشان را تا هژده
روز محصر ساخت و منجنیقی بنهاد و آن اول منجنیقی بود که در اسلام نهادند قلب و مردم بسیار از ایشان

از آن زنان را و کودکان را بدادی و آنچه بماندی میان لشکر قسمت کردی سوار را سه سهم و پیاده را یکسهم و این مذهب امام شافعی و امام ابی یوسف و محمد است و منقول است از ابن عمر از فعل حضرت رسالت ﷺ و نزد امام ابی حنیفه سوار را دو سهم و پیاده را یکسهم و از ابن عباس از فعل حضرت ﷺ این چنین منقول است و چون حد یثین فعل متعارض اند اخذ کرد اند بقول آنحضرت ﷺ للفارس سهمان و للراجل سهم واحد و آنچه صحیح شده اینست که انفال از صلب غنیمت بودی چنانچه مصلحت دیدی و بعض گویند انفال از جملهٔ خمس بودی و بعض گویند از خمس الخمس بودی و این اضعف اقوال است انفال جمع نفل است بمعنی غنیمت زیرا که عطیه و زیادت فضل الهی است بر مجاهدان و بمعنی تنفیل که شرط کردن امام است مرکسی را که کاری زیادت از دیگران کند چیزی زیاده از غنیمت چنانکه گذشت و مراد اینجا این معنی است و مختار اینست که این از نفس غنیمت است نه از خمس و خمس الخمس و در بعضی از غزوات سلمة بن الاکوع را پنج سهم داده و برادر زان جنگ توفیق عظیم رفیق شد و دست بردهای عجیب نمود بود رسید ایه میگویند که یکبار ی او را دو سهم داد و وی پیاده بود و این محمول بر تنفیل است و بر مصلحت دید امام و میان ضعیف و قوی مساوات کردی در قسمت چه همه سپاهی لشکر و سبب قوت و شوکت اسلام اند و چون قصد دیار دشمنان کردی گاه سریه را پیشتر فرستادی اگر ایشان را غنیمتی بدست آمدی از آنجمله خمس بیرون کردی آنچه بماندی از آن ربعی جدا کردی و با اهل سریه دادی آنچه بماندی میان ایشان و سائر لشکر بسویت قسمت کردی و مع ذلک نفل را کراهت میداشت که بردارند و میفرمود اقویا را باید که رد کنند بر ضعفا و او را یعنی حضرت پیغمبر را ﷺ از غنیمت سهمی خاص بود که آنرا صفی میخواندند از جهت برگزیدن و اختیار کردن وی آنرا اگر خواستی بنده یا کنیزکی یا اسپی یا آنچه خوش آمدی آنرا پیش از خمس بر داشتی و این مخصوص بود بآن حضرت ﷺ و بعد از وی کسی را از ائمه نرسد و خلفای راشدین نیز نمیکردند و صفیه رض و ذوالفقار از آن جمله بود اما صفیه از غنایم غزوهٔ خیبر بود و از اولاد هارون پیغمبر علیه السلام بود و آنحضرت ﷺ او را آزاد کرد و عقد نکاح بربست و ذوالفقار از غزوهٔ بدر بود و آن شمشیر منبه بن الحجاج سهمی بود و در روز بدر پسر عاص ابن منبه داشت علی بن ابی طالب رض او را کشت و شمشیر را بنظر آنحضرت ﷺ آورد و آن حضرت ﷺ برای خود اختیار کرد بعد از آن بعلی بخشید و نسبت وی رض بآن شمشیر مشهور و مذکور است و ذوالفقار از آنجهت گویند که در وسط وی مثل فقار ظهر یعنی مهرهای استخوان پشت بود و در رقای فقار فتح و کسر هر دو جایز است و فتح افصح است و این شمشیر را هرگز از خود جدا نکردی و در هر معرکه و جنگ با وی بودی و حلیهٔ وی از نقره بود و اگر کسی از برای مصلحت مسلمانان غایب بودی او را سهمی بدادی چنانچه عثمان را رض بداد در روز بدر چه وی بتمریض دختر پیغمبر ﷺ رقیه مشغول بود فرمودان

ونزد کبرای علمای دین از فقها و محدثین معمول و ائمهٔ ثقه تمسک و احتجاج بدان نموده اند مطالعهٔ
این باب طالب را در وادی حیرت و وحشت اندازد اما حکم بعدم صحت بحسب اصطلاح محدثین
چندان ضرر ندارد چه صحیح در حدیث چنانچه در مقدمه معلوم شد درجهٔ اعلا است و دایرهٔ
آن تنگ نه جمیع احادیث که در کتب مذکور است حتی در این شش کتاب که آنرا صحاح سته گویند
همه باصطلاح ایشان صحیح است بلکه تسمیهٔ آنها بصحاح باعتبار تغلیب است و نیز معلوم شد که حدیث
صحیح است و حسن و ضعیف و هر یکی از صحیح و حسن لذاته و لغیره و تعریف هر یکی از این اقسام سابقا
معلوم شده احتیاج باعاده و تکرار آن نیست اکنون که شیخ مصنف نفی صحت از حدیث میکند و میگوید
که این حدیث صحیح نیست یا نفی درجهٔ اول میکند که صحیح لذاته است یا احتمال آنکه بمذهب
تضییق و تشدید که در شروط صحیح کرده اند رفته باشد موافق آنچه از بعض مردم در این باب نقل
کردیم و قول وی که گفته بصحت نرسیده نفی صحیح لغیره بود یعنی در حد ذات صحیح نه و بکثرت
طرق و تعدد روایات نیز بدرجهٔ صحت نرسیده و همین نفی مراد و قسم صحیح نبوده باشد یا این مراد و
عبارت که صحیح نشده و بصحت نرسیده بیک معنی بود بر هر تقدیر در صحت چندان موجب حیرت
و وحشت نبود اما آنکه میگوید ثابت نشده و به ثبوت نرسیده ظاهر در نفی درجهٔ دوم است که حسن
لذاته و لغیره و نفی مرتبهٔ ضعیف نیز احتمال دارد و [illegible] که مراد وی نفی
لفظ حدیث بود یعنی ورود حدیث باین لفظ مخصوص صحیح نشده و به ثبوت نرسیده بلکه آنچه
به ثبوت رسیده بلفظ دیگر است مضایقه نیست و مثل این باب بسیار روزد و با اندک تغییری که در لفظ
روزد او را حدیث دیگر [illegible] اما این مضایقه [illegible] است چه متبادر از ایهام نفی صحت و ثبوت معنی
و مضمون آن گردد در این صورت باید که تصریح کنند که این لفظ صحیح و ثابت نشده و آنجا که گویند
در این باب چیزی بصحت نرسیده و نه به ثبوت آن پیوسته ظاهر آن مراد نفی مطلق مضمون است بهر لفظ که
باشد و آنجا که گفته موضوع است و مفتری و باطل بدانکه معنی حدیث موضوع و اقسام و مراتب آن سابقا
در مقدمه معلوم شد و نیز معلوم شد که حکم بوضع و افترا نیست مگر بظن غالب و تخمین و جزم و یقین
در این باب ضرورت نه بندد و چگونه ضرورت بندد فان الکذوب قد یصدق یعنی گاهی بود که
دروغگو راست نیز گوید پس احتمال دارد که در خصوص این حدیث صادق آمده باشد هر چند دروغ
گو باشد همچنانکه راستگو نیز بامکان عقل محتمل است که دروغ گوید بنای این باب و مدار این کار بر ظن
غالب است و میگویند که مر اهل حدیث را و مهرهٔ این شانرا ملکهٔ خاص و تمییزی مخصوص و آشنائی تمام
بکلام نبوت علی مصدره الصلوة والتحیة پیدا میشود که بدان صحیح را از سقیم میشناسند و جدا میکنند
هرچند سبب آنرا تعیین و تنقیح نتوانند نمود و اینکار کسی است که [illegible] ایشان که اطلاع [illegible] و مهارت

دیگر حدیث دیگرا اثبات کرده باشد در مباحث علمیه ثابت شده است که از نفی دلیل نفی مدعا در نفس الامر لازم نیاید و عدم ملزوم اقتضای عدم لازم نکند چنانکه یکی دعوی کند که این خانه گرم است و وجود آتش را دلیل آرد و دیگری گوید که اینجا خود آتشی نیست از اینجا لازم نیاید که دعوی گرمی خانه باطل کرده شاید که اثبات گرمی آن بوجود آفتاب کند نعم آن دلیل باطل بود با احتمال ثبوت مدعا بدلیل دیگر این سخن اگرچه بمقصود مصنف دخلی ندارد چه سخن وی در تزییف حدیث است و با بطال مدعا کاری نه بجهت تسلی خاطر طالب گفتم که وحشت نکشد که چون این احادیث که اکابر بدان چنگ در زده اند صحیح و ثابت نبود مطالب و مدعیات ایشان نیز صحیح و ثابت نگردد این لازم نیاید و اینجا سخن دیگر است که گوش فهم و انصاف بران باید داشت که چون بنای حکم علما بتصحیح و تحسین و تضعیف و بوضع و بطلان آن بغالب ظن و ظاهر حال است لا جرم محل وقوع اختلاف بود و این باب در وقوع اختلاف آرا و مذاهب کمتر از ابواب فقه نیست همچنانکه در مسائل فقهیه اختلافات است که یکی بوجوب رفته و دیگری بحرمت و یکی مستحب داشته و دیگری مکروه پنداشته است باجتهادی که کرده و دلیلی که او را دست داده درین باب نیز مثل این اختلافات راه دارد و بوقوع می آید شخصی یا جماعه حدیثی را تضعیف نموده یا نسبت بوضع کرده اند قومی دیگر آنرا به تصحیح رسانیده و اثبات نموده این معنی بر متتبع و متفحص فن حدیث روشن است و نیز باید دانست که از ارباب انتقاد احادیث جماعه اند که درین باب غلو و افراط دارند و براه تعصب و تعجیل روند باندک توهمی و شائبهٔ وهمی نسبت بوضع کنند و بدان مبادرت نمایند مثل ابن جوزی و امثال وی بمجرد آنکه بعض مردم در بعض روایات احادیث تکلم کرده مثل آنکه گفته فلان ضعیف یا لیس بقوی یا متروک یا مطعون و امثال ذلک حکم بوضع کرده و حال آنکه آن احادیث ازان قبیل نیست که قلوب ببطلان آن شهادت دهند و له مخالف کتاب و اجماع است و منکر نیست او را عقل و نقل و دلیلی نیست بر وضع آن مگر تکلم همان بعض در راوی آن و این نیز تجاوز رفت و افراط و تجاوز از حد است غایت آنکه او را صحیح نگویند و حکم بضعف و وهن وی کنند و چند این احادیث را که ایشان نسبت بوضع کرده و موضوع گفته اند قومی دیگر از مهرهٔ این شان آن را اثبات کرده و تصحیح و تحسین فرموده اند و اگر امثله آنرا بیاریم سخن دراز گردد و جمله ازان در ضمن احادیث که مصنف درین خاتمه آورده بیاید و مصنف خود در رساله نقد الصحیح لما اعترض علیه من احادیث المصابیح گفته است که حکم بر حدیث بوضع بغایت عسیر است زیرا که آن صورت نه بندد مگر بعد از جمع طرق و کثرت تفتیش و تحقیق آن که این متن را جز این طریق واحد که برو طعن کرده شد طریقی دیگر نبود و وجود قراین کثیره که باعث شود حافظ متبحر را بر جزم بکذب حدیث و این در نهایت تعسر و اشکال است و لهذا اعتراض کرده شده است بر ابوالفرج بن جوزی در کتاب موضوعات که توسع کرده است دران

بحکم بوضع بر بسیاری از احادیث که باین مثابه نیست و نه دران میان احادیث ضعیف است که محتمل
است و ممکن است تمسک بدان در ترغیب و ترهیب و نیز احادیث حسن است و احادیث است که بعض ائمه
آنرا تصحیح کرده اند چنانچه حدیث صلاة تسبیح مثلا و احادیث است که مر آنرا طرق دیگر است که قوت
میگیرد حدیث بدان و مطلع نشده ابن جوزی بران پس در آمده آنچه بروی باین وجوه و تعلیل کرده
ازراه حکم بوضع بران احادیث هر که بعد از وی آمده از انها که کثرت و ممارست ندارد در علم
حدیث و انکار ائمه متقدمین این شان است که کمال تبحر و توسع داشتند در حفظ احادیث و طرق آن
مثل شعبه و یحیی و سعید بن القطان و عبد الرحمن بن مهدی و امثال ایشان و بعد ازان اصحاب ایشان مثل
احمد بن حنبل و علی ابن المدینی و یحیی ابن معین و اسحق بن راهویه و اهل طبقه ایشان و بعد ازان اصحاب
ایشان مثل بخاری و مسلم و ابو داؤد و ترمذی و نسائی و امثال ایشان تا زمان دارقطنی و بیهقی که
بعد از ایشان کسی نیامده که مساوی باشد ایشان را در رتبه و نه نزدیک بدان پس اگر یافته شود در کلام
یکی از متقدمین حکم بر حدیث بصفتی از صفات صحت و حسن و ضعف و وضع اعتماد توان کرد بران بجهت
آنچه داده است پروردگار تعالی ایشانرا از حفظ عظیم و اطلاع تمام و اگر مختلف آید نقل ازین ائمه محتمل
دران ترجیح و تطبیق بود و این در ان احادیث است که محتمل و متردد است دران و الا بسیاری از احادیث
بود که بشهادت قلب حکم بوضع آن توان کرد و آسان است التحکم کردن دران از هر که مرصرف بود
بکثرت ممارست درین فن و غالب کتاب ابن جوزی ازین قبیل است والله اعلم این ترجمه کلام مصنف است
در رساله مذکوره و از اینجا ظاهر شد که حکم بر حدیث بضعف و وضع و امثال آن ها بسیار تعسر و صعوبت
دارد و این امر منحصر است در ائمه متقدمین و ازمنه آخرین درکه در پی ربط اسناد و حفظ احادیث کرده اند
بسیاری از احادیث که نه باین مثابه اند حکم بدان کرده اکنون آنچه درین رساله بر جمله از احادیث
حکم بصفات مذکوره کرده معلوم نیست که از کدام قبیل است آیا منقول است از ائمه متقدمین و بر تقدیر
نقل از ایشان آیا متفق علیه است میان ایشان یا مختلف فیه این را بیان باید کرد تا حقیقت حال منکشف
گردد اغلب ازان باب است که ابن جوزی و امثال وی بدان حکم کرده و بعضی ازان قبیل که لایح است
آثار وضع بران و اهل ممارست بشهادت قلب حکم بوضع آن توانند کرد و بعضی ازان در کتب معتبره
مذکور است و ائمه فن آنرا روایت نموده اند و حکم بصحت یا بحسن یا بضعف کرده و بعضی را مطلق آورده اند
بی تعرض بیکی ازین صفات آن نمود محکوم بوضع نتواند بود و اگر کسی بدان حکم کرده باشد مختلف
فیه باشد پس حکم بدان بجزم طریا لا طلاق چنانچه مصنف کرده درست نبود بعضی چنان اند که مصنف
آنها را سابقا در ابواب معمول کتب خود ذکر کرده و بیرون در بابها کتاب قرار داده که این چند باب
بر وجهی که در صحاح اخبار ثابت شده در نظم آورده و گویا حکم بصحت و ثبوت آن کرده و در این خاتمه

بعد م صحت و ثبوت آن حکم میکند و مدعا الا تناقض و تبیان و ما هر جا که سخنی روی دهد و حدیثی
که در کتب بیابیم از هر قسم و هر قبیل که باشد نقل کنیم خواه موافق مصنف خواه مخالف آن و اگر موافق است
تمثیل و تائید کلام وی شود و اگر مخالف رود جواب وی کرده و من الله الاعانة والامداد فی المبدأ و
المعاد قال المصنف بلدان وفقك الله تعالی در باب ایمان وانچه مشهور است که الایمان قول وعمل یزید
و ینقص والایمان لا یزید ولا ینقص از آنحضرت ﷺ درینمعنی چیزی صحیح نشده و آن از اقوال صحابه
و تابعین است بخاری در اول کتاب الایمان در ترجمه گفته باب الایمان وقول النبی ﷺ بنی الاسلام
علی خمس و هو قول و فعل و در روایتی قول و عمل یزید و ینقص و ظاهر این عبارت اینست که این مجموع
قول نبی باشد ﷺ چنانچه بعض شراح هم برینمعنی حمل کرده اند و در فتح الباری گفته که این لفظ
وارد است از سلف و گرد انیدن وی از قول نبی وهم است و مراد بخاری نه اینست و وی معطوف است
در عبارت وی بر قول النبی نه بر بنی اگرچه آن وارد شده است باسناد ضعیف انتهی و سیوطی در شرح
صحیح بخاری گفته که این لفظ حدیث است که روایت کرده آنرا دیلمی در مسند الفردوس از حدیث
ابی هریره و روایت کرده است ابن ماجه باسناد ضعیف باین لفظ که الایمان عقد بالقلب واقرار باللسان
وعمل بالارکان و روایت کرده امام احمد از حدیث معاذ بن جبل رض که الایمان یزید و ینقص و در
جمع الجوامع از طبرانی از حدیث امیر المؤمنین علی رض آورده باین لفظ الایمان معرفة بالقلب وقول
باللسان وعمل بالارکان و از شیرازی از حدیث عایشه رض آورده باین عبارت الایمان بالله اقرار باللسان
و تصدیق بالقلب وعمل بالارکان انتهی و سخاوی در مقاصد حسنه از حدیث ابن ماجه از حدیث
ابی الصلت عبد السلام بن صالح الهروی از امام علی رضا از آبای کرام خود سلام الله علیهم اجمعین آورده
که الایمان عقد بالقلب واقرار باللسان وعمل بالارکان و گفته که ابن جوزی حکم بوضع این حدیث کرده
و دیلمی آورده که چون حضرت امام رضا به نیشاپور آمد بر استر اشهب سوار شده و پرده از
خود دیبا بر روی مبارک افکنده در درون شهر در آمده و علمای شهر در طلب لقای شریف وی رسیدند
و از ایشان یحیی ابن یحیی و احمد ابن حرب و اسحق ابن راهویه و محمد ابن رافع که از اکابر و اعاظم علما
در حدیث و فقه بوده اند در رکاب شریف آمده دست بلجام اسپ زدند و اسحاق بن راهویه گفت بحق آبای
کرام خود که حدیثی از انچه بتو از آبای طاهرین تو بتو رسیده بر ما برخوان پس امام باسنادی که
از آبای کرام خود داشته این حدیث را و حدیثی دیگر در فضل کلمه توحید که لا اله الا الله حصنی الحدیث
برخواند [illegible] و ابو الصلت شیخ است لیکن صدوق است و ابن معین توثیق او نموده است و با سفیان ابن عیینه
و امثال وی صحبت داشته و بزهد و تقشف موصوف بوده و رد میکرد بر مذهب ارجا و از قدریه و جهمیه و غیر آن
و تقدیم میکرد ذکر ابوبکر و عمر را و یاد نمیکرد اصحاب پیغمبر را ﷺ مگر بخیر و در کتاب تنزیه الشریعة

باین لفظ آورده که الایمان قول وعمل یزید وینقص فعلیکم بالکتاب والسنة [illegible] وابن حبان [illegible] آورده
که الایمان یزید وینقص وگفته که این حدیث را شواهد است وجوزقانی اخراج آن کرده وگفته منکر احسن
غریب وحدیث احمر را ابوداؤد آورده وبران سکوت کرده ومقرر شده است که هرچه ابوداؤد در کتاب
خود آورده وبران سکوت کرده صالح حجت است واما این قول را که الایمان لا یزید ولا ینقص اصلی در
کتب احادیث اگرچه ضعیف نیز باشد پیدا نشد و غیر آنکه در کتاب تنزیه الشریعه از کتاب موضوعات
ابن جوزي نقل کرده که ابوهریره گفت که وفد ثقیف از حضرت رسالت ﷺ پرسیدند که آیا در ایمان
زیادت ونقصان میشود فرمود لا زیادته کفر ونقصانه شرک ونیز از حدیث ابن عمر [illegible] آورده
که الایمان لا یزید ولا ینقص وگفته که یکی در اسناد وی احمد بن عبد الله جویباری است ووی کذاب
دجال است ووضع کرده احادیث کثیره را ونیز از احادیث ابن حبان آورده که هرکه بگوید ایمان
زیادت ونقصان می پذیرد کافر شود اگر توبه کرد فبها والا گردنش بزنند ووی را هیچ حصه است نه نماز
است او را ونه زکوة ونه صوم ونه حج ونه دین باشد بلکه از دین بگردد واسناد این حدیث محمد بن القاسم
طالکانی است وضاع است مراحادیث را انتهی وبالجمله تحقیق آنست که این اقوال از حضرت ﷺ
بصحت نرسیده خصوصا حدیث زیادت ونقصان بلکه از اقوال اکابر سلف است چنانکه مصنف گفت
والله اعلم * تنبیه * مشهور نزد جماهیر اهل سنت وجماعت آنست که ایمان عبارت است از تصدیق
بالقلب واقرار باللسان تا اگر شخصی را تصدیق بقلب حاصل شد وبی وجود عذر وضرورت چنانکه
بکم واکراه اقرار بوجود نیامد عند الله مؤمن نباشد وتحقیق آنست که حقیقت ایمان همان تصدیق
قلبی است واشتراط اقرار برای صحت اجرای احکام در دنیا است وشخص منکر مؤمن است عند الله اگرچه
ما بجهت عدم اطلاع بر حقیقت حال حکم بدان نتوانیم کرد وا عمل در حقیقت اصل ایمان داخل
نبود الا در ایمان کامل وصاحب تصدیق واقرار بیعمل بمراتب ایمان مؤمن است وا [illegible] ایمان
را در مؤمن فاسق خوانند بخلاف فرقه معتزله که عمل را جزو ایمان دارند وشخص بی عمل نزد این
فرقه خارج از ایمان بود اگرچه داخل در کفر نیز نبود وفاسق نزد ایشان نه مؤمن است ونه کافر و
خوارج فرقه اند که معصیت را کفر دانند وآنکه از علمای محدثین مشهور شده است که
الایمان تصدیق بالقلب واقرار باللسان وعمل بالارکان مراد بدان ایمان کامل است
وعمل نزد ایشان شرط کمال ایمان است چنانکه مذهب محدثین است نه اصل ایمان چنانکه
مذهب اعتزال وبعض مردم چون دیدند که ایشان داخل ایمان عبارت از تصدیق واقرار وعمل میدارند
واثبات آن باحادیث میکنند چنانچه [illegible] در صحیح خود ذکر کرده توهم کردند که مگر مذهب
ایشان مخالف مذهب جمهور است وموافق طریقه اعتزال حاشا وکلا واین توهم خطای محض و

غلط صریح است کما صرح به وبر قولیکه ایمان را عبارت از قول وعمل دارند مراد بعمل عامترا زعمل قلب وجوارح خواهد بود تا تصدیق نیز داخل کرد اما زیادت ونقصان ایمان مذهب سلف از فقها ومحدثین آنست که الایمان یزید وینقص واکثر متکلمین انکار آن کنند وگویند که چون قبول زیادت ونقصان کرد آن شك بود نه یقین و پوشیده نیست که زیادت ونقصان باعتبار عمل ظاهر است وآن راجع بمعنی کامل وعدم کاملست ونزاع باعتبار تصدیق است شیخ محی الدین نووی میگوید که اظهر ومختار آنست که تصدیق زاید وناقص میباشد بکثرت براهین ووضوح ادله ولهذا ایمان وتصدیق صدیقان اقوی واکمل است از ایمان غیرایشان وآدمی آنرا در نفس خود می یابد که در بعض احیان یقین واخلاص وتوکل وی اعظم واقوی است بخلاف بعض احیان دیگر واین قول منقول است از سفیان ثوری ومالك ابن انس وشافعی واحمد بن حنبل واوزاعی وابن جریج ومعمر وغیر ایشان از ائمه وبسند صحیح از بخاری نقل کرده اند که گفت ملاقات کردم زیاده از هزار مرد را از علمای امصار ودیدم هیچ یکی از ایشان را که اختلاف کند درین که الایمان قول وعمل ویزید وینقص واز جمعی کثیر از صحابه وتابعین نیز اینچنین نقل کنند وفضیل بن عیاض ووکیع آنرا از اهل سنت وجماعت آورده کذا فی فتح الباری واز امام اعظم ابوحنیفه چنان نقل میکنند والله اعلم که ایشان فرموده اند که الایمان لا یزید ولا ینقص واز بعض دیگر از علمای سلف نیز اینچنین آمده ومراد ایشان عدم قبول تصدیق است زیادت ونقصان را بحسب ذات چه مرتبهٔ یقین یکیست وحالتیست که شك وشبه را بدان راه نبود وتفاوت در جلاوخفا وظهور احکام وآثار آنست که آن باعتبار عارض وخارج از ذات است وبرینوجه نزاع لفظی است وتحقیق اینمقامات در علم کلام است والله اعلم ودرباب مرجیه وقدریه وجهمیه واشعریه هیچ حدیثی صحیح نشده مرجیه فرقه است که قائلند بانکه هیچ معصیتی با وجود ایمان ضرر نکند چنانکه هیچ طاعت با کفر سود ندارد ولفظ مرجیه مشتق از ارجاء است بمعنی تاخیر وترك واهمال واین فرقه تاخیر میکنند عمل را از نیت واعتقاد در رتبه ومیگویند که نیت واعتقاد میباید عمل اگر نباشد مباش گو وبعض از رجا دارند ولفظ مرجیه را بهمزه نخوانند زیرا که ایشان راجی وامیدوار میسازند بی شرط وقید عمل وبعض از علمای اهل اعتزال ارجا را باهل سنت وجماعت نسبت کنند که جانب مغفرت وامیدواری را رعایت مینمایند ومیگویند اگر خدا خواهد همه گناهانرا ببخشد اگرچه مقرون بتوبه نبود وفاسق مخلد در نار نبود واین محض تعصب ومکابره است چه ارجا آنست که مواخذه وعقاب را اصلا راه ندهند وبدان قایل نباشند وگویند که معصیت با وجود ایمان اصلا ضرر ندارد وانچه اهل سنت وجماعت میگویند نظر بمشیت وارادت حق است تعالی که * یغفر لمن یشاء ویعذب من یشاء * وعذاب را برای عصاة اثبات میکنند واز ضرر آن خایف میباشند ولیکن الایمان بین الخوف والرجاء وقدریه بتحریك بمقابل جبریه بسکون

فقهای متقدمین از تابعین و اتباع ایشان بران بوده اند و اثبات کرد و تقریر نمود آنچه موافق کتاب و
سنت و اجماع سلف بران بود تا مصداق حدیث ان الله یبعث لهذه الامة علی راس کل مائة سنة من
یجدد امر دینها آمد و کشتند وی و تابعان وی مراد بفرقه ناجیه که صفت ایشان الذین هم علی ما انا
علیه و اصحابی است و شیخ ابو الحسن اشعری در فقه بر مذهب شافعی بود و دیگر از مؤیدان مذهب سنت
و جماعت شیخ ابو منصور ماتریدی بود و مناقب و مفاخر وی بیرون از حد حصر و احصا است و وی حنفی
المذهب است از اینجا است که جانب شافعیه را اشاعره خوانند و حنفیه را ماتریدیه و هر دو متفق اند در
عقاید و اهل سنت و جماعت که گویند تابعان ایشان اند اکنون بدانکه در شان جماعه اشعریه و ذم فرقهای
دیگر از مرجیه و قدریه و جهمیه احادیث نقل کرده اند و ما احادیث اشعریه خود نیافتیم اما در ذم قدریه
و مرجیه احادیث بسیار بطرق متعدده آمده و در ذم جهمیه نیز بعض احادیث آمده و در جامع الاصول
از ابی داؤد از حذیفه رض آورده که گفت رسول خدا ﷺ مر هر امت را مجوس است و مجوس
این امت آنانند که نفی قدر کنند هر که بمیرد از ایشان حاضر نشوید جنازهٔ او را و هر که بیمار گردد
از ایشان عیادت نکنید او را و او ایشان شیعهٔ دجال اند و حق است بر الله تعالی که لاحق کرداند
ایشانرا بدجال و هم در جامع الاصول از ابی داؤد و در مشکوة از احمد و ابی داؤد از ابن عمر رض آورده اند
که فرمود آنحضرت ﷺ قدریه مجوس این امت اند چون مریض شوند عیادت نکنید مر ایشانرا
و اگر بمیرند حاضر نشوید جنازهٔ ایشانرا و نیز از ابن عمر رض آورده اند که مردی نزد وی آمد و گفت
فلانی که یکی از دوستان وی بود از اهل شام سلام میخواند بتو فرمود مرا چنین رسیده است
که وی احداث کرده است تکذیب قدر را اگر حال چنین است مخوان او را از من سلام زیرا که من
شنیده ام رسول خدا را ﷺ که میگفت میباشد در امت من خسف و مسخ و آن در تکذیب کنندگان
قدر است رواه مسلم و ابو داؤد و الترمذی و نیز در حدیث ابو داؤد از عمر رض آورده که فرمود
آنحضرت ﷺ مجالست نکنید اهل قدر را و مفاتحت نکنید ایشانرا بکلام یعنی ابتدای سخن نکنید با ایشان
یا محاکمه نکنید و در گفت و گو نگشائید با ایشان و ترمذی از ابن عباس رض آورده که گفت گفت
رسول خدا ﷺ دو صنف اند از امت من که نیست ایشان را در اسلام نصیب مرجیه و قدریه
و گفته هذا حدیث غریب و شیخ جلال الدین سیوطی در جمع الجوامع در ذم این فرقه احادیث بسیار
از ابن عساکر از حدیث معاذ بن جبل رض آورده که گفت آنحضرت ﷺ بعث کرده نشد پیش از
من پیغمبری مگر آنکه در امت وی مرجیه و قدریه بودند که مشوش میساختند بر وی امر
امت وی را بعد از وی و حق تعالی لعنت کرده مرجیه و قدریه را بر زبان هفتاد پیغمبر و این امت
من امت مرحومه است که عذاب نیست بر وی در آخرت و عذاب وی نیست مگر در دنیا مگر

دو صنف از امت که در نمی آیند بهشت را آن دو صنف مرجیه و قدریه اند و طبرانی نیز از معاذ و ابن
عدی از ابن مسعود و دیلمی نیز بعض آنرا از حدیثه آورده و بعض طرق ابن عدی از انس
ذکر حروریه نیز آمده و حروریه نام خوارج است و حاکم در تاریخ خود از ابی امامه آورده که لعنت
کرده خدای تعالی مرجیه را بر زبان هفتاد پیغمبر که میگویند ایمان قولی است بی عمل و دیلمی
از حدیث انس آورده که آنحضرت ﷺ فرمود چهار صنف از امت من که نیست ایشان را در
اسلام نصیبی و نه در جنت نصیبی و نمیرسد ایشان را شفاعت و نظر نمیکند بایشان پروردگار تعالی
و مر ایشان راست عذاب الیم مرجیه و قدریه و جهمیه و رافضه و از ابی سعید [illegible] آورده
و لیکن این حدیث مطعون است و گفته اند که در اسناد وی اسحاق بن نجیح ملطی است و وی
منسوب بکذب و وضع است والله اعلم و در مذمت روافض احادیث دیگر نیز آمده بخصوص
چنانکه ابونعیم در حلیه از امیر المؤمنین علی و طبرانی از ابن عباس آورده که حضرت رسالت ﷺ
فرمود که یا علی تو و شیعهٔ تو در بهشت اند و نزدیک است که بیایند قومی که گفته شود ایشانرا رافضه
چون بیابید ایشان را بکشید که ایشان مشرک اند و نیز عبدالله بن احمد در زوایه آورده که آن حضرت ﷺ
فرمود بیایند قومی در آخر زمان که نام ایشان رافضه است رفض کنند یعنی ترک دهند اسلام را و احادیث
در ذم روافض بسیار است و ابن عدی از معاذ آورده که فرمود آنحضرت ﷺ دو صنف اند از امت من
که نصیبی نیست ایشانرا در اسلام اهل قدر و اهل ارجاء و همچنین از ابن عباس و ابی سعید نیز آمده و
در حدیث ابی سعید آمده که جهاد با ایشان محبوبتر است نزد من از جهاد با فارس و دیلم و روم و طبرانی
و خطیب از ابن عباس آورده که گفت گفت آنحضرت ﷺ بمن که شاید اگر تو را باقی ماند عمر ببینی
قومی را که تکذیب میکنند بقضا و قدر الهی تعالی و حمل میکنند ذنوب را بر عباد و شق کرده اند اسلام
را از نصرانیت و چون دریابی ایشان را بیزار شو از ایشان انتهی و غیر این احادیث و طرق بسیار است
و بالجمله احادیث درین باب بسیار است بطرق متعدده اکثر آنها ضعیف و بعض قوی و در باب قدریه
خود حدیث مسلم و ترمذی و ابوداؤد نیز آمده و اگر تعدد طرق جبر نقصان آن نکرده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

آورده القرآن کلام لا خلق ولا مخلوق ومن قال [illegible] فهو کافر ودر لفظی القرآن کلام الله عزوجل
لیس بخالق ولا مخلوق فمن زعم غیر ذلک فقد کفر بما انزل علی محمد ﷺ ونیز آمده من مات وهو یقول
القرآن مخلوق لقی الله یوم القیمة ووجهه الی قفاه واز امیر المؤمنین علی رض آورده که گفت پرسیدم رسول
خدا را ﷺ از قرآن فرمود یا علی القرآن کلام الله غیر مخلوق وگفته این حدیث ومانند آن در کتب
احادیث مرفوع آمده ومحققین ایشان حکم بضعف ووضع آن کرده که از آنحضرت ﷺ بصحت نرسیده
وآثار صحابه وتابعین نیز آمده از عمرو بن دینار آورده اند که گفت نه نفر از صحابه را دریافتم که میگفتند هرکه
بگوید قرآن مخلوق است کافر است وعثمان دارمی هم از عمرو بن دینار روایت کرد که میگفت دریافتم اصحاب
رسول ﷺ وغیر ایشان را تا مدت هفتاد سال ومیگفتند الله الخالق وما سواه مخلوق والقرآن کلام الله منه
خرج والیه یعود واین دو اثر صحیح است انتهی ودر باب آفرینش ملائکه وحدیث ابو هریره رض که روایت
میکند از پیغمبر ﷺ که فرمود یامر الله عزوجل جبرئیل کل غداة ان یدخل بحر النور فینغمس فیه انغماسة
ثم یخرج فینتفض انتفاضة یخرج منه سبعون الف قطرة ویخلق الله عزوجل من کل قطرة ملکا این حدیث
را طرق بسیار است وهیچ یکی صحیح نشده وله دریمعنی حدیثی ثابت ترجمه امر میکند پروردگار
تعالی جبرئیل را هر بامداد به رآمدن در دریای نور پس غوطه میخورد جبرئیل دروی وبیرون
می آید ومی افشاند خود را بیرون می آید از وی هفتاد هزار قطره وپیدا میکند الله تعالی از هر قطره
فرشته را ودر کتاب العظمة لابی الشیخ مضمون این حدیث را بابی لفظ آورده که در بهشت نهری است
که در می آید اورا جبرئیل وبیرون می آید ومی افشاند آب را پیدا میکند حق عزوجل از هر قطره
فرشته را ودر روایت دیگر آورده که خدای تبارک وتعالی را نهری است در هوا هفت مقدار زمین نزول میکند
فرشته از آسمان ومیدرآید در آن نهر وغسل میکند وچون بیرون می آید پیدا میکند حق تعالی
از هر قطره فرشته که تسبیح میکند خدای تعالی را عزوجل بتمامه تسبیح خلایق وامثال این احادیث
در بیان عظمت قدرت وسعت ملک الهی بسیار آمده ودر صحت آنها نزد محدثین سخن است والله اعلم
ودر باب فضیلت تسمیه بمحمد واحمد ومنع از آن چیزی صحیح نشده تحقیق این بحث در آخر کتاب
در باب عقیقه سابقا گذشته است واز آنجا معلوم شد که تسمیه باسم آنحضرت ﷺ بمقتضای ظاهر
حدیث تسموا باسمی که صحیح است مستحب است یا مباح والجمع بین التسمیة والکنیة ممنوع بقول
مختار واحادیث دیگر در فضیلت تسمیه بمحمد واحمد آمده که موهوم بوضع اند چنانچه آمده که
دو کس را بدرگاه عزت بیارند وحکم شود که ایشان را ببهشت برند پس بگویند آن دو کس خداوندا
ما را عمل نبود که سزای آن بهشت بود ما بچه چیز اهل آن شدیم فرماید ای بنده کان من سوگند
خورده ام بر خود که در نیارم در دوزخ کسی را که نام وی احمد یا محمد است ونیز آمده که لا یدخل

الفقر بيتا فيه اسمي ونيز آمده كه هر قومي كه مجتمع شوند براي مشورت ودر ايشان كسي بود كه نام او
محمد است البته بركت كرده شود در آن مشورت ودر لفظي آمده كه نام وي محمد است يا احمد ونيز آمده
هر مسلماني كه قربان كند بزوجهٔ خود ونيت كند كه اگر حامله شود نام وي محمد كنم البته حق تعالي
پسر روزي كرده اند وهيچ خانه نبود كه در وي نام محمد بود مگر آنكه بركت دهد حق تعالي در آن ونيز آمده
كه چون حامله شود زن يكي از شما دست خود را بر شكم زن نهد وبعد نام نهد پسر روزي مي كرده ونيز آمده
كه اگر دختر بود پسر گرداند او را پروردگار تعالي پسر و آمده هر كه را سه پسر بود وهيچ يكي را نام محمد نكند
پس تحقيق جفا كرده بر خود وچون محمد نام كرد بايد كه او را دشنام وشلت نكند ومحروم نكند بلكه تعظيم
كند وباكرام وتشريف مخصوص دارد وميگويند كه اينها همه موضوعات اند والله اعلم واز عبارت
مصنف ظاهر ميشود كه اسم آنحضرت ﷺ درين حكم شامل احمد نيز هست ومخصوص بمحمد نه والله اعلم

ودر باب عقل وفضل آن حديثي نبوي صحيح نشده ودر مجمع البحار از كتاب الله يد آورده كه حارث
ابن ابي اسامه در مسند خود از داؤد بن محبر سي وچند حديث در باب عقل آورده است وابن حجر گفته كه همه
آن احاديث موضوع اند وهم در مجمع البحار نقل ميكند كه گفته اند كه هر حديثي كه وارد شده در وي ذكر عقل
است غير ثابت است انتهى ودر تنزيه الشريعة از همين داؤد بن محبر كه يكي از رواة آن حديث است پنجاه وچند
حديث در فضيلت عقل آورده وگفته كه ابن حجر در مطالب عاليه همه را موسوم بوضع وافتراء داشته ومذكور
درين احاديث عقل بمعني معرفت اشيا است ودريافت صلاح مبدأ ومعاد وتميز ميان خير وشر و
احتراز واحتراس از غوائل وآفات نفس واعتدال ووصول بمعرفت حق است چنانچه از حديث انس آورده اند
كه قومي در حضرت رسالت ﷺ ثنا كردند بر مردي ومبالغه نمودند در آن آنحضرت ﷺ فرمود عقلش
چگونه است گفتند يا رسول الله ما از اجتهاد وي در عبادت واصناف خيرات ميگوييم تو از عقل وي
مي پرسي فرمود احمق بحمق خود ميرسد وارتكاب ميكند عظيم تر از فجور فاجر وبندگان كه ترقي
در درجات مينمايند وقرب الهي حاصل ميكنند بقدر عقول خود ميكنند ودر حديثي ديگر از ابن عمر
آورده كه در ميابد مرد بحسن خلق خود درجه صايم قايم را وتمام نشود مرد را حسن خلق تا تمام نشود
عقل او وبا اين مرتبه تمام شود ايمان وي وطاعت وي مر پروردگار را وعصيان وي مر دشمن حق را كه
ابليس است واز حديث عمر آورده اند كه موت هزار عابد قايم الليل صايم النهار آسان تر است از موت
يك مرد عاقل وامثال آن از احاديث واما عقل بمعني مخلوق اول كه اول ما خلق الله العقل از اين قبيل ها
داخل اين احاديث نبود ونزد محدثين در آن هم سخن است وعبارت مجمع البحار كه نقل كرده شد كه
هر حديثي كه وارد شده در وي ذكر عقل غير ثابت است حاصل آنست والله اعلم ودر مقاصد حسنه گفته است
كه حديث ان الله لما خلق العقل قال له اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر فقال وعزتي وجلالي ما خلقت اشرف

منك فيك أحد وبك اعطي ابن تيميه گفته بطلان او تصريح كرده كه اين حديث كذبي است موضوع باتفاق و در زوايد عبد الله بن امام احمد آنرا تضعيف كرده و مالك ابن دينار از حسن بصري آنرا بطريق ارسال روايت نموده و داود بن المحبر از حسن بزيادت ولا اكرم علي منك لاني بك اعرف وبك اعبد آورده و حديث اول ما خلق الله العقل نيز آورده و گفته الله كه ابن محبر كذابست و ابن حجر گفته كه حديث اول ما خلق الله القلم ثابت تر از حديث عقل است انتهى و سيوطي در درر منتشره در احاديث مشتهره گفته كه مرحديث عقل را اصلي صالح است كه عبد الله بن امام احمد در زوايد زهد از حسن بطريق ارسال آورده و اسناد وي جيد است و وي در معجم اوسط طبراني موصول نيز آمده از حديث ابي امامه و حديث ابي هريره باسناد ضعيف و در تمييز الطيب من الخبيث آورده كه عراقي آلراد در تخريج احاديث احيا گفته كه طبراني در معجم كبير و اوسط و ابو نعيم در حليه آنرا بد و اسناد ضعيف آورده و الله اعلم و در باب عمر خضر و الياس و درازي آن و بقاي ايشان حديثي صحيح نشده شك نيست كه وجود خضر در زمان موسى عليه السلام و صحبت وي با وي بحديث بخاري و مسلم و ترمذي كه در تفسير كريمه * فوجدا عبدا من عبادنا * واقع شد ثابت است و در بعض تواريخ ابتداي بعثت ويرا عليه السلام در زمان ابراهيم خليل الله عليه الصلوة والسلام و يا بعد از فوت وي ذكر كرده و در وجود وي در زمان حضرت سيد المرسلين ﷺ و بعد از ان در زمان صحابه و تابعين و مشايخ طريقت نيز اخبار و آثار ورود يافته اگر در صحت آنها بر اصطلاح محدثين سخن باشد و ر نيست اگرچه كثرت طرق آن بجائي رسيده است كه نزديك است كه جبر و تلافي آن كند و ذكر خضر در كتب مناقب حضرت غوث الثقلين محي الدين شيخ عبد القادر جيلاني بسيار است و مقصود شيخ مصنف عدم ورود حديث صحيح است از قول پيغمبر ﷺ و در ينجا مجال مناقشه تنگ است والله اعلم و انچه مشهور است از احاديث در نفي حيات خضر در زمان شريف نبوي ﷺ اينقول است كه لوكان الخضر حيا لزارني و در مجمع البحار از مقاصد حسنه نقل ميكند كه گفته اينقول مرفوعا ثابت نشده بلكه از كلام كسي است كه منكر است حيات او را از سلف انتهى و بعض گويند كه صدور اين كلام از آنحضرت ﷺ پيش از وقوع ملاقات بوده و اين سخن چيزي نيست چه اين تركيب بقضيه لو نفي حيات كند پس وقوع ملاقات بعد ازان صورت نه بندد مگر آنكه گويند كه بناي ملازمت بر عرف و عادت و ظن غالب است كما قيل و آنكه آنحضرت ﷺ در آخر عمر شريف فرموده كه هيچ جاندارى كه بر روي زمين است بقاي وي از صد سال نگذرد و باين حديث جماعه كه انكار بقاي وي كنند تمسك نمايند باعتبار اكثر و اغلب خواهد بود و مخصوص بوجوهي كه خضر از ان بيرون آيد والله اعلم و در بعض كتب بر روايت خضر و الياس عليهما السلام از حضرت نبوت ﷺ احاديث ذكر يافته چنانكه در كتابي كه شيخ احمد ابن ابي بكر بن محمد

الزاد الصوفی المحدث از شیخ مصنف باسنادی که دارد جمع کرده جمله ازان آورده است وجزری
در حصن حصین از مستدرک حاکم آورده که بعد از رحلت آنحضرت ﷺ مردی جسیم صبیح سفید
ریش درآمد وبگریست وصحابه را تعزیت کرد وبرگشت پس ابوبکر وعلی رض فرمودند که این خضر بود علیهم
السلام وسیوطی در جمع الجوامع از ابن عساکر آورده که محمد بن المنکدر گفت نماز میکرد عمر بن الخطاب
رض روزی بر جنازهٔ مردی ناگاه هاتفی آواز داد که شتابی نکنید بنماز رحمت کند شما را خدای تعالی پس
انتظار کرد عمر رض تا لاحق شد بصف مردی پس تکبیر برآورد وتکبیر گفتند با وی مردم پس گفت آن مرد
خداوندا اگر عذاب کنی معصیت کرده است ترا بسیار واگر بیامرزی محتاج است وی برحمت تو ودیدند
عمر واصحاب وی بجانب آن مرد وچون دفن کرده شد میت وبر بیختند بر وی خاک گفت آن مرد خوشی
وخنکی باد ترا ای صاحب قبر اگر عریف وجابی وخازن وکاتب وشرطی نبوده پس گفت عمر بگیرید آن مرد را
تا بپرسم او را از نماز وکلام وی وبپرسم از وی که کیست پس غایب شد از نظرها ودیدیم نشان قدم وی را
که یک ذراع بود پس فرمود عمر رض والله که این خضر است که خبر داده است ما را از وی پیغمبر خدا ﷺ
انتهی ودر تنزیه الشریعه از رباح بن عبیده آورده که گفت دیدم مردی را با عمر بن عبد العزیز که
تکیه بر دست وی زده استاده است گفتم با دل خود که این مرد عجب جافی است که اینچنین استاده است
پس پرسیدم از عمر که این که بود که تکیه بر دست تو کرده استاده بود گفت آیا دیدی تو او را یا رباح
گفتم نعم گفت رامت میکونی من ترا بسی مردی صالح میدانم یا رباح این برادرم خضر بود وابن حدیث را
تضعیف کرده اند وابن حجر گفته که این حدیث صحیح ترین چیزی است که در باب خضر آمده وگفته
که رباح اگرچه مردم در وی سخن دارند ولیکن ابن معین وغیر وی او را ثقه میدانند واز حدیث
عمر بن عوف آورده که حضرت ﷺ در مسجد نماز میکرد پس شنید کلامی را از ورای جدار که قائلی
میگوید اللهم اعنی علی ما ینجینی مما خوفتنی پس رفتند صحابه تا ببینند که وی کیست ناگاه دیدند
که خضر است واز انس نیز مانند این آورده ودر حدیثی دیگر مرفوعا آورده که میگوید اللهم اجعلنی
من هذه الامة المرشدة المرحومة المتاب علیها واز امیر المؤمنین علی رض آورده که گفت طواف میکردم
خانهٔ کعبه را ناگاه مردی را دیدم متعلق باستار کعبه ومیگوید یا من لا یشغله سمع عن سمع یا من لا تغلطه
المسائل یا من لا یبرم بالحاح الملحین اذقنی برد عفوک وحلاوة رحمتک پس گفتم باز بخوان یا عبد الله
این کلام را باز بر خواند وگفت سوگند بخدائی که ذات خضر در دست قدرت اوست واو خود خضر بود هر که
این کلمات را بعد از هر نماز فریضه بگوید آمرزیده شود گناهان وی اگرچه مثل ریگ عالج وعدد قطرات
مطر وورق شجر بود انتهی ومسبعات عشر که ورد مشهور است نیز روایت خضر میکنند ولیکن
محدثین را در صحت تسمیهٔ این روایات سخن است والله اعلم واما الیاس وی نیز بحکم کلام مجید از انبیای

مرسل است ونام پدرش بقول بعض یاسین است وبقول بعضی از اولاد هارون وبعضی از اولاد سام بن نوح
داشته وبعض عم جد خضر گفته وگفته اند که خضر والیاس هرسال در مدینه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در مسجد قبا باهم
جمع میشوند پس از ان متفرق گردند ودر اطراف عالم سیاحت کنند وامداد واعانت خلق خدا بنمایند
وسیوطی از ابن عساکر از حدیث واثلة بن الاسقع آورده که در غزوهٔ تبوک با آنحضرت صلی الله علیه وسلم میرفتیم
تا در بلاد جذام رسیدیم که آب نداشت ناگاه در پیش خود آثار باران دیدیم زمانی رفتیم وغدیری
دیدیم واز آب وی خوردیم وبرفتیم دو دانگ از شب گذشته بود که بانگی شنیدیم که کسی بآواز
حزین میگوید اللهم اجعلنی من امة محمد المرحومة المغفورة والمستجاب لها المبارك علیها پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بحذیفه وانس فرمود در آئید در این شعب ودریابید که این آواز چیست وآواز کننده کیست حذیفه
وانس میگویند که درآمدیم ناگاه مردی را دیدیم جامهای سفید تر از برف پوشیده وروی وموی نیز
سفید ونورانی است وقامتش از قامتهای ما دو سه گز بلندتر پس سلام کردیم بروی وداد وی جواب سلام
ما را وگفت مرحبا شما رسول رسول خدا اید صلی الله علیه وسلم گفتیم نعم وگفتیم تو کیستی رحمت کند خدای تعالی ترا گفت
من الیاس پیغمبرم بقصد مکه برآمده وچون عسکر شما را دیدم لشکری از ملائکه که بر مقدمه ایشان
جبرئیل وبر ساقه میکائیل است بمن گفتند که این برادر تو محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم است او را به بین وبروی سلام کن برگردید
وسلام من برسانید وبگوئید که مانع درآمدن در لشکر تو جز این نبود که میترسیدم که شتران از طول
قامت من برمند ومسلمانان هیبت بخورند بگوئید تا خود اینجا تشریف بیارد انس وحذیفه گویند که ما
مصافحه کردیم او را وبا انس گفت که این حذیفه بن الیمان است صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم وگفت که وی در آسمان
مشهورتر است از زمین آسمانیان او را صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم خوانند پس حضرت صلی الله علیه وسلم بیامد وباوی مصافحه
کرد ومعانقه نمود وبا یکدیگر بنشستند وحکایت کردند الحدیث در تنزیه الشریعه این حدیث را مختصر تر
ازین آورده وگفته که طول قامت وی زیاده بر سه صد ذراع بود وگفته که در اسناد این مجاهیل اند
که شناخته نمی شوند ولیکن گفته که حاکم این حدیث را در مستدرک آورده که التزام صحت
احادیث آن کرده است وذهبی حاکم را در تصحیح این حدیث تجهیل نموده وبیهقی نیز در دلائل
النبوة این حدیث را آورده وگفته که اسناد وی ضعیف است وقطب خیضری گفته که دل گواهی میدهد
بوضع این حدیث انتهی والله اعلم وحکایات ملاقات خضر علیه السلام با مشایخ طریقت بیشتر
از حد احصا است ودر حکایات قطب الوقت شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی رض که خضر
در اکثر اوقات بملازمت وی می آمد وسالکان را ترغیب بحضور مجلس شریف وی میکرد
آورده اند که روزی حضرت شیخ در وعظ وتکلم بود که خضر در هوا میگذشت پس فرمود قف یا اسرائیلی
واسمع کلام المحمدی وقدوهٔ اهل کشف شیخ علاء الدوله سمنانی فرمود که منکر انکار وجود خضر

میکند پس آن از غایت جهل اوست پس از آن احوال او را تفصیل مرجه تنا [illegible] نموده چنانچه

در کتاب مستطاب فصل الخطاب نقل کرده است والله اعلم و در باب علم حدیث طلب العلم فریضة

وانچه درین معنی است صحیح نشده الحدیث از مسانید امام ابوحنیفه است از انس بن مالک بلفظ

طلب العلم فریضة علی کل مسلم بخاری در مقاصد حسنه میگوید که روایت کرده است او را ابن ماجه

در سنن خود و ابن عبد البر در کتاب العلم از حفص بن سلیمان از کثیر بن شنظیر از محمد بن سیرین از

انس مرفوعا بزیادت این عبارت که و واضع العلم عند غیر اهله کمقلد الخنازیر الجوهر واللؤلؤ

والذهب و حفص که یکی از رواة الحدیث است ضعیف است جدا بلکه تهمت کرده اند او را بعض

بکذب و وضع و منقول از امام احمد آنست که وی صالح احتجاج است و اگرچه الحدیث باین اسناد

ضعیف است ولیکن آنرا شواهد است از حدیث ابن شاهین از حماد بن سلمه از قتاده از انس و گفته که

وی غریب است و گفته اند که رجال وی ثقات اند و روایت کرده شده است از ما نیست تا بعی از

انس مثل ابراهیم نخعی و اسحق بن عبد الله بن ابی طلحه و ثابت بنانی و او را طرق متعدده است و جید ولفظ

وی اینست طلب الفقه حتم واجب علی کل مسلم و ابن عائکه [illegible] وی اینست که اطلبوا العلم ولو بالصین و غیر

این مذکورین ولیکن در هر طریق وی سخن است ولهذا ابن عبد البر گفته که الحدیث روایت کرده میشود

از انس بوجوه کثیره و همه آن وجوه معلول اند نزد اهل علم حدیث از جهت اسناد و بزار گفته که احسن

اسانید وی روایت ابراهیم بن سلام از حماد بن ابی سلیمان از ابراهیم نخعی از انس است مرفوعا

و گفته که نمیدانم سند یی مر نخعی را از انس سوای این و ابوبکر بن ابی داؤد سجستانی آورده او را از ثابت

بنانی از انس و گفته که پدر من گفته است که نیست در الحدیث اسنادی صحیح تر ازین و همچنین روایت

کرده است ابن عبد البر از جهت جعفر و در بنیاب از جماعه صحابه حدیث آمده مثل ابی و جابر و حذیفه

و امام حسین بن علی و سلیمان و سمره و ابن عباس و ابن عمر و ابن مسعود و علی و ابی ایوب و ابی سعید

و ابی هریره و عایشه و ام هانی و غیر ایشان و بسط کرده است در تخریج آن عراقی در تخریج کبیر خود مر

احیاء العلوم را و با وجود این بیهقی گفته است متن این حدیث مشهور است و اسناد وی ضعیف و روایت

کرده شده است از وجوه متعدده که هر یکی از آن ضعیف است و پیش از بیهقی امام احمد نیز همچنین

گفته است چنانچه نقل کرده اند از وی که ثابت نمیشود نزد ما درین باب چیزی و اسحق بن راهویه گفته است که

لفظ وی صحیح نیست اما معنی وی صحیح است و همچنین گفته است ابن عبد البر بزیادت ایضاح و بیان و تبعیت

کرده است باین حدیث ابن صلاح مر حدیث مشهور را [illegible] صحیح نیست [illegible] و لیکن

عراقی گفته است که بعض ائمه بعض طرق آنرا تصحیح نموده اند و بعض [illegible] طرق وی [illegible]

حسن رسانیده و [illegible] تحریق [illegible] ثابت است از انس و طریق [illegible] از ابن [illegible] انتهی کلام السخاوی

مشی میکرد تا امید آنکه این سوره را بدانم و چون نزدیک رسید م گفتم یا رسول الله سوره را که وعده
کرده بودی قرأت نما فرمود چگونه قرأت میکنی وقتیکه افتتاح میکنی نماز را پس برخواندم الحمد لله
رب العالمین تا آخر فرمود این سوره است آن سوره موعوده و این است سبع مثانی و قرآن عظیم که
داده شده است مرا و از حدیث ترمذی که حکم بحسن صحت آن کرده از ابی هریره آورده که گفت
بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم برابی بن کعب و وی نماز میکرد پس گفت مرا ورا رسول خدا صلی الله علیه وسلم
یا ابی پس ابی التفات بجانب آنحضرت صلی الله علیه وسلم کرد اما جواب نداد و نماز را تخفیف کرد و برگشت و بحضرت
صلی الله علیه وسلم آمد و گفت السلام علیک یا رسول الله فرمود که چه منع کرد ترا ای ابی از جواب دادن من وقتی
که ندا کردم ترا گفتم در نماز بودم یا رسول الله فرمود آیا نیافته بودر انچه وحی کرده شده است
بر من این را که * استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم * اجابت کنید و جواب گوئید وقتیکه
بخواند شما را خدا و رسول خدا برای چیزی که زنده میگرداند شما را بزندگانی ابد گفتم باز
اینچنین نکنم انشاء الله فرمود دوست میداری که بدانم ترا سورتی که فرستاده نشده است
نه در توریت و نه در انجیل و نه در زبور و نه در فرقان الی آخر الحدیث و از ترمذی و نسائی از ابی
بن کعب آورده همین مقدار که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرستاده نشده است در توریت و انجیل مثل
ام القرآن و اوست سبع مثانی و وی مقسوم است میان من و میان بنده من و مر بنده را است انچه سوال
کرده و درین احادیث این لفظ که وی اعظم سورتی است بصریح مذکور نیست مگر معنی ارشاد
که در بعض طرق که در نظر شیخ مصنف در آمده مذکور باشد ولیکن در حدیث ابی سعید ابن المعلی
که از رجال صحیح بخاری است که گفت نماز میکردم
در مسجد پس بخواند مرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم وجواب ندادم آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بعد از [illegible] آمدم
و گفتم یا رسول الله من نماز میکردم از ان رو جواب ندادم فرمود آیا نگفته است خدا تعالی
* استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم * و فرمود آیا بدانانم ترا اعظم سورتی را در قرآن پیش از انچه
بیرون ائی تو از مسجد پس گرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم دست مرا و چون خواستم که بیرون آیم از مسجد
گفتم یا رسول الله فرموده بودی که بدانانم ترا اعظم سورتی از قرآن فرمود الحمد لله رب العالمین
همین است سبع مثانی و قرآن عظیم که داده شده است مرا و از صحیح مسلم و سنن نسائی از ابن عباس
رض آمده که نشسته بود جبرئیل علیه السلام نزد رسول صلی الله علیه وسلم ناگاه شنید جبرئیل آوازی مثل آواز کشاده
شدن در پس برداشت جبرئیل سر خود را و فرمود امروز دری از آسمان کشاده شد که هرگز کشاده
نشده بود و فرود آمده ازوی فرشته بزمین که هرگز فرود نیامده بود پس سلام داد آن فرشته بر
حضرت صلی الله علیه وسلم و گفت بشارت باد ترا بدو نوری که داده شدی تو آنرا و داده نشده آنرا هیچ پیغمبری

پیش از فاتحة الکتاب و خواتیم سورهٔ بقره آمده است از آن احادیث که مصنف میآید که
در باب فضایل قرآن صحیح شده است الحدیث است که در باب سورهٔ بقره و سورهٔ آل عمران وارد گشته است
که این دو سوره غمامتان الله یعنی دو ابر الله را بحدیث مسلم است از ابی امامة باهلی که گفت شنیدم
رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که میفرمود بخوانید قرآن را که وی می‌آید روز قیامت شفیع مر اصحاب خود را بخوانید
زهراوین را که بقره و آل عمران است زیرا که این دو سوره می‌آیند روز قیامت گویا که غمامتان الله یعنی
دو ابر اند یا غیایتان یعنی دو سایه‌بان و غیایه آنچه سایه کند بالای سر آدمی از ابر و غیر آن یا دو گروه اند از طیور
صف‌زده و حجت و مجادله میکنند از اصحاب خود بخوانید سورهٔ بقره را که اخذ وی برکت است و ترک وی
حسرت و نتوانند خواند او را بطله یعنی بیکاران را و باب کسل کفنا قال الطیبی و هم در حدیث مسلم آمده
است که معاویه بن سلام که یکی از رواة این حدیث است گفته که بمن چنین رسیده که مراد به بطله سحره است
و از حدیث ترمذی نیز مانند این آورده و از مسلم و ترمذی از ابی هریره آورده که گفت صلی الله علیه وسلم
میگریزد شیطان از خانه که خوانده شود در وی سورهٔ بقره دیگر از آن احادیث حدیث آیة الکرسی
که در صحیح مسلم و سنن ابی داود از ابی بن کعب آمده که گفت گفت او را صلی الله علیه وسلم یا ابا المنذر آیا میدانی
که کدام آیه است از کتاب خدا که با تست اعظم گفتم الله لا اله الا هو الحی القیوم پس زد دست مبارک
بر سینهٔ من و فرمود گوارا باد ترا علم یا ابا المنذر این روایت مسلم است و در روایت ابی داود آمده که
چون اول بار پرسید آنحضرت صلی الله علیه وسلم از وی گفت خدا و رسول خدا دانا تر است بآن باز پرسید پس
گفت الله لا اله الا هو الحی القیوم الحدیث و از ابی هریره آمده که سید آیهای قرآن آیت الکرسی است
رواه الترمذی و صححه دیگر حدیثی که هم در فضل سورهٔ بقره و آل عمران واقع شده است و مسلم و ترمذی
از نواس بن سمعان آورده که فرمود صلی الله علیه وسلم آورده میشود روز قیامت قرآن و اهل قرآن که عمل میکردند
بدان در دنیا و پیش پیش ایشان میرود بقره و آل عمران و این جز و حدیثی است که مصنف
آورده و آنرا حدیث جدا ساخته غیر حدیث غمامتان اما در جامع الاصول و مشکوة در آخر این حدیث
نیز آورده کانهما غمامتان او ظلتان سوداوان بینهما شرق او کانهما فرقان من طیر الحدیث گویا که این
دو سوره دو ابر اند یا دو سایه‌بان که میان ایشان شرق است یا دو گروه از طیور و شرق بفتح شین معجمه
و راء مفتوحه و در آخر قاف بمعنی اشراق و فرقان بکسر فاء و سکون را بمعنی قطعه و بمعنی فصل و فرجه و گفته اند
که این نور و فرجه بسم الله الرحمن الرحیم است که در میان این دو سوره است دیگر حدیثی که در
فضل دو آیه آخر سورهٔ بقره که آمن الرسول تا آخر سوره است واقع شده و روایت کرده آنرا بخاری و
مسلم و ابو داود و ترمذی از ابی مسعود انصاری که گفت صلی الله علیه وسلم که هر که بخواند دو آیت را که در آخر سوره
بقره اند در شبی کفایت میکنند این دو آیت او را یعنی دفع میکنند از قاری شر جن و انس و آفات

وازینجا معلوم شد که بعض طرق این حدیث صحیح است و بعض حسن و اگرنه باشد هم کثرت طرق جبر نقصان کرده است والله اعلم باقی ماند کلام در آنکه مراد از علم که طلب وی فریضه است چیست هر طایفه آنرا بجائی برده بعض گویند مراد بدان علم فقه است و بعض علم کلام و بعض علم تصوف که علم تهذیب اخلاق و تصفیهٔ باطن است بعض گویند علم خواطر و آفات نفس و مانند آن و در مقاصد حسنه از بیهقی نقل کرده است که در مدخل گفته که مراد والله اعلم علمی است که کنجایش ندارد بالغ عاقل را جهل آن یا علم است بچیزی که عارض شود مرا ورا خاصةً یا تمام علم دین مگر آنکه قایم بود در وی کفایت ودیگری بجائی وی بایستد و حق آنست که مراد بدان علمی است که تحصیل آن ضروریست مثلاً اول واجبات در وقت ایمان علم شهادتین است پس ازان علم فرایض و واجبات باین ترتیب که یکی ایمان آورد بعد ازان وقت نماز رسید علم نماز را باید طلبید بلکه همان نمازی که وقتش در رسیده مثلاً فجر یا ظهر یا مغرب پس ازان اگر ماه رمضان رسید طلب علم آن واجب گردید و هم چنین اگر فقیر است طلب علم زکوة واجب نبود و چون غنی شد و شرایط وجوب زکوة بهم رسید علم زکوة واجب شد و چون استطاعت حج یافت علم حج واجب گشت و اگر مجرد است و زن نخواسته طلب علم حیض و نفاس واجب نبود و چون زن خواست واجب گشت بترتیب و اگر تاجر است علم بیع و شرا واجب بود و اگر نه واجب نبود مگر آنچه ضروری است ازان و علی هذا القیاس و تعلم علم فقه پیش از ابتلا واجب نبود و اگر بکند اولی و انسب باشد وبالله التوفیق و در باب من سئل عن علم فکتمه حدیثی صحیح نشده در جامع الاصول این حدیث را از ابی داود و ترمذی و در مشکوة از ایشان و از احمد از ابی هریره و از ابن ماجه از انس آورده باین لفظ من سئل عن علم علمه ثم کتمه الجم یوم القیمة بلجام من نار و در مقاصد حسنه از ابن جماعه و ابو یعلی و حاکم نیز آورده و گفته که تصحیح کرده وی آنرا از بیهقی از حدیث ابو هریره مرفوعاً و گفت که آن نزد حاکم و نزد غیر وی از ابن عمر و نزد ابن ماجه از انس و ابی سعید و نزد طبرانی از حدیث ابن عباس و ابن عمر و ابن مسعود نیز آمده و هم در مقاصد بلفظ من کتم علما یعلمه الجم الحدیث از ابی داود و ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم آورده و گفته که تصحیح کرده اند این دو کس آنرا از حدیث ابی هریره و گفته است ترمذی حسن صحیح انتهی و در باب فضایل قرآن که من قرأ سورة کذا فله کذا از اول قرآن تا آخر سوره سوره را ذکر کرده و فضیلت قراءت هر سوره روایت کرده و اسناد بابی بن کعب نموده مجموع آن احادیث مفتری و موضوع است باجماع اهل حدیث و از باب فضایل قرآن آنچه صحیح شده حدیث ابی است که او را فرمود الا اعلمک سورة هی اعظم سورة فی القرآن الحمد لله رب العالمین و در حدیث البقرة و آل عمران غمامتان و حدیث آیة الکرسی که ابی بن کعب را گفت اندری ای آیة فی کتاب الله تعالی معک اعظم و حدیث یؤتی یوم القیامة بالقرآن و اهله الذین کانوا یعملون به فی الدنیا تقدمهم

البقرة و آل عمران و حديث من قرأ الآيتين من سورة البقرة في ليلة كفتاه و حديث [illegible] و انه

لكل [illegible] فضل آية الكرسي و حديث قل هو الله احد يعدل ثلث القرآن و حديث [illegible] انزل

علي آيات لم ير مثلهن قط المعوذتين و حديث الكهف من قرأ منها عشر آيات عصم من الدجال حكم بوضع

احاديثي كه در فضايل سوره قرآن از اول تا آخر سوره سوره [illegible] من قرأ سورة كذا ذكر كرده صحيح [illegible]

اسنادها ان محدثين و هيچكس بصحت هيچ حديثي از ان حكم نكرده و واضع آن ابو عصمه نوح

بن ابي مريم است اقرار بوضع آن كرده و مانند كه مذهب وي [illegible] بود در ترغيب [illegible]

چنانكه مذهب كراميه و بعض مبتدعه و گفته كه چون مردم را ديدم كه همه بفقه ابي حنيفه و مغازي

محمد بن اسحق مشغول شدند و تلاوت قرآنرا ترك دادند حسبة لله اين احاديث را وضع كردم تا مردم

را باعث تلاوت و رغبت در ان بيند آيد و بسياري از مفسران در ابداع آن احاديث در تفاسير خود

خطا كرده مثل ثعلبي و واحدي و گفته اند كه از اينها عجب نيست زيرا كه ايشان محدث نبوده اند عجب

از صاحب كشاف است كه نسبتي باين علم شريف داشته و مثل فايق كتابي در غريب حديث تصنيف كرده و از قاضي

بيضاوي عجيب تر است كه در ايراد آنها در تفسير خود تبعيت صاحب كشاف نموده است با انتخاب و تحري

كه بري دارد و وي نيز نسبتي تمام بدين علم دارد چنانچه مصابيح را شرح كرده و گفته اند او را

سند عالي است از آباي خود و منتهاي اسناد آن احاديث ابي بن كعب است و وي بري است از ان كذا

قالوا وليكن در مختصر طيبي آنها را نسبت بابن عباس داده و گفته كه گفته شد مر ابي عصمه نوح

بن ابي مريم را كه از كجا رسيده است ترا اين احاديث در فضايل قرآن سوره سوره گفت از عكرمه

از ابن عباس ديگري همين مذكور را بيان كرد و در شرح آن از خلاصه نقل كرده و گفته كه همچنين است

حال حديث طويل كه روايت كرده ميشود از ابي بن كعب از پيغمبر ﷺ در فضايل قرآن سورة سورة

زيرا كه بحث كرده شد و تفتيش نموده از مخرج آن تا منتهي شد بكسي كه اعتراف كرد كه وي با جماعه

ديگر وضع كردند آنرا و اثر وضع بر وي بين است نقل بر [illegible] اين از احاديث در فضايل قرآن و بعض سور

آن در كتب ائمه مذكور است و بصحت رسيده و مصنف ميگويد كه در باب فضايل قرآن آنچه صحيح شده

اين چند حديث است يكي حديث ابي بن كعب است كه رسول خدا ﷺ او را فرمود آيا [illegible] ترا سورتيا

كه [illegible] سورتي است در قرآن آن سوره فاتحه است الحمد لله رب العالمين و اين حديث را در

جامع الاصول از موطا آورده كه ابو سعيد بن المعلى گفت كه رسول خدا ﷺ ندا كرد ابي بن كعب

را و وي در نماز بود چون فارغ شد لاحق آمد و بنهاد آنحضرت ﷺ دست مبارك خود را

بر دست وي و فرمود اميد ميدارم كه بيرون نيائي تو از مسجد تا بداني سوره را كه فرستاده نشده

است نه در توريت و نه در انجيل و نه در زبور و نه در فرقان مثل وي ميگويد ابي كه درنگ كردم من در

التابعين بإسناد زكي ميكنند از ور دها [illegible] ديگر كه در شب بخوانند وحديث مسلم ونسائي از ابن عباس كه
در باب فضل فاتحه گذشت نيز متضمن فضل اين دو آيت است ديگر حديثي كه در فضل آيت الكرسي
واقع شده وشيطان آنرا به ابي هريرة آموخته بود پس ابي هريرة بحضرت صلى الله عليه وسلم آمد عرض كرد حضرت فرمود
صدقك وهو كذوب يعني شيطان راست گفته با آنكه دروغگوست وقصه وي آنست
كه بخاري از ابي هريرة آورده كه گفت موكل كرده بود مرا رسول الله صلى الله عليه وسلم بحفظ زكوة رمضان يعني صدقه فطر
ناگاه شخصي آمد ودست خود را پر كرد از آن طعام تا بردارد آنرا پس بگرفتم او را وگفتم مرافعه ميكنم
قضيه ترا وميبرم ترا بحضرت رسول صلى الله عليه وسلم گفت من محتاجم وعيالمندم وحاجتي سخت دارم ابو هريرة ميگويد پس
گذاشتم او را چون صبح شد آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرمود يا ابا هريرة آن اسير دي شب تو چه شد گفتم
يا رسول الله شكايت كرد حاجت شديد را وعيال را پس رحم كردم بر وي ورها كردم او را فرمود كه دروغ
گفته است با تو وي باز مي آيد ترا پس بفرموده حضرت صلى الله عليه وسلم يقين دانستم كه باز خواهد آمد پس در كمين انتظار
آمدن وي بنشستم ناگاه باز آمد وهر دو دست خود را بطعام پر كرد بگرفتم وگفتم ترا بحضرت رسول ميبرم صلى الله عليه وسلم
گفت بگذار مرا كه من محتاجم وبار عيال بر گردن دارم باز نخواهم آمد پس رحم كردم وبگذاشتم
وچون صبح شد باز آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرمود يا ابا هريرة چه شد آن اسير دي شب تو گفتم يا رسول الله
شكايت كرد حاجت شديد را وعيال را پس رحم كردم بر وي وبگذاشتم او را فرمود دروغ ميگويد
باز خواهد آمد اين بار سيوم نيز منتظر او نشستم آمد وبهر دو دست طعام برداشت بگرفتم وگفتم ترا
بحضرت رسول ميبرم صلى الله عليه وسلم واين سيوم بار است كه تو ميگوئي باز نخواهم آمد وباز مي آئي گفت
بگذار مرا من ترا كلماتي بياموزم كه نفع دهد ترا خداي تعالى بآن كلمات گفتم آن كلمات چيست گفت
چون بجامه خواب شود بروي بخوان آيت الكرسي را الله لا اله الا هو الحي القيوم تا آخر حق سبحانه
تعالى نگاهباني بر تو فرستد كه ترا نگاه ميدارد ونزديك نميگردد ترا شيطاني تا وقت صباح پس رها
كردم او را ووقت صبح بحضرت صلى الله عليه وسلم آمدم فرمود چه شد اسير دي شب تو پس حقيقت حال عرض
داشتم فرمود راست گفته است ووي دروغگوست ميداني يا ابا هريرة كه درين سه شب كرا خطاب
ميكردي گفتم نميدانم يا رسول الله فرمود وي شيطاني است كه مي آمد ترا وترمذي نيز مانند اين
از ابو ايوب انصاري آورده كه وي تمري در خانه داشت غولان مي آمدند وازان مي بردند الى
آخر القصه ديگر حديث قل هو الله احد كه فرمود قل هو الله احد برابر است ثلث قرآنرا اين حديث
را بخاري ومسلم وموطا وابو داؤد ونسائي از ابي سعيد خدري ومسلم از ابي الدرداء وترمذي
ونسائي از ابي ايوب ومسلم وترمذي از ابي هريرة بالفاظ مختلفه آورده ودر روايتي آمده كه آنحضرت
فرمود صلى الله عليه وسلم آيا عاجز مي آيد يكي از شما كه بخواند هر شب ثلث قرآنرا گفتند چگونه خواند آنرا يا رسول الله

فرمود قل هو الله احد برابر ثلث قرآن است و بخاری و مسلم از عایشه رضی الله عنها آورده اند که پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم مردی را با لشکری امیر ساخته بود و وی در نماز قرائت میکرد بقل هو الله احد ختم میکرد یعنی
بعد از فاتحه قل هو الله احد میخواند کذا قال الطیبی و از حدیث بخاری معلوم میشود که اول سورتهای
دیگر هم میخواند البته قل هو الله احد با آن میخواند صحابه چون باز آمدند این فعل آنمرد را
بحضرت صلی الله علیه وسلم ذکر کردند فرمود بپرسید از وی که چرا اینچنین میکرد پس پرسیدند از وی
گفت که این سوره صفت رحمن است و من دوست میدارم که بخوانم آنرا فرمود خبر دهید او را که
خدای تعالی دوست میدارد او را و بخاری و ترمذی از انس رضی الله عنه آورده اند که مردی گفت یا رسول الله
من دوست میدارم این سوره را یعنی قل هو الله احد را فرمود حبك ایاها ادخلك الجنة دوست داشتن
تو این سوره را در آورد ترا بهشت در اینجا ذکر حدیث در فضل معوذتین یعنی قل اعوذ برب الفلق و قل
اعوذ برب الناس که مسلم و ابی داود و ترمذی و نسائی باختلاف الفاظ بطرق متعدده از عقبة بن
عامر آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خطاب بوی کرد و گفت آیا نمی بینی آیاتی را که فرستاده شده است بر من
امشب که هرگز دیده نشده است مثل آن قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و در روایتی آمده
که فرمود آیا بیاموزم ترا بهترین دو سورتی که خوانده شوند پس تعلیم کرد قل اعوذ برب الفلق
و قل اعوذ برب الناس را و چون دید مرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم که باین قول چندان مسرور نشدم یعنی استعجابی از آن
در باطن من احساس فرمود چون برای نماز صبح فرود آمد همین دو سوره را بعد از فاتحه بخواند و
بجانب من التفات نمود و فرمود دیدی یا عقبة بن عامر یعنی فضل این دو سوره باین حد است که آنرا
در نماز صبح بر خواندم و خواندن این دو سوره در فرض نماز صبح در سفر مسنون است و این قضیه
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز در سفر بود و گفته اند که مراد بتکریر بیت و افضلیت آنها در باب تعوذ است چنانچه
در حدیث ابی داود آمده یا عقبة تعوذ بهما فما تعوذ متعوذ بمثلهما و حدیث خواندن آنحضرت صلی الله علیه وسلم
هر شب این دو سوره را با قل هو الله احد و دمیدن در دست و مسح کردن جسد شریف را بآن در بیمار
نیز متفق علیه است چنانچه سابقا گذشت دیگر حدیثی است که در باب سورة کهف مسلم و ابو داود از
ابی الدرداء آورده اند که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم من حفظ عشر آیات من اول سورة الکهف عصم من
الدجال هر که یاد گیرد ده آیت را از اول سورة کهف در پناه داشته شود از فتنه دجال اینچنین است در
مشکوة که از اول سوره کهف گفته و در جامع الاصول نیز همچنین آورده در روایتی از آخر سورة کهف
آمده و گفته که در روایت ترمذی سه آیت از اول سوره کهف آمده و ترمذی در جامع خود گفته است
هذا حدیث حسن صحیح و مصنف مطلق آورده بی تعیین اول یا آخر و بجای من حفظ من قرأ گفته
است * تنبیه * ظاهر کلام مصنف در انست که ورود احادیث صحیحه مخصوص است باین سور و آیات مذکوره

و در بعضی سور و آیات [illegible] منحصر است در همین احادیث که وی ذکر کرد و هر چند مقام محل کلام است اما
در کتابی که خود در این فن بیان اشارت بدان کرده‌ایم و جز آن احادیث که مصنف ذکر کرد احادیث صحیحه
در کتب جا بجا ورود یافته آورده‌ایم و اما در اول که ورود احادیث صحیحه مخصوص است باین سور
[illegible] در حصن حصین در فضیلت سورهٔ فتح از بخاری آورده که هی احب الی مما طلعت علیه
الشمس و چنانکه هم در حصن حصین در فضیلت سورهٔ انعام از صحیح مستدرک آورده که چون نزول کرد
تسبیح گفت رسول خدا ﷺ و فرمود بتحقیق مشایعت کردند و همراه آمدند این سوره را از ملائکه
آنقدر که بستند تمام افق را [illegible] در سورهٔ کهف آورده که هر که بخواند او را روز جمعه
روشن شود برای او نور ما بین الجمعتین و در روایتی باشد مر او را نور از آنجا که اوست تا مکه و هم
از وی آورده که داده شدم ام من طه و طواسین و حوامیم از الواح موسی و در یسین از صحیح ابن حبان
وغیره آورده که قلب القرآن یس بخوانند او را مردی که میخواهد بدان خدا را و دار آخرت را مگر آنکه
آمرزیده شود مر او را و بخوانید آنرا بر موتای خود و از وی و از مستدرک آورده که تبارک الملک سی
آیت است شفاعت کرد برای مردی تا آمرزیده شد و در روایتی استغفار میکند مر صاحب خود را
تا آمرزیده میشود و هم از مستدرک آورده که فرمود دوست میدارم که این سوره در دل هر مؤمن
باشد و نیز از وی آورده که می‌آیند مرده را ملائکه عذاب در قبر از جانب پای او پس میگویند راه نیست
شما را بمن وی میخواند در من یعنی در حق من سورهٔ ملک را پس می‌آیند از جانب سینه وی و بطن وی و سر وی
و میگوید هر یکی ازین اعضا همین سخن را پس این سوره باز میدارد مرده را از عذاب و این سوره
ثابت است در توریت هر که خواند او را در شب پس بتحقیق بسیار کرد عمل را و نیک کرد و هم از وی
آورده که اذا زلزلت الارض برابر نصف قرآنست و در روایتی از قرآن ربع قرآن آمده و از وی و از
صحیح ابن حبان آورده که مردی بحضرت ﷺ آمد و گفت یا رسول الله بخوان مرا سورهٔ جامعه پس
بخواند آنحضرت ﷺ او را اذا زلزلت الارض تا فارغ شد از وی پس گفت آن مرد سوگند بآن خدایی که
بر انگیخته است ترا بحق که زیاده نکنم برین سوره هرگز و برفت پس آنحضرت فرمود ﷺ فلاح یافت این مرد
دو بار فرمود و هم از مستدرک آورده که سورهٔ کافرون برابر ربع قرآن است و از صحیح ابن حبان آورده
[illegible] و سورهٔ اسمی که خوانده شود در سنت فجر الکافرون و الاخلاص و این کتب مذکوره همه صحاح
اند و صحاح منحصر نیست در صحیحین چنانکه در محل خود تحقیق یافته است و از کتب اربعه جز صحیحین
و کتب دیگر نیز احادیث آمده بعض موسوم بحسن و بعض بضعف و بعض علی الاطلاق و بعض محکوم
بوضع و مصنف همه را موسوم بعدم صحت کرده و صحت را مخصوص بهمان سور ساخت والله اعلم و در
باب فضائل ابی بکر صدیق رض آنچه مشهور تر است از موضوعات حدیث ان الله یتجلی یوم القیامة للناس

گفتم پیغمبر [illegible] است [illegible] که حدیث لو لم ابعث فیکم لبعث عمر نیز همین حکم دارد
فرمود چهل سال بمعاویه حدیث صحیح نشده و گفته الله الیه لا ثابت شده است در باب وی کتابت از من
بکند از نماز و روزه [illegible] و صحابت وی بدرجه ثبوت نرسیده مثل ابی جامع الاصول و غیره ذکر
آن [illegible] و جلوتی که [illegible] مسند خود از عرباض بن ساریه آورده که گفت شنیدم حضرت رسول الله را ﷺ
که فرمود اللهم علم معاویة الکتاب و الحساب وقه العذاب و دیگر احادیث نیز می آرند که فرمود یا معاویة
اگر [illegible] از آن روز وی در طمع خلافت و امارت افتاده بود و بالاتر
از صحت [illegible] عبد الرحمن بن ابی عمیره آورده که رسول خدا گفت ﷺ مر معاویه
را اللهم اجعله هادیا و مهدیا و اهد به و نیز آورده که چون عمر بن الخطاب عمیر بن سعد را از حمص
عزل کرد و معاویه را بجای وی نصب فرمود مردم تعجب کردند و گفتند یا عجبا عمیر را عزل کنند و معاویه را
نصب نمایند پس عمیر بن سعد گفت که معاویه را بد نگوئید زیرا که من شنیده ام از حضرت ﷺ که
میفرمود اللهم اهد به و هیچ یکی از این احادیث بصحت نرسیده است و در شأن معاویه نیز احادیث
وضع کرده اند که نسبت وضع بآنها نیز داخل اعتبار کردن است آنها را چنانچه الامناء عند الله ثلاثة انا
و جبرئیل و معاویة و دیگر یبعث الله معاویة یوم القیامة و علیه رداء من نور الایمان و دیگر هبط علی جبرئیل
و معه قلم من ذهب ابریز فقال ان العلی الاعلی یقرئک السلام و یقول لک حبیبی قد اهدیت هذا القلم من فوق
عرشی الی معاویة بن ابی سفیان فاوصله الیه و مره ان یکتب آیة الکرسی بخطه و امثال آن بسیار وضع
کرده اند و گفته اند که در اسانید آن جماعه الکذابین [illegible] الله در وضع و افترا و در باب فقه ابی شافعی و
ابی حنیفه رح و ذم ایشان چیزی صحیح نشده و هرچه در آن باب [illegible] موضوع است [illegible] تنزیه
الشریعة از انس می آرد که یکون فی امتی رجل یقال له محمد بن ادریس اضر علی امتی من ابلیس و یکون
فی امتی رجل یقال له ابو حنیفة و هو سراج امتی و گفته اند که موضوع این حدیث را از انس آورده و در اسناد
وی احمد جوبباری است و او و وی مامون سلمی است و یکی از این دو وضع کرده این حدیث را علیه
من الله ما یستحقه و حدیث دیگر آورده نیز از انس مرفوعا سیأتی بعدی رجل یقال له النعمان بن ثابت و یکنی
ابو حنیفة لیحیین دین الله و سنتی علی یده و این نیز از ابن الجوزی است و در باب فضائل بیت المقدس و صخره
و عسقلان و قزوین و اندلس و دمشق حدیثی صحیح نشده جز حدیث لا تشد الرحال الا الی ثلاثة مساجد
و حدیث سئل عن اول بیت وضع فی الارض فقال المسجد الحرام قیل ثم ماذا قال ثم المسجد الاقصی و حدیث
ان الصلوة فیه تعدل بخمس مایة صلوة در جامع الاصول از ابی داؤد از حدیث میمونه مولاة ﷺ
آورده که گفت گفتم یا رسول الله فتوی ده ما را در بیت المقدس یعنی اجازت ده تا آنجا رویم فرمود بروید
او را و بکنید نماز را در وی اگر نتوانید [illegible] بفرستید زیت تا سوز کند در قندیلهای آن و احادیث [illegible]

این رباط را [illegible] بیند کان خود را و این ظاهر اشارت است بوجود ابدال و مردان غیب در آنجا
و در باب فضایل [illegible] شام بسیار آورده و همه آن ضعیف است و در فضل عسقلان از ابن عباس نیز آورده
مرحضرت [illegible] آنحضرت ﷺ آمد و گفت یا رسول الله میخواهم که بغزا روم چه میفرمائی کجا روم
فرمود [illegible] شام و اهله پس فرمود لازم گیر از شام عسقلان را زیرا که چون بگردد آسیاء در امت من
یعنی پیش آید تفرقه و پریشانی اهل عسقلان در راحت و عافیت باشند رواه ابن ماجة والدیلمی
و ابن عساکر و از انس آورده که گفت گفت رسول خدا ﷺ هر که بعسقلان مرابطت کند اگرچه
دا یم در خواب بود حق تعالی [illegible] را بفرستد تا از جانب وی نماز کنند و حشر کرده شود وی با نماز
کنندگان بجانب بهشت رواه ابن النجار و از عمر بن الخطاب نیز آورده که گفت شنیدم رسول خدا را
ﷺ که ذکر کرد روزی مقبره را و دعا کرد مر اهل آنرا پس پرسیدند که آن مقبره کدام است فرمود
مقبره شهدای عسقلان است که برده میشوند به بهشت و این حدیث ضعیف است و ابن جوزی آنرا
در موضوعات آورده و در فضیلت قزوین از ابن عمر نیز آورده که آنحضرت ﷺ فرمود خدا و فرشتگان
وی صلوة میفرستند بر مردمان قزوین و شهدای وی صد صلوة رواه الرافعی عن ابن مسعود و در
فضایل قزوین احادیث بسیار آمده و گفته اند که آن همه موضوع و مفتری است و میسره شخصی بود از
واضعان که آنها را وضع کرده و در باب اندلس چیزی درین کتب نیافتیم و در فضیلت دمشق آورده
که آنحضرت ﷺ فرمود من سکن دمشق لیجاو نیز آورده که آنحضرت ﷺ فرمود که در دمشق
زائیده شد یک زن که ابراهیم است علیه الصلوة والسلام و هر که آنجا بزید باید که تقصیر نکند
در دعا و در آنجا جبلی است قاسیون نام در فضیلت وی نیز آمده که در آنجا زائیده شده است ابراهیم
و در آنجا پناه داد حق تعالی عیسی و مادر او را از یهود هر که آنجا دعا کند برنگردد ناامید و در جامع
الاصول از حدیث ابی داؤد آورده که آنحضرت فرمود ﷺ سرانجام است که بیاید ملکی از ملوک
عجم غالب گردد بر تمامه مداین مگر بر دمشق و این احادیث همه ضعیف اند و سیوطی گفته که من
درین کتاب حدیثی نیاورده ام که موسوم بوضع بود بالجمله در باب فضایل این اماکن چنانچه
مصنف میگوید احادیث صحیح نیامده مگر حدیث لا تشد الرحال الا الی ثلثة مساجد مسجد
الحرام و مسجد الرسول و مسجد الاقصی یعنی بسته نشود بارها و سفر کرده نشود مگر بسه مسجد
یکی مسجد حرام که مسجد مکه است دیگر مسجد رسول که مسجد مدینه است دیگر مسجد اقصی که
در شام است یعنی بیت المقدس و اورا اقصی از آن گویند که نبود در آن زمان مسجدی بعد از وی
[illegible] نهایت مساجد باشد یا از جهت بعد وی از مسجد حرام در مسافت یا از جهت بعد و تنزه
وی از اقذار و خبث و بعض گفته اند که از جهت آنکه وی اقصی است نسبت بمسجد مدینه زیرا که

میراند [illegible] بود پستر مسجد اقصی است گفتم چند مدت فاصل است میان بنای این دو مسجد
و [illegible] در فضل فرمود تمام زمین مسجد است برای تو هرجا که دریافت ترا نماز یعنی در آمد وقت آن
که مردی [illegible] حدیث نیز اشکال آورده اند که بنای کعبه از ابراهیم است و بنای بیت المقدس از سلیمان
سلام [illegible] علیهما و علیهما و مدت فاصل میان ایشان بیشتر از هزار سال است پس چهل سال چون
[illegible] آید [illegible] سلیمان علیه السلام بنای مسجد اقصی کرده حدیثی است که نسائی از عبد الله
بن عمر مرفوعا باسناد صحیح آورده که [illegible] چون بنا کرد بیت المقدس را درخواست از پروردگار تعالی سه
چیز را الحدیث و در جواب این اشکال [illegible] که ابن جوزی گفته است که اشارت در حدیث باول بنا و وضع اساس
مسجد بن کرده و نیست ابراهیم اول کسی که بنا کرد کعبه را وله سلیمان اول بانی بیت المقدس زیرا که بتحقیق
روایت کرده شده است که اول کسی که بنا کرد کعبه را آدم بود علیه السلام بعد از ان منتشر شد اولاد وی
بر روی زمین و تواند که بعضی از اولاد وی بنای بیت المقدس را نهاده باشد بعد از ان بنا کرد ابراهیم
[illegible] کعبه را و سلیمان بیت المقدس را و شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته یافتم من چیزی را که گواهی
[illegible] بعضی ما ینقول زیرا که ابن هشام در کتاب خود گفته که چون آدم علیه السلام بنای کعبه کرد
امر کرد او را پروردگار تعالی بسیر بآن نواحی و بنای بیت المقدس پس بنا کرد آدم بیت المقدس را
و عبادت کرد مولی تعالی را در وی و بنای آدم بیت را خود مشهور است کذا فی بعض شروح المشکوٰة
دیگر حدیث الصلوة فیه تعدل بخمسمائة صلوة یکنماز در بیت المقدس که مسجد اقصی است برابر است
بپانصد نماز و روایات در تعیین عدد مضاعفت عمل درین مساجد مختلف آمده و بعض علما بعد از
تتبع احادیث و تطبیق آنها این چنین قرار داده اند که نماز در مسجد حرام بصد هزار نماز برابر است و در
مسجد مدینه [illegible] و در مسجد اقصی بپانصد و حدیثی نیز باین ترتیب روایت کنند و این مبحث بتمام
در تاریخ مدینهٔ مطهرهٔ طیبه ذکر کرده ایم در انجا باید جست * تنبیه * پوشیده نماند که در فضایل
بلاد دیگر نیز احادیث نقل کرده اند صحیح یا غیر صحیح و مصنف بدان تعرض نکرد مصر و روم و
اسکندریه و فارس و مرو و بصره و جده و عدن و عمان و حضرموت والله اعلم و در باب اذا بلغ الماء قلتین
لم یحمل خبثا جمعی میگویند حدیثی صحیح نشده و جمعی میگویند این حدیث صحیح است و اکابر اهل
حدیث در مصنفات خود ایراد کرده اند قلتین تثنیه قله است بضم قاف و تشدید لام بمعنی جرهٔ عظیمه
یعنی کوزهٔ کلان [illegible] که در وی آب اندازند و تسمیهٔ وی بقله بجهت علو و ارتفاع اوست یا بجهت
آنکه مردی عظیم او را بر میدارد و مرتفع میکرداند و قله نام هرچیزی است که عالی و مرتفع باشد و
[illegible] قله جبل و جمع قله قلال است بکسر قاف و مراد درینجا قلهای هجر است بفتح ها و جیم چنانکه
در بعضی روایات حدیث بصریح آمده اذا بلغ الماء قلتین من قلال هجر و نیز مشهور و معروف

یا کثیر تغییر یابد لون یا طعم یا ریح وی یا تغییر نیابد و عامهٔ علما بر آنند که اگر قلیل بود نجس شود و اگر کثیر بود نجس نشود ولیکن اختلاف کرده‌اند در حد فاصل میان قلیل و کثیر پس امام مالک گفته اگر تغییر یابد لون یا طعم یا ریح پس آن قلیل است و اگر تغییر نیابد کثیر پس وی همین تغییر و عدم تغیر را معیار قلت و کثرت داشته و امام شافعی گفته و مذهب امام احمد نیز همین است که چون آب مقدار قلتین بود کثیر است و احتمال حمل خبث ندارد و نجس نگردد و الا قلیل بود و نجس گردد و اصحاب ما یعنی علمای حنفیه رحمهم الله گفته‌اند که اگر آب بحالی بود که بعض وی بخالص و خلا کردد از بعض قلیل است و اگر خلاص نشود کثیر اما اصحاب ظواهر احتجاج ایشان بظاهر قول آنحضرت است ﷺ الماء طهور لا ینجسه شیء آنجا فرمود که پرسیدند یا رسول الله وضو کنیم از بیر بضاعه و حال آنکه وی چاهی است که انداخته میشود در وی حیض یعنی خرقها بخون حیض آلوده و نجاستها و لحوم کلاب فرمود آب پاک است نجس نمیکرداند او را چیزی و این حدیث را ابو داؤد و ترمذی روایت کرده و ترمذی گفته حدیث حسن و احمد تصحیح آن نموده و این حدیث اگرچه مطلق است بحسب ظاهر در آب قلیل و کثیر و متغیر و غیر متغیر ولیکن بدلالت حال مخصوص است بکثیر و بدلالت احادیث دیگر مخصوص است بغیر متغیر و بتحقیق روایت کرده است ابو ماجه که گفت رسول خدا ﷺ الماء لا ینجسه شیء الا ما غلب علی ریحه و لونه و طعمه رواه ابن ماجة و الدار قطنی و لفظ وی الا ما غیر ریحه و طعمه است و احتجاج کرده امام مالک بحدیث خلق الماء طهورا لا ینجسه شیء الا ما غیر لونه او طعمه او ریحه و این تتمهٔ حدیث اول است که ظاهریه آورده‌اند چنانکه بیان کردیم یا آنرا تخصیص کردیم باین تا بهر دو دلیل عمل کرده باشیم و دلیل امام شافعی و احمد حدیث قلتین است و مراد دلیل حدیث صحیح است اذا استیقظ احدکم من منامه فلا یغمسن یده فی الاناء حتی یغسلها ثلاثا فانه لا یدری این باتت یده میفرماید که چون بیدار کردد یکی از شما از خواب باید که در نیارد دست خود را در آوند آب تا بشوید دست را سه بار زیرا که وی نمیداند که کجا خواب کرده است دست وی یعنی شاید که دست در موضع استنجا افتاده باشد و بچیزی متلوث کشته و باین حدیث اثبات کرده‌اند سنیت غسل یدین ابتدای وضو و این حدیث دلالت دارد که آب نجس میشود بوقوع نجاست و الا نهی از غمس ید احتیاطا بجهت توهم نجاست معنی ندارد و همچنین احادیث مستفیض و مشهور است در امر بغسل ظروف و اوانی از دهان اندا ختن سگ در آن با وجود آنکه وی نه تغییر لون میکند و نه طعم و نه ریح و نیز در حدیث صحیح که ابو هریره روایت کرده آمده که پیغمبر خدا ﷺ فرمود باید که بول نکند هیچ یکی از شما در آب بسته و غسل نکند در وی از جنابت و این حدیث دلالت دارد که آب ایستاده مطلقا محل نجاست است و الا در نهی از تنجیس آن ببول و اغتسال فایده نبود و همچنین آبی که ممکن است اغتسال در وی اکثر از قلتین

وضو به نبیذ تمر اگر آب حاصل نباشد نشود روا است و با وجود نبیذ تیمم نکند و گروهی که در [illegible]
نبیذ نزد وی نیت شرط است گویا که وی بدل آب است مثل خاک و نزد شافعی و احمد جائز نیست و
باید که تیمم کند و قول ابو یوسف نیز همین است و در روایتی از ابی حنیفه نیز همچنین آمده گفته اند که
وی در آخر رجوع کرده باین قول و امام محمد گوید وضو کند و تیمم نیز کند چنانچه در آب مشکوک مثل
سور حمار و از طحاوی نقل کرده اند که اگر قادر گردد بر آب مکروه و نبیذ تمر وضو کند بآب مکروه
اما ماء در اغتسال به نبیذ نزد امام ابو حنیفه دو قول است و قول جائز است چنانکه وضو و بقولی
جائز نه زیرا که غسل فوق وضو است و اختلاف در نبیذی است که حلو و رقیق بود و سیلان کند بر اعضا
مثل آب و اگر سخت کرده و تند و تیز شود اگر بی آتش کرده حرام است و جائز نیست بوی وضو و اگر تغییر
داده او را آتش اگر حلو است نزد ابی حنیفه جائز است وضو بوی زیرا که حلال است شرب وی و نزد محمد
جائز نیست از جهت حرمت شرب آن نزد وی و جائز نیست وضو به نبیذ های دیگر چنانکه زبیب و مانند
آن چنانکه مقتضی قیاس است چه وضو جائز نیست مگر بآب مطلق که بنام آب اگر مقید نشد و لهذا جائز
نیست بگلاب و مرزنگوش و سوای آب مطلق یافته نشد تیمم واجب کرده بحکم قول سبحانه فلم تجدوا ماء
فتیمموا ＊ و این است دلیل ائمه دیگر که وضو به نبیذ مطلقا جائز نداشتند و تیمم واجب کردانند و متمسک
امام ابو حنیفه درین باب حدیثی است که احمد و ترمذی و ابو داود از ابی زید از عبد الله بن مسعود
روایت کرده اند که حضرت ﷺ پرسید از ابن مسعود در لیلة الجن [illegible] که حاضر بود نزد
آنحضرت ﷺ آمدند و بیعت کردند در اداوه تو چیست گفت ابن مسعود که نبیذ است در ابر رسول الله
فرمود تمرة طیبة و ماء طهور یعنی نبیذ چیست خرمای پاک و آب پاک کننده پس وضو کرد آنحضرت
ﷺ بدان و این زیادت که وضو کرد آنحضرت ﷺ بدان در حدیث احمد و ترمذی مذکور است نه
در حدیث ابی داود و سیوطی این حدیث را از عبد الرزاق و بیهقی نیز آورده و ابن الهمام از ابن ابی شیبه
آورده که گفت ابن مسعود که پرسید از من آنحضرت ﷺ که هست در آب که او را وضو توان کرد گفتم
لا فرمود پس چیست در اداوه تو گفتم نبیذ است فرمود تمرة حلوة و ماء طاهر پس وضو کرد و ادا کرد
نماز را و ترمذی این حدیث را تضعیف کرده و گفته که ابو زید که راوی از ابن مسعود است مرد
مجهول است نزد اهل حدیث نمی شناسیم او را در روایت غیر این حدیث و از میزان الاعتدال نقل
کرده اند که بخاری نیز او را تضعیف کرده و گفته اند که ابو زید راوی این حدیث است و اسناد وی
نیز مجهول است و اما امام شافعی و امام ابو یوسف میگویند حال این حدیث این است و اگر نیز صحیح باشد آیت
قرآنی اقوی است از حدیث پس عمل بدان متعین و دیگر آنکه حدیث منسوخ است بآیت زیرا که آیت نازل
است در مدینه و لیلة الجن در مکه بود و امام محمد میگوید که چون در حدیث اضطراب است و در تاریخ جهالت ..

و وجوب بود جمع بینهما احتیاط او از جانب امام ابوحنیفه میگویند که لیلة الجن متعدد است و همچنانکه در مکه
بود در مدینه نیز بود شاید که این قضیه در مدینه باشد و میگویند که این حدیث مشهور است و عمل کرده اند
بدان صحابه و بمثل این زیاده بر کتاب توان کرد کذا فی الهدایه و در بعض شروح وی مذکور است که
از امیر المؤمنین علی رض مرویست که وضو به نبید تمر وضوی کسی است که نیابد آبرا و از ابن عباس آورده که گفت
وضو کنید به نبید تمر و وضو نکنید بشیر و از ابن مسعود مرویست که وی روا میداشت وضو به نبید
تمر نزد نایافتن آب انتهی و سیوطی در جمع الجوامع آورده که دارقطنی روایت کرده از ابن عباس
که گفت وضو به نبید وضوی کسی است که نیابد آب را و بعض در تضعیف این حدیث گفته اند که
بصحت رسیده است که علقمه از ابن مسعود آورده که گفت نبودم من در خدمت آنحضرت ﷺ
لیلة الجن رواه مسلم و تحقیق آنست که بطرق کثیره بصحت رسیده است که ابن مسعود رض در لیلة
الجن در خدمت آنحضرت ﷺ بود و آنحضرت ﷺ گرد وی خطی کشید و فرمود از این خط بیرون
میا و این قصه طویل است و در کتب سیر و احادیث مذکور و ابونعیم آنرا در حلیه ذکر کرده و ما لاکه مراد
با آنکه وی گفته که نبودم با حضرت در شب جن مراد عدم حضور او است در وقت در آمدن
ایشان بر آنحضرت ﷺ و مفاوضه و مکالمه وی با ایشان و تورپشتی گفته که حدیث توضی به نبید
تمر روایت کرده شده است از ابن مسعود رض بوجوه متعدده و روایت کرده شده است از ابن عباس از ابن مسعود
و از ابی زید از ابن مسعود و در سائر اسانید آن مقال است لیکن حدیث چون روایت کرده شود از طرق شتی غالباً
می آید بر ظن مجتهد حقیقت آن و آنچه ذکر کرده اند از صحت حدیث علقمه از ابن مسعود که گفت نبودیم
من لیلة الجن با حضرت مصطفی ﷺ همچنانست که ذکر کرده اند ولیکن جمع میان این دو حدیث
ممکن است باحتمال آنکه مراد وی عدم حضور او باشد نزد مفاوضه جن و دعای رسول ﷺ ایشانرا
باسلام و آنچنان باشد که وی بر آمده باشد با حضرت و حضرت او را در گوشه نشانده باشد چنانچه بصریح
در حدیث از ابن مسعود آمده که گفت رفتم با آنحضرت ﷺ تا آنجا که اراده کرد پس خط کشید بر گرد من
و نشاند مرا درون وی و فرمود که ازین خط بیرون نیائی پس شب کردم در آنجا تا آمد مرا آنحضرت
ﷺ با طلوع سحر و احتمال دارد که ابن مسعود با آنحضرت ﷺ در وقت بیرون بر آمدن همراه نبوده
باشد پس تر لاحق شده باشد با وی در آخر شب وقتیکه فارغ شد از دعوت جن و قضیه پرسیدن آنحضرت
ﷺ از وی که در اداوه تو چیست و جواب دادن وی که نبید است الحدیث بوجود آمده پس نا بودن
او با حضرت لیلة الجن و بودن هردو درست آمد و این وجه اوثق است زیرا که در بعض طرق حدیث
علقمه آمده که گفتم مر ابن مسعود را که آیا صحبت داشت هیچ یکی از شما رسول خدا را ﷺ لیلة الجن
گفت هیچ یکی از ما درین شب در صحبت وی نبود بلکه گم کردیم آنحضرت ﷺ را درین شب و حیران

امر فرمایند حمل کرده و اما احادیث وارده درین باب که در حقیقت دلیل و قرینهٔ حمل لمس بر یکی ازین
دو معنی است غیر مصنف میگوید که حدیثی در باب عدم نقض وضوء بلمس نسا صحیح نشده و حال
آنکه در صحیحین از حدیث عایشه رض آمده که گفت بودم من که خواب میکردم در پیش رسول خدا
ﷺ و هر دو پای من در جانب قبلهٔ آنحضرت ﷺ بودی و چون سجده میکرد آنحضرت ﷺ زیر میکرد
یعنی میزد بدست خود و کرد می آوردم من پاهای خود را و چون بر میخاست فراخ میکردم و شک نیست
که غمز رجلین مستلزم لمس آنها است و در حدیث دیگر ابو داؤد و نسائی و ترمذی هم از عایشه رض
آورده که گفت بوس کرد رسول خدا ﷺ زنی را از زنان خود پس بیرون آمد آنحضرت ﷺ
بنماز بی آنکه وضو کند الحدیث و در روایتی آمده که بود رسول خدا ﷺ که بوس میکرد بعض
ازواج خود را پس نماز میکرد بی آنکه وضو سازد ترمذی گوید که روایت کرده این حدیث را غیر
واحدی از اهل علم از صحابه و تابعین و سفیان ثوری گفته که در بوسه وضو نیست و بسیاری از صحابه و
تابعین بر آنند که گفتیم و گفته که اسناد حدیث عایشه رض صحیح نیست و یحیی بن سعید القطان و محمد بن
اسمعیل بخاری تضعیف کرده اند این حدیث را و گفته اند که حبیب بن ثابت که راوی این حدیث است
از عروه سماع ندارد و این حدیث از ابراهیم تیمی از عایشه رض نیز آمده و این نیز صحیح نیست انتهی و در
[illegible] اصول از موطا قول ابن عمر و ابن مسعود رض آورده که در بوس کردن مرد زن خود را وضو
است * تنبیه * همچنانکه در لمس نسا اختلاف است در مس ذکر نیز اختلاف آمده هم در احادیث و هم در اقوال
علما امام محمد در موطای خود میگوید که در مس ذکر وضو نبود و احادیث و آثار کثیره درین باب
آمده در حدیثی آمده است که وی گوشت پارهٔ از تست و ابن عباس گفته که باک ندارم که مساس کنم
ذکر خود را یا بینی خود را یعنی هر دو گوشت پارهٔ از اعضا است میان اینها فرقی نه و شخصی از ابن عباس
پرسید که آیا مساس میتوان کرد ذکر خود را بعد از وضو گفت اگر نجس میدانی تو آنرا ببر و بینداز
و شمنی از دارقطنی نقل میکند که چون علما زانند که احمد بن حنبل و علی ابن مدنی و یحیی بن معین از
ایشانند در مسئلهٔ که در منی اجتماع شدند و در نقض وضو بمس ذکر اختلاف کردند و اخبار و
آثار مختلفه روایت نمودند پس یحیی بن معین گفت که ابن عمر رض وضو کرد از مس ذکر و ابن مدنی
[illegible] که ابن مسعود میفرمود که از ان و میگفت که وی گوشت پارهٔ است از تو پس قرار دادند که چون
[illegible] [illegible] اختلاف کنند ابن مسعود اولی است با تباع و امام احمد حنبل فرمود نعم
[illegible] [illegible] است لیکن در اسناد این اثر ابو قیس است و احتجاج بحدیث وی نتوان کرد پس ابن مدینی
[illegible] [illegible] عمار ابن یاسر موافق قول ابن مسعود پس امام احمد گفت عمار و ابن عمر برابر
[illegible] [illegible] باین کنند و هر که خواهد اقتدا کند بآن انتهی قال العبد الضعیف عفا الله عنه

احمد وی نیز روایت کرده و بیهقی نیز از وی بلفظ امناء المسلمین علی صلوتهم وسحورهم آورده و بعزو
او آنرا سیوطی از بخاری از ابی هریرة باین لفظ آورده که ائمه میکذارند برای شما نماز را اگر صواب
کردند فایده آن مر شما راست و اگر خطا کردند فایده آن مر شما راست و ضرر آن بر ایشان و از ابی داؤد
و ابن ماجه و حاکم از سهل بن سعد الامام ضامن ان احسن فله ولهم وان اساء فعلیه ولا علیهم و همین
مضمون را از احمد و ابی داؤد و ابن ماجه و حاکم از عقبة بن عامر نیز آورده و ترمذی گفته که درینباب
حدیث از ابی هریرة و از عایشه و سهل ابن سعد و عقبة بن عامر رض نیز آمده و گفته که حدیث ابی هریرة
را ابو معویه از اعمش از ابی صالح از ابی هریرة روایت کرده و سفیان ثوری و حفص بن غیاث و غیر واحد
از اعمش از ابی صالح از ابی هریرة عن النبی ﷺ نیز روایت کرده و اسباط بن محمد از اعمش از ابی صالح
از ابی هریرة نیز آورده و از نافع بن سلمان از محمد بن ابی صالح از پدرش از عایشه عن النبی ﷺ نیز
روایت آمده و میگوید که شنیدم ابا ذرعه را که میگفت حدیث ابی صالح از ابی هریرة اصح است از حدیث
ابی صالح از عایشه رض و شنیدم محمد را که میگفت حدیث ابی صالح از عایشه رض صحیح تر است و علی ابن
المدینی ذکر کرده که ثابت نشده حدیث ابی صالح از ابی هریرة و نه حدیث ابی صالح از عایشه انتهی
کلام الترمذی و باین ظاهر شد که صحت این حدیث مختلف فیه است میان ائمه و اکثر طرق وی صحیح
پس حکم بعدم ثبوت آن مطلقا چنانچه مصنف کرد صحیح نباشد و معنی این حدیث آنست که امام
ضامن و متکفل امور صلوة قوم است و برمیدارد قرأت را از جانب ایشان و محافظت میکند برای ایشان
ارکان را و سنن را و اعداد رکعات را و متولی است سفارت و میانجی شدن را میان ایشان و میان
پروردگار در دعا و بطور امام ابو حنیفه که گوید فساد نماز امام متضمن فساد نماز قوم است معنی
ضمانیت اتم و اظهر است و موذن امین مسلمانان است در اوقات که اعتماد میکنند در نماز و روزه و باقی
وظائف موقته بر اخبار و اعلام وی و این حدیث را در فصل اذان آورده الا بعض شراح از این حدیث
تفضیل وی را بر امامت استنباط کنند و آن محل نظر است و در باب لا صلوة لجار المسجد الا فی المسجد چیزی
صحیح نشده و در مقاصد حسنه میگوید که این حدیث دارقطنی و حاکم و طبرانی در املای خود آورده
و از طریقه دیلمی از ابی هریرة نیز آمده و دارقطنی و حاکم از جابر و از علی مرفوعا نیز آورده و ابن حبان
در ضعفا از عایشه رض آورده و اسانید این حدیث ضعیف است اگرچه مشهور است میان مردم و ابن حزم
گفته که این حدیث ضعیف است و صحیح است از قول علی رض و این حدیث از شافعی از طریق ابن حبان
تیمی عن ابیه عن علی آمده و ابن ابی شیبه نیز موقوف بر علی رض آورده باین لفظ که لا تقبل صلوة لجار
المسجد الا فی المسجد اذا کان فارغا و صحیحا پرسیدند که جار مسجد کیست فرمود کسی که بشنود اذان
را و همچنین اخراج کرده او را سعید بن منصور در سنن انتهی و سیوطی این اثر را از علی رض از عبد الرزاق

یکدیگر ترتیب واجب باشد و نیز در صحیحین و ترمذی و نسائی آمده از جابر رضی الله عنه که آمد عمر بن
الخطاب رضی الله عنه روز خندق بعد از غروب آفتاب و دشنام میداد کفار قریش را و گفت یا رسول الله نتوانستم
که ادا کنم نماز عصر را تا نزدیک رسید آفتاب بغروب پس رسول خدا ﷺ فرمود من نیز ادا نکرده ام آنرا
پس فرود آمدیم ما به بطحان را پس وضو کرد رسول خدا ﷺ و وضو کردیم ما پس ادا کردیم عصر را
بعد از غروب و ادا کردیم مغرب را بعد از وی و اگر ترتیب مستحب میبود نه واجب چنانکه امام شافعی
میگوید تاخیر نمیکرد آنحضرت ﷺ از جهت وی مغرب را که تاخیر وی مکروه است کذا قال الشمنی
و نیز روایت حدیث بطرق متعدده دارقطنی و طبرانی و خطیب و غیرهم از ابن عمر رضی آمده که هر که
فراموش کرد نمازی را پس یاد آورد و حال آنکه وی با امام است باید که ادا کند نمازیرا که شروع کرده
است با امام و چون فارغ شود از آن نماز ادا کند نمازیرا که فراموش کرده بود پس اعاده کند نمازیرا که
با امام ادا کرده بود و چون امر کرد باعادت معلوم شد که ترتیب واجب است و در بعض روایات آمده چون
فراموش کرد نمازیرا پس یاد آورد آنرا در نماز مکتوبه باید که ابتدا کند بنمازی که وی در وی است و چون
فارغ شود از آن نماز ادا کند آن نماز را که فراموش کرده بود رواه الدارقطنی و بدین روایات شروع در نماز
وقتیه بنسیان فائته و تذکر او در اثنای نماز مسقط ترتیب میشود چنانکه روایتی است در مذهب امام احمد
و در باب اتم الاتمام و اتم الصیام فی السفر هیچ حدیثی صحیح نشده و مراد باتمام اتمام صلوة و ترک قصر او است
در سفر و مراد بصیام ترک افطار است بلکه هیچ حدیثی ثابت نشده در آنکه آنحضرت ﷺ نهی کرد از
اتمام صلوة و از وجوب صوم در سفر چنانکه سابقا در باب سفر گذشته و در باب قنوت فجر و قنوت وتر هیچ
حدیثی صحیح نشده بلکه فعل قنوت و ترک آن از بعض صحابه ثابت شده سابقا در فصول نماز گفته است که در نماز
صبح گاه قنوت میخواند و گاه ترک میکرد و چون التزام کرده ایم که آنچه بیان کنیم از فعل ﷺ همان
باشد که در … اخبار ثابت شده لاجرم آنچه آنجا گفته صحیح باشد و ما نیز اخبار صحیحه در آنجا
نقل کرده ایم و آنچه اینجا میگوید که در قنوت هیچ حدیث صحیح نشده یا رب مگر مراد نفی دوام و استمرار بود
نه مطلق فعل یا مراد دعای معین بود در قنوت و بر هر تقدیر مذهب امام ابو حنیفه هم اینست که در
نماز فجر قنوت نیست و آنحضرت ﷺ چند گاه بر جماعه از کفار دعا در این نماز کرده بود باز ترک داد
و هرگز لفظ در قنوت در فجر بدعت است کذا ذکره ائمه اما در قنوت وتر در آنجا نیز موافق آنچه آنجا میگوید
گفته و قول محقق مفصلا ذکر کرده و در باب نهی از نماز جنازه در مسجد حدیثی صحیح نشده و این نیز سابقا
در فصل عادت نبوی ﷺ در احوال میت گذشته است فلینظر ثمه و در باب رفع یدین در تکبیرات نماز
جنازه چیزی صحیح نشده و آنچه صحیح است مجموع در غیر نماز جنازه است در تکبیر احرام و گاه رکوع و گاه
اعتدال و گاه قیام از تشهد اول و اخبار و آثار درین معنی زیاده بر سه صد حدیث است سابقا در بیان نماز

جنازه گفته که دست نهاد در هر تکبیر بر زد اشهار انجا میفرماید که در باب رفع یدین در تکبیرات تنها زجنازه چیزی صحیح نشد و اما صحت رفع یدین در وقت رکوع و وقت اعتدال و وقت قیام از تشهد اول نیز ثابت کفته و مبالغه در صحت و ثبوت آن ورزد و ابطال مخالف می کرده است آنجا نیز آنچه گفتنی است گفته شده است فلیتدبر ورود در باب الصلوة لا یقطعها شیء چیزی ثابت نشده و این جز و حدیثی است که در باب درأ و دفع کسیکه از سجده گاه مصلی بگذرد ورود یافته و تمام حدیث اینست که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم لا یقطع الصلوة شیء وادرؤا ما استطعتم فانما هو شیطان قطع نمیکند نماز را و باطل نمیکرداند آنرا چیزی و دفع کنید و برانید چندانکه توانید یعنی آنرا که بگذرد از پیش شما در نماز زیرا که وی شیطانی است این حدیث را ابوداؤد از ابی سعید خدری رض روایت کرده و طیبی این را در معنی گفته یکی مراد بشیء دفع باشد یعنی قطع نمیکند نماز را دفع کردن شما آن گذرنده را و دعلی که در دفع کردن لازم آید پس دفع کنید بقدر استطاعت خود چندانکه توانید و باطل نکرداند از ایاد دیگر آنکه مراد بشیء مرور بود یعنی گذشتن کسی از پیش شما در نماز ضرر نمی رساند نماز شما را ولیکن با وجود آن آنکه را که توانید دفع کنید تا قطع خشوع نکند و نیز برای نگاهداشت وی از اثم و معصیت و الحدیث منقصر در حکم است یکی درأ و دفع مار بین یدی المصلی و این معنی در احادیث صحیحه از بخاری و مسلم و غیر ایشان ورود یافته با مبالغه و زجر بلیغ که در ان مذکور است در صحیحین از ابی جهم آمده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم اگر بداند گذرنده از پیش مصلی که چه لازم می آید بر وی هر آینه باشد استادن او بهتر از گذشتن تا چهل راوی گوید معلوم نشد که چه مراد داشته چهل روز یا چهل ماه یا چهل سال چنانکه از ابی سعید بروایت صحیحین آمده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون بگذارد یکی از شما نماز بستره پس خواهد یکی که بگذرد از پیش وی باید که دفع کند او را و اگر اباآرد وی یعنی منع نگردد و خواهد که البته بگذرد باید که مقاتله کند او را و در بعض روایات باید که قتل کند او را که وی شیطان است و مراد بمقاتله دفع او است بقهر و عنف نه حقیقت قتل و در روایت بخاری آمده که ابو سعید رض نماز میکرد و جوانی از بنی ابی معیط خواست که از پیش او بگذرد ابو سعید او را دفع کرد و دست بر سینه وی زد آن جوان ابا آورد از آنکه نگذرد این بار سخت تر از بار اول زد پس وی بشکایت ابی سعید بنزد مروان رفت در رد نبال وی ابو سعید نیز بر مروان در آمد مروان گفت یا ابا سعید چرا چنین کردی با این جوان پس ابو سعید الحدیث را برخواند و مسلم همین حدیث را آورده نه قصه را و در روایتی آمده که آن گذرنده پسر مروان بود که گریه کنان پیش پدر رفت پدر زن با بی سعید گفت چرا زدی پسر مرا گفت ... پس ابو سعید گفت من او را نزده ام شیطان را زده ام و الحدیث برخواند دیگر آنکه قطع نمیکند نماز را چیزی یعنی گذشتن چیزی از پیش مصلی و همین است مذهب جمهور علما و در روایت ...

آمده که قطع نمیکند نماز را هیچ چیزی ولیکن تا توانید دفع کنید آنرا که مرور کند زیراکه وی شیطان
است و بر خلاف این حدیث از ابی هریره در صحیح مسلم آمده که گفت گفت رسول خدا ﷺ قطع
میکند نماز را امرأة و حمار و کلب و در بعض روایات کلب اسود و جمهور علما این را تاویل کرده اند
که مراد قطع خشوع و تدبر است که روح نماز و خلاصه آنست یا مراد باین احادیث که دلالت دارند
بر قطع صلوة تاکید و مبالغه است در حث بر نصب سترة ولیکن این معنی تخصیص این امور ثلثه ابا گونه
دارد مگر آنکه گویند منع و اشغال اینها از خشوع بیشتر و سخت تر است اما امرأة خود ظاهر است و اما
حمار از جهت کثرت ملازمت وی شیاطین را چنانکه دلالت میکند بر ان امر بتعوذ نزد نهیق وی که
ناشی است از دیدن وی شیطان را و اما کلب از جهت غلظت نجاست وی کذا قالوا و نیز آمده است که عایشه
رض انکار آورد بر ابی هریره در روایت کردن وی این حدیث را و بر قومی که اخذ بدان کردند و گفت که
جمع کردید و تشبیه دادید شما ما زنان را بقوم بحمار و کلب و حال آنکه بود رسول خدا ﷺ که نماز میکرد
در شب و من بارض افتاده بودم میان وی و میان قبله مثل پیش افتادن جنازه رواه البخاری و مسلم و این
انکار ام المؤمنین رض در حقیقت راجع است بحمل این حدیث بر ظاهرش یعنی مراد باین آن نیست که
شما فهمیده اید که مرور قاطع صلوة است حقیقة و مبطل او است بلکه وی تاویلی دیگر و معنی دیگر
دارد چنانکه مذکور شد اکنون آمدیم که شیخ مصنف که منع ثبوت حدیث الصلوة لا یقطعها شیء که
روایت ابی داود است میکند مانا که ترجیح حدیث قطع صلوة میکند بمرور اشیای ثلثه مذکوره که
روایت مسلم است اما معلوم شد که او را جمهور علما تاویل کرده اند و حدیث متفق علیه منافی آنست
و هیچ کس از علما بدان نرفته مگر بعض و امام احمد رحمه الله گفته که من در کلب اسود شک ندارم که قطع
کند نماز را اما در نفس من از امرأة و حمار ترددی هست و اسحق ابن راهویه نیز گفته که قطع نمیکند
مگر کلب اسود کذا قال الترمذی و حال آنکه در جانب عدم قطع حدیث ابن عباس که در صحیحین است
نیز آمده که گفت پیش آمدم بر ماده خری سوار و من در ان ایام ببلوغ نزدیک رسیده بودم و حال آنکه
رسول خدا ﷺ نماز میگذارد در میانه بجانب دیواری یعنی بی سترة میگذارد پس گذشتم من از بعض
صف و گذاشتم خرک را تا بچرید یعنی پیش صف و من در صف در آمدم و هیچ کس بر من انکار نکرد و
مانا که تمسک امام احمد و اسحق بتخصیص بکلب از ینجا است که از حدیث عایشه رض و ابن عباس عدم
قطع امرأة و حمار معلوم گشت و ظاهرا مصنف در اطلاق حدیث عدم قطع سخن دارد فتدبر و ترمذی
[illegible] بعض کلب باسود گفته است که از ابی ذر که راوی این حدیث است پرسیدند که چرا است که کلب سرخ و
[illegible] قطع نمیکند گفت که من نیز از حضرت ﷺ این سوال کرده بودم فرمود کلب اسود شیطان است
[illegible] گفته اند اگر مصلی ضرورتی دارد و گذرنده بی ضرورت از پیش وی گذرد حکم اینست

از عبد الرحمن بن بشر بعد از ان مسلم را که میگفت روایت کرده نشد و اسناد روی امالی احسن
ازین و ترمذی گفته که ثابت داشته است ابن المبارک وغیر وی از اهل علم صلوة تسبیح را و ذکر کرده اند
فضل آنرا و حاکم گفته است که از ائمه است که لا بتوان کرد بوی بر صحت این صلوة عمل کردن ائمه است
مثل ابن المبارک و بیهقی بیان و تداول صالحین مر آنرا از یکدیگر و درین تقویت است مر حدیث
مرفوع را و سیوطی این را از بیهقی نقل کرده و حافظ ابن حجر گفته است مقدم ترین کسی که روایت
کرده شده است مثل این نماز از وی ابو الجوزا اوس بن عبد الله بصری است که از ثقات تابعین است
و ثابت شده از جماعتی که بعد از وی بوده اند اثبات کرده آنرا ائمه طریقین از شافعیه و روایت کرده این را
بیهقی بسند حسن و عبد العزیز ابن ابی داود که مقدم تر از ابن المبارک است گفته من اراد
الجنة فعلیه بصلوة التسبیح و ابو عثمان حیری زاهد گفته که ندیدم برای رفع شداید و هموم مثل صلوة
تسبیح و مر حدیث ابن عباس را طرق است که مجموع آن شش طریق است و بموافقت یکدیگر و تقویت بایکدیگر
و تائید یکدیگر یک حد است و ائمه این شان و اکابر این فن آنرا روایت نموده اند و ابن جوزی را درین وهم شده
است که گفته که در ان مذکور است ابن یزید خراسانی است و آنچنین نیست بلکه وی ابن عبد الله
دمشقی است معروف بهمین بعض او را از جهت حفظ تضعیف کرده اند و جماعه او را توثیق نموده بخلاف
خراسانی که وی متروک است اینکلام تنزیه الشریعة است که نقل کرده شد و مراد آخر کلام در بیان تعدد
طرق و روایات اختصار کرده ایم و اینقدر بس است و سیوطی در مرقاة الصعود الی سنن ابی داود نیز
مثل کلام وی آورده در حمایت استحباب و ثبت او و نیز در تنزیه الشریعة گفته است که ابن حجر تناقض
زده است و در تخریج رافعی گفته است که حق آنست که همه طرق وی ضعیف است و حدیث ابن عباس
بشرط حسن است لیکن شاذ است از جهت شدت فردیت در وی و همچنین کلام نووی نیز درین
باب مختلف آمده در تهذیب الاسماء آنرا تحسین کرده و در اذکار استحباب آنرا موکد ساخته
و در شرح مهذب بتضعیف آورده والله اعلم انتهی و بالجمله در شان این صلوة اختلاف کرده اند
و بنظر تتبع و تصفح کلام ائمه صحت و حسن وی غالب و جزم شیخ مصنف بعدم صحت احادیث و طرق
وارده در وی بعد اشارات لا اقل اشارتی باختلاف بایست کرد مصنف درینجا بر طریقه ابن جوزی میرود
و در حکم بوی جانب بسیاری معرفه و بی تحاشی است و تانی و توقف در محل تردد خلاف شرط انصاف است
و در باب صلوة رغائب و صلوة نیمه شعبان و صلوة نیمه رجب و صلوة ایمان و صلوة لیلة المعراج و صلوة لیلة
القدر و صلوة کل لیلة من رجب و شعبان و رمضان درین ابواب چیزی ثابت نشده این صلوة و امثال آن
در اوراد بعض مشایخ طریقت نوشته شده و عمل ایشان مقرون گشته است و نزد مشایخ حدیث صحت
نرسیده و بعض از ایشان در انکار آنها مبالغه عظیم نموده اند و شیخ احمد ابن زروق که از مشاهیر مشایخ

گفت که میپوشیدم من حلی از ذهب گفتم یا رسول الله اینها داخل کنز است فرمود هرچه زکوة او داده
شود کنز نبود اما در جانب عدم وجوب احمد گفته است که پنج کس از صحابه اند رض که مذهب ایشان
عدم وجوب زکوة است ابن عمر و عایشه و انس و جابر و اسماء بنت ابی بکر رض و از جابر مرفوعا نیز آمده
و آن ضعیف است انتهی و بیهقی گفته که آنچه روایت کرده شده است از جابر مرفوعا که لیس فی الحلی
زکوة باطل است و اصلی ندارد آنچه مرویست قول اوست و مرویست که ابن عمر میپوشانید بنات و جواری
خود را حلی ذهب و بیرون نمی آورد زکوة آنرا و نیز آمده که عایشه می پرورد بنات برادر خود را که یتیم
بودند در کنار خود و میپوشانید ایشانرا حلی و بیرون نمی آورد از آن زکوة و این احادیث
در جامع الاصول مذکورند و اسما بنت ابی بکر میپوشانید بنات خود را ذهب ما نند پنجاه هزار و
زکوة نمیداد و ترمذی گفته که اختلاف کرده اند اهل علم درین باب بعض صحابه و تابعین گفته
فی الحلی زکوة و سفیان ثوری و عبدالله ابن المبارک باین قائل اند و بعض صحابه که ابن عمر و عایشه
و جابر ابن عبدالله و انس بن مالک از ایشانند گویند لیس فی الحلی زکوة و بعض فقهای تابعین نیز برین اند
و مالک بن انس و شافعی و احمد و اسحاق قایل اند باین و صحیح نشده از حضرت مصطفی ﷺ درینباب
چیزی انتهی و بعض گفته اند که مراد بزکوة حلی بعاریت دادن آنها است روایت کرده شده است این
تاویل از سعید ابن المسیب و حسن بصری و غیر ایشان و ورود وعید بر ترک منع آمده است چنانکه
در قول وی سبحانه و تعالی * و یمنعون الماعون * کذا قال الزرکشی و در مقاصد حسنه میگوید که این را بعضی
از فقها بعنوان حدیث نقل کنند و آن نزد بیهقی از حدیث کامل ابن العلا از حبیب ابن ثابت از قول ابن
عمر ثابت است و از طریق قتاده و شعبی از سعید ابن المسیب نیز آمده که در زکوة حلی گفت یلبس و یعار
گوید آنچه مذکور شد ظاهر گشت که مراد شیخ مصنف عدم صحت حدیث است در باب زکوة حلی نفیا و اثباتا
بلکه نفی آن احری است بآن و در اثبات خود احادیث آمده که بعض ائمه حکم کرده اند بصحت آن چنانکه
مذهب امام ابو حنیفه است والله اعلم و در باب زکوة عسل با کثرت مرویات چیزی ثابت نشده و در باب زکوة
خضراوات چیزی ثابت نشده ذکر این هر دو باب سابقا در باب زکوة و صدقات کرده شده است و در باب
سؤال اطلبوا من الرحماء و من حسان الوجوه و آنچه درین معنی است مجموع باطل است در مقاصد حسنه
میگوید که طبرانی بلفظ التمسوا الخیر عند حسان الوجوه از حدیث یزید ابن خصیفة عن ابیه عن
جده مرفوعا آورده و همچنین آمده نزد ابی یعلی و این مشهور است و مر اورا طرق است از انس و جابر و
عایشه و ابن عباس و ابن عمر و ابی بکره و ابی هریرة رض و لفظ اکثر ایشان اینست که اطلبوا الخیر عند حسان
الوجوه و در لفظی اذا طلبتم الحاجات فاطلبوها الی حسان الوجوه و در لفظی اطلبوا الحوائج و الخیر
و در لفظی اطلبوا الخیر و این هر دو لفظ نزد عسکری است و نزد بعض این زیادت آمده فان قضی حاجتک

وهيرذلك مجموع موضوع ومفترى است قال ائمة الحديث الاكتحال فيها بدعة ابتدعها قتلة الحسين
سرمه کشیدن در روز عاشورا بدعتی است که کشندگان حسین ابتداع کرده اند احادیث که در فضل
وعظمت روز عاشورا ووقوع وقایع عظیمه در آن مثل قبول توبه آدم ورفع ادریس برآسمان ونجات
ابراهیم از آتش وبرآوردن نوح از سفینه وانزال توریت برموسی وفدیه اسمعیل از ذبح وبرآوردن
یوسف از زندان ودیگر وقایع انبیا صلوات الله وسلامه علیهم وامثال آن آمده همه نزد محدثان
موضوع ومفتری است واز اعمال وخصال که در وی مشهور است از انجمله استحباب صوم صحیح است
حتی که در بعض احادیث صحیحه آمده که سه خیر بود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم ترك نمیداد آنها را در سفر
وحضر سنت مجرد روزهٔ عاشورا وسه روزه در هرماه ودر تکثیر طعام برعیال احادیث ضعیفه وارد
شده که بتعدد طرق جبر آن نقصان شده وحافظ زین الدین عراقی در امالی خود از طریق بیهقي
آورده که پیغمبر خدا فرمود صلی الله علیه وسلم من وسع علی عیاله واهله یوم عاشوراء وسع الله علیه سایر سنته وگفته
که این حدیثی است که در وی لینی هست ولیکن حسن است بر رای ابن حبان ومر آنرا طریقی دیگر
است که تصحیح نموده حافظ ابوالفضل محمد بن ناصر ودر وی زیادات منکره است وظاهر کلام بیهقی
در آنست که حدیث توسعه حسن است بر رای غیر ابن حبان نیز زیرا که روایت کرده است
او را از طرق متعدده از جماعهٔ صحابه مرفوعا وگفته که این اسانید اگرچه ضعیف است لیکن چون ضم
کرده شود بعض ببعض قوتی پیدا کنند وانکار ابن تیمیه که در توسعه چیزی وارد نشده وهم است کذا فی
الصواعق المحرقة واما باقی اعمال که در بعض کتب آنرا خصال عشره گفته وبنظم در آورده است محدثان
آنرا اصلا قبول ندارند وموضوع ومفتری گویند چنانچه شیخ مصنف گفته وابن قیم نیز بدان تصریح نموده است
واکتحال سنت است علی الاطلاق وتخصیص آن بروز عاشورا بدعت است اما آنکه شیخ گفته که سرمه
کشیدن در روز عاشورا بدعت است که کشندگان امام حسین ابتداع کرده اند وجه آن
چه باشد آیا مقصود آنجماعه مقهور زینت وزیب وسرور بود یا سرمه کنند ونیك نیك در معرکه مبارك وی
نگاه کنند ودر بعض حکایات آمده است که بعضی از آن اشقیا بخون شریف وی سرمه کشیدند نعوذ بالله
من ذلك ودر بعض طرق آمده که من اکتحل بالاثمد یوم عاشوراء لم ترمد عینه ابدا در مقاصد گفته
که حاکم وبیهقي ودیلمی این را آورده اند وحاکم گفته که این حدیث منکر است قلت بل موضوع اورده
ابن الجوزی فی الموضوعات ومجمل آنکه در صواعق گفته که طریقه اهل سنت آنست که درین روز هم
از مبتدعات فرقهٔ رافضیه مثل ندبه ونیاحه وعزا وامثال آن اجتناب کنند که آن نه از آداب مومنان است
[illegible] روز وفات حضرت سید البشر صلی الله علیه وسلم [illegible] از بدع ناصبه متعصبه باهل بیت نبوت
سلام الله علیهم اجمعین [illegible] [illegible] [illegible]

حدیث وتوسیع نفقات وامثال آن که اکثرها از قبیل مقابله فاسد بفاسد وبدعت ببدعت وشر بشر است
وارد نشده در آن حدیث صحیح نه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم ونه از هیچ یکی از اصحاب رضی الله عنهم آنرا
هیچ یکی از ائمه مسلمین نه از ائمه اربعه ونه غیر ایشان وارد نشده درین باب در کتب معتمده چیزی
نه صحیح ونه ضعیف کذا ذکر فی الصواعق المحرقة والله اعلم ودر باب روزه [illegible] وفضل آن چیزی
ثابت نشده بلکه کراهت آن ثابت شده سابقا در باب صیام ذکر روزه این ماه رفته است حاجت
باعاده نیست ودر باب التعجیل تعجیل فطر الصیام چیزی صحیح نشده در ینماب [illegible] در کتاب صیام اشباع
در کلام کرده شده است ودر باب حجوا قبل ان لا تحجوا وحدیث من امکنه الحج ولم یحج فلیمت ان شاء
یهودیا وان شاء نصرانیا چیزی ثابت نشده مضمون الحدیث تاکید ومبالغه است در وجوب حج ومبادرت
در ادای آن میفرماید حج کنید پیش از انکه نتوانید کرد آنرا وهرکه قدرت واستطاعت حج پیدا شد
وحج نکرد برابر است خواه بر دین یهود میرد یا بر دین نصاری وحدیث [illegible] قبل ان لا تحجوا
را سخاوی در مقاصد حسنه از عبد الرزاق آورده وگفته که ابن عمر [illegible] از ابی هریره
مرفوعا آورده الله وگفته که نزد دارقطنی در سنن نیز آمده ودر کس از روات [illegible] طریق مجهول [illegible]
زمخشری آنرا در کشاف آورده ونزد ابن ابی شیبه از ابن عمر مرفوعا آمده وابن حبان وحاکم [illegible] طبرانی
نیز آورده انتهی وسیوطی از حدیث حاکم وبیهقی از علی وابی هریره آورده [illegible]
آمده که حج کنید پیش از انکه حج نتوانید کرد دران وقت که بنشینند اعراب [illegible]
ونگذارند هیچ یکی را که در آید آنرا یعنی مکه را ودر روایتی آمده که من [illegible] کوش کج [illegible]
وپای راکه در دست وی کلنگ است وویران میکند کعبه را سنگ سنگ وابن [illegible]
واما حدیث ثانی من امکنه الحج الحدیث ترمذی آنرا از امیر المؤمنین علی رض بلفظ من ملک زادا وراحلة
تبلغه الی بیت الله ولم یحج فلا علیه ان یموت یهودیا او نصرانیا آورده وگفته هذا حدیث غریب
لا نعرفه الا من هذا الوجه وفی اسناده مقال وهلال [illegible] مجهول والحارث یضعف فی الحدیث
ودر باب کل قرض جر منفعة فهو ربوا چیزی ثابت نشده [illegible] ابن ربیع که از متاخرین علماء محدثین
دیار یمن است در کتاب تمییز الطیب من الخبیث فیما [illegible] من الاحادیث این حدیث را از حارث
ابن ابی اسامه در مسندش از امیر المؤمنین علی رض مرفوعا آورده ودر معنی این حدیث احادیث در مشکوة
حدیث ابن ماجه وبیهقی در شعب الایمان از انس رض آمده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون قرض دهد
از شما [illegible]

و از آثار صحابه نیز درین باب نیز آمده و در باب لا نکاح الا بولی و شاهدی عدل چیزی صحیح نشده حدیث
لا نکاح الا بولی را در جامع الاصول از ابی موسی اشعری رض از حدیث ابی داؤد و ترمذی آورده و در مشکوة از احمد و
ابن ماجه و دارمی نیز آورده و زرکشی در شرح خرقی گفته که رواه الخمسة الا النسائی و صححه ابن المدینی وغیره و
سیوطی از احمد و ترمذی و ابی داؤد و نسائی و ابن ماجه از ابی موسی و ابن ماجه از ابن عباس و از احمد
و ابن ماجه از عایشه آورده لا نکاح الا بولی والسلطان ولی من لا ولی له و حدیث لا نکاح الا بولی و شاهدین
را از طبرانی از ابی موسی آورده و لا نکاح الا بولی و شاهدی عدل را از بیهقی از عمران و از عایشه
آورده و ترمذی در جامع خود حدیث لا نکاح الا بولی را از ابی موسی بطرق متعدده آورده و گفته
که درینباب از عایشه و ابی هریره و عمران بن حصین و انس بن مالک نیز حدیث آمده و گفته که در
حدیث ابی موسی اختلاف رواة است و آنرا بتفصیل بیان نموده و گفته که حدیث عایشه رض نزد من حسن
است و ترمذی حدیث لا نکاح الا ببینة را با بی حد او صح کرده و از ابن عباس آورده که گفت گفت رسول خدا
ﷺ زانیات آنانند که نکاح میکنند نفسهای خود را بغیر بینه و گفته که رفع کرده این حدیث را
عبد الاعلی در کتاب تفسیر و موقوف آورده در کتاب طلاق و رفع نکرده و هذا اصح و گفته که حدیث
عبد الاعلی مرفوعا غیر محفوظ است و نمیدانم هیچ یکی را که رفع کرده او را مگر آنچه مرویست
از عبد الاعلی از سعید از قتاده و صحیح آنست که روایت کرده شده است از قول ابن عباس لا نکاح الا ببینة
و درینباب از عمران بن حصین نیز آمده انتهی بدانکه در نکاح امرأة بالغه بی اذن ولی و تزویج وی
نفس خود را اختلاف است میان ائمه امام شافعی و مالک و احمد برین اند که جایز نیست و تمسک
ایشان بهمین حدیث لا نکاح الا بولی است که در وی مشاهیر [illegible] است چنانکه معلوم
شد و حدیث دیگر است که آنرا احمد و ترمذی و ابو داؤد و ابن ماجه و دارمی از عایشه رض روایت کرده
اند که ایما امرأة نکحت بغیر اذن ولیها فنکاحها باطل سه مرتبه الحدیث و بسیاری از اصحاب که عمر بن الخطاب
و علی ابن ابی طالب و عبد الله ابن عباس رض از ایشانند و از تابعین و تبع تابعین برین جانب اند و مذهب حنفیه
آنست که نکاح بالغه بی اذن ولی جایز است و دلیل ایشان قول حق سبحانه وتعالی که فرمود * حتی
تنکح زوجا غیره * اسناد نکاح بزن کرد پس معلوم شد که نکاح از وی جایز است و لابد این در بالغه
خواهد بود و اصحاب کتب سته غیر بخاری روایت کرده اند از ابن عباس که گفت گفت رسول خدا
ﷺ الایم یعنی زن ثیبه احق است بنفس خود از ولی خود و بکر استیذان کرده میشود او را در نفس
او و اذنها [illegible] است و در روایت بخاری آمده که خنسا بنت خدام را پدرش تزویج کرد و وی ثیبه
بود پس ناخوش آمد وی را و نزد حضرت آمد پس آنحضرت ﷺ رد کرد نکاح او را و نیز اگر زن مکلفه اقرار
بنکاح صحیح است اقرار وی، اگر انشای عقد از وی صحیح نباشد صحیح نشدی اقرار چنانچه از رقیق و صغیر و

اگر زن بالغه خود را بغیر گواه و ولی نکاح وی صحیح است ولیکن اولیا را اعتراض باشد تا آن میرسد که نزد حاکم بروند و
طلب تفریق کنند و در روایت حسن از ابی حنیفه باطل است و گفته اند که این اصح و احوط است و علیه الفتوی
و زمان ما گفته اقال الشمنی اما النکاح بغیر بینه و شهود اتفاق است حرامت را بر بطلان آن و ترمذی گفته مگر نزد
قومی از متاخرین اهل علم انتهی و در بعض روایات نادره غیر معموله از بعض حنفیه نیز می آرند و
مذهب صحیح مقرر نزد ما آنست که حضور شاهدین که مجتمع باشند در سماع قول زوج و زوجه
شرط است و اگر یکی بشنود و برود و باز دیگری بیاید و بشنود جائز نیست و نزد یک مرد و دو زن نیز
جائز است و مذهب احمد نیز همین است و در باب امر باتخاذ سراری چیزی ثابت نشده در تنزیه الشریعة
از طبرانی در اوسط از ابی الدرداء آورده که علیکم بالسراری فانهن مبارکات الارحام و در روایت
عقیلی فانهن انجب اولادا و اگرچه در اسناد اینها کسانی اند که حدیث آنها صحیح نیست ولیکن
طریق اول حاکم در مستدرک آورده و ثانی شاهد اوست و او را شاهد دیگر است که روایت کرده است
او را ابوعمر در مسند خود و حافظ ابن حجر گفته که این مرسلی است که لا بأس است باسناد وی و شاهد
دیگر است از مرسل مکحول که روایت کرده او را سعید بن منصور در سنن خود و شاهد دیگر از مرسل
علی بن الحسین که روایت کرده آنرا ابوزکریا البخاری در فوائد خود و از شواهد اوست آنچه احمد از ابو یعلی
از ابن عمر آورده اند که انکحوا امهات الاولاد فانی اباهی بکم الامم یوم القیمة انتهی و ابن عدی از علی
و ابن عباس و انس آورده که پیغمبر ﷺ فرمود کسیکه خوش دارد که ملاقات کند پروردگار تعالی
را پاک باید که تزوج کند حرایر را و اگرچه در اسناد این جماعه منکر و مجروح اند ولیکن روایت
ابن ماجه من اراد ان یلقی الله طاهرا مطهرا فلیتزوج الحرایر که اسناد وی سالم است از آن شاهد اوست
و در مقاصد حسنه آورده که الحرائر صلاح البیت والاماء فساد البیت او قال هلاک البیت و حکم بضعف
او کرده و سیوطی در جمع الجوامع نیز آنرا آورده و در باب مدح عزوبت چیزی ثابت نشده و احادیث
صحیحه در مدح و ترغیب نکاح چندان واقع شده که از انجا ذم عزوبت بر وجه اتم لازم آید و بصریح نیز
احادیث ورود یافته چنانچه گفته آید و مدح عزوبت نیز در بعض احادیث که متضمن ترهیب از
نکاح اند آمده و مصنف بر آنها حکم بعدم ثبوت میکند چنانکه دیلمی در مسند الفردوس از ابی مالک
اشعری آورده که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود دشمن ترین دشمنان تو زوجه تست که همخوابگی
میکند ترا و آنها ئی که مملوکان تو اند و طبرانی از حدیث حذیفه آورده فتنه مرد در مال او است و در زوجه
وی و ولد وی و اینحدیث در صحیح بخاری نیز آمده است و ابن عساکر از حذیفه آورده که آید بر مردم
زمانی که فاضلترین اهل آنزمان کسی بود که خفیف الحاذ باشد گفتند یا رسول الله خفیف الحاذ کیست
فرمود قلیل العیال و در روایت ابو یعلی آمده که خفیف الحاذ کیست که او را اهل نیست و نه ولد

مخصوص بعضی زنند از بهر آنکه بجهتی مخصوص واقعه بوده باشد یا بجهت آنکه وجود وی در
آن درخت ... چنانکه ام غیلان و مانند آن را کراهت قطع آن بجهت میوه و سایه داری وی
باشد ... بلکه بعضی از مصالح دینیه بدان چنانکه شستن میت با آب جوشانیده برگ وی یا بودن وی از
درخت بهشت و نمونه از سدرة المنتهی که مقام منتهای علوم خلایق و ملایکه مقربین است و نباشد
و در فضل میوه این درخت که او را نبق میگویند بکسر نون نیز در جمع الجوامع آورده که چون الله تعالی
آدم صفی علیه السلام را بر زمین افکند اول چیزی که از میوه های زمین خورد نبق بود رواه الخطیب
عن ابن عباس و در ربا بفضل و ذم عدس چیزی ثابت نشده و همچنین در باقلا و حمص و جوز و بادنجان
و انار و مویز بلکه زنادقه درین باب وضع احادیث کرده اند و در برنامه محدثان در آورده شین
اسلام را خدلهم الله اما عدس در مقاصد حسنه از حدیث طبرانی از واثله مرفوعا آورده که قدس
العدس علی لسان سبعین نبیا آخرهم عیسی بن مریم میگوید که بپاکی یاد کرده شده است عدس بر زبان
هفتاد پیغمبر که آخر ایشان عیسی بن مریم صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و میگوید که اسناد کرده
است این حدیث را ابونعیم در معرفت و از طریق وی آورده است دیلمی از حدیث عبد الرحمن ابن
دلهم بزیادت انه یرق القلب و یسرع الدمع یعنی وی رقیق و نرم میکند دل را و زود می آرد اشک را و در
روایتی فانه مبارک و انه یرق الحدیث و درین حدیث این زیادتی نیز آمده و علیکم بالقرع فانه یشد الفؤاد
الدماغ یعنی لازم گیرید خوردن کدو را که وی قوت میدهد دل را و زیادت میکند دماغ را
... عبد الرحمن مذکور مجهول است و معلوم نشده است صحبت وی مر حضرت پیغمبر را ﷺ و گفته
که درین باب چیزی از علی ابن ابی طالب رض نیز آمده و حکایت کرده است ... ترجمه سلم ابن سالم
در تاریخ ... ابن المبارک پرسیده شد از حدیثی که نقل بر کرده شده است عدس بر زبان هفتاد
پیغمبر ... بر زبان یک پیغمبر هم نقل بمن کرده نشده است یعنی چه جای هفتاد پیغمبر و گفت که وی
موذی است و نافع و گفت که تحدیث کرده است شما را باین حدیث گفتند سلم ابن سالم گفت از که گفتند
از تو پس تعجب کرد از آن و ابن صلاح نیز نقل کرده است از ابن المبارک بطلان آن را و حافظ ابوموسی مدنی
نیز ابطال آن کرده و ابن جوزی ابن را در موضوعات ذکر کرده انتهی و در تنزیه الشریعة حدیث علی
را آورده و در اسناد وی طعن کرده و از ابن حجر نفی صحبت عبد الرحمن بن دلهم را نقل نموده و قصه
ابن المبارک را نیز آورده و لیکن گفته که بیهقی این حدیث را در شعب الایمان روایت کرده و لیکن منقطع در اسناد
وی کسی است که توثیق کرده او را ابن حبان و گفته که گاهی خطا نیز میکند و روایت کرده است ابن السنی
در کتاب ... که پیغمبری از پیغمبران خدا علیهم السلام شکایت کرد به درگاه خدای تعالی قساوت قلوب
را ... امر کرد که روی طعام ... نرم میکند دل را ... را ... بخوردن

خود را به بالا و آواز خود را پست کن پس بدانند اهل آسمان و زمین که قیامت نزدیک رسید و از طبرانی
از صفوان نیز مانند این آورده و از ابن عدی و بیهقی از جابر نیز آورده و تضعیف کرده و از دیلمی
از ام سلمی بنت یاسین ثابت آورده که سه آواز است که دوست میدارد آنرا حق تعالی آواز خروس
و آواز خواننده قرآن و آواز کسیکه استغفار میکند در وقت سحر و از ابی الشیخ از ابن عمر آورده که
دشنام مکنید خروس سفید را زیرا که وی دوست من است و من دوست وی و دشمن دشمن من است
سوگند بحق آنکه فرستاده است مرا بحق اگر بداند بنی آدم چیزی که در قربانی است هر آئینه بخرند
پرهای وی را و گوشت او را بزر و نقره و بدرستیکه میراند جن را تا جائیکه میرسد آواز وی این روایات
سیوطی است در جمع الجوامع و سخاوی نیز در مقاصد این احادیث آورده و اسانید آنها را ذکر کرده
و بعضی از آنها را نسبت بضعف کرده و میگوید که شیخ ابن حجر بر ابن جوزی در آوردن این احادیث
را در موضوعات انکار کرده و گفته که ظاهر نمیشود بر من حکم کردن برین متن بوضع و سخاوی میگوید
ولیکن در اکثر الفاظ آن رکتی است که اصلا رونق ندارد و حافظ ابو نعیم اختیار دیلمی را در جزوی علاحده
افراد نموده است انتهی والله اعلم و در باب فضایل حنا چیزی ثابت نشده سیوطی از طبرانی از ابن عباس
آورده که گفت آورده شد نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم گل حنا را فرمود الفاغیة تشبه ریحان الجنة فاغیه
مشابه ریحان بهشت است و در قاموس میگوید فاغیه شکوفه حنا است و در مجمع البحار در ماده فغا
می آرد حدیث سید ریاحین الجنة الفاغیة و میگوید که فاغیه شکوفه حنا را گویند و بعض گفته شکوفه
ریحان و بعض گفته اند شکوفه هر نبات صحرائی که آنرا کسی نکشانده و گفته اند فاغیه از هر نبات نور را
گویند از ینجا است حدیث کان صلی الله علیه وسلم یعجبه الفاغیة انتهی و در تنزیه الشریعة بصریح در فضایل حنا آورده
آورده که سید ریاحین الجنة الحناء این را ضیاء از ابن عمر آورده و در روی بکر ابن بکار نیست است و وی
لیس بشیء است و بعض گفته اند که توثیق کرده است او را ابن حبان و غیر وی و اینحدیث را متابعت است
که روایت کرده است آنرا طبرانی و از بریده آمده است بلفظ سید ریحان اهل الجنة الفاغیة رواه البیهقی
فی الشعب و نیز از انس آورده کان یعجب الریاحین الیه صلی الله علیه وسلم الفاغیة انتهی و از ینجا نیز معلوم شود
که مراد بفاغیه حنا است و نیز آورده که حنا سنت خلفا و [illegible] است تسبیح میکند بر مرد و زن
و صبی و در برکت در حنا برابر است با بیست و چهار رکعت و چون در آورده میشود مرده در قبر در می آید
[illegible] منکر و نکیر پس میگوید [illegible] یکی بدیگری اورا میگوید چگونه پرسم او را و حال
آنکه با وی حجت اسلام است یعنی خضاب حنا و در روایتی آمده چگونه پرسم او را و بر روی نور اسلام است
ابن جوزی این احادیث را آورده و طعن کرده و گفته احادیث در فضل حنا آمده و هیچ یکی از آنها
[illegible] نیست و نیز آورده که [illegible] را بهفت درهم است و [illegible] خضاب

در بیان فضائل حنا

ابوبکر صدیق رض خضاب میکرد بحنا و کتم که گیاهی است ولیکن رنگ آن سیاه نیست بلکه سرخ مایل بسیاهی کند اتالوا ما تا که آنچه منقول از صحابه مذکور این است نیز همین است والله اعلم و خضاب زن دست و پای را بحنا برای تزئین مر زوج خود را مادام که دران صور و تماثیل نباشد لا باس است و جاریه صغیره را نیز لا باس است و مرد را و صبی را نمی باید کرد مگر آنکه عذری داشته باشد و مکروه است خضاب بسواد و بالجمله خضاب بحنا جائز است باتفاق اما در خضاب بسواد خلاف هست ولیکن مختار در مذهب حرمت و کراهت است و در باب نهی از نتف شیب چیزی ثابت نشده در جامع الاصول از حدیث ابوداؤد و ترمذی و نسائی از عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده آورده که گفت گفت رسول خدا ﷺ نتف نکنید شیب را یعنی نچینید موی سفید را زیرا که نیست هیچ مسلمانی که پیر شود در اسلام مگر آنکه باشد او را نوری روز قیامت و در روایتی آمده که بنویسد او را خدا تعالی بدان حسنه و کم کند بدان خطیه این روایت ابی داؤد است و در روایت ترمذی آمده که پیغمبر ﷺ نهی کرده از نتف شیب و گفته که وی نور مسلمان است انتهی و سیوطی در جمع الجوامع آورده کسی که رنگ کند بسیاهی نظر نکند خدا تعالی بسوی وی روز قیامت و کسیکه نتف کند شیب را قمع کند پوست او را خدا تعالی بمقامع از آتش روز قیامت رواه ابن عساکر عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده و نتف شیب نزد امام ابوحنیفه مکروه است اگر بجهت تزئین باشد و امام محمد گفته لا باس به کذا فی مطالب المؤمنین نقلا عن الخلاصة و مختار آنست که مکروه است بجهت ورود نهی از آن در احادیث و شاید که وجه عدم کراهت بجهت کلامی که در صحت و ثبوت این احادیث است و ما دا که حکم مصنف بعدم ثبوت اینها بجهت این اسناد است که عمرو ابن شعیب عن ابیه عن جده زیرا که گفته که اگر ضمیر عن جده بعمرو راجع است این حدیث مرسل است و اگر با ب راجع بود منقطع زیرا که اصل نسبت این چنین است عمرو ابن شعیب بن محمد بن عبد الله ابن عمرو ابن العاص و چون ضمیر جده به عمرو بود الجد محمد باشد و وی تابعی است و تابعی چون رفع کند حدیث مرسل بود و اگر با ب بود جد عبد الله ابن عمرو بود و وی صحابی است و لیکن شعیب از وی سماع ندارد پس حدیث منقطع باشد ولهذا این اسناد در صحیحین نیست والله اعلم و در باب تختم بخاتم عقیق و تختم در دست راست چیزی ثابت نشده در تختم بخاتم عقیق احادیث آمده که وی مبارک است و نفی فقر میکند و نیز آمده که هر که تختم کند بعقیق و نقش کند بر وی و ما توفیقی الا بالله توفیق دهد خدا تعالی او را برای هر چیز و دوست دارند او را مردم و فرشته و نیز آمده که اکثر حرز اهل جنت عقیق است و آمده که هر که تختم کند بعقیق همیشه بیند چیزی را که دوست میدارد آنرا و قضا کرده نشود مراد را مگر آنچه نیک است و سعادت است و این احادیث بصحت نرسیده چنانچه شیخ مصنف گفته و اما آنکه گفته که در باب تختم در دست راست چیزی ثابت نشده محل بحث است از جهت ورود احادیث صحیحه

در بیان خضاب کردن موی سفید

در بیان تختم بعقیق

درینباب رعود نیز سابقا درباب پوشش آنحضرت ﷺ گفته که انگشتری در دست کرده اما روایات
مختلف است در بعض احادیث آنکه در دست راست بودی و در بعض در دست چپ و مجموع احادیث
صحیح است ظاهر آنکه گاهی در دست چپ و گاهی در دست راست بودی و این عبارت مصنف است درینباب
و درینجا میگوید که چیزی ثابت نشده و در باب نهی از عرض خواب بر زنان چیزی ثابت نشده آنچه صحیح
شده درینباب آنست که خواب را عرض نکند مگر بر حبیب عاقل و در بعض روایات بعالم یا ناصح و در بعض
روایات بلبیب حبیب و نیز آمده که اگر خواب بد ببیند التفات کند در جانب دست چپ و نگوید آنرا بکسی
اینجا نهی از عرض خواب بر جاهل و گول و دشمن مفهوم شد اما در خصوص نهی عرض آن بر زنان چیزی
صحیح نشده و در تنزیه الشریعه آورده است که نهی ان یقص الرؤیا علی النساء و گفته که روایت کرده
این حدیث را عقیلی از عایشه رض و گفته که لا اصل له و در میزان گفته که عبد الملک ابن مهران حدیث
کرده بحدیثی باطل که لا یقص الرؤیا علی النساء انتهی و در مواهب لدنیه از عبد الرزاق از سعید
ابن عبد الرحمن نیز روایت کرده و از عایشه رض آورده است که زنی بود از اهل مدینه حامله که شوهر وی
بتجارت رفته بود آن زن در خواب دید که ستون خانه شکسته و پسری اعور زائیده نزد عایشه رض آمد و
خواب خود را عرض کرد فرمود اگر این خواب تو صادق است شوهر تو بمیرد و زائی تو پسری فاجر پس
بنشست آن زن و گریه میکرد پس آنحضرت ﷺ فرمود بگذار یا عایشه چون تعبیر کنید شما مسلمانی
را خواب او را نیک تعبیر کنید زیرا که خواب موافق تعبیر می آید پس فرمود آنحضرت ﷺ مر آن زن
را که خواست انشاء الله تعالی می آید شوهر تو بسلامت و میزائی پسری نیکوکار والله اعلم و در باب تکلم
پیغمبر ﷺ بفارسی مثل العنب دو دو و یا سلمان شکنب درد چیزی ثابت نشده و صحیح نگشته و در بعض
الفاظ العنب دودو و التمر یکیک نیز آمده در مقاصد حسنه میگوید که این مشهور است میان اعاجم اما
اصلی ندارد نعم از جمع میان دو تمر کسی را که با خود شریک دارد در خوردن نهی وارد شده مگر آنچه
اذن بگیرد از صاحب خود انتهی و این نهی در حدیث صحیحین و ترمذی و ابو داؤد واقع شده و این کلمه
که یا سلمان فارسی رض فرموده یا سلمان شکنب درد در بعض نسخ شکمت بتا [illegible] خطاب [illegible] آن نیز اصلی
ندارد و بخاری در صحیح خود بابی عقد کرده بعنوان باب من تکلم بالفارسیة والرطانة [illegible] حدیث جابر
آورده که روز خندق از آنحضرت ﷺ التماس حضور در بیت خانه و خوردن [illegible] کرد آنحضرت ﷺ
باصحاب ندا در داد که در خانه جابر سوری است زود باشید و آنجا حاضر آئید [illegible] فارسی
است دیگر حدیث ام خالد آورده که خرد بود و همراه پدر خود پیراهنی زرد پوشیده نزد آنحضرت ﷺ
آمد آنحضرت فرمود ﷺ سنه سنه که کلمه حبشه است بمعنی حسنه دیگر [illegible]
برای زجر [illegible] از [illegible] نیز کلمه فارسی است [illegible] صحیح [illegible]

در بیان نهی از عرض خواب بر زنان

در بیان تکلم نبی ﷺ بفارسی

در بیان سخن فارسی گفتن

حسن ابن علی رض خرد بود و تمرهٔ از تمرهٔ صدقه که نزد آنحضرت ﷺ آورده بودند برگرفت و در دهن نهاد حضرت ﷺ فرمود کخ کخ و زجر کرد تا بیندازد آنرا از دهن و فرمود که آیا نمیدانی که ما صدقه نمیخوریم وکذا قال الطیبی ولیکن اینجا گفته اند که فارسی بودن لفظ سور محل بحث است تواند که مشترک بود میان لغت عرب و فرس چنانکه صابون را امثال آن گفته اند ومنه تواند که اختصار حسنه بود و کخ کخ صوت است نه لفظ موضوع عربی یا فارسی کذا قالوا و درباب کراهت سخن فارسی گفتن چیزی ثابت نشده وحدیث کلمة فارسیة ممن یحسن العربیة لم یحسنها خطیئة خطا است در تنزیه الشریعه آورده که ابغض الکلام الی الله الفارسیة وکلام الشیاطین الخوزیة وکلام اهل النار البخاریة وکلام اهل الجنة العربیة وگفته که جوزقانی این حدیث را آورده و در اسناد وی اسمعیل ابن زیاد بلخی است و وی متهم است بوضع احادیث و حافظ ابن حجر گفته که این اسمعیل از شیوخ بخاری است در غیر صحیح وگویا که آفت در این حدیث از پایان اوست انتهی و نیز آورده که من تکلم بالفارسیة زادت فی خبثه ونقصت من مروته وگفته که روایت کرده این را ابن عدی از انس و در وی طلحة بن زید است تعقب کرده شده است بآنکه روایت کرده است آنرا حاکم در مستدرک ولیکن ذهبی گفته که لیس بصحیح واسناده واه ومر او را شاهد است از حدیث ابن عباس که روایت کرده او را حاکم که گفت من احسن منکم ان یتکلم بالعربیة فلا یتکلم بالفارسیة فانه یورث النفاق واز امیر المومنین عمر رض آورده که گفت لا تعلموا رطانة الاعاجم وهم از وی آمده که شنید مردی را که تکلم میکند بفارسی در طواف پس بگرفت مرد بازوی او را وگفت بگیر بسوی عربیت راه را رواهما البیهقی الاول فی السنن والثانی فی الشعب انتهی و نیز آورده است که نفرستاد حق تعالی هیچ وحی مرکز بر هیچ پیغمبر مگر بعربیت بعد از ان وی میرساند بقوم خود بزبان ایشان واز ابن مردویه در تفسیر از ابن عباس آورده که گفت وحی کرده میشود بر جبرئیل بزبان عربی و می آرد وی بر هر پیغمبری بزبان وی هیچ یکی ازینها صحیح نیست و عجب آنکه حدیث دیگر می آرد که ناظر در مدح زبان فارسی است که میگوید کلام آنکسانیکه گرد عرش اند فارسی است و حق تعالی چون خواهد وحی کند یعنی بآنکسانی که گرد عرش اند امری را که در وی نرمی و آسانی است وحی میکند بفارسی و اگر خواهد وحی کند امری را که در وی سختی است وحی میکند بعربی و بلفظ دیگر آمده که چون غضب کند وحی بعربی بفرستد و چون راضی گردد بفارسی وحی کند واینها نیز از موضوعات اند و در باب ولد الزنا آنکه مشهور شده که ولد الزنا لا یدخل الجنة حدیثی ثابت نیست وباطل است در مقاصد حسنه میگوید که این حدیث ابونعیم در حلیه از مجاهد از ابی هریره مرفوعا آورده واعلال کرده آنرا دارقطنی بآنچه مجاهد از ابی هریره سماع ندارد و با ثبات واسطه میان مجاهد وابی هریره نیز طبرانی وابونعیم ونسائی روایت کرده لیکن در تعیین واسطه مضطرب اند واز مجاهد از ابی سعید خدری و عبدالله ابن عمرو ابن العاص نیز آمده و زعم کرده

در بیان ولد الزنا

ابن طاهر و ابن جوزی که این حدیث موضوع است و نیز بلفظ لا یدخل الجنة ولد زانیة از روایت شعبه
و سفیان ثوری از عبد الله ابن عمرو آورده و ابن حبان از مجاهد و جمهور روایت کرده و هر دو طریق معلول است
و شیخ ابن حجر گفته که بر تقدیر صحت تفسیر کرده اند آنرا علما که معنی او این است که در نمی آید بهشت را
اگر عمل کند مثل عمل والدین خود و آنکه دارند براینکه محمول بر ظاهر نیست و بعض در تاویل وی گفته که
مراد ولد الزنا کسی است که مواظب است بر زنا و ملازم است آنرا چنانکه گفته میشود مر شجعان را بنو الحرب
و مر اولاد مسلمانان را بنوا لاسلام والله اعلم وحدیث لیس لفاسق غیبة در بعضی چیزی ثابت نشده در
نهی از غیبت مسلمان و شدت زجر و تشنیع آن احادیث صحیحه وارد شده و بحد شهرت کشیده است اگرچه فاسق
باشد و در بعض احادیث آمده که لیس للفاسق غیبة یعنی اگر فاسق را غیبت کنند و آنچه در وصف از فسق و فجور
های او نه ذکر کنند در ان اثم نباشد سیوطی از طبرانی از معویة بن حیدة روایت کرده لیس للفاسق
غیبة و در روایتی لیس للفاجر غیبة و در حدیث دیگر بطرق متعدده آورده که آیا میترسید از ذکر فاجر
که ذکر کنید او را بآنچه در وی است تا بشناسند او را مردم و حذر کنند از وی و در مقاصد حسنه نیز این را
بطرق متعدده آورده از طبرانی و بیهقی و دارقطنی و ابن عدی و ابن حبان و حاکم و عقیلی و ابی الشیخ
و غیرهم و حکم بعدم صحت بلکه بوضع و تکذیب بعضی از رواة آن از ایشان نقل کرده و گفته که اگر
این حدیث صحیح است محمول است بر فاسق معلن مجاهر که پرده حیا از روی حال برافکنده و بعلانیه
و آشکارا فسق میکند اینچنین کس را غیبت نباشد و در غیبت او اثمی نه و درین معنی نیز احادیث
بسیار آمده چنانکه من لا حیاء له [illegible] من القی جلباب الحیاء فلا غیبة له انما الغیبة لمن
لم یعلن بالمعاصی و اگرچه در طرق این احادیث نیز ضعفی باشد و لیکن در صحت این معنی
ورود یافته چنانکه در مشکوة از حدیث بخاری و مسلم از ابی هریرة و در جامع الاصول از ابو هریره و جابر
درین باب آورده که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم کل امتی معافی الا المجاهرون یعنی تمامهٔ امت من سلامت
داشته میشوند از غیبت و عیب کردن مگر آنکه مجاهر و معلن بالفسق و در مشکوة این زیادت آورده
که از بی باکی و عدم مبالات است از غیبت که عمل کند مرد در شب عملی را و حال آنکه پوشیده است
خدای تعالی بر وی آن عمل را پس در وقت صباح میگوید که کردم چنین و چنین عمل کردم و در شود
پرده دری کند و [illegible] است و [illegible] پرده برداشتی [illegible] پوشیدن
و علما را اتفاق است که صحیح است غیبت از فاسق معلن و امام جائر و مبتدع داعی و نزد تظلم و نصیحت
و تزکیه شهود و رواة احادیث و در صورت تظلم اگرچه ترک اولی افضل است و عبارت غیبت بعضی [illegible]
است از مختاب اگر [illegible] لازم نیست [illegible] تفصیل
آنرا [illegible]

در بیان غیبت فاسق

استغفار کردن مر مغتاب را نیز کفارت غیبت است بگوید اللهم اغفر لمن اغتبته و در باب نهی از سب براغیث چیزی ثابت نشده در مقاصد میگوید که طبرانی در اوسط از حدیث ابی یوسف قاضی از امیر المؤمنین علی رض آورده که گفت فرود آمدیم ما در منزلی پس ایذا کردند ما را براغیث پس دشنام کردیم ما آنها را پس فرمود رسول خدا ﷺ دشنام نکنید براغیث را که نیکو دابه است که بیدار کرد شما را برای ذکر خدا و از انس رض که گفت ذکر کرده شدند براغیث نزد رسول خدا ﷺ فرمود که آن بیدار میکنند برای نماز و در روایت دیگر آمده از انس که بودیم ما نزد رسول خدا ﷺ پس بگزید مردی را برغوث پس لعنت کرد آنمرد آنرا پس فرمود آنحضرت ﷺ که لعنت مکن او را که وی آگاه کردانید پیغمبری را از پیغمبران برای نماز و از انس در حدیث بخاری در ادب مفرد و در حدیث احمد و طبرانی و غیر ایشان نیز مثل این آمده و شیخ ابن حجر هروی علاحده دریناب تصنیف کرده انتهی * تنبیه * امام مستغفری در دعوات و غیر وی نیز از ابی ذر مرفوعا آورده که اگر ایذا کند برغوث بگیر قدحی از آب و بخوان بروی هفت بار این ایت را وما لنا الا نتوکل علی الله الآیت و بگو اگر شما مؤمن اید باز دارید ما را از شر خود و ایذای خود پس از ان بپاش آن آب را گرد فراش خود امن می یابی از شران بعون الله ان این آیت در صباح و مساء از برای دفع هوام و عقارب از عمر ابن عبد العزیز نیز نقل کرده اند و گفته اند که از برا هیچ نیز نافع است والله اعلم و در باب ذم سماع حدیثی صحیح وارد نشده مراد خصوص سماع غنا است یا عام از غنا و مزامیر در ذم هر یکی از ان احادیث وارد شده است سیوطی در جمع الجوامع در کتاب لهو و تغنی از حدیث طبرانی در معجم کبیر و خطیب در تاریخ از ابن عمر رض آورده که نهی عن الغناء والاستماع الی الغناء وعن الغیبة والاستماع الی الغیبة وعن النمیمة والاستماع الی النمیمة و از حدیث خطیب از امیر المؤمنین علی رض آورده نهی عن ضرب الدف ولعب الصنج وضرب الزمارة و از ابن ابی الدنیا در ذم ملاهی از ابن مسعود آورده که الغناء ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء البقل و از دیلمی در مسند الفردوس از انس باین لفظ آورده الغناء واللهو ینبتان النفاق فی القلب کما ینبت الماء العشب والذی نفسی بیده ان القرآن والذکر لینبتان الایمان فی القلب کما ینبت الماء العشب سخاوی در مقاصد حسنه گفته ولا یصح کما قال النووی و از ابی هریره آورده باین لفظ حب الغناء ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء العشب و از ابن صصری در امالی از ابن مسعود آورده ایاکم والمعازف والغناء فانهما ینبتان النفاق فی القلب کما ینبت الماء البقل و صاحب مشکوة از بیهقی در شعب الایمان از جابر رض آورده الغناء ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء الزرع و سیوطی از ابن مردویه و بزار و ضیاء مقدسی در مختاره و سعید ابن منصور در سنن خود از انس و بیهقی از عایشه رض آورده صوتان ملعونان فی الدنیا والآخرة مزمار عند نعمة ورنة عند مصیبة و از حکیم ترمذی در نوادر الاصول آورده من استمع الی صوت غناء لم یؤذن

له ان يسمع صوت الروحانيين في الجنة قيل وما الروحانيون قال قراء اهل الجنة واين حديث ضعيف است و ازحاكم در تاريخ ديلمي از علي بر آورده من مات وله قينة فلا تصلوا عليه و وي گفته كه اين حديث ضعيف است واحمد از ابي امامه بر آورده ان الله عزوجل بعثني هدى ورحمة للعالمين وامرني بمحق المعازف والمزامير والاوثان والصليب وامر الجاهلية الحديث واين حديث را ابو داؤد طيالسي روايت كرده واحمد ابن حنبل وابن منيع نيز مانند اين آورده و بزار از ابن عباس مرفوعا آورده حرم الميتة والميسر والكوبة يعني الطبل و ازديلمي از ابن عباس مرفوعا آورده امرت بهدم الطبل والمزمار و از ابن صيصري و رامالي و ابن عساكر در تاريخ آورده من قعد الى قينة يستمع منها صب الله في اذنيه الآنك يوم القيامة و از جابر بر آمده اول من تغنى ابليس و ابن ماجه و طبراني از صفوان ابن اميه آورده كه در مدينه عمرو بن قرة مردي بود كه كسب وي دف زني بود چون كريمه ومن الناس من يشتري لهو الحديث نازل شد نزد آنحضرت آمد ﷺ وعرض كرد كه اورا بغنى پيش آمده كار وي دف زني بود و آن حرام شد اكنون رزق وي از كجا رسد و جز اين كار بلد نيست و وي نمي برآيد اذن ميكني كه دف زنم بيفاحشه يا رسول الله فرمود نه اذن نيست و نه كرامت دروغ گفتي اي دشمن خدا خداي تعالى ترا تقدير رزق حلال طيب داد و تو حرام را بجاي آن اختيار كردي اگر بعد از اين اينكار كردي ترا چنين وچنان كنم پرهيز از پيش من و توبه كن الحديث و اكثر مفسرين لهو الحديث را بغنا تفسير كرده اند و گفته اند كه ابن عباس و ابن مسعود بر سوگند خورده اند كه مراد اينست و قول فضيل ابن عياض است الغناء رقية الزنا و دارقطني و ديلمي از جابر آورده كه چون روز قيامت شود بگويد حق سبحانه وتعالى كجا اند آنهائي كه منزه مي داشتند چشم و گوش خود را از مزامير شيطان جدا كنيد ايشان را در تلهاي مشك و عنبر و بگوئيد مر فرشتگان را كه بشنوانند ايشان را تسبيح و تحميد من پس بشنوند بآوازهاي خوش كه هرگز كسي مثل آن نه شنيده و در جامع الاصول نيز مثل اين حديث آورده است و هم در جامع الاصول از ابي داؤد و در مشكوة نيز از احمد آورده كه نافع مولاي ابن عمر ميگويد كه بودم با ابن عمر در راهي ناگاه بشنيد آواز مزماري را پس نهاد هر دو انگشت خود را در هر دو گوش خود و از راه ببيك سو شد پس گفت مرا بعد از ساعتي آيا مي شنوي آن آواز را و مرا در آن زمان خرد بودم و در روايتي آمده كه بودم من رديف ابن عمر ناگاه آوازي شنيد الحديث و ابو داؤد در حديث خود آورده كه گفت ابن عمر بودم با رسول الله ﷺ پس شنيد مثل آنچه من شنيدم و كرد همچنين كه من كردم و در حديث وي ذكر آنكه نافع گفت كه خرد بودم نيست و مقصود از ذكر خرد بودن عذر آنست كه چرا او را منع نكرد اين احاديث است كه در ذم غنا و مزامير و ملاهي وارد شده و امثال آن احاديث ديگر نيز آمده كه از جهت خوف تطويل بر همين قدر اقتصار افتاده و شايد كه ترا شك نيست كه در بين ميان احاديث است كه

مجمل این حکم بضعف آن کرده الله و تصریح بصحت آن نه بوده و بعض از ان قبیل است که بعدم صحت
آن حکم کرده اند چنانچه در ضمن بیان اشارتی بدان کرده شد و مدعای مصنف آنست که حدیثی صحیح
در کتاب نیامده اگر آنرا درین باب روایت کنند حال معلوم شود بلکه بعد از قطع نظر از انکه حدیثی
ضعیف بتعدد طرق بمرتبهٔ حسن رسد و حسن بمرتبهٔ صحیح حدیث صحیح درینجا بیحدیث جاریتین
اسمعتیکه بعض مردم آنرا دلایل اباحت غنا بسیار تصور اضافت آن اصح کرده اند اول آن ذم است مگر
در بعض مواضع مثل ایام عید و مانند آن و الفاظ آن چنانچه در صحیح بخاری و مسلم آمده این است که عایشه
رض میگوید که در آمد برمن رسول خدا صلعم و نزد من دو جاریه بودند که تغنی میکردند بغنای
بعاث پس به پهلو افتاد آنحضرت صلعم بر جامهٔ خواب و بگردانید روی مبارک خود را پس در آمد ابوبکر
رض پس منع کرد مرا و گفت مزمار شیطان را نزد پیغمبر صلعم روا میداری پس آنحضرت صلعم روی مبارک
با ابوبکر آورد و گفت بگذار این دختران را یا ابابکر پس چون غافل شد ابوبکر رمله کردم آن دو جاریه
را تا بیرون رفتند و بود این واقعه روز عید و در روایت دیگر آمده که گفت عایشه رض در آمد بر من ابوبکر
و نزد من دو دختر بود از دختران انصار که غنا میکردند بدانچه گفته و گوکرده بودند بدان
انصار روز بعاث گفت عایشه رض و نبودند آن دختران مغنیه پس گفت ابوبکر رض آیا مزمور شیطان در
خانهٔ رسول خدا است و آن روز عید بود پس گفت رسول خدا صلعم بدرستیکه هر قوم را عیدی است
و این روز عید ما است و در روایت دیگر آمده که ابابکر در آمد بر عایشه رض و پیغمبر خدا صلعم نزد وی بود
روز عید فطر یا عید اضحی و نزد عایشه رض دو زنکه هر دو کنیزک بودند که تغنی میکردند بانچه بانک کرده
گفته بودند انصار در روز بعاث پس گفت ابوبکر رض مزمار الشیطان مزمار الشیطان پس گفت پیغمبر خدا
صلعم یا ابابکر هر قوم را عیدی است و عید ما این روز است و در روایت دیگر آمده که در آمد ابوبکر بر عایشه رض
و نزد وی دو جاریه بود که غنا میکردند در ایام منی و دف میزدند و پیغمبر خدا صلعم پوشیده بود خود را بجامه پس
منع کرد ایشانرا ابوبکر پس بگشاد آنحضرت صلعم روی مبارک خود را و فرمود بگذار ایشانرا یا ابابکر
که ایام عید است و آن ایام ایام منی بود اینها همه روایات بخاری و مسلم اند اکنون باید دید که
چون ابوبکر صدیق رض که اسبق و اقدم اصحاب است در معرفت احکام دین غنا را مزمار و مزمور
شیطان گفت و آنحضرت صلعم او را برین تقریر کرد و نگفت که اینچنین مگو که این مزمار شیطان نیست
و حرام نیست بلکه چه گفت منع مکن یا ابابکر ایشانرا از ینکه امروز عید است یعنی این حکم را که حرمت
تغنی و تلهیف است مطلق مدان و عام مدان مکن در روز عید از لهو و سرود اینقدر جایز باشد خصوصا
دختران و نوسالان را اگر تغنی کنند و اشعار که در ان فحش و ذکر نساء و امثال آن نباشد بخوانند و این
تخصیص را ابوبکر صدیق رض چون تقریب اعتداد نبود و مانعا بیان از جانب شارع نیافته است اکنون

بطریق ستر ترویج این بدعه معلوم کرده اند آنحضرت ﷺ خبر داده بود بپیدا شدن آن قبیله قبیله و این دیگر آنست بر ان
ترغیب نه نمود بلکه تغافل زده بر معصیتی مرتبا با شارتی فرموده پس نباید که بجهت انها با بعضی بعد از باشد
شود اباحت و رخصت آن در بعض احیان مثل ایام عید و مانند آن با بودن او حرام و مزمار شیطان در بعضی
این اوقات والمعنی نزد انصاف ظاهر است از حدیث لا الغنی و حدیث صوتان ملعونان فی الدنیا والآخرة
مزمار عند نعمة ورنة عند مصیبة که کلشت لیرغول سیوطی صحیح است و وی گفته است که هرچه
در کتاب خود از ضیاء مختاره آورده ام صحیح است دیگر حدیث معازف که در صحیح بخاری آمده که
آنحضرت فرموده ﷺ که در امت من اقوام پیدا آیند که استحلال کنند حر را بکسر حای مهمله بمعنی
فرج که مراد از ان اینجا زنا است و حریر را و معازف را یعنی آلات ملاهی را که مزامیر است پس اگر استماع
معازف و آلات ملاهی حرام نباشد اطلاق استحلال بران و ذکر او با حر و حریر چه معنی دارد و در اتصال
واسناد این حدیث مراس حزم ظاهری که از علمای متاخرین محدثین است و قائل است با باحت غنا
و مزامیر بجهت تعصبی که در این باب دارد سخنی است و شرح و تحقیق این مقام تفصیلی طلب و موقوف
بود بر بیان بعضی مصطلحات علم حدیث بدانکه در اصول حدیث مقرر شده است که بخاری در تراجم
ابواب صحیح خود بعض احادیث می آرد که سند آنها را از اول حذف کند اما می بصیغهٔ جزم و معلوم
چنانکه ذکر فلان و قال فلان مثلا و این قسم محکوم علیه است بصحت و گاهی بصیغه تمریض و مجهول
چنانکه قیل و یقال و این محل توقف است و مجزوم الصحة نه ولیکن چون وی آنرا در صحیح آورده
است مشعر است که اصلش صحیح است زیرا که وی التزام کرده است که در این کتاب جز صحیح نیارد
و این حذف اسناد را از اول تعلیق گویند و آن حدیث را معلق از آنچه حذف تا آخر اسناد نیز باشد و گفته
اند تعلیقات البخاری متصلة بالسند یعنی اگرچه بظاهر منقطع آمده اما در واقع متصل اند و این حکم
در [illegible] که نسبت برجال حدیث کرده که میان او و ایشان واسطه است اما اگر نسبت بشیخ بیواسطه
خود کرده قال فلان این حکم معلق ندارد و در صورت حذف اسناد داخل نه این حکم عنعنه دارد و حکم
عنعنه نزد بخاری آنست که اگر ملاقات راوی و مروی عنه ثابت شود و این راوی [illegible] این علامت
بود در حکم اتصال داخل است والا احتمال انقطاع دارد مثال این مبحث معازف است که بخاری در اول
آنحدیث حدثنا یا اخبرنا و امثال آن [illegible] حدیث نموده است و گفته قال هشام ابن عمار حدثنا
صدقة ابن خالد قال حدثنا عبد الرحمن بن یزید ابن جابر قال حدثنا عطیة ابن قیس قال حدثنی
عبد الرحمن بن غنم قال حدثنی ابو عامر او ابو مالك الاشعری انه سمع رسول الله ﷺ یقول
لیکونن فی امتی اقوام یستحلون الحر والحریر والمعازف الحدیث پس این حدیث متصل است
اگرچه حدثنا هشام یا اخبرنا هشام نگفته و گفته قال هشام زیرا که هشام از شیوخ بیواسطه بخاری است

بصیغه قال حدثنا بخاری و سماع وی از وی معلوم و معروف است و بخاری از وی احادیث دارد بصیغه
حدثنا پس حال وی چگونه باشد که صاحب زهره آنرا حصر کرده در چهار حدیث و بخاری منزه و مبرا از اتصاف
بتدلیس و هیچ کس او را بدان نسبت نکرده و وصف ننموده پس این حدیث صحیح باشد از جهت ثبوت اتصال و
عامه علما و محدثین برانند الا ابن حزم که در تحکم و تدلیس بسیاری از امور درین مسئله مخالف
جمهور افتاده و براه خلاف ایشان رفته است و بر ظاهر حال که صیغه قال است ایستاده و گفته که اتصال
این حدیث معلوم نیست زیرا که بخاری قال هشام گفته نه حدثنا و از قال هشام سماع این حدیث از وی
صریحا معلوم نمیگردد و نمیداند که هشام از شیوخ بخاری است و از وی سماع دارد غایتش آنکه
درین حدیث شاید که سماع بطریق مذاکره باشد نه بقصد تحدیث و اسماع از آنجهت قال گفت نه حدثنا
و بخاری در صحیح خود امثال این دارد و نکته اینست که گفته شد و ابن حزم در کتاب خود گفته است
که اگر راوی عادل روایت کند از کسی که او را دریافته است محمول بر لقا و سماع بود خواه بگوید اخبرنا یا
حدثنا یا عن فلان یا قال فلان همه محمول بر سماع است و این تناقض صریح است که اینجا ذکر کرده و وی
باین قدر که سخن در اتصال و صحت این حدیث کند اکتفا نکرد بلکه بتعصبی که در اثبات اباحت دارد
بوضع این حدیث و هرچه درین باب مرویست حکم کرده و از شیخ مصنف در افراط و مبالغه درگذرانیده
زیرا که مصنف میگوید که حدیثی صحیح وارد نشده و وی میگوید که هرچه آورده اند موضوع است
و محدثین او را درین باب تخطیه عظیم کرده اند و این حدیث معازف را ابن حبان و غیر وی از ائمه حدیث
تصحیح نموده اند و گفته که ده کس از اصحاب هشام از وی روایت کرده و همچنین از دیگر شیوخ وی
مثل صدقه و ابن جابر روایات متعدده آمده اینچنین گفته اند شارحان حدیث اکنون شاید که تو بگوئی
که پس تراچه اعتقاد است و تو در کدام جانبی بدانکه از کسی که براه انصاف و احتیاط رود و از کنار
تعصب و مکابره صاف بود در مسئله که در وی نزاع و خلاف راه داشته باشد با قطع نظر از [illegible]
جز سکوت و توقف چه صورت بندد و درین مسئله هم میان فقها و مشایخ نزاع است و هم میان مشایخ طریقت
بیکدیگر اختلاف و هر که تتبع احادیث و اقوال فقها و سلف کند بداند که متعارف و مشهور میان
ایشان حرمت و کراهت آن بوده و غایت توجیه و تطبیق آنست که آنرا مقید و معلل بطریق لهو و لعب
دارند بقرینه آنکه این فعل در آن زمان متعارف و شعار اهل فسق و تلهی بوده و چون بعد از آن جماعه
از ارباب دیانت و ذوق و وجدان و وله و محبت بجهت تصرف و تاثیر که سماع در نفوس و قلوب
دارد و اثارت مکامن و بواطن مواجید و احوال کند در آن افتادند و لهو و لعب کردن را پرده افعال
و احوال ایشان را هدایت ازان خارج بوده باشند و بالجمله آنچه در آنجا منقح میکردد اینست که
در حرمت سماع علی الاطلاق دلیلی قطعی از ضروریات دین ثابت نشده و عمل و اعتیاد آن خلاف طریقه

ابتداع است و هرکه آنرا بطریق علم و صحت از احادیث و آثار و اقوال ائمه اثبات کند محل کراهت و کراهت او را هر که
بطریق مکر و غلبه شوق و سطوت حال صادر شود معذور و هر چه نه از مردم اهل ادب و ذوق باشد بی ملاحظه
و مبالاة آید منکر والله اعلم و در باب تحریم لعب شطرنج حدیثی صحیح نشده و احادیث در تحریم شطرنج
بسیار آمده ولیکن میگویند که این احادیث بصحت نرسیده امیر المؤمنین علی آورده اند که
بقومی گذشت که لعب میکردند بشطرنج پس بر ایشان و ملامت نمود و فرمود دانا و آگاه باشید ای
قوم که شما برای غیر این آفریده شده اید و اگر نبودی این که سنت و طریقه مرا دید هر
آینه میزدم من این و ابروی شما رواه البیهقی و از ابن عساکر نیز آمده که وی بر کسی گذشت بر قومی
که بازی میکردند بشطرنج و فرمود ما هذه التماثیل التی انتم لها عاکفون اگر مس کنند یکی از شما
اخگر را تا آنکه سرد شود بهتر است از آنکه مس کند این را و روایت کرده عبد الله بن احمد و ابن ابی شیبه
و عبد بن حمید و ابن ابی الدنیا در ذم ملاهی و ابن المنذر و ابن ابی حاتم و بیهقی و نیز از وی روایت آمده
که فرمود که سلام مکنید بر اصحاب نرد شیر و شطرنج رواه ابن عساکر و نیز آمده که ملعون من لعب
بالشطرنج والناظر الیها کآکل لحم الخنزیر و نیز آمده که حق سبحانه و تعالی را در هر روز سیصد و شصت
نظر رحمت است بر بندگان خود و نظر نمیکند در آن بسوی صاحب شطرنج و آمده که هر که لعب کند بنرد شیر
گویا که در آورد دست خود را در لحم خنزیر و امثال این احادیث و آثار بسیار آمده و در مذهب
شافعی بالجمله رخصتی درینباب هست و مشهور و مختار در مذهب حنفی حرمت و کراهت است و در باب
لا تقتل المرأة اذا ارتدت حدیثی صحیح نشده بلکه خلاف آن صحیح شده من بدل دینه فاقتلوه حدیث
من بدل دینه فاقتلوه صحیح است احمد و بخاری و ترمذی و ابوداؤد و نسائی و ابن ماجه آنرا روایت
کرده و کلمه من عام است شامل مذکر و مؤنث پس مرأة نیز در حکم داخل باشد چنانکه مذهب
امام مالک و شافعی و احمد و بعض علمای دیگر است و نزد امام ابوحنیفه و سفیان ثوری و تابعان ایشان
مرأة را بعلت ارتداد نکشند اگر توبه کرد فبها و الا حبس کنند تا اسلام آید و دلیل ایشان آنست که
در صحیح آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم نهی کرد از قتل نساء مطلقا خواه کافر اصلیه بود یا مرتده و نیز عمل
تاخیر اجزیه است بسوی آخرت که دار الجزا است و تعجیل در مردان بجهت دفع شر عاجل است که محاربه
و مقاتله ایشان است با اهل اسلام و در زنان صلاحیت آن نه ولهذا در جهاد کفار قتل اینها جائز نبود
کذا فی الهدایه و در بعض احادیث عدم قتل امرأة مرتده بصراحت نیز وارد شده است چنانکه سیوطی
در جمع الجوامع حدیث طبرانی از معاذ بن جبل مرفوعا آورده که هر مردی که مرتد شود از اسلام
دعوت کن او را با سلام اگر توبه کرد قبول کن از وی و اگر توبه نکرد بزن گردن او را و هر زنی که مرتده
شود دعوت کن او را اگر توبه کرد قبول کن و اگر ابا آورد طلب توبه کن از وی پس اگر قتل نکرده و هم

در بیان مقتولیکه یافته شود در میان دو قریه

را متعقب بیتا القصار نمود و زرکشی در تخریج احادیث دارقطنی از ابن عباس آورده که گفت گفت
رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقتل المرأة اذا ارتدت و در این حدیث نیز طعن کرده و در تنزیه الشریعه نیز گفته که
دارقطنی این حدیث را از انس آورده و فیه عبد الله بن عیسی الثقفی و جوزقانی از ابو بکر آورده
که نسائی مرتده را بند میکردند میفرمود و در قتل نسائی مرتده نیز روایات آمده که آن نیز مطعون است
پس حاصل آن آمد که در حدیث نهی از قتل مطلق نسا و حدیث قتل مطلق مرتد که مرد و صحیح اند
تعارض آمد و نزد تعارض حدیثین رجوع بقیاس بود و قیاس عدم قتل نسا است چنانکه در هدایه گفته
پس قیاس مرجح حدیث نهی از قتل نسا کرد دفتد بر ورد رباب اذا وجد القتیل بین القریتین ضمن اقربهما
چیزی ثابت نشد این مسئله در کتب حنفیه در باب قسامت مذکور است که گفته اگر دابه میان دو قریه بگذرد
و بر وی قتیلی باشد پس قسامت بر قریه است که نزد یکتر باشد از وی و قسامت آن بود که مرده که
اثر جراحت داشته باشد در محله یافته شود و قاتل او معلوم نباشد و اولیای وی دعوی کنند خون
او را بر اهل محله و گواهان نداشته باشند پنجاه مرد از محله سوگند میدهند که بالله ما قتلناه ایم
او را و نمیدانیم کشنده او را اگر این سوگند خوردند حکم کرده شود بر اهل محله بدیت مقتول و این حکم
علی الاطلاق بحدیث صحیح ثابت شده است و حکم بقسامت متفق علیه است میان جمیع ائمه بتفصیلی
که در مذهب هر یک مذکور است اما این مسئله که اگر مقتول در میان دو قریه یافته شود ضامن میگردد
دیت او را قریه که نزد یکتر است مختلف فیه است مذهب حنفیه آنست که مذکور شد و دلیل بر این حکم
در هدایه حدیث می آرد و در حاشیه وی از مبسوط نوشته که این حدیث ابی سعید خدری است که قتیلی
را نزد حضرت صلی الله علیه وسلم آوردند که در میان دو قریه افتاده بود فرمود تا گز کرده شد و در مبسوط گفته که مساحت
کرده شد پس قریب یافته شد بجانب یکی از آن دو قریه بیک شبر پس حکم کرد بقسامت و دیت بر اهل آن
قریه و در تنزیه الشریعه میگوید که این حدیث ابی سعید را عقیلی آورده و گفته که [illegible] را اصلی
اصل و متفرد است باین و لا اصل له قلت اخرجه الامام احمد فی مسنده والبزار و ابو اسرائیل از رجال
ترمذی است و شیعی غالی است اما کذاب نبود و امام احمد گفته که یکتب حدیثه و ابن معین توثیق کرده
است او را والله اعلم و در جمع الجوامع از شعبی آورده بروایت عبد الرزاق و ابن ابی شیبه و بیهقی که کشته یافته
شد میان وادعه و شاکر که نام دو موضع است پس امر کرد امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رض که قیاس کنند
میان این دو قریه پس یافتند او را بوادعه قریبتر پس حکم کرد بقسامت و ضامن گردانید اهل وادعه را
دیت وی و در روایت دیگر هم از شعبی بروایت سعید ابن منصور و بیهقی آورده که کشته یافته شد در
خرابه وادعه همدان پس حکم کرد عمر بن الخطاب رض بقسامت و از روایت اول تفصیل این روایت است و در
روایت دارقطنی نیز مانند این آمده و گفته که رفع این حکم بسوی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم منکر است و در اسناد وی

وقوع یافت میوه‌هایی از آنجا که می‌آرد که ذکر کرده شد نزد ابن مسعود تحریم نبیذ پس
[illegible] ما تحریم او را چنانکه شاهد شدید شما و شاهد شدیم ما غایب بودید آنرا و یاد داشتیم ما
آنرا که فراموش کردید شما روایه ابن جریر و از امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه آمده که گفت ما می‌نوشیم این
نبیذ شدید را تا قطع کنیم بوی چیزی که در شکمهای ما است از گوشتهای شتر تا ایذا نکند ما را و اگر
[illegible] ایذا کند ما را چیزی باید که مزج کنیم با آب آنرا روایه ابن ابی شیبه و از ابن عمر رضی الله عنه می‌آرد
که مذکور شد نزد وی نبیذ جر گفت حرام نکرده نبیذ آنرا رسول خدا ﷺ ولیکن در افتاد ندا اصحاب
وی در دیار خیبر پس نهی کرد ایشان را [illegible] و احادیث درین باب کثیر است و بالجمله
نهی از انتباذ در ظروف مخصوص بلکه استعمال آن ظروف مطلقا وقوع یافته بود و در آخر رخصت و
اباحت یافت و در مشکوة از حدیث ابو مسلم از بریده آورده که گفت گفت آنحضرت ﷺ که نهی کرده
بودم شما را از زیارت قبور اکنون بکنید زیارت را و نهی کرده بودم از نگاه داشتن گوشت اضحیه زیاده
بر سه روز اکنون نگاه دارید تا هر وقت که خوش آید شما را و نهی کرده بودم از نبیذ مگر در مشک
اکنون بنوشید در همه ظروف که خواهید و ننوشید مسکر را انتهی و امر بانتباذ در مشک بجهت آن بود
که مشک آب را سرد میکرداند پس نبیذ قوی شدت نمی‌یابد آنچنانکه در ظروف دیگر و در بعض کتب فقه
مذکور است که اگر نبیذ اشتداد یابد هر چند که بیش از سه روز بود حرام است و اگر سه روز بگذرد
و شدت نیابد در انجا اختلاف است و در انتباذ برای حضرت پیغمبر ﷺ احادیث صحیحه آمده
در مشکوة از حدیث مسلم از انس رضی الله عنه آورده که گفت بتحقیق نوشانیده ام من رسول خدا را ﷺ باین
قدح که دارم همه اقسام مشروبات عسل و نبیذ و آب و شیر و از عایشه آورده رضی الله عنها که گفت بودیم ما که
نبیذ می‌انداختیم برای رسول خدا ﷺ در مشکی که می‌بستیم دهن آنرا از بالا و مر آن مشک را دهنی
بود در پایان یعنی سوراخی که از وی آب توان خورد نبیذ می‌ساختیم برای وی بامداد و می‌نوشید شبانگاه
و می‌ساختیم شبانگاه و می‌نوشید بامداد و از ابن عباس آورده که ساخته میشد نبیذ برای آنحضرت
ﷺ اول شب و مینوشید در وقت صبح آن روز و شبی که بعد از وی می‌آمد و فردای آن روز و شب دیگر و فردای
دیگر تا وقت عصر و اگر باقی میماند چیزی از آن می‌نوشانید خادم را یا امر میکرد بر ریختن آن انتهی
غالبا شاید تیز میکرد نه آنکه مسکر میگشت و الا بخادم چون دادی [illegible] آن باشد که اگر
مسکر میشد میریخت و اگر نه بخادم مینوشانید [illegible] دادن بخادم از جهت رخصت بودی و ریختن
از جهت احتیاط و از جابر رضی الله عنه آورده که گفت نبیذ ساخته میشد برای رسول خدا ﷺ در مشک و اگر
نمی‌یافتند مشک را نبیذ می‌ساختند در ظرفی که از سنگ بودی و از بریده رضی الله عنه آورده که گفت رسول
خدا ﷺ نهی میکردم من از ظروف و ظرف هیچ چیز را حلال و حرام نکرداند و هر مسکر حرام است

قیامت باآن کسانیکه امتحان کرده است حق تعالی قلوب ایشانرا برای تقوی از اصحاب من و نیکی نیست
کر گیلانی و ترابخش [illegible] کرده را آنچه برای خدا نیست یا طلب علم است و این حدیث نیز ضعیف و منکر است و اما در
عقوبت معلمان [illegible] بر صبیان می‌آرد که معلم صبیان چون عدل نکند میان ایشان نوشته شود روز
قیامت با ظالمین روایت کرده این را ابن مردویه و در روضه مطلوبنا اند و آنچه معروف است
آن است که این قول مکحول شامی است و روایت کرده ابن ابی الدنیا از قول حسن بصری و روایت کرده
ابن قتیبه از قول مجاهد و موقوف بر ابن عباس نیز آورده و اسناد وی مبهم است و روایت کرده از ابی امامه
مرفوعا که دورترین مردم از خدای عز و جل روز قیامت دو کس اند یکی مردیست که مجالست
میکند با امرا و هر چه میگویند از ظلم و جور تصدیق میکند ایشانرا دیگر معلم صبیان که عدل و مواسات
نمیکنند میان ایشان و مراقبت نمیکنند جهت ایتام و در اسناد این حدیث مجهولانند و نیز آورده که
بدترین مردم معلمانند که کم میکنند رحمت بر یتیم و غلظت و شدت مینمایند بر مسکین و در اسناد وی
سیف و سعد اند و سعد متهم تر است در حدیث زیرا که میگویند که روزی پسر وی گریان آمد پرسید
که چه شد ترا که میگریی ای پسر من گفت معلم مرا زده است مرا گفت من جزای زدن وی ویرا میدهم
پس وضع کرد این حدیث را و گفت حدثنا [illegible] الخ و اما در دعای فقر بر معلمان از حدیث انس می‌آورند
که گفت گفت رسول خدا ﷺ جمع شوید و بردارید دستهای خود را پس جمع شدیم و برداشتیم
دستهای خود را پس گفت خداوندا فقیر گردان معلمان را تا اثر در قرآن رغبت کنند [illegible] علما را تا اثر [illegible]
و در اسناد این نیز مجهولانند و ذهبی گفته است که شاید که این حدیث را وضع کرده باشد ابن داود است
و در مدح معلمان و دعای نیک بر ایشان نیز آورده که معلمان بهترین مردم اند هر گاه که کهنه میشود
ذکر یعنی قرآن نو میگردانند او را و عطا کنید بر ایشان و اجاره نگیرید تا بیرون نیارید ایشانرا از
ثواب و معلم چون بگوید مر صبی را بگو بسم الله الرحمن الرحیم پس بگوید صبی بسم الله الرحمن الرحیم
بنویسد حق تعالی براءت مر صبی را و براءت مر والدین او را و براءت مر معلم را از آتش دوزخ و در اسناد
این حدیث جویباری است که متهم است بوضع و نیز آورده که آنحضرت فرمود ﷺ خداوندا بیامرز
مر معلمان را و دراز گردان عمرهای ایشانرا و برکت ده در کسبهای ایشان و در بعض طرق آمده که سایه
کن ایشانرا در زیر سایه خود روزی که سایه نیست جز سایه تو زیرا که ایشان تعلیم میدهند کتاب ترا که
منزل است ذهبی گفته که افترا کرده این را ابن فرجان و سیوطی گفته که این را شواهد است والله اعلم
و از عایشه مرفوعا آورده که فرمود آنحضرت ﷺ سزاوارترین چیزی که گرفته شود بروی اجر
کتاب الله است روایت کرد این حدیث را ابن عدی فی الکامل و وی منکر است ازین طریق و الا این حدیث در
صحیح بخاری است که در رقیه بکتاب الله آمده و مراو را قصه است و از ابن عمر آورده که گفت

ذم تعبد بی فقه آورده که لا خیر فی قرأة الا بتدبر ولا عبادة الا بفقه ومجلس فقه خیر من عبادة ستین سنة و
گفته که روایت کرده این حدیث را خطیب در متفق ومفترق و روایت کرده دارمی لیکن گفته خیر من عبادة
سنة ودر اسناد مرد کوکبی و کاند و ابیز آورده که متعبد بغیر فقه همچو حمار است در طاحونه یعنی
خر خراس و گفته که روایت کرد این حدیث را ابونعیم وصحیح نیست و تعقب کرده شد باین که روایت
کرد این را نعیم بن حماد و طیبی در ترغیب و در مذمت علما که بر سلاطین روند آورده که علما امنای پیغمبران
اند بر بندگان مادام که مخالطت نکنند سلطانرا و مداخلت نکنند دنیا را و چون مداخلت کنند دنیا را و
مخالطت کنند سلطانرا پس تحقیق خیانت کردند پیغمبرانرا و گفته که روایت کرده این حدیث را حاکم
ودر اسناد وی متروک است و مجهول و عسکری آنرا باسناد ضعیف از امیر المؤمنین علی رضه نیز آورده وابونعیم
در حلیه از قول امام جعفر صادق رضه نیز آورده و او را شواهد کثیره اند صحیح و حسن زیاده بر چهل
حدیث پس این حدیث بمقتضای اجتماعت اند حدیث حسن باشد انتهی و پوشیده نماند که در مدح
فضل علم بر عبادت و عالم بر عابد و ترغیب بر تحصیل علم و تعلم و تعلیم احادیث آمده خارج از حد عد واحصا
و همین حدیث که فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم درینباب کفایت است و در ذم علمای
سوء که عمل نکنند و آنرا وسیله دنیا سازند و دین را بدنیا بفروشند نیز احادیث بسیار آمده و آنکه
در ذم مخالطت سلاطین آمده نیز از جهت همین خواهد بود چنانکه عطف مداخلت دنیا دال است
بر آن والا اگر بر سلاطین بروند و امر معروف کنند و ترویج دین نمایند و مداهنت نورزند و دین
بدنیا نفروشند مذموم نبود بلکه اجر و ثواب آن اتم و اکمل است و احادیث صحیحه درینباب وارد
کما لا یخفی و در باب مسامحت علما و زیارت ملائکه قبور علما را چیزی ثابت نشده و در تنزیه الشریعة
آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم با بی هریره فرمود یا ابا هریره تعلیم کن مردم را قرآن را و تعلم کن آنرا پس
بدرستی و راستی که اگر بمیری تو و تو برین حال باشی زیارت میکنند ملائکه قبر ترا چنانکه
زیارت کرده میشود بیت عتیق را یعنی کعبه معظمه و تعلیم کن مردم را سنت مرا اگرچه ناخوش دارند
ایشان آنرا و اگر دوست داری که موقوف کرده نشوی تو بر صراط طرفة عینی پس حدیث مکن در دین خدا
بمحض رأی و عقل خود و گفته که روایت کرده این حدیث را خطیب و در وی ابو همام است و تعقب
کرده شد آنست که این را طریقی دیگر نیز هست نزد ابونعیم والله اعلم و در باب افتراق امت بر هفتاد و دو
فرقه چیزی ثابت نشده والله اعلم بالصواب در جامع الاصول از حدیث ابوداؤد و ترمذی از ابی هریره
آورده که گفت گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم تفرق کردند یهود بر هفتاد و یک فرقه یا هفتاد و دو فرقه و نصاری نیز مثل
آن و بدرستی امت که متفرق شوند امت من بر هفتاد و سه فرقه و در روایتی از ترمذی آمده است که
متفرق شدند نصاری بر هفتاد و یک فرقه یا هفتاد و دو فرقه انتهی حدیث را از حدیث ابی داؤد از معویه

ثابت نشده یعنی آنچه ثابت شده افتراق امت بر هفتاد و سه فرقه است نه هفتاد و دو فرقه و در بعض
نسخ متن بجای له الا واحده واقع است اگر اینچنین است کلام مصنف محل سخن است چنانکه ثابت کردیم
والله اعلم اکنون باید دانست که در شرح الحدیث گفته اند که مراد بامت امت اجابت است یعنی آنها که اسلام
آورده و دعوت ایمان را از آنحضرت صلی الله علیه وسلم اجابت نموده اند چه اضافت امتی ظاهر در یمعنی است نه امت
دعوت چه دعوت و بعثت وی صلی الله علیه وسلم بکافهٔ ناس است و بیشک تفرق کافهٔ ناس زیاده برین عدد است
ومراد از نوع باین عدد است و تواند که در وقتی زیادت ازان نیز گردد و نیز مراد تفرق در اصول و عقائد
است و الا در فروع و احکام فقهیه بیشتر ازان است و مراد بدخول نار و نجات ازان بجهت عقیده است نه
عمل و الا دخول فرقه ناجیه در نار بجزای عمل نیز جائز است و این فرق همه اهل قبله اند و تکفیر آنها
مذهب اهل سنت و جماعت نه اگرچه کفر برانها لازم آمد و درین مقام مقال بسیار است والله اعلم
بحقیقة الحال و الیه المرجع و المآل وصلی الله علی السید المصطفی الامین محمد و اله وصحبه و اتباعه
اجمعین وهذا آخر ما اراد الله من هذا العبد الضعیف المسکین عبد الحق بن سیف الدین تعلیقه علی شرح
هذا الکتاب المستطاب والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب تم تسوید هذا الکتاب بین الصلوتین
من یوم الاثنین الرابع والعشرین من شهر جمادی الاولی سنة ست عشر و الف والحمد لله *

خاتمة الطبع

الحمد لله الذی اختتم کلامه علی رسوله الکریم واتم برهان رسالته بالقرآن العظیم صلی الله علیه
وعلی اله واصحابه الذین هم هداة الدین القویم ودعاة الانام الی الطریق المستقیم اما بعد پوشیده نماند که
کتاب مستطاب شرح سفر السعادة که تالیف افضل الفضلا اکمل العلماء قدوة المحققین سلالة المحدثین صاحب
تصانیف مشهوره مالک فضائل ماثوره وحید الدهر فرید العصر الفارق بین الباطل والحق مولانا شاه
عبد الحق دهلوی قدس الله سره العزیز است احقر العباد بندهٔ هیچمدان ننگ خلق و بنی آدم

* محمد هاشم لکهنوی *

آنرا بمعاونت و تصحیح امام افضل همام اکمل واقف اسرار احادیث و آیات کاشف استار معضلات و متشابهات
العلامة الامجد الشهیر الحافظ الحاج مولانا احمد کبیر و عالم متبحر عمدة المحققین و فاضل نحریر فخر
المدققین الماهر النبیه المولوی قدرت الله و عالم اورع جید و فاضل اجل امجد النبیه الاوحد المولوی
حبیب احمد و فاضل جهبذ المعی و عالم نبیل لوذعی البهی القاری القاضی محمد الباری و فاضل
ادیب و عالم اریب صاحب التقوی والصلاح المولوی عبد الفتاح و فقیه امثل و محدث اکمل صاحب الورع